وفات سید نعمت الله در ماهان کرمان
در ۲۲ رجب سنه ۸۳۴

تولد عبدالرزاق بن اسحق سمرقندی
در دوازدهم شعبان سنه ۸۱۶ در هرات

ابن حسام حرمه ترخان برادر عیسی
[illegible] در سنه ۸۲۷ مرد

تاریخ تالیف زبدة التواریخ بایسنغری
تالیف نورالدین لطف الله المشتهر بحافظ
ابرو الهروی مولدا و الهمدانی محتدا
سال ۸۳۰ وفات حافظ ابرو در سال ۸۳۴
در زنجان مرده

قصیده کار و خبر [illegible] شاهرخ
دگرها [illegible] مولانا معروف بغدادی
حافظ و شرح حال او در سال ۸۳۰

تاریخ تالیف زبدة التواریخ بایسنغری
تالیف نور الدین لطف الله المشتهر بحافظ
ابرو الهروی ...
سال ۸۳۰ ... ۸۳۴
در زمان ...

... در ... کرمان
در ... ۸۳۴

... ۸۲۷ ...

قصیدة ... شاهرخ
و ... مولانا معروف ...
حافظ ... سال ۸۳۰ ه

لبالغة

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وبدایع گوناگون بظهور آمده است امید بکرم الله سبحانه وتعالی واثق است
... صادق که مولفی مضبوط ومصنفی مربوط مرتب سازد ودر کیفیت ادا
... سخن پردازد والراجی من الکریم لایخیب انه سمیع مجیب فراغت یافت
[illegible]
... شمامه از عطر سای ورقی که سحاب
[illegible]
دم طاوس پرحواصل پوشانیده واز میان حوض وجوی کان یشم پدید
آمده واز کران غدیر وآب گیر معدن
رخام پیدا گشته پت لب کاریز
پر طلق است وروی حوض پر نقره
میان رود پر یشم است ودشت
کوه پر مرمر
تمت

[illegible]

هو الحی ...

[illegible]

مطلع السعدین فی تصنیف عبد الرزاق سمرقندی

فاتحهٔ کلام حمد و ثنا ملک علامی باید که شعاع ستایش از ضمیر منیر چون خورشید جهانگیر تا مدارج سپهر
برین برآید و خاتمهٔ مقال شکر و سپاس ذو الجلال شاید که آثار اعتلایش از سکینهٔ سینه تا معارج سعود
صعود نماید له الحمد فی الاولی و الآخرة مالک الملکی تکرم احسانه که صدا از خطهٔ انی جاعل فی الارض
خلیفه برای اعزاز انسان بر فراز منبر پایهٔ سپهر ما در ساند و پادشاهی اعظم سلطانه که نقد دولت
بشریت در دار الضرب عنایت لم یکن ولقد کرمنا بنی آدم تمام عیار گردانید و لوای ارتقا
انسان را بشرف و رفعناه مکانا علیا برافراشت و پای عرش فرسای ایشان را بر سریر
سلطنت و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا قاعدهٔ جلوس ارزانی داشت آلهی در داستانی که طوطی وحی
پرواز و شاهباز سدره پرواز بزبان عجز و نیاز نغمهٔ لا احصی سر آید از زمزمهٔ مرغان بی زبان جز اعتراف
بقصور چه آید و در پیشگاه میدانی که دست اقتدار شهسوار گردون گذار با وجود رفعت لولاک
اعلاء لواء ما عرفناک فرماید از عقد تحریر هر فقره و از نظم تقریر هر فقره چه بندد و چه گشاید ع دانسته شد
که هیچ ندانسته ایم ما ش و العجز عن درک الادراک بیت در راه خدا که خورشید از ان بود ش که ذره
راحد جولان بود بیت حدیث حدم و در بار گهر بار جلال ش چو شبنمیست که بر بحر میکشد رقمی ش و صلات
صلوات زاکیات و تحف تحیات طیبات نثار بارگاه فلک جلالت مهر سپهر رسالت مهر
ختم نبوت در درج فتوت سزاوار خلعت نامی لولاک شایستهٔ سریر انا ارسلناک نور حدقهٔ بینا
ما زاغ نور حدیقهٔ مینا را بلاغ بیت چراغ افروز نور چشم بینش ش طراز کارگاه آفرینش ش سر عرش
با نعلین او تاج ش امین وحی و صاحب سر معراج ش سلطانی که در نهضت همایون سبحان الذی
اسری براق برق سرعت تا آن مقام راند که ع روح الامین بمنزل الا مقام ش با همه احترام بار ماند
ز سیر و سلوک تو جبریل واماند ش که با تو نیارد کسی همعنانی ش و عالی شانی که هنگام خلوت خاص حدیث
اختصاص لی مع الله وقت بر زبان اخلاص چنان گذراند که ملک مقرب و نبی مرسل را در حرم

اقتراش مجال گنجایش نماند ع ما از کجا و مدح و ثنای تو از کجا ش سید و سرور آفرینش علی الاطلاق
شهسوار مضمار بعثت لاتمم مکارم الاخلاق المصطفی المجتبی ابو القاسم بیت محمد کازل تا ابد هر چه
هست ش بآرایش نام او نقش بست ش صلی الله علیه و آله و سلم اما بعد چنین گوید حاوی اوراق
الفقیر الی الله الهادی عبد الرزاق بن اسحق السمرقندی تاب الله علیهما که چون توفیق
ملک قدیر رقم تحریر از رقم تقریر نصف اول کتاب مطلع سعدین و مجمع بحرین فراغت یافت
اکنون شعشعهٔ آفتاب اندیشه از مشرق عنایت ملک علام بر افق اتمام نصف دوم خواهد
تافت و شروع در وقوع احوال اولاد امجاد صاحب قران غفران مآل از محض موهبت
ایزد متعال ما مولست و همچنین شرح وقایع و نشر بدایع و سایر بلاد و دیار و اخبار ملوک نامدار
و آثار حکام کامکار از فیض فضل پروردگار مسئول از خیر مأمول و اکرم مسئول ع باد از دین طریق توفیق
یاوری ش تشبیب سخن و ترصیف تالیف هوشمند سخن شناس ع لی شد و التماس دانند که نقش
بر کمال و هو الذی انشاکم بمقتضی و رفع بعضکم فوق بعض درجات سخن را گر طراز ما آثر و افراز
در افراد گرامی آدمی بغایت متفاوت نهاده و مراتب آن مواهب متباعد افتاده چه بعضی سخنان حکم
اصوات حیوانات داشته که هنگام عروض حالات کیف ما اتفق صدور می یابد و بار سخن از در رفعت
منزلت و علو منقبت مرتبت که قوت بشری با وجود کمال قدرت سخن وری با آوردن مثل آن اعادی کنیم
و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا وار جواهر خورشید تاب که عنایت ملک وهاب بر ارباب الباب فرو
فرستاده و مطالع آفاق را از اشراق آن نیر عالم افروز روشنی داده گوهر سخن است الحمد لله الذی
انزل علی عبده الکتاب نظم گر نه ای گوهری دریای سخن ش آن فرود آمدی بجای سخن ش و سخن جان بود
بیان روح ناطقه بقای ابدی یابد و چون شعاع آفتاب بر همه عالم تابد بل که چراغ روح همین در او
فروغ بخشد و لمعهٔ خورشید در بیرون درخشد اما نور سخن شمعی است که بیرون و درون را بشعلهٔ و گرد کم لمعان
آن تا ابد فروزان باشد و هر که نمیرد و عمر باقی سخن باشد که هم سخن در راحیات جاوید دهم انگس
که سخن نام برده اند زنده و باقی دارد بیت باقی بذکر شاعر طوسیست در جهان ش ناموس کار نامهٔ
کاوس و تهمتن ش حسن کلام انوریست این که میکند ش تا این زمان حکایت احسان بوالحسن ش و چون
از جنس انس و معشر بشر ارباب همم عالی که صاحب مکارم و معالی بوده اند همیشه اندیشهٔ تقارر ذکر
ستوده و بوده اند و از حضرت عزت عز شانه بخضوع و خشوع این موهبت مسئلت نموده اند علی ما رواه

فیه التنزیل حکایة عن الخلیل وَاجْعَل لِّي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ و از نوع مکرم بنی آدم انبیا علیهم السلام
و سلاطین معزز و موقر حضرت پروردگارند و حظ او فر و نصیب اوفی این دو طایفه ستوفی دارند و
تفوق تمام و تصرف عام بین الانام این دو زمرهٔ عالیمقام را حاصلست و عموم تعلق ایشان جمیع اشیا
را شامل چه انبیا را از اسرار ملک و ملکوت خبر دهند و خلایق را بطریق عبادت تا فر سعادت بر سر نهند و
سلاطین باصابت رای ملک آرای و اضارت تیغ کشورکشای ظلمت ظلم و فتن نشانند و آب عنایت
که انبیا از چشمه سار هدایت بیرون آورده اند در جویبار عدالت جاری گردانند **بیت** ممکن خیال که لیکن
شمع شرع رسل ❀ بعقل خویش کسی ره برد بکوی نجات ❀ وگرنه هیبت سلطان کند حمایت ملک ❀
درین جهان نه بکس نشان امن و ثبات ❀ لاجرم سابقان مضمار سخن و ناقدان اسرار چرخ کهن اخبار
و آثار این دو طایفهٔ نامدار در تحت ضبط و قید ربط آورده اند و در بیان واردات افعال و صادرات
اقوال ایشان احوال و اوضاع جهانیان ظاهر میشود و عالمیان را از آن فواید و منافع میرسد
و آن صناعت فنی معتبر شده و بعلم تاریخ اشتهار یافته و علما در آن فن بهر زبان در هر زمان نظم و نثر
مؤلفات ساخته و مصنفات پرداخته اند جزاهم الله تعالی خیر الجزاء و چون این فقیر حقیر در سنین
والد مرحوم مدتی مدید ملازم مجلس همایون حضرت خاقان سعید معین السلطنة والخلافة والدنیا والدین
میرزا شاهرخ انار الله برهانه علیه غفرانه می بود و ذره وار در پرتو آفتاب فایض انوار جولان می نمود خواست
که در نصف دوم کتاب مطلع سعدین و مجمع بحرین احوال حضرت مغفرت مآب و اولاد امجاد و اقربا
سلطنت انتما و حالات سایر ولات و ولایات بیان کند و بموجب قضیهٔ مرضیه شکر النعم واجب
نثار مواجب اکرام و دعا مواهب انعام فی الجمله با تمام رساند و احوال ایران و توران بل اکثر جهان
تا این زمان فرخنده نشان اگر سعادت مساعدت نماید گفته آید بنا برین خاطر فاتر ترتیب و تهذیب
وقایع اشتغال نمود و ضمیر کسیر در تالیف و ترصیف بدایع آتش طبیعت وقاد را با وجود جمود و خمود اشتعال
فرمود اگرچه مناسب حلومت و ملایم حدت طبیعت آن بود که از حقایق علوم و دقایق معقول و مفهوم
و انکشاف اسرار و استطلاع انوار استفسار و استخبار نماید و میدان امتحان را با فرسان اتقان و ایقان
چه باید الآن ملکاً ورانی لاترکنی ورانی هذا و چون غزال مشکین خال قلم در خیال این رقم نامه گشای شد
خامهٔ عنبرین شمامه در مشام این مرام عطرسای گشت زبان بیان داد و راز دل چنان در میان
نهاد که خضر آمین از چشمهٔ نوشین یعنی ظلمات دوات آب حیات بردارد اصل داستان و حکایت در

لباس

لباس ساده تر در نظر مردم دیده و رجلوه آرد تا زلال اصل مقال و خیال سحر حلال بواسطهٔ استعارات
غریب و سبب تشبیهات و تشبیهات عجیب تیره و آشفته نشود و اگرچه گاه گاه شاید که بلبل طبع نغمه
ساز در هوای انشا پرواز نماید و احیاناً در چمن دستان سرایی و انجمن سخن آرایی داستانها ساز و نواها
سرآید و چون در اثنای حکایات و انهار واقعات تذکار اسامی شاهزادگان گرامی یعنی فرزندان نجبا
حضرت صاحب قران احتیاج میشود اگر هر نوبت قلم شکرین رقم بفتح باب حلاوت القاب کامیاب
گردد هر آینه موجب اطناب آید قرار با خامه گوهرنگار آنست که در مقام تعبیر از نام امیر کبیر یعنی تیمور
مؤید جهانگیر چنانچه در دفتر اول نقش پذیر شده حضرت صاحب قران نویسد و هنگام ذکر احترام
نام پادشاه عالیمقام **ع** شاهرخ پادشاه دین پرور ❀ حضرت خاقان سعید نگارد و هرگاه نام پادشاه
سعید شهید **ع** یعنی صاحب حضرت سلطان ابوسعید ❀ خواهد که بر زبان آرد حضرت خلافت پناهی
قایم مقام آن دارد اگرچه بسیار اتفاق افتد که اسامی نامی این سلاطین بصریح مذکور شود و اسامی گرامی شاهزادگان
که هر یک آفتاب سپهر سلطنت و ماه آسمان مملکت بودند بنام مشهور مسطور خواهد شد **بیت** تا فروغ
گوهر معنی به بیند چشم عقل ❀ کلک در نظم در سلک سخن زینسان کشید ❀ امید بعنایت الهی مباهی است
که تا از حروف معانی و ظروف مبانی بر عذار اخبار و رخسار آثار رقمی باشد انوار اشراق این کتاب در
مطالع و مشارق آفاق چون شعاع آفتاب فروغ بخشد و طلعت جهان افروز آن چون شعشعهٔ روز
در اطراف عالم درخشد و جواهر مقاصد بر حسب مساعدت همت انتظام یابد و آفتاب سعادت بر رفتق اوراق
بطلعت ایام تابد **شعر** تجلی علی الآفاق اشراق نوره ❀ و شمس الضحی حلت رداء ظهوره **ع** بقبول
خاص و عام جهان باد والسلام **ذکر جلوس حضرت خاقان سعید معین السلطنة والدین میرزا
شاهرخ بهادر بر سریر سلطنت** قال الله تعالی هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ
فَوْقَ بَعْضٍ سزاوار خلافت حضرت باری و جهانداری شایستهٔ سریر سلطنت و کامکاری
سعادتمندی تواند بود که منظور علو همتش تقویت دین مبین باشد و نصب عین ضمیر منیرش تمشیت
احکام شرع سید المرسلین آینهٔ تیغ ظفر پیکرش چون مصقلهٔ تایید الهی انجلا پذیرد و در جام جهان نمای
رای ممالک آرای آن جز صورت نیکخواهی انطباع نگیرد تاج و تاج خلافت افسر سروری را شاید
که لمعان جواهر تابان آن با گوهر عالم افروز آفتاب همتاب آید زلال تیغ آبدارش گلزار
عدل را سرخ روی دارد و غنچهٔ پیکان جوشن گذارش خار ظلم از سینهٔ مجروح هر دلخسته بیرون آرد

نهال آمال او چون در چمن اقبال بالا کشید سایهٔ عنایت بر سر سوختگان آفتاب عنا انداز و گلبن
امید او چون غنچهٔ مراد بار آرد بنسیم جان پرور عدالت شام ایام معطر سازد همگی همت بر افاضت
خیرات و اشاعت مبرات صرف نماید و تمامی نهمت بر تعظیم سادات و علما و تکریم مشایخ و صلحا
بذل فرماید و لله الحمد و المنه که عنایت قادر مختار بمقتضی وَاللّٰهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ ابواب سعادت
بر روی ارباب دولت گشاد و ارادت حضرت پروردگار بموجب وَاللّٰهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ عنان
ممالک ایران و توران بقبضهٔ اقتدار کامکاری داد که در استحقاق تاج خلافت گواهش عدالت
و در استعداد سریر سلطنت حجتش بذل آفتاب فیض او بر خشک و تر تابان و ابر احسان او بر بحر و بر
باران تا تخت سلطنت بفر طلعت سلاطین فروغ یافته آفتاب باین سعادت از اوج سپهر
خلافت نتافته بیت خاقان اعظم که آسمان بوسد زمینش هر زمان * بر فرق فرقدان اعلام
اعلا داشته * جمشید افریدون علم اسکندر دارا حشم * ایران و توران بوده کم شرقا و غربا داشته *
خورشید طلعت ماه رخ خاقان عالم شاه رخ * بر راه او صد راه رخ شاهان والا داشته * حضرت
خاقان سعید معین الخلافه و السلطنه و الدنیا و الدین شاهرخ بهادر که خلف صدق حضرت
صاحب قران قطب الدوله و الدین امیر تیمور کورکان و قرة العین آن شهنشاه عالم ستان بود
سریر سلطنت جهان را بفر ذات همایون صفات مشرف ساخت و آفتاب معدلت او سایهٔ
سعادت بر سر جهانیان انداخت و آن حضرت ارکان دولت و اعیان حضرت را بعواطف پادشاهانه
و عوارف خسروانه اختصاص فرمود و همه را بغایات عنایات خاطر جویی نمود احکام همایون خبر
مصحوب مردم دانشور باطراف ممالک بحر و بر در طیران آمد و حکام ولایات انقیاد احکام جهان
مطاع نموده شرایط اطاعت بظهور آوردند و عازم درگاه جهان پناه شده در سلک خدام انتظام
یافتند و رقاب سروران جهان و سرهای سرفرازان دوران در طوق طاعت و حلقهٔ عبودیت
آمد و خاک درگاه اشرف پناه بوسه گاه صنادید ایران و توران شد و بساط بارگاه همایون سجده گاه
حکام عراق و خراسان گشت و بلاد خراسان تا سیستان و از مازندران تا آب آمویه بدستور زمان
حضرت صاحب قران در قبضهٔ اقتدار نواب کامکار قرار یافت و سکه و خطبه بنام و القاب همایون
زیب و زینت گرفت و مواعید عالمیان بوفا مقرون شد و امید جهانیان برحسب دلخواه بر آمد نظم
آن وعده که اقبال بمیداد وفا شد * وان کام که ایام همی خواست بر آمد * و این جلوس سعادت نشان

درماه

در ماه مبارک رمضان در دار السلطنه هرات بخیر و خوبی وقوع یافت و اهل عالم از بشارت
این جلوس مکرم تخصیص مقیمان ولایت خراسان انتظام عقود خلافت و استحکام خلود سلطنت
بدعا و مسکنت مسالت نمودند و جهان در کنف امن و امان آرام گرفت بیت روحانیان
اندر نهان ورد و عایش در دهان * تیغ جهانسوزش جهان بر فرق اعدا داشته * گردونیان
از جاه او راضی بر سم و راه او * پیوسته دولتخواه او سر بر مصلا داشته ذکر توجه حضرت خاقان
سعید بجانب ماوراء النهر و مرمت فرمودن شهر هرات و دیگر قضایا حضرت خاقان
سعید خورشید وار بر سپهر سلطنت اقلیم چهارم بر آمد و رایات ظفر آیات تا اوج انجم بر آمد و ضمیر
آفتاب تاثیر بمناظم جهانگشایی و مراسم فرمان روایی التفات فرمود و عقود دولت در سلک
سعادت انتظام یافت و درین اثنا بمسامع جلال پیوست که میرزا خلیل سلطان دار السلطنه سمرقند
مستقر دولت ساخته بمارک عالی در آمد و خزاین عالم را در قبضهٔ تصرف آورد و رای انور زاده الله تعالی
اشراقا اقتضا آن فرمود که پیش از آنکه فتوری بقواعد سریر سلطنت حضرت صاحب قران
راه یابد آفتاب عنایت حضرت خاقان سعید بر آن مملکت تابد امرای عظام امیر مضراب
و امیر حسن صوفی ترخان و امیر علیکا کوکلتاش و امیر راستی را بضبط خراسانات تعین نمود
و رایات خورشید سر و اعلام ماه پیکر از دار السلطنه هرات بجانب ماوراء النهر عزیمت فرمود و
از تقوز رباط امیر عبد الصمد ولد امیر یوسف الدین را با حضار لشکرهای بادغیس روان داشت
و خضر خواجه و شیخ حسن قوچین را بتجسس اخبار سمرقند برگماشت و در منزل دره زنگی امیر سید خواجه
از طرف ماوراء النهر رسید و اخبار آن دیار بمحل عرض رسانید و آنحضرت ارکان دولت را حاضر
ساخته بموجب نص وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ قرعهٔ مشورت در میان انداخت و هر کس بقدر فراست
و حسن کیاست در مهمات ملکی سخنی که صلاح دولت در آن بود عرضه داشت می نمود عاقبت رای
ملک آرای بر آن قرار گرفت که چون رایات همایون را بواسطهٔ عزیمت ماوراء النهر شاید بعد داری
شود بنابر احتیاط شهر هرات را مرمت و عمارت می باید کرد و از آن زمان که حضرت صاحبقران
فتح هرات فرمود دروازها کنده و دیوارها رخنه شده و شهر خراب بود فرمان عالی نفاذ یافت
که امیر جلال الدین فیروزشاه قبة الاسلام هرات را که امروز تختگاه سلاطین و مطلع خورشید ارباب
یقین و کعبهٔ حاجات و قبلهٔ مرادات است معمور سازد بیت گر کسی پرسد ز تو کز شهرها بهتر کدام *

گر جواب راست خواهی گفت آنرا گوهری ٭ این جهان را همچو دریادان خراسان چون صدف ٭
در میان آن صدف شهر هری چون گوهری ٭ و امیر فیروزشاه بهرات آمده در مدتی اندک مرمت
باره و فصیل و دروب و مقاتله بنوعی استحکام فرمود که مزیدی بران متصور نتواند بود و بروج آن
سر باوج کشید و خندقش بحضیض رسید و با آنکه چند پادشاه بزرگ در بنای آن شهر سعی نموده در عمارت
آن غایت اهتمام بذل فرموده چنانچه این رباعی از آن خبر میدهد بیت لهراسب نهاد دست مهری بنیاد ٭
گشتاسب درو بنای دیگر بنهاد ٭ بهمن پس از آن عمارت دیگر کرد ٭ اسکندر رومیش همه داد بباد ٭ اما
عمارتی که تجدید یافت بسیار زیادت از عمارات سلاطین سابق است و بر آنها فایق و امیر سید خواجه
بموجب حکم جهان مطاع متوجه ولایت طوس و مشهد و نسا و ابیورد و نشابور و سبزوار شد که از آن
حدود بر خبر بوده قلعه طوس را معمور گرداند و موکب همایون از آب مرغاب گذشته بلنگر شیخ زاده
بایزید رسید و در آن منزل میرزا سلطان حسین که در زمان واقعه حضرت صاحب قران از نواحی
تاشکند از امرا گشت و شرح او در مجلد اول مفصل گشت از طرف ماوراء النهر آمده خاقان سعید
او را نوازش فرمود و در آن اثنا خضر خواجه و شیخ حسن قوچین که برای استخبار بطرف ماوراء النهر رفته
بودند باز آمدند و شرح جلوس آن مظهر کرم نصیر الدوله والدین میرزا خلیل سلطان بموقف عرض
رسانیدند و آنحضرت امیر حمزه قتوقور را برسم رسالت پیش میرزا خلیل سلطان فرستاده و زبان رفق
پیغام داد که پدر بزرگوار انار الله برهانه که جنت نوایب بود برحمت ایزدی پیوست و تو امروز مرا بجای برادر
و فرزند از جان شیرین و روشنائی چشم گرامی تری و هرچه ترا آرزو باشد از خزاین و ممالک و عساکر
دریغ نیست اما کبر سن و معرفت مقادیر خشم و دقایق رعایت عبید و خدم اصلی مبین و جلی متین است
اگر بعضی امرا بسبب بعد مسافت و مخافت فتنه و آفت در غیبت ما اتفاقی کرده اند حالا مصلحت
آنست که از سر بصیرت کامل پیش ما آئی تا هرچه پیراق باشد بران اتفاق نموده عمل نمایم و رایات
ظفر آیات از آب خود گذشته بکنار جیحون رسید و بموجب فرموده پل بستند و امیر شاهملک از جانب
بخارا آمده احوال شاهزادگان نور حدقه سلطنت میرزا الغ بیگ گورکان و نور حدیقه مملکت
میرزا ابراهیم سلطان بعرض رسانید و موجب ابتهاج و سبب انشراح گشت و ایلچی میرزا
خلیل سلطان رسیده عرضه داشت از قبل شاهزاده آورد که بنده دولتخواه و اینی آنحضرتم و ایل
و الوس بندگی حضرت در خراسان بیقین که آن ملک باز نخواهند گذاشت و این ولایت را بنده

و اینی و نایبی تفویض خواهند فرمود و کدام بنده این شغل را از من مستعدتر تواند بود و اگر ملتمس مبذول
فرموده حقوق پدر فرزندی رعایت نمایند و بدولت و سعادت معاودت فرمایند خزینه مال
فرستم و هرچه اشارت نفاذ یابد بتقدیم رسانم حضرت خاقان سعید درخواست قبول فرموده
مراجعت نمود و امیر شاهملک را بطلب شاهزادگان ببخارا فرستاد و میرزا سلطان حسین در
حوالی اندخود بی موجب از اردوی اعلی فرار نمود و از سمرقند خبر آمد که میرزا خلیل سلطان بیرون آمده
با لشکر آراسته عازم کنار آبست و امرا که در بخارا بودند این خبر شنیده بسبب مخالفت امیر رستم
طغای بوغا که داروغه آنجا بود از بخارا بیرون آمدند و در رکاب هر دو شاهزاده عالی جناب از آب
گذشته باردوی همایون پیوستند و امیر شیخ نور الدین نیز ملحق شد و امیر عبد الصمد لشکرهای بادغیس را
آورده ضمیمه سپاه ظفر پناه آمدند و حضرت خاقان سعید بدو که آمده خبر رسید که پیر علی تاز از میرزا
خلیل سلطان جدا شده بلخ آمد آنحضرت امرا عظام شیخ لقمان برلاس و امیر چرکس و امیر
یوسف خواجه را بآنجانب فرستاد و امیر شاهملک که بموجب فرموده پیش ازین بضبط کنار آب
رفته بود درین ولا عرضه داشت او رسید مضمون آنکه میرزا امیرک احمد و شمس الدین عباس و ارغونشاه
آمده اند اگر آنحضرت عنایت فرموده امیر شیخ نور الدین را فرستند تا با ایشان سخن گوید حاکم کند
حضرت خاقان سعید فرمود که شمس الدین و ارغونشاه پیش ما آیند تا شیخ نور الدین پیش فرزند
خلیل سلطان رود و هرچه شرط و عهد کنند وفا کرده آید امرا از آن طرف آمده و امیر شیخ نور الدین رفته
بخدمت میرزا خلیل سلطان رسید و بموقف عرض رسانید که امیر صاحب قران سریر سلطنت
جهانرا وداع فرموده و مملکت بسیار و خزاین بیشمار گذاشت اکنون فرزندان باید که در صداقت
دوست و در عداوت دشمن شرایط اعادتی نگاه دارند و بموجب فرموده واحسن کما احسن الله
الیک در جمیع امور عمل نموده در مد تمکید سلسله و از طریق موافقت سلوک دارند و قطره کردار
متعاقب هم شیوه متابعت سپارند و اگر عیاذا بالله نزغ الشیطان که انسان هر آینه از آن معصوم
نتواند بود در راه آید جاده لا تثریب علیکم الیوم گشاده باید چنانچه غباری بر آینه خاطر نماند و در
مقام مقاومت کنفس واحدة باشند تا اختلال باحوال ممالک راه نیابد و هر کس را خیال محال
در ضمیر نقش پذیر نشود اگر میان اخوان سنت رأفت متبوع باشد و طریق عاطفت مسلوک آید
عقد الفت انتظام گیرد و کار موافقت التیام پذیرد می باید که حضرت ما را قبله مرادات و کعبه

مرامات شناسد تا دوستان مسرور و دشمنان مقهور گردند و مملکت قرار یابد و دولت پاید او
ماند و درین ولا امیر سلیمانشاه که حضرت صاحب قران او را بحکام مراجعت از یورش شام و روم
در حدود ری گذاشته تا نواحی رستمدار و فیروزکوه بدو ارزانی داشته بود و او خبر واقعهٔ هایلهٔ آنحضرت
شنیده و از صولت میرزا امیرانشاه ترسیده و ولایت باز گذاشته بخدمت حضرت خاقان سعید
رسید و بتقبیل انامل فیاض مفتخر و سرافراز شده بمزید اعزاز از امرا کبار امتیاز یافت و امیر محمد
شنکوم که سرداری ولایت ساری بعهدهٔ دلاوری او بود چون از فرار امیر سلیمانشاه آگاه شد او نیز
ساری را گذاشته بدار السلطنه هرات آمد و یک روز توقف نموده عازم اردوی اعلی شد و بسعی
امیر سلیمانشاه و امیر جهانملک که از عداوت دیرینه کینهٔ او در دل داشتند و سخنان ناملایم بعرض رسانیده
بیاساق رسید و امیر شیخ نور الدین پیش میرزا خلیل سلطان در تمهید قواعد محبت جانبین و تاکید
معاقد مودت طرفین سعی بلیغ نمود و میرزا خلیل سلطان متعهد شد و متقبل گشت که هرچه حضرت خاقان
سعید فرماید بواجبی تقدیم نماید امیر شیخ نور الدین مراجعت نموده بموقف عرض رسانید که چنان مقرر
شد که خانیکه بیگم را با بعضی خزاین پیش میرزا محمد بن میرزا جهانگیر بجانب بلخ فرستد و خزاین خاص
شاهزادگان میرزا الغ بیگ گورکان و میرزا ابراهیم سلطان همچنان با خازنان و نوکران ایشان که
در سمرقند مانده اند باردوی همایون روان دارند و ممالک آنطرف چون میرزا خلیل سلطان را مسلم
باشد حضرت خاقان سعید آنچه شیخ نور الدین مصلحت دیده بود تجویز فرمود و امیر شیخ نور الدین و امیر
عبد الصمد و یکه بخشی و الله داد و خازن را تعیین نمود که از جیحون عبور نمایند و تمام مهمات سرانجام
نموده باز آیند و آنحضرت را عزیمت معاودت بدار السلطنه هرات تصمیم یافت امیر سلیمانشاه
عرضه داشت که تومان او در آنحدود نزدیکست و از راه دور آمده اند و اسپان لاغر دارند اگر فرمان شود
چندروز در نواحی اندخود و شبرغان گذرانند آنحضرت ملتمس مبذول داشته فرمود که چون امرا از آن
طرف رفته اند باز آیند باتفاق متوجه درگاه عالمپناه شوند و پیش ازین نوکر امیر سید خواجه از جانب
خراسان آمده عرضه داشته بود که خواجه سلطانعلی سبزواری سر از جادهٔ انقیاد پیچیده با جمعی سرداران
اظهار زبردستی و گردن افرازی میکنند و درینولا امیر مضراب از جانب هرات آمده بود و فرمان شد
که امیر مشار الیه بمدد امیر سید خواجه متوجه سبزوار گشته دران دیار و تار نماند و رایات نصرت آیات
بفال فرخ و روز خجسته سوی هرات عنان جهانگشا منعطف ساخت و اواخر ذی قعده نزول فرمود

اردوی

ذکر یاغی شدن خواجه سلطانعلی سبزواری

در وقتی که امیر سید خواجه بعمارت قلعهٔ طوس مشغول
بود خبر آمد که سلطانعلی سبزواری پسر خواجه مسعود حقوق نعمت حضرت صاحب قران
فراموش کرده با جمعی سربداران بپشتی پشت ارازل دست تصرف باطراف ولایت دراز کرده
مملکت موروث ملک خود میداند امیر سید خواجه علی الفور با سپاهی که ملازم داشت عزیمت نمود
و بموسم بهار که سبزه و ریاحین بعز فوردین سر برآورده بودند در مرغزار رادکان فرود آمد و سرعان
با احضار لشکرهای اطراف قهستان و طوس و مشهد و ابیورد و نسا و باورد دوانید و امیر مضراب
رسیده هر دو امیر باتفاق ششصد سوار نامدار بر سبیل منقلای بجانب سبزوار فرستادند و خواجه
سلطانعلی خبر یافته دویست سوار سلح باستقبال ترکان روان کرد و در نواحی بحرآباد هر دو فریق
بهم رسیده ترکان شش قشون بودند و سبزواریان یک قشون حمله کرده بر قول ترکان زدند و آتش
حرب بالا گرفته نایرهٔ قتال و جدال التهاب و اشتعال داشت سبزواریان کهنه گرگان جنگها
دیده و کار آزموده بودند اکثر ترکان را بقتل آوردند وَکَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً نظم بیت
نه یکسان بگردد سپهر بلند ٭ گهی شاد دارد گهی مستمند ٭ چون امیر سید خواجه آگاه شد کمر انتقام بسته
فی الحال سوار شد و بتعجیل تمام ایلغار کرده با دو هزار سوار بآن موضع رسید در میدان محاربه تنها
پی سر دید و از پی باکان کسی را نیافت و از آنجا متوجه جاجرم گشته جمعی پی عاقبتان بجنگ
پیش آمدند و سپاهیان زخم دار شده امیر سید خواجه را دو زخم رسید اما اظهار نکرد و با آنکه چند روز
فتیله و مرهم مینهادند هیچ یک از مقربان نیز آگاه نشد و قلعه او را بدوشته نقب زده چون خانه زنبور
مشبک ساختند و در و دیوار انداخته قتلی بافراط واقع شد و از آنجا عازم فریومد گشته و مردم
آنجا نیز پناه بقلعه برده جنگ سخت کردند امیر سید خواجه فرمود که باغات و درختان ایشان را
برکنند مردم فریومد سادات و علما را شفیع ساخته امیر سید خواجه از گناه ایشان درگذشت و به
سادوری قناعت نموده متوجه مزینان شد و قلعهٔ ایشان را مسخر ساخته عزیمت سبزوار نمود و
در ظاهر سبزوار فرمود که لشکر در گرد خود جر کنده هر روز صباح تا رواح در هر دروازه صدای
نقارهٔ جنگ بلند آوازه بود و شبها پاس داشته ده روز برین گذشت ناگاه خبر آمد که بیرک
پادشاه از مازندران بولایت جوین درآمد امیر سید خواجه سبزوار را گذاشته متوجه بیرک پادشاه
شد و خواجه سلطانعلی از سبزوار بیرون آمده به بیرک پادشاه پیوست و از طرفین صفها راست

شد امیر سید خواجه در قول و امیر مضراب در میمنه و یوز باقا و شیخ سلطان و ابابکر در میسره و از آن
طرف پیرک پادشاه در قلب و خواجه سلطانعلی در میمنه و جمعی مازندرانیان مقرر شدند و از جوانب
جنگ پیش بردند میمنهٔ پیرک پادشاه بقوت خواجه سلطانعلی میسرهٔ امیر سید خواجه را بر داشت و
میمنهٔ امیر سید خواجه بزور بازوی کامیاب امیر مضراب **بیت** تهمتن که روز وغا توان گفتن **؛**
که از زمین و زمان بر کشد باستقلال **؛** میسرهٔ پیرک پادشاه را بر گرفت و از پس قول او در آمد پیرک
پادشاه که آثار مردانگی اظهار میکرد **ع** روی از صف کارزار بر تافت **بیت** چه گفت آن سپهدار نیکو
سخن **؛** که با بد دلی پادشاهی مکن **؛** خواجه سلطانعلی چون خبر فرار پیرک پادشاه یافت در عقب
گریختگان شتافت و لشکر منصور غنیمت گرفته امیر سید خواجه در روز در قفای ایشان رفت و بسیار
قتل کرده بجانب سبزوار باز آمد **ذکر احوال میرزا امیرانشاه گورکان و فرزندان نامی او**
میرزا ابابکر و میرزا عمر حضرت صاحب قران بهنگام مراجعت از روم و شام ممالک
عراق عرب و آذربایجان و اران و موغان و گرجستان و شروانات را بمیرزا امیرانشاه و
فرزندانش میرزا ابابکر و میرزا عمر ارزانی داشته بود چنانچه در آخر مجلد اول سبق ذکر یافت و پرتو
اندیشه بران تافت و میرزا عمر هر چند خردتر بود در یرلیغ چنان نوشته بودند که در جانی که امور کلیه
پیش او جمع آید و از صواب دید او تجاوز ننمایند و او خود را از روی حکم بر پدر و برادر فایق میدانست
و آن زمستان در قراباغ قشلاق فرموده بهار عازم ییلاق الطاق گشت و امیر شیخ ابراهیم شروانی
و امرای اطراف خدمتها بعرض میرسانیدند و میرزا ابابکر با وجود کبر سن انقیاد حکم حضرت صاحب
قران نموده پدر را در ولایت دیار بکر گذاشت و مصاحب والده اش خانیکه پیش میرزا عمر آمد و میرزا
تعظیم و مراسم پیشکش بجا آورده و اجازت خواسته بدیار بکر رفت و همچنین امیر شیخ ابراهیم و امرای
اطراف اجازت یافته و میرزا عمر امیر جهانشاه جاکو را که ملازم او بود از راه کوکچه تنکیز بجانب قراباغ
فرستاده متوجه دار الملک تبریز شد و مردم نخچوان از جمعی مفسدان که قلعهٔ النجق را پناه ساخته خرابی
میکردند شکایت نمودند حضرت صاحب قران در وقت تفویض ولایت آذربایجان بمیرزا عمر فرموده
بود که قلعهٔ النجق را خراب کند میرزا عمر پیش امیر جهانشاه فرستاد که قلعه را ویران سازد و در حدود
درقه شکار کنان میرفت تا دوم ربیع الآخر شب غازان نزول فرمود و کار تبریز استقبال نموده
همه را بتشریفات فاخر مستظهر گردانید و چند روز در تبریز گذرانیده اوایل فصل خزان از راه پشکین

و ابهر **ع** عازم قشلاق قراباغ شد **؛** و در حدود ابهر با آنکه اول فصل خریف بود سه روز برف
و باران و صاعقه چنان قوی شد که مجال حرکت نماند و بیست و دوم جمادی الاولی بقراباغ در یورت
ده عمران شادروان عظمت ارتفاع یافت و امیر شیخ ابراهیم از جانب شروان آمده چند تقوز
اسپ و استر و شتر و غلامان و جانوران و اجناس رسم پیشکش بعرض رسانید و اجازت یافته
بمملکت خود باز رفت و میرزا عمر آن زمستان بعیش گذرانیده آخر سال خبر آمد که حضرت صاحب
قران جهان فانی را وداع کرد **ذکر عصیان امیر جهانشاه امیر جاکو و کشته شدن او** چون
خبر واقعه محقق شد جمعی مفسدان امیر جهانشاه را اکثر ایام بران داشته که چند نوکر معتبر میرزا عمر
را از میان بر می باید داشت تا اختیار تمام مارا باشد و امیر جهانشاه اکثر ایام بشرب مدام
گذرانیدی و هشیاری او عین مستی بودی بسخنان مفسدان فریفته شده صباح بیست و دوم
رمضان بدرگاه راند و مولانا قطب الدین اوبهی را که راه نیابت داشت و امیر [illegible]
نوشنجی و شیخ محمد تواجی را بقتل آورده عازم سراپرده شد میرزا عمر دل از جای بر زده پای ثبات
افشرد و اینافاقزاد و خانه تکان را چاپوشانیده سوار شدند و هر ساعت مدد زیادت می شد
جهانشاه رو براه گریز آورد و امرا عمر تابان و باباحاجی و برادرش پسران امیر شیخ محمد تواجی و امیر عبد
الرزاق و ایسن تیمور یساول و عاشق در عقب جهانشاه کمر او رفته نماز عصر او را بجنگ گرفتند و
باباحاجی پسر شیخ محمد مقتول را جمعی غوغا کردند تا او را بموجب قصاص بقتل رسانیدند و میرزا عمر
خبر یافته سرزنش نمود اما چاره نبود و در باره فرزندان او بخلاف گمان مردم مرحمت فرمود و [illegible]
او و جمعی که با او موافق بودند قرب دو هزار تومان بعضی بدیوان گرفته باقی بتاراج رفت و میرزا
عمر از یورت قشلاق کوچ کرده و از آب ارس گذشته روز عید رمضان در نظام شهر برلاس
بقریهٔ نعمت آباد نزول فرمود و طوی عظمت کرده از آنجا باوجان آمد و خبر رسید که میرزا ابابکر با علف
تمام و لشکر و احشام از عراق عرب متوجه شده به پیش برناق رسید و از جهت قتل امیر جهانشاه
سر مخالفت دارد میرزا عمر چهل و هفت قشون هر قشون پانصد سوار غیر چهره اغرق قول عرض کرد
و درین اثنا امیر حسین برلاس از پیش میرزا ابابکر آمده عرضه داشت که او بر جادهٔ اطاعت
مستقیم است میرزا عمر امیر حسین را بانعام و اکرام مخصوص گردانید و فرمود که خیمه نه پایه که پیش ازین
ترتیب نموده بود در اوجان زدند و عازم سلطانیه شد و روز بروز امرای اطراف آمده غلبه [illegible]

تمام بهم رسید و در زنجانه رود که سرحد عراق عجم است امیر سونجک و امیر دولتخواجه اتاق از جانب
میرزا امیرانشاه و میرزا ابابکر رسیده عرضه داشتند که میرزا ابابکر در مقام انقیاد است میرزا عمر در بیست
و دوم شوال در قرق سلطانیه نزول کرده فرمود که خندق کنند میرزا ابابکر لشکر گذاشته با معدودی
پیش آمد میرزا عمر در باب گرفتن او مشورت کرده امیر عمر تابان و جمعی منع کردند و سایر امرا موافقت
نمودند و میرزا ابابکر بی تامل باردو در آمد رسیدن و گرفتن یکی بود و نوکران او را غارت کرده در قلعهٔ
سلطانیه محبوس داشتند و فرمان شد که امیر حسین برلاس اغرق و خواتین و اخشام او را در کوزل
درهٔ سلطانیه مضبوط دارند و میرزا عمر اوایل ذی قعده بطرف درگزین و همدان رفته تا آخر ذی الحجه آنجا
و اکابر ساوه و قم و لرستان و کردستان پیشکشها بعرض رسانیده بعنایات مخصوص شدند و میرزا
میرانشاه چون خبر گرفتاری میرزا ابابکر شنید متوهم شده عازم دار الامان خراسان گشت و بکدود
کالپوش آمده چند روز آنجا بود و در آنوقت که امیر سید خواجه بدفع سلطان علی اشتغال داشت **ذکر فرزندان**
میرزا عمر شیخ میرزا پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر و میرزا بایقرا چون خبر واقعهٔ حضرت
صاحبقرانی بممالک فارس رسید میرزا پیر محمد که ارشد اولاد مرحوم میرزا عمر شیخ بود در دار الملک شیراز
استیلا داشت و برادرش میرزا رستم در اصفهان و برادر دیگر میرزا اسکندر در همدان بود و میرزا پیر محمد
امرا و مثل لطف الله بابا تمور و آقبوقا و امیر نیکو سیرت علیاانشاه برلاس و غیرهم را جمع آورده از
هر کس مشورت طلبید بعضی گفتند تقلید امیر محمد مظفر منشور مملکت که از خلفاء بنی عباس که در مصر اند
آورده اند تغیر یاساق مقول نمایم و جمعی گفتند متابعت میرزا عمر کنیم و فوجی بران بودند که میرزا امیرانشاه را
پادشاه گوییم میرزا پیر محمد که اعقل زمانه بود فساد آن رایها باظهار نمود و گفت حضرت صاحبقرانی
در حال حیات والدهٔ ما را مملکت آغا بحضرت خاقان سعید داد و ما را با و باز بست و یورت
بزرگ با و میرسد مناسب آنکه او را آقا و الغ دانسته در صدر سکه و عنوان خطبه نام آنحضرت
یاد کنیم و چون سلامت در ذات مبارک اوست شاید بهمین قدر راضی شده زیادت متعرض
نشود مجموع امرا و ارکان دولت آفرین کرده رای برین قرار گرفت و ایلچی مقرر ساخته مکتوبی نوشت مضمونش
آنکه این بنده بندگی آن درگاه نقش صحیفهٔ دل و عنوان نامهٔ جان دارد و تا رمقی از حیات باقی باشد
سر از فرمان نخواهد تافت و در متابعت و مطاوعت خواهد کوشید و در خلال عرض این احوال
بیت شاه نامه را برین منوال ارسال نمود **بیت** همه بندگانیم شهرخ پرست ❁ من و رستم و اسکندر و

هر که هست ❁ و در ممالک سکه و خطبه بنام آنحضرت کرده روس منابر و وجوه دنانیر بلقب
شاهرخی آراسته داشته ما برادران باخلاص تمام گوش بهوش برراه نهاده ایم تا از بارگاه اعلی
اعلاه الله تعالی چه مثال فرستد تا در امتثال آن غایت جهد بذل کنند و چون قاصد رسید و عرض
حال رسانید حضرت خاقان سعید فرستاده را معزز و مکرم داشته فرمود که از آن فرزند در همه
عالم عزیزتر که خواهد بود و بحمد الله که خاطر از مهمات آن طرف بکلی جمع شد چه در مصالح ممالک بوجهی
قیام خواهد نمود که موجب فراغت خاطر خواهد بود و هرچند آن فرزند ارجمند بعدل و انصاف و محاسن
اوصاف چنان آراسته است که از مواعظ و نصایح مستغنی است اما باید که رعایای ممالکی که بدیوان
آن فرزند اختصاص دارند در حرز حمایت الشفقة علی خلق الله داشته بذل عاطفت درباره برایا
وسیله تحصیل رضا حق شناسد که الخلق عیال الله فاحبهم الیه انفعهم لعیاله و حسن معاش پدر مرحوم خود را
در آن ممالک مجدد کرداند که الولد الحر یقتدی بآبائه الغر تا ذکر او بر صحایف روزگار مؤبد و اثر آن بر
صفحات لیل و نهار مخلد ماند و از جانب کرمان از پیش امیر ایدکو برلاس نیز قاصد آمده همین معنی
بعرض رسانید که در ممالک کرمان سکه و خطبه باسم آنحضرت تزیین منابر و صور نقود کردانیده و
تنکجات مسکوک شاهرخی آورد حضرت خاقان سعید ایلچیان را انعام و اکرام فرموده باز گردانید و
چون فرستاده به شیراز رفت و شرح اعزاز و اکرام باز گفت میرزا پیر محمد بضبط مهمات قیام نمود
محمد سربدار و امیر تیمور ملک را بدار العبادهٔ یزد فرستاد و بجهت داروغهٔ یزد عبد الرحمن الکدای
و داروغهٔ ابرقوه سلطان محمود خلعتها فرستاده بدار الملک شیراز طلبید و ایشان سمعا و طاعة گفته و
کلید دروازها و اختیار خزاین و دفاتر بفرستادگان دادند و پیشکشهای سنگین یراق کرده عازم شیراز
شدند و میرزا پیر محمد دربارهٔ ایشان عنایت بسیار کرده داخل امراء بزرگ ساخت و حکم فرمود که
مجموع کهنه سپاهیان فارس و عراق که در خرقه و بهر حرفه در ولایت متفرق بودند جمع کرده داخل دفتر
و مرسوم سازند و مال و متوجهات آن سال را در علوفهٔ لشکر قدیم و جدید مبذول داشت و منصب
وزارت بخواجه نیکو سیرت رکن الدین تفویض فرمود و مشار الیه وظیفهٔ کفایت و رعایت رعیت
بجا آورده قانون مملکت را بدستور قدیم جمع بست و انشا بولایات فرستاد و میرزا پیر محمد چند نوبت
ایلچیان بجانب کرمان روان داشت و بایلچی دعوت کرده امیر ایدکو آن سخنان نادیده انگاشت
آمد شد ایلچیان بجایی نرسید و میرزا رستم از جانب اصفهان آمده میرزا پیر محمد او را نیک دید

وبکدو روز نگاه داشته تربیت و عنایت فرمود و اجازت مراجعت داد و فی الواقع میرزا پیر محمد را
لطفی شامل و کرمی کامل و رعایت صلهٔ رحم و محافظت حقوق مسلمانان و عزت مهمانان در نصاب
کمال بود و حکم نافذ که هیچ آفریده بی حکم یکمن کاه نتوانستی ستاند و اخراجات صادر و وارد در ولایات
از مال بود و در آن ایام میرزا اسکندر از همدان ایلچی فرستاده پیغام داد که میرزا عمر امیر جهانشاه جاکو را
هلاک کرده و پدر بزرگوار خود میرزا امیرانشاه را از مملکت عذر خواست می شاید که از همراه او طالبی بانجانب
رسند نیاران کوچ همراه متوجه فارس و عراق شدیم بهرکجا که صلاح دانند اشارت فرمایند میرزا پیر محمد
دانست که آمدن او بی فتنه نیست و نخواهد بود و مکتوب مصحوب معتمدی باستقبال او فرستاد مضمون آنکه
ایل و الوس آنطرف که در تصرف آن برادرند شاید که از جلاء وطن تنگ آیند و میان ما و آذربایجان
خلاف واقع شود صلاح آنست که آن برادر در مقر عز خود ساکن باشد و چون تا غایت از میرزا عمر
حرکتی نا ملایم صادر نشده من بعد هم نخواهد شد میرزا اسکندر بجواب التفات ننموده عزم جانب
عراق و فارس جزم فرمود و امرای او چون توکل ارس بوقا و بایزید ارس بوقا و تیمر و یونس جلاید
سید علی جابر و سیف الدین قمر الدین و ذو القرنین مغول چون دانستند که میرزا اسکندر مخالفت برادر
میکند و اسباب دیگر موجب فرار بود این جماعت اتفاق کردند و خزاین و اسپان خوب گرفته گفتند نسبت
خلاف بما خواهد بود و در معرض خطاب خواهیم افتاد نیم شب سوار شدند و انجوبان و ایواغلانان
با یکدیگر سوگند خوردند و ستوی که دست و پای آنرا امیر الله داد در قضیهٔ میرزا پیر محمد بریده بود چنانچه
در دفتر اول منفصل گشت و میرزا اسکندر بجهت قدمت خدمت او را در جرگه امرای بزرگ میداشت
او نیز با مخالفان موافق شده بیرون رفتند میرزا اسکندر را محل توقف نماند با یوسف قورچی و شیخیم مغول
و ترش و الله داد بن تیمر که در غایت حسن بود و برندق اوزبک و علیشاه آزاد و ینک خواجهٔ
اوزبک قریب پانزده نفر روی باصفهان آورد و از جماعت گریخته توکل و تیمر و سید علی و ستوی
و یونس پیش میرزا عمر رفتند و یوسف و شیر علی و دیگر ایواغلانان که اکثر خزینه با ایشان بود بخدمت
میرزا امیرانشاه پیوستند و میرزا اسکندر بعد از یکماه متوجه فارس شد و میرزا پیر محمد را دیده بعد از دو روز
ناگاه از جانب آذربایجان خبر آمد که میرزا عمر میرزا ابابکر را گرفته عازم عراق و فارس است و آشوبی
در آن ممالک افتاد که برادران مشورت کرده اتفاق نمودند که در اصفهان مصاف دهند و میرزا پیر محمد
حکومت یزد را بمیرزا اسکندر داده او در روز پیکسی سلطانرا بیزد فرستاد و خود بجد باصفهان روان

شد و میرزا

شد و میرزا عمر با لشکر گران بهمدان آمد و میرزا رستم حاجی مسافر را برسالت پیش او فرستاد و میرزا
عمر او را نیک دیده و سخن صلح شنیده باز گردید و برادران ایمن شدند و میرزا اسکندر بیزد رفت و
میرزا پیر محمد از شیراز بعزم تسخیر کرمان براه شبانکاره و نیریز عزیمت فرمود و میرزا اسکندر از یزد بیرون
آمده بموکب میرزا پیر محمد پیوست و برسم منقلای روان شد و خبر یافت که جمعی بهادران کرمان
باستقبال آمده در کمین اند میرزا اسکندر عنان ریز بر سر ایشان رانده گروه انبوه بقتل آورد و بسیاری
در قید اسار گرفتار آمد و بدین یک حمله دلاوران سهمی در دل کرمانیان افتاد که دیگر کسی پا از دروازه بیرون
ننهاد و جناب نقابت مآب سیادت انتساب امیر نعیم الدین نعمت الله از کرمان بیرون آمده
بیمن نفس آن سید بزرگوار میان فریقین صلح شد اما تا صورت مصالحه روی نمود بیرونهای
کرمان ویران شده قاعاً صفصفا گشته بود و امیر ایدکو ساوریها پادشاهانه فرستاد و میرزا پیر محمد
میرزا اسکندر را تربیت و نوازش نموده اجازت جانب دار العبادهٔ یزد فرمود و خود بسریر سلطنت
شیراز باز آمد و در آن ایام میان برادران اتحاد تمام بود اما پیش ازین قضایا میرزا رستم خبث
باطن امیر سعید برلاس را دانسته بود و هر دو چشم او را میل کشیده در قلعه محبوس داشت و چون
در یک چشم او روشنائی مانده بود نیم روزی مستحفظان قلعه را مغلطه داده و از راه بیراهه چند شبانروز
تاخته خود را بشیراز انداخته و میرزا پیر محمد چشم از عیب آنکه دشمن برادر است نگاه پوشیده نظر بر
آن داشت که چون وقتی صدری دولت من بود این لایموت و لایحیی ذلیل وار پناه باین دولت
آورده است مروت اقتضاء آن میکند که از گذشته گذشته او را تربیت فرماید میرزا رستم را
این معنی ناخوش آمده پیغام داد که او چند بار نسبت باین خاندان حرام نمکی کرده و خدای تعالی
توفیق داد که چشم کژ او را میل کشیدیم این زمان چون گرگ از تیر خورده و مار دم بریده است
کدام عقل قبول کند که او را فکر صلاح این خاندان باشد میرزا پیر محمد دانست که اجتهاد خطا کرده
اما لباس اعتذار بران پوشیده از چند جهت که موجب اطمینان خاطر میرزا رستم باشد پیغام داده
مکتوبات و تبرکات فرستاد و او اگرچه قبول کرد اما سر رشتهٔ یکانگی را عقده در میان افتاد چه
رشته چو گسست می توان بست لیکن بمیان گره بماند **ذکر فرزندان میرزا جهانگیر بن حضرت صاحب
قران** میرزا جهانگیر را دو پسر بود بزرگتر میرزا محمد سلطان که آنحضرت او را ولی عهد ساخته بود
و تقدیر ملک قدیر عز شانه ولی را پیش از تولی بعالم بقا برد چنانچه در یورش روم شرح او گفته شده و حکایت

فرزندان او کذارش پذیرد انشاء الله تعالی و پسر خوردتر میرزا جهانکیر میرزا پیر محمد است پادشاه ممالک
بلخ و طخارستان و ختلان و قندهار و کابل و غزنین و ساحل هندوستان و چون آفتاب دولت
حضرت صاحب قران زوال یافت میرزا پیر محمد بمجرد استماع این خبر اهل عنان عزیمت بصوب
مدینة الرجال بلخ تافت **وقایع سنه ثمان و ثمانمائه تتمه حکایات که در خراسان واقع شد**
سابقا مذکور شد که خواجه سلطانعلی سبزواری یاغی کشته و امیر سید خواجه لشکر کشیده او را شکست
در افتتاح این سال خبر آمد که میرزا امیرانشاه متوجه خراسانست حضرت خاقان سعید فرمود که امیر حسن
صوفی ترخان و امیر جهان ملک و امیر فیروزشاه با چهار هزار سوار نامدار باستقبال روند مقرر آنکه اگر آنجناب
بداعیه ملک گیری و یاغیگری آمده باشد بدفع او قیام نمایند و اگر براه برادری و ایلی بر حسب اقتضای
وقت میل این طرف نموده آنچه وظیفه خدمت باشد بجا آرند و مکتوبی مصحوب ایشان ساخت مبنی
بر قواعد نام و ننگ و منبی از معاقد صلح و جنگ مضمون آنکه حضرت صاحب قران هر یک از فرزندانرا
مملکتی داده و وظیفه آنکه بحفظ آن ممالک نوعی قیام نمایند که قصوری بآن راه نیابد و نقصانی بارو ق
همایون عاید نشود چه بسبب حرکت نادانسته فرزند عمر نصره الله بعیوب نغمه ممالک آذربایجان
که تختگاه پادشاهان ایرانست از دست رفت فاما ولایات اران و موغان و ارانه و کرجستان که
تصرف بندکان آنحضرتست اگر بضبط آن ولایات التفات نمایند انسب خواهد بود بحمد الله جناب شهریاری
اعقل روزگارست درین باب تاملی کامل و تعقلی شامل فرموده بوسوسه فتنه پیشکان شر اندیش که صلاح
خویش در فساد جهان می بینند رخصت شروع در معامله ندهند که موجب خرابی خاندان و سبب
استیصال دودمان کردد **بیت** بر شیشه خویشتن مزن سنک ٭ بالشکر خویشتن مکن جنگ ٭ و این مبالغه
در باب مصلحت بسبب عجز نیست بل مقصود تمام قیام ناموس و نام است و اگر عیاذا بالله چهره
موافقت بناخن مخالفت خراشیده شود و آتش قتال اشتعال یابد بمصداق المکافات فی الطبیعت
واجبة چون مواد خصومت در حرکت آمد ممکن که مودی بمرضی شود که تداوی آن صورت نبندد و تدارک
او در حوصله امکان نکنجد در عواقب او تامل باید فرمود و ربح و خسران او را بمیزان خاطر وقاد و ضمیر نقاد
ملاحظه نمود طریقی که وسیله بهبود و ذریعه مقصود باشد سلوک باید داشت تا اعدا را مجال اعتراض
نماند و ترک و تاجیک زبان بطعن دراز دارند و بداده قناعت نموده شکر موهبت بجا آرند مقدمه
لئن شکرتم لازیدنکم را نتیجه واضح باشد بحمد الله ذات بیهمال در ضمان اقبال است و احوال

بحب

بحب وقت نه بمقتضی امنیت امید واثق است و رجا صادق که هر زمان از بارگاه صمدیت
و احدیت خلعت مزید کامرانی و منشور آمال و امانی در تزاید باشد بحق محمد و آله امرا متوجه شده
در سبزوار با میر سید خواجه پیوستند و باتفاق عازم کالپوش کشتند که میرزا امیرانشاه آنجا بود و خواجه
سلطانعلی سبزواری بعد از انهزام باستراباد رفته بود و خبر آمدن موکب میرزا امیرانشاه شنیده
پیش آنجناب آمد و امرای مذکور بکالپوش رسیده امیر سید خواجه و امیر مضراب بشرف بساط
بوسی آنجناب مستسعد کشته پیغام حضرت خاقان سعید رسانیدند و میرزا امیرانشاه اظهار یکجهتی
نموده فرمود که جناب برادری سلطانی را سعادت ازلی و دولت ابدی داده اند محرران
دیوان فلک قانون ملک او را تحریر کرده اند و منشیان قدر منشور پادشاهی او را مسطور کردانیده
تا بر بساط سلطنت قوت آمده شد یافته در همه احوال محمود خصال و مرضی فعال روزگار گذرانیده
و ما را امید ستند عضند کی باخنیک و بشارت و بجل لکا سلطانا بسمع تحقیق شنوانیده امیر سید
خواجه و امیر مضراب وظیفه دعا و ثنا بادا رسانیده عرضه داشتند که اگر کسی سر از ربقه پادشاهی
تابد و حقوق ولی نعمت فراموش کند بر همه دفع او واجب و لازم باشد و آنجناب را معلوم است
که جرات و جسارت که سلطانعلی با این خاندان سلطنت نمود هیچکس ننمود جنگ در فتراک جنگ زد
و چون کمند قبض باد محیط شد بانواع حیل فرار کرده همچنان در سراچه ار پناه باین آستانه آورده اگر
جزای عصیان خود نیابد در هر کوشه فضولی خیال فاسد بدماغ راه دهد اگر جناب سلطنت مآب
او را بصورت اجازت باین بندکان سپارند مناسب عزت دولت باشد و الا این بندکان
تا او را بدست نیارند روی بازکشتن ندارند ملتمس باجابت مقرون شده سلطانعلی و
سلطان حسین پسر برک پادشاه و جمعی را که با ایشان بودند بامیر سید خواجه سپردند و او فی الحال
ایشان را باردوی خود برده سلطانعلی را مقید بهرات فرستاد و بقیه سبزواریان را آسیب یاسا
داد جزا من قابل النعمة بالکفران درین اثنا میرزا ابابکر از حبس سلطانیه خلاص یافته پیش
پدر آمد و از قضیه سلطانعلی دل ماندکی نموده فرمود که چون پناه بما آورد سپردن او بدشمن از مروت
دور بود دیگر مردم را بر ما چه اعتماد ماند و بعد از شورت عزیمت آذربایجان مصلحت دیدند و ایشان
بانطرف رفته امرا بمقتول خود باز آمدند و ممالک خراسان کرت بعد اخری در تحت ضبط و قبضه اقتدار
قرار یافت **ذکر حکایات که در عراق و آذربایجان واقع شد** ٥ میرزا عمر چون میرزا

ابابکر را در قلعهٔ سلطانیه محبوس ساخت از سر فراغت بضبط مملکت پرداخت درینولا درویشی
تقوی شعار بابا تنکی نام در ولایت مراغه پیدا شده کرامات مثل آنکه کلوخ در دست او قند
نبات می شد و مشاهده کردند میرزا عمر بعد از مبالغهٔ بسیار چیزی هم از آن نوع مشاهده نمود با وجود آن
حکم بقتل او فرمود بابا در وقت رفتن گفت ع روزی ما چنین مقدر بود اما بعد ازین مشاهده کنید که
چها واقع شود در هفدهم محرم که سه روز از قتل بابا گذشته بود خبر آمد که میرزا ابابکر در قلعهٔ سلطانیه جمعی را
با خود یار ساخته و عادل خزانچی و عیسی قورچی و شیخ حاجی را که بر سر او رفته اند قتل کرده و قلعه را مسخر
ساخته و خزانه و جبا و اسلحه گرفته مردم پیش او جمع آمدند و امیر حسین برلاس و والدهٔ میرزا ابابکر که در گل
زره بودند خبر خلاص او شنیده با تمام اغرق بسلطانیه در آمدند و میرزا ابابکر اموال قسمت کرد و از
راه ری عازم خراسان شد میرزا عمر این احوال شنیده از پیش برباق ایلغار کرده بدو روز بسلطانیه
آمد و امیر عبد الرزاق بن خدایداد را در عقب او فرستاد و در حدود قزوین هر دو فریق بهم رسیده از
صباح تا شب جنگ کردند میرزا ابابکر بطرف ری رفت و امیر عبد الرزاق باز آمد میرزا عمر مهمی متعلقان
را در سلطانیه گذاشته از راه سجاس و سرای باقاروان شد درین اثنا شیخ خسروشاهی از جانب
سمرقند رسیده از میرزا عمر مستقبل شد که هرچه از خزانهٔ سلطانیه برده اند باندک زمانی حاصل کند و عمال
را در مصادره کشید و میرزا عمر از اوجان عزم سراو کرده میخواست که امیر بسطام جاگیر را که پیش ازینجا
تخلفی ورزیده بود بدست آورد و امیر بسطام از راه قراباغ با میرشیخ ابراهیم ملحق شده باتفاق از
از آب کر گذشته در بروع نشستند میرزا عمر پیش امیر شیخ ابراهیم فرستاد که بسطام را گرفته پیش من فرست
امیر شیخ ابراهیم عذر معلول گفت که حالا تابستانست و آنحضرت زمستان بقراباغ خواهد آمد بنده امیر
بسطام را باردوی همایون رساند میرزا عمر غضب کرده و از آب ارس گذشته بموضع بای فرود
آمد و امیر شیخ ابراهیم و امیر بسطام و پیران قرامان و سید احمد شکی از بروع بکنار آب کر رفته و آب
را پناه ساخته و خندق زده مترصد جنگ نشستند و میرزا عمر بتعجیل رفته نزدیک آب کر فرود آمد و کشته
هر دو لشکر در برابر هم بودند درین اثنا خبر آمد که میرزا امیرانشاه و میرزا ابابکر از حدود خراسان بازگشته بجلگاه
عراق عجم آمدند و سلطان بخت بیگه نیز با ایشانست و در آن ایام میرزا ابابکر دختر توکل ارس بوقا
خواستاری نموده بود طوی بپا کرده از بسطام بسه روز بدامغان آمدند و دامغانیان ساوری و
پیشکش فرستاده لشکر را در شهر نگذاشتند و سمنانیان بسبب فضولی که پیشتر نسبت بالشکریان

میرزا امیرانشاه کرده بعضی را غارتیده بودند درینوقت مجموع جلا کرده پناه بکوه بردند چنانچه در
سمنان کسی نبود لشکریان سمنان را غارت کرده بخوار آمدند میرزا امیرانشاه و میرزا ابابکر امیر حسین برلاس
را بقلعهٔ شهریار فرستاده خود نیز متعاقب رسیدند و قلعه را بتصرف گرفته آنجا دانستند که میرزا عمر با وجود
هوای تابستان بجانب قراباغ بجنگ امیر شیخ ابراهیم رفته میرزا ابابکر اغرق را در سوق بلاغ گذاشته
با ده هزار سوار بسلطانیه رفت جمعی که آنجا بودند قلعه تسلیم نمودند میرزا ابابکر خواتین میرزا عمر و امرای او را
بهرکس بخشید امرا و لشکریان میرزا عمر بییلاق کرمرود این خبر شنیده از او برگشته پیش میرزا ابابکر رفتند
میرزا عمر با امیر شیخ ابراهیم صلحی شکسته بسته درهم بسته مراجعت نمود و نواب او شیخ خسروشاهی و غیر آن
دیگر تدبیر انگیخته گفتند از متمولان چیزی بقرض می باید گرفت و برات بر مال آینده نوشت که لشکر را
بخرج احتیاج است میرزا عمر بخلاف رضا رخصت داده پیان قورچی و شیخ خسروشاهی و سایر
طالبان به تبریز رفتند و بدو روز مبلغ دویست تومان عراق نقد کردند و اکثر اکابر تبریز از خان و مان
برافتادند و جمعی را که حکم بود که بقلعهٔ سلطانیه برند امیر پیان ایشان را بزجر از تبریز بیرون آورده باد جان
رسانید و میرزا عمر از راه اردبیل بییلاق کرمرود رسیده دانست که لشکریان تمام حواشی رعایا را غارتیده
بودند و بسلطانیه رفته و آنجا خبر استیلای میرزا ابابکر بر سلطانیه محقق شد امرا مثل عمر تابان و سلطان
سنجر و امیر سیف الدین و عبد الرزاق خدایداد و غیرهم بطرف میرزا امیرانشاه و میرزا ابابکر رفتند و باقی
متفرق شدند نشان زوال ملک آنست که بیچارگان ظلم روا دارند گر او در خاطر بگذرد که اساس چنان
دولتی مؤکد بسهل فرصتی از هم فرو ریزد و میرزا ابابکر عمر تابان و فرزندان او را تربیت فرموده باقی
امرا را بیاساق رسانید و امیر پیان و شیخ خسروشاهی در اوجان خبر ویران شدن میرزا عمر شنیده
ایشان نیز بازمانده شدند و مالها سلطانیه پیش میرزا ابابکر آوردند و شیخ ظالم بغیر بوده میرزا ابابکر
مصلوب گشت و میرزا ابابکر تخت زرین ترتیب نموده میرزا امیرانشاه را پادشاهی برداشت و
چند روز بعیش گذرانند و میرزا عمر از جانب کاورود بمراغه رفت و عبد خالق ترکمان و ساتیوق برلاس
و جمعی از مردم سلدوز عازم تبریز گشته علیکه پسر خالق رسم متعلای بتبریز آمد و بیراهی آغاز کرده ترکمانان
ناموس مردم می بردند رعایا غوغا کرده خواجه پیرعلی را که حکم صد هزار آورده بود کشته و دروازها
محکم کرده ایستادند میرزا عمر کسان بنصیحت فرستاده شهریان گفتند میرزا عمر شاه و شاهزادهٔ ماست
اگر بشهر آید حاکم است اما ترکمانان را نمیگذاریم میرزا عمر ترکمانان را اجازت جنگ داده ایشان

بشهر نهادند و قاضی غیاث الدین و خواجه عبد الحی قزوینی ع جان کمر وار بر میان بستند و جنگهای
مردانه کرده ترکمانان را در شهر مدخل ندادند و درین حال آمدن میرزا ابابکر محقق شده میرزا عمر بطرف
مراغه رفت **ذکر جلوس مظفر الدین میرزا ابابکر بر سریر سلطنت و جهانداری باستقلال**
میرزا ابابکر را مخصوصان او بران داشتند که خطبهٔ سلطنت بنام خود کرده اختیار ره بکری نمود و آن
سخن بسمع رضا شنوده طوی بعظمت نموده و بر تخت نشسته پدر را خلع کرد و احکام بعنوان این اعلام به
اطراف فرستاد و امیر چپان بتبریز آمده و رنود و اوباش که بیشتر ترکمانان را در شهر نگذاشته بودند امیر
چپان در شنب غازان نزول کرد و خبر یافت که امیر دولدای و خواجه بردی بمدد میرسند او را توقفی حاصل
شد روز دیگر قراول خبر داد که شیخ قنانی و قاضی عماد الدین از طرف مخالف با دو هزار سوار رسیدند
و همین روز خواجه بردی خبر آورد که فردا امیر دولدای با لشکر میرسد ع خواب از چشم برفت امشب که فردا
کی رسد امیر چپان توقف ننموده با چهار صد سوار با دو هزار زد رسیدن همان بود و شکستن مخالفان
همان درین اثنا امیر چپان شنید که شیخ قصاب بمدد این جماعت می آید ترک تکاوش کرده روی
بطرف شیخ قصاب آورد و بیک حملهٔ او نیز گوسفند وار از نیم سنان چپان رم خوردند امیر چپان
بشنب غازان باز آمد روز دیگر امیر دولدای آمده تبریزیان دانستند که میرزا ابابکر میرسد باستقبال
امیر دولدای آمده او را بشهر در آوردند امیر دولدای در راه شیخ قصاب و خواجه محمد الحسن قزوینی و جمعی
پیشوایان را گرفته خواست که سیاست کند امیر چپان مانع آمده و امرا دو شب در شهر بوده امیر بهلول
برلاس را داروغه گذاشته و بطرف مراغه رفتند **ذکر رسیدن میرزا ابابکر بدار الملک**
تبریز میرزا ابابکر در آخر جمادی الآخر بعظمت تمام در دولتخانهٔ تبریز در آمده و خرابی تمام باحوال رعایا راه
یافت ناگاه خبر آمد که میرزا پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر در معاونت میرزا عمر اتفاق نموده اند
و میرزا رستم اغرق میرزا ابابکر را که در سوق بلاق بود غارتیده میرزا ابابکر امیرک منجان را پیشتر با جمعی
فرستاده خود نیز از تبریز روان شد و لشکر او هرچه یافته غارت کرده کاروان متمول که از سلطانیه می آمد نیز
غارت یافت و از راه سلطانیه عازم اصفهان شده بجرپادقان رسید و لشکرهای میرزا عمر و میرزا
پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر پیش آمده بدو سه یکدیگر رسیدند در بینولا خبر آمد که امیر بسطام تبریز را گرفت
میرزا ابابکر مهم تبریز را اهم دانسته ایلچی پیش شاهزادگان فرستاده بجانب آذربایجان بازگشت شاهزادگان
مشورت کرده گفتند قریب پنجاه هزار سوار و پیاده جمع آمده و میرزا ابابکر روی گردان و پدر و مادر ازو ناراضی

ولشکریان

ولشکریان دودل و مخالفان ممالک را متصرف فرصت غنیمت و رای برین قرار گرفته در
عقب او روان شدند میرزا ابابکر در غروق ارغون بولایت سجاس خبر توجه ایشان شنیده
مراجعت نموده عازم اصفهان شد و امرا و لشکریان را گفت درین یورش بمن یکجهت باشید
اگر خدای تعالی مرا فرصت بخشد از سخن شما تجاوز نکنم و بهرچه صلاح بینید عمل نمایم و در حدود درگزین بهم
رسیدند **ذکر رفتن میرزا عمر بطرف عراق و فارس و باتفاق میرزا پیر محمد و برادران بمجادله**
آمدن میرزا عمر از تبریز براه مراغه بهمدان آمد حاکم آنجا ارشیون گفت ما را طاقت مقاومت
میرزا ابابکر نیست پیش از هجوم سیل بلا فکر نجاتی باید کرد و بعد از تامل عازم شیراز شدند که از
میرزا پیر محمد استمداد نمایند و از جانب حدود جرپادقان قاصدی فرستاده میرزا رستم را آگاهی داد
میرزا رستم خواص خود را پنج روزه باستقبال روان کرده خدمتهای لایق بجای آوردند و در حدود اصفهان
میرزا رستم با سادات و علما پیش رفته او را باحترام تمام بشهر آورد و طویها کرد و میرزا عمر میرزا رستم
را گفت سلاطین ماضی در ایام نکبات و حدوث بلیات بیکدیگر ملتجی شده توقع اشفاق
داشته اند و اگر در آن باب اهمال ورزیده اند علی مر الدهور بر زبان نزدیک و دور مطعون و مهجور
بوده اند و من بمهمی کلی آمده ام و تا شما برادران جمع نشوید برابر میرزا ابابکر نمیتوان رفت و ظیفه
آنکه ایلچی فرستاده میرزا پیر محمد و میرزا اسکندر را طلب داریم و تا آمدن ایشان اغرق میرزا ابابکر
که در سوق بلاق نشسته بدست آریم برین قرار ایلچی فرستادند و از اصفهان ایلغار کرده بسر اغرق
میرزا ابابکر رسیدند و اصفهانیان همه را گردپیچ کرده خواتین و اطفال و قپایان و اسپان و استران
و شتران گرفتند و سلطان بخت بیگم و یک حرم میرزا امیرانشاه را کوچانیده از ساری قش ری باز
گشتند و توکل برلاس و امیرک منجان و امرای دیگر دور تر شراب میخوردند با وجود مستی در عقب آمده
جنگ سخت کردند اما چون لشکر میرزا عمر غلبه بود چیزی نتوانستند و تمام اموال باصفهان
رسید میرزا عمر عازم شیراز شد و میرزا پیر محمد بخود استقبال کرده بازارها آرایش داد و او را به
حرمت بشهر در آورد و چند روز طویها نموده نوکران او را بعواطف پادشاهانه نوازش نمود و
زمستان بعیش گذرانیده اول بهار متوجه اصفهان شدند و میرزا اسکندر از طرف یزد
رسیده باتفاق بجرپادقان آمدند و میرزا ابابکر نیز با سپاه خویش پیش آمده در نواحی درگزین
بموضع خرزده بهم رسیدند دو لشکر چون امواج بحر اخضر بهم زدند بیت دهاده برآمد بهر دو سپاه

جهان شد زگرد سواران سیاه ٭ چندان تیغ بر یکدیگر زدند که شمشیر آهنین دل بر حال جوانان طرفین
خون گریست و چندان تیر جان ستان برهم ریختند که پشت کمان از بار او منحنی گشت از آن زمان
که تیغ صبح از نیام بام بر آمد تا آن هنگام که شاه وران شام باز کشیدند آتش قتال التهاب و نایرهٔ
جدال اشتعال یافت چهار هزار سوار و پیاده از طرفین بقتل آمد و هر دو لشکر عنان برتافته بلشکرگاه خویش باز آمدند
و از طرفین شب تا روز پاس میداشتند علی الصباح هر دو سپاه در جنبش آمدند میرزا ابابکر با هفتصد
سوار نامدار بر قلب سپاه میرزا امیر محمد زده از پیش براند و دیگر از امجال توقف نماند هزیمتیان تا اصفهان
عنان باز نکشیدند و لشکر میرزا ابابکر غنیمت بسیار گرفته در ییلاق الیزبلاق جهت گرمی هوا چند
روز توقف نمود و امیر زیرک و امیر عمر تابان با پسر و برادر بدین گمان که میل خراسان دارند و در جنگ
سستی نموده اند بقتل آورده عازم اصفهان شد و امیر حسین برلاس با جمعی امرا جهت امیر زیرک
و امیر عمر تابان متوهم شده فرار نمودند و باصفهان در آمد اصفهانیان اکثر رعایا را پیر و برنا را بالکلیه
که میسر شد بشهر در آوردند و قلعهٔ طبرک را استحکام داد میرزا ابابکر یک فرسنگی اصفهان رسیده
فرمود که کسی باغات و عمارات را تعرض نرساند تا مگر که اصفهانیان مطیع شوند و سه روز توقف
نموده با خواص نوکران بکوچه باغها در آمده مردم شهر فرصت یافته بجنگ پیش آمدند و بسیار زخمدار
شده از طرفین باز گشتند و شب تا روز پاس داشت میرزا ابابکر روز با مجموع لشکر میمنه و میسره و قلب
و جناح آراسته بکوچه باغ در آمد و جنگ در پیوست و دو هزار آدمی از مردم شهر بقتل آمده سه سردار
گرفتار شد و اهالی شهر گریخته و لشکریان تا دروازهٔ لنبان در آمده مردم را در زیر دست و پای اسپان
در آوردند و اگر میرزا ابابکر رحم نفرمودی بیشتر آن بود که شهر مسخر میشد روز دیگر سادات و اکابر امان
طلبیده قبول کردند که هر چه از سوق بلاق زری آورده اند باز دهند و خطبه و سکه بنام میرزا میرانشاه کنند
و هر چه احشام زری برده بودند باز فرستادند و روز دیگر میخواستند که بجمیع شرایط قیام نمایند میرزا ابابکر
از آن قرار گشته گفت وظیفه آنکه شهر را بالقهر بستانیم و هر چه خواهیم حاصل کنیم و صباح لشکرها سوار کرده
و تورها و نردبانها بر داشته بدر شهر آمد و از طرفین جنگ بسیار کردند شهریان چون دانستند که میرزا ابابکر
نقض عهد کرد ترک باغات گرفته محافظت خود نمودند و لشکریان در حوالی شهر خرابی تمام کردند میرزا
عمر دانست که شاهزادگان در برابر میرزا ابابکر کاری نمی توانند کرد از ایشان جدا گشته عازم خراسان
شد درینولا میرزا ابابکر شنید که شیخ حاجی عراقی سلطانیه را محاصره کرده و امیر شیخ ابراهیم عنبر را لوکه

امیر بسطام

امیر بسطام جاگیر در تبریز است میرزا ابابکر با اصفهانیان گرگ آشتی کرده مراجعت نمود
و بدرگزین رسید شیخ حاجی از در سلطانیه برخاست و بطارم رفت و خبر آمدن سلطان احمد
بتبریز نیز شد و بقایای قضایا در سال آینده شرح داده آید ان شاء الله تعالی **ذکر قضایا که در مملکت
خراسان واقع شد و قتل میرزا سلطان حسین** میرزا سلطان حسین نبیرهٔ حضرت صاحب
قران بود از جانب مادر جوانی بهادر اما بغایت متهتک بود و بی عاقبت پیشتر گذشت که در جولی
اندخود بموجبی از اردوی حضرت خاقان سعید فرار نمود و در نواحی کش پیش میرزا خلیل سلطان
رفته بعنایت مخصوص شد میرزا خلیل سلطان چون وجهی که از خزانه جهت میرزا پیر محمد جهانگیر
مقرر کرده بودند و میرزا پیر محمد در بلخ بود میرزا خلیل سلطان جمعی امرا را چون امیر الله داد و ارغونشاه
و تیمور خواجه و خواجه یوسف در رکاب میرزا سلطان حسین بکنار جیحون فرستاد تا از طرف میرزا
پیر محمد با خبر باشند ناگاه میرزا سلطان حسین را خیال سلطنتی در دماغ پیدا شده امرا را طلب
داشت و فرمود که امری حادث شده که غیر امرا در آن محرم نیست جمیع امرا در خانهٔ او جمع شدند و او
بر خرگاه نشسته بیت نوکر خود را نیزهای مار آسا بدست و تیرها از قضا نفاذ درشت با تیغ و خنجر و گرز
و سپر فرمود که امرا را مقید ساختند امیر تیمور خواجه و امیر خواجه یوسف را شربت شهادت چشانیده و
باقی امرا امیر الله داد و امیر ارغونشاه و مبشر و سعادت را لرزه بر اندام افتاده زانو زده زبان
تضرع گشادند و بعد از شرایط پیمان و غلاظ ایمان خون ایشان بخشیده نایب خود ساخت و
خانیکه حرم میرزا محمد سلطان را که از سمرقند بطرف بلخ پیش میرزا پیر محمد میرفت غارت کرده اموال
و تجملات پادشاهی گرفته بنوکران داد و لشکر طوعا او کرها فرمان او را منقاد شدند و لشکر آراسته عازم
سمرقند شد و میرزا خلیل سلطان خبر یافته الکاکا فراوان بلشکر داده او اواخر ذی الحجه از سمرقند بیرون آمد
بطالعی که بود ز قضا نفتح لشکر ٭ و باد کردار **بیت** بزین اندر آمد که زین را ندید ٭ همان نعل اسپش زمین را
ندید ٭ و در نواحی کش بموضع چکدالک **ع** بیکدیگر رسیدند آن دو لشکر ٭ و پیش از آنکه صفها راست
شود امیر الله داد و امیر ارغونشاه و باقی امرا بطرف میرزا خلیل سلطان رفتند و اکثر لشکر نیز موافقت
نمودند و ذالک فی ثامن محرم الثامن ثمانمایه میرزا سلطان حسین چاره فرار دید و میرزا خلیل سلطان
مظفر و منصور بسمرقند آمد و میرزا سلطان حسین در نواحی اندخود و شبرغان با امیر سلیمانشاه پیوست
و بحسن تدبیر و لطف تقریر امیر سلیمانشاه را از راه برده میان ایشان پیمان با یمان ایقان استحکام

یافت و عهود بجلود استقرار گرفت میرزا پیر محمد پیش امیر سلیمانشاه فرستاد و قبایح افعال مصالح
اعمال او را برشمرد و گفت سلطان حسین دشمن منست او را گرفته پیش من فرست امیر سلیمانشاه
بآن سخن التفات ننمود و میرزا پیر محمد ازین جمیت چون آتش برافروخت و بسان برق خاطف و
باد عاصف بر سر ایشان شبخون آورد ع طاقت پنجه شیران ننمود روبه راه عازم هرات شدند و
شرف دستبوس حضرت خاقان سعید یافته بعواطف پادشاهانه مخصوص گشتند و آنحضرت درباب
ایشان مشورت فرموده فرمان شد که ولایت سرخس سیورغال امیر سلیمانشاه باشد و حالا صد
هزار دینار کپکی و اسپان خوب عنایت نموده مقرر شد که بجانب خراسان رفته با امیر مضراب و
سید خواجه بپیوندد و این در آنوقت بود که میرزا امیرانشاه در حدود کالپوش بود و درباب آن خود رای
یعنی سلطان حسین ارکان دولت و اعیان حضرت عرضه داشتند که آن نادان فتان و جاهل
ناپاک در زمان حیات حضرت صاحب قران در سمرقند و باز در شام یاغی شد و بعد از فوت آن
حضرت بامر اخلاف کرد و درین ایام از اردوی ظفر اعلام هموجی روگردان شده پیش میرزا
خلیل سلطان رفت و امرای او را بقتل آورده قصد او کرد و اموال خانیکه بتاراج داد اکنون نباید
که فتنهٔ بزرگ والعیاذ بالله ظاهر شود که جبر کسر خزینهٔ تقدیر در خزانهٔ تدبیر چیزی نماند و در احوال او دلایل
نفاق و در افعال او مخایل شقاق ظاهر و پیدا و باهر و هویداست ع بود نشان عداوت عیان
ز سیمایش یرلیغ همایون از موقف جلال نفاذ یافت و امیر نوشیروان برلاس میرزا سلطان
حسین را در بیرون دروازهٔ عراق بقتل رسانید امیر سلیمانشاه که با او عهد و میثاق داشت در
طوس این خبر شنیده تنگدل شد و اظهار خلاف کرد **ذکر یاغی شدن امیر سلیمانشاه و سایر
قضایا که در مملکت خراسان وقوع یافت** امیر سلیمانشاه قاصد فرستاده پیغام داد که
اگر آنحضرت نوکری این بنده را خواهانست امیر شاهملک را از پیش براند و نوشیروان برلاس را
بقتل رساند چون این پیغام ناخوش بسمع اعلی اسعد الله البشار رسید آتش غضب زبانه زده باحضار
لشکرها مثال داد و عزیمت جانب طوس و مشهد تصمیم یافت و رایات همایون با لشکرها وارد جام
تمام بسیاری قش جام رسید و آنجا نوکر امیر سلیمانشاه آمده عرضه داشت که امیر عبد الصمد را که داماد
و محل اعتماد او بود طلبیده حضرت خاقان سعید امیر عبد الصمد را رخصت فرمود و فرمود که امیر سلیمانشاه
را گوید که در معارک و مقامات مشهور خدمات پسندیده بظهور آمده و حقوقی که ترا در دولت قاهره

ثابت

ثابت است از شرح و بسط استغنا دارد و همیشه بحلیهٔ هنر مترشح و بکمال عقل متوشح و بوصایل فضایل
متمسک و بآداب آداب متخلق و بسماحت خلق و فصاحت نطق و طهارت ذیل و غزارت
فضل و رزانت رای و متانت فهم و نزاهت نفس و نباهت قدر از امرا و زمانه ممتاز و یگانه بوده
و حضرت صاحب قران ترا بمثابت فرزندان و برادران دانسته روز بازار اهل اعتبار و وقت
کار شیر آثار و اعتقاد و اعتماد ما بر سیرت و سریرت مرغوب در تزاید و تضاعف است
می باید که بی اندیشه متوجه شوی و اگر از کسی شکایتی داشته باشد بحضور بنور رسیده آید امیر عبد الصمد
پیغام رسانیده امیر سلیمانشاه عذری چند ناسموع تقریر کرد و گفت جمعی در اضاعت حقوق من سعی
می نمایند و حالا ملازمت آنحضرت بعسل مصفی ماند که از نیش زنبوران بنوش آن نتوان رسید
تنعمات فراوان و لذات بیکران از آن دولتخانه دیده ایم اکنون که سیر در لوزینه و نمک زرالوده
شد چه حلاوت ماند و امیر عبد الصمد در آمدن مبالغت می نمود امیر سلیمانشاه مقرر کرد که امیر جهانملک
آید تا یراق بپینیم و امیر سلیمانشاه بجانب قلعهٔ کلات رفته آنرا محکم ساخت و بعضی متمردان
پیش او جمع آمدند حضرت خاقان سعید در ولایت جام میرزا الغ بیک را بر سر اغرق گذاشته امیر
شاهملک را در رکاب او باز داشت از قریهٔ خرجرد ایلغار فرمود و چون رایت آفتاب آیت بپایهٔ
همایون بر صحرای طوس و مشهد انداخت امرا که در سرحد خراسان بودند و میرزا امیرانشاه و میرزا
ابابکر را یراق تمام ساخته روان فرمودند در نیولا باز آمده شرف بساط بوس یافته و امیر عبد الصمد
از پیش امیر سلیمانشاه آمده سخن او را بعرض رسانید و آنحضرت بموجب التماس او امیر جهانملک را پیش
او فرستاد و میرزا الغ بیک و امیر شاهملک با اغرق باردوی همایون پیوستند و امیر جهانملک
رفته و سخن گفته امیر سلیمانشاه بوعده وفا نکرد و چون امیر جهانملک باز آمد آنحضرت امیر مضراب را
بجانب کلات فرستاد و در نیولا قاصد امیر چرکس رسیده بموقف عرض رسانید که جماعت
ترکمانان قراتاتار که حضرت صاحب قران ایشان را از ولایت روم کوچانیده بمملکت ماوراء النهر
رسانیده بود و از آنجا گریخته بدین سرحد آمده اند حضرت شاهرخی امیر سید خواجه و امیر شاهملک و
امیر جهانملک را فرمود که ایلغار کرده سر راه ایشان گیرند و امیر سید خواجه در اثنای راه بپسر کپک پادشاه
سلطانعلی را که از سمرقند گریخته با سبزوار میرفت گرفته پیش حضرت فرستاد و آنحضرت او را
تربیت فرموده با خاتون پدرش بجانب پیر پادشاه روان فرمود و برادر سلطانعلی سلطان حسین را

نگاه داشت و پیر پادشاه را استمالت داده پیغام فرستاد که بدستور زمان حضرت صاحب قران
آن ولایت برایشان مقرر است باید که تردد بخاطر راه نداده و از سر استظهار پیش ما آید که درباره
او عاطفت زیادت بظهور خواهد رسید و رایات همایون متوجه کلات گشت امیر سلیمانشاه کلات
را گذاشت و بجانب سمرقند گریخت و حضرت خاقان سعید بزیارت معظم و تربت مکرم صاحب
السیر والطیر سلطان ابوسعید بن ابوالخیر قدس الله سره العزیز مشرف شده شرایط زیارت بجا آورد
و اولاد بزرگوار آن بزرگ را نوازش فرموده و امرا که بر سر راه قوم قراتاتار رفته بودند جمعی را مقید ساخته
بحضرت رسانیدند و آنحضرت امیر سید خواجه را بجانب کلات فرستاد که آنچه از امیر سلیمانشاه مانده باشد
ضبط نماید و آن نواحی را از متمردان پاک ساخته قلعه را که سلیمانشاه عمارت کرده خراب کند و رایات
ظفر آیات بجانب دار السلطنهٔ هرات عود نموده بهفتم جمادی الاولی نزول فرمود درین اثنا ایلچی
شاه قطب الدین از جانب سیستان آمده عرضه داشت که شاهان فراه شاه علی و شاه غیاث
الدین پسران شاه جلال الدین یاغی خواهند شد و متعاقب همین خبر رسید امیر حسن جاندار نامزد
آن طرف شد که آن فتنه را تسکین دهد و مرد و برادر یاغی را بدست آورده بیاساق رسانید و آن
ملک را از شر ایشان ایمن گردانید

ذکر عزیمت میرزا الغ بیگ بجانب اندخود و شبرغان و شرح بقایای قضایای خراسان

رای آفتاب اشراق سلطان آفاق براق آن دید که میرزا
الغ بیگ و امیر شاهملک بجانب اندخود و شبرغان رفته ضبط آن طرف نمایند و رعیت را در باب
دارایی و زمان روایی آنچه براق و مصلحت دانند فرمایند و ایشان بآن سرحد رسیده چند سوار زبان
گیری را چون گذرانیدند و سواران عیسی و خضر خواجه را گرفته باز آمدند میرزا الغ بیگ خضر خواجه را پیش
حضرت خاقان سعید فرستاد و عیسی را بجانب میرزا پیر محمد که در مدینة الرجال بلخ بود روان فرموده
امیر سید خواجه مهمات قلعه کلات ساخته و پرداخته بشرف بساط بوس رسیده مساعی او مقبول آمد و چون
بتجدید مرگ پادشاه را گریزانیده و پسر از گرفته و سربدارانرا انداخته و خراسان را مضبوط ساخته بود و او
خود پسر شیخ علی بهادر که شجاعت و دلاوری او محتاج شرح نیست حضرت خاقان سعید او را تربیت
فرموده در کلیات مهمات ملکی و مالی صاحب اختیار مطلق و امیر الامرا شد و روی بضبط مملکت آورد و
عرضه داشت که داود گرمسیری تا غایت شرف بساط بوس نیافته فرمان اعلی نفاذ یافت که امیر
جهانملک متوجه جانب غور و گرمسیر شده رفع سرکشان و متمردان نماید درین ولا امیر موسی کاودو امیر

ملک

ملک ولایت خوارزم را گذاشته سعادت ملازمت دریافت و بعاطفت پادشاهانه مخصوص
شد و چون فصل شتا باخر رسید رکاب ظفر انتساب بجانب ییلاق بادغیس در حرکت آمد و در
منزل قزل رباط خبر محاربهٔ میرزا پیر محمد با میرزا خلیل سلطان رسید و در موضع ستر کی از طرف ماوراءالنهر
مهد علیا رقیه خانیکه دختر امیر کیخسرو بود فرزند سعادتمند میرزا محمد سلطان اکه بیکی که حرم محترم میرزا الغ
بیک بود رسانید و حضرت خاقان سعید نشاط و انبساط فرموده چند روز بعیش و عشرت گذرانید ع
درجهان به ز عیش کاری نیست

ذکر محاربهٔ میرزا پیر محمد جهانگیر و میرزا خلیل سلطان

در آنزمان که میرزا الغ بیک و امیر شاهملک باندخود و شبرغان رسیدند امیر شاهملک بکنار آب رفته
پل بست و میرزا خلیل سلطان بلب آب آمده قراولان او از پلی که امیر شاهملک بسته بود گذشته با
نوکران امیر شاهملک جنگ کردند و دولتخواجه قرابت امیر بقتل آمد و از طرفین رسل و رسایل آمد شد
کرده بمصالحه قرار یافت و میرزا خلیل سلطان بجانب سمرقند رفته امیر شاهملک نیز بازگشت
و میرزا پیر محمد امیر شاهملک را طلب کرده در بلخ ملاقات نمود میرزا پیر محمد از میرزا خلیل سلطان
شکایت بسیار کرد و خواص او گفتند میرزا پیر محمد ولی عهد حضرت صاحب قرانست و تخت به
او میرسد که او آقاست و میرزا پیر محمد ایلچی پیش میرزا خلیل سلطان فرستاده پیغام داد که
حضرت صاحب قران کجا وصیت فرموده بود که تخت و مملکت خلیل سلطان را باشد میرزا خلیل
سلطان جواب گفت که آن قادر که تخت و مملکت بحضرت امیر داده بود بمن نیز عنایت فرمود
و میرزا پیر محمد و امیر شاهملک ازین جواب در تاب شدند و بدین سخن کلهٔ اختلاف از هر کنار در میان
آمد ع حد تیغ بود مایهٔ کارزار * لشکرها ترتیب داده از آب گذشتند و از آن طرف میرزا خلیل سلطان
لشکر با زاحسان پیکران فرمود ع وَمَن وَجَدَ الاِحسانَ قَیداً تَقَیَّدا * و در حوالی نسف دو سپاه جنگجوی
شیرخوی روی در روی آورده جنگ پیش بردند و بزخم نیزه و تیر و گرز و شمشیر از پردلان نفیر برآمد شعر
تیرها در مغزها کرده مقر همچون خرد * نیزها در شخصها گشته روان همچون روان * غالب و مغلوب ممزوج
شده ضارب و مضروب مخلوط گشته بود میرزا خلیل سلطان بقوت بازوی دلاوران ماوراءالنهر
و جلادت پهلوانان خراسانی و بهادران عراقی که هر یک چون برق از تیغ تیغ آتش می فشاندند و گرد نبرد
بباران خون می نشاندند بر قول میرزا پیر محمد حمله کرده از جا برداشتند و اول جماعت ارلات گریخته
جوانغار و برانغار پریشان شدند و میرزا الغ بیک و امیر شاهملک چون دیدند که قول از جا رفت

ایشان نیز عنان برتافتند و احمال و اثقال ایشان بدست سمرقندیان افتاد و خانیکه گرفتار شد
و میرزا خلیل سلطان درباره گرفتاران کرم فرموده همه را در حریم امن و نعیم احسان جا داد
و ذالک یوم الاثنین الثانی من رمضان و حضرت خاقان سعید این خبر شنیده عنان جهانگشای
بآن صوب معطوف ساخت و میرزا الغ بیگ و امیر شاهملک بشرف ملازمت رسیده
بموجب اجازت یکماه در ولایت بادغیس توقف کردند که اسپان ایشان فربه شود و در
منزل ناری قشون امیر قناشیرین که آنحضرت او را پیش میرزا خلیل سلطان فرستاده بود مصحوب
نوکر او باز آمده عرضه داشت که میرزا خلیل سلطان ع عذرخواهی نموده میگوید ⁂ ما بر همان عهد
و پیمانیم اما چون میرزا پیر محمد از آب گذشته بولایت ما در آمد ما نیز جنگ کردیم و خدای تعالی نصرت
داد و حضرت خاقان سعید مزید حاوتی قربانی را با نوکر میرزا خلیل سلطان فرستاده پیغام داد که ما
نیز بر همان عهدیم ع بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود ⁂ اما سلیمانشاه و ارغونشاه و احمد جهره بولایت
در آمده خرابی کرده اند و چون سپاهی سپاه ما دیده اند کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة اکنون
ما بکنار آب عزیمت داریم می باید که خلیل سلطان نیز بکنار آب آید تا ماجرا گذشته داشته
عهد و میثاق تازه گردانیم و اگر خود نیاید امراء معتبر فرستند تا با کسان ما سخن گفته بهر چه مقرر شود
از آن نگذریم و چند روز موکب فیروز در ییلاق پوراقان و ایلار توقف نمود و آنجا مزید حاوتی قربانی
آمده و دولتخواه جنگیز خان را همراه آورده عرضه داشت شد که آنحضرت هر کرا اصلاح دانند بکنار آب
فرستند که ما امیر الله داد و امیر ارغونشاه معین کرده ایم آنحضرت امیر مضراب را بدین مهم نامزد فرمود
و جناب قاضی قطب الدین عبد الله امامی را مصاحب او ارسال نمود و امیر جهانملک که بطرف
گرمسیر رفته بود مودود را شکسته و مستاصل ساخته و از حدود ولایت بیرون تاخته و قلعه در افشای
را عمارت کرده و امیر سیفل گرمسیری را و حسام الدین غوری را کوتوال نشانده با الجای بسیار باردوی
همایون رسید و علی بیک که با جهانملک بود پیش آمده از امیر شاهملک نقل کرد که گفت من بسبب
بزرگی سید خواجه بلشکر نرفتم ام آنحضرت عتاب بسیار نمود که چه راه اوست که این سخن گوید و بای
سیفل تواجی را پیش او فرستاده پیغام داد که مقرر آن بود که یکماه در بادغیس توقف نماید حالا چند روز
زیادت شد باید که فی الحال متوجه شود و اگر بلشکر نمی آید در ولایت ما نباشد و هر جا خواهد رود و نیز
آنحضرت عازم دار السلطنه هرات گشته و از آب مرغاب گذشته پیش از لشکر بایلغار بشهر آمده و امیر

شاهملک

شاهملک از راه یکه النک بجانب میرزا پیر محمد جهانگیر رفت **ذکر مخالفت امیر سید خواجه**
امیر سید خواجه چنانچه مذکور شد راه امیر الامرایی یافته مجموع مهمات کلی و ملکی بقول و قلم او منوط و
مربوط بود و او خود را مستغنی دیده بموجب کلا ان الانسان لیطغی ان راه استغنی مزاج او از منهاج
اعتدال انحراف یافت و رفتن امیر شاهملک ضمیمه آن شد که سودای حکومت باستقلال در
دماغ پیدا کرد و جمعی امیرزادگان مثل پسران امیر سیف الدین عبد الصمد و طاهر و فاضل و پسران
امیر اوج قرا شمس الدین و شیخ علی و ابو مسلم و محمد بیگ و تیمور ملک دولدای و محمد فضل الله بو عدنا
او فریفته شده از بندگی حضرت رو گردان گشتند و امیر سید خواجه نماز شام غره ذی الحجه باتفاق آن جماعت
از جرقا النک سوار شده متوجه جام گشت چون این صورت بر رای انور که ع یک ذره ز نورش
آفتابست ⁂ روشن شد فی الحال در نیم شب با جمعی که حاضر بودند پای عزیمت در رکاب سعادت
آورده متعاقب او روان شد علی الصباح در صحرای نوبرک بدیشان رسیده کسی فرستاد که
چرا یاغی شده اید و آنحضرت یکسوار در میان ایشان راند همه پیاده گشته در گریه و زاری شدند و
بگناه معترف شده در پای آنحضرت افتادند آنحضرت مرحمت کرده کرامت عفو ارزانی داشت
و همه را فرمود که سوار شده ملازم رکاب ظفر انتساب بازگشته پل سالار رسیدند و آنحضرت
اعتماد کرده پیشتر بشهر آمد جمعی که موافق سید خواجه بودند گفتند اگر ترا اسعاف دارد و فردا هر یک ما را
بعقوبتی کشد که مرغان هوا را برحال ما گریه آید ما کوچ ترا از خود جدائی کنیم همه باتفاق نمودند و عازم
صوب جام و طوس شدند و حضرت خاقان سعید عزم انتقام جزم فرمود درین اثنا توکل تیمور تواجی از
پیش امیر مضراب آمده عرضه داشت که ما در کنار آب بسیار بودیم میرزا خلیل سلطان بوعده وفا نکرد
و حکم شد که امیر مضراب بپایه سریر اعلی آید و آنحضرت امیر صوفی ترخان و امیر فرمان شیخ را پیش امیر
سید خواجه فرستاده پیغام داد که تو کیستی و چه خواهی شد کجا از پیش من بهتر خواهد بود هر چه رفت و گذشت
الماضی لا یذکر ما گناه تو عفو فرمودیم و همان توجه و رای معین داشتیم بیت پیاده همچنان بر جای خود
باش ⁂ کزان مقبول تر باشی که بودی ⁂ امیر سید خواجه رسیده و نصیحت کرده مفید نیامد و آنحضرت توجهات
کرا و العنایت باز آورد بیت برفق و عدل جهان را بطاعت آورده است ⁂ اگر چه ملکش عاجز نبود از
اکراه ⁂ چه گفته اند بیت کس درختی که پرورد عمری ⁂ بی ضرورت زبیخ برنکند ⁂ درین ولا خبر آمد که مودود
گرمسیری باز بسرحد غور آمده خرابی میکند آنحضرت امیر اویس بن اقبوقا و طغای برکن را نامزد آنطرف

فرمود و اعلام ظفر اعلام او اخر ذی الحجة الحرام از دار السلطنه هرات در جنبش آمده بصوب طوس روان
شد و مرغزار بشریق که فراش ربیع در فضای او دیبای هفت رنگ باز کرده بود مخیم اقبال و معسکر اجلال
آمده امیر مضراب که در کنار آب آمویه بود ملحق شد و از جانب طبس نوکر امیر یوسف جلیل که داروغه آنجا
بود مکتوبی گرفته آورد که امیر سید خواجه مدتیست نوکر برادر خود یوسف خواجه بمیرزا الکند نوشته مضمون آنکه
خراسان برای شما مستخلص میگردانم چون این معنی بظهور آمد دیگر امید بهبود نماند و از جانب سید خواجه
معتدی آمده نمود که او بر مخالفت مصر است **وقایع سنه تسع و ثمانمائه ذکر نهضت حضرت**
خاقان سعید غره محرم الحرام سپاه گردون احتشام بجانب جام حرکت نموده هشتم ماه آن بقعه متبرک
بظلال مواکب و نعال مراکب مکلل و مهلل گشت و حضرت خاقان سعید بصفای عقیدت و حسن
ارادت بمزار مبارک و تربت متبرک مهبط انوار الکشف و الالهام شیخ الاسلام احمد جام قدس سره
نزول فرمود و شرایط زیارت بجا آورده از روح مقدس آن آفتاب هدایت قطب سپهر ولایت
استمداد نمود و اولاد بزرگوار او را رعایت فرمود و صلات و صدقات بمستحقان رسانید و از آنجا بقریه
خرجرد آمده نوکر میرزا عمر رسید و عرضه داشت که احرام خدمت بسته بسبب عدم اسباب سفر
آهسته می آید آنحضرت دلداری نموده فرمود که فرزند و برادر است مملکت و خزانه دریغ نخواهد بود روز دیگر که
شهسوار انجم تیغ زرافشان از غراب نیلگون برکشید و از لمعان او عرصه گیتی منور گردید رای عالم آرای
اقتضای آن فرمود که عرض لشکر و احتیاط اسلحه و جبا نمایند **بیت** بفرمود تا لشکر نامدار * شدند از پی
جبه و بیدن سوار * برآراسته از پی عرض صف * گرفته همه تیغ و نیزه بکف * شد از برق و گونه گونه درفش *
هوا سرخ و زرد و کبود و بنفش * تو گفتی جهان سر بسر آهنست * و یا کوه البرز در جوشنست * آنحضرت چون
شاه انجم بر ابلق گردون سیر سوار گشته تومان تومان و قشون قشون احتیاط فرمود و لشکریان **بیت**
بیک ره همه نعره برداشتند * سنانها بگردون برافراشتند * که شاها زمانه بکام تو باد * سپهر و ستاره غلام تو باد *
چون رای همایون از عرض جبا باز پرداخت آفتاب مرحمت آنحضرت بار دیگر سایه عاطفت بر حال
سید خواجه انداخت و کمال رافت نیز رخصت نمیداد که جمعی که پای اختیار فرمان بردار او شده اند مرکز
دایره عنا و سوخته نایره بلا شوند **بیت** که آتش که در بیشه پیدا کند * دران بیشه نی خشک ماند نه تر * نوکر او
باغار یاقدی را پیش او فرستاده ملتمسات او را تقبل فرمود و مطالب او را التعهد نمود و باغر یاقدی
تا او رسیده آنچه شنیده بود رسانید اما **ع** چو گوش هوش نباشد چه سود حسن مقال * حضرت خاقان

سعید

سعید چون استمرار او بر شیوه عناد معلوم فرمود آتش حمیت زبانه زده بر براق برق حدت باد
سرعت سوار شده لشکر منصور چون کوه آهن در حرکت آمد و بنواحی خرجرد نهضت نموده اواسط محرم
قریه یاقوته مشهد منزل همایون شد و بمسامع جلال رسید که سید خواجه تنگ اسب فرار برکشیده به
صوب قلعه کلات که دیده گردون مثل او حصنی حصین ندیده رفت و خواست که آنجا متحصن شود
جمعی بیخردان که با او بودند فوجی را سعادت ازلی مساعدت نموده ارکان دولت را شفیع ساختند **شعر**
گرفته تیغ و کفن معذران * نهادند رو بر زمین در زمان * مکارم اخلاق آنحضرت همه را لطف
عفو و کرامت امان ارزانی داشت و بعزم زیارت قطب سپهر ولایت و اختر برج سیادت
دردریای سعادت و ثمره شجره نبوت نور حدیقه امامت و نور حدقه رسالت **بیت** علی ابن موسی
الرضا گوی و بس * که القاب یابد از اش شرف * بمشهد مقدس آمده مراسم تعظیم و شرایط تکریم
بجا آورد و سادات عظام را انعام و اکرام فرمود و عازم رادکان شده در آن فضا رد کشا قبه بارگاه
و بارگاه باوج مهر و ماه بر آمد درین اثنا بعرض همایون رسید که خواجه علی نصر الله ترشیزی و قلعه پیدار و در
معمور ساخته دعوی هواخواهی امیر سید خواجه میکند آنحضرت امیر مضراب را نامزد آنصوب
فرمود و علی نصر الله فرار نموده امیر مضراب جهات او را گرفته بموجب حکم عازم هرات شد
و آنحضرت بوته را فرمود که تحقیق احوال سید خواجه نماید بوته تفحص نموده تحقیق کرد که امیر سید خواجه
متوجه قلعه کلات شده و آنجا شنیده که امیر علیکه و جمعی امرا با لشکرهای سرخس و مرو عازم اردوی
همایون اند در مضیق حیرت فرو مانده و الفرار فی وقته ظفر خوانده در گرمای عظیم عزم مازندران کرده
پیشتر امیر عبد الصمد و امیر شمس الدین اوج قرا را پیش پیرک پادشاه بمازندران روان کرده بود
چون مضمون این خبر برای انور عرض یافت و امیر علیکه کوکلتاش آنحضرت بود با لشکر عظیم
ضمیمه سپاه ظفر پناه آمد حکم همایون نفاذ یافت که تواجیان لشکرها مرتب ساخته دفترها را سان
بعرض رسانند و آنحضرت ادرار تومان و قشون و صده و ده به تا احاد مردم سپاهی را انعام و اکلکا
فرمود و عاشر صفر از مرغزار رادکان عازم مازندران شد و در یلغز آغاج جنوشان امیر شاه ملک از
جانب بلخ آمده آنحضرت از ییلاق سلقان منکلی تمور نایمان را که با داب رسالت مشهور بود
بجانب پیرک پادشاه فرستاد مضمون رسالت آنکه سید خواجه را از حضیض مرتبه بندگی بذروه
فلک سروری و امارت رسانیدیم سودای فاسد استعلا و حکومت بر دماغ او استیلا یافته

بنوعی که از مرتبهٔ قبول علاج گذشته و مواد ردیهٔ عناد چنان بر مزاج او ممزوج شده که مزیتهای
موافق نصایح و مواعید مفید نیفتاد و تخریب بلاد و تعذیب عباد دست فساد برگشاد چون از توجها
آگاه شد بیت تا دیده زور برق شمشیر ٭ بگریخت چنانکه روبه از شیر ٭ اکنون چنان استماع افتاد که
غربت آنطرف دارد و توقع آنکه کاشن موافقت را بآب اخلاص تازه دارد و طایفه جانفیه که سر از ربقهٔ طاعت
پیچیده اند و پای از دایرهٔ خدمت بیرون نهاده در حوالی مملکت نگذارد بیت ارباب عقل را
نبود میل اختلاط ٭ با دوستان دشمن و با دشمنان دوست ٭ و یقین شناسد که بعنایت ربانی و تاییدات
آسمانی قدرت مراعات دوستان و قوت مکافات دشمنان حاصلست و الله الهادی الی الصواب
و اگر این معنی بسمع خرد نشنود و صورت وخامت عدم موافقت بنظر بصیرت مشاهده نکند
نسیم عواطف ما بعواصف مبدل گردد و آنچه در مشیت حق باشد بنوعی بظهور رسد که دست
تدارک بدامن او نرسد و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و چون منکلی تیمور بصوب مازندران
روان شد موکب همایون چند روز جهت حرارت هوا توقف نمود و عزم شکار فرمود ذکر شکار نمودن
خاقان سعید در ییلاق سلقان آنحضرت در نواحی سلقان هوای صید و نشاط شکار فرمود
و تواجیان جار رسانیدند که لشکرها برگه شکار صحرا و جبال در نوردند و وحوش و حیوانات را بصحرا اندازند
و آنحضرت براق برق صفت زیر زین آورده و عنان بهلال نعل ماه سیر زهره جبین داده با شهزادگان
آفتاب پیکر و امراء ثوابت لشکر و وزراء عطارد شعار و سپاهیان مریخ اقتدار و اسپان بهرام صولت
و سگان شیر صولت برای شکار تاخته تیر نشاط بهر طرف می انداختند سرین آهو بهر عقاب پوشیده گشت
و اوج هوا و صحن صحرا از پرنده و چرنده خالی شد بیت برگشادند دست را بشکار ٭ بر شکاری زمانه گشت
حصار ٭ یوز بگرفت گردن آهو ٭ باز بدرید سینهٔ تیهو ٭ کشته یاران بسوی گور کمند ٭ چون شهاب
از قفای دیو نژند ٭ شد هوا همچو ابر فروردین ٭ از پر باز و باشه و شاهین ٭ خاک شکارگاه از خون شکاری
گونهٔ لعل بدخشان گرفت و سنگ خارا رنگ یاقوت رمانی پذیرفت و چند روز بنشاط شکار گذرانیده
در آن اثنا قاصد رسیده بموقف عرض رسانیدند که میرزا عمر نزدیک اردوی همایون رسید ع برامید دستبوس
حضرت اعلی رسید ذکر رسیدن میرزا عمر بهادر بخدمت حضرت خاقان سعید میرزا عمر چون
با پدر و برادر امید مصلحت نمانده در ممالک فارس نیز مجال توقف نبود روی امید بدرگاه سلاطین پناه
آورد و عرض حال فرستاد مضمون آنکه التجا و اعتماد جز بحضرت خاقان سعید ندارم بیت جز آستان

توام

توام در جهان پناهی نیست ٭ سر مرا بجز آن در حواله گاهی نیست ٭ و الحاله هذه بجهت ضعف مراکب
و مرکوب و مآرب دور از سعادت دستبوس در منزل تحیر مانده ام حضرت خاقان سعید فی الحال کسوتهای
خاصه و اسپان نامدار و تاج و کمر فرستاده فرمود که در سبزوار که همراه او بود مایحتاج مرتب داشته شرایط
احترام بجا آورند بیت سراپرده و خرگه و سیم و زر ٭ قطار و مهار و کلاه و کمر ٭ ز اسپان تازی که بشتافتی
به تنگ روز بگذشته دریافتی ٭ میرزا عمر در سبزوار جمیع مایحتاج مرتب ساخته عازم اردوی همایون شد
و غرهٔ ربیع الاول در ییلاق سلقان بموضع خواجه قنبر سعادت دستبوس یافت و از مآثر پادشاهانه
بکمال اعزاز ممتاز شد و خدم و حشم او بخلعتهای فاخر و اسپان نامدار مکرم گشتند و از غایت شفقت
که در بارهٔ خود معاینه دید مضمون یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی و جعلنی من المکرمین ظاهر ساخته زبان
حال بفحوای این مقال بادا رسانید که بیت احوال بنده باز نوایی گرفت نو ٭ اسباب امن و عیش نظامی
گرفت نو ٭ در این ولا منکلی تیمور خواجه ملک که نزد پیرک پادشاه بجانب استراباد فرستاده بود رسید و سخن او عرض
رسانید مضمون آنکه چون آنحضرت این ولایت را بمن مسلم دارد جماعتی که پناه آورده اند با بنده بخشد
و بدار السلطنهٔ هرات مراجعت نماید بنده ایشانرا بملازمت فرستد تا در عبودیت راسخ باشد چون
ملتمسات زیادت از طور پیرک پادشاه بود آنحضرت بجانب استراباد نهضت نمود اما بسبب گرما
و حرارت در رفتن شتاب نمی فرمود ذکر محاربه که در مازندران واقع شد و انهزام پیرک پادشاه
امیر سید خواجه اول خزان که خسرو انجم سایهٔ همایون برج میزان انداخت و بار دیگر
تمام عیار مغربی هر دو پلهٔ ترازو روز و شب را برابر ساخت و فراش باد عرصهٔ بوستانها ببساط زرنگار
و دیبای ششی بیاراست و از پی انهزام گرما نسیم اعتدال آمیز هوا برخاست حضرت خاقان سعید
جلگاه مازندران در آمده اواسط ربیع الاخر نواحی قلعهٔ شاهمان نزول فرمود و لوکر پیرک پادشاه بایزید
جوپان در آنجا بود ع رای عالی بر آن قرار گرفت ٭ که چون منبع حیات این طایفه سرچشمهٔ استراباد است
هرگاه بعنایت الله تعالی آن چشمه انباشته شود هر آینه اینها چون ماهی بر خشک مانند نیاران
اصلا بآن قلعه التفات ننمود بیت لشکر شاه جهانگیر بخصمان ضعیف ٭ حیف باشد که شود طرفت جنگ
و جدال ٭ ننگ باران بود آن روز که عصفور کشند ٭ عار شیران بود آن روز که گیرند شغال ٭ و سپاه نکیران
بجانب استراباد روان شد و قراولان در موضع خرابخانه محاربه کرده چند بهادر پیرک پادشاه گرفتار
شده بیاسا رسیدند و آفتاب رایت ظفر پیکر بر صحرای استراباد طالع شد پیرک پادشاه با لشکر بسیار

بعدد اوراق اشجار و قطرات امطار ظاهر استراباد را معسکر ساخت لشکر منصور بوضع سپاه پیاده و رسیده
بنابر احتیاط خندق میکندند که ناگاه پیرک پادشاه با سپاهی همه چون غنچه و لاله درع فیروزه و خفتان
لعل پوشیده مانند نرگس خود زر بر سر نهاده و بیدوار تیغ خلاف کشیده از بیشه بیرون آمد بیت چو آمد
پادشاه از بیشه بیرون ٭ زمین گفتی روان شد همچو گردون ٭ پیرک پادشاه در قول و شمس الدین اوج قرا و شیر
علی و جعفر صاحب در جوانغار و امیر سید خواجه و عبد الصمد و سید شمس الدین در برانغار میمنه و میسره و قلب
و جناح آراسته ع روبمیدان جنگ آوردند ٭ و لشکر منصور ترک خندق گرفته در برابر آمدند از جوانغار
میرزا عمر بهادر و امیر یوسف جلیل و جهانملک حمله کردند و از قول امیر علی ترخان و تمام ترخانیان دلاور
عزم رزم جزم کردند و از برانغار میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک و امیر موسی کار بر دشمنان زدند و لشکر چون
دو دریای مواج از حصر حد در حرکت آمدند و بسان امواج دریا بهم رسیدند بیت بجنبید هر دو سپاه
گران ٭ تو گفتی که شد کوه و بیشه روان ٭ ز پیکان پولاد و پر عقاب ٭ سیه گشت رخشان رخ آفتاب ٭
و از عکس سنانهای خون افشان و تاب تیغ شعله نشان روی هوا پر شهاب درافشان گشت و از خسته
و کشته دشت و بیشه برابر شد عاقبت بتایید ربانی تباشیر صبح شادمانی از افق سعادت حضرت
خاقان سعید دمید و نسیم عنایت از مهب الطاف سبحانی وزید و پیرک پادشاه با صد حسرت و آه
رو براه آورد و چون دست ستیز و آویز بسته و پای هزیمت و گریز گشاده یافت روی از صف نبرد
گردانیده بسوی جنگل و بیشه شتافت و سپاه منصور دست قهر بر آورده دشمنان را از پا در آوردند و عنان
اوامر و نواهی استراباد و مملکت جرجان بل تمام مازندران در قبضهٔ اقتدار بندگان کامکار قرار یافت
و مجموع لشکر از نفایس اموال چون کوه و دریا توانگر گشتند و از آنجا که غایت مرحمت آنحضرت بود عنان
از دست جهانگسوار غضب ستانده و آتش خشم جهانسوز را بآب لطف نشانده لا تثریب علیکم الیوم
بر صحایف جرائد مردم آن دیار کشید و پیرک پادشاه بجانب خوارزم رفته و سید خواجه و عبد الصمد
راه دراز شیراز پیش گرفتند ع همه کبود لب و زرد روی و سرخ سرشک ٭ و شمس الدین اوج قرا و سید
حسام خواهرزادهٔ سید خواجه التجا بدرگاه عالمپناه آوردند و بعنایت مخصوص شدند و فتحنامها باطراف
و ممالک در پرواز آمد و آوازهٔ این فتح همایون در بلاد ربع مسکون دایر و سایر شد و سید عز الدین هزاره
جریبی که از کبار سادات بمکارم صفات امتیاز داشت و خاندان ایشان همیشه در مقر خود بحکومت
و دارایی رعیت آن ولایت متعین بود برادر خود را بملازمت فرستاده پیشکشهای مناسب بعرض رسانید

و در مجموع آن ولایات سکه و خطبه بنام القاب همایون مشرف گشت و مولانا جلال الدین لطف الله
صدر که در آن زمان سر آمد صدور جهان بود برسم رسالت عازم ولایت ساری شده شرایط رسالت
بجا آورد و حاکم آنجا مرتضی اعظم رضی الدین سید مرتضی عهد و پیمان موکد بایمان ساخت که مدت العمر
سر از خط فرمان بر ندارد و خدمت مولوی را رعایت بسیار فرمود و همچنین مولانا صدر الدین ابراهیم
صدر بهزار جریب پیش عز الدین رفت و ایشان نیز آداب ایلی و انقیاد بجا آوردند ع زود باشد که
جهان جمله شود تابع او

ذکر تفویض ممالک مازندران بجانب میرزا عمر بهادر و ولایت خراسان بمیرزا الغ بیک گورکان

٭ چون ممالک مازندران مفتوح و مستخلص شد ایالت و حکومت
آن ولایت بجانب میرزا عمر مفوض گشت و زمام حل و عقد و عنان قبض و بسط آن نواحی در قبضهٔ اختیار
و قبضهٔ اقتدار نواب جناب میرزا گذاشته تمام ولایت گرگان و دهستان و استراباد و دامغان بجانب
شاهزادهٔ مشار الیه سپرده آمد و اسباب سلطنت او مهیا داشته امرای شجاعت پیشهٔ ضرغام
اندیشه در سلک ملازمت او منتظم شدند و حضرت خاقان سعید نصایح پادشاهانه و آداب
خسروانه فرموده گوش هوش او را بلآلی شفقتانه گران گردانید و چون خاطر خطیر از آن خطب کبیر فراغت
یافت عنان جهانگشای بصوب مملکت خراسان تافت ع با فتح و نصرت بسمنان باز آمد از
مازندران ٭ و بولایت خراسان در آمده بمقتضی کونوا اولادکم و احسنوا آدابهم ایالت ولایت طوس
و خبوشان و کلات و ابیورد و بارزد و سبزوار و نشابور بجانب اختر سپهر شاهی سایهٔ الطاف الهی
مغیث الدولة والدین میرزا الغ بیک گورکان تفویض فرمود و حسن معدلت و لطف مرحمت درباره
بلاد و عباد تعلیم نمود و عزیمت دار السلطنت هرات فرمود و وصول مستقر دولت موافق بلوغ نیر اعظم
بود بمحاذات نقطهٔ اعتدال شتوی و در آن ایام در خراسان قحط و غلایی واقع شد که در هیچ تاریخ مثل آن
نشان نداده اند خاصه در شهر چنانکه یکمن گندم بوزن شرع که دویست و پنجاه مثقال باشد بمبلغ سه دینار
کپکی که دو مثقال نقرهٔ مسکوک تمام عیار بود رسید و حضرت خاقان سعید بموجب الشفقة علی خلق الله
فرمان داد که انبارها گشادند و یکمن غله بیک دینار کپکی دادند ع خویش را گر نکو نخواهی نکو خواه خلق باش

ذکر شهادت میرزا پیر محمد بن میرزا جهانگیر بدست پیر علی تاز

٭ پیر محمد بن میرزا جهانگیر بن سلطان صاحب
قران امیر تیمور گورکان پیر علی تاز را از حضیض خدمتکاری باوج سرداری رسانید و در امور مملکت
و رعیت صاحب اختیار مطلق گردانید و ازین نکته غافل ماند که هرگاه پادشاه اطلاق عنان غیر

چنان کذارد که مجال مواخذه نماند دلیل عجز و قصور و ضعف و فتور باشد بلکه بحقیقت شکست
در مملکت خواهد بود و از آن آفتها خیزد که دست تدبیر مداوا از او نرسد و فتنها آید که صورت تسکین او در
آینهٔ خیال محال نماید القصه میرزا پیر محمد ایوان بزم بر میدان رزم اختیار کرده بخلوتگاه عیش خرامید
و اسباب شادمانی مهیا کردانید نهال نشاط در بوستان خرمی بآب آتش فام پرورش میداد و غنچهٔ
خوشدلی بنسیم طرب میکشاد و از ابتدای صباح تا انتهای رواح نغمات خسروانه از نغمات خسروی
غافل و بانک تار ملاهی از اقطار پادشاهی مشاغل سرود و رود در دور سلطنت او میداد و او در خواب
و آهنگ چنگ مرثیهٔ او میخواند و تخمیر در شراب چون اشتغال او از حد اعتدال کذشت اختلال در امور
مملکت ظاهر کشت و پیر علی تاز را تمکن زیادت شد و خیال استقلال در دماغ او جا کرفت بعضی معتمدان
با خود متفق ساخت و مضمون و اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا پیش نظر نیاورد و ماه مبارک
رمضان استقبال نموده محتسب شرع شریف بر سر بازار وجود ندای فمن شهد منکم الشهر فلیصمه بکوش
ساکنان عالم سفلی میرسانید و از دیوان حکم ربانی منشور سعادت یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم
الصیام موشح کردانید بوستان عیش ارباب طرب بی آب شد و آفتاب اصحاب مناهی و ملاهی
بی تاب کشت بیت رمضان آمد و شد کار صراحی از دست ** بدرستی که دل نازک ساغر بشکست
میرزا پیر محمد از فروغ مقدم رمضان در خلوتگاه باطن شمع انابت افروخته بود و بقطرات سرشک
ندامت شمعدان میسوخت و در چنین وقتی پیر علی تاز بی باک ناپاک روز چهاردهم رمضان کرد سرای
آن شاهزاده سلیم القلب درآمده او را با جمعی خواص شربت شهادت چشانید و مرغ روحش از
قفس تن پرواز کنان بر شاخسار طوبی برآمد و بارواح شهدا فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر
آرام کرفت میرزا سید احمد میرک که در شبرغان بود متوهم شده بخدمت حضرت خاقان سعید
رسید و شرح واقعه بعرض رسانید آنحضرت را امواج غم در بحر خاطر در تموج آمده افواج الم در سینه
مسکن ساخت عاقبت رضا بقضا داده کردن تسلیم نهاد بیت کرچه این حال صعب و اقع است **
چه توان کرد حکم حق این بود ** و امیر مضراب و امیر حسن صوفی ترخان و امیر نوشیروان بموجب
فرمان در رکاب میرزا سید احمد میرک بطرف بلخ روان شدند و در بنولا از جانب غور خبر آمد
که اسپهبد غوری جمعی غوریان و سیستانیان را کرد آورده در آنحدود فتنه و فساد میکند و آنحضرت بیست
و دوم رمضان عزیمت اسفزار نمود و امیر حسن جاندار و امیر جهان ملک را بطرف غور فرستاده غرهٔ

شوال بمستقر دولت باز آمد و اسپهبد غوری از توجه سپاه آگاه شده راه فرار پیش کرفت و امرا جهات
او را غارت کرده جمعی که موافق او بودند بپایمال رسانیدند و آنحدود ضبط نموده باز آمدند و
پیر علی تاز چون میرزا پیر محمد را از میان برداشت و مملکت وسیع در قبضهٔ تصرف آورد سودای
ارتقاء مدارج سروری در دماغ او استیلا یافت و کدوی سرش بشراب غرور پر کشته کلاه آزرم
از سر بی شرمی در کرفت و سر بی مغز او که از خرد سویی نداشت بتاج رعنائی بیاراست و چشم دل
او که از نور بصیرت بی نصیب بود بسرمهٔ شوخ چشمی جلا داد و ندانست که غدر و ظلم را دوامی و مکر و
باطل را نظامی نباشد و زلف مستعار که بر رخسار تزویر و پندار نهاده انگشت نمای دیده وران
عالم بصیرت کردد بیت هر که زموی دروغ زلف نهد بر عذار ** روز عروسی شود شانه حکایت کند **
و حضرت خاقان سعید را آتش خشم مشتعل کشته صرصر قهر و حمیت در وزیدن آمد و بجهت دفع
مفسدان و قلع متمردان عزیمت بلخ میفرمود ناکاه خبر آمد که میرزا عمر بهادر بر سبیل طغیان عازم
خراسانست ذکر [illegible] میرزا عمر بهادر بن میرزا میرانشاه کورکان چون میرزا عمر در
مازندران متمکن شده نوکران را اقطاع تعیین فرمود غلبهٔ تمام پیش او جمع آمدند و لشکری بجانب
ملک ری فرستاده و هزار خانه وار مغول را که با اغرق میرزا اباابکر بودند کوچانیده بمازندران آورد
و بآن جرات داعیهٔ تسخیر خراسان پیدا کرد و شیخ حسن بلخی با جمعی که ملازم امیر شاه ملک بودند دل
دیگرکون کرده پیش میرزا عمر رفتند و کفتند لشکر خراسان از امیر شاه ملک آزرده است چون سایهٔ شما
بآن دیار افتد همه بی اختیار پیش شما آیند میرزا عمر حقوق رعایت حضرت خاقان سعید فراموش
کرده بسخن بی دولتان فریب یافت و چون برق خاطف از مازندران بجانب خراسان شتافت
و امیر شاه ملک در ولایت طوس از توجه میرزا عمر آگاه شده و سرعتی چون باد پیش بندگی حضرت
فرستاد حادی اوراق عبد الرزاق از معتمدی شنید که چون خبر توجه میرزا عمر بحضرت خاقان سعید رسید
مقربی بعرض همایون رسانید که در آن زمان که میرزا عمر آمد کفتم که اعتماد را نمی شاید چه با پدر و برادر وفا
نکرد ع با که وفا کرد که با ما کند ** بدان سخن التفات نفرمودید نتیجه این را و آنحضرت فرمود که ما با او بد
نکردیم و این که مملکت من باو دادم یا ملک از آن منست چنین نیست ع تعالی تعالی خداوند ملک
ملک خدای ** بهر که خواهد دهد و از هر که خواهد ستاند تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء
همین این عقیدت و حسن این نیت ع همه ملوک و سلاطین مطیع او کشته ** القصه آنحضرت

از دار السلطنهٔ هرات هژدهم شوال بسعادت و اقبال اردو ار بر نوند باد سرکوه پیکر سوار گشته بجلگاه
بادغیس درآمد و در منزل قتل رباط نوکر امیر مضراب آمده عرضه داشت که پیر علی تاز قصد ارلات
کرده یادگار شاه ارلات ازو گریخته بامیر مضراب پیوست آنحضرت فرمود که امیر مضراب با لشکر باد در
لب آب مرغاب نشیند که حالا رایات منصور متوجه میرزا عمر است و درین ولا مهد علیا خانزاده
از جانب سمرقند رسید و میرزا محمد جوکی را رسانید و حضرت خاقان سعید فاتحهٔ این سفر باین مسرت
تفال نموده و طوی بزرگ فرموده و ایشان را ازانجانب دار السلطنهٔ هرات فرستاد و رایات همایون عازم
جام شد و در نواحی قریهٔ بردویه هر دو لشکر بهم رسیدند و در حال میرزا عمر بمقاومت و جدال پیش آمد
و ازین طرف اعلام ظفر اعلام افراخته شد و صفها راست بایستاد و چکه تواجی که ستون قلب میرزا عمر بود
قلبگاه شکافته و شتافته پیش آنحضرت آمد دیگران چون آن حال معاینه دیدند فی الحال بهر طرف پریشان
گردیدند بیت پی در سر نیزه داد شد پیکان ❁ آن فتح که مفتاح امان بود بر آمد ❁ و بحول یزدانی و
قوت ربانی ماه منجوق شاه جهان سر بعیوق بر افراشت و دبیر تقدیر طغرای فتح و نصرت بر علم دولت
آنحضرت نگاشت و میرزا عمر چون شهباز چتر همایون را بال اقبال گشاده دید مرغ صفت پای ثبات
دام اضطراب گردید و پای از میدان جنگ برکشیده عنان بدست نامرادی داد و با جمعی اندک
و خوف بسیار روبوادی فرار نهاد و این فتح دوشنبه نهم ذی قعده در حوالی بردویهٔ جام اتفاق افتاد
و غنایم بسیار در قبضهٔ اقتدار سپاه ظفر شعار آمد و حضرت خاقان سعید شرایط شکر حق بجا آورده
اسیران را در حریم امن و امان جا داد و عرصهٔ خراسان از آسیب ظلم و طغیان ایمن گشت و فتح نامها
باطراف ممالک روان شد و سواری بسرعت تمام عزیمت هرات نموده مهر تبادگان که بیک میرزا
بایسنقر بهادر بود هم بعزم رسانیدن خبر متوجه شد و هر یک را داعیه آنکه بیک روز بهرات آید و آن مسافت
که زیادت از سی فرسنگ است بیک روز بپیماید مهتر عمره بر رباط تومان آغا که نزدیک کوسویه است رسید و سوار را
آنجا دید و خود را لنگ ساخته پیش او آمد و گفت مرا نیز بجهت رسانیدن خبر فتح فرستاده اند اما مرا قوت
رفتار نماند و سوار سخن او را باور کرده مهتر عمر پی غلطی داد و از راه ایستاد و در دوگاه روز بشهر آمده خبر فتح آورده و به
انعام و اکرام چنان ممتاز شد که همه عمر بی نیاز بود و آنحضرت میرزا الغ بیک را مجددا بحکومت خراسان
و مازندران معین ساخته هم از جام شاهزادهٔ عالیمقام عازم ولایت طوس شد و رایات همایون ع
دولت و اقبال یار فتح و ظفر رهنمون ❁ متوجه دار السلطنهٔ هرات گشت و در منزل امردک قاصدی از

طرف کرمان آمد و بموقف عرض رسانید که امیر ایدکو برلاس را مرضی صعب طاری شده و ودیعت
حیات را بتقاضی اجل سپرد **ذکر رفتن امرا بجانب غور و آوردن میرزا عمر از طرف مرغاب**
درینولا از جانب غور خبر آمد که جمعی مفسدان مقدم ملک صالح پسر ملک اسمعیل از هندوستان به
غور آمده و محمد سپهبد غوری که پدران او در زمان ملوک کرت حاکم غور بوده اند با او یار شده و بنیاد
فتنه و فساد و ظلم بیداد کرده اند و عمال که ضابط اموال بوده اند بدرجهٔ شهادت رسانیده و رعایا را
بجور و تعدی پایمال گردانیده حضرت خاقان سعید خواست که رکاب عالی بعزم آنطرف در حرکت
آورد امرا عرضه داشتند که کفایت این مهمات و دفع چنین جزئیات بکمین بندهٔ این درگاه آسمان رفعت
و برآوردهٔ این کیوان رتبت حواله باید فرمود بیت چه حاجت تیغ شاهی را بخون هر کس آلودن ❁ تو
بنشین و اشارت کن بچشمی یا با بروی ❁ فرمان همایون نفاذ یافت که امیر شیخ لقمان برلاس و امیر حسن
جاندار بدفع آن حادثه قیام نمایند و میرزا عمر که در صحرای بردویه جام انهزام یافت اگر چه پی درع داودی
می نهفت و بی جوشن سپاهی نمیرفت و از شعلهٔ رخش روشنائی در دل کیوان می تافت و بزخم خدنگ
سینهٔ سنگ می شکافت عاقبت چون قضا رسید از آن حزم و احتیاط هیچ فایده ندید در حوالی آب
مرغاب بدست نوکران امیر مضراب گرفتار گشت ع هم آنجا درع داودی بینداخت ❁ زخمی سنگین بر
سر و بندگران بر پای باردوی همایون که در منزل امردک بود رسانیدند و حضرت خاقان سعید ترحم
فرموده محفهٔ پادشاهانه عنایت فرمود و طبیب و جراح ملازم بهرات فرستاد و شاهزاده در لقور رباط
جان شیرین بهزار حسرت داد و بیست و پنجم ذی قعده بمزار امام فخر الدین رازی رحمه الله مدفون شد
امید دراز و عمر کوتاه چه سود و آنحضرت اوایل ذی الحجه بمستقر دولت نزول فرمود و وصول کوکبهٔ عید اضحی
موافق بخر اعدا اتفاق افتاد و منتصف ماه عرصهٔ بادغیس بنور ظهور موکب منصور آراسته شد و آنجا
برای انور عرضه داشتند که امرا که بجانب غور رفته اند بموقف عرض میرسانند که یاغی گرده انبوه است
و سوار و دگر بسیری در صدد عدد ایشان بنابر احتیاط نزدیک نرفتیم تا هر چه فرمان شود عمل نماییم آنحضرت
از ییلاق کیتو امیر جهان ملک و امیر سید احمد ترخان و امیر فرمان شیخ را روان فرمود و امرا بهم پیوسته به
یاغی رسیدند و حسام انتقام کشیده در یکدم کار ایشان بآخر رسانیده در آن دیار و بار زنگ آشته شده
محمد اسپهبد گریخته ملک صالح گرفتار گشت و او را مقید بهرات آورده بهر عبرت دیگران بر در رب
میدان مصلوب شد بیت برکند دشمن ترا گردون ❁ لیک برکند از اندر سردار ❁ و باقی فیه جانیه

را بدار البوار فرستاده امرا و سپاهیان با غنایم فراوان ع بدرگاه عالم پناه آمدند ذکر وقوعات
ممالک آذربایجان میرزا ابابکر سال گذشته ماه شعبان در تبریز بود که خبر آمد که میرزا عمر و میرزا
رستم اغرق او را که در ری بود غارت کرده باصفهان بردند و میرزا ابابکر محمد دواتی و زین الدین قزوینی
را در تبریز برای عمارت بارو گذاشته عازم اصفهان شد محمد دواتی دروازها و بارو و سنگ انداز و تیرگذار
ساخته راهها مسدود گردانید و رعایا را استمالت داده بعمارت و زراعت مشغول شدند ناگاه خبر آمد
که امیر بسطام جاگیر عزیمت تبریز دارد و امیر شیخ ابراهیم نیز متوجه است و دواتی را طاقت مقاومت
هیچکدام نبود کسان پیش امیر بسطام فرستاده صلح کرد و بسطام پنجم شوال بتبریز آمد و چند روز معاش
پسندیده کرد و جمعی تمام پیش امیر شیخ ابراهیم که در بیرون تبریز نشسته بود رفته از امیر بسطام سخنی چند شنیده
و رسانیدند که بوحشت رسید امیر شیخ ابراهیم منصور برادر بسطام را با پسرش مقید ساخت و امیر بسطام شنیده
فی الحال غره ذی الحجه بقصد آنکه بحرب و شبخون کاری از پیش برد از شهر بیرون آمد و جمعی او را مانع شده
بطرف سراو رفت و محمد دواتی و شیخ قصاب و خواجه شیخ محمد کججی و خواجه محمد دمشقی و خواجه زین الدین
دمشقی را با خود برد بمشکین رسید و در ییلاق قشقا بکوه بلند در مرغزار فرود آمد و شیخ قصاب و قاسم
انکوتی که قراول بودند از احشام که امیر شیخ ابراهیم می برد چند خانه و چیزی مواشی بازگردانیدند و امیر بسطام
چون دانست که امیر شیخ ابراهیم عازم تبریز است تبریزیانرا اجازت داده بطرف اردبیل رفت محمد
دمشقی و زین الدین قزوینی سعید را فشاندند محمد دواتی و محمد کججی هفتم ذی الحجه بقبول امیر شیخ ابراهیم رسیدند
و فی الحال ایشانرا مقید ساخته مال خطیر حواله داشت و آخر ماه بتبریز آمد و چند روز بعشرت گذرانید و از آنجا
باوجان رفت و درین اثنا خبر آمدن سلطان احمد شنید فرمود که مدتها ما را با این خاندان مبارک طریقه
اخلاص مسلوک است چون عرصه ملک خالی بود و رعایا از طمع هر کس در زحمت آمدیم و محافظت کردیم
اکنون که خداوندخانه تشریف آورد ما بخانه خود رویم کوچ کرده منصور را با کیر و پسرش را که مقید داشت
گذاشته پیش بسطام فرستاد و عازم شروانات شد و سلطان احمد اواسط محرم بدار الملک تبریز آمد
و جموع اکابر آذربایجان و تبریزیان شادمانی نموده شهر را آیین بستند و عهد قدیم تازه کردند و شیخ علی
اویرات و محمد سارو ترکان پیش سلطان آمدند و اسپها کشیدند و سلطان گفت بیت بجا آورید چون تنگ
بکام شما باد چرخ فلک ۞ چون محمد کججی و امیر جعفر و خواجه مسعود شاه و خواجه زین الدین قزوینی را دیوان ساخت
و بازگیرانیده اموال ستاندند و دیگر بار تربیت فرموده بر سر کار آورد و درین ولا خبر آمد که میرزا امیرانشاه و میرزا

ابابکر

ابابکر در محاربه اصفهان مظفر شده و بازگشته عازم تبریز شد سلطان احمد متوهم شده با غلبه تمام
متوجه اوجان شد و با امرا مشورت کرده مصلحت عزیمت جانب بغداد دیدند سلطان روان
گشته لشکریان آذربایجان پریشان شدند میرزا ابابکر هشتم ربیع الاول بتبریز رسید و بسبب طاعون
بشهر در نیامد بشنب غازان نزول فرمود و از آنجا بطرف نخجوان رفته بطلب ملک عز الدین بکردستان
و ملک آمده در باب امیر قرایوسف سخن گفتند و بمحاربه قرار یافت و هر دو سپاه رزمخواه نزدیک
یکدیگر رسیده آب ارس میان فریقین حایل بود غره جمادی الاولی دلیران طرفین تیر را سفیر ساخته و
جواب داشتند روز دیگر میرزا ابابکر از آب گذشت و صفها راست کرده بمحاربه مشغول گشت بیت
ابابکر با لشکری بی شمار ۞ در آمد بهیجا چو اسفندیار ۞ دلاور قرایوسف پهلوان ۞ بمیدان در آمد چو رستم روان ۞
میرزا ابابکر جنگهای مردانه کرد اما لشکر او روگردان شده جمعی گرفتار گشتند و او نیز برگشته بمرند آمد و تبریز را
غارت کرد و لشکریان او در هیچ بیین بسیار نگذاشتند و فقرا و مساکین اماکن و مساکن را وداع کرده
بسیار بشکنجه هلاک شدند و شیخ قصاب و نوکر امیر مزید نکنه را که چند اصل بودند بقتل آوردند و دیگران
ترک تالان کرده گریختند و شیخ قصاب شب در صحرا آتش بسیار برافروخت و میرزا ابابکر گمان ترکمان
کوچ کرده و شیخ قصاب تا سعید آباد در عقب آمد و میرزا ابابکر بسلطانیه رفته قلعه را محکم کرد و آن زمستان
در ملک ری گذرانید ذکر عصیان پیان توچین و قتل او و باقی قضایا میرزا ابابکر شنید که پیان توچین
در قلعه شهریار یاغی شده است و پیش میرزا عمر بمازندران فرستاده که برادرت از لشکر ترکمان رو
گردان خراب و ضعیف در قزوین نشسته جمعی پیش من فرست تا ببر او رویم میرزا ابابکر آگاه شده شیرین
بیک را در قزوین گذاشته عازم شهریار شد و قلعه را محاصره نمود و امیر پیان جنگها سخت کرد و لشکریان
میرزا ابابکر مردانه پیش رفته فصیل را گرفتند و اهل قلعه دل و دست از کار رفت و امان طلبیده قلعه
را تسلیم کردند میرزا ابابکر قلعه را بصدیق سپرده امیر پیان و کسان او را بیاسا رسانید و در وقتی که
میرزا ابابکر قلعه را محاصره داشت میرزا عمر لشکری از مازندران بری فرستاد تا بر سر اغرق میرزا ابابکر رفته
دو هزار خانه وار مغول بجانب استراباد رانند چنانچه شرح داده آمد و میرزا ابابکر بساوه رفته مال امان
بر رعایا حواله کرد و امرا بجانب کردستان روان ساخته اموال بسیار آوردند و خود بطرف درگزین
و همدان روان شد و درین اثنا عمر کتوک بسمع میرزا ابابکر رسانید که جمعی امرا اتفاق کرده اند که ترا از میان
بردارند و میرزا امیرانشاه را تقویت کنند و سلطانیه و قزوین تالان کرده بخراسان روند میرزا ابابکر عمر

کتوک را گفت قطعا این سخن با کسی مگوی که من هم شنیده ام و امرا توکل ارس بوقا و پیر حسین برلاس
و اسمعیل انکه را طلبیده همه را گرفت و تعلقات ایشان را بعلی صدیق سپرد و خواست که نوشیروان
برلاس و خواجه بردی را نیز بگیرد ایشان خبر یافته گریخته بودند ایشان جماعت را که گرفته بود حاضر ساخته احوال
پرسید توکل ارس بوقا گفت ما را اسمعیل انکه برین داشت گفت که بجای من تعین میکردید که شد میرزا
میرانشاه را گفت او خبر داشت کشتند همه را بقتل رسانیده و سر هر یک بولایتی فرستاد و پدر بند فرمود و
قتلغ خواجه بیاول و عمر کتوک را که این خبر رسانیده بودند هر یک را کمر مرصع که خراج ملکی بود عنایت
فرمود و امرای بسیار که ازین قضیه خبر داشت بقتل آورد و از سر زمین در کزین بیلغوق ارغون رفت ع چند
روزی بکام دل گذراند **ذکر مخالفت که میان فرزندان میرزا عمر شیخ واقع شده** میرزا اسکندر خبر
وفات امیر ایدکو شنیده در مملکت کرمان طمع کرد و ایلچی بشیراز فرستاده میرزا پیر محمد را استدعا نمود
و پیش از جواب شیراز متوجه شده بفنجان رسید مردم آنجا بامید مدد کرمان محاربه کرده چون از طرف
کرمان مایوس شدند امان طلبیدند میرزا اسکندر از گناه ایشان گذشته کسی را بنیابت زد و بکوبنان آمده
داروغه آنجا گریخته را آنجا نیز مسلط شده و در قلعه فنجان و کوبنان معتمدان گذاشته عازم یزد شد و پسر امیر
ایدکو صاحب سلطان با غلبه تمام بکوبنان آمد و میرزا اسکندر غنایمی که گرفته بود بیزد فرستاد و از سه
فرسنگی کوبنان بازگشت و در برابر لشکر کرمان ساعتی ایستاده آخر در کوبنان در آمد لشکر کرمان با آنکه
بسیار بودند هم در شب بجانب کرمان عود نمودند و قراولان اسکندری فرسنگی در پی رفته کسی ندیدند و
میرزا اسکندر عازم یزد شد و بعد از آن کرمانیان رفسنجان و کوبنان از گماشتگان میرزا اسکندر انتزاع نمودند
و درین سال میان فرزندان میرزا عمر شیخ بسعایت مفسدان و خباثت حاسدان اثار وحشت
در جنبش آمد و آتش فتنه اشتعال یافت و بآن رسید که میرزا پیر محمد فرمود که میرزا اسکندر را بند کردند
و یزد را بمعتمدی سپرده خزاین آنرا نقل شیراز کرد و داروغگان مواضع و سرحدها پیش میرزا پیر محمد
آمدند غیر عمر قورچی که داروغه نایین بود ابا نمود و میرزا پیر محمد عازم اصفهان شد و از راه فیروزان را که
بشکستن بندها و تخریب عمارات و تضییع زراعات فرمان داد و چون میرزا رستم صاحب فراش
بود و کسی بجنگ پیش میرزا پیر محمد نفرستاد از نزدیک اصفهان بازگشته بشیراز آمد و برای خانزاده
یراق راوج فرمود و میرزا اسکندر را مقید بخراسان فرستاد و او در چارده طبس بند گسیخته از راه بیابان
بنایین اصفهان آمد و میرزا رستم رسیدن او را فیروزی عظیم دانسته او را بتعظیم تمام باصفهان آورد

و میرزا پیر

و میرزا پیر محمد از استماع اتفاق ایشان متوهم شده و نوکران میرزا اسکندر که در شیراز بودند بند فرمود
و میرزا اسکندر باعث شده باتفاق میرزا رستم متوجه شیراز گشتند میرزا پیر محمد فرمود که از سر جد بند
عضد تا دامن قلعه ماران کنار رود خانه را که محل گذار است نگاه دارند و تیمور خواجه را برسم منقلای
بدره تنگ فاروق فرستاد و میرزا اسکندر بمشهد مادر سلیمان علی نبینا و علیه السلام رسیده بقریه
کمهر رفت و درین حال تیمور خواجه از طرف مخالف آنجا رسید و آن زمین چنان هموار است که
اگر گنجشکی حرکت کند مینماید میرزا اسکندر بی التفاتانه بر ایشان تاخت و همه را پریشان ساخت
و تیمور خواجه مضیقی همچو تنگ فاروق را گذاشته و از آب گذشته بقول خود ملحق شد میرزا پیر محمد
دانست که این جرات اسکندر نیست بعد از مشورت مجموع توبانات و قشونات کنار آب
گرفته گذارها نگاه میداشت میرزا اسکندر از تنگ فاروق گذشته بقصبه کناره آمد و میرزا رستم
با لشکر قول رسیده از گرفتن گذرها متحیر ماندند و روز باخر آمد ابری تاریک در هم می پیچید میرزا اسکندر
گفت اگر امشب باران شود فردا آب بزرگ گردد و گذار دشوار است بهر طریق امشب از آب
می باید گذشت برین قرار جمعی را برو رگذار گنکری که مشهورترین گذرهاست در برابر لشکر فارس باز
داشته نقاره می زدند و میرزا اسکندر از گذار جشنیان بر آب زده چون باد گذشت و محافظان
باقی گذرها این خبر شنیده و گذرها گذاشته همه گریختند میرزا پیر محمد با وجود چنین گناهی بزرگ
چون محل نازک بود بازخواست نکرده عازم شیراز شد و باد و باران چنان قوی شد که گوئی فزع اکبر
یا طوفان دیگر روی نمود هر دو لشکر متعاقب یکدیگر نماز شام بشهر رسیدند میرزا رستم در برابر
دروازه سلم لشکرگاه زده بسبب لای بدامن کوه رفت و مدت محاصره بچهل روز کشید و اکثر ایام
صبح تا شام جنگ و جدال و حرب و قتال بود و صورت ظفر روی نمی نمود اصفهانیان مصلحت
چنان دیدند که گرمسیرات شیراز را فرو چیده و احشام ولایات را در نوردیده از خرابی هیچ دقیقه
فرو نگذارند و گرگین لاری با ایشان بود اصفهانیان ولایات و گرمسیرات غارت و تاراج
کرده غنیمت بسیار گرفته عازم اصفهان شدند **وقایع سنه عشر و ثمانمایه ذکر توجه حضرت
خاقان سعید بجانب بلخ** حضرت خاقان سعید در افتتاح این سال بدولت و اقبال جهه
دفع پیر علی تاز عازم بلخ شد و سپاه ظفر پناه در حرکت آمده نوزدهم محرم از ییلاق بادغیس توجه
تا لنگر شیخ زاده بایزید عنان سمند بادپیما نکشیدند و اول صفر همای رایت سلطانی سایه میمنت

برخط اندخود انداخت و آن بلده را از بیداد فیه حافیه ایمن ساخت و پیر علی تاز جرات نموده تا
پل خطب پیش آمده سر پل گرفته بنشست و موکب همایون بمنزل دوکه رسیده و از طرف بلخ دانه خواجه
توچین و بعضی نوکران میرزا پیر محمد عرضه داشتند که چون پیر علی تاز از توجه رایات ظفر آیات خبر یافت
روی از میدان ستیز تافته بیابان گریز شتافته آنحضرت میرزا سید احمد و امیر یادگار شاه و امیر نوشیروان
و امیر حسن صوفی و امیر چهارشنبه و امیر جهانملک در عقب او فرستاد و امرا باو رسیده پیر علی با معدودی
بیرون رفت و احمال و اثقال او بدست لشکر منصور افتاد و از آنها که با او بودند هر کرا سعادت مساعدت
نمود بار دوی همایون رسیده امانی طلبید و چنانچه از مکارم اخلاق آنحضرت معتاد بود همه را خلعت امان
کرامت فرموده بیستم صفر با قنقر بلخ منزل همایون شد و بمسامع جلال رسید که جمعی از حشم خلم متوجه ختلان
اند آنحضرت امیر حسن جاندار را در عقب ایشان روان ساخته و او همه را تاخته متفرق گردانید و چون
شهر بلخ را غبار موکب همایون معطر ساخت و همای رایت سلطانی سایه بر آن ولایت انداخت امرا
که در عقب پیر علی تاز رفته بودند او را از ولایت بیرون کرده مع با فتح و ظفر معاودت نمودند و سلطان
محمود ولد امیر کیخسرو حاکم ختلان و خواجه علی پسر امیر اولجایتو حاکم سالی سرای پیشکشها فرستاده وظیفه
خدمتکاری بجای آوردند حضرت خاقان سعید امیر فیاشیر را بسمرقند روان کرد و از طرف امیر
الله داد و سیدی و منصور بخاری بشهر ترمذ آمده بودند و منصور بدولت ملازمت رسید آنحضرت
امیر جهانملک و امیر فرمان شیخ را پیش امیر الله داد فرستاده پیغام داد که ما با میرزا خلیل سلطان بر
همان عهدیم امرا رفته و با امیر الله داد سخن گفته باز آمدند و آنحضرت امیر فرمان شیخ را پیش میرزا خلیل
سلطان فرستاد که فرزند سعادتمند یکی کار او الله عظیم را پیاو رند و میرزا خلیل سلطان مصحوب امیر فنا
شیرین ایلچی فرستاده شنقار و پیشکش بسیار و سلاکات پادشاهانه روان کرد و درین اثنا خبر آمد که پیر علی
تاز در یکه النک نشسته آنحضرت امیر مضراب و امیر توکل برلاس و امیر شیخ لقمان برلاس و امیر علی بیک
بکاول را نامزد آنطرف فرموده فرمان عالی نفاذ یافت که قلعهٔ هندوان بلخ که مدت سی و نه سال
بود که حضرت صاحب قران در مبدا پادشاهی آنرا خراب کرده بود معمور سازند لشکر و رعایا چند گاه باهتمام
تمام بعمارت آن طل خاک مشغول شده معمور ساختند و ایالت ولایت بلخ را بمیرزا قیدو که فرزند ارجمند
شاهزادهٔ شهید سعید پیر محمد بود تفویض فرمود و امیر شمس الدین اوج قرا و امیر توکل برلاس را که نوکر آنحضرت
بودند بمیرزا قیدو داد و امیر جهانملک را فرمود که چندان در بلخ توقف کند که مملکت بمیرزا قیدو قرار گیرد و

موکب

موکب همایون مراجعت نموده در شبرغان نزول فرموده و درینولا امیر فرمان شیخ از جانب
سمرقند رسیده مهد علیا یکی کا را رسانیده و موجب مزید مسرت آمد و آنحضرت خط اندخود بیورغال
امیر سید احمد ترخان ساخت و رایت معاودت بصوب دار السلطنه هرات برافراخت
و منتصف ربیع الآخر بمستقر دولت باز آمد **پ** خجسته باد و تا باید از زمتعال **•** وصول رایت
حضرت بمستقر جلال **•** و امرا که بطلب پیر علی تاز رفته بودند باو رسیدند و آتش قتال برافروختند
پیر علی تاز رایت ضلال برافراخت اما عاقبت جز فرار چاره ندید رخسار امید تیره و چشم امل خیره
رو بعقبهٔ هندوکش آورد و امرا مظفر و منصور باز آمدند و از تقدیر الهی در آن معارک امیر علی بیک که
نوکر برگزیدهٔ آنحضرت بود سعادت شهادت یافت و فرزند او امیر عبد العلی سالها در سلک معتبران
انتظام داشت و امیر جهانملک نسق مهمات ولایات بلخ و ایالت میرزا قیدو نموده و اهل شرک و فساد
را کوچانیده و موافقان پیر علی تاز را بیاسا رسانیده باز آمد **ذکر عزیمت حضرت خاقان سعید به
جانب مازندران کرت ثانی** چون موکب همایون حضرت خاقان سعید از یورش بلخ بدار
السلطنهٔ هرات رسید نوکر میرزا الغ بیک آمده عرضه داشت که پیر پادشاه مردم اوباش و خسیس الناس
و مردم جاونی و قربانی و توکلی را جمع کرده بمازندران آمده قلعهٔ استراباد را محاصره دارد و شمس الدین
علی جمشید قارن که بموجب حکم کوتوال آنجاست در مضیق حصر و معرض خطر است چون این حکایت
عز استماع یافت فرمان همایون نافذ شد که امیر مضراب بسرحد طبستان و گرمسیر رفته قشلاق
آنجا کنند و شاهزاده نور دیده دولت و نهال باغ سلطنت ابو الفتح ابراهیم سلطان را در دار السلطنه
هرات گذاشته امیر خدنگ را پیش او بازداشت و موکب همایون هژدهم جمادی الآخر بمنزل اشترو آمد و
در قصبهٔ کوسویه لشکر را تعیین نمود که هر کس براهی رود و نهضت حضرت خاقان سعید براه جام و مشهد
قرار یافت و امیر حسن جاندار و امیر فیروزشاه و امیر شیخ علی جنگ و امیر عجب شیر براه زاده و محولات
روانه شدند و رایات نصرت آیات چون بموضع طرف مشهد رسید امیر شاه ملک بعز بساطبوس فایز شد
طواف قبهٔ مقدسهٔ منوره بجا آورده برادکان رفت و آنجا بعرض رسانیدند که خراسانیان از پیر پادشاه
جدا شدند و میرزا الغ بیک گورکان در قریهٔ خوجان شرف دستبوس یافته آداب طوی و پیشکش
بجا آوردند و در منزل خواجه منیر امیر شیخ لقمان برلاس و امیر یادگار شاه و امیر جلیکه کوکلتاش با لشکر
بادغیس و سرخس و مرو و ماخان و سایر آن ولایات رسیدند و ابو مسلم پسر امیر اوج قرا از طرف

مازندران آمده عرضه داشت که پیر پادشاه از آوازه سپاه ظفر پناه راه فرار پیموده بجانب رستمدار رفت
وموکب همایون بتعجیل روان شده ماه رایت خورشید فر از افق صحرای استراباد طالع شد و مملکت مازندران
دیگر باره مضبوط و محفوظ گشت و فتح نامها باطراف ممالک روان داشته جوهر توچین را بجانب
سمرقند تعیین فرموده و قلعهٔ استراباد را محکم ساخته کوتوالی آن بر ابولیس مقرر شد و قلعهٔ شاسمان را عمارت
فرموده شیخ سلطان را بمحافظت آنجا گذاشت و مهمات مملکت استحکام یافته کلیات سلطنت
انتظام گرفت **بیت** نظام حال زمان و قوام کار جهان * تمام گشت باقبال شهریار جهان * و قشلاق
در مازندران یراق دیده مرتضی اعظم سید عزالدین هزارجریبی بسعادت ملازمت مشرف گشت و عنایات
آنحضرت که همیشه شامل حال سادات بود خطهٔ دامغان از سیورغال او فرموده و مقالید امور و نواحی جمهور
و مملکت مازندران ضمیمهٔ دیگر ممالک فرموده بنواب کامیاب شاهزادهٔ عالیجناب میرزا الغ بیک
بازگذاشت و عنان جهانگشا بصوب خراسان معطوف ساخته لشکرها را اجازت فرموده و شکار
کنان از طرف سرخس درآمده تاسع ذی قعده مستقر دولت و سریر مملکت یعنی دار السلطنه هرات
از شرف پابوس آنحضرت عزت و جلال و سعادت و اقبال یافت **ذکر عصیان امیر جهانملک**
وجمعی که با او موافق بودند و مآل حال ایشان امیر جهانملک پسر امیر مملکت برادرزادهٔ امیر بخاری از
قبیلهٔ قوچیان بود و در زمان طفولیت حضرت خاقان سعید ملازم بود و بدقایق خدمتکاری و لوازم جانسپاری
بنوعی قیام نمود که قرین اعزاز شد و از اقران ممتاز گشت و چون سریر سلطنت عالم بوجود آنحضرت
مشرف و مکرم شد جهانملک در میدان خدمت گوی سبقت از همگنان ربوده و چون قضیهٔ امیر سید
خواجه واقع شد بوجه منصب او بجانب جهانملک تفویض رفت و اوامر و نواهی او در وصل و فصل
احوال و فرع و اصل اموال مطاع و مسلم شد از شراب قوت دولت و مستی قدرت حکومت دماغ
او مختلط گشت و سر از ربقهٔ طاعت و روی از قبلهٔ مطاوعت برتافت و سبب جزوی آن بود که خواجه
غیاث الدین سالار که صاحب دیوان بود بمغزوی پرداخته دفتری ساخته می‌نمود و بنام امرا و ارکان
دولت انفه دفعه جمع کرده بهر بیضهٔ مرغی و بهر منی گوشت گوسفندی و بهر یکمن جو و من و بهر توبرهٔ کاه چوبی
بر نسخهٔ تقریر نوشته بود و آن سال اجناس قیمتی تمام داشت و خواجه غیاث الدین این خشونات در دفتر خود
بازکرده تیولات امرا که رایکی در چهار تسعیر گرفت و همه را از خود برنجانید بلکه با اولوالامر عاصی گردانید
فذلک این حساب بآن منتهی شد که چون این دفتر بعرض همایون رسد حضرت حواله را رد

مال بناشد

مال بنا شد بی عرضی باید کشید جمعی نادان بر عصیان متفق گشتند و در سلخ ذی قعده امیر جهانملک
با خویشان و امیر حسن جاندار با پسرش یوسف جلیل و سعادت تیمورتاش با برادر و بهلول با تیمور
و سلطان بایزید بن عثمان و فندک با لکه یکی عهد کردند که قصد حضرت خاقان سعید کنند اما چون
عنایت پروردگار نگهدار آنحضرت بود شمهٔ از نیت شعلوم فرمود و امیر مضراب که از جانب
سیستان آمده بود طلب داشته مخالفان دانستند که سخن بسمع اعلی رسیده خواستند که بلشکری
که عازم سیستان بود ملحق شوند بدین عزیمت بطرف جرغلنگ رفتند آنحضرت با جمعی بهادران
که ملازم رکاب بودند سوار شد و امیر مضراب بعاصیان رسیده جنگ سخت در پیوست مضراب
بهادر را زخمی برو رسیده بشهر درآوردند و آن بی عاقبتان از آب کاروبار گذشته آب را حصار
ساختند و آنحضرت بدین طرف آب ایستاده لشکری که نامزد سیستان بود جوق جوق ببندگی حضرت
می پیوستند و جماعت عاصی هر یک بطرفی جستند سعادت بی دولت را با برادرش و احمد اقبوقا را
قشونیان امیر حسن صوفی ترخان در بادغیس گرفته آوردند و سعادت بیاسا رسیده برادرش و احمد
اقبوقا را آزاد کردند و جهانملک و فندک را امیر جرکس در ماخان گرفته مقید بجانب هرات فرستاد
و در چهل دختران شربت فنا چشیدند **ع** اینست سزای هر که عصیان ورزد * و امیر حسن جاندار و
پسرش یوسف جلیل از راه بیابان طبس باصفهان پیش میرزا رستم رفتند و سلطان بایزید را در
حوالی جام گرفته شفاعت میرزا ابراهیم سلطان حیات یافت **ع** عاصیان را از شفاعت هست
امید نجات * از جواد کریم **ذکر آمدن پیرعلی تاز بحدود بلخ و قتل او** میرزا قیدو از بلخ قاصد فرستاده
عرضه داشت که پیرعلی تاز باز مردم جمع کرده و از بدخشان مدد یافته متوجه بلخ است حضرت خاقان
سعید بهادران نصرت شعار رسم ایلغار نامزد آن طرف فرموده و لشکر منصور در حوالی بلخ به پیرعلی تاز باز خوردند
و در حملهٔ اول پیرعلی تاز سر خود گرفته بدخشانیان بولایت گریختند سرداران هزاره پیرعلی شورت کرده گفتند
تا این خیر مایهٔ فساد در میان ما خواهد بود یاغی گری کم نخواهد شد اتفاق نموده او را گرفتند و سری پر غرور که
آرزوی کلاه داشت برکلاه کردند و بدار السلطنه هرات فرستادند **بیت** تیغت رنگه سری پر غرور دشمنان
نشرین چرخ را چو همای استخوان دهد * هر سر سبک که با تو زبان آوری کند * ایام گوشمال بگرز گرانش
داد اهالی آن ولایت بر بستر فراغت آسوده در دعای دولت افزودند **حکایات ممالک فارس و بلاد**
عراق عجم میرزا پیر محمد عزم انتقام سال مقدم مصمم گردانیده لشکر فراوان بلشکریان داده بعراق عام

آهنگ راه عراق و اصفهان کرد و میرزا رستم بغلبه سال مقدم مغرور شده آمدن امیر حسن جاندار
و فرزندان نامدار موجب ازدیاد غرور گشت و در آن ایام بسبب طاعون بسیاری از اهالی اصفهان
فوت شده و میرزا رستم در ییلاق کندمان خبر لشکر فارس شنیده جمعی او را بصلح دلالت کردند او از روی
عجب گفت جمعی کاروانیان شیراز برای ما تبرکات می آورند چون میرزا پیر محمد نزدیک رسید میرزا
رستم اغرق را گذاشت و دو فرسنگ پیش رفته موضع جنگ اختیار کرده فرود آمد و قراولان
طرفین یکدیگر را دیده آن شب تا روز پاس داشتند علی الصباح میرزا پیر محمد طنطنه کوس حربی ساخت
و از نفیر رعد و هیبت کورکه زلزله در گنبد گردون انداخت و صفوف لشکر آراسته در برانغار جلبان شاه
برلاس که رستم زمان بود و طاهر بن امیر سیف الدین را باز داشت و قول را بامیر سعد الدین برلاس
و شیخ محمد جوان و صدیق سپرد و در جوانغار خواجه حسین شربتدار با امرای نامدار مقرر شد و از طرف میرزا
رستم در قول سلطانشاه و قاضی احمد صاعدی بود و در جوانغار رضا دارا و غلن و میرزا اسکندر در برانغار میرزا
رستم و امیر حسن جاندار قرار یافت چون هر دو صف در برابر ایستاد میرزا رستم تعجیل نموده بر لشکر فارس
حمله کرد و بهادران طرفین و دلاوران جانبین در یکدیگر افتاده داد مردی و مردانگی دادند عاقبت اصفهانیان
روی بگریز نهادند میرزا رستم بکاشان آمد و امیر حسن جاندار و فرزندانش و سلطانشاه و محمود اقبوقائی ملازم
بودند میرزا رستم ایشان را در کاشان گذاشته خود با فرزندان متوجه خراسان شد و شرح آن بیاید انشاء
الله تعالی و میرزا اسکندر نیز عزیمت خراسان نمود میرزا پیر محمد چون انتقام خود کشید فرمان فرمود که هیچ فرد
را با کسی کار نباشد و غیر آنکه در روز جنگ فرود آورده اند متعرض نشوند اصفهانیان چون مژده امان
شنیدند فوج فوج میرسیدند و میرزا پیر محمد چنانکه عادت پسندیده او بود همه را نوازش و تربیت میفرمود
و لشکر فارس چند روز در مرغزارهای شهرک و کندمان نشستند تا الاغان فربه شدند و امیر حسن جاندار
بیچاره با فرزندان از کاشان پیش میرزا پیر محمد آمد و در همان ولا ایلچی حضرت خاقان سعید رسیده
خبر گریختن ایشان رسانید میرزا پیر محمد مجموع را بند فرموده و محمد قبچاق و عیسی بکاول را تعین نموده همراه ایلچی
بخراسان فرستاد اما بندیان چون از ملوک بر آن گذشتند بندها را شکستند و محافظان را بسته گذاشته
سر خود گرفتند و میرزا پیر محمد خاطر از معامله کاشان و جرپادقان و سایر بلوکات اصفهان جمع شده و غله
اصفهان بلطف و عنف جمع فرموده عازم اصفهان شد و غله اصفهان با آنکه آفتاب بسنبله رفته بود
از جهت ملاره با نادر و در مانده بود چون میرزا پیر محمد قدم مبارک در شهر نهاد از ملال و با هیچ اثر نماند

دیگر باره

دیگر باره شهر معمور شد و میرزا پیر محمد فرمود که دفترهای مال و خراجی را در آب شستند و اصفهان را به
فرزند خویش میرزا عمر شیخ داد و امیر سعد برلاس و شیخ محمد جوان و فاضل را پیش او گذاشت و
ضبط مال دیوان از خواجه مظفر الدین مسعود نطنزی رجوع فرمود و شیخ بیاول را بحکومت کاشان فرستاد
بشیراز معاودت نمود و در مستقر دولت آرام یافت **ذکر محاربه میرزا ابابکر و امیر قرا یوسف و کشته
شدن معزالدین میرزا امیرانشاه گورکان** سابقا مذکور شد که میرزا ابابکر چند نوکر معتبر خود را در موضع
درگزین کشته بقروق ارغون رفت و چند گاه در آنجا ساکن بود ناگاه خبر آمد که شکر الله جمال الدین بلغر
و پیر ودی بیک و شرفشاه و طارمی اواخر ذی الحجه شیخ حاجی عراقی کشتند میرزا ابابکر طبل بشارت فرمود
و از قروق ارغون براه سجاس بکوزل دره آمده یکدو ماه آنجا بود و شکر الله شرف دستبوس یافت
و بعالی منصب وزارت مشرف گشت و درین اثنا خبر عزیمت امیر قرا یوسف بجانب سلطانیه
محقق شد میرزا ابابکر درویش توشجی را با دویست مرد جلد در سلطانیه گذاشته از جلگاه زنی بپای کوه
دماوند رفته تابستان آنجا گذرانید و امیر قرا یوسف و امرای ترکمه بسلطانیه آمده یکشب آنجا بودند روز
دیگر سلطانیه را غارت کرده مردم آنرا خانه کوچ بتبریز و مراغه و اردبیل بردند و درین ولا سلطان معتصم
پسر سلطان زین العابدین شاه شجاع که دختر زاده سلطان اویس بود از خدمت حضرت صاحب
قران فرار نموده باز آمده و پناه بامیر قرا یوسف آورد و امیر قرا یوسف او را تربیت فرموده بهمدان و
لرستان فرستاد و خود بتبریز رفت و میرزا ابابکر خبر مراجعت امیر یوسف شنیده عازم سلطانیه
شده در یولا دانست که شکر الله بلغر با امیر سید رضا کیا حاکم گیلانات بیعت کرده از قزوین
بر وی بار رفت میرزا ابابکر بقزوین آمده خواجه شرف الدین خالدی و سید عز الدین را با جمعی بطلب
شکر الله فرستاد ایشان او را امین ساخته بقزوین آوردند و میرزا ابابکر مال خطیر باو حواله کرد چنانچه
بشکنجه هلاک شد و میرزا ابابکر اواسط جمادی الاولی بسلطانیه آمده دو شب در میان بارودیل رفت
و آن نواحی را سراسر غارت کرده غنایم باغرق رسانید و مراغه را نیز غارت کرده لشکریان عورات
و اطفال بی رحیها کردند و در حوالی قشلاق فرموده لشکر بکردستان فرستاد تا غنیمت بسیار آوردند
و تا بهار آنجا بعیش گذرانید و هم آنجا شنید که امرا رجاونی و قربانی و نوروز و عبد الرحمن با چهار هزار سوار
از طرف سمرقند براه خوارزم و مازندران بحدود ری رسیده اند میرزا ابابکر قاصد فرستاده همه را استمالت
داد و ایشان در توابع درگزین بار دوی او ملحق شدند مجموع بانعام و اکرام مخصوص گشتند و با ایشان

در باب امور ملکی مشورت نموده رای بران قرار گرفت که عازم آذربایجان شده آن مملکت را از
ترکمانان مستخلص سازند و عزم تبریز کردند و از آن طرف امیر قرا یوسف آگاه شده شانزدهم ذی قعده
بشنب غازان آمده و بتازه گرد او خندق کندند و امیر بسطام جاگیر با برادران منصور و معصوم و پسرش
انجی فرج و امیر حسین سوید و برادرش محمد باقر قریب بیست هزار سوار و پیاده پیش امیر یوسف جمع شدند و
بیست و چهارم ذی قعده در منزل سردرود تلاقی فریقین واقع شد میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته
از طرفین روی بحرب آوردند **بیت** دلاور قرا یوسف نامدار ❊ بهیجا درآمد چو اسفندیار ❊ امیر بسطام در
میدان تاخت و دو کس را ناچیز ساخت و پیر عمر و بیرام بیک و جلال الدین خلیفه چند کس را زخم رسانیده
گذرانیدند میرزا ابابکر از مشاهده این حال **بیت** بغرید بسان ابر بهار ❊ چو شیری که بیند بمیدان شکار ❊
ترکمانان که پیش آمده بودند گریزانیده جلال الدین و بیرک را بقتل آورد و لشکر طرفین چنان در هم تاخت
که غالب از مغلوب کسی نشناخت **بیت** ز تبریز تا منزل سردرود ❊ روان گشت خون سپاهی چو رود ❊
ز بسیاری کشته در کارزار ❊ نبد هیچکس را مجال گذار ❊ میرزا ابابکر چون شیر گرسنه و گرگ درنده بهر طرف
می تاخت و مردمی انداخت و بهر طرف که حمله کرد **ع** اگر بد فریدون ز دو از پیش برد ❊ بعد از زمانها که در دریای
قتال غوطه خورده بود چون بمقام خود باز آمد سپاه را برهم زده دید و در میان گیر و دار و اشتداد کارزار قضا
بساط سلطنت پادشاه معز الدین میرزا میرانشاه را در نوشت و دبیر تقدیر منشور فنا بنام او نوشت **شعر**
او نیز گذشت ازین گذرگاه ❊ وان کیست که نگذرد ازین راه ❊ میرزا ابابکر عزیمت بزمیت نموده بسلطانیه
رفت و ترکمانان غنیمت فراوان گرفتند و ترکمانی سر سلطان سعید میرزا میرانشاه را پیش امیر یوسف
آورد امیر یوسف قهر کرده فرمود که گردنش زدند و سر پادشاه سعید را بعزت شسته با بدنش در سرخاب
مدفن ساختند و بعد از مدتی شمس غوری نام در صورت درویشان استخوان او را بما وراء النهر رسانیده در
قبة الخضراء کش مدفون شد **ع** گنج خاکست گنج را مسکن ❊ صبح گر درین واقعه جامه درید صادقست
و ماه اگر درین حادثه چهره خراشید محق سحاب اگر درین غم بجای آب خون بارد سزاست و دریا درین
ماتم اگر کف بر سر آورد رواست آفتاب را مهر نشاید خواند که بعد از آن بر افروخت و شفق را شفق نباید گفت
که دلش بران نسوخت و امیر قرا یوسف میگفت که اگر او را زنده پیش من می آوردند بواجبی رعایت
او میکردم و امیر یوسف برین فتح نامدار سجده شکر حضرت پروردگار بجا آورد و امرا و ولاة را نیز ترتیب نموده
اجازت داد و امیر بسطام بولایت خود اردبیل رفته و با ساختگی تمام عازم عراق عجم شده بسلطانیه آمده بیشتر

درویش عادل آقتین را که در حسن مشار الیه بود برسالت پیش درویش تونجی که از قبل میرزا ابابکر کوتوال
سلطانیه بود فرستاده و بانواع استمالت داد اصلا مفید نیفتاد و امیر بسطام از منتصف محرم سنه احدی عشر
تا اواسط صفر بحرب گذرانیده روز جمعه سیزدهم صفر قلعه فتح شد و مهمات آنرا مضبوط ساخته کوتوالی آنرا
ببرادر خود امیر معصوم داد و امیر قرا یوسف امیر بسطام را انعام و اکرام تمام فرموده ایالت عراق عجم را برو
مسلم داشت **حکایت سلطان احمد بغداد** سلطان احمد درین سال اعنی سنه عشر باستحکام بارو
و حفر خندق بغداد سعی و اجتهاد نمود و اواخر سال شاهزاده علاء الدوله ولد سلطان از حبس سمرقند
خلاص یافته نزدیک بغداد رسید و سلطان استقبال نموده و چون چشم او بر قرة العین افتاد از غایت
اشتیاق پیاده شده و فرزند گرامی در پای پدر نامی افتاد و یکدیگر را کنار گرفته پدر او را دلداری نموده بشهر
آمد چند روز بعیش گذرانیدند و بعد از چندگاه شاهزاده را بحله فرستاد و تا آنجا بفراغت عشرت داد
و پادشاه احمد را بعادت معهود بشرب خمور و لذات و لدان و حور منظور بود آخر ماه شعبان شاه
علاء الدوله را پسری آمد شیخ حسن نام نهادند و سلطان جهت طوی بحله رفت و جشنی بزرگ مرتب
ساخته مدتی بعیش مشغول بودند و سلطان باز آمده زمستان در بغداد گذرانید و بهار فرزندان را طلب
داشته بخوش وقتی بسر بردند **ع** هر وقت خوشی که دست دهد مغتنم شمار **وقایع سنه احدی عشر و ثمانمایه**
ذکر جشن سنت ختان شاهزادگان حضرت خاقان سعید بمقتضی سنت نبوی علیه السلام فرمود که فرزندان
که عنوان صحیفه شادمانی و جمال چهره کامرانی و میوه دل و ثمره عمر **بیت** دو گوهر ز درج بختیاری ❊
در دو برج کامکاری ❊ غیاث الدین میرزا بایسنقر و جلال الدین محمد جوکی بهادر سنت موکد و قاعده
ممهد بجا آرند و فرمان همایون نفاذ یافت که اسباب طوی و ما یحتاج مهیا گردانند صیت این سنت سلطان
عالم شنیدند و آوازه این جشن همایون باطراف ربع مسکون رسید ماه که سیار اقطار سموات و سیاح
منازل و مقامات است طبل بشارت این سور و کوس نشاط این سرور بر بام آسمان فرو کوفت و عطارد
که مستنبط علوم و مستخرج احکام نجوم است ارتفاع قوس النهار بدرجه و دقایق حاصل کرده طالع وقت
مشتمل بر صعود دولت و سهم سعادت اختیار کرد و ناهید که پرده سرای سراپرده سپهر است زمزمه چنگ
بچنگ رسانیده نغمه عود از صعود گذرانید و بحرکت شوقی فلک وار در چرخ آمده و آفتاب چون ابر نیسان
گوهر افشان و چون شاخ خزان درم ریزان شد و عقیق بحرین و یاقوت بدامن آورده لعل از رخسار او در
اندر پا نثار کرد و بهرام که سپهدار انجم و سالار کشور پنجم است چون چاوشان بخدمتکاری برخاست

وصفها بیاراست و سعد اکبر بر فراز ماه منبر خطبهٔ تهنیت باداء رسانید و از برای رفع عین الکمال وان یکاد
ورد خویش گردانید و کیوان که بر درگاه و صومعه دار قلعهٔ افلاک است عود قماری بر مجمر خورشید نهاد و طلسم
دولت بر صفحهٔ ماه کشید و در دار السلطنه هرات بموضع باغ شهر خرگاهای صد سری و هشتاد سری و
خیمهای سقرلاط و سایه بانهای ابریشمین سر بعیوق افراخت و تختها از زر و نقره بگوهرهای لعل و مروارید
ترصیع و تزیین یافت بساط نشاط از بخار عنبر غالیه سای شد و مجلس از بخور عبیر نافه گشای گشت
و بازارها و دکانها بر مثال باغ ارم خرم و آراسته گشادند و قبهها خوب منظر مانند درج گوهر و برج پر اختر
برسم و آیین تزیین دادند ساقیان سیمین ساق ساغر زرین بر دست بلورین نهاده و بلبل شکر فروش
سر ظرف صلای عیش در داده **بیت** گفتی که لعل ناب و عقیق گداخته است ❊ در جام زر زعکس رخ
او شراب ناب ❊ مغنیان خوش الحان نواهای خسروانی می سرایید ند و آوازه و سرود بچرخ چنبری
میرسانیدند و رامشگران زهره طبع زیر و بم چنگ و عود هوش از دل و دماغ میربودند و جان را فرح بر فرح
می افزودند در هر خرگاه مجلسی بسان بهشت برین آراسته و ساقیان نازنین مانند حور عین نشسته و برفاقت
چند روز بعیش و نشاط و عشرت و انبساط اشتغال نمود و حضرت خاقان سعید دربارهٔ خواص و عوام
انعام و اکرام تمام فرمود و این جشن همایون در دار السلطنه هرات اواخر ربیع الثانی بخوبترین وجهی روی
نمود **ع** مجلس عیش و نشاط و خرمی آراسته شد **ذکر احوال میرزا ابابکر بعد از واقعهٔ میرزا میرانشاه**
چون میرزا ابابکر بسبب واقعهٔ پدر مغفور و انهزام لشکر منصور در ممالک آذربایجان و عراق نتوانست
بود عازم دار الامان کرمان شد و سلطان اویس پسر امیر ایدکو برلاس که بعد از پدر و برادر حاکم آنجا بود او را
بتعظیم و اجلال استقبال نمود و گفت ما بنده و بنده زادهٔ این خاندانیم اگر ما را بنسبت فرزندان و فرزند
زادگان حضرت صاحب قران خدمتی بدست بر آید کدام دولت ورای آن تواند بود و ممالک و خزاین
و دفاین همه مبذولست و از آنحضرت قبول مامول و چند روز بطوی و عیش گذرانیدند میرزا ابابکر سلطان
اویس را پادشاهی باستقلال دید و در خاطرش شعلهٔ حسد زبانه کشید و معنی لا یجتمع فحلان فی شول و لا
سیفان فی غمد بظهور پیوست و از جانبین وحشت و نفرت آشکارا گشت میرزا ابابکر فکر گرفتن سلطان
اویس داشت و سلطان نیز بر لوح اندیشه این صورت می نگاشت میرزا ابابکر بسعی بسیار خود را از آن
ورطهٔ خونخوار بیرون انداخت و عزم جانب سیستان با خود مقرر ساخت و در فصل تابستان روی
به بیابانی نهاد که آب آتش فشان او نمودار جحیم است و هوا از تف آتش آیت عذاب الیم و بجد و

سیستان

سیستان آمد شاه قطب الدین بمقدم او شادمان گشته موکب او را باکرام تلقی نمود و پنداشت
که موافقت با او موجب استظهار از استرضاء حضرت خاقان سعید خواهد بود و میان میرزا ابابکر
و شاه قطب الدین عهود و مواثیق استحکام یافت و استماع این اخبار سبب آن شد که عزم یورش
سیستان مصمم گشت **ذکر عزیمت حضرت خاقان بجانب سیستان** حضرت خاقان سعید
عزم یورش سیستان جزم فرمود و رایات ظفر آیات از دار السلطنه هرات عاشر جمادی الاولی جنبش
نمود **بیت** بر عزم نیمروز شهنشاه کامیاب ❊ لشکر کشید تیغ زنان همچو آفتاب ❊ و چون موکب نصرت
شعار بقصبهٔ اسفزار رسید رای عالی اقتضای آن فرمود که لشکر منصور جیبا نماید صحرا در صحرا جوشن و برگستوان
بود و جهان در جهان خود و خفتان و بلارک و سنان نمودار و درافشیدن آنها رحینی در هر جانب خورشید
لامع و از لمعهٔ تیغ و سنان در هر طرف برقی ساطع **بیت** تو گفتی که روی زمین زآهنست ❊ ز نیزه هوا نیز
در جوشنست ❊ سپاه ظفر پناه متوجه فراه گشته بحدود آن ولایت در آمد شاه اسکندر بنالنگین که
والی آن ولایت بود قلعهٔ فراه را استحکام تمام داده بود و حصار فراه در اصل حصن حصین و قلعهٔ متین
بود و ساکنان آن بحصانت و جلادت مغرور گشته و عددکاران سیستان بآن غرور همداستان
شده بودند لشکر منصور چون قضای مبرم بر حوالی آن قلعهٔ محکم فرود آمد **بیت** ز نی تا با آسمان ز نیزهٔ
بزده کسی نام او در نبرد ❊ قلعهٔ پای بر ایوان کیوان نهاده و عیوق در مقابلهٔ مواضع مقاتلهٔ او از چشم
فلک فتاده و با این رفعت مقام در غایت حصانت و استحکام و هزار مرد کار دیده گرم و سرد روزگار
کشیده که نسر طایر از زخم تیر ایشان بر خطر بود و کوه راسخ از بیم تیغشان بر حذر می نمود در آنجا ساکن بودند
جمعی بهادران سیستان و دلاوران اویستان مثل محمود بند و بوقا و محمود شمس و محمود غوری و سید سوار و محمود
سید سوار و عمر سید سوار بکنار دیوار حصار آمده مستعد جنگ و جدال بر پشت دیوار حصار ایستادند لشکر
منصور را چون چشم بر ایشان افتاد جمعی از پردلان زمانه و پیلان زرخانه که پلنگان کوه قتال و شیران
بیشهٔ جدال بودند مثل محمود شاه چهره و شاه محمود بکوردی و یوسف عراقی و خدایداد و حسین خلج و بایزید
بغداد **ع** شیران جنگجوی و پلنگان تندخوی ❊ حمله کردند و از دیوارها گذشته پیاده در میان یاغی در آمدند
و کار از تیر و کمان بریش و گریبان رسید و باهم بر آمیخته بسیار گرز و شمشیر بر هم ریختند سیستانیان چون
دست برد سپاه ظفر پناه دیدند فرار نموده در قلعه خزیدند و دم درکشیدند امرا دولت و اعیان حضرت
منجنیقها ساخته و عرادهها افراخته و از اطراف سنگها انداخته بحفر خندق و کندن نقب مشغول شدند

سد نقب بعهدهٔ امیر غیاث الدین شاه ملک و بعهدهٔ امیر مضراب و یکی بعهدهٔ امیر نوشیروان و یکی بعهدهٔ
امیر فرمان شیخ و یکی بعهدهٔ امیر سید علی خان و یکی بعهدهٔ امیر یوسف خواجه و امیر تکه و مولانا ابراهیم صدر و
یکی بعهدهٔ امیر خاوندشاه و یکی بعهدهٔ امیر موسی شیخ و امیر محمد مشرف و جماعت سرداران سپاه سپهر مواکب
از اطراف و جوانب خندق می کندند و نقب پیش میبردند و اهل حصار نیز جنگهای مردانه میکردند و شبانروز
ناوک پیکان جهانسوز و زبان سنان شعله افروز آتش قتال التهاب و اشتعال داشت و چهار دیوار
آن حصار استوار چون چشم زره و خانهٔ زنبور شد اهل قلعه دلایل عنایت الهی و مخایل قدرت پادشاهی مشاهده
نموده بعین الیقین بر ایشان روشن شد که اگر از تیغ شاه جهان امان بجویند مجال تلافی و امکان تدارک
نماند شاه اسکندر نیا لنکین و پهلوان شمس دراز و باقی اهل قلعه از اوج نخوت بحضیض مسکنت آمده امیر
شاه ملک را شفیع ساختند و شفاعت او محل قبول یافت آنحضرت رقم عفو بر جراید جرایم ایشان کشیده
چنان قلعه که طریق استخلاص آن بر خسروان جهان بسته بود کشاده شد شاه اسکندر و سروران قلعه
بساط بارگاه بوسیده آواز ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین برآوردند آنحضرت گناه ایشان را
بذیل کرم پوشیده همه را تربیت و نوازش فرمود و چون خاطر همایون از مهم فراه فراغت یافت عنان
جهانگشایی بصوب قلعهٔ اوک تافت و پهلوان شمس دراز با معارف سیستان که از قلعهٔ فراه بیرون
آمده تربیت یافته بودند مجدداً خلعت پوشانید و برسم رسالت پیش شاه قطب الدین فرستاد و مضمون
آنکه همیشه عنایت ما شامل احوال شاهان بوده و شاه شاهان ابوالفتح که بشرف ملازمت حضرت صاحب
قران مشرف گشته بود در ملوک ملوک دیگر شاهان بحرمت روزگار میگذرانید و چون او برحمت حق
پیوست مملکت سیستان بر اعقاب او مسلم داشته آمد و سخن غرض خواه و نمام در حق ایشان محل
استماع نیافت و چون ممالک تعلق بدیوان ما گرفت همچنان برقرار آن مملکت را بایشان عنایت
فرمودیم و از غایت اعتقاد و اعتماد که بر جانسپاری ایشان داریم شاهان فراه که مدتهای مدید در لشکرها
بعید حضرت صاحب قران را کوچ داده بر موجب مکتوب ایشان که ذکر یاغی گری شاهان [illegible]
سیاست فرمودیم و الحالة هذه مخالفت از ایشان غریب و عجب مینماید اگر بعقل رجوع کرده تامل نماید که آخر
کار بکجا خواهد رسید او را بهتر و ایشان را از عادت ما معلوم شده باشد که عفو از زلات زیردستان و تجاوز از
هفوات گناه کاران سیرت حمیده و سنت پسندیدهٔ ماست باید که بخلاف گذشته متوجه درگاه عالم پناه گردند
که در بارهٔ ایشان غایت عنایت ظهور خواهد یافت حق علیم است و کفی به شهیدا که ما قصد ملک و جان

اوندایم

او نداریم و از آنچه پیشتر بودند عزیزتر خواهند بود و اگر پنبهٔ تنبیه از گوش غفلت برنکشند و از خواب
غرور بیدار نشوند و از هواجس خذلان و وساوس شیطان روی نتابند هر آینه عواصف سخط در
حرکت آید و آتش غضب زبانه زند و بر جمیع اخیار که نه باختیار در میان آن اشرارند آن رود که در
شریعت معدلت جایز نباشد بنابران صبری مینماییم و بحبل حلم اعتصام میفرماییم ایشان نیز بعض
فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه احتیاط تمام بجا آورند و بعنو فرموده نحن الزمان من
رفعناه ارتفع و من وضعناه اتضع رسند و چون آنجماعت عزیمت سیستان نمودند موکب
همایون دایره وار گرد اوک در آمدند و قلعهٔ آنرا که بلاش مشهور است نقطه کردار در میان گرفته
شاه نصرت پسر شاه محمود با فوجی بهادران سکزی از حصن اوک در آمده بجنگ و جدال بیرون آمدند
و دلاوران لشکر منصور حملهای بهادرانه پیش بردند اهل حصار پشت بدیوار استوار داشته چون
آتش در حجر و عرض در جوهر ثابت و پایدار ایستاده جنگ را آماده بودند لشکر منصور آب رود را
از ایشان باز گرفتند و ایشان آب چاه که در قلعه بود روز میگذرانیدند خاخویان نقب زده آب
چاه را نیز از ایشان ستدند شاه نصرت که بحصانت حصار و مردان کار مغرور بود روی نیاز بر زمین
تضرع نهاده از سر عجز امان طلبید و حضرت خاقان سعید مرحمت فرموده لشکر از پای دیوار حصار باز
خواند و در بارهٔ شاه نصرت عاطفت فرمود و اهالی قلعهٔ کارنک و قلعهٔ کوین که از توابع اوک بود
مشاهده کرده ایشان نیز امان طلبیده بیرون آمدند و برحمت و عنایت مخصوص گشتند و چون آن
ولایت مفتوح و مسخر شد رایات همایون بجانب زره در حرکت آمد و چون بلب هیرمند رسید
چون شاه قطب الدین سعادت خدمت در نیافت و کسی نیز نفرستاد آتش قهر پادشاهانه بالا
گرفته فرمان فرمود که بندها را بشکستند سه بند مشهور است که از عهد رستم بسته اند یکی بند اسلک
و دیگری بند شهر و سه دیگر بند بلعاغانی که محکمتر است همه را ویران ساخته روی نهب و غارت
و تخریب عمارت آوردند و از اثر بی عنایتی در مواضع و مزارع هیچ باقی نگذاشتند و با وجود
غلهٔ بسیار در اندک مدتی قحط از آن دیار بر آمد و لشکر قیامت اثر بولایت دتین در آمد و خرابی بسیار
شد و میرزا رستم که از عراق بدرگاه عالم پناه آمده بود و بنوازش پادشاهانه اختصاص یافته فرمان
همایون نافذ شد که باتفاق امیر مضراب بولایت زره رفته همین طریق سلوک داشتند و چون
آثار تسلط و اقتدار در آن ممالک بنهایت رسید حضرت خاقان سعید عزیمت معاودت فرمود

و ایالت ولایت اوک بپهلوان جال بکم رجوع نمود و ولایت بشاه اسکندر پسر شاه علی که در شمایل
او آثار مردانگی و انوار فرزانگی واضح و لایح بود مفوض شد و چون ماه رمضان که اوله رحمة و اوسطه مغفرة
و آخره عتق من النار در حق او وارد است نزدیک رسیده آنحضرت اوقات فرخنده ساعات آنرا
از نقص رخصت سفر صیانت فرموده سلخ شعبان بسعادت و اقبال بمستقر دولت نزول اجلال
فرمود ع چون آفتاب برج شرف را جلال داد **ذکر آمدن ایلچیان ختای کرت اول** [illegible]
که حق تعالی بلطف شامل ورا خلعت اجتبا پوشانیده بر اصناف برایا حاکم و آمر گردانیده و آن
دولتمند در سرّا و ضرّا سرّاً و جهراً از حدود الهی تجاوز جایز ندارد و حق نعمت بافاضت عدل و احسان
که زبده اعمال انسانیست و باوجود استغنا و ظهور استعلا باعتقاد تمام اعتراف آرد که لا املک لنفسی
ضراً و لا نفعاً الا ما شاء الله و یقین داند که از راه بشریت میان ذریت آدم تفاوتی نیست و تمایزی
که حاصلست جز عطیت فضل رب الارباب که یرزق من یشاء بغیر حساب نتواند بود و استیفای
این دولت و استغنای این موهبت برعیت پروری و معدلت گستری میسر گردد هر آینه زمانه
غاشیه متابعت او بر دوش و گردون حلقه طاعت او در گوش کشد مقصود ازین تشبیب و مطلوب
ازین تهذیب آنست که چون موکب همایون از یورش سیستان بازآمد ایلچیان ختای که جهت رسانیدن
تعزیت حضرت صاحب قران فرستاده بود با پیلاکات و تنسوقات رسیدند و سخن پادشاه خود به
عرض رسانیدند و حضرت خاقان سعید درباره ایشان مرحمت و عنایت نموده اجازت مراجعت
فرمود **ذکر عزیمت ییلاق بادغیس و از آنجا عزم ماوراءالنهر** چون اوقات شریف مبارک
ماه رمضان باتمام و شرایط عید صیام که از کبار شعائر اسلامست بجای آورده شد و نیر اعظم شرف
خانه خویش را اشرف ساخت **بیت** باز فراش چمن یعنی نسیم نوبهار ٭ بر چمن انداخت فرشی از زمرد
هفت کار ٭ و باغ و راغ رحلهای رنگین یافته کوه و صحرا رشک پری و نگارخانه چین شد حضرت خاقان
سعید فرزند دولتمند میرزا ابراهیم سلطان را با امارت دارالسلطنه هرات بازداشته امیر جلال الدین
فیروزشاه را ملازم او گذاشت و فرمان فرمود که امیر لطف الله بابا تیمور و امیر حمزه قتو تو بسرحد سیستان
رفته خبردار باشند و موکب منصور پنجم ذی قعده بطرف بادغیس روان شد و شمال همایون باحضار
لشکرها نفاذ یافت و باندک مدتی سپاهی که عدد آن در وهم نگنجد و حد آن از میزان اندیشه نسنجد در ظل رایت
نصرت آیت که مطلع آفتاب فتح و ظفرست جمع آمد و درین اثنا بسامع جلال رسید که میرزا خلیل

سلطان

سلطان بدست امیر خداداد حسینی گرفتار شد و مملکت ماوراءالنهر بهم برآمد **ذکر احوال ماوراءالنهر
درین سال و نهضت همایون بسعادت و اقبال** چون میرزا خلیل سلطان شنید که حضرت
خاقان سعید در بادغیس لشکرها جمع فرموده او نیز با لشکر فراوان بحوالی کش آمد و آنجا خبر یافت
که امیر خداداد حسینی بکنار آب خجند رسید میرزا خلیل امیر الله داد و امیر ارغونشاه را با سه هزار سوار بدان
انطرف فرموده و هر دو لشکر در حدود دیزاق نزدیک هم رسیدند و چند روز در برابر هم بوده امرا از میرزا
خلیل مدد طلبیدند و میرزا خلیل با چهار هزار سوار ایلغار کرده و از سمرقند گذشته در قریه شیراز فرود
آمد و خداداد آگاه شده روز خود را بمخالفان ننمود و شب همه شب رانده روز دیگر نماز پیشین چون
برق خاطف بمیرزا خلیل رسید و شعله حرب را افروخت و سمرقندیان پریشان شدند و میرزا
خلیل بحصار ویران شیراز درآمد و امیر خداداد در زمان شیراز را گرفته او را بدست آورد و این واقعه
سیزدهم ذی قعده وقوع یافت امیر خداداد پادشاه شد و احکام می نوشت و مهر میرزا خلیل میفرمود و به
اطراف ممالک ارسال مینمود تا تمام ولایت ماوراءالنهر خدمتش را مسخر گردید چون این اخبار
بعرض حضرت خاقان سعید رسید موکب همایون بیست و یکم ذی قعده عازم ماوراءالنهر شد
و آنحضرت امیر جرکس را پیش میرزا خلیل فرستاده امیر خداداد نوکر خود و نوکر میرزا محمد جهانگیر را همراه
جرکس فرستاده در رباط قتلغ تیمور باردوی همایون رسیدند و عرضه داشتند که امیر خداداد میگوید که
من بنده آنحضرتم و این صورت بنابر خدمتکاری بظهور آمده اکنون بهر نوع که حکم شود بتقدیم رسانم
حضرت خاقان سعید جوبین قورچی را با نوکر خداداد پیش او فرستاده و پیغام داد که حالا اختیار نماند
و ما میرسیم هرچه یاساق چنان خواهد شد ان شاء الله تعالی امیر خداداد باید که بی تردد متوجه شود که عنایات
پادشاهانه شامل احوال اوست و آنحضرت ششم ذی الحجه بلب آب رسید و امیر شیخ نورالدین در
وقتی که اجازت جانب ماوراءالنهر میخواست عرضه داشته بود که هرگاه موکب همایون عازم ماوراءالنهر
شود من نیز باردوی همایون ملحق شوم و بهمان ملجا ببخارا آمده بود امیر خداداد خبر یافت که امیر شیخ نورالدین
باردوی همایون میرود از دارالملک سمرقند برسم ایلغار سوار شد و بر سر شیخ نورالدین تاخت و مردم
او را تاراج ساخت و باز بسمرقند رفت و موکب شاهرخی از آب عبور فرموده و امیر خداداد و میرزا احمد
میرک و میرزا سیدی احمد را بتسخیر ولایت حصار فرستاده بود و شاهزادگان پیش از آنکه فرمان باستحضار
ایشان نفاذ یابد باردوی اعلی آمدند و تربیت و نوازش یافتند و شاد ملک را که خاتون میرزا خلیل

بود عبد الخواجه باره وی رسانید و در خرز خرآمد که خدا یاد او را چون دندان طمع در کام ناکامی شکست و
گسستن ایام بر مراد او گشت میرزا خلیل را بند فرموده بسرعت تمام عزیمت هزیمت نمود و موکب همایون
بدولت و اقبال متوجه مستقر جلال شد و پیشتر امیر علاء الدین علیکه را با اسنار دیوان بضبط شهر و خزاین
روان فرموده و اکابر سمرقند تا رباط پایم آمده شرایط استقبال و مراسم تعظیم و جلال بجا آوردند و میرزا محمد جهانگیر
و باقی امرا شرف دستبوس یافتند و سابع عشرین ذی الحجه دار السلطنه سمرقند مستقر موکب همایون آمد اکابر
و اشراف دعا و ثنا رسانیده نشاط و انبساط نمودند و آنحضرت همه را بتشریفات پادشاهانه و عنایات
خسروانه نوازش فرموده و امیر شیخ نور الدین و امیر مبشر بشرف ملازمت مستسعد گشته در سلک امرای
عظام انتظام یافتند **ذکر قضایای فارس و عراق درین سال** میرزا پیر محمد بعد از ضبط ممالک عراق
و فارس متوجه حویزه و شوشتر و سایر بلاد خوزستان شد چه امیرخواند سعید برلاس و شیخ زاده توکل
که حکام آن نواحی بودند مخالفت مینمودند و میرزا پیر محمد از منزل رامهرمز عبد الله پروانچی و عبد خواجه مولانا
صنع الله را پیش شیخ زاده توکل فرستاده و عهدنامه روان کرده پیغام داد که اگر انقیاد نمایند قطعا
متعرض عرض و سر و مال ایشان نشود و تنگ کار را مضی نکند و از جریمه خاند سعید گذرد و اهالی آن ولایات
را از آفات مصون دارد چون پیغام با امرا رسید مشورت کرده قرار دادند که باستقبال بیرون آیند میرزا
پیر محمد در یک فرسنگی شوشتر فرود آمده امرا با خزاین و پیشکشهای فاخره بیرون آمده شرف بساط بوس
یافتند و بعواطف پادشاهانه مخصوص شدند و میرزا پیر محمد در شهر شوشتر دار الاماره نزول کرد و چند روز
بدولت گذرانیده عازم دزفول شد و آنجا دو سه روز بوده و مهمات سرانجام نموده متوجه حویزه گشت
و در کنار رود چهار دانگه اصول احشام کرد و اعیان اعراب جزایر مصحوب سید یونس و سید عبد الله
پیشکشهای نیکو فرستادند و میرزا پیر محمد ممالک خوزستان را مسخر کرده و بیات که از مضافات
بغداد است تاخته بواسطه تغیر هوا که سبب تب و موجب تعب بود چنانچه امیرخاند سعید برلاس
رحلت نمود عنان دولت بصوب شیراز باز کرداند و در آن ولایت معتمدان نشاند **تتمه قضایای**
فارس و عراق و احوال میرزا اسکندر چون میرزا پیر محمد با برادران محاربه کرده غالب آمد و میرزا
رستم بخراسان رفته پناه بدرگاه حضرت خاقان سعید آورد چنانچه گذشت میرزا اسکندر نیز عازم دار الامان
خراسان شده چندگاه در قریه احمد که میان تون و طبس واقع است بسر برد و چون روزگار خواست که راز
او آشکارا کند اسکندر بجهت محافظت آب حیات عمر عزیز در ظلمت شب واللیل اخفی للویل از راه

بیراهه و بیابان بلخ و شبرغان روان شد و بآن ولایت رسیده جمعی باو پیوستند و میرزا قیدو که در بلخ بود
متوهم شده قصد او کرد و از طرفین لشکرها برابر آورده میرزا اسکندر تاب مقاومت نیاورده و مردم
او متفرق شدند خواست که تغییر وضع کرده از جیحون عبور کرده متوجه اورکند شود شبهنگام چهره که محل
اعتماد او بود فرار نمود و آن عزیمت فسخ کرده در بیابان سرگردان میگشت **بیت** نگاه دارانی در زیر
زین در آورده ٭ چو ابر گاه مسیر جو برگاه توان ٭ تا بحوالی اندخود رسید حاکم آنجا امیر سید احمد ترخان
که حضرت خاقان سعید آن ولایت باو ارزانی فرموده بود خبر یافته استقبال نموده شرف دستبوس
یافته خدمات شایسته بجا آورد اما عرضه داشت بپایه سریر اعلی فرستاد و شرح قضیه اعلام داد
و میرزا اسکندر از خیمی بعذری بود ولیکن **بیت** هر نیک و بدی که در شمار است ٭ تا در نگری صلاح
کار است ٭ دست رضا در دامن قضا زده سر بگریبان توکل فرو برد **ع** راهرو که صبر دارد
توکل بایدش ٭ و پای صبر در دامن تحمل کشیده **ع** مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدش ٭
اما بمقتضای عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم آنچه میرزا اسکندر را از آن متر سید سبب بهبود او گردید و چون
امیر سید احمد آمد و نشان جزم آورد که کارکنان حدود و مستحفظان طرق پیرامون متعلقان میرزا اسکندر
نگردند و هر طرف که خاطر مبارکش میل فرماید خدمات پسندیده نموده بسلامت گذرانند و مکتوبی
در باب سفارش او ببرادرش میرزا پیر محمد اصدار یافته بود مضمون آنکه جناب فرزند ارشد نور
الدوله والدین میرزا پیر محمد اطال الله بقاءه می باید که در جمیع احوال نص و احسن کما احسن الله الیک را قدوه
گردانیده اقاصی و ادانی از حسن اشفاق بهره مند گردانند و بموجب و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض هیچ
آفریده اقتباس انوار این مهم را مستحق تر از جماعتی که فضیلت صلب و رحم دارند در خیال نتوان آورد و طایفه
که سرو جود از یک گریبان بر آورده اند و پای نشو و نما در یک دامن کشیده نیرها ایشان از یک مطلع
طلوع کرده و بروج وار از پی یکدیگر بر آمده و چون جواهری که از یک عقد منتشر شود و کلالی که از یک نقطه
منتشر گردد و این حالات جز میان اخوت و اخوات و اقارب عصبات نتواند بود که این جماعت
را زیادت ارادت و اعتقاد در حق یکدیگر باشد و اگر ناگاه عیاذا بالله خدشه در میان آید را انجام
و حاسد بسته جاده لا تثریب علیکم الیوم گشاده دارند مقصود آنکه فرزند میرزا اسکندر را با طلبیده
بعنایت و شفقت مخصوص سازد و ناحیتی از اطراف مملکت بدیوان او گذارد چون این مکتوب
بمیرزا اسکندر رسید با خواص خود مشورت نموده عزم صوب عراق و فارس جزم کرد باید آنکه شاید

محرک العرق نزاع زنگ نزاع از آئینه خاطر برادر بزرگوار زدوده باشد و وسیله صله رحم در دل آورده براق
قرار و یراق متوجه فارس و عراق شد هر روز بمنزلی و هر شب جایی می بود و بیابان و بادیه می پیمود و چون
سرهای راه مضبوط بود و حد و سد و تغییر وضع نموده صحرا البعوای تاخت و با شداید روزگار مسافت
تا بیست و ششم ماه رمضان بتکاپوی فلک شام از تنگ الله اکبر بشیراز گذشته و مسلمان را بیرون گذاشته
پیاده از دروازه سعادت درآمد و بخانه خواجه حسین طبیب رفته در حالت انتظار خبر بمیرزا پیر محمد رسید
و دست از طعام باز کشیده او را با احترام طلب فرموده انواع اشفاق و دلداری نموده و اسباب
پادشاهی مرتب داشته در محله موردستان در خانه رمضان آقا که اختاجی شاه شجاع بود بحجره سعادت
نزول فرمود ع ماه در منزل شرف آمد **ذکر احوال سلطان احمد قضایا که در بغداد و خوزستان
واقع شده** سلطان احمد خبر مراجعت میرزا پیر محمد شنیده متوجه شد و بحویزه رسیده پیش از طلوع
آفتاب قلعه را بی خبر چون حلقه انگشترین در میان گرفت مستحفظان آن زمان سر از خواب غفلت بر آورده
که اشعه تیغ یاغی از چهار طرف ایشان تابان بود سراسیمه اسبان سوار شده رو بگریز آوردند و ندانستند
که ع زهری که بجان رسید تریاک چه سود ☼ بکاولان همه را بشمشیر گرفته هر که از تیغ خلاص شد اسیر گشت و
سلطان کسی را نکشت و پیر حاجی کوکلتاش خبر حویزه شنیده و قلعه دزفول را گذاشته بطرف شوشتر
گریخت و امیر اویس در شوشتر چنان ترسیده بود که بصد سلسله در قلعه سلاسل توقف نمی نمود و خود را برامهرمز
انداخته و میرزا پیر محمد خبر عزیمت سلطان احمد شنیده بود و تولک و نوشیروان برلاس را بمدد امرای
خوزستان فرستاده و امرا در رامهرمز با اویس رسیدند و بضبط قلعه داری قیام نمودند سلطان خوزستان را
مسخر ساخته عازم رامهرمز شد مولانا قطب الدین قاضی با امرای میرزا پیر محمد گفت اگر جنگ خواهید کرد علفه
و علوفه آماده است و اگر بیرون خواهید رفت پیشتر بیرون روید تا رعایا در بلا نمانند امرا و رعایا سوگند
خورده یکدل شدند و پیادگان شهر با قراولان مبارزها نمودند ناگاه نیم شبی سواد اعرق سلطان
با مشاعل فراوان پیدا شد امرای میرزا پیر محمد هر یک بطرفی گریختند و رعایای بیچاره در بلا گرفتار ماندند
سلطان قاضی قطب الدین را با جمیع پیادگان قتل فرموده باقی رعایا را بشوشتر راند و قلعه رامهرمز را
با زمین هموار کرد و مقصود نیزه دار را بکوتوالی قلاع خوزستان معین ساخته درین اثنا شنید که پسرش علاء الدوله
عاصی شده متوجه تبریز گشت سلطان عزیمت بغداد نموده اویس نامی که مادرش در حرم سلطان می بود
دعوی فرزندی سلطان میکرد و سلطان بیست هزار دینار حق السکوت انعام فرموده او را بصحبت

فرموده

فرمود که بعد ازین مثل این نگوید ع او نیز بسلطان همین راضی شد **ذکر مخالفت سلطان علاء الدوله
با پدرش سلطان احمد** سلطان احمد خبر مراجعت میرزا پیر محمد از ولایت خوزستان شنیده متوجه
شد و بخت بحویزه رفت در آن زمان که در خوزستان بود پسرش سلطان علاء الدوله متوهم شده
از بغداد براه حله و اربل بآذربایجان رفت امیر قرا یوسف حاضر شد که شاهزاده بی اجازت پادشاه
آمده مختصر خرج الیومی تعیین نمود و ماه رمضان گذشته جمعی را ملازم فرمود که شاهزاده را بسرحد ولایت
او رسانیدند در حدود خوی نوکران ملک عزالدین او را گرفته پیش ملک بردند و ملک او را دو ماه نگاه
داشته خدمات شایسته بجا آورد و امیر قرا یوسف بملک عزالدین نوشت که شاهزاده بی حکم پادشاه
آمده ما بدان سبب او را رعایت ناکرده از ولایت عذر خواستیم او نیز باید که همین طریقه سلوک
دارد تا موجب ملالت و خرابی رعیت نشود ملک عزالدین را طاقت مقاومت او نبود
شاهزاده را اجازت فرمود و آن بیچاره را مرغ روحش در قفس تن طپیده از جان سیر شد بجانب
اردبیل میل کرد که چند روز در صحبت شیخ سالک مناسک شرف الدین علی صفری گذراند **قطعه**
با من پدر که باد پر انوار مرقدش ☼ گفتا گر افتدت زغم دهر مشکلی ☼ باید در پناه همت صاحب دلی گریز
یا التجا نمای باقبال مقبلی ☼ چون بنواحی تبریز آمد جمعی از پیکان رطال چون لشکر رجال هجوم کرده شاهزاده
و نوکران او را مقید گردانیدند و خبر بامیر یوسف رسانیدند و او شاهزاده را بقلعه عبد الله فرستاد
پنجاه زخم قوی در بازو و در خاطر هزار آرزوی متکای سلطنت در مقام محنت افتاد و تخت و ملک
بر باد داده چهره بخت بناخن تغابن می خراشید و جز صبر هیچ چاره نمی دید ع صبرت دوای
من و درد اگر مرا نیست **وقایع سنه اثنی عشر و ثمانمایه بقیه حکایات ماوراء النهر** حق سبحانه
و تعالی چون سریر سلطنت سمرقند را که مملکت موروث حضرت خاقان سعید بود ع بی درد سر [illegible]
و آمد شد پیکان ☼ بحضرت عنایت فرموده شکر نعم نامتناهی الهی بجای آورده امیر خدایداد با اهل
بغی و فساد روی بمغولستان نهاد آنحضرت اوایل محرم امیر خضر خواجه و امیر حسن کاو خواجه را فرمود که بمغولستان
رفته با امیر لطف الله و امیر حمزه قتو قو که در حدود سیستان اند ملحق شده مددکیر یکجا شوند و [illegible] را
پیش امیر خدایداد فرستاد و پیغام داد که پیشتر معروض داشته بودی که از برای شما کاری کرده ام اکنون
ما از آن کار منت داریم و ثبات قدم آنجانب بطریق وفا در راه صفا دانسته باشد و قربت دور
و نزدیک و تقویت ترک و تازیک شنیده چون امری واقع نشده که موجب اجتناب باشد چرا

بهاملی نمیشود و رو گردانیست چون لدینا ترخان باو رسیده رسالت ادا کرد امیر خدایداد گفت
امیر شیخ نورالدین آنحضرت را برین فراج نخواهد گذاشت اگر او را مقید سازند من بخدمت آیم آن
حضرت از جواب ناصواب او غضب فرمود و بعزم رزم او نهضت نمود ع آتش قهرش بجان افتد
و زد سوز و جهان **ذکر عزیمت حضرت خاقان بطرف مغولستان و کشته شدن امیر خدایداد**
حضرت خاقان سعید را عزیمت جانب مغولستان تصمیم یافته از دار السلطنه سمرقند بقریه شیراز آمد
میرزا رستم و امیر سید علی ترخان و امیر شاه ملک و امیر نوشیروان را منقلای ساخته بشاهرخیه فرستاد
و میرزا امیرک احمد و برادرش میرزا بایقرا و امیر سلطان شاه برلاس و امیر حسن صوفی را تا قرا خجند
فرمود و آنحضرت ییلاق اوراتپه را منزل همایون ساخته از امرای منقلای خبر آمد که امیر خدایداد عرضه
میدارد که اگر امیر شیخ نورالدین بدین جانب آید هر چه یراق باشد بتقدیم رسانیم آنحضرت امیر
شیخ نورالدین را روان فرمود و درین اثنا از کارخانه غیب صورتی روی نمود که مثل او در آیینه خیال کسی
ننمود و شرح این سخن آنست که امیر خدایداد از مغولستان طمع مدد داشت و از محمد خان پادشاه آنجا
نقش معاونتی بر لوح اندیشه می نگاشت و محمد خان برادر خود شمع جهان با شاه جهان را بالتماس امیر
خدایداد بمدد فرستاده و بنواحی تاشکند آمد و امیر خدایداد باستبشار تمام استقبال نموده شرایط خدمت
بجا آورد و ندانست که عنقریب آن نخوت نهاد بهوش گم شمع جهان در قضیه خدایداد با خواص خود تامل نموده
فرمود که با وجود چندان عنایت که حضرت صاحب قران را درباره او بود با فرزندان او چه وفاداری
نمود **بیت** وفا مجوی از دون سخن نمیشنوی * بهرزه طالب سیمرغ و کیمیا می باش * برین یراق اتفاق
کرده او را بقتل آورده و سر او را پیش امیر شاه ملک فرستاد **بیت** برای کارزار دشمن شاه * که بایش
خصم بود و طبع دشمن * گهی از غنچه سازد دهر پیکان * گهی بر آب پوشد باد جوشن * جمعی را که مدد و معاونت
خود تصور کرده بود سبب هلاک او شده شر آن شر کفایت کردند و کفی الله المؤمنین القتال **بیت**
ای که رش کار جهان ساخته * ای من و تو از همه پرداخته **ذکر تفویض مملکت اوزجند بمیرزا امیرک احمد
بن میرزا عمر شیخ** چون ممالک ما وراء النهر در قبضه اقتدار خاقان کامکار قرار یافت و انوار
عاطفت آنحضرت بر اطراف آن ولایت تافت رای عالی اقتضا فرمود که میرزا امیرک احمد بن میرزا عمر شیخ
را که در ملازمت آنحضرت طریق جانسپاری مسلوک داشته بود تربیت نموده مملکت اوزجند را بیورغال
او فرمود و برادر او میرزا بایقرا و امیر مضراب و امیر موسی کار اتقین نمود که با آن ولایت روند و مهمات آن

نوای

نوای ساخته و رعایا نواخته باردوی همایون باز آیند و امرای منقلای سر خدایداد و پسر او الله داد
را که در قلعه شاهرخیه بودند آوردند و بعنایات پادشاهانه اختصاص یافتند و امیر شیخ نورالدین
که بموجب حکم عازم ملاقات خدایداد بود چون عنایت ایزدی قضیه او را کفایت فرمود امیر
معاودت نموده عرضه داشت که لشکر مغول بولایت آمده مبادا که خرابی کنند اگر اجازت باشد
بجانب ولایت خود روم آنحضرت اجازت فرمود بشرط آنکه زود باز آید و امیر شیخ نورالدین قبول
کرد و آفتاب رایت همایون سایه دولت بر ولایت خجند انداخت و بمسامع جلال پیوست که بعد از
واقعه امیر خدایداد و نگاهبانان میرزا خلیل سلطان باتفاق او بطرف الاقلعه رفتند و با میر عبدالخالق
پسر امیر خدایداد پیوستند فرمان همایون نفاذ یافت که امیر شاه ملک و جمعی امرا نامدار بجانب الا روند
و ایشان را بدست آرند و رایات ظفر آیات عازم دار السلطنه سمرقند شد **ذکر آمدن میرزا خلیل
سلطان بپیش حضرت خاقان سعید** امیر شاه ملک بطرف الاکوه رفته قلعه آنرا محاصره کرد
میرزا خلیل سلطان پیغام فرستاد که راه من باز دهید که از قلعه بیرون بیرم و امیر عبدالخالق نیز گفت
که شما از قلعه برخیزید که من پیش حضرت خاقان سعید می آیم امیر شاه ملک ترک محاصره کرده عازم
اردوی عالی شد و چون شیخ نورالدین بسعادت مقرر نیامد آنحضرت مولانا قطب الدین قرومی و امیر
توکل قرقرا که از اقران بکیاست و فراست ممتاز بودند و در زمان حضرت صاحب قران امور
کلی قیام مینمودند پیش امیر شیخ نورالدین فرستاد و مضمون سخن آنکه مقرر چنان بود که زود مراجعت
نماید سبب توقف چیست امیر شیخ نورالدین گفت عنایت آنحضرت درباره خود بسیار مشاهده
کرده ام و از تقصیرات شرمنده ام **بیت** عذر تقصیر بخواهیم که در خدمت رفت * گر خدا خواسته باشد
که بخدمت برسیم * امید میدارم که درین ولا از آمدن معاف دارند و چون رایات همایون بجانب
خراسان عود نماید این بنده بخدمت میرزا الغ بیگ کورکان **ع** جان کمروار بر میان بسته حاضر
شوم و میرزا خلیل سلطان از جانب الاکوه آمده با میر شیخ نورالدین پیوست و مولانا قطب الدین
صدر و امیر توکل باز آمده معذرت امیر شیخ نورالدین عرضه داشتند حضرت خاقان سعید را عذر
او مقبول نیفتاده عنان عزیمت بجانب او انعطاف داد و در آق سولات یحیی کا نوکر قدیم میرزا
خلیل سلطان آمده احوال او بعرض رسانید و آنحضرت او را بمواعید مستظهر ساخته باز گردانید
میرزا خلیل سلطان با یحیی کا را فرستاد که چون آنحضرت عهد و میثاق کرده از امرا هر کس باین طرف

آمد این فرزند همراه او عزیمت اردوی همایون نماید آنحضرت امیر شاهملک و امیر حسن صوفی و امیر علیکه
کوکلتاش را تعیین فرمود و هر چند عالمیان را اعلام بود که بر قول آنحضرت اعتماد می توان نمود اما چون علاوه
بیان اصناف جهانیان بسبب قدیم و عادتی مالوف آنحضرت بدل صافی و اعتقاد پاک بر زبان
آورد که دل و زبان درین سخن یکسان دارم که اصلا و قطعا قصد جان فرزند خلیل سلطان نکنم و او را عزیز
و مکرم دارم و اگر کسی قصد او کند کاینا من کان بقدر وسع در دفع او کوشم و سخن غرضخواه در حق او نشنوم امرا
این عهود در حق او شنیده عزیمت نمودند و بعهود اقرار آمدند که میرزا خلیل سلطان و امیر شیخ نور الدین
در آن ازار بودند امیر شاهملک در کنار آب توقف نمود و امیر حسن صوفی و امیر علیکه را روان فرمود و امرا
ملاقات کرده سخنان حضرت خاقان سعید بعرض رسانیدند و امیر شیخ نور الدین نیز حاضر بود میرزا
خلیل سلطان بعنایت مستظهر گشت و بر عهد و میثاق اعتماد نموده عزیمت اردوی همایون فرمود و در
موضع ازدن آتا بشرف دستبوس مشرف شد آنحضرت او را باعزاز و اکرام در آغوش آورد و مجلس انس
ساخته اسباب عیش پرداخته شد و آرای متفرق و اهوای منتشر بر ولای دولت قاهره متفق و مجتمع
گشت و موکب همایون بجانب دار السلطنه هرات معاودت نمود و آفتاب اوج شرف عالی
عزم برج شرف و مرکز سعادت فرمود و آوازه این فتح همایون و بشارت میمون در اقطار آفاق و اطراف
ممالک ربع مسکون انتشار یافت **بیت** صیت فتحش چو پرتو خورشید * رود از شرق تا بغرب جهان

ذکر عنایت فرمودن مملکت ماوراء النهر و ترکستان بمهر سپهر سلطنت میرزا الغ بیک کورکان

حضرت خاقان سعید ایالت ماوراء النهر و ترکستان را بفرزند سعادتمند راحت روح و قوت
دل و قرة عین مغیث الدین میرزا الغ بیک کورکان عنایت فرمود و هر چند آن فرزند دولتمند در
تقدیم اسباب عدالت و تنفیذ احکام سیاست بهیچ تنبیه و تحریص تصریح و تعریض محتاج نه اما آنحضرت
از راه شفقت پدرانه و نصیحت پادشاهانه فرمود که حق تعالی این موهبت عظیم و عطیت جسیم ما را ارزانی
داشت و با عجز آلت و قصور حالت بنظر اجتبا مخصوص داشته فرمان ما را در اقطار عالم نفاذ داد و ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء باید که قدر دولت و پادشاهی دانسته شکر نعمای الهی بجای آرد و ابواب انصاف
و انتصاف بر روی ارباب حاجات گشاده دارد و بمقتضی یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض
فاحکم بین الناس بالحق در جمیع امور عمل نماید و علما را که ورثه انبیا اند علیهم السلام بچشم اکرام ملحوظ و بنظر
انعام محفوظ داشته در حوادث دینی از مقتضی فتوی ایشان در نگذرد و خاندان عالی شان متعالی

مکان

مکان شیخ الاسلام برهان الملة والدین عبد الجلیل المرغینانی که صاحب هدایه مشهور است مکرم
و معظم دارد و فرزندان ایشان را که ابا عن جد مشایخ اسلام و مقتدای ایام اند بر همگنان تقدیم نماید و در همه
احوال ملاحظه جاه و جلال ایشان رعایت فرماید و قضات را در اجرای احکام شرعیه قوی دست
دارد و دهاقین را که سبب آبادانی عالم و واسطه ارزاق بنی آدم اند از ظلم و حیف مصون داشته بعدل
و داد مقرون سازد و طایفه سخنه را که نگاهداران حریم دولت و حافظان حوزه مملکت اند بگشاده
روی و خوش سخنی مطیع و منقاد گرداند و مواجب و مرسومات ایشان را بوقت میعاد بتمام رساند
و جمعی که در شرایط جانسپاری بواجبی قیام نمایند در ازدیاد انعام ایشان افزاید و بعضی که طریق خذلان
سلوک دارند گوشمال بسزا فرماید فی الجمله در همه احوال بر جاده خیر الامور رفته از افراط و تفریط محترز باشد و در
سرحدها مردم کار دیده گرم و سرد روزگار چشیده معین سازد و معموری قلاع آن بقاع بواجبی پردازد حضرت
خاقان سعید اسباب سلطنت فرزند سعادتمند مهیا فرمود و امرای شجاعت پیشه غضنفر اندیشه
و وزرای صاحب کیاست صایب کفایت تعیین فرمود و زمام حل و عقد و عنان قبض و بسط آن
ولایت باصابت رای صایب و اضارت فکر ثاقب میر اعظم نویین اعدل اکرم امیر غیاث
الدین شاهملک باز گذاشته اعتماد بر وفور عقل و ظهور دانش او فرمود تا چنانچه از فرط درایت
او سزد روی نظم امور مملکت آرد **ذکر تفویض ولایت حصار شادمان بمیرزا محمد جهانگیر بن میرزا
محمد سلطان** چون خاطر خطیر و ضمیر آفتاب تاثیر از کلیات مهمات مملکت ماوراء ترکستان را
منتظم فرموده موکب همایون بصوب ممالک خراسان مراجعت نموده ولایت حصار شادمان را
بمیرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان برسم سیورغال ارزانی داشت و حاصل آن ولایت را بنواب
او باز گذاشت و ابواب نصایح پدرانه مفتوح داشته فرمود که در همه احوال نیکوکاری را عمده
سازد ان الله لا یضیع اجر من احسن عملا و شرط الشفقة علی خلق الله بجا آرد و عمال را فرماید که میان
رعایا سویت نگاه دارند و جانب ضعفا برای استرضای اقویا فرو نگذارند و نگذارد که از دستور
متداول و قانون متعارف عدول نمایند و رسوم محدث پیدا کنند و از کمال سیاست و فرط کیاست
او نیز متقلب در ربع ولایت متغلب باشد فرزند از این وصایا که بهترین هدایاست بسمع رضا
اصغا نماید و در کل احوال شرایط را مقتدا و پیشوا ساز و شاهزاده را شادمان بحصار شادمان
روان فرمود موکب همایون از جیحون عبور نموده ولایت قندهار و کابل و غزنین تا کنار آب افغانستان

که در زمان حضرت صاحب قران مفوض بمیرزا پیر محمد بن میرزا جهانگیر بود حضرت خاقان سعید بفرزند
ارجمند او میرزا قیدو بهادر عنایت فرمود که او ممالک را باحسان و معدلت رونق و طراوت دهد
اندیشهٔ ظلم و بیداد و جور و فساد که عاقبه وخیم و غائلهٔ عظیم دارد بر ضمیر منیر نگذارند ع آیینه همان به که برو
گرد نباشد ∴ فالملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم و عنان عادت و سیرت بدست عقل و بصیرت
سپارد و گوش بهوش بمضمون علیکم بالنمط الاوسط دارد و نام خوب که مجدد طراوت ملک و دعا خیر که مؤکد
قاعدهٔ دولت و بزرگی خود شمرد **ذکر تفویض ممالک بلخ و مضافات آن بجانب میرزا
ابراهیم سلطان بهادر** رای اقالیم کشای حضرت اعلی اقتضاء آن فرمود که [illegible]لت ولایت
بلخ را و طخارستان تا سرحد کابل و بدخشان بفرزند دولتمند آفتاب آسمان دولت ماه سپهر مملکت
ابو الفتح میرزا ابراهیم سلطان تفویض نماید و رفع و خفض و بسط و قبض آن ممالک بیمن عدل شامل و
حسن عقل کامل او رجوع فرماید بنابر آن نشان همایون نفاذ یافت که شاهزاده که در دار السلطنه هرات
قایم مقام حضرت خاقانی بود متوجه اردوی اعلی گردد و شاهزاده امتثال مثال عالی فرموده از هرات
عزیمت نموده شانزدهم ماه رجب در خطهٔ اندخود بشرف ملازمت مشرف گشت آنحضرت هر چند
بجانب قرة العین علیه عین الله بعین الیقین میدید و فروغ نور الهی در جبین مبین او مشاهده می نمود و
معاینه میکرد اما چون مهر و شفقت پدر در حق فرزند بمنزلهٔ آفتابست در افاضت حرارت حضرت مشعله
از رای انور خویش که لمعه ایست از بوارق یهدی الله لنوره من یشاء مشعل پیشوائی او گردانیده فرمود که در
مصارف اعمال و تصاریف احوال تقوی و پرهیزکاری که زاد معاد و عتاد یوم التناد است فان خیر
الزاد التقوی پیرایهٔ عادت و سرمایهٔ سعادت سازد و قوی و ضعیف را در قضیهٔ معدلت یکسان
داند و آیت جور و رایت ظلم منکوس و مطموس گرداند و از دعاء ستم رسیده که اتقوا دعوة المظلوم پهلو
تهی کند و قاعدهٔ خیرات و بنای حسنات ممهد و مستقید دارد و نام نیک را ابد الدهر باقی گذارد بیت
نماند بگیتی کسی پایدار ∴ همان به که نیکی بود یادگار ∴ چون کلیات مهمات آن ولایات بر حسب ارادت
سرانجام یافت موکب همایون بفال سعد و طالع میمون متوجه دار السلطنه هرات شده شانزدهم ماه
شعبان در مستقر دولت و سریر سلطنت نزول اجلال فرمود ع چون آفتاب آمده در خانهٔ شرف
ذکر کشته شدن سلطانعلی بن پیر پادشاه بن لقمان پادشاه بن طغا تیمور خان حضرت
خاقان سعید نوبت دوم که لشکر بمازندران کشید پیر پادشاه پناه بولایت رستمدار برد و شرح آن

کذشته

گذشته چون موکب همایون معاودت نمود پسر پیر پادشاه سلطانعلی بالهام دولت و تلقین
سعادت بعزم بساط بوس متوجه گشته در حوالی مهنه مبارک باردوی همایون رسید و آنحضرت
در بارهٔ او تربیت و عنایت فرموده در یورش سیستان ملازم بود بعد از فتح قلعهٔ فراه ناگاه بی موجبی
فرار نمود و برستمدار رفت که پدرش آنجا فوت شده بود امیر کیومرث رستمداری او را مددی نکرد
و نوکران پدر او و بعضی مردم هر جائی پیش او جمع شدند و خبر توجه رایات ظفر آیات بجانب
ماوراء النهر شنیده تسخیر استراباد با خود قرار داد و چون میرزا الغ بیک متعاقب موکب منصور روان
شد و نوکر معتمد خود ابو اللیث را در استراباد گذاشت سلطانعلی با غوا و افساد جمعی عازم استراباد گشت
و ابو اللیث اسباب محاربه ساخته هر دو گروه با لشکر انبوه بهم رسیدند و آتش قتال اشتعال یافته زخمی کاری
بر سلطانعلی رسیده هلاک شد و سپاه منصور غنیمت نامحصور گرفته سر سلطانعلی را بهرات رسانیدند **ذکر
آمدن امیر سید علی از ساری و باز او را بولایت او رسانیدن** حضرت صاحب قران
هنگام مراجعت از روم و شام حکومت آمل و ساری و توابع بجناب مرتضی اعظم امیر سید علی بن امیر
سید کمال الدین بن امیر سید قوام الدین عنایت فرموده بود و بعد از واقعهٔ آنحضرت حضرت شاهرخی
نیز آن ممالک را برو مسلم داشت و درین ایام که آنحضرت در ماوراء النهر بود امیر سید مرتضی برادر
امیر سید علی مذکور بمعاونت سادات هزارجریب که داماد ایشان بود لشکری جمع آورده قصد برادر
کرد و او التجا بدرگاه عالم پناه آورد و آنحضرت در بارهٔ او عنایت نموده تقبل فرمود که او را بمملکت
او رساند و صاحب اعظم خواجه شمس الدین محمد مشرف سمنانی را مقرر فرمود که مصاحب امیر سید علی
بولایت ساری رفته امیر سید مرتضی را گوید که حضرت صاحب قران ولایت آمل و ساری
بامیر سید علی عنایت فرموده ما نیز مقرر داشتیم حالا استماع میرود که جناب مرتضوی او را از آن
ولایت اخراج کرده ازین جانب تحاشی نمود این معنی از کیاست و فراست او دور می نماید چه عقلا
را معلومست که ما عنایت و رعایت در بارهٔ ایشان لازم میدانیم و ملتمسات ایشان را بانجاح مقرون
میگردانیم و عاقل بهیچ وجه حضرتی که نسبت نهال آمال او بوده بدل راه ندهد باید که مراسم
متابعت بتقدیم رساند و روی از جادهٔ اطاعت نگرداند و این سخن بنا بر رشدی که از ناصیهٔ روزگار تقوی او
شنیده ایم و دانسته ایم که بسمع قبول خواهد شنید و اگر در دل اندیشهٔ فاسد و در دماغ غروری باطل دارد
بیرون خواهد کرد اما امروز در خراسان که مرکز دایرهٔ دولت است با هشتاد هزار سوار مکمل نشسته ایم و خاطر

از جوانب جمع و ضبط آن مملکت ظاهرا احتیاج بنهضت رکاب همایون نداشته باشد چه لشکرها
که در آن حدود واندند و اشطار را اشارت میرسند اگر جناب مرتضوی نصیحت و فرمان نشنود شنوانند
خواجه شمس الدین محمد شرف و امیر سید علی باستراباد رسیده خواجه محمد بساری رفت و امیر مرتضی را
نصیحت کرده بجایی نرسید خواجه محمد باز آمد و امیر علی در استراباد نوکران امیر خضر خواجه [illegible] فوجی از مردم ساری
جمع آورده بطریق شبیخون بساری رفت و سید مرتضی را بیرون کرده مملکت بزور قرار گرفت ذکر
آمدن سرداران و ایلچیان اطراف بتهنیت فتح ممالک ماوراءالنهر و آن اوقات که رایات همایون از مملکت
ماوراءالنهر معاودت نمود امیر بیکی شاه بدخشانی که شاه بهاءالدین برادر او را بقتل آورده بود داد
گریخته پناه بدرگاه عالمپناه آورد و حضرت خاقان سعید او را نوازش نموده بمواعید امیدوار گردانید
و از طرف خوارزم ایلچی امیر الکه رسیده تهنیت فتح ماوراءالنهر رسانید و آنحضرت درباره او عنایت
فرموده اجازت داد و نوکران فولادخان و امیر ایدکو بهادر و امیر ابسی که صاحب اختیار ممالک دشت
قبچاق بود و لایت اوزبک بودند برسم رسالت رسیدند و پیلاکات پادشاهانه شنقار و جانوران شکاری
رسانیدند مضمون رسالت آنکه حسن مکارم اخلاق و لطف مآثر اعراق آنجناب در ممالک آفاق
خصوصا دشت قبچاق اشتهار تمام دارد و درین ایام چون خطه فاخره سمرقند که منشا دولت و مبدا
سعادت است بفر قدوم مبارک زینتی تازه یافت و بتجدید آن ولایت تعلق بفرمان رسان دیوان
گرفت واجب نمود شرایط تهنیت بجا آوردن ملتمس آنکه بعد الیوم اصلاح ذات البین و اتفاق جانبین
حاصل باشد بیت چو ما دوست باشیم با یکدگر * بود راهها ایمن از شور و شر * آنحضرت ایلچیان را
انعام فرموده بکلاه و کمر پادشاهانه نواخت و از برای فولادخان و امیر ابسی پیلاکات خسروانه تعیین
ساخت و امیر حسن کار را که بحسن خلق و لطف نطق موصوف بود مقرر فرمود که پیش فولادخان رود
و از برای شاهزاده جوانبخت میرزا محمد جوکی بهادر کریمه از خاندان خانی و دودمان چنگیزخانی خواستگاری
نماید و دختر امیر ایدکو که از قوم منقوت اند نامزد کرد و امیر حسن کا عزیمت فرمود و درین اثنا جمعی
ترکانان که در اوزکند و دهستان می‌بودند و در فتنه پیر پادشاه فرار نموده بر صنوف بخت کلانتر ایشان
تیمور سالار ایل و الوس خود جمع کرده و یورت اصلی آورده بشرف بساطبوس رسید آنحضرت گناه
ایشان عفو فرموده احشام را در انقام یورت داد و همه آسوده خاطر آرام گرفتند ذکر فرستادن جناب
ولایتماب شیخ زین الخوافی بجانب مملکت سیستان در سال گذشته که موکب ظفرنشان

از یورش

از یورش سیستان بازگشت و عزیمت ماوراءالنهر فرمود اکنون چون بدولت ظفر باز آمد حکام سیستان
تمهید معذرتی نموده عرضه داشتند که آنحضرت اگر جناب ولایتماب شیخ زین الخوافی را روان فرمایند
و خون اهالی سیستان بخشیده بر آینه ایشان ایمن شده بخدمت شتابند آنحضرت ملتمس مبذول داشته
جناب ارشاد انتساب را رخصت فرمود و اکابر سیستان استقبال نموده وظیفه احترام بجا آوردند
و جناب شیخ عنایت و مرحمت که حضرت خاقان سعید وعده فرموده بود با اهالی آن ولایت رسانید و
اکابر انجا مثل شاه مسعود برادر شاه قطب الدین و قاضی سابق حرب و باقی اعیان سیستان
با تیغ و کفن بدرگاه عالمپناه آمدند بیت ما جان فدای خنجر تسلیم کرده ایم * خواهی بدار و خواه بکش رای
رای تست * جناب شیخ زبان فصاحت بشفاعت آن قوم بر گشوده ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر
و ان تعفوا اقرب للتقوی برخواند و بوقف عرض رسانید که قدم صدق ایشان از موضع استقامت
لغزیده است و آنحضرت را درین باب اقتدا بسنت الهی باید کرد که با کمال قدرت بر مآثم و جرایم بندگان
وقوف می‌یابد و در عقوبت امهال و اهمال میفرماید و چون از در توبه درآیند توبه ایشان قبول می‌نماید و
روشن است که سیستانیان را نسبت باین خاندان خدمتکاری و وظیفه جانسپاری بجا آورده‌اند و حالا
اگر در کفران نعمت قدمی گذارده‌اند و خاطر انور آنحضرت آزرده جای خویش دیدند و زهر قهر چشیده انگشت
ندامت گزیدند و الحاله همراه بنده بامید رحمت پادشاهانه با تیغ و کفن بزنهار آمده‌اند آنحضرت را دریای
رحمت جبلی در حرکت آمده شفاعت جناب شیخ قبول فرمود و خط عفو بر جراید جرایم ایشان کشید و همه را
انعام و اکرام نموده شاه نصرت ولد شاه محمود که در قلعه طوس محبوس بود اطلاق فرمود و مصاحب اکابر
سیستان پیش پدر او شاه محمود فرستاد و شاه مسعود ملازم اردوی همایون گشت ذکر آباد گردانیدن
شهر مرو حضرت خاقان سعید پانزدهم ذی قعده بطالع سعد و اختر همایون بر صوب بادغیس
که متنزهات او در فصل بهار خرم تر از روی نگار و خوشتر از وعده دلدار است نهضت فرمود و چون
قواعد سلطنت بعمارت استقرار می‌یابد و معاقد خلافت بزراعت نشو و نما می‌نماید خاطر انور حضرت
چنان اقتضا فرمود که شهر مرو را که بمرور زمان مندرس و ویران بود بحال عمارت باز آرد و آن خطه که
از مشاهیر بلدان خراسانست و تختگاه سلاطین کامران و بدست برد روزگار و حوادث لیل و نهار
در هم ریخته و از عمارات آن جز رسوم و اطلال نمانده عمارت کند و از سنه عشر و ستمایه که تولی خان
پسر چنگیزخان حکم بویرانی او فرموده تا این سال بنیاد عمارت شد صد و نود و چهار سال گذشته بود القصه

آنحضرت فرمود که از مجموع بلاد خراسان ترک و تازیک دور و نزدیک روی بدین مهم آوردند و تخت آب
که قوام معیشت انسان بدان منوط بل اصل خلقت اکثر اشیا بدان مربوطست جاری ساختند و فرمان
همایون نفاذ یافت که آب مرو که از نهر مرغابست و بند او را آب برده و جوی انباشته جوی را
باز کنند و بند را ببندند و بدین امر از امرا کبیر امیر علاء الدین علیکا کوکلتاش و امیر موسی و از دیوانیان امیر
علی شغانی مقرر شدند و کاری که فرمان پادشاه با خیل و سپاه بیکسال نتوانند کرد باندک مدتی و سهل وجهی
باتمام رسید و زمینهای چون دل عاشقان خراب و لبان کار بهر شدن بی آب چون رخسار خوبان و عذار
لاله رخان طراوت و صفا و رونق و بها یافت و اطراف و جوانب که مساکن ارانب و اماکن ثعالب
بود منبت درختان رمان و مبیت مرغان خوش الحان گشت و سال اول پانصد زوج عوامل بزراعت
مشغول شد و خلایق بتمدن و توطن او مایل شدند طی جوی از سر بند تا دروازه علی دار که مقبره و مدفن حکم
علمداران رسول الله علیه السلام دوازده فرسنگ و عرض در اوایل بیست گز تا پانزده گز و عمق از پنج گز تا گز
بیست و در شهر مساجد و بازارها و حمامات و خانات و خوانق و مدارس و دیگر بقاع خیر ساخته شد و چون آب
رفته بجوی مرو باز آمده عمارت ساخته و پرداخته شد امرا متوجه پایه سریر اعلی گشتند و حضرت خاقان
سعید تا آب مرغاب رفته بسبب گرمی هوا بجانب ییلاق گتو باز آمد و در آن فضای دلکش او آب
عید اضحی بجا آورده عازم دار السلطنه هرات شد **بیت** بعین عون الهی بدولت و اقبال ⁂ رسید کوکب
عالی بستقر جلال **ذکر وقایع ممالک فارس و عراق و شهادت میرزا پیر محمد و جلوس میرزا اسکندر** سابقا
بموقف عرض رسید که میرزا اسکندر بشیراز رسیده میرزا پیر محمد او را اولجای داد و عزم تسخیر ولایت کرمان
فرمود و مراحل پیموده بمنزل دو جاه رسید خواجه حسین شربتدار که میرزا پیر محمد او را از طبیب زادگی بمرتبه
امارت رسانیده و در ملک و مال صاحب اختیار مطلق گردانیده و آن ناپاک با جمعی بی باک بر غدر اتفاق
کردند و در نیم شب در خرگاه آن پادشاه عادل سلیم القلب در آمده او را بدرجه شهادت رسانیدند و میرزا
اسکندر آگاه شده با دو رفیق طریق شیراز پیش گرفت و بعد از دو شبانروز با اقبال و سعادت از دروازه
دولت در آمد و بخانه تیمور خواجه که قایم مقام میرزا شهید سعید بود صورت واقعه باز گفت امرا که در شهر
بودند آن حرکت از میرزا اسکندر گمان بردند و چون لشکریان رسیده شرح قصه باز گفتند اعیان و
کلویان میرزا اسکندر بیعت کرده او را بپادشاهی برداشتند و خواجه علاء الدین محمد کلانتر کلویان بود
بضبط شهر و باره قیام نمود و خواجه حسین بعد از فراغ از واقعه پادشاه سعید برادر خود خواجه علی را فرمود

که وثاق

که وثاق میرزا اسکندر رفته او را نیز شربت شهادت چشاند و او جمعی با او بشیراز رفته و امیر
عبد الصمد همان زمان بطرف یزد رفت و باقی امرا مطیع حسین شدند و آن ملعون بعظمت هرچه
تمامتر ظاهر شیراز آمده در میدان سعادت جنب بالای سرا و داشته از چهار طرف شهر جنگ انداخت
و بدرب موردستان آمده با کلو علاء الدین محمد سخن گفت و جوابهای محکم شنید و میرزا اسکندر در درون
دروازه آن سخنان را شنید و آن روز تا شب از طرفین تیراندازیها و مردانگیها و جنگهای بهادرانه کردند و آخر
روز یکی از امرا از دروازه موردستان بشهر در آمد و خواجه حسین آگاه شد سراسیمه وار از راه جعفرآباد
عازم بیرون گشت و امرا و لشکر میل میرزا اسکندر کردند و میرزا اسکندر شمشیر کشیده فرمود که دروازه
موردستان گشادند تا امرا و لشکریان در آیند و در آن شب دیجور عبوس یوم النشور بر صراط ظاهر شد روز
دیگر صباح آن نابکار نمک بحرام مخدوم کش بجانب کرمان فرار نمود و میرزا اسکندر جمعی که شرار شرارتشان
زبانه کشیده بود سیاست فرمود و مملکت فارس بی مانع و منازع بحکم استحقاق و حق وراثت تحت
تصرف و تسخیر در آمد **بیت** وراثت اسکندر ثنا پیش اگر گویم رواست ⁂ زانکه سد مملکت به از سکندر داشته است
و امرا که میرزا پیر محمد ایشان را بطریق منقلای بکرمان فرستاده بود با این خبر متفرق گشته عازم شیراز شدند و
امیر صدیق در راه حسین لعین را گرفته و یک گوش بریده با خنجر رسم نشانی پیش میرزا اسکندر فرستاد
و او را بمزار شیخ سعدی قدس سره آورده بعضی از بروت و ریش او تراشیدند و آرایش خاتونانه کرده
بر گاو نشاندند و کلاه دولت بر سر نهاده پیش میرزا اسکندر آوردند میرزا اسکندر از و پرسید که چرا قصد و اقدام
کردی گفت اگر من قصد او کردم ترا خود بد نیامد میرزا اسکندر کارد کشیده بدست خود چشم راست
او را از حدقه بیرون کرد و فرمود که او را بزخم چماق هلاک کردند و سر او را باصفهان فرستاده تنه او را
بعد از دو سه روز که آویخته بود سوختند و مجموع امرا پیش میرزا اسکندر جمع آمدند و داروغه یزد با آنکه نوکر
قدیمی خاندان عمر شیخی بود مخالفت نمود و امیر عبد الصمد و طاهر را گرفت و بیک ملک آقا را که مخدومه
او بود غارت نموده از شهر بیرون راند و میرزا اسکندر خبر یافته امیر عبد الله و امیر عبد الکریم و خواجه
محمود خوارزمی را بمحاصره یزد فرستاد و خود عازم اصفهان شد و در صحرای کوشک زرقلتای فرمود
پیش از این که **سلطان معتصم بن سلطان زین العابدین بن شاه شجاع** که امیدگاه دودمان ایشان
و پشت و پناه مظفریه بود چون پدرش را بسمرقند برد بغداد و بجانب شام افتاد بعد از واقعه حضرت
صاحب قران عازم عراق و آذربایجان شد و امیر قرا یوسف او را نیک دید و در زمانی چند در تربیتش

گذرانید و بعد از آن باتفاق امیر بسطام جاگیر و رهنمونی قاضی احمد صاعدی عزم اصفهان کرده و میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد و امیر سعید برلاس و امیر جلبانشاه که در اصفهان بودند استقبال نرفته و جنگ ناکرده متوجه یزد شدند و امیر شاه نوکر امیر جلبانشاه در کاشان بود باتفاق صاحب اعظم خواجه غیاث الدین سیدی احمد ضبط شهر و جنگ ناکرده خود را از کاشانیان و کاشانیان را از لشکر سلطان معتصم نگاه داشتند و شرط حزم بجا آوردند و امیر فاضل از میرزا عمر شیخ که عازم یزد بود جدا شده در کوشک زر پیش میرزا اسکندر آمد و صورت حال بعرض رسانید میرزا اسکندر امیر صدیق و امیر کیومرث و بیازاد در عقب امرا که جنگ ناکرده بطرف یزد رفته بودند فرستاد و بنفس خود متوجه سلطان معتصم گشت و در حوالی آتش گاه هر دو سپاه بهم رسیدند و جنگ در پیوست اصول و اعیان فارس بجانب سلطان معتصم رفته و دشمن دلیر گشته نزدیک قول میرزا اسکندر آمدند اما لشکر اسکندری بزور بازوی حیدری دود از دودمان نطنزی برآوردند و سپاه سلطان معتصم پشت بگریز داده رو بهزیمت آوردند و اکثر سرداران آذربایجان و عراقیان دستگیر شدند و پای بند تقدیر گشتند و سلطان معتصم بدر اصفهان رسیده خواست که اسپ از جوی جهاند و شاهزاده مرد گران بود خود را نگاه نتوانست داشت بر قفا افتاد و دلاوری از عقب رسیده سر او را از بدن جدا کرد و آتش فتنه او فرو نشست و ملک فخرالدین نطنزی نیز کشته شد و امیر بسطام جاگیر بجانب ری رفت و قاضی نظام الدین احمد صاعدی طوق تعصب در گردن انداخته باتفاق رعایا و جهال دانگه و دو دانگه از کوته اندیشی امل دراز پیش گرفت و هر چند میرزا اسکندر ایلچی فرستاد فایده نداد و مسموع نیفتاد و بدان واسطه آن بهار و تابستان تا نصف خزان در بیرون اصفهان خرابی تمام واقع شد درین ولا میرزا رستم از حضرت خاقان سعید اجازت یافته نزدیک اصفهان رسید قاضی احمد صاعدی که از تهور او جهان بسر آمده بود با دیگر سرداران استقبال نمود و میرزا اسکندر خبر یافته امیر عبدالصمد را که از حبس یزد خلاص شده آمده بود بکاشان و رزنه روان فرمود و امیرخان سعید برلاس را بتاخت جرباذقان تعیین فرمود و موکب اسکندری عازم دارالملک شیراز شد و جمعی امرا میرزا پیر محمد که از اصفهان متوجه یزد بودند و امرا میرزا اسکندر صدیق و کیومرث و پیان متعاقب ایشان عزیمت نموده بیکدیگر رسیدند و جنگ کرده لشکر میرزا اسکندر غالب آمد امیر جلبانشاه برلاس بصدیق و کیومرث پیوست و امیر شیخ محمد جوان و امیرخان سعید برلاس از راه کرمان بخراسان رفته بمیرزا رستم پیوستند و باعث گشته و اجازت یافته بعراق آمدند چنانچه مذکور شد و امرای میرزا اسکندر که بمحاصره یزد رفته بودند یزدیان تنگ آمدند و امیر عبدالصمد را از حبس

بیرون

بیرون آورده جهت صلح پیش میرزا اسکندر فرستادند و طاهر را نیز گذاشتند و ابابکر که سردار یزدیان بود طاهر را قایم مقام خود ساخته نیمروزی از قلعه بیرون آمد طاهر فرصت غنیمت شمرده در قلعه که بطرف شهر بود در بست و دروازه بیرون را گشاده قاصدی همعنان باد پیش امرا فرستاد و امرا کلام ریز در قلعه تاختند و مهمات او مضبوط ساختند و بسیار از اشرار بقتل آمدند و میرزا اسکندر امیر یوسف جلیل را بحکومت یزد مقرر فرمود و چون ممالک فارس و بعضی از عراق عجم میرزا اسکندر را مسخر و مسلم گشت عرضه داشتی بخدمت حضرت خاقان سعید فرستاد و پیغام داد که بعد از واقعه جانسوز برادر سعید شهید کار ما بر سنن استقامت بعز دولت قاهره منتظم است و عرصه ممالک از مزاحمت اضداد مستخلص التماس نمود که از برادران هر که صلاح دانند نامزد عراق گردانند تا ممد و معاون یکدیگر باشند و حضرت خاقان سعید رقم اختیار بنام میرزا بایقرا کشید و طبل و علم و چیده خدم و سایر اسباب پادشاهی مرتب داشته روان فرمود و بمیرزا اسکندر نوشت که چون لطف یزدانی و فضل ربانی اسلاف ما را بمحض عنایت نفاذ امر و جریان حکم کرامت فرموده و از اسلاف باخلاف رسید و خدای آن فرزند را مقالید امر و نهی مملکتی که جلوه‌گاه سلیمان علی نبینا و علیه السلام منسوب است ارزانی داشت شکر آن بجا باید آورد تا موجب دوام دولت گردد و بر موجب ملتمس او شقه عنقریب با خیل میرزا بایقرا متوجه آن صوب گردانید که طریقه عاطفت مسلوک دارد تا عقد الفت انتظام گیرد و کار موافقت التیام پذیرد بحمد الله که جناب فرزندی از این وصایا مستغنی است اما بنابر تذکار تکرار می نماید منتظر از خصایص کرم و لطایف شیم فرزندی آنست که برادران و صلت رحم را در ظل شفقت خویش دارد چه رعایت را در ثبات دولت اثریست هر چه عظیمه اکنون صدق شفقت ما بر احوال خویش لازم شناسد و پیوسته طریق مواصلات مسلوک داشته ابواب مراسلات مفتوح دارد و آرزوی که باشد اعلام نماید تا در اتمام آن اهتمام مبذول افتد و باجابت مقرون و موصول گردد ان شاء الله تعالی

ذکر فرستادن میرزا خلیل سلطان بجانب عراق و آذربایجان میرزا خلیل سلطان ملازم حضرت خاقان سعید از ماوراء النهر بهرات آمده بود و آنحضرت او را در محل نیک فرود آورده مواجب بواجب تعیین نمود و نوکران او را رعایت فرمود و میرزا خلیل سلطان چند روز بعیش گذرانیده خدمت پیش گرفت و شب و روز خور انفش شادروان آنحضرت ساخته ملازمت پایه تخت سلطنت را قبله حاجات دانست آنحضرت را مهر و محبت در حرکت آمده اسباب سلطنت او

مهیا فرمود و امرای نامدار مثل امیر حمزه قنقوتو و بیک فولاد و خضر اسانی و صدر حسن و خواجکی را با ده هزار
سوار تعیین نمود که متوجه عراق عجم و آذربایجان شوند که تعلق بدیوان پدر مرحوم او میرزا میرانشاه داشته و
هرجا توانند مستخلص گردانند و هرجا که مصلحت دانند مقام کنند و آنحضرت فرمود که رایات همایون متوجه
آن جانب است و میرزا خلیل هفتم ذی قعده متوجه عراق گشت و درین اثنا نوکر میرزا اسکندر بهر قوچاق
قوچین از جانب فارس رسید و پیلاکات پادشاهانه بعرض رسانید و اخبار آن دیار باز گفت
و آنحضرت او را تربیت فرموده خوش وقت بازگردانید و سخنان خوب فرستاد **ذکر وقایع عراق
عجم و عرب و احوال سلطان احمد** سلطان احمد که سال گذشته تسخیر ولایت خوزستان نموده
مقصود نیزه دار را در آن قلاع تعیین نموده عازم دار السلام بغداد شده و آخر زمستان او را در بغداد
عارضه پیدا شده بدلالت اطبا میل هوای ییلاق نموده تا زیارت شیخ المشایخ اویس قرنی آمده
مزاج او روی بصحت آورده امرا او را بعزیمت سلطانیه دلالت کردند و نمودند که بسطام جاکیر به
اصفهان رفته و پسرش بایزید کودکی در آنجا نشسته بمجرد آوازه شما قلعه را وا میگذارد و خرم شاه
ورکینی زیادت مبالغه کرد سلطان بهمدان آمده شنید که بسطام شکسته حال از اصفهان باز
گشت و از عزیمت سلطان آگاه شده معصوم برادر خود را در سلطانیه گذاشت و باردبیل رفت
سلطان در قرق سلطانیه فرود آمد و حکام اطراف بتخصیص سید عبد الرزاق که بتغلب حاکم
قزوین شده بود پیش سلطان آمد و بتشریفات پادشاهانه مخصوص شد سلطان قاصد پیش معصوم
فرستاده وعدهای نیکو داد و او التفات نکرد سلطان گفت صبر کنیم تا خود پیش ما آید درین اثنا از
بغداد خبر آمد که اویس نامی بفرزندی سلطان منسوب شده و جمعی مفسدان خیال سلطنت در دماغ او
نشانده اند سلطان را مجال توقف نماند بسرعت تمام بحوالی بغداد آمد و عقد جمعیت آن جماعت از هم ریخته
هر کس بجانبی گریخت و مانع بن شبیب که خمیرمایه آن فساد بود و اویس مذکور گرفتار شدند **ذکر احوال آذربایجان
و امیر قرا یوسف** امیر قرا یوسف موسم بهار با امیر شمس الدین محمد دواتی و امیر سیدی احمد و
ازون شمس الدین عزیمت صحرای موش کرد و ملک صالح والی ماردین خبر فرستاد که امیر قراعثمان
قصد ماردین کرده اگر بفریاد نرسند اختیار از دست خواهد رفت امیر یوسف از راه بیابانی که از آنجا ارق
بادی نمی توانست گذشت و فلک را از دیدن آن سر حیرت میگشت بجد و آمد و امیر قراعثمان لشکر
بصحرای موش کشیده هردو سپاه بهم رسیدند و میان ایشان محاربه عظیم رفت صحرای موش و حوش

وطیور را

وطیور را بساطی شد پر فایده و سماطی پر مایده عاقبت امیر قرا یوسف غالب آمد و قلعه ماردین
را تصرف نموده داروغه نشاند و لشکر را اجازت داده تا تابستان در ییلاق الاطاق گذرانند و فصل
خزان در دولتخانه تبریز باز آمد و لشکر بجانب ولایت شکی فرستاد و والی آنجا امیر سیدی احمد با لشکر
در برابر آمد و مردم امیر یوسف یراق جنگ ندیده بعضی مواضع شیروان را غارتیدند و بتبریز آمدند و دهم
ماه شعبان سلطان کس فرستاده که جولگاه همدان را جهت ییلاق بانجانب گذارند امیر یوسف
التفات نموده فرستاده را اجازت فرمود و بیست و هفتم شعبان ملک عز الدین شیر پیشکشهای
لایق آمده امیر یوسف را از فرستادن لشکر بجانب شیروان منع کرد و کسان بشیروان روان کرده
امیر شیخ ابراهیم را بر صلح دلالت کرد و بنابر صلاح مسلمانان شکسته بسته صلحی بهم بسته امیر یوسف
آن زمستان در تبریز گذرانید و خشک سال بود فصل بهار عاشر ذی قعده خبر آمد که کیا مرد طالقانی
و مردم کنه قزوین را غارت کردند امیر بسطام در حدود قزوین با ایشان رسید و آتش حرب برافروخته
بسطام غالب شد و امیر یوسف از الاطاق بادنبک آمد آنجا جمعی از شیخ حسن حاکم ارزنجان شکایت
کردند امیر یوسف چهل و پنج روز محاصره کرده مردم ارزنجان بتنگ آمدند و تضرع و زاری نمودند امیر
یوسف مرحمت فرمود و شیخ حسن پیشکشهای مناسب فرستاده خود نیز بخدمت آمد و امیر یوسف او را
تربیت و عنایت فرموده در ولایت ارض پیک قلعه نیک داد و از آنجا نزد ناصر الدین پیر عمر کرد زیر
او بود تفویض فرمود و این احوال در شهور سنه ثلاث عشر واقع شد و در بیلاخر آمد که سلطان احمد عازم
تبریز است **وقایع سنه ثلاث عشر و ثمانمایه ذکر نهضت پادشاه برجیس قدر بهرام تیر بجانب
ولایت ما وراء النهر** حضرت خاقان سعید یورش ما وراء النهر جزم فرموده و سبب این عزیمت
آن بود که در اواخر ذی الحجه خبر آمد که امیر شیخ نور الدین گردنکشی برانگیخته و خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته
با جمعی چپاک بحوالی سمرقند آمد و امیر شاه ملک از سمرقند بیرون آمده نزدیک قزل رباط بهم رسیدند و یکشب
از طرفین پاس داشتند **بیت** سپیده چو برزد زکهسار سر * پدید آمد از دور رخشان سپر * هر دو لشکر
صفها آراسته شد از طرف شیخ نور الدین چند نشسته بود و لشکر او تمام سیم و دست چپ و راست او بهم پیوسته
یکبار حمله کردند و برقول امیر شاه ملک زده از جا برگرفته و امیر وفادار گرفتار شده شکست تمام بلشکر
امیر شاه ملک رسید و امیر شاه ملک بازگشته بطرف قراتبه بیرون رفت و شکوه الافتراق که میان ایشان
و سمرقند است پناه برد چون مضمون این قضیه بمسامع جلال رسید فرمان فرمود که امرای نامدار چون

رسید و امیر شیخ نور الدین میرزا محمد را بجانب سمرقند برد بامید آنکه شاید مردم آنجا او را پیش آیند و
جنگرا اغلان و عبد الکریم امیر سیف الدین را در ترمذ برابر امیر مضراب گذاشت و چون بایزید
را بکلف فرستاد که مقابل میرزا الغ بیک را نگاه دارد و خود بسمرقند رفته بشهر دست نیافت و دو سه
روز در باغ دلگشا و کان گل گذرانید و چون حضرت خاقان سعید بمنزل قاوتو رسید نوکر امیر شاهملک
آمده سر و دستور تواجی را باردوی همایون رسانید و آنحضرت با لشکر بحر جوش بکنار جیحون بکلف آمد
که میرزا الغ بیک آنجا بود و سلطان بایزید که از مخالفان در برابر گرد و فرمی نمود خبر وصول رایات
فرقد سای و اعلام سپهر آرای شنید رو بگریز آورد و ذخیرها انداخت و مضمون من نجا برأسه فقد
ربح دست آویز ساخت و چون خبر گریختن سلطان بایزید در ترمذ بجنگرا اغلان و عبد الکریم رسید ایشان
نیز فرار بر قرار اختیار کردند و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که عساکر منصوره باد پایان آتش گذار را ان
دریای مغرق که دجله و فرات نسبت با آن چو جوی باشد و گرداوس در جنب آن چشمه نماید و سند و هیرمند
در پهلوی جدول تقویم باشد رانند و روز جمعه هفدهم صفر موکب منصور از آب عبور فرمود و امیر
مضراب نیز از گذر ترمذ گذشته باردوی اعلی آمد و آنحضرت میرزا الغ بیک و امیر مضراب را بجانب
کش فرستاده باهستگی روان شد بیت همیرفت با هوش و رای و درنگ ∴ که سرعت پشیمانی آرد
بجنگ ∴ امیر شیخ نور الدین چون از عبور سپاه ظفر پناه آگاه شد تجلدی نموده از حوالی سمرقند عازم
کنار آب گشت امیر شاهملک سوار و پیاده سمرقند را جمع ساخته با فیلان و بزرگان بیرون آمد بعزم
شیخ نور الدین و او عطف عنان کرده برایشان تاخت و صولت او سمرقندیان را پریشان ساخته
اسلحه و اموال گریختگان را گرفته شوکت او زیادت شد و از غایت غرور با خود مقرر کرد که در برابر لشکر
منصور آید و بزرگان سمرقند امیر شاهملک را بر واقعه کرت ثانی ملامت کرده میکردند امیر از بزرگان
متوهم شده ایشان را همراه خود از شهر بیرون آورد و میرزا احمد میرک با پانصد سوار از ولایت خود بدو
امیر شاهملک رسیده باتفاق عازم اردوی اعلی شدند و سایر امرا و سپاهیان سمرقند بشرف بساط بوس
مشرف گشتند و میرزا الغ بیک توجیان حوالی کش را جمع آورده بحوالی موکب ظفر قرین پیوستند و غلبه
و کثرت تمام در سلک خدمت انتظام یافت و امیر شیخ نور الدین نیز مستعد جنگ و جدال و حرب
و قتال شده در حوالی قزل رباط و آب نام میمنه و میسره و قلب و جناح سوار و پیاده بر آراست
و شرایط سپاه آرایی و مراسم لشکر کشی بجا آورد و سپاه حضرت خاقان سعید بتایید ملک مجید آراسته

و هر دو سپهر تیغ زن و سپردار مثل امیر مضراب بهادر و امیر توکل برلاس و امیر یادگار شاه ارلات
و امیر نوشیروان برلاس و امیر محمد صوفی ترخان و امیر یوسف خواجه و امیر عجب شیر متوجه ماوراء النهر شوند
و جمعی امرا چون امیر حسن صوفی ترخان و امیر محمد بیک و امیر خواجه نامزد ولایت توس و مازندران
شدند که از آن حدود در خبر باشند و شاهزاده جوانبخت معز الدین میرزا بایسنقر قایم مقام آنحضرت در
دار السلطنه هرات مقرر شد و موکب همایون بطالع سعد و فال میمون چهارم محرم بعزم یورش ماوراء النهر
نهضت نمود و در منزل مرو از جانب سمرقند عرضه داشتی رسید که بزرگان سمرقند مقدمهم خواجه کمال
الدین عبد الاول و خواجه عصام الدین و قاضی صلاح الدین و مولانا قطب الدین دانشمند و خواجه
فضل الله ابو اللیثی فرستاده بودند مضمون آنکه روز دوشنبه شانزدهم ذی الحجه خبر محاربه امیر شیخ نور الدین
و امیر شاهملک بسمرقند رسید و نماز دیگر محمد البقرا بدروازه آمده سخن شیخ نور الدین رسانید سمرقندیان
او را بتیر جواب چنان زدند که بر پلاس نهاده پس بردند و روز جمعه امیر شیخ نور الدین خود بدرب شیخ زاده
آمده که محافظت آن باهتمام خواجه عصام الدین و اولاد شیخ زاده ساغرجی بود و سخن گفته کسی جواب نداد
و بدرب آهنین رفت که خواجه عبد الاول و قاضی صلاح الدین آنجا بودند و سخن گفت خواجه عبد الاول
گفت ما مردمان طالب علمیم ما را بحکومت کار نیست حاکم ما میرزا شاهرخ است فرزند خود را با ما
اینجا گذاشته بود شما ایشان را گریزانیدید ما شما را تا اجازت حاکم نباشد اختیار نخواهیم داد و بزرگان
بعد از عرض این سخنان التماس نموده بودند که هر چند زودتر این جمع فقرا را از دست ظالمان خلاص کنند
خوشترست حضرت خاقان سعید قاصدی چون باد بسمرقند فرستاد و از نهضت همایون بشارت داد
و در منزل چکتو مای بخشی نوکر امیر شاهملک عرضه داشت آورد که میرزا الغ بیک در کنار آب بموضع
کلف نزول نشسته و این بنده با امیر نوشیروان متوجه سمرقند گشت و در موضع قلبلغه از جانب امیر مضراب
خبر آمد که امیر شیخ نور الدین رسید و شرح آن چنانست که چون شیخ نور الدین ظفر یافت امیر رستم توقا بوقا
را بضبط بخارا فرستاد و جنگرا اغلان را بکش و خود متوجه سمرقند گشت و چون آنجا اختیاری نیافت
عم زاده خود امیر حسن را مقرر فرمود که بکنار آب رفته حصار گرکین را محاصره کند درین اثنا پسر امیر خداداد
حسینی بی اجازت شیخ نور الدین بولایت خود رفت و وهنی تمام بحال او راه یافت و فادار را که مقید داشت
بقتل آورده به ترمذ آمد و میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان را که در ولایت حصار بود بهزار حیله و تدبیر
پیش خود آورد و درین اثنا شنید که امیر شاهملک بسمرقند رفت و رایات ظفر نشان از طرف خراسان

بوده ودر وقتی که هردو سپاه صف کشیده در برابر هم رسیده بودند امیر شیخ نور الدین در حق امیر شیر کمان
شده او را بقتل رسانید فرموده مَنْ اعانَ ظالما سلّطه اللّه علیه ثمره خویش ظاهر گردانید و دلاوران
طرفین روی سوی میدان آورده آتش حرب بالا گرفت و نایره قتال اشتعال پذیرفت یک پسر
امیر خدایداد از جانب مخالف جنگهای مردانه کرد و میرزا احمد بیرک پیش رفته او را گریزانید و مادو را
زده آورده و توجیان آثار شجاعت ظاهر کردند و آنحضرت که همیشه با د منصور و مظفر بود آهنگ
جنگ فرمود و پردلان قول و دلاوران قلب یکبار در حرکت آمدند و نسیم فتح بر علم دولت حضرت
خاقان سعید وزید و شیخ نور الدین مغرور و منهزم گردید و در یکساعت چنان لشکری بی عدد پامال بلا
و پی سپر تیغ و عنا شدند **بیت** خاک دامن تیره دل افکنده سر کوتاه عمر **٭** چون گل و چون لاله و
چون نرگس و چون یاسمن **٭** بعضی را که سعادت ازلی رهنمون شد روی عجز بر آستان بیچارگی نهادند
فاعترفنا بذنوبنا فهل الی خروج من سبیل را عذرخواه جرم و گناه ساخته و جمعی را که مستحق سیاست بودند
آنحضرت عنایت فرمود و در روز شنبه نهم ربیع الاول صورت واقعه روی نمود و یازدهم ماه مذکور چتر همای
فر سایه دولت بر دار السلطنه سمرقند انداخت و از شعاع آفتاب اعلام و از تابش ماه خیام اطراف
آن بلده را منور ساخت و زیارت والد بزرگوار و صاحب قران نامدار دریافته بسیار مزارات
تبرک و تیمن نموده از روحانیت اکابر آن بلاد و دیار استمداد نمود و اهالی سمرقند بار دیگر از چنگ نوایب
و قبضه حوادث خلاص یافته شرایط تهنیت بجا آوردند و آنحضرت هر یک را باندازه رتبت بر
بساط قربت مجال داد و امیر شاه ملک را با سپاهی نامدار بنواحی اترار فرستاد تا هر کرا از اتباع شیخ
نور الدین در آن دیار دریابند مستاصل گرداند و چون مهمات ممالک ماوراء النهر تا زکی نظامی گرفت
و کارها بنازگی قوامی یافت حضرت خاقان سعید بفال میمون و طالع مسعود عزیمت مراجعت نمود
و بیستم ربیع الاول از دار السلطنه سمرقند بصوب خراسان روان شده در حوالی کش برای اهل عرض
داشتند که حمزه سلدوز و جمع فتنه انگیز بعد از انهزام شیخ نور الدین بجانب حصار شادمان رفته اند هنوز
دست از عناد و فساد کوتاه نکرده اند آنحضرت امیر مضراب را بدفع فساد مفسدان فرستاد و موکب
ظفر شعار از خرار ایلغار کرده عنان جهان پیما بسمند غزال رفتار غزاله دیدار داده و چون خورشید بر سبز
خنگ فلک سوار گشته روان شده و اوایل ربیع الآخر در دار السلطنه هرات نزول فرمود **ع** اعلام
نور بر عالمیان میمون باد **ذکر آمدن ایلچیان اطراف چون موکب در مستقر دولت آرام گرفت** چون دار السلطنه

هرات از سعادت نزول موکب همایون رونق و صفا یافت و انوار عدالت آثار بر اطراف
آن بلده تافت و جهان را بغایات عنایات بهره مند گردانید و مراسم خیرات و مناظم حسنات
باقصی الغایت رسانید لاجرم صنادید عالم روی امید بدرگاه معظم نهادند و خود را ذره وار
در تاب آفتاب دولت آنحضرت جلوه دادند و رسل و رسایل بدرگاه سلاطین پناه فرستادند
و امیر ایدکو بهادر از ولایت اوزبک و دشت قبچاق و امیر شیخ ابراهیم از ولایت دربند و شروانات
و امیر عز الدین از هزاره جرب و پسر امیر سید علی کیا از بلده ساری و امیر سید حسن کیا از قلعه فیروزکوه
و از ولایت گرمسیر و قندهار چند روز متعاقب ایلچیان میرسیدند و پیشکشهای مناسب کشیده حکام
حکام خود را بوسیله عطا را امرا بعرض میرسانیدند در گاه جهان پناه سجده گاه ملوک جهان و بوسه جای
صنادید ایران و توران گشت **بیت** زبس که بر در او سجده میبرند ملوک **٭** مجال نیست قدم را از ازدحام
جباه **٭** حضرت خاقان سعید ایلچیان را بکرامت تشریف و عنایت انعام مشرف ساخت و
همه را غایت رعایت نموده اجازت فرمود **ذکر آمدن مودود و پیرک بدرگاه عالم پناه**
امرای گرمسیر و قندهار که ایلچیان فرستاده بودند در اثنای عرضه داشت باز نمودند که پیر محمد پسر
امیر قتلو برادر امیر تومان قندهاری که به پیرک مشهور است بر مودود خروج کرده او را از ولایت بیرون
تاخت و مودود و پیرک متعاقب رسیده خاک درگاه جهان پناه را سرمه دیده امید ساختند
و مودود و پیرک ضدان لایجتمعان بودند بر یک در خانه ملازمت می نمودند **بیت** چنان بساخت
جهان از هوای دولت او **٭** که از طبیعت اضداد رفت ناسازی **٭** امرای بزرگ در دیوان اعلی
معامله ایشان را پرسیدند و بغور قضیه رسیدند صورت واقعه در آینه عدالت چنان نمود که غبار فتنه
از جانب مودود خاسته بود حضرت خاقان سعید گذشته را عفا اللّه عما سلف برخواند و آینده را
مثال عالی ارزانی داشت که حکومت به پیرک مفوض باشد و مودود در پایه سریر اعلی ملازمت
قیام نماید **ذکر عمارت مدرسه و خانقاه حضرت خاقان سعید که درین سال باتمام پیوست**
درین سال که موکب همایون فال از ولایت ماوراء النهر معاودت فرمود دار السلطنه هرات
در غایت معموری و آبادانی بود و مدرسه و خانقاهی که حضرت خاقان سعید بنیاد فرموده بود باتمام
رسیده و حسن تمام آن بلده را از طراوت و لطافت آن بقاع روی نمود و درین مقام جواد خوش خرام
قلم بدستیاری رقم چند قدم در شرح صفات دار السلطنه هرات خواهد پیمود **وصف هرات**

دار السلطنهٔ هرات بلده ایست دلکشاتر از بوستان ارم و خطه جانفزاتر از گلستانهای عالم سوادی چون گیسوی ماه رویان دلاویز و معمورهٔ چون چهرهٔ سیمبران طرب انگیز خواص دم عیسی در انفاس نسیمش مضمر و حیات آب خضر و نشاط بادهٔ جان پرور در صفات هوایش مخمر هوای جانفزایش در لطافت و اعتدال مایه بخش نسیم بهار و قصرهای زرنگارش بر کنار آبهای خوشگوار جنات تجری من تحتها الانهار نعت عمارات دلپذیرش ارم ذات العماد وصف طرحهای بی نظیرش التی لم یخلق مثلها فی البلاد مصر را فراق روی عزیزش چاه در نیل و نیل را از غیرت زلال سلسبیلش سنگ در قندیل بیت از آب روی رود هری بر جمال مصر ٭ نیل کشیده را نبود رونق و بها ٭ آبش خاک در چشم کوثر فشانده چشمهٔ حیوان را در ظلمات حیرت نشانده و بلدان خراسان که اشرف اقالیم رابع تواند بود دار السلطنه هرات در آن بلدان قریب بمرکز واقع است چه طول هر اقلیم از مبدا که جزایر خالدات است صد و هشتاد درجه است و عرض از خط استوا نود درجه و از این نود درجه شت و شش معمور است و باقی در طرفین از افراط گرما و سرما مقام نوع مردم نمی تواند بود و طول هرات نود و چهار درجه و کسری است و عرض او سی و چهار درجه و کسری پس از این تقریر بوضوح پیوست که دار السلطنه هرات اقرب بلاد است نسبت بمرکز معمورهٔ عالم فالاقرب الی المرکز اولی بالاعتدال و یترتب علیه غایة الفضل و نهایة الکمال حضرت خاقان سعید چون آن بلده را مستقر دولت و سریر سلطنت و مرکز دایرهٔ خلافت فرمود فرمود که بازارها که در قدیم الایام تمام پوشیده بود و مردم بازار از آزار گرد و غبار و تزاحم اقطار رحمت بسیاری یافتند آنها را اشکافتند و بنیاد بازارها بگچ و آجر اوده طاقهای عالی بستند و جا جا از بهر روشنایی باز گذاشته باقی را فراهم آوردند بازارها هر یک در چشم جهان نگاری دو در چمن روزگار بهاری روی نمود و وضع چهارسوی مربع متساوی الاضلاع واقع در مرکز دایرهٔ خیر البقاع و از چهار دروازه چهار بازار بآن محل میرسد وضع مدرسه و خانقاه معارف پناه بطرف شمال شهر تحت القلعه در جانب جنوب مدرسهٔ عالی و خانقاه متعالی پیوسته هم و در میان آن بقعه صحن سرای بزرگ و صفه و طاق رفیع و بر دو طرف دو منار بلند قامت بدیع استقامت ارتفاع یافت و از شعشعهٔ طلا و لاجورد انوار بهجت آثار بر در و دیوار آن بقعه تافت مهندسان دقیق اندیشه و بنا آن چابک عمل نازک پیشه غایت صنعت و کمال دقت بظهور آوردند و قواعد معاقد آنرا در اعلی معارج متانت و اقصی مدارج رصانت برآوردند و درین سال این دو بقعه بدیع

منوال

منوال بشرف اتمام و حد کمال رسید چنانچه در عرصهٔ روی زمین از سرحد روم تا اقصای چین درس و فتوی را موضعی بنزاهت و موقفی بطراوت آن دو بقعه نشان ندهند نفایس کتب مشتمل بر اصول و فروع و محتوی بر معقول و مشروع در صنادیق پرداخته و معد و مهیا ساخته و افاد علمای اعلام بتدریس زمرهٔ انام و افادت خواص و عوام معین شده ریاض دین بنزهاب تقوی و جواب فتوی ایشان سرسبز و شاداب طلاب مجد و اهل تحصیل مستعد رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله بیت چو صبح دوم جمله پاک اندرون ٭ قلیلا من اللیل ما یهجعون ٭ و نقش العلم لا یعطیک بعضه حتی تعطیه کلک بل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون بر صفحهٔ صدق نیت نگاشته و از فواضل انعام پادشاه اسلام ما یحتاج و اسباب معاش چون وظایف درس و تکرار مرتب داشته هذا ذکر و ان للمتقین لحسن مآب و از بحار علمای امت و صنادید فضلای ائمه که مستغرق آفتاب دانش ایشان فروغ سعادت اقتباس نماید و عطارد از دقت فطنت ایشان اسرار علوم التماس کند چهار دانشمند متبحر که عناصر کردار هر یک مدار کارخانهٔ دین مبین سید المرسلین بودند به رسم تدارس در مدرسهٔ کریمه تعیین نمودند نخست جناب مولانای اعظم قدوهٔ نحاریر الامم مولانا جلال الدین اوبهی و دیگر جناب عالی مرجع الافاضل و الاهالی مولانا جلال الدین یوسف حلاج و دیگر مولانا اعظم اکرم حاوی الکلمات مولانا نظام الدین عبد الرحیم یار احمد و چهارم مولانا افضل العلما الایام خواجه ناصر لطف الله خواجه عزیز مقرر شدند و در روز اجلاس حضرت خاقان سعید در آن بقعهٔ مبارک تشریف حضور ارزانی داشت و اکابر ایام و مفاخر انام حاضر شدند و این علما اعلام بدرس علوم اسلام چون فقه و تفسیر بتقریر دلپذیر اشتغال نمودند و در میدان چابکی گوی سبقت بچوگان رویت از همگنان ربودند و منصب شیخی خانقاه معارف پناه بجناب شیخ الاسلام الاعظم قدوهٔ مشایخ العالم خواجه علاء الدین چشتی تفویض رفت و شرح بزرگی آن خاندان محتاج شرح و بیان نیست ع و الامر اوضح من نار علی علم ٭ و همچنین در خانقاه سایر مباشران اعمال و متصدیان اشغال از امام و مؤذن و واعظ و دیگر کارکنان معین شدند و اوقاف شایسته برین دو بقعهٔ مبارکه بر سبیل اشتراک مقرر است و درین تاریخ سنه اربع و سبعین احوال این دو بقعهٔ مبارکه در غایت جمعیت و رفاهیت است و منصب شیخی بخادم الفقرا الحاوی اوراق عبد الرزاق بن اسحق مفوض است ع هر کسی پنج روزه نوبت اوست ٭ القصه قبة الاسلام هرات همین تختگاه حضرت خاقان سعید مجمع

اساطین سلاطین و مطلع خورشید پادشاهان روی زمین و کعبهٔ احرار و ابرار و قبلهٔ اخیار و اجبار و
مسکن اقطاب و اوتاد و مامن زهاد و عباد گشت **بیت** از جماعت روز جمعه جامع مجموع او
میکند با کعبه روز حج اکبر همسری ❊ اهل فضل و هنر کامل در انواع علوم ❊ بوده هر یک نادری در عهد خویش
از نادری ❊ و کار شهر هرات در آن مرتبه رواج و رونق یافت که لطافت متنزهاتش دجلهٔ اشک
بر رخسار بغداد روان ساخت و طراوت ثمراتش سمرقند در گوشهٔ طاق نسیان انداخت **ع**
وین بود از دولت سلطان اعظم شاهرخ ❊ و شرح بنای دار السلطنهٔ هرات و احوال بلوکات
و حالات ولایات قلم دو زبان بشرح بیان تحریر نموده و تقریر فرموده هر کرا میل مطالعهٔ آن باشد
گو رساله که علاحده در آن باب مسطور است بنظر اشرف مشرف سازد **ع** تا میل آن کرا بود و
چون کند نظر **ذکر بنای باغ سفید و بنیاد کوشک** حضرت خاقان سعید فرمود که بر جانب شرقی
شمالی هرات بموضعی که پیشتر بباغ سفید موسوم بود در فضائی چون عرصهٔ امید وسیع بنائی چون ذروهٔ
فلک رفیع مهندسان دانا و بنایان توانا روز جمعه بیست و چهارم ذی قعده بطالع سعد و ساعت
میمون بنیاد نهادند و درهای باغ جنان بر روی جهانیان گشادند و بخوبتر صورتی نقش کشیدند و
چهرهٔ اول الفکر آخر العمل بچشم بصیرت دیدند اساسی که تا بنیاد جهان و بنهاد عالم است کس مثل آن
نشان نداده و باغی که شمیم نسیم او نکهت مشک و عنبر بمشام جان فرستاده و کوشکی که علو قدر از چرخ
برین گذرانده و اوج رفعت تا ذروهٔ مشتری رسانده **بیت** چمن از دلکشی چون عارض دوست ❊ سرای
از دلکشی چون چهرهٔ یار ❊ یکی را سعد گردون کرده معمور ❊ یکی را بخت میمون بوده معمار ❊ چهار طاق ایوان
مقرنس آن از طاق مقوس کیوان رسانیده و کنگرهٔ قصر رفیعش از طاق مشتری گذرانیده ازاره دیوار
از احجار رخیم مفروش و تماثیل نبت بران مثبت و منقوش هر کس فسحت ساحت آن دید با آن جنت
برابر دید روح روح پرور فردوس اعلی شنید **نظم** کلابت کوی بجوش روان ❊ همی شاد کرد دل و هوش
روان ❊ نقاشان چابک دست در هر خانه کارنامه پرداخته و بر هر غرفه منظره چون نگارخانهٔ چین ساخته
عمارتی چنین عالی و اساسی چون کریاس گردون متعالی بیمن دولت و علو همت آنحضرت باندک
مدتی تمام شد **ع** در غایت لطف و خرمی گشت تمام **ذکر نهضت همایون بصوب ییلاق**
و آمدن ایلچیان از ممالک آفاق موکب نصرت شعار اوایل بهار میل ییلاق فرمود و اواخر
ذی قعده بجانب بادغیس عزیمت نمود و در آن فضای خرم طبقات لشکرها با خیل و حشم در ظل

رایت

رایت فتح آیت که مطلع خورشید فیروزیست جمع آمدند و ابان تواجی که بولایت اوزبک پیش امیر ایدکو
بود عود نموده بعرض رسانید که امیر ایدکو در تعظیم قدر و تفخیم امر هیچ دقیقه نامرعی نگذاشت و بورود
مکتوب سر افتخار بر فلک افراشت و از کلماتی که بر زبان فصیح ایلچیان رجوع کرده بود و حکایات که باداء
عذب او حواله نمود انتشاق روایح مصافات و موالات بمشام صدق میرسید مضمون آنکه بنده
و خدمتگاریم و بهرچه فرمایند فرمان بردار توقع از اعطاف آنحضرت آنکه همین طریقه مرعی داشته در
رفع حجاب مغایرت و فتح باب مودت راه مراسلت و مکاتبت که اسلوب مخلصان [illegible]
بود مفتوح و مسلوک فرمایند و بسخنان صاحب غرضان التفات نکنند **بیت** قول صاحب
غرضان گوش مکن بهر خدا ❊ یار ما باش که ما از دل و جان یار توایم ❊ و بخدمات لایقه اشارت دریغ
ندارند تا در اتمام آثار دولتخواهی بظهور رسانند و همچنین از اطراف ممالک که پیش ازین ایلچیان آمده
بودند و مصحوب ایشان قاصدان رفته مجموع شادمان و خرم باردوی معظم رسیدند **قضایا که در**
عراق عجم واقع شده چون میرزا اسکندر ممالک فارس مضبوط ساخت کمند همت بلند بر
کنگرهٔ قصر تسخیر عراق عجم انداخت و امیر عبد الصمد و امیر صدیق را بجانب اصفهان روان فرمود
و ایشان بقصبهٔ رونه آمدند و قلعهٔ آنرا محکم ساختند میرزا رستم خبر یافته قلعه را محاصره کرد و میرزا
اسکندر آگاه شده امیر توکل و امیر یوسف جلیل را بمدد فرستاده خود نیز متوجه شد میرزا رستم از
آمدن امیر توکل و یوسف جلیل واقف گشته باستقبال ایشان آمد ایشان مرد میدان رستم نبودند
پناه بقلعهٔ خرابهٔ دست جرد بردند میرزا رستم و میرزا بایقرا که در آن روزها بعراق آمده بود عزم محاصره کردند
ناگاه شنیدند که میرزا اسکندر بقصر زرد رسید میرزا رستم عازم اصفهان شد و میرزا اسکندر چنان
تعجیل آمد که بعضی رستمیانرا اسکندریان گرفتند و همچنان بسرعت می آمد میرزا رستم سه فرسنگ استقبال
نموده هر دو لشکر بهم رسید **ع** غریو کوس و بانگ نای برخاست ❊ و آن دو لشکر چون امواج بحر اخضر با
افواج دشت محشر بهم زدند و میرزا اسکندر ظفر یافته میرزا رستم باصفهان در آمد و میرزا اسکندر بیرون
لشکرگاه فرود آمد و پیش ازین میرزا خلیل سلطان بموجب فرمان حضرت خاقان سعید از خراسان با ده
هزار سوار بجانب عراق و آذربایجان آمده بود چنانچه شرح آن گذشت و مقرر چنان بود که هر جا خواهد
ساکن شود و او چندگاه در ولایت ری می بود و درین ولا میرزا رستم کس فرستاده استمداد نمود میرزا خلیل
بقصد مصالحه میان برادران عزیمت فرمود و هر چند پیغام پیش میرزا اسکندر فرستاد مفید نیفتاد

میرزا اسکندر و یک طرف اصفهان مقام داشت میرزا خلیل سلطان از طرف دیگر باصفهان
در آمد و میرزا اسکندر هر روز جمعی بدروازه فرستاده از طرفین جنگهای سخت میکردند اما از عدم قوت
قوت اصفهانیان فوت شده از تعذر اسباب معیشت طاقت ایشان طاق شد میرزا رستم
بضرورت اصفهان را گذاشته عازم جانب امیر قرا یوسف گشت و میرزا اسکندر جمعی بجهت
تاخت فرستاد امان رسیدند و میرزا خلیل سلطان در اصفهان بود و میرزا اسکندر همچنان عناد و خصومت
می نمود درین اثنا جمعی از لشکر شول و اکراد بی اجازت میرزا اسکندر برگشتند بدین سبب ترک محاصره
کرده عازم شیراز شد و اصفهانیان برنج غلا و بلای قحط مبتلا شدند آتش جوع مشتعل گشت و صعوبت
حالیافت از حد گذشت از نواشی انچه داغ استقلال برچنین حال داشت هرکس بهرچه ممکن بودی خرید
و بهیچ جا نرسید تمام چوبهای عمارت و ستونها را ایوانات بجای هیزم بسوخت بیت بسوخت آتش
قهر تو طلبه تر و خشک ٭ چنین بود چو در افتد بمرغزار آتش ٭ و در ایام در بندان اصفهان میرزا خلیل
سلطان بسر فالیز درویشی رسید که در شهر باب جاه مزروع گردانیده بود و درویش خربزه آورده بطریق
خدمت باو رسانید میرزا خواست که درویش را رعایتی فرماید میسر نشد درویش را عذرخواهی نمود
فاعتبروا یا اولی الابصار میرزا خلیل از اصفهان بری آمده و عرضه داشت بپایه سریر اعلی فرستاده
مضمون آنکه چون در اصفهان از سبب قحط نتوانست بود بجانب ری توجه نمود اکنون بهرچه فرمایند
عمل نماید **ذکر آمدن سلطان احمد به تبریز و قتل او بفرمان امیر قرا یوسف ترکمان** سلطان احمد
دوازدهم محرم از دار السلام بغداد متوجه آذربایجان شد و در نواحی همدان اکراد آن بلاد را در قبضه اقتدار
آورده شاه محمد امیر قرا یوسف در ییلاق اوجان واقف شده عزیمت خوی نمود و سلطان بیست
و هشتم ربیع الاول در دولتخانه تبریز نزول فرمود و کسان در عقب شاه محمد فرستاده در سلماس باو رسیدند
و او را گرفته آوردند درین حال امیر قرا یوسف در ولایت ارزنجان بود و ضبط و یاسامیشی آن نواحی مینمود
و شرح آن گذشت چون این خبر شنید متوجه تبریز گشت روز جمعه بیستم ربیع الآخر سلطان و امیر قرا
یوسف در قریه اسدآباد که دو فرسخی تبریز است بهم رسیدند و از طرفین صفها کشیدند اسباب مقابله
جدال ترتیب داده ابواب محاربه و قتال گشادند بیت ز پیکان الماس و پر عقاب ٭ شده هیج
چرخ آفتاب ٭ ز سرخاب سرخ آب بر سان رود ٭ گذر کرد بر دامن سرو رود ٭ آتش حرب بر
افروخت و تاب التهاب جان دلیران میسوخت سلطان احمد بنفس خود جنگهای مردانه کوششهای

بهادرانه

بهادرانه نمود اما چون سعادت نبود کوشش بسیار چه سود سپاه سلطان مرد میدان ترکمان
نبود بیت قضا را کمی تیر زهر آبدار ٭ گذر کرد بر بازوی شهریار ٭ دلیران احمدشه سرفراز ٭ گرفتند
در پیش راه دراز ٭ هزیمت غنیمت شمردند زود ٭ سراسیمه گشتند بر سان دود ٭ احمدیان
رو بهزیمت نهادند و یوسفیان دست بغنیمت گشادند سلطان خود را بباغی انداخت یکی
از ایام تبریز بهاء الدین جولاه نام امیر یوسف را مطلع ساخت و جمعی بطلب او رفته چون
چشم پادشاه برایشان افتاد بیت بدانست شه کامد او را زمان ٭ بدست قرا یوسف
ترکمان ٭ بحکم رضینا بقضاء الله این بیت خواند که بیت چو با من بود لطف یزدان پاک ٭
نباشد ز مردن مرا هیچ باک ٭ دست به بند و گردن بکمند داده پیش امیر یوسف آمد و بعد از
انواع حکایات بفرمان امیر مشار الیه بخبه هلاک شد و چون این خبر بعرض حضرت خاقان سعید
رسید از خواجه عبد القادر گوینده که سالها ملازم سلطان می بود پرسید که برای سلطان احمد چه
ساخته خواجه این رباعی گفته و عمل ساخته بموقف عرض رسانید رباعی عبد القادر زدیده
مردم خونریز ٭ با دور سپهر نیست چون جای ستیز ٭ کان مهر سپهر خسروی را ناگاه ٭ تاریخ وفات
گشت قصبه تبریز ٭ فی الجمله سلطان احمد را بعد از هلاک دو سه روز بر خاک انداختند بسبب آنکه
فتنه انگیزان میساختند که سلطان بسلامت بیرون رفت تبریزیان اجازت خواسته بموجب وصیت
سلطان در عمارت دمشقیه پهلوی مادر و برادر مدفون شد بیت سپردند تبریزیانش بخاک ٭
سوی خانه رفتند دل چاک چاک ٭ و شاه ولد بن شاهزاده شیخ علی بن سلطان اویس که ملازم عم
بتبریز آمده بود و سلطان علاء الدوله بن سلطان احمد که در قلعه عبد الجور محبوس بود شربت شهادت
چشیدند و بدمشقیه سر نهادند و سلطان در وقت عزیمت تبریز از پادشاه شروان امیر شیخ ابراهیم استمداد
نموده بود و او پسر خود کیومرث را روان فرموده در هزیمت سلطان احمد کیومرث نزدیک تبریز
رسیده متحیر ماند ع نه رای سفر کردن و نی روی اقامت ٭ امیر قرا یوسف او را گرفته در قلعه [illegible]
حبس فرمود و امیر شیخ ابراهیم هرچند مال تقبل نمود مفید نبود و چون امیر یوسف را این فتوحات
میسر شد از غارت و گناه تبریزیان که مدد سلطان کرده اند گذشته از راه مرند عزیمت یورت خود
نمود و چند گاه آنجا بوده بعزم قشلاق بتبریز آمد درین اثنا شنید که میرزا رستم از محاربه برادر و قحط اصفهان
رو گردان شده متوجه تبریز است چنانچه ذکر آن گذشت امیر قرا یوسف شرایط تعظیم تقدیم نمود

چندروز طویها و سنکین فرمود و بعزم روان داشتن میرزا رستم اواسط رجب بطرف مراغه آمد
و در حدود ولیلان امیر محمد سار و ترکان از جانب عراق عرب آمده تشریف و نواخت مشرف شده و
اواخر رجب میرزا رستم را با نوکران خدمتها خسروانه و خلعتهای ملوکانه تعیین نمود و اسپان خوب کشید
و جمعی نوکران اعتمادی ملازم ساخته روان داشت و خود در غایت عظمت و نهایت ابهت بطرف
تبریز رفت **وقایع سنه اربع عشر و ثمانمایه ذکر قضایا که در خراسان واقع شد** حضرت خاقان
سعید در افتتاح این سال بسعادت و اقبال در ییلاق بادغیس بود چنانچه صریر قلم سخن ساز قصه
پرداز شرح آن باز نموده و درین اثنا میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد از جانب فارس و عراق بخدمت آنحضرت
آمد و سبب آن بود که میرزا اسکندر چون آن ممالک در تصرف آورد صلاح وقت در آن دید که میرزا عمر
شیخ و میرزا سلطانعلی بن میرزا رستم را که برادرزادگان او بودند از مملکت حذر خواهد چه ایشان را استعداد
سلطنت از روی وراثت و استحقاق متیقن بود متوهم شده که ناگاه جمعی ایشان را برین دارند که سر به
طلب ملک برآرند و اختلال بسلطنت و زوال بدولت او رسد و شاهزادگان از چنین منزه و مبرا
بودند فی الجمله ایشان متوجه دار الامان خراسان شده آخر محرم در ییلاق بادغیس سعادت دستبوس
یافته منظور نظر کیمیا خاصیت گشتند و گفتند ع تو گر کیمیا فروشی نظری بقلب ما کن * و هم در ییلاق بادغیس
ایلچی هندوستان رسید که خضرخان پادشاه بعضی از آن ممالک اظهار دعا خان نمود قاضی طلبان را
که واسطه عقد اکابر آن دیار بود با تحف و هدایا ارسال نموده نام و القاب آنحضرت را زینت منابر و نقش
دنانیر ساخته بعرض رسانیده و آنحضرت ملتمسات او باجابت مقرون گردانیده و تشریفات گرانمایه
پوشانیده انعام و اکرام نمود و اجازت مراجعت فرموده و حمزه چهره نوکر میرزا الغ بیگ رسید و یکی را
از مغولان مقید رسانید و عرضه داشت که امیر شیخ نور الدین پیش محمد خان پادشاه مغولستان رفته او
شمع جهان را بمدد او فرستاده قریب سیرام رسیدند و شرح این گفته آید انشاء الله تعالی و سلطان اویس
پسر اوکو برلاس از جانب کرمان قاصد فرستاده که میرزا اسکندر ممالک فارس و عراق مضبوط ساخته
عازم کرمان شد و در نواحی کرمان خرابی بسیار میکند و ربولا باز نوکران الغ بیگ آمده و مغولی را دربند
آورده اخبار بسیار عرض کردند و شرح آن آید بعد ازین حضرت خاقان سعید خاطر خطیر از طرف ماوراء النهر
جمع ساخته لشکرها را اجازت فرموده و از عرصه بادغیس عنان موکب کامرانی بمستقر جهانبانی انعطاف
داده بیستم شهر صفر در دار السلطنه هرات باغ زاغان مرکز پرگار دولت و نقطه دایره خلافت آمد

درین

و درین ایام نوکر امیر شیخ ابراهیم از مملکت شروان رسیده پیشکشهای پادشاهانه بعرض رسانید و
آنحضرت فرستاده را عنایت و رعایت فرموده بازگردانید و از جانب سمرقند خبر آمد که امیر شاهملک
بجانب مغول رفته و الغار بسیار کرده و این سخن محتاج بیانست **ذکر یاغی شدن امیر شیخ نور الدین
کرت ثانی** سابقاً مذکور شد که امیر شیخ نور الدین در حوالی سمرقند منهزم گشت اما همچنان سودای
استقلال در خاطر داشت ع سودای سلطنت ز سر این گدا نرفت * هر زمان سر راهی میگرفت و
هر طرف فتنه می انگیخت نوئین اعظم امیر شاهملک عرضه داشت بپایه سریر اعلی فرستاد که شیخ نور الدین
ترک یاغی گری نمیکند اگر فرمان شود صوران را محاصره کنم شاید که صید وحشی در دام افتد حضرت خاقان
سعید فرمود که صلاح و فساد آن طرف بعهده اوست هر چه مصلحت داند بتقدیم رساند امیر شاهملک
اواسط رمضان سال گذشته از سمرقند متوجه صوران گشت و امیر موسی کا و امیر حمزه ترخان را
منقلای ساخته امیر شیخ نور الدین خبر یافته راه گریز پیش گرفت و پناه بمغول برد و امرا منقلای در
عقب رفته بازماندگان او را شیر در گله و گرگ در رمه نمودند و باز آمدند امیر شاهملک پیش
امیر عبد الخالق پسر امیر خدایداد حسینی که در آن ملک صاحب طرفی بود فرستاده و پیغام داد که چون لشکر
ما حوالی نماید هر آینه شیخ نور الدین ایمن گشته بصوران آید باید که در کمین باشد که احتمال دارد که او را
بدست آرد امیر عبد الخالق که میان او و شیخ نور الدین عداوت عظیم بود ع تیغی کشیده بر سر ره در کمین نشست *
امیر شیخ نور الدین بیخبر بولایت در آمد و امیر عبد الخالق ناگهان بر او تاخت و جنگ بسیار کرده جمعیت
او را پریشان ساخت و امیر شیخ نور الدین با سی سوار باز بجانب مغول رفت امیر عبد الخالق اگرچه او را
میتوانست گرفت اندیشه کرد که او را از میان بردارد امیر شاهملک او را نیز در آن طرف نگذارد فی الجمله امیر
عبد الخالق غنایم و هزار اسب گرفت و مریض شده بعد از هفده روز وفات یافت **بیت**
به پیروزی اندر مترس از گزند * که یکسان نگردد سپهر بلند * امیر شاهملک جای او را بعد از تسخیر بلاد تیمور
ملک پسر و الدای داد که در شمایل او دلایل مردانگی و مخایل فرزانگی مشاهده می افتاد امیر شیخ نور الدین
پیش محمد خان پسر خضر خواجه پادشاه مغولستان رفت و سعی کرد که ایلچیان امیر شاهملک را که آنجا بود
گرفته و خان پانزده هزار مرد مقرر فرمود که همراه برادر او شمع جهان متوجه ماوراء النهر شوند امیر
شاهملک وقوف یافته صورت حال عرضه داشت پایه سریر اعلی کرد و میرزا الغ بیگ در سمرقند
توقف نمود و امیر شاهملک عزم رزم مخالفان جزم کرد و مغولان بمحاصره قلعه سیرام که در تصرف کسان

امیر عبد الخالق بود اشتغال داشتند که خبر توجه امیر عبد الخالق یافتند عازم جانب او شدند و اثر نیاملک
از غریمت ایشان آگاه شده تدبیری اندیشید که موافق تقدیر آمد و شرح آنچنانست که شاه بیسم کوکرشاه
او بود با دو هزار سوار نامدار مقرر فرمود که ایلغار کرده بولایت سکی درآیند و مخالفان مغولان که در آن
ولایت بودند دست بردی نمایند شاه بیسم دو روز و یکشب بسرعت سیر نموده بنوعی شتافت که مخالفان
بر بستر امن در خواب غفلت خفته یافت مجموع را غارتیده خانهها را زیر و زبر گردانید و الجا و بسیار گرفته
شش هزار اسب بخدمت امیر شاهملک رسانید مغولان این خبر شنیده از هم فرو ریخته و هر یک بطرفی
گریختند و امیر شاهملک احوال معاودت مغولکان عرضه داشت پایه سریر اعلی نمود در وقتی که موکب
همایون در ییلاق بادغیس بود و آنحضرت لشکرها اجازت داده بمستقر دولت مراجعت فرمود چنانچه
ذکر آن گذشت اینست شرح احوال که قلم عنبرین خال لطیف وعده مقال بشکسای گشت **ذکر توجه
حضرت خاقان سعید بجانب ماوراء النهر** چون امیر شیخ نور الدین از طرف مغولان طرفی
بر نبست و دندان طمع او در کام ناکامی شکست روبحیله آورده کسان بمغولستان فرستاد و بصورت
عرضه داشت پیغام داد که بارها گفتم که امیر شاهملک با شما دوست نیست و غدر میکند باور نمیکردید
اینک تمام الوس را برهم زد اگر تدارک این قضیه نخواهید کرد ضرر او زیاده خواهد شد محمد خان با لشکر فراوان
عازم ماوراء النهر شده خبر بسمرقند رسید و میرزا الغ بیک شرح واقعه بپایه سریر اعلی رسانید حضرت شاهرخی
باحضار لشکرها فرمان فرمود و بدولت و سعادت عزیمت ولایت ماوراء النهر جزم فرمود و چهارشنبه
سلخ ربیع الاول از دار السلطنه هرات بباغ مختار آمد و بالشکرهای جهان روان شده بآب مرغاب
رسیده و قاصد میرزا الغ بیک خبر رسانید که مغولان بولایت خود باز گشتند و شرح این حال از روی اجمال
آنست که محمد خان از لشکرگاه خود بموضع قلان باشی که میان سکی و صور است آمد و امیر شیخ نور الدین
با قومی ملحق شد محمد خان با اعیان دولت خود مشورت نموده مردم کاردیده تجربه یافته گفتند چه موجبست
که برای شیخ نور الدین با قومی با قوت و جمعی با شوکت دشمنی کنیم و حال جنگ معلوم نیست ایلچی
حافظ نام پیش امیر شاهملک فرستاده پیغام داد که سابقا میان ما عداوتی نبود و صورت نزاعی که
روی نمود بانگیز صاحب غرضان بود و این زمان با تو دوستی میکنیم اگر میان تو و شیخ نور الدین نزاعی
باشد او را اجابت نمیکنیم امیر شاهملک ایلچی را رعایت کرده خوشدل باز گردانید و نوروز بخشی را با
پیلکات پادشاهانه بخدمت محمد خان فرستاد و از جانبین قواعد مصادقت تاکید یافت و درین

اثنا

اثنا ذکر میرزا الغ بیک ملک بیساول رسید و بموقف عرض رسانید که میان میرزا الغ بیک و امیر
شاهملک کدورتی واقع است آنحضرت از جهت معاودت مغول و خبر ملک بیساول در عزیمت
جانب ماوراء النهر متردد می بود و چند روز در النگ تحکتو توقف نمود و امیر سید علی ترخان را
جهت تحقیق اخبار بسمرقند ارسال فرمود و امیر سید علی تفحص احوال نموده دانست که از وقت
که آنحضرت امیر شاهملک را عنایت فرموده در ممالک ماوراء النهر صاحب اختیار ساخت تمام
امور بر وفق رای جمهور بفکر صایب و نظر ثاقب منتظم گردانید و با میرزا الغ بیک در مقام
نصیحت و دولتخواهی است اما اکثر طباع خاصه پادشاهان از نصیحت تلخ آید چه ایشان همه وقت طمع
ایام را شیرین و خوشگوار بکام خود خواهند و همه عالم را فرود خود بینند و اگر بنابر مصلحتی احیانا خلاف
رای شاهزاده کنند اصحاب اغراض آنرا بر بیحسابی و سبکداشتی حمل کنند و بنوعی دیگر بازنمایند
و چگونه کان توان برد که نصیحت موجب عداوت گردد **بیت** دارو سبب درد شد اینجا چه امید است
زایل شدن عارضه و صحت بیمار • امثال این قضایا از کید حساد و مکر اضداد بعید و بدیع نیست
خاصه بر درگاه سلاطین فی الجمله امیر سید علی ترخان باز آمده شرح احوال گفت و بعرض رسانید و
از آن طرف امیر شاهملک متوجه مغول شد حضرت خاقان سعید خواست که ضبط ملک بنوعی
نماید که مناسب ناموس سلطنت باشد بنابر آن موکب ظفرنشان عازم سمرقند شد و بقبة الاسلام
بلخ آمده بر جیحون پل بستند و موکب منصور بیست و یکم جمادی الاولی عبور فرمود و میرزا الغ بیک
و جمیع بزرگان در منزل قتقا شرف دستبوس یافتند و آنحضرت چون آفتاب در بیت شرف
دار السلطنه سمرقند نزول نمود و بزرگان دیار و صاحب قران نامدار رفته صلات و صدقات
بمستحقان رسانید و مرغزار کان گل لشکرگاه گردانید و بعد از چند روز نوکر امیر شاهملک سر امیر شیخ
نور الدین آورد و شرح این سخن از نوادر وقایع است ولی شایبه تزویر مطابق واقع **شرح قتل امیر
شیخ نور الدین بحسن تدبیر امیر شاهملک بدست بهرقداق** هر که اکسیر درجه طالع بحرم قاطع
رسید هر آینه از نظر سعادت اثر نحوست یابد و هر صورت که باخود نقش بندد غیر آن در آینه خیال
جمال نماید **بیت** هزار نقش برآرد زمانه و نبود • یکی چنانچه در آینه تصور ماست • و کسی را که در حقیقی
شکی باشد و حکایات گذشته را باور نکند گو بچشم عبرت صورت این حال مشاهده نمای و بگوش
هوش این حکایت استماع فرمای چه در تواریخ قدما و مولفات فضلا چنین حادثه مطالعه نرفته

معاینه نگشت و کیفیت واقعه چنان بود که چون امیر شاهملک عزیمت مغولستان نمود و در کنار جیحون
عزم پل بستن فرمود امیر شیخ نورالدین آگاه شده قاصدی جنگیز اغلان فرستاد و پیغام داد که من با
امیر شاهملک بد کرده ام و خود عذرخواهی نمی توانم کرد توقع آنکه میان ما واسطه شوی و هرچه از این طرف
تقبل نمایی بتقدیم رسد جنگیز اغلان رمضان اوزبک را که از اعیان نوکران او بود و بتجربه زبانی
آب لطف با آتش عنف امتزاج می نمود روان فرمود که امید بجناب امارتمآب آنست که ملتمس او را
نکند و نصیحت قبول فرماید چه معلومست که درخت دشمنی میوهٔ پشیمانی بار آرد و تخم نزاع ثمرهٔ انقطاع
دهد شما را سوابق مودت و لواحق محبت در میان بوده اگر آنجناب نصیحت بسمع رضا اصغا نماید
من قبول میکنم که امیر شیخ نورالدین بعد از این در مقام رضاجویی آید امیر شاهملک گفت اگر بر صلح
و صفا دارد و تومان و برادر او شیخ حسن و نوکرش تنکم و پسرش محمود شاه را پیش ما فرستد تا سخن او اعتماد را
شاید این مثل مشهور است که هرکه شیر گرم خورده تا آب پف نمیکند نمیخورد شیخ نورالدین ما را بسیار
بازی داده است چون امیر شیخ نورالدین از جانب جنگیز اغلان نومید شد علی کاز نوکر امیر عمر تابان را
که مدت چهار ماه در بند داشت پیش امیر موسی کاوا ایرودولتخواجه فرستاد که شما تا کی جانب شاهملک
را گرفته اید وقت آمد که طرف ما گرفته آشتی دهید اگر او بدرشتی سخن گوید او را از لطف ورزی از آن
منع کنید امرا سخن گفته امیر شاهملک ایشان را نزد امیر شیخ نورالدین فرستاده خود متعاقب بصوب آن
آمد و قاصد روان داشته گفت اگر بگناه اعتراف کرده میگویی بد کردم من با تو صلح میکنم و اگر زمیان
من و تو جنگست امیر شیخ نورالدین گفت اگر امیر شاهملک با دو نوکر بدر قلعه آید تا من با دو نوکر بی رسول
و پیغام سخن کنیم بهتر باشد برین قرار هر دو یکدیگر را دیده سلام کردند و کنار گرفته پرسیدند امیر شاهملک
گفت همه عالم را معلومست که حضرت صاحب قران ترا مثل فرزندان تربیت فرموده بدرجهٔ
بزرگ امارت رسانید و بوجود انصاف ده که هیچ آفریده با این خاندان این جرات و بیحرمتی کرده
که تو میکنی حالا الماضی لایذکر گفته اند بزرگان که از گذشته نگویند من بر کرم حضرت خاقان سعید اعتماد
کرده نوکر در مقام اعتذار آیی ترا گزند نرسد شیخ نورالدین گفت ریسمانی که گسیخت درست نمیشود
و پیوند گره باقیست بیت رشته چو گسیخت می توان بست ٭ لیکن بمیان گره بماند ٭ سخن صلح قرار گرفت
امیر شاهملک تومان آقا را اسلام کرده و زمان حضرت صاحب قران را یاد آورد و در گریه شد امیر شاهملک
امیر شیخ نورالدین را گفت روز بلند شد و هوا گرم از برای ما شامیانه و خوردنی فرست تا زمانی

بیاساییم

بیاساییم بیت چندروزی که درین مرحله فرصت داری ٭ خوش بیاسای زمانی که زمان این همه
نیست ٭ بدین سخن او را فریب داده از دنیای غدار و فریب آن با یکدیگر سخن گفتند القصه امیر موسی
کاوا ایرودولتخواجه چند نوبت آمد شد کرده سخن صلح بجایی رسید امیر شاهملک چون دید که امیر شیخ
نورالدین صلح نمیکند فکر برقداق در میان آورد امرا گفته که او از آن نیست که همچنین قصد او توان
کرد ع کجا همای بدام کسی در آید و سر ٭ امیر شاهملک با امرا دیگر سخن نگفته با خود گفت این کار جز بدلیری
نمیشود و این سر با کسی نباید گفت ع که اهل عقل این همه با خویشتن بگو ٭ امرا را گفت یکبار دیگر این جا
دولت را نصیحت کنید اگر خود و فرزند پیش بندگی حضرت نمی روند دو نوکر نیک خود را فرستند تا مانع
گشتن را ناموسی باشد امرا رفته امیر شیخ نورالدین با دو سوار نزدیک قلعه ایستاده با ایشان سخن
میگفت امیر شاهملک برقداق را گفت تو مرا بجای برادری بل که بیشتر اگر امروز قدم جرات در پیش
نهی و درین معنی که در خاطرم آمده اقدام نمایی شاید که ظفر روی نماید و نام دلاوری بر روی روزگار باقی ماند
درین حال که امرا باز گردند ترا پیش شیخ نورالدین باید رفت و او چون ترا ببیند هر آینه طلبیده در آغوش
خواهد گرفت چون نزدیک او رسی پیاده شو و چون سر فرود آرد که ترا در آغوش گیرد او را دلیر و مردانه
چنان در بغل گیر که دستهای تو بر پشت او بهم رسد او را محکم گرفته از اسب فرو کش او را زیر آوردن
عهدهٔ تو و ترا نگاه داشتن عهدهٔ ما و برقداق بدر قلعه رفته چون چشم شیخ نورالدین بر او افتاد آواز
داد برقداق پیاده شد چند کرت زانو زد و امیر شیخ نورالدین خم شده در آغوش باز کرده او را در بغل
گرفت چون دست برقداق غدار از پس پشت امیر بهم رسید بهر زوری که داشت او را فرو کشید
و چون بر زمین افتاد زانو بر سینهٔ او نهاد و شمشیر از میان کشیده دو نوکر شیخ نورالدین که در بیرون قلعه
بودند بر برقداق تاختند و یکی شمشیر بر بازوی او فرود آورده برقداق شیخ نورالدین را از زانو نگاه داشته شمشیر
حواله سوار کرده و چنان زد که لبهای اسب او بریده شد و اسپان رم کرده شمشیر بر روی شیخ نورالدین
مظلوم فرود آورد چنانچه انگشتهای دست او که تیغ را منع میکرد و بینی با یک نیمه سر جدا شد و امیر شاهملک
از دور بر بالای بلندی چشم بر ایشان داشت چون برقداق دست بالا کرد امیر شاهملک با دویست
سوار مکمل تاخته بدر قلعه رسید و برقداق هنوز بر سینهٔ شیخ نورالدین بود که در رسید برخواسته یکدو
شمشیر دیگر بر سر او زده و سرش از تن جدا ساخته بر خاک مذلت انداخت امیر شیخ نورالدین اگر چه روزی
چند با امیر شاهملک شطرنج منازعت باخت و در بساط مقابله و مقاتله اسب محاربه تاخت و در

بس فرزین بند فریب کمین ساخت عاقبت نظر از بازی خصم برداشته و فیل بند عذر او را اعدام انگاشته
در خانهٔ مات نشست و رقعهٔ حیات بر افشاند **بیت** به پیل بازوی خود گرچه ساخت فرزین بند
پیک پیادهٔ شهرخ ز اسب دور افتاد ❊ امیر شاه ملک به قراق را که چنان امر خطیر ارتکاب نمود
تربیت و نوازش بسیار فرمود و او را گفت مدت عمر ممنون تو خواهیم بود به قراق عرضه داشت که اگر من در
خدمت شفقتی تحمل کردم با سید رضای مخدوم من آسان گذشت و کاری چنین جز بمساعدت دولت
نتواند بود و کدام خدمت ازین زیاده تر باشد که نام خدمتکاری بنده در میان الوس باقی ماند و این
همه نتیجهٔ فکر صواب بندگی مخدوم است امیر شاه ملک بعد ازین واقعه صوران را محاصره کرد و خدمت
خاقان سعید امیر شاه ملک را طلبیده فرمود که اهالی قلعه از تو در هم اند و پیش ما آی تا ما کس فرستاده
ایشان را طلب داریم امیر شاه ملک کمر فرمان بسته روی بحضرت بهشت صفت آورد که و اذا رأیت
ثم رأیت نعیما و ملکا کبیرا **ع** دست ما را از کمر مقبلان **ذکر معاودت حضرت خاقان سعید از**
ماوراء النهر چون مهمات ولایت ماوراء النهر تجدید مضبوط شد و اطراف ممالک از آسیب بیگانگان
محفوظ گشت حضرت خاقان سعید عزم مراجعت فرموده موکب منصور از کان گل کوچ کرده بکوک
گنبد آمد و آنجا میرزا احمد میرک کمر انقیاد بسته شرف دستبوس یافت و بعنایت مخصوص شد امیر
شاه ملک نیز بسعادت ملازمت استسعاد یافت و آفتاب عاطفت از اوج جلال بر چهرهٔ احوال او تافت
و میرزا الغ بیک در همان منزل طوی عظیم کرده پیشکشها پادشاهانه بعرض رسانید و امیر شیخ حسن برادر
امیر شیخ نور الدین عرضه داشت فرستاده اظهار انقیاد کرد آنحضرت توکل جهره را فرستاده بود که اگر ایلی
تومان آغا را پیش ما فرست و چون میان میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک اندک غباری شده بود
فرمان همایون نفاذ یافت که امیر شاه ملک عازم خراسان شود و موکب عالی ما گوکبهٔ دولت و اقبال
در دار السلطنهٔ هرات نزول اجلال فرمود و بعد از چند روز بانوی عظمی تومان آغا رسیده آنحضرت
در تعظیم شرایط تکریم تقدیم نمود و قصبهٔ کوسویه را برسم سیورغال بر نواب او مسلم داشت و حالا در آن
قصبه و نواحی از آثار خیر او مدرسه و خانقاه و رباط بنایت معمور است **ذکر وفات میرزا خلیل سلطان**
و والده اش خانزاده موکب منصور چون بدار السلطنهٔ هرات رسید خبر واقعهٔ جانسوز و نائرهٔ
جگر دوز شاهزادهٔ جهانیان نصیر الدین میرزا خلیل سلطان شنید که در ملک ری بعارضهٔ دو سه روزه
شانزدهم رجب با حسرت شباب بمنزل تراب رفت از حدوث این حادثه و نزول این نازله

دلهای

دلهای عزیزان در آتش و جانها در کشاکش ماند **بیت** از بس که خون دیدهٔ احباب موج زد ❊
از گریه چرخ بر سر طوفان حباب شد ❊ هنوز گوش از صدا و صدمت زلزلهٔ کوس رحیل خلیل خلاص
نیافته طنین ارتحال والده اش مهد علیا خانزاده در شرفات قصر دماغ و غرفات حجرهٔ خیال بهیچ
داغی نگشته بیک که داغی دگر رسید ❊ و آن بانوی کبری در مشهد مقدس رضوی وفات یافت و در جوار
روضهٔ بزرگوار مدفون شد مثل آدمی و احوال او و سر انجام و مآل او چون مسافریست که منزل او و مهد
و مسکن آخر او لحد و میان این دو منزل مرحلهٔ چند معدود و چند روزی محدود و هر سالی چون مرحله و هر فصلی
چون رباطی و هر ماهی فرسنگی و هر هفته میلی و هر روزی قدری و هر ساعتی مسافتی و هر دمی قدمی و ادمی
در آن این نشسته و از منزل آخرت فارغ گشته **رباعی** بنگر که ز من رسید افسانهٔ عمر ❊ آمد بکدام شمع پروانهٔ
عمر ❊ تو فارغ و خوش نشسته و باد اجل ❊ هر گاه امید بر دهم دانهٔ عمر **ذکر قضایای ممالک فارس**
و عراق میرزا اسکندر در ماه صفر لشکر معتبر ممالک فارس مرتب ساخته عازم ولایت کرمان
شده اول بسیرجان رسیده محاصره کرد سیرجانیان بارهٔ بیرون را طرح ریخته در قلعهٔ کوه گریختند
و میرزا اسکندر جمعی بمحاصره گذاشته متوجه کرمان شد و هر جا لشکر او رسید از زراعت و عمارت نشان
نماند فوجی امرا برسم ایلغار بطرف بم و جیرفت و سایر گرمسیرات فرستاده خود بنواحی کرمان آمد و
جمعی که محاصرهٔ سیرجان میکردند بعیش مشغول گشته طریقهٔ حزم فرو گذاشتند اهل قلعه ناگاه شبیخون
آورده دست بردی نمودند چنانچه امراء محاصره بیک اسب و تازیانه بار دو آمدند میرزا اسکندر
غضب فرموده گناهکاران را بنوعی ادب کرد که عبرت دیگران شد و میرزا اسکندر امیر عبد الصمد را
بجانب خبیص فرستاده سلطان حسین ولد امیر ایدکو برلاس بدفع آن از کرمان روان شد و میان
ایشان جنگ سخت بوقوع پیوست عاقبت زین الدین عبد الصمد ظفر یافت و همچنین امرا که
بگرمسیرات رفته بودند غالب آمدند و هر دو گروه مظفر و منصور باز آمدند میرزا اسکندر بظاهر کرمان
نزول فرمود کرمانیان مرتضی اعظم سید شمس الدین بمی را قدس سره بیرون فرستاده مال و خرج
قبول کردند میرزا اسکندر بنا بر حسن اعتقاد که در بارهٔ سید اعظم داشت و نیز شنید که میرزا رستم از درگاه
امیر قرا یوسف عود نموده باصفهان رسید و قطب الدین طارمی طاغی و یاغی شد این معانی سبب
آن گشت که التماس سید قبول کرده صلح نموده بجانب شیراز معاودت فرمود چون میرزا رستم از جانب
تبریز باصفهان رسید خواجه احمد صاعدی که صاحب اختیار بود با سایر اکابر عراق استقبال فرمود

و میرزا رستم یکدو ماه در اصفهان کامکار و کامران گذرانید چون خواجه احمد صاعدی خلاف احکام رستمی میکرد میرزا رستم در باب قتل او با ارکان دولت مشورت نمود قرار دادند که چون بمبارکباد عید اضحی که در آن نزدیک واقع بود آید او را تنها بمجلس آورده از میان بردارند و موجب مقرر عمل نموده کار او تمام شد ع نشنیده که هر که بمیرد تمام شد ؛ اصفهانیان با میرزا رستم دل دگرگون کردند میرزا اسکندر نزدیک اصفهان رسید میرزا رستم طاقت مقاومت نداشت بضرورت راه خراسان برداشت **ذکر احوال امیر قرا یوسف و فرزندان او** چون امیر قرا یوسف خاطر از جانب سلطان احمد جمع کرد و سایهٔ دولت بر سریر سلطنت تبریز انداخت همتش آن بود که اسم خانیت در میان اولاد او باشد بنا برین تختی زرین ساخت و طوی بزرگ ترتیب داده اکابر و اعیان آذربایجان را احضار فرمود و پیر بداق که ارشد اولاد او بود بتاج و کمر سرافراز ساخته بپادشاهی برداشت و بر تخت زرین نشانده نوکروار پیش او بخدمت او قیام نمود و چند روز طوی بهادر بزرگ فرمود و خلعتهای پادشاهانه و کمرهای خسروانه باعیان آذربایجان و امرا و ترکمان داد و همه پیشکشهای مناسب گذرانیدند و بعد از طوی بر صدر فرمان چنین نوشتند که سلطان پیر بداق یرلیغیندین ابوالنصر یوسف بهادر قوماننگ سوزی و هم درین سال شاه محمد پسر بزرگتر امیر قرا یوسف بغداد مسخر کرد و اینچنان بود که بغداد از واقعهٔ سلطان احمد اولاد او شاهزاده و ولد شاهزاده شیخ علی بن سلطان اویس یعنی سلطان محمود و سلطان محمد و سلطان اویس حاکم بغداد شدند و میان ایشان اختلاف عظیم پیدا شد امیر شاه محمد بن امیر یوسف در اردبیل این خبر شنید طمع ملک بغداد کرد و ایلغار نموده ناگاه بدروازهٔ سوق سلطان فرود آمد و درین حال سلطان محمود پسر بزرگتر شاه ولد حاکم بود و از قبل او عبد الرحیم ملاح صاحب اختیار جمعی اشرار امیر بختیارش را که در زمان پادشاه احمد شحنه و داروغه بود کشته با وجود قوت این کشتی با زاچه محل حکومت باشد اتفاق کرده ملاح را بقتل آوردند و بغداد پرغوغا شد اولاد شاه ولد و دختر سلطان بخت سلطان اویس بغداد بطرح ریخته بجانب شوشتر گریختند و شاه محمد بغداد را گرفت و فعلا بهمت و بعضی کردستانات را قبضهٔ تسخیر آورد و سالها در آن مملکت فرمان او روان بود **وقایع سنه خمس عشر و ثمانمایه و تتمه سنه اربع عشر** میرزا رستم اواخر شهور سنه اربع پناه بدرگاه حضرت خاقان سعید آورد بیت نهاده روی بدرگاه او وضیع و شریف ؛ گشاده گوش بفرمان او قضا و قدر ؛ و شرف دستبوس یافته آنحضرت او را بحسن اشفاق و مکارم اخلاق معزز و مکرم داشت و چشم عنایت و نظر عاطفت بر انتظام احوال او گماشت

و بار دیگر در بارهٔ او التفات پادشاهانه و اهتمام خسروانه بذل نمود و اسباب سلطنت مرتب داشته بجانب عراق فرستاد و آنحضرت زمستان در هرات اتفاق قشلاق فرمود **ذکر عزیمت زیارت مشهد مقدسه و بعضی قضایا و حکایات** چون سپاه سرما روی بانهزام نهاد آورد و مزاج هوا آغاز نشو و نما کرد و نسیم اعتدال بخش صبا در تربیت اطفال نامیه آثار انفاس مسیحا نمود آفتاب جهانتاب بدستیاری ابر گوهربار اظهار اسرار از زمین فرمود رای حضرت خاقان سعید که طلیعهٔ آفتاب غیب و جام جهان‌نمای مجلس لاریب است اقتضا آن کرد که موسم عید اضحی زیارت مشهد مقدس رضوی که اهل تحقیق آنرا بنا بر حج داشته اند بجا آرد و نهم ماه ذی قعده از دار السلطنه هرات عزیمت فرمود بوقتی که بیت هزار نافه بهر گوشه گشاده صبا ؛ هزار عقده بهر ذیلی گسست سحاب ؛ درین اثنا بسمع اعلی رسید که مودود گرمسیری که التجا بدرگاه عالیجاه آورده بود چنانچه مذکور شد و مدت چندگاه در هرات ملازم درگاه همایون بود و چون مدت توقف او مدید شد و شفاع او بغایت مخصوص گشت مودود روزی چند دم اللیل حبلی میزد و ململ وحی تعللی میکرد و درین وقت که موکب منصور عزیمت مشهد فرمود مودود فرصت غنیمت دانسته در اثنا راه عازم گرمسیر شد آنحضرت تجسس احوال او کسی بهرات فرستاد و چون قوت دولت آنحضرت چنان بود که هر که خلاف او بر دل گذرانید جان نبرد و اگر پشت بدولت او کند محنت رو باو آرد لاجرم چون مودود عزیمت گرمسیر نمود در منزل رسین که جماعتی بلوجان که علی تیمور رئیس و مهتر ایشان بود در شکار با او دوچار شدند علی تیمور از او پرسید که باین طرف چگونه افتادی جواب داد که آنحضرت مرا بولایت فرستاده علی تیمور گفت عنایت نامه باید نمود و الا موقوف بود مودود تیغ کشیده چندتن از بلوجان مجروح گردانید و بعضی را بدرجهٔ شهادت رسانید علی تیمور فرار نموده و مودود تاخته در عقب او بود و تیمور پسر علی تیمور از پس مودود ع جوانمردی خوبان کمانی بجنگ ؛ تیری بر شانهٔ او زد که از سینه اش بیرون آمد و از اسب افتاده تیر فنا از شست قضا بر هدف جان او رسید جماعت بلوجان مودود و یاران را مقید ساخته با سر مودود بهرات فرستادند و قاصدی که از اردوی همایون تجسس حال مودود آمده بود با سر مودود یک روز بهرات رسید ع هر که بر تافت سر از حکم تو جان داد بباد ؛ و چون موکب همایون بطالع سعد و اختر فرخنده بیت بوقت آنکه ببرج شرف رسد خورشید ؛ دهان لاله کند از معدن لؤلؤ ؛ بمشهد مقدس رضویه رسید و شرایط زیارت بجای آورده صدقات بمستحقان رسید و در منزل مرتضی

اعظم سید عزالدین حاکم مملکت قومس که چند جا ذکر بزرگی او گذشته از راه حسن اخلاص و صفای
عقیدت بشرف ملازمت رسید و پیشکشها که از چنان بزرگی مناسب چنین حضرتی باشد گذرانید
و عز قبول یافته بعواطف پادشاهانه سرافراز شد و در سلک امرای کبار و ملوک نامدار و سادات
عظام انتظام یافت و ذکر امیر سید علی از بلدهٔ ساری و برادر امیر حسن کیا از فیروزه کوه آمده پیشکشها
و عرضه داشتها گذرانیدند و جمال حال ایشان بزیور اخلاص آراسته شد و رایات همایون بجانب
دار الملک عود نمود و امیر سید عزالدین چون دولت و سعادت ملازم بود و آنحضرت از راه
بادغیس بموضعی که نقاش چابک دست طبیعی در تصویر حلل ربیعی دستکاری می نمود شکارکنان و صید
افگنان جمعه عاشر محرم الحرام در دار السلطنه هرات مقام و آرام فرمود **ذکر آمدن ایلچیان پادشاه
خطا** درین ولا از ولایت خطا ایلچیان از پیش پادشاه رای منک خان پادشاه چین و ماچین و سایر
آن ممالک رسیدند فرمان همایون نفاذ یافت که شهر و بازارها آیین بندند و هر صنعت در کمال نظام
کرده دکان خود را آرایند و امرا برسم استقبال بیرون رفته مقدم ایشان را بر خود مبارک داشتند و همراه
بتعظیم تمام بشهر در آوردند زمانی بود چون روز جوانی فرح افزای و هنگامی چون شب وصل غم زدای
حضرت خاقان سعید فرمان فرمود که باغ زاغان را چون باغ جنان آراسته پیاولان بهرام
صولت ضرغام سطوت هرکس را محل و مقام تعیین فرمودند و حضرت خورشید طلعت چون آفتاب
براوج رفعت و سریر سلطنت برآمد و خطا و امرا و ایلچیان از شرف دستبوس رسانیده و ترکات
گذرانیده سخنان ایشان عرضه داشتند و مکتوب پادشاه خطا باین عبارت بود **صورت مکتوب
پادشاه خطا** رای منک پادشاه معظم نامه ارسال میفرماید بدیار سمرقند مرشاهرخ بهادر را فکر
میکنیم خداوند تعالی جمیع خلایق را بیافرید آنچه در میان آسمان و زمینست تا هر یکی براحت و رفاهیت
باشند تا بید خداوند تعالی خداوند ممالک روی زمین گشته ایم بمتابعت حکم الهی جهانداری میکنیم
سبب این میان دور و نزدیک فرق نمیکنیم همه را برابر و یکسان نگاه میداریم پیش ازین شنیدیم که تو
نیک عاقل و کاملی و از همگنان بلندتری بامر خداوند تعالی اطاعت مینمایی و رعایا و ملک را پرورش
داده درباره همگنان احسان و نیکویی رسانیده سبب این نیکی شاد گشتیم علی الخصوص ایلچی فرستادیم
تا کمخا و ترقو و خلعت رسانید چونکه ایلچی آنجا رسیده تو نیک تعظیم امر ما نموده و مرحمت ما را نیک ظاهر
گردانیده همه خرد و بزرگ شاد گشته اند فی الحال ایلچی فرستادی تا خدمت و تحفه اسپان و متاعها

آن دیار

آن دیار رسانیدند بجد صدق نمودن ترا دیدیم که شایستهٔ ستایش و نوازش باشی پیشتر در مغول
بآخر رسید پدر تو تیمور فرمان بامر خدای تعالی اطاعت آورده تا می زدی پادشاه اعلی ما را خدمت
نموده تحفه ایلچیان منقطع نگردانیده سبب مردمان آن دیار را امان داده و همگنان را دولتمند
گردانیده دیدیم که تو همت و روش پدر نیک متابعت نموده اکنون دوچون مای انکسان و هزاره
سوجو دانک جنک صده سون قریخی با جمعم فرستادیم با تهنیت و خلعت کمخا و ترقوها و غیرها تا صدق
ظاهر گردد بعد ازین کسان فرستیم تا آیند و روند تا راه منقطع نشود تا تجارت و کسب مراد خویش کنند
خلیل سلطان برادرزادهٔ تست می باید که وی را نیکو تربیت نمایی تا حق زادگی خویش بجا آورده
باشی تو می باید که بصدق در ای متابعت ما نمایی اینست که اعلام گردانیده میشود و مکتوب دیگر
همراه این مکتوب فرستاده بودند یکی پیلاکات که فرستاده بودند در آنجا مفصل کرده و یکی برشال
خط راه که ایلچیان را باشد و در هر مکتوب بزبان پارسی نبشته و در همان مکتوب بخط خطایی همان
مضمون بزبان خود نبشته حضرت خاقان سعید مکتوب را اصغا نموده دقایق آنرا بفکر دوربین ادراک
فرمود و بعد از اطلاع بر مقاصد همه را باسعاف مقرون ساخته فرمان شد که امرا ایلچیان را طویها دهند
ذکر آمدن ملک قطب الدین از سیستان درین اثنا ملک قطب الدین بن ملک محمود که پیشتر
از مراسم بندگی متقاعد بود اعتماد بر لطف حضرت خاقان سعید نموده بدار السلطنه هرات آمده
امرای کبار را شفیع انگیخت و دست در دامن اعتذار آویخت امرا عرضه داشتند که هرچند ملک
قطب الدین در خدمتکاری از موضع ثبات لغزیده است ربنا ظلمنا انفسنا گویان با تیغ و کفن عازم
درگاه عالمپناه است و غبار وحشت از آیینهٔ ضمیر منیر آنحضرت زدوده ملک قطب الدین سعادت
دستبوس یافت و بامید مرحمت آنحضرت بحیات نو مستظهر گشت و قدرت استدعا و آتنا ما وعدتنا
علی رسلک در ضمیر پدید آمده از آن استغفار و اعتذار نمود **بیت** عذر به آن را که خطایی رسید ** آدم از آن
عذر بجایی رسید ** و قبول کرده که هر سال خواسته و اجمال آراسته بخزانهٔ عامره فرستد و بخدمات
شایسته قیام نماید و آنچه اخراج گذشته باقی باشد بادا رساند و وظیفهٔ بندگی بجا آرد آنحضرت ملک
نیمروز را بجانب ملک تفویض نمود **ذکر روان فرمودن ایلچیان خطا** چون مهمات ایلچیان خطا
کفایت شد اجازت آن طرف یافته معاودت نمودند و شیخ محمد بخشی برسم رسالت با ایشان
روان شد و چون پادشاهان خطا تا غایت دین اسلام قبول نکرده بر مقتضی شریعت می روند

حضرت خاقان سعید از روی دوستی و نصیحت نامهٔ عربی و فارسی فرستاد تا باشد که بنور هدایت
ایمان مشرف شوند صورت مکتوب عربی بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد
رسول الله قال رسول الله محمد علیه السلام لا یزال من امتی امة قائمة بامر الله لا یضرهم من خذلهم
ولا من خالفهم حتی یاتی امر الله وهم علی ذلک لما اراد الله تعالی ان یخلق آدم وذریته قال کنت کنزا
مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف فعلم ان حکمته جلت قدرته وعلت کلمته من
خلق نوع الانسان آثار العرفان واعلا اعلام الهدی والایمان وارسل رسوله بالهدی ودین الحق
ویظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون لیعلم الشرایع والاحکام وسنن الحلال والحرام واعطاه القرآن
المجید معجزة لیلجم به المنکرین ویقطع لسانهم عند المنازعة والخصام وابقی بعنایته الکاملة وهدایته الشاملة آثاره
الی یوم القیام ونصب بقدرته فی کل حین وزمان وفرصة واوان فی اقطار العالمین من الشرق والغرب
والصین ذا قدرة وامکان وصاحب جنود مجندة وسلطان البروج اسواق العدل والاحسان
ویبسط علی رؤس الخلایق اجنحة الامن والامان ویامرهم بالمعروف وینهیهم عن المنکر والطغیان
ویرفع منهم اعلام الشریعة الغراء وازاح من بینهم الشرک والکفر بالتوحید الزهرا فوفقنا الله تعالی
بسوابق لطفه ولواحق فضله ان نسعی فی اقامة قوانین الشریعة الطاهرة وادامة قواعد الطریقة الزاهرة
وامرنا مجد الله ان نفصل بین الخلایق والرعایا فی الوقایع والقضایا بالشریعة النبویة والاحکام
المصطفویة ونبنی فی کل ناحیة المساجد والمدارس ونعمر الخوانق والصوامع والمعابد لئلا یندرس
اعلام العلوم معالمها وینطمس آثار الشریعة ومراسمها ولان بقاء الدنیا الدنیة وسلطنتها واستدامة
آثار الحکومة وایالتها باعانة الحق والصواب وامالة واذی الشرک والکفر عن وجه الارض لتوقع
الخیر والصواب فالمرجو والمامول من ذلک الجانب والارکان الدولة ان یوافقونا فی الامور
المذکورة ویشارکونا فی تشیید قواعد الشریعة المعمورة ویرسلون الرسل والقاصدین ویفتحون
المسالک للسایرین والتاجرین لیتاکد اسباب المحبة والوداد ویتعاضد وسایل المودة والاتحاد
ویستریح طوایف البرایا فی اطراف البلاد وینتظم اسباب المعاش بین صنوف العباد والعباد
السلام علی من اتبع الهدی والله رؤف بالعباد صورت مکتوب فارسی بجانب دای منک
پادشاه از شاهرخ سلطان سلام ما لا کلام چون خداوند تعالی بحکمت بالغه و قدرت کامله آدم را
علیه السلام بیافرید و بعضی فرزندان او پیغمبر و رسول گردانید و ایشان را بخلق فرستاد تا آدمیان را بحق

دعوت کنند و باز بعضی را ازین پیغمبران چون ابراهیم و موسی و داود و محمد علیه السلام را کتاب
داد و شریعت تعلیم کرد و خلق آن روزگار را فرمود تا بشریعت عمل کنند و بر دین ایشان باشند
و مجموع این رسولان مردم را بدین توحید و خداپرستی دعوت کردند و از آفتاب و ماه و ستاره
و سلطان و پرستیدن باز داشتند و هر کدام را ازین رسولان شریعتی مخصوص بود اما همه در توحید
خدای متفق بودند چون نوبت رسالت و پیغمبری برسول ما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله رسید
شریعتهای دیگر منسوخ گشت و او پیغمبر و رسول آخر الزمان شد و همه عالمیان امیر و سلطان و
وزیر و غنی و فقیر و کبیر و صغیر را بشریعت او عمل می باید نمود و ترک ملت و شریعتهای دیگر گذشته
می باید داد اعتقاد بحق و درست اینست و مسلمانی عبارت از اینست پیشتر ازین بچند سال چنگیز
خان خروج کرد و بعضی فرزندان خود را بولایتها و مملکتها فرستاد جوجی خان را بحدود سرای و قوم و
دشت قفچاق فرستاد و در آنجا نیز بعضی پادشاهان چون اوزبک و جانی خان و ارس خان بر سر
اسلام و مسلمانی بودند و بشریعت محمد علیه السلام عمل میکردند هولاکو خان را ببلاد خراسان و عراق
و نواحی آن مقرر گردانیدند پس از آن بعضی از فرزندان او که حاکم آن ممالک بودند چون آفتاب شریعت
محمدی در دل ایشان بود همچنان بر سر اسلام و مسلمانی بودند و بسعادت اسلام مشرف گشته تا حضرت
رشد چون پادشاه راست گوی غازان والجایتو سلطان و پادشاه سعید ابوسعید بهادر تا نوبت
حکومت و فرمان روائی و سلطنت و کامرانی بپدر و مخدوم امیر تیمور گورکان طاب ثراه رسید
ایشان نیز در جمیع ممالک بشریعت محمد علیه السلام عمل فرمودند و در ایام سلطنت و جهانداری
ایشان اهل ایمان و اسلام را رونقی هرچه تمامتر بود اکنون که بلطف و فضل خدای عز و جل این ممالک
خراسان و ماوراء النهر و عراق و غیرها در قبضهٔ تصرف آمده در تمامی ممالک بموجب شریعت مطهرهٔ نبویه
حکم میکنند و امر معروف و نهی منکر کرده و قواعد چنگیز خانی مرتفع است چون بیقین و تحقیق شد که خلاص
و نجات در قیامت و سلطنت و دولت در دنیا بسبب ایمان و اسلام و عنایت خداوند تعالی است
با رعیت بعدل و داد و انصاف زندگانی کردن واجبست امید بموهبت و کرم خداوند تعالی آنست
که ایشان نیز در آن ممالک بشریعت محمد صلی الله علیه و آله عمل کنند و مسلمانی را قوت دهند تا باشد که
پادشاهی چند روزهٔ دنیا بپادشاهی آخرت که والآخرة خیر لک من الاولی متصل گردد درینوقت
ایلچیان از آن طرف رسیدند و تحفها آوردند و خبر سلامتی ایشان و معموری آن ممالک گفتند محبت

و دوستی که میان برادران بود بر موجب محبة الآباء قرابة الابناء تازه گشت ما نیز ازین طرف
محمد بخشی ایلچی فرستادیم تا خبر سلامتی رساند مقرر آنست که بعد ازین راهها گشاده باشد تا بازرگانان
بسلامت روند و آیند که این معنی سبب آبادانی مملکت و نیکونامی دنیا و آخرتست توفیق رعایت
اتحاد و مراقبت شرایط وداد رفیق اهل طریق باد و تم حضرت خاقان فرمود که ایلچیان اطراف را
چون ایلچی محمد قرامان که با تحف روم آمده بود و ملک قطب الدین سیستان و ایلچی پیرک از گرمسیر
مجموع ملتمسات ایشانرا ساخته و همه را بانعام و اکرام نواخته اجازت مراجعت نمود ع باز رفتند
خوش دل و خرم **ذکر پادشاهان بدخشان و رفتن ایلچی بجانب ایشان** شاه بهاء الدین بدخشانی
قاصدی پیش حضرت خاقان سعید فرستاده بود و التماس نموده که معتمدی روان فرمایند تا مال
ولایت فرستد و فرزندان خود را بملازمت مشرف سازد آنحضرت امیر حمزه قتوقور که از اعیان
حضرت بود ارسال فرمود و مشار الیه آنجا رسیده شاه بهاء الدین خیال محال و اندیشه استقلال
بخاطر راه داده بود و انقیاد احکام ننمود و با نوکران میرزا ایجل در مقام مقاتله بود امیر حمزه قتوقو باز آمد
و صورت واقعه بعرض رسانید آنحضرت فرمود که امرا کبار امیر مضراب بهادر و امیر سید علی ترخان
و امیر فیروز شاه متوجه بلخ شده در ظل چتر فلک سای میرزا ابراهیم سلطان در آیند و امرا به بلخ
رسیده میرزا ابراهیم سلطان همه را انعام فرمود و شاهزاده و امرا عزیمت بدخشان نمودند و از راه طالقان
باشکمش آمده شاه بهاء الدین بطرف بدخشان گریخت لشکرها با امرا ببدخشان در آمدند و میرزا
ابراهیم سلطان با لشکر چاره در کشم توقف نمود و شاه بهاء الدین بکوهسار سخت و بیشهای پر درخت
رفته بود لشکر منصور از کان لعل گذشته بسمنان و خنده با میر در آمدند و آن مواضع منبع آب جیحونست
از آنجا نیز گذشته احمال و اثقال شاه بهاء الدین بدست لشکر افتاد و امرا بکوهها بر آمدند که در خیال اوهام
محال مینمود که کسی بیگانه بآنجا تواند رفت و هر که با ایلی پیش آمد بمال و جان امان یافت لشکریان باز
گشتند با غنیمت فراوان بشهر بدخشان رسیدند و حکومت آن ولایت را بشاه محمود برادر شاه بهاء الدین
دادند که پیشتر بدرگاه عالمپناه آمده آثار نیکوبندگی بظهور آورده بود و فرمان شد که در پناه رایت میرزا
ایجل باشد و درین اثنا بمسامع جلال رسید که حرم محترم میرزا الغ بیگ چون صدف بدر دانه آبستنست
حضرت خاقان سعید از غایت وداد که نسبت باولاد و احفاد داشت فرمود که آن صدف
شرف را قبل از میعاد وضع حمل بخراسان آورند و بموجب فرموده مهمهای پادشاهانه ترتیب نموده

باآغایان

با آغایان و خواجه سرایان از سمرقند متوجه خراسان شدند و نزدیک دار السلطنه هرات
آغایان و خواتین استقبال نمودند و بباغ زاغان فرود آمدند و عاشر جمادی الاولی یکی شهزاده
همایون قدم از کتم عدم بحیز وجود آمد و چهارشنبه پانزدهم ماه مذکور رطوی بعظمت فرمودند
ذکر احوال ولایت خوارزم که در سال هشتصد و پانزده داخل دیوان اعلی شد چون
احوال خوارزم درین دفتر مسطور نشده رقم قلم آنست که از ابتدای جلوس فرخ فال سال به
سال بطریق اجمال باز نماید و شرح وقایع آن ولایت تقریر داده آید و صورت حال آنست
که در زمان واقعه حضرت صاحب قران امیر موسی کا حاکم خوارزم بود و قوم قراتاتار که آنحضرت
ایشانرا در هشتصد و شش از مملکت روم آورد چنانچه در مجلد اول مفصل است که در زمان
سلطنت میرزا خلیل سلطان از ماوراء النهر گریخته بخوارزم رفتند و میان ایشان و امیر موسی کا
آتش جنگ افروخته شد و شرار شرارت قراتاتار نواحی خوارزم را سوخته عزم روم کردند و امیر
ادکو امیر الامرا و شادی خان از جانب دشت بطمع خوارزم متوجه گشت و امیر موسی کا بماوراء النهر
رفته امیر ادکو رجب سنه ثمان و ثمانمایه خوارزم گرفت و امیر انگار را حاکم گذاشته بجانب دشت
رفت و جمع عراقیان در روز عید رمضان از میرزا خلیل سلطان رو گردان شده از سمرقند
عزم خوارزم کردند و آنجا رسیده پیر پادشاه بن لقمان پادشاه بن طغا تیمور خان را که در زمان
انصاف حضرت خاقان سعید گریخته پناه بخوارزم برده بود بپادشاهی بر داشتند و زر بسیار
که میرزا خلیل بی شمار بایشان داده بود بر هم نثار پریشان کردند و عازم مازندران شدند و قصه
آمدن ایشان بمازندران سبق ذکر یافت و امیر انگار قرار حاکم خوارزم بود تا در شهور سنه اثنی
عشر شادی خان وفات یافته فولاد خان پادشاه شد و امیر ادکو برسوم معهود صاحب
اختیار بود و انگار را طلبیده بتغلبه را حاکم خوارزم ساخت و فولاد خان در شهور سنه ثلث عشر
فوت شده تیمور خان پسر تیمور قتلغ خان پادشاه شد و قصد امیر ادکو کرد و او منهزم بخوارزم
آمده و یراق کرده بجانب الوس رفت و در موضع سام که ده روزه خوارزمست اچق بهادر
و غازان از جانب تیمور خان باو رسیدند و عزم رزم کردند و بتغلبه که پیش ازین حاکم خوارزم بود
بقتل آمده امیر ادکو شکسته بجانب خوارزم رسید و این حال در اوایل سنه اربع عشر بود و درگه غازان
متعاقب بخوارزم آمدند و امیر ادکو را شش ماه محاصره کردند و درین ولا خبر آمد که جلال الدین سلطان

پسر تغتش خان تیمور خان را شکسته اردوی او را غارت کرد و تیمور خان میرسید و قاصد جلال الدین
سلطان پیغام رسانید که پیش ازین شمشیر می زدید اکنون من خان شدم سعی نمایید و ادکو که دشمن
ماست بدست آرید باز جلال الدین سلطان کس فرستاد که اگر ادکو پسر خود سلطان محمود که همین
پسر داشت فرستد و سکه و خطبه بنام ما کند با او جنگ نکنید و متوجه شوید امیر غازان که خواهر جلال الدین
سلطان در عقد او بود میل صلح نمود و دکنه که خواهر تیمور خان داشت آن خبر را بود انگاشت درین
حال که تیمور خان مغلوک بخوارزم رسید غازان و دکنه را بشراب مشغول کرده نوکر خود جانخواجه را فرستاد
تا او تیمور خان بخت برگشته را بقتل آورد و جلال الدین سلطان شنیده از امیر غازان منت دار شد
و نشان فرستاد که غازان خان ماست فرموده او را حکم ما دانند و امیر دکنه برای تیمور خان عزا داشت
و از امرا و محاصره خضر اغلان بجهت اروغ بزرگتر بود بعد از آن دکنه و بعد از ایشان غازان درین حال
از همه زیادت شد و با امیر ادکو صلح کرده و او بیرون آمد یکدیگر را طوی دادند و امرا ترک محاصره کرده
متوجه جلال الدین سلطان شدند قولای بهادر در موضع بلوقیا بایشان رسید و لطفه گفت خوارزم
ناگرفته چرا بازگشتید امرا گفتند مدت هفت ماه تمام محاربه نموده با ده هزار مرد نتوانستیم گرفت تو خود
سه چهار هزار مرد بیش نداری صلاح بازگشتن است که ما سخن صلح گفته ایم و او پسر خود را پیش خان
میفرستد قولای بهادر گفت یک نفس من ادکو را کافیست و با این غرور عزم خوارزم کرد و امیر ادکو خبر
یافته استقبال نمود و چون لشکر او کمتر بود در راه مکر و فریب شب مراحل می پیمود و روز پنهان می بود چون
نزدیک رسیدند امیر ادکو لشکر خود را دو بخش کرده جمعی را فرمود که چون بیاغی رسند جنگ پیش برند و منهزم
شده پریشان شوند و گفته بود نمد کهنه و جل اسب و تبره در شکل نخجها بسته در وقت گریز هر طرف اندازند
چون امیر قولای رسید مردم امیر ادکو جنگ پیش برده گریختند لشکر قولای تصور آنکه یاغی همین بود از حرص
الجای در قفا ریختیان تاختند **بیت** از آدمی عجب چه که ماهی در آب نیز * جانرا ز حرص در سر کار دهان کند
از طرف دیگر امیر ادکو بهادر با تیغهای رخشان و سنانهای درفشان رسید قولای با آنکه لشکر از پی
یاغی رفته بود جز جنگ چاره ندید و کوششهای بهادرانه و حملهای دلاورانه کرده عاقبت بقتل آمد و امیر ادکو
سر او را بخوارزم فرستاده فرمود که طوق او را جایی کردند و نقاره چیان او نقاره میزدند و یاغی که در پی الجای
رفته بود طوق خود را دیده میرسیدند و در دام بلا افتاده گردن در غل ذل و دست در قید بندی می دادند
تا باین تدبیر هزار آدمی دستگیر شدند و لشکر امیر ادکو غنیمت گرفته بخوارزم بازآمدند و اسیران را بنده وار گران

نهاده

نهاده برعایا سپردند مقرر آنکه از بندیان هر که گریزد نگاهدارنده را بقتل آورده محله او را غارت کنند
و مردم شهر در زحمت افتادند و درین سال یعنی سنه خمس و عشر حضرت خاقان سعید لشکر نامزد
خوارزم فرمود و از امرای خراسان امیر جلیکا و الیاس خواجه با سپاه گران روان شدند و از ماوراء النهر
امیر موسی کا با پنجهزار سوار عازم آن دیار شد و نزدیک خوارزم بهم پیوستند و در آن زمان مبارکشاه پسر
امیر ادکو حاکم بود و بیکجک امیر دیوان و صدر قاضی چون خبر لشکر مقرر شد اعیان ملک جمع آمده مشورت
کردند صلاح در صلح میدیدند و بعضی براه جلای رفتند و باقی جنگ و کارزار اختیار میکردند و در اثنا امیر
جلیکا ایلچی فرستاده استمالت کرده داد و صلح گویان ساوری بیرون فرستادند و اکثر خوارزم دل بر صلح
نهادند نوکران امیر سید علی ترخان و امیر الیاس خواجه بطرفی رفته بودند جمعی را کشته و اسیر گرفته
خوارزمیان متوهم شدند و جمعی که مایل جنگ بودند جرات نمودند و غلبه از خواص و عام بیرون آمده
جنگ سخت در پیوست و چون سخن صلح در میان بود لشکریان هر طرف پریشان بودند خوارزمیان
آن روز تا شب جنگ سخت کردند و شب آوازه انداختند که امیر ادکو و جنکیز اغلان رسیدند و نقاره
شادیانه زدند امرا روز جرات ایشان دیدند و شب خبر ادکو شنیدند هم در شب عنان بعزم مراجعت
تافتند و بهادران خوارزمی در عقب آمده احمال و اثقال گرفتند حضرت خاقان سعید از استماع این
خبر متغیر شده فرمود که امیر سید علی ترخان و امیر شاه ملک عزم رزم خوارزم نمایند و لشکر ماوراء النهر
نیز پیش ایشان آیند و آنحضرت هر کرا دانست که در آن نوبت بر رعیت ظلم کرده بود عتاب و
خطاب فرمود و فرمود که چون درین کرت بتوفیق الهی خوارزم مسخر شود از جماعت که در آن نوبت
جرات نموده اند انتقام کشند و باقی رعایا را آسیبی نرسانند امرا نزدیک خوارزم رسیده شنیدند که
پسر ادکو مردم خوارزم را رنجه بسیار کرده و مال بیشمار گرفته بدین بهانه که شما طرف مخالفان داشتید
و ساوری بیرون بردید و بعضی را کشته و برخی را مقید ساخته و خوارزمیان از و متنفر اند و نیز شنیده اند
که حضرت خاقان سعید کسی را که بر رعیت خوارزم زور کرده گوش و بینی بریده و بدین جهت رعیت
طبعا مایل این طرف اند پسر ادکو متوهم شده بجانب پدر گریخت و امرا این اخبار تحقیق کرده به
شهر فرود آمدند و سادات و علما و اعیان شهر با ساوری و پیشکشها بیرون آمده شهر تسلیم کردند و امرا
مظفر و منصور بجانب خراسان و ماوراء النهر بازگشت شد و امیر شاه ملک چند روز ضبط الوس و نسق
مصالح جمهور و نظم قواعد مملکت و وضع قوانین معدلت فرمود و بمقتضی رای رزین و خاطر دوربین

تمام مهام خواص و عوام سرانجام نمود و نوکران نیک بمحافظت آنجا باز داشته متوجه پایه سریر اعلی شد
و اوایل سنه ست عشر بدار السلطنه هرات رسید و بنوازش فراوان مخصوص آمد و بعد از چندگاه حکومت
خوارزم باو مفوض شد و تا آخر ایام حیات در تصرف او بود **ذکر احوال عراق و فارس و گرفتن میرزا
اسکندر شهر قم را** میرزا اسکندر چون در ممالک فارس و عراق فرمان فرمای علی الاطلاق شد قصد
تسخیر بلده قم کرد و چند ایلچی بطلب خواجه محمد قمی فرستاده و از مردم خواجه امردی خوش شکل بود او را نیز
می طلبید و خواجه محمد بهیچ وجه ملتفت نمی شد میرزا اسکندر عزم محاصره قم نمود و قلاع آن نواحی مسخر نمود
و کوتوال قلعه علی کیوده سر نام را مقید بدر قم برد و در قم مردم جنگی بسیار بودند و جنگها سخت کردند و میرزا
اسکندر را کاری از پیش نرفت و درین حال نصر الله صحرایی حاکم ساوه بود اندیشید که هرگاه قم فتح شود
نوبت ساوه خواهد بود با آنکه میان او و محمد قمی نیک نبود عم زاده خود عماد کور را با سپاهی چند بمدد
فرستاده خواجه را بدان سبب قوت و شوکت زیاده شد میرزا اسکندر از ظاهر قم برخواست و خواست
که باصفهان رود مظفر فرامانی که معتمد خواجه محمد بود کتابتی بمیرزا اسکندر فرستاده و پیغام داد که اگر حکومت
مال قم بمن تفویض کند و بعهد و سوگند مؤکد سازد شهر تسلیم نمایم چون عهد و پیمان استحکام یافت آن
نمک بحرام آغاز مکر و فریب کرد و با خواجه محمد راست آورد که رعیت قم که اکثر در قلعه بودند بشهر روند تا که
محافظت شهر نمایند و مردم را در شهر متفرق ساخت و خود با خواص و برادرزاده خواجه محمد امیر محمود در
شهر برسم محافظت گشته در هر جا بهر بهانه ملازمان امیر محمود را نگذاشت چنانچه با امیر محمود بیشتر از
پنج شش کس نماند از دروازه کنگان بیرون رفته امیر محمود را گرفت و فوجی از لشکر میرزا اسکندر که بشورت
مظفر کافر نعمت در خانقاه خواجه علی صفی در بیرون همین دروازه بودند از کمین غدر بیرون آمده در شهر ریختند
و امیر محمود را مقید بپای قلعه بردند خواجه محمد را در قلعه چندان کس نبود که بدفع یاغی قیام نماید بضرورت
بیرون آمده او را باصفهان بردند و خواجه با برادرزاده بقتل آوردند و حکومت قم رجوع بعبد الله
پروانچی شد و ضبط المال حسب المعاهده بمظفر مقرر گشت و میرزا اسکندر درین سال اصفهان را
تختگاه ساخت ع اصفهان از صفای دیگر شد **ذکر احوال مملکت آذربایجان و امیر قرا یوسف**
امیر قرا یوسف اواخر سنه اربع عشر در الاطاق ییلاق کرده اوایل سنه خمس بدیار بکر رفت و جهت
پسر خود پیر بداق که او را بپادشاهی برداشته بود چنانچه مذکور شد طوی بزرگ ترتیب نموده هزار گوسفند و صد
مادیان ذبح فرمود و امرا و اعیان آذربایجان و کلانتران ترکمان را اسپان پایدار و پوستینهای زرنگار داد

وعامه

و عامه سپاه را رعایت کرد و صورت واقع آنست که از سرداران روزگار که نام ایشان بر اوراق
لیل و نهار نگاشته اند کسی لشکر آراسته تر از امیر قرا یوسف نداشته فی الجمله بعد از طوی متوجه تبریز
شد والی آنجا امیر شمس الدین شرایط خدمت بجا آورد و از آنجا بقلعه ساره رفته جمعی بمحاصره آن باز داشت
و بماردین آمده خزاین در قلعه او نهاد و کوتوالی آن قلعه بقرا ابها در داد و بطرف آمد امیر قرا عثمان
روان شد و مزروعات آمد و جرموک را چرانیده اهالی جرموک امان طلبیدند و امیر قرا یوسف
بقرار آنکه هزار اسب تسلیم نمایند امان داد ایشان در ادا تعلل نموده امیر یوسف بغلبه قلعه را مسخر ساخت
و قتل عظیم شد و از آنجا بشهر ارغنی آمد و امیر قرا عثمان بمحاربه پیش آمده شکست یافته بقلعه متحصن
شد و امیر قرا یوسف شهر را غارت فرموده و بعزم معاودت از آب فرات عبور نموده متوجه موش
گشت و لشکر را اجازت داده بتبریز آمد و شنید که لشکر او که باردبیل رفته بودند بر اولاد جاگیر دست
نیافتند و امیر بسطام در سلطانیه است امیر قرا یوسف قصد عراق عجم کرده اواسط جمادی الآخر بر
سلطانیه آمد و نامه و پیغام در جمیع اولاد جاگیر نیامد و از اثر قهر اماکن و مساکن سلطانیه ویران شده
امیر یوسف هشتم رجب بتبریز باز گشت و از جانب ترکمه قراباغ و شروان فارغ نموده دوازدهم
شعبان از تبریز ایلغار نموده بقراباغ آمده ایلچی پیش شیخ ابراهیم فرستاد و او را بصلح پیغام داد و امیر
سیدی احمد شکی و کستندیل گرجی با امیر شیخ ابراهیم و برادر او اتفاق نموده بصلح در نیامدند و امیر قرا یوسف
از آب ارس گذشته از طرفین جنگ بسیار کردند و امیر شیخ ابراهیم و برادر او و شیخ بهلول و کستندیل
گرجی با غلبه بسیار گرفتار شدند و امیر قرا یوسف کستندیل گرجی و برادر او را با سیصد نفر از ناوران
گرج بتیغ آبدار باتش دوزخ فرستاد و شماخی را غارت کرده بآذربایجان آمد و صد تومان چهارپای
رانده بیشتر بسبب سرما تلف شدند و امیر شیخ ابراهیم و شیخ بهلول و مولانا ظهیر الدین قاضی را
مقید بتبریز آوردند و جمعی که بصلح راضی نمی شدند بحبس و قید مبتلا گشتند امیر یوسف با امیر شیخ
ابراهیم مقرر کرد که آلات مرصع که در مجلس شروان می داشته بخزانه سپارد و شیخ بهلول و قاضی
اجازت یافتند و از شیخ بهلول دویست تومان و از مولانا قاضی صد تومان فرود آوردند و امیر شیخ
ابراهیم در تبریز ماند اول بهار عنایت و احسان و کرامت و امتنان شامل روزگار او شده
عازم دیار خود گشت و امیر یوسف آخر محرم سنه ست عشر بییلاق اوجان رفت و منصور برادر
زاده بسطام در تبریز محبوس بود **وقایع سنه ست و عشر و ثمانمایه حکایات تزویج میرزا احمد جهانگیر بن**

میرزا محمد سلطان حضرت خاقان سعید امتثال او امر الٰهی نموده خواست که بسعی سنی نبوی که برج
فروزکوه درج سلطنت بود با کفوی مناسب امتزاج داده ازدواج فرماید و اندیشه عالم نورد در
اطراف جهان جولان نموده رقم این کار را بنام حضرت صاحب قران کامگار قرار فرمود و میرزا محمد
جهانگیر بن میرزا محمد سلطان معین شد و ارکان دولت و اعیان حضرت نثارها آورده در زفاف بها کردند
و چندین دست رخت فراشخانه از خیمه و خرگاه و مطبخ و آبدارخانه و سایبان و شامیانه مرتب گشت
و فغال بلال نعال و اسبان صبا رفتار و بختیان کوه پیکر هامون گذار قطار قطار بحساب درشمار آمده
مجلس بسان آسمان با نوار کواکب آراسته و چون بوستان با نوار ازهار پیراسته گشت و منجمان ماهر
طالع وقت اختیار کرده سادات و قضات و اکابر و اشراف را بباغ زاغان آوردند و چهاردهم
جمادی الآخر دری که در سلطنت پرورده بود در عقد نکاح درج دولت میرزا محمد جهانگیر آمد مبارک
باد این عقد همایون **ذکر قشلاق فرمودن حضرت خاقان سعید در مازندران بعزم یورش آذربایجان**
از آن زمان که واقعه هایله پادشاه سعید شهید معزالدین میرزا امیرانشاه در آذربایجان واقع شد پیوسته
حضرت خاقان سعید عزم یورش آذربایجان داشت و نقش انتقام مخالفان بلوح اندیشه می نگاشت
و از جهت حدوث وقایع که در بلاد ماوراءالنهر و خراسان تا حدود هندوستان بوقوع می پیوست
چنانچه شرح آن معروض گشت آن عزیمت در عقده تأخیر مانده بود و اکنون چون بعون عنایت یزدانی
و تأیید دولت آسمانی مجموع آن بلاد مضبوط شد و خبر انقلاب عراق عرب و مملکت آذربایجان و استیلا
امیر قرا یوسف ترکمان بمسامع جلال رسید آنحضرت عزیمت تسخیر عراق و آذربایجان فرمود و فرمان
جهان مطاع باطراف ممالک ارسال نمود مقرر آنکه لشکرها از ماوراءالنهر و خوارزم از آن حدود بر خبر بوده
احتیاط نمایند و باقی لشکرها بموعد لا یستأخرون عنه ساعة جمع آیند و آلات مقاتله و ادوات مقابله مرتب
یافت و لشکرها چون کوه آهن در دریای موج افکن منتظم گشت

سپاه کوه پیکر فوج در فوج
چنانکه از روی دریا موج در موج

و چندین نجز فیل کوه پیکر عفریت منظر که از سمرقند آورده بودند در مقدمه
مقرر شد هر یک بضخامت چنگکوهی جسیم و بدرشتی هیکل طودی عظیم

همه زنده فیلان گردون شکوه
تنندی چو دریا بهیکل چو کوه

و آنحضرت هژدهم رجب از دار السلطنه هرات نهضت فرمود و چون لشکر
منصور بنشابور رسید رای انور که آفتاب از فروغ آن تابیست چنان اقتضا نمود که مکتوبی بجانب میرزا
اسکندر روان فرماید و از عزیمت همایون اعلام نماید و دبیر روشن ضمیر نامه باین عبارت در کتابت

آورد **صورت مکتوبی که بمیرزا اسکندر فرستاد** جناب فرزندی اعزی خلد ملکه بسلام
کلام مخصوص گشته معلوم فرماید که بفیض فضل الٰهی و یمن تاییدات نامتناهی احوال این ممالک
بر مناهج استقامت استقرار یافته و امور این ولایت بر مجاری استدامت استمرار یافته و هر زمان
از بارگاه صمدیت و درگاه احدیت در کرم و عز نو نصیب دولت و قسمت حشمت ما می آید
هر مرادی که بر خاطر گذرانیم دولت مساعدت می نماید و روزگار موافقت می فرماید اکنون همت بر
تفریق جمع و تمزیق شمل قرا یوسف ترکمان و ضبط و نسق ولایت آذربایجان مصروف است حالا عزیمت
آنست که زمستان در مازندران گذرانیم و چون طلیعه بهار رسیده شود رایت شاهی افراخته سوار و پیاده
لشکر با اسپان پیل پیکر رخ بدین مهم آورده فرزین بند خصم را گشاییم و دست بردی باو نماییم چه
از آن زمان که نازله هایله برادر و مخدوم پادشاه سعید شهید بوقوع پیوسته تدارک آن قضیه فرض عین
بل عین فرض دانسته ایم اما بسبب بعضی قضایا که درین ممالک واقع شد چنانچه جناب فرزندی را
معلوم است توجه بدان طرف میسر نشد امروز بحمد الله تعالی مملکت خوارزم و خراسان و زابل و
کابل تا اقصی هندوستان و مملکت ماوراءالنهر تا نواحی ترکستان و مازندران با تمامت طبرستان
در تحت تصرف بندگان است و خاطر از جوانب جمع و حق تعالی قوت انتقام ارزانی فرموده صد هزار
سوار چون ابر غران و برق رخشان در اردوی همایون ملازم اند و هیچ آفریده با این خاندان که عقد
ایامش از انفصام مصون باد این جرأت ننموده که قرا یوسف نموده و الحالة هذه سودای استبداد
از سر بیرون نکرده بر شیوه مخالفت مستمر است انتقام از و طبعاً و شرعاً عقلاً و نقلاً بر ما و شما از
واجبات و دفع او از مفترضات است اگر ما با یکدیگر از راه مباسطت گشاده نداریم و جاده اتحاد
نسپریم و در جذب منافع و دفع مضار متشارک و متشابک نشویم دشمن قوت گیرد و طمع او در مملکت
زیادت گردد می باید که اول بهار با لشکر متوجه شده در حدود ری اتفاق ملاقات باشد و مهمات
مجموع روی بدین مهم آورده هر چه صلاح وقت باشد تقدیم افتد و پیش از ملاقات از امرا هر که
صلاح داند فرستند تا مشورت نموده هر چه مقرر شود باتمام رسد ان شاء الله تعالی چون نامه تمام شد
و شرف اختتام یافت در صحبت ابو سعید ملک فرستاده آمد و حضرت خاقان سعید بسوی که
کفه میزان طیار شد و حریف از جاده اعتدال بطلوع سهیل میل انحراف نمود **بیت** استاد زرگر
مهر گشاد دست و بازو ؎ افکند خرده زر در کفه ترازو ؎ و فراش خزان صحن باغ و بستان را بانبساط

زربفت ساخته وهر طرف وچهار هفت رنگ انداخته بیت فرشی فکنده بود زدیبای هفت رنگ
گیتی ز بهر مقدم سلطان کامکار ٭ از فرق شاه ریخته زرهای چهار باب ٭ بهر نثار موکب میمون شهریار ٭
شکارکنان وصیدافکنان ملکدار مازندران درآمد اکابر واشراف از اطراف واکناف روی بار دوی
همایون آوردند امیر عزالدین از هزارجریب وامیر حسن کیا از فیروزکوه وامیر علی از آمل وساری وحکام
گیلانات بدرگاه جهان پناه جمع آمدند ومناسب مراتب بعنایت وعاطفت مخصوص شدند وحاجات
وملتمسات بشرف عرض رسانیده باجابت مقرون شد واجازت یافته بسر اعمال واشغال
خود رفتند **ذکر مخالفت میرزا اسکندر واظهار یاغیگری** در ان زمان که موکب ظفرنشان در قشلاق
مازندران بود ابوسعید ملک از جانب اصفهان عود نمود وبعرض رسانید که مزاج میرزا اسکندر از قانون
اعتدال انحراف یافته است وحال آنکه چون واقعه میرزا پیر محمد واقع شد چنانچه گذشت ومیرزا اسکندر
بر سریر سلطنت عراق وفارس متمکن گشت خطبه وسکه بنام والقاب حضرت خاقان سعید آرایش
داد وایلچی جهت رسانیدن این خبر بخراسان فرستاد اما چون خزاین بکوه وزر مشحون گشت وعدد
سپاه از ذرات آفتاب افزون شد رایت جلالت تا محدب فلک الافلاک برافراشت ودست
سلطنت باقلام شهب ثواقب بر صفحات کواکب نگاشته هر روز آثار هیبت او در دلها بیشتر وهر ساعت
ساحت ولایتش وسیعتر میشد علم بی نیازی بر بام آسمان برآورد وسر از ربقه طاعت آنحضرت
بدر آورد وبی حجتی ظاهر ودلیلی باهر گمان برد که آنحضرت جهت تسخیر فارس وعراق بمازندران آمده
وبظن خطا خود را درمعرض خطر وبلا آورد وان الظن لا یغنی من الحق شیئا شیطان آمال وبسیاری ملک
ومال او را بر آن داشت که جواب ناصواب از سر غرور وگردن کشی در صحبت نوکری که همراه ابوسعید
ملک آمده بود بعرض رسانید آنحضرت بدان سخنان التفات نفرمود وفرمود که اگر تو انداز آمدن امیری
با آن مقدار لشکر که یراق داند فرستند ونوکر او را رعایت فرمود واجازت فرمود نوکر بخدمت میرزا
اسکندر پیوسته صورت حال عرضه داشت میرزا اسکندر را نحوست طالع در چاه بلا انداخت بیت
بلی نحوست اصلی چو در کسی آویخت ٭ بسا که شربت ناکامیش چشاند باز ٭ القصه مخالفت ظاهر کرده
خطبه وسکه بنام خود ساخت وراه خراسان مسدود کرده سواران بسرحدها تاخت وجمعی از اصفهان
بسمنان فرستاده صوفی آباد را غارت کردند وفوجی از راه بیابان بقهستان خراسان آمده مردم آن دیار
خبردار بودند مخالفان از ضرب تیغ خراسانیان فرار نمودند میرزا اسکندر را جمعی خوش آمدگوی بی عاقبت

درمیدان

درمیدان مخالفت می داشتند واو را خود درین معنی کمی احتیاج نبود چه در عنفوان جوانی وریعان
زندگانی بگنج وسپاه مغرور وبتاج وسریر مسرور شد وشهوات نفسانی ولذات جسمانی هر روز با
تجرع اقداح راح برواح میرسانید وهر شب در آغوش گلرویان صباح بصباح متصل میگردانید
با وجود مداومت مدام سایر مسکرات ومخدرات دیگر در کار بود بیت چو خسرو کند میل مستی و
خواب ٭ شود بی گمان کار ملکش خراب ٭ مقاسات رنج وتعب کردنت ٭ ایالت نه
بازی ومی خوردنت ٭ اگر شاه آگاه باشد مدام ٭ همه کار عالم شود با نظام ٭ اللهم وفق للعدل والاحسان
ذکر ایلچی فرستادن میرزا اسکندر باطراف واظهار خلاف میرزا اسکندر اظهار خلاف کرده
نخست راهها مسدود فرمود وجمعی تعیین نمود که نواحی ری که مرکز لشکر منصور بود آتش زدند واین جماعت
کردریا را بانباشتن ترسانند وزمین را از زلزله بعشرون پا ساکن گردانند ودیگر از تصرفات بیلکات
بسرحدها فرستاد وشیوه بغی وعناد خود را در خاطرها قرار داد از جمله کافی اسلام را بطرف سیستان و
قندهار وگرمسیرات نامزد فرمود وچند سر اسب تازی وزینهای زرین وخلعتهای فاخر جهت سرداران
ولایت مذکور ارسال نمود وشاه بهرام با کافی اسلام همراه بود ومکاتب مصدر باین عبارت القاب
بامیر المسلمین وولی المؤمنین السلطان اسکندر من امره المطاع روان کرد مضمون آنکه حضرت
عزت جل جلاله از دیوان تؤتی الملک من تشاء سلطنت ممالک ما ارزانی داشته بعنایت ازلی
واثقیم که هر روز مواد این معانی در تزاید باشد حالا مطمح نظر سعی ومطرح شعاع قصد ما آنست که ما
که در تصرف جد ما امیر بزرگ صاحب قران بوده تمامی مضبوط گردانیم قرا یوسف که خود را بوجود
ترا که استظهار تصور کرده یک حمله ما را تاب نیاورد بیت سیل گر سنگ را بگرداند ٭ چون بدریا
رسد فرو ماند ٭ وتا آن زمان که حضرت شاهرخی با ما طریق ایلی ودوستی عرضه داشت ما
نیز رعایت جانب ایشان میکردیم اکنون با لشکر گران متوجه مازندران گشته اند ما نیز سمنان را معسکر
همایون ساخته مقرر است که هفتاد هزار سوار اوایل بهار جمع باشند می باید که ایشان با ما یکجهت بوده
سوار تاخت بحوالی هرات رسد وچون این قضیه را از پیش برداریم آن ولایت را با کابل وزابل و
بعضی از خراسان سیورغال ایشان خواهیم فرمود وغلغل شور نقش العرش ثم انقش را بر طاق نسیان
نهاد بیت چنین گفت رستم خداوند رخش ٭ بدشت آهوی ناگرفته مبخش ٭ فی الجمله کافی اسلام عازم
سیستان شد قضا را در رباط اشتران نوکر داروغه طبس او را شناخته اسپان وپیلکات را دید

وعرضه داشت بدار السلطنه هرات فرستاد و میرزا سیورغتمش که در هرات قایم مقام حضرت
بود فرمود که نشانی بنام ملک قطب الدین ارسال نمودند که کافی اسلام از طرف عراق انجا آمده
می باید که او را گرفته بدین طرف فرستند و از آنجانب خدمت کافی بجانب سیستان رسیده از آمدن خود
خبردار کرد و ملک فی الحال کسان تا او را گرفته مقید با یلاکات بجانب هرات برند و از هرات
باردوی همایون رسانیدند حضرت خاقان سعید چون مکتوبات میرزا اسکندر را بمهر و نشان
و خاتمه و عنوان وید حکایات مخالفت او تا غایت محمول بر حسد و افترا بود تحقیق باور فرمود و حجاب
ظن از چهره یقین رفع نمود با وجود این صورت آنحضرت خواست که در معرض معارضه نیاید شعر
اذا انت قابلت الدنی بما اتی ۞ فانت لعمری والدنی سواء ۞ امرا عرضه داشتند که چون میرزا اسکندر
آوازه عصیان در جهان انداخت و عالم آسوده را آشفته ساخت اگر در سیاست او اهمال رود
عقد سلطنت منتظم نگردد بیت اگر نباشد تیغ سیاست سلطان ۞ بنا ملک بیکبار میشود ویران ۞
از راه معارضت الفاسد بالفاسد و دفع الشر بالشر عدول نباید نمود آنحضرت فرمود که آنچه شما میگوئید
عین صوابست و مصلحت ملک اما اگر فرزند اسکندر از روی نادانی و غرور جوانی بر حرکات ناشایست
اقدام نموده تواند بود که نصیحت پند منفعت از گوش او بدر آید و بر قبایح اعمال و فضایح احوال خود
واقف و مطلع شده از در توبه و انابت در آید و اگر دشمن باشد بدست او چه بر آید بیت
اگر بصلح میسر شود که با دشمن ۞ ره وفاق روی آشتی به از جنگست ۞ ما را نظر آنست که رعیت
زحمت نیابند امرا دعا گفتند ذکر احوال عراقین و آذربایجان و توجه میرزا اسکندر بعزم رزم و
از راه برگشتن امیر قرا یوسف زمستان در تبریز گذرانیده اول بهار بولایت خود رفت و امیر
شیخ ابراهیم را که در تبریز مقید داشت گذاشت و همچنین محمد پسر منصور برادرزاده بسطام جاگیر که در
تبریز اسیر بود در باره او عنایت فرمود و ولایت اردبیل و خلخال برسم سیورغال باو کرم کرد و درین
ایام خلایق آذربایجان بقحط و غلا مبتلا بودند نرخ غله بپایه رسید ع گران فرازتر اندر ضمیر بار نماند
گشت چون پروین بقیمت سنبله ۞ کار گندم اینچنین بالا گرفت ۞ امیر یوسف تابستان بعراق عجم آمد
و خرابی تمام بحال آن دیار پیدا شد خاصه در سلطانیه و قزوین راه یافت ناگاه امیر یوسف شنید
که محمد پسر منصور که امیر او را گذاشته بود باز مخالفت نموده در غره جمادی الاولی خواجه جمال الدین
صفوی را در اردبیل گرفت و اسباب و ادوات و نقود که موجود بود بتاراج داد و خواجه را در قلعه فرج

که درحدود

که در حدود اردبیل است حبس کرد و در نواحی همدان خبر آمدن میرزا اسکندر شنید و شرح این سخن
آنست که میرزا اسکندر عراق و فارس را ضبط کرده اصفهان را مستقر سریر سلطنت ساخته
بود و در آنجا عمارت علیه فرموده و اساس سلطنتی نهاده ع که از ملوک عجم هیچکس ندارد یاد ۞
و شهباز همتش در اوج رفعت پرواز نموده بعزم تسخیر ملک آذربایجان از راه لرستان توجه نمود
و با لشکری بیشتر از چون چند بحدود نهاوند رسید و از آن طرف امیر قرا یوسف عزیمت او شنید
و هر دو لشکر روی بیکدیگر آورده نزدیک آمدند از قضای الهی امیر یوسف را عارضه عارض شد
و اثر ضعف ظاهر گشت و از مردم او بسیار بیمار شد و بضرورت مراجعت نمود و میرزا اسکندر
خبر یافته گفت قرا یوسف از بیم ما گریخت و دست عجز در دامن ضعف آویخت و شاهزاده سر
افتخار بر اوج لامکان برافراخت و کمند همت بر کنگره قلعه آسمان انداخت القصه در غایت عظمت
باصفهان آمد و امیر یوسف هنگام مراجعت بقلعه کاورود رسید امیر باباحاجی که آن قلعه را مامن
ساخته با امیر یوسف دم مخالفت سلوک داشته با تحفه و پیلاک پیش آمد امیر یوسف او را
اکرام تمام نمود و ولایت که در حوالی کاورود بود سیورغال او فرمود و لشکر را اجازت داده عاشر
جمادی الاول بدولتخانه تبریز فرود آمد درین سال شاه محمد بن امیر قرا یوسف از بغداد قصد امیر
محمد ساوه ترکمان حاکم شهرزور کرد و از طرفین کوشش نموده شاه محمد غالب آمد و امیر محمد را گرفته در
قلعه هیت محبوس کرده فرزندان او را در شهر بغداد بند فرموده و بعشرت اشتغال نمود و جامع
اوراق عبد الرزاق بن اسحق السمرقندی تاب الله علیهما درین سال در دار السلطنه هرات
دوازدهم شعبان از کتم عدم بملک وجود آمد بیت عیان نشد که چرا آمدم کجا بودم ۞ دریغ و درد که غافل
ز کار خویشتنم ۞ چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس ۞ چو در سراچه ترکیب تخته بند تنم ۞ اگر ز خون
دلم بوی شوق می آید ۞ عجب مدار که همدرد نافه ختنم ۞ امید آنکه عاقبت عافیت باشد وقایع
سنه سبع عشر ذکر فرستادن میرزا بایسنقر از مازندران بخراسان چون فصل زمستان به
آخر رسید و نسیم جان پرور بهار در اطراف صحرا و مرغزار و گلزار وزید حضرت خاقان سعید
فرزند سعادتمند بیت جوان و جوانبخت و روشن ضمیر ۞ بدولت جوان و بتدبیر پیر ۞ غیاث
السلطنه والدین میرزا بایسنقر که بشرف مراتب پادشاهی انوار مواهب الهی در جبین مبین او پیدا
بود و دلایل کامکاری و مخایل شهریاری در ناصیه همایونش هویدا می نمود بامارت مملکت خراسان

تعیین فرمود و شاهزاده رکاب فلک سای و عنان جهانگشای اوایل محرم از قشلاق مازندران
بصوب خراسان معطوف ساخت و چون خورشید عالم آرا عزم بیت الشرف کرده سایهٔ همایون
بران بلاد انداخت و چهارم صفر در مستقر دولت نزول فرمود ع عزت فردوس شد از قدم او هرات
و از یمن موکب همایون و از فروغ طلعت همایون عالمیان در ظلال اقبال آسودند و جهانیان در مهاد
امن و امان غنودند بیت اسکندر از زمان که بهی را نهاد پی ٭ کر داشتی ز دولت و اقبال خبر
در وی بجای خاک سرشتی همه عبیر ٭ در وی بجای سنگ نهادی همه گهر ٭ اکابر و اشراف غبار موکب
او را مثال سرمه در چشم افتخار کشیده میکشند بیت خاک سم سمندترا جلوه گاه ناز ٭ این هردو کرد بالش
شکین دیده باد **ذکر تمرد امیر سید علی کیا در ولایت ساری** در ان زمان که موکب ظفرنشان
در قشلاق مازندران بود جمعی ارباب اغراض بسید علی کیا رسانیدند که خویشان و برادران او که صفة
الاقارب کالعقارب دارند پیش امرا و نواب تقصیرات او را می شمارند و میخواهند که حکومت آن
ولایت بدیگری دهند و مزاج همایون نسبت او دیگر گونست و درین اثنا او را باردوی اعلی طلب
داشتند و او متوهم شده عذری معلول و سخنی نامقبول گفت حضرت خاقان سعید را تعلل او
غریب و عجیب نمود چه بعنایت آنحضرت مملکت وسیع در تصرف او بود آنحضرت امراء عظام امیر
مضراب بهادر و امیر الیاس خواجه را نامزد ولایت او فرمود و فرمود که پیش از ملاقات قاصد فرستاده
گویند که اگر بسخن صاحب غرضی متوهم شدهٔ عالمیان را معلوم است که بی رخصت شرعی قصد ملک
و مال هیچ آفریده نداریم و از طریق عدل و احسان عدول نجوییم و راه ظلم و طغیان نمی پوییم بیاید
که خود را در ورطهٔ هلاک نه اندازد و در گنبد بلا مقید و مبتلا نسازد و در خرابی ولایت و خونهای ناحق نکوشد
و صورت انصاف از چشم عقل نپوشد اول اعتنایی که درباره او کرده ایم بدیدهٔ بصیرت مشاهده
نماید و ثانیا مآل آن قضیه که بکی میرسد ملاحظه کند و حالا بیست و چهار سال است که حضرت پدر
مغفور ما آن ممالک را بشمشیر گشاده و حکومت آن مملکت هم بدیشان داده و ما نیز هم بران قاعده
مسلم داشته ایم اکنون باختیار نمیخواهیم که تغیر در فرمان آنحضرت واقع شود و الا متصدی این مهم بسیارند چون
امیر سید علی کیا از توجه امرا و فرمودهٔ حضرت اعلی خبر یافت کسان پیش امرا فرستاده خدمتها قبول
کرده پسر خود را با لشکر و هدایا باردوی همایون فرستاده آنحضرت گناه او بخشیده کرامت عفو ارزانی
داشت **ذکر قضایا از ولایت ماوراء النهر درین سال** سابقا مذکور شد که در عزیمت قشلاق

مازندران

مازندران فرمان شد که لشکر ماوراء النهر از همان حدود برخیزند میرزا الغ بیک ایلچی فرستاده
میرزا امیرک احمد را طلب فرمود و او توهم کرده ابا نمود و میرزا امیرک احمد گفت که از مزاج میرزا الغ بیک
میترسم و نمی توانم آمد و بنده و دولتخواهم میرزا الغ بیک امیر بایزید پروانچی را که معتمد او بود بجانب
اندکان ارسال نمود و فرمود که سخن او سخن منست هر شرط و عهد که کند آن وفا نمایم امیر بایزید پیش
او رسید و چندانکه سعی بجای آورد بجایی نرسید اما وعده کرد که پسر خود را بخدمت فرستد آن وعده
بسر آمد و پسر نیامد میرزا الغ بیک گورکان عازم اندکان شد و میرزا امیرک احمد بیک قلاع آن نواحی
محکم ساخته بکوه رفت و میرزا الغ بیک قلعهٔ اخسی را که اعظم قلاع آن بود محاصره فرمود و آن قلعه ایست
که از شرفات آن شعلهٔ فلک توان چید و از غرفاتش غلغلهٔ ملک توان شنید اهل قلعه بحصانت
مغرور گشته آهنگ جنگ راست کردند و لشکر اطراف قلعه را چون چشمهٔ زره و خانهٔ زنبور ساخته
قلعه مسخر گشت و اموال فراوان بدست لشکریان افتاد و میرزا الغ بیک رعایا را در ساحت
امن و حریم امان مقام داد و پاینده بکاول را کوتوال ساخته بجانب اندکان روان شد و میرزا
میرک احمد بکوههای سخت و دوردست رفته بود و میرزا الغ بیک امیر موسی کا و امیر محمد تابان را
بحکومت اندکان مقرر فرمود و موکب منصور بسمرقند معاودت نمود و میرزا امیرک احمد از مراجعت
میرزا الغ بیک خبر یافته از لشکری که از مغولستان بمدد او آمده بودند عازم اندکان شد و امیر موسی کا و امیر
محمد تابان و امیر علی قوچین بعزم رزم از اندکان بیرون آمده بحوالی اوش رسیدند و چون از حال یاغی
خبر نداشتند بی احتیاط فرود آمدند و میرزا امیرک احمد از حال ایشان آگاه بود ناگاه بسر ایشان رسید
و امیر موسی کا و امیر محمد تابان و امیر علی و دیگر بهادران را بقتل آورد و امیر رستم پسر امیر سلیمانشاه
و باقی امرا با مخالفان جنگ کنان عازم اندکان شدند و میرزا احمد تا اندکان آمده جنگ بسیار
کردند و امیر رستم و باقی امرا اندکان را نگاه داشتند و مغولان الحاکرفته بمغولستان بازگشتند **ذکر
عزیمت خاقان سعید بجانب ممالک عراق و فارس و الجانبین** چون آفتاب عالمتاب
بمحاذات نقطهٔ اعتدال ربیعی رسید و جمشید خورشید طناب سراپردهٔ پادشاهی از دنبال ماهی بگردن
بره بست و از آبگیر حوت بنزهتگاه حمل آمد حضرت خاقان سعید چهاردهم محرم مکرم از ملکگاه مازندران
عزم جانب ملک ری فرمود بیت ز نعل بادپایان تکاور ٭ زمین گفتی که گردونیست دیگر ٭ و چون
رایات نصرت آیات سایهٔ همایون بر خطهٔ دامغان انداخت ایلچی امیر بسطام از سلطانیه رسیده

بموقف عرض رسانید که بنده و خدمتکار آنحضرتم کمر خدمت بر میان جان و حلقه بندگی در گوش شطر فرمان
بهر چه حکم کنی نافذست فرمانت ٭ چون صیت نهضت همایون استماع نمود ارادت آن بود که برسم اقامت
خدمت زمین بوسیدمی فاما موانع روزگار بر خاطر نواب معدلت شعار واضح باشد اگر اعلام فرخنده
اعلام عزم اینجانب نمایند ملتمس از نواب کامیاب آنکه مشتری شرف اعلام ارزانی فرمایند تا حسب المقدور
مایحتاج خدام سرانجام نماید و تغار لشکریان و نعل اسپان بنظر قبول مقبول آید بیت کسی که عز قبول تو
یافت در عالم ٭ بچشم همت او ملک ری نماید خوار ٭ گوش هوش باستماع اخبار آن طرف نهاده و جان
و دل بامتثال فرمان داده بیت همه چشمیم تا برون آیی ٭ همه گوشیم تا چه فرمایی ٭ آنحضرت ایلچی امیر
بسطام را تربیت فرموده نوکری همراه او فرستاد و پیغام داد که بر نیکو بندگی او اطلاع یافتیم باید که قلعه را
استحکام داده پسر یا برادر خود را باردوی همایون فرستد ع تا اعتقاد بر سخنش بیشتر شود ٭ و چون موکب
همایون بخوار ری رسید جمعی نوکران میرزا اسکندر از اصفهان گریخته آمدند و بعرض رسانیدند که لشکری
از اصفهان نامزد محاصره ساوه شد و سبب آن چنان بود که در وقتی که رایات ظفر نشان در قشلاق
مازندران بود نصرالله صحرائی ملتمس مبذول داشته نوکری بساوه فرستاده و میرزا اسکندر آگاه شده
امیر یوسف جلیل و امیر جلبان شاه برلاس و امیر بیان توجین و امیر عبدالله پروانچی و سعدالله را نامزد محاصره
ساوه کرد حضرت اعلی برین حال واقف شد جمعی از لشکر منصور نصرهم الله بانتصار نصرالله تعیین فرمود
تا رعایا ساوه از مساوی آن گروه خلاص یابند امیر حسن صوفی ترخان و امیر سید علی ترخان و امیر
دولتخواجه اناق و امیر چهارشنبه با ده هزار سوار نصرت شعار عازم آنجانب شدند امرای میرزا اسکندر
از توجه امرا و عزیمت حضرت اعلی خبر یافته با یکدیگر مشورت کردند و باتفاق گفتند ما همه بنده و بنده زاده
حضرت صاحب قرانیم اگرچه میرزا اسکندر نبیره آنحضرتست اما بر قول و فعل و اعتقادی نیست و حضرت
شاهرخی فرزند صاحب قرانی است و فرزند بولایت از نبیره اولی باشد خاصه فرزندی که فرمان
فرمای اقالیم عالم و پادشاه ربع مسکونست امرا چون این معانی در میان آوردند هر یک دیگری را در
امتثال آنحضرت از خود راغب تر دید مجموع اتفاق کردند که با لشکر منصور جنگ نمی کنیم و چون امیر یوسف
در قضیه جهانملک چنانچه گذشت با مخالفان اتفاق داشت برو اعتماد نکردند و گرفته مقید ساختند
و با امرای نامدار ملحق شدند و هنوز آنحضرت در ملک ری بود که این صورت در آیینه فتح روی نمود و در
فاتحه این یورش بی قتل و کشش چنین فتحی میسر شد و چون موکب ظفر شعار بقلعه شهریار آمد پای تخت چون

پسر عبدالله پروانچی و سعدالله شرف زمین بوس یافتند و متعاقب نصرالله صحرائی بسعادت
بندگی مستسعد گشته بعنایت سرافراز شد و رایات نصرت آیات سایه دولت بر ولایت ساوه
انداخت و امیر حسن صوفی و امیر سید علی و سایر امرا از میرزا اسکندر رسیدند و یوسف جلیل را مقید
رسانیدند و آنحضرت درباره امرا از نو رسیده غایات عنایات بظهور آورد و امیر یوسف جلیل
که بعد از واقعه جهانملک در اطراف عالم سرگردان گشته و انواع حوادث بر سر او گذشته عاقبت
باتفاق بزیارت کعبه معظمه فایز شده و بعد از آن ملازم میرزا اسکندر گشته چون پیش آنحضرت
آوردند جریمه او را عفو فرموده گناه او را نابوده انگاشت و مضمون عفا الله عما سلف بر لوح
فرموده السلطان ظل الله نگاشت تا یوسف جلیل قوی دل و فسیح امل از گناه استغفار نموده شفیع
الذنب اقراره و توبته اعتذاره و آنحضرت حکومت قم بعبدالله پروانچی ارزانی داشت و
امیر یوسف حاجی وزیر را بضبط قلعه و کوتوالی گذاشت و عزم شکار فرمود ذکر شکار فرمودن
در صحرای ساوه حضرت خاقان سعید در فضا دلگشای صحرای ساوه هوای صید و نشاط
شکار فرمود ع بر خسروان روی زمین افتخار کرد ٭ در آن بیابان گوره خر بسیار می باشد خاصه فصل
بهار لشکر نامدار جبال و صحرا را پر کرده قمرغه شکار بهم پیوست سگان معلم در دویدن و یوزان در
غریدن و باز و شاهین و چرغ و لاچین در پرواز آمدند بیت چون باز تو گشاده کند پر و بال خویش ٭
خورشید را نهیب بود ماه را خطر ٭ فردا بزیر سایه طوبی کند چرا ٭ هر صید که باز تو گیرد بزیر پر ٭ وحوش را
در دشت و میدان دویدن و طیور را در هوا مجال پریدن نماند آنحضرت با امرا نامدار و وزرا
سعادت یار و مبارزان بهرام اقتدار در بهترین ساعات بر اسپان ماه سیر هلال نعال چون خورشید
بر سپهر خنگ سوار شدند و از خون وحشیان صحرا و بیابان لاله ستان گشت و گوره خر و آهوی بسیار کشته
سباع را مایده پر فایده بهم رسید و موکب ظفر نشان بچرا و فرامان آمد و پیشتر امیر حسن صوفی و امیر
الیاسخواجه قلعه اعهان که در آن نواحی بود محاصره داشتند و هنوز فتح نشده بود آنحضرت جمعی را بمدد ایشان
فرستاده بعز دولت قاهره معاودت گشت و در مقام کورکان سه نفر از رؤسای اصفهان بآستان ظفر آشیان
آمدند و بعنایت پادشاهانه و التفات خسروانه اختصاص یافتند ذکر رسیدن موکب ظفر نشان
بحوالی اصفهان چون رایات نصرت آیات نزدیک اصفهان رسید و بر جلگه باغ رستم که در
دو فرسخی اصفهانست فرود آمد هر کرا سعادت مساعدت نمود از اصفهان روگردان شده در

سلک عبید و خدم منظم و منتظم گشت شیخ محمد خویش امیر عباس که بخته رسید و متعاقب او شیخ علی قراق
با سیصد سوار بمعسکر همایون پیوست و در مقام آتش کاه جمعی حشمیان بدرگاه عالمپناه آمده بعرض رسانیدند
که خلایق را در بیرون دروازهٔ اصفهانست اگر رخصت فرموده فرمایند که جمعی دلاوران نزدیک شهر رفته
شاید که آن مسکینان از آن بلا خلاص یابند حکم همایون نفاذ یافت که امیر مضراب بهادر و امیر الیاس خواجه
نزدیک شهر رفته معاودت نمایند که حشمیان باردوی اعلی رسند امرا چون باد که عرصهٔ خاک پاید و سیل
که از فراز نشیب آید روی بشهر نهادند قراولان میرزا اسکندر در برابر در آمده از طرفین مردان مرد و دلیران
صف نبرد و گردان معرکهٔ دلاوری و نهنگان دریای صفدری همه جنگجوی و تندخوی روی در روی آوردند
دلها از شیران بیشهٔ جنگ و دلیران میدان نام و ننگ چون شعشعهٔ آفتاب در اضطراب آمد میرزا
بایقرا که از جفای برادر دل پر آذر داشت چون آتش خروشان و دریای جوشان گشت امرا امیر علیشاه
برلاس و لطف الله بابا تمور و خضر خواجه پسر امیر شیخ علی بهادر و توکل باورچی و علیشاه آزاد که به تیر
نوک پیکان کوه گذار سوار را از زین و زین را از اسب و اسب را از زمین در دوختی و بتیغ صاعقه فعل
آتش جهانسوز در اطراف معرکه برافروختی حمله کردند مبارزان اصفهانی در وهلهٔ اول محل خود باز گذاشته
روی بحملات آوردند و بهادران سپاه منصور در عقب ایشان در ریختند و بتیغ جهانسوز خدنگ
آتش افروز خاک معرکه با خون بر آمیختند امیر لطف الله بر سر پل ایستاده حشمیان را میگذرانید و چندانکه
یاغی قصد او کرد همه را از زخم شمشیر باز گردانید و از آن طرف امیر عبد الصمد و امیر جنید حملها بهادرانه نمودند
اما لطف الله را از سر پل دور نتوانستند کرد ده زخم شمشیر باو رسید و شمشیر او شکسته همچنان جنگ
میکرد عاقبت اصفهانیان گریزان شدند و دلاوران حشمیان را باردوی همایون آوردند میرزا اسکندر
از شکستی که در صدمهٔ اول باو رسید و احوال کشتگان و مجروحان شنید حیرت برو مستولی شده آتش
غیرت در نهاد او زبانه زد و از صفحات احوال سپاه نصرت پناه امارات فتح و ظفر مشاهده کرده و
علامات زوال اقبال بر وجنات آمال خویش معاینه دید ارکان دولت خود را بخلوت طلبید و
مشورت نموده بران قرار دادند که با تمام سپاه بیرون آیند لشکری چون ذرات آفتاب فراوان
و چون قطرات سحاب بی پایان **بیت** لشکری سیل بحر موج شکوه ٭ ثابت و پای دار همچون کوه ٭
همه بهرام طبع و کیوان هوش ٭ همه پولاد ترک و آهن پوش ٭ از شهر بیرون آمدند و ندانستند که **بیت**
هر کرا بخت رهبری نکند ٭ کوشش و جهد یاوری نکند ٭ حضرت خاقان سعید فرمود که کورکهای

جنگ کوفته دلاورانی چون قضا نافذ عزم و بادپایانی چون عمر سبک رو روی بشهر اهل شهر او را
بحکم شهنشاه دریا شکوه ٭ بجوشید لشکر چو دریا و کوه ٭ چون لشکرها از طرفین و صفها از جانبین آراسته
شد میرزا اسکندر صولت و صدمت لشکر منصور دیده دانست که تاب مقاومت نمی آورد
سرداران عراق و گردنکشان فارس بر اتفاق و اتفاق نموده **ع** بجز پشت دادن ندیدند روی ٭
تولوا علی ادبارهم نفورا بر خوانده روی برتافتند و لشکر مظفر در قفا بهزیمتیان شتافتند خلقی بسیار به
قتل آمد و میرزا اسکندر نزدیک شد که بدست آید بهزار حیله باصفهان در آمد و در آن مقام شیخ
وردی از قلعهٔ شهریاره و بایزید پسر امیر بسطام از قلعهٔ سلطانیه بدرگاه عالمپناه آمدند درین اثنا ناگاه
سیصد سوار جوشن پوشیده از دروازهٔ برانغار بیرون آمده آهنگ جنگ کردند امیر الیاس خواجه در برابر
آمده بسیاری بقتل آورد و باقی مقهور و منکوب بشهر گریختند اما امیر الیاس خواجه را زخم رسید حضرت
خاقان سعید فرمود که دیوارهای حصار بطناب پیموده بر امرا بخش کردند چنانچه کسی بجز از شهر بیرون
نتوانند آمد چهاردهم شهر ربیع الاول لشکرها جهان تومان تومان و قشون قشون پیرامون شهر فرو
گرفتند **ذکر فتح دار الملک شیراز و شرح آن** چون خبر موکب همایون حضرت خاقان سعید بدار
الملک شیراز رسید کوتوالان و کلانتران باتفاق شیخ محمد سارق که داروغهٔ میرزا اسکندر بود فکر
عاقلانه کرده گفتند شک نیست که آنحضرت اصفهان را فتح خواهد فرمود و ما را استدعا نمود اگر پیشتر
کسان فرستاده دولتخواهی عرضه داریم خدمتی بجای آورده باشیم برین اتفاق پسر میرزا اسکندر و پسران
امیر عبد الصمد و شیخ بیاول و یوسف قورچی و دراب را که جماعت معتمد میرزا اسکندر بودند گرفتند
و خطبه و سکه بنام و القاب همایون آراسته تحف و هدایا بدرگاه عالمپناه فرستادند حضرت خاقان
سعید بکمند بخشی و لطف الله بابا تمور را بضبط اموال و حکومت آن مملکت تعین فرمود و درین
ولا سلطانشاه چهره که معتمد میرزا اسکندر بود و ضبط برجی معتبر می نمود نوکرانش نمک حرامی کرده
او را کشتند و باردوی اعلی آمدند و هر روز و هر زمان نقصان باصفهانیان رسیده قوت
لشکر منصور زیادت میشد اصفهانیان لاف جلادت زده بیرون می آمدند و مبارزان دلاور
پیش میرفتند اول بتیر یکدیگر را نگاه میداشتند و تیر و کمان گذاشته تیغ و سنان بر میداشتند
و ریش و گریبان گرفته سر مویی در جنگ فرو گذاشت نمیکردند تا مدت محاصره به پنجاه روز کشید و درین
ایام از اطراف ممالک اخبار بدرگاه جهان پناه رسید **اول** میرزا الغ بیک و امرا از ما وراء النهر

شیخوی قراوناس را فرستاده حکایات قتل امیر موسی کاوا و امیر محمد تابان و امیر علی قوچین بر دست میرزا پیرک احمد چنانچه گذشت بعرض رسانیدند آنحضرت بقتل امرا تاسف نمود و فرمود که قضایا عراق پیش نهاد همت عالی است چون فراغی روی نماید در مستقر دولت تلافی آن شود ان شاء الله تعالی **دیگر** نوکر یکنه بخشی از شیراز آمده عرضه داشت که امیر لطف الله امیر جلبانشاه برلاس را بقتل آورد بگمان آنکه جلبانشاه خروج خواهد کرد آنحضرت لطف الله نام را که بر چنین امری بی تحقیق اقدام نمود و یکنه بخشی را عزل فرمود و امیر سید علی ترخان را بحکومت آنجا تعیین فرمود و نمود که او عذر را تحقیق کند **دیگر** از ولایت تستر قاصدان و نذری سلطان رسیدند و اظهار انقیاد نمودند و آنحضرت ایشان را نواخته اجازت فرمود **دیگر** در وقت عزم محاصره اصفهان عبدالله پروانچی و علی درویش را بجانب کاشان فرستاده بودند ایشان رعیت را ایل ساخته آن ولایت را ضبط نمودند و عرضه داشت رسید

ذکر فرستادن مولانا غیاث الدین قاضی سمنان باصفهان

در انتهای محاصره اصفهان بسمع همایون رسید که میرزا اسکندر از حرکات خود پشیمان شده با خطبه و سکه بزیور القاب آنحضرت آراسته می سازد حضرت خاقان سعید را رأفت پادشاهانه و مرحمت خسروانه بهانه می طلبید که او را نصیحت نموده براه خیر دارد تا باشد که از خواب غفلت بیدار شده دیگر آتش حرب افروخته نگردد و خدمتکاران قدیم که بضرورت در آن طرف‌اند سوخته نشوند بنابران مولانا غیاث الدین سمنانی که دانشمند متورع بود مقرر شد که باصفهان درآمده با میرزا اسکندر گوید که سخن صلح نظر بر صلاح طرفین و اصلاح جانبین است تا مملکت خراب نشود و رعیت در اضطراب نباشد قاضی بشهر درآمده رسالت عرضه داشت و میرزا اسکندر از تندخویی و درشت گویی و مذمت و منقصت دقیقه فرونگذاشت و از استعداد اولیا هیچ نیندیشید تا بموجب قضا رفته رسید باو آنچه رسید قاضی باز آمده صورت ماجرا بعرض رسانید حضرت خاقان سعید دانست که میرزا اسکندر سخن صلح را بر عجز و قصور حمل میکند هیهات هیهات **شعر**

و نحن رجال لا ترتدی الکم شیمة ❁ و نغضب احیانا فنردی العوالیا ❁

فرمود که علاج مزاج او جز بتیغ دواپذیر نیست و حسم مواد فساد او جز بشمشیر در وسع تدبیر نه بعد از چند روز میرزا اسکندر امیر توکل قرقا که بزرگترین امرای او بود و بتدبیر و دانش آراسته و محمد بیک را با دو سه اسب پیش آنحضرت فرستاد و التماس نمود که آنحضرت عود نماید تا من بفراغ خاطر پیش ایشان آیم آنحضرت فرمود که اگر پیش آید او را عزیز داریم و اگر می آید بطرف یزد یا همدان رود و ما راه او باز دهیم قاصد رفت و سخن گفته راضی نشده همچنان

بر سر عصیان بود و هر روز جنگ می شد و اگر سپاه نامدار لیسی بسیار بر بالای دیوار بر می آمدند چون دیوار از طرف شهر پست تر یک انداز بود مردم شهر زخم تیر بر و نیاز از سر دیوار دور میکردند در این اثنا آنحضرت امیر سلطان بایزید برلاس و امیر حقاق شامی را بتسخیر ابرقوه فرستاد

ذکر جنگ سلطانی و فتح اصفهان

چون مدت محاصره اصفهان بدرازی کشید حضرت خاقان سعید همت عالی بر اتمام مهم اصفهان مصروف داشته اعلام گیتی ستان برافراشت و در دوم جمادی الاولی که غره صباح دولت بود فرمان فرمود تا دلیران و دلاوران چون شیر ژیان و پیل دمان در حرکت آمدند از نفیر نای و خروش کوس غلغله در طاس نگون گردون افتاد و آواز نعره و فریاد و قهقهه پروین و چرخ برین رسید **بیت**

چنان شد زخم کوس و نعره جوش ❁ که گردون پنبه محکم کرد در گوش ❁

مبارزان چون ابر و باد روان گشته تیر از کمان چون ژاله باران شد و چون صفیر تیر از تن پر باز ایستاد کار زبان سنان و پیام حسام افتاد و بهادران طرفین و دلاوران جانبین دست در گریبان یکدیگر زده بدشنه و خنجر کاری ساختند و سرها برشال گوی در میدان معرکه می انداختند **بیت**

ز بس خون گشته چندانی بهر سو ❁ که راه جنگ بر لشکر فرو بست ❁ سپرها خشت و جوشنها کفن گشت ❁ زمین از خون مردان موج زن گشت ❁

آن روز از صباح تا رواح ارواح و اشباح بقهر خدائی جدا می نمود و میان ضارب و مضروب و غالب و مغلوب فرق نبود و از خسته و کشته قضا را همون حکم کوه و پشته گرفته و از خوناب کشتگان زنده رود اصفهان گونه لالستان پذیرفت عاقبت نسیم فتح و ظفر بر رایات حضرت خاقان سعید وزیده علم مخالفت میرزا اسکندر چون بخت او برگردیده و لشکر منصور نردبانها بر دیوار نهاده بر آمدند و مخالفان از پا درآمدند میرزا اسکندر با خواص خود روی بقلعه نهاد و شب بموافقت حال پریشان ایشان تیرگی آغاز کرد **بیت**

ز برج نبات نعش و پروین ❁ ببستند نقابهای مشکین ❁

و لشکر ظفر شعار بر سر دیوارهای حصار مشعلها روشن کرده آن شب از پرتو مشاعل با روز مقابل بود و درین اثنا امیر عبدالصمد گریخته پیش حضرت آمد میرزا اسکندر از فرار عبدالصمد آگاه شده آه جگرسوز از درون غم اندوز برآورد و سراسیمه دار قلعه بازگذاشته فرار نمود و علی الصباح که **ع** جهان ز شعشعه آفتاب روشن شد ❁ سپاه نصرت پناه پای در کوچه غارت نهاده دست بتاراج برآوردند چندان زواهر و جواهر و کنوز نقود و طرایف حلی و لطایف اوانی و ظرایف ظروف و غرایب اقمشه و عجایب امتعه بدست لشکریان افتاد که کثرت آن ثروت هنگامه آزرا و بها شکست و عدت آن غنیمت دروازه نیاز را بر خاطرها فرو

بست حضرت خاقان سعید را چون این فتح همایون دست داد پشت دولت بلند سلطنت
باز نهاد و رسم ظالمان مهتور و قانون عادلان مجبر برداشت و نهاد و فتحنامها بممالک ماوراء النهر و
ترکستان و کابل و غزنین و هندوستان و خراسان و خوارزم و مازندران و طبرستان روان فرمود و هم
مراسم شکر الهی قیام نمود و چون میرزا اسکندر از قلعه بیرون رفت جمعی متعاقب رفته او را گرفته بخدمت
خاقان سعید رسانیدند و چندانکه از وی سخن پرسیدند زبان مکالمه بسته بجواب نپرداخت و از افعال
ذمیمه شرمنده سر در پیش انداخت آنحضرت رعایت صلهٔ رحم نموده او را ببرادرش میرزا رستم سپرد
که جانب اخوت فرو نگذارد و چون نقش اجرام سماوی و تعبیهٔ شطرنج دوران فلکی مهرهٔ اخوت بوضعی در
ششدر انداخت و نراد قضا بر بساط دهر مغصوبه باخت که جهانیان انگشت تحیر بدندان تفکر گرفتند
و شخصی که از نار کین اگر در پردهٔ حدقهٔ خورشیدی گفتی بستر در تشت و دود رشدی میل آهن تافته بکوره در حدقه
او کشیدند نزدیک بود از آن حرقت که در معرض مرض مهلک افتد و موجب جنون مفرط شود نوبت
سلطنتش بانقضا رسید و دور خلافت او بخلافت کشید از دور چرخ جفا پیشه و از جور سپهر خطا اندیشه
آن دولت منتهی شد و آن سعادت منقضی گشت **ذکر حالاتی که بعد از فتح اصفهان وقوع یافت**
چون دار الملک عراق حضرت سلطان آفاق را مسخر و مفتوح گشت سرسرداران در قاب گردنکشان در
طوق طاعت و حلقهٔ عبودیت آمد آنحضرت لشکر را از غارت منع فرمود و بمصداق **شعر** احسن الی
الناس تستعبد قلوبهم **☙** فطالما استعبد الانسان احسان **☙** عمل نمود و سایهٔ امن و امان بر احوال خواص و عوام
اصفهان انداخت و همه را در حریم عدل و نعیم احسان ماوا ساخت و صد هزار دینار کپکی که نذر مرادات
فرموده بود بفقرا و مستحقان رسانید و ثلث مال یونت ییل برعایا بخشید و نظم و نسق مهمات ملکی فرموده بضبط
ممالک و حفظ مسالک اهتمام نمود و بعضی لشکریان را بجانب خراسان اجازت مراجعت داد و خزاین
خاص و زواهر جواهر و درر و غرر و اوانی زرین و سیمین و اسلحهٔ هندی و مصری و چینی آلات و فراش خانه
بدار السلطنه هرات فرستاد و ممالک فارس و عراق بارباب استحقاق عنایت فرمود چنانچه غزال
مشکین خال قلم بتکاپوی این عنبرین رقم در مشام ایام عطر سائی خواهد نمود **ذکر تفویض ایالت اصفهان
بجانب میرزا رستم بن میرزا عمر شیخ** میرزا رستم مدت مدید در ممالک ماوراء النهر و ولایات
خراسان و مازندران ملازم حضرت خاقان سعید بود و در چند معرکه بمراسم جانسپاری قیام نموده و پیش ازین
سالها در اصفهان حاکم و نافذ فرمان و درینوقت چون بتایید مهیمن خلاق تمام ممالک فارس و عراق

درقبضه

در قبضهٔ اقتدار قرار گرفت و مجدد رئوس منابر و وجوه دنانیر بنام و القاب عالی زیب و زینت یافت
آنحضرت حکومت تخت عراق و ایالت دار الملک اصفهان بجانب پادشاه معظم میرزا رستم مسلم
داشت و جنابش باز بر سریر فرمان روائی آن مملکت متمکن گشت اکابر و اشراف رعیت او ربقه
بر خط حکم او نهاده و بحکم اکتساب و استحقاق عنا دیده دار الملک عراق عنان عبودیت بکف
عنایت او دادند **بیت** در دست ما چو نیست عنان ارادتی **☙** بگذاشتیم تا کرم او چه میکند **☙** و داد
غیر رعایا را که زیر دست عنا و پایمال جفا گشته بودند حسن عنایت و لطف رعایت مرعی داشت
و جمعی را که در سوابق ایام مرتکب گونه اجرام و آثام اقدام نموده بودند نابوده انگاشت ساکنان آن بلاد
که از جور و بیداد بهر طرف افتاده بودند از عدل شامل و لطف کامل عزم اوطان نمودند و میرزا رستم
تا در حیات بود حکومت اصفهان بموجب فرمان **ع** مفوض بدیوان نواب او بود **ذکر تفویض
فرمودن ولایت همدان و لرستان بمیرزا سلطان محمد بایقرا بن میرزا عمر شیخ** میرزا بایقرا
در غرهٔ شباب و ریعان جوانی در میدان پردلی و پهلوانی آمده بود و در شمایل او دلایل مردانگی و مخایل
فرزانگی پیدا و هویدا می نمود حضرت خاقان سعید چشم عنایت بحال او داشته و نظر مرحمت بر وی گماشته
ایالت ولایت همدان و قلاع در وجرد و نهاوند و تمام لرستان سیورغال او فرمود و فرمان داد که بعدل
و داد همت بر آرایش و آسایش جهانیان مصروف دارد و نگذارد که هیچ آفریده دست ظلم بر روی کسی
برآرد و ابواب انصاف و انتصاف میان قوی و ضعیف مفتوح سازد و مجال تجار که طاریان ممالک
آفاق و ناشران مکارم اخلاق اند بواجبی پردازد و میرزا بایقرا وصایا بسمع رضا اصغا نموده مراعات
حدود و محافظت عهود شریعت جهانداری واجب و لازم دانسته متوجه آن ممالک شد و حضرت
شاهرخی روی بنظم سایر ممالک و ضبط باقی مصالح آورد و ولایت ری را بجانب میرزا ایجل بن
میرزا امیرانشاه و مملکت قم را بشاهزاده سعد وقاص که هر یک از حدیقهٔ خانی شجری و از شجرهٔ جهانبانی
ثمری بودند تفویض فرمود و حاصل آن ولایات را در وجوه اخراجات دیوان ایشان تعیین نموده و ابواب
نصایح چندانه برروی دولت ایشان باز کرده اسباب تجملات پادشاهانه برای هر یک مرتب ساخت
و فرمود که در قوانین معدلت و آئین سلطنت اقتدا با آبا کرام و اجداد عظام نمایند و اکابر و اشراف آن
موضع را بنظر عاطفت و نشر مرحمت رعایت تمام فرمایند تا خاطرها برولا و وداد منقاد و معتاد شود
و سبب آبادانی آن دیار و بلاد گردد و شاهزادگان وصایا شنیده بولایت خود رفتند **ذکر نهضت همایون**

بصوب دار الملک شیراز در عین انبساط و اهتزاز خاطر همایون چون از مهمات ممالک عراق فراغت یافت عنان دولت و سعادت بصوب دار الملک شیراز فارس تافت و فرزند سعادتمند میرزا ابراهیم سلطان را بضبط عراق گذاشت و رایت سرعت و اهتزاز بجانب شیراز برافراشت و چون ماه لوای همایون بطالع سعد و اختر میمون از افق خطهٔ شیراز طالع شد و آفتاب طلعت آنحضرت بر اطراف آن ممالک لامع گشت حکام آن ممالک شولستان و لرستان و باقی امرا و سرداران روی باردوی همایون آوردند و بالتفات پادشاهانه مفتخر و سرافراز شدند و اهالی شیراز خاصه جمعی که پیش ازین شرایط نیکوبندگی ظاهر ساخته بودند بعنایت اختصاص یافتند و نوئین کامکار افتخار الامرا امیر مضراب بهادر بایالت آن مملکت مقرر شده دو هزار سوار نامزد او شد و آن ولایت از طرف غربی تا خوزستان و از جانب جنوب تا هرموز بجانب او مفوض گشت و در آن ایام امیر مضراب را عارضهٔ عارض شد که اطبا از علاج آن عاجز آمدند و مرغ روحش از تنگنای قفس قالب بفضای جانفزای عالم ارواح پیوست **بیت** از آن سرو آمد این قصر دلاویز * که چون جا گرم کردی گویدت خیز * آنحضرت بازماندگان او را رعایت نمود و میرزا ابراهیم سلطان را طلب فرمود **ذکر سیورغال فرمودن مملکت شیراز بشاهزادهٔ عالی شان میرزا ابراهیم سلطان** رای آفتاب اشراق سلطان آفاق اقتضا آن فرمود که خورشید سپهر مملکت و ماه آسمان سلطنت میرزا ابراهیم سلطان را سلطنت ممالک فارس و توابع تعیین نموده و فرمود که اعتماد دولت بر معرفت مقادیر سپاه و حشم و مراتب عبید و خدم است و اقتضا مملکت برعایت دقایق امور جمهور و استحکام حدود و ثغور و اهتمام باحوال رعیت و انتظام دین و دولت و فقه الله که استحقاق آن فرزند سعادتمند زیاده از آنست که محتاج باین سخنان باشد اما از راه شفقت پدرانه نصیحت پادشاهانه میرود می باید که چنان سازد که رعایا در ظل رأفت مرفه حال بدعا اشتغال نمایند و لذت ایمنی و حلاوت انصاف بذوق جان دریابند و حکم جزم کند که نواب جز طریق عدالت نسپرند و در تحصیل اموال دیوانی از قاعدهٔ معهود تجاوز نکنند و نام نیک که مجد و طراوت ملک و دعای خیر که موکد اساس دولت و ثنای جمیل که جمال چهرهٔ جلالت و ثواب جزیل که موجب کمال سعادت است حضرت ما و آن فرزند را حاصل شود **بیت** تا صیت نام نیک شود از تو منتشر * یا ذکر فعل خوب بود از تو یادگار * اگر خواهی که نواصی در قبضهٔ اقتدار تو آمده رغبت رعیت در متابعت زیادت شود و از ملوک آفاق بمکارم اخلاق مستثنی شوی شاهزادهٔ جوانبخت زمین خدمت بوسیده بدان اعزاز و سلطنت دار الملک شیراز اهتزاز نمود و روی نیاز بر زمین اخلاص سوده گفت **نظم** من آن کمترین بنده ام شاه را * که بوسم همی خاک درگاه را * ببوسیدن خاک درگاه شاه * زدم خیمه بر تارک

مهر و ماه * همانا صفای نیت و خلوص طویت بنده بر ضمیر منیر روشن باشد که اگر همه عمر شکر و اگر خدمت بسته دارد شکر یک مکرمت شاه نتواند که گذارد **بیت** چو طوطیان سخن گو اگر شود هر دم * بشکر شاه جهان شکرنثار زبان * هنوز گفته نباید ز صد هزار یکی * که موی بر سر موی شود هزار زبان * آنحضرت بر کمال عقل و دانش او آفرین فرمود و ارکان ملک فارس را بمتابعت او ترغیب نمود و اهالی آن مملکت روی بخت و سعادت بخدمت درگاه شاه آوردند و شاهزاده در مستقر عز و جلال دست دریا نوال گشاده و در بارگاه جمشید احتشام بار خاص و عام داد و در ارتفاع قدر و انتشار ذکر و علو مناقب و سمو مراتب دوستان انصاف دادند و دشمنان اعتراف آوردند و الفضل ما شهدت به الاعدا **ذکر معاودت خاقان عالم شان بجانب مملکت خراسان و آمدن میرزا الغ بیک از طرف سمرقند** حضرت سلطان آفاق چون بفروغ روی آفتاب اشراق ممالک فارس و عراق ضبط فرمود و ولایت بارباب استحقاق تفویض نمود پای عزیمت در رکاب معاودت آورده عنان دولت بسمند جهان پیما داد و از نخجیرگاه فارس به دار العبادهٔ یزد آمده از راه بیابان بقهستان خراسان عبور نمود بیست و دوم رجب در دار السلطنهٔ هرات نزول جلال فرمود و میرزا بایسنقر که در هرات قایم مقام آنحضرت بود شرایط نثار و پیشکش تقدیم نموده بشرف اعزاز سرافراز شد و سرداران اطراف و گردنکشان اکناف روی ببارگاه همایون و درگاه میمون نهاده ابواب سعادت بر وجوه دولت خود گشادند امیر بسطام جاگیر که از عظمای امرا و قدمای عراق عجم بود و در سلطانیه و اردبیل تا حدود گیلان و اران و موغان با خیل و حشم و عبید و خدم ییلاق و قشلاق می نمود و درین ولا طریق خدمتگاری مسلوک داشته بدار السلطنهٔ هرات آمد و همچنین تاج الدوله برادر امیر کیومرث رستمداری از رستمدار و نصر الله صحرایی از نساوه و شاه ویس پسر سلطان اوحسین از طرف غرجستان رسیدند و بانواع عنایت و عاطفت مخصوص شدند و هم درین ایام از جانب امیر قرا یوسف مکتوبی مشتمل بر سلوک جادهٔ دولتخواهی بدرگاه شاهنشاهی آمد و سید عبد الکهف برادر سید عبد اللطیف از جانب مکهٔ معظمه زادها الله توقیرا با مکتوب حاکم مکه رسید و حضرت خاقان سعید **بیت** آن خسروی که هر که زمین بوس او کند * بر فرق آسمان نهد از افتخار پای * همه را بانعام پادشاهانه و اکرام خسروانه اختصاص داد و درین اثنا در درج سلطنت و دری برج خلافت **بیت** شاهی که مملکت ز جمالش کمال یافت * عالم ز نور رای منیرش جمال یافت * میرزا الغ بیک گورکان از طرف ماوراء النهر بخراسان آمد و دوازدهم رمضان بدار السلطنهٔ هرات رسید و بشرف ملازمت حضرت خاقان سعید مشرف

گردید بیت فرخ رخ آن پدر که چنین باشدش پسر ٭ خرم دل آن پسر که چنین باشدش پدر ٭ و باتفاق
نور حدقهٔ سلطنت و نور حدیقهٔ خلافت یعنی برادر کامران کامکار میرزا بایسنقر بهادر ملازمت پایهٔ تخت فلک
سا بجای آوردند آفتاب دولت از مشرق سعادت بر اطراف مملکت تافت و چشم جهانیان از فروغ
طلعت این دو قرة العین دین و دولت روشنی یافت بازوی دولت از اعتضاد دو شاهزادهٔ خورشید
طلعت جمشید رایت قوی شد و پشت سپاه دین بدو شهسوار میدان کین متین گشت بیت جهان را
دولت افزیت مقصد ٭ فلک را صولت آنت مقصود ٭ دو فلک بخش کشورگشای دو خورشید
طلعت مشتری رای پیش تخت پدر ایستاده آنحضرت بزبان حال شکر ملک ذو الجلال بجای آورد شعر
نعم الاله علی العباد کثیرة ٭ واجلهن نجابة الاولاد ذکر ولایاتی که حضرت خاقان سعید بفرزند سعادتمند
میرزا بایسنقر عنایت فرمود حق تعالی و تقدس چون ابواب سعادت بر روی دولت حضرت خاقان
سعید کشاد و عنان اختیار عالمیان بقبضهٔ اقتدار او آورد بعین بصیرت در حقیقت وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ
مِنَ الدُّنْيَا تأملی بسزا فرمود و از مضمون وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ تجاوز ننمود و عموم خلایق را از
حسن اشفاق بهره مند گردانید خصوصاً فرزندان و قرابتان را بسلطنت ممالک رسانید و هر شهری
که بخطبهٔ همایون و سکهٔ میمون مزین بود بدولتمندی که با آثار عقل استد آید با نور عقل اقتدا داشت تفویض
فرمود و چون نور اقبال و ظهور اجلال فرزند سعادتمند ثمرهٔ شجرهٔ سلطنت و نهال باغ خلافت
واسطهٔ عقد سلطانی و رابطهٔ سلک جهانبانی غیاث الدنیا والدین بایسنقر بهادر آنحضرت مشاهده
نمود و فروغ آفتاب دولت در جبین مبین او معاینه بود شکر مواهب الهی باد ارسانیده مضمون کلام
در نظام بر زبان گذرانید که سپاس بیقیاس حضرت خداوندی را که تاج سرفرازی ما را بلعل و یاقوت
اولادنا اکبادنا مرصع ساخته از افسر خورشید گذرانید و قطرات سحاب نسب ما را در صدف شرف
دریای عالم افروز گردانید و از افق تفوق با چندین نیر آفاق گیر طلوع یافت که از هر یک نظر مهری بر ذرات
ذریات آدم تافت و در طالع مسعود ما باجتماع این کواکب سعود که مشتری سعادت ابدی از خطوط
ایشان خواهد اتصالاتی نهاد که تاثیرات آن ایام دولت ما را ع همه بشارت و اقبال و کامرانی داد
و دودمان محتشم ما را از آن چراغها نورانی روشنائی بخشید که شاه اختران بسان درویشان دامن شعاع
باز داشته نور فروغ او خواهد چید بشکرانهٔ این درجهٔ شرفی که خورشید وجود ما را در نوبهار جوانی و نوروز
جهانبانی کرامت فرمود و گلستان عهد ما را بدین شکوفها نو دمیده شمیم عنبر نسیم فرزند بر ما فرض است

که مردم

که مردم دیدهٔ جهان بین را در اطراف عالم طواف دهیم و بچشم عقل و نظر بصیرت نگاه کنیم و در آن مملکت
که مصلحت دانیم قرة العینی نصب فرماییم بحکم این قضیه رای عالم آرای اقتضا فرمود که فرزند اعز ارشد درهٔ
تاج السلطنه و واسطهٔ عقد الملک غیاث الدنیا والدین میرزا بایسنقر بهادر که از غیث رحمت غیب
دریست که تاج خلافت را آب دهد و مهریست بر سپهر دولت که نگین سلطنت را تاب بخشد در بارهٔ
او تازه انعامی ارزانی داریم و مملکتی وسیع بنواب او سپاریم و امرا شجاعت پیشه ضرغام اندیشه و وزرا
صاحب کفایت صایب درایت در دیوان او جمع فرماییم و علما عالم و فضلا زنی آدم و ظرفا مستفطن و شعرا
متین در سلک ملازمان او تعیین نماییم بنابران ولایت طوس و مشهد و ابیورد و سملقان و جرمغان و
خبوشان و نسا و یازر و تمام مازندران و استراباد و شاسمان و کبود جامه و مضافات و منسوبات
جرجان بآن فرزند ارزانی داشتیم و زمام مهام آن ولایات بقبضهٔ اهتمام نواب او بازگذاشتیم اگر چه ذات
قرة العین را سعادت ابدی و عنایت ازلی از عهد مهد که مهر سکوت از حقهٔ یاقوت برداشته تا این زمان که
بر بساط نشاط بر ارتباط و انبساط قادر گشته در همه احوال مرضی خصال و محمود فعال بوده و در نظر اهل
بینش صورت و سیرت او مستحسن نموده و بتادیب ادبنی ربی از تعلیم مودبان استغنا یافته و انوار الهامات
الهی بر مرات آگاهی او تافته اما خواستیم که اشعهٔ آرای انور پیشوای عزایم او سازیم تا در نور آن ناهمواریها
جهان را بدیدهٔ دوربین معاینه دیده مغاکیها را آزادبدیده ها رمعاندان انباشته گرداند و دست اعتصام
در حبل الله باعتقاد متین محکم ساخته سر رشتهٔ طناب انصاف از غایت اطناب بمشارق و مغارب
رساند باید که رعیت از تف آفتاب سایهٔ رعایت او که نمودار سایبان ظل اللهست آسایشی دهد که نبات
را زیر دامن سحاب و نیلوفر را در آب و دیده را در بستر ملک هنگام خواب حاصل آید کوس عدل را آوازه
بجدی بلند گرداند که از غلغلهٔ آن نوشیروان از خواب ابد برخیزد و ظلم تا غایتی رم خورد که تا عهد ضحاک
بجای پس گریزد و در چهار سوی ولایت از دو الف انصاف دو دو از سیاست نصب فرماید که
عوانان خاین را از مشاهدهٔ آن مرتبه عالی نماید و در شرق و در غرب عالم آفتاب وار بستحسان نگارد
که مثلا اگر آفتاب در کلبهٔ درویشی بگرمی سر آرد و الطاف فرزندی از آن آگاه شود و از ابر کف پردهٔ
راحتی بر آن بالا کشد و هر طرف که قصهٔ محتاجی غنچه مثال از شاخسار انامل سر بر آرد نسیم کرمی بر آن
سوی وزاند تا آن بی برگ را در چمن امید گل مراد شکفاند سادات و علما و مشایخ را بمواهب
انعام و مواجب اکرام و مراسم تعظیم و مناظم تکریم معزز و مکرم دارد و چشم عنایت و نظر رحمت بر ایشان

کارد و اگر خواهد که دایره واران لشکر پرگار وار قامت خدمت دوتا کرده زمین بوس کند و از رنگها
بر لوح خاک جهان گردان گرداند که پرگار سپهر در حیرت آن سرگردان ماند و اگر دور این سودا خاطر خطیر را
سرگشته سازد که چندین دوایر نقود از کجا گرد آید یقین داند که دایرات لشکرها رای و ورای این کار باشد
هرگاه مدورات دوایر لشکر سلطانی دایر گشت مدورات سکهٔ شیطانی چندان گرد توان آورد که گرد نتوان
آورد بلکه دور خزانه دایره یابد که پرگار سرگردان اندیشه را گرداگرد آن دور میسر نشود و چون پرگار کار برین
مرکز راست ایستاد بعد از آن دوایر پیرامون رضا و فرزندی گردد ع چو پرگار در زیر دست مذهب
جمعی بهادر که ناموری دریا بها باشند اگرچه در سلک نسبت سهل قیمت اند ایشان را از سمط نشاط خسروی
دور نگردانند و نظم امور ایشان را زیور نطاق عزت و پیرایهٔ کمر شمشیر دولت دانند با یقین که چشم نیاز در هوا داشته
کار خود را آب میجویند و آسمان با مهر تمام جگر ابر را قطره قطره کرده تا بر کشت ایشان بارهٔ لطفی می بارد و زمین را
درون پاره پاره تخم پراکندهٔ ایشان را پرورش داده امید بردارد باید که در معاملات ایشان طریق
انصاف مسلوک دارند تا دود رقم ظلم اهل قلم در خرمنشان نفتد آتش و سایر محترفه و پیشه وران از جور
و حیف محفوظ و بعین عنایت ملحوظ گردانند سبیل امرا و کبرا سادات و قضات و ایمه و امم و خدم و حشم و
عامهٔ رعایا و کافهٔ برایا ولایت مذکوره آنکه پادشاه و فرمان فرمای خود فرزند اعز را دانسته تمام آن
ممالک را محکوم حکم او شناسند و سعادت دولت آنکه آن ولایت را مساعدت نموده غنیمتی عظیم و موهبتی
جسیم شمرند و شکر عطای ربانی و مدح و ثنای سلطانی بجا آرند و از استقبال سنه ثمان عشر معاملات
آن ولایات را بنواب و گماشتگان فرزند اعز جواب گویند و سر از ربقهٔ طاعت و گردن از طوق انقیاد
بر نتابند تا موجب ازدیاد معدلت و مرحمت او شود ان شاء الله تعالی **وقایع سنه ثمان عشر نهضت حضرت
خاقان سعید بجانب سرخس و رفتن میرزا بایسنقر بطوس** در اول فصل بهار و هنگام اعتدال
لیل و نهار که امزجه مرکبات طبایع از نشو و نما در اهتزاز آمده مرغان خوش آواز در پرواز شدند حضرت
خاقان سعید منتصف ذی الحجه سنه ثمان عشر از دار السلطنهٔ هرات بجانب سرخس نهضت فرمود و در آن
بلده شرف زیارت مشایخ دریافته عزیمت مهنه مبارک نمود و در مزار مورد الانوار صاحب السر الاطهر
سلطان طریقت شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره شرایط زیارت و آداب طواف آن مقام بجا آورد
و چند روز در صحاری دشت خاوران بعزم شکار سوار شد و کلنگ بسیار بچنگل چرغ و شاهین افگار و گرفتار
گشت و بعد از فراغت از شکار رای اصابت شعار شاهزادهٔ جوانبخت میرزا الغ بیگ را اجازت

معاودت

معاودت بماوراء النهر ارزانی داشت و امراء اطراف مثل امیر بسطام جاگیر و تاج الدوله رستمداری
و دیگران از رخصت مراجعت داد و اواخر ذی الحجه سنه ثمان عشر جناب میرزا بایسنقر بهادر عزم ولایاتی
نمود که بتجدید مفوض بدیوان او شده بود و جهت استمالت خاطر و مصالح اکابر و اصاغر بران بلاد
گذری فرمود و اهالی و اعالی قدوم موکب عالی را که سبب آسایش و آرامش آن بلاد دست مراسم
استقبال و شرایط تعظیم و اجلال بجا آوردند و شاهزاده بر اختلال که باحوال آن بلاد راه یافته بود
بانواع رعایت و عنایت اصلاح فرمود و چند روز بصید افگندن و جانور پرانیدن اشتغال نمود *
هر جانور که از سر دستش گشاد یافت * مرغان چرخ را همگی تار و مار کرد * و بعد از چندگاه به بارگاه سلاطین
پناه باز آمد و حضرت خاقان سعید بصوب ولایت بادغیس عزیمت فرمود و اوایل محرم امرا که در طرف
خوارزم بودند باردوی اعلی رسیدند و بعرض رسانیدند که احوال آن دیار بحسن تدبیر نوئین کامکار امیر
شاهملک قرار یافت و امیر حسن کاکر برسم رسالت پیش امیر قرا یوسف رفته بود باز آمد و حالات آن
ممالک عرضه داشت نمود و اواسط محرم امیر شاهملک بموکب همایون پیوسته و درین ایام در خراسان
چندان باران آمد که عمارات ویران شده اکثر قنوات انباشته گشت و اواسط صفر خبر وفات
سلطان وندی از جانب ششتر رسید و آنحضرت امیر توکل برلاس را بجانب فارس پیش میرزا
ابراهیم سلطان فرستاد و رایات همایون عزیمت معاودت بصوب دار السلطنهٔ هرات فرمود
و دوم ربیع الاول در باغ زاغان بدولت و اقبال نزول اجلال فرمود **ذکر بنای قلعهٔ دار السلطنهٔ
هرات** اهل بصیرت بمقتضی واجعل لی لسان صدق فی الآخرین سعیها نموده اند که نام ایشان در
جریدهٔ ایام باقی باشد بنوعی که سیلاب فنا آنرا محو نتواند کرد و از تند باد فتنه و شر پریشان و ابتر نشود و هوشمند
کامل و خردمند بینا دل در تشیید بنایی کوشد که غبار خاک تودهٔ روزگار حسن رخسار او نپوشد و اسم علو و
رسم سمو آن در جهان ناپایدار یادگار ماند بنابرین مقدمه حضرت خاقان سعید درین سال بتشیید حصن حصین
و تشدید قلعهٔ منیع بدیع در دار السلطنهٔ هرات اشارت فرمود **شعر** ان آثارنا تدل علینا * فانظروا بعدنا
الی الآثار * و آن قلعه ایست بر دیوار شمال شهر که در زمان ملوک کرت ملک فخر الدین ساخته بقصار اختیار الدین
مشهور بود و گرا و محمد سام درین قلعه امیر دانشمند را که از امرا معتبر خدابنده الجایتو سلطان بود قتل فرمود و امیر
صاحب قران در وقت فتح هرات دیوارهای شهر خراب کرد اما قلعه را بمعتمدان سپرد و بعد از چندگاه
فرمود که میان قلعه و دیوار اصل شهر فاصله پیدا سازند تا قلعه را سرکوبی نباشد پنجاه گز دیوار از جانب

شرق بزمین رسانیدند و هفتصد هزار مرد بموجب نسخه کار کرد و حضرت خاقان سعید چون سریر سلطنت
جهان را شرف ساخت دیگر باره درباره عمارت شهر طرح جدید انداخت چنانچه شرح آن مذکور شد
و آنحضرت درین تاریخ فرمود که حالا حصار قدیمی که بر روی خاک بخشت خام بود بسنگ و آهک و گچ و آجر
قلعه ساختند که بر بسیط خاک بنائی بدان حصانت و اساسی بآن رصانت در هیچ مملکت بکلفت از آن برافراشته
حصنی حجرش جواهر پاک ❁ اصلش چو زمین ستون افلاک ❁ چند بیت در صفت قلعه و تاریخ عمارت که بعضی
از آن بکاشی بر کتابه قلعه مبارک نوشته بودند ثبت شد **بیت** نهادند بنیاد این حصن عالی ❁ بمیمون زمان
و فرخنده اختر ❁ ربیع دوم و ضیاء و پنج ز هجرت ❁ که رفته ز بطحا به یثرب پیمبر ❁ بوضعی نهادند اول بهر کار را ❁
که شد پنج دروازه دروی مقرر ❁ همان پنج در پنج برج حصارش ❁ به بین و بدان جلد و ضرب لشکر ❁ دلیل ثبات
بنایش بدانی ❁ اگر خوده و دانی درین نیک بنگر ❁ زیادت شود اصل و خانی نگردد ❁ که دایر بود آن عدد تا بمحشر ❁
مهندس نهاده درون و برونش ❁ قصوری منقرنس بروجی مدور ❁ ز روی لطافت چو ایوان کسری ❁ ز راه
حصانت چو سد سکندر ❁ بنای کمالش چو ایوان کیوان ❁ ز زلزال دوران نگردد مبتر ❁ سراپای او جلد و ثبت
و زینت ❁ زوایای او جلد و زرست و گوهر ❁ نهادش چو جانست در جسم ارکان ❁ سوادش چو نورست
در چشم اختر ❁ والحمد لله علی حسن الاختتام **فرستادن استمالت نامه بجانب میرزا احمد میرک بن میرزا
عمر شیخ** میرزا احمد میرک چون در حوالی اندکان امیر موسی کا و امیر محمد تابان و علی توچین را بقتل آورد چنانچه
مذکور شد از میرزا الغ بیک ترسیده عزم کاشغر نمود که بمغولستان پیش محمد خان رود حضرت خاقان سعید خبر
عزیمت او شنیده توکل نوکر او را با استمالت نامه بجهت فرستاد مضمون آنکه اطال الله تعالی بقاه رفی خلود
السعادات الابدیه و حصول المرادات السرمدیه و فور سلام و صنوف تحایا که نسایم آن از تربت فیض شمایل
باشد و بریاض نفحات حضاوت گذرد و مزین زینت مهربانی و محلی بحلیه تعطف جاودانی تأمل نماید چگونگی
خاطر عاطر و جملگی ضمیر منیر متعلق احوال شما سعد اشتیاق و آرزومندی ملاقات عزیز فرزندی فوق الحد تصور
کند توفیق ذوق تلاقی مقدر باد شانزدهم ربیع الاول از دار السلطنه هرات اتفاق می‌افتد در حالتی که شکر مواهب
یزدانی واجبست فلله الحمد والمنه چنان استماع میرود که میان او و فرزند الغ بیک بجهت سخنان نامعتبر اهل فساد
صورتی که متضمن تشویش بلاد و عباد باشد روی نموده و این خبر در مملکت عراق بما رسید و بسبب بعد
مسافت بتدارک آن نپرداختیم و چون بدار السلطنه هرات رسیدیم شنیدیم که آنفرزند عازم مغولستانست
بغایت بعید و بدیع نمود چه کمال اهتمام اینجانب نسبت با برادران و فرزندان من المهد الی اللحد معلوم

وثوق

وثوق کامل و اعتقاد شامل آنکه از سر استظهار تمام متوجه شود تا بار فرزندی کالجبال الراسیات
ثابت باشد این صورت از روی رعایت صله رحم و راه مسلمانی و غمخواری مسلمانان رفع افتاد از
تکلف و تصلف و حمل بر شایبه مکر و حقد عاریست جمعی که ملازم اند شاید متوهم شده آنفرزند را مانع
آیند که حرکات ناشایست از ایشان اختیاراً او اضطراراً صادر شده مجموع را آئین سازد که با جریمه
همه را عفو فرمودیم الماضی لا یذکر حقا ثم حقا که همه را در پناه رافت ما و اخواهیم داد والتوفیق من الله الملک المنان
عمرت چو نتیجه خرد باقی باد **ذکر آمدن ایلچی امیر قرا یوسف و خبر وفات میرزا اجل** امیر قرا یوسف
اواخر محرم از خواص خود مرد انشاه نام که در سخن گذاری مشهور خاص و عام بود ارسال نموده فرستاد
چون بشرف بساط بوس مشرف گردید مکتوبی بوسیله امراء عظام بعرض رسانید مضمون آنکه اگر آن
حضرت قلعه سلطانیه را باینجانب ارزانی دارند در مقام عبودیت و اطاعت بوده مراسم دولتخواهی
بجا آورده شود خاقان سعید جواب فرمودند که جمعی را که از ایشان بعضی امور نالایق واقع شده هر گاه بنزد
ما فرستد ما سلطانی آن دیار تا بقلعه سلطانیه چه رسد باو ارزانی داریم و ایلچی را رعایت نموده جواب
مراجعت فرمود و درین اثنا خبر آمد که میرزا اجل را که آنحضرت بعد از فتح ممالک عراق و فارس
بحکومت مملکت ری فرستاده بود چنانچه گفته آمد شاهزاده چند روز بعیش گذرانیده روزگار جفا کار
و سپهر بی مهر حسد برد و مرضی مهلک روی نمود مرغ روحش از تنگنای قفس قالب مظلم قصد پرواز عالم
علوی کرد و ودیعت حیات را اواخر محرم بمتقاضی اجل سپرد **بیت** دریغا که آن شاه مقبل نماند ❁ دریغا
که شاهزاده اجل نماند ❁ حضرت خاقان سعید بر فوات میرزا اجل تاسف بسیار نمود و میرزا ایلنگیر
رابجای او مقرر نمود و امیر یوسف خواجه و امیر قنا شیرین و امیر عجب شیر در حدود آن ولایت معین شدند
و امیر الیاس خواجه با لشکری گران بصوب مازندران روان شد و چون خبر توجه امیر قرا یوسف بقصد
سلطانیه معلوم شد آنحضرت امیر ابو سعید امیر جهانشاه را با چپت قشون فرستاد که با امیر الیاس خواجه
پیوسته بجانب ری روند و باتفاق امرائی که آنجا اند اگر امیر قرا یوسف متوجه شود بمقابله او در آیند
و الا در آنحدود و نواحی بوده اطراف ممالک ضبط نمایند امرا بموجب فرموده عمل نمودند **ذکر رفتن
میرزا سعد وقاص پیش امیر قرا یوسف** عاشر ربیع الاول از جانب بلده قم عرضه داشت
امیرزاده سعد وقاص رسید مضمون آنکه امیر بسطام جاگیر خبر توجه امیر قرا یوسف بجانب سلطانیه
شنیده و پسر خود را در قلعه گذاشته پیش بنده آمد و اگر فرمایم بهرچه حکم شود عمل نمایم حضرت خاقان

سعید از استماع این خبر متغیر گردید و فرمود که ما بسطام را تربیت کرده ایم و چون دشمن قصد او کند و او پناه بولایت ما آورد او را بلشکر و مال مساعدت می باید نمود چه محل قید اوست می باید که چون فرمان سعید امیر بسطام را بواجبی رعایت نماید و وارد شیراز نواحی بدین مهم مقرر شد و استمالت نامهٔ امیر بسطام بمبالغه تمام فرستاده آمد و میرزا اسعد وقاص را جمعی مفسد گفتند که پیشکشی همچون بسطام داری بدرگاه امیر یوسف باید رفت که همه عمر ممنون خواهد بود و شاهزادهٔ ساده دل بقول قوم مفسد فریفته شده قتلغ خواجه را در قم بسر اغرق گذاشت و بسطام را گرفته با سیصد سوار در بیابان عصیان و تیه ضلال گمراه گشته متوجه امیر یوسف شد و امیر یوسف مقدم او را عزیز داشته باستظهار او طمع عراق عجم کرد و او را دلداری نموده گفت **بیت** تو سروی بسوی چمن آمدی ⁂ سوی خانهٔ خویشتن آمدی ⁂ و امیر بسطام را اطلاق نموده تربیت فرمود و میرزا اسعد وقاص میل اقامت نموده امیر قرا یوسف اخی فرج پسر امیر بسطام را نامزد قم فرمود و او متوجه شد که حرم شاهزاده را باذربایجان برد و نزدیک قم رسید آقا بیکی بنت امیر ایرانشاه حرم محترم میرزا اسعد وقاص زنی عاقلهٔ عالی همت بود در آن حال با خود گفت سعد وقاص غلطی کرد اگر ما در آن مملکت بیگانه افتیم **بیت** ز دشمن نباید بجز دشمنی ⁂ بفرجام هر چند نیکی کنی ⁂ لحظه فلحظه شاید قصد او کنند بعد از آن حال ما در میان ترکمان چون باشد از آنجا که کمال تدبیر و بعد غور همراه او بود نوکران خود را مکمل ساخت و چون ترکمانان رسیدند همه را گرفت با تمور شیخ و قتلغ خواجه و شیخ زنده که محرک میرزا اسعد وقاص بجانب یاغی بودند بقتل آورده سرها از نامردان از آن شیره زن همراه نوکر خود شیرزاد پیش حضرت خاقان سعید فرستاد و شرح واقعه اعلام داد آنحضرت بدین مردانگی او را تحسین فراوان فرمود **شعر** ولو کان النساء بمثل هذا ⁂ لفضلت النساء علی الرجال ⁂ با وجود او بود تانیث خورشید افتخار و شیرزاد را رعایت نمود و شیر علی نوکر میرزا رستم را با او همراه کرده با استمالت نامه بطرف قم روان فرمود

ذکر یاغی شدن میرزا بایقرا و قتل میرزا اسکندر بفرمودهٔ برادر او میرزا رستم

چون میرزا اسعد وقاص بترکمان ملحق شد مملکت قم و کاشان تا مدتی محل فتنه و تشویش گشت و در زمان فتح اصفهان میرزا رستم میرزا اسکندر را میل کشیده بود و حضرت خاقان سعید نپسندیده آن بصیر را پیش برادر صغیر او میرزا بایقرا روان فرمود که شاید شفقت اخوت در حرکت آید و چون برادر بپیوست روز و شب با خود **ع** نقش تغییر مملکت می بست و در آب و آینه صورت فتنه می جست و در خواب و بیداری طلب حادثه میکرد اگر چه از حلیهٔ بینایی عاطل بود اما در فتنه انگیزی بینایان را اسب و رخ طرح میداد و رفتن میرزا اسعد وقاص را وقتی دانسته غنیمت

شمرد

شمرد و میرزا بایقرا گفت بهیچ وجه درین سرحد نمی توان بود چه میرزا اسعد وقاص بالشکر ترکمان عنان ریز خواهد راند و آن زمان مجال گریز نخواهد ماند عاقبت با خوارجی مفسد شیراز از قلت عقل و سوء تدبیر این خیال گزراست آوردند که قاصد شیراز شوند و چون اقتضاء مرور دهور و اسدعای جنبش چرخ و نتیجهٔ قران نحسین در سرطان که هم در آن اوان واقع شد آن بود که کار مملکت فارس از دست حوادث از پای افتد میرزا بایقرا بمقتضی مستی شباب و سرعت بطریق سابقهٔ قضا و قدر باتفاق میرزا اسکندر عازم شیراز شده نوکر میرزا اسکندر مراد نمبه عاقلی کرده بجانب اصفهان گریخت و میرزا رستم را از فکر تباه ایشان آگاه کرد و میرزا رستم خواست که عقد جمعیت ایشان را از هم فرو ریزد و جمعی بسر راه فرستاد و میرزا اسکندر را نحوست طالع بموجب لیقضی الله امراً کان مفعولاً در بادیهٔ هوان انداخت و لشکر اصفهان در حوالی چرباذقان بمخالفان رسیدند و میرزا اسکندر بدست الوس بیک و اصیل گرفتار شد و او را باصفهان پیش رستم زمان بردند میرزا بایقرا بدین سبب تیغ قصد در نیام توقف و ترسی جهت تخلف ماند و چند روز در گندمان گذراند و میرزا ابراهیم سلطان چون خبر مخالفت میرزا بایقرا استماع نمود ارکان دولت را جمع آورده مشورت فرمود و نوکران میرزا اسکندر که در شیراز بودند چون شیخ خواجه وار دوان و مرید باشلیق را بند فرموده همراه معتمدی بجانب خراسان فرستاد و بندیان در خان حبش که میان ابرقوه و مشهد مادر سلیمانست معتمد را بقتل آوردند و در گندمان پیش میرزا بایقرا شدند و بر توقف ملامت کرده بر تعجیل تحریص نمودند **بیت** جهان گیری توقف بر نتابد ⁂ جهان انگشتری بر کوه شتابد ⁂ میرزا بایقرا باز عزم شیراز کرد و میرزا ابراهیم سلطان نیز اسباب قتال ساخته باستقبال بیرون آمد و در حوالی بیضا سواد طرفین بهم رسید نفیر نای و خروش کرنای گوش صدا در طاس نگون گردون انداخت و آواز نعره و فریاد دلیران را بخود ساخت **بیت** از غریو کوس شد سقف هوا پر مشغله ⁂ وز فروغ تیغ شد روی زمین پر مشعله ⁂ و درین ولا بعضی نوکران میرزا ابراهیم سلطان مثل شیخ چهره و مسعود شاه شول و غیرهما بجانب میرزا بایقرا تاختند و بازگشته تیر در روی ولی نعمت انداختند و جمعی عراقی در پردهٔ تخلف در آمده بیمن راه مسیا ختند و میرزا ابراهیم سلطان این معنی دریافت و عنان بجانب ابرقوه تافت و به شب بشیراز آمده والدهٔ خود طوطی آغا و از خزانه نقد و جوه برداشته تا ابرقوه جایی توقف نمود میرزا بایقرا صباح جمعه اواخر ربیع الاول در دروازهٔ اصطخر شیراز آمد و تا چاشتگاه سواره ایستاد و چون شهر از پادشاه خالی بود سادات و قضات و اکابر و کلویان بیرون آمده میرزا بایقرا را بشهر در آوردند و میرزا رستم

چون این خبر شنید میرزا اسکندر را که خمیرمایهٔ فتنه بود بقتل رسانید و عز من لا یموت **ذکر عزیمت حضرت خاقان سعید بجانب مملکت فارس کرت ثانی** حضرت خاقان سعید چون خبر مخالفت میرزا بایقرا شنید رای عالم آرای که مصباح ظلمت زدای و مفتاح جهانگشای بود در آیینهٔ تدبیر چنان مشاهده نمود که پیش از آنکه او را قوتی پیدا شود دفع او کند امیر جلال الدین فیروزشاه را با سپاه ظفر پناه از راه بیابان یزد فرمود که بمیرزا ابراهیم سلطان پیوسته در ازالت خلل و ازاحت علل کوشند و امیر غیاث الدین شاه ملک را بجانب ری فرستاد که با امرا که در آن حدود اند ملحق شود و امیر شیخ لقمان برلاس مقرر شد که لشکر از ختلان و قندز و بقلان و آن نواحی را باردوی اعلی رسانند و در اندک زمان لشکر فراوان جمع آمد بیت چو شد کار لشکر همه ساخته * وز ایشان دل شاه پرداخته * آنحضرت هفتم جمادی الاخری از دار السلطنهٔ هرات نهضت فرمود بیت بشبگیر گاه خروش خروس * برآمد ز درگاه آوای کوس * و در مزار بزرگوار شیخ الاسلام احمد جام قدس سره بعد از تقدیم آداب آن عالی مقام از مردم امیر قرا یوسف جاسوسی گرفته احوال آن طرف معلوم شد و از سمرقند نوکر میرزا الغ بیگ رسیده عرضه داشت رسانید که محمد خان پادشاه مغولستان دعوت حق را لبیک اجابت گفته نبیرهٔ خضر خواجه اغلن نقش جهان پسر شمع جهان را بجای او نشاندند و موکب منصور از نشابور عبور فرموده بحدود بسطام آمد و امیر علاء الدین علیکا امیر سید علی کیا از آمل و ساری بطریق خدمتکاری بدولت ملازمت رسانید و بعنایت مخصوص شده جهت ترتیب لشکر بولایت خود رفت و امیر حسن کیا از قلعهٔ فیروزکوه باردوی همایون آمد و شرط خدمت بجا آورد و امیر معصوم برادر امیر بسطام از طرف اردبیل رسید و احوال امیر قرا یوسف که در حوالی تبریز بود بعرض رسانید فرمان جهانستان نفاذ یافت که امرا که در حدود ری اند متوجه طرف شیراز شوند و قاصد بجانب ابرقوه رفت که جلال الدین فیروزشاه در رکاب میرزا ابراهیم سلطان بصوب کوشک زر روند و با امرا که پیشتر رفته اند پیوندند و باتفاق عازم شیراز گردند و لشکرها بموجب فرموده در قصر زرد بهم رسیدند بیت برین گونه رفتند تا قصر زرد * ز گرد سپه شد جهان لاجورد * چون میرزا بایقرا خبر توجه لشکرها شنید در مضیق تفکر و طریق تحیر سرگردان گردید اما بشیوهٔ تجلد خود را امیداشت و با اندیشهٔ خیال محال می پنداشت که موکب منصور بخود عزیمت نفرموده و آوازهٔ آمدن آنحضرت جهت بیم دادن او بود چون میرزا ابراهیم سلطان با لشکرهای جهان بحوالی شیراز آمد میرزا بایقرا چهار دیوار حصار را ملجا و گریزگاه و مأمن و پناه ساخت و موکب منصور از راه قم و کاشان بیست و یکم شعبان باصفهان رسید

در آن

در آن مقام قاصد میرزا ابراهیم عرضه داشت رسانید که میرزا بایقرا در شیراز است آنحضرت را از استماع این خبر عزایم پادشاهانه در حرکت آمده از موضع دشت مهیار برسم ایلغار بر سمند باد رفتار سوار شد سپاه نصرت قرین و لشکر ظفر رهبر ثالث رمضان اعلام فتح پیکر و چتر فرخ اختر از افق الله اکبر طالع شده بظاهر شیراز رسید و در فضای جانفزای میدان سعادت سراپردهٔ دولت باز کشید و چون میرزا بایقرا از وصول رایات ظفر آیات خبر یافت دانست که اختر شب تاب تاب آفتاب عالمتاب ندارد بیت درخشیدن ماه چندان بود * که خورشید تابنده پنهان بود * در حال بی نظم امور وغا و ترتیب اسباب هیجا نوکر خود قشلاق را پیش شاهزادهٔ جوانبخت میرزا بایسنقر فرستاده و طلب شفاعت نمود بیت که من بنده ام تا چه فرمان دهی * وگر تیغ بر تارکم می نهی * شاهزاده ملتمس او مبذول فرمود و بعرض حضرت اعلی رسانید که امثال این افعال از بایقرا بدیع و شنیع است اما تا عاصی مرتکب معاصی نشود و مجرم بجرایم اصرار ننماید آیینهٔ عفو فروغ ندهد و پیکر احسان در معرض امتحان ننماید اکنون اگر اجازت باشد او را با تیغ و کفن ع بدرگاه عالم پناه آورم * تا منشور من عمل منکم سوء بجهالة ثم تاب من بعده بتوقیع فان الله غفور رحیم موشح گردد آنحضرت شفاعت فرزند سعادتمند قبول فرمود و میرزا بایقرا شب شنبه پنجم رمضان شرمسار و منفعل از شیراز بیرون آمده شرف دستبوس یافت و آنحضرت ذیل عفو بر زلات او پوشیده از گذشته گذشت و عذر از دو سه تن که از برای صلاح عام بیاسا خاص شدند هیچ از دیده بامری موافق نگشت و چشم عنایت بر اهالی آن مملکت گماشت و شعار اشتغال از چهرهٔ روزگار ایشان برداشت **ذکر حالات که بعد از واقعه میرزا بایقرا وقوع یافت** چون حضرت اعلی از قضیهٔ میرزا بایقرا فراغی یافت و او نیز از محاکات انفعال مجال ملازمت نداشت و گذاشتن او در آن ممالک محل اعتماد نبود رای اعلی چنان اقتضا فرمود که او را بطرف قندهار و گرمسیر فرستند تا با میرزا قیدو مصاحب باشد و خدمتش را بمعتمدی سپرده روان داشت و موکب اعلی بدار الملک شیراز آمده فرمان قضا مضا نافذ شد که عظام امرا با لشکرها که بر افغان بعهدهٔ اهتمام ایشان است لعلغوارها روند امیر یادگار شاه ارلات و امیر نوشیروان برلاس با لشکرها بطرف قلعهٔ سفید و شولستان رفتند و امیر شاه ملک با تومنهای جوانغار بجانب شبانکاره روان شد و میرزا رستم عازم اصفهان گشت و آنحضرت بلدهٔ فرخندهٔ شیراز را محل اقامت ساخت و بمصالح مملکت پرداخته مفسدان برانداخت و اساس سلطنت فارس که سمت اندراس یافته بود بار دیگر بعدل شامل آنحضرت معمور شد و امرا

لرستان و شولستان **ع** بدرگاه عالم پناه آمدند ❁ و امیر کرکین از ولایت لار و ناحیت دریابار احرام کعبهٔ
آمال بسته بشرف قبلهٔ اقبال مشرف شده و پیشکشهای پادشاهانه بموقف عرض رسانیده محل قبول یافت
و آنحضرت پیشتر ایلچی بجانب شوشتر فرستاده بود و سلطان اویس بن شاه ولد بن شاهزاده شیخ علی بن
سلطان اویس را استمالت داده و او فرستاده معزز و مکرم داشته و قاصد همراه ساخته بشیراز آمد و حضرت
اعلی ایلچی را عنایت فرموده رخصت معاودت نمود و باقی ماه رمضان در دار الملک شیراز گذرانید
و هلال فرخ فال شوال بفروغ عالم افروز جهان را منور گردانید **بیت** روز طرب رخ نمود روزه بپایان رسید
رایت سلطان عید بر سر میدان رسید ❁ آنحضرت جهت اقامت صلوة عید عزیمت مصلی فرمود **بیت**
خوشا نسیم مصلی و آب رکناباد ❁ غریب را وطن خویش می‌برد از یاد ❁ اهالی شیراز زبان نیاز بهزاران اعزاز گشودند ❁
طلوع کوکب عید بر تو میمون باد ❁ که هست طلعت تو بر جهانیان میمون ❁ مخالف تو چو ماه از محاق باکم و کاست
ولیک دولت تو چون هلال روز افزون **ذکر سیورغال فرمودن بعضی ممالک عراق عجم بجانب امیر
اعظم الیاس خواجه بهادر** چون ممالک عراق عجم بار دیگر **ع** تعلق بدیوان اعلی گرفت ❁ حضرت
خاقان سعید در هر ولایت سرداری که رعایا در کنف رعایت و برایا در پناه حمایت او توانند بود تعیین
فرمود نوپین اعظم و رستم روز رزم امیر مبارز الدین الیاس خواجه بهادر را بامارت مملکت قم و کاشان و ری و همدان
تا حدود گیلان بازداشت و زمام تمام مهام آن ولایت را بقبضهٔ عدالت و شجاعت او باز گذاشت
و فرمان اعلی نفاذ یافت که اموال و متوجهات آن ولایات در وجه اخراجات لشکرها که ملازم او باشند صرف
نماید و در تمهید معدلت و تشیید مرحمت که موجب نیکنامی دنیا و آخرتست تقصیر جایز ندارد و مقاصد خلایق
را علی تفاوت درجات بحصول موصول داشته از ملاحظه انزلوا الناس منازلهم طرفة العینی غافل نباشد و از
صلاح و فساد و ضبط ممالک و حفظ مسالک بقدر قدرت خبردار بوده پیوسته قاصدان جهت اخبار و
استخبار بدرگاه فلک اقتدار فرستد و در استمالت رعیت و آبادانی ولایت و ترغیب زراعت و تحریض
عمارت اهتمام تمام بجا آرد و در قهر مفسدان و قمع شریران سعی بلیغ نماید تا مرضی الاثر و محمود الخبر باشد **ع**
در همه عالم به از نیکی نباشد هیچ کار **ذکر عزیمت سلطان آفاق العزم زیارت حضرت شیخ مرشد
ابواسحق** بر ارباب الباب چون فروغ آفتاب عالمتاب واضح است و بر کبیر و صغیر چون پرتو خورشید
جهانگیر لایح که تحصیل سعادت دارین و تکمیل مرادات منزلین بوسیلهٔ محبت اولیاء دین و ذریعهٔ ارادت
اصحاب یقین تواند بود بنابران حضرت خاقان سعید عزیمت زیارت قدس منزلت عرش منقبت

قطب

قطب آسمان ولایت مهر سپهر هدایت مرشد الخلق الی الحق مقرب الحضرت الخلاق قطب الآفاق الشیخ
المرشد ابواسحق ابراهیم قدس الله سره العزیز و فیضه العمیم **شعر** ثلاثة تشرق الدنیا ببهجتها ❁ شمس الضحی و
ابواسحق والقمر ❁ فرمود و چون بدان مزار متبرک و مرقد مبارک که بتحقیق مقصد دعوات مقبوله و مهبط
برکات مامولات است رسید جبین اخلاص و اعتقاد بر آستان فلک مکان نهاد و شرایط تبجیل و تقبیل
و ما یکون من هذا القبیل بتقدیم رسانید و مجاوران و ساکنان را بفضل انعام و بذل اکرام خوش وقت
گردانید و هنگام مراجعت بزیارت آفتاب فلک هدایت و مرکز دایرهٔ ولایت سید داود قدس سره
فرموده شرف تقبیل خرقهٔ بهترین عالم صلی الله علیه و آله و سلم دریافت و بمجموع زیارات و مشاهد
کازرون رفته استمداد نمود و از راه کول بجانب شیراز عود نمود و عنایت آنحضرت بار دیگر سلطنت
مملکت فارس را بفرزند سعادتمند میرزا ابراهیم سلطان ارزانی داشت و ایالت تختگاه سلیمان را
بحسن معدلت او باز گذاشت و بطریق نصیحت بر زبان شفقت راند که اگر زمانه چشم زخمی رساند شاید
که حسن حکمت الهی در آن باشد **ع** شاید که چو وا بینی خیر تو در این باشد ❁ تا از خواب غفلت بیدار شده
عواقب امور بچشم بصیرت بیند و پشت بمسند اتفاقات دولت که مانند ثبات طیف و سحاب
صیف است باز ننهد و از واقعهٔ زمان و حادثهٔ آسمان ایمن ننشیند **ع** مشو غافل که نتوان شد ز گردش
آسمان ایمن ❁ شکر الله تعالی که بذات بی همال فرزندی طول عمره از نوایب زمان و مکاره حدثان
آسیبی نرسید و طایفه که بهواجس خذلان و وساوس شیطان در ایشان تمکن بود جزای اعمال بد خود
و سزای افعال کشید و حالا اختیاراً و اضطراراً سر بر خط عبودیت دارند بعد ازین رجا بفضل الهی آنست
که هر روز رایات دولت عالی‌تر و آیات نصرت متوالی‌تر باشد باید که صورت التعظیم لامر الله
بر صفحهٔ خاطر نگاشته و معنی والشفقة علی خلق الله مرعی داشته بمقتضی آن عمل نماید و آنحضرت اصول
و اعیان آن مملکت را زینت و عنایت فرموده کار مملکت فارس صار کما کان والغنا زیاده اما
بعضی اهالی و متوطنان فارس بسبب آن فتنه پامال قضا و قدر و دست فرسای خوف و خطر گشته بودند
اعلام عالمتاب تایید ملک مستعان از تختگاه سلیمان علیه السلام عازم دار الامان کرمان شد **ذکر توجه
موکب ظفر نشان بطرف ولایت کرمان** حضرت خاقان سعید در آن زمان که عزیمت تسخیر
مملکت فارس مصمم فرمود نشانی بجانب کرمان پیش سلطان اویس بن امیر ادکو برلاس ارسال
نمود مضمون آنکه هرگاه سعادت جاودانی مساعدت نماید و عنایت ربانی نشان فرمان برداری

اورا بتوقیع واد اولی الامر منکم موشح فرماید رعایهٔ خلایق واجبست که احرام خدمت او بسته روی عزم
اخلاص نهند و دست در فتراک طاعت آورده عنان بقبضهٔ ارادت او دهند تخصیص کسانی که بسوابق
مرضی مستظهر بوده آبا و اجداد ایشان در وظایف خدمتکاری این خاندان آثار ید بیضا نموده اند و درجه
بلند و منصب بزرگ یافته اعنی برادری که بواسطهٔ تربیت و عنایت ما در مسند امارت ممکن است
توقع و چشم داشت از طیب اعراق و کرم اخلاق آنست که چون بر مضمون مفاوضه واقف گردد بی تردد
و تفکر بدین جانب حرکت فرماید چند کرت مکتوب نوشته و استدعا نموده اثر اجابت پیدا نشد مانع آن
نهضت مبارک معلوم نیست اگر شرایط اخلاص و طاعت داری بجا آورده دواعی همت ملکانه
مساعی مکرمت پادشاهانه بنابر قضیهٔ مَن جاءَ بالحسنةِ فلهُ عشرُ امثالها در تقریب و ترحیب اثر ثمرهٔ اخلاص
و فر سعادت اختصاص ظاهر گردد و اگر از ربقهٔ طاعت داری سر تافته عصیان او بار او را دریافته
باشد سوابق حقوق بلواحق عقوق تبدیل نماید هر آینه بموجب حکم ذالک بما قدمت ایدیکم بواعث
سیاست در تحریک او تحریک داده آید بحمد الله قدرت مراعات و قوت مکافات حاصل است
چون ایلچی بکرمان رسید از احوال سلطان اویس تفرس نمود که خاطر آمدن ندارد ایلچی باز آمده عذری معلل
کرده تاخیر توجه گفته بود بعرض رسانید چون جواب نه بر وفق صواب بود و در وقت فتح اصفهان که او را
طلبیده بودند نیز تقاعد نموده بود و این عذری نامسموع ضمیمهٔ آن شد و مزاج همایون متغیر گشته آتش غضب
اشتعال یافت و عنان اهتمام بصوب انتقام والی کرمان تافت و والده و نوکران او را که علی الرسم آورده
بودند قید فرمود و عساکر دریا امواج انجم فوج بجانب کرمان عزیمت نمود **بیت** سحر که بهنگام بانگ خروس ٭
نهادند بر کوههٔ پیل کوس ٭ اعلام ظفر پیکر و چتر فرخ اختر از دار الملک شیراز در اهتزاز آمده بنواحی سیرجان
رسید و آنحضرت بزیارت منور مرقد و مشهد معطر شاه شجاع کرمانی که جلوه گاه طاوسان بساتین انس
و تذروان ریاض قدس است شرایط زیارت بجا آورد و میل نظارهٔ قلعهٔ سیرجان کرده و آن قلعه ایست
که کاتبان دیوان ایوان نیلوفری بخامهٔ خورشید خاوری گویا بر کتابهٔ او نوشته اند که **بیت** فلک را برج افزونها
از آنست ٭ که برجی از حصار سیرجان است ٭ درین اثنا مرتضی اعظم و شیخ الاسلام معظم امیر سید شمس الدین
علی قدس سره از طرف کرمان آمد و آنحضرت جناب مشار الیه را اکرام و احترام فرمود و خدمت سید زبان
بشفاعت ان تعذبهم فانهم عبادک گشاده تقبل نمود که اگر آنحضرت لشکر را از خرابی منع فرماید و عنان
عزیمت بجانب خراسان انعطاف نماید جناب سید سلطان اویس را نام ایلی بدار السلطنهٔ هرات

آورد

آورد و آنحضرت با آنکه از سلطان اویس رنجیده بود شفاعت آن بزرگ را قبول نمود و حکم همایون نافذ
شد که لشکر خرابی نکنند و امرا که بتاخت جیرفت و گرمسیرات رفته بودند باز آمدند و موکب ظفر نشان بجانب
ممالک خراسان معاودت نمود **وقایع سنهٔ تسع عشر ذکر معاودت از ولایت کرمان بصوب
مملکت خراسان** چون قضیهٔ کرمان بتوسط مرتضی اعظم سید شمس الدین و وعدهٔ سلطان اویس موقوف
شد حضرت خاقان سعید از قصبهٔ سیرجان براه بیابان عازم خراسان گشت و ولایت قهستان از
یمن قدوم خاقان گیتی ستان رشک روضهٔ رضوان آمد و اهالی خراسان چندان نشاط و انبساط نمودند **ع**
که زبان وصف آن نیارد کرد ٭ و اکابر و اصاغر و قوی و ضعیف و وضیع و شریف و صغیر و کبیر در ثنا
و به هزار زبان میگفتند **بیت** منت خدای را که تن جان رسید باز ٭ جان را رسید مژده که جانان رسید باز ٭
سرو سهی که از چمن ملک رفته بود ٭ سوی چمن چمان و خرامان رسید باز ٭ یعنی معین دولت و دین خسرو
زمان ٭ از ملک فارس سوی خراسان رسید باز ٭ و آنحضرت اواسط محرم در دار السلطنهٔ هرات
نزول جلال فرمود و اهالی آن بلده را بحسن عنایت و لطف عاطفت رعایت فرمود **ذکر میرزا میرک
احمد و میرزا الکنکر و فکر فاسد و تدبیر کاسد ایشان** میرزا میرک احمد بن میرزا عمر شیخ که در نواحی
افغان عصیان میرزا الغ بیک گورکان نموده امرا را بقتل آورده و بجانب کاشغر رفته بود و حضرت
خاقان سعید رعایت صلهٔ رحم نموده استمالت نامه فرستاده او را طلب فرمود چنانچه شرح آن گذشت
درین اثنا بدار السلطنهٔ هرات آمده بشرف ملازمت مشرف گشت و او با میرزا الکنکر بن میرزا ابابکر
مصاحب شده صبح و شام بشرب مدام مشغول بودند و جمعی نوکران تخیلات سلطنت و تسویلات
شیطنت در خواطر ایشان نشاندند و شرح قضیه بمسامع علیه رسید در اثنای این حال جست وجوی
این مقال از پیش میرزا قیدو عرضه داشت رسید مضمون آنکه میرزا بایقرا طایفهٔ سفاک بیباک با خود
برده متفق ساخته قصد میرزا قیدو کرده او وقوف یافته میرزا بایقرا را گرفت و متفقان را بعالم عدم
فرستاد و میرزا بایقرا در سلاسل و اغلال موقوف باشارت آنحضرت است امرای کامکار و نواب نامدار
بموقف عرض رسانیدند که حضرت حقیقت اقرب الاقارب عقرب العقارب ظاهر شد و قبایح
افعال و فضایح اعمال شاهزادگان از حد عد تجاوز نموده هر چند ایشان را گناهکاری دست نشده اما صحبت
فتنه انگیز مبادا که ناگاه چشم زخمی رسد که تدارک آن ممکن نباشد و واجبست که تادیب ایشان چنان
واقع شود که مردم دور بین را دیدهٔ عبرت در آن حیران ماند چه کفران نعمت و نسیان تربیت سبب

انهدام قصر حیات است و موجب انهزام خیل ثبات آنحضرت با وجود این حالت شفقت نموده فرمود
که میرزا بیرک احمد متوجه خانهٔ کعبه شود و میرزا بایقرا از آب سند گذرد و در ممالک هند هر جا خواهد باشد
میرزا الغ بیک را در کشتی نشاندند ع تا بخت و طالعش بکجا سر آورد ❁ هر یک را چند نوکر ملازم ساخته از
حدود ممالک محروسه بیرون بردند ع رفتند چنانکه آمدن نیست ذکر جلوس شاهزادهٔ عالمیان
غیاث الدین میرزا بایسنقر بر مسند دیوان حضرت خاقان سعید بیت نوباوهٔ باغ پادشاهی
گلدستهٔ گلشن الهی ❁ غیاث الدین میرزا بایسنقر را که خاطر نقادش مخزن اسرار دانش و ضمیر وقادش مطلع
انوار آفرینش بود فرمود که در دیوان اعلی نشینند بیت بفریاد فریادخواهان رسد ❁ بداد دل دادخواهان رسد ❁
شاهزادهٔ ستوده ذات پسندیده صفات چون روح منور و عقل مصور افسر فرخندگی بر سر و قبای زیبندگی
در بر سریر دیوان را بفر مقدم معزز گردانید و مهمات عالمیان را بمقتضی عدالت بتفصیل میرسانید گاه باستماع
قضایا و دعاوی رعایا که ودایع حضرت عزت اند بموجب کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته مشغول گشته بمضمون
فاحکم بین الناس بالحق حکم میفرمود و گاه بنظر غضب در حال ظالمان جفاکار نگاه کرده تعزیر نموده و لکم فی
القصاص حیوة عمل میفرمود و در دیوان خاقان کامکار روز بار زمین دیبار ملوک نامدار و دانایان روزگار
کمر انقیاد بسته ایستاده بودند و گوش هوش باستماع فرمان نهاده بدل و جان امتثال اوامر مینمودند بیت
ز بس هجوم سلاطین چنان شد است درش ❁ که آفتاب بصد حیله یابد آنجا بار ❁ کسی کان نبرد در جهان فیضش
که بر دل رسد از گردش سپهر آزار ❁ آمدن امیر سید شمس الدین بمی قدس سره جناب سیادت مآب امیر
سید شمس الدین بمی که قضیهٔ سلطان اویس بن امیر ادکو را متعهد شده بود از جانب کرمان بدار السلطنهٔ
هرات آمد و بعرض همایون رسانید که سلطان اویس موعظت و نصیحت اگر چه بسیار شنید اندکی نشنید
حضرت خاقان سعید را نایرهٔ خشم اشتعال یافته باحضار لشکرها فرمان فرمود و امرای نامدار و لشکر بسیار
نامزد جانب کرمان شدند امرا امیر ابراهیم جهانشاه برلاس و امیر حسن صوفی ترخان و امیر یادگار شاه
ارلات و امیر علیکه کوکلتاش و امیر حسین صوفی ترخان و امیر فرمان شیخ و امیر قناشیرین و امیر موسی و از
ماوراء النهر امیر عادل بیک و امیر اسکندر و امیر ابابکر اقتمور و از سیستان شاه قطب الدین و از فراه
شاه اسکندر نیاکتکین و باقی سرداران مملکت نیمروز و امرای فارس و عراق با چهل هزار سوار نصرت
شعار اوایل ربیع الآخر بنواحی کرمان رسیدند و کرمان مجمع حشر و بلا و مسکن بیم و عنا شد سلطان اویس
یراق مقابله و مقاتله از شهر بیرون آمد اما از بیم سپاه ظفر پناه روی برروی شد توانست ایستاد و پشت بدیوار

حصار بازداد بیت دشمن چو کوه حمله ما را نداشت پای ❁ زانرو چو کاه پشت بدیوار باز داد ❁ لشکر منصور
بشدت سنان و حدت تیغ زبان دویده و وزری عقاب پر انداخته جنگ کردند و سپاهیان کرمان بقدم
محاربه پیش آمدند هر روز از آن زمان که شاه عرصهٔ نیلوفری بعزم جهانگیری از افق بحر نیلگون سر بر آورد تا آن
ساعت که خرگاه رحلت بر اطراف بنفشه زار مغرب زد گردن افرازان فضای رزم و سربازان میدان
هیجا فرش ادیم رنگ زمین را بخون دلیران طراوت اطلس لعل میدادند و بزبان سنان و بیان شمشیر
جانستان شرح جدال و عرض قتال میکردند بدین منوال در روز گذشته اهل شهر تنگ آمدند سلطان اویس
بتضرع سفرا پیش امرا فرستاد که اگر حضرت خاقان سعید خون او را بخشیده مرحمت فرماید او اعتماد نموده
بخدمت بندگی حضرت بیرون آید امرا صورت قضیه را عرضه داشت پایهٔ سریر اعلی کردند چون طبیعت
حضرت بر مرحمت مجبول بود ملتمس مبذول نموده فرمود که سلطان اویس چند کرت وعده کرده وفا ننمود
اگر حالا درین قول صادق است معتمدی را فرستد و الا تا شهر مسخر نشود امرا بر نخیزند امرا چون رخصت
محافظه یافتند مصلحت چنان دیدند که امیر شیخ حسن که حلقهٔ الملک آن مملکت بود با سلطان اویس عهد و
پیمان بسته پیش آنحضرت روند و لشکر از ظاهر کرمان برخیزد و کرمانیان شادمان گشته امیر شیخ حسن را به
موجب مقرر و خدمتی در خور روان ساخته لشکرها از در کرمان برخواست امیر حسن صوفی و باقی امرا
اواخر رجب بهرات آمده امیر شیخ حسن را بشرف پابوس رسانیدند و او عرضه داشت که هر چند عواطف
بیکرانه و عوارف بی بهانه آنحضرت زیاده از آنست که هر چه فرماید بران وثیقتی باید اما از برای
تیمن و تفال بنام باری عز و علا چون معاهده میان اصناف عالمیان و طبقات آدمیان سنتی مألوف
و عادتی معروفست و ممالیک را با مالکان این نوع بساطت وقوع یافته سلطان اویس از بهر اطمینان
خود بنده را فرستاد که از بندگی حضرت عهدنامه برم تا بی تردد متوجه زمینبوس شود آنحضرت فرمود که
لله الحمد که قوت کامل و قدرت شامل بنوعی حاصلست که اگر خواهیم لطفا او عنفا او را حکم شنوانیم اما بنا بر
التماس سلطان اویس بنیت درست و اعتقاد صافی خدای عز و علا یاد میکنم که ازین ساعت که این
عهدنامه درمیان آمد دل و زبان ظاهر و باطن درین سخن یکسان دارم که با سلطان اویس بدی در دل
ندارم و قصد او نکنم و بقدر وسع در دفع قاصد او کوشم و اگر پیش ازین جهت مصلحت ملک حکم کرده ام
یا مواضعه داشته ام یا پیغام داده ام یا نامه نوشته ام این زمان خلاف وفا نمایم اما می باید که باستظهار تمام متوجه
شود ع کزین طرف همه لطف و عنایتست و رعایت ❁ چون حکایت مخالفتی درمیان آمده اگر او از آمدن

ابا نماید در زمت سمت سلطنت فرض عین است لشکر فرستادن بل عین فرض خود متوجه شدن اگر
از برادران و فرزندان عزیزتر باشد امیر شیخ حسن برین عهد و پیمان عازم کرمان شد **ذکر قضایا ممالک**
ماوراء النهر جناب مغیث الدین میرزا الغ بیگ هفتدهم محرم در ساحل آب خجند در بار شاهرخیه مراد
همایون باز کشید و از جانب خوارزم خبر رسید که جبار بردی چنگیز اغلن را که زاینده الوس اوزبک را مسخر ساخت
میرزا الغ بیگ بعزم معاودت بر سیحون پل بسته اواخر صفر بسمرقند رسید و در ربیع الاول امیر حمزه ترخان
بآن جهان خرامید و برادرانش امیر محمد صوفی و امیر سید احمد بجهت تعزیت عزیمت ماوراء النهر نمودند و میرزا
الغ بیگ ایشانرا نوازش و پرسش فرمود و رعایت کرده رخصت معاودت داد و میرزا امیرک احمد که در زمان
عصیان ساکن کاشغر بود چون متوجه خراسان گشت چنانچه شرح آن گذشت امیر شیخ علی طغای نیابت
خود در کاشغر گذاشته بود امیر شیخ علی پسر خود را بسمرقند فرستاد و روح امیر بزرگ را شفیع ساخت که میرزا الغ
بیگ گناه او را ببخشد و کسی بکاشغر فرستد تا او مملکت تسلیم نموده متوجه سمرقند شود میرزا الغ بیگ صدیق
و علی تکریت را روان فرمود و طغای کاشغر تسلیم نموده بسمرقند آمد و شاهزاده او را تربیت کرد و در وقتی
که حضرت خاقان سعید از جانب مملکت فارس بخراسان رسید ایلچیان نقش جهان پسر شمع جهان
از طرف مغولستان آمده پیلاکات و تنسوقات آن ولایات آورده اظهار انقیاد نمودند و آنحضرت ایلچیان را
بمواهب انعام نواخته و اسباب مصادقت مستحکم ساخته رخصت عود فرمود و از جانب ولایت اوزبک
پسران خواجه لاق گریخته آمدند و عرضه داشتند که ولایت اوزبک بهم برآمد **ذکر مخالفت نوکران میرزا قیدو با او**
حضرت خاقان سعید در آن زمان که ممالک قندهار و افغانستان تا حدود هندوستان سیورغال میرزا قیدو
بهادر فرمود امیر بهلول برلاس را بضبط مصالح آن ممالک ملازم او تعیین نمود و این بهلول در وقت مخالفت
شیخ نور الدین با او موافق بود و چون شیخ نور الدین مغلوب شد امیر بهلول را پیش آنحضرت آوردند و از کمال
مرحمت از سر گناه او گذشته او را ملازم میرزا قیدو ساخت نابکاران که در زمان حضرت صاحب قران ملازم
پدر او میرزا پیر محمد بوده بهلول برلاس امیر الامراء میرزا قیدو شده مستی حکومت او را بر نسیان حقوق داشت
و تربیت او را نابوده انگاشت و طریق وفا و مردمی پشت پا زده دست در دامن بی باکی محکم ساخت و
سر از گریبان تسلط بر آورد و جمعی چون حسن اختاجی و لقمان قرا و عثمان علی با خود موافق ساخته عهد بستند که میرزا
قیدو را از میان بردارند و میرزا سنجر برادر او را بجای او نصب کنند میرزا قیدو آگاه شده از میان ایشان کناره
گرفت و صورت حال عرضه داشت آنحضرت نمود حضرت اعلی امیر نوشیروان و جمعی قوچینان را با ده هزار

سوار نامزد

سوار نامزد آنطرف کرده فرمود که میرزا قیدو را بمقر عز او رسانند و مخالفانرا آواره گردانند نوکران قدیمی
میرزا پیر محمد که در میان باغیان بودند چون آوازه سپاه ظفر پناه شنیدند از ننگ حرامان برگشته میل ملازمت
نمودند و میرزا قیدو بلشکر مستظهر شده چون آفتاب تیغ جهانگشا کشاده کشیده روی بمخالفان آورد و اعدا
تاب مقاومت نیاورده ذره وار بیقرار و پریشان شدند میرزا قیدو مظفر و منصور بتخت و بخت
خود رسید و بهلول برلاس و حسن اختاجی اعتماد بر کرم آنحضرت نموده عازم خراسان گشتند و امرا را شفیع
ساخته بگناه اعتراف نمودند و از بحر کرم اغتراف جستند آنحضرت رقم عفو بر جریده جریمه ایشان کشیده
از آن درگذشت **ع** گناه را کرم او به از هزار شفیع اگر چه ملامت نمود مواخذه نفرمود و درین اثنا ایلچی
خضر خان از جانب تخت هندوستان دهلی رسیده باتفاق فرستاده آنحضرت که بعد از فتح مملکت فارس
بآنطرف رفته بود همراه ایلچی باز آمده پیشکشها پادشاهانه بعرض رسانید و عرضه داشت که میرزا قیدو
فرستاده که در ممالک هندوستان سکه و خطبه بنام او کنند و ما موقوف اشارت آنحضرتیم و التماس
نمود که چون اکثر ولایات هندوستان تابع فرمان خضر خانست اگر در خطبه از برای تسکین فتنه نام
او برند نواب حضرت حاکم اند آنحضرت ایلچی را رعایت نموده و ایلچی دیگر همراه ساخته فرمود که در خطبه اولا
ذکر القاب شاهرخی کنند بعد از آن نام خضر خان برند ایلچیان عزیمت نمودند **ذکر فرستادن میرزا سیورغتمش**
بطرف بدخشان شاه بیگی شاه چهاردهم ربیع الاول بدار السلطنه هرات آمد و در درگاه جهان پناه
از برادران و قرابتان شکایت کرد و شرح آن حکایت که شاه بهاء الدین برای ادای مال بدخشان
ایلچی طلبیده بود بازگرد نمود و لشکر منصور قصد او کرده و او پناه بکوه بهار سخت برده بتفصیل گذارش
یافت و امرا که در بدخشان بطلب شاه بهاء الدین هر سو شتافتند و از و اثر و نشان نیافتند مملکت
بدخشان را بشاه محمود برادر شاه بهاء الدین دادند و شاه بهاء الدین بولایت مغول رفته و از آنجا باز
باز آمده با وجود این حرکات اعتماد بر کرم آنحضرت کرده بهرات آمد و احوال اختلال بدخشان باز
نمود خاطر خطیر آنحضرت که عکس پذیر انوار تقدیر است ضبط و دارایی آن مملکت را بفرزند سعادتمند
میرزا سیورغتمش بهادر عنایت فرمود و عنان اوامر و نواهی بکف کفایت و قبضه درایت نواب
او تفویض نمود و جناب شاهزاده اوایل جمادی الاخری با لشکری عازم آن طرف شد و آن ولایت
بیمن قدوم او زینتی تازه و رونقی بی اندازه یافت و ساکنان آن ولایت آسوده شدند و امیر سلطان
احمد هلال بموجب فرموده عزیمت آن طرف نموده شاه بهاء الدین هم اجازت یافت **وقایع سنه**

عشرین وثمانمایه ولادت شاهزاده رکن الدین میرزا علاء الدوله طالع عالم همایون شد بمیمون
اختری ❊ گردنان ملک را دوشینه پیدا شد سری ❊ کواکب مراد از افق عنایات الهی طلوع کرد و نجوم
کامرانی از مطلع تایید ربانی برآمد کیوان ایوان پادشاهی روی نگاه بشرف آورد و برجیس سپهر سلطنت
باوج کمال پیوست یعنی ولادت باسعادت شاهزاده رکن الدین میرزا علاء الدوله بن میرزا بایسنقر
شب پنجشنبه غره جمادی الاول وقوع یافت **بیت** طلوع کرد بتایید حق ز برج جلال ❊ بر آسمان شرف
اختری مبارک فال ❊ خورشید روشن ضمیر سواد آن شب را چون سرمه در چشم کشید و بآن نیل عارض
دل فروز روز را چهار راست کرد و دو خوشه قیمتی پروین بر طبق عرض نهاده سپیده دم در دست منزلها
برسم نثار پیش آورد **بیت** دهان او فلک از آفتاب پر زر کرد ❊ بدین بشارت خوش صبح چون زبان
بگشاد ❊ ساعتی که سعود آسمانی بآن تولا نمود و طالعی که مشتری از آن استفادت سعادت فرمود زهره
نوای روح افزا بر صاحب تمکین کیوان را در رقص و حالت آورده و بهرام بمصاحب طالع شرف
سعد اکبر باقیه عطارد با صطرلاب آفتاب ارتفاع وقت گرفته و بدوات سیمین ماه و کلک زرین شهاب
زایچه طالع همایون بجدول صبح و شنگرف شفق بر اوراق افلاک کشید حضرت خاقان سعید و شاهزاده
جوانبخت میرزا بایسنقر را از طلعت قرة العین نور دیده فزود و صورت دلخواه در آینه مرادی نمود امید
بفضل الهی واثق است که باعلی مدارج پادشاهی ارتفاع خواهد فرمود و بحمدالله که نقشی که در آینه خیال
آمده بود همان بعینه جمال نمود **ذکر احوال سید فخر الدین وزیر و مآل حال او** درین سال بحسب
اقتضاء قضاء آسمانی و حکم تقدیر یزدانی رنگی از خم روزگار آشکارا شد و نقشی از کعبتین فلک روی نمود که
از اول عهد جهان الی یومنا هذا در نظر نور زمان و مهوران نیامد بنابران شرح آن در قلم آمد تا اصحاب بصیرت
بچشم عبرت و دیده بصیرت در احوال روزگار و اوراق لیل و نهار نظر کنند و بدولت فانی مغرور
نشوند **ع** ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون ❊ و تفصیل این سخن آنست که چون میرزا بایسنقر
صاحب اعظم خواجه نظام الدین احمد بن خواجه داود را بشرکت سید در دیوان نشاند و صاحب
اعظم مشار الیه خوش ذهن و صاحب جواب بود و بر معاملات وقوف یافته بجد و جهد لطیفهای
پرباده خرج میکرد و سید را مجال تغلب نمیداد و او تنگ می آمد اما جز تحمل چاره نداشت و چون معارض
بر مکنون اسرار و مخزون ضمیر واقف بود خوف او زیادت شد و در تاریخ سنه عشر و ثمانمایه خواجه غیاث
الدین سالار سمنانی بر سید تقرر کرد و او را معزول ساخته یکسال دیوان شد باز سید بر خواجه غیاث الدین

سیصد

سیصد تومان تقرر کرد و خواجه غیاث الدین رعایت رعیت می نمود اما مهمات امرا بموجب
دلخواه سرانجام نمیفرمود خواجه و عمال او را بمرصکاه حساب آورده خبط و تخلیط ایشان بتحقیق پیوست
و همه را مقید ساخته وزارت خواجه غیاث الدین چون سیل زود منقطع شد روزگار او را چنان
بیفشرد که خون از ناخنش بیرون آمد و مستوفی قضا بقلم فنا رقم انتها بر جریده او کشید و بار دیگر سید فخر الدین
باستقلال دیوان شد و از آنجا که در باره او سعی کرده بودند تکلیف خفت سیصد تومان بر کار
شناخته در استهلاک و استیصال آن طایفه غایت شرارت بجا آورد **بیت** روزی که دست یافته
بر اهل روزگار ❊ در عاقبت نظر کن و کوتاه دار دست ❊ دست ستم دراز مکن اینقدر مدان ❊ کایزد
در اجابت مظلوم در نبست ❊ سنگ دما مذموم است و ساعی او کوتاه عمر فی الجمله سید از حضیض خمول
باوج قبول ترقی نموده پایه و منصبی یافت که در ادراک آن در تصور نگنجد و رونق کار او بحدی رسید
که فرمان او در اطراف جهان چون قدر نافذ شد درگاه او ملجاء صغار و کبار و بارگاه او امیدگاه احرار
و اخیار و اشرار آمد آنچه او را در وزارت میسر شد هیچ وزیر بل امیر را دست نداد و بغایات خلاصه بزرگان
اصحاب قلم و مراقی همم بنی آدم رسید و بر جمیع امور تقدیر موافق تدبیر او آمد سطوت جبروت و نخوت بزرگی
او چنان مستولی شد که پای بر گردن اصحاب دیوان و اکابر جهان نهاد و ملوک انام و صنادید ایام
و اشراف اطراف و اعیان زمان بدرگاه او رفتندی و بعد از بی اولی هیچ آفریده را بار نبود و چون بجهت چند
واسطه رخصت شدی و از چند در بند گذشتی غیر از معدود نام برده دیگری را مجال دخول محال بود و اکثر
ملاقات ناکرده بازگشتی بارها در خاطر عقلا میگذشت که اگر این صاحب از منارهٔ احتشام فرو افتد صدپاره
شود فقد راه الارتفاع بکون صرعه درین ولا که شاهزاده عالیجناب میرزا بایسنقر مسند دیوان را به
شرف جلوس بیاراست و بسرعت درایت و حدت فطانت که نمونهٔ برق لامع و آفتاب ساطع
بود بتحقیق معاملات التفات فرمود و صورت معاش ناپسندیده و صفت زندگانی ناستوده و
طمع اموال مسلمانان و تصرف در وجوه دیوان و خیانات و خبایات سید روی نمود و عمال دیوان
هرچند برین سخنان وقوف داشتند با وجود سیاست سید مجال جدال و قوت مقاومت خیال
محال می پنداشتند چون مزاج جناب میرزا بایسنقر برو متغیر شد امیر علی شقانی که سید او را نکو
ساخته بود عرضه داشت که مبلغ دویست تومان روشن سازد و چهرهٔ حال او که بسان نیلوفر کبود
بود چون گل طری تازه و خندان شد و شاهزاده عالیجناب فرمود که معاملات سید را تحقیق کنند

و میرعلی نخست سخن تصرف خزانه گفت فرمان شد که عرض خزانه کنند خزانچی دار جمعی را که مبلغها برای
سید برده بودند گفت که وجوه خزانه باز آرید تا بخیه بروی کار نیفتد از آن جمله خواجه پیرعلی بن خواجه محمد
بایزید بود محرم اسرار سید که بر قضایا و نهانی اطلاع داشت و تمسکات او و پدرش در دست خزانه دار
بود ایشان سید را متقاضی شدند هر روز دم فی میگفت تا سخن بخشونت رسیده قضیه بدور و دراز کشید
و میان سید و پیرعلی بر ساز ناسازگاری پرده مخالفت را آهنگ بلند شد بلکه کار از پرده پوشی گذشت
و راز از پرده بیرون افتاد و حضرت خاقان سعید این جماعت را حاضر فرموده بمواجهه تفحص نمود خزانه
دار گفت زر پیرعلی برده پیرعلی گفت بسید داده ام و سید انکار نمود آنحضرت درباره سید عنایت فرمود
و فرمود که آنچه از خزانه برده اند و مقر اند بخزانه فرود آورند و بر هر کس چیزی روشن شود باز دهد و هر گاه او
میان آن معامله بود بدین خیانت مقید فرموده و سید بر مسند دیوان نافذ فرمان و استرداد وجوه خزانه
مفوض برای او بود و احوال آنجماعت چنان شد که ع وای بر حال کسی کش غم کند غمخوار کس ۞ اما چون
این سخن درمیان آمد و اتفاقان هرچه از وهم با خود نمی توانستند گفت با آواز بلند دل پرداز میکردند بیت
بانگ چنگ بگفتن آن نکتها ۞ کز نهفتن آن دیگ سینه میزد جوش ۞ حضرت خاقان سعید فرمود که
تحقیق معاملات سید کنند و جمعی که مالها داده بودند از اکثر خطها ستدند سید دانست که شادام بادروقع
مشکل و مهلکه مایل خواهد فتاد مصلحت وقت در آن دید که مدعی خصمان را قبول کرده آن مبلغ حصار او
باشد و حالا بنقد از سوال و جواب خلاص یابد مبلغ دویست تومان کپکی قبول کرد که یکسال جواب گوید
چنانچه هر روز مبلغ سی و سه هزار و سیصد و سی و سه دینار و دو دانگ زر عراقی باشد و سید را بنقد ساخته
بتحصیل سپردند درین اثنا رقعه بنیاز پیش میرزا بایسنقر فرستاد که بیت جگر در تاب و دل در موج خونست ۞
گره تا کی ز حق نقش کنونست ۞ و روح حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله شفیع آورده بود جناب
شاهزاده جواب فرمود که جناب سیادت مآبی اشارتی که در باب استخلاص نوشته بود و فرموده که از برای
روح رسالت بفریاد رسند آری آری بیت لئن هجرت بآباء و حی حسب ۞ لقد صدقت ولکن بئس ما ولد ۞
هیچ شک نیست که روح حضرت علیه السلام باین افعال راضی نیست مع هذا التحقیق شناسند که ما را
با او هیچ آفریده کاری نیست او از کرده و گفته خود در اندیشد بیت کر بد نکرده ز کسان چشم بد مدار ۞
پیوسته در رعایت کردار خویش باش ۞ ان الله لا یهمل و لا یهمل مکافات قصد جان و مال و زن و
فرزند مردم می باید کشید سوء اعمال و قبح افعال سبب وبال و نکال میشود بیت ظلم کردی عدل

بیداری

بیداری طبع امنیت و بال ۞ شربتی دادی بمردم هم از آن شربت بگیر ۞ سید چون جواب شنید از حیات
مایوس شد پناه بمهد علیا گوهرشاد آغا که والده شاهزاده بود برده التماس شفاعت نمود و دل شاهزاده
بتضرع و ابتهال و اختلال احوال او بخشود و حکم برداشتن بند او فرمود اما فرود آوردن قسط هر روزه
برقرار بود و سید باز در هوس وزارت نه شب می غنود و نه روز می آسود آتش طمع او چنان اشتعال داشت
که مال عالم را در معده حوصله خود لقمه می پنداشت اگر وجوه که بدیوان فرود می آورد از طیارات می انگیخت
از جمعی نقد و از بعضی قباله میگرفت با آنکه پهلو بر بستر داشت پنبه غفلت از گوش نمی کشید و دایا دامان کشاده
و زبان بکام نهاده که از فلان چند تومان و از بهمان چنین و چنان حاصل میتوان کرد اما روزگار امان
نداد از قضیه غصه و بلیه اهوال بامراض مختلفه و علل متضاده مبتلا شد سودا در وزارت دماغ او مختلط ساخته
صفرا و مالیخولیا بر سر او تاخت ضربان و خفقان نفس و زردی یرقان و عطش و استسقا بر ظاهر و باطن
او مستولی شده صاحب فراش گشت و دست اطبا و ماهران از معالجه او قاصر آمد و حسرت وزارت در
سینه پرکینه او با دلی از شدت انتقام گرم و نفسی چون دم زمهریر سرد و چهره چون برگ زریز زرد با مبرانده
دو دیگر فشار گرد از خود گشته از قید وجود خلاص شد و در اواخر جمادی الاول رخت حیات بمنزل ممات کشید
مشاهیر خراسان و عراق بل صنادید آفاق با وجود او بحیات خود واثق نبودند و از روز وفات او خلایق
در مجلس تعزیت رمز و اشارت تهنیت میکشند شاید در هیچ زمان مجلسی چنان مشاهده نشده باشد ع
نوید امن و امان خاص و عام میدادند ۞ و خواجه مرشد منشی در تاریخ وفات او فرمود تاریخ مشهور عجم
سرور آفاق فخر الدین ۞ کز احتشام سقف فلک بود بیت وی ۞ از صدمت قضا شب یکشنبه او فتاد ۞
بر گنبد سپهر صدای شکست وی ۞ تاریخ سال او متامل ازین مدان ۞ امین ولند ابل جهانی ز دست وی ۞
امید بکرم واهب المواهب آنکه عاقبت کار همه بخیر باشد ع با کریمان کارها دشوار نیست ذکر آمدن میرزا
الغ بیک گورکان بخراسان و شرح قضایا ر ماوراء النهر جناب مغیث الدین میرزا الغ بیک
از ماوراء النهر عازم خراسان شد و از جیحون عبور نموده خبر وصول او بحضرت خاقان سعید رسید و مهد
علیا گوهرشاد آغا و غیاث الدین میرزا بایسنقر و میرزا محمد جهانگیر و میرزا محمد جوکی و باقی شاهزادگان
نوینان و عظما و امرا چند فرسنگ استقبال نمودند و شرایط اکرام و اجلال بجا آوردند و نوزدهم ربیع الاول
شاهزاده بشرف آغوش حضرت خاقان سعید استسعاد یافت و آنحضرت ع بدیدار فرزند شد
شادمان ۞ و چند روز نظر بهار پادشاهانه و جشنهای خسروانه مرتب داشتند و آخرها و الچیان ختای را که

پیش ازین بخدمتگاه آمده بودند طوی داده و انعام فرموده و پیلاک تعیین نموده اجازت مراجعت یافتند و هم
آخر ماه سلطان اویس بن امیرادکو را که از جانب کرمان آمده بود بسمرقند فرستادند و در اوایل ربیع الآخر
میرزا الغ بیک و میرزا محمد جهانگیر و امیر شاه ملک را که در آن زودی از خوارزم آمده بود طوی سنگین فرموده
و باقی امرا بخلعتهای پادشاهانه و اسبان خوب دلجویی نموده و امرا و مقربان میرزا بایسنغر را رعایت کرده
اوایل جمادی الاول عازم ماوراءالنهر شده میرزا محمد جوکی را همراه برده و پنجشنبه از هرات بسمرقند رفته و
براق قشلاق در حوالی آب ترک فرموده بیست و یکم رمضان در یورت قشلاق فرود آمده و لشکرها جمع آمدند
و میرزا الغ بیک چند اغلان اوزبک را مقید داشت اطلاق فرموده بولایتشان فرستاد و دهم حوت
که اوایل محرم سنه عشرین بود از یورت قشلاق بطرف سمرقند معاودت نمود **ذکر آمدن ایلچیان ختای**
و فرستادن امیر اردشیر تواجی پادشاه ختا دایمینک خان باز ایلچیان فرستاده در ماه ربیع الاول
رسیدند و کلانتران ایشان بی باچین و جات باچین و اتغ باچین با سیصد سوار با تحفه و پیلاک بسیار شنقار
و اطلس و کمخا و ترقو و آلات چینی و غیره رسانیدند و برای شاهزادگان و آغایان علاحده پیلاکات
پادشاهانه آورده بودند و مکتوبی مشتمل بر معانی که ظاهر آن شامل گذشته باشد و دیدها استعطاف آینده آید
مضمون آنکه از جانبین رفع حجاب مغایرت و بیگانگی باید نمود و فتح باب موافقت و یگانگی فرمود تا بارها
و تجار براد خود آیند و روند و راهها ایمن باشد و در کرت اول که ایلچیان آمده بودند چون مراجعت
نمودند امیر سید احمد ترخان اسب دونری جهت پادشاه روان داشته بود و در نظر پادشاه غایت مستحسن
نموده و برای او چیزی بسیار فرستاده بود و صورت آن اسب را نقاشان آنجا کشیده با [illegible] که عنان
اسب از دو طرف گرفته بودند ارسال نمودند و ایلچیان را مهمانداری کرده و مهمات ساخته چنانچه گذشت
روان داشته شد و آنحضرت اردشیر تواجی را همراه ایلچیان بختا فرستاد **ذکر نهضت رایت نصرت آیت**
بجانب ولایت قندهار و اسپان آقا حضرت خاقان سعید که نوبت ثانی فتح مملکت فارس
فرمود میرزا بایقرا را با وجود افعال شفقت و رعایت نمود و مقتضی صله رحم بجا آورده او را بطرف
قندهار فرستاد که مصاحب میرزا قیدو باشد و میرزا قیدو رعایت او میفرمود اما میرزا بایقرا مؤدب
و مهذب نگشته در بند قصد او بود و میرزا قیدو آگاه شده او را گرفته صورت واقعه عرضه داشت پایه
سریر اعلی نموده و فرمان شرف نفاذ یافت که او را از آب هند گذرانند که در مملکت هند هر جا خواهد باشد
و درین اثنا خبر آمد که پسر سیفل قندهاری و ملک محمد که بموجب حکم هر یک در آن ولایت صاحب طرفی

بودند با هم نزاع میکنند و رعیت بغایت در زحمت اند آنحضرت امیر حسن صوفی ترخان را بآنجانب
فرستاد و چون امیر بآن ولایت رسید شنید که پسر سلطان تواجی شاه اویس نام غزنین را محاصره دارد
و سلطان بایزید پسر سیفل بگرمسیر در آمده و جمعی دزدان افغان در گرمسیر و نواحی قندهار تا کنار آب هند
مردم با افغان آورده امیر حسن صوفی این احوال را ارسال نمود حضرت خاقان سعید صلاح ملک در آن
دید که زمستان در آن حدود قشلاق فرماید و میرزا قیدو میرزا بایقرا را بجانب هندوستان فرستاده بود
آنحضرت قاصدی پیش میرزا قیدو فرستاد که چون میرزا بایقرا بطرف هند نرفته او را بدین جانب
فرستند و رایات ظفر آیات اواسط سنه ست عشر رجب از دار السلطنه هرات به سر پل مالان
فرموده و در آن منزل بشرایط اداء دعا و استفتاح اشتغال نموده و در همان روز جهان اوج قرا از جانب
میرزا قیدو رسیده بموقف عرض رسانید که میرزا بایقرا میرسد آنحضرت جهانزا دو روز پیش میرزا قیدو
فرستاد و پیغام داد که ما بجهت مهم هزاره عازم آن طرف شده ایم او باید که خاطر خود جمع کند و چون
میرزا بایقرا رسید آنحضرت خضر خواجه را ملازم او بسمرقند فرستاد و موکب نصرت شعار بعقبه اسفرازه آمده
و در سر پل تبان سراپرده جهانستان بازکشید و میرزا بایسنغر با اردوی همایون پیوست و بعد از هفته
رکاب ظفر انتساب حرکت نموده و کیفیت صبا رفتار مراحل و منازل پیموده چهاردهم شعبان در
لب آب هیرمند که یورت قشلاق مقرر بود نزول فرمود و در روز دیگر امیر حسن صوفی از جانب قندهار
رسید و امرا و نامداران با لشکر بسیار بعزم ایلغار سوار شدند و آنحضرت مقیز را پیش میرزا قیدو فرستاد
و فرمود که او از آنطرف پیش آید و موکب همایون ازین طرف جنبش نماید تا باتفاق هزاره را از میان
بردارند و چون در میان اشرار جمعی اخیار خواهند بود که در سوء اعمال و قبح افعال با آن بیباکان موافقت
نخواهند نمود و هرگاه سپاه ظفر پناه در آن دیار دست اقتدار برآرد هر آینه آن بیچارگان پایمال محنت
و بلا شوند بنا بر آن آنحضرت مولانا صدر الدین ابراهیم را که عالی منصب صدارت کابل از مفوض بود
بصوب هزاره ارسال نمود و فرمود که کلانتران ایشان را نصیحت کرده بخدمت آرد و درین اثنا
رای ذو الیمین که حضرت صاحب قران در زمان فتح هندوستان او را تربیت فرموده بود برهنمونی دولت
دولت اقبال وارد درگاه عالم پناه آمد و عز بساط بوس یافته بعواطف پادشاهانه مخصوص شد و
میرزا سیورغتمش با امرا کبار امیر ابراهیم امیر جهانشاه و امیر نوشیروان از جانب بدخشان عزیمت
نموده باردوی همایون رسیدند و ملک قطب الدین با لشکر سیستان ملحق شد و سپاهی چون [illegible]

افلاک بسیار و لشکری چون ذرات آفتاب بی شمار و ظلال اعلام آسمان مثال جمع آمده و موکب
نصرت شعار بجانب قندهار نهضت نمود و بیست و دوم شعبان ظاهر قندهار نزول فرموده امرا
میرزا بایسنقر با ایلغار بجانب هزاره مقرر شدند و اواخر همین ماه مولانا صدرالدین ابرسم رسید و مجمل
عرض رسانید که سرداران هزاره بشرف زمین بوسی میرسند و بدان سبب امرا که عازم ایلغار بودند
توقف نمودند و بمسامع جلال پیوست که خیل خانه شودی در مقام عناد اند و انقیاد نمی نمایند فرمان عالی
نافذ شد که یوسف خواجه و امیر نوشیروان و امیر حمزه آتش غارت در خان مان ایشان اندازند و ماده
فساد آن قاطعان طریق را بکلی منقطع سازند و سیوم ماه مبارک رمضان اکابر ولایت و شهر غزنین
قاضی خواجه لقمان و ملک و غیره ع بدرگاه عالم پناه آمدند ۞ و کلانتران خیل خانه زبل و افغان و
خرشوانی شرف زمین بوس یافتند و ستیز و از پیش میرزا قیدو آمده عرضه داشت که شاهزاده فرار
نمود آنحضرت فرمود که ترسیده باشد و ترحم نموده کسی در عقب نفرستاد و نهم ماه بخت مراد از جانب
میرزا قیدو آمده نمود که از مردم شاهزاده کسی در کابل نماند آنحضرت امیر ابراهیم جهانشاه را نامزد
آنطرف کرده فرمود که اگر قیدو پیش آید صلح کند و آن ولایات باو گذاشته بازگردد و الا آن مملکت
را ضبط نماید و بعد از دو روز میرزا سنجر برادر میرزا قیدو آمده بعواطف پادشاهانه اختصاص یافت
و امرا و کلانتران هزاره اسپان نامدار فرستاده مال و منال قبول کردند و موکب همایون بجانب الغرق
که در لب آب هیرمند بود معاودت فرمود **ذکر آسیب کسری که بدست همایون حضرت خاقان
سعید رسید** چون عنایت حضرت مالک الملک سبحانه ابواب سلطنت مملکت عالم بر روی دولت
حضرت خاقان سعید گشاده و زمام مهام جهانیان بقبضه ارادت آنحضرت داد و آفتاب سعادت او را
بدرجه عالی ظل اللهی رسانید و بپایان دولت او را از ذروه فلک اعلی گذرانید بیت ملوک ماضیه را پیش
از این ستاره فتح ۞ بر آسمان سعادت بر آمدی که گاه ۞ ولیکن اکنون صد آفتاب فتح و ظفر ۞ طلوع
میکند از سایبان ظل الله ۞ لاجرم بهر طرف که روی آورد فتح و ظفر استقبال نمود و بهر جانب که عزیمت
فرمود دولت و سعادت ملازم رکاب نصرت انتساب بود بیت بهر طرف که چشم نهی جلوه ظفر ۞
و زهر جهت که گوش کنی مژده امان ۞ و در یورش قندهار که امرای نامدار از هر طرف مظفر و کامکار باز آمدند
زمانه خواست که نیل عین الکمال بر جمال حال فرخنده مآل آنحضرت کشد بنابران چون عنان جهانستان
بجانب الغرق همایون و یورت قشلاق معطوف ساخت و بر سمند غزال رفتار غزاله دیدار سهیل چشم

سپهر جسم کیوان خشم مشتری جبین بهرام کین آفتاب جناح زهره نشاط عطارد فطنت ماه سرعت چون آفتاب
بر سپهر فلک سوار شد ابر صفت براقی که چون برق بر روی هوا بی آرام بود و آتش گوهر باد پای
که چنان آب بخوش خرامی بساط خاک می پیمود در اثنا تنگ تاز و نشیب و فراز بجهة دفع آسیب عین الکمال
بسر در آمد و حضرتی که پای غرت بر تارک کیوان مینهاد از پشت اسب بر روی زمین افتاد و دست
مبارک آن حضرت آسیب کسری رسید و فغان از جان و جهان بر آمد و ذات بی مثال را که عین سعادت
و اقبال بود از تصاریف ایام بی انجام صدمت ناتوانی روی نمود دستی که بوسه جای سلاطین
عالم شایستی از چشم زخم زمانه آسیب کسر یافتی لیکن انبیا که خاصان درگاه کبریا اند
باین نوع زحمت و بلا مبتلا اند موسی علیه السلام که در جهان بیان آفتاب انوار ید بیضا نموده اول
دست مبارک او را شعله آتش دشمن محترق می باید بود و مصطفی صلی الله علیه و آله که از دندان
و لسان عذب البیان او در عالم افروز وحی می تافت دندان گوهر افشان او نقصان کسر یافت
القصه چون آسیب کسر روی نمود در اردوی همایون شکسته بندی حاذق حاضر نبود قاصدی
بهمان یاو بدار السلطنه هرات آمده استاد میر دکانگر که از ماهران این فن بود همراه تعجیل
و صبا بار اردوی اعلی رفت و بحکمت افلاطون و معرفت بقراط در انواع معالجه ید بیضا و در ازالت
علت و استرداد صحت برهان انه مؤید بروح القدس بظهور آمد و بهمین دعای گوشه نشینان که
دعای گوشه نشینان بلا بگرداند ۞ و بحسن عقیده مخلصان که ۞ فان دعاء المخلصین مجاب
ذات خورشید فر از حضیض اعتلال باوج صحت و کمال اعتدال رسید و رنج ناتوانی باعدای
دولت انتقال کرد صحت کمال دارد و علت زوال یافت و استاد میر بصنوف اکرام و فنون
انعام چنان بهره مند گردید که همه عمر آسیب فقر و محنت درویشی ندید **تفویض وزارت**
در این اثنا رای جهان آرا چنان اقتضا فرمود که صدر مسند وزارت بوجود وزیری آراسته
باشد که برای ثاقب و فکر صایب بر سیاق آصف برخیا و دستور نظام الملک عمل نماید
و خانه ملک و دین در یمن کاردانی او قرار گرفته و خاتم عز و تمکین به بیاریمین آثار او شرف
یافته تا عرصه ربع مسکون از فروغ رای همایون ۞ چون طلعت آفتاب روشن باشد
و بسیط عالم از مشیر قلم دستور آصف تدبیر طراوت گلشن یابد بحکم سیاق این کلمات را
و سیاق این مقدمات حضرت خاقان سعید تفویض منصب وزارت بجناب خواجه اعظم دستور عالم و

فی العالم خواجه غیاث الدین پیر احمد الخوافی فرمود و زمام حل و عقد و عنان قبض و بسط بکف کفایت
و قبضه درایت او سپرد و او از کمال دانائی در ازدیاد اموال دیوانی بنوعی شروع نمود که هم رعایت
رعیت مرعی بود و هم در مهم دیوان فوت و فروگذاشت نفرمود و چون مسند دیوان بوجود
جناب خواجه مشرف گردید انوار معدلت حضرت خاقان سعید چون فروغ خورشید بمشرق و مغرب
عالم رسید و مدت سی سال ممالک هفت کشور بحسن تدبیر آن وزیر دانشور طراوت بهشت برین
و لطافت نگارخانه چین داشت و قلم بدایع نگار بر اوراق لیل و نهار شرح آن روزگار خواهد
نگاشت بیت سخنش بند پیر دانا وزیر ⁂ بهم روزگاری شده آفاق گیر ⁂ همه کار شاهان خورشید چهر
برای وزیران رسد تا سپهر ⁂ وزیری چنین شهریاری چنان ⁂ جهان چون نگیرد قراری چنان

ذکر رسیدن سلطان آفاق بیورت قشلاق و آمدن اخبار اطراف و معاودت حضرت خاقان سعید بمستقر دولت

منتصف رمضان در کنار آب هیرمند باغرق همایون رسید و دران مقام میرزا علی بن میرزا
رستم از جانب اصفهان آمده پیشکشهای پادشاهانه بعرض رسانید و شرف قبول یافت و اواخر
رمضان امیر ابراهیم از جانب کابل آمده عرضه داشت که میرزا قیدو بکابل رسیده عازم
اردوی همایونست و امیر شیخ لقمان برلاس بتحصیل اموال که مردم هزاره متقبل شده بودند
عزیمت نمود و میرزا سیورغتمش بموجب فرمان متوجه ولایات خود شد و امیر نوشیروان
و امیر یوسف خواجه و امیر حمزه که بایلغار خیل خانه سودی رفته بودند دران دیار آثار تسلط و اقتدار
ظاهر ساخته مظفر و منصور باز آمدند و میرزا علی بن میرزا رستم با انعام تمام و اکرام ملا کلام اختصاص
یافته بموجب اجازت مراجعت نمود و در شوال بعرض همایون رسید که جماعت افغان هزاره در
ادای اموال متقبل تعلل مینمایند آنحضرت امیر محمد صوفی ترخان و امیر موسی و امیر بوته را بتاخت
آن جماعت معین ساخت و امرا کار ایشان ساخته و همه را از بنیاد برانداخته بیستم ذی قعده
با غنایم باز آمدند و آنحضرت منتصف ذی الحجه عزیمت معاودت نموده از یورت قشلاق کوچ
فرمود و اوایل بهار که اطراف دشت و کوهسار بانواع ریاحین و لاله زار عکس چهره نگار و نمودار
رخسار یار بود رایات ظفر آیات نهضت فرمود ⁂ درای شتر خواست از کوچگاه ⁂ سرآهنگ
لشکر درآمد براه ⁂ ز رنگین علمهای گوهر نگار ⁂ همه روی صحرا شده نوبهار ⁂ درآمد بزین شاه
گردون نورد ⁂ ز گیتی بگردون برآورد گرد ⁂ و میرزا سنجر و امیر یادگار شاه و امیر علیکا و امیر فیروزشاه

مقرر

مقرر شد که ضبط آن مملکت نمایند و میرزا قیدو را بدلخوشی بهرات آورند و اگر بیاید الوس او را تمام
و او را پیدا ساخته بپایه سریر اعلی رسانند ⁂ گر بپاید دولت او را موکشان خواهد رساند ⁂
و آنحضرت امیر عبد الصمد را بحکومت گرمسیر تعیین نمود و امیر حسام را بکوتوالی قلعه قندهار
مقرر فرمود و رایت منصور بسوی مستقر خلافت آورد ⁂ ایام بکام و اختران فرمان بر ⁂ افلاک دو دست
بر خط فرمان سر ⁂ و موکب معزز منظم دوم شهر محرم مکرم بدار السلطنه هرات رسید و اعیان خراسان
بتخصیص معتبران آن بلده فرخنده نشان مراسم نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند بیت
مبارکان شهر آفرین خواندند ⁂ بر آن گوهری گوهر افشاندند ⁂ و جمعی امرا که بطلب میرزا قیدو رفته
بودند در استمالت جانب او سعی بلیغ نمودند و چون شاهزاده را مرحمت آنحضرت معلوم شد
مصاحب امرا عازم هرات گشت و آخر محرم شرف تقبیل انامل فیاض یافته بعنایات عنایات
مفتخر و سرافراز آمد

سعد وقاص

وقایع سنه احدی و عشرین ذکر اجازت ایلچیان آذربایجان و خبر وفات میرزا

چون موکب همایون از یورت قندهار مظفر و کامکار باز آمد ایلچیان امیر قرا یوسف و امیر قرا عثمان که
پیشتر از جانب آذربایجان آمده بودند همه را رعایت نمود و در ماه صفر رخصت معاودت فرمود
و اوایل ربیع الاول خبر آمد که میرزا سعد وقاص که بموجب اجازت حضرت خاقان سعید روگردان شده و
مملکت قم که بسیورغال او بود گذاشته عازم آذربایجان گشت چنانچه شرح آن گذشت
در عنفوان جوانی و عنفوان زندگانی از منزل فانی بسرای جاودانی رحلت نمود و آنحضرت از
فرقت شاهزاده پاکیزه صورت ستوده سیرت ملول و محزون شده مراسم تعزیت بجای
آورد آری همه کار و بار عالم هیچ است

ذکر فرستادن امرا بعزم تسخیر ولایت بدخشان

درین اثنا بسامع
جلال رسید که شاهان بدخشان اظهار عصیان مینمایند حضرت خاقان سعید سید احمد ترخان را
که برسوم سفارت و آداب رسالت آراسته بود بجانب شاهان روان فرمود و سید احمد
بانجا رسیده کلمات وعد و وعید و حکایات ترغیب و ترهیب بسمع آن طایفه جاگیر نمود سید احمد باز آمد
عرضه داشت که شاهان پشت بکوه داده اند و سر در طوق طاعت در نمی آرند آنحضرت امرا و کبار
امیر شیخ لقمان و امیر ابراهیم و امیر محمد صوفی ترخان و امیر فیروزشاه و امیر حمزه را مقرر نمود
که سپاه قندز و بقلان و ختلان و ارهنگ و سالی سرای جمع آورده در ظلال رایات فتح آیات
شاهزاده جوانبخت میرزا سیورغتمش متوجه بدخشان شوند امرا چون ببلخ رسیدند شاهان

برادر کهتر شاه آن بود از جانب بدخشان آمده و امرا را گفتند که کلانتر شاهان تویی اگر متقبل میشوی
که مال آن ولایت بدستور زمان بخزانهٔ عامره رسانی ما شفیع میشویم که حضرت خاقان سعید حکومت
آن ولایت ترا دهد شاه گفت اوقات من بعبادت مصروفست و اختیار ولایت بپسر و برادر من دارند
امرا ایلچی پیش پسر و برادر او فرستاده جوابی بصواب نداده امرا صورت حال عرضه داشت
پایهٔ سریر اعلی کردند فرمان شد که شاه بهاء الدین را بهرات فرستاده عازم بدخشان شوند
و تا معامله بالقطع نرسد معاودت ننمایند امرا بموجب فرموده عمل نموده متوجه گشتند و میرزا الغ بیگ
با ده هزار سوار بمدد امرا و کبار فرستاده بود و لشکرها از ولایات بموجب مقرر جمع آمدند **بیت**
سپاهی گران سنگ چون کوه قاف * همه سنگ فرسای و آهن شکاف * چون امرا و لشکرها بموضع
کشم رسیدند پسر شاه بهاء الدین که لاف جلادت زده بود و بغرور شوکت مغرور گشته دانست
که از کم عقلی خطری بزرگ ارتکاب نموده و از کوتاه فکری امل دراز پیش گرفته جناب شیخ الاسلام
خواجه تاج الدین حسن عطار قدس سره را که از کبار اولیاء بود شفیع ساخته سر بر خط بندگی
و قدم در دایرهٔ فرمانبرداری نهادند و جناب شیخ الاسلام با امراء عظام ملاقات کرده سخن
شفاعت در میان آورده و امرا صورت شفاعت جناب شیخ عرضه داشت پایهٔ سریر اعلی کردند
و آنحضرت شفاعت جناب خواجه حسن را بحسن قبول مقبول داشته گناه بدخشانیان را بذیل عفو
پوشید و خط احسان بر جراید جرایم ایشان کشید و بدخشانیان مال معهود مع الزیاده تقبل
نمودند و امرا مظفر و منصور اوایل رمضان باز آمدند و حکومت بدخشان بر برادر شاه
قرار یافت و نشان همایون در آن باب بنفاذ پیوست **بیت** بخواهندگان گر کسی زر دهد
بجای زر او شهر و کشور دهد **ذکر عصیان میرزا قیدو و گرفتاری وی** هر دولتمندی که عنایت ازلی
ابواب سعادت بر روی او گشاید و ارادت لم یزلی صورت بهبود در آینهٔ مقصود او نماید
چنان باید که خویشان و اقربا را چون فرزندان و برادران داند و از مواهب ایزدی همه را
بهره مند گرداند چنانچه حضرت خاقان سعید نسبت با جمیع اقربا مشارکت مفتوح فرمود و برای
هر یک لایقی تعیین نمود و مقتضای آن لطف و کرم بر دودمان معظم آن بود که بدعای دولت
مشغول باشند و در شناخت نعما و شکر آلا باقصی الغایت کوشند و از کفران نعمت
احتراز نمایند و بادای شکرگذاری در مقام عبودیت و نیاز آیند و من شکر فانما یشکر

لنفسه

لنفسه و من کفر فان ربی غنی کریم تشبیب این مقدمات و تمهید این کلمات قضیهٔ میرزا قیدوست که آنحضرت
بچه نوع تربیت او فرمود و در حالتی که پدرش میرزا پیر محمد را پیر علی تاز شهید کرد آنحضرت بچه نوع ترحم
کشندگان او را بعقوبت تمام قتل کرد و حکومت بلخ را بمیرزا قیدو داد و چون اقبال و الوس بسیار
شده رایت دولت برافراشت عنایت آنحضرت مملکت گرمسیر و قندهار و بلاد هند تا حدود هند
بر وی مسلم داشت و در آن بلاد چنان قوی شد که پیش خضرخان والی هندستان فرستاده
و پیغام داد که خطبه و سکه در مملکت هند از شهر قنوج تا حدود ملتان بنام او کنند و با وجود آنحضرت
برین نوع جرات اقدام نموده و در وقتی که امیر بهلول برلاس و حسن اختاجی یاغی شده
قصد او کردند و او گریخته صورت واقعه باز نمود و حضرت خاقان سعید ده هزار سوار مقرر نمود
که با نجات رفته شاه زاده را بقندهار رسانید و میرزا قیدو بقوت این جبر بر مخالفان مستولی گشت
با این همه عواطف چون موکب ظفر شعار در گرمسیر و قندهار قشلاق فرمود میرزا قیدو جای
خود گذاشته از شرایط خدمت تقاعد نمود و مرحمت پادشاهانه فوجی فرستاد که او را بعنف بیاورند
بحسن لطف جهانبانی باطاعت او آورد **ع** اگرچه عنفش عاجز نبود از اکراه * و روی از آن طرف تافته
امرا را فرمود که با او بلطف و مدارا معاش کنند و چون ایمن کرده او را بپایهٔ سریر اعلی رسانند و چون
شاه زاده بمجلس همایون رسید بعین عنایت ملحوظ شد چنانچه شرح این احوال بتفصیل و اجمال گذارش یافت
و شاه زاده چند گاه در دارالسلطنه هرات باحترام تمام گذرانید و چون طالع وارون و بخت نگون
روزگار او را آشفته گردانید و من یضلل الله فما له من هاد جمعی ملازمان بیهوده جوی تخیلات
سلطنت و تسویلات شیطنت در خاطر شاه زاده نشاندند و او را بران داشتند تا بیوجهی شب
دوشنبه نوزدهم رجب از ظاهر دارالسلطنه عازم قندهار شد جماعت اعوان و انصار آن دیار
بودند هم در آن ساعت خبر بسمع اعلی رسید آنحضرت میرزا بایسنقر را فرمود که با دلاوران پسندیده
و دلیران کاردیده بر بادپایانی چون عمر شتابان بجانب ولایت هرات رود روان شدند و امیر
حسن صوفی ترخان و امیر فرمان شیخ و جعلی مرا بر اثر شاه زاده رفتند و میرزا قیدو نیم شب بقریهٔ
نوزان رسید و بوته داری ضد او به لشکر می آمد نوکران میرزا قیدو خواستند که اسپان بوته را
گیرند و نتوانستند و مردم بوته دانستند که شاه زاده روبراه فرار ادبار نهاده بوته بازگشته
قاصدی چون باد با دبه فرستاده شرح واقعه پیغام داد میرزا قیدو صباح بحوالی اوبه رسید

و قوت او بهیان دانست مجال توقف ننمود و بسرعت عزیمت نمود خواجه نظام الدین که ضابطه آن
بود با جمعی در عقب او روان شد و شاهزاده ساعت بساعت ستانده جنگ میکرد تا جنگ کنان
بمزرعه تاب رسیدند میرزا بیقرا در پناه دیواری کمین کرد و چون نظام الدین شیرازی و او بهیان از آن
گذشتند میرزا بیقرا بدیشان تاخت و مجموع را پریشان ساخت و خواجه نظام را زخمی سخت رسید
و میرزا بیقرا بقریه سبزر رفته مردم آنجا پیشتر آگاه بودند ملک قطب الدین سر راه گرفته جنگ مردانه کرد
و بهلول که پشت سپاه بیقرا بود بقتل آورد و میرزا بایسنغر جاشنگی و بعضی او برسید و زخمهای
مزرعه تاب دید با وجود سورت گرما و حرارت هوا از قوت آن جراحت که فدایی شد و اندر دل
باسی و بنا از عدت ایشان کربی پاک گشته اند در خاطر هراسی ❊ جو رستم رخش را از صف برانگیخت
وزان شورش جو دریا کف برانگیخت ❊ و میرزا بیقرا در حوالی قریه سبزر زمانی توقف شده بود
و منقلای میرزا بایسنغر با او رسیده پهلوان محمود دندانی بهادری تمام نمود و دشمن بکارزار جلال
میکشت که میرزا بایسنغر بنفس شریف با او رسید ناگاه ماه رایت شاه از افق معرکه طالع شد و آفتاب
طلعت عالم افروز از مشرق سعادت بر آمد میرزا بیقرا متحیر گشته پیاده شد و دست به بند داده گردن
بکمند نهاد ❊ بگاه دم که کمند تو میکشد بازم ❊ و امیر فرمان شیخ او را بسته پیش میرزا بایسنغر آورد
بعنقریب شاه بقید وثاق مقید ❊ باقی مخالفان جمعی در قید اسار گرفتار آمده فوجی براه فرار شدند
و میرزا بایسنغر فرمود که کسی را زحمت ندهند و غیر صدر جهان که متحرک فتنه بود بیاسا مخصوص شد
و شاهزاده مظفر و منصور معاودت نموده میرزا بیقرا را مقید بخدمت حضرت خاقان سعید
رسانیدند زهی سعادت و اقبال آن بخان پدری ❊ که از مساعدت بخت آن سپرد ارد ❊ و حضرت اعلی
شکر نعما حق تعالی بجا آورد و در سیاست اصحاب جرایم بموجب مصلحت و مقتضی شریعت عمل نمود و گناه
بیقرا و را قلعه اختیار الدین حبس فرمود و جمعی که آثار شجاعت اظهار کرده بودند همه را رعایت
و عنایت فرموده پایه قدرشان از اقران گذرانید **ذکر ولایات که بشاهزاده جلال الدین
میرزا سیورغتمش بر رسم سیورغال مرحمت شد** چون خاطر خطیر پادشاه گردون سریر را از جانب میرزا بیقرا و
فراغت روی نمود ولایاتی که مفوض بجانب او بود بفرزند سعادت مند درج جلال و دری
فلک اقبال جلال الدین میرزا سیورغتمش بر رسم سیورغال عنایت فرمود و تمام ولایات کابل و غزنین
و قندهار و افغانستان با اعمال سند داد که تعلق بمیرزا بیقرا داشت مجموع آن ممالک را بتصرف نواب

فرزند

فرزند دانشمند باز گذاشت و فرمود که چنانچه اقتضای رای رزین و امتدای عقل دوربین او باشد رعایت
رعایا و حمایت برایا که زاد معاد و عتاد یوم التناد است پیرایه سیرت و سرمایه سعادت سازد و با خلایق
که ودایع حضرت خالق اند طریق مرحمت و سبیل معدلت مسلوک دارد که ارحموا من فی الارض یرحمکم
من فی السماء و در حراست حدود و عدل و نگاهداشت احتیاط و سیاست بجا آورد و راهها از دزدان
و قطاع الطریق پاک گرداند و حفظ مسالک از لوازم ضبط ممالک داند و در همه ابواب لطف مجاملت حسن
معاملت رعایت نماید و همکنان را منتظر عنایت ملاحظه فرماید تا نام نیک او را و او را حاصل آید انشاء الله
تعالی و پادشاه جم اقتدار چندان فواید فرمود و در شاهوار در کنار خاطر او یادگار نهاد که جوهر شناس
عقل با کمال دانایی از معرفت قیمت آن قاصر آمد و ناطقه سخن سرای قلم با چندان جولان در میدان معانی
و بیان از شرح فواید و منافع آن عاجز شد شاهزاده چون دید که حضرت خاقان سعید جواهر الفاظ
در سلک عبارات انتظام داد و ابواب نصایح بر روی دولت او گشاد روی تواضع و مسکنت
بر خاک عجز نهاد و گفت **بیت** ای شهریار وقت و شهنشاه روزگار ❊ جاوید باش در کنف لطف کردگار
بنده برین درگاه که امید لطف و کرم و ملاذ سلاطین عالم است حلقه بندگی در گوش و غاشیه چاکری
بر دوش دارد ❊ برین آستان همچو خاک درم ❊ کمر بسته حکم و فرمانبرم ❊ و شاهزاده نامدار در پای شهنشاه
که پدر بزرگوار بر فرق روزگار او نثار فرمود همه را بگوش هوش استماع نمود و با مجموع حشم و خیل
و عبید و خدم عازم آن ولایت شد و اکابر ممالک در اقامت و مداومت ملازمت بر یکدیگر سبقت نمودند
ذکر توجه حضرت خاقان سعید بعزم زیارت مشهد مقدس سلطان عالیشان اوایل شعبان عزیمت زیارت
سلطان خراسان علی بن موسی الرضا کوی دبیس که القاب باید ز نامش کمال فرمود و چون بآن مقام
متبرک و مشهد مبارک رسید شرایط زیارت بجای آورده نذور و صدقات بمستحقان رسانید
و قندیل سه هزار مثقال طلا که آنحضرت بجهت آن سعادت ساخته و پرداخته بود فرمود که در گنبد مرقد آویختند
و پیش این مهد علیا گوهرشاد آغا مسجد جامع در جوار قبه حضرت امام علیه التحیة والسلام بنا نهاده بود و بنا
در غایت تکلف و تزیین و درین ایام نزدیک به تمام رسیده و آن عمارت با لطافت در نظر حضرت
خاقان سعید بغایت مستحسن نمود و آنحضرت چهار باغ و سرایی در جانب شرقی مشهد طرح افکند
مکمل ساخت که هر گاه عزیمت زیارت مشهد نماید موکب همایون در آن باغ و سرا نزول فرماید و آنحضرت
از مشهد بطرف شهر طوس رفته و میان آن مزارات با برکات دریافته بعزم معاودت بجانب

دار السلطنه هرات نهضت فرمود و غرهٔ رمضان در مستقر دولت فرود آمد **ذکر احوال ولایت**
ماوراء النهر درین سال شاهزادهٔ جوانبخت زیبندهٔ تاج و تخت مغیث الدین میرزا الغ بیک پادشاه
حکمت پژوه و شهریار صاحب شکوه بود در روزگار دولت و ایام ایالت او رعیت ماوراء النهر
و ترکستان از ظلمات ظلم بسرچشمهٔ آب حیات عدل و احسان رسیدند و جمیع خلایق در حدایق
امن و امان و چمن فراغت و گلشن رفاهیت آرمیدند در تربیت ارباب حقایق بر شاهان جهان
سابق و فایق بود و در تجدید معالم عدل و تاکید مراسم فضل جد بلیغ و سعی جمیل بوجهی نمود که انوار
شواهد و آثار دلایل او بر روی روزگار واضح و لایح خواهد بود درگهش کعبهٔ حاجات خلایق بودی
حضرتش محل ابواب حقایق بودی ¤ و ارادت این تدوین آن بود که قلم فرخنده رقم مرحبا بنام و القاب
آن پادشاه عالیجناب سد طناب سخن بحد اطناب کشد اما چون در اول کتاب عذر آن خواسته
نخواست که تجویز تغیر کند و چون حدیث اجتناب در باب بسط القاب گذارش یافت جواد خوش خرام
قلم عنان سر انجام رقم بصوب حکایات مرغوب و ضبط سخنان خوب خواهد تافت **بیت**
از صدای سخن خوب ندیدم خوشتر ¤ یادگاری که درین گنبد دوار بماند ¤ فی الجمله میرزا الغ بیک اوایل محرم
از یورت قشلاق بنواحی خجند بدار السلطنه سمرقند آمد چنانچه گفته شد و اوایل صفر لشکری که
بجانب خوارزم بمدد امیر شاه ملک رفته بود مظفر و منصور باز آمد و دوم صفر خبر وفات خان مغول
و در ربیع الاول نوکر صدیق بهادر از جانب کاشغر آمده عرضه داشت که اویس اغلان نقش حیات را
که خان جته بود بقتل آورده و در میان مغولان آشوبست ¤ چو در لشکر دشمن افتد خلاف
تو شمشیر خود را بمان در غلاف ¤ میرزا الغ معتمدی بتفحص احوال امراء مغولستان ارسال نمود
و جمعی مغولان که در ارک سمرقند محبوس داشت اطلاق فرمود و شاهزاده محمد جوکی ماه رجب عازم ماوراء النهر
شد و چون از جیحون عبور نمود میرزا الغ بیک جمعی امرا باستقبال ارسال فرمود و برادران چون
دو اختر سعد در برج جهانداری قران کردند و چون دو گوهر عالم افروز در درج کامکاری قرین شد
دو شهریار گزین و دو نامدار رزین ¤ دو افتخار زمین و دو اختیار زمان ¤ و میرزا جوکی در باغ دلگشا
فرود آمده میرزا الغ بیک چند روز پیوسته شرایط ضیافت بهر گونه لطافت بجای آورد و ساقیان
ماه سیما و مطربان زهره [illegible] از عود و چنگ می نمودند و عقل و هوش از جان
بیدلان میربودند ¤ مطرب و ساقی صلای عیش پیاپی دادند ¤ درین اثنا معتمدی که بتفحص احوال

مغولستان

مغولستان رفته بود باز آمده شرح پریشانی آن دیار بعرض رسانید و میرزا الغ بیک خاطر همایون از اطراف
جمع ساخته میرزا محمد جوکی را انعام پادشاهانه فرمود و باتفاق عازم خراسان شدند و منتصف شوال
رایات خورشید سای و اعلام عالم آرای آن دو شاهزادهٔ جهان بخش آسمان رخش **بیت**
دو خورشید فلک قدر و دو جمشید همایون رخ ¤ جوانبخت و جوانمرد و جوان عمر و جوان دولت
از سمرقند بیرون آمده بیست و ششم شوال در ضمان سعادت و اقبال بدار السلطنه هرات رسیدند
و حضرت خاقان سعید که برسم قشلامشی بولایت فراه رفته بود و چون بدولت و سعادت معاودت
نمود شاهزادگان شرایط استقبال بجای آورده در رباط میرداود بشرف دستبوس استسعاد
یافتند و آنحضرت درباره فرزندان سعادتمند انواع نوازش و عنایت فرموده طویهای پادشاهانه
ترتیب نمود و رخصت مراجعت ارزانی داشته شاهزاده پنجم ذی الحجه بدار السلطنه سمرقند رسید
وقایع سنه اثنین و عشرین و آمدن ایلچیان خطا کرت ثالث سابقا در شهور سنه عشرین مذکور شد که
دای مینگ خان پادشاه خطا ایلچیان بدرگاه همایون فرستاد و حضرت خاقان سعید اردشیر توچی
همراه ایلچیان روان فرمود درین ایام اردشیر باز آمده احوال ولایت و رسیدن ایلچیان بموقف
عرض رسانید و آخر رمضان ایلچیان بی باچین و خان ماچین بهرات آمدند و پیشکش و سلاکات
و مکتوب گذرانیدند و مکتوب پادشاه خطا بقاعدهٔ ایشان نقل کرده شد طریق خطاییان است که در
مکتوب نام پادشاه را در اول سطر نویسند و سطرها را بمقدار اندکی از آن فروتر گیرند و هر جا در
اثنای مکتوب نام خدای تعالی رسد بانجا که رسیده باشد گذارند و باز نام الله تعالی از اول
سطر گیرند و اگر جایی ذکر پادشاه رسد همین طریقه مسلوک دارند و این مکتوب که درین تاریخ
فرستادند بهمان طریق لفظا بلفظ نوشته شد **صورت مکتوب خطا بلا تغییر**

دای مینگ پادشاه معظم نامه ارسال میفرماید
شاهرخ سلطان ما تامل میکنیم
خداوند تعالی دانا و عاقل و کامل بیافرید او را تا مملکت اسلام ضبط کند سبب آن مردمان آن مملکت نیکو گشته اند
سلطان روشن رای و دانا و کامل و خردمند و از همه اسلامیان عالی تر و امر
خداوند تعالی تعظیم و اطاعت بجای آورده و در کارها رغبت داشته نموده که موافق تایید آسمانست
ما پیشتر ازین ایلچیان میرزای لیدا با جمعهم فرستادیم نزدیک

سلطان رسیده‌اند با آداب سوم اکرام و اعزاز بسیار فرموده‌اند لیدا و اجهیم به مراجعت
رسیدند عرض نمودند بر ما همه روشن و معلوم گشت و ایلچیان بیک بوقا و غیره
بلیدا و اجهیم باهم برای هدایا شیر و اسبان با زین و یوزان و چیزهای دیگر
فرستادند همه بدین درگاه رسانیدند ما بر اینها نظر کردیم صدق محبت ظاهر گردانیده
ما بغایت شاکر گشتیم دیار مغرب که جای اسلام است از قدیم دانایان و صلحا سلطان حکیم از
سلطان عالی تر نبوده باشد و مردمان آن مملکت را اینک میتوانند امان و تسکین داده‌اند که بر وفق رضا
خواست جل جلاله چه کرده
خداوند تعالی راضی و خشنود نباشد مردانه مردان با همدیگر بدوستی بودند دل بدل چو آینه باشد
اگرچه بعد مسافت باشد گویا در نظر هستی و مروت از همه چیز عزیزتر است
لیکن در تیغ او نیز چیزی عزیز شود اکنون علی الخصوص لیدا جانگقو با جمیع ایلچیان
بیک بوقا و غیره را باهم فرستاده شد که ترد کیب
سلطان هدایا شونقوران هفت دست است که برسانند این همه شونقوران را ما بدست
خود پرانده‌ایم و نیز هدایا کمخا مع عنبر هم فرستاده شد شونقوران اگرچه در مملکت
چین ما نمی‌شود لکن علی الدوام از اطراف دریا برای ما تحفه می‌آورند سبب
آن کمی نیست در آن جای شما کمیاب بوده است خاصانه ارسال داشته شد تا مقابل همت عالی
سلطان قدمی باشد اگرچه اشیا کمینه است لکن حوصله محبت زیادت باشد بقبول
سلطان وصول باید بن بعد می باید که صدق محبت زیاده شود و ایلچیان و تاجران پیوسته
آمد شد کنند و منقطع نباشند تا مردمان همه بدولت امن و امان و رفاهیت باشند الخ
خداوند تعالی لطف و مرحمت زیاده گرداند اینست که اعلام کرده شد و مکاتیب ایشان هر کرت
که پیش حضرت سلطنت پناه آورده‌اند سه مکتوب بوده و در هر مکتوبی سه نوع خط یکی باین خط
مشهور که این سواد نوشته شد بعبارت فارسی و دیگری بخط مغولی که خط ایغور است بزبان
ترکی و دیگری بخط ختایی و زبان اهل ختا مضمون هر سه خط یکی و مکتوب دیگر که هرچه فرستاده
بودند از جانوران و تنسوقات و هدایا در آن مکتوب مفصل ساخته همچنین بهر سه زبان و هر سه خط
و یک مکتوب بمثال خط راه هم بهمین طریق بهر سه زبان و هر سه خط و تاریخ ماه و سال از ابتدا

حکومت

حکومت آن پادشاه نوشته شده ع زمینان بود حکایت و خط ختائیان **ذکر تزویج میرزا محمد جوکی
بهادر با مهر نگار آغا دختر پادشاه مغولستان** در زمانی که شیخ جهان پادشاه مغولستان پسر خضر خواجه خان
دعوت حق را اجابت کرده و برادرش محمد خان بسلطنت الوس معزز شد ایلچیان پیش حضرت خاقان سعید
فرستاده و اظهار انقیاد کرد و آنحضرت امیر حسین کار را که با آداب رسالت آراسته بود و چند کرت
در زمان حضرت صاحبقران بمغولستان رفته مصاحب ایلچیان روان فرمود و التماس نمود
تا آنکه اقوالدوا نگار را نمود و از برای فرزند سعادتمند **بیت** نخل باغ پادشاهی در تاج سلطنت
مطلع نور الهی آفتاب دین و داد ؛ میرزا محمد جوکی بهادر کریمه از خاندان سلطنت و دودمان
خانیت خواستاری نمود محمد خان بغایت شادمان گشته قرابت محبت با اوایل قرابت داشت
داده مهد علیا مهر نگار آغا دختر شیخ جهان نبیره پادشاه خضر خواجه که در میان کرام بنات و اکابر
مخدرات چشم و چراغ دودمان سلطنت و فروغ خاندان خانیت بود جمیع ارکان دولت همراه ساخته
با تجمل هرچه تمامتر از مغولستان روان فرمود و هودج عصمت بیست و نهم رمضان بظاهر دارالسلطنه
هرات رسید و شرایط استقبال بجا آورده مهد علیا گوهرشاد آغا طویهای پادشاهانه ترتیب
نمود و فرمود که در باغ زاغان مجلس نمود از روضه رضوان نگارخانه ختن و چمن آرایش تزیین
یافت و خرگاهها و سایه بانها سر به سپهر افراشته در میان آلنگ خرگاهی بزرگ فلک سپهر گردون
منظر و شادروان کیوان محل بفروش و اوانی خسروانی آراستند و محل و مقام هر یک از
خواتین و کلین اغول معین گشت شاهزادگان و امرا و ارکان دولت و ایلچیان اطراف مملکت بر
ساوری مقرر شده و پیاولان بر جنیبتهای خاص سوار شده و تدپر یا پیال است کردند در خوبترین
طالعی و بهترین ساعتی کواکب اوج تافته و قمر در طرح خانه نور شرف یافته کار تزویج برداخته
و ماه منور را قرین آفتاب انور ساختند و جواهر و لآلی بر سر زهره جبین افشاندند و زهره دولت را
بپهلوی مشتری سعادت نشاندند و سرو چمن خلافت و غنچه باغ خانیت را بآیین شرع نبوی
و قوانین دین مصطفوی دست بیکدیگر دادند ؛ دو اختر برج سعادت نشان نمودند بر تخت شاهی قران
یکی مهر برج سپهر جلال ؛ دگر گوهر درج حسن و جمال ؛ چه حسن چنین از نکویان سرو قد گلعذار خدو شاه
ماه پیکر چو ز الکهستانی بود بر گل و نسرین و آسمانی نمود پر زهره و پروین ؛ همه مشکین بادام
چشم و پسته دهن ؛ بنفشه زلف و سمن بوی و نسترن رخسار ؛ مجلس انس و خرمی بهشت برین

آرایش یافته و آفتاب جشن و عشرت بر اطراف مملکت تافته ساقیان ماه منظر جام جان پرور شادمانی
میرسانیدند و مطربان شیرین الحان نوای روح افزا از مزمر زهره میگذرانیدند ⁂ مطربان شکرین
انفاس این گونه قول ⁂ زهره را شرمنده در قانون زمزمه ساختند و چون ایام جشن همایون بانجام
رسید حضرت خاقان سعید جمعی را که ملازم موکب مهد عالیه آمده بودند انعام تمام فرموده شاهزادگان
و آغایان و ارکان ملک چند روز طویها کردند و فرستادگان محمد خان آخر شوال مراجعت یافته
عازم مغولستان شدند و آنحضرت تابستان در حدود بادغیس ییلاق فرموده و ارکان دولت
مشورت عزیمت یورش آذربایجان تصمیم یافت **احوال ممالک ماوراء النهر** در اول این سال مغفوره
مرحومه بانوی عظمی خاتون کبری آکا بیگم دختر میرزا محمد سلطان که حرم محترم میرزا الغ بیگ گورکان
بود بدار جنان رحلت نمود در جنب مدرسه والده اش مدفون شد و میرزا الغ بیگ با وجود کمال
وقار بی صبر و قرار شده قطرات عبرات بر صفحه رخسار میریخت و در مشعل آه و فغان شعلهای
آتش می انگیخت ⁂ شد گرم دلش چون نفس گرم ز آتش ⁂ شد تنگ دلش چون دل مرغ ز سیماب
عاقبت دست در دامن اصطبار زده زبان گوهر نثار بکلمه انا لله و انا الیه راجعون گشاد
و از روح روح او صدقات بمستحقان داد و رسم آش و اطعام و ختمات کلام ملک علام بجا آورد
و ابو اللیث از جانب اندکان آمده بعرض رسانید که پیر شیر بهرام از جته گریخته بکاشغر و جمعی
دیگر متعاقب میرسند در سلخ ربیع الآخر براق اغلان از الوس اوزبک روگردان شده التجا بآستان
میرزا الغ بیگ گورکان آورد و شرف دستبوس یافته بعنایت مخصوص شد و در سلک شاهزادگان
و جوجیان منتظم گشت و چند گاه در سمرقند بوده و میرزا الغ بیگ یراق پادشاهانه فرموده اجازت
مراجعت یافت و در اواخر همین ماه ایلچیان ختای که امیر شیر نوای همراه ایشان بود بسمرقند رسیدند
و پیشکشهای خاصه میرزا الغ گذرانیدند و شاهزاده ایشانرا طوی جوزانید غره شعبان بجانب
خراسان فرستاد و سخن آمدن ایشان بخراسان مشروح معروض گشت میرزا الغ بیگ اوایل
شعبان یورش تغماق فرموده امیر اسکندر هندو بوقا را در سمرقند داروغه تعیین نمود و از باغ
دلگشا بقرابلاق رفته آنجا نوکران امیر خداداد از جانب مغول آمده شرف زمین بوس یافتند
و روز دیگر نوکر صدر اسلام مصاحب اسلام تواجی از طرف جته رسیده اسپان پیشکش بعرض
رسانیدند و جناب میرزا الغ بر گذر جنایس از آب خجند گذشته چون کار در مهد علیا مهرنگار خانم

که شرح

که شرح آوردن او بخراسان مذکور شد رسیده و میرزا الغ بیگ حسب الحمایت ثمره شجره خانی او
شده اورا آیین ترتیب گذرانید و از تاشکند کوچ فرموده نزدیک تولاق فرود آمد و آنجا
شخصی پل مونام از جانب اوزبک گریخته آمده خبر پریشانی اوزبکیان آورد و بازرگانان
هم از آن طرف رسیده موافق خبر سابق گفتند میرزا الغ بیگ عزیمت معاودت نموده امیر ارسلان
خواجه ترخان و امیر یادگار را قبا نزار رعایت و اجازت فرموده و جمعی سردار مقدم محمود ترخان را
بکاشغر روان ساخت و در صحرای دلکش شکار انداخت و بیست و هفتم رمضان از آب سیحون
عبور نموده دوم شوال بسعادت و اقبال بسمرقند بی مانند نزول اجلال فرمود و ایلچیان ختا که از
طرف خراسان بازگشته بودند ایشانرا طوی داده و قاصد همراه ایشان فرستاد و آخر شوال
عازم بخارا شده آکابر آنجا شرایط استقبال بجا آوردند و چهارم ذی قعده در ارک بخارا فرود
آمد و دیگر روز بشکار رفته نوکران امیر شاه ملک از جانب خوارزم رسیدند و جانوران
پیشکش بعرض رسانیدند و شهزاده دهم ذی قعده بمدرسه که معمار همت عالی و ساخته بود دارالعلوم
بخارا در آمد و طلبه علم و ارباب استحقاق را انعام فرمود و رعایت نمود و عازم سمرقند شده
در قریه کوفین امرا که بجانب کاشغر رفته بودند باز آمده درین منزل بموکب همایون پیوستند و
سیوم ذی الحجه بدار السلطنه سمرقند فرود آمد **ذکر احوال فارس و عراقین و آذربایجان درین سال**
مملکت فارس بحسن معدلت و یمن مرحمت شاهزاده عالیجناب مظفر سریر واثق الله ابراهیم سلطان
مدبر بر و تلک حجتنا آتیناها ابراهیم علی قومه نرفع درجات من نشاء ⁂ خاطر عاطرش مظهر سر
ظاهر طاهرش مدبر بر معز الدنیا و الدین ابو الفتح میرزا ابراهیم سلطان در غایت رفاهیت و کمال
جمعیت بود و همچنین دار الامان اصفهان بعدل و احسان میرزا رستم معمور و آبادان اما ولایت عراق
عرب و بعضی از عراق عجم و ممالک آذربایجان از جور و طغیان میرزا یوسف ترکمان ویران و رعایا مظلوم
و بیداد و در فریاد و فغان بودند همه کس روی نیاز بر زمین داشته و دست دعا بر آسمان بر افراشته
در همه ملک آن طرف بود ز جور ترکمان ⁂ روی نیاز بر زمین دست دعا بر آسمان **وقایع سنه ثلاث**
و عشرین ذکر نهضت حضرت خاقان سعید بجانب مرو چون سلطان هفت اقلیم گردون رایت همایون
بر افراخت و آفتاب عالم آرا سایه سعادت بر بیت الشرف انداخت و غزاله سپهر از کنگره حوت میل
چراگاه حمل نموده و غذای نامیه در اطراف صحرا و بساتین عمال سبزه و ریاحین را عمل فرمود ⁂

شاه انجم جو مشرف گنبد ایوان حمل شد عامل نامیهٔ باز فرستد بعمل حضرت خاقان سعید بطرف قوشلاقی
عازم مرو شده وچندگاه دران فضا دلکش بجانور پرانیدن ویوز دوانیدن نشاط وانبساط
فرموده وباز جون تیر از شست شاه جهانگیر پرواز میکرد وبا نسر طایر همراه میشد واز آواز
جلاجل کوه وصحرا پر صدا میساخت وبزخم شهپر مرغ تیز پر از بالا کردن بزیر می انداخت
ویوز از شره دیدن نخجیر همه تن جون پروین جشم گشته بود واز خون شکاری جشم او جون
دیدهٔ کبک کهساری مینمود وچند روزی جون بعیش وخرمی گذرانیدند عنان سمند جهان پیما بصوب
ییلاق بادغیس معطوف گردانیدند واز انجا عزم دار السلطنه هرات نمود وعزیمت یورش آذربایجان
مصمم فرمود **ذکر یورش عراق وآذربایجان وفتح آن ممالک بعون ملک مستعان** حضرت ایزد متعال تعالی شانه
تاج دولت واقبال سعادتمندی کرامت فرماید که بهمت عالی نهمت تقویت دین مبین وتمشیت
شرع سید المرسلین نماید وسریر سلطنت وجهانداری مسند دولتمندی تواند بود کانوار آفتاب
عدل او در اطراف عالم آثار ید بیضا نمود وجون حضرت خاقان سعید از بدایات احوال تا نهایات
سلطنت وجلال همین طریق مسلوک داشت وضمیر منیر عمر برین بشود گماشت لاجرم عنایت الهی
بحکم انا فتحنا لک فتحا مبینا در هر حرکتی فتحی وبرکتی میسر گردانید وفیض فضل نامتناهی بموجب
وینصرک الله نصرا عزیزا از هر طرف بشارت نصرت وظفر بمسامع جهانیان میرسانید هر روز
قواعد دولت استحکامی دیگری یافت وهر زمان معاقد سلطنت استعدادی دیگر میگرفت مراتب
اقبال سربلند رو بفلک الافلاک رسانیده وشادروان آمال ظلال از ایوان کیوان گذرانیده بود
خاقان اعظم کز قدر دادش قضا درع ظفر یک منج در عرش بر کنگرهٔ چرخ مینا داشته واز شواهد این
مقال ودلایل این احوال فتح ممالک عراق وآذربایجان است که جون رایات ظفر آیات متوجه آن ولایت
شد نصرت وظفر با جنس طیور صور وانیسر وجوه میسر گشت وباعث برین عزیمت آن بود که آنحضرت
نوکری صدیق نام بجانب امیر قرا یوسف برسالت نمود وپیغام فرمود که امیر یوسف باید که براه موافقت
آید واز طریق فساد بشیوهٔ صلاح وسداد گراید وصدیق مضمون رسالت را برسانیده امیر ترکمان
امارت عصیان ظاهر گردانیده وصدیق باز آمده مصدوقهٔ آنچه مشاهده کرده بود بعرض رسانید
وگفت امیر یوسف سودای ارتقاء مدارج سلطنت وتمنای اعتلاء معارج دولت در خیال دارد وخود را
دران مملکت سلطان باستقلال میشمارد وامراء اطراف اوامر اورا مطیع اند وفرمان اورا ممتثل

مطاع است حصون حصین ساخته وقلاع متین پرداخته رسوم شرعیه مختل وبقاع خیر بی رونق ومعطل
ایام ولیالی بفسق وفجور میگذرانند وخیال استقلال دماغ اورا محتظ گردانیده جون شرح این احوال بمسامع جلال
رسید واز ان زمان که سلطان سعید شهید معز الدنیا والدین میرزا میرانشاه گورکان را در مملکت
آذربایجان آن واقعه ایلدروی نمود همیشه همت عالی حضرت خاقان سعید بر انتقام مخالفان واسترداد
آن ممالک از قبضهٔ تصرف متغلبان مصروف بود فاما بسبب موانع که در اطراف ممالک محروسه واقع میشد
عزیمت آن طرف در عقدهٔ توقف میماند درین ولا جون بعنایت یزدانی وتایید آسمانی از حدود ختا
تا نواحی عراق عرب وآذربایجان واز اقصای ترکستان تا پایان هندوستان در قبضهٔ اقتدار
قرار یافت انواع عزایم پادشاهانه که قرین قضا وقدر وهمنشین فتح وظفر است بر تسخیر عراق عرب
ومملکت آذربایجان تافت خطهٔ ایران وتوران جون سلیمان زمان یافت زیر نگین آمد خطاب از آسمان
کاین زمان شمشیر کین بر ترک ترکان آزمای در دیار ترکمانی ترکمان بی ترک مان وفرمان همایون نفاذ
یافت که امراء نواحی سامانات لشکرها باز طلبند وسپاه از مواضع جنبیده بمیعاد مقرر لا یستأخرون
عنه ساعة بمحل معین مجتمع آیند ووجه مواجب سوامات مالی موفور ونقدی بحساب بر رسم الکا
عنایت فرموده وترتیب مصالح مقاتله ومجادله واسباب استعداد محاربه ومقاتله بتعیین نمود
وسی هزار دست جبا مکمل از جبا خانهٔ همایون موجود بود ده هزار دیگر بران افزوده حکم فرمود که
هنگام یورش مبارک مرتب سازند ودر ممالک محروسه از اقصی کاشغر وترکستان وماوراء النهر
وخراسان وزابل وکابل وسیستان وکرمان وفارس وخوزستان واصفهان وری ومازندران
بهر ولایت مراکب از تیر وکمان وتیغ وسنان وخنجر وسپر وباقی اسلحهٔ دیگر که سپاهی را بآن
حاجت افتد از اموال جهت وقت گرفته بمعسکر همایون رسانند وایلجیان جهت سرانجام این مهمات
باطراف وولایات رفتند ومیرزا الغ بیگ بموجب فرمان بضبط مملکت ماوراء النهر وترکستان
ومغولستان معین شد وده هزار سوار لشکرها آن دیار مقرر شدند که درین یورش حاضر شوند
ومیرزا سیورغتمش در ولایات گرمسیر وقندهار وکابل وغزنین تا نواحی هندوستان فرمان
روا بود وبضبط آن حدود قیام نمود وامیر سید احمد ترخان را حکومت خراسان مقرر شد وحضرت
خاقان سعید پانزدهم شعبان از دار السلطنه هرات از باغ زاغان نهضت نمود ودر النگ کهدستان
نزول فرمود وبسبب حرارت هوا وجمع شدن لشکرها چند روز دران منزل متوقف بود ودونوی اعظم

امیرشاه ملک از جانب خوارزم باردوی اعلی آمد با تغاتغا میرحسن صوفی ترخان بطریق منقلای روان شدند
وموکب ظفرنشان چهارم رمضان که نیر اعظم سایه بر برج میزان افکنده بود از کول ماخان کوچ فرمود
واز تمام ممالک محروسه سوای ماوراءالنهر پانزده هزار سوار و پیاده از اکابر و اشراف و سپاهیان
باسرداران تاجیک برسم نامبردار معین شد که ملازم اردوی همایون باشند غیر لشکرهای مقرری الکایات
دوازدهم ماه تربت متبرک جام رسیده شرائط زیارت آن فرخنده مقام بجای آورد و شانزدهم ماه
رباط دیزباد مخیم اردوی همایون شد و آنحضرت در جلگاه نشابور هوای صید و نشاط شکار نمود
و براسب سپهر سیر هلال نعل چون خورشید بر سبز خنگ فلک سوار شد ❖ بنیکویی چو تذرو و بنغزی چو همای
برهبری چو چکاوک بپرگشی چو عقاب ❖ و هر طرف که برای شکاری می تاخت بنشان نعل آتش فشان
روی زمین پرماه و پرستاره می ساخت ❖ پر ماه و پرستاره شود هر زمان زمین ❖ زان شاه تر
ستاره که بر جای ماه اوست ❖ سگان تازی از هوس شکاری چون باد آتش پا گشته مانند سیل بهمه
جای شدند و یوزان کار جهان فراخ بر وحوش و سباع چون دیده مور و چشم مار تنگ ساختند و موکب
منصور هفتم رمضان شکارکنان از نشابور عبور نمود و میرزا بایسنغر در مقدمه روان شد و بیست
نهم ماه قصبه بحرآباد معسکر همایون گشته رشک تختگاه کیقباد آمد و جناب خلافت مآب بسعادت
زیارت حضرت قدوة المشایخ المحققین شیخ سعدالدین الحمویی قدس سره استسعاد یافته شرایط صیام
دران مکان فرخنده بتقدیم رسانید و ششم شوال موکب دولت و اقبال سایه عظمت و جلال بر
خرقان بازکشیده شرف مزار بزرگوار حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی قدس سره دریافت و نهم ماه بزیارت
سلطان العارفین شیخ ابویزید رحمة الله علیه فرموده وظیفه نیازمندی بظهور آورد و عاشر شوال به
دامغان نزول فرمود و چند زنجیر فیل که بیشتر در مازندران می بود هر یک بضخامت کوهی جسیم و بقدر
هیکل طودی عظیم آراسته برگستوانهاء ذیال و اسلحه بی مثال ❖ همه زنده فیلان گردون شکوه
بجنبدی چو دریا بهیکل چو کوه ❖ با لشکرهای خوارزم و نسا و باورد و سلقان و جرمقان و جرجان و
مازندران باردوی همایون ملحق شدند و چهاردهم ماه چتر ثریا مقام چون بدر تمام از افق ولایت
سمنان برآمد و شرط زیارت شیخ ربانی رکن الدین علاء الدین سمنانی قدس سره روحه و کثر بین
فتوحه بجای آورد و دران محل لشکرهای سیستان و فراه و قهستان و نواحی گرمسیر و قندهار و
آنها و غزنین و کابل ضمیمه سپاه ظفرپناه شدند و در باغ امیر اعظم الیاس خواجه با لشکرها و سرداران ملحق

ترکان شرف بساط بوس دریافته بیستم شوال از دره خار گذشته و بحدود ری درآمد نزدیک بارامین فرود
آمدند و دران منزل شاهزاده عالیجناب میرزا ابرهیم سلطان با سپاه بی قیاس از جانب دارالملک
فارس رسیدند و بعنایت و عاطفت مشرف گردید و میرزا رستم بهادر با لشکر فراوان از طرف اصفهان
و امیر غیاث شیرین و امیر جقماق از صوب یزد و کرمان بجلگای ملک ری درآمده باردوی علی پیوستند
و درآمد دران دشت لشکرخان ❖ که در جنبش آمد زمین و زمان ❖ سپاهی چو مور و ملخ بیشمار ❖
دلیران جنگی و مردان کار ❖ لشکری که عدد آن در نگارخانه خیال نگنجد و قوت و هم حساب
آن سپاه را بمیزان فهم نمی توان سنجید ❖ امرای تواجی چند روز احتیاط حساب لشکرها نموده دویست
هزار سوار در شمار آمد و مفصل بموقف عرض رسید و امیر معصوم جاگیر از قلعه شهریار متوجه زمین
بوس گشته در سلک خدام انتظام یافت و چند روز موکب همایون در حدود ری توقف نموده تدبیر
یاسامیشی اشتغال فرمود و ازان طرف امیر قرا یوسف در مقام تصلف و جلادت بود و در طریق
شجاعت راه مبارزت می پیمود و ترکمانان دعوی مقاتله و آهنگ مقابله داشته و نقش محاربه و قتال
در لوح خیال می نگاشتند هرچند در برابر لشکر منصور عجز و قصور و ضعف و فتور او ظاهر بود اما اصحاب
رای و فرهنگ و فارسان میدان جنگ را درین قضیه محل تفکر و مقام تحیر بود و هر کس در آینه خاطر
صورتی روی می نمود خاطر پریشان و از عاقبت حال که معلوم نبود متفکر هراسان چه امیر قرا یوسف
بانام بهادری استعداد تمام حاصل داشت و با وجود کمال شجاعت آلات حرب همه روزه با خود
سپاهیش را اسپان آسوده و لشکر منصور از راه دور آمده و اسپان ضعیف شده و با این
همه فصل زمستان قریب و صورت فتح و ظفر پیش مردم کم حظ بدیع و غریب ما جمعی که نصرت ایزدی
بکرات قرین رایات ظفر آیات دیده بودند و بیقین دانسته که آنحضرت مؤید من عند الله است دل بر جا
داشته دغدغه بخاطر ایشان نمی رسید و پیشتر امیر اعظم غیاث الدین شاه ملک از پیش خود نوکری با بنده
بجانب امیر قرا یوسف فرستاده بود و نصیحت عاقلانه فرموده مضمون آنکه خردمند از کاری که عاقبت
آن وخیم و خاتمت آن ذمیم باشد باید که احتراز نماید اگر پیش ازین حرکتی که موجب خلاف بود سهوا
و عمدا واقع شد مضی ما مضی امروز صلاح در آنست که باعتذار پیش آید و از ترکی تاجیکی با آنحضرت
نیکی بنام او عاید نخواهد شد باید که سخن نگوید ازان شنیده ولایت سلطانیه و قزوین را بدیوان اعلی که
تا حضرت خاقان سعید ممالک آذربایجان و بعد آن تا دیار شام و روم بر و مسلم دارد امیر قرا یوسف

بقوت شجاعت نه چنان معروف بود که بنصیحت و موعظت اصلاح آن توان نمود فرستاده را در
تبریز حبس فرمود و از اطراف ولایات آذربایجان و بغداد و اران و موغان و ضمایم و توابع
آن لشکر فراوان و سپاه گران جمع آورده هرچه در خزانه داشت برایشان تفرقه کرد و حضرت
خاقان بیت شه داد گر خسرو دین پناه • چو دانست کاراست دشمن سپاه • از سر نیاز و الحاح
در مناجات حضرت بی نیاز بی بنده نواز چاره ساز مملکت اگر عنایت تو بدرقه طریق ظفر نباشد
لشکر و عدت عالی نهمت دیگر هدایت تو درین طریق رفیق نکرده راه فتح و نصرت هیچ در هیچ آیت
ای همه هستی ز تو پیدا شده • خاک ضعیف از تو توانا شده • از پی لطف این همه امید دهیم
هم تو بخشای و ببخش ای کریم • چاره ما ساز که بی یاوریم • گر تو برانی بکه روی آوریم
ای دست اوهام از دامن کمالت کوتاه و ای بر صاحب تدبیر عقل در بیابان عرفانت سرگشته و گم کرده راه
کدام دل که در قبضه تصرف اقتدار تو بیچاره نیست و کدام جان که تیغ تحکم ما تزید پاره پاره نیست
اگرچه صاحب تاج و تختیم لازمه ما درماندگی و بندگیست و اگرچه خداوند اقبال و بختیم صفت ما بیچارگی
و سرافکندگیست • خداوندا همه سرگشتگانیم • اگرچه مالک ملک جهانیم • ز سرتا پا همه هیچیم در هیچ
ز پا تا سر همه پیچیم بر پیچ • همه بیچاره ایم و مانده برجای • درین بیچارگی ما را ببخشای • بعد از استغاثه
و مناجات و رفع حاجات بحضرت رفیع الدرجات روی عجز بر خاک تضرع نهاد و از صمیم دل و
صدق نیت از حضرت عزت فتح و نصرت مسالت نمود و از سروش غیب نوید اجابت بشنود
و فرمان فرمود که حفاظ و قرا که ملازم پایه سریر اعلی بودند دوازده هزار بار سوره فتح ختم نمودند
و حضرت خاقان سعید از سر ثبات قلب • ثابت و پایدار همچون کوه • پای عزم در رکاب عالم ستانی
آورد و بدست حزم عنان جهانگشایی گرفته بضبط لشکر اشتغال نمود و تقدیر که بغایة فوق فهم
عبارت از الست ابواب سعادت بر روی دولت آنحضرت بخوبتر وجهی میگشود بیت
با تو عهد فلک است که هرکس کم کشد • از تو سر رفت و نهد پیش تو بر خاک جبین • آنحضرت امیر تو شتلوجه
با هزار سوار نامدار بجانب قزوین فرستاد و قاسم نوکر امیر قرا یوسف قزوین را که داشت بودی
بسلطانیه نهاد و امیر یوسف خواجه اهالی قزوین را این ساخته استمالت داد و اکابر آنجا بدرگاه
عالم پناه شتافته و مشرف دستبوس پایه فرمان همایون نافذ شد که لشکریان تعرض بقزوین
نرسانند و تعرض نرسانند و از آنجانب چون قاسم بسلطانیه گریخت و امیر جهانشاه پسر امیر قرا یوسف

کم حاکم

که حاکم سلطانیه بود خبر شنود بجمیع ذخیره و استعداد حرب استمام تمام فرمود و فرمود که کافه
رعایا بقلعه درآورند و ترا که بدین بهانه سلطانیه را غارت کردند و درهای سراها و تختهای دکانها
بجهه چوب بستن بقلعه کشیدند و هرکه استعدادی داشت بقلعه درآمده باقی رعیت بجانب طارمین
و گیلانات رفتند و ترکمانان مستعد جنگ و جدال و حرب و قتال شدند • برآراسته مردم ترکمان
بتیغ و سنان و تیر و کمان ذکر وفات میرزا قرا یوسف و رسیدن خبر بخاقان هفت کشور
حضرت خاقان سعید هر مهمی که مطمح نظر همت عالی ساخت و پرتو ضمیر خورشید تاثیر بران انداخت آثار
من صحیح العزم ساعده التوفیق روی مینمود و دلایل هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین روشن
و پیدا بود فلک در طاعت درگاه او احرام ربسته ملک دست دعا بهر فتوح شاه بگشاده
دلیل صدق این مقدمه آنست که چون رایات آفتاب اشراق سایه همایون بر ممالک عراق انداخت
و عرصه آن ملک را بظلال کواکب نعال مراکب مکلل و مهلل ساخت و دران ایام امیرزاده جهانشاه
قلعه سلطانیه را استحکام میداد ناگاه قاصد از طرف تبریز عنان ریز رسید و خبر خیر رسانید
که امیر قرا یوسف در حوالی اوجان جان تسلیم کرد و بهزار درد و داغ جهان را وداع فرمود ترکمانان
چون سیماب در اضطراب آمده و سراسیمه شده قلعه سلطانیه را گذاشتند و بجانب تبریز گریختند
و ازین جانب قلاق که بصوب قزوین رفته بود یازدهم ذی قعده در مقام آق خواجه بار دوی
همایون آمد و خبر وفات امیر قرا یوسف آورد و همان روز قاضی سلطانیه مرتضی اعظم سید شهاب الدین
عبدالله بدرگاه جهان پناه آمد و همین خبر بسمع اعلی اشرف اعلا البشایر رسانید و وقوع واقعه محقق
شد آری حق سبحانه جناب شاهرخی را مظفر و منصور آفریده بود که بی آسیب حرب و تحمل طعن
و ضرب صورت فتح و نصرت بوجهی چنین خوب روی نمود و آنحضرت این معنی را از نتایج لطف
یزدانی شناخت که همای سعادت آسمانی سایه نصرت و ظفر بر چتر آفتاب پیکر انداخت و انوار
نصرا عزیزا از جبین انصار آنحضرت طالع شد و آثار فتح مبین طراز رایات همایون آمد بیت
انا فتحنا لک فتحا مبینا • بر علم خسرو مشرق نشین • موکب جهانگشای و عنان آسمان سای
بجانب سلطانیه روان شد و شاهزاده جوانبخت میرزا بایسنغر بفرمان خاقان ظفر شعار
برسم ایلغار عازم دار الملک تبریز گشت و امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش و خواجه قطب الدین محمد
مشرف سمنانی برای اموال و جهات دیوانی در رکاب شاهزاده عالیجناب متوجه شدند

و شاه زادهٔ ظفر نشان میرزا ابرهیم سلطان با لشکرها بی تحاشی از راه سجاس بجانب مراغه رفت
و رایات نصرت آیات چهاردهم ذی قعده بپای قلعه رسیده پانزدهم ماه ظاهر سلطانیه
معسکر همایون مقرر شده رعایا بعد از رفتن امیرزاده جهانشاه پناه بقلعه برده بودند آنحضرت ترحم
نموده رعایا را که زیردست عنا و پایمال بلا گشته بودند فرمود که چند ان در قلعه توقف نمایند
که تمام لشکر کوچ کند بعد از آن بیرون آمده شهر بازار آبادان کنند و امیر موسی را بضبط قلعه
و محافظت رعیت باز داشت از سلطانیه کوچ فرموده بیست و هشتم ماه باردبیل رسیده
و زیارت شیخ المشایخ صفی الدین قدس سره دریافته ببرکت صحبت شیخ علاء الدین خواجه
علی استسعاد یافت و براه موغان هشتم ذی الحجه از آب ارس عبور نموده نهم ماه در قراباغ
اران بیورت قشلاق نزول اجلال فرمود ذکر عاقبت احوال میر قرا یوسف امیر قرا یوسف چند
سال بدولت و اقبال در ممالک آذربایجان کامکار و کامران بود و تسخیر ولایات دیار بکر و عراق
عرب و بعض عراق عجم نموده ضبط آن حدود میفرمود و درین اثنا چون از عزیمت اردوی اعلی
خبر یافت نور ایش در ظلمات حیرت فتاده خضر تدبیرش در وادی ضلالت راه گم کرد و با خواص
خود مشورت نموده رای بران قرار گرفت که لشکرها جمع آورده در برابر صف آرای کرد
تا قبضهٔ شمشیر که پالاید خون ٭ تا آتش اقبال که بالا گیرد ٭ و از آن طرف ممالک آذربایجان
و اران و موغان و دیار بکر و عراق عرب لشکر بسیار جمع آورد و در ولایت تبریز بیاده که
مرکز معهود بود طلب فرمود و این جدعت برو مبارک نیامد و از تبریز بیرون آمده سپاهی عرض
داد چون ذرات آفتاب فراوان و چون قطرات سحاب بی پایان ٭ همه بهرام طبع و کیوان حصن
همه فولاد ترک و آهن پوش ٭ همه جوانان نو خواسته و سراسر زره و جوشن و بتیغ و سنان
آراسته غافل از انکه ٭ هر کرا بخت یاوری نکند ٭ کوشش و جهد رهبری نکند ٭ درین ولا امیر قرا
یوسف را عرض مرضی طاری شد و بیم عظیم در صمیم ضمیر او جایگیر گشت از کرده پشیمان شده از
گفته هراسان بود اما با وجود ندامت جلادت مینمود و لاف قتال و جدال میزد و دعوی سرکشی و
استقلال میکرد ٭ بساط حکومت گسترده بود ٭ ولی مهل و فرصت نداد اش حیات ٭
چنین طرفه مصنوعهٔ دست داد ٭ ز یکسوی شهرخ دگر سوی مات ٭ تا بحکم تقدیر ربانی و امضای قضای
آسمانی دنیای فانی را وداع کرده بسرای جاودانی رحلت نمود و پنجشنبه هفتم ذی قعده از ین سرای

سپنج و منزل عنا و رنج بدار القرار نقل فرمود جماعت ترکمان که متفرق شده تجهیز و تکفین او نپرداخته او را
در همان خرگاه که وفات یافته بود انداخته و هر کس بطرفی رفته کار خود می ساختند امیرزادگان
مقدم امرا بودند با قدم پاشا که محبوب ترین خواتین او بود خواستند که یکی از فرزندان امیر قرا یوسف
بپادشاهی بردارند و باقی پیش او جمع آیند از فرزندان کسی حاضر نبود امیر شاه محمد در بغداد و امیر
اسکندر در کرکوک و امیر اسپند الجوز و امیر جهانشاه بسلطانیه و امیر ابوسعید در زنجان بود
آن فکر بجایی نرسید هر کس بجانبی رفته غزان پادشاه و پسر امیر مصر برادرزادهٔ امیر قرا یوسف
نفاس خود را التقرب نموده متوجه قلعهٔ اونیک شد و امیر قرا و قدم پاشا بطرف قلعه النجق و زینل
بیکچه برادرزاده دیگر بود و پسر امیر یار علی بجانب اردبیل رفت و امیر بایزید کرد میل کوهستان نمود
امیر علی پاشاه پسران سعد پیوست و محمد جنگی و امیر الیاس حاجی زم و یار بیکر شدند عقد جمعیت
ایشان بدینسان پریشان شد ٭ دل منه بر دنی و اسباب او ٭ زانکه از وی کس وفاداری ندید
هند گیر از حال میر ترکمان ٭ انکه از شمشیر او خون میچکید ٭ از نهیبش زهره می افکند شیر ٭ در بیابان نام
او چون می شنید ٭ عاقبت تبریز و بغداد و عراق چون مسخر کرد و تختش ورسید ٭ او بود تختش
گشته تاریخ و یقین ٭ هر کرا تختش رسید خواهند دید ٭ هر که او جان باشدش منه بیقین انجاد و در قزل
او جان بدید و این بیت نیز در تاریخ فوت اوست بیت وفات میر یوسف شاه تبریز
کتابت شد بتاریخ کتابت ٭ القصه با وجود انکه لشکر منصور در حوالی ری بود و صورت واقعه
امیر یوسف در نواحی اوجان روی نمود ترکمانان چنان بهم برآمدند که میت او را در خرگاه گذاشته
راه گریز برداشتند و احاد الناس خرگاه غارت کردند و جامهای میت کشیدند و گوش او را با حلقه
بریدند پنجشنبه هفتم ذی قعده این واقعه بود و جمعه هشتم سیدی احمد کجانی و باقی اکابر
تبریز با بنده نوکر امیر شاه ملک را از حبس بیرون آورده عذر خواهی نمودند و جثهٔ امیر یوسف
از تبریز بطرف ارجیش بردند و در مرقد آبا او مدفون ساختند و در وقتی که رایات همایون بارجیش
رسید جمعی نوکران میرزا بایسنغر قبر او را شکافته جسد او را دیدند که بغایت معیب بود اما
چون قصد مرده بعد هلاکش کسی نکرد ٭ کاری چنین ز مردم دانا عجب نمود ذکر رسیدن شاهزادهٔ
اعظم امیر غیاث الدین بایسنغر به تبریز شاهزادهٔ اعظم غیاث الدین میرزا بایسنغر بهادر با سپاه
ظفر پناه بیت یلان دلاور که در رزمگاه ٭ به نیزه ربایند از چرخ ماه ٭ منتصف شهر ذی قعده بتمام

آذربایجان درآمده بود و لشکر ترکمان از تبریز فرود آمده اتباع امیر قرا یوسف چون کواکب از طلوع خورشید نابدید
شدند **بیت** چو خورشید چترش درخشنده شد • عدو چون ستاره پراکنده شد • و خطبه و سکه بنام
و القاب همایون شاهرخی آرایش یافت • خطیبان از زبان شکر تو تر • تا مرحم سخن بان باشد
سکه داران بنام تو باز • تا در زر در جهان نشان باشد و اوامر پادشاهانه در ان دیار مطلق
نافذ و مسلم شده و ملوک اطراف و گردنکشان اکناف رغبةً او رهبةً در دایرهٔ خدمت و ربقهٔ
طاعت آمدند و شاهزادهٔ عالیجناب در رعایت رعیت صورت عدالت منظور نظر عنایت داشته
قاعدهٔ مملکت بر سنن استقامت مقرر گرفت و از کسانی که در تبریز پیش میرزا بایسنغر آمدند
امیر علی بیک پسر امیر قرا عثمان بود که امیر قرا یوسف او را گرفته در تبریز محبوس داشت و چون
آوازهٔ لشکر با میر قرا یوسف رسید قصد قتل او کرد امیر قرا گفت حالا لشکر منکین قاصد ماست
اگر امیر قرا عثمان خبر قتل فرزند شنود او نیز ازین طرف متوجه ما شود و امیر یوسف را این سخن
مقبول افتاده او را مصاحب خود معتمد میداشت چون امیر یوسف وفات کرد امیر قرا یکدست
جبا مکمل و اسپ جامه باو داده گفت هر جا میروی اجازت واو ته پوش در تبریز پیش میرزا
بایسنغر آمده احوال خود عرضه داشت و جناب بایسنغری درباره او عنایت و رعایت
فرموده در وقت عزیمت قراباغ بموجب اجازت شاهزاده بطرف پدر رفت و شاهزاده برحسب
اشارت علیه عازم صوب قلعهٔ کاورود شد و امیر علاء الدین علیکا مصالح رعیت و مهمات
مملکت بواجبی ساخته رسوم محدث که امیر قرا یوسف اختراع کرده بود برانداخت و تنظیم امور
شرعیه و ضبط مصالح کلیه پرداخت و اکابر و اشراف آن مملکت همراه او اواخر ذی الحجه در قشلاق
قراباغ باردوی همایون رسیدند **ذکر عزیمت میرزا بایسنغر بجانب قلعهٔ کاورود و آوردن امیر بابا حاجی**
میرزا بایسنغر بهادر عزم صوب قلعهٔ کاورود فرمود و سبب این عزیمت آن بود که امیر بابا حاجی
پسر امیر شیخ محمد عراقی تواجی نواحی کاورود را ضبط نموده خود را حاکمی مستقل میدانست و در
زمان میرزا عمر امیر جهانشاه جاکو امیر شیخ محمد را بقتل آورد و میرزا عمر امیر بابا حاجی را تابعی
امرا فرستاد که امیر جهانشاه را گرفته پیش او برند جماعت امرا بر امیر جهانشاه مسلط شده امیر
بابا حاجی را بران داشتند که جهة قصاص خون پدر او را بقتل رسانید و شرح این سخن در قضایای
میرزا عمر گذشت و در وقت توجه میرزا عمر بجانب خراسان امیر بابا حاجی توقف نموده تخلف ورزید

درینولا

درینولا که حضرت خاقان سعید سایهٔ التفات بر ممالک آذربایجان انداخت و قراباغ اران را بقشلاق
همایون مشرف ساخت امیر بابا حاجی توهم نموده خود نیامد و برادر خود را بخدمت آنحضرت فرستاد
حضرت اعلی فرمود که ما چون گناه او را عفو فرموده ایم خود چرا نیامد و حکم جهان مطاع نفاذ یافت که
میرزا بایسنغر بآن طرف عزیمت نماید و امیر بابا حاجی را بپایهٔ سریر اعلی رساند و امیر بابا حاجی
قلعهٔ کاورود را استحکام داده مستعد جنگ ایستاده بود فی الواقع امیر بابا حاجی سردار دلاور بود
چنانچه چند سال که امیر قرا یوسف در آن مملکت استقلال داشت امیر بابا حاجی با او طریق مخالفت
ورزیده مدتی برین شیوه بسر برد تا آخر کار خود پیش امیر قرا یوسف رفت و امیر قرا یوسف [illegible]
ممنون شده مواضع که در ان طرف قلعهٔ کاورود بود برو مسلم داشت چنانچه شرح این
سخن در قضیهٔ معاودت امیر قرا یوسف از جانب اصفهان گذشت القصه شاهزاده در طلب شتافت
که مغلوب و مقبول عقلاست بظاهر قلعهٔ کاورود رسید امیر بابا حاجی در موافقت متردد و از مخالفت
متوهم بود میرزا بایسنغر قاصدی پیش او فرستاده و مرحمتی که ازین خاندان همایون شامل حال
پدر و قبایل او شده بود یاد فرموده و فرمود که درین کار بچشم عقل نگاه باید کرد که مآل مخالفت
بکجا خواهد رسید و اگر موافقت نموده پیش آید او را گرامی داشته مملکت برو مسلم باشد و مواضع
دیگر اضافت شود و حضرت خاقان سعید حکم فرموده است که کسان امیر جهانشاه ذکر قصه نکنند
امیر بابا حاجی مستظهر گشته از اوج فرماندهی بحضیض فرمانبری آمد و سر در ربقهٔ رقیت و گردن بطوق
طاعت آورد و از میرزا بایسنغر مکارم اخلاق پادشاهانه و مراحم عواطف خسروانه درباره
او بظهور رسید و امیر بابا حاجی در رکاب شاهزادهٔ عالیجناب عازم قراباغ شد و شانزدهم
ذی الحجه سعادت بساط بوس یافته پیشکشها گذرانید و در سلک امرا منتظم شد **ذکر احوال مملکت
ماوراء النهر درین سال** اوایل سنهٔ اربع ایلچیان خطا پیش حضرت خاقان سعید آمده بودند و جمعی که از
پیش میرزا ابراهیم سلطان رفته و بعضی که بخوارزم پیش امیر شاه ملک بودند مجموع بازگشته بسمرقند
رسیدند و حضرت اعلی امیر شادی خواجه و میرزا بایسنغر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش
و میرزا ابراهیم سلطان امیر حسن و پهلوان جمال و میرزا سیورغتمش ارغداق و امیر شاه ملک
اردوان و شاهان بدخشان خواجه تاج الدین را همراه ایلچیان خطا فرستادند و میرزا الغ بیک
یازدهم محرم این جماعت و ایلچیان خطا را طوی بزرگ فرموده رعایت تمام نموده و غرهٔ صفر بجانب

عطاردان شدند وبسیاری از تجار ومردم مردیار آن سفر اختیار کردند وحکایات وحالات واحوال
واوضاع آن ولایات در رفتن وآمدن ایلچیان چنانچه استماع افتاده شاید که در سنه خمس
وعشرین قلم بحسن رقم شرح آن سخن گوید **ذکر عمارات عالیه در دار السلطنه سمرقند بیت**
زدولتش رسد گویی بشارت * که شاها را شود میل عمارت * عمارانی که در آفاق باشد
جهان به کز لطافت طاق باشد * جو انوار قمر از روشنایی * جو ایوان فلک در بر پایی
جون بتوفیق ربانی وتائید آسمانی عرصهٔ جهان وساحت کیهان بانوار معدلت وآثار مرحمت
سلطان سلیمان نشان برتخت فریدون بخت شاهرخ سلطان آراسته شد واز اقصی
خطا تا حد روم واز نهایات ترکستان تا پایان هندوستان امتثال فرمان آنحضرت
می نمودند واشارات عالیه را در مقام انقیاد بودند واز شمال اقبال وصبای اعتنای او
گلشن اسلام هر روز غنچه بهجتی می شکفت ودر چمن زمین هر ساعتی نهال افضال سر میکشید
وریاض علوم از سحاب رأفت او هر زمان سیراب میشد وبستان شریعت از زلال معدلت
آنحضرت هر دم خرم وتازه میگشت وپیوسته قوت دولت وبسطت مملکت وطراوت
سلطنت می افزود وممالک محروسه خاصه مملکت ماوراء النهر در غایت رفاهیت وکمال جمعیت بود
شاهزاده جوانبخت مغیث الدین میرزا الغ بیگ گورکان میل ساختن بقاع خیر وعمارات عالیه بود
مروج بقعها فرخ بناها * که گوید عقل کل ورا ثناها * بفر دولت سلطان الغ بیگ * مکمل گشت
چندان بقعه نیک * که از هر بقعه فردوس مانند * فزون شد رونق ملک سمرقند * ودر درون شهر
سمرقند بموضعی که سرد واتینگ گویند وسط بلده ومرکز خطه نزدیک ارک عالی اطراف آن بازارها
معمور وخانهای مشهور مدرسه وخانقاه در برابر یکدیگر بنا فرمود وچند سال در اتمام آن دو
مقام اهتمام تمام مبذول نمود ودر رفعت وتزیین غیرت سپهر برین ورشک نگارخانه چین آمد
ودر متانت بنیان ولطافت ارکان مباهات هرمان وصورت توامان نمود وفی الواقع کمالات
آن دو عمارت بقلم تحریر ورقم تقریر نقش پذیر نیست وشاهزادهٔ کیوان وقار مشتری آثار
مستغلات بسیار ومزارع وانهار بران بقاع وقف فرمود واعلام علما ونحاریر فضلا بتدریس
وافادت در مدرسه تعیین نمود وهمچنین در خانقاه مشایخ ومباشران صاحب وقوف بازداشت
وزمام مهام آن دو عالیمقام بقبضهٔ اهتمام کاردانان باز گذاشت واز مستغلات ومزروعات

موقوفات

موقوفات هر سال چندان حاصل میشد که مبلغ خطیر از مصارف ضروریه آن دو بقعه زیادت می آمد
ودر خزانه همان دو بقعه مخزون میشد وبی تکلف در جمیع بلاد اسلام الا ما شاء الله کمال انعام
بقعه نزدیک بآن دو رخنده مقام نشان نتوان داد وحاوی اوراق عبد الرزاق بحسن اتفاق چندگاه
که در دار السلطنه سمرقند مقیم بود این احوال برای العین مشاهده نمود ومیرزا الغ بیگ که در علوم
وفنون صاحب نصیب وافی وفضائل مستوفی بود * همه دانند کاندر هر شماری * به از دانش نباشد
هیچ کاری * کسی قابل بود از بهره شاهی * که تعلیمش دهد فضل الهی * بشاهان گر نه علم ایزد روان کرد
بیک سرکار عالم جون توان کرد * خداوندان مسند در هر اقلیم * اگرچه ز آسمان دارند تعلیم
ولیکن علم کسبی هم شگرفست * که آن یک حرف در خط جون دو حرفست * اگرچه در بود قیمت محتاج
شرف یابد جو از پروین کند تاج * بزرگی گر دارد افزون قیمت انگوش * شکوه رستن آخر فیتیش هیش
خواست که از انوار دانش خویش جون اشراق آفتاب اقطار آفاق ظاهر گرداند وفروغ
ادراک از مقعر خاک بمحدب فلک الافلاک رساند وصدای رصد کواکب گشته کردن انداز
وطنطنه این کار بزرگ در اطراف ربع مسکون منتشر سازد بنابران با خواص حکما وفحول عقلا
مهندسان عطارد ذکا وفیلسوفان مجسطی کش که در جمیع علوم وحقایق معقول ومفهوم تخصیص
ریاضی وحکمی اعجوبهٔ عصر ونادرهٔ دهر بودند مثل افلاطون زمان مولانا صلاح الدین موسی قاضی
زادهٔ رومی وبطلیموس دوران مولانا علاء الدین علی قوشچی که تربیت یافتهٔ میرزا الغ بیگ بود
وبزبان عنایت او را فرزند خطاب فرمود واین دو محقق دانشمند در سمرقند اقامت داشتند
ومولانا اعظم غیاث الدین جمشید ومولانا معظم معین الدین که میرزا الغ بیگ ایشانرا از
کاشان بسمرقند برده بود انجمنی ساخت ودر معرفت دقایق تنجیم وادراک غوامض تقاویم آن
دانشوران که بمدد عقل کل هر کیفیت مرموزی از اجزای سپهر واقف بودند وبخطوات اوهام
مساحت کمیت طول وعرض عالم علوی وسفلی می نمودند در تحقیق ابعاد وسطوح اجرام هیچ دقیقه
مهمل وهیچ نایته نامرعی نماند ودر ارتفاع درجات مرتبهٔ سخن بفلک الافلاک رسانند وسخنان
پرداخت وبعد از تحصیل کمالات وتکمیل آلات میل استنباط رصد واستخراج زیج فرمود ودر شمال
سمرقند مایل بمشرق مقامی لایق تعیین نمود وباختیار حکما ومدار طالعی که آن کار را شاید
مقرر شد وبنای آن جون اساس دولت پایدار وبنیاد آن جون قاعده سلطنت استوار

استحکام یافت تاکید بنیان و تشیید ارکان چون قواعد جبال تا موعد یوم تسییر الجبال مامون از زوال
و مصون از اختلال آمد و میان افلاک تسعه و اشکال دوایر سبعه و درجات و دقایق و ثوانی تا
عواشر و افلاک تداویر و کواکب سبعه سیاره و صور کواکب ثابته و هیأت کره ارض و صور اقالیم با کوهها
و دریاها و بیابانها و آنچه از توابع آن باشد بنقوش دلپذیر و رقوم بی نظیر در درون خانهها و آن
عمارت عالی بنیاد و رفیع نهاد که نمودار قصر مقرنس سبع شداد بود ثبت و تحریر فرمود و تقویم آفتاب
و سایر کواکب را رصد کرده بر زیج جدید ایلخانی که جناب حکمت مآب خواجه نصیر الدین طوسی استخراج
نموده بود فواید و لطایف افزود و در تقویم آفتاب و کواکب دیگر تفاوت بیّن ظاهر ساخت
و حکماء بزرگ در آن مهم نازک ممد و معاون بودند و آوازهٔ این امر خطیر در بلاد و امصار اشتهار
و انتشار یافت و شاهزاده موفق گردید تا آن زیج تصحیح یافته باتمام رسید و بزیج سلطانی گورگانی
موسوم شد و در میان مهرهٔ صناعت تنجیم و اصحاب تقاویم معمول و معتمد اولست و چون سخن عمارت
عالیه و شرح زیج بنوعی بسط انجام یافت عنان جواد خوش خرام قلم بصوب حدیث تاریخ و اسلوب
معهود باید تافت **و درین سال** در مملکت ماوراء النهر امیر یادگار زنقان که حاکم سورام بود وفات یافت
و میرزا الغ بیک امیرشاه ولی را بجای او سرفراز فرمود و اواخر جمادی الاخری امیر جهانشاه ولد
امیر قمر الدین الچای با بستان میرزا الغ آورد و بعنایت مخصوص شد و هم درین ماه قول محمد طرامیر
خداداد که صاحب جود مغولستان بود بسمرقند آمد و تربیت یافت **تتمه قضایا ماوراء النهر**
ذکر توجه مهد علیا گوهرشاد آغا بسمرقند در زمانی که حضرت خاقان سعید عزیمت عراق و آذربایجان نمود
مهد علیا گوهرشاد آغا در دار السلطنه هرات توقف نمود و شاهزاده محمد جوکی بهادر در ملازم
والدهٔ بزرگوار بود و چون فتح عراق و آذربایجان و دفع امیر قرا یوسف ترکمان واقع شد
و آن اخبار سار بخراسان و ماوراء النهر رسید میرزا الغ بیک چند روزی خواست بوجه فحوای
الجنة تحت اقدام الامهات بخدمت والدهٔ نامدار گوهرشاد آغا که بلقیس روزگار بود قیام نماید
و آمدن شاهزاده از ماوراء النهر دشوار بود بنابران التماس نمود که مهد علیا عزیمت سمرقند نماید
و موج عصمت پناه اوایل ربیع الاول رو براه آورد و چون میرزا الغ بیک خبر عزیمت آنحضرت
شنید بعزم استقبال متوجه شد و در حوالی بخارا سعادت ملاقات دست داد و شرف
پابوس میسر شد و باتفاق عازم دار السلطنه سمرقند شده اواسط ربیع الآخر در سمرقند

فردوس

فردوس نشانه فرود آمدند و در باغ چنارطوی پادشاهانه و جشن خسروانه مرتب شد و چندروز نشاط
و انبساط گذرانیده میرزا الغ بیک اسپان تنکبا زینهای زر و قطارهای استر و شتر بار جواهر
منقولات و قطیفه قرمزی و دیگر تقوزهای نفیس رسم پیشکش کشید و مهد علیا عزیمت خراسان
فرمود و میرزا الغ بیک تعظیم و احترام تا رباط تام مشایعت نمود و از جهت مبالغه حضرت والده
بازگشت و میرزا محمد جوکی را نیز وداع فرمود و رعایت نموده ملازم والده روان ساخت
و میرزا الغ بیک گورکان عزم یورش مغولستان جزم فرمود و مال لشکر فراوان اواسط جمادی
الاخری عزیمت فرمود و از قرابلاق امراء کبار امیر اسکندر و امیر مربک و امیر بایزید را
بطریق ایلغار روان ساخت و اواخر ماه ملک اسلام از طرف مغول رسیده بصورت دولتخواهی
مغولان بعرض رسانیدند و میرزا الغ بیک بسعادت معاودت نموده غرهٔ رجب بسمرقند فرود آمد
ذکر ولادت شاهزاده عبدالله بن میرزا الغ بیک پیش از آنکه میرزا الغ بیک بسمرقند فرود آید و آن
خطه را بنور طلعت پادشاهانه بیاراید قاصدی از جانب سمرقند رسیده بشارت رسانید که
طالع شد از سپهر شرف کوکبی منیر خورشید رای و رزمه برخ و مشتری ضمیر هرچند حق تعالی نظم
مفاتیح ممالک عالم در قبضهٔ اقتدار خاقان کامکار نهاده بود و زمام حل و عقد جمهور بنی آدم بدست
اختیار فرزندان نامدار آنحضرت داده اما میرزا الغ بیک ازین بشارت فال دیگر گرفت چه تو
ولادت با سعادت سروران اطراف و گردنکشان اکناف روی امید بدرگاه عالم پناه آورده
بودند و اتفاق ولادت اوایل رجب بود و میرزا الغ بیک بیافت این بشارت نشاط و انبساط
نمود و بزم جمشید آیین رشک نگارخانه چین ترتیب نمود آن روز بوقت بامداد زین مژده چو شد شادمان زمانه
برداشت زمانه با صد امید زرینه دلی ز جام خورشید صبح آمد و کرد گوهرفشان از مهر سپهر
زرافشان و چند روز پیوسته بعیش و عشرت نشسته بودند و مجلس خرمی آراسته و مطرب نشسته
و ساقی برخاسته نشسته شهنشاه گیتی فروز به پیروزی آورده شبها بروز نمودی
زشه دور تا وقت خواب مغنی و ساقی و رود و شراب مغنی سراینده بربانگ رود بعشرتگه شه نواخته
سرود که دولت پناها جوانبخت باش همه ساله با افسر و تخت باش علم بر فلک زن که عالم تراست
بعشرت در آویز کان هم تراست و چون از مجلس عشرت فراغت روی نمود خاطر خطیر بضبط مهمات
سلطنت التفات فرمود تا سلخ رجب ایلچیان را که بایلغار رفته بود قاصد رسیده و بعرض رسانید

و کلانتر مغولان بایلی آمده ضمیمه سپاه ظفرپناه شدند و شانزدهم ماه سرداران مغول بسمرقند
آمده شیر محمد اغلان و سارق اغلان و صدر اسلام که کلانتران بودند شرف دستبوس
یافتند و ایشان را بمحل مناسب فرود آوردند و میرزا الغ بیگ همه را طوی بزرگ داده بتشریفات
فاخر و انعامات وافر مشرف گردانید درین اثنا خبر آمد که امرای مغول پسر قمرالدین را کشته‌اند
و پسر دیگر فرار نموده روی امید بدرگاه جهان پناه دارد و سوم شعبان بسمرقند رسیده و عاطفت
پادشاهانه شامل احوال او گشت و اواخر ماه صوفی اغلان از پیش براق اغلان آمده جانوران
و دیگر تبرکات آورده و پسندیده آمد و غره رمضان ابوکا و فولادتیمور رماجی از جانب جته رسیده
و تربیت یافتند و شب ششم شوال بمسامع جلال رسید که شیر محمد اغلان و سارق اغلان و قلی محمد
غلبه از مردم جته گریخته میرزا الغ بیگ فی الحال سوار شد و تا زمین ایشان را در [illegible]
دریافت و شیر محمد اغلان و سارق اغلان را گرفت و امرا را جهت گرفتن باقی که گذشته بودند
و بمستقر دولت فرمود و امرا همه ایشان را گرفته بعد از چهار روز بسمرقند آمدند و میرزا الغ بیگ کرم
فرموده گرفتاران را با وجود گناه رعایت نمود و سیزدهم ذی الحجه ملک اسلام و صدر اسلام را
اجازت داده بجانب کاشغر فرستاد و شانزدهم شیر محمد اغلان را یراق پادشاهانه نموده
و بولایت او روان فرمود و آخر خبر فتح قلعه اوج از طرف کاشغر آمد و میرزا الغ بیگ بعزم
قوشلامشی متوجه ولایت بخارا شد وقایع سنه اربع و عشرین ذکر قشلاق فرمودن در قراباغ
اران و باقی حکایات حضرت خاقان سعید نهم ماه ذی الحجه بعزم قشلاق در قراباغ اران فرود آمده و ملوک اطراف
باصناف هدایا بدرگاه جهان پناه آمده و بارگاه را بشرف سجده گاه رضا دیده و اشراف و بوسه جای کا
اکنف شد و در روز نزول پسر محمد و اندارو کلانتران اوج اغلان شرف بساط بوس یافتند و
خاقان سعید روز عید آداب قربانی و شرایط آن وقت سعید تقدیم نمود و سرداران و حکام را بانواع
انعام و اکرام فرمود و در روز عید امرای مملکت مصر باشبیک و غیره که از سلطان مصر در کرد آن سنه
بوده‌اند بدولت ملازمت رسیدند و هم درین روز سید علی از ولایت رستان که سابقا پیش امیر یوسف
رفته بود بدرگاه همایون آمد و امرای عراق امیر حاجی مسافر و کلانتران حشم زنگلو و امیر حسین
سرداران که حضرت تو بود و امیر جنید جاردی باردوی همایون رسیده مجموع بنهایات عنایات
اختصاص یافتند و چهاردهم ذی الحجه امیر خلیل الله بن امیر شیخ ابراهیم که در شمایل او دلایل مردانگی

و در خصایل او مخایل فرزانگی ظاهر و پیدا بود و از حرکات و سکنات او آثار نجابت و انوار سعادت روشن و هویدا
می بود از ولایت شروان متوجه زمین بوس گشته پیشکشهای پادشاهانه بعرض رسانیده و سوابق خدمات
آبا و اجداد بلواحق نیکو خدمتی تازه گردانید و بنظر عاطفت و عین عنایت سرافراز شد و باعزاز و اکرام اختصاص
یافت   سری که سوده شود بر زمین خدمت تو   ز نیک قبول تو چتر سرفراز آمد   و برادرش
امیر منوچهر که بشجاعت و جلادت اشتهار داشت بتقبیل انامل فیاض مشرف شد و هم درین روز سید
احمد پسر سیدی علی از ولایت شکی رسیده پیشکشهای لایق بعرض رسانیده و بتشریفات گرانمایه مخصوص شد
و همچنین امیر قوستادی و سید احمد قرامان و کلانتران تاش بدرگاه همایون آمدند و امیر عیسی برادر
امیر تیزک و پیر علی برادر عین الملک امیر شیخ قبائی با امیر جعفر بن امیر منصور که نایب میرزا یوسف بود
و حضرت خاقان سعید سالها او را منصب دیوان عنایت فرموده مجموع منتصف ذی الحجه بشرف دستبوس
مشرف شدند و شانزدهم ماه میرزا بایسنغر از جانب قلعه کاور رسیده امیر بابا حاجی ایلبارکا
اعلی سایند و دست اعتبار در کمربند جوزا زده پای افتخار را از اوج ثریا گذرانیده و روز دیگر بابا احمد برادر
پسران امیر قرامان از ولایت گنجه و بردع آمده شرف بساط بوس یافتند و ایلچیان گرجستان و نوکران
الکسیندر پسر کسیندر هم از ولایت گرجه رسیده سخنان حاکمان خود عرضه داشتند و روز دیگر بیگم
بسعادت ملازمت مشرف شد و نوکر امیر قرا عثمان از ولایت دیار بکر و نوکر امیر شمس الدین از ارزنجان
عرضه داشت بسمع رسانیدند روز دیگر امیر حیدر کیا عم زاده مرتضی اعظم امیر سید رضا کیا با تنسوقات
گیلانات رسید و همین روز علیکا پسر جالق و حاجی بابجر و شیرگرد و شبلی بهادر و جوپان و پیر شیخ
علی ادیرات که سرداران آن ولایات بودند بدولت ملازمت مستسعد شدند و امیر حیدر کیا رخصت
مراجعت یافته بجانب گیلان رفت و امیر سهم الدین تشکلی برادر امیر شیخ لیرادی از درگاه آمد روز
دیگر نجم الدین جلال طارمی رسید و آخر ماه یادگار شاه بدرگاه همایون آمد   ز بس که برادرش بسجده سپرده بود کوی
مجال سنیت قدم را از دحام جباه   و اوایل محرم امیر اعظم علاء الدین علیکا کوکلتاش با اکابر و اهالی
و قضاة و موالی از دار الملک تبریز بقراباغ آمده و هفتم محرم ایلچی مغول اندکوی یرغوچی از پیش پادشاه
مغولستان رسیده سخنی که داشت بعرض رسانید و شاهزاده سزاوار خلعت و اتخذ الله ابراهیم خلیلا
میرزا ابرهیم سلطان که بحج و مراغه رفته بود عازم اردوی عالی گشت و بر تبریز گذشته چهاردهم محرم
ایلچی مغول اندکوی یرغوچی بملازمت خاقان کامکار و پدر بزرگوار رسید   [illegible]

زوزنذ شایسته بالبسته تر و او اواخر محرم ملک عز الدین شیر که بزرگی خاندان او از شرح مستغنی است
اردوی سلطان متوجه آستان سعادت آشیان شد و اصناف پیشکش بعرض رسانیده و بشرف
قبول آمد و سلخ محرم امیر اسپهبد از ساوه رسیده بدرگاه عالی رسید **ذکر شکار قمرغه** حضرت خاقان
سعید در صحرا اقشام که در زمستان وحوش آنجا و در آن محل جمع میشوند عزم شکار فرموده که
سپهر کحلی پوش از شدت سرما بهمین سنجاب سحاب در سر کشیده بود و کوه و هامون پوستین
تنک و قاقم پوشیده عساکر منصوره که پشت امید بآفتاب عنایات آنحضرت گرم بود تمام آن
بیابان را بسم بادپایان گیتی نورد آب سیر آتش نعل در نوردیدند از هول آتش پیکان تیر مغز
در سر شیر و بر آب گشت و از بیم خنجر الگون دل بر سباع و وحوش خون شده بود و نوک پیکان
غنچه شکل از تن آهوان مشکین ناف و نخجیران کافوری شکم لاله و خیری می‌نمود و از چشم صید
چشمه خون می‌گشود و چند روز صید و شکار بسیار انداختند و آن عرصه را از شکار خالی ساختند

ذکر مخالفت نصر الله صحرائی در بلده ساوه و گرفتاری او در آن زمان که موکب ظفرنشان از ری
عبور نموده عازم آذربایجان بود بمسامع جلال رسید که نصر الله صحرائی که از خاک برکشیدگان درگاه این
بود چنانچه در یورش اصفهان شرح آن گذشت کفران نعمت نموده و خطبه و سکه در بلده ساوه
بنام قرا یوسف کرده بود حضرت خاقان سعید بران افعال اطلاع یافته التفات نفرموده
امیر غیاث الدین شاه ملک از ری تا صد با و فرستاده و نصر الله را باز خواستی بلیغ نمود
و او چون جهودان خیبر سر از خیبر طاعت بیرون آورده پای از دایره متابعت بیرون نهاده و در عصیان
و کفران راسخ ایستاد امرا صلاح چنان دیدند که بدفع مساوی اهل ساوه مشغول نشوند چه مهم
اهم در پیش است و امرا ماوراء النهر امیرزاده رستم برلاس و سلطان بایزید بوقه و تکلک
با تومنات بمحاصره ساوه مقرر شدند درین وقت امرا ماوراء النهر که ساوه را فتح کردند نصر الله را
همراه بقراباغ آوردند آنحضرت با وجود چنین جرایم ذیل عفو بر ذلات او پوشیده بجان امان داد
و امیر اسفندیار دربندی حاکم باب الابواب بکرافه دربسته پیش آنحضرت آمد و تربیت یافته معاودت
نمود و همچنین ملوک و حکام که باردوی فلک احتشام آمده بودند بمواهب انعام و مواجب اکرام مشرف
شده عزم اوطان نمودند و درین اثنا ایلچی خضرخان از دهلی رسید و تنسوقات و پیلکات بعرض
رسانیدند و امیر خلیل الله دیگر بار از شروان باردوی ظفرنشان آمده وظیفه ملازمت بجای آورد

ذکر نهضت

ذکر نهضت سلطان آفاق از یورت قشلاق و طلوع کوکبه بهار و نزهت فضای آن دیار چون سلطان
نیمروز بر تخت بهرام دست یافت و لشکر روم بر جیش حبش غلبه کرده داشت باری دلفروز نمودی زلف
عابت بر تو رخسار نو غالب آمد حضرت خاقان سعید نوزدهم ربیع الاول از قراباغ کوچ فرموده عازم
تبریز شد و بیست و دوم در حوالی بیلقان فرود آمد و آنجا بسمع اعلی رسید که حطا بهادر که از نوکران جنت
مرحوم میرزا عمر بود از قراباغ بموجب فرمان بضبط الوس جغتای که در آن حدود تعلق باو میداشت
توجه نموده او را که گرفته پیش امیرزاده اسپند برده اند آنحضرت فرمود که شاهزاده ابراهیم سلطان
با فارسیان فارس و امیر غیاث الدین شاه ملک با بیست هزار سوار نامدار بطرف نخچوان سرماتوکر
یورت قدیم بیران که اصل لشکر ترکمانست روند و امیرزاده اسپند نیز در آن حدود نشان
میدادند و میرزا ابراهیم سلطان غره ربیع الثانی متوجه آن طرف شده و درین اثنا نوکر امیر
اسپند باردوی اعلی آمده صورت دولتخواهی بعرض رسانید و آنحضرت او را تربیت فرموده باز
گردانیدند **ذکر تزویج بنت میرزا ابابکر با امیر خلیل الله شروانی** در آن زمان که میرزا میرانشاه گورکان
و میرزا ابابکر با لشکر ترکمان محاربه کرده میرزا ابابکر عنان بر تافت یک دختر میرزا ابابکر با پیر شاه
بدست امیر قرا یوسف افتاد و آن امیرزاده را بر عادت اکابر او را در حجر عاطفت و کنف حمایت
میداشت و چون بزرگ شد او را نکاح کرده از خواتین حرم حرمت گذرانید و چون امیر قرا یوسف
بعالم بقا رحلت نمود و موکب همایون در قراباغ قشلاق فرمود آن کریمه باردوی اعلی آمده بمواجب
پادشاهانه سرافراز شد و شاهزاده خلیل الله چون بصدق نیت و صفای عقیدت ملازم رکاب
همایون بود از آنحضرت خواست که او را بنوعی تربیت فرماید که حسن عنایت در باره او بنحو ترویج
روی نماید بنابران گوهر درج سلطنت را نامزد او فرموده و امیر خلیل الله بساختگی طوی اشتغال
نموده و والده او از شروان با تجملات فراوان که مناسب چنان کار بزرگ باشد باردوی اعلی
آمده و اسباب طوی ترتیب داده ائمه و قضاة را حاضر ساختند و آن درة التاج پادشاهی را
با امیر خلیل الله اواخر ربیع الاول انعقاد شرعی حاصل آمد در منزل قرا کوک

بیت

آسمان ساخت در آفاق کی سور چه سور • که از آن سور شد اطراف ممالک مسرور •

اسباب عیش و عشرت
ساخته و بزم خرمی بجو بر صورتی پرداخته چند روز طویهای پادشاهانه کردند و امیر خلیل الله را لوای
اقبال و کامرانی برآمده بحجله بدشروانشاه نائل شد و خاص و عام و نزدیک و دور خرم و مسرور گشتند

ذکر عصیان یار احمد قرامان و گرفتاری و فتح قلعهٔ اسپفرزن امرا از منزل قراکوک بموقف عرض
رسانیدند که یار احمد قرامان آثار عصیان ظاهر ساخته نوکران امرا را که در ولایت گنجه و بردع بودند غارت
کرد رای بر آن قرار یافت که شاهزادهٔ اعظم میرزا بایسنغر همت عالی بتدارک آن مهم مصروف دارد
و امرا نامدار در رکاب او چهارم ربیع الثانی متوجه شد و پنجم ماه اردوی گردون اشتباه در
جنبش آمده قراولان تبه معسکر همایون و دران منازل خوش و مراحل دلکش چند روز مسافت
بخت فیروز گذرانیده بیست و پنجم ماه منزل حسن خانی مخیم اقبال و کامرانی شد میرزا بایسنغر چون
بطرف یار احمد قرامان روان شد یار احمد از گنجه عازم گرجستان شده قلعهٔ اسپفرزن که
در آن طرف کاوس بود و بجهت خویشی که با او داشت پناه و گریزگاه ساخت و عمارت اسپفرزن
پیش از نجای اسلام بوده و اهل گرجستان و روم و ابخاز و رنگ آن قلعه را کلیسای کرده بکمال
تعظیم تمام میکنند و آن قلعه در میان بیشه بر روی سنگ خاره واقع است و نهری بر تنگ
نیل و رود نیل بجای خندق در پایان آن روان و برج و باره مانند کوه شامخ راسخ و در آنجا یار احمد
چون بآن معقل حصین استظهار یافت بر شیوه عزوز که الیس لی ملک مصر و هذه الانهار
تجری من تحتی فرو خانه شد شاهزاده لشکر بایزاکه ؛ شمشیر از بیشه شیر آورند ؛ به پیکان
از چرخ زیر آورند ؛ فرمود که مردم لشکر و سنگ بقر سنگ ذخاره خرسنگ خالی ساختند و میرزا
بایسنغر از راه دشوار و معابر انهار عبور فرموده آفتاب رایت ظفر شعار سایه بر آن دیار
انداخت و از طنطنه کورکه و کوس و غلغله طبل و نقاره و صدای نای روی و خروش تکبیر زمین
زلزله در کوه و ولوله در گروه افتاد و لشکر منصور از اطراف چیرسته جنگ پیش رفتند و اهل
قلعه با آنکه تاب مقاومت نداشتند حرکة المذبوحین نموده نقش غلط بر لوح خیال می
نگاشتند دو سه روز در مقام مقابله و مقاتله آمده عاقبت بعلم الیقین دانستند که اگر از تیغ
شاه جهان امان نجویند امکان تدارک نماند یار احمد از روی عجز و اضطرار بیت تیغ و کفن گرفته
فدا کرد جان خویش ؛ آمد برون ز قلعه و بگذاشت کارزار ؛ شاهزادهٔ عالیجناب رقم عفو بر جریدهٔ
جریمهٔ او کشیده او را ایمن ساخت و بعد از تسخیر قلعه عازم اردوی همایون شد ؛ فتوح سوی یمین
سعود سوی یسار ؛ و دوازدهم ربیع الثانی در منزل حسن خانی بشرف ملازمت حضرت خاقانی
استسعاد یافت روز دیگر یار احمد را سر برهنه و گردن بسته پیش آوردند ؛ سری که گردن بنام رسید از گردنش

برآستان

بر آستان تو اکنون کشان کشان آورد ؛ و آنحضرت بر حال یار احمد مرحمت فرموده و در عتاب او زیاده
از این نفرمود که خود را بی اعتبار کردی و خون او را بخشیده با میر چهارشنبه سپرد و اردوی اعلی از منزل
حسن خانی بموضع کمند غیاثی آمده و آنجا نوکر امیر علی نبیره امیر طهرتن از جانب ارزنجان آمده پیشکش
گذرانید و صورت دولتخواهی بعرض رسانیدند و غرهٔ جمادی الاولی نوکر ایوانی حاکم گرجستان
رسیده اظهار ایلی و انقیاد کرد روزی دیگر در کنار آب سند ایلچی الکسندر از گرجستان آمده قاصد امیر
شاه ملک عرضه داشت آورد که علیکا جالق و سید احمد دیرک باغی شده و امیر قرا عثمان با میرزادهٔ
اسکندر جنگ کرده و امیر عثمان انهزام یافته و امیر شمس الدین نوکر امیر جاکو که مدتها در طرف
ارزنجان و کماخ مانده بود بتقبیل بساط بوس مشرف گشته بنظر عنایت مخصوص شد و نوکر امیر
قرا عثمان و قاضی محمد از پیش امیر شمس الدین بدلیسی رسیده عرضه داشت مشتمل بر دولتخواهی
رسانیدند و حاکم گرجستان طاقونام نوکری با پیشکش فرستاده در منزل قراکاروان سرا
امیر محمد فضل الله از طرف امیرزاده سپند آمده احوال عرضه داشت و بابا حاجی از کز مرود
و سپند از عادل جوز رسیده موکب منصور سیم جمادی الاول از آب ارس عبور نموده در باشت
کوه نزول فرمود **ذکر فتح قلعهٔ بایزید و شرح آن** حضرت خاقان سعید از آب ارس
و پای باسته کوه گذشت سحرگاه از آب درآمده و آنجا بسیع علی رسیده که قلعه بایزید که از قلاع نامدار
آذربایجانست و امیر قرا یوسف در وقت آوازهٔ رایات همایون ذخایر و نفایس با بجا فرستاده
و بعد از واقعهٔ آن امیرزاده اسپند آن قلعه را مادهٔ استظهار ساخته مردم خود را در آن قلعه نشانده
بود و بی تکلف آن قلعه کوهیست سر بر کرهٔ اثیر کشیده و بار ها برده بر برج اطلس رسیده و هم با عروج
بر برج آن خیال محال و فکر صعود بر مصاعد آن تصور باطل چشم زمانه را اطلاع بر ارتفاع آن
عیان نبود و گوش سپهر نمی شنود که آن قلعه را بکوشش توان گشود ؛ ولیکن چو حشم آورد نخجیر
شود سنگ خاره اگر دار موم ؛ القصه آنحضرت بیست و سیوم جمادی الاولی بحوالی آن قلعه آمده
مستحفظان را بانقیاد خواندند حسام الدین نوکر امیرزاده اسپند بیرون بعرض رسانید که امیرزاده
اسپند خاتون خود را با ذخایر بسیار اینجا گذاشته و تا جان در تن دارند اختیار از دست نخواهند
داد آنحضرت فرمود که ترا دولت مساعدت نمود که بیرون آمدی آری آنرا که خدای ولی خواهد داد
ناگاه ز سنگ خاره بیرون آید و حسام الدین را مصاحب میر محمد خواجه چهره ساخته سالها چون قلعه

وظفر ملازم آستان خاقان هفت کشور بود ولشکر نصرت شعار قلعه را دایره وار درمیان گرفتند و از اطراف
وجوانب سایبانها برافراشته خیمها برپای کردند و از سهم و صلابت آن حال دلهای مخالفان در سینه
طپیدن گرفت وعقل خیره در راههای تیره گشت لشکر انبوه که اجزای کوه از شکوه ایشان در زلزله
افتد مانند آتش خروشان و سیلان بحر از باد دمان گشته از قرب نیم ساعت دامن کوه که سنگهای آن
بود و طویله اسپان و انبارهای غله باز ستانند و مانند مور و ملخ روی بقلعه آوردند و سپر در سر کشیده
بکوه بالا گرفتند و چندانکه اهل قلعه سنگ و تیر زخم میزدند و لشکر منصور مجروح شده مشغله میکردند دیگری
پای برجای زخم نهاده بالا میرفتند و در کمر کوه که مقر قلعه بود چند برج بر روی خارا می‌نمود نوکران میرزا
بایسنغر روز بر انجا آوردند و جماعتی از جانجویان سپر بازگرفته قصد آن برجها کردند و اگرچه از زخم سنگ
وتیر آسیبی میرسید اورا پس کشیده پیش میرفتند تا بچنگل و ناخن بر روی خارا بالا رفته خود را بپای
برجها رسانیدند و برجها را سوراخ کردن گرفتند و قابوچیان قارا انداز روی سپر و پشت جبل اهل
قلعه را مانند مال بیجول و پشت خار پشت گردانیده هرجا بمقدار انگشتی از سر برج ظاهر میشد صد تیر
بی دربی بآنجا میرسید و سنگی که می انداختند نمیتوانستند دید که بکجا می آید یک ساعت جانجویان بچابکی
و جلادت بروج را سوراخ کرده خلل در حصار و زلزل در کار ایشان افتاد و لشکر ظفر شعار در صدمه
اولی طاقه گیر ابا ایشان نموده و در مقدمه نوکران میرزا محمد جوکی بر بالای آن قلعه منیع و از دو دهنه
مکابره برفتند و مضمون یوم تمور السماء مورا و تسیر الجبال سیرا تحقق شد و جمعی که
بر پشت دروازه بودند ز حد آرده انکار رفغان الامان برآوردند و پیش از آنکه اهل قلعه را ایمن
سازند بعضی بهادران که برپای کوه رفته بودند خود را در قلعه انداخته و انوار ظفر از صفحه خنجر
بر کوهر پیدا شد و چنین حصنی که تسخیر آن در سر ملوک گذشته نگذشته و هوای فتح آن در ضمیر
سلاطین رفته نیامده قهرا و قسرا بضرب تیغ یلان سپه شکن صف آرای و زخم پیکان کردان
عدو بند قلعه گشای از اول بامداد تا آخر نماز پیشین بامداد فضل الهی مفتوح شد بیت
فتح و ظفر بجوهر تیغ تو قایم اند ❁ نی نی که تیغ تو همه فتح مجسم است ❁ نوک سنانت بر ورق نصرت و ظفر
مرقمیست کامران همه آفاق مدغم است حضرت خاقان سعید بر مقتضای فتح همایون شکر حضرت
پروردگار بجای آورد و سپاه نصرت شعار غنایم بسیار گرفته و موکب آفتاب اشراق بر سمت میلان
الالطاق که در فصل تابستان هوای زمستان دارد روان شد و در بیست و هفتم جمادی الاولی

دره امن

دره امن نجی فرود آمد ع عبره دولت بجا ساخت منزل ذکر اجازت فرمودن امرا و آمدن امیر قرا
عثمان باردوی همایون رای جهان آرای اقتضای آن نمود که اغروق در دره امن نجی توقف
نمود با فی لشکر روی بقلع و قمع اعادی آوردند و آنحضرت بدین عزیمت اواخر جمادی الاولی های
عزم در رکاب عالم ستانی آورده عثمان نصرت بدست تایید گرفت و با پنجاه هزار سوار همه ملبس
زره و جوشن و مراکب چون کوه آهن از حدود سرای تقاروان شدند بیت یکی روز از گردش روزگار
بدست آمدش طالع کامکار ❁ عنان تاب شد شاه فیروز جنگ ❁ میان بست بر کین بدخواه تنگ
موکب منصور غره جمادی الآخره پای خلاط بر دست چپ گذاشته بارجیس رسید و امیر عثمان
بجانب قلعه عادل جوز فرستاد و رایات همایون متوجه اخلاط گشته بکول سنای فرود آمد
و در آن مقام امیر غنا شیرین که فتح قلعه عادل جوز کرده بود سرداران آنجا قدوس میرزا بپای بوسی
اعلی رسانیدند و آنحضرت از نواحی اخلاط گذشته در منزل مرکوکه مرغزار خرم بود چند روز توقف
نمود و امیر محمد کرد اخلاطی بدرگاه عالم پناه بنیاز آمده اخلاط مسخر گشت و امیرزاده اسپند در صحرای
موش از آوازه سپاه منصور بدبار بگریخته از آب فرات گذشت و امیر شمس الدین بدلیس احرام
ملازمت بسته بقبله اقبال و کعبه آمال آمده بعنایت مخصوص شد و امیر عبد الرحمن حاکم قلعه موش قلعه را
تسلیم کرده شرف ملازمت یافت و امیر دولتیار که بموجب فرمان حضرت صاحبقران قلعه اونیک
و آن حدود می بود در دیولا باردوی اعلی آمده بتقبیل انامل فیاض سرافراز شده و ملک محمد پسر ملک عز الدین
شیر کیر که صاحب اختیار آن دیار بود با سرداران و کلانتران بسعادت ملازمت مشرف شد
و امیر علی پسر امیر قرا عثمان و کلانتران آق قویونلو باردوی همایون رسیدند و طایر اخلاط مرکز
اعلام ظفر اعلام آمد و شانزدهم جمادی الآخر ولایت ارجیش از دولت نزول همایون سعادت
ارجیش یافت و امیر بایزید بیگ پسر امیر قرا عثمان انجا بدولت ملازمت مستسعد شده روز دیگر امداد همایون
در آق بلاق باغروق پیوست و حکم همایون شرف نفاذ یافت که شاهزاده میرزا ابراهیم سلطان
و امیر شاه ملک بجانب علیکا جالق و سید احمد ویزک رفتند و آن بی باکان که سر بمخالفت برآورده اند
و گردنکشی میکنند گوشمال بسزا دهند ذکر مشورت فرمودن در باب امرا امیر قرا یوسف و رخصت امرا اطراف
چون حضرت خاقان سعید باغروق همایون رسید با امراء کبار مشورت نمود درای بران قرار یافت
که سرداران و کلانتران ولایات انواع رعایت و اصناف عنایت نموده همه را رخصت معاودت

فرمایند و آنحضرت العود احمد خوانده عازم تبریز شوند بنابران میر خلیل الله بجانب شروان و امیر علیکه
بطرف بنه و قوستای باران و ملک محمد بن ملک اعظم بکردستان و امیر شمس الدین بتدلیس
و امیر محمد کرد با خلاط و ملک لام ابجن کیف و پسر سلطان سلیمان بصوب خبران اجازت یافته
روان شدند و مجموع بصلات پادشاهانه و تشریفات خسروانه مشرف گشته باوطان
خود رفتند و نوکر امیر عیسی از النجق آمده صورت نیکوخواهی بعرض رسانیدند و امیر شیخ قتابی بار دیگر
شرف بساط بوسی یافت و امیر قرا عثمان بسعادت ملازمت مشرف گشته پیشکشهای مناسب کشیده
و حسن اخلاص سابق بخدمات لایق لاحق گردانید و بخلعتهای شاهوار و اسپان راهوار و کلاه
ملمع و کمر مرصع و صنوف اکرام و فنون انعام و شرف اعزاز مخصوص و ممتاز شد ع
دست مدار از کرم مقبلان ذکر محاربه حضرت خاقان سعید با اولاد امیر قرا یوسف و انهزام ترکمه
درین اثنا که موکب ظفر لوا عازم تبریز شد بمسامع جلال پیوست که پسران میر قرا یوسف امیرزاده اسکندر
و امیرزاده اسپند با لشکر افزون از چون و چند عازم آذربایجان شده اند و نزدیک بخلاط و عادلجواز
رسیده اند امرا و اعیان باتفاق قرا عثمان که دران ولا از میرزا اسکندر روگردان شده بود
عرضه داشت کردند که تا اتباع امیر قرا یوسف استیصال کلی نشود امور این مملکت انتظام نگیرد
و احوال اختلال خواص و عوام التیام نمی پذیرد حضرت خاقان سعید سخن امیر قرا عثمان و سایر
دولتخواهان بسمع رضا اصغا نمود و از شهر نو بطرف ارجیش معاودت فرمود و امیر الیاس خواجه
و امیر قرا عثمان را بطریق منقلای بجانب عادلجواز روان شد و رایات همایون آیات بصوب
ارجیش برافراشت و دوازدهم رجب به بند ماهی و روزی دیگر بارجیش رسیده از جانب
میرزا ابراهیم سلطان و امیر شاهملک قاصد آمده بعرض رسانید که قوت دولت آنحضرت
علیکا جالق و سید احمد ترک را گریزانیده و پسر علیکا را گرفته ایل و الوس او را زیر و زبر کرده اند
و چهاردهم ماه جمعی آغایان از جانب دار السلطنه هرات رسیدند و در پرده سرای عصمت
و عفت محرم حرم گردیدند شانزدهم زین العابدین عبد الحمید برسم رسالت از مکه معظمه از
پیش والی آن امیر حسن عجلان رسید و شیخ اخلاص کار برانعام بزرگ بعرض رسانید و امیر
خواجه چهره که با امرا و منقلای رفته بود با قراول امیرزاده اسکندر جنگ کرده غالب آمد و دو کس را گرفته
پیش حضرت آورد و میرزا ابراهیم سلطان و امیر شاهملک که بحرب علیکا جالق و سید احمد رفته بودند مظفر

ومنصور

و منصور با غنایم نامحصور باز آمدند و اولاد امیر قرا یوسف چند نوبت ایلچیان فرستاده سخن صلح
بوسیله امرای عظام بموقف عرض رسانیدند اما بجایی نرسید و آنحضرت عزم رزم ترکمان جزم فرموده
و هر روزه بجانب ایشان کوچ بود تا روز دوشنبه بیست و هفتم رجب المرجب خیمه و خرگاه اردوی
همایون بموضع قراقورقان فرود آمد و لشکر ترکمان در حدود الشکرد بموضعی که بحسبی گویند آغروق
نشانده و خرگنده یورت خود را استحکام دادند و چون سد سکندر ایستاده ؛ شده غرق آهن تن تا بپای
همه کوه کوپال پولادخای و چند هزار سوار نامدار نیزه گذار قریب دو فرسنگ از آغروق خود پیشتر آمده
و صف جنگ برآراست و ازین طرف حضرت خاقان سعید بتوفیق ربانی و تایید آسمانی ادات
لشکرکشی و اسباب صف آرایی نظم و ترتیب داده میمنه و میسره بشاهزادگان نامدار و نوئینان
کامگار و شیران جنگجوی و دلیران تندخوی آراسته شد و چند مربط فیل هر یک بضخامت
کوه بعقیل در پیش قلب لشکر با جمعی تیراندازان بر پشت پیلان ؛ به پشت زنده پیلان نشسته دلاوران
چو عفریتان آتش باز بر تلهای خاکستر ؛ ترکمانرا اندیشه فیلان هراسان داشت که اسپان ایشان
هرگز فیل ندیده بودند و تدبیر اندیشیده که وان قوت راجوالهای کاه باز میکردند و بجوبها و بلاسها
مشابه و مانند فیل میساختند و بعضی فیل مجسم از گل ساخته بودند و آنرا برگستوان پوشیده مردان
مسلح بران سوار میکردند و ترکمانان بران اسپان میدوانیدند تا اسپان بران صورت رام
شدند فی الجمله بهادران از جانبین و مبارزان طرفین در طرد و جالش و ناورد و نالش آمدند آواز
آواز طبل و نعره کوس و صدای کرنای چون رعد و برق در جوش و خروش آمد ؛ ز آواز و غلغل
جهان جوش کرد ؛ ز کوکب فلک پنبه در گوش کرد از سحاب کمانها باران سهام باران شد و تیغها چو
صاعقه بارقه درخشان گشت ؛ برآمد یکی ابر زنگار گون ؛ فرو ریخت از دیده دریای خون ؛ ؛
کمی ماند کشته یکی گشته غرق ؛ بر دلان آثار مردانگی ظاهر میساختند و در میدان شجاعت جانبازی و در ظل
هلاکت می انداختند سر با سپر ... ران سخت رویی پیش آورده و تیغ با گردن گردنان زبان سرزنش
دراز کرده و از طرفین حملهای تند کرده مردو کرده چون کوه آهنین ثابت و پابرجا بودند تا آن روز از آن
که سلطان شرقی انتساب آفتاب از افق چین طالع شد تا آن هنگام که در چه ظلام شام غارب گشت
خون از تیغ چون باران از میغ می بارید ؛ برآمد دران دشت بارنده میغ تگرگش پیکان و باران ز تیغ
برین بود تا روز بیگاه شد ؛ ز شب دامن روز کوتاه شد حضرت خاقان سعید در میدان فرود آمد و فرمود

کو پیش لشکر جرکنند و سهاداران شب هر شب پاس داشتند ، رقیبان لشکر آیین پاس ، نگهبان بر انجم
روشناس ، روز دیگر که صبح عالم آرا از افق مشرق طالع شد و آثار طلیعه سحر در اقطار جهان منتشر
گشت و شاه انجم سپه لشکر از افق سیمابی بر آورد و تاج گوهر نگار از تیغ کوهسار نمود و رایت لعل پیکر
از طرف شرق بر افراخت و پرچم شب از روی چرخ روز برگرفت حضرت خاقان جمجاه که ماه از آفتاب
طلعتش فروغ یافت و آفتاب از پرتو رای او روشنی پذیرفت فرمان فرمود که سپاه نصرت شعار
بعزم رزم و پیکار سوار شدند بیت سحرگه بهنگام بانگ خروس ، نهادند بر کوهه پیل کوس
سهمتنه با سپ نبرد آورد پای ، بجنبید چون باد لشکر ز جای ، و لشکر قیامت اثر که جبال از
مهابت آن می‌گداخت و آسمان آن سپر خورشید می‌انداخت گردون اثر زمانه شعور اجل نهیب
انجم عدد ملائکه نصرت قضا توان جوشنان جوارح ها و ز آسیب شان بکوه در سنگستان چو گشته اند
هر یک بجای جامه دیبا و جام می در بر فکنده جوشن و بر کف نهاده جان میمنه و میسره آراسته روی بخصم
و قریب نیم فرسنگ پیش رفتند ناگاه سپاه ترکمان با ساز و عدت فراوان پیدا شد بیت
خونخواره لشکری چو ستاره با بنی ، صفها کشیده بر صفت کهکشان ، نگاشته چو کم انگاشته جان
برداشته حسام و برافراشته سنان و از طرفین سپاهیان تعبیه شطرنج بر بساط آوردند صف آرای گشته
و از مردان جنگی فضای صحرای تنگ گرفت و از شدت و صلابت آن دو گروه کوه ستوده پذیرفت
مرد لشکر چون دو دریای خضر در تموج آمدند چون دو کوه پولاد از صرصر تند تر بر یکدیگر حمله کردند
پس هر دو طایفه به نبرد اندر آمدند ، بر یکدیگر کشیده همه تیغ خونفشان ، این آزمانده و فیروزی اقتدار
و از استاره گروه سپیده روزی ... از هیبت بارک چون برگ کنند تا شخص مبارزان شده چون
از صاعقه چو باطن آتشکده زمین ، و ز زلزله چو ظاهر فلج زده زمان ، روی هوا از نیزه های دلاوران
نیستان بود و دران میان آثار شجاعت مبارزان صولت شیر ژیان می‌نمود بیت
شهسواران در میان نیزه اجلان کنان چون بر اطراف نیستان حمله شیران ز برق خنجر بر جان دلاوران
خندان و سر شک تیغ بالای بر تن کشتگان گریان و درین روز میرزا رستم بن میرزا عمر شیخ
از بر انفعال جنگی کرد که داستان رستم دستان ... با زندان برطاق نسیان ماند و ابراهیم
امیر جهانشاه هم از بر انفعال مردانگی نمود که تا روز زندگی او بر صحیفه روزگار واضح خواهد بود و چنین
که روی رزم سپاه ترکمان پشت لشکر ایشان بود دستگیر کردند آنحضرت فرمود که سپاه ظفر پناه

کوه تا کوه خیمه و خرگاه در جنگ گاه فرود آمدند و جمعی کرجکیان از طرف ترکمان آمده عرضه داشتند که
پسران امیر قرا یوسف دل بر مرگ تن بر جنگ نهاده اند و عنان طغیان بدست عصیان داده اند
ز مرگ ار بترسی بنه جوز مرگ ، که جنگ آن کند کو نترسد ز مرگ ، و چون جمشید خورشید از ایوان آفتاب
بخلوت سرای مغرب خرامید و جمال جهان افروز روز را در نقاب شب تیره نهان کرد و شبدیز
و عرصه عالم جولانگاه سپاه زنگ آمد و جیش حبش از پشت کره خاک روی بنهاده افلاک نهاد
و عقل دوربین در وادی اندیشه سرگردان گشت و وهم تیز تک را بیداء ضلالت گرفتار شد
مبارزان طرفین و دلاوران جانبین برسم طلایه از هر دو سپاه آگاه بودند و شب تا روز شرایط
پاس قیام نمودند روز دیگر که سلطان جهانگشای خورشید بر سبز خنگ فلک سوار شد
و تیغ لعل پیکر از میان برکشید و سپر زرین از روی سپهر زنگاری بر آورد حضرت خاقان سعید
فرمود که سپاه ظفر پناه بعزم رزم سلطانی سوار شدند و طبل حرب کوفتند جهان خسرو آهنگ کارزار کرد
سپهدار چشم بد کارزار کرد ، ز غریدن کوس خالی دماغ ، زمین لرزه افتاد بر کوه و راغ ، ز
خروشیدن کوس رویینه کاس ، نیوشنده را داد از جان هراس ، و درین روز سپاه ظفر نشان
بعظمتی روان شد که از لمع نیزه وران بر صحن صحرا شعاعیان بود و از عکس تیغ خونفشان
روی هوا پر شهاب رفشان مینمود و سپاه ترکمان چون ذرات آفتاب بسیار و چون قطرات
سحاب بیشمار همه چون شیر و پیل قوی بال و بزرگ هیکل مثل نهنگ و پلنگ خارا دل و آهنین جگر
و مانند ببر و گرگ الماس چنگ و پولاد بر ، سپاهی چو آشفته پیلان مست ، همه نیزه و گرز و خنجر بدست
گرفته سپرها ز چرم نهنگ ، برافکنده بر گستوان پلنگ ، ز دریا بر آمدند هر دو لشکر چون دو کوه
پولاد صف کشیدند و چون بحار اخضر از باد صرصر در موج آمدند فضای لشکرگاه از جوشن و زره
آهنین شد و هوای رزمگاه از برق تیغ و صاعقه سنان آتشین گشت و آن دو لشکر قیامت
اثر در هم آمیختند و نیزه و شمشیر باهم بر آویختند از آواز کوس و نقاره گوش گردون کر شد و از
فغان سپاهیان و غریو دلیران و نعره شیر مردان زلزله در کوه و غلغله در گروه افتاد میرزا رستم
عدو شکار چون رستم جهانگشای چو آتش ... دست چو دستان سر نیزه‌ای چو نیزه ... ابراهیم
ابراهیم جهانشاه در آن معرکه شجاعتی نمودند که روان رستم و دستان بر جان ایشان آفرین خواند
و امیر شیخ لقمان برلاس و امیر محراب ترخان هم از دست راست بیت نوک سنان دیده خدنگ

که

زده بودند از روی خورشید زنگ و از جوانغار امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش و امیر جلال الدین
فیروز شاه و امیر فرمان شیخ جای خود نگاه داشته دست راست مخالف بر ایشان حمله
کرد و امیر بوته و خواجه محمد مشرف سمنانی جمعی که در سلاح شوری دستی نداشتند پیش انداختند
تراکمه آن گروه را مغتنم داشته تن بدرجه شهادت رسانیدند و خواجه محمد تیز بساط زندگانی
طی کرد چنین است آیین گردون سپهر که با نوش زهرست و با کینه مهر از صدمات و حملات
نزدیک بود که تراکمه گوی ظفر بچوگان نصرت بجلوه گاه مقصود رسانند و چند قطار شتر رانده
با خود فتحی تصور کردند درین حال حضرت خاقان سعید فرمود که در میان میدان خرگاه ظفر پناه
زدند و بعزم ادای نماز چاشت که مدت العمر آنحضرت وظیفه داشت از سمند عالم نورد فرود آمد
و بتانی تمام طهارت کامل ساخته در نماز شروع نمود و بکمال خضوع و خشوع ادا فرمود و روی
نیاز بر زمین اخلاص نهاده و دست امید بر روی آسمان گشاده از حضرت بی نیاز فتح
و نصرت طلبید و چون دانست که تیر دعایش بر هدف اجابت رسیده پای دولت در رکاب
سعادت آورده و باز در مستقر قول قرار و آرام گرفت و امیر صاحب تدبیر غیاث الدین شاه ملک
ملازم رکاب عالی بود درین وقت صورت خوب در آیینه اندیشه او روی نمود بمقتضی الحرب
خدعة فرمود که نقاره بشارت زده آوازه در انداختند که امیرزاده اسپند را گرفتند
و شاهزاده میرزا بایسنغر چون از تفرقه دست چپ آگاه از قبیل قول با آن سوار انجم با جمعی دلاوران
نامدار که بتیغ آبدار و پیکان آتشبار دمار از دشمنان خاکسار بادیه پیمای برآورده عزم آن طرف
نمود و حضرت خاقان سعید فرمود که چند از سوار برگستوان دار گردان نامجوی و دلیران نامدار
مدد شاهزاده رفتند و موکب همایون در ضمان عنایت ملک بیچون روان و سپاه نصرت شعار
بیکبار در جنبش آمد و نایره قتال و جدال التهاب و اشتعال یافت شعله محبت شهاب ثاقب شد
روز رزم گر شیاطین اعادی [illegible] احتراق انجم سیاره ثابت کی شدی گر زدنی باتش تیغ
تو بر گردون شرار پردلان کار از تیر و کمان بتیغ و سنان رسید و اطراف معرکه خون چون دو جیحون
و سیحون روان گردید اولاد امیر قرا یوسف و امرای ترکمان بر کمان آنکه حالات حرب و استظهار ایشان
دانسته خود را بخیال محال مرد نبرد می پنداشتند چون ظهور لشکر منصور و قوت دولت سپاه
ظفر پناه معاینه دیدند رخسار امیدشان تیره و چشم امل خیره ماند و امیرزاده اسکندر مرحله
نمود

نمود که لشکر خود را پایمال گشته نتوانست بضرورت نهضت هزیمت کرد و چون سایه از شعاع آفتاب
و تندرو از چنگل عقاب گریزان شد و بسیار از تراکمه در ربقه اسار گرفتار شد ❊ سر رایت شاه برشد بماه
ز غوغای دشمن تهی گشت راه ❊ ز هر سو گستان دشمنی چون نهنگ ❊ بگردن در افتاد یا بالهنگ
گروهی که چون پیل گردند زور ❊ فتادند چون پیل در پای مور ❊ چو خصمان گرفتار خواری شدند
بسی در میان زینهاری شدند ❊ و آفتاب دولت حضرت خاقان سعید بر اوج سلطنت لامع شد
و ماه رایت نصرت از مطلع سعادت طالع گشت و آنحضرت حصول این فتح نامدار که طراز فتوحات
سلاطین کامکار تواند بود از محض عنایت حضرت پروردگار دانسته سجدات شکر بجای آورد
و فتحنامها باطراف ممالک ما وراء النهر و ترکستان و خراسان و زابل و کابل و هندوستان و سیستان
و مازندران و عراق و فارس بل تمام آفاق ارسال فرمود و شکر مواهب الهی ادا نمود و لشکر منصور
غنایم نامحصور گرفتند ز بس غارت آوردن از بهر شاه ❊ غنیمت نگنجید در عرضگاه ❊ همه روی صحرا پر
از خاسته ❊ بگنجینها گوهر آراسته ❊ و این فتح همایون نشان غره شعبان در موضع الشکرد که بحبی
گویند نمود و آنحضرت روزی دیگر کوچ فرمود و در اثنای راه نظر سلطان عالم ستان بر امیران
ترکمان افتاد ❊ بجنبید بر سختی کارشان ❊ ز شمشیر خود داد زنهارشان ❊ و بر مصداق ❊
احسن الی الناس تستعبد قلوبهم فطالما استعبد الانسان احسان حکم اطلاق آن همه فرمود و آنحضرت
از راه خوی منتصف شعبان بدار الملک تبریز رسید و مردم تبریز را که هم غارت بود آسیبی نرسید
و رعایا بیمن عدل و احسان در اوطان خویش با امن و امان بودند ذکر معاودت از ممالک آذربایجان
بصوب ولایت خراسان دار الملک تبریز چند روز بمساعدت بخت فیروز مستقر سریر خلافت آمد
و اهالی آنجا شرایط خدمتگاری و مراسم جان سپاری بجا آوردند و رای عالم آرا که خورشید
جهان افروز از فروغ آن فروغ آموز و ضیا بطریق التماس اقتباس نماید اقتضای آن فرمود
که رایات ظفر آیات بعزم معاودت نهضت نمود و اوایل رمضان خان سپهر آستان سلطانی
آمده ملوک و حکام آذربایجان را بمزید رعایت و عنایت ممتاز و مشرف فرمود و احکام همایون ارزانی داشته
رخصت مراجعت فرمود و خاقان ظفر قرین در حدود قزوین لشکرهای فارس و عراق را اجازت
داد و میرزا ابراهیم سلطان برادر گزین متوجه فارس شد و میرزا رستم بهادر عازم اصفهان گشت
و همچنین بولایت یزد و کرمان و کاشان سرداران بموجب فرمان باز رفتند و آنحضرت از ملکی

بسبب گرمی هوا چند روز شبگیر کرده و امیر الیاس خواجه را با لشکر گران در ولایت سلطانیه و قزوین
و ری و قم گذاشت و موکب ظفر نشان اواخر رمضان بمملکت خراسان در آمد و نوئین اعظم امیر
شاه ملک اجازت یافته از راه استراباد بخوارزم رفت و آنحضرت بر عادت معهود در هر شهر و مملکت
بزیارت مشایخ و اکابر شتافته بود و از زوار و ارواح اهل الله استمداد نمود و از حسن اتفاق در وقت
عزیمت آنحضرت غره شوال سنه ثلث و عشرین در مزار مورد الانوار قطب الاولیاء المحققین شیخ
سعد الدین الحموی قدس سره نزول فرموده و هنگام مراجعت غره شوال سنه اربع و عشرین
در همان منزل مبارک نزول اقبال و عید همایون فال واقع بود و آنحضرت در نشابور بسعادت زیارت
اکابر مشرف شده از آنجا بجانب مشهد مقدس عزیمت نمود ❋ سلام علی الترب الذی ضم جسمه
فیا نعم مشهود و یا نعم مشهد ❋ و شرف آن روضه مبارکه و بقعه متبرکه یافت و از نواب آن پروردگار
فرخنده آثار رخصت و نوزدهم شوال دار السلطنه هرات مرکز دایره دولت و اقبال آمد و اکابر و اشراف
شرایط استقبال و مراسم تعظیم و اجلال بجای آوردند و نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند **بیت**
مخالف شکن شاه فیروز بخت ❋ بفیروز فالی در آمد بتخت ❋ بزرگان شهر آفرین خواندند
بران گوهری گوهر افشاندند ❋ همه شهر و کو را بیاراستند ❋ که دیدند ازان انجه میخواستند
ذکر وقایعی که بعد از استقرار در دار السلطنه هرات ظهور یافته چون موکب ظفر نشان از یورش عراق
و آذربایجان بدولت و سعادت معاودت نمود و رایات نصرت آیات در دار السلطنه هرات
استقرار فرمود ایلچیان هندوستان از پیش والی دهلی خضر خان رسیدند و پیشکش از یورش
آذربایجان خضر خان التماس نموده بود که حضرت خاقان سعید قاصدی بجانب او فرستد
و آنحضرت مولانا امیر خواجه را که بفصاحت بیان و طلاقت لسان مشهور بود ارسال نمود و خضر خان
فرستاده را رعایت بسیار فرمود و تبرکات و تبلکات در صحبت مولوی فرستاده و اساس
دولت خود را باظهار بندگی استحکام داد و از جمله عجایب آن دیار کرگدن آورده بودند جانوری
غریب شکل عجیب هیات شبیه بگاو و میان سر او یک شاخ بر میان پیشانی و هیچ آلت جارحه
بر پوست آن جانور کارگر نه و از پوست آن سپر معتبر توان ساخت اگرچه بجثه برابر گاو باشد
اما گویند با پیل جنگ کند و غالب آید فی الحال آن جانور را الصبعتهای غریب از گردن و غیره بدار السلطنه
هرات رسانیدند و محمد طیب که از قراباغ ارّان بموجب نشان اعظم عازم مصر شد و چون بمصر رسید

سلطان شیخی وفات یافته بود و مظفره و تمام رصا حب اختیار آن دیار شده ایلچی را رعایت نموده و عرضه
داشت نوشته که اگر موکب همایون عنان دولت بصوب این مملکت معطوف فرماید آنچه وظایف
دولتخواهی باشد بجای آورده خواهد شد و محمد طیب اواخر شوال بدار السلطنه رسید و عرضه داشت
اکابر آن دیار بعرض رسانید و سلطان قوشچی که هم از قراباغ بجانب دشت قبچاق رفته بود
و محمد خان او را رعایت نموده و اظهار دولتخواهی فرموده در ماه ذی قعده باز آمد و صورت
اخلاص خان عرضه داشت **ذکر قضایای ماوراء النهر و ولایت میرزا عبدالرحمن** میرزا الغ بیک اوایل
محرم سنه اربع و عشرین بهوای جانور پریدن عازم بخارا شد و چون شهباز خاطر همایون از نشاط
شکار و پرانیدن شاهین و شنقار فراغت یافت موکب منصور بدستور معهود در ظاهر بلده فاخره
قشلاق فرمود و جمعی ایلچیان از جانب ولایت مغول رسیده میرزا الغ بیک همه را رعایت نموده اجازت
مراجعت فرمود و حضرت وهاب بی منت و فیاض بی ضنت جناب الغ بیک را فرزند سعادتمند ارزانی
داشت هشتم محرم جهان بنور حضور او مشرف شد و موجب نشاط و سبب انبساط آمده نام همایون میرزا
عبدالرحمن معین شد **بیت** بفیروزی فرزند شد سربلند ❋ که فرخ بود گوهر ارجمند ❋ و هشتم جمادی الاولی
از مغولستان خبر آمد که محمد اغلان مخالفت ظاهر کرده پادشاه شد و هفتم ماه ابو اللیث از اندکان
آمده احوال آن طرف بعرض رسانید و اغذی نوکر محمد اغلان و نوکر صدر اسلام رسیده و امیر
ارسلان خواجه ترخان از ولایت سوران آمد و در ماه رجب علی کرت و ابو اللیث نوازش یافته
بجانب اندکان بموجب فرمان بازرفتند و امیر جهانشاه و ولد امیر قمر الدین رسیده از آمدن خواجه علی
خبر داد و تربیت یافت و هفتم شوال نوکر ابو اللیث خبر جنگ مخالفان و خبر گرفتاری مراجی آورد و نوکر
محمد سید از سولقان خبر آورد که پیر بولاد تیمور که از محاربه جتان گریخته بود گرفتار شد و میرزا الغ بیک
اواخر ذی قعده عازم بخارا شد و زمستان گذرانیده بهار سنه خمس عزیمت خراسان فرمود
و بدولت ملازمت پدر بزرگوار و خاقان کامگار استسعاد یافت **وقایع سنه خمس و عشرین**
ذکر لشکر کشیدن میرزا ابراهیم سلطان بخوزستان جون مملکت خراسان بل ممالک جهان بحسن عنایت و میامن
عاطفت حضرت خاقان سعید در غایت رفاهیت بود و هیچ آفریده را خلاف آنحضرت در خاطر
خطور نمی نمود لاجرم قلم فرخ رقم در اوایل این سال احوال سایر بلاد و ولایت بنظر اهل اعتبار خواهد رسانید
و تخت قضایای فارس و خوزستان درین داستان گفته شود ان شاء الله تعالی میرزا ابراهیم سلطان

چون از یورش عراق و آذربایجان بدار الملک شیراز معاودت نمود اکابر و اشراف مملکت فارس رسم
تهنیت بجا آوردند حکام خوزستان آنچه متوقع بود اقدام ننمودند و در قواعد خدمتکاری تقاعد
بودند شاهزاده جوانبخت بصوب خوزستان نهضت فرمود و لشکر دریا موج انجم فوج بولایت
خوزستان در آمده حویزه و دزفول را مسخر ساختند و قلعه‌های رعایا پناه و بتقلوش متمرد بودند و
منصور قلعه را محصور ساخت و حکام آن دیار بمدافعه روزگار میگذرانیدند و ایلچی فرستاده
در ذی الحجه سنه اربع و عشرین بدرگاه عالم پناه که ملجاء سلاطین روی زمین است رسیده و تظلم
و استغاثت و استعانت نمود که ما بنده و خدمتکار این درگاهیم و خلاف حکم از ما هرگز صادر نشده
درخواست آنکه سپارشی بجناب میرزا ابرهیم سلطان عنایت فرمایند تا لشکر فارس ترک
محاصره نمایند بعد از آن از فرموده این درگاه تجاوز ننمائیم مال دهیم و پیشکش آریم آنحضرت
ع بفریاد آن دادخواهان رسید ؛ و نشان همایون بجانب فرزند سعادتمند فرستاده مضمون
آنکه چون رعایای خوزستان وظایف خدمتکاری بجای آرند آن مملکت را بشرایط معروضه
بایشان گذاشته عازم شیراز شود شاهزاده بموجب فرموده عمل نمود و رعایای خوزستان
بشروط وفا ننمودند تا درین سال سنه خمس و عشرین باز میرزا ابرهیم سلطان با لشکر گران عازم
خوزستان شده آن ممالک را تمام مسخر کرد و رسوم بدعت و قواعد فساد برانداخته و اساس
دین و دولت استحکام داده سکه و خطبه بنام و القاب همایون آرایش داد و آوازه فتح ولایت
خوزستان بمسامع جهانیان رسید **آمدن شاهان بدخشان بدرگاه سلاطین پناه** شاه سلطان
محمود و شاه ارغون شاه روی امید بدرگاه آسمان رفعت آوردند و سوم صفر بدار السلطنه
هرات رسیده بوسیله امرا بمجلس همایون در آمدند و حضرت خاقان سعید شاهان را اعزاز و اکرام
نموده در جرگه ملوک و امرا جای ایشان تعیین فرمود و ایشان صبح و شام با آداب ملازمت
قیام نمودند در ضمیر منیر آنحضرت حسن اعتقاد و زودند عنایت حضرت شامل احوال شاهان شده فرمان
فرمود که امرای کبار مهمات شاهان ساخته و پرداخته همه را به تشریفات فاخر پوشانیدند و اجازت
مراجعت یافته بولایت خود رفتند **ذکر نهضت همایون بجانب زاوه و محولات و عزیمت میرزا
بایسنغر بطرف طوس** حضرت خاقان سعید زمستان بدولت و سعادت در دار السلطنه هرات گذرانید
و اوایل حوت موافق اواخر ماه صفر بطرف زاوه و محولات نهضت فرمود و چند روز بمباعدت بهجت

بفراز

فیروز شکار و توشمالمشی اشتغال نموده جناب میرزا بایسنغر بموسمی که نسیم صبا بتهیه اسباب و داعیه انبساط
و باد فروردین بر اوراق سبزه و ریاحین نقش نگارخانه چین می‌نگاشت و سحاب‌های لاله آتشین آب
لطافت می‌ششت و در اطراف باغ و بستان نمودار درفش کاویان و گنج شایگان می‌گشت عزم
جانب ولایت طوس جزم نموده چون باد پای در رکاب دولت در آورده و عنان بسمند آفتاب تیزرفتش
کرداد و خاقان کامکار و شاهزاده نامدار از هر طرف که رایت برافراختند صحرا و بیابان را از
شکاری خالی ساختند باز و یوز چون تیر از شست شاه جهانگیر جست و در پرواز بال گردون هم
پیشه و از صدای جلاجل کوه و صحرا پرواز میکرد و زخم شهپر مرغ تیز پرواز بالای گردون زبر بی تعادت
و فضای هوا از طیور باز میپرداخت و آنحضرت چند روز بمتعاقب صید و شکار فرموده و بعد از فراغت
معاودت نموده نهم ربیع الاول بمستقر دولت فرود آمد و در همین روز میرزا الغ بیگ که از
ماوراء النهر عزیمت نموده بود بهرات رسید **ذکر آمدن میرزا الغ بیگ بخراسان** در سال مقدم مسطور
که میرزا الغ بیگ قشلاق در بخارا فرموده و چون فصل بهار باقبال اعتدال لیل و نهار زینت باغ و گلزار گشت
و کوه و دشت نمودار بهشت برین گشت ؛ چمن حکایت اردیبهشت میگوید نه عاقلست که نسیه خرید و نقد بهشت
میرزا الغ بیگ برسم تهنیت مقدم همایون که از یورش عراق و آذربایجان بدولت و سعادت معاودت
نموده بود و در مستقر خلافت اقامت فرموده متوجه خراسان شد و اکابر ماوراء النهر مثل جناب شیخ الاسلام
خواجه عصام الدین و خواجه نظام الدین که چون ماه و آفتاب از مزید القاب استغنا دارند و خواجه
ابوالفضل و خواجه ابواللیث ملازم شاهزاده بهرات رسیدند و بدولت دستبوس حضرت خاقان
سعید مشرف گردید و جناب میرزا بایسنغر از جانب ولایت طوس باز آمده برادران در بارگاه پادشاه
عالمپناه بدیدار یکدیگر شادمان شدند و میرزا الغ بیگ پیشکشها از آنکه حضرت خاقان سعید بسعادت
و سلامت بمستقر سلطنت رسید طوی پادشاهانه ترتیب نمود و امرا و سپاه و اعیان درگاه را
بعنایت پادشاهانه اختصاص فرمود و قریب دو ماه در ملازمت حضرت بدولت گذرانید
و اجازت یافته عنان عزیمت بصوب ماوراء النهر معطوف گردانید و پای دولت در رکاب سعادت
آورده بر سمند عالم نورد سوار شد ؛ چون فلک عالم نورد و چون قمر منزل گذار ؛ چون ثوابت همیشه
چون عطارد کاروان و بهرت کمینه از دار السلطنه هرات بخطه فردوس مانند دار الملک سمرقند
رسید ؛ بهشت روی زمین خطه سمرقندست **ذکر ولادت میرزا ابوالقاسم بابر بهادر بن میرزا بایسنغر**

درین سال مقدم رجب شاهزاده میرزا ابوالقاسم بابر بهادر احسن ساعات و ایمن اوقات از کتم عدم بعالم
وجود آمد انوار مولد همایونش ساحت عالم را روشن ساخته گلزار روزگار بسعادت ولادت او طراوت
گلشن یافت میرزا بایسنغر بفرح و نشاط اسباب عیش و عشرت ترتیب نمود و حضرت خاقان سعید
طوی بعظمت فرمود و چند گاه از صبح تا شام و از شام تا بام خواص و عوام ابواب مسرت گشادند
و خلایق دست افشان و پای کوبان قدم بر بساط نشاط نهادند و چون خاطر همایون را از
بزم عشرت فراغت روی نمود اندیشه صواب نمای بتدبیر امور ملکی التفات فرمود و امیر [illegible]
و امیر سیدی را با سه هزار سوار نامدار بمعاونت و امداد امیر الیاس خواجه فرستاد که باتفاق ایشان
حدود درجزین باشند و عراق عجم را ضبط نمایند و آخر شعبان نوکران امیر خلیل اله شروانی
و امیر سیدی احمد شکی بدار السلطنه هرات رسیدند و عرضداشت و پیشکش بموقف عرض
رسانیدند و آنحضرت فرستادگان را تربیت فرمود و اجازت مراجعت نمود غرق انعام و اکرام سوی
وطن رفتند بازگشت **ذکر ولادت میرزا محمد قاسم بن میرزا محمد جوکی** مبشران سعادت برین بلند رواق
بشارت دادند که اختر برج سلطنت اقبال طلوع کرد و کوکب دولت از افق پادشاهی برآمد و غره رمضان
جهان از فروغ طلعت میرزا محمد قاسم روشنی یافت و عرصه عالم از نور ظهور او رونق دیگر
گرفت میرزا محمد جوکی را نهال آمال و امانی و ثمره شجره شادمانی از وجود آن مولود که سر الولد
ثمرة الفؤاد بود در بر آمد و از طلعت همایون و غره میمون آن نور دیده روشنایی چشم جان فزود
و میرزا محمد جوکی طوی بعظمت ترتیب نمود و ارکان دولت و اعیان حضرت را انعام و اکرام فرمود
ذکر آمدن ایلچیان که بمملکت ختا رفته بودند و شرح غرایب و عجایب آن دیار در وقایع سنه اثنین و عشرین
مذکورست که حضرت خاقان سعید ایلچیان مقدم شادی خواجه نامزد مملکت ختا فرموده و میرزا
بایسنغر سلطان احمد و غیاث الدین نقاش را ارسال نموده و بتاکید تمام خواجه غیاث الدین را
گفته بود که از آن روز که از دار السلطنه هرات بیرون رود تا بروزی که باز آید در هر شهر و ولایت
آنچه بیند از چگونگی راه و صفت ولایت و عمارت و قواعد شهرها و عظمت پادشاهان و طریقه ضبط
و سیاست ایشان و عجایب آن بلاد و دیار و اطوار ملوک نامدار روز بروز بطریق روزنامه
ثبت نماید درین سال یعنی سنه خمس و عشرین فرستادگان پانزدهم رمضان بهرات رسیده
و سیلاکات و تنسوقات پادشاه ختا بعرض رسانیدند و حکایات غریب و کلمات عجیب از صناع و رسوم

آنمالک تقریر کردند و چون خواجه غیاث الدین مضمون آن حکایات بی غرض و تعصب نوشته بود
زبده و نقاوه آن سخنان ثبت افتاد و العهدة علی الراوی و درین مقام شرح کلام بنوعی بسطی
اختصار خواهد یافت ایلچیان شانزدهم ذی قعده از دار السلطنه هرات روان شدند و نهم ذی الحجه به بلخ
رسیده و از کثرت بارندگی تا غره محرم سنه ثلاث و عشرین در بلخ ماندند و از آنجا روان شده بیست
دوم بسمرقند رسیدند و میرزا الغ بیک پیشتر ایلچیان خود سلطان شاه و محمد بخشی را با جمع ختاییان
فرستاده بود و ایلچیان خراسان در سمرقند توقف نمودند تا ایلچی میرزا سیورغتمش از عراق و ایلچی امیر
شاهملک از دوان و ایلچی شاه بدخشان تاج الدین جمع آمدند و باتفاق ایلچیان ختا غره صفر
از سمرقند بیرون رفتند و از تاشکند و سیرام و اشپره گذشته یازدهم ربیع الآخر بایل مغولان
درآمدند و خبر یافتند که اویس خان قصد شیر محمد اغلان کرده الوس بهم برآمده و باز خبر صلح [illegible]
رسید و امیر خداداد که صاحب اختیار آن دیار بود با ایلچیان رسیده استمالت داد و پیش اویس خان
رفت و ایلچیان غره جمادی الاولی بموضع یلدوز که از حساب محمد بیگ بود رسیدند و چندان
توقف کردند که تواجیان و نوکران شاه بدخشان ملحق شدند و از یلدوز کوچ کرده و بیست و دوم
از آب کنکر گذشته و بیست و سیوم محمد بیگ حاکم الوس را دیدند و پسر محمد بیگ سلطان شادی
گورکان داماد شاه جهان بود که دختر دیگر او را میرزا محمد جوکی داشت و بیست و هشتم بجلگه
یلدوز و اهل شیر بهرام درآمدند و دران بیابان بی پایان با آنکه آفتاب در سرطان بود
آب دو انگشت یخ می بست و هشتم جمادی الاخری خبر آمد که پسران محمد بیگ حاجی ایلچی اویس خان را
بود غارت کردند و ایلچیان متوهم شده با آنکه اکثر ایام باران و ژاله بود از دره ها و کوهها عبور
کرده گذشته و آخر ماه بشهر طرفان رسیدند و درین شهر بیشتر بت پرست بودند و بتخانه بزرگ داشتند
و در میان صفه صورت بزرگ بود و میگفتند صورت شاکمونی است و دوم ماه رجب اینجا کوچ
کرده پنجم ماه بقراخواجه رسیدند و دهم ماه ختاییان آمده اسامی ایلچیان و عدد مردم ایشان
نوشتند و نوزدهم بعضی با ناصوفی فرود آمدند و آنجا یکی از خاندان مصطفوی و فرزندان مرتضوی
خانزاده تاج الدین از سادات ترمذ داماد امیر فخر الدین حاکم مسلمانان قابل بود و لنگری ساخته
و لنگر اقامت انداخته و بیست و یکم رجب بشهر قابل رسیدند و درین شهر امیر فخر الدین مسجدی عالی
و معبدی متعالی ساخته و در غایت تکلف پرداخته بود و کافران نزدیک مسجد بتخانه داشتند

که باطراف آن بتان خرد و بزرگ بصور بدیع نگاشته بودند و بر در بتخانه صورت دو دیو بر یکدیگر حمله
کرده نموده و شکلی مصور با پری جوانی صاحب جمال حاکم قائل بود از انجا به بیست و نه کوچ راه چول
و بادیه طی کرده بهر دو روز آب می یافتند و دوازدهم ماه شعبان در اثنای بیابان بشیره گاو قطاس
دوچار شدند و انجا گاو چنان بزرگ میشود که گویند نوبتی سواری را از پشت زین بسر شاخ در ربود
و مدتی بر سر شاخ او بود ع باشد سخن غریب اگر راست بود ، و چهاردهم شعبان بمنزلی رسیدند
کا ازانجا تا سکجو که اول شهر ختاست ده روزه راه چون جمعی ختائیان خبر ایلچیان یافتند بموجب فرمان
استقبال نمودند و بیک [illegible] در مرغزاری صفه عالی ساخته و سایبانها افراخته و شیرها و صندلیها نهاده
و خوردنیها از قاز و مرغ و گوشت پخته و میوه های خشک تر بر طبقهای چینی ترتیب داده بودند و بزم
شیره نخلی بسته و سبزیها و خانها آراسته و در آن بیابان طوبی مرتب ساخته که در شهرها میسر نشود
و چون از طعام فارغ شدند انواع مسکرات در کار آوردند و هر کس را گوسفند و آرد و جو و مایحتاج داد
و اینها را باحترام پیش ایلچیان فرستادند و نسخه گرفتند که ایلچیان هر کس چند نفر نوکر دارد و ایشان
حجت گرفتند که زیادت نگویند که هر کس دروغگوی شد او را وقتی نمی ماند و باز کسان در سلک
نوکران منتظم شده خدمت میکردند و نسخه باین تفصیل بود امیر شادی خواجه و کوکچه در ثبت دویست نفر
سلطان احمد و غیاث الدین صد و پنجاه نفر ارغداق شصت نفر اردوان پنجاه تاج الدین
پنجاه و ایلچیان میرزا الغ بیک پنجاه و قاصدان میرزا ابراهیم سلطان هنوز نرسیده و شانزدهم
شعبان ایلچیان را خبر کردند که امروز دانکچی که حاکم آن سرحدست طوی پادشاهی میدهد
ایلچیان بصورت او آمدند و خطاییان بصورت مربع فرود آمده طناب در طناب چنانچه مجلس
عیان در نتوانند آمد مگر از چهار دروازه که بر چهار طرف آن مربع گذاشته بودند و میان
آن فضایی بزرگ و در فضا دکانی بلند ساخته مقدار یک جریب و خیمه بزرگ و تیره خطایی
در پیش نهاده مثل شاه نشینی و ستونها بر داشته و تالاری از چوب و سایبانها چنانچه
یک جریب تمام سایه و در زیر دو تیره بزرگ صندلی راجی نهاده و از چپ و راست صندلیها
دیگر و ایلچیان بر جانب چپ و امرای ختا بر طرف راست نشستند و پیش ایشان بتعظیم جانب
چپ زیاده از راستست که شاه دل در بدن بود سوی چپ ، و پیش هر یک از ایلچیان
و امرا دو شیره نهادند در یکی گوشت و قاز و مرغ و میوه های خشک ختایی و در یکی کلیچه و نانها

خوب

خوب و نخلی از کاغذ و ابریشم بغایت خوش آینده و در پیش باقی مردم یک شیره بوده و در برابر کرسی که
که بر مقام بلند بود خمها و خمرهای چینی و صراحیهای خرد و بزرگ چینی و نقره و در دست راست گروه
مطربان ایستاده با توغن و کمانچه و پیپه و نی دو نوع که در سر و پهلو نفس کنند و چنگ و موسیقار
و طبل و دوری بر سر سه پایه نهاده و صنج و چهارپاره و دهل همه را با اصول و نوا در آوردند و پسران
صاحب جمال سرخی و سفیده مالیده و پستان دختران مرواریدها در گوش کشیده و بازیها کردند که
مثل آن در زمانه نتوان دید و از این فضای که در چهار دروازه مردان جبه پوش تیرها و دبوسها
ازدو طرف راه ایستاده پای از جای بر نمیداشتند و بیاول حاجت نیست و مردم را در محل مناسب
نشانده و کار بر داشته قوش و قراول داده اند و خورده غذا مردوسون حاکم دیوان کاسه داشت و هندوی
نخل بندی با او میبردند هر گاه کاسه داده شاخچه نخل بندی جهت دستار او زده مجلس گلستانی ساخت
و بازیگران از کاغذ مقوی صورتها بوزان ساخته بر روی بسته بودند و بهیچ وجه روی و گوش ایشان پیدا
نمی نمود و بر اصول ختاییان رقص میکردند و پسران همچو آفتاب صراحیها شراب بدست ایستاده
و بعضی طبقهای نقل از فندق و عناب و چهار مغز و شاه بلوط و مقشر و لیمو و بسیره و پیاز در سرکه
پرورده و تره های دیگر و خربزه بریده و هندوانه بریده در طبقی خانه خانه جدا جدا برکف نهاده و چون
امیر کسی کاسه داشت آن طبق پیش آورد تا هر نقل که میل کند تنقل سازد و دیگر کلنگی بزرگ
شبیه ساخته بودند چنانچه پسری در درون او بود و آن کلنگ بر اصول پای میکوفت و هر طرف
سر میجنبانید بنوعی که مردم حیران میشدند آن روز تماشا مجلس عیش و نشاط در غایت انبساط بود
و سیزدهم ماه شعبان بسجو در آمده بعد از چند روز بقراول رسیدند و این قراول قلعه ایست محکم اطراف
آن کوه و راه آن چنان که از درون قلعه در می آید و بدر دیگر بیرون رفت ایلچیان بقلعه در
آمده همه را شمردند و نام نوشتند و از قلعه بیرون گذاشت و از قراول بشهر سکجو آمدند و داجیان
و ایلچیان را در یامخانه بزرگ که بر در شهر بود فرود آوردند و رخوت ایشان مجموع ستانده و بقرار
سپردند و مایحتاج از ماکول و مشروب و مفروش و مرکوب یامخانها مرتب داشتند و هر شب
کتی و دست جامه خواب ابریشمین با یک خدمتگار زیاده بر داد برای هر کس مقرر و مرتب بود و این سکجو
شهری معظم و قلعه محکم است مربع درست بازارها گشاده عرض بازار پنجاه گز شرح همه آب زده و
جاروب کشیده و در خانها خوک بالی و در دکان قصاب گوشت گوسفند و گوشت خوک پهلوی هم آویخته

ودروازهای ایشان چهارسوی بسیار در سر هر چهارسو چهار طاقی از چوب مجوزه بسته در غایت
تکلف وکنگرها بر روی نهاده هم از چوب و منقش ختایی بسته و بر باروی شهر هر بیست قدم برجی
سر پوشیده ساخته و چهار دروازه بر چهار دیوار شهر را برابر هم کشیده از غایت راستی نزدیک مینمود
و از میان شهر تا دروازه راه بسیار بود و بر پشت هر دروازه کوشکی و طبقه خربشته برسم ختایی
چنانکه در مازندران بیشال بی زنگ پوشند و ختاییان بچینی پوشیده اند و درین شهر چند بتخانه
بود هر یک قریب بده جریب بغایت پاک و زمین او از خشت پخته تراشیده فرش انداخته و تخت
پخته آن بتان سنگ جو هر دارد و بر در بتخانه پسران خوش شکل ایستاده و صلای عیش و عشرت
داده و مردم غریب را رهبری میکنند و از راه بر میگردانند و این اول شهر ختاست و از اینجا تا خان بالق
که تختگاه پادشاهست نود و نه یام بود همه معمور هر یامی برابر شهری و قصبه و مابین یامها چند قرغو و کرگی
قرغو عبارتست از خانه شصت گز بلندی و دایم دو کس درین خانه باشند و آنرا چنان ساخته
که قرغوی دیگر مینماید چون حادثه باشد مثل لشکر بیگانه فی الحال آتش کنند تا آن قرغوی دیگر دیده
آتش کند همچنین آتش میکنند تا در یکشبانروز سه ماهه راه واقف میشوند که حالی واقع است
و مکتوب مشروح متعاقب میرسد و کرگی دو سه قسمت یکدیگر داده میرسانند و کرگی عبارت از
خانه واری چندست که در محل ساکن گردانیده اند و یاساق و مهم ایشان آنست که چون مکتوب
یا خبری رسد شخصی آماده ایستاده در حال بکرگی دیگر رساند همچنین تا آنزمان که بجای تخت
رسد و از کرگی تا کرگی دیگر ده مرداست و هر شبانروزه ده مرده یک فرسنگ مسافت جاهی که
در قرغو باشند هر ده روز بنوبت ده کس آید و آن ده که آنجا باشند روند اما جمعی که در کرگی
باشند آنجا ساکن اند و خانها ساخته عمارت و زراعت دارند و از سکجو تا قمچو که شهری دیگرست
بزرگتر از سکجو نه یام بود و قمچو که بزرگتر داجیان سرحد است درین شهر حاکم است و در هر یامی
چهارصد و پنجاه اسب و دراز گوش پرغنه برای ایلچیان میدادند و پنجاه شصت عرابه و پسران
که متوکل اسپان بودند ایشانرا باقو گویند ... اسپان و دراز گوش را اولاغ و آنها که عرابه میکشند
جینو و عرابکشان بسیار باشند که ریسمانهای عرابه گرفته بر دوش میبرند و در راه هر چند باران و گل
و کوه باشد آن پسران عرابها از یام بیام میرسانند هر عرابه را ده دوازده کس میبرند پسران خوش شکل
مروارید های دروغی ختایی در گوش و مویها برسر گره زده و اسپان با زین و لجام و قمچی آرند

وباقوبان

وباقوبان تا یام دیگر برسر جلادبان بکان متعین شدند و در هر یامی گوسفند و قاز و مرغ و برنج و آرد و عسل
و دراسو و عرق و سیر و پیاز در سرکه پرورده و تره میدادند و در هر شهر ایلچیان را طوی میدادند و دیوان
خانه را دوسو میگویند در هر دوسو که طوی باشد اول پیش کوه گرده بطرف تختگاه پادشاه تختی نهند
و پرده و شخصی پهلوی تخت ایستاده و شخصی بزرگ کپ در پای انداخته و امرا و ایلچیان برابر ایگان نهند
و باقی مردم در پس پشت ایشان صف صف بسان مسلمانان در صف نماز ایستاده و آنکس که
پهلوی تخت باشد بزبان ختایی ندایی کند سه بار بعد از ان داجیان سه بار سر بزمین نهند ایلچیان
و مردم را نیز تکلیف کنند که سه بار سر نهاده هر کس بسر شیرها مودرند و درین روز که در انگچو
مسلمانانرا طوی میدادند دوازدهم رمضان بود از ایلچیان درخواست کردند که طوی پادشاهست
و شما را عزیز داشته چیزی خورید ایلچیان درخواست کردند که درین ماه روزه ایم داجیان ایشانرا
معذور داشته هرچه ترتیب کرده بود بوثاقهای ایشان فرستاد و درین شهر قمچو بتخانه بود
پانصد گز در پانصد گز و در میان آن بتی خفته بود پنجاه قدم طول آن بت و نه قدم طول کف
پای آن و دور کلاه او بیست و یک گز و بتان دیگر پس پشت و بالای سر آن هر یک گزی و کمتر و بیشتر
و صورت بخشیان هر یک بمقدار آدمی همچنان متحرک که گویی زنده اند و بر دیوارها صورتگری خوب
کرده این بت بزرگ خفته یکدست بزیر سر نهاده و دیگری بر روی ران و آنرا مطلا کرده اند و نام
او شکامونی میگویند و فوج فوج می آیند و پیش آن بت سر بزمین می نهند و در گرد آن عمارت
همچو خانها کاروان سرا بتخانه بود انواع پردهای زربفت و کرسیهای مطلا و شمعدانها و ظرفهای
چینی آراسته بودند و درین شهر قمچو بتخانه منظم بود و خانه دیگر ساخته بودند که مسلمانان آنرا چرخ
فلک میخوانند مثل کوشکی مثمن و از زیر تا بالا پانزده طبقه و در هر طبقه منظرهای منقش ختایی و نو...
و ایوانها و بر گرد منظرها در اقربنا و انواع صورت ساخته مثل تختی زده و پادشاهی نشسته و از چپ
و راست خادمان و غلامان و دختران ایستاده و در مجموع آن پانزده طبقه منظرها خرد و بزرگ ساخته
بودند و صورتهای بدیع ساخته بودند و در زیر آن کوشک صورت دیوان که آنرا بر دوش گرفته اند
و دور آن کوشک بیست گز بود و بلندی دوازده گز همه از چوب تراشیده اما چنان مطلا کرده که
گویی تمام طلاست و سردابه در زیر آن و میلی آهنین از زیر تا بالا در ان تعبیه کرده و یکسر میل بر
کرسی آهنین نهاده و سر دیگر بسقف خانه که آن کوشک آنجاست محکم کرده چنانکه در سردابه باندک حرکتی

آن کوشک معظم در حرکت و گردش می‌آید مجموع درودگران و آهنگران و نقاشان عالم باید که
ازینجا تعلیم صورت گیرند و هرچند بخان بالق نزدیکتر میشدند در شهرها و یا مناطقهای ایلچیان دعوت
میدادند و درین شهر قمچو بعضی ختا دچار با این ایلچیان نسپردند و بوقت باز آمدن همه را باز
دادند و آنچه برای پادشاه آورده بودند از ایلچیان ستاندند مگر شیری که میرزا بایسنغر فرستاده
بود پهلوان صلاح الدین شیربان خود بدرگاه پادشاه رسانید القصه هر روز بیامی و هر هفته
بشهری میرسیدند تا چهارم شوال بآب قراموران که برابر جیحون بود رسیدند و بر آن آب
پلی بر بیست و سه کشتی بسته بودند زنجیری بسطبری ران آدمی ده گز از هر طرف بر خشکی
گذشته و بر دو طرف آب دو میل آهنین هر یک بسطبری میان مردی در زمین محکم کرده و زنجیرها بران
استوار ساخته و کشتیها را قلابهای بزرگ بزنجیرها استحکام داده و بر بالای کشتیها تختها انداخته
و سه را محکم و هموار ساخته ایلچیان بی زحمت عبور نمودند و ازان طرف آب قراموران شهری معظم
بود ایلچیان را طوی دادند بیشتر از طویهای پیشتر و درین شهر بتخانه بغایت عظیم بود چنانکه از
سرحد ختا تا آنجا مثل آن عمارت ندیده بودند و سه خرابات و دختران صاحب جمال اگرچه دختر
ختا بیشتر صاحب حسن اند اما آن شهر را حسن آباد خواندند از آنجا بر چند شهر دیگر گذشته دوازدهم
ذی قعده بآبی رسیدند در برابر جیحون و از آنجا بکشتی بسلامت گذشتند و از چند آب دیگر
بکشتی و پل عبور نموده بیست و هفتم بشهر صدین فور رسیدند شهری معظم و عالیه بسیار و بتخانه
عظمت و بتی جسیم از برنج ریخته و مطلا کرده پنجاه گز در بلندی متناسب اعضا بر همه اعضای
آن صورت دستها و بر کف هر دست صورت چشمی و آن بت را هزار دست خوانند و در تمام
شهرتی دارد و کرسی از سنگ خوب تراشیده که این بت و عمارت بران کرسی است و دیگر ایوانها
و منظرها و غرفها بر گرد آن چند آشام اول از کف پای او گذشته و آشام دوم بزانوی او رسیده
و دیگری از زانوی او گذشته و دیگری بمیان رسیده و دیگری بسینه همچنین تا سر و سر آن عمارت
تکلف متعرش در آورده و چنان پوشیده که مردم دران حیران اند و مثلث آشام است
و در همه آشامها از بیرون و درون توان گردید و این بت را ایستاده ساخته اند و دو قدم او که هر یک
قریب ده گز باشد بر بالای دو تیغه ریخته ایستاده و او خود می نماید و گویی معلق ایستاده و چند
خروار برنج تختها دران عمل خرج شده باشد و دیگر بتان خرد ساخته اند از گچ و رنگ آمیزی کرده و گو

دیگرها

دیگرها از گچ نموده و دران کوهها و کمرها غارها و مغارها صورتگری کرده چنانکه بخشیان و رهبانان و
جوکیان در چله نشسته اند و ریاضت می کشند و قنجار و نهنگ و شیر و پلنگ و اژدرها و درختان نموده
و بر دیوارها صورت کشیده و در کمال مهارت و عمارات اطراف در غایت لطافت و درین شهر نیز خوش
گردانی مثل قمچو اما ازان بزرگتر و بتکلف تر و همچنین هر روز چهار فرسنگ و پنج فرسنگ میرفتند تا هشتم
ذی الحجه هنوز تاریک بود بدروازه خان بالق رسیدند شهری بغایت بزرگ چنانچه هر دیواری یک فرسنگ و
و بر دیوارهای دور شهر بسبب آنکه هنوز عمارت میکردند صد هزار چوب از بسته بودند هنگام صبح دروازه را
گشوده بودند ایلچیان را از برجی که عمارت میکردند بشهر درآوردند و بر درگاه پس پادشاه فرود آوردند
و بر درگاه پس مقدار هفتصد قدم فرش سنگ تراشیده بود چاوه از روی فرش گذشته بدرگاه
رسیدند و در هر طرف از پنج پیل ایستاده و خرطومها براه داشته ایلچیان از میان خرطومها گذشته
و درون رفت قریب صد هزار آدمی آنجا که هنوز روشن نشده بود بر در سرای پادشاه بودند چون
ایلچیان درآمدند فضایی دیدند بغایت وسیع و جانفزا و هوایی بسیار لطیف و دلکشا و در پیش آن
کوشکی کرسی آن سی گز بر بالا کرسی ستونها پنجاه گزی بجای کرده عمارات بر بالای آن و طنبی
ساخته شصت گز در چهل گز و در پیش ستونها سه دروازه میانین بزرگتر و جنبین است خرد ترا آن
میانه مر پادشاه است و از طرفین خلق میگذرد و بر بالای آن کوشک پشت دروازه جنب راست
کورگه و ناقوس نهاده و آویخته و دو کس منتظر تا پادشاه کی بر تخت برآید و کوب بسیمه خبر آرد
بر درگاه هیچ کشته و دو هزار مغنی ایستاده و آواز نم و بر بام ساز کرده بزبان ختایی و اصول
ایشان دعای پادشاه میگویند و دو هزار دیگر سلاح دار تاج و دو دباش نموده و هریک و ولاد
و تبرزین و نیزه و شمشیر و گرز در دست داشتند و بعضی با پرهای ختایی و چتر گرفته و باطراف آن
فضا خانها و صفها و دیوارخانها مجموع شکسته و فرش سنگ تراشیده القصه چون روشن شد
آنجا که بر بالای کوشک منتظر پادشاه بودند کورگه و دهل و دمامه و صنج و نی و ناقوس فرو کوفتند
و آن سه دروازه را گشادند و خلایق درون دویدند و قاعده در دیدن پادشاه دویدن است
چون ازین فضا بفضاء دوم رفتند و آن نیز بغایت وسیع و دلکشا بود و در برابر کوشکی
از اول بعظمت تر تختی آوردند مقدار چهار گز و گرد تخت مثلث همچو خرگاه و متین گرفته از اطلس
و نقوش ختایی سیمرغ وار در نموده و بر بالای تخت کرسی از زر نهاده و از جنب راست ختائیان صف

کشیده ایستاده اول امرا تومان و هزاره و صده بغایت بسیار هر یکی در دست تخته مقدار یک گز
شرعی طول و در عرض مقدار چهار یک و بغیر آن در جایی نمی‌نگرند و در عقب ایشان فزون از حد و شمار
جیبا پوشان و نیزه داران و بعضی شمشیرها برهنه در دست صفها راست ایستاده مجموع چنان
خاموش که گویی هیچ متنفس آنجا نیست و پادشاه از حرم بیرون آمد و نردبان از نقره پنج پایه بر تخت
نهاده بودند و بر بالای تخت صندلی از زر پادشاه بر تخت برآمده بر صندلی نشست میانه بالا محاسنی
نه بزرگ نه کوچک مقدار دویست سیصد موی از میان محاسن چنان دراز که سه چهار حلقه زده بود
و در کنار پادشاه از چپ و راست تخت دو دختر ماه روی موها بر میان سر گره زده گردن و جای جبین
گشاده و مرواریدهای بزرگ در گوش کاغذ و قلم در دست منتظر که پادشاه چه فرماید هر چه بر زبان
پادشاه گذرد قلمی کنند فی الجمله چون پادشاه بر تخت قرار گرفت و صفها ایستاد از برابر روی
پادشاه ایلچیان را با بندیان دوشادوش پیش پادشاه بردند اول یارغوی بندیان پرسید هفتصد
کس بودند بعضی دوشاخه در گردن و بعضی دست و گردن در تخته و پنج شش کس را بر تخته دراز چند گز
سرها از تخته بیرون و هر یکی را کسی موکل موی گناهکار گرفته منتظر تا پادشاه چه حکم فرماید بعضی
زندان و بعضی را قتل فرموده و در مجموع خطا هیچ امیر و داروغه را حکم قتل نیست هر کس گناه کرد
گناه او را بر تخته پاره نوشته بر گردنش آویخته با زنجیر و دوشاخه هر چه حد گناه او است در پیش
کاغذی و بجانب خان بالق پای تخت روان گردانند اگر یکساله راه است جایی نمی‌توانند بود تا به آنجا
نرسد بعد از آن ایلچیان را نزدیک تخت بردند بمسافت پانزده گز داروغه‌ای زانو زده و بخط ختایی احوال
ایلچیان نوشته برخواند مضمون آنکه از راه دور از پیش حضرت شاهرخی و فرزندان ایلچیان
آمده‌اند و برای پادشاه تبرکات آورده و بر پای تخت بسر زدن آمده‌اند مولانا حاجی یوسف
قاضی که از امرای تومان و مقربان پادشاه بود و از دوازده دیوان پادشاهی یکی تعلق باو
داشت پیش آمد با چند نفر از مسلمانان زبان دان و ایلچیان را گفتند اول دوتاه شوید و بعد از آن
سر بر زمین نهید سه کرت ایلچیان سر نهاده پیشانی بزمین برسانیدند بعد از آن مکتوب حضرت شاهرخی
و جناب بایسنغری و باقی شاهزادگان و امرا در پارچه اطلس زرد پیچیده بدو دست بلند گرفته
و قاعده اهل ختای آنست که هر چه تعلق بپادشاه میدارد در زرد می‌پیچند مولانا قاضی آمد و آن مکاتیب
ستده بخواجه سرایی که پیش تخت پادشاه بود داد خواجه سرا آن پیش تخت پادشاه برد و پادشاه گرفته

دکشاد

وکشاده و دید باز بخواجه سرا داد و پادشاه از صندلی فرود آمده بر تخت برآمد و سه هزار جامه آوردند هزار دگله
و دو هزار قبا و خویشان و فرزندان را جامه پوشانید و هفت نفر از ایلچیان نزدیک آوردند شادی خواجه
و کوکچه و سلطان احمد و غیاث الدین و ارغداق و اردوان و تاج الدین و ایشان زانو زده پادشاه
احوال شاهرخی پرسیده و بعد از آن پرسید که قرا یوسف ایلچی فرستاده و مال آورده گفتند آری و ایلچیان
نیز دیدند که ایلچی او آمده بود و مال آورده دیگر پرسید که آنجا نرخ غله گرانست یا ارزان و نعمت فراوان
گفتند نعمت فراوانست و غله ارزان گفت آری چون دل پادشاه با خدا خود راست است حق تعالی فراوان
ارزانی داشته میخواهم بجز از یوسف ایلچی بفرستم که آنجا اسبان خوب بند در راه امنی هست ایلچیان گفتند راه
امن است از حکم سلطان شاهرخ باشد گفت آن راه دانسته‌ام از راه دور آمده برخیزید و آش خورید و ایلچیان
بصفه اول بردند و هر کس را یکی شیره و صندلی نهادند و هر شیره چنانچه پیشتر گفته شده بود و آش خوردند
و ایشان را بیام خانه بردند و در یام خانه گلیمی خوب بسته و بالش اطلس و کیمخا و کفش کیمخا و زرغا و زر ملون جیبا
و حصیرهای نازک هر کس را همین نسق در یک خانه معین کرده و دیگ و کاسه و منقل و شیره هر روزه هر کس را یک گوسفند
و یک قاز و مرغ و هر یکی را دو من شرعی آرد و یک کاسه بزرگ برنج و دو کلیچه بزرگ پر حلوا و یک ظرف
عسل و سیر و پیاز و سرکه و نمک و تره‌ها ملون و دو کوزه دراسون و یک طبق نقل و چند خدمتکار
صاحب حسن بر ده قدم از بام تا شام و از شام تا بام روزی دیگر نیم ذی الحجه هنوز شب بود که
بجهت یعنی شنقاول ایلچیان را گفت برخیزید پادشاه طوی میدهد و اسبان با زین آورده سوار
کرده بارگاه پادشاه بردند و ایشان را در کریاس اول نشاندند تا روز و اکثر زمان قرب دویست سیصد
هزار آدمی جمع شده بودند چون روز شد سه دروازه گشادند ایلچیان را پای تخت دادگاه بردند
و از دور پادشاه پنج بار سر بر زمین نهادند و پادشاه از تخت فرود آمده بود ایلچیان را بیرون بردند و گفتند
که خود را سبک کنند که در میان طوی بقضای حاجت بیرون نمی‌توان آمد ایلچیان پراکنده گشته باز جمع شدند
و درون رفته از کریاس اول و دوم که تختگاه داوست گذشته بکریاس سیوم در آمدند صحن عظیم
گشاده و فرشها خوب از سنگ تراشیده و در میان آن طبقی بزرگ شصت گز در وی از دو روی کوشکها
در روی عمارات و در خانه‌ها و ختاییان بر جانب جنوب باشد و درون طبقی تختی بعظمت نهاده از قد مردی
بلندتر و از سه طرف بر زده با نهاده نقره یکی از پیش و دو از چپ و راست دو خواجه سرا ایستاده و بر دهان
چیزی بسته از کاغذ مقوی تا بن گوش و باز تختی خردتر بر بالای آن تخت نهاده مثل صندلی اما بزرگتر و پهنا

بسیار و منگاوار و با بهای غریب از جنب راست مثل خود سوزی با تیغ که بر سر او نهاده اند مجموع آنها را
از چوب مطلا کرده اند تو گفتی همه خود مجسم طلاست مولانا قاضی گفت هشت سالست که این تخت مطلا
کرده و درین مدت از آن نشوده و دیگر ستون نهاده و چهار چوب بالا این عمارت از چوب شنگ کرده و روغن
داده که استادان ربع مسکون در آن حیرانند و شیرها و طعام و نقل و نخل بندی پیش پادشاه نهاده و از
جنب راست تخت صاحب جود ایستاده ترکش و شمشیر بسته و سپر حمایل کرده و در پس پشت ایشان
سپاهیان ناجخها گرفته و جمعی شمشیرها برهنه ساخته و در طرف چپ که پیش ایشان زیاده از دست
جای ایلچیان بود و پیش او هر کس که تعظیم کند شیره و هند و از آن فرود تر با یک شیره و شاید که دو آن
هزار شیره و مرتب بل زیادت چشم مردم نهاده باشند و دیگر پیش تخت پادشاه نزدیک منجر طبقی کوزه که
بزرگ نهاده و شخصی بر بالا صندلی طبقه ایستاده پهلوی او اهل ساز منتظر و پیش تخت هفت چتر هفت
رنگ بیرون طبقی جنب راست و جنب چپ هزار سلاح دار ایستاده و برابر تخت مقدار گزدار که یکان تخت
انداز مثل چنلیق ده گز در ده گز دیوار او از اطلس زرد و در درون آن آتش پادشاه زر خیته و در آسمان
و سرکاه حجت پادشاه آتش و در آسو آورده اند اهل ساز یکبار آغاز ساز کنند و آن هفت چتر
زنان می آیند تا نزدیک تخت و آن آتش با در آسو او در خم بزرگ نهاده اند و سرپوش هم از جنس چتر
پوشیده چون اینها مرتب شد ایلچیان برپای ایستاده و دری از پس تخت که در حرم بود و پرده بزرگ
آویخته و طناب ابریشمین بر دو طرف پرده بسته و سرها طناب دو خواجه سر گرفته و میان طناب
بر بکره بود که چون طناب کشیدند آن پرده چه این نوع در باز شده پادشاه بیرون آمد و سنای
می نواختند چون پادشاه نشست همه خاموش شدند و بالای سر پادشاه بید و گز بلندی کلاه بنا بود
چون سایبانهای چار ده گزی از اطلس زرد و چهار اژدر که با هم در حمله اند بر آن با سمه زده چون
پادشاه گرفت ایلچیان را پیش برده پنج کرت سر بر زمین نهادند و باز گشته بجای خود پیش شیرها
نشستند و چیز الکه بر شیرها بود هر ساعت آشنا و گوشتها بره و قاز و مرغ و در آسون می آوردند
و بازی گران بازی در آمدند اول جماعتی پسران چون ماه بسان دختران سرخی و سفیده و مروارید
در گوش و جامهای زربفت پوشیده و گلها و گلها و لالهای ملون که از کاغذ رنگین و ابریشم بسته
بودند بر دست گرفته و بر سر خالیده بر اصول ختائیان در رقص آمدند بعد از آن دو پسر ده ساله بر بالای
دو چوب معلقها زدند و شخصی بر پشت ستان خفته و پای خود را بر بالا داشت و چند نی بزرگ بر کف

پای او نهادند و شخصی دیگر مجموع آن نیها را بدست گرفت و پسری ده و دوازده ساله آمد و بر بالای آن نیها
رفت درازی سر نی هفت گز بوده باشد آن پسر بر سر نیها انواع بازیها کرد و آخر یک یک نی
می انداخت تا یک نی ماند بر سر آن معلقها زد و بازیها کرد و بعد ازین حرکات غریب که از سر نی
شد چنانکه همه کس گفت افتاد آن شخص خفته بر پای جست و او را در هوا گرفت و اهل ساز شخصی با نوختن
نواخت دوازده مقام اصل نموده بر خلاف اصل ختائیان و شخصی دیگر طبله ساز کرد و دیگری موسیقار
و با هم از نیها یک دست بر موسیقار و یکدست بر طبله و صاحب طبله یکدست بطبله و یکدست بر سورنا
نی دهان برنی و چهار پاره در دست مجموع بر اصول که خارج نبود این مجلس تا آخر نماز پیشین بر داشت
و پادشاه بازی گران و گوینده گان تمام در مجلس نقد انعام فرمود و پادشاه در حرم رفت ایلچیان باز گشت
شد و در صحن این فضا چند هزار جانور پرنده مثل فاخته و قمری و زاغ و زغن و آنقار و موسیچه میوه ها
و ریزه ها که افتاده بود می ربودند و از آدمی نمی رمیدند و اینها زاگی فراهم بهشد القصه از هشتم ذی الحجه
سنه اثنتین و عشرین تا اوایل جمادی الاولی سنه ثلاث که مدت پنجاه بایشد ایلچیان درین شهر
بودند و هر روز علوفه که روز اول مقرر کردند با تمام بایشان میرسید و چند کرت طویها کردند و در طویها
بازی گران نوع دیگر بهتر از پیشتر بازی کردند فی الجمله روز اول ذی الحجه اول که عید اضحی بود و پادشاه
درین شهر خان بالق از برای مسلمانان مسجدی ساخته است ایلچیان و جمعی مسلمانان در آن مسجد نماز عید
گزاردند و بعد از دو روز ایلچیان را باز طوی داد و عظمت بنوعی دیگر بود و در هفدهم ذی الحجه جماعت گناهکاران
به سیاستگاه فرستادند و قاعده کافرکان ختایی در دفترها نوشته که از بهر گناهی چه عقوبت کنند
و تفصیل انواع عقوبات و شرح و بسط در این باب قلم نخواست که آن هم بزبان آرد و بنابران بیان نکرد و ختاییان
در باب گناهکاران احتیاط بسیار کنند چنانکه پادشاه دوازده دیوانست اگر شخصی بگناهی متهم شد و در یازده
دیوان روشن گشت و در دوازدهم ثابت نشد آن شخص را امید خلاص است و اگر شخص را که راه و دوازده
یکی حاجتست در هم گناه کار تا تحقیق نمیشود گناه کار را نمی کشند و در حبس میدارند مولانا قاضی
محرم خبر ایلچیان فرستاد که فردا سال نوست و پادشاه باردوی نو در می آید و قولی که کسی چیزی سفید نپوشد
که ایشان سفید در ماتم پوشند و شب هشتم محرم نیم شب جمعی آمده ایلچیان را باردوی نو بردند
و آن عمارت عالی بود بعد از نوزده سال تمام شده و آن شب هر کسی خانه و دکان چندان قنادیل و شمع
و چراغ افروخته بود که گفتی مگر آفتاب بر آمده است و آن شب هر سر ما شکسته بود و مردم را باردوی نو آوردند

از مجموع ختا چین و ماچین و قلماق و تبت و قامل و قراخواجه و جورجه و دریا پانصد هزار آدمی در آن دیوانی
بودند و پادشاه امرای ولایت خود را طوی میداد ایلچیان را در بیرون تختگاه شیرها نهادند و امرا در
درون بارگاه نشسته بودند و همچنان قریب دویست هزار آدمی سلاحها گرفته و بادبزن خطایی در دست
و منقش هر یک بر سپری بر دوش نهاده و پسران و بازیگران بطرز بعیتا عجیب میکردند در رقص و بازی
وصف آن عمارت در عبارت نمی‌گنجد فی الجمله از در بیرون یکهزار و هفتصد و بیست و پنج قدم بود و در حرم کی
د توقف نیست و از عجایب است عمارت و عمارت و سرا و باغ و در باغ مجموع سنگ تراشیده و خشت
و از خاک چینی پخته اند مطلق چون مراد بسنگ مرمر ماند و مقدار دویست گز با سیصد گز سنگ فرش
یک سر سوی نگاشته و نه پیچیده که گویی بقلم جدول کشیده اند و در سنگ تراشی و دروگری و
گل کاری و نقاشی درین بلاد کسی جواب ایشان نتواند کرد و اگر استادان بینند انصاف دهند فی الجمله
نیم روز طوی آخر شد و نهم ماه صفر سحرگاه اسپان آورده ایلچیان را بردند و هشت روز بود
که پادشاه از حرم بیرون رفته بود و هر سال پادشاه را عادت بود که چند حیوانی نمیخورد و پیش حرم
نمیرفت و کسی را پیش خود نمیگذاشت و در خانه که هیچ صورت و بت نبود میرفت و میگفت غذای
آسمان را عبادت میکنم القصه آن روز بازگشته بود و بحرم می آمد با تجمل تمام پیلان آرایش کرده
پیش پیش و محفه مذهب مطلا بر دوش علمهای هفت رنگ و سلاح داران و پنج محفه دیگر آرایش کرده
مطلا بر دوش مردم و سازها که شرح نمی توان داد و مقدار پنجاه هزار آدمی از پیش و پس میرفتند و یک
قدم بیرون قاعده نبود و آواز هیچ متنفس نمی آمد مگر سازها پادشاه بحرم درآمده مردم بوثاقها
رفتند و درانجم ایام رسم شب چراغ باشد هفت شبانروز در درون کریاس پادشاه کوهی از چوب
میسازند و روی چوب بشاخ سرو می پوشند چنانکه گویی کوهی از زمرد است و صد هزار چراغ تعبیه
کرده اند و موشکها از نفط ساخته که چون یک چراغ برافروختند موشک بران ریسمان نهاده و بیده هر
چراغ که او رخش ساخت چنانکه بیک نفس تمام چراغها از بالای کوه تا پایان روشن میشود و در شهر
در دکانها و خانها چراغ بسیار افروختند و دران هفت روز گناه بر کسی نگیرند و پادشاه بخشش بسیار
کند و باقی دران دیوان و بندیان را آزاد کنند و دران سال منجمان ختا حکم کرده بودند که از آتش
خانه پادشاه را ضرر رسد بدان سبب شب چراغ نساخته بود اما امرا بوعده جمع آمده بودند همه را طوی
داد و انعام فرمود بیستم سیزدهم صفر آمده و ایلچیان را برده در کریاس اول نشانده و خلایق هزار بار زیاده از صد

هزار

هزار جمع شده بودند و در کوشک اول تختی مرصع نهاده و درهای کوشک گشاده پادشاه بر تخت نشست و خلایق
را فرموده سر بر زمین نهادند و تختی دیگر آوردند و در برابر پادشاه نهادند و کسی بر بالای تخت آمد و
حکمی که از پادشاه شده بود و کس آن یرلیغ را نگاه داشتند و یکی برآواز بلند برخواند چنانکه خلایق
شنیدند اما بزبان ختاییان بود مردم فهم میکردند مضمون آنکه دهم ماه صفر سر سال ایشان بوده
شب چراغ پادشاه بندیان و گناهکاران و باقی داران را بخشید مگر کسی که خون کرده بود و باقی را آزاد
کردند و ایلچی تا سه سال بهیچ دیار نرود و نقل احکام بممالک فرستادند بعد از خواندن حکم چتری بر سر
حکم داشتند بر چوبی دراز گرفته و حلقه بران و طنابی ابریشمین در دو بران حلقه آن حکم را از بالا فرود
کشیدند و چتر بر بالای آن فرود می آمد و خلایق و مجموع سازها همراه آن از پیش کوشک بیرون
آمدند و حکم را آوردند تا جایی که ایلچیان بودند و از آنجا نقل احکام بولایات فرستادند و چون پادشاه
از کوشک بیرون آمد ایلچیان را طوی دادند و غره ربیع الاول باز ایلچیان را طلب داشتند پادشاه شنقار
حاضر ساخت و فرمود که شنقار بکسی میدهم که برای من اسب خوب آورده است سه شنقار بسلطان شاه
ایلچی میرزا الغ بیک داد و سه بسلطان احمد ایلچی میرزا بایسنغر و یک شنقار بشادی خواجه ایلچی حضرت
خاقان سعید و شنقار از اینجا نوزداران خود میبردند و دیگر ایلچیان را طلبید گفت لشکر بسر حد ولایت
میرود یراق کنید تا همراه بولایت خود روید و اوداق ایلچی میرزا سیورغتمش را گفت شنقار نیست
که تو دهم و اگر می بودم میدادم تا چنانکه آن کره از اردشیر نوکر میرزا سیورغتمش ستانده اند از تو هم
نستانند اوداق گفت اگر پادشاه عنایت فرموده شنقار دهد کسی از من نتواند ستد پادشاه
گفت تو اینجا باش که دو شنقار میرسد تو دهم و هشتم ربیع الاول سلطانشاه و بخشی ملک را طلبید
پیشکش فرمود یعنی انعام سلطانشاه را هشت بالش نقره و سی جامه پادشاهی با آستر و
چهار رقص بود لنکه شاه و ده اسب یکی با زین و صد چوبه تیر و پنج کیبه سه پهلو ختایی و پنج هزار چاو
بخشی ملک را نیز مثل آن اما یک بالش نقره کمتر بود و خاتونان ایلچیان را نقره نبود اما بقیه قماشها فرمود
و دران روز ایلچی اویس خان رسید توماتمور نام با دویست و پنجاه نفر پادشاه را دیده سر
بر زمین نهادند و دیوانیان جهت مجموع ایشان جامه و درمها و پادشاهانه و علفه معین کردند سیزدهم ربیع
الاول ایلچیان را طلب داشته پادشاه فرمود که من بشکار میروم شنقار خود را بگیرید که اگر دیر آیم
معطل نشوید و طعنه زد که شنقاران خوب میبرند و اسپان بد می آرند و شنقاران تسلیم ایلچیان

کرده و پادشاه به شکار رفت و پادشاه زاده از طرف ولایتی تمتای آمده بود هم ماه ایلچیان بدیدن او
رفته در طرف شرقی خانه پادشاه بطریقی که پادشاه نشسته بود اطراف همچنان برآراسته و بهمان
دستور شیرها نهاده بودند و آش خورده متفرق شدند غره ربیع الثانی خبر رسید که پادشاه از شکار
می آید پیشواز می باید رفت ایلچیان سوار شده در راه شنیدند که فردا می آید از راه آمده بوثاق رسیدند
و شنقار که به سلطان احمد داده بود و همچنان آمد که امشب بیرون باشید تا سحرگاه پادشاه را توان
دید و چون سوار شدند بر در یامخانه مولانا قاضی ایستاده بود بغایت ملول از ملالت استغنا
نموده گفت اسپی که حضرت شاهرخی فرستاده پادشاه در شکار سوار بوده پادشاه را انداخته
و از این جهت قهر کرده گفت که ایلچیان را مقید ساخته بشهرهای شرقی خطای برند ایلچیان بسیار ملول و محزون
گشته وقت سفت بامداد سوار شدند تا نیم چاشت مقدار هیبت مره رفته و باردوی پادشاه که
شب فرود آمده بود رسیدند پانصد قدم در پانصد قدم دیواری چهار قدم عرض ده گز بلندی هم
در آن شب برآورده بودند و دیوار قالبی در خطای رنده و چیازند و دو دروازه گذاشته بودند
و از پس دیوار که خاک برگرفته اند خندقی شده بود و بر دروازه ها مردان کاری با سلاح بازداشته
و برگرد خندق مردان سلاح دار تا روز میگشتند و در درون از اطلس زرد خرگاه مربع هر یکی بیست و
پنج گز بچهار ستون برپای کرده آن خیمها و سایبانها از اطلس زرد زرافشان و چون مقدار
پانصد قدم باردو رسیدند مولانا قاضی فرمود که ایلچیان پیاده شده هم اینجا باشند
تا پادشاه رسد و خود پیش رفت چون پادشاه رسید فرود آمد لیداجی و جان داجی و مولانا قاضی
سر بر زمین نهاده درخواست کردند و گفتند که اینها را گناهی نیست اگر پادشاهان ایشان اسپ
خوب باید فرستند ایشان را بر پادشاه حکمی نیست اگر اینها را پاره پاره کنند پادشاه را چه تفاوت
کند و نام پادشاه به بدی برآید و گویند پادشاه خطای با ایلچیان رسم بد کرد پادشاه را استحسان
نیکو خواهان پسندیده افتاد و مولانا قاضی شادمان گشته ایلچیان را بشارت رسانید و گفت
حق تعالی برین غریبان رحم کرد و پادشاه مرحمت فرمود و شیرها آوردند که پادشاه فرستاده
بود گوشت خوک بگوشت گوسفند آمیخته مسلمانان نخوردند پادشاه بر اسپ سیاه بلند چهار
دست و پا سفید که میرزا الغ بیگ فرستاده بود سوار شده و قبای زربفت زرد بر آن انداخته
بودند و دو اختاجی نجیب وراست جامهای زربفت پادشاهی پوشیده و طلا و اسپ گرفته

و اسپ

و اسپ آهسته آهسته قدم برمیداشت و پادشاه قبایی از زربفت سرخ پوشیده بود و از اطلس سیاه
غلافی دوخته و ریش در غلاف کرده و هفت عدد محفه سرپوشیده بر گردون نهاده میکشیدند و در درون
محفه دختران که با پادشاه در شکار بودند می آوردند و یک محفه بزرگ شانزده کس برداشته میبردند
و مقدار یک تیر انداختن از یمین و یسار سواران صف زده همچنین سلام پیش و پس می نهادند
و صفها چندانکه چشم کار میکرد هر صفی بیست قدم از صف دیگر دور تر میرفتند تا در شهر و در میانه
پادشاه باده داجی و مولانا قاضی و لیداجی و جان داجی میرفتند قاضی پیش آمد و ایلچیان را گفت
فرود آیند و چون پادشاه رسیده سر بنهید چنان کردند پادشاه فرمود که سوار شوید ایلچیان سوار
شدند و پادشاه گله آغاز کرده با شادی خواجه گفت که تحفه و بیلاکات و اسپ که بهدیه فرستند
باید که بغایت خوب باشد تا موجب ازدیاد محبت گردد اسپی که تو آوردی سوار شدم از غایت پیری
مرا انداخت و دست من درد میکند و کبود شد و بسیار طلا انداختم که درد را تسکین یابد شادی خواجه
بزبان اعتذار بموقف عرض رسانید که این اسپ یادگار امیر بزرگ امیر تیمور گورکان است جناب
شاهرخی از غایت تعظیم و اجلال آنرا ارسال ساخت بگمان آنکه در الوس سراسپان خواهد بود
پادشاه را پسندیده آمد تحسین فرمود بعد از آن شنقاری طلبید و یک کلنگ پرانید و شنقار رسید
و سه لگد زده گرفت و پادشاه فرود آمد و صندلی در زیر پای او نهاده بر صندلی دیگر نشست
و سلطان شاه را آن شنقار داد و شنقاری دیگر بسلطان احمد داد و شادی خواجه را اذن داد و سوار
شده و نزدیک شهر خلایق بسیار آمده پادشاه را بزبان خطایی دعا میکردند و بتجمل تمام در آمد ایلچیان
بوثاق خود رفتند و در رابع ربیع الآخر سحر آمده ایلچیان را برده و گفت امروز پادشاه انعام کشش
میدهد و پادشاه نشست و شیرهای سنگی پیش خود جمع آورده و فرمود که شیرها بر یک طرف بردند
و امرا هم آنجا فرستاد و چنانکه پادشاه میدید اول سلطان احمد را طلب کردند و شیره سنگی داد
و خواجه غیاث الدین و شادی خواجه را شیره نهادند و گوکچه و ارغداق و اردوان و بدخشی را شیره
معین شد تفصیل شیرها برین موجب است شادی خواجه را ده بالش نقره و سی اطلس و هشتاد پارچه طلبی
و طرقو و لو و ساو کنکی و بخزا رجاو و خاتون ادرجاو و بالش نقره نبود اما ثلث شاهی قماشها بود
و سلطان احمد و گوکچه و ارغداق را هر یک ثلث بالش نقره و شانزده اطلس و طرقو و لو و ساو کنکی
و هر یکی با خواتین بوده و چهار ده صله بود و هر یکی و نفر ادرجاو و خواجه غیاث الدین و اردوان و بدخشی

هرکدام صفت بالش نقره و شانزده اطلس و طرقو و لو و شاو بکی قطعی و دو هزار چاو و ایلچیان سکشها گرفته
بوثاق خود رفتند و ایلچیان میرزا الغ بیک سنکاشی گرفته بودند چنانچه گذشت درین اثنا از خواتین
محبوبه پادشاه یکی با قضا رسید و اظهار نکردند تا ساختگی غریب تمام شد هشتم جمادی الاول خبر آتش
گشت که فردا که او را دفن خواهند کرد و درین شب از قضای الهی از اثر برق آتش در قصر پادشاه
که نو ساخته بودند رسید و آتش در آن افتاد و حدیث کذب المنجمون برب الکعبه راست شد و بارگاهی
هشتاد ذرع طول و سی گز عرض که ستونهای آن در آغوش سه مرد نگنجید و نقاشی بلاجورد و طلا کرده بودند
تمام بسوخت و از آن روشنایی شهر روشن شد و از آنجا کوشکی که بیست گز دور بود رسیده و بارگاه
حرم که در عقب آن بود و از آن متکلف تر آن نیز بسوخت و در اطراف قریب دویست و پنجاه خانه با کنیزان
و زن همه بسوخت و آتش تا روز دیگر قریب بنماز عصر هرچند سعی میکردند آتش تسکین نمی یافت و پادشاه
و امرا ملتفت آن نشدند که آن روز از روزهای نیک کیش کافری بود اما پادشاه در بتخانه رفته
تضرع بسیار کرد و گفت که خدای آسمان بر من غضب کرد و تختگاه مرا بسوخت من کاری بد نکرده ام
و مادر و پدر را نیازرده ام و ظلمی نکرده ام و ازین غصه بیمار شد و ازین سبب معلوم نشد که آن زن را
بچه طریق دفن کردند و طریق ایشان در دفن خواتین معظمه آنست که خواتین بر کوه معین دخمه ها ساخته
دارند هرگاه خاتونی را قضایی رسید و بآیینی که رسم ایشانست بردارند و بدخمه سپارند اسپان
خاصه خاتون مرده را در آن کوه گذارند که بسر خود میچرند و هرکه اسپان را بگیرند و در آن دخمه چند
از دختران و خواجه سرایان می باشند و علفه ایشان پنجساله بلکه زیاده پیش ایشان می نهند تا علفه
تمام شد ایشان نیز تمام میشوند و با وجود این آیین بسبب آتش معلوم نشد که میت را چه سان
بردند و خستگی پادشاه زیادت شد و پرسش بارگاه می نشست و ایلچیان را اجازت داده چند
که جهت یراق راه در شهر بودند علفه ندادند و منتصف جمادی الاولی از خان بالق بیرون آمده
داجیان همراه بودند و در رفتن بطریق آمدن بهر یام که میرسیدند همه جا بالاغ و علوفه میدادند
و در شهرها و قصبها طوی میکردند و میگفتند حرمت آنست که در وقت آمدن داریم تا محبت ثابت شود
و غره شهر رجب بشهر سکان رسیدند حکام و کلانتران استقبال نموده بار ایلچیان بازنکردند بسبب
حکم پادشاه با آنکه قاعده چنان بود که بار همه کس را بگشایند و احتیاط نمایند تا شتر چاو و ... بیرون نبرند
روز دیگر طوی عظیم کرده تکلف بسیار نمودند و روز بروز کوچ کرده خامس شعبان بقراموران رسیدند

وازاینجا

و از آنجا مرور بیابانی و هر منزله بشهری رسیده طوی مینمودند تا بیست و چهارم بشهر قمچو فرود آمدند و
آن شهریست که ایلچیان در محل رفتن نوکران و چهارپایان خود را آنجا سپرده بودند همه را بسلامت
یافتند اما بجهت ناامنی راه مغولستان دو ماه و نیم در آن شهر توقف کردند منتصف ماه ذی قعده از قمچو روان
شدند و نهم ذی الحجه بسکچو رسیدند و ایلچی میرزا ابراهیم سلطان که از شیراز می آمد امیر حسن ایلچی میرزا رستم
که از اصفهان عزیمت نموده بود بپهلوان جمال در سکچو با ایلچیان که از طرف ختای می آمدند رسیدند
و راه را بغایت ناامن نشان دادند و بدین جهت ایلچیان مدتی در سکچو مقام کرده منتصف محرم الحرام
سنه خمس و عشرین از سکچو روان شدند و بعد از چند روز بشهر قراول آمدند حکام قراول گفتند که قاعده
ختای آنست چنانچه در محل رفتن شماره و حلیه مردم را نوشته اند در وقت بازگشتن همان فهرست
آورند و احتیاط نمایند که اگر تقصیر کنند بغضب پادشاه گرفتار شوند القصه احتیاط کرده نوزدهم شهر محرم
از قراول بیرون آمدند و از بیم یاغی راه چول اختیار کرده هر دم بیچ لاغر از آن راه بی آب بمشقت
بیرون آمده نهم جمادی الثانی بشهر ختن رسیدند و از آنجا کوچ کرده ششم رجب بکاشغر آمدند و بیست و
یکم ماه از عقبه اندکان گذشته ایلچیان جمعی براه سمرقند رفتند و باقی راه بدخشان اختیار کرده بیست و
یکم شعبان بحصار شادمان خوش وقت و خرم و شادمان رسیدند و غره رمضان ببلخ آمدند و دوم
ماه بدرگاه عالم پناه حضرت خاقان سعید رسیده و شرح احوال بتفصیل و اجمال بموقف عرض رسانیدند
چون داستان ایلچیان ختا مشتمل بر انواع عجایب بود و نسبتها و صنایع این ولایت در عجایب
غرایب مینمود غزال مشکین خال قلم در صحرای آن رقم نافه گشا شد و شمامه عنبرین شمامه بشمیم آن
در مشام ایام عطر سا گشت فارغ از تعهد صحت و بطلان و ساکت از تقبل سود و زیان والله المستعان

تتمه قضایای سنه خمس و عشرین و توجه عزیمت حضرت خاقان سعید بجانب الکا درین سال ماه رمضان
از جانب آذربایجان خبر آمد که از سرداران ترکمان امیر اسکندر ناگهان بسلطانیه آمد و حوالی آن را
از مواشی خالی ساخت و بجانب تبریز راند و تا آن قناعت ننموده بار دیگر بازگرده آمد و عازم سلطانیه
شده و نوکران امیر الیاس خواجه بهادر در مقابله و مقاتله پیش رفته جنگ سخت کردند و اسکندر تاب مقاومت
نیاورده جریده بیرون رفت و نوکران او بسیار بقتل آمد و جمعی بقید اسار گرفتار شدند و اموال آن
بدست تسلط و اقتدار سپاه ظفر شعار افتاد و دیگر از طرف دشت قبچاق از پیش محمد خان پادشاه
ولایت ... ایلچیان عالم شیخ اغلان بفولاد رسیده بوسیله امرای عظام جانوران و اسپان ...

بوقف عرض رسانیده شد و اظهار دولتخواهی نموده محل قبول یافت و آنحضرت ایشانرا بانواع دلجوئی و کرم نواخته
برای محمد خان تبرکات پادشاهانه روان ساخت و آنحضرت بفصل قران بهوای جانور پرانیدن از
دار السلطنه هرات دهم ذی قعده بجانب ولایت فراه نهضت فرمود و چون موکب اقبال پناه بولایت
فراه رسید حکام و گردنکشان ولایت سیستان و قندهار و کابل و غزنین تا حدود آب سند و نواحی
هندوستان بعزم زمین بوس متوجه درگاه عالم پناه شده تحفها و پیشکشها بمحل عرض رسانیدند و
پابوس سر افتخار از سپهر برین گذرانیدند و آنحضرت همه را انعام و اکرام فرموده رخصت مراجعت
نمود و چند روز در ان ولایت بنشاط شکار گذرانیده عنان همت جهانگشا بعزم معاودت معطوف
گردانیده و هفتم ذی الحجه دار السلطنه هرات بتاریخ نور نزول اجلال واقع شد و زمستان قشلاق
هم انجا اتفاق افتاد و در اثنای که موکب همایون در دار السلطنه هرات فرود آمده از جانب
دار الملک شیراز ایلچی شاهزاده اعظم میرزا ابراهیم سلطان رسیده خبر فتح تمامت ولایت سیستان
بوقف عرض رسانید و پیشکشها و تحفها گذرانید و آنحضرت فرزند دولتمند را تحسین بسیار فرموده
انعام و رعایت تمام نمود و رخصت مراجعت ارزانی داشته معتمدی بجانب فرزند دولتمند فرستاد و
شکر مواهب الهی بجای آورد ع آری بشکر نعمت حق میشود زیاد **وقایع سنه ست و عشرین**
عزیمت حضرت خاقان سعید بجانب سرخس و نهضت میرزا بایسنغر بمشهد چون فصل زمستان بآخر رسید
و بشارت بهار بمسامع اهل اعتبار رسیده و دیده وران ناظر و الی آثار رحمة الله از ظهور
حسن فروردین و لطافت سبزه و ریاحین آگاه شدند و مرکبات طبایع از نشو و نما در اهتزاز آمده مرغان
خوش آواز در مرغزار بپرواز آمدند ٭ بوقت صبح چو مرغ از بهار یاد کند صبوحیان ز عیش سحر زیاد کنند
حضرت خاقان سعید اوایل حوت از دار السلطنه هرات بطریق جانور انداختن عزیمت ولایت
سرخس فرمود و چون آفتاب لوای جهانگشا سایه همایون بر سر ساکنان آن ولایت انداخت
و شامیانه مرحمت و عنایت بال اقبال بر مفارق ایشان منبسط ساخت از حدود ما وراء النهر
و ترکستان تا اقصی ممالک مازندران تمام اکابر و اشراف و سرداران اطراف باردوی همایون
که مرکز دایره دولت و محیط نقطه خلافت بود رسیدند و شرف بساطبوس یافته بعین عنایت
بهره مند شدند و آنحضرت چند روز بدولت و خرمی و بخت فیروز در ان صحرای دلگشا بجانور
پرانیدن التفات نمود و بعزم زیارت سلطان المشایخ الاولیا و الشایخ صاحب السیر و الطیر شیخ

ابوسعید

ابوسعید ابو الخیر قدس الله سره حامنهضت فرمود ٭ جانا بزمین خاوران خشکی نیست ٭ کز خون دل خسته بران نمکی نیست
در هیچ زمین و هیچ سر سنگی نیست ٭ کز دست غمت نشسته و تنگی نیست ٭ و آنحضرت بصدق و نیاز
شرایط زیارت بجای آورده فرزندان حضرت شیخ که از اکثر مشایخ آفاق بحسن مکارم اخلاق ممتاز و بحسن
خدمات شایسته بتقدیم رسانیدند و تمام اردوی همایون را که شغند و محتاج و تبرکات لایق خود و کوانه
و آنحضرت همه را انعام و اکرام فرموده صدقات و نذور گردانیده منتصف ربیع الآخر از سرخس معاودت
نموده بعزم ییلاق در متنزهات بادغیس چند روز منزل ساخت و آخر ربیع الآخر امیر خضر خواجه و خواجه بردی
مقرر فرموده که با لشکری گران عازم جانب ملک کی شده و از ان حدود برخبر باشند و جناب میرزا
بایسنغر که عزیمت ولایت طوس مشهد فرموده بود و زیارت سلطان علیه الرحمة و الرضوان بااتم اطوار
آن بجا آورده و از انجا متوجه مرغزار رادکان گشت و چند روز بجانور پرانیدن و یوز دوانیدن اشتغال
نموده باز چون تیر از شست و دست شاه جهانگیر میپرید و در پرواز با لشکر طایر میمنت
و یوز از کمینگاه برق وار میجست و در نشیب و فراز بیابان شیر حمله می آورد و آهوان از حیرت
می انداخت و دستها بخون خضاب میساخت چون آن صحرا از شکار خالی شد شاهزاده عزیمت
ولایت مرو نموده کلنگ بسیار گرفت و چون جمشید خورشید از برج شرف تبرک ماه برسید العود احمد
خوانده سوم جمادی الاولی در قراباغ بادغیس باردوی عالی ملحق شد بیت گشتند شاد ماه بدیدار یکدگر
فرخنده آن پدر که چنانش بود پسر ٭ روز دیگر بموجب جاذبه سلطان هفت کشور عزیمت نموده ششم ماه
در دار السلطنه هرات بمقام باغ سفید که در فصل بهار خوشتر ازو صد باره و خرم تر ازو صد ارم است
بهر سوی گل آبدان چون گلاب ٭ شناور شده مرغ بر روی آب ٭ نزول فرمود ٭ جهان زعمل و لعل و مرجان بیان خرم
و حضرت خاقان سعید چند روز در ییلاق بادغیس گذرانیده و در ان اثنا نوکر امیر شاه ملک از جانب خوارزم
رسیده و عرضه داشت رسانید مضمون آنکه براق اغلان اردوی محمد خان را گرفته پیشتر الوس اوزبک
او را مطیع و منقاد شدند و آنحضرت عزیمت معاودت نموده اواخر جمادی الاولی در دار السلطنه هرات
نزول اجلال فرمود ٭ رسید بنگه و کش عنان شهر بشادی ٭ چو در رسید بدولت درگه جهان پناه اعظم
پناه جمله اسلام و پشت زمره دین ٭ امارت شاه مراد خلقت آدم ٭ و درین ایام بشارت رسانیدند که در
احسن الساعات و ایمن الاوقات سیزدهم جمادی الاخری تاریخ ملک ابجد و باردوی همایون دولت نهال خوش
ثمر بعید آمد ٭ اقبال خبر داد که بر طالع مسعود ٭ در خانه قاآن معظم پسر آمد یعنی میرزا علی بن میرزا محمد جوکی بهادر

بطالع سعد بوجود آمد و میرزا محمد جوکی را از ظهور قرة العین استظهار قوی روی نمود و اسباب عشرت
و طوی پادشاهانه ترتیب فرمود و چند روز بساط نشاط مبسوط ساخته جهانیان از عاطفت پادشاهانه
بهره مند شدند ❁ شد نداز قدم فرخش جهان همه شاد ❁ و بموجب فرموده ❁ درین صندل سرای نیز گاهی
گهی ماتم بود گاهی عروسی ❁ چون بمقدم شاه زاده علی مسرت تمام روی نمود امیرزاده بوزنجر بن
امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده جهانگیر بن امیر بزرگ تیمور گورکان ازین مرحله فنا بدار بقا رحلت
نمود حضرت خاقان سعید بوثاق امیرزاده مرحوم فرموده باز ماندگان او را طلب داشت
و دلداری و رعایت نموده گفت ❁ رضا بحکم قضا کردیم و گردن نهیم ❁ ازین گذشت باید بشیر مردی جست
هر که در ولایت خلقت خلعت قبا، بقا پوشید عاقبت در معرض فنا افتاد و عرصه که عرضه فنا است
چرا اعتماد و بر ملکتی که قابل مهلکت است چرا اعتناد ❁ همان بکه نیکی بود یادگار ❁ میرزا محمد جهانگیر بن میرزا
محمد سلطان که بنز مصاهرت حضرت صاحب قران خاقان سعید سرافراز بود شاهزاده را
از صلبیه آنحضرت مولود عاقبت محمود میرزا احمد سلطان در وجود آمد و دوازدهم رمضان جهان
بمیمن قدم فرخنده اش آرایش یافت و طوی بعظمت ترتیب نموده عالمیان محظوظ شدند و حضرت
خاقان سعید بآداب عید صیام قیام نمود و پنجم شوال بدولت و اقبال بصوب ولایت فوشنج
و کوسویه بعزم شکار نهضت فرمود و یازدهم بدار السلطنه هرات باز آمده زمستان در مستقر دولت
و سریر سلطنت قشلاق کرد و جناب میرزا بایسنغر بطریق قوشلامشی بجانب ولایت فراه رفت
و چندگاه در آن ولایت بنشاط و انبساط گذرانیده بدار السلطنه هرات باز آمد **وقایع سنه سبع
و عشرین و ثمانمائه معاودت حضرت از ییلاق بادغیس و آمدن میرزا بایسنغر از مشهد** چون سلطان ربیع
در بسیط سبزه و ریاحین باطراف صحرا و بساتین کشید و بیدادگران خیل شتا پای عزم در رکاب رحیل
آوردند موکب اعلی غره ربیع الآخر برسم جانور پرانیدن متوجه سرخس شد و چند روز در آن ولایت
نشاط شکار فرمود و عنان عزیمت بصوب ولایت بادغیس عطف نمود و در آن ییلاق سلطانی اتفاق
چند گاه بارگاه اقامت بر افراشت و خاطر خطیر بضبط و تدبیر مصالح ممالک مصروف داشت
جو بر کار رخ از بر کوه و دشت ❁ برین دایره چند گردت بگشت ❁ حضرت خاقان سعید عزم معاودت نموده
و غره جمادی الاخری بباغ زاغان نزول فرمود و جناب میرزا بایسنغر که بجانب ولایت طوس و مشهد
رفته بود چندگاه در مرغزار رادکان صید و شکار فرمود و چون خاطر همایون از نشاط شکار فراغت

یافت عنان دولت و سعادت بصوب سریر سلطنت تافت و ششم جمادی الاخری بباغ سفید فرود
آمد و امیر ویس که از عظمای امرای میرزا بایسنغر بمزید اعتبار و اختیار اشتهار داشت پانزدهم
ربیع الاول در سن شباب وفات یافت و هم درین سال پنجم ماه رجب امیر اعظم حسن صوفی ترخان
برادر مهد علیا گوهرشاد آغا عالم فانی را وداع کرده بدار بقا رحلت نمود و در گنبد مدرسه آن علیه
عهد مدفون شد مظهر کرم و مروت و معدن سخا و فتوت بود و رجا واثق که حق تعالی عوض
نعیم دنیا اضعاف و آلاف نعیم اخری که وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَىٰ ارزانی فرماید و ترویح
روح او را ختمات کلام ملک علام و اطعام طعام بجا آوردند و خلف صدق او امیر محراب ترخان
که در بزم و بخشش ابر درفشان بود و در رزم و کوشش شیر شمشیر افشان مینمود و حضرت خاقان سعید
عنایت فرموده راه و رسم امارت دیوان اعلی که منصب پدر او بود بجانب امیر محراب تفویض
نمود ❁ چون بود جای پدر زان پسر ❁ **ذکر احوال ماوراء النهر و سبب عزیمت میرزا الغ بیک بطرف ولایات
مغولستان** سابقا در سنه ثلاث و عشرین مذکور شد که شیر محمد اغلان بسمرقند آمد
و میرزا الغ بیک او را ترتیب فرمود و او بی اجازت فرار نمود و میرزا الغ بیک او را گرفته باز آورد
و باز عنایت کرده و برا اسباب سفر او ساخته بجانب مغولستان روان ساخت و شرح این سخن
در آن موضع مسطور خواهد شد چون شیر محمد اغلان بولایت خود رسید امرا اتفاق نموده
او را بپادشاهی برداشتند و چون بر سریر سلطنت تمکن یافت نخوت پادشاهی و نزط کبر با فراغ
او را از قانون رعایت حقوق میرزا الغ بیک انحراف داد و علم بی نیازی بر بام گردون زد و از نکات
و عدول از جاده انقیاد معلوم میشد و سبب مجدد بادی مخالفت درین سال سنه سبع آن شد
که پسر علی گربت از ماوراء النهر گریخته پناه باو برد و میرزا الغ بیک او را طلبید و شیر محمد اغلان تمرد
و این معانی موجب آن شد که میرزا الغ بیک بجانب ولایت جته عزیمت نمود و پانزدهم ذی الحجه سنه
سبع در شاهرخیه قشلاق فرمود و فرمان همایون نافذ شد که لشکرهای اطراف ممالک ماوراء النهر
و ترکستان بیلجای مقرر در موضع معین جمع آیند و امرا مثل امیر النقار و امیر سلطان ملک و دیس برلاس و امیر
خواجه یوسف و امیر توکل با لشکرها بموضع قراسمان بسر بردند و در خلال احوال طالع فرخ فال منجم مستقصد
بیت و مشت برجها بیان و واضح و لایح گشت **وقایع سنه ثمان و عشرین ذکر نهضت میرزا الغ بیک بجانب ولایت مغولستان**
در آن زمان که خسرو سیارگان از کاخ ایوان بایوان برجیس آمد از جای دی بر سنه بیش آن یوسف بن

و از ابر معرکه پیکان اشک لیخار ریخته چنل سحاب از هر طرف زنگین کمان کرده بکف باران جوهری بر هدف دست
توانا ریخته و لشکر سرما از طلیعه سپاه بهار روی بانهزام آورده و نسیم جان پرور هوا لطف اعتدال
پذیرفت و روزگار از قدوم فصل بهار طبیعت حیات گرفت جناب میرزا الغ بیگ عزایم پادشاهانه
که قرین قضا و قدر است و رایهای خسروانه که همنشین فتح و ظفر خواهد بود در حرکت آورده و در نیت
هفتم ربیع الاول موافق هشتم حوت لشکرها مرتب ساخته بجانب مغولستان روان شد و در اثنای
راه آگاهی یافت که بعضی از لشکر یاغی در حدود اشیره قشلاق کرده رای جهان آرای که در اوایل
حال نظر بر اواخر اعمال انداخته و در بدایت بکثرت حساب خاتمه پردازد چنان اقتضا فرمود که جمعی
از لشکر منصور بر سبیل ایلغار سرعت نمایند و امیر لقمان و امیر ابوک بزرگ و امیر شاه ولی و امیر
اویس قوچین با سپاهی ❊ رهرو رهنمای رزم و کین ساختن ❊ سوار نیش خون و خو تاختن
روان شدند براهی که اندیشه بی رفیق توفیق از عرصه آن نتواند گذشت و وهم بی قرین تقدیر
ساحت آن نمی یارد در نوشت ❊ نه هیچ ساکن و جنبان دران نگرانجم ❊ نه هیچ ابر و سایه در و بکوه جم
و بعد از دو شبانروز برهنمونی بخت آگاه ناگاه بایلی رسیدند که سرداران آن ابراهیم و اوزین بهادر
بودند چون لشکر فیروزی اثر بیخبر بسر ایشان درآمدند سواران یاغی بیرون رفتند و باقی ایل
و الوس غارت یافته لشکر منصور غنیمت موفور گرفتند و بعد از دو روز ابراهیم و اوزین و جهانشاه و داود
قمرالدین خنجر کین از نیام عداوت کشیده بجنگ آمدند آتش حرب افروختند و دو دلشیر بجا
و مادوم بریده ده هزار سوار شمشیر گذار روی بحرب آوردند و ازین طرف امرای نامدار جوانغار و برانغار
و قول مردان جنگی محکم داشته در برابر خصم آمدند ❊ دو لشکر بهم بر زدند از کین ❊ تو گفتی زدند آسمان بر زمین
زبارید تیر همچون تگرگ ❊ بهر گوشه برخاست طوفان مرگ ❊ از جانبین یلان صرصر حملهای تند بردند
و از طرفین بر یکدیگر حمله آوردند سر سروران گوی میدان و بریم سنان گشت پیکر شمشیر نگاری از
شنگرف خون گونه لعل بدخشانی و یاقوت رمانی یافت درین حال جمعی از دلاوران سپاه منصور
عنان مسابقت از کابگران ساخته تیرها بارکردار بر کوهش نگاوران باد رفتار نهادند و نعره
الله اکبر باوج دو پیکر برآورده بر مخالفان زدند و جمعیت ایشان از پریشان ساخته مخالفان
شده بیکبار فرار نمودند و سپاه منصور در عقب رفته ابراهیم و دو پسر او را بقتل آوردند و این واقعه
چهاردهم ربیع الآخر در مقام آقسو بوقوع پیوست و سپاه ظفرشعار غنیمت و اسیر بسیار گرفتند

و میرزا الغ

و میرزا الغ بیگ بمنزل آقسو رسید و امرا ایلغار ترتیب عنایت یافته و دران مقام مشورت نموده رای
همگنان قرار گرفت که لشکرها بهیات مجموعی متوجه الوسهای قرامان شدند و از آب جوکه گذشته بکوتل
ابرکیته برآمده بسر خاب رسیدند و از راه بلقون بابیش رفته و بکیته کوتل برآمده و میل کرده بابه
بلاغی فرود آمدند و از آب چارون عبور نموده به عربان برکشلاغ کوک جنبه سراپرده همایون بازکشیدند
امیر خدایداد از امرای کبار آن دیار احرام درگاه شاهزاده ظفرشعار بسته شرف دستبوس یافت
و بمزید اعزاز و اکرام تشریف و انعام مخصوص گشته شاهزاده جوانبخت رعایت کیرسان نموده
و از برای استکشاف احوال اطراف فرمود و بطرف شیر محمد اغلان روان شد و در قنقو قونیای
سپاه یاغی دیدند جناب میرزا الغ بیگ پانزدهم جمادی الاخری تعبیه لشکر فرمود و در جوانغار امیر
ارسلان خواجه ترخان و برادرش پیر محمود قبچاق با امیر ابوک بزرگ مقرر شدند و در برانغار
امیر لقمان و امیر بهلول معین گشتند و قول لشکر مستقر نفس مبارک آمد و هراول قول امیر اسکندر
شدند و بوقا و امیر ابراهیم ایکو تیمور و اویس توچین و خواجه یوسف و مراد توچین بودند و جنیه
قشون مکمل جنب کوماک معین شد که اگر دشمن روی بجانبی آورد و مدد باید چند قشون مانند قضای
آسمان و بلای ناگهان بسر مخالفان رسند و از ان طرف در برانغار پاینده بوقا و در جوانغار
ملک صدر و در قول شیر محمد اغلان لشکر برآراسته و لشکر چون بحر اخضر در جوش و خروش
آمده متوجه یکدیگر شدند از ابر کین برق صاعقه تیر محبت و در فضای میدان تیغ و سنان
می ریخت کار از تیر و کمان تیغ و سنان در گذشت و گریبان رسید حمله گیر و دار و نعره میامنی برآمد
شیر محمد اغلان دانست که لشکرش است کاری نمیشود با امرای خود مقرر کرد که دست راست و دست چپ
یکی شده بیکبار بر یکطرف حمله کرده تیرباران کنند اگر صورتی روی داد فهو المراد و الا گریختن را عذری
باشد برین قرار جمیع اشکری زیاده از کواکب بروج و قرون از افواج یاجوج بر جوانغار لشکر
ظفرشعار حمله کردند امیر ارسلان خواجه چون کوه ثابت ایستاده جای خود محافظت نموده و یاغی
هرچند سعی کرد او را نتوانست جنبانید و میرزا الغ بیگ چون آن صورت مشاهده نمود فرمود که تومانات
هراول و کوماک از پیش صف قول گذشته بجوانغار پیوستند چون صفوف لشکر منصور صف کاه
بنیان مرصوص استحکام یافت جناب میرزا الغ بیگ فرمود که سورن انداختند غریو کورکه و آواز
دمامه برآمد و از غریدن کوس حربی نالیدن کره نای زلزله در کوه و ولوله در گروه افتاد و سپاه ظفر

بیکبار حمله کردند شیر محمد اغلان: بفرمود تا تیرباران کنند: هوا چون تگرگ بهاران کنند: یکدست
تیراندازی بنهاد در انداز کردند اما دولت بدپیوند دشمنان را مجال نداد و چون تاب مقاومت نداشتند
هزیمت غنیمت انگاشتند: درشتان از پوست بیرون جهید مانند مار: ز هر هیبت هر کرا اسم تو باشد در قفا
و علم شاهزاده جهان الغ بیک گورکان بحول یزدانی و تائید آسمانی ارتفاع یافت و آفتاب فتح
و نصرت از مطلع عنایت تافت و لشکر منصور آن روز تا شب جز زدن و گرفتن و کشتن کاری نداشتند
و شب هنگام سپاه فلک احتشام در موضع ... و نقو توجیع آمدند و فرمان همایون نفاذ یافت
که امیر داود و ایلچی بوغا با ده هزار سوار در عقب گریختگان روند و آنجناب رکاب فلک سای
بجانب ییلاق یلدوز که بهترین ییلاقهای آن نواحی است و در آن موسم از انواع ریاحین
روضه بود از بهشت برین برسم ایلغار حرکت داد و غنایم بسیار بدست لشکر نصرت شعار
افتاد و جناب خسرو فیروز جنگ تحریر این فتح از نتایج لطف یزدانی و سعادت آسمانی شناخت
و رایات نصرت آیات بعزم معاودت برافراخت و موکب همایون از ییلاق یلدوز بموضع
قرتکی مد و در آن موضع سنگ قاشی که پادشاهان قدیم از طرف ختا آورده بودند و حضرت
صاحبقران خواست که آن سنگ را بماوراءالنهر نقل کند و امیر جهانشاه را با چندین هزار مرد
چند باز داشت و او از نقل آن عاجز شد و حضرت صاحبقران اظهار تأسف میفرمود که چرا
آن سنگ نیاوردند و میرزا الغ بیک دو هزار مرد چند باز داشت تا بگردون آن سنگ را بسمرقند
رسانیدند و آن جناب بجانب سمرقند بازگشت و نوکران جهت تبلیغ بشارت بدرگاه سلاطین پناه
آوردند و اوایل شعبان این خبر سعادت اثر بهرات رسید و دغدغه که جهت آن سفر بعید خاطر
همایون بود مرتفع گردید **گفتار احوال سال هشتصد و بیست و دو** در افتتاح این سال میرزا بایسنغر بسعادت
و اقبال بعزم قوشلامشی و شکار عزیمت ولایت سیستان فرمود و هر چند روز بمساعدت بخت
فیروز در مملکت نیمروز بنشاط شکار انبساط نمود بعزم معاودت عنان سعادت معطوف ساخت
هفتم محرم در هرات فرود آمد و زمستان در ملازمت حضرت خاقان سعید در دار السلطنه هرات
قشلاق فرمود و اول بهار حضرت خاقان کامکار عاشر ربیع الآخر برسم جانور پرانیدن متوجه
ولایت سرخس شد و میرزا بایسنغر عازم جانب مشهد و طوس شد و خاقان فریدون نشان ...
گردون بارگاه چندگاه در آن دو ولایت جانور پرانیده و یوز و سگ و اسباب تعیش و خرمی گذرانید

شکارها

شکارها کردند و جشنها گرفته و بدولت و سعادت مستقر سلطنت باز آمدند و آنحضرت اواخر جمادی الآخر
امیر یوسف خواجه بن امیر شیخ علی بهادر با لشکری بجانب ملک ... فرستاده و ماه شعبان امیر موسی
کمال وفات یافت و او در زمان صاحبقران سوابق بندگی ثابت بود و در نوبت دولت آنحضرت
خدمات شایسته بجای آورد و آنحضرت فرزندان و متعلقان او را تربیت و نوازش فرموده راه
و رسم او را بجانب ایشان رجوع فرمود و در اواخر این سال میرزا الغ بیک که از یورش مغولستان
فتح و ظفر همعنان معاودت نموده بود عزیمت ملازمت پدر بزرگوار و خاقان روزگار فرموده
و پانزدهم ذی الحجه بشرف دست بوس و کنار و آغوش استسعاد یافت و بدیدار یکدیگر خرم شدند
زهی مبارک ساعت زهی خجسته زمان: که گرد سلطان با چنین زمان دیدار: زمانه را شده با عیش و خرمی الفت
بهار را شده با باغ و بوستان دیدار و بر سلامتی ذات عدیم المثال شاهزاده بیهمال که از آن یورش
باز آمده بود شکرها گفته صدقات بمستحقان رسانیدند و چند روز طوی داده شاهزاده توجه
ماوراءالنهر گشت و شاهزاده محمد جوکی همراه بیست و هشتم ذی الحجه از دار السلطنه هرات عزیمت
نموده و یک هفته بسمرقند رسید **و از بدایع وقایع** این سال همایون فال تدوین کتاب بدیع آیین
ظفرنامه است که نامه لطافت نگار ظرافت آثار الطف جهان اشرف ایران دری برج فطانت
و در درج متانت مولانا شرف الدین علی الیزدی افاض الله علیه غفرانه ساخته و پرداخته و بقلم
رقم نسیم عنبر شمیم مشام خاص و عام رسانیده و رفعت سخن از ذروه جوزا گذرانیده **بیت**
اول زبالای کرسی بر زمین آمد سخن: او سخن را باز بالا برد و بر کرسی نشانده: و آن کتاب لطافت انتساب
در تمام ربع مسکون بقوت دولت همایون قبول تمام یافته و پرتو التفات اکابر عالم بر آن نیز
جهان افروز تافته جزاه الله تعالی خیرا: من نمیدانم که آن چندین سخن را نام چیست: نی نبوت می توان گفتنش
نی ساحری انگیزش لفظ و کلکش آن دو سحر انگیز حلال: منشیان بشنید چون گوساله شد بس سامری
ساقیان لهجه او شراب اندر دمند: هوش گوید گوش را هین ساغری کن ساغری: و در بسط این سخن هم از
منشآت آن ذات ملک صفات که وله الجوار المنشآت فی البحر کالاعلام که در تعریف آن تالیف
و توصیف آن تصنیف فرموده و الحق بخامه گوهر نثار آثار دیدبجیا نموده سطری چند تحریر خواهد نمود
هر بوی که از مشک و قرنفل شنوی: از نکهت آن زلف چو سنبل شنوی: گر نغمه بلبل ز نی گل شنوی
گل گفته بود گرچه ز بلبل شنوی: و شمع کلام در آن مقام چنان سرانجام یافته که چون دولت ...

دهر به سعادت اقتضای ابقاء آثار ارجمند و دوام ذکر جمیل و نام بلند میکند و زمرهٔ برگزیدهٔ
وَآتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ که اشرف انام اند علیهم السلام در خلوت سرای خلت این موهبت
کرامت منزلت را مستحکم و دعوت مسالت می نموده اند و در ضمن فواید مواهب دیگر انتظام فرموده که
رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ و ارباب علو همت که صحیفهٔ همت
ایشان برقم إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَعَالِيَ الْهِمَمِ مرقوم شده همواره در ادخار ذکر جمیل و انتشار نام نیک
جهد مستطیع مبذول داشته و سعی بلیغ نموده و بعد قرون و ازمان و عهود دوران در ابقاء رسوم
و ادوات آثار محموده بانواع وسایل و اصناف اسباب و ذرایع توسل جسته اند و توصل نموده
و بی شبهه معلوم است که احوال و اوضاعی که بتمادی روزگار در هر بلاد و دیار وقوع یابد تحقیق
مفصل آن بر سبیل تفصیل از دست کوشش و سعی جمیل کسی که قادر نباشد بر احصاء آن بلاد
و دیار و ارسال کتب باطراف و اقطار از برای استعلام و استخبار بر نیاید و لهذا تواریخ دول
ماضیه که بنظم و نثر عربی و فارسی در سلک ضبط و تدوین کشیده اند بغیر از واقعه چند و بعضی احوال
بر سبیل اجمال از آن مستفاد نمی شود و چون دولت حضرت صاحب قران و فرزندان عالیشان
بکمال ختمی رسیده و منقبت آن مزیت انجامید و نسبت بدولتها دیگر نداشت **بیت**
چه نسبت بکوه گران کاه را ❁ نه چون کرم شب تاب دان ماه را ❁ و از خصایص پیغمبر آخر الزمان
که افضل و اکمل اولین و آخرین بوده عمل بما قال الله تعالی مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ
رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ مزیت ختم است پس امت رفیع منزلتش که منشور قدر ایشان
بتوقیع معلا كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ موشح و محلی است از منقبت ارجمند ختم البته بهره باشد
چو در سنبل چرد آهوی تاتار ❁ نسیمش بوی مشک آید ببازار ❁ و بر زیرکان پوشیده نماند که کمال
ختم آن تواند بود که هر چه از قبیل فضایل و کمالات باشد یکی از امت او را بغایت کمال و نهایت
تمامی رساند چنانچه مثل آن پیش از آن از دست قدرت کسی بر نیامده باشد و بعد از آن هم کسی آن
نتواند رسانید و چون از جلایل احوال و عظایم امور که نظام عالم و انتظام مصالح بنی آدم بی آن
ممکن نیست خلافت صوریست که سلطنت عبارت از آنست سزاینه باید که منقبت ارجمند این
سعادت تمند بامل معنی و غایت صوری ختم رسد و چون تاییدات آسمانی و داعیهٔ کشورگشایی
و گیتی ستانی در خاطر خطیر سلطان جهانگیر جهانبان خاقان اعظم بدیع الشان قطب الدنیا

والدین

والدین امیر تیمور گورکان انار الله برهانه و در سال هفتصد و هفتاد و یک از هجرت نبوی بسریر خلافت
و پادشاهی بر آمد و بطریقی که تحقیق کرده بنقیر و قطمیر شرح پذیرد معظم معمورهٔ ربع مسکون را باندک
زمانی در قبضهٔ تسخیر و تصرف آورد و شغل نظم سلطنت و جهانداری را برتبه رسانید که هر که
بر مضمون این کتاب بدیع انتساب مشتمل بر بیان وقایع اطلاع یابد و از اخبار و آثار پادشاهان
گذشته بر خبر باشد یقین داند که از اعاظم سلاطین سابق کسی مثل آن دست نداده و قریب باو
دست دهد لاجرم تاییدات آسمانی از سوابق عنایت صمدانی مقتضی آن باشد که حضرت پادشاه
خورشید رای سپهر اقتدار ❁ آن زبدهٔ فذلک محصول هفت و چار ❁ آن پیش از آفرینش کم زاد روزگار
مغیث الحق فی الدنیا و الدین ابو الفتح میرزا ابراهیم سلطان خلد الله سبحانه سلطانه بنفس مبارک
متصدی ضبط و تبیین احوال و آثار این دولت بیدار گشت و سایهٔ الطاف دارالملک شیراز
بران مهم شریف انداخت چنانچه صنف فی شیراز بزبان راز از آن تاریخ باز میگوید و
داستان جلیل و دقیق تفتیش و تحقیق فرموده بنوعی ترتیب داد و هر قضیه در محل خویش باز داشت
که تامل در آن از مؤیدات تمام سخنی است که در باب اصول این دولت بمرتبهٔ ختم سبق ذکر یافت
شد چه وقایع متعدد و اوضاع مختلف که در یک زمان هر یک در مملکتی واقع شده همه را بتفصیل
شرح داده بروجهی که هر قضیه از آن که اندیشه بران گمارند از مبدا تا مقطع ترتیب معلوم شود
و هیچ فاضل بارع در هیچ تاریخ رعایت امثال این دقایق التزام نکرده و در تفصیل و تکمیل قضیه
و درستی و راستی بمثل این و نزدیک بآن اتیان ننموده چون نسخه منظر اذکیا و دانشوران که دیگر
نسخها دیده باشند در امید رواج این سخن بمبالغه محتاج نیست و این تالیف منیف در اثنا
مجالس عالیه و خاطر خطیر بسوانح مصالح ملک و ملت التفات میفرمود از املاء شریف قلمی شد
چنانچه در نسبت وضع این مؤلف بآنحضرت اصلا هیچ مداهنه نیست و محرر این بیاض را در ترجیح
این ریاض بغیر از تنقیح و تهذیب عبارت و تصدیر بعضی داستانها بتشبیبی که در اصل تاریخ
مدخلی نداشته و این سخنان از برای بیان واقع و حسب حال کتاب نوشته شد نه توجیه مدحت
و ستایش چه امثال اینها را در جنب کمالات آن ملک ملکی ملکات وقع چندان نباشد
بآفتاب چه حاجت شب تجلی را و الحق نسبت تالیف آن کتاب بدیع انتساب بآن پادشاهزادهٔ
عالیجناب از کمال انصاف آن قدوهٔ اشراف است ❁ انصاف میدهم که جواد منصفی بود

صنف فی شیراز
تاریخ تیمور ظفرنامه
تیموریست

وقایع سنه تسع و عشرین عمارت مزار گازرگاه ❊ هر سعادتمندی که بنور عنایت ازلی
فروغ هدایت لم یزلی در مجمع الارواح تعارف و آشنایی یافت و عنان ارادت بطریق سعادت
تافت مراتب میل بزیارت اهل الله نماید و در رونق و رواج و عمارات مزارات ارباب اجتبا
سعی بلیغ مبذول فرماید و از روحانیت اکابر استمداد همت شعار روزگار خود سازد و میامن
سرادق ارتفاع بمعارج استعلا برافرازد ❊ کسی کاستعانت بدرویش برد ❊ اگر بر فریدون زند پیش برد
لاجرم هر روز از مواهب بخت فیروز انوار سعادت آثار بر وجنات احوال او اظهر گردد و هر ساعت
آیت عنایت بر صفحات کاینات لایح باشد بنابراین حضرت خاقان سعید در محرم این سال
بدولت و اقبال بنیاد عمارت مزار مورد الانوار آفتاب آسمان ولایت قطب سپهر هدایت
مطلع انوار غیب مشرق انوار لاریب واقف اسرار لاهوت کاشف ضمایر ملک و ملکوت مقبول
بارگاه حضرت باری قطب وقت خواجه عبدالله انصاری قدس الله تعالی روحه و کرمه
الصمد بفتوح فرمود و طرح آن عمارت عالی رتبه و وضع آن اساس بدیع منزلت
چنان واقع است که در پیشگاه که جانب شرق باشد صفه ایوان عالی روبجانب مزار بزرگوار
در غایت رفعت و کمال لطافت ساخته اند و در دو طرف آن صفه صفها و بر بالای آن صفهای
دیگر و خانها زیر و بالا در بلندی نزدیک بایوان و در جانب شمال صفها و خانها و در میان
جانب شمال صفه بزرگ و همچنین در جانب جنوب خانها و در میان آن صفه عالی و در جانب
مغرب که فتح باب سعادتست صفه عالی رو بطرف مزار فایض الانوار و در میان آن راهگذار
و در دو جانب دهلیز که شمال و جنوبست دو جماعت خانه در غایت لطافت ترتیب داده و بیرون
مزار بزرگوار در طرف مغرب کرسی رفیع بسته و ایوان هم عنان آسمان ارتفاع یافته ❊
فروغ طلعت خورشید و چرخ زنگاری ❊ نمونه ایست ز ایوان قطب انصاری ❊ چو بنگری طرف چرخ
در بروج و نجوم ❊ بعینه که آن نقش است پنداری ❊ مجموع آن عمارات بعد از آنکه بسنگ و آجر در
غایت لطافت ساخته بکاشی و زر حل و لاجورد زینت یافته و خطها و شکلها معقلی و کوفی و نقاشی
بسیار بتکلف در اطراف و جوانب پرداخته اند و حضرت خاقان سعید املاک و اسباب از وجوه
شایسته بر آن مزار مکرم وقف فرموده و مدت الحیوة الا ما شاء الله تعالی هر پنجشنبه که در آن
ماه واقع تواند بود بزیارت و ملازمت آن روضه منوره بنور رجا واثق که همچنان که در دنیا به

دولت

دولت بود در سرای آخرت در درجات مغفرت و طبقات مرحمت خواهد افزود بود و بسیل سعادت
محبت آن قوم و درین سال حضرت خاقان سعید در زمستان در دار السلطنه هرات قشلاق
فرمود و چون لشکر سرما روی بانهزام آورد و سپاه بهار استیلا یافت ❊ الحمد لله که بتولی خوش نوروز
بازآمد و از جور زمستان برهیدیم ❊ رایات همایون دوم ربیع الثانی در میمنت اقبال کامرانی
عزم جانور پرانیدن فرمود و رکاب عالی بجانب ولایت سرخس حرکت نمود و در راه سرما و برف
بنوعی قوی شد که زبان قلم از شرح و تقریر آن عاجز است و بنان بیان از اداء آن متجاوز
و چون موکب ظفر نشان بسرخس رسید و اطراف آن ولایت بیمن مقدم پادشاه عالم پناه مشرف
گردید چند روز در اطراف و نواحی جانور پرانیده شکار فرمود و از آنجا بزیارت مشهد مبارک
عزیمت فرمود و از روحانیت سلطان طریقت صاحب السیر و الطیر شیخ ابوسعید بن ابی الخیر
قدس سره مدد خواسته اعلام معاودت برافراخته و به ییلاق بادغیس آمد و بایسنغر فضل
قران بجانب ولایت سیستان رفته بود و چند روز در اطراف مملکت نیمروز نشاط و شکار
فرموده بدولت و سعادت [illegible] زمستان در باغ سفید بعشرت گذرانید و اول بهار عازم
ولایت طوس و مشهد شد و چند گاه در مرغزار رادکان و نواحی آن جانور پرانید و صحرا و هوا را
از وحوش و طیور خالی گردانید و رایت مراجعت برافراخت و عاشر جمادی الاخری دار السلطنه
هرات را بیمن نزول همایون مشرف ساخت و بعد از چند روز عزیمت اردوی عالی نموده در ییلاق
بادغیس بدولت ملازمت حضرت اعلی استسعاد یافت و میرزا محمد جوکی که ملازم برادر عزیز
میرزا الغ بیگ بسمرقند رفته بود مراجعت نمود و آخر جمادی الاخری بدار السلطنه هرات رسید و جناب
بایسنغری از ییلاق بادغیس بازگشته غره رجب بمستقر سلطنت آمد و حضرت خاقان سعید
منتصف رجب باغ زاغان بنزول اجلال فرمود و از جمله وقایع این سال وفات امیر مرحوم غیاث
الدین شاه ملک بود که ازین وحشت آباد ملال برحمت آباد انتقال نمود امیر کبیر صاحب تدبیر
و در زمان حضرت صاحب قران بخدمات شایسته موجه و منصب عالی یافت و چون آنحضرت
در ناصیه او آثار دولت و نجابت و انوار سعادت و فلاح مشاهده فرمود میل تربیت او نمود
و مید او عنایت در باره او با آنکه هنوز در عنفوان شباب بود چنان بود که آنحضرت روزی
او را در خلوت خاص طلب فرمود و فرمود که امرا خون فلان پادشاه را درخواست کرده اند و من

سخن ایشان نشنوده تو دیر زانو زده درخواست کنی و من ترا کی خواهم زد برخیز کی کوش می
و باز چون سخن در میان آید نترسی و پیش آیی و زانو زنی چون امیر شاه ملک چند نوبت زانو زد
آنحضرت فرمود که این سخن که امرا این گفته‌اند و نشنوده‌ام اگر حالا سخن این کودک نشنوم
دل شکسته شود و در میان همسران شرمنده گردد و التماس و درخواست او را قبول فرمود
و باین نوع او را روز بروز تربیت می‌نمود تا باعلی مدارج امارت رسید ▪ باین امیدهای
شاخ در شاخ ▪ کرمهای تو ما را کرد گستاخ ▪ و عنایت آنحضرت درباره او بمثابه بود که تولی
فرمود که هر مملکت فتح شود هر ده که اختیار کند سیورغال او باشد و مدت الحیوة سیورغالات
استمرار داشت و بسی بقاع خیر از مدارس و خوانق و مساجد و رباطها و حوضها یادگار
گذاشت و املاک خوب و مستغلات مرغوب وقف فرمود بتخصیص مشهد مقدس که مرقدش
آنجاست تقبل الله تعالی منه و حضرت خاقان سعید را بجانب او نوعی اهتمام بود که ولایت
خوارزم را در بسته سیورغال او فرمود و او در آن ملک حسن معاش بجایی رسانید که گردنکشان
آفاقی و گردن فرازان ولایات ازکند و اطراف دشت قبچاق را ایل و منقاد گردانیده
و حضرت خاقان سعید در ولایت سرخس شنید که امیر مرحوم شب دوشنبه یازدهم ربیع الاول
بجوار رحمت حق پیوست آنحضرت از جهت قدمت خدمت او شکسته دل و ملول و محزون گشت
اما چون عنان آجال در قبضه تقدیر ذو الجلال است و زمام آمال بدست تسخیر پروردگار ▪
در دست ما چو نیست عنان ارادتی ▪ گر ما نشسته‌ایم تا کرم او چه میکند ▪ نه تاسف نافع است و نه تلهف
مفید تقبل الله ماثره آغا خاتون و فرزندش ابراهیم سلطان لباسهای سیاه پوشیده
نعش او را بمشهد آوردند و در جوار حضرت امام در مقبره که ساخته بود مدفون شد و آنحضرت
حکومت خوارزم را که سیورغال امیر شاه ملک بود بفرزند او امیر ابراهیم سلطان عنایت فرمود
و مولانا و اعظم شهاب الدین عبد الرحمن لسان که از معتبران حضرت خاقان سعید بود در تاریخ
واقعه امیر مرحوم چند بیت فرموده بود و بنظم افتاده ▪ ای دل خسته چه حالت که ز انجم یکسر
همه در گریه‌اند ازین محنت و ننگ ▪ دامن چرخ چرا شد چو دل من پرخون ▪ چهره مهر چرا گشت چنین
پرآژنگ ▪ مگر آمد خبر تعزیت میر کبیر ▪ آنکه در جنگ بجنگش چو گوزن بود پلنگ ▪ شه ملک میر جوان بخت
جانبخش که بود ▪ پیش جود وی گهر و لعل چو خاره و سنگ ▪ رحمة الله علیه آمده تاریخ وفات

بادر

باد در روضه مصاحب حور با شاه پشنگ ▪ دیگر ▪ از وقایع این سال مرتضی اعظم المستغنی عن الالقاب
و الالقاب امیر رضی الدین سید رضا کیا که پادشاه ولایت گیلان بود و با وجود مشاغل
سلطنت مشاغل علم و حکمت بر ضمیر منیر او تافته و در سلطنت پادشاهی عمر دراز یافته و تمام اموال بیت المال
در وجه ارباب فضل و کمال مصروف داشته و در جهان فانی نام نیک باقی گذاشته و همه عمر بموجب فرموده
یا صفرا و یا بیضا غری غیری عمل نموده و مدت حیات دست کرم مبین بزر و سیم بیالوده و در روز نوروز
عالم کهن را وداع کرد ▪ بیت ▪ اگر سال گردد فزون از هزار ▪ همین است روز و همینست کار ▪ وقایع سنه ثلث
و ثلثین و ثمانمائه ▪ وفات شاهزاده مرحوم میرزا سیورغتمش بهادر ▪ غره صفر خبر واقعه هایله دلگداز جانسوز
و حادثه نایره عمر کاه جگرسوز شاهزاده اعظم آفتاب آسمان مغفرت بدر فلک رحمت میرزا سیور
غتمش بهادر رسید که در ممالک غزنین بموضع کابل شهباز روح نازنین او از قفس تنگ تن بهوا فضای
دلگشای ریاض رضوان پرواز کرد و شانزدهم محرم در جوار رحمت ایزدی فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر
وطن ساخت و خطاب قدسی ارجعی بر مجالس انس اختیار فرمود و حضرت خاقان سعید را مصیبت فرزند سعادت
مند موجب ملال شد و خود کدام واقعه از وفات خلف صدق که عمر ثانی و نتیجه زندگانی است دلسوزتر
و جان گدازتر تواند بود ▪ تا دیده دیده واقعه زین صعبتر ندید ▪ دل کین خبر شنید کس این خبر ندید ▪
جای آن بود که جهان سراسیمه وار پای زنجیر وجود بیرون نهادی و فلک بی سر و پای از دوران
باز ایستادی اکابر و اشراف آن ملک سیاه پوشیده و دلها پرخون و چشمها جیحون ساختند
و جانها خراب و سینها کباب کرده بمراسم تعزیت قیام نمودند حضرت خاقان سعید که اکمل و اعقل
بود امرا و ارکان دولت را از تغییر لباس منع فرمود و بصبر ترک جزع و فزع دلالت نمود چه با تقدیر آسمانی
مقاومت در نتوان آویخت و از قضا و رهایی نتوان گریخت در تاریخ واقعه شاهزاده گفته‌اند ▪ جناب
شاه و شهزاده آفاق سیورغتمش رفت ▪ گرد ز چرخ ازین ظلم کجا دارد باک ▪ خاک را دو وطن هست هم از روی
سال تاریخ و ماتش محل دارد خاک ▪ و آنحضرت تمام ولایات که سیورغال شاهزاده مرحوم بود بخلف
صدق او میرزا سلطان مسعود عنایت فرمود و درین سال جناب شیخ الاسلام الاعظم قدوة مشایخ
الانام محیی الدین محمد الغزالی الطوسی رحمه الله که بغایت عالم و زاهد و متورع بود و با سلاطین و امرا با هیبت
و عظمت اختلاط و انبساط می‌نمود و کرة بعد اخری احرام زیارت بیت الحرام بسته بود منتصف
رمضان وفات یافت ▪ وفات شیخ جهان شیخ محیی طوسی ▪ میانه طلب است و میانه رمضان

قضایای ماوراء النهر عزیمت میرزا الغ بیگ بطرف ولایت سغناق جهة یاغی شدن براق اغلان و آمدن

براق اغلان در سنه ثلث و ثلثین و ثمانمایه بار دوی محمد خان پادشاه اوزبک مسلط گشت و بر الوس مستولی شد و در سنه ثمان و ثلثین و ثمانمایه بولایت سغناق چند ده مملکت میرزا الغ بیگ آمده و در زمان حضرت صاحب قران جد او اروس خان که تغتمش خان را از مملکت بیرون کرد و او پناه بحضرت صاحب قران آورد چنانچه شرح آن در مجلد اول مفصل است اروس خان چند گاه در سغناق می بود و انجا عمارتی ترتیب نموده و براق اغلان در سنه ثمان و ثلثین و ثمانمایه بمیرزا الغ بیگ ورا تربیت فرموده اجازت داد و او بولایت اوزبک حکومت الوس بدست او افتاد و درین وقت بحدود سغناق آمده ایلچی پیش میرزا الغ بیگ فرستاد و اظهار کرد که بمین تربیت شما الوس خود را منتظم گردم و بجوار شما آمده بعنایت مستظهرم جناب الغ بیگ جهة آنکه پیش از اجازت آمده و میگفته که حلقه زار سغناق شرعا و عرفا متعلق بمن دارد یعنی جدم اروس خان در سغناق عمارت کرده و او را جواب صواب نداده و امیر ارسلان و خواجه برخان که حاکم آن حدود بود از براق اغلان شکایت کرده باز نموده که نوکران او درین جانب خرابی میکنند و خود را حاکم مطلق میداند ولاف سلطنت میزند میرزا الغ بیگ عزم آن طرف جزم نموده لشکر عظیم ترتیب نموده و عرضه داشت بپایه سریر اعلی فرستاده و شرح واقعه اعلام داد آنحضرت از جنگ و خصومت که سبب پریشانی عالم است منع فرموده اما لشکری تعیین نمود که در ظل رایت میرزا محمد جوکی بجانب ماوراء النهر روند و مقدم ربیع الاخر متوجه سمرقند شدند و درین مقام زبدة التواریخ البایسنغری اختتام یافت از تالیف افصح الفصحای و المتکلمین اعلم النسابة و المورخین نور الملة و الدین لطف الله المشتهر بحافظ ابرو الهروی مولدا و الهمدانی محتدا غفر الله له و تاریخ سال وفات و مدفن او درین بیت مذکور است ؛ بسال هشتصد و سی چهار در شوال ؛ وفات حافظ ابرو بشهر زنجان بود ؛ و چون میرزا الغ بیگ بقصد محاربه براق اغلان نهضت نمود و شرح آن سخن در مولف خواجه حافظ ابرو ناتمام بود مناسب چنان آید که صریر قلم بنغمه زیر و بم باتمام آن رقم از سر اهتمام قلم چو حافظ حکایت بانجام رساند ؛ سپهرش بساط سخن برفشاند ؛ قلم که بشیرین زبانی کند ؛ نی کلک شکر فشانی کند ؛ در آید بآثار شرح سخن ؛ بگوید ز اخبار چرخ کهن ؛ **ذکر محاربه میرزا الغ بیگ گورکان با براق اغلان**

چون میرزا الغ بیگ بعزم رزم براق متوجه سغناق شد و دران ولا میرزا محمد جوکی با سپاه خراسان بسمرقند رسیده و از عزیمت برادر بزرگوار وقوف یافت فی الحال عنان دولت بصوب ولایت

سغناق

سغناق یافت و سپاه خراسان و سمرقند بهم پیوست و کسی را در خاطر نمیگذشت که شهزاده براق را مجال جدال و خیال حرب و قتال باشد میرزا الغ بیگ بی التفاتانه متوجه او شد و او دل بر جاده اشته پای ثبات و قرار محکم فشرد و لشکری که داشت مرتب ساخت و بحسب اتفاق میدان معرکه پشته ها بود و سپاه مخالف تمام پنهان نمود و چون مردم لشکر برابر یکدیگر صف آرای شدند و سپاه میرزا الغ بیگ از لشکر مخالف بیشتر بود براق اغلان دانست که نصرت باکثرت مردم نیست و بحیله و مکر آورده مردم خود را جمع کرد و بیکبار حمله کرد و جوانان جانبین دو خاستگان طرفین نیزه و تیر و زخم تیغ جهان سوز سرو سینه هم از هم می شکافتند و سرها بر مثال گوی در میدان می انداخت و از تلاطم امواج دریا نبرد صحرای مصاف صورت فزع اکبر و دشت محشر پیدا شد و خلقی نامعدود و عددی نامحصور بقتل آمد و نیر سوگشته جدایی به پیوست که راه جنگ بر لشکر فرو بست ؛ دلیران سپه بر هم افتاد و حصار چرخ در عالم افتاد ؛ تن از اسپ سر از تن سرنگون شد ؛ فلک را با زمین صحرا خون شد ؛ لشکر میرزا الغ بیگ بکثرت خود مغرور بود و بموجب فرموده و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم از سپاه مخالف که در غایت قلت بود اصلا التفات نمی نمود غافل از انکه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة و واقع است مخالفان فدایی وار بیکبار روی بکارزار آوردند و دست تسلط و اقتدار بر آورده میمنه و میسره میرزا الغ بیگ بر هم زدند و مخالفان آهنگ قول کردند و قلب نیز منقلب گشت عاقبت امارت فرار و علامت انکسار بر لشکر ماوراء النهر ظاهر شده و حیرت و ضجرت بر میرزا الغ بیگ مستولی گشت و آتش غیرت در نهاد او افتاده هم بود که عنان تمالک از دست داده پای دران معرکه مهلک نهد و العیاذ بالله صورتی روی نماید که امکان تدارک آن در آیینه خیال پیدا نیاید امرای ماوراء النهر چون دیدند که کار از حیز اقتدار و قبضه اختیار بیرون رفت عنان بادپیمای میرزا الغ بیگ را گرفته از معرکه بیرون آوردند و پهلوان محمود دندانی از اقوام قور که از ملازمان حضرت خاقان سعید سرآمد پهلوانان جهان بود و بی اجازت آنحضرت بدولتخواهی میرزا محمد جوکی بماوراء النهر رفته بود و دران روز جنگ بمجادلگاه رسیده و آثار شجاعت و دلاوری بظهور آورد و چون دید که دشمن غالب شد میرزا محمد جوکی را بسعی بسیار از معرکه خونخوار بیرون آورده و بتعجیل تمام عازم سمرقند شدند و سپاهی که همیشه نصرت و ظفر شعار و پیشه ایشان بود فرار نموده غارت یافتند و او زینهار که صورت ظفر در آیینه خیال محال می نمود بعین الیقین مشاهده کردند و اموال فراوان بدست ایشان افتاد و تمام مملکت ماوراء النهر چنان بهم بر آمد که جمعی مردم کوته بین خواستند که دروازها

سمرقند برسند و تدبیر قلعه داری کنند اکابر سمرقند که صاحب اختیار آن بلاد بودند مانع آمدند گفتند بیت
سگی کمیت روباه زهره چنگ ؛ که با شیر مردان در آید بجنگ ؛ و لشکر اغلان در اطراف مملکت ماوراء النهر
و ترکستان بتخریب بلاد و تعذیب عباد اشتغال داشتند و از تاراج و غارت دقیقه نامرعی نگذاشتند
و این خبر وحشت و قصه ناخوش از خراسان بموقف عرض حضرت خاقان سعید رسید ؛ و از معظم وقایع
این سال هفته کارد خوردن حضرت خاقان سعید بود و شرح آن چنانست که آنحضرت با وجود علو مرتبت
سلطنت و کمال منصب خلافت که اکثر ربع مسکون در تحت فرمان همایون بود و از حدود چین تا اقصی روم
و از نهایت ترکستان تا پایان هندوستان فرمان جهان مطاع را انقیادی نمودند آنحضرت همیشه روی عجز
بر زمین اخلاص نهاده بود و زبان بذکر و مناجات گشاده و خاک سجده گاه را آب دیده اخلاص میکفت
الهی الهی که ملتمس این بیکس هیچ مرا همچنان که سلطنت مجازی و دولت عاریتی ارزانی داشتی بزرگی
حقیقی و جنت سرای معنوی راه نمای ؛ برسان بدان مقام که نشان تو بیابم ؛ غلط نشان که باید
ز نشان بی نشانی و چند روزی که زمام مهام ایام و سرانجام امور جمهور خاص و عام بقبضه اقتدار آنحضرت
دادی توفیق عدل و داد و تعمیر بلاد و توقیر عباد کرامت فرمای و آنحضرت پیوسته بوظایف طاعات
و شرایط عبادات قیام می نمود و حسن ادای فرایض و واجبات و سنن و مستحبات شعار و دثار آن
فرخنده آثار بود و بمیامن این صفات حمیده و محاسن نیات پسندیده حضرت مالک الملک تعالی و تقدس
جناب پادشاهی را در حفظ الهی نگاه میداشت و از کید و مکر بداندیشان آسیبی بآنحضرت نمیرسید ؛
اگر تیغ عالم بجنبد ز جای ؛ نبرد رگی تا نخواهد خدای ؛ و آنحضرت بموجب نص یا ایها الذین آمنوا
اذا نودی للصلوة من یوم الجمعه فاسعوا بمسجد جامع که داخل دار السلطنه هرات است تشریف حضور ارزانی
الی ذکر الله
میداشت روز جمعه بیست و سوم ربیع الثانی مسجد را مشرف ساخت و ادای نماز فرمود و بعد از
نماز بحضرت پادشاه کارساز رجوع نموده از مصلی برخاست بعزم بیرون آمدن ناگاه درون مسجد
آنحضرت را شخصی نمدپوشی احمد لر نام از مریدان مولانا فضل الله استرابادی بصورت دادخواهان کاغذی
در دست پیش آمد و آنحضرت یکی از ملازمان اشارت فرمود که سخن او معلوم کرده بعرض رساند احمد لر
بی اندیشه پیش دوید و کاردی چون قطره آب بشکم آنحضرت رسانید اما چون عنایت الهی در همه احوال
حافظ و ناصر آنحضرت بود آن وجود همایون امن و آسایش عالمیان و جهانیان بحقیقت گوشه نشینان
از صمیم جان دعاگویان ؛ دعای گوشه نشینان بلا بگرداند ؛ کارد کارگر نیامد و زخم قوی نبود و رگ

در مسجد

در مسجد جامع الجکیان بقتل آوردند از انجمله علی سلطان پسر پشکو قوچین که از معتبران بود در آن حال از آن
حضرت استفسار نمود که آن شخص را بقتل آرم و رخصت یافته بضرب تیغ بیدریغ هلاکش کردند
بد اندیش هم در سر شر شود ؛ چو کژدم که با خانه کمتر شود ؛ چون این قضیه واقع شد فریاد از نهاد
خلایق برآمد و فغان بآسمان رسید معهود چنان بود که در وقت سوار شدن آنحضرت نقاره
پیش پیش نقاره زنان میرفت چون خبر بنقاره چیان رسید که حضرت خلافت از جای نماز برخواست
بدستور آغاز نقاره کردند و ناگاه و بیکبار باز ایستادند غلغله در خلایق افتاد که چه حالت واقع
خلایق بربام مسجد دویده و بر سر ایوان که آنحضرت سوار میشد غلبه عظیم جمع آمد امرای عظام کرام
علاء الدین علیکه کوکلتاش امیر جلال الدین فیروزشاه از مسجد بیرون آمده سواره ایستاده
بودند که این صورت روی نمود آنحضرت امیر فیروزشاه را طلب فرموده امیر با اضطراب تمام سواره
بسجده آمده و آن حالت مشاهده نموده دود حیرت از نهاد او برآمد حضرت خاقان سعید خواست که در
تخت نشیند امیر فیروزشاه گفت که اگر آنحضرت در تخت نشیند فتنه عظیم برخیزد و مردم را در حیات
و ممات نعوذ بالله تردد شود و حضرت بدولت و سعادت سوار شد و نقاره بهیبت و عظمت
کوفته از راه راست بازار بباغ زاغان فرمود و اطبا و جراحان بعلاج و مرهم مشغول شدند و در تاریخ
آن واقعه گفته اند ؛ سال تاریخ هشتصد و سی بود ؛ روز جمعه پس از ادای صلاة ؛ قصه بس عجیب واقع
در خراسان ولی بشهر هرات ؛ کژروی در بساط چون فرزین ؛ خواست تا شه شهی زند شد مات ؛ میرزا بایسنغر
و امرا تفحص احوال ترک فرموده از کشتن او پشیمان شدند از حجرهای او کلیدی یافتند و دکان او را
جست و جو کرده در حجره خانه با آن کلید گشاده شد و اهل حجره جلیان آن شخص بیان کردند که چنین شخصی
اینجا بود و طاقیه دوزی میکرد و مردم بسیار پیش او می آمدند از انجمله مولانا معروف خطاط بغدادی بود
و این مولانا معروف سرآمد مستعدان جهان و نادره دوران بود و غیر از خط انواع فنون و اصناف
کمالات حاصل داشت در جواب قصیده خواجه جمال الدین سلمان گوید ؛ ز ترک چشم تو هر تیر غمزه کآمد
درون سینه نشست آنچنانکه دل میخواست ؛ و از سلطان احمد بغداد روگردان شده در اصفهان بملازمت
میرزا عمر شیخ آمده و در کتابخانه او منتظر شد گویند یکروز نزد او پانصد بیت نوشت و روز دیگر میرزا
هر روز پانصد بیت مقرر فرموده بوده و در روز هیچ ننوشت و در حکم میرزا اسکندر تخلف نمود
میرزا اسکندر سبب نانوشتن پرسید گفت منتظرم که روز کتابت صد روز در حکم میرزا اسکندر فرموده که بنا

وبارگاه برافراشتند ودیگر کس قلم میتراشید ومولانا می نوشت تا از دیگر هزار و پانصد بیت در نهایت
لطافت نوشت ومیرزا اسکندر انعام بسیار فرمود وحضرت خاقان سعید در وقت فتح ممالک
عراق وفارس مولانا معروف را بهرات آورده در زمره اختصاص کشید وکتابت خاص خود فرمود واو مردی
خوش محاوره وشیرین کلام بود ونمد عسلی پوشیدی وطاقیه نمد بلند هم از آن جنس بر سر نهادی
والف نمد برکردی وجمیع جوانان مستعد دار السلطنه هرات مثل مولانا تاج الائمه خوارزمی وازی
وغیره میل صحبت او کردند جمعی جهت خط وبعضی برای مصاحبت وخدمت مولوی بغایت خوشنود
وبزرگ منش بود ومیرزا بایسنغر میل آن فرمود که مولانا خمسه او خمسه شیخ نظامی نویسد وکاغذ
فرستاد ومولانا زیادت از سالی نگاه داشته نانوشته بازداد وجناب میرزا بایسنغر را اتفاق
ناملایم آمد القصه درین وقت مولانا معروف را مطعون ساخته گرفتند واکثر جوانان مستعد که پیش
او متردد بودند متوهم شدند وارباب طمع از ایشان زرها گرفتند ومولانا معروف را چند نوبت
بپای دار آوردند عاقبت در چاه اختیار الدین حبس کردند وخواجه عضد الدین دخترزاده مولانا
فضل الله وجمعی دیگر که با احمد لر اتفاق کرده بودند بقتل آورده سوختند وبسبب سوء المزاجی
که میرزا بایسنغر نسبت با مرتضی اعظم مقتدی اکرم امیر سید قاسم تبریزی قدس سره داشت
حکم اخراج او فرمودند وجناب سیادت بجانب سمرقند عزیمت نمود ودر غزلی شمه از شکایت این
حکایت بنازکی ادا میفرماید ومطلعش اینست ❁ ای عاشقان ای عاشقان هنگام آن شد کز جهان
مرغ دلم طیران کند بالای هفتم آسمان ❁ ودر تخلص میگوید ❁ قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن ❁
شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکسان ❁ ووقتی که عزیمت نمود وبعزم سوار شدن از وثاق بیرون
آمد فرمود ❁ نمیدانم چه افتادست قسمت از قدر ما را ❁ که زین درگاه میرانند دایم دربدر ما را
وحضرت خاقان سعید چند روز که حکما واطبا بشرایط علاج قیام نمودند صحت تمام یافت ودر وقت
طبیعت کرد تغیر از دامن همایون افشاندند وخلایق باخلاص تمام مضمون کلام ملک علام ورد
زبان وذکر جنان داشتند که الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ❁ وبصدق ونیاز دعا کرده می گفتند
تنت بناز طبیبان نیازمند مباد وجود نازکت آزرده گزند مباد ❁ سلامت همه آفاق در سلامت تست
بهیچ عارضه شخص تو دردمند مباد ❁ وحق تعالی صحت کلی کرامت فرمود ذکر عزیمت حضرت خاقان
سعید بجانب ممالک ماوراءالنهر حضرت خاقان سعید را چون از آسیب قضا عین الکمال چشم زخمی رسید

دست قضا بر جمال دولت و اقبال نیل چاره کشیده و در اطراف واکناف ممالک ربع مسکون
خبر این نازله هایله وسخنان گوناگون در افواه افتاد وروزگار فتنه انگیز ابواب محنت وبلا بر روی
جهانیان بگشاد ومیرزا الغ بیگ را در محاربه براق اغلان شکستی واقع شده بود وممالک ماوراءالنهر
بکلی بهم برآمده چنانچه سبق ذکر یافت آنحضرت عنان عزیمت بصوب دار الملک سمرقند تافت
ودر غره شعبان از دار السلطنه هرات نهضت فرمود ومیرزا بایسنغر بموجب فرمان متعاقب توجه نمود
وار دوی همایون به پنج رسیده موکب منصور از جیحون گذشت ومیرزا بایسنغر بموجب فرمان آنحضرت با
میرزا الغ بیگ گورکان بطرف تختگاه خراسان بازگشت وشب پانزدهم رمضان در اردوی شاهزاده
جهان خواجه منیر کیرنگی را به پهلوی روی راکه خواجه خیر بود در خیمه او کشته یافتند وقاتل معلوم نشد امیر سیف
الدین جنید جاوی قرباتی را بقتل او متهم داشته چه از تسلط واختیار او تمام رعیت آن ولایت
بتنگ آمده بودند ومیرزا بایسنغر از تا مرغاب بسرعت عزیمت نمود وبیست وهفتم رمضان در هرات
بباغ سفید نزول فرمود وشاهزاده را عرض مرضی طاری شد واطباء حاذق وحکمای مدقق مولانا
شمس الدین محمد آدم ومولانا نظام الدین شیرازی صبح وشام ملازم بودند وبر عقب اشربه وتدبیر
اغذیه قیام نمودند وبحسن معالجه آن دو عیسی دم فرخنده قدم مزاج شاهزاده عالمیان از منهج انحراف
واعتلال بجاده استقامت واعتدال باز آمد وصحت یافت بیت ذات تو یافت صحت کلی هزار شکر
کو خصم خون گرفته بمیر و حسود هم ❁ واردوی همایون از ساحل جیحون روان شده میرزا الغ بیگ واکابر
ماوراءالنهر چون سعادت واقبال استقبال نمودند وبشرف تقبیل انامل فیاض مفتخر وسرافراز شدند
ومراسم نثار وپای انداز بجای آوردند وآنحضرت بکمال عظمت در دار السلطنه سمرقند که مستقر سریر سلطنت
ومرکز دایره خلافت این خاندان عظیم الشان است استقرار فرمود ونخست بزیارات بابرکات
آن بلده مثل مزار شاهزاده قثم بن العباس رضی الله عنهما ومزار شیخ اهل سنت وجماعت شیخ ابو منصور
ماتریدی رحمة الله ومزار بزرگوار امام الدنیا صاحب صحیح بخاری خواجه محمد بن اسمعیل البخاری
علیه الرحمة توجه فرمود وازروحانیت ایشان مدد خواسته صلات وصدقات بفقرا ومستحقان
رسانید وارباب احتیاج را خوشوقت وخرم گردانید وبر تخت سلطنت خاقانی وسریر خلافت
وجهانبانی بتمکین تمام مقام وآرام فرمود واز محاربه براق اغلان تفحص نمود وبعد از آن واقعه
رسید وشرح آن سخن پرسیده جمعی امرا ماوراءالنهر که گناهکار شده بودند وایشان را در دیوان علی

یاساق زده و میرزا الغ بیک را در مقام خطاب و عتاب آورده باز خواست عظیم نموده چند گاه شاهزاده
بی اعتبار بود و آنحضرت باز ترحم نموده آن ولایت را بفرزند ارجمند ارزانی داشت و ضبط و دارای
آن مملکت را بحسن تدبیر او باز گذاشت و از فروغ آفتاب رایت ظفر آیت شاهرخی که بر اطراف آن مملکت
تافت آتش فتنه براق اغلان که دود از آن ولایت بر آورده بود تسکین تمام یافت و براق
بناکام و دندان آرزو در کام حرام شکست و عنان گریز براه آوارگی تافته با هزاران حسرت از آن
مملکت برگشت و آنحضرت ضبط و یاساميشی ممالک ما وراء النهر بواجبی فرموده رایات ظفر آیات
بجنوب مملکت چهاردهم ذی الحجه معاودت نمود و درین سال مزار بزرگوار پیر هری خواجه عبد الله
انصاری قدس سره که در محرم سنه تسع و عشرین بنیاد شده بود شرف تمام یافت
یافت آن عالی مقام از لطف سلطان احتشام **وقایع سنه احدی و ثلثین ذکر معاودت از ممالک**
ما وراء النهر موکب همایون از مملکت ما وراء النهر معاودت نموده پانزدهم محرم در دار السلطنه
هرات نزول اجلال فرموده و جهانیان بیمن مقدم خاقان عالم ستان اظهار استبشار کرده در
نثار و پیشکش بجای آوردند ❖ شکر خدا است که از یمن قدومش امروز ❖ کس را گله نماند
و صنا دید ایران و اکابر دوران از اقصی عراق و فارس تا پایان هندستان بتقریم زمین بوس
متوجه درگاه عالم پناه شدند و هر کس مناسب جاه و رواء بمراسم عنایت و عاطفت مشرف گشت و حضرت
معاودت یافت با وطان و بلدان باز رفتند ❖ بیمن التفات پادشاه بنده نواز ❖ جهانیان سوی اوطان
ولادت میرزا ابابکر بن میرزا محمد جوکی بهادر حق تعالی و تقدس میرزا محمد جوکی را دری از دریای شاهی
و دری از سپهر فضل نامتناهی کرامت فرموده در سلک سلطنت و عقد خلافت گوهر گرانمایه فزود
و در مرات کاینات صورت دلخواه روی نمود ❖ باز تازه نعمتی از بخشش سبحان رسید ❖ باز نو
سروی بباغ دولت سلطان رسید ❖ گویی از فال مبارک چشم عالم نور یافت ❖ یا خضر پیش
چشمه حیوان رسید ❖ بوستانی در میان گلشن دولت شکفت ❖ آفتابی در کنار سایه یزدان رسید ❖
و بیست و هشتم محرم جهان بیمن مقدم مکرم میرزا ابابکر مشرف شد و عالم را وجود آن مولود محمود
زیب ضیا و زینت و بها کرامت فرمود و حضرت خاقان سعید را مواد کامگاری ازدیاد یافت و از
فروغ او مهر عالم افروز انوار بهجت آثار بر چهره روزگار تافت و مهد علیا گوهر شاد آغا و میرزا بایسنغر
و ارکان دولت مراسم تهنیت تقدیم رسانیده ساچق و نثار آوردند و حضرت اعلی ترتیب جشن آیین

بزم

بزم اشارت فرموده و مجلس بهشت آیین رشک نگارخانه چین مرتب شد ❖ مبارک باد بر سلطان عالم جشن سلطانی
جهانبانی که زیبا شد باو تاج جهانبانی ❖ مدار عالم و دارای دور و داور دوران پناه ملک و پشت ملت و دستگاه
معین دین و دولت شاهرخ سلطان ❖ که در ایام او ❖ و میرزا محمد جوکی اسباب
طوی مرتب داشته چند روز متعاقب طویهای بزرگ فرموده و مجلس انس بنحو بهترین وجهی روی نموده و بساط
نشاط آراسته داد خرمی دادند و درهای عیش و عشرت بر روی روزگار گشادند ❖ هر وقت خوش
که دست دهد مغتنم شمار ❖ کس را وقوف نیست که انجام کار چیست **وقایع سنه اثنین و ثلثین ذکر عزیمت**
حضرت خاقان عالم ستان بصوب آذربایجان در اوایل این سال بمسامع جلال رسید که میر اسکندر
بن امیر قرا یوسف در مملکت آذربایجان باعلان کلمه عصیان جرات نموده و بالشکر گران عازم عراق
شده سلطانیه را گرفت و امیر بوسخواجه ولد امیر ایلیاسخواجه که حاکم سلطانیه و ابهر و قزوین و زنجان
بود گرفتار شد حضرت خاقان سعید عزیمت یورش آذربایجان تصمیم فرموده باحضار لشکر
فرمان داد و جهانیان یورش از آذربایجان از ممالک ترکستان و ماوراء النهر بدخشان
و ختلان و قندز و بقلان و بلخ و شبرغان و مرو و ماخان و کابل و زابل و سیستان و تمام خراسان
و خوارزم و مازندران و فارس و عراق و کرمان و اصفهان لشکرها از جهان در جنبش آمده
متوجه معسکر همایون شدند و شاهزاده عالیجناب میرزا بایسنغر و امرای عظام امیر شیخ لقمان
برلاس و امیر علیکه کوکلتاش برسم منغلای عزیمت نمودند و آنحضرت یکشنبه پنجم رجب
بطالعی که ازو مشتری شود مسعود ❖ از دار السلطنه هرات نهضت فرموده چهاردهم ماه بتربت
مبارک و مزار متبرک شیخ الاسلام احمد جام قدس سره رسیده از روحانیت او استمداد نموده
و نذور و صدقات بمستحقان آن دادند و بیست و یکم ماه بولایت نیشابور در آمده از ارواح مقدس مشایخ
آن دیار مدد خواست و بیست و ششم قصبه بحرآباد از فیض وجود آنحضرت مجمع البحرین آمده و مزار
منور و الانوار حضرت شیخ سعد الدین حموی قدس سره دریافته شرایط زیارت بجا آورده و موکب
ظفر قرین نهم ماه شعبان ولایت بسطام و خرقان را مشرف ساخته بزیارت شیخ ربانی و عارف
صمدانی شیخ ابو الحسن خرقانی و سلطان العارفین شیخ ابو یزید رحمهما الله تعالی فرموده و بآداب زیارت
قیام نموده فقرا و مساکین آن بقاع از بخشش سلطان جهان مطاع انتفاع یافتند و دوازدهم ماه بظاهر
بلده دامغان لشکرگاه پادشاه نصرت پناه گشت و آنحضرت بصدق نیت و صفای طویت

طراز گوهر فرمود و از ارواح مشایخ عظام که در آن فرخنده مقام آسوده و آرام دارند استعانت نمود
و هفدهم ماه قصبهٔ سمنان منزل همایون شد و آنحضرت سعادت زیارت شیخ بزرگوار و مقتدای
روزگار مرشد حقانی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی رحمة الله علیه دریافت و از آنجا عنان عزیمت
جهانبانی بجانب ولایت ری تافت و چهاردهم ماه مبارک رمضان ظاهر طبرک بنزول همایون
غیرت فزای فضای فلک گشت و زیارت سید عبد العظیم و شیخ ابرهیم خواص و امام محمد شیبانی
قدس الله تعالی ارواحهم بواجبی نموده مراسم آن بجا آورد و همچنین بهر ولایت که میرسید و مزاری
بزرگوار و ملایمت کرامت می شنید روی نیاز بآنجا آورده طریق نیازمندی سلوک میداشت لا جرم همگی
این میمنت و حسن چنین عقیده بهر طرف که موکب ظفر قرین روی آورد حق تعالی نصرت و اقبال
دو اسپه باستقبال فرستاده و هر آرزو که خاطر خطیر پادشاهی بر ضمیر منیر گذرانده عنایت الهی بر کنار
مراد او نهاده ؛ بهر طرف که رخ آورد و بخت بیدارش ؛ عنایت ازلی بود تا ابد یارش ؛
القصه حضرت خاقان سعید چند روز ملک ری را مرکز دایرهٔ سلطنت ساخت و رایت ظفر آیت در آن
ولایت برافراخت و لشکرها جهان و سرداران ایران و توران جنیبه کش سپاه ظفر پناه آمدند
و صد هزار سوار نامدار در ظلال اعلام نصرت اعلام قرار گرفت لشکری که عدد نجوم افلاک در تعداد
او نامخبر نموده و سپاهی که محاسب عقل دراک در شرح احصاء آن حیران بود ؛ سپاهی از شمار انجم فزون
سپاهی ز حساب فقه بیرون ؛ و حضرت اعلی بموجب واجعل لی وزیرا من اهلی استدعاء همایون
فرزند فرخ فال نقطهٔ دایرهٔ سلطنت و اقبال مغیث السلطنة و الدین ابو الفتح میرزا ابرهیم سلطان
فرموده بود یعنی ؛ امید سپاه و سپهبد عنت ؛ که روشن روان باشی و تندرست ؛ و در تاریخی که المقدر
من عند الله العلیم زبان عددبیان او میگذرد رایت فرقدسای کشورکشای عالم آرای پادشاه جهانگیر
جهاندار خسرو گردون صولت بهرام اقتدار ؛ آن چشم آفرینش و کام آفریدگار ؛ میرزا ابرهیم سلطان
از دار الملک فارس با لشکر بیقیاس متوجه اردوی پادشاه عالمستان عازم صوب آذربایجان شد
و در ظاهر ملک ری بمعسکر سلطان هفت کشور پیوست و حضرت خاقان سعید فرزند نجیب رشید را
در آغوش عاطفت و مهربانی کشید و از احوال ولایت و لشکر پرسید و چون حسن معاش و یمن عدالت او
معلوم بود تحسین بسیار و استحسان فرمود و همچنین میرزا رستم از اصفهان و امیر جقماق و امیر
ترخان از یزد و ابرقوه و امیر غیاث شیرین از مملکت کرمان و از سایر بلدان حکام و سرداران سیر

و بغایت پادشاهانه سرافراز می شدند و اردوی اعلی از ولایت ری نهضت نموده بیست و دوم رمضان
ظاهر سلطانیه منزل همایون شد و گماشتگان امیر اسکندر قلعهٔ را بطرح ریخته که ریخته بودند و چنان
قلعه که در روی زمین دیدهٔ عالم بین نظیر آن ندیده باشد دیگر بار در قبضهٔ تسخیر اقتدار درآورد
و آنحضرت غرهٔ شوال بسعادت و اقبال در آن مقام گذرانیده و نماز عید و آداب آن بوجود سعید ادا
رسانیده و جشن عید صیام ترتیب داده و ابواب مسرت بر ارباب دولت گشاده و هیچ آفریده قدم
از جادهٔ شرع بیرون ننهاد ؛ جشن سلطانی مرتب شد چه بزم عید را ؛ غرهٔ میمون شد دیدیم چنین بادهٔ را ؛
و حضرت خاقان سعید خورشیدوار بر سریر سپهر مکرم برآمد و بر یمین و یسار پادشاهان کامگار
و سرداران نامدار هر یک در مقام لایق آرام گرفته و حجاب چون ماه و آفتاب و مقربان
و خواص در اطراف بارگاه گردون اساس صف زدند ؛ همه چو لاله کله کج نهاده بر تارک ؛
همه چو غنچه قبا تنگ بسته تا دامن ؛ و امراء فلک صولت بهرام صفوت ترتیب طوی قیام نمودند
و انواع اطعمه گوناگون افزون از چند و چون مرتب ساختند و در خور قدر و مرتبهٔ هر کس از نجبا
بود در پیش آوردند و چون از کشیدن طعام فراغ حاصل شد آنحضرت فرمود که ملوک اطراف را
که در اردوی همایون بودند همه را تشریفهای فاخر و خلعتهای گرانمایه مشرف گردانیدند و بحکم
سلطان ممالک ستان ؛ بلغر نمود تا لشکر کینه خواه ؛ رود سوی دشمن ز درگاه شاه ؛ بحکم شهنشاه
گردون شکوه ؛ بجوشید لشکر چو دریا و کوه ؛ و هفتم شوال نواحی مزار بزرگوار ایوب انصاری رضی الله عنه
مخیم دولت و اقبال آمد و چند روز در آن خجسته مقام قرار و آرام بود و غرهٔ ذی قعده نصب خیام
معسکر سلطان جهان شد و از انجا لشکر گردون اساس عازم خوی و سلماس گشت و در آن
نهضت همایون روز بروز و منزل بمنزل از آیین سلطنت و فرمانروایی رسوم شوکت و
کشورگشایی بتخصیص در چمن عرض سپاه مورشمار شیرشکار حضرت شعار و مستحکم نمودن جیبا
و اسلحه و سایر آلات و اسباب رزم و پیکار آثاری مشاهده رفت که هرچه اهل تواریخ در مناقب
سلاطین کامگار و مراتب خواقین سپهر اقتدار از عهد کیومرث باز الی زماننا نظم و نثر پرداخته
و زیور آن اوراق لیل و نهار ساخته در جنب آن امری محقر و افسانهٔ مختصر می نمود ؛ شعر ؛
فان یفق الانام و هو منهم فان المسک بعض دم الغزال ؛ و ظاهر سلماس از قبهٔ گرباس
کیوان مماس افتخار از فلک دوار گذرانیده و رایت ظفر آیت فروغ عالمتاب بر زده

و بغایت

آفتاب سایندهٔ لشکر گردون صولت بهرام سطوت مرتب شد ذکر وصول موکب فلک اساس ظفر پیکر
و محاربه با سپاه ترکمان و انهزام ایشان چون صحرا سراسر از لشکر بیحد و قیاس که چون ذرات آفتاب افزون
و چون قطرات سحاب بی پایان بود چند فرسنگ مالامال شد و بدولت و اقبال در کمال هیبت
و جلال فرود آمدند از جانب مخالفان امیر اسکندر ترکمان و برادران با لشکر باران عدد
طوفان مدد که از شکوه آن ولوله و زلزله در کوه افتد نزدیک رسید حضرت خاقان سعید
بتعبیهٔ لشکر و تسویهٔ صفوف فرمان فرمود و برانغار مرکز رایات فتح آیات شاه کامکار و طلیعهٔ
سپاه ظفر اقتدار مغیث الدین ابوالفتح میرزا ابرهیم سلطان و لشکرهای فارس آمد بیت
جناح آنچنان بست بر پیشگاه ٭ که پوشیده شد روی خورشید و ماه ٭ لشکری گران سراسر
قدرت و توان همه پیلتن و لشکر شکن همه شیردل و پیل زور گسل و جوانغار را از فروغ طلعت پادشاه
و یمن جود خسروانه شاه فیروز جنگ مسند نشین سریر سلطنت اورنگ غیاث الدین میرزا بایسنغر
آرایش یافت و امرای عظام و مبارزان ایام با لشکرهای خراسان و مازندران در ظل
رایات خورشید آیات آنجناب جمع آمدند ٭ چپ راست آراست از ترک تیغ ٭ چو آراسته کوهی از سنگ
میغ ٭ سپاهی چون قطرات سحاب بی‌حساب و لشکری چون ذرات جهانتاب و قول را الغ میرزا مستقر
سلطان الروح باعلام ظفر اعلام حضرت خاقان سعید آراسته شد و شیر بیشهٔ جلادت و نهنگ دریای
شجاعت میرزا محمد جوکی بهادر با چند هزار سوار نامدار و دلاوران شمشیرگذار برسم کومک بملازمت
قول بزرگ تعین یافتند مقرر آنکه اگر در طرفی بمدد احتیاج افتد مردان مرد و دلیران صف نبرد مرتب
و مهیا باشند و امیر اسکندر میمنه و میسره و قلب و جناح و ساقه را یکایک به برادران نامدار
و بهادران نیزه گذار و دلیران روزگار و جانبازان روزکار که زبان تیغ بی دریغشان مفسر آیت
جلادت و لمعان سنان فتنه نشان نشان شجاعت تواند بود آراسته داشت و
لشکری بی عدد و سپاهی بیحد که از کثرت عدد اندیشه از تعدادشان حیران و محاسب وهم
از حصرشان بی نشان می نمود رایت جلادت برافراشت و آن دو سپاه جنگجوی تندخوی
در برابر یکدیگر صف آرای شدند ٭ دو لشکر صد هزاران پای تا فرق ٭ چو ماهی جمله در جوشن شده غرق
و جوانان جانبین و نوخواستگان طرفین آهنگ جنگ میدان رزم و عزم دوان کردند و توجه
فرموده بار کالمه فی سبحانه و تعیینها صبح شنبه هفدهم ذی حجه ٭ دو لشکر صد هزاران پای تا فرق

برآمد

برآمد زور گاه آواز کوس ٭ که لرزید ازان گنبد آبنوس ٭ حضرت خاقان سعید بعد از ادای نماز و عرض
نیاز بدرگاه بی‌همتا کارساز پای دولت در رکاب سعادت آورد و عنان اختیار بدست قضای حضرت
پروردگار داد و مردان لشکر چون امواج بحر اخضر و افواج دشت محشر در برابر یکدیگر آمدند و آنحضرت
بصدق نیت و صفاء طویت در میان میدان از گیت کوه پیکر سپهر منظر فرود آمده نماز فتح گزارد
و از حضرت ملک فلک بخش تعالی و تقدس فتح و ظفر طلبید و بر سمند کوه وقار برق رفتار سوار شد
جوان چو دولت سلطان روان چو فرمانش ٭ جهنده همچو اعادی رسنده همچو قضا ٭ و شاهزادهٔ میرزا
ابرهیم سلطان از برانغار عزم رزم فرمود و صدای و ما النصر الا من عند الله در طاس نگون
سپهر بوقلمون انداخت و رایت اقبال اولیا را نصرالله بدست شجاعت برافراخت و با گروهی نه دلیر
بلکه همه شیر و با فوجی نه شمشیرزن بلکه همه لشکرشکن بر مخالفان حمله کرد شکوه آورد و برادر امیر
اسکندر امیر جهانشاه بمدافعه پیش آمد و صرصر قهر دلیران شاهزادهٔ کامران گرد خذلان بر رخسار
وقار دشمنان بخت و کمند جان شکار دست او بار در گردن مخالفان بر سمتی دولت و اقبال
فرمان قضا جریان فرمود که فراشان سایبان شاهی و سراپرده پادشاهی برافرازند تا چنانچه
عنایت ربانی و اوتاد تایید آسمانی مستحکم سازند و از صدمت سپاه منصور بغلوای
لا نزاله باشتداد آدم برکشتون پای توان مخالفان متزلزل شد و چون امیر اسکندر ضعف برادر
مشاهده نمود و از قول همایون و جوانغار ظفر شعار کسی مقصدی پیکار او نبود باعتضاد برادر
متوجه لشکر فتح پیکر شاهزادهٔ صفدر گشت و آنروز امیر اسکندر تیغ خون افشان و سنان
ثعبان نشانش ستیزه‌ای کرد که دیگر مثل آن در آینهٔ خیال مقصور نخواهد بود و جهان از گیر و دار رزم
و پیکار آن جهان پهلوان انگشت تحیر در دندان تفکر ماند ٭ چنین بود تا روز بیگاه شد
زمین را ز من روز کوته شد ٭ و آن شب تا روز از طرفین پاس داشتند و از شرایط حزم و احتیاط
دقیقه نامرعی نگذاشتند و یکشنبه هژدهم ذی الحجه که صبح عالم آرا از مطلع افق روی نمود و ترک
مصباح صباح جستن گرفت و آثار طلیعهٔ سحر در اقطار جهان پدید آمد و ترک سپهر ادهم خنجر سیم
قراب از قراب بر کشید و از اشعهٔ خنجر و لمعان تیغ سحر عرصهٔ گیتی منور گردانید و شیر سوار گردون
تیغ لعل پیکر از مطلع شرق برافراخت و عالم را بطلعت نورانی رشک یاقوت رمانی ساخت
مخالفان غلبه نمود که تمام دشت و کوه از جنبش آن لشکر به آمد صف قتال و جدال آراسته

در مقام مقاتله و مقابله چو سد سکندر و قلعهٔ خیبر ایستاده و لشکری که در موقف جانسپاری و هنگام
نیزه گذاری باد تازی را بر عرصهٔ خاکی رانند آب هندی را در شعلهٔ آذر گیرند و از مردان جنگی
بسیط خاک تنگی گرفته و بساط صحرا و کوه بستوه آمده از عکس تیغ مینا فام پیکر آب لبسان آتش عقیق
عقیق مذاب بود و آتش از نهیب خنجر الماس گون در دل سنگ و پولاد آب می نمود و از طرف خاقان
کامکار سپاه نصرت شعار چنان حریص بحرب بامیدون که گویی حرب عزیز بود از لبسان جان شیر خوار
از فروغ تیغشان آفتاب ظفر درخشان و از ابر خنجر برق نصرت درفشان از عقاب خدنگ تیز
پر نسر طایر پهلو تهی کرده و بنوک ناوک شیر بار سینهٔ مور و دیدهٔ مار دوخته و مستقر لشکر
از نهیب سواران دشت محشر شده و مرکز خاک از بیقراری فلکی دیگر گشته اژدهای فلک از بیم اژدهای علم
سر در کشیده و شیر چرخ از هیبت شیر رایت بجان امان خواست   هر آدمی بار چو هر لحظه امان خواهد
ز شیر رایت تو شیر آسمان زنهار   بدین صفت آن دو سپاه کینه خواه عزم رزم کردند و مردان لشکر
چون دو کوه پولاد و چون دو دریای دمان از باد در حرکت آمدند علم چون مبارزان کینه ور
و اژدهای پیرق از باد حمله چون شیر ژیان بر خود می پیچید از هیبت و زلزلهٔ آواز کوس جای آن داشت
که بسیط خاک در جنبش آید و از دم نای رویین بیم آن بود که دایرهٔ فلک از حرکت باز ایستد
بر دلاوران جان در تن چون برگ بید از باد و عکس آفتاب در آب میلرزید و آسمان با وجود تیغ آفتاب
سر از حیرت آن معرکه میگردید   بجنبش در آمد دو دریای خون   شد از موج آتش زمین لاله گون
بنیزه بغرید چون نره شیر   در آمد برقص اژدهای دلیر   غو روییدین کوس گردون شکاف
فلک را در افکند پیچش بناف   سنان بهر موی بازی کنان   همچون روی دشمن نمازی کنان
شیران بیشهٔ دلاوری و دلیران بیشهٔ بهادری باستظهار نصر من الله و فتح قریب کوشش آغاز
فروغ تیغ چون برق از میغ آتش می فشاند و گرد نبرد از میان مبارزان بباران خون می نشاند
مبارزان طرفین چون شیران جنگی در هم آویخته و دلاوران جانبین غبار فتنه از اطراف معرکه
برانگیخته از بس کشته بر کشته افتاده بود سطح معرکه پشته پشته می نمود شهسوار آفتاب سیمتن
پرتاب جوشن سحاب پوشیده و مریخ خونخوار با همه پردلی از بیم آن رزمگاه و معرکه سر در تیغ کشیده در آن
حال شاه زادهٔ عالیجناب ملک هم عنان و فلک هم رکاب غیاث الدین میرزا بایسنغر
کفته بلند موکب با ظفر سخن کرده در از خنجر او در عهده زبان پاشیده و نور کوهر جوشن بر آفتاب

افکنده

افکنده سایه گوشهٔ چترش بر آسمان   از جرأة مخالفان چنان گرم گشت که نزدیک بود که از آتش خشم او زره
و زره و جوشن در بدن آن شیر دل پلنگ تن بسوزد و از جوانغار در ضمان عنایت پروردگار بجنبید
و عنان بسمند جهان نورد باد رفتار آتش سرعت داد و از جنبش او زلزله بر اعطاف زمین و ولوله
در اطراف آسمان افتاد و دلاوران لشکر شاه زاده که در میدان جنگ از شیر و پلنگ روی میگردانیدند و
از سیاه و هوشنگ را در حساب نمیگرفتند بر سپاه ترکمان زدند و ایشان آن حمله را که کوه از صدمهٔ
آن از جا رفتی بثبات تمام استقبال نمودند و سینهای برفته را هدف تیر بلا ساخته و بسر و بدن گردان افراخته
و چون تراکمه را دست کشت کر شکست با ایشان از خسرو فیروز بخت و مدار لشکر فیروز بر شاه زادهٔ
منصور محصور و مقصود و منحصر گشته تعبیهٔ نو ساخته و چون برق خاطف و ریح عاصف بجانب ترکمانان حمله
شاه زاده که در جوشن کین پرورده بود و بر مهد زین بالیده و باران تیغ و تیر باران کوه وقار
باریده و بمردی و دلاوری در دهان اژدها رفته و پنجهای شیر خاریده و از کثرت غوغای ایشان
متاثر و متغیر نگشت و دست اعتصام در دامن توکل زده پای ثبات در دامن قرار آورده و دست
عزم عنان جهانگشایی گرفته نهنگ خونخوار از جام انتقام در کشید و سمند باد رفتار که چون سمند زرین جان
شعلهٔ آتش جنگ میگرفت بر فضای معرکه در جولان آمد و بمدد بخت برنا و قوت بازوی توانا نبرد
کرد که داستان رستم در طاق نسیان ماند و خط نسخ بر دیباچهٔ جنگنامهٔ اسفندیار کشید و آب روی
دلاوری سهراب بر خاک ریخت و آتش رشک غیرت از جان سام و روان نیرم برانگیخت چندان
کشته و خسته بر هم افکند که سوار را مجال گشتن و پیاده را مجال گذشتن نماند و در صحرای معرکه چندان
سیل خون از میغ تیغ بارید که   ز خون هفت دریا برآمد بهم   زمین از دگر سو بجنبید و نم   هر سرفراز
کر تیغ برق میزد تا میان می شکافت و هر گردنکشی که نیزهٔ او بسینه میرسید از پشت بیرون میرفت
گاهی بزخم خدنگ دلدوز پیاده را بر زمین و سوار را بر زین میدوخت و گاهی بحد خنجر خاراگذار زره پوش
و سردار را چون خیار بدو نیم میکرد حضرت خاقان سعید آن فریدون فر جمشید کاه هنگام چاشتگاه
که سلطان والشمس و ضحیها رایت نور برافراخت و جهان را از پرتو نور عالم افروز روشن ساخت
بدستور معهود اشارت فرمود که فراش خاص خیمه او از نماز خانت خرکاه طهارتخانه برافراشت
و آنحضرت بخرگاه در آمده بطهارت اشتغال نمود و در اثنای طهارت از اطراف لشکر خبر میرسید
و احوال حرب و قتال میرسید و هر جا که مدد احتیاج داشتند کومک تعیین میفرمود و در محلی که شیر فلک

چون ماه زنهار میخواست و از مهابت زاغ کمان سیمرغ پناه بکوه قاف میپرید آنحضرت طهارت کامل ساخته
دوازده رکعت نماز حاجت بکمال خضوع و غایت خشوع بادا رسانیدند و با عقیده پاک روی اخلاص
بر خاک نهاده و فتح و ظفر از عنایت باری تعالی بسیاری بشکرانه بدست تایید تیغ ظفر پیکر از نیام
برکشیده و روی بسوی لشکر اعدا آورده سورن انداخت و حول یزدانی و قوت آسمانی سپاه ... را
پریشان ساخت و اجرام نوربخش فتح نصرت فروزنده و اعلام دولت و اقبال فرازنده گشت
و اعدا چون از ستیزه و آویز عاجز شدند رو براه فرار و گریز آوردند و حضرت خاقان سعید بر تیسیر
این فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین کامکار تواند بود شکر نعمای الهی ادا فرمود و بوظیفه سپاس
داری قیام نمود و مثال آسمان امثال تحریر فتحنامها نفاذ یافت و دبیر روشن ضمیر بیت
هر یک کلکش در کشف مشکلات جهان ❊ چنانکه نغمه داود در اداء زبور ❊ بالماس فکرت در معانی بی سفت
و آنرا در سلک الفاظ خوب کلمات مرغوب نظم میداد و باطراف ممالک ربع مسکون مشتمل بر ذکر
دولت همایون فرستاده میآمد و آنحضرت فرزند سعادتمند میرزا محمد جوکی بهادر را برسم منقلائی نامزد
فرمود و امرای کبار و سرداران نامدار ملازم رکاب ظفر انتساب تعیین نمود و ایشان تا از روم و
صحرای یورش در قفای مخالفان رفتند و آثار تسلط و اقتدار بظهور آوردند و صاحب ظفرنامه
الطف جهان اشرف دوران مولانا شرف الدین علی الیزدی طاب ثراه در ان یورش ملازم
رکاب شاهزاده عالیجناب ابو الفتح میرزا ابرهیم سلطان بوده است و میفرماید که انچه از کمال
بسالت شجاعت و فرط دلاوری و جلادت در ظاهر سلماس که معقل و حصن مخالفان شده بیش
بود برای العین دیده شد همانا که اگر عشر عشیر بطریق نقل از افواه استماع افتی عقل از قبول
آن البته ابا نمودی ❊ زاین ثبات شاه ابو الفتح بجنگ ❊ خون شد زحسد بروز میدان دل سنگ
این حال ز کوههای سلماس بپرس ❊ کز راه صدا شرح دهد از دل تنگ و این واقعه عظیم الشان که
الحق از بدایع وقایع عالم بعظم غرابت ممتاز و مستثنی است تاریخ وقوع آن یافت که از این نظم
مستفاد میشود ❊ اسکندر ترکان چو عصیان ورزید ❊ دارای جهان سزای آن واجب دید ❊ از تیغ ابو الفتح
چو بگریخت بجنگ ❊ تاریخ شد از فدا ابو الفتح بدید ❊ و چون مولوی شرح عظمت آن داستان از انجمن بیان دا...
قلم صنیعت رقم تیز سر انجام حکایت را لطف روایت امام مهره کلام حله اختتام پوشانید ع
در سخن خوبست حسن اختتام ذکر شکر حضرت پروردگار و تهنیت شاهزادگان و امرای نامدار و اخبار ...

چون آفتاب

چون آفتاب فتح و ظفر از مشرق عنایت برآمد و همای همایون فال سعادت اقبال جناح بجناح بازگشاد
و تایید آسمانی بیامن دولت حضرت خاقانی جمعیت ترکان را پریشان گردانید و لشکر منصور بخدمت
آنحضرت مضمون کلام معجز نظام الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده ❊ رطب اللسان عذب
البیان شد و بعجز و قصور خود اعتراف نمود و فتح و ظفر از عنایت حضرت آفریدگار دانست و شکر نعمای
الهی بجا آورد و شاهزادگان کامکار و امرای نامدار و بهادران شجاعت پیشه و دلاوران غضنفر اندیشه
که در میدان نبرد و معرکه مردان مرد آثار شجاعت و اقتدار ظاهر ساخته بودند همه را بانعام و اکرام
معزز و مکرم گردانید و پایه قدر همگنان از ایوان کیوان گذرانید ❊ زبحر کرم گشته غرق نعم
و درین وقت که اردوی گردون اساس در ظاهر سلماس نشسته بود از جانب ما وراء النهر و ترکستان
عرضه داشت و قاصد میرزا الغ بیک رسید و بموقف عرض رسانید که میان سلطان محمود اغلان
و براق اغلان در مغولستان محاربه عظیم واقع شد و سلطان محمود براق را بقتل آورد و همدران
ایام از خراسان ایلچی آمد و عرضه داشت که شاهزادگان میرزا مظفر بن میرزا بایقرا و میرزا سنجر بن
پیر محمد کابلی و میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد شیرازی جهان فانی را وداع کردند آنحضرت را از استماع
خبر وفات شاهزادگان ملالت عظیم روی نمود اما بر صبر و تسلیم چاره نبود و ترویح روح ایشان از اطعام
طعام و ختمات کلام ملک علام فرمود و از جانب ما وراء النهر باز ایلچی آمد و عرضه داشت که سلطان
محمود اغلان را محمد غازی در مغول قتل کرد ❊ کشتی بود کشنده را بهر مکافات ❊ تا باز بجا گشته شود انکه زدست
و پیش از آنکه میرزا ابرهیم سلطان برادر خاقان عالمستان آید قاصد و عرضه داشت از تخت
فارس فرستاده بود و از عزیمت خود بطرف ولایت هرموز و اطراف گرمسیرات خبر داده و شاهزاده
چون عزیمت نمود تحت قلعه منوجان را محاصره فرمود و چون بسبب شدت گرما موسم آن یورش بود
هرموزیان که از متمردان اند قلاع خود محکم ساخته در جزیره جرون خزیدند و دم درکشیدند لشکر فارس
بجهة عفونت هوا و حدت گرما خراب شده بسیار از حلیه حیات عاری گشتند و امرای فارس بطلب
حیل صلح کوزه شکسته بسته در هم بستند و بتحریر تحفه قناعت نموده بازگشتند وقایع سنه ثلث و ثلثین
ذکر نهضت همایون بصوب قلعه النجق و قشلاق فرمودن در قراباغ موکب همایون هشتم محرم از ظاهر سلماس
با لشکر بحد و قیاس نهضت فرمود و براه نخجوان میل جانب قلعه النجق نمود و چون آفتاب رایت
میمون سایه همایون بر آن ناحیت انداخت و ظلال فر ... موکب آن سرزمین را شرف ساخت

حصین بود در رفعت از ایوان کیوان گذشته و قاعدهٔ آن با نقطهٔ زمین قرین گشته و لشکر منصور رایت
نصرت گشاده و شمشیر ظفر کشیده دایره وار گرد قلعه در آمدند و نقطه کردار آنرا در میان گرفتند و اهل قلعه را
از مشاهدهٔ آن حال آتش در جان گرفته دود حیرت بسر بر آمد و عجز و قصور خود معاینه دیدند و پیشکش
و نثار با عذار بسیار بیرون فرستادند و آنحضرت بر حال ایشان بخشوده عزم یورت قشلاق
فرمود و هم از راه نخچوان بر کریوهٔ امرودلق دوازدهم محرم عازم قشلاق قراباغ شد و نوزدهم صفر
در قراباغ فرود آمد و امیر ابوسعید بن امیر قرا یوسف باردوی اعلی رسیده بسعادت ملازمت استسعاد
یافت و عنایت پادشاهانه شامل حال او گشت و حضرت خاقان سعید آن زمستان در قراباغ
اران گذرانیدند و قبهٔ بارگاه عالم پناه باوج مهر و ماه رسانیدند پادشاه جهان گردنکشان و والیان
از حدود فرنگ و روم و مصر و شام رسل و رسایل بهر گونه وسایل باردوی فلک احتشام فرستادند
و حالات و ملتمسات بوسیلهٔ امراء عظام عرضه داشتند و مهمات ساخته و انعام و اکرام
یافته برخصت اجازت مراجعت نمودند و آنحضرت حکومت مملکت آذربایجان و ضمایم آنرا بجناب
امیر ابوسعید بن امیر قرا یوسف که چون دولت و اقبال و ولی مید درگاه سلاطین پناه آمده
بود تفویض فرمود و غایت عنایت درباره او مبذول نموده و گوش هوش او را بنصایح پادشاهانه
و مصالح خسروانه آراسته گردانید و آنچه از خصایص خصایل انسانی و فواضل فضایل نفسانی
باشد بزبان گوهربار و لفظ درنثار گذرانیدند و دری چند شاهوار در گنج روزگار یادگار
نهاد که جوهرشناس عقل با کمال معرفت از بیان قیمت آن قاصر است و ناطقهٔ سخن پیرای قلم با چندین
جولان در مضمار بلاغت از شرح فواید و منافع او عاجز ◦ گوهری دادش که صد کانش بهاست
معنی جانبخش دانش بهاست امیر ابوسعید بشرف خدمت لب بر زمین بوسیده و جبین طاعت بر خاک
عبودیت سوده گفت ◦ رایت و رای تو تا افگنده اند ◦ نور بر چرخ بلند و سایه بر
خراب ◦ روشنان سقف گردون فارغند از احتراق ◦ ساکنان ربع مسکون ایمنند از اضطراب
بنده از شمار کدام نیک خدمتانست که چندین نوازش و الطاف و پرسش و استعطاف درباره
او مبذول فرمایند و انواع عواطف و اصناف عوارف نسبت با او رعایت فرمایند **بیت**
تا بر سرم فگندی از لطف خویش سایه ◦ چون آفتاب بر گردون سر کشیدم ◦ اکنون بر وفق رای انور و مقتضی
فرمان مطاع منطقهٔ مطاوعت و بندگی بسته ام و جگر از بر آستانهٔ خدمت نشسته بهر چه حکم کنی بر وجود من حکمی

وامیر ابوسعید

وامیر ابوسعید بخان خاقان پادشاه نشان که طراز بندهٔ لباس نیکنامی فرازندهٔ لوای شادکامیست
چون الف در میان جان جا داد ◦ و همچون دال بر گرد دل نشاند ◦ سخن کز جان برون آید نشیند لاجرم بر دل
و آنحضرت عزم مراجعت مبرم فرمود **ذکر معاودت سلطان ممالک ستان از یورش دوم آذربایجان**
بصوب خراسان چون مصالح مملکت بر وفق ارادت انتظام یافت خاطر همایون از جانب
آن ولایت فراغت حاصل آمد موکب منصور عزیمت معاودت مصمم گردانید و طنطنهٔ بشارت
باطراف اقالیم مسعود رسانید و یازدهم شعبان از قراباغ اران نهضت فرمود ◦ بهمین طالع مسعود و بخت
میمون فال ◦ نهاد روی بسوی مستقر عز و جلال ◦ تبارکی که سعادت بدان شود مسعود ◦ طالعی که از آن
بخت نیک گیرد فال ◦ در وقتی که خورشید عالم افروز چون جمشید بعزم بزم نوروز سراپردهٔ شاهی بشرف
خویش آورد و ابر نیسان عقود در آبدار در دامن باغ و گلزار ریخت و صحن چمن و گلشن پر بود
جواهر و لآلی در معدن آرایش یافت و جهان از آثار قوت ربیعی رونقی دیگر گرفت و بستان از
انوار ربیعی فروغی دیگر پذیرفت ◦ بیا که دهر دگر بار از قوای طبیعی ◦ گرفت در در و گوهر بساط ربیعی
و رایت ظفر نشان دوازدهم شعبان مظفر و منصور از آب ارس عبور نمود و میرزا بایسنغر دوم رمضان
بدار الملک تبریز آمده عمارات آنرا که خراب فرموده بود و در آنجا بملازمت حضرت خاقان سعید
رسید و اردوی همایون مفتتح رمضان بسلطانیه آمده چند روز میل اقامت فرمود و هلال شوال
سعادت و اقبال جمال نمود و آداب عید صیام در آن فرخنده مقام سرانجام یافت و شاهزادگان
و ملوک ممالک آفاق بتخصیص فرمان فرمایان ولایات فارس و عراق مثل میرزا ابراهیم سلطان
و میرزا رستم بهادر و امیر غیاث الدین شیرین و امیر چقماق و باقی سرداران و وارد محکان اجازت مراجعت
یافته هر یک بسوی شهر و ولایت خود شتافت و آنحضرت دوم شوال در ضمان عنایت ایزد
متعال عازم جانب خراسان شد و میرزا بایسنغر از صاین قلعه سیم ذی قعده برسم ایلغار روانه
شد و سمند شاهزاده چون ابر و باد برفتار آمد و صاعقه کردار بزخم نعل از آب آتش گذشت
و آن مسافت دور و دراز بده روز درنوشت و هشتم ذی الحجه بدار السلطنه هرات فرود آمد

وفات جلال یوسف اوبهی در هرات

همچو خورشید مشرف شد از برج ◦ **و در این سال** چند صاحب کمال از دار محنت ملال بسرای بقا انتقال
نمودند شب شنبه پنجم شعبان مولانا اعظم حاوی الفروع و الاصول صاحب المشروع والمعقول
مولانا جلال یوسف الاوبهی در هرات رحلت نمود و خدمت مولوی علم علمای زمان و افضل فضلا

جهان بود و جناب سلطان المحققین برهان المدققین مولانا سعد الدین التفتازانی علیه الرحمة در حین بیان
او انوار رفعات تین مشاهده نموده که در کتابت اجازت او ثبت فرموده که اگر بر سهو بیان یا بنان اطلاع یابند
بعد از تامل و احتیاط بتغییر بیانی یا تغییر بنانی اصلاح فرمایند هرچند خدمت مولوی را مجال این نوع جرأت
محال اما جناب استاد مشفق محقق در حق او این عنایت فرموده و چون جناب مرتضی اعظم کاشف
حقایق العلوم واقف موقف المعقول و المفهوم امیر سید شریف الدین علی الجرجانی غفر الله له در شهور
سنه ستین و سبعمائه بموجب فرموده بسمرقند تشریف آورد و روزی بر مسند افاده و تدریس در تفسیر آیت
اولئک علی هدی من ربهم بر زبان گوهر افشان گذرانید که بعضی شارحان کشاف در معنی علی تحقیق استعلا
تجویز استعاره تبعیه و تمثیلیه نموده اند و آن راست نیست چه در تبعیه افراد معنی شرط است و در تمثیلیه
ترکیب طرفین لازم پس استعلا مشبه به نباشد و بیان این سخنان در مولفات این محقق مسطور است
و چون این تجویز جناب افادت مآب مولانا سعد الدین فرموده بود و در آن زمان کسی تجویز نمی نمود
که بر جناب مولوی اعتراض توان فرمود این سخن در مجالس خواص و عوام شهرت تمام یافت و بسمع آن
رسید که حضرت صاحبقران آن دو محقق را حاضر گردانید و آغاز مباحثه و معارضه کردند و در
اثنای مباحثه مولانا جلال یوسف اوبهی دخل کرد و جناب مرتضوی در افتتاح انعقاد مجلس بهمایون
از حضرت صاحبقران التماس نموده بود که کسی از شاگردان جناب مولوی دخل نکند چون مولانا
یوسف مدخل کرد حضرت صاحبقران فرمود و مولانا یوسف را از مجلس بیرون بردند و مابعد بجهت
استاد محقق در آورده اند و امیر کبیر در باره مولوی لطف و مرحمت فرمود و برادر بزرگوار این فقیر
بمقدار چون برادرست اگر در ثبت اوصاف و ذکر القاب شروطی رود و مرحمت مطابق واقع باشد
شاید که توهم تکلف چهره صدق بعضی خواهند کار ابنا جنس سوء الظن خراشند و قلم برقم میل متهم گردد
جنابان که بنام مشهورند مذکور خواهند شد مولانا جمال الدین عبد الغفار طاب ثراه در دفع اعتراض
جناب مرتضوی جوابی فرموده هرچند بحث استعاره باین کتاب نسبت ندارد اما بحکم الکلام یجر
الکلام از نام مولانا جلال الدین یوسف سخن باین مقام کشید و چون شرح این سخن در میان ارباب
عمایم شهرتی تمام دارد این سخن بنوع بسطی اختتام خواهد یافت والاولی ان یعبر ذلک المبحث بالکلام
العربی المبین فانه اوفق بتفسیر کلام رب العالمین منقول قال صاحب الکشاف معنی الاستعلاء
فی قوله تعالی علی هدی مثل لتمکنهم واستقرارهم علیه وتمسکهم به شبهت حالهم بحال من اعتلی الشیء ورکبه

وقال

وقال المحقق التفتازانی یعنی بهذه الاستعارة تبعیة تمثیلیة اما التبعیة فلجریانها فی متعلق معنی الحرف وتبعیتها له
واما التمثیل فلکون کل من طرفی التشبیه منتزعة من عدة امور واعترض علیه المحقق الجرجانی بان کون علی
استعارة تبعیة یستلزم کون الاستعلاء مشبها به والتمثیل المستلزم لترکیب الطرفین یستلزم ان لا یکون
الاستعلاء مشبها به لانه معنی مفرد فلا یجتمعان واجاب عنه المحقق التفتازانی بان مبنی التمثیل علی تشبیه
صورة منتزعة من عدة امور بصورة اخری کذلک وهذا انما یوجب اعتبار التعدد فی الاخذ لا فیما یعتبر
ولا ینافی کونه متعلق معنی الحرف والمحقق الجرجانی رد هذا الجواب فی کتبه بان تلک الصورة المنتزعة من عدة
امور لا تنتزع تارة منها من کل واحد من تلک الامور بل تنتزع من کل واحد من تلک الامور بعض منها فیکون
کل من الطرفین مرکبا بالضرورة ومعنی الاستعلاء مفرد فلا یکون مشبها به وقال مخدومی واستادی اخی
اقول یمکن الجواب عنه بان معنی انتزاعها من تلک الامور هو ان یکون منتزعة من مجموع تلک الامور
وتقارنها وتعاضدها کالاستعلاء فانه هیئة حاصلة من تقارن الراکب المرکوب علی الکیفیة المخصوصة
فیکون واحدا منتزعا من عدة امور ولهذا اصح ان یستعار العنقود للثریا مثل ان نقول لاح فی الصبح عنقود
ملاحیة فی السماء وقد استعار النطاق والحمایل للکواکب التی حول الجوزاء وظاهر ان لیس هذه الا تشبیه
الاشیاء بالهیئات بالهیئة چون بحث مشهور تقریر مذکور سرانجام یافت جواد خوش خرام قلم عنان زمام بصوب
تحریر اسلوب معهود خواهد تافت و هم درین سال جناب خواجه ناصر الدین خلیل الله جامی ولد خواجه جلال الدین
محمود علیه که از اولاد عظام شیخ الاسلام احمد جام قدس سره بود در ماه شوال ازین منزل فنا و ملال
بجوار رحمت ایزد متعال انتقال کرد و جناب مرحوم در میان فرزندان آن خاندان آیتی بود و در جولان
میدان خراسان رایتی و هم درین سال جناب قدوة اهل کمال فخر الحفاظ و القراء و المحدثین شمس الملة
والدین شیخ الاسلام محمد الجزری رحمة الله خامس ربیع الاول مرغ روحش در گلشن شیراز بسوی روضه
رضوان بصد هزار اعزاز پرواز کرد و جناب مشار الیه در ضبط علم حدیث و حفظ روایت و بجمیع افضل
علمای اسلام و اکمل فضلای ایام بود حاوی متون تصانیف و جامع فنون تالیف و کتاب هدایه در
مصطلحات علم حدیث از مصنفات جناب شیخ کتابیست که در روزگار دوام آن چشم اولوا الابصار
ندیده و گوش هوش اهل اعتبار شبیه و نظیر آن نشنیده و در علم قراءت مولفات مقبول او که حالا
در میان مهره فن تجوید قبول متداولست و آن جناب بهر شهر و ولایتی که تشریف حضور ارزانی داشت علما
روزگار و فضلای امصار تلمذ و استفاده از آن جناب افتخار می نمودند و اولاد و صنعت روزگار در مجلس آن

وفات ناصر الدین خلیل الله
جامی

وفات شمس الدین محمد جوزی
در شیراز

بزرگوار حاضر ساخته بقراءت وسماع صحاح سته تیمن وتبرک میفرمودند ووالدین فقیر مولانا جلال الدین یحیی
رحمه الله صحیحین را بر جناب شیخ گذرانیده بودند واولاد خود مولانا جمال الدین عبد الغفار ومولانا شرف
الدین عبد القهار ومولانا عفیف الدین عبد الوهاب وبنده کمینه عبد الرزاق را بآن مجلس حاضر گردانیده
واجازه بطریق معهود ستانیده جزاهم الله تعالی خیر الجزاء وهم درین سال سلطان بخت بیگم بنت حضرت
صاحب قران در بلده نشابور از دار غرور بسرای سرور رحلت نمود وماه کامرانی در عقده ذنب
منخسف شد وخورشید عالم افروز منکسف گشت روزگار غدار عادت خویش ظاهر کرد وگردون دون
سیرت وسریرت خود هویدا ساخت خلود وبقا در جهان ممکن نیست وامید وفا ازو محالست جهان
خود درمانده ابتر از ماست باران گریه او وبرق سوختگی دل ورعد ناله از سنگ گریه بین وکوه کان بحسرت
در کوه ناله دان وچند ارکان صداست **وقایع سنه اربع وثلثین ذکر وصول موکب همایون بدار السلطنه**
هرات حضرت خاقان سعید از یورش دوم آذربایجان معاودت نمود ودوم ماه شوال بسعادت
واقبال از سلطانیه بصوب مملکت خراسان عزیمت نمود نسیم نصرت وزانیدن از مهب عنایت وزیدن
ونکباء نکبت خاک غبار در چشم دشمنان خاکسار پاشیده آفتاب دولت از افق پیروزی طالع
وصبح سعادت از مشرق عنایت لامع وخاقان عالمستان با لشکرهای جهان از سلطانیه روان شد
غبار سمند جهان نوردش سرمه دیده روشنان افلاک وغبار گرد دولت روز افزونش دستگیر گوشه
نشینان مرکز خاک نعل گران اد جوانانش حلقه گوش تاجداران تخت نشین وطوق بندگی وجود ویش
در گردن سرکشان صاحب تمکین وموکب ظفر نشان از ملک ری وسمنان ودامغان گذشته بظاهر
بسطام رسید وشرف زیارات اکابر آن بلاد ودیار دریافته از ارواح ایشان استمداد نمود وموکب
ظفر انتساب چون ماه وآفتاب منازل ومراحل می پیمود تا صحرای نشابور از زمین رایات منصور **مصرع**
که بادا چشم بد از دولتش دور ؛ رشک سپهر برین وغیرت فزای بلاد روی زمین شده چون دوران ایام
بانوی نیکنام سلطان بخت بیگم که خواهر صلبیه حضرت خاقان سعید بود بدار بقا انتقال نموده آنحضرت
جهت ترویح روح او ختمات کلام ملک علام واطعام طعام فرموده وصلات وصدقات بفقرا ومستحقان
رسانیده وروح او را در روضه رضوان شاد گردانیده ورایات نصرت آیات از نشابور عبور نموده دوم ماه
محرم در دار السلطنه هرات نزول اجلال فرموده واکابر جهان عموما واعاظم خراسان خصوصا اهالی هرات
مراسم پیشکش ونثار وشرایط تهنیت واستبشار بجا آورده وزبان حال گفته ؛ خجسته باد بنیاد از مقدمال

وصول

وصول رایات سلطان سنجر جلال ؛ بهر مقام که آید بهر کجا که رود ؛ همیشه حافظ او باد ایزد متعال واز اقصی ولایت
چین ومغول وترکستان تا انتهاء ولایت آذربیجان فرمان جهان مطاع را انقیاد نموده سر بر خط طاعت نهاده
بودند وطریق فرمانبرداری وشیوه باجگذاری مسلوک میداشتند درینولا اقتضاء سپهر منقلب احوال نوات
کزنیل چمن الکمال برجبره روزگار رفرفته آثار کشاکش از جانب مملکت خوارزم قاصد رسید وبموقف عرض
رسانید که لشکر اوزبک خاک غبار برق روزگار خود را پاشیده کرد وفتنه برانگیخته اند وسپاه بسیار یکبار قصد خوارزم
کردند وامیر ابراهیم ولد امیر شاه ملک تاب مقاومت نیاورده بکاث وخیوق خواهد رفت وخواجه اسمعیل الکن
وزیر اسباب قلعه داری مرتب ساخت ورایت مقابله ومقاتله برافراخت وعاقبت جانبر گشته تقبل
ولشکر اوزبک خوارزم را گرفته خرابی بسیار کردند وغارت وتاراج از حد گذرانیده بطرف دشت باز گشتند
آنحضرت را استماع این خبر بر خاطر گران ودشوار آمد وجمعی امرا نامزد آن دیار کرد ببلاد دشت ایلغار کرده
ایل والوس اوزبک تاخته ومجموع آن بی باکان را مستاصل وپریشان ساخت کرواجبه طبیعت ام کامات
واز امراء عراق عجم امیر حسین طارمی که در نواحی سلطانیه ابا عن جد یورت داشت احرام عتبه اقبال سبه
عزمت کعبه آمال نموده وبشرف ملازمت استسعاد یافت وبعنایت پادشاهانه سرافراز وممتاز شده
سلک مهام او انتظام گرفت وهم درین سال سید اهل کمال مسند اصحاب جلال مرتضی اعظم مقتدای سادات
عرب وعجم کاشف انوار التقی واقف اسرار نامتناهی امیر نور الدین سید نعمة الله طیب الله ثراه منقلبه
ومثواه بیست ونهم رجب ازین وحشت آباد دریغ وعقب سهشا بروضه طیبی روضه رضوان در قریه ماهان
کرمان در طیران آمده ودر همان مقام مدفون است این چند بیت در حال ترجمه نظم فرموده **بیت**
نعمة الله جان بجانان داد ورفت ؛ بر در میخانه مست افتاده رفت ؛ کل شیء هالک الا وجهه
خواند بر دنیای بی بنیاد ورفت ؛ چون ندا ارجعی از حق شنید ؛ زنده دل در عشق او جان داده رفت
نعمة الله دوستان یادش کنند ؛ تا نه پنداری که رفت از یاد دوستان ؛ وحاوی اوراق عبد الرزاق بن جلال اسحاق
بحسب اتفاق در شهور سنه خمس واربعین وثمانمائه ببلده کرمان وقریه ماهان رسید وبزیارت
آن مشهد منور ومرقد معطر مشرف گردید وقبه وبارگاه وکتبه وخوابگاهی در غایت عظمت مشاهده نمود
از روحانیت آنحضرت فتوح بسیار قرین روزگار آمده وهم درین سال جناب مولانا اعظم قدوة اعاظم
العلماء فی العالم مولانا رکن الدین محمد الخوافی در ظاهر دار السلطنه هرات در قریه خوزه درواز شبان
جانش در هوای آشیان قدس پرواز کرده ودر مزار بزرگوار مقبول حضرت باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره

وفات شاه نعمت الله در ماهان کرمان

وفات رکن الدین محمد خوافی در هرات

مزن یافت و بخدمت مولوی حاوی فنون صوری و جامع علوم معنوی بود مرید شیخ علی کلاه که نسبت خرقه
آنجناب بحضرت سلطان سیدی احمد کبیر و مرشد آفاق شیخ ابو اسحق قدس الله تعالی ارواحهم میرسید
و جناب مولانا سالها در دار السلطنه هرات ملجاء علماء اسلام و مرجع کبراء ایام بود و اعیان حضرت
و ارکان دولت حضرت خاقان سعید بصحبت شریف آن وحید زمان تیمن و تبرک میجستند و مولوی در جمیع
علوم اسلام خاصه علم حدیث و اصول و کلام دستی تمام و اقتداری مالا کلام بود ❁ بجان جمله پاکان
که در جمیع علوم ❁ میان مردم یکی فنه بود دبیهما ❁ در اوان جوانی و عنفوان زندگانی که نهال شباب
در جویبار اعتدال سیراب بود برای تکمیل تحصیل آهنگ راه عراق فرمود و دران زمان تمام ممالک
فارس و عراق از فروغ رای آفتاب اشراق سلطان مطاع جلال الدین شاه شجاع بغایت معمور و آبادان
و خدمت مولوی بولایت فارس رسیده و شاه شجاع بصحبت مولانا میل نموده گاه گاه بمجلس همایون استدعا
فرموده و مولانا چند نوبت اجابت نموده اجازت طلبیده و متوجه سفر حجاز گردیده و بکرات حج اسلام
بجا آورده و دولت مجاورت بیت الله الحرام و سعادت زیارت نبی علیه السلام دریافت و بعد از آن
میل صحبت سلاطین ننموده ایام گذشته را در مقام عذرخواهی بود و مولانا را در تمام علوم
نکات و لطایف و تشبیهات و ظرایف است و در حلاوت سخنان و محاوره صحبت خلاق ملیح اللسان
و فصیح اللسان بود و روزی طالب علمی از خدمت مولوی استفسار نمود که آنجناب شرح اصول
ابن حاجب بر کی گذرانید مولانا در جواب فرمود که قاضی عضد الدین پیش کی خواند طالب علم گفت
قاضی مصنف آنست مولوی گفت قاضی آنرا تصنیف می تواند کرد دیگری نمی تواند دانست
دیگر از مولانا پرسید که خدمت مولوی چون میل تاهل نفرمود مولانا فرمود که سلسله اولاد
از آدم علیه السلام باین ضعیف رسیده میخواهم که یک سر سلسله در دست حضرت آدم باشد
و سر دیگر در دست این ضعیف آری علو الهمة من الایمان ❁ همت هر کس بقدر همت والای اوست

وقایع سنه خمس ثلثین ذکر قشلاق فرمودن میرزا بایسنغر در مازندران

سلطان معظم و فرمان فرمای اقلیم
عالم حضرت خاقان سعید مصلحت وقت و رونق سلطنت چنان دید که نور حدقه پادشاهی و نور حدیقه
الهی میرزا بایسنغر اتفاق قشلاق در مملکت مازندران و استراباد نماید و از فروغ آفتاب
عدالت اطراف آن ولایت منور فرماید و امراء کبار امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش و امیر محمد صوفی
ترخان و امیر محمد شاه برادر امیر جلال الدین فیروزشاه و امیر محمد میرم ولد امیر الیاس خواجه غلام

رکاب سلطنت انتساب با لشکرها جهان عازم صوب مازندران شدند و شاهزاده فریدون فر
شهر صفر از دار السلطنه هرات نهضت فرموده و برسمند سبک سیر که از غایت سرعت بر ایام ماضی
سبقت می نمود و بوقت عنان کشیدن زمان مستقبل را در حال در می یافت و در پستی مانند قضای آسمانی
فرود می آمد و در بلندی چون دعای مستجاب بالا میرفت سوار شد آسمان از هیبت آواز سمش کبود
برآمده و ماه نو از شرم نعلش بخویشتن فرو رفته ❁ در مقامی که کند خنگ فلک سیر تو سیر ❁ ماه را
خود نبود جای بجز صف نعال ❁ شاهزاده ممالک ستان همچو چون ابر و باد باستراباد در آمد ❁
شرف یافت ز رو ملک جرجان زمین ❁ وطنگاه شاهان ایران زمین ❁ و چند گاه بعدالت و سعادت
دران مملکت گذرانیدند و کوکبه سلطنت بایوان کیوان رسانیدند و درین اثنا امیر محراب ترخان
که مقدم امراء دیوان بود و در میدان سخاوت بچوگان کوشش گوی بخشش از اقران می ربود
از وادی وحشت و غرور بسرای الفت و سرور رحلت نمود و در هیولا از جانب عراق و آذربایجان
ایلچیان رسیدند و بموقف عرض رسانیدند که امیر اسکندر برادر خود امیر ابوسعید را که آنحضرت
بحکومت آن مملکت گذاشته بود بقتل آورده و بر سریر سلطنت متمکن گشت و گرد فتنه و فساد بر خاست
و انواع ظلم و بیداد تمام آن دیار و بلاد را فرو گرفت **ذکر نهضت همایون بجانب خراسان** حضرت خاقان
سعید اواسط جمادی الاولی موافق اواخر حوت بعزم قوشلامشی و جانور پرانیدن عازم ولایت
سرخس شد و چون غبار موکب منصور دیده اعیان آن ملک را روشن ساخت چند روز بسان سرور
سیارگان بر سر خنگ فلک سوار شد و در اطراف صحرا و بیابان تاخت و بجانور پرانیدن و یوز
و سگ دوانیدن هر طرف صید بسیار انداخت و چون صحرای سرخس پی سپر مراکب کواکب سپاه گشت
و اطراف و اکناف و حواشی و حوالی از وحوش و طیور خالی شد آنحضرت عزیمت مشهد مبارکه نموده
بشرف زیارت سلطان طریقت برهان حقیقت صاحب السیر و الطیر شیخ ابو سعید بن ابو الخیر جبل
سرمه استسعاد یافت و آفتاب عنایت آنحضرت بر ساکنان آن بقعه منوره تافت و آداب
زیارت بواجبی ادا نمود و عواطف پادشاهانه فقرا و مستحقان را صلات و صدقات عنایت فرمود
و در خلال این احوال میرزا الغ بیک از قشلاق بخارا متوجه اردوی اعلی شده بدولت ملازمت والد
بزرگوار و جمشید روزگار سرافراز آمده و آنحضرت نسبت بفرزند سعادتمند مواهب پادشاهانه
و مواجب خسروانه ظهور آورده اجازت مراجعت ارزانی داشت و در هیولا میرزا بایسنغر کوچ

زمان در مملکت مازندران قشلاق کرده بود خلف صدق خود میرزا سلطان محمد را باردوی همایون
فرستاده و خاقان کامکار شاهزاده را در آغوش مهربانی کشیده احوال آن دیار استفسار نمود
و شاهزاده بحسن تقریر دلپذیر شرح قضایا آنجا بنوعی ادا نمود که موجب عنایت جد بزرگوار خاقان کامکار
شد و آنحضرت مکرر لطف گفتار و حسن رفتار و تمکین و وقار شاهزاده را با وجود صغر سن
مشاهده نمودی و شاهزاده برسم ملازمت متردد بودی آنحضرت فرمودی که بایسنغر می آید آری
پسر کو ندارد نشان پدر ❊ تو بیگانه خوانش مخوانش پسر ❊ و چون رای اصابت شعار از نشاط
شکار فراغت یافت عنان دولت و سعادت بصوب سریر سلطنت تافت و اوایل ماه شعبان
در ضمان عنایت ملک مستعان در دار السلطنه هرات نزول فرمود و میرزا بایسنغر از ولایت
مازندران معاودت نموده بمستقر خلافت رسید و بسعادت ملازمت حضرت خاقان سعید مشرف
گردید و در شوال از جانب سمرقند خبر آمد که شاهزاده عبد الرحمن ولد میرزا الغ بیگ گورکان وفات
یافت و میرزا الغ بیگ بفراق آن در مکنون بغایت ملول و محزون گشت آنحضرت کریمه انا لله
را چون بر زبان گوهر افشان در آورد یکی از معتبران برسم عزا رسانیدن بجانب سمرقند
روان فرمود و میرزا الغ بیگ را بمواعظ و نصایح تسلی و تسکین داد و از جانب شیراز خبر آمد
که شاهزاده اسمعیل سلطان ولد میرزا ابرهیم سلطان بریاض رضوان خرامید و چون میرزا
ابرهیم سلطان را غیر شاهزاده مرحوم فرزندی نبود جزع و اندوه بسیار نمود و بیم آن بود که
دست از تدبیر مملکت باز دارد و درین سال جناب افادت مآب معالی انتساب خواجه صاین
الدین علی اصفهانی چهاردهم ذی الحجه در دار السلطنه هرات وفات یافت و این خواجه
صاین الدین افضل علما و اکمل فضلا بود و او را در انواع علوم مولفات عربی و مصنفات
فارسی در غایت لطافت و نهایت بلاغت واقع است و هر کرا توفیق رفیق کرده که شرح فصوص
الحکم و کتاب مفاحص و شرح قصیده ابن فارض که مرقوم قلم گوهر نثار اوست مطالعه کند صدق
این دعوی در نظر انصاف او ❊ چون لمعه آفتاب واضح باشد ❊ و برادر اکبر و مخدوم دانشور مولانا
جمال الدین عبد الغفار بن مولانا جلال الحق القاضی الامام در همین ذی الحجه نوزدهم ماه جهان فانی
وداع کرد و او را در علوم دینیه و معارف یقینیه مهارتی تمام بود و بر اقران فایق و بر همگنان سابق
می نمود و جناب مولانا رکن الخوافی و حضرت مولانا جلال الدین یوسف الاوبهی برای جناب نحوی ❊

وفات خواجه صاین الدین علی اصفهانی در هرات

وفات جمال الدین عبد الغفار مولف کتاب

اجازات عالیه افادت فرموده اند رحمة الله علیهم اجمعین ❊ همه کار جهان را هست انجام ❊ بنور دانش
علما اعلام **وقایع سنه ست و ثلثین و ثمانمائه آوردن امیرزاده یار علی بهرات** میر جلیل الله شروانی که شرح قدرت
خاندان آن دودمان محتاج شرح و بیان نیست و شاید که درین صفحات بکرات شمه از آن بمعرض
عرض رسیده باشد و همت ایشان از نسبت بخاندان حضرت صاحب قران کمال اخلاص و وفور اختصاص
آراسته بود و وجود را مخصوص آنحضرت میداشتند درین وقت امیرزاده یار علی ولد امیر اسکندر که از
پدر گریخته پیش او رفته بود گرفته و مقید ساخته از راه دریا بدرگاه عالم پناه فرستاده و حضرت
خاقان سعید او را تربیت فرموده چند گاه در درگاه و شاهزادگان راه و رسمی داشت روزی آنحضرت
بنظاره کمان عید که استاد فرخ ریخته گر ساخته بود و سنگ چهار صد من بدوی می انداخت سوار شد
و در شمال کوه باد ولیکه که محل سنگ انداختن بود خلایق انبوه عام تمام از شهر بیرون آمده بودند و آنحضرت
بر فراز پشته ایستاده تماشا میفرمود ناگاه امیرزاده یار علی پیدا شد و او جوانی بود در کمال حسن و لطافت
و غایت خوبی و ملاحت مردم شهر یکبار بی اختیار بسوی او دویدند و بنوعی سر در پی او دواشتند
که کمان رعد و نظاره آن را بر جا گذاشتند حضرت خاقان سعید را از مشاهده این حال خاطر همایون
متغیر گشته چون ببارگاه سلاطین پناه باز آمد امیرزاده یار علی را بند فرمود و در روز دیگر بجانب سمرقند
ارسال نمود که سمرقند را بند و زندان سزاست و درین سال مدرسه عالی و عمارتی متعالی که مهد علیا
گوهرشاد آغا در شمال شهر در سر پل انجیل ساخته بود تمام شد و آن عمارتیست که در معموره عالم شبیه
و نظیر ندارد و بلند رایان بالا دست لطافت و متانت آن عمارت را مطمح نظر اهتمام ساخته
رفعتی بخشیده اند و پایه حرف را چنان بلند گردانیده که اگر شرح و تعریف آن از پیر روشن ضمیر دیوان
برین نقطه گوهر بار انشا کند خط خورشید بر لوح سیمین ماه او نگرد همه در خور بود و اگر سخن طرازان سواد
صفت کنند که کواکب ثوابت آسمان بلاغت اند بخامه در نثار را انصاف از سیاهی دیده جهانبین
بر بیاض کاغذی چشم نگارند هم لایق باشد و شاید که شمه از وصف و باین ابیات بیان توان کرد
عقل تا دید این بنا از جنت معمور فلک ❊ هر زمان در حیرت افتد کین کدام است آن کدام ❊ برج مسکن
جاودان بیمی باید خطر ❊ سقف مرفوع از ستون او میگیرد قوام ❊ مهره را از برای خشت و دیبا ختند
این یکی از زر پخته و آن یکی از سیم خام ❊ بوده از شکل هلالش دوش گردون ناوکش ❊ و آفتابش بر زمین
انداخته کل نندای بام ❊ شد شفق شنگرف و گردون کاسه لاجورد ❊ مهر و ماهش شمسه نقاش چرخ نیلگون

وچون آن عمارت عالی مقام بحسن اهتمام آن بانوی نیکنام لطف تمام یافت و در غایت لطافت
زیب بها و رونق و صفا پذیرفت حضرت خاقان سعید مصلحت و مناسب چنان دید که پیش از اجلاس اهل
تدریس و تعیین اصحاب افاده و تحصیل جمعها دران بقعه دلکش و مقام جانفزا نماز جمعه بادا رسانید
و بر فراز منبر که با منبر نه پایه سپهر دعوی برتری داشت خطبه عالی بنام فرخنده فرجام آنحضرت موشح گردانیدند
و خطیب انجا شیخ شهاب الدین بن شیخ رکن الدین بن شیخ الاسلام شهاب الدین سبطانی مقرر شد
و جمعه هشتم صفر فرمان فرمای اقالیم بحر و بر بآن بقعه منور تشریف حضور ارزانی فرمود و شیخ شهاب
الدین مذکور باداء خطبه قیام نمود و خطبه بلیغ باواز ملیح دلکش شیرین اداکرد اما در اثناء خطبه ناگاه
چند ناله و آه بی جا بگاه بر کشید حضرت خاقان سعید را آن حالت و حرکت بغایت ناملایم نمود
و چون از آداب و شرایط نماز و عرض نیاز بدرگاه پادشاه کارساز فارغ شد حکم بعزل شیخ
شهاب الدین فرمود و مولانا اعظم شمس الدین محمد بن اوحد بخطابت معین گشت خطبها در نعت
کشور خدا بنام او مباد و درین سال میر خواجه یوسف ولد امیر الیاس خواجه که حضرت خاقان سعید ولایت
سلطانیه و قزوین و ابهر و زنجان رود از حدود ری تا نواحی دار الملک تبریز با و عنایت کرده بود
وفات یافت و جثه او در ربیع الثانی در سلطانیه مدفون شد آری ● سلطانی و سلطانیه بگذاشت
و آنحضرت حکومت ولایات مذکوره را بجناب میر محمد میرم که برادر خواجه یوسف بود تفویض عنایت
فرمود **ولادت باسعادت میرزا عبدالله در شیراز** حق سبحانه و تعالی شاهزاده عالیجناب میرزا ابراهیم
سلطان را بیست و یکم شهر رجب در دار الملک شیراز فرزندی سعادتمند کرامت فرمود و بسلطان
عبدالله موسوم شد و دران زمان ممالک حضرت خاقان سعید بغایت رفاهیت و آبادانی بود بتخصیص
دار الملک شیراز که بر مصر و شام مباهات می نمود و چون آن مولود عاقبت محمود عرصه عالم را بیمن
وجود مشرف فرمود و میرزا ابراهیم سلطان برادران نمودی شاهزاده اسمعیل سلطان از عالم رفته
بود بیمن مقدم سلطان عبدالله غایت نشاط و کمال انبساط ظاهر فرمود و بزم پادشاهانه و جشن
خسروانه مهیا ساخت و بنفس شریف سایه التفات بر ترتیب آن طوی بزرگ انداخت و مجلس عیش
و خرمی و بزم نشاط و بیغمی بسان بهشت برین و مانند نگارخانه چین آراسته شد مطرب بهشت
و ساقی برخواست ساقیان ظریف لاله روی باده های لطیف مشکبوی نرگس آسا در جامهای زرین
بردست گرفته از کمال صفا و روشنی در روی ماه پیکرشان عکس ساغر چون صورت در آینه پدید آید

واز

و از غایت نازکی گل عارض آفتاب نوارشان از آسیب نفس حریفان مجلس چون عارض گل هم باد هوا
آزرده میگشت و جام صافی مانند آب بسته و شراب لعل بر شکل یاقوت گداخته می نمود و مغنیان خوش الحان
آواز رود و سرود بچرخ چنبری رسانیدند چنانچه از سماع نوای روح افزای ایشان زهره بر بام آسمان رقص میکرد
و چرخ از غایت حیرت نظاره آن مجلس زمین گرد ار برجا ماند نسیم عطرشمام جان روحانیان افلاک را معطر
میگردانید و بخار و بخور عبیر و عنبر و بود عود قماری و مشک اذفر حله حیات جاوید در تن جان بر باد دادگان
اسیران خاک میپوشانید و شعرا فصیح اللسان و ندمای بلیغ البیان از ابر طبع چون آتش و آب درهای آبدار
نظم بدیع و نثر غریب بر مجلس آتش نثار میکردند و بحلاوت لطایف طرب انگیز و لطافت ظرایف رنگ آمیز
رونق و طراوت مجلس یکی هزار میشد و بتغریب بیان چون سحر حلال و بدایع سخنان چون آب زلال جام
فرح در کام روح حاضران میریختند و باده خوشگوار که رشک طرب آب میداد و کوه غم و اندوه
از دلهای تنگ میگشاد ● چه باده طرب انگیز ● که در باز عیش و عشرت تیز ● از صراحی اگر کشیده بجام
رود از لطف تا بچرخ بلند ● گر از و قطره چکد بر سنگ ● همچو یاقوت سرخ گیرد رنگ ● مست از نام او گشت ساغر جم
از چه از دست میشود مردم ● و چند روز بزم دلفروز عیش و نشاط بنیکوترین وجهی روی نمود و میرزا ابراهیم
سلطان دست عطا بنوال بذل کرایم اموال برگشود و اکابر و اشراف و صنادید اطراف بعین عنایت
ملحوظ شدند و شرح انکه این میرزا سلطان عبدالله چند گاه در ملک فارس پادشاه بود و مدتی دیگر
سلطنت فرمود و خواهد آمد ان شاء الله تعالی و درین سال بسعادت و اقبال ششم ماه ذی قعده
میرزا علاء الدوله دختر امیر یادگار شاه ارلات زینب سلطان نام را در عقد نکاح آورد و حضرت
خاقان سعید و جناب میرزا بایسنغر طویهای بعظمت فرمودند و آنچه اسباب بهجت و سرور و فرح
و حضور تواند بود بترتیب آن اشارت نمودند و چون چشمه زرین آفتاب مانند چشمه آب حیوان پرده
ظلمات بر روی کشید و آینه مصقول خورشید در غلاف مغرب مستور شد و خسرو انجم سپاه ماه کلاه
زرین بر سر نهاد و بر سریر زمردین سپهر بار داد حضرت خاقان سعید فرمود تا اسباب ضیافت
برای ترتیب زفاف و نظم عقد عقده آن دو گوهر شب چراغ جمع کردند و مجلس شادمانی را زیب و آرایش
هر چه لایق تر و ترتیب و تزیینی هر چه درخور ارزانی داشتند و آنشب بافروختن مشاعل و مصابیح مهر
انوار چون روز روشن گردانیدند و آن بزم را بآیین هر چه تمامتر باتمام رسانیدند و در هفتم ماه امیرزاده
محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن امیرزاده جهانگیر بن سلطان صاحبقران که هنوز مصاهرت

حضرت خاقان سعید سرافراز بود شاه باز روحش بهوای گلشن قدس پرواز کرد و آنحضرت را از فوت
شاهزاده ملول و محزون ساخت و چند نوبت بوثاق او فرموده مراسم عزا و اطعام فقرا و صلات
و صدقات بجا آوردند و ترویج روح او را ختمات کلام ملک علام خواندند و حضرت اعلی بازماندگان
او را دلجویی نموده تربیت و عنایت فرموده و در سنه لا از فضلاء مجلس همایون خواجه نظام الدین عبد
القادر که ربیب امیر شیخ علی صراف بود و در بارگاه پادشاه اسلام در سلک مقربان انتظام
داشت ازین دار ملال ارتحال نمود ۞ ازین رباط دو در چون ضرورتست رحیل ۞ رواق و طاق
معیشت چه سربلند و چه پست ۞ و امیر محمد درویش که داروغگی دار السلطنه هرات مفوض بجانب او
بود و شرف قرابت نسبت بآنحضرت ثابت داشت جهان فانی را بضرورت گذاشت و آنحضرت
منصب او را بولد او امیر سلطان ابو سعید که جوانی رشید لا بود عنایت فرموده و در آخر همین سال
از جانب آذربایجان و عراق خبر آمد که امیر شاه محمد ولد امیر قرا یوسف را امیر بابا حاجی همدانی
بقتل آورده و در تمام آن ممالک گرد فتنه برخاست ع دست فلک تیغ جفا آخته وقایع سنه
سبع و ثلثین ذکر وفات شاهزاده عالیجناب میرزا بایسنغر از معظم وقایع این سال ارتحال سلطان عالیجناب
غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر بود و در سنه لا بعضی از این پادشاهی قوانین شاهنشاهی
و حسن فضایل و لطف شمایل و ادراک کامل و فطانت شامل آنجناب بقلم تحریر و رقم نقش پذیر نشود
و میرزا بایسنغر پادشاهی بود برفعت منقبت و قوت سلطنت از تاجداران روزگار و تخت نشینان
جم اقتدار اعز مثال بر سر آمده و بقدم همت بلند فرق فرقدان تخت آسا پی سپر گردانیده و بلاکه در علو
منزلت با سپهر برین پهلو میسابید در مضمار جلال سزاوار وصف تعالی آمده و خورشید که با شمشیر آتشبار
ممالک شرق و غرب میگشاید بسلاح داری صفدران درگاه عدو او افتخار نمود همای همایون جلیس
در بسیط جهان جنان پر و بال گشوده که از جلال باز کلکش هر دانه بمنقار بیرون آورد و سحاب دست سخا
پرورش جهان گوهر بار شد که صحن زمین از عکس جواهر گوناگون بسان سقف گردون گشت نسیم خلقش
اگر بر اشجار مهرگان رسیدی همه درختان بجواهر زمین بار گشتی چنین و سپیدگان اگر آستین در شرف
و مستورین او اختصاص یافتی علم صنعت بر زبردست کیوان حالاز نمی و اگر لمعه از پرتو تجلی رای انور او بر
ماه رسیدی سرمایه نور تا صبح روز نشود و آفتاب جهانتاب بخشیدی و تا پرتو تدبیر جهان گشتی تنگ
نداده ۞ احسن اکمان امکان و مقدره ۞ فمن به دوم علی الاحسان امکان ۞ انکه نقش او رسانیده بود

درچمن

درچمن دولت خویش بر نهال احسان ثمرت تمتع او تا فقیر اعوال البیل و نهار و تبدل دولت و انتقال دهر
فقیر او جا گیر شده بود و صحایف آمال اهل سوال جز بعین عنایت و اجابت نمیخواندند و با این فضایل حمیده
و خصایل پسندیده در همه احوال مجالست اصحاب کمال و مخالطت اهل علم و ارباب فضل بر جود فرخ جبین
و جبین فرمن میدانست و در اقامت مراسم تکریم این طبقه کرام و تقدیم مناظم اجابت مرام این طایفه عظام
غایت عنایت و نهایت رعایت بظهور آوردی و اصداف اسماع جهانیان بلآلی آمرزیده از تمحوت
وصیت صدق عنایت و آوازه حسن رعایت او بحال اهل فضل و هنر باطراف هفت کشور و اقالیم مجموع
رسیده و چون تاب آفتاب عالم آرای و مانند نسیم صبا جهان بجای بر عالمیان واضح گردیده و خردمندان
فاضل و هنرمندان کامل از اطراف و اکناف عالم دولت منال او بامید سبدگاه معظم آورده و بپوسته
علما و افاضل دراست و بلغاء متواتر دراسته که پشت سپاه دانش و رومی لشکر فضل و سرافرازان علم
علم و پیشوایان اهل خرد و صدر نشینان مجالس علوم عقلی و نقلی بودند بحضرت افاضل مآب آن پادشاه
عالیجناب میرسیدند و خاک درگاه او سرمه گردار در چشم میکشیدند و ستانه دار ملازم در قصر همایون
میشدند و بشرف مجالست اختصاص می یافتند و بواسطه کمال کرم و بذل نعم و خوش سخنی و تازه رویی مطیع و منقاد
او میگشتند و ملوک جهان و پادشاهان عالم ستان از مشاهده عظمت و جلالت اسباب سلطنت و فر
و شکوه شهریاری و انتظام امور جهانداری و تمهید قواعد احسان انگشت تحیر بدندان میگزیدند و انواع
هنرمندان و پیشه وران را بنوعی تربیت فرمود که هریک وحید زمان و یگانه روزگار شدند مولانا شمس الدین
الهروی شاگرد مولانا معروف خطاط بغدادی را بحسن تربیت بانجا رسانید که بسیاری از خطوط خوش
تخصیص نسخ تعلیق خواجه امیر علی ثانی بود و امروز مولانا ظهیر الدین اظهر و مولانا شمس الدین عبد الله
و مولانا جلال الدین شیخ محمود شاگردان مولانا جعفر لانظیر عصر اند و بی تکلف این جماعت در علم
خطوط ۞ ابن مقله صیرفی وقت یاقوت زمان ۞ و آن ملکه و حالی را بصدق همت و فرط اعداد
باقصی مدارج امکان رسانیدند ۞ سنان قلم از سنون بنان ۞ چو گیسو نه خیران بجان جهان
چو انگشت را دامن نش خم دمند ۞ لبی خرمن از فضل بر هم نهند ۞ عطارد شود خوشه چین زان شعف
نه چینی کرد خوشه پایه شرف ۞ و در باقی اقسام قلم گذاری و رقم نگاری از [illegible] فتند مهیب سایه بعضی
و تفاریع آن بغایت قصوی رسانیده از درجه علیا گذرانیدند بیت بصورتگری چون برآرند دست
شود نقل مدهوش و فرزانه مست ۞ نمایند صد سحر جادو شکار ۞ ز نیک لوک و مهوشگرکان باره

۱ شمس الدین هروی ۲ مولانا معروف
۳ خواجه امیر علی ۴ ظهیر الدین اظهر
۵ شمس الدین عبد الله ۶ جلال الدین محمود
۷ مولانا جعفر تبریزی

و از آهنگ تذهیب و جدول کند ٭ سزد وز خورشید اگر حل کنند ٭ وگر نسخه و لوح پر کارشان
بگردون برد بخت بیدارشان ٭ نگارشان ده بحجه از زوی مهر ٭ رز از انجم و لاجورد از سپهر
و جلد ساختن و باقی نقوش و صنایع پرداختن چنان نازک و زیبا شد که تمامادر ازمنه سابقه نسبی
ملوک سالفه کمتر میسر شده باشد و باقی هنرهای زرگری و نجاری و خاتم بندی و حدادی از انجه در خیال
مردم گنجد زیادت شد و آنجناب مجموع فضلا و هنرمندان و پیشه وران را بانواع انعامات و مواهب
عنایات نوعی خوش وقت داشت که بیش از آن امکان ندارد و امور دیوانی و اسباب جهانبانی زینت
انتظام و سرانجام یافته القصه شاهزاده با وجود این کمالات پیوسته شغف تمام بشرب مدام داشت
و زندگانی را اگر همه یکدم بود بی می لعل فام حرام می پنداشت و چون نرگس و لاله همیشه در هوای جام و پیاله بود
و مسیان لب لعل جانان بی راح ریحانی و شراب ارغوانی دهان نمیگشود و از صباح تا رواح بی جام راحی
و خوبان ملاح و دلبران صباح بسر نمیبرد و مدام از شام تا بام بی ساقی گلفام و مطرب شیرین مقام بپایان
نمیرسانید تا شرابهای گران در مزاج شریف و عنصر لطیف تصرف تمام کرد و اعضا رئیسه که بر قانون
اعتدال مستقیم احوال بود مایل بانحراف شد و چندانکه طبیبان نصیحت مینمودند شاهزاده از جام
و ساغر عشرت جز غم کم میفرمود و غذا بغایت کم تناول مینمود مثلا در ماهی زیادت از نصف مثقال مشغول
بود و چون ترک فرمودی پنج شش روز محموم بودی و روزی دو سه ملازمت حضرت خاقان سعید نمودی
و باز بمقتضای العود احمد بر سر حرف اول مینی و شیشه و صراحی را بند گشودی تا بسبب شرب مدام اسباب مرض
قوی گشت و ضعف کلی بر مزاج مستولی شد و بنور یقین دانست که کار دیگرست و دامن مشیت در قبضه
قضا و قدر آری بر ساحت رفعت گلزار ری کی شگفت که دبور ادبار حوادث آثار بر خاک بی باکی نریخت
و مجموعه احوال کدام وقت انتظام یافت که باز باشارت سرانگشت آجال از هم فرو نگسیخت فی الجمله میرزا
بایسنغر صبح شنبه هفتم جمادی الاولی عالم فانی را وداع کرد و بسرای باقی رحلت نمود و عمر او سی و هفت
سال و چهار ماه بود تا جهانست سلطانی چو او بر تخت مملکت ننشسته و سروی باقد اعتدال در جویبار سلطنت
نرسته ٭ نکوشش جم که بیتم بخشش چو حاتم ٭ بحکمت چو هرمس دلاور چو حیدر ٭ حضرت خاقان سعید چون خبر
واقعه ناگاه شنید بفراق فرزند سعادتمند نیک تنگدل و بغایت محزون شد و قطرات عبرات بر صفحات
وجنات میریخت و چون رعد و برق از آه و فغان آتش در جهان می انداخت بیم آن بود که ازین واقعه
هولناک و مصیبت سهمناک آیینه قمر بی نور گردد و دست عطارد قلم شود و مزمر زهره از پرده بیفتد و تیغ

آفتاب در قراب قوارت با حجاب نگار گیرد و حسام بهرام در نیام ظلام شکسته شود و حکم برجیس بی نگین
از حلقه انگشتری آید و ایوان کیوان بیهوده اندوده گردد ٭ شد وقت که وقت در سرآید
سیلاب عدم بسر در آید ٭ شد وقت که این حصار عالی بشکند حقه نه سفال ٭ شد وقت که مرکبان انجم
هم نعل بیفکنند و هم سم ٭ و در آن صبح صیحه محشر از عالم اصغر برخاست ندبه و نفیر و نوحه امیر و وزیر
و صغیر و کبیر گوشوار ایوان کیوان گشت و آواز فغان و زاری از اوج سپهر زنگاری بگذشت و آن
ایام هنگام زمستان و موسم برف و باران بود و رعد و برق سوزان و خروشان و حضرت خاقان سعید
بباغ سفید فرمود که صورت واقعه را اظهار نمود و زبان گوهربار بکلمه انا لله و انا الیه راجعون
در نثار ساخت و بآیین شرع مبین بتجهیز و تکفین پرداخت و تغییر لباس غیر گلیم ازرق نمودن
نهاد و با مردم دیگر رخصت نداد و چون نعش غفران مآب تکمیل شد هم در باغ سفید نماز جنازه گذاردند
و آنحضرت در باغ توقف نموده امرا و کبار و اشراف روزگار نعش را برداشته و دار الملک مملکت
خراسان بتخصیص دار السلطنه هرات چنان معمور بود که زیاده از آن در آیینه گمان صورت نمی بست از درون
باغ سفید تا مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا که مدفن شاهزاده آنجا مقرر بود خلایق ازدحام بمرتبه بود که
در هیچ زمان پیش از آن نشان نتوان داد و تمام خواص و عوام تغییر لباس کرده سیاه بر سر بسته و نمد سیاه
از دوده و لباسهای سیاه بسان شبهای هجران تیره و تار کرده بود و نعش شاهزاده را در محفه و موضع نهاده
بعظمت و آیین تمام بمدرسه و گنبد عالی رسانیدند و چون گنج بخاک تیره سپردند ٭ عبرت پذیر شو هم ازین
خاک کاهروز ٭ شهزاده ایست کز همه شاهان یگانه است ٭ روز دیگر حضرت خاقان سعید برسم تعزیت
در باغ سفید بنشست و امرا و کبار نیز پیشش برخواستند سادات عظام و علمای کرام و صنادید عالم و اکابر
بنی آدم بمجلس همایون حاضر میشد و حافظان کلام الله ختمات کلام ملک علام باد امیر رسانیدند و آنحضرت
مدت چهل روز هر روز بر مسند خلافت و مستقر سلطنت می نشست و مشاهیر ایران و توران و اعاظم ربع
مسکون بر درگاه همایون جمع بودند و هر روز یکدو شاعر نامدار مرثیها موقف عرض و محل انها میرسانیدند
از انجمله مولانا سیف الدین نقاش اصفهانی که واحدی تخلص میکرد مرثیه نیکو گفته است و مرثیه اینست
چندانکه چرخ گشت بدوران روزگار ٭ نقش وفا نیافت بر ایوان روزگار ٭ هم کاغذ برات فنا بایدش نشان
هر کس که خورد لقمه از خوان روزگار ٭ درد فقر زمانه برات نجات نیست ٭ این مردمی مجوی ز دیوان روزگار
از ناوک قضا در دسته دستان جان نبرد ٭ از دست مکر و حیله دستان روزگار ٭ در روزگار هیچ بقائی نمانده است

گویی که رفته است ز تن جان روزگار ٭ از درد کار جامه جان چاک شد دریغ ٭ دستم نرسد بگریبان روزگار
دل در جهان مبند و گرت غیرت باورست ٭ بنگر یکی بحالت سلطان روزگار ٭ جمشید وقت بود و فریدون دین و ملک
داود عهد بود و سلیمان روزگار ٭ هرگاه بی طراوت افتاده بخت خوار ٭ گویند مرزمان چو من اعیان کار
خورشید زرد گشته و ارکان [illegible] ٭ شهزاده بایسنغر عالیجناب کو ٭ جمشید را چه آمد و افراسیاب کو
ای ابر خون گری که گرفت قطره حیات ٭ رفت آنکه بود با مه شاهی نصب او ٭ برلاس اگر پلاس بپوشد رواست
او بود روشنایی چشم چراغ ملک ٭ شمعی چو او ز دودهٔ چنگیزخان نخاست ٭ روباه خفته باز برآورد سر ز خواب
آن شاه شیر حمله چو از دل کجاست ٭ خنجر بخود و زد وش شمشیر خون گریست ٭ پشت کمان شکست نشان کار تیر راست
بیجان شده است نیزه و بیجان شده کمند ٭ قد فلک ز بار مصیبت چنین دوتاست ٭ کاخ و سرا بهمت عالی تمام کرد
بگذاشت این سرا و کنون شاه آن سراست ٭ باغ سفینه همچو سر سبز و خرم شد ٭ این ماتم ظلمت بخت سیاه است
جمعیت اهل ادب ولی هیئت میر آب ٭ وز هر طرف بناله و فریاد این صداست ٭ شهزاده بایسنغر عالیجناب کو
جمشید را چه آمد و افراسیاب کو ٭ شهباز روح او چو برآمد بصبحدم ٭ در کام روزگار فرو بست صبح دم
با صد هزار دیدهٔ روشن سپهر پیر ٭ بر روی همچو نیست دمان وقت صبحدم ٭ شاهان روزگار و امیران نامدار
گشتند بی وجود سر نعش همه عدم ٭ بی پرتو جمال عزیزش برادران ٭ افتاده اند جمله چو یوسف بچاه غم
در پیش طبع روشن او تیره بود دهر ٭ آیینه سکندر و آیین جام جم ٭ خط خاک کرد بر سر و کاغذ بباد داد
جدول بخون نشست و سیه شد دوات هم ٭ سنجق بریده پرچم برکنده طوق موی ٭ بگیسو گشاده بیرق و افتاده چون علم
سرنای و نای با دل صدپاره همچو کوس ٭ در ناله و فغان و نفیر اند دم بدم ٭ بی مجلس مروح او چنگ و عود و نی
گویند این رموز نهفته بزیر و بم ٭ شهزاده بایسنغر عالیجناب کو ٭ جمشید را چه آمد و افراسیاب کو
امروز بی او که سر آن گوش چون سحاب ٭ افتاده از دو دیدهٔ مردم درخشان ٭ بی او نماند در همه آفاق روشنی
عالم سیاه شد چو فرو رفت آفتاب ٭ در بر نکند ماه لباس سیاه شب ٭ افتاد آسمان چو دل من در اضطراب
بی دست شاه حمله سپه پیش گشته اند ٭ شاهین و چرغ و باز درین بوم نو خراب ٭ دلها خراب گشت درین درد و داغ
تاریخ این قضیه طلب از دل خراب ٭ یارب چه حالتست و تمام چه میشود ٭ باور نکردمی اگر این دیدمی بخواب
سرها نهاده اند برین در سران ملک ٭ دیگر منیز و مدار ازین در بهیچ باب ٭ در بارگاه چونکه ندیدند شاه را
کردند جمله از دل پردرد این خطاب ٭ شهزاده بایسنغر عالیجناب کو ٭ جمشید را چه آمد و افراسیاب کو
گر او برفت شاه جهان باد در امان ٭ گر گوهری شکست بماناد بحر و کان ٭ سلطان معین دولت و دین شاهرخ که باد

برتخت

برتخت ملک با دل فرخنده جاودان ٭ یارب بحق حرمت اولاد فاطمه ٭ صبری عطا ده به چنین بیکس ناتوان
بی او نماند در تن بیکس حیات هیچ ٭ مشکل بود حیات کسی کو برفت جان ٭ زین حال صعب واقعه جانگداز زود
پیغام بر نسیم بتبریز و خدایگان ٭ خاقان روزگار الغ بیک آنکه هست ٭ جای کمینه چاکر او فرق فرقدان
عبداللطیف گلبن بستان مملکت ٭ مقبول طبع روشن سلطان نکته دان ٭ سلطان دهر شاه براهیم کز خلو
برتخت فارس [illegible] باد کامران ٭ آن رستم زمانه و اسفندیار عهد ٭ جوکی بهادر آنکه بود صفدر زمان
دایم بتخت مملکت و مسند بود ٭ سلطان علاء دولت و دین بادشاه ٭ سه کوکب منیر که هستند و ارشش
دارد بکامشان کرم خالق جهان ٭ مدت چهل روز درین واقعهٔ جانسوز امرا حضرت از مراسم تعزیت نجبا
دولت بود بجا آوردند و حضرت خاقانی سعید صبر و قرار از دست اختیار داده آرام نمی یافت و لشکر سینه
آتشبار آب از دیده میریخت و میگفت ٭ کار جهان ز دست اختیار بدر شد ٭ حاصل عمرم همه هبا و هدر شد
باز عمارت پذیر کی شود ای دل ٭ خانه که طوفان گرفت و زیر و زبر شد ٭ این همه بر من قضا نوشت و قدر
کیست که او مانع قضا و قدر شد ٭ ارکان دولت و اعیان حضرت زمین خدمت بوسیده عرضه داشت
که سایهٔ چتر همایون تا انقراض دوران بر سر جهانیان سایه بان امن و امان باد تدارک هر فایت
ممکن است و باز آمدن هر غایب جایز بکرار ادراک جان رفته و تلافی روح مفارقت کرده که مجموع عقلا
روزگار در رتبه بر این کار زیر رضا بقضا چاره ندیدند و عجز از آنکه زمام اراده در قبضه تقدیر دمند اندرید
اگر یتوانستند لا یستطیعون حیلة ولا یهتدون سبیلا آنحضرت التماس دولتخواهان بسمع رضا اصغا
نموده فرمود که تمام خلایق لباسها که تغیر داده بودند انداختند و جامهای معهود پوشیدند و آنحضرت
پرتو التفات بر تدبیر مهمات سلطنت انداخت و تحت فرمود که مهر وکالت شاهزاده را علی قرار ایام
میان درون مهمت نمودند و شاهزادهٔ عالیجناب میرزا بایسنغر را سه پسر بود رکن الدین میرزا علاء الدوله
و قطب الدین میرزا سلطان محمد و معز الدین میرزا ابوالقاسم بابر که آفتاب از فروغ جبین سلطنت نمای
ایشان اقتباس نور میکرد و مشتری از عکس ناصیهٔ ایشان بطلوب سعادت بجهانیان میرسانید
دلایل رشد و نجابت از صفحات احوال ایشان واضح و مخایل کمال فطانت در محاسن افعالشان لایح
در زمان صبی و اوان نشو و نما نسیم صبای جهانگشایی از بساتین شمایل پسندیدهٔ ایشان بمشام
جهان میرسید و اختر سعادت پرتو از افق جبین مبین سلطنت نمای ایشان اقتباس نور میکرد و مشتری
ایشان طلوع میکرد و هریک بعنایت الهی بسریر سلطنت و پادشاهی فرمان فرما شدند و سالها از زمان

وحواشی دستار مملکت خاقان پادشاه بوده‌اند چنانچه شرح احوال هر یک در رساله‌های آینده خواهد آمد ان شاء الله تعالی
وحده وحضرت خاقان سعید تمام ولایات که سیورغال شاه زادهٔ مرحوم بود بجناب رکن الدین میرزا علاء الدوله
عنایت فرموده وراه ورسم دیوان اعلی که مفوض بجناب مغفرت مآب بود بمیرزا علاء الدوله رجوع نموده
فرزندان دیگر را بعد از آنکه حصهٔ میراث خود گرفته بودند مرسوم وانعام ومواجب اکرام معزز داشت وچشم
عنایت ونظر مرحمت بر احوال ایشان گماشت وپیش از این میرزا محمد جوکی بهادر بموجب فرمان عازم جانب
ولایات گرمسیر وافغان شده بود ودران بلاد ودیار آثار تسلط واقتدار بظهور آورده وچون خبر
واقعهٔ برادر اکبر استماع نموده اندوه واضطراب بسیار اظهار فرموده وبی‌صبر وقرار متوجه پایهٔ سریر اعلی
شد وبشرف تقبیل انامل فایض سرافراز گشت وچندان جزع وفزع نمود که بیم بود که از حلیهٔ حیوة عاری شود ودر
لباس ماتم متواری گردد حضرت خاقان سعید فرزند دلبند را بمواعظ پادشاهانه ونصایح خسروانه تسکین
وتسلی داد : هر آنچه بود قراری گرفت وتسکین یافت : جهان جوان شد ویاران بعیش بنشستند :
درین سال بمسامع جلال رسید که مرتضی اعظم مجتبی اکرم سید شرف الدولة والدین امیر مرتضی ابن المغفور
امیر سید علی بن المبرور امیر سید کمال الدین بن قدوة السادات امیر سید قوام الدین در ولایت مازندران
شهر ساری وفات یافت وآن مملکت بکلی بهم بر آمد حضرت خاقان سعید امیر سید قطب الدین محمد را
که فرزند سعادتمند مرتضی مرحوم بود بعین عنایت ملحوظ فرموده پادشاهی آن ولایت را بجناب او رجوع
نموده وفرمان جهان مطاع مشتمل بر تفویض سلطنت آن مملکت در صحبت معتمدی بجناب امیر سید محمد
ارسال فرموده وجناب سیادت مآب نشاط وانبساط نموده فرستاده را رعایت تمام نموده وسادات
عظام از اولاد کرام سید قوام الدین که در آن ولایت بودند از صمیم دل انقیاد امیر سید محمد نمی‌نمودند
اما چون عنایت آنحضرت درباره جناب مشار الیه دانستند بعد از آن خلاف حکم همایون بهیچ‌وجه
ننموده‌اند وزمام اختیار بدست او دادند وسر بر خط تسلیم وانقیاد نهادند درین سال مولانا اعظم قدوة
اکابر الانام عمان المعالی نعمان الثانی مولانا فصیح الدین محمد که از مشاهیر علما ونحاریر فقها بود
منتصف جمادی الاخری در دار السلطنه هرات وفات یافت ونعش او را بآیین تمام و[illegible]
بکازرگاه بردند ودر مزار بزرگوار بخاک سپردند رحمة الله ذکر آمدن میرزا الغ بیگ گورکان حفظه الله بعزای برادر
مرحوم بولایت خراسان چون خبر واقعهٔ میرزا بایسنغر بمملکت ماوراء النهر رسید ومیرزا الغ بیگ صورت
آن حالت بشرح شنید کلاه کیانی بر خاک مذلت انداخت وخلعت خسروانی چاک زد واز سینهٔ نالان فریاد وفغان

برآورد

برآورده واز چشم خونبار سیل بسیار فرو ریخت وچند روز مراسم تعزیت اگرچه تقدیم رسانید اما صبح وشام از درد
وزاری آن دوزخ سپهر زنگاری میگداخت اندیشه وخاطر اندوهگین او بنوعی حزین بود که بهیچ وجه تسکین نمی‌نمود
وبیم بود که خلل بمهمات ملکی او یابد وشاه زاده عنان عنایت از صوب ضبط مملکت بر تابد کارگزار
باتفاق امراء نامدار بموقف عرض رسانیدند که صاحب رشد اعقل سلاطین عالم است این قضیه پیش
عقلا مسلم که الغائب لا یدرک وبس ملول بودن از جهت امری که تدارک آن ممکن نیست : گمان مبر که بود
کار مردم عاقل : خاطر شاه زاده اندک تسکینی یافت وخبر واقعه در قشلاق بخارا استحکام شدت برف
وسرما تا بنجات رسید ودران زمان امراء نامدار بالشکر بسیار بجانب مغولستان رفته بودند
میرزا الغ بیگ چندان توقف نمود که لشکرهای مظفر ومنصور باز آمدند واز مقدم همایون بهار واعتدال
لیل ونهار اطراف باغ ومیادین سبزه وریاحین دمید : دمید گرد لب جوی خط زنگاری
شاه زاده پای ظفر در رکاب نصرت انتساب آورده عنان عزیمت بجانب مملکت خراسان معطوف
ساخت واز اکابر ماوراء النهر جناب شیخ الاسلام خواجه عصام الدین که چون آفتاب غایت
اشتهار محتاج بتعریف نیست وخواجه افضل الدین کشی وخواجه فضل الله ابو اللیثی : هر یک یگانهٔ روزگار
نظیر خود : ملازم میرزا الغ بیگ بخراسان آمدند ونوزدهم ماه رمضان شاه زادهٔ عالمیان بشرف
ملازمت حضرت خاقان سعید رسید وآنحضرت فرزند سعادتمند را در آغوش مهربانی کشیده وجراحت
تعزیت شاه زادهٔ مرحوم میرزا بایسنغر باز تازه شد واکابر ماوراء النهر بشرف دستبوس مشرف
گشته آنحضرت همه را باعزاز واکرام وتوقیر واحترام فرموده ومیرزا الغ بیگ آش بزرگ داده وشرایط
تعزیت بجا آورده وچون هلال فرخ فال شوال از افق سعادت واقبال روی نمود حضرت خاقان سعید
بادای نماز عید وآداب آن وقت سعید قیام واهتمام فرموده وچون عید اول بود که شاه زادهٔ مغفور میرزا
بایسنغر از دار غرور ارتحال نموده آنحضرت اشارت فرمود که جشن بزرگ مرتب ساختند ومهد علیا گوهرشاد
آغا انواع ترتیب وتکلف پادشاهانه مهیا کرده بود وچند روز پیوسته آن شاه بزرگ داد دادند وآنحضرت
میرزا الغ بیگ را بانعام واکرام معزز ومکرم ساخته واکابر ماوراء النهر را بتشریفات وعنایات
نواخته اجازت مراجعت ارزانی داشت ومیرزا الغ بیگ بیستم شوال پای دولت در رکاب استقلال
آورده عازم دار السلطنه سمرقند شد درین سال میرزا احمد سلطان بنت میرزا سیورغتمش بن حضرت
خاقان سعید را در عقد ونکاح شرعی آورده طوی بزرگ ساخته ومجالس خرمی وبزم بهی بنیکوترین وجهی پرداختند

وقایع سنهٔ ثمان وثلثین ذکر وزارت خواجه غیاث الدین سیدی احمد حضرت خاقان سعید
درین سال عنایت فرموده خواجه غیاث الدین سیدی احمد بن خواجه نظام الدین احمد اندخودی معروف
بخواجه سیدی احمد شیرازی منصب وزارت ارزانی داشت و زمام حل و عقد و قبض و بسط امور دیوان اعلی را
بقبضهٔ درایت او بازگذاشت و ادبیرکت جناب صاحب اعظم خواجه غیاث الدین پیر احمد الخوافی در دیوان
نشسته دهم ماه صفر مهر زد و این خواجه سیدی احمد از بزرگان ماوراءالنهر بود و بمزید ذکر و شرف قدر و علو
خاندان و رفعت منزلت پدران از اقران ممتاز و مستثنی بود و چون منصب وزارت آنحضرت یافت بانوار
عدالت او براطراف ممالک فتح درین ولا امیر خلیل الله شروانی از موضع محمودآباد عرضه داشته در صحبت
امیر خالق بردی بپایهٔ سریر اعلی فرستاد و مضمون عرضه داشت که دانیده سخن او بموقف عرض
رسانیدند مضمون آنکه امیر اسکندر ترکمان چون بر تمام ولایات آذربایجان فرمان روان شد قصد مملکت
شروان کرد و حالا بتخریب قلاع و بلاد و تعذیب عباد و عباد مشغول است اگر حضرت اعلی عنایت فرموده دست
ظلم او را از سر این درماندگان کوتاه گرداند موجب مزید دولت و سبب بسطت مملکت خواهد بود آنحضرت
با امرا و ارکان دولت مشورت نموده عزم یورش سیوم آذربایجان جزم فرمود **ذکر نهضت خاقان
ممالک ستان نوبت سیوم بآذربایجان** چون اخبار طغیان سردار ترکمان و تسلط او بر ممالک آذربایجان و تغلب او
بر بلاد شروان بسمع همایون پادشاه ربع مسکون رسید و خسروان عنان گشود و فرمان فرمایان کر
و بر زمین بوس درگاه آسمان جاه او مفاخرت مینمودند و از مهابت شمشیر آبدار و صلابت خنجر آتشبار
او زمین گردار سپر بر روی آب افکنده بودند دولت و سعادت با بخت همایونش قرین بود و فتح
و نصرت با رایات ظفر نگارش همنشین اعلام دولتش برکنگرهٔ فتح اقالیم الممالک کلها افراخته
و کوس سلطنتش طنطنهٔ امروز زمان دولت ماست در خم طاق مقوس فلک و طاس نگون گردون انداخته
نعل سمند باد رفتار و خم کمند بادپایش حلقه گوش قیصر و طوق گردن خاقان شده و غبار موکب منصور
سرمهٔ چشم کسری و توتیای دیدهٔ فغفور گشته صورت واقعه که والی شروان عرضه داشت نموده بر خاطر که
وقار بغایت گران و دشوار بود و دران روزی واقعهٔ پادشاهزادهٔ مبرور میرزا بایسنغر واقع شده
بود و مردم کوته نظر را در آن خیال چنان می نمود که چون میرزا بایسنغر از میان رفت مجال اهمال حرکات
مقاومت نخواهد بود و غافل ازآنکه **ع** ایرج اگر برفت فریدون بکام باد آنحضرت عزیمت یورش سیوم آذربایجان
تصمیم فرمود و هرچند ارکان دولت و اعیان حضرت در تاخیر آن سعی نمودند مفید نیامد و چون امیر جلال الدین

فیروز

فیروزشاه در خلوتی بعرض رسانیده بود که چون میرزا بایسنغر از میان رفته این یورش البته می باید کرد آنحضرت
این سخن را بسمع قبول تلقی فرموده بود و فرمان همایون نفاذ یافت که لشکرها از اقصای ولایت کاشغر
و ترکستان و تمام ماوراءالنهر و ختلان و قندز و بغلان و حصار و بلخ و شبرغان و مجموع خراسان
و قندهار و کابل و غزنین و حدود هندوستان و ممالک خوارزم و سیستان و مازندران و عراق
و فارس و شیراز و کرمان و اصفهان لشکریان و سپاه بیکران در جنبش آمدند و به یکجا معین اردو شدند
و آنحضرت امیر نظام الدین فرمان شیخ را بحکومت دار السلطنه هرات تعیین فرموده صاحب اعظم امیر علاءالدین
علی شقانی را و خواجه رمضان تونی بضبط دیوان گذاشت و موکب همایون دوم ربیع الثانی از مستقر
دولت و سریر سلطنت نهضت فرمود پرچم علم ظفر شعار طرهٔ عنبرفشان حور و صدای کوس عدو آوار بنیاد
اعادی و اضداد نمودار نفخهٔ صور و آیات فتح و تایید بر رایات نصرت طراز مسطور و آفت عین الکمال
از چهرهٔ اقبال و اعزاز دور و نجی لک العفو و چون موکب همایون عزیمت فرموده در منزل مسعود
سعد و مبارزات کابر و انال انصد رفته و شرف آن مشاهد متبرکه دریافته از ذو حاجات ایشان استمداد نموده
تا باین جمشید و فریدون موکب همایون بجلگهٔ ری در آمد و روز بروز لشکرهای اطراف و سروران اکناف
ضمایم اردوی همایون میشدند حضرت خاقان سعید اواسط جمادی الاخری بمملکت ری رسیده و دران وقت
حجاب سحاب سراپرده سیاه در فضای عالم علوی میکشید و تتق نیلی بر چهرهٔ نوربخش آفتاب می پوشید
و نقاب کحلی بر رخ روشنان گردون می بست و جولان سریع السیر بر میدان آسمان قطار بسکر
و برق را میان ابر تیره بسان شعبده بازان شیشها بر آتش میسوخت و مانند خنجر زنگیان مشعلها می افروخت
و رعد باین نای رویین خروش غلغله در گنبد گردون می انداخت و از نهیب صیحهٔ نفخهٔ صور در اطراف عالم سیما
میساخت گاه از درفشیدن شمشیر برق چشم سپهر خیره میشد و گاه از غریدن جل مست رعد گوش
کیوان کر میگشت امرا یکبار مشورت نموده مصلحت وقت چنان دیدند که آنحضرت اتفاق قشلاق در ملک
ری نماید و آن زمستان دران مملکت اقامت فرماید آنحضرت مصلحت امرا اجابت نمود و فرمان جهان
مطاع فرمود که سپاه ظفر پناه فوریا بسته یراق قشلاق کنند و بموجب فرموده عمل نموده کارمند شدند
وقایع که در یورت قشلاق ظاهر شد خبر وفات میرزا ابراهیم سلطان شیراز چون رایات نصرت آیات
باین فریدون وکی در ملک ری یراق قشلاق فرمود غلغلهٔ لشکر قیامت اثر غلبه و کثرت دشت محشر بعالمیان
نمود و امیر اسکندر ترکمان چون این را از ترکان از ملک آذربایجان بیرون رفت سرداران ممالک وی میدیدگا

خاص پناه آوردند عبدالعزیز ترکان کوتوال قلعه قبلان بشرف بساط بوسی استسعاد یافته کلید قلعه تسلیم نمود
و در سلک بندگان منتظم شد و همچنین قلعه کاخ کنار را سپردند و این دو قلعه بتاریخ مفتوح شد و در شوال
امیر خلیل الله شروانی که در روزگار شروانشاه ثانی او بود و احرام ملازمت قبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال بسته
یازدهم ذی الحجه بتقبیل دستبوس حضرت خاقان سعید مشرف گردیده و پرتو آفتاب دولت بر چهرهٔ روزگار
او تافت و منتصف همین ماه امیر جهانشاه بن امیر قرا یوسف ببارگاه سلاطین پناه آمده و بعنایت
و اعزاز مخصوص و سرافراز گشت و امیر فرخزاد برادر امیر خلیل باردوی همایون آمده سعادت ملازمت حضرت
اعلی دریافت و درین سال چهارم شوال میرزا ابراهیم سلطان که فرمان فرمای ممالک فارس و دار الملک
شیراز بود از دار فنا بجای دار بقا رحلت نمود و آن شاهزاده بحسن مکارم اخلاق افسر امثال سر آمد سلاطین
آفاق بود و انواع رعایت و عنایت که نسبت باین طایفه گرامی داشت خاطر دوربین او بعمارت
این عمارت پیکر جان پرور چون کتاب ظفرنامه بر صفحهٔ روزگار یادگار گذاشت و الطف جهان و نزهت
ایران مولانا شرف الدین علی یزدی کتاب مذکور را بنوعی ترتیب فرمود که رشحات اقلام گوهر فروغ
مولوی چنان در جهان افروز بعالمیان نمود ۞ آفتابست آن کتاب شریف ۞ که فروغش جهان روشن شود
حضرت خاقان سعید از حدوث واقعهٔ جانسوز و حلول حادثهٔ غم اندوز غمگین و اندوهناک شد و قبای صبر
بیطاقتی پاره پاره و چاک چاک گشت و آنحضرت برسم تعزیت جنت نشست و امرا و اعاظم بشرایط آنش قیام
و ختمات کلام ملک علام قیام نمودند و صنادید ایران و توران چهل روز متصل بمجلس عزا حاضر شده
طریق ملازمت مسلوک داشتند روز چهلم آش بزرگ داده فرمان همایون صادر شد که اکابر ایران
و توران که تغییر لباس کرده بودند همه را از جامهٔ عزا بیرون آورده تشریفات پادشاهانه و خلعتهای
خسروانه پوشانیدند و آنحضرت فارس را بفرزند رشید او میرزا سلطان عبدالله که در صغر سن بود
ارزانی داشت و تمام اختیار و زمام اقتدار آن مملکت بکف کفایت و قبضهٔ درایت شیخ محب الدین
ابوالخیر باز گذاشت و هم درین ایام شاه ارغون بدخشانی که از جهانبانان بدخشان بود و چون
دولت و سعادت ملازمت اردوی همایون روی نمود از دشت آباد محنت و ملال بعقبی ارتحال نمود
همه را حال همینست و همین خواهد بود و امیر ناصرالدین خاوند شاه بن امیر ارغونشاه برادر امیر جلال
الدین فیروزشاه که بعد از میرزا رستم بهادر حاکم اصفهان بود در نهم ماه رجب در قشلاق ری دعوت حق را
اجابت نمود و نعش او را نقل بهرات کرده در کوچه خیابان در گنبدی بغایت متکلف مدفون شد

گرمیرد

گر امیر و گر وزیر و گر شاه و گر فقیر ۞ رحلت زمنزل فنا ناگزیر و سیوم ماه رمضان شاهزاده جهان
میرزا علاءالدوله را فرزندی بوجود آمد و بمیرزا بایسنغر موسوم شد و طوی بعظمت کردند ۞ الحمد حال مروحیت
مرور کاری است موزمانم و کم لذت حصول ۞ **شرح وبا و طاعون اعوذ بالله منها که در دار السلطنه هرات**
و بلوکات آن واقع شد ۞ دار السلطنه هرات بحسن صفات و لطف آب و هوا و سایر اسباب نشو و نما از باقی بلدان جهان
ممتاز و مستثنی است و در وسط اقالیم رابع و قریب بمرکز واقع است و چنانچه از کتب قدما معلوم است هرگز
دران شهر وبا و طاعون و موت مفاجات حادث نگشته و درین سال بارادهٔ حضرت ذوالجلال در شهر
و بلوکات ظاهر شدن گرفت و بارها عام و علت طاعون واقع شد چنانچه شرح آن از تحریر قلم و تقریر رقم
بیرونست در ماه جمادی الاخری و رجب این علت در شهر و بلوکات ظاهر شدن گرفت و چون خلایق
هرگز مثل آن ندیده بودند و از پیشینیان نشنیده عاجز و متحیر ماندند و روز بروز مرض و علت زیاده میشد تا کاه
کسی او را در موضع سوزان میگرفت و دانه بمقدار نخودی بیشتر و کمتر بر اعضا پیدا میشد و بعد از دو روز
بجوار رحمت ایزدی میپیوست و بسیاری از کبار و صغار جلاء وطن اختیار کرده باطراف و اکناف بیرون رفتند
و بعد از حصول سلامت باز آمدند و این علت در ماه شعبان و رمضان طغیان کرده و در شوال و ذی قعده بآن مرتبه
رسید که نقل کردند که در شهر و بلوکات صد و ده هزار باین علت نقل کردند و العهدة علی الراوی گویند که
در شهر شمردند چهار هزار و هفتصد تابوت از دروازه بیرون برده بودند غیر از آنکه حمالان بی تابوت برداشته
و بسیاری بر الاغان بار کرده میبردند و در مغاکی انداخته و خاک بر ایشان ریخته پنهان ساخته و همچنین
در شهر باین نوع دفن کردند و در بلوکات این حالات هم بکثرت و هم بعدد زیاده از شهر بود و هر جانب
که قلم و زبان در وصف آن واقعه ادا نماید عاقبت کار بعجز و قصور معترف آید اولی آنست که ذکر بعضی
مشاهیر که باین علت جان را وداع کردند گفته شود جناب ارشاد مآب شیخ زین الملة و الدین
الخوافی قدس سره دوم ماه شوال بسرای قربت و وصال ارتحال نمود و جناب شیخ [illegible] دعا فرمود
فایده بران مترتب نشد و آنجناب را در تربیهٔ مالان مدفن ساختند و باز جمعی درویشان بآن مقام رفته
نشد و نعش غفران مآب بمدرسه [illegible] آباد که ساختهٔ شیخ بود نقل کردند و خاطر بعضی نیز آنجا قرار نیافت و
قالب آنجناب را بشمال شهر در جانب جنوب [illegible] که مدفون شد و جناب وزارت مآب دستور اعاظم الوزرا
خواجه غیاث الدین پیر احمد الخوافی بر سر آن مزار فایض الانوار عمارت عالی ساخت و مزارع و مستغلات
وقف فرمود تقبل الله منه و جناب اقضی القضاة فی الاسلام صدرالدین محمد بن قاضی قطب الدین عبدالله

قاضی جلال الدین محمود الامامی ششم شوال انتقال نمود و در مزار کازرگاه مدفن یافت و مولانا اعظم قدوة الفضلا
مولانا ضیاء الدین نور الدین الخوارزمی خطیب و امام جامع هرات و عالم بحر و بر و صاحب تقریر و تحریر
درین ماه وفات یافته در کازرگاه مدفون شد و جناب شیخ الاسلام الاعظم مولانا زاده شمس الدین محمد
بن الامام الهمام صاحب المصنفات الکبیر و المؤلفات الکثیرة مولانا سعد الدین التفتازانی هشتم
ذی قعده بسرای جاودانی خرامید و بکازرگاه مدفون کردند و مولانا زاده اعظم حاوی معالی العلوم و عالی
الهمم مولانا نظام الدین احمد بن المولی المرحوم کاشف اصناف العلوم مولانا برهان الدین عطاء الله
الخوارزمی الرازی اواسط ذی قعده رحلت نمود و در جوار مزار امام فخر الدین الرازی که جد بزرگوار
او بود مدفون شد و برادر مهتر او جامع الفضایل و الکمالات مولانا اصیل الدین تاج الائمه محمد درین
ماه فوت شد و نزدیک برادر بخاک سپردند • دوست بر دوست رفت و یار بیار • و مولانا اعظم
افتخار الناصحین مولانا جلال الدین القاینی المحتسب که واعظ متشرع بود و مردم را از بیرون رفتن منع عظیم
مینمود فوت شد و در قریه جغرتان که مسکن او بود مدفن یافت و مولانا اعظم شمس الدین محمد احمد
که مدرس مدرسه سبز زمان و خطیب امام جامع بیرون بود نماند و جناب قاضی شیخ زاده ابو سعید
بن شیخ شمس الدین بن قاضی جلال الدین الامامی وفات یافت و در کازرگاه مدفون شد و خواجه مجد الدین
برادر دستور اعظم خواجه غیاث الدین پیر احمد بدار القرار رفت و مولانا شیخ الاسلام رکن الدین محمد بن
شیخ الاسلام شهاب الدین الخیابانی بفردوس برین خرامید و در حظیره امام فخر الدین مدفون گشت و مولانا
اعظم جامع الفضایل مولانا کمال الدین حسین اسد وفات یافت در کازرگاه نزدیک مزار بزرگوار شیخ
عمو قدس سره مرقد معهد شد و خواجه عبد القادر گوینده که در انواع فضایل صاحب فضایل بود و قاری
و شاعر و خطاط و در علم موسیقی و الحان و اوتار سرآمد ادوار و در نقش و عمل بی بدل بر اهل
رفت گویند در زمان سلطان احمد بغدادی خواجه رضوانشاه از نظایر و اشباه در فن موسیقی ممتاز
بود و خواجه عبد القادر نوجوان درین فن شروع می نمود و خواجه رضوانشاه نوبتی ساخته بود مشتمل بر
دوازده مقام و بیست و چهار شعبه و باقی اصول و فروع و سایر نغمات و نغرات که دران باب
در حساب می آید و آن نوبت مرتب مفاخرت مینمود خواجه عبد القادر دعوی کرد که سی روز هر روز یکی نوبت
سازد و ماه رمضان نزدیک بود سلطان فرمود که شعر عربی و نظم فارسی ماه مجلس اختیار کنند
و خواجه سی روز رمضان هر روز یک نوبت مرتب مکمل ساخته بنهانی بعرض میرسانید تا روز آخر که

نوبت

نوبت را که زاید نیز مرتب و تمام مهره فن بتحسین خواجه رضوانشاه را متحیر گردانید و سلطان باره او
احسان فراوان فرمود و همه وقت او را بسیار عزیز خطاب مینمود فی الجمله خواجه عبد القادر نیز **بیت**
دمی چند بشمرد و نا چیز شد • بخنده فلک گفت او نیز شد • القصه چون اخبار خرابی شهر هرات و ملوکات
و شرح وبای طاعون و عدد موتی که زیاده از حد و چون بود باردوی همایون رسید حضرت خاقان سعید
از جهة خرابی ولایت و فوت رعیت بتحقیق موت اکابر بغایت ملول خاطر شد و حکم فرمود که مکاتبت
که از جانب خراسان آید هیچ آفریده نگشاید تا موجب تفرقه خاطر نشود و بهمان سرشته بر آنحضرت بنده
و معتمدان حضرت سپارند و بران موجب عمل نمودند و در یورت قشلاق خبر وفات مرتضی اعظم مجمع الفضایل
والحکم امیر سید نور الدین محمد بن الامیر الکبیر صاحب التصانیف المشهوره امیر سید شریف الدین علی
الجرجانی طاب ثراهما از جانب شیراز رسید حضرت خاقان سعید تمام مناسب سیورغالات و مسلمیات
مرتضی مرحوم را باسامی اولاد گرامی جناب مرتضی امضا و اجرا فرمود و امیر مظفر الدین الیاس خواجه که
بسبب ضعف در قصبه رادکان که سیورغال او بود توقف نموده بود از عالم فانی بجاوای جاودانی
در ماه صفر سفر کرد و آنحضرت رادکان را بامیر سید یوسف ولد امیر سید خواجه عنایت فرمود و همه عمر
در قبضه تصرف و اختیار او بود و از پادشاهان کسی بران مختصر قصبه یا و مضایقه ننمود **عزیمت موکب
ظفر نشان از یورت قشلاق بطرف مملکت آذربایجان** اول بهار که فرمان فرمای لیل و نهار آفتاب عالم تاب
بخانه شرف و فرستاد و لشکر سرما از طلیعه سپاه ربیع پشت بهزیمت داد و قوی طبیعی باقبال اعتدال
ربیعی در جولان آمد و ابر نیسان کلاه ارباب باغ و بستان را بدرهای شاهوار و لآلی آبدار زینت داد و ارتش
بخشید حضرت خاقان آفاق از یورت قشلاق نهضت فرمود و منازل و مراحل باهستگی می پیمود
همیرفت با موکب رای و درنگ • و هر چند روز بمساعدت بخت فیروز در منزل مناسب توقف می نمود
و از قزوین و سلطانیه و زنجان گذشته بمرغزار اوجان فرود آمده و اکابر اطراف و صنادید آن
بسعادت ملازمت مشرف شدند و سادات و قضات و اکابر و اشراف دار الملک تبریز شرایط استقبال
بجا آوردند و عنایات پادشاهانه و مراحم خسروانه همه را نوازش فرمود و پادشاه عالم پناه تابستان
و تیر ماه در مستقر سلطنت آذربایجان گذرانید و طنطنه لشکر ظفر نشان باطراف جهان و مسامع عالمیان
رسانید و تمام سرداران آن مملکت بطوع و رغبت ملازم اردوی همایون بودند و از مقتضی فرمان عالم
ستان تجاوز نمی نمودند و قواعد شکسته و قنا از بنیاد بر افتاده آفتاب عدل و داد اطراف آن مملکت را

بار دیگر روشنی داد و سکه و خطبه در مجموع بلاد آذربایجان بنام سلطان ممالک ستان طراوتی تازه یافت
و بلند آوازه شد و احوال عالم بر قاعده درست و طریقه راست مضبوط و مسلم گشت بیت
یافت عالم ز آفتاب لمعه تیغش قرار / وز فروغ گوهر عدلش جهان دید انتظام

وقایع سنه ست و ثلثین

ذکر قشلاق فرمودن خاقان ظفرنشان در قراباغ اران

درین سال غره محرم الحرام که مملکت آذربایجان سلک تسخیر انتظام یافت امیر بایزید آینلو که از اعیان امراء ترکمان بود بدرگاه عالم پناه التجا نموده بسعادت امراء عظام شرف دستبوس یافته سر افتخار باوج ثریا رسانید و پیشکشهای لایق و تحفهای مناسب گذرانید و حضرت خاقان سعید او را نیک دیده احوال پرسید و عنایت پادشاهانه شامل حال او گردانید و هم درین اثنا امیرزاده شاه علی ولد امیرزاده شاه محمد بن امیر قرا یوسف از عم خود امیر اسپند باز گریخته باردوی همایون آمد بعواطف خسروانه سرافراز شد و دران زمان که خاقان جهان ستان از قشلاق ری نهضت فرمود شاهزاده عالمیان قطب الدین میرزا محمد جوکی بهادر برسم ایلغار در قفای امیر اسکندر هرجا آوازه امیر اسکندر شنید سمند جهان پیمایش بسرعت باد انجا رسید تا ولایت ارزنجان عنان باز کشید و در مملکت ارزنجان که از ولایت امیر قرا عثمانست میل استقامت نموده چند روزی از کوفت راه برآسود و امیر قرا عثمان در چنان مهمان خدمات شایسته بجا آورد و پیشکشهای پادشاهانه کشید و ازان زمان که موکب ظفرنشان حضرت صاحبقران بمملکت آذربایجان رسیده تا وقتی که آفتاب سلطنت حضرت خاقان سعید دران ملک طالع گردید همیشه امیر قرا عثمان در مقام اخلاص و انقیاد می بود و هرگز از طریق ایلی و متابعت تجاوز ننموده و درین وقت نسبت بمیرزا جوکی بهادر انواع خدمات تقدیم رسانید میرزا محمد جوکی را بخدمت امیر میل قربت و قرابت و عزم وصلت و الفت خاطر خطیر برزد و صبیه که در ستر عفت و پرده عصمت بود خواستگاری نمود و امیر قرا عثمان آن سعادت فوز عظیم دانسته برغبت تمام تقبل فرمود و بزم خسروانه و جشن پادشاهانه آراسته بآیین دینی و قوانین شرع مصطفوی دوازدهم ربیع الاول در شهر ارزنجان عقد و نکاح شرعی واقع شد و شرح آن وصلت چون حضرت اعلی معلوم فرمود میرزا محمد جوکی را تحسین بسیار نمود و چون امیر اسکندر از بیم تیغ ظفر پیکر میرزا محمد جوکی بنوعی فرار نمود که از احوال او در اطراف آن ملک خبر و اثر پیدا نبود فرمان همایون نافذ شد که شاهزاده باردوی همایون معاودت نماید و شاهزاده بموجب فرموده باردوی اعلی شتافت و بشرف دستبوس آنحضرت استسعاد یافت و مقارن حصول شاهزاده حضرت اعلی عنان

جهانگشا

جهانگشا بصوب قراباغ اران تافت و موکب خاقانی بیستم ربیع الثانی در قراباغ بموضع بره گرش بعزم قشلاق نزول اجلال فرمود و امرا که از اطراف ممالک باردوی همایون آمده بودند همه بعنایت آنحضرت بتشریفات خاص اختصاص داده رخصت معاودت فرمود امیر نصرت الدین خلیل امیر شروان رفت و امیر علی ایناق عازم شکی شد و امیر بایزید بطام موغان و امیر اسپهبد بتالش باز گشتند و آنحضرت باطراف عالم ایلچیان سخندان فرستاده شکر مواهب الهی و ازدیاد اسباب پادشاهی مقتضی لئن شکرتم لازیدنکم ادا نمود جناب هدایت انتساب شیخ نور الدین محمد بن المرحوم مرشد الدین شیخ جنید که در زمان ولاکه مال ولایت مرسوم بقراباغ آورده بود برسالت مملکت روم پیش سلطان مراد فرستاد و پیغام که بعنایت حق تعالی ما را مملکت وسیع ارزانی داشت و رایت سلطنت ما تا ذروه سپهر برافراخت و امیر اسکندر ترکمان هرچند گاه ما را بحدود ولایت محروسه در می آمد و بنیاد فتنه و فساد و خرابی بنیاد میکند و هرگاه سپاه منصور رفته او کرد تاب مقاومت نیاورده فرار مینماید اکنون اگر بآن طرف آید او را بدست آورند و مقید ساخته بدرگاه عالم پناه فرستند و جناب شیخ عزیمت فرموده و درین اثنا از طرف مملکت خوارزم ایلچی رسیده بموقف عرض رسانیدند که ابوالخیر اغلان از جانب دشت بنواحی خوارزم آمد و امیرزاده سلطان ابراهیم ولد امیر شاهملک مجال جدال براه فرار بیرون رفت و رعیت عاجز گشته تسلیم کردند و آن بی باکان بی رحم تمام ولایت و شهر زیر و زبر گردانیده بلند جاه بیراه و طریق دشت باز گشتند و حضرت خاقان سعید سابقا مولانا برسالت گرجستان فرستاده بود و بتصدیق طریق تحقیق پیغام داده و حاکم آن مملکت الکسندر حضرت مولوی را بخدمات شایسته نمود و باج و خراج قبول فرمود و مبلغ خطیر در صحبت پسر بزرگ خود بدرگاه باردوی فلک احتشام روان داشت و امراء عظام پیشکش او بعرض رسانیده شرف قبول یافت و فرمان همایون صادر شد که بعد ازین در اردوی اعلی توقف نماید تا جمیع مسلمانان که در ولایت گرجستان اسیر اند بمملکت اسلام باز آیند و بدین مهم خواجه محمد فضل الله نامزد ولایت گرجستان شد و اسیران مسلمان باز آمده و بمراحم عنایت و رعایت یافته بولایت خود باز رفت و چون ایام زمستان بانجام رسید و مهمات آن مملکت بر حسب ارادت سرانجام یافت و امیر اسکندر ترکمان در اطراف سرگشته و سرگردان دست عجز در دامن فرار زده بود و از بیم شمشیر آبدار آتش بار گشته بساط خاک بادکرداری پیمود حضرت خاقان سعید شکر نعمای الهی بجای آورده برسوم حمد و ثنا قیام نمود و زبان خضوع و خشوع بسپاس حق

عزم معاودت جزم فرموده پانزدهم شوال بسعادت و اقبال از قراباغ اران بصوب وطن روان شد
و پیشتر بموجب فرموده بر آب ارس پل بسته بودند لشکرهای جهان از آن آب بی پایان عبور نمودند
و درین سال بیستم ماه شعبان خواجه غیاث الدین سیدی احمد شیرازی که بمکارم اخلاق در میان
افاضل آفاق موصوف و معروف بود و بسخا و کرم و ایثار دینار و درم در جهان مشهور و در السنه و افواه
مذکور بود و در دیوان اعلی منصب وزارت داشت وفات یافت و نام نیکو بواسطه خصایل خوب
و شمایل مرغوب مؤید و مخلد گذاشت و ذکر جمیل که عاقلان آنرا عمر باقی خوانند و کاملان حیات جاودانی
بر اوراق روزگار و صحایف لیل و نهار ازو یادگار ماند و خلف صدق و فرزند دولتمند او جناب
وزارت مآب خواجه شمس الدین محمد که سرآمد وزرای زمان و دستور امرای دوران است نعش آن فایض
الانوار مهر بزرگوار بهرات نقل کرده در مزار خواجه ابوالولید احمد قدس سره مدفون شد و جناب خواجه
شمس الدین محمد چنانچه از پدر نامدار مشاهده نموده بود در رعایت اهل دانش افزود بیادگاری که
بوی او داری و چون خبر وفات خواجه سیدی احمد بخراسان رسید جناب صاحب اعظم مولانا فصیح الدین
الخوافی که مدتی دیوان حضرت اعلی بود و چندگاه در دیوان حضرت اعلی جوکی و میرزا بایسنغر بامر وزارت
قیام نموده در آرزوی منصب وزارت مرغ وحش ببال خیال طیران نموده متوجه اردوی اعلی شد
و چون بولایت ساری رسید نوکر میرزا علاء الدوله که بطلب او آمده بود او را مقید ساخته
بطرف هرات بازگردانید و حضرت خاقان سعید سلطنت مملکت آذربایجان را بجناب امیر جهانشاه
بن امیر قرا یوسف تفویض فرموده نشان همایون بمهر آل تمغا ارزانی داشت و زمام حل و عقد
و عنان قبض و بسط آن ولایت را بکمال کیاست و سیاست و حسن فراست و حمایت او بازگذاشت
و امیر جهانشاه طویهای پادشاهانه مرتب داشته پیشکش بسیار بموقف عرض رسانید و آنحضرت
امیر جهانشاه را نوازش گران او را تشریفات و اسپ زین زر و کلاه و کمر و چهار قب طلادوز معظم
و مکرم گردانید و او را بعدل و داد و تعمیر دیار و بلاد و توقیر عباد و عباد امر فرمود و از جور و ظلم
تحذیر و تنفیر نمود و موکب ظفر نشان از مملکت آذربایجان بصوب ولایت خراسان روان شد
وقایع سنه اربعین و ثمان مائه ذکر معاودت خاقان ممالک ستان از یورش آذربایجان حضرت خاقان سعید
در اوایل این سال بسعادت و اقبال طنطنه کوس معاودت در گنبد گردون انداخت و رایات فتح
پیکر و لوای فتح و ظفر بجانب خراسان برافراخت و آوازه بازآمدن موکب ظفر نشان و نوید یورش

سیوم

سیوم آذربایجان بمسامع جهانیان رسید و عنایت و تایید آسمانی که در همه حال قرین روزگار فرخنده آثار
بعالمیان واضح گردید و شاهزاده کامران اجازت یافته عنان دولت و سعادت بسوی دار السلطنه هرات
تافته میرزا علاء الدوله بمراسم ایلغار سوار شد بر اسپی که بسیر خاک بجای آتش حدت باد سرعت خنگ برق
آهو تک خوب چهره خوش هیکل سخت سم مالیده ساق آخته سر پهن سینه تیز گوش آکنده ران و در دوازده
شبانروز بهرات رسید و میرزا محمد جوکی متعاقب آمده و آنحضرت بهر شهر و ولایت منزل و مقام ساخته
و مهمات و مصالح ممالک پرداخته امرا و سرداران ولایات را اجازت فرموده تا در کمال اقبال و کامرانی
دوم ماه ربیع الثانی در دار السلطنه هرات فرود آمد و در آن زمان که موکب ظفر نشان بجانب
مملکت آذربایجان نهضت نمود دوم ماه ربیع الثانی بود چنانچه آن یورش همایون بمدت دو سال
واقع شد اکابر و اعیان خراسان خاصه ساکنان شهر هرات غایت نشاط و انبساط بظهور آورده
مراسم نیاز و نثار متقدیم رسانیدند و دولت پابوس که سبب سرافرازی همایون تواند بود دریافتند
و چون آنحضرت در مستقر سلطنت مقام و آرام فرمود خسروان ربع مسکون زمین بوس آن درگاه
آسمان پناه را مفاخرت مینمودند و پادشاهان بحر و بر از مهابت شمشیر آبدار او زمین کردار
سپر بر روی آب افگنده بودند از حسن عدل او باد صبا در اگر گشایی غنچه عادت او دست بردی
نسیم گل از صحن چمن عبیر نمیشد و شیر زبان که خوردن دل آهویان سیرت حیلهٔ اوست سوگند بجان
ایشان میخورد باز اگر در عهد عدل او بجای کشتی از غایت خوف آرزوی تیهو در خاطر او گذشتی و عقاب
اگر از آتش جوع سینه اش کباب شدی چشم طمع بامید طعمه بسوی صعوه باز نکردی حرکات دوایر افلاک
مطابق خطرات خاطر جهانگشای او و آثار سعادت مشتری بعد و معقل کامل عالم آرای او بود و درین
سال ماه رمضان امیر علاء الدین علی سلطان ولد امیر جلال الدین فیروزشاه که در دیوان میرزا
جوکی امیر الامرا بود از دار غرور بسرای سرور انتقال نمود و جناب مشار الیه بسیار نیکو شعار و پاکیزه روزگار
بود و بصدق نیت و حسن عقیدت میل صحبت اهل صدق و ارباب فتوت مینمود و امیر فیروزشاه را
فراق فرزند ارجمند بسیار دشوار آمد و حضرت خاقان سعید بوثاق میرزاده آمده امیر فیروزشاه را
تعزیت رسانید و قلق و اندوه که در ضمیر امیر جای گیر شده بود بلطف پرسش پادشاهانه نابود گردانید
و چون ماه رمضان بخیر و سعادت بپایان آمد و هلال فرخ فال عید از افق بخت سعید جمال جهان آرای
بعالمیان نمود آنحضرت صباح عید بطالع فرخنده و بخت همایون و آیین جمشید و یوسون فریدون

عازم عیدگاه شد و صدای نقاره عید از درگاه پادشاه سعید باوج آسمان برآمد و ماه رایت سعادت
نشان از ایوان کیوان گذشت و آنحضرت باداء صلوة عید و آداب آن وقت سعید قیام نمود
و با کمال عظمت بمستقر سلطنت بازآمد و ملوک اطراف و اشراف اکناف بر درگاه عالم پناه حاضر
شده هرکس مناسب مرتبه و نام در مقام خود آرام گرفت و طوی بزرگ برای جشن عید مرتب ساخته بودند
خانسالار ترتیب تمام کشیده حبابیان از مائده انعام و فایده اکرام حظ اوفر و نصیب اوفی گرفتند
و اکابر ایام و صنادید انام و مجموع خواص و عوام از بخشش دست سخا پرورش بهره مند و محظوظ
شدند تا دست در بارش ابر نیسان در فضای جهان باران گشت دریای محیط از حیا سرتاپا آب شد
و تا بحر بیکران بخشش دل گوهر بخشش متموج آمد ابر مطیر از غیرت او آب از چشمها بر روی زمین ریخته
وجود اوست که هر قطره ز فیض سحاب ٭ همیشه گوهر آید اندر نیسان ٭ بوصفی که رسد آفتاب احسانش
زمین او همه زر گردد و گیاه مرجان ٭ شگفت نیست که از بهر شکر نعمت او ٭ بجای سبزه ازین پس دمد ز خاک زبان

ذکر آمدن والی هرموز بدرگاه سلاطین پناه ٭ والی هرموز پادشاه سیف الدین که در سواحل دریای
عمان و حدود جزایر عرب و نواحی هندوستان و سایر بلاد و دیار بر و بحر در سلک طرفداران
منتظم انتظام داشت و آیین کسری و جم و باقی ملک جم چتر و علم برافراشت بواسطه مخالفت
ملک فخر الدین تورانشاه که برادر کهتر او بود و رعیت ولایت میل جانب او نمود پادشاه سیف الدین
دران ملک مجال توقف محال دانسته روی امید بدرگاه سلاطین پناه آورد و حقیقت و شرح احوال
بدار السلطنه هرات رسید بیان این سخن آنست که پادشاه سیف الدین دران ولایت اساس سلطنتی
بنیاد نهاد که از آبا و اجداد او کسی مثل او نشان نداده و رعیت آن مملکت طاقت آن عظمت نیاورده
روی اطاعت بخدمت ملک تورانشاه آوردند و پادشاه سیف الدین پدر ملک قطب الدین را از
حکومت خلع کرده در جزیره کشم و بوخت محبوس داشته بود و ملک تورانشاه که گاه و بیگاه شام و سحر
ملازمت پدر می نمود دران اثنا ملالت وارثیه پدر یا بقدر و فروغ رای انور عزم مخالفت برادر جزم
کرده در کشتی نشسته بطرف شهر قلهات بیرون رفت و بمعاونت و مدد سرخیلان اعراب
و مقدمان قبایل بادیه لشکر عظیم جمع آورده قصد سریر سلطنت هرموز کرد و تمام بهادران و دلاوران
آن بلاد و دیار از سرحد جلفار تا قطیف و بحرین در طول قرون از صد نهنگ و در عرض بی فرسنگ
از دو طرف دریا در حرکت آمدند و تمام آن سپاه بعزم خود بمدد ملک تورانشاه روان شدند

پادشاه

پادشاه سیف الدین مضطرب حیران و مضطر و سرگردان چاره بجز آن ندانست که راه فرار اختیار کرده اعتبه
جواهر و لآلی و نفایس مرصعات متلالی و نقود و طلا بسیار و ظرایف ظریف و اسلحه و امتعه بیشمار و اسپان
راهوار و استران قطار قطار از هرموز بیرون آمد و راه دار السلطنه هرات که پناه اهل عالم و امیدگاه
پادشاهان معظم است پیش گرفت ٭ رهی پیش آمد که از سختی آن ٭ بدیدی اختر چرخ شیر محارب
و ملک فخر الدین تورانشاه برای طمع و منازع سریر سلطنت هرموز و حفظ قلعه و تمام ولایات برا
و بحر او خود استیلا و استقلال یافته رقبه اقتدار تواریافت و پادشاه سیف الدین بدرگاه سلطان السلاطین
رسیده دران زمان که بباغ زاغان درآمد اطراف باغ دارای سنت خان شاهزاده عالمیان میرزا
عبد اللطیف آراسته بودند و انواع چهارطاقها بدیع صنعت و کمال حذاقت ماهران هنرمند صاحب
اندیشه چنان متکلف ترتیب نموده که عقل دوربین را در تزیین آن آیین چشمها باز مانده حیران شده
بود و روزی که پیشگاه پادشاه سیف الدین را بباغ زاغان درآوردند و مغنیان و مطربان لطایف
آواز نغمات و نقرات موزون تا اوج گردون برآوردند پادشاه سیف الدین مسافت تمام در میان
چهارطاقها رفته هیچ طرف نگاه نکرده متوجه میان دو گوش اسب خود بود اصلا بجانب دیگر التفات
ننمود و چون بپایه سریر اعلی رسیده چند جا زانو زده زمین خدمت ببوسید حضرت خاقان سعید او را در آغوش
مرحمت کشیده احوال پرسیده و در سلک جوجیان که در بارگاه اعلی رخصت جلوس داشتند منتظم شد
و دران مجلس طبقها و ساجقها و نثار مشحون بجواهر آبدار و لآلی شاهوار و تنکه سرخ و سفید بسیار
درآوردند و پیش بزرگان و جوجیان نهاده هرکس طبقهای خود را برداشت و پادشاه سیف الدین
در طرف که طبق کم چنان بود ندیده بود اشارت فرمود که طبق پادشاه سیف الدین را بردارند
و خدمت شیخ چند کرت برسم رسالت بولایت هرموز رفته بود و نسبت با پادشاه گستاخانه
انبساط می نمود طبق از پیش او برداشت و هرموز قوت طامعه در حرکت بود مال من عزیز برد
از بهر باقیات و پادشاه سیف الدین را بمقام مناسب طویها درخور و تحفه های لایق دادند
و هرچه مناسب قدر و مرتبه او توانند بود بیورتاق او فرستادند و هفته یکبار نوبت بمجلس اعلی آمده
و شیلان خورده بیورتاق خود رفته بعد از چندگاه امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش و امیر جلال الدین فیروز
سخن او را آراسته ما شاء که می نمود بوقت عرض رسانیدند و آنحضرت مرحمت و عنایت فرمود
طبل و علم و خیل و حشم ارزانی داشت و فرمان جهان مطاع شرف نفاذ یافت که لشکرها فارس

وعراق متوجه مملکت پرنور شوند و ابتدا قلاع حصکان که پر و پرناد در قبضه تسخیر آورند و جزیره جرون را که
تورانشاه انتزاع نمایند و امثله و احکام بجانب ممالک فارس و عراق ارسال نموده آمده و پادشاه
گیتی پناه انواع انعام و صنوف اکرام و تشریفات خاص اختصاص فرموده و تمام نوکران او را عنایت
تمام نمود و منتصف ذی الحجه الحرام خرم و شادکام اجازت یافت در غایت خوشدلی عزیمت فرموده و ملک
تورانشاه چون ازین حال آگاه شد اختلال عظیم باحوال او راه یافت نفایس دریابار و نقود و جواهر بسیار
برسم خدمت باطراف مملکت فارس عراق فرستاد و سرداران آن ولایات را بخدمات شایسته و تحفهای
دلپسند تسکین داده و ایلچیان که روان با تحفهای فراوان بدرگاه عالم پناه روان ساخت و اظهار
نیکوبندگی و عبارتی هرچه خوبتر بمحل عرض رسانیده و باقی احوال بتفصیل و اجمال در سال آینده که عمر بود
بعرض نور رسد انشاء الله تعالی **تاریخ سنه احدی و اربعین ذکر تربیت فرمودن امیر شیخ حاجی ولد امیر حسن جاندار**
امیر حسن جاندار از امراء کبار حضرت صاحبقران نامدار بود و در زمان آنحضرت کمال شجاعت و مردانگی
و جلادت و فرزانگی در معارک و مهالک ظهور آورده بود و در ابتدای سلطنت حضرت خاقان سعید
او و فرزندانش امیر یوسف جلیل و امیر شیخ حاجی در سلک امراء عظام انتظام داشتند و در فتنه
امیر جهانملک چون صورت عذری بر لوح خاطر نگاشته شد و بدین سبب از خراسان جلای وطن طریق
فرار اختیار کردند و در عراق و فارس بخدمت میرزا اسکندر پیوستند و چند گاه ملازم بوده عازم
بیت الله شدند و شرف آن مواضع مشرف دریافته از حجاز باز آهنگ عراق کردند و در اصفهان
بمیرزا اسکندر ملحق شدند و در وقتی که موکب ظفرنشان از قشلاق قراباغ متوجه بجانب اصفهان
شد امراء میرزا اسکندر از و برگشته و در ساوه امیر یوسف جلیل را گرفته بدرگاه جهان پناه آوردند
و آنحضرت جرایم او و برادرش امیر شیخ حاجی را عفو فرموده قشون و تومان بضبط و کاردانی ایشان
رجوع نمود چنانچه در تاریخ سنه سبع و عشر و ثمانمائه شرح این سخن مسطور است و درین سال احدی و اربعین
عنایت آنحضرت شامل احوال امیر شیخ حاجی شد امارت دیوان شاهزاده عالمیان میرزا علاء الدوله
باو ارزانی داشت و زمام حل و عقد امور و تمهید مصالح جمهور بعهده کاردانی او باز گذاشت و مصالح
ملک و مال باقتضای رای صوابنمای او باز بست و امیر مبارز الدین شیخ حاجی [illegible] صفه در دیوان
نشست و درین سال امیر شیخ لقمان برلاس که در دیوان تواجی امیر الامرا بود و با حضرت خاقان
سعید شرف قربت و نسبت قرابت داشت جهان فانی را باز گذاشت و آنحضرت موجب منصب او را

بفرزند

بفرزند شایسته او امیر پیر لقمان عنایت فرموده و راه و رسم او و در جمیع مهمات تحسین [illegible] او تفویض نموده و امیر محمد
حسین که با شیلغ بیساولان بود بدرگاه جهان پناه تقرب و اعتبار تمام داشت چهار ماه بجهت ورود
باز گذاشت و آنحضرت امیر فرخ حسین ولد او را بجای او تعیین کرد و امیر پیر لقمان و امیر فرخ حسین را
از لباس عزا بیرون آورده جامها فاخر عنایت فرموده و بیست و دوم ربیع الاول امیر پیر لقمان در دیوان
لشکر بامارت معزز شده مهر زد و ماه جمادی الاولی امیر بابا مسعود بن امیر بابا محمود بن امیر خواجه راستی
بجای راستان رفت و امیر بابا مسعود دران زمان که حضرت خاقان سعید در یورش سیوم آذربایجان بود
کوتوالی حصار اختیار الدین تعلق باو داشت و او بغایت متنسک و دلپاک بود و مصلحت زمان و فرزند
رعیت می نمود و میل بصحبت اوباش و رنود کرده بود و لی مبالغه از وار و هنجار خود محاش میکرد و گاهی از
ارک بپای حصار و بازار ملک آمده طبل و نقاره باواز بلند مینواختند و [illegible] شبانروز در بازار شراب
خورده نقارهچیان پیوسته سازی مینواختند و گاهی طنطنه و دبدبه هرچه تمامتر بکوچه خیابان و پل مالان
عزیمت مینمود و انواع مناهی و مبراهی ازو و کسان او واضح و لایح بود و حکام که در هرات فرمان داشتند
از بیم امیر علیکه که با بابا مسعود قرابت بود منع و دفع اشتغال نمی نمودند القصه چون بابا مسعود فوت شد
آنحضرت کوتوالی قلعه و راه و رسم او را ببرادرش امیر موسی میرک عنایت فرمود و این موسی میرک
بغایت چابکسوار و کماندار بود و روز عید در حضور خاقان سعید از دو طرف قبق می انداخت و تیر خوب
می انداخت و بیشتر آن بود که تیر او در هر دو نوبت بقبق میرسید و در تاختن و انداختن کسی بگرد او
نمیرسید و امیر مرادی که از دست و ارادت که از امراء کبار بکمال عظمت و اقتدار اشتهار داشت و دولت
مصاهرت میرزا علاء الدوله تاج افتخار و شرف روزگار او بود عالم فانی را وداع و بدرود فرمود
و میرزا علاء الدوله مراسم عزا و آش و اطعام و ختمات کلام ملک علام بجا آورده روانش بمینو پرانوار باد
ذکر تاهل و کدخدایی میرزا سلطان مسعود بن میرزا سیورغتمش حضرت خاقان سعید همیشه بازدواج و افتراق
والتیام و انتظام اولاد کرام اهتمام تمام میفرمود و پیوسته اولاد و احفاد را بامر تاهل و کدخدایی ترغیب
می نمود و درین سال میرزا سلطان مسعود بن میرزا سیورغتمش بن حضرت خاقان سعید خدره عصمت پناه [illegible] صبیه
جلیله میرزا بایسنغر بآیین دین مبین و قوانین شرع متین در عقد و نکاح شرعی آورد و مهد علیا گوهرشاد آغا
که بلقیس زمان و قیدافه دوران بود در بزم بهشت آیین غیرت نگارخانه چین ترتیب تزیین نمود و در مزد سپهر
سلطنت را بر سریر عزت نشاندند و پرده از وی چون ماه تابان او کشادند و در نظر مشتری فلک سعادت

بآرایش هرچه خوبتر جلوه دادند و چون مجلس بهجت و سرور و بزم عشرت و حضور مرتب و آراسته شد مهر و ماه
در قصری که برای سکون و آرامش ایشان آرایش یافته بود باعزاز و اکرام در آوردند و آن دو نیر عالم افروز را
از سعادت بخت فیروز در آن برج قران سعدین واقع شد گاه دختر بسان خاتم ملک دست شاهزاده را
بوسه میداد و گاه شاهزاده با عزاز و نیاز زمانند خلخال در پای نازکش می افتاد گاه چون گریبان دست
در گردن یکدیگر میکردند و گاه چون دامن سر بر پای یکدیگر می نهادند همای همایون بخت در هوای کامرانی طایر
و ساغر مالامال و شادمانی در بزم زندگانی از دایرهٔ چشمها از عکس گل رخسار یکدیگر لاله بسان شده و دهان
از یاد دام یکدیگر چشمهٔ حیوان گشته یکی در نظارهٔ طلعت ماه تابان از دست رفته و دیگری از ملاحظهٔ خورشید رخسار
مست شده ❊ می و معشوق و گلزار و جوانی ❊ ازین خوشتر چه باشد زندگانی ❊ نهاده برگ گل ساغر ز مل
گرفته در دگر کف دستهٔ گل ❊ جهان اینست وین خود از جهان نیست ❊ وگر هست ای عجب جز یکزمان نیست
چندروز بمساعدت بخت فیروز داد عیش و عشرت دادند و درهای خرمی و نشاط بر روی روزگار گشادند
و میرزا سلطان مسعود در کمال عظمت و کامرانی و غایت بهجت و شادمانی محبوب مطلوب بجانب
ولایت کابل و غزنین که سیورغال او بود عزیمت فرمود ودر سال حاوی اوراق عبدالرزاق بن اسحق در
ملازمت حضرت خاقان سعید استسعاد یافت و آفتاب اقبال آنحضرت بر حال این ذره
والد مرحوم در مجلس اعلی وارد و دیوان همایون بشرف امامت و منصب قضا مخصوص و منسوب بود و بقرائت
کتب معتبره و روایت مسایل معتبره اشتغال می نمود فقیر حقیر در اثنای تحصیل علوم دینیه و تکمیل
تعلیقه بر رساله که قدوة المحققین مولانا قاضی عضد الدین در تحقیق معنی حرف و اسم اشاره و غیرهما
فرموده و ایضاح آن معانی بخوبتر عبارتی نموده غرر فواید و درر فراید جمع آورده شرحی ترتیب نموده
و نقاب ریتاب از چهرهٔ مخدرات مشکلات و مبهمات فن عربیت بخوبتر وجهی گشود و آن رساله ایست
که در متانت معانی و رصانت مبانی و حسن تهذیب و لطف ترکیب چشم هیچ باریک بین نظیر آن ندیده و گوش
هیچ مستمع شبیه آن نشنیده اگر علما عطارد بیان بقلم درفشان او در رشاب آفتاب بر لوح سیمین ماه تحریر کنند
در خور باشد و اگر بلغاء مشتری فطانت بخامهٔ گوهربار الفاظ از سیاهی دیده بر بیاض کافوری چشم
نگارند مناسب لفظ و معنیش چون شکر با شیر و آب با شراب امتزاج یافته ❊ چه گویم وصف او بحریست
بلفظ اندک معنی بسیار و چون قلم تحریر در تم تعزیه از شرح رسالهٔ عضدیه و بیان لطافت آن فراغت
یافت و فروغ مطالعهٔ روشن خاطران و شعاع نظر مبصران جهان بر آن افت جمعی از خلان و اخوان

کسویدا

کر سویدای دل همدمی و سواد دیدهٔ مردمی بودند و رعایت حسن عهد که عنوان نامهٔ آشنائی و طراز کسوت
انسانی است مینمودند یکبارگی اتفاق کرده جزم فرمودند که لطایف ظرایف و ظرایف شرایف که در
آن رساله مرتب شده مناسب چنان مینماید که بمجلس القاب همایون حضرت خاقان سعید مزین و موشح آید
و فقیر حقیر سخن دوستان بصمیم دل و جان قبول کرده در مجلس سلطان عالیمقام بحضور ائمهٔ اسلام و اعلام
اتمام شرح رساله را گذرانده و خطبه که موشح بالقاب همایون خوانده و بعضی مبهمات استفسار نموده حضرت
خاقان سعید تحسین علما و استحسان بسیار فرمودند و هم در مجلس همایون فرمان نافذ شد که چون پدرم
مولانا اسحق ملازم بوده او نیز ملازمت نماید و با موالی و اهالی در بارگاه عالی در آید و از دقایق
علوم و حقایق منظوم هرچه داند بموقف عرض رساند و در آن زمان سال عمر به بیست و پنج رسیده بود
و مدت نه سال در صحبت اهل کمال بخدمت آنحضرت قیام نموده بنده را که چون سنگ خارا از هیچ
رنگی لطیف نصیبی نداشت تا بآفتاب تربیت یاقوت احمر ساخت و طبع فسرده را که مانند خانهٔ فقرا
ی بود معدن جواهر و امواج لآلی مشتبلا گردانید ❊ بتدریج و تواتر و انتظار تربیت گردد
نه تو خود ز ره باران قطره خون مشک چه گوهر ❊ و شاید که خانهٔ عنبرین شمامه از آثار تربیت آنحضرت
بت در رسالهای آینده ادا نماید ❊ بحسن تربیت آفتاب عالمتفتش شدم و چندانکه بودم از
بیش ازین خود سفالی و بتره درایی ادب نیست ❊ او بسات که گر تاج بود بر سر تو ❊ خویش افگ
سکان درجهانبانی **ذکر تعیین قضیهٔ والی هرموز که قلم دو زبان بوعدهٔ شرح و بیان آن زبان داده بود**
در سال گذشته مسطور شد که والی هرموز پادشاه سیف الدین بدرگاه سلاطین پناه آمده و از سلطان
بحر و بر التماس لشکر نموده و آنحضرت ملتمس او را مبذول فرموده فرمان آفتاب اشراق بممالک فارس و عراق
فرستاده که سرداران آن ممالک با لشکرهای جانسوز عازم ولایت هرموز شوند تمام سرداران امتثال فرمان
جهان مطاع نموده کمر سعی و اجتهاد بر میان جان بستند و متوجه ممالک هرموز شدند پادشاه توران شاه
از همه طرف چون آب بگرداب جزیرهٔ جرون محیط است بلا را نسبت با جوال خود مشاهده نموده تدبیر جز
آن ندانست که نقود بسیار و جواهر بیشمار و نفایس پایاب و ظرایف هر بلاد و دیار که در شهر جرون از ایام
اندوخته بود فدای ملک و عرض خود سازد و بحیثیت کشتی امید و حیات خود را از آن ورطهٔ خونخوار
بساحل نجات اندازد و چون رای او برین قرار گرفت قاضی معتبر و جمعی متعین که در جرون صاحب
اختیار و نامدار بودند بدرگاه اعلی و بارگاه معلی فرستاد و قاصدان بوسیلهٔ اعیان

عرضه داشت نیازمندانه که در غایت عجز و نیاز بود بموقف عرض رسانیدند مضمون آنکه پدران بنده همیشه چون سگان
و بنده آن آستان آسمان اقتدار بوده اند و پیوسته بشرایط خدمتکاری و مراسم باج گذاری قیام نموده
و مخدوم و برادرم پادشاه سیف الدین نسبت بپدر بزرگوار که چند نوبت شرف بیت الله الحرام و زیارت
مرقد النبی علیه السلام دریافته عقوق ورزیده دست تصرف او را از حکومت این ولایت بیکبارگی کوتاه
گردانیده و قاعده ظلم و بیداد که درین ملک معهود نبود بنیاد نهاده و تمامت رعیت از جور و طغیان او
فریاد و فغان بآسمان رسانیدند و روی امید از اطاعت و انقیاد آن گردانیدند و اطراف ولایت
نفیر عام برخواست و بیم آن بود که مقام موروث در قبضه اقتدار بیگانگان قرار گیرد و اشراف قبایل
و اکابر اعراب از پدر بزرگوار التماس التفات نمودند و چون آنحضرت از مباشرت این شغل کلی اعراض
نموده بود کفایت آن مهم به بنده کمینه اشارت فرمود و اکنون بنده کمینه بدولت حضرت خلافت
شعار و باشاره پدر بزرگوار و اتفاق رعیت والی این ولایت است و بدستور معهود بلکه اضعاف
و آلاف آن باج گذار و فرمانبردارم و از ملک و مال آنچه در قبضه تصرف است ببندگان حضرت
میسپارم العبد و ما فی یده کان لمولاه امیدوارم که بنده را بغلامی قبول فرمایند و سخن آن غدار کج
برادر بزرگوار چنان معامله پیش برده التفات ننماید مرا بجمیع خدام منزل خدمت سلطان
زنهد کار رقوام قبول کن بغلامی و نقود بسیار و در شاهوار و بیلاکات و تبرکات که از هرموز برسم پیشکش
آورده بودند بعرض رسانیدند و ارکان دولت و اعیان حضرت که باعث و محرک بودند بجدها
شایسته ساکت و ساکن گردانیدند و چون حضرت خاقان سعید عرضه داشت ضراعت آمیز پادشاه
توران شاه را استماع فرمود بر حالت عجز و اضطرار او ترحم نمود و فرمان همایون بممالک فارس
و عراق فرستاد که لشکرها دست تسلط از خرابی ولایت هرموز باز دارند و پادشاه سیف الدین را بآن
وجوه در ناحیه آن ولایت مدخل ندهند و پادشاه توران شاه برای امرای فارس و عراق چندان نقود
و جواهر فرستاد که مجموع فتنه انگیزان از تسکین تمام دادند و همه طالب دگر شدند که باندک خصی که از بابت هرموز
اعلی باینه کلی متقاعد شوند و چون فرمان همایون از سلطان ربع مسکون بایشان رسید مصلحت
چنان دیدند که قلعه طرک را متصرف پادشاه سیف الدین باز گذارند و این قلعه بطبناب بسوار از باقی
قلاع هرموز بهتر است پادشاه توران شاه این سخن را فوز عظیم انگاشته بجان قبول تلقی نمود و تقبل فرمود که
نسبت ببرادر اکبر انواع دوستداری و خدمتکاری بجا آورد و پادشاه سیف الدین در قلعه طرک

خریده

خریده دم در کشیده و ام شرح احوال عرضه داشت بپایه سریر اعلی نموده و آنحضرت استحسان فرموده مکتوب
بالکاء خود باز رفت

وقایع سنه اثنین و اربعین ذکر نهضت همایون بصوب مشهد مقدس رضوی

حق سبحانه و تعالی هر کرا بمعاودت و عنایت ازلی و مساعدت لم یزلی در صبح الارواح با خواص اهل الله و
مقربان درگاه آشنایی داده بحقیقت ابواب دولت و سعادت او جهانی بر روی روزگار او گشاده چنانچه حضرت
خاقان سعید از مبدا ابتداء شیر صبح دولت تا غایت ارتفاع آفتاب سلطنت همیشه معتقد اهل الله و مخلص
ارباب تنباه بود و بصدق نیت و صفاء عقیدت جبین بر خاک درگاه ایشان می سود تا از یورش بسوم
آذربایجان معاودت نموده زیارت مشهد مقدس و تقبیل آستان و صندوق اقدس ننموده بود و هرچند که ممر
مرور موکب منصور از شابورتا مشهد چندان دور نبود اما آنحضرت عنان عزیمت بصوب مشهد مقدس
معطوف نساخت خواست که بسعادت زیارت آن قبه و بارگاه در اثنای راه نماید بلکه عزم زمین بوس
آن درگاه بر سبیل استقلال و کمال تضرع و ابتهال فرماید تا درین فرصت احرام زیارت حضرت
امام علیه التحیة والسلام رایت عنایت برافراخت و غلغله نهضت همایون و ولوله در گنبد گردون انداخت
و حضرت اعلی خاقانی در عین سلطنت و جهانبانی پنجم ماه ربیع الثانی بعزم زیارت سلطان خراسان
نهضت نمود و موکب نصرت اعلام بصوب مشهد مقدس امام عزیمت فرمود و از پادشاه زادگان
میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله و از امراء عظام امیر علیکه کوکلتاش در هرات ماندند و در نوزدهم همین
میرزا محمد جوکی عازم مملکت ماوراء النهر شد و بسعادت ملازمت برادر اکبر و پادشاه دانشور میرزا الغ بیگ
استسعاد یافت و میرزا الغ بیگ ملازم فراخ همایون آمده و در باره برادر مرحمت و شفقت فرموده میرزا
علاء الدوله نیز در همین روز بموجب فرمان اعلی عازم قشلاق استرآباد شد و امیر علیکه کوکلتاش عزیمت
ولایت مرو فرمود و آنجا بعمارت بقاع خیر اشتغال نمود و حضرت خاقان سعید چون بمزار فایض الانوار
شیخ الاسلام احمد جام قدس سره رسید بادب تمام و غایت تعظیم و احترام شرایط زیارت بجای آورد
و صلات و صدقات بفقرا و مستحقان رسانید و اولاد و احفاد حضرت شیخ الاسلام بخدمات شایسته
قیام نمودند و آنحضرت درباره ایشان عنایت و رعایت فرمود و موکب گردون احتشام از تربت
مقدسه جام رایت فتح آیت برافراشت و در منزل سعد آباد شغل صید و صحبت شکار بر لوح خاطر انور نگاشت
و امراء و کیاپرا از اطراف برانغار و جوانغار شکارگاه بجرگا مقرر داشتند و آن صحرای وسیع را که از سباع
و مخالف سرا و خطیره تا قریه فراه جرد است چون حلقه انگشتری در میان گرفتند و آنحضرت برسند

با ده سیر سکبانک سوار شد و هر زمان که دران صحرا و بیابان می‌تاخت در هر قدمی زخم چنگال شاهین شکار
صیدی می‌انداخت یوز از برای آهوان تیزرو دام آسا همه تن چشم گشته بود و هر لحظه کار را میگرفت
و هنگام دویدن غبار جان می‌انگیخت که نقاب گلی بر رخسار خورشید تابان می‌بست نقطه‌های عنبرگون ترکی
او از خالهای مشکین بر عارض ماه پیکر ترکان چین حکایت میکرد و از شبهای پراکنده بر بساط
حریر و زنشان صیاد او سگ شیر صولت از شرزه و بدین زنجیر برجوق می‌دوانیده و باز بیانچه چنگال
نسر طایر را از فراز آسمان بر روی زمین فرود می‌آورد و منقار نشتر کردار خون از رگ مرغان می‌گشاد
و به آب شهپار و حرکت جنوب اصناف طیور را باد میداد و طنین جلاجل پایش در قبض ارواح طیور را آواز
صور دم برابری میزد و قیامتی در صحرا قایم میگردانیدند چون اطراف جرگه فراهم آمد شکار بسیار در آن حجر
هموار پدید آمد حضرت خاقان سعید شنقار و چرغ و شاهین و باز میپرانید و هر طرف یوز و سگ تازی انداخت
و دران صحرا شکار بسیار انداخت و تمام آن بیابان را از وحوش و طیور خالی ساخت و چون خاطر خطیر
از نشاط شکار فراغت یافت عنان دولت بسوی اردوی همایون و منازل و مراحل پیموده در شرقی
مشهد بچهار باغی که معمار همت آنحضرت احداث نموده بود نزول فرمود و روز دیگر احرام زیارت حضرت
امام علیه التحیة والسلام بسته اول بحمام درآمد و طهارت کامل بدست آورد و غسل زیارت کامل طریقه
پاک شد اول و پس پیران پاک نماز و بدرگاه ولایت پناه رسید و تخت آستانه را به نیاز روی
بوسید و بقعهٔ بارگاه فرمود و جبین ضراعت بر زمین استکانت سود و بعد از فراغت از آداب
زیارت سادات عظام را که ملازم و مجاور آن فرخنده مقام اند اعزاز و اکرام و انعام و احترام فرمود
سایر فقرا و مساکین را ببخشش پادشاهانه خوش وقت گردانید و بچهار باغ باز آمد روز سوم عنان جهت
معطوف ساخت و در منزل سنگ بست مرتضی اعظم سید زین العابدین مشهدی که از سادات عظام
بمزید اعزاز امتیاز داشت و جناب ولایت انتساب خواجه سید علی منی که از مشایخ اسلام بکمال احترام
مخصوص بود و از دیر باز با یکدیگر در مقام عداوت بودند هر دو بزرگ بدیوان آمدند و انواع سخنان
موحش و حکایات ناخوش با هم گفتند و در اظهار قبایح یکدیگر سعی بلیغ نمودند و آن سید که خواجه
سید علی دعوی کرد که سید زین العابدین سب شیخین کرده بر سبیل علانیه و بر صدق مدعای خود اقامت
شهادت کرد و جمعی موافق آن گواهی دادند و قاضی اردوی همایون حکم بتعزیر کرد و بعرض حضرت خاقان
سعید رسید و فرمان همایون از موقف جلال نفاذ یافت که سید را دره زدند و از مشهد کوچ فرموده

بهرات آوردند و همان زمان سید را بر سر دیوان آورده زدند و کوچانیده نقل هرات کردند و چون موکب همایون
بتربت جام رسید آنحضرت هم از راه عزم زیارت حضرت شیخ الاسلام احمد فرمود و خواجه غیاث الدین
ابوالمکارم که دران زمان شیخ و متولی بود باردوی اعلی رفته بود خواجه علاء الدین علی اصغر از نبیرهٔ حضرت
وقوف یافته فی الحال بتربت مقدسه شتافت و چندانکه حافظان از ختم کلام ملک علام فراغت یافتند
خواجه علی اصغر چند بریان و گوسفندان پخته و باقی اسباب طوی بنوعی کشیده که دیدهٔ ناظران از آن
ترتیب متحیر گردید از آنجمله قریب صد طبق جوشیره حاضر ساخت و آنحضرت خواجه را بالطاف پادشاهانه
نواخت و موکب ظفر آیات عازم دار السلطنه هرات شد و چهاردهم جمادی الاولی در مستقر سلطنة
نزول جلال فرمود و همین روز امیر علیکه که بطرف مرو رفته بود باز آمد و بسعادت ملازمت مستسعد شد
و آنحضرت امیر سلطان محمد بن امیر جهانشاه برلاس را عنایت فرموده امیرالوس ساخت و منصب
توابی و امارت لشکر بحسن اهتمام او باز گذاشت و در سلک امرای عظام انتظام یافت **درین سال**
میرزا الغ بیک کورکان قاصد معتمدی بخندان بدرگاه جهان پناه روان فرمود و استدعا نمود که فرزند حبیبه
او حبیبه سلطان خانزاده بیگم را که در اوان طفولیت مهد علیا گوهرشاد آغا از مملکت ماوراء النهر عظمت
تمام بدار السلطنه هرات آورده بود و چند سال بدولت و اقبال در حجر عفاف نگاه میداشت باز
فرستد و چون پدر بزرگوار آن گوهر درج عصمت و زهرهٔ برج عفت طلب فرمود مهد علیا خانزاده بیگم را به آئین
پادشاهی و آئین شاهنشاهی ارسال نمود و چون نزدیک سمرقند رسید میرزا الغ بیگ خواتین و شاهزادگان
و امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت و شیخ الاسلام و سایر اکابر و معارف برسم استقبال بر
سبیل استعجال روان ساخت و چون بحوالی سمرقند آمد بحکم: اذا دنت المنازل زاد شوقی:
آفتاب شفقت میرزا الغ بیگ سایهٔ عاطفت بر حال شاهزاده انداخت و پای عزیمت در رکاب سعادت آورد
جوان بخت دولت سلطان روان بخت فرمانش سوار شد و چون بشاهزاده رسید فرزند دلبند را در آغوش
مهربانی کشید و دلجویی تمام نمود و در حرم سرای خاص مقام و مسکن تعیین فرمود و از مناسبات رفاهیت
احوال و موجب مسرت و فراغت بال بغایت با خبر بود: انواع رفاهیت و اسباب فراغت
از لطف شهنشاه جهان داشت مهیا **و درین سال** عنایت ایزد متعال حالی حضرت ولایت منقبت
شیخ الاسلام نور الدین محمد بن المرحوم المغفور قطب فلک الارشاد والولایت شیخ بهاء الدین عمر قدس سره
فرزند سعادتمندی کرامت فرمود و بخواجه ناصر الدین موسوم شد و تاریخ ولادت آن مولود بهمال هم

بحساب حروف ابجد وهم بسال ششصد و چهل و دو میشود و جناب مخدومی اخوی مولانا شریف الدین عبد القهار
طاب ثراه درین معنی نیکو گفته است ؛ سه مبشر انا بشر آمده گفت ؛ که نخل باغ ولایت ثمر بیار آورد
نوید مقدم مخدوم ناصر الدین داد ؛ که کاینات باقبالش افتخار آورد ؛ هم از حساب جمل هم ز مدت هجرت
چو ششصد و چهل و دو بود در شمار آورد ؛ و اینچنین موافقت همانا واقع نشده باشد ؛ و درین سال
میرزا محمد سلطان بن میرزا محمد جهانگیر که از صلب حضرت خاقان سعید بوجود آمده بود و چند سال در گلشن
اقبال نشو و نما یافته چون غنچه نو شکفته در خاک بخفت آنحضرت از جهت مفارقت جگر گوشه متألم گشته
و چون از جزع و فزع فایده ندید دست وقار در دامن اصطبار زده زبان گوهربار بکریمه انا لله و انا الیه راجعون
در نثار ساخت و عزا بعظمت داشته آنحضرت چند نوبت بتوماق شاهزاده مرحوم فرمود و ختمات
کتب آسمانی و نامه سبحانی بجا آوردند و رسم آش و طعام بتقدیم رسانیدند و هم درین سال جناب
صدارت مآب امارت انتساب افتخار الصدور فی العالم مولانا جلال الدین لطف الله که از صدور روزگار
بکمال جاه و اعتبار امتیاز داشت و بغایت لطیف طبع و خوش نفس مربی فضلا و معتقد اهل الله
و مرید اصحاب فقر و ارباب انتباه بود براه عدم رفت چون دیگران و مولانا مرحوم مولانا شمس الدین محمد
بن مولانا شیخ علی که زاهد و عابد و پرهیزکار بود و بمهمات مسلمانان بنفس شریف قیام مینمود نوبتی
پیش حضرت خاقان سعید رسید و گفت صابون خانه نامشروعست و از جهت منع صابون پختن مسلمانان
در زحمت اند آنحضرت عذری گفته باشد خدمت مولوی در حضور حضرت روی باسمان آورده گفت
الهی می بینی که حکم تو میرسانم و این مغول بجا نمی شنود آنحضرت فی الحال حکم فرمود که صابون خانه خراب کنند
و کسی مزاحم رعیت نشود و عمر مولوی صد و هفت سال بود در جمعه بیست و یکم ربیع الاول ؛ بسوی روضه
رضوان سفر کرد ؛ و استاد قوام الدین معمار شیرازی که در بنایی و معماری اعجوبه روزگار بود غره شعبان
رحلت نمود و از جمله عمارات که خاطر نازک و ذهن دراک او بمعماری آن قیام نمود مدرسه مهد علیا گوهرشاد
آغاست که بینندگان بتکلف آن عمارت دیده و در جهان نظیر و شبیه آن ندیده اند وقایع سنه
ثلاث و اربعین ذکر آمدن ایلچی مصر چچکبوقا نام ملک ملک بخش تعالی و تقدس حضرت خاقان سعید را مملکت
وسیع عنایت فرموده و از بدایت چین تا نهایت روم و مصر و از اقصی ترکستان تا پایان هندوستان
تمام این ممالک در قبضه اقتدار آنحضرت بغایت معمور و مضبوط بود و کسی را در جمیع آن بلاد و دیار
خلاف فرمان حضرت خاقان کامکار بر خاطر خطور نمی نمود و گردنکشان روی زمین التجا بدرگاه عالم پناه آورده

باج گذار و فرمانبردار بودند و از روی ارادت و اعتقاد رسل و رسایل و وسایل ساخته تبرکات لایق ارسال
می نمودند از انجمله سلطان مصر الملک الظاهر جقماق بیک ایلچی فرستاده چچکبوقا نام و او در منتصف جمادی الاخری
بدار السلطنه هرات رسیده و تبرکات لایق و بیلاکات مناسب بعرض رسانید و شرح این حال
بنوع بسطی در مقام محاجبت و بیان آنچه گفت که از ابتدا ظهور دولت حضرت صاحب قران
بل افتتاح تسلط پادشاه جهانگشای چینگیز خان و فرزندان او الی غایة سلاطین مصر و شام همیشه
در مقام تمرد و عناد و سرکشی و استبداد بوده اند و با ارادت و اعتقاد هرگز باین پادشاهان توسل ننموده
و کتب تواریخ باین احوال ناطق است و بر صحت این دعوی گواهی صادق درین وقت سلطان
جقماق اظهار محبت و وداد و اخلاص و اعتقاد نموده ایلچی فرستاد و گویند پیش از تمکن سلطنت شبی
در خواب دیده بود که حضرت خاقان سعید میان او را گرفته و بر داشته و بر سریر سلطنت مصر نشانده
سلطان از غایت فرح و شادمانی از خواب بیدار گشت ؛ زهی مراتب خوابی که به ز بیداریست
و از کمال نشاط و غایت انبساط چون گل بتبسم نسیم صبحگاهی متبسم شد و با خویش گفت بیت
بخت بیدار من از تربیت شاهرخی ؛ یابد آنروز که اندر دل شبها میخواست ؛ و بتمامی همت دل در سلطنت
مملکت مصر بست اما دهان و لب از گفت و شنید این سخن چون غنچه بگل فرو بست و در خاطر با خود قرار داد
که هرگاه بر تخت سلطنت استقرار یابد با آنحضرت غایت موافقت و دوستی بجا آورد و چون پادشاه
مصر ملک اشرف جهان را وداع کرد و جقماق بیک امیر آخور بزرگ بود تقدیر یزدانی و تایید آسمانی امداد و معاونت
او نمود صنادید مصر و شام و جماهیر خواص و عوام برو بیعت کرده زمام امور و عنان مصالح جمهور در قبضه
اقتدار او قرار گرفت و رؤس منابر و وجوه دنانیر بالقاب او آرایش یافت و الملک الظاهر ملقب او مقرر
شد و خاتم ملک و دولت بنگین تمکین او و نظام عقود سلطنت بزیب و آیین او آراسته گشت و باندک زمانی
این مملکت وسیع چنان مضبوط و محفوظ شد که مغناطیس از سر تعرض جذب آهن بر خواست و کاه ربا
دست از دامن کاه کوتاه کرد و ملک جقماق خوابی که دیده بود بخاطر آورده و داعیه فرستادن ایلچی در ضمیر
او سر بر زد و با امرا و ارکان دولت مشورت نمود بعضی مانع شدند اما چون او عزم فرستادن جزم کرده بود
انکار اهل اعتبار فایده نداد و قرعه اختیار بنام چچکبوقا که از خواص امرا بمزید اعتبار و استظهار اختصاص داشت
برآمد و تبرکات پادشاهانه و بیلاکات خسروانه مرتب داشته او را با غلبه فراوان بجانب خراسان
روان فرمود و چون بمملکت خراسان در آمد آمدن او ملایم مزاج همایون آمد و یکی از مقربان امیر
حبیب مدید و زر را برسم استقبال فرستاد و فرمان داد که در هر ولایت شرایط خدمت بجا آورند

و چون بدار السلطنت هرات رسید او را باغ امیر شاه ملک فرود آوردند و امرا و کبار و مقربان نامدار بدیدن او رفته و تهنیت قدوم گفتند و بعد از سه روز بدرگاه فلک احتشام آمده بوسیله امرای عظام بسعادت تقبیل انامل فیاض مفتخر و سرافراز شد و هدایا و پیشکش بمحل عرض رسانیده شرف قبول یافت و آنحضرت احوال سلطان معز الملک الظاهر جقماق بیک استفسار نمود و اظهار محبت و وداد و دوستی و اتحاد فرمود و ایلچی را بر دست راست در جرگه جوجیان بزرگ نشاندند و آن روز طوی ترتیب نمودند که خوانسالاران آسمان در نظاره و مشاهده او متعجب و حیران بودند خوانها تمام طلا و کاسها بیشتر طلا اکثر مرصع و همچنین طبقها و کاسهای بزرگ از نقره و زر افزون از عدد و قرو طعامها و آشها زیاده از آنچه بقلم تحریر و رقم تقریر نقش پذیر شود و آنحضرت چند نوبت از حضور همایون اولش و بخش مثل ایلچی فرستاد و بعد از فراغ از مجلس طعام در کمال اعزاز و اکرام بوثاق خود معاودت نمود و هفته دو نوبت بدرگاه و بارگاه میرسید و منظور نظر عنایت میگردید و پادشاه زادگان میرزا محمد جوکی بهادر و میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف ایلچی را استدعا نمودند و هر یک طویها بتکلف فرمودند و اسپان تازی و راهوار با زینهای زر نگار و جامهای فاخر شاهوار با تحفهای نامدار ارزانی داشتند و دقیقه از مراسم رعایت و عنایت نامرعی نگذاشتند و همچنین امرای عظام امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش و امیر جلال الدین فیروز شاه و دستور اعظم خواجه غیاث الدین پیر احمد ایلچی را بوثاقها طلب نمودند و طویهای بتکلف کرده اسپ جامه و دیگر تکلف بذل نمودند و ایلچی در آن زمان که بپایه سریر اعلی رسید بوسیله امرا بموقف عرض رسانید که سلطان جقماق کتابهای سلطان آفاق پنج کتاب التماس مینماید و امیدوارست که آنحضرت عنایت فرماید تأویلات حجة الحق شیخ ابو منصور ماتریدی و تفسیر کبیر امام فخر الدین رازی و شرح تلخیص جامع و شرح بر کشاف و مفتاح مولانا علاء الدین پهلوان آنحضرت ملتمس مبذول فرمود و با وجود آنکه مجموع آن کتب موجود بود همه را استکتاب نمود و بجلد و جدول مکمل شد و حضرت خاقان سعید ترتیب طوی بزرگ اشارت فرمود و انعام و سوغات جهة ایلچی و حاکم او تعیین نمود و امرا و کبار و مقربان نامدار بترتیب تزیین مجلس همایون پادشاه ربع مسکون برخاستند و بر درگاه سلاطین پناه مجلس جشنی آراستند که فلک برای دفع آفت عین الکمال گرد سرا او میگشت و سپهر جهان دیده با نظاره آن دیده در نظاره آن حیران و سرگردان میگشت امرای عظام هژدهم ماه رجب ایلچی را بمجلس همایون حاضر ساخته آنحضرت درباره او صنوف انعام و فنون اکرام و پنجاه هزار دینار نقد عنایت فرموده

خاصه

خاصه اسباب مکمل لطف و کرم نمود و پنجاه نوکر او هر یک اسپ جامه و هزار دینار نقد دادند و ایلچی را اجازت داده بصوب مملکت مصر فرستاد و ایلچی در وقت اجازت عرضه داشت کرد که سلطان جقماق بنده را فرموده که بموجب رخصت بندگان حضرت چهار شهر را دیده احوال و اوضاع او معلوم کرده باز نماید شیراز و اصفهان یزد و کاشان و حضرت خاقان سعید ملتمس او مبذول نمود و حکم فرمود که در آن چهار شهر ترتیب تمام سرانجام نمایند و شهر را آیین بندند و مبلغ صد هزار دینار کپکی از آن شهرها انعام فرمود و مقرب الحضرت مولانا حسام الدین مبارکشاه پروانچی که از زمره مخصوصان بکمال اعتبار اختصاص داشت و در مهمات ملکی و مالی سخن او را اثری تمام بود حضرت خلافت او را برسم رسالت تعیین فرمود و تحفهای پادشاهانه و هدایای خسروانه برای سلطان مصر و پنج کتابی که طلبیده بود در صحبت خدمت مولوی ارسال نمود و احکام آفتاب آیات تا کنار فرات بنام حکام ولایات شرف نفاذ یافت و ایلچیان مهمات ساخته و کارها پرداخته بموجب فرمان بصوب ممالک مصر و شام روان شدند و درین سال حضرت مهیمن متعال میرزا علاء الدوله فرزند سعادتمند کرامت فرمود و شب سوم شعبان این نیر عالم افروز از مشرق سلطنت روی نمود و بمیرزا ابراهیم سلطان موسوم شد و قلم وقایع نگار برقم بدایع شعار تاریخ ولادت بر صفحه روزگار بیادگار گذاشت ؛ تاریخ شد و شب سوم از شعبان ؛ حضرت خاقان سعید را از نور ظهور قرة العین چشم سلطنت روشنی یافت و میرزا علاء الدوله طوی پادشاهانه و جشنی خسروانه ترتیب فرمود ؛ ساقیان چون آفتاب و ماه گردان هر طرف ؛ ساغر زرین و جام لعل پر یاقوت ناب ؛ و مطربان غزلخوان و مغنیان خوش الحان نغمات دلگشا و نغمات جانفزا را قوت و روح را قوت میدادند و عقل مصلحت بین را بر طرف را بر طرف می نهادند و از انواع نشاط و عیش هر چه در آیینه خیال جمال می نمود با حسن صور در آن بزم بهشت آیین معاینه بود ع بخاطر هر چه بگذشتی عیان بود

ذکر فرستادن میرزا قراجار بمملکت کابل و غزنین و آوردن میرزا سلطان مسعود

میرزا سیورغتمش که در حضرت خاقان سعید بود و مدتی در مملکت کابل و غزنین تا حدود هندوستان بنام سلطنت قیام نمود و لوای سلطنت افراخته اسباب جهانبانی میساخت امروز کار دنیا و نساخت و درخت قامت بدار آخرت کشید و از و دو پسر رشید میرزا مسعود و میرزا قراجار یادگار ماند آنحضرت حکومت مملکت بمیرزا مسعود که بزرگتر بود عنایت فرمود و او در آن ولایت بخلاف قاعده و توره قاعده میرزیت و بچشم بصیرت در احوال مصلحت مملکت نمی نگریست و رعیت آن ولایت از طغیان او بافغان آمدند و میرزا قراجار از قصد او متوهم شده روی امید بدرگاه جهان بزرگوار آورد و در وقتی که آنحضرت

بجانب حصار نیره نو میرفت میرزا قراجار بارده روی رسیده و نزدیک حصار در منزلی که کرباس کردون اکثر
قبه بارکاه با اوج ماه و ثریا رسانیده بود و شامیانه دوستونه هر یک سر از برج دو پیکر گذرانیده میرزا
قراجار را امرا پیش آورده و شاهزاده چند نوبت زانو زده پیش آمد و آنحضرت دستها کشاده که فرزند را
در آغوش مهربانی کشد ناگاه طناب خیمه بدستار شاهزاده رسیده و دستار از سر افتاد و فریاد از نهاد
خلایق برآمد دستار بر سر نهاده شرف آغوش و پابوس جد بزرگوار و خاقان روزگار دریافت و آنحضرت
حصار نیره نو را بنظر احتیاط درآورده با تمام مهمات آن اشارت فرمود و بجانب سریر سلطنت و دولت معاودت
نمود و سلطنت مملکت کابل و غزنین و سایر بلاد و نواحی آن سرزمین را بمهر سپهر سلطنت شاهزاده
ستوده شعار میرزا قراجار ارزانی داشت و زمام اختیار آن بلاد و دیار بحسن رای رزین و اندیشه
دوربین او بازگذاشت و شاهزاده اجازت یافته آخر جمعه عشر بیت نمود و سوم ماه شعبان میرزا سلطان
مسعود بموجب فرمان حضرت خاقان سعید بدار السلطنه هرات رسید و چند روز بسبب آنکه اجازت ناخوش از
جانب شاه زاده بمسامع جلال رسیده بود شاه زاده را صورت ملاقات جد بزرگوار میسر نبودی
نمود عاقبت سعادت ملازمت یافته بدولت دستبوس سعید و بصنوف شفقت و فنون عاطفت
مشرف گردید و درین سال حضرت اعلی در باغ نو قشلاق فرمود و زمستان بسیار دشوار گذشت
و بسی مواضع خراب شده روی باختلال آورد و درین سال حاوی اوراق عبد الرزاق بن اسحق را حضرت
خاقان سعید امتحان فرمود و سبب آن بود که جماعتی از ارباب حقد و اصحاب حسد فی جیدها حبل من مسد
باقتضاء نفس خبیث و اغواء طبع رکیک جهت این فقیر گردنده و گفته طالب علمی مجهول ناساخته و کار نا
واجد او که اشتغال ملازمت میکند جماعتی همه بدخواه اهل فضل و هنر جماعتی همه بدگوی مردم دانا
جماعتی که ندانند سنگ را از گهر جماعتی که ندانند اطلس از خارا زخبث باطن ایشان شود چو باد سموم
اگر بخاطرشان بگذرد نسیم صبا یکی از ارباب عمایم که بحلیه اضاف انصاف داشت بموقف عرض
رسانید که حاوی اوراق بر جمعی مدرسان فایق است و حضرت خاقان سعید استفسار
اسامی آن جمع فرمود خدمت مولانا مصنف چند کس را بر شمرد و بتعیین نام برد و از آن جمله یکی مولانا
اعظم حاجی محمد فراهی بود و فرمان همایون صادر شد که علماء اسلام و فضلاء انام بر درگاه
افاضل پناه جمع آمده حاوی اوراق و مولانا حاجی محمد را امتحان فرمایند و این سخنان تمام
در غیبت این فقیر واقع شده بود چون فقیر بشرف ملازمت رسید حضرت خاقان سعید فرمود که
با کسی بحث و تلاش میکنی بنده عرضه داشت که با هیچ آفریده بحث و نزاع ندارم و از کسی به علم

افضل نیستم اما از کتب متداوله چندی خوانده ام و کماهی آن میدانم اگر حضرت فرمایند که بنده را امتحان هم
کنند نمایند مراتبه مضمون عند الامتحان یکرم الرجل او یهان عیان شود اینجا که عیانست چه حاجت به بیان
القصه فرمان اعلی نفاذ یافت که علماء کبار کتاب اختیار کنند و فقیر و مولانا حاجی محمد را امتحان فرمایند
و علما میان کشاف و هدایه مخیر ساختند عاقبت بر هدایه قرار دادند و از اول هدایه کتاب الطهارت
اختیار کردند و هم در مجلس خاص مشحون بشاهزادگان و امرای خواص سطری چند بمنزله شرح نوشته شد
و علما نوشته فقیر را پسندیده و نوشته ادق و احسن است و بموقف عرض رسانیدند و حضرت
اعلی استحسان نمود و مرسوم و علوفه بتعیین فرمود و بنده چون زر خالص از بوته امتحان تمام عیار
بیرون آمده و قلب ناقص عیار ارباب حسد رواج نیافت و همه را گرد ندامت بر جبین خجالت
نشسته غرق عرق انفعال بزمین فرو رفته و فی الواقع آن جماعت نه قدرت آن بود که از نور ضمیر
مجلس هنر و محفل دانش را روشن و منور دارند و نه قوت آنکه از شعله دیگران چراغ سخنی برافروزند
همه چون صورت بیجان حیران شدند و از جنایه که صورت خیانت است و معنی جنایه و ثمره آن ندامت
پشیمان گشتند و فضل و هنر چون فروغ خورشید انور بر عالمیان روشن و عیان شد **بیت**
حافظ تو ختم کن که هنر خود عیان شود ⁂ با مدعی نزاع و محاکا چه حاجت است **ذکر نهضت همایون**
بر حسب هوای جانفزای بهار دلپذیر دران زمان که خسرو سیارگان یونس وار از تنگنای دلو حوت خلاص
یافت و عنان جهانگشا بسوی بیت شرف و برج حمل تافت و باقبال ایام بهار روا عقد آن بهار جلیل و نوبهار
درختان بستان که از کسوت زندگی عاری بودند تبازگی لباس حیوة پوشیدند و شاخ و برگ بی برگ و نوا را
قوه نشو و نما پدید آمد از پرتو شمع بستان افروز نسیم شب سواد چمن خطها بسبزه تر بلبل خوش الحان
بسان آب روان منبع اندو و از شکل لاله دار بر طرف کوهسار مردم دیده مضمون آنش من جانب الطور نارا
عین الیقین میدیده و ابر بهار برای مقدم محفل بهار کلهای گوناگون بر روی هوا بسته و بر سر لعبتان نازنین
بستان درهای شاهوار نثار کرد و لطافت زمزمه طرب انگیز قمری خوش الحان و حسن ترنم فاخته عز خوان
اشجار را بی اختیار در حرکت آورده و چنار دستها سوی آسمان برآورده سرسبزی سرو سهی با غنچه ناز
می طلبید و بنفشه سر بر زمین نهاده دعای زیادتی طراوت گلبرگ طری میگفت و هزار دستان بیان
لطافت این موسم فرخنده نشان باد امیر سانید ⁂ ز اعتدال عناصر نما پذیرد اگر بجای نقش گهی
شاخ و برگ بر دیوار ⁂ نگر که نامیه قوت ز روح نامی یافت ⁂ که راست تا بزه گل کشیده بر پرگار ⁂

شاده سرو سهی در قیام بریکپا ❊ بنفشه برده سر اندر سجود چون ابرار ❊ کشیده سوسن آزاده ده زبان فصیح
بزار دست سوی آسمان شاه چنار ❊ همیکند دعا روز و شب که باد مدام ❊ چمن بشاخ جوانی خویش برخوردار
درچنین فصلی تازه و خرم فرمان فرمای ممالک عالم بعزم جانور پرانیدن و توش لامشی عزیمت ولایت سرخس
فرمود و شانزدهم ماه رمضان از دار السلطنه هرات نهضت نمود و امیر علیکه کوکلتاش را بحکومت
هرات بازداشت و جمعی دیوانیان را پیش او گذاشت و موکب همایون بسرخس رسیده بزیارت اکابر
آنجا شیخ ابوالفضل حسن و مولانا سعد الدین التفتازانی و جوان مرد قصاب رحمهم الله فرمود و از دو جانب
ایشان استمداد نمود و اکثر ایام از صبح تا شام بجانور پرانیدن و یوز و سگ دوانیدن اشتغال
نمود تا چنان شد که در آن صحرا و بیابان وحوش و طیور نگذاشت و از آنجا عازم مهنه مبارکه شده و آن
فضای جانفزا و صحرای دلکش که هوای آن نسیم بهار را اعتدال می بخشید و ارم از غیرت طراوت آن
رو در نقاب میکشید هر طرفی انواع ریاحین مشکبو و گلهای رنگین نوبرنو شکفته و هر جانبی مرغان
شیرین زبان بهزاردستان صلای نشاط و خرمی گفته حضرت خاقان سعید بآهستگی بخرمی کوچ متوجه
و هموار و دران فضای هموار بصید و شکار مشغول بود و چون بقصبه مهنه رسید احرام زیارت آنجا
و اولاد و امجاد حضرت شیخ را بانعام و اکرام معزز و مکرم گردانید و عزم مراجعت فرمود و بیست و پنجم ماه
ذی القعده در هرات فرود آمد ❊ آفتاب دین و دولت سوی دار الملک رفت ❊ و درین سال جناب فضایل مآب
مفتی الفریقین امام المذهبین مولانا عماد الدین عبد العزیز مشهور بمولانازاده ابهری که سرآمد علمای روزگار
بود و بعزم زیارت بیت الله عزیمت نموده شرف طواف بیت الله الحرام و سعادت زیارت النبی علیه
السلام دریافته هنگام مراجعه نزدیک شام در قریه علا شر دهم رجب رخت بعالم بقا کشید و هم درین
سال از امرای کبار امیر فرمان شیخ که پیش حضرت اعلی اعتبار و اختیار تمام داشت جهان را بحسرت
و دریغ بازگذاشت و هشتم صفر بعالم دیگر رفت و از آثار خیر او مدرسه ایست در کوچه خیابان نزدیک
جوی نو بغایت متکلف و معمور و مدرس و طلبه بافاده و استفاده مشغول و مشهور و هم درین سال غره
ذی الحجه مرتضی اعظم مجتبی اکرم امیر سید شهاب الدین اسمعیل که کبار سادات صحیح النسب بود در بلوک
گذاره بمحله سادات رحلت نمود رضوان الله علیهم اجمعین **وقایع سنه اربع و اربعین ذکر ارتکاب**
شراب بختن مفتی شرعیه مضمون حدیث چون در مکنون حیث قال علیه السلام ان الله تعالی یبعث لهذه
الامة علی رأس کل مائة سنة من یجدد لها دینها بحقیقه در حق خاقان سعید بغایت صادق آمد

و مؤید همین سخن می تواند بود آنکه آنحضرت در سنه ثمان ماه که بسلطنت مملکت خراسان متعین شد چون
از آن حینی که صبای سلطنت در حرکت بود تا این زمان که بر سریر خلافت تمکن و استقرار فرموده همیشه
تقویت دین مستبین و تمشیت شرع سید المرسلین پیش نهاد همت عالی نهمت بود و متابعت فرمان الهی
تخصیص در قلع و منع مناهی و ملاهی غایة مبالغه میفرمود شراب چون آب حیوة در چشمه خضر نهان شد و صهبا
بسان کیمیا از چشم عالمیان ناپدید گشت ❊ رسم می خوردن چنان شد کز نهیب احتراز ❊ نیم شب با وی کردن
سرنگون دارند کاس ❊ تمام مقربان و مخصوصان از ارتکاب شراب بکلی اجتناب فرمودند و خواص و عوام
از شرب مدام توبه نصوح نمودند و افتخار الاشراف سید مرتضی صفات و تاج الملوک و السلاطین مولانا نور الدین
عبد الجلیل القاینی که منصب عالی احتساب منسوب بعرض اسانید بود که بیمن معدلت آنحضرت در بسیط
مملکت مستی جز در چشم مشکین غزالان آهو چشم ختایی نمی توان دید و خمار جز در چشم شهلای یار مشاهده
نمی توان کرد ❊ مخموری و مستی نشود هیچ بیکجا ❊ در چشم تو هیچ آمده مخموری و مستی ❊ و خمخانهای شاهزادگان
میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله ملاء امال است و اندیشه ریختن آنها بلکه رسیدن بانجا خیال محال آنجا
آنجا مگر شمال وزد یا صبا رسد ❊ حضرت خاقان سعید بنفس شریف عزم شراب ریختن فرموده پای
دولت در رکاب سعادت آورده سوار شد و بجانب بیرون دروازه خوش و طرف سنه تلک که
خمخانهای آنجا بود عزیمت نمود و خمهای شراب ناب رشک لعل بدخشانی و غیرت یاقوت رمانی را دریغ
برخاک ریختند ❊ شاهی که او بحکم الهی شراب ریخت ❊ تعظیم شرع کرد و زروی شراب ریخت ❊
ساکنان چرخ برین از بوی باده مشکین بهوش شده در چرخ آمدند ❊ رخ کشف از حسرتش یا لیتنی کنت تراب
و زهره و پروین در افسوس آن پنجه وانه میکنند ❊ اینکه می بینیم به بیداریست یارب یا بخواب
و مملکت از رواج شریعت رونق دیگر گرفت و سلطنت از حسن این تقویت طراوت دیگر یافت
و درین سال قدوه اهل کمال عالیجناب ولایت مآب رشاد انتساب مظهر عنایت الله الاکبر شیخ الاسلام
بهاء الدین عمر قدس الله سره العزیز بصدق نیاز عزیمت سفر حجاز فرموده بعزم طواف بیت الله الحرام
و احرام زیارت النبی علیه علیه السلام توجه نمود و جمعی روشن دلان و فوج مقبولان احرام ملازمت
آنحضرت بستند و در بادیه عشق بر نجبی شوق نشستند مولانا شمس الدین محمد اسد و مولانا سعد الدین
کاشغری و خواجه زین الدین جامی و مولانا قطب الدین ظهیری و مولانا شریف الدین عبد القهار
و مولانا تاج الدین حسن و مولانا سعد الدین قشقیح و خواجه شهاب الدین اسمعیل حصاری و خواجه عبد الکریم

صوفی استماد و تکشاه جوهری و دیگر مستحقان و باقی متعلقان از دار السلطنه هرات و سایر ولایات روی ارادت بقبله اعلی طریق تحقیق آوردند و هرچند حضرت خاقان سعید امیر جلال الدین فیروزشاه و دیگر مستعدان که حضرت ولایت منقبت را اعتقاد تمام داشتند خواستند که بعضی تحفه محقر هدیه در صدد مدد شوند نتوانستند و با همه اظهار چنان فرمود که مطمح نظر همت درین عزیمت آن خواهد بود که ترغیب ولیشاد این سفر مبارک میسر شود و از هیچ آفریده چیزی قبول نفرموده روزی که عزیمت حضرت ولایت منقبت مقرر بود جناب فضایلمآب مولانا شمس الدین لسان از اعیان زمان بعلم و مال و جاه و جلال سرآمد روزگار بود بقریه خفاره که مسکن حضرت شیخ بود تشریف آورده و فرمود که بسیار سلاطین بوده که کارها باختیار سوار ساخته ام میخواهم که حضرت ولایت شعار را سوار سازم تا بخت یار من شود و حضرت شیخ در محفه در آمده عزیمت نموده و از اطراف خراسان قافلها روان شده و در سر بیابان که حضرت ولایت منزلت هر دو کس یک شتر و دو کجاوه مقرر فرموده و حضرت شیخ الاسلام را یک فرزند سعادتمند بود یعنی جناب رشد مآب هدایت انتساب شیخ نور الدین محمد سلمه الله و ابقاه که بحقیقت خلف صدق و فرزند شایسته آنحضرت بود و همیشه خدمت پدر بزرگوار و قطب الاقطاب کار میفرمود و در همه عمر ترک ادبی ننموده با قطب فلک تحقیق و انسب حضرت شیخ خدمت مخدوم زاده و برادر فقیر مولانا شرف الدین عبد القهار را رفیق ساخت یک شتر و دو کجاوه تعیین نمود و بسیار از اولیاء کبار و اکابر بزرگ در آرزوی آن سعادت بودند اما هرکس را آن دولت میسر نشد و آن معنی دست نداد * تا دوست کرا خواهد و میلش بکه باشد و در تمام بیابان رفتن و آمدن این سعادت خدمت اخوی را حق تعالی روزی نمود بیت

زهی نیک بختی که او را خدای * سوی نیک بختان شود رهنمای

و بعد از قطع منازل و طی مراحل و رفع جبال و حفظ رمال بحرم شریف مکه معظم و کعبه مکرم که محط رحال رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله رسیدند و احرام قول فول وجهک شطر المسجد الحرام بسته در فرموده و من دخله کان آمنا در آمدند و فاتحه ولله علی الناس حج البیت را بخاتمه فاذا قضیتم مناسککم فاذکروا الله پیوست و در بحر جمع الجمع کل الینا راجعون مستغرق گشت ذلک هو الفضل الکبیر و جناب مخدومی اخوی مولانا شرف الدین عبد القهار در مدح خانه کعبه قصیده فرموده اند و در روزی که مسجد حرام مجمع حجاج اسلام است و حضرت شیخ الاسلام در مقام ابراهیم علیه السلام تمکین نشسته اند مخدوم

مرحوم جامی ادب برخاسته قصیده را از اول تا آخر بلهجه شیرین و اداء ملیح خوانده چند بیت بر خاطر بود ثبت افتاد

السلام ای بارگاه حضرت حق السلام   قبلة للناس حصن للخلق امنا للانام
بارگاه کبریا الله اکبر این چه جاست   سجده جای انبیا سبحانک الله این چه نام
حکم ولیطوفوا و اوفوا در این بارگاه   فیه آیات بینات در شان این عالی مقام
بهر اسلام را پیوسته عقدی در شمار   رشته سبع المثانی باد در انتظام
در حجاز امسال هرکس راست چیزی در حساب   نامه خاص حج بر مجاز است تمام

و گویند در آن روز که قصیده خوانده شد حاجیان عرب و عجم نقل آن نوشته باطراف عالم بردند و در وقت عزیمت و هنگام مراجعت سعادت زیارت قبه و بارگاه و مرقد و خوابگاه حضرت رسالت و رعایت شرایط و آداب آنحضرت علیه الصلوة و السلام بجا آوردند و درین سال نوئین بهمال صاحب جاه و جلال امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش هفدهم جمادی الاولی وفات یافت و در گنبد مدرسه که در سر خیابان ساخته مدفون شد عمر او از نود تجاوز نموده و بغایت کریم طبع و سخی نفس بود و پیوسته مظلومان و درماندگان را دستگیری مینمود و اگر بر ظلمی واقف شدی هرچند ظالم صاحب وجود بودی منع و دفع او بواجبی مینمود و ظلمه و اعوان از وی ترسان و هراسان بودند و خلاف رای او در مهمات شروع نمی نمودند و خدمت امیر بزراعت و دهقنت میل عظیم داشت و تخم کشت او از هزار خروار گذشت و در مملکت قصبه مزارع و ضیاع خرید و کلاواکار درون مقرر ساخته آن مواضع و مزارع معمور و مزروع گردانید و نوبتی حضرت خاقان سعید سبب خریدن اسباب ولایت مصر پرسید امیر علیکه عرضه داشت که میخواهم که بعد از من گویند میرزا شاهرخ غلامی داشت که در مملکت معمور اسباب خرید و مزروع گردانید و متصل در مجالس و محافل بطریق افتخار اظهار میکرد که حضرت خاقان خفران امیر محمود کورکان حضرت شاهرخی را بمن سپرده و جناب ستوده خصال همیشه ابواب کرم و نوال بر ارباب امانی و آمال باز داشته بود و دل و جان بر دلنوازی مستظران و جان بخشی مستحقان گماشته و بموجب فرموده بابنا مفتوح لمن دخل و خبزنا مباح لمن اکل عمل مینمود و بی دربان و بی پاسبان بار عام داده بود و مهمات خلایق چنانچه باید و شاید قیام و اهتمام مینمود و چون امیر مرحوم جهان فانی را باز گذاشت حضرت خاقان سعید چند نوبت بوثاق و تشریف حضور ارزانی داشت و اولاد او را دلجویی نموده غمزدا ساختند و همه را بعواطف پادشاهانه خوشوقت گردانید و منصب دیوان اعلی بخلف صدق او امیر غیاث الدین شیخ ابو الفضل کوکلتاش عنایة فرمود

ورای و رسم او را در تدبیر امور مصلحت جمهور نیز بند از جهت او رجوع نمود و در تاریخ فوتش او رقم قلم اثبات

میر دریادل علیکه آنکه در سلطنت ، منتظم شد در زمان شاهرخ سلطان لیک ، رحمت حق بر روان

لست بر تدبیر ملک ، زان شود تاریخ فوتش رحمة الله علیکه ، و هم درین سال میر الیاس ابن امیر

آقبوقا که از خدمت سلاطین اعراض نموده بود و طریق فقر اختیار نموده و دولت نظر میر غیاث و توفیق

زیارت حرمین دریافته و انوار سعادت آثار در آن بروزگار او تافته و ششم ماه محرم وفات یافت

و در شرقی خیابان بحظیره که خود ساخته بود مدفون شد و گوهر درج عفت و اختر برج عصمت

عایشه بیگی صبیه شاهزاده عالیجناب میرزا بایسنغر که میرزا سلطان مسعود کابلی در حباله

داشت در کمال حسن و جمال المبرا ان حزن و ملال عالم فانی را گذاشت و در ماه شعبان از جهان

حبیب الاخوان بریاض رضوان خرامیده در بهشت با حوران عنبر سرشت در خرامید و در مدرسه

مهد علیا گوهرشاد آغا مدفون ساختند و درین سال از طرف استراباد قاصدی بسمنان آمد و

عرضه داشت که از جانب دشت لشکر اوزبک بدان مملکت گذشت و امیر حاجی یوسف جلیل

بقتل آمد و شرح این سخن آنست که گاهی جمعی از لشکر اوزبک قزاق شده بولایت مازندران

می آمدند و هر جا دست انداز کرده باز میرفتند و حضرت خاقان سعید حکم فرموده بود که هر سال

چند امیر تومان بولایت مازندران رفته از آن حدود باخبر باشند و قشلاق در آن مملکت

کنند و چند کرت میرزا بایسنغر و بعد از آن میرزا علاء الدوله قشلاق آنجا کردند و درین سال

حاجی یوسف جلیل و برادر او امیر شیخ حاجی و چند امیر تومان دیگر بضبط آن سرحد مقرر شدند

و امرا هر یک تومان لشکر خود را بآن ولایت رسانیدند و صبح و شام باحتیاط تمام میگذرانیدند

ناگاه سپاه اوزبک بنوعی بر سر امرا تاختند که لشکر مجموع را بکلی پریشان ساختند و امیر حاجی یوسف

جلیل پای ثبات و قرار فشرده دست جلادت از آستین شجاعت برآورده حملهای

بهادرانه و دستبردهای پردلانه نمود و چون مردم بسیار کم بودند سخت کوششی فایده نداد و در

اثنای دار و گیر تیری از کمان تقدیر بمقتل او آمد و سعادت شهادت یافته و چون تیر آن شیر دل

رسید پردلانه آواز برآورده گفت بمقصود خود رسیدم چنانچه از حضرت شجاع مطلق امیر

المؤمنین علی علیه السلام منقولست که در حین ضربت فرمود فزت و رب الکعبه و برادر او امیر شیخ

حاجی در عقب یاغی سمند باد رفتار بسیار دوانید اما بگرد ایشان نرسید و نعش سعید شهید

از مازندران

از مازندران بخراسان در تربت مقدسه جام در سردابه که امیر مرحوم ساخته بود مدفون ساختند و امیر شیخ

حاجی در هرات عزا بعظمت داشت و درین اثنا خبر آمد که مولانا حسام الدین مبارکشاه که برسالت

ولایت مصر رفته بود در قصبه غزه از توابع قدس میل بهشت برین نموده با قدسیان همنشین شد

و نشان همایون و تبرکات که همراه داشت با پسر او امیر رحیم داد بمصر بردند و سلطان آن ممالک

دید و بر فوت پدر او اظهار تاسف نمود و حضرت خاقان سعید قدمت خدمت مولوی یاد آورده

پسران او را بعواطف پادشاهانه دلجویی نمود و موجه و منصب پدر و رسم او را با ایشان ارزانی داشت

همه را لطف شاملش بنواخت ، و درین سال از جانب کابل و غزنین قاصد آمد و عرضه داشت

که بانوی کبری ملکت آغا بنت خضر اغلان که سابقا در حباله نکاح میرزا عمر شیخ بود و میرزا اسکندر

و میرزا بایقرا ازو متولد شدند و حضرت خاقان سعید او را بیکر گرفته در نکاح آورده و میرزا سیورغتمش ازو

بود وفات یافت و در شهر بلخ در گنبد مدرسه که ساخته بود مدفون شد روانش مخلد برش شاداب باد

آنحضرت را مفارقت هم صحبت قدیم بر خاطر کوه وقار گران و دشوار و قطرات عبرات بر صفحه

عذار و اطراف رخسار گوهربار و درر نثار شد و تعزیت ترتیب آیین داشت و هم درین سال آخر

ذی الحجه مناره فلک الدین که در بازار عراق در شرقی مدرسه نظامیه بود از پا درآمد و دوازده کس

مردی که جهت گرما در شب در صحن مدرسه خواب میکردند مناره ایشان را چنان در خواب کرد که دیگر

بیداری نخواهند دید و گویند فلک الدین از امراء سلطان سنجر سلجوقی بود که سلطان

حکومت هرات را سالها باو رجوع نموده و مولانا عبد الواسع جبلی بنام او قصاید خوب و مدایح غرا

داده و **وقایع سنه خمس و اربعین ذکر تفویض وزارت بخواجه جلال الدین سمنانی** جناب دستور اعظم

خواجه غیاث الدین پیر احمد الخوافی زیاده از بیست سال در منصب وزارت بکمال استقلال بود

و هرچند مشارکت دیگران حل و عقد مهمات میسر نمود اما وجود آن صورت وزیر دیگر در آیینه خیال

روی نمی نمود و چند سال امیر علاء الدین علی شقانی بر مسند وزارت با او همنشین بود و در پی روی خواجه

بسان موم متابعت نقش نگین مینمود و از وزراء سمنان خواجه شمس الدین علی بالو برادر خواجه وجیه الدین

اسمعیل ملازم مجلس همایون بود و آنحضرت بحال او التفات تمام میفرمود و خواجه شمس الدین بفنون

فضایل اتصاف داشت و حسن التفات حضرت خاقان سعید صورت وزارت بر لوح خاطر او می نگاشت

خواجه غیاث الدین پیر احمد و امیر علی و خواجه شمس الدین چهارشنبه آخر ماه صفر در مجلس همایون

بکرد و آنحضرت بجمال و التفات تمام میفرمود و خواجه شمس الدین بفنون فضایل اتصاف داشت
و بحسن التفات حضرت خاقان سعید صورت وزارت بر لوح خاطر او می نگاشت خواجه غیاث الدین
بوده سخن مبلغ و مال ولایت جام در میان آمد و دران ولایت نسبت با اموال دیوان خبط عظیم
واقع بود و خواجه شمس الدین ازان خبر داشت شمه ازان حال بسمع همایون رسانید و آنحضرت شیخ
احوال تمامی به سید خواجه شمس الدین نموده تقریر دلپذیر بتفصیل و اجمال اموال و دخل و خبط که
اموال باقی ممالک واقع بود باز نمود و عرضه داشت که نسبت با امیر علی شقاقی سخن دارم آنحضرت
فرمود که امیر جلال الدین فیروزشاه در جزئیات مضایقه مینمود و این معنی را افتخار در مجالس اظهار
میفرمود و نسبت با تدبیرات امیر که در مهمات ملکی و مالی در غایت متانت بود خدمت خواجه تاکید
بلیغ مینمود و درین وقت که آنحضرت رجوع تحقیق مهم امیر علی با میر فیروزشاه فرمود خواجه بر همه
بسیار مضطر و مضطرب شد و از صعوبت آن حالت بیطاقت گشت و بیکبار مجلس انواع
مضبوط و فتور که در امور دیوان واقع بود واضح شد و امیر علی شقاقی معزول شده خواجه شمس الدین
صاحب دیوان شد و تا آخر زمان حضرت خاقان سعید بر مسند وزارت بود و نسبت با اهل فضل
و دانش آدمیانه معاش مینمود و درین روز که خواجه شمس الدین صاحب دیوان شد از جانب
شیراز قاصدان رسیدند و عرضه داشتها رسانیدند و خواجه پیر احمد از منصب خواجه شمس الدین
سه روز بدیوان نیامد و خواجه شمس الدین عرضه داشتها بموقف عرض رسانید و احکام نوشته
مهر کرده پیش خواجه پیر احمد فرستاد و او نیز نشان نهاده کرد و از قهر حضرت ترسید و بضبط
اموال و حفظ احوال مشغول بود و دم در کشید ع عاقل نبود غافل از اندیشه سلطان

ذکر قضایای مملکت فارس و سایر ولایات

اعیان و امرای مملکت فارس عرضه داشتها فرستاده بودند
و ارکان دولت را اعلام داده که تمامت رعیت از شر شیخ ابوالخیر بجان آمده بودند و کار بجان رسیده
و میرزا سلطان عبدالله که آن مملکت سیورغال او بود بر کیفیت اختیار ندارد و شیخ ابوالخیر
مهمات ملک و مال را بعهده پادشاه و امرا نمیگذارد و حضرت خاقان سعید چون این احوال استماع
نمود فی الحال حکم بعزل شیخ ابوالخیر فرمود و امیر سیدی را که از امرای نامدار بود بحکومت آن مملکت
تعیین داد چند گاه دران ملک حکومت با استقلال کرده سیاست عظیم داشت و مشهور و ظالم بود
و درین وقت خانه تن را از مهمان جان باز پرداخت و درج وجود را از گوهر روح خالی ساخت

و او را از شیراز بخراسان آورده در مشهد مقدس رضوی در گنبدی که ساخته و پرداخته او بود مدفون
شد آنحضرت در باب مملکت فارس با ارکان دولت مشورت نموده و قرعه اختیار بنام وزیر عالیمقام
خواجه معزالدین ملک سمنانی قرار یافت و چون خواجه ملک آن ملک بسید شیخ ابوالخیر داد احتساب
متحیر گردیده چاره جز آن ندید که در هیچ چیز از خدمت خواجه ملک باز نماند تا درین اثنا شاید که
خود را بولایت خراسان رساند و بار دیگر کام خود را از روزگار ستیزه بستاند قاصدان مملکت
خراسان فرستاده و امرا و ارکان دولت را خدمتها شایسته که از اینده کلیات وعده و پیغام داد
و التماس نمود که او را بپایه سریر اعلی طلبند امرا بموقف عرض رسانیدند که شیخ ابوالخیر مدتی
در مملکت فارس فرمان روا بوده است و چون حکم شد که قضیه او در تحقیق آید مناسب چنان مینماید
که مهمات وی در دیوان اعلی قرار یابد اگر فرمان شود او را بدیوان آرند حضرت خاقان سعید
مصلحت دید امرا پسندیده فرمود که نشان و ایلچی روان سازند و بموجب فرموده عمل نموده چون
نشان همایون و قاصد بشیراز بسید شیخ از شیراز بسان جره باز در پرواز آمده چون بخراسان
رسید امرا او دیده و مدت [illegible] کشیده و بوسیله ایشان بسعادت تقبیل آنحضرت
مشرف گردید و تحفه و تبرک و بیلاکات و پیشکش بنوعی گذرانید که خرد خرده دان در مشاهده آن
حیران ماند و باندک فرصت ارکان دولت و اعیان حضرت را چنان ساخت که همه متفق الکلمه عرض
داشتند که وجود شیخ ابوالخیر در مملکت فارس بغایت مهم است چه مهمات جزایر و هرموز و [illegible]
و باقی ولایات خوزستان تا حدود بغداد و سایر آن دیار و بلاد بحسن تدبیر او سرانجام می یابد و شیخ
نیز برای دیوان کفایت میکند و هر سال مال ولایت فارس را بهزار و صد تومان اجاره میکرد
و آنحضرت را سخنان امرا معقول و مقبول نمود و اختیار مملکت و مال بقبضه اقتدار او سپرده و شیخ
بتشریفات فاخر مشرف ساخت و خدمت شیخ بر حسب ارادت اجازت یافته با عزاز و اعزاز عازم
دار الملک شیراز شد و بار دیگر در مملکت فارس اساس حکومتی انداخت که غلغله او گنبد گردون [illegible]
ساخت و خواجه معزالدین ملک دران مملکت بر که امرا عظام انتظام یافته در دیوان نزد و [illegible]
در سالهای آینده حکایت احوال شیراز باز گفته آید انشاء الله تعالی و درین سال مهد علیا گوهرشاد آغا
عزیمت جانب سمرقند نمود و سبب عزیمت آن بود که میرزا عبداللطیف از خردی باز پیش جد بزرگوار
و خاقان کامکار بود و آنحضرت شاه زاده را چند سال بکمال شفقت و حسن عنایت تربیت

و در اوایل این سال اجازت خواسته آزرده خاطر بسمرقند رفته بود و رنجش خاطر او پیشتر از جانب
مهد علیا گوهرشاد آغا بود چه او بسبب فراط محبت که نسبت با میرزا علاء الدوله داشت رعایت
باقی فرزندان نمی نمود و آنحضرت شب و روز در فراق جگر گوشه بیطاقت بود و اظهار رنجش خاطر
از حرم محترم میفرمود و میفرمود که فرزند مرا از من جدا کرده‌اند مهد عصمت شعار از روی احتیاط سفر
اختیار کرد و چون از جیحون عبور نمود میرزا الغ بیک گورکان را آب استقبال فرموده بود و مراسم بندگی
و خدمتکاری تقدیم نمود و ملازم محفه والده بزرگوار و بتعجیل روزگار بسمرقند رسید و آنجا پیشکشها
کشید و چند گاه که مهد عصمت پناه در آن خطه بود هر روز فرزند سعادتمند خاطر والده را تحفه‌ای
و تبرکی مناسب بجوی می نمود و هنگام عزیمت خراسان اسبان و تحفهای شاهوار بموقف
عرض رسانید و میرزا عبداللطیف را اسباب پادشاهانه عنایت نموده ملازم والده بزرگوار
فرموده و برسم مشایعت تا کنار آب آمده والده و فرزند را وداع کرد و ایشان چهاردهم شوال بهرات
رسیدند و حضرت خاقان سعید را فرح و خرمی بسیار حاصل آمد و شکر موهبت آفریدگار بجای
آورده و بزبان نیاز میگفت ❁ منم که دیده بدیدار دوست کردم باز ❁ چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز
و نشاط و انبساط آنحضرت چنان در ضمایر و سرایر اکابر و اصاغر اثر کرده بود که گفتی ایام
عید که در آن روزی واقع بود دیگر بفرخ این بشارت عود نمود و چون سنه احد
و ثلثین لسنة اسد تحویلیا بر آن طریق جاری شد که هر گاه گل عشرتی روی نماید خار عسرتی بر
آید و هر گاه جام عیش و خرمی مهیا شود هم روزگار غدار و محنت سپهر جفاکار رسید اگر شعشعه
آفتاب جهانتاب را حجاب سحاب در پیش است و لمعان ماه نور افشان را ظلمت شب بجور
پیش زمین ماه را از بر آمدن خیال سیاه و آفتاب را زرد شدن روی زرد روی و گنج را از مجاورت
مار در کنج محنت محزون و گل از مصاحبت خار سینه چاک و جگر خون دل خرم از اندیشه غم
درهم و خاطر مجموع از بیم تفرقه پریشان و درهم آری ❁ گنج با مار است و گل با خار و شادی با غم
مقصود ازین بیان آنست که چون حضرت خاقان سعید از آمدن میرزا عبداللطیف بغایت
شادمان گردید زمانه نیل عین الکمال بر چهره دولت اقبال کشید و مریم سلطان بیگم بنت آنحضرت
که در حباله میرزا یحیی ولد میرزا محمد سلطان بود بریاض رضوان رحلت نمود و در مدرسه مهد علیا گوهرشاد
آغا که والده او بود مدفون شد و حضرت خاقان سعید را ملالت عظیم بخاطر کوه وقار رسید

و قطرات عبرات بر صفحات وجنات باریده و چند روز عزا بنیاد داشته رسم اطعام و ختمات کلام ملک علام
بجا آورده و درین سال شاه جلال الدین برادر ملک علی والی سیستان که اصل ایشان از شاهان اوق است
بیستم ماه شعبان وفات یافت و حضرت خاقان سعید معتمدی بسیستان روان داشته ملک علی را عزا
رسانید و مولانا اعظم شمس الدین محمد آدم که عالم و زاهد و عابد بود و معالجه بیماران بی طمع و توقع میفرمود
ناگاه از استر افتاد و در روز دیگر بجوار آمرزش شتافت و خواجه علی ظفر امیه ترشیزی که در زمان عصیان
امیر سید خواجه بابای ثبات و قرارش از جا رفته متوجه بیت الله گشت و بطریق یاقوتی بن کل جمیع حقیق
بیرون رفت و چند سال مجاور آن عالیمقام و ملازم روضه نبی علیه السلام بود و همیشه فضلا و ادبا
و فقرا و غربا را رعایت تمام می نمود و گویند بسعی بلیغ از راه دور آب بمکه آورد و سقی اهل مکه و حجاز
و تمامی مجاوران حرم محترم و گاه دامان مرقد رسول صلی الله علیه و سلم او را شفیع شده مکاتیب
با امرا و ارکان دولت ارسال نمودند و بزبان درخواست گناه او را شفاعت فرمودند و امرا آن شفاعت
بعرض رسانیده آنحضرت اتمام عفو بر جرائد جرایم او کشیده و نشان همایون ارزانی داشته گناه او را
او را بخشید و او خاطر جمع ساخته بوطن مألوف رسید و چند گاه در آن ولایت برفاهیت گذرانید
درین سال ماه رمضان در هرات وفات یافته نعش او را بولایت ترشیز بردند و خواجه ناصر الدین
نصر الله الخوافی که سالها میرزا الغ بیک وزارت مملکت ماوراء النهر بکفایت و کیاست او تفویض
فرموده و بنهایت ضابطه و کافی و امین بود در سمرقند بجوار رحمت ایزدی رحلت نمود و بمقابر دروازه
شیخ زاده مدفون یافت و حضرت خاقان سعید میرزا جلال الدین ولد میرزا رستم را بسبب جنحه‌ای که ازو
مشاهده نمود بند فرموده بولایت کرمان فرستاده در قلعه سلیمانی باز داشت و درین سال کاتب این
اوراق عبدالرزاق بن اسحق بموجب فرمان سلطان آفاق متوجه ولایت هرموز و سواحل دریا بار هند شد
و این داستان اگر دوستان عیب نفرمایند و بمطالعه آن رغبت نمایند بشرح و بسط تمام اختتام
خواهد یافت و انواع غرایب و عجایب در سلک کلام انتظام خواهد گرفت و مدت سه سال بتفصیل
و اجمال شرح احوال و اهوال آن خواهد گفت و بدستور معهود وقایع خراسان و ماوراء النهر
و عراق و آذربایجان بیان خواهد کرد امیدوار که در نظر سخنوران جهان رواج یابد و آفتاب التفات
اعیان زمان بر آن تابد ان شاء الله تعالی داستان سفر هندوستان و شرح غرایب بیان عجایب آن
قال الله تعالی هو الذی یسیرکم فی البر و البحر هر که او دیده بصیرت با نور حقیقت منور باشد و مرغ

در هوا و در آتش طیران نماید بعین الیقین میبیند و بعلم الیقین میداند که دوران اجرام عظام افلاک و سیران
اجزاء صغار خاک بر وفق علم و ارادت صانع پاک عز شانه جاریست و انوار قدرت شامله و آثار
حکمت کامله در ذرات ذرات عالم و حرکات و سکنات بنی آدم ساری و عنان عالمیان در قبضهٔ
قدرت و سرپنجهٔ قضاست و رقاب سرکشان جهان محکوم حکم یفعل الله ما یشاء بیت
اگر محول حال جهانیان نه قضاست ¤ چرا مجاری احوال بر خلاف رضاست ¤ بلی قضاست به هر نیک و بد
عنان کش خلق ¤ بدان دلیل که تدبیرها همه خطاست ¤ و احوال اهوال کوه بحر ¤ و آن نه بحریست
که پایان و کناری دارد ¤ اظهر آثار قدرت عالیه و اکبر انوار حکمت متعالیه است و از اینجاست که در
کلام معجز نظام ملک علام در فواید آن در خوشترادائی سرانجام یافته و ارتکاب آن امر خطیر و خوض آن
بحر کبیر جز بتقدیری قدیر و بتیسیر کل عسیر شرح پذیر و قابل تحریر نیست ¤ با مضاء قضاء و حکم تقدیر ربانی
که پرولت فکر او ز تدبیرات انسانی ¤ شدم مامور سوی هند و شرح حال کی شود روشن ¤ ¤
که چون گشتم من حیران دران اقلیم ظلمانی ¤ حضرت خاقان سعید انعام و احکام علوفه و اسباب
عنایت فرمود و این ضعیف جزئیات ساخته غرهٔ رمضان عزیمت نمود و براه قهستان
بیرون رفته در اثنای بیابان کرمان صورت شهری رسید حصاره و چهار بازار آن شکار رود ان
دیار ودیار منه ¤ مدارت فی فلوات علی منازلهم ¤ فما وجدت بغیر الرسوم والاطلال ¤ و آن
بیابان از سرحد کران وسیستان تا نواحی دامغان تمام مسافت محل آفت و مخافت
و هیژدهم رمضان ببلدهٔ کرمان در آمد ¤ بلدة طیبة و مقام کریم ¤ شهری دلگشای و خطه جان فزای و در
انجا امیر حاجی محمد غنا شیرین غایب بود بضرورت تا عید توقف نمود و عالیحضرت معالی منقبت
امیر برهان الدین سید خلیل الله بن امیر نعیم الدین سید نعمت الله که متعین بلدهٔ کرمان بل تمام جهان
و دران اوان از بلاد هندوستان معاودت نمود صنوف تلطف و فنون توقف تفقد فرمود
و پنجم شوال از کرمان روان شد و در اثنای راه با امیر حاجی محمد که از غارت ولایت بن بور باز گشته
بود صورت ملاقات روی نمود و عازم هرموز شده منتصف ماه بساحل عمان و بندر هرموز رسید
والی هرموز ملک فخرالدین توران شاه کشتی روان فرمود و بکشتی در شهر هرموز بسلامت بیرون آمد
و ثاق و ما یحتاج مقرر شد ملاقات پادشاه میسر شد و این هرموز که او را جرون گویند در میانه دریا
بندریست که در روی زمین بدل ندارد و تجار اقالیم سبعه از مصر و شام و روم و آذربایجان و عراق

عرب و عجم و ممالک فارس و خراسان و ماوراء النهر و ترکستان و ممالک دشت قبچاق و نواحی قلماق و تمام
بلاد مشرق و چین و ماچین و خان بالیق و باقی بلاد روی زمین توجه بآن دربند دارند و مردم دریابار
از هند و چین و جاوه و بنگاله و سیلان و شهرهای زیرباد و تناصری و سقوطره و شهر نو و جزایر دیوه
محل تا دیار ملیبار و حبشه و زنگبار و بندرهای بیجانگر و کلبرگه و گجرات و کنبایت و سواحل بر عرب
تا عدن و جده و ینبوع نفایس و ظرایف که ماه و آفتاب و فیض سحاب آنرا آب و تاب داده و در بلاد
دریا توان آورد بآن بلده آرند و مسافران عالم از هر جا آیند و هرچه آرند در برابر هرچه خواهند
بی زیادت جست و جوی دران شهر یابند هم بنقد و هم معاوضه کنند و دیوانیان غیر از عشر
از همه چیز عشر ستانند و اصحاب ادیان مختلفه بل کفار دران شهر بسیارند و بیرون از عدل با جمیع
آفریده معامله ندارند و بدین سبب آن بلده را دار الامان گویند و مردم آن بلده را تملق عراقیان و تعمق
هندیان باشد و مدت دو ماه توقف واقع شد بل حکام هر بهانه نگاه داشتند چندانکه وقت
مستور دریا و آن اول موسم و میان موسم است گذشت و آخر موسم که زمان طوفان و طغیان دزدان
رسید رخصت عزیمت دادند و نفران و اسباب را بعد از آنکه در یک کشتی نگنجید دو بخش کرده
و در کشتیها نشانده بادبانها برکشیدند و روبراه آوردند و چون بوی کشتی بمشام ضعیف رسید و وحشت
دریا دید بنوعی بیخبر گردید که تا سه روز غیر از آنکه نفس از هیچ هم امید حیات نداشت و چون
بهوش آمد تجار که یار غار بودند یکبار در خروش آمدند که موسم سفر دریا نمانده و هر که درین وقت
سفر کند ع خونش در گردن که دارد قصد جان خویشتن ¤ و باتفاق نول یعنی اجرت کشتی حلال کرده
فسخ عزیمت نمودند و بعد از چندین مشقت در بندر مسقط بیرون آمدند و این ضعیف با رفقا و خاصه
از مسقط بموضع قریات رسید و رخت اقامت انداخته چنان مقام بر بالای کرده و تجار دریابار
چنین حالی را که چون شروع در سفر دریا کنند و میسر نشود و در جائی ضرورت باز مانند تباهی گویند
فقیر از تاثیر گردش سپهر سنگدل و روش مخالف زمانهٔ غدار با دلی چون آبگینهٔ شکسته و جانی
از حیات سیر آمده حالی بغایت تباه و تباهی شده و درین ایام که از جور چرخ بدرام و جفای روزگار نافرجام
آیینه خاطر انور که چون فروغ آفتاب جلا داشت از آفات چرخ آبگون زنگار خورده بود و مصباح
ضمیر منیر که ماه وار از مشرب تقریب پرتو نور میکرد از تندباد حوادث بی فروغ و تاب شده و طبیعت
وقاد که گوهر شب افروز معانی میساخت و در بحر نفاد که لآلی الفاظ میپرداخت بجمود و خمود مبتلا

گشتند استغفر الله جهان گویم خاطر خیره و دو دمن تیره شد ناگاه با تاجری که از جانب هندوستان
می‌آمد آخر روزی ملاقات افتاد و از مقصد پرسیده شد تاجر گفت مقصود دیگر غیبت نیست شهر هرات
چون نام آن بلده فاخره شنیدم ❊ بیم آن بود که بیرون رود از سر هوشم ❊ التماس نموده خواجه
بازرگان را ساعتی باز داشت و مکتوبی مصدر باین ابیات که رشحات آب حیوة از مجاری الفاظ
و عبارات آن متقاطر است بقلم عنبرین رقم و خامه مشکین شمامه بر عذار بیاض کافوری ثبت نمود
نماز شام غریبان چو گریه آغازم ❊ بمویه‌های غریبانه قصه پردازم ❊ بیاد یار و دیار آنچنان بگریم زار
که از جهان ره و رسم سفر براندازم ❊ من از دیار حبیبم نه از بلاد غریب ❊ مهیمنا برفیقان خود رسان بازم
و آنچه مناسب این سیاق و ساق باشد از شرح احوال و هرگونه ملال بتفصیل و اجمال تحریر و تقریر
پیوست و چندان قطرات عبرات بر صفحات وجنات ریخت که از شوراب دیده در بحر عمان تلاطم
انگیخت و جمعی نفران و اسپان که در هرموز بکشتی دیگر رفته بودند حال ایشان درین ولا معلوم
و شاید که بعد ازین ❊ قصه ایشان زبان خامه آرد برزبان **وقایع سنه ست و اربعین ذکر عزیمت میرزا**
محمد سلطان بن میرزا بایسنغر بجانب عراق در اوایل این سال موکب همایون فال بطرف ولایت
قومس نهضت فرمود و سبب عزیمت آن بود که ملک کیومرث رستمداری که همیشه طریقه خدمتکاری
و وظیفه جانسپاری مسلوک میداشت و پیوسته صورت عبودیت بر صفحه فرمانبرداری می‌نگاشت
و درین ولا سر از ربقه اطاعت و گردن از طوق متابعت برتافت و دلایل عصیان و مخایل
کفران بر چهره احوال او وضوح یافت و جمعی از مردم کوه پایه را بولایت ری فرستاده و از جرات
و شورش و غوغا در آن ملک فتاد و چون درین ولا آن حدود از سرداری صاحب جیو و خالی بود
ملک کیومرث عزم تصرف ولایت ری نمود و چون این اخبار بسمع همایون رسید فرمان جهان
مطاع شرف نفاذ یافت که لشکرها و جهان در ظل رایات آفتاب آیت روان روان شدند
و چون موکب منصور از ولایت نشابور عبور نمود سیل اضطراب در اساس ملک ملک کیومرث
افتاد و روی امید بدرگاه عالم پناه آورده عرضه داشت ع در صحبت قاصدان و پیشکش
و از روی عجز و درماندگی پیغام داد که مرا چه زهره و یارای آنکه در برابر افواج لشکر منصور آیم
یا ذره‌وسان در مقابله آفتاب جلوه نمایم اگر مقصود انقیاد و متابعت است بنده
خدمتگارم و اگر میل ولایت و مملکت است بهر که فرمان شود می‌سپارم بل سری که دارم

در پای

در پای سمند جهانگشای می‌دارم و جان خود را در راه بندگان حضرت در بازم **بیت** گر سر طلبی من تو
آریم بدیده ❊ سر و جان فدای سلطان صفت کشورست ❊ ما سر فدای خنجر تسلیم کرده‌ایم
خواهی ببخش خواه بکش رای حضرت ❊ امرای عظام شرح اختلال احوال و صورت عجز و بیچارگی ملک
کیومرث را بموقف عرض رسانیدند و آتش قهر آنحضرت را که زبانه تا کره اثیر میکشید
بزلال حسن مقال ساکن گردانیدند و در باب ضبط مملکت ری بعضی از ولایت عراق مشورت نموده
رای بران قرار گرفت که یکی از اولاد در آن ممالک فرمان روان باشد و در آن زمان که حضرت
ولایت منقبت شیخ الاسلام بهاء الدین عمر قدس سره از سفر حجاز باز آمده و در باب الجنة
قزوین بزیارت قدوة المحققین شیخ احمد غزالی رحمة الله علیه قیام نموده روحانیت حضرت شیخ احمد
مشاهده نمود که باتفاق اکابر اولیا میرزا سلطان محمد را حاکم آن ممالک ساخته و علم دولت او در آن
ولایت برافراخته و جناب شیخ الاسلام بهاء الدین عمر در شهر هرات این واقعه را بحضرت
امیر جلال الدین فیروزشاه گفته بودند و امیر آن سخن را در خاطر خطیر مضبوط میداشت درین وقت
که رقم حکومت آن ولایت در میان بود جناب امیر که صاحب اختیار مطلق بود اهتمام تمام
فرمود تا قرعه اختیار بنام شاهزاده نامدار قطب الدولة والدین میرزا سلطان محمد برآمد و رای قایم
کشای ولایت سلطانیه و قزوین و ملک ری و قم را بمهر سپهر سلطنت ارزانی داشت و زمام
مهام تمام آن ولایات را بقبضه اقتدار او باز گذاشت و حضرت خاقان سعید گوش شاهزاده
بغرر نصایح و درر فواید گرانبار ساخت و رایت معاودت بطرف مستقر دولت برافراخت و امیر
جلال الدین فیروزشاه ملازم رکاب میرزا سلطان محمد تا ولایت بسطام رفت و شاهزاده در بسطام
خدمت امیر نیکو نام را اجازت فرموده عنایت نموده عازم ولایت عراق شد و چون بآن مملکت
رسید و اعمال سلطانی و اموال دیوانی مضبوط گردید مردم بسیار از اطراف آن بلاد و دیار روی امید
بدرگاه پادشاه کامکار آوردند و غلبه تمام در سلک عبید و خدام انتظام یافته و سرداران اطراف
و گردنکشان اکناف پیشکش بسیار در صحبت فرزندان و امرای نامدار فرستادند و جبین عجز
بر زمین عبادت نهادند مگر امیر حاجی حسین و ولد امیر بابا حاجی همدانی که سر از ربقه فرمان و گردن از
طوق پیمان پیچیده و روی از طریق وفاق بمضیق نفاق آوردند و شرح این حکایت از مساعدت وقت
مأمولست ان شاء الله تعالی **گروهی که بی اختیار در کنار دریا باز مانده بود و احوال که در منزل قریات و شهر**

قلهات روی نمود

در وقتی که باضطرار در منزل تو بات و ساحل دریا بار مقیم بود و هلال محرم سنه ستة دران منزل طالع
نمود و با آنکه ایام بهار و هنگام اعتدال لیل و نهار بود تاب آفتاب چنان گرم می افروخت که مغز
در کان مغز در استخوان میسوخت و شمشیر در نیام چون موم میگداخت و خورشید انور جوهر ابروی
خنجر آهنگ می ساخت ٭ ز بس کافتاب از هوا یافت تاب ٭ دل سنگ می سوخت بر آفتاب ٭
چنان شد ز خورشید آفاق گرم ٭ که چون موم میشد دل سنگ نرم ٭ تن ماهیان در دل آبگیر ٭
چنان سوختی کاندر آتش حریر ٭ ز گرمی آب هوا اگر نگاه ٭ همی برد ماهی بآتش پناه ٭ شکار اندران
دشت آسان شده ٭ که صحرا بر آهوی بریان شده ٭ حرارت خرد و سیاره را از بادیه خبر میداد و التهاب
گرمای حمیم شعلهای جحیم بر جهان میگشاد و چون هوای آن ناحیه بطبیعة مخالف مزاج مردم
این ولایت است برادر اکبر بل مخدوم دانشور مولانا عفیف الدین عبد الوهاب و این ضعیف
و باقی اصحاب را نشسته اد حرارت هوا و از وباد قوت گرما سر عجز بر بالین ناتوانی نهادند و عنان
ارادت بدست عنایت ربانی داد ٭ در دست ما چو نیست عنان ارادتی ٭ بگذاشتیم تا کرم او چه میکند
و همه را مزاج از منهاج اعتدال عدول نمود و محنت زحمت و اعتلال افزود و تبهای جگر سوز جهانی
محنت اندوز روز بروز از دیاد می یافت و تاب تب در کانون درون بحدت و شدت می تافت
و این حال تباه مدت چهار ماه متمادی شد و ضعف مرض مستولی گشت ٭ چنان شدم ز ضعیفی
که میبرد باد خویش ٭ صبا بجوی کلم مردمی بهر کشور ٭ بر آب خویش نماندم از آنکه گردش چرخ
مرا چو کوزهٔ دولاب کرد زیر و زبر ٭ جدا ندید کسی رنج از تنم هرگز ٭ چنانکه علت و معلول از یکدیگر
درین ولا شنید که در نواحی قلهات موضعیست لسبو مشهور هوای سازوار و آب خوشگوار
دارد با وجود ضعف قوی در کشتی در آمده عازم قلهات شد و چون آنجا رسید مرض قوی گشت
روزها در آتش تبهای گرم می سوخت و شبها بشعلهٔ چراغ محنت می افروخت و کثرت غربت
قالب خاکی را چون جرم زمین از غلبهٔ بخارات و خانهٔ در لرزه افکند و دست تصرف تب خیمهٔ صحت
بدن را که بچهار میخ عناصر بر پای بود به تندباد حوادث از بیخ بر کند و این شکسته رنج غربت
و خسته درد فرقت در روز چون غنچهٔ گل با دلی تنگ از جور زمانهٔ بی فا خون گشته لبها از گفت
گوی فرو می بست و در شبها بسان گلهای نو شکفته چشمها باز نهاده با نظارگیان گلشن
فلک قصهٔ غصهٔ خویش بیان میکرد و مرغ جان از آشیان تن عزم مفارقت جزم کرد و تن ضعیف

از آسیب کرته خسته بوداع جان راضی شد و جان از حیات نومید گشته دل بر ممات نهاد و زمام
تسلیم بقبضهٔ عنایت حق کریم داد و جناب مخدومی اخوی مولانا عفیف الدین عبد الوهاب طوبی له
و حسن مآب ودیعه حیات بمقتضای و ما تدری نفس بای ارض تموت بمتقاضی اینما تکونوا
یدرککم الموت بقابض ارواح سپرد و در جوار مزار صحابهٔ بزرگوار رضوان الله علیهم مدفون یافت
و در سهر غربت زمرفت بنوعی تاثیر کرد که شرح پذیره قابل تحریر و تقریر نیست بیت
دریغا طلعت و حسن جوانی ٭ که رسم بودی طراز جاودانی ٭ همی باید برید از خویش و پیوند
چنین رفتست حکم آسمانی ٭ و کل اخ مفارقه اخوه ٭ لعمر ابیک الا الفرقدان ٭ و فقیر دل از
جان بر داشته و بود را نابود انگاشته در کشتی که عازم هندوستان بود عزم سفر جزم نمود
و چند کس ملازمان این ضعیف را برگرفته در کشتی انداختند و بسم الله مجریها و مرسیها ورد زبان
ساختند ٭ درین دریای خونخوار قضا ساز از رضا کشتی ٭ بدان کشتی قدم در نه که بسم الله مجریها
و اگر بزرگان خرده نگیرند این حال نوع مشابهة دارد بقصهٔ موسی علیه السلام که او را در صندوق
آب انداختند که ظاهرش هلاک و باطنش نجات و نمودن خضر موسی را علیهما السلام بعینها میان
قصد در خرق سفینه که ظاهرش غرق مردم بود و باطنش خلاص از دست غاصب فی الجمله هوای دریا ساز از
امید حاصیت داد و صبح صحت از مطلع مراد طلوع آغاز نهاد و جراحتهای خدنگ جگردوز بیماری التیام
یافت و مشرب تیرهٔ حیات ما بار دیگر صفا و روشنی پذیرفت و باد موافق وزید و کشتی بر روی آب چون
باد روان گردید ٭ ساخته حکمت کار آگهان ٭ خانه گرونده بگرد جهان ٭ نادرهٔ حکم خدای حکیم
خانه روان خانگیانش مقیم ٭ آن پرنده که بی مدد بال و پر بپرد و رونده که بی دستیاری پای بطریق
بکان دود مرکبی که در آب بسینه جولان نماید ماهی که بر پشت موج چون مار شکم سیر کند هلالی که
بهزار سال بدر کامل نشود جامع نفوس مختلفه حامل نکرده جاریه هندی نژاد و زبانش سلیم حامله
چندین اولاد همیشه عقیم بود در بند عهد دیگر از طوفان خلاص داده خویشتن مسلسل لکن چون باد
زنجیر را بر آب دریا نهاده و مانند بیدلان نه در زمین نه در آسمان و بر سیرت اصحاب کرامت بر روی آب روان
کوهی بعظمت پیش از قیام قیامت در سیر و ابری بی هیبت چون مرغ آبی در نظر راست کمانیست
خم دار چون فلک دوار سیار و روز چون قطب ثابت ایستاده بر قرار درین بیقراری بر یک قرار دایم
کمان چون مسافران رو براه دارد و تیر در میان چون مقیمان مقام نگاه دارد و در رفعت تیر فلک

بادبرسید و در سرعت سیر تیر باد و کاه موج نرسد در جهت و خیز باد را بدو منزل پس گذارد و هر چند از کمان
سخت تیر اندازند کشتی از آن پیشی دارد * بیشتر از باد رود زباد * بیشتر از تیر پرد در گشاد
چند روز مسیر وهی تجری بهم بریح طیبة دلهای اصحاب انبساط فرح میداد و مضمون الم تر ان الفلک
تجری فی البحر بنعمة الله بر خواطر احباب ابواب انبساط میگشاد تا بعد از هژده شبانروز در بندر
کالیکوت بعنایت مالک الملک و الملکوت لنگر انداخته و شرح بدایع آن دیار و رفتن فقیر بجانب بیجانگر
در قلم می آید **داستان رسیدن بهندستان و شرح اطوار و اوضاع آن و بیان غرایب عجایب آن** کالیکوت بندریست
امن آباد و قرینه هرموز در جمعیت تجار هر بلاد و دیار و یافتن نفایس بسیار از اجناس دریابار خاصه
ممالک زیرباد و حبشه و زنگبار و گاه گاه از جانب بیت الله و سایر بلاد حجاز جهاز آید و مدتی باختیار
دران بندر توقف نماید و آن شهر کفار و دار حرب است جمعی مسلمانان دران شهر مقیم شده اند
و دو مسجد جامع ساخته جمعها بجمعیت خاطر نماز گذارند و قاضی متدین دارند و بیشتر شافعی مذهب
باشند و دران شهر امن و عدل چنانست که تجار که در زمره نقش تجار دارند از بلاد دریابار
مال بسیار آرند و از کشتی بدر آورده در کوچه و بازار اندازند و مدتی بی ضبط و محافظت آن نپردازند
و امینان دیوان محافظت نمایند و شب و روز گرد آن برآیند اگر فروخته شد زکوة چهل یک ستانند
و الا بهیچ وجه تعرض نرسانند و در سایر بندرها رسم دیگر است که اگر کشتی بدر بندر معین میرفت
و ناگاه بقضا رانده سبحانه به بندر دیگر افتاد آن کشتی را باد آورده گویان غارت کنند اما کالیکوت
که کشتی از انجا آید و بهر طرف رود چون آنجا افتد با آن کشتی بدستور سایر کشتیها عمل کنند
و بکم و بیش تعرض نرسانند القصه حضرت خاقان سعید اسپ و پوستین و دو کلاه طلادوزی و کلاه
نوروزی جهت والی کالیکوت تعیین فرمود و سبب آن بود که جمعی ایلچیان آنحضرت از طرف
بنگاله باز گشتند باتفاق ایلچیان بنگاله در کالیکوت تلاقی شدند و شرح بسطت مملکت و قوت
سلطنت آنحضرت بحاکم انجا رسید و سخن آنکه سلاطین ربع مسکون شرقا و غربا برا و بحرا
رسل و رسایل ساخته آن درگاه را قبله حاجات و کعبه مرادات میدانند از متعلقان
شنید و دران روزی پادشاه بنگاله از تغلب سلطان ابرهیم جونه پوری شکایت نموده استغاثه
و استعانت بدرگاه سلاطین پناه رفع کرده بود و آنحضرت فرمان جهان مطاع در صحبت جناب
شیخ الاسلام خواجه کریم الدین ابوالمکارم جامی بوالی جونه پور فرستاد و پیغام داد که متعرض مملکت

بنگاله

بنگاله نشود و الا هر چه بیند از خود بیند پادشاه جونه پور چون بر مضمون فرمان همایون مطلع گردید دست
تطاول از ملک بنگاله باز کشید چون والی کالیکوت این اخبار استماع نمود هرگونه تحفه و پیلاک ترتیب
فرموده قاصد روان کرده عرضه داشت که درین بندر جمعه و عید خطبه اسلام میخوانند اگر آنحضرت
رخصت فرماید بنام و القاب همایون معزز و مشرف سازند خوش آمدست بجهان از صدای خطبه او
چنانکه زمره کفار میل آن کردند و قاصدان مصاحب ایلچیان که از بنگاله می آمدند بدرگاه همایون
رسیده و امرا عرضه داشت و تحفه او بموقف عرض رسانیدند و قاصد مسلمان و سخندان بود در اثنا
سخن باز نمود که اگر آنحضرت نسبت باو عنایت فرماید و ایلچی خاصه برای او ارسال نماید تا او را بموجب
ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة بدین اسلام دعوت کرده قفل ظلمت و ضلالت از دل
تاریک او گشاید و فروغ نور ایمان و تاب آفتاب عرفان از روزن خاطر او در آید هر اینه صواب
خواهد بود آنحضرت ملتمس مبذول داشته امرا را فرمود که ایلچی براق کنند و رقم تعیین بر فقیر کشیدند و بعضی
ساعی گردیدند بخیال آنکه شاید ازین سفر باز نیاید این فقیر از آن سفر خطیر بعد از سه سال بخیر و خوبی
حال باز آمد و ساعیان براه عدم رفته بودند فی الجمله چون در کالیکوت از کشتی بیرون آمد
قومی دید که هرگز مثل آن در خیال نمیگنجید عجب گونه قومی نه مردم نه دیو که عقل از لقاشان شود دیوانه
اگر دیدمی مثل ایشان بخواب دلم سالها داشتی اضطراب مرا انس با دلبری مهوش بود
نه با هر سیاهی مشوش بود سیاهانی برهنه اندام لنگوتها از ناف تا بالای زانو بسته و در یک دست
کتاره هندی چون قطره آب و در دیگری کاوه سپری چون پاره سحاب پادشاه و گدا بیک صورت
باشند اما مسلمانان جامه های فاخر پوشند بطریق اعراب و انواع تکلف کنند در همه باب جمعی مسلمانان
و فوجی کافران ملاقات شده وثاقی مناسب تعیین نمودند و بعد از سه روز بدیدن پادشاه بردند
شخصی دید برهنه اندام بر صفت هندوان دیگر و پادشاه آنجا را سامری گویند و چون فوت شود
خواهرزاده بجای او نشیند و به پسر و برادر و اقربای دیگر ندهند و کسی بتغلب پادشاه نشود و کفار
اصناف بسیار باشند براهمه و جوگیان و غیر آن با آنکه در اصل شرک و بت پرستی شریک اند
هر قومی روش علحده دارند قومی هست که یک زن ایشان را شوهران متعدد باشند و هر یک مهمی بر عهده
گرفته ادای آن مینمایند و اوقات شبانروز میان ایشان قسمت باشد و هر کس در وقت معین
بوثاق رود و تا او در آنجا باشد دیگری نتواند رفت و سامری از آن قوم است چون با سامری

ملاقات شد مجلس او بود سه هزار هندو بشکل موصوف آراسته بود و کلانتر مسلمانان همراه
مجلس حاضر شده این ضعیف را نشانده نشان حضرت خاقان سعید را خواندند و اسپ و
پوستین و دگله طلادوزی و کلاه نوروزی گذرانید سامری تعظیم تمام بجا نیاورد و از مجلس او
بازگشته بوثاق آمدم و جمعی نفران که پادشاه هرموز با چند سر اسپ و هر جا چیزی در کشتی دیگر
نشانده روان کرده بود و ایشان را در دریا دزدان هندی سر گرفته و تمام اموال برده بجان
خلاص یافته بودند در کالیکوت بیکدیگر رسیده بدیدار عزیزان مشرف شدیم الحمد لله که نمردیم و
بدیدیم دیدار عزیزان و بمقصود رسیدیم از اواخر جمادی الاخری تا اواخر ذی الحجه دران مقام نحو
ترین محنت و محنش ملالت بود درین اثنا شبی که در سیاهی از حال عاشقان نشان میداد
و در درازی گره از زلف خوبان میگشاد و سلطان قاهر خواب بفر کله فرمایان حواس فرمان رانده
و در و طبقی خانه مردم چون دهان غنچه لبسته مانده بمقتضی و جعلنا نومکم سباتا بعد از انواع محنت
بر بستر استراحت در خواب رفته بود حضرت خاقان سعید را دید که با آیین سلطنت برای پرسش این فقیر
رسید و دست مبارک بر روی بنده می مالید و فرمود که ملول مباش صباح بعد از اداء نماز صبح این
خواب بخاطر آمده شادمان شد اگرچه خوابها اغلب احوال در سلک اضغاث احلام انتظام دارد
و صدق او در حالت بیداری کمتر اتفاق افتاده اما احیانا آنچه در خواب نموده بعینه موافق آن در
بیداری واقع بوده و صنادید ایام بمنزله الهام داشته اند و خواب یوسف علیه السلام و خواب
عزیز مصر بر عزیزان پوشیده نباشد با خود درین اندیشه بودم که شاید صبح سعادت از مطلع عنایت
طلوع نماید و شب اندوه و محنت بپایان آید با اصحاب سخن خواب بمیان آورده از تعبیر آن استفسار
می نمود که ناگاه کسی آمده خبر آورد که پادشاه بیجانگر که مملکتی وسیع و سلطنتی رفیع دارد قاصد و مثالی
بنام سامری فرستاده مضمون آنکه ایلچی حضرت خاقان سعید را بدین جانب فرستند و سامری
اگرچه در تحت حکم او نیست اما از و بغایت ترسان و هراسانست چه گویند پادشاه بیجانگر سیصد
بندر دارد و هر یک قرینه کالیکوت و در خشکی دو سه ماهه سیر و لایات دست و کالیکوت و چند
بندر که متصل آنست تا قایل که در برابر سراندیب که سیلان نیز گویند واقع است همه ملیبار
می نامند و جهازات از کالیکوت بمکه مبارکه زادها الله تعالی شرفا بیشتر میرود و اکثر فلفل میزنند و مردم
کالیکوت در دریا دلیر باشند و بچینی بچگان اشتهار دارند و دزدان در دریا متعرض کشتی

کالیکوت

کالیکوت نشوند و دران بندر همه چیز یافت و هیچ عیب نیست بغیر گاو کشتن و گوشت گاو خوردن
و اگر کسی گاو کشد و معلوم شود بی توقف او را هم بکشند و گاو را چنان عزیز دارند که خاکستر سرگین او
بر پیشانی مالند علیهم لعائن الله تتری فی الجمله فقیر اجازت یافته از کالیکوت بیرون آمده و بکشتی از بندر
بندرانه که داخل ملیبارست گذشته به بندر منگلور که سرحد مملکت بیجانگرست رسیده و دو سه روز
انجا بوده بر خشکی روان شد و در سه فرسنگی منگلور بتخانه دید که در جهان نظیر آن نباشد مربعی متساوی
الاضلاع تخمینا ده گز در ده گز و ارتفاع پنج گز مجموع از روی ریخته چهار صفه در صفه پیشگاه و بتی بصورت
آدمی تمام قد از طلا ساخته و دو یاقوت احمر در چشم آن چنان لطیف پرداخته که بعینه گویی نگاه میکند
در غایت دقت و کمال صنعت و از آنجا گذشته هر روز بقصبه و دهی معمور عبور میشد تا کوهی پیش آمد
که دامنش بر سر آفتاب سایه می انداخت و تیغش پیام از گردن بهرام میساخت کمرش از نگینهای کواکب
ثوابت جوزا مرصع و سرش از افسر مکلل اکلیل مطلع ٭ ز لیکی که با کمر او مساس کرد فلک ٭ تیغش تمام جو
برگ بنفشه گشت کبود و پایان آن کوه بدرختان انبوه و اشجار خاردار چنان فراوان که چشم وقت
سواد آن از پرتو شمع آفتاب عالم افروز منور نشده و ابر جهان پرور بر تربیت آن خاک دست
نیافته و ازین کوه و بیشه گذشته بقریه بیلور که بنیان و خوابانش بنواحی قصور بودند رسیده و درین
بیلور بتخانه ایست چنان بلند که از چند فرسنگ مینماید وصف آن عمارت بی مبالغه
تحریر و تقریر راست نمی آید مجملا آنست که در میان آن ده قریب ده جریب فضایست چون باغ
ارم دلگشا و درون فضا گلها گونه گونه چون برگ درختان بیرون از احصاء و سرو و برلب جویبار
راست چون عکس قامت یار در آب چشمهای عاشق اشکبار میدود و چنارها از شاخ جوانی برخوردار
باشد پیوسته دست بدعا می گشود و سپهر جهان دیده در نظاره آن همه تن چشم گشته گرد سر تا زیر درختان
چمن میگشت و از غایت حیرت در مطالعه اوراق ریاحین سرش میگشت تمام زمین آن سبزه
و ریاحین و اطراف آن نماها از سنگ تراشیده در کمال تزیین و در میان آن فضا کرسی بقد
آدمی از سنگ خوب تراشیده و سنگها چنان بمهارت و لطافت بر یکدیگر بسته که گویی یک
تخته سنگ است یا قطعه ایست از سپهر نیلگون بر بسیط ربع مسکون ظاهر شده و در وسط
آن کرسی عمارتی سر بعیوق افراشته گنبدی از سنگ کبود مخروطی انواع نقشها در سنگ سه طبقه کاشته
از آن گنبد چه گویم که لطافت ٭ چها از نسخه خلد برین بود ٭ خم طاق بلندش همچون نو ٭ ز رفعت با فلک

بهلو می سود

چندان نقش و تصویر بقلم سحر تیز و خامه سحرانگیز بران خارا بوده که مانند آن بر کاغذ و خارا نتوان نمود
جابجا از پایان تا بالا مقدار کف دستی بران عمارت عالی از نقش فرنگی و خطایی خالی نبود و صورت
عمارت چهار صفه طبقی طول سی گز عرض بیست گز در پنجاه گز ارتفاع نظم تا سرش از اوج بگردون رسید
گنبد بی ستون ازان ننگ یافت ⁂ سنگ وی از بس که بخورشید سود ⁂ نور ز خورشید عیاری نمود
گر نه خزف شد فلک شیشه ساز ⁂ از چه بران سنگ شود شیشه باز ⁂ و غیر ازین عمارات دیگر مجموع منقش
و مصور در غایت لطافت و دران مقام صبح و شام بعد از عبادات غیر مقبوله سازها نوازند و برهما
سازند و سماع کنند و دعوت دهند و تمام آن قریه را وظایف و ادرارات از انجا مقررست
و از شهرهای دور نذرها بانجا آرند و باعتقاد ایشان کعبه کبرانست و دو سه روز درانجا ساکن بوده
و بعد ازان مراحل پیموده اواخر ماه ذی الحجه ببلده بیجانگر رسید و پادشاه حبشی باستقبال فرستاده
بمقام نیکو فرود آوردند **تاریخ سنه سبع و اربعین ذکر فرستادن ایلچی بمصر و سایر قضایا** حضرت خاقان
سعید درین سال بسعادت و اقبال در دار السلطنه هرات قشلاق فرمود و آفتاب سلطنت
و سایه خلافت او موجب آرایش جهان و آسایش عالمیان بود اجرام سپهر بمهر و لطف دلنوازش و قهر
جانگدازش آثار خیر و شر در هفت کشور باظهار رسانیده و مدبران افلاک تبلیغ رای صایب تدبیرش
قوت ترکیب اجزاء ممکنات فایض گردانیده و با ازدحام عظایم شواغل سلطنت هیچ وقت از تقدیم
احکام الهی غافل و لاهی نبود و همیشه اعمال دینی بر اشغال دنیاوی تقدیم فرمود لاجرم جبین جباران
دهر و قهاران عصر بر زمین خدمت و آستان اطاعت فرسود و رقاب سروران جهان
و گردنکشان آفاق در طوق اخلاص و حلقه اختصاص او سرافراز بر فلک سود و ساحت درگاه
اعلی سجده گاه سلاطین روی زمین آمده و بساط بارگاه همایون بوسه جای قیاصره روم و فغفور
و جبابره مملکت مصر و زنگ شده و همیشه همت بلند پرواز در هوای آن طیران می نمود که جامه
برای بیت الله ارزوی نیاز بطرف حجاز ارسال فرماید و اینمعنی بی رخصت سلطان مصر صورت
نمی بست و در سنه ثلاث و اربعین سلطان مصر ایلچی فرستاده بود و بواجبی اظهار اخلاص
نموده درین وقت خاطر همایون اقتضای آن فرمود که قاصدی بجانب مصر ارسال فرماید و از آنچه
ضمیر منیر اعلام نماید و امیر جلال الدین فیروزشاه که صاحب اختیار ملک بود مرتضی اعظم سید
شمس الدین محمد زمری را تعیین نمود و هو صغیر بالشکل کبیر بالعقل بصیر بعواقب الامور خبیر

بمصالح

بمصالح الجمهور فصیح اللسان ملیح البیان و مرتضی مشار الیه اسباب سفر ساخته آن مسافت بعیده را باید
قطع نموده و از سرحد حلب تا ظاهر مصر بموجب فرمان سلطان انجا امکان رعایت و مراقبت بود بکار آورد
و سلطان جقمق مهتر بازار برسم استقبال فرستاده و امید عنایت و نوید مرحمت داده و سید را نیک دید
و خوب پرسید و حال حضرت خاقان سعید استفسار نموده و اظهار محبت و وداد و ارادت و اعتقاد
نموده و نشان که همراه برده بود بتعظیم تمام طلب نموده و مضمون آنرا از ادا السنه تقبیل نمود که هرگاه
آنحضرت جامه بیت الله ارسال نماید سلطان در تبلیغ آن سعی بلیغ فرماید و سید محمد زمری را
انواع رعایت نموده و اصناف عنایت فرموده اجازت مراجعت ارزانی داشت و مکتوبی و
تحفها مرغوب فرستاده و سخنان خوب پیغام داده و مرتضی مشار الیه بسعادت ملازمت آنحضرت رسید
و اخبار آن دیار بموقف عرض رسانید و موافق مزاج همایون آمد **مصرع** همه شاهان بجان منقاد اویند
و درین سال اختیار و استقلال امیر جلال الدین فیروزشاه در مهم ملک و مال از سرحد تقریر و مرکز تحریر
تجاوز نموده و در اجابت و امداد و اهانت و انشاد و بست و گشاد و گرفت و داد کار گشای جهان
و فرمان روای عالمیان بود و اگر چه این معنی بر خاطر کوه وقار گران و دشوار می آمد اما چون از امرا
دیگری نبود که بمصالح ممالک قیام تواند نمود آنحضرت تغافل پادشاهانه میفرمود و خدمت امیر کبیر از بزرگ
و تا جایی بمهمی که مقرر میداشت هیچ آفریده صورت خلاف آن بر لوح خاطر نمی توانست نگاشت مرتضی اعظم
سید عماد الدین محمود که بصنوف حقایق و فنون دقایق و انواع علوم و اسرار معقول و مفهوم موصوف
و معروف بود و در مجلس همایون برفعت منقبت و رتبت قربت روز بروز استعلا مینمود امیر فیروزشاه
او را بضبط ولایت بلخ تعیین فرمود و سید هرچند استعفا نمود اصلا و قطعا فایده نبود و حضرت
خاقان سعید نیز میخواست که خدمت سید را زیاده از مهم بلخ کار فرماید چه امیر سید عماد الدین وکیل سید
زین العابدین بود که در زمان حضرت صاحبقران و دوران حضرت خاقان سعید سالها بمهم زیارت
قیام نموده اما با وجود تعیین امیر فیروزشاه کسی را مجال تغییر نبود فی الجمله امیر سید عماد الدین بر حسب فرمان
روان شده و در وقت اجازت حضرت خاقان سعید او را فرمود که مال ولایت بلخ که از انجا و بلخ بپایه سریر
اعلی آورده اند تحقیق نماید چه مبلغ علی رسیده بود که دران اموال از جانب بزرگان امرا تفرقه واقع است
و آنحضرت نیز فرمود که سید مفرد سه ساله آن ولایت نموده صورت قضایا عرضه داشت کند و دران
سال بحسب اتفاق میرزا محمد جوکی بعزم قشلاق متوجه ولایت بلخ شد و چون بمسامع جلال پیوسته بود که

دران ولایت خبط عظیم واقع است و بیشتر تعلق بنواب امرا دارد و سید لبرحد تحقیق آن بخود نمی تواند رسید
و پیرامون آن قضایا نمی تواند گردید فرمان جهان مطاع نافذ شد که تحقیق مهمات بلخ در حضور میرزا محمد جوکی
کنند و شاهزاده را نسبت با امیر فیروزشاه از دیرباز ذخیره در خاطر خطیر بود **بیت**
وای بر جان کسی کش غم کند غمخوارگی ۰ و شاهزاده و سید بتحقیق قضایا مشغول شدند و در ربیع الاول سبع اعلی
که میرزا سلطان محمد که بعضی ولایات عراق سیورغال او بود دست تطاول دراز کرده رعیت آن نواحی
او در زحمت اند و باموال متفرقه آن ولایت اکتفا نمی نماید و زیاده از دستور معهود مطالبه میفرماید
آنحضرت فرمود که سلطانیه و قزوین سیورغال او باشد و در باقی مواضع مدخل نکند و خواجه حسن ایلچی
بخاری را بضبط ولایات که از شاهزاده بازبسته بودند تعیین نمودند و درین اثنا از مملکت فارس
عرضداشت رسید که خواجه معزالدین ملک سمنانی که در شیراز در جرگه امراء عظام دیوان بود بسرای
آخرت رحلت نمود فرمان همایون نفاذ یافت که اختیار ملک و مال دران مملکت بعهده کاردانی
و حسن کفایت شیخ محب الدین ابوالخیر مفوض دانند و مهمات آن ملک را مطلقا بقبضه اقتدار او باز
گذارند **ع** در مهم ملک و مال فارس شد فرمان روا ۰ چنانچه در امثله و احکام که دیوان اعلی بمملکت فارس
ارسال مینمودند بعد از نام میرزا سلطان عبدالله غیر شیخ محب الدین ابوالخیر نام دیگری مذکور نبود
و بنسبت باقی امرا نواب شیراز مسطور میشد ۰ اساس سلطنت فارس شد از و محکم ۰
بکار رسید باقبال تربیت کارش **تتمه داستان سفر هندستان و صفت شهر بیجانگر و هفت**
حصار در گرد یکدیگر از حکایات سابق کلمات متناسق سامعان الفاظ و ناظمان حروف مطلع
و صاحب وقوف اند که اخبار سفر دریا بانجا رسیده بود که حاوی اوراق عبدالرزاق بشهر بیجانگر
رسید شهری دید در غایت عظمت و آبادانی و پادشاهی در کمال سلطنت و جهانبانی و مملکت او
از سرحد سرندیب تا ولایت کلبرگه و از حدود بنگاله تا ناحیه ملیبار زیاده از هزار فرسنگ باشد
بیشتر ولایات معمور و معتبر و موازی سیصد بندر معتبر دارد و زیاده از هزار فیل کوه پیکر دیو
منظر و یازده لک لشکر و در تمام هندستان رای ازان خودرای تر نشان نمیدهند و پادشاه
آن ولایت را رای خوانند و برامه پیش او بر همه مقدم باشند و حکایات کلیله و دمنه که در زبان
پارسی کتابی خوبتر ازان در میان نیامده و از رای و برهمن منقولست همانا از نتایج حکمت دانایان آن مملکت
خواهد بود و شهر بیجانگر که مردم دیده نظیر سواد او بچشم ندیده و گوش هوش در همه جهان شبیه آن

نشنیده وضع آن چنانست که هفت حصار و شهربند در گرد یکدیگر کشیده و گرداگرد حصار اول از عرض پنجاه گز
همه جا سنگها بقد آدمی نصفی در زمین و نصفی بیرون نزدیک هم محکم کرده اند چنانچه سوار و پیاده دلیر
و تیزی نشان نزدیک حصار نتوانند رفت و اگر کسی خواهد که صورت آن هفت حصار و شهربند آنرا نسبت
با شهر هرات در خاطر آرد چنان بر لوح اندیشه نگارد که حصار اول از کوه مختار و دره دو برادران تا کنار
رود و پل مالان که در جانب شرق قریه قیران و در طرف غرب قریه سیبان باشد حصاریست و در بر
کوه از سنگ و گچ ساخته و دروازه ها محکم پرداخته و دروازه بانان حاضر و در جمع نیات بچشم احتیاط ناظر
و همچنین حصار دوم از پل جوی نو تا پل در قراه و در شرق پل رکینه و جکان و در غرب باغ زبیده
و قریه جبان و حصار سوم از مزار امام فخرالدین رازی تا گنبد محمد سلطان شاه و حصار چهارم از پل
انجیل تا پل کارد و حصار پنجم از باغ زاغان تا پل آب جکان و حصار ششم از دروازه ملک تا دروازه
فیروزآباد و هفتم حصاریکه در میان واقعست ده برابر چهار سوی شهر هرات باشد و آن درگاه پادشاهست
چنانچه از دروازه حصار اول که در طرف شمالست تا دروازه اول که در جانب جنوبست دو فرسنگ
شرعی باشد و همچنین در شرق و غرب و میان حصار اول و دوم تا سوم مزارع و باغات و عمارات است
و از سوم تا هفتم خلق بسیار و دکان و بازار و بر درگاه پادشاه صورت چهار بازار برابر یکدیگر واقع
شده آنکه در جانب شمالست ایوان کیوان یعنی سرای رای و بر سر هر بازار طاقی رفیع و رواقی بدیع آورده
اما ایوان پادشاه از همه اعلی است و بازارها بغایت عریض و مستطیل باشد چنانچه گل فروشان
در پیش دکانها تختهای بلند نهاده اند و از دو طرف گل فروشند و دران شهر پیوسته گل خوشبوی
تازه روی باشد چنانچه طعام ضروری دانند بی گل نیز صبر نتوانند و اهل حرفه هر جماعت دکانها متصل
یکدیگر دارند جوهریان مروارید و یاقوت و الماس و زمرد در بازار آشکارا فروشند مرواریدهای آبدار
و درهای شاهوار که غواصان دریای بصارت شبیه و نظیر آن ندیده اند و نشنیده جوهری فلک
هر چه را ازان حبة القلب بها در میان آورده و از غیرت مرواریدهای آن آتش در خرمن ماه چهارده افتاده
آن کره نقره خنگ پایی که چوگان خورده و تاج شاهانست و میدان آن کف دست بحر دریا نوال
سلطان زادگان اما معادن در دکان قرار و آرام او و صاحب غزلت نه اما در گوشه مقام او یاقوت اتها
رمانی که از غیرت رنگ او دل انار خون شده و از شرم فروغ او جرم آتش در سنگ نهان گشته مهر
خورشید بصد خون جگر پرورده و کوه سنگین دل در درون سینه بصد ناز برآورده الحق است

آب فروغ او نبرد آفتابی کز کسوف تغیر نپذیرد و الماس یگانی که سهمش از نگان رعد چون برق رخشان
جسته و بهر جا رسیده سوخته و جسته در بریق و لمعان زبان سنان آفتاب نزد او الکن و در حدت
و شدت حسام بهرام پیش او پاره آهن عجب بتابی که در دل حرقت زمرد بلاهل اندازد و طرفه یتیمی
که چراغ جان از بی تاب و فروغ سازد آنرا بجز فروشند اما در بها صد برابر طلاست بظاهر رونقی
ندارد اما شعاع باطنش رشک مرده ذبراست زمردهای سبز ریحانی که در نظاره آن چشم بینندگان
چراست و از صورت آن معنی آنحضرت تزید فی البصر بر مردمان عیان و اعیان جهان از دیدن
لطافت او انگشت تعجب بدندان طراوت رنگ ترش در چهار فصل برنگ آب سبزه نورسته
از نضارت آن در آب و تاب و از فضای دلکش ی و درگاه سلطنت پناه آنجا رواق بسیار
و جوبها از سنگ تراشیده ملساء و هموار و بر دست ایوان سلطان دیوانخانه ساخته
بغایت معظم صورت چهل ستونی در پیش دکان بلندتر زیاده از قامت آدمی بسته اند درسی گز طول و شش گز
عرض و دفترخانه و نویسندگان آنجا باشند و نوشتن ایشان دو نوعست یکی بر برگ جوز هندی
که دو گز درازی دارد و دو انگشت پهنا بقلم آهن نقش میکنند و هیچ رنگ نیست و این مکتوب کم بقایی
و دوم جنس سفیدی را سیاه کنند و سنگ نرم را اندر همچون قلم تراشند و آن می نویسند و از آن
سنگ رنگ سفید بر آن جنس سیاه می آید و بسیاری می ماند و این دفتر معتبر باشد و در میان آن چهل
بر دکانی خواجه سرائی دنایک نام تنها باستقلال بر ایوان نشیند و در پایان دکان چوبداران صفها
کشیده ستاده اند هر کس مهمی باشد میان چوبداران در آمده محقر تحفه گذارند و روی بر زمین نهاد
باز بر پای ایستند و سخن عرض کنند دنایک بقاعده که در آن ملک بعدل مقررست حکم کند و دیگری
مجال سخن نباشد و چون دنایک از دیوان برخیزد چتر ملون پیش پیش او میبرند و نفیر میکشند و از دو طرف
مداحان دعا میکنند و تا پیش پادشاه هفت جا دربان نشسته باشند چون دنایک بدان شود
بر هر دری چتری باز ایستد چنانچه از در هفتم دنایک تنها درون رود و مهمات عرض کرده بعد از زمانی
بیرون آید و در قفای درگاه پادشاه خانه و جای دنایک باشد و بر دست چپ درگاه پادشاه
ضرابخانه است و زر ایشان سه نوع طلا مغشوش باشد یکی را ورهه گویند قریب مثقالی بوزن دو دینار
یکی و دوم را پرتاب خوانند نصف آن و سه دیگر را فنم نامند عشر آن و از همه رایج تر فنم است
و ششم یک فنم از نقره پاک سازند و تار گویند و آن نیز بغایت رایج است و سه یک تار را جیتل

جیتل خوانند قاعده آن ملک چنانست که تمام ولایات بمیعاد مقرر زر بضرابخانه آرند و هر کرا از دیوان
زر نویسند بر ضرابخانه حواله دارند و سپاهیان هر چهار ماه مرسوم گیرند و کسی را بر ولایت چیزی
ننویسند لاجرم آن مملکت بنوعی معمورست که شرح و بسط در آن باب موجب اطنابست و در خزانه
پادشاه خانها باشد مانند حوضها پر از طلاء گداخته یکپاره و تمام خواص و عوام آن دیار
تا محترفه بازار جواهر و مرصعات در گوش و گردن و بازو و سر دست و انگشت کنند و در برابر
دیوانخانه فیل خانه است اگرچه پادشاه را در مملکت فیل بسیار باشد اما فیلان بزرگ را بدرگاه
نگاه دارند و در درون حصار اول و دوم میان شمال و غرب فیلان تولد کنند و فیل بچگان حاصل
شود و پادشاه را فیل سفیدیست بغایت جسیم و جا بجا بمقدار عدسی بود رنگ هر روز آنرا صباح
پیش پادشاه آرند و دیدن آنرا بفال نیک دارند و فیلان درگاه را کچری دهند چنانچه کچری پزند
و پیش فیل از دیگ بیرون کرده نمک بر زنند و شکر تری پاشیده ممزوج سازند و قلوه ها مرکب
نزدیک بدو من در دهن فرو برده و روغن برو فیل نهند و اگر از پیلبانی فوت شود فیل بخشد
قتل فیلبان کند و پادشاه نیز قهر کند روزی دو نوبت این نوع غذا دهند و هر فیل را خانه جدا باشد
دیوارها بغایت محکم و بالا چوبهای قوی پوشیده و زنجیرها که در گردن و پشت فیل باشد هر زنجیر
بر بالای بام استوار کنند و اگر جای دیگر بندند فیل آسان کشاید و برود و پای او نیز زنجیر نهند و
گرفتن فیل چنان باشد که در راهی که آب میرود چاهی کشاده فرو برند و سر چاه را سست
بپوشند چون فیل در آنجا افتد دو سه روز هیچکس گرد فیل نگردد و بعد از آن شخصی آید و چند چوب
محکم بر آن زند ناگاه کسی آید و زننده را دور اندازد و چوب گرفته بر تابد و پاره و قدری علف
پیش او انداخته باز گردد و همچنین چند روز شخص اول فیل را میزند و دوم منع میکند تا با شخص
دوم انس گیرد و بآهستگی نزدیک فیل رود و میوها که مرغوب فیل باشد پیش او برد و او را خارش
و مالش دهد تا باین نوع ریاضت رام شود و گردن به بند نهد **حکایت** گویند فیلی از بند گریخته
بصحرا و جنگل رفت و فیلبان در عقب رفته در راه او چاه کند ٭ دل فیل از آن حیلها می هراسید
چو آهوی از دام صیاد جست ٭ چوبی مانند عصا در خرطوم گرفته و پیش پیش بر زمین نهاده احتیاط
میکرد و بآب میرفت فیلبانان از گرفتن او عاجز شدند و پادشاه میل گرفتن او داشت فیلبان
بر بالای درختی که فیل از زیر آن میگذشت پنهان شده وقت گذشتن فیل خود را از درخت

بر پشت فیل انداخت و ریسمان سطبری که بر پشت و سینه فیل می‌بندند و هنوز آن ریسمان بسته بود
محکم گرفت فیل هر چند خود را جنبانید و کلانید و خرطوم انداخت فایده نداشت بر پهلو غلطان شد بر
پهلو که غلطید فیل‌بان بر پهلوی دیگر جست و درین اثنا چند نوبت قلابها محکم بر سر فیل زد
چنانچه فیل زبون و منقاد شد و تن به بند و گردن به کمند نهاد و فیل را پیش پادشاه آوردند و پادشاه
درباره او انعام تمام نمود و پادشاهان هندستان بشکار فیل روند و یکماه و بیشتر در صحرا و جنگل
باشند و فیلان گرفته بآن مباهات کنند و گاهی گناهکاران را در پای فیل اندازند تا بزانو و خرطوم
و دندان نا چیز سازند و تجار فیلان از سیلان بولایتها برند و گز در گز اعتبار کرده فروشند
و در برابر ضرابخانه شحنه کامست گویند دوازده هزار عسس مقرر است که هر روز اجره ایشان دوازده
هزار فنم از حاصل خرابات میدهند و شرح تکلف خرابات و بیان حسن دلبران و غمزه و اشارات ایشان
از حد شرح و بیان متجاوز است فی الجمله قصیرة عن طویلة شرح شمه ازان آنست که در قفای ضرابخانه
صورت بازاریست طول او زیاده از سیصد گز و عرض قرون از بیست گز و در دو طرف خانها
و صفها و در پیش منزله کرسی عمارت دکانها از سنگ خوب بلند ساخته اند و بر دو طرف خانها
صورت شیر و پلنگ و ببر و دیگر جانوران چنان متحرک و شبیه تصویر کرده اند که گویی جان دارند
بعد از نماز پیشین بر در خانها که بغایت پاکیزه باشد کرسیها و صندلیها نهاده و محبکان
بر آنها نشینند هر یک بدر و جواهر توانگر و لباسهای فاخر در بغایت خرد سال در کمال حسن
و جمال و یکدو جاریه پیش هر کس ستاده و صلای عیش داده و اسباب طرب آماده نهاده هر کس
در اینجا آید و هر کرا خواهد با او خوش برآید و اهل خرابات هر چه مهمان داشته باشد محافظت نمایند
و اگر چیزی کم شود از عهده بیرون آیند همچنین درین هفت حصار خرابات بسیار باشد و از همه
دوازده هزار فنم حاصل شود مرسوم عسسانست و کار عسسان آنست که از قضایا و مهمات
این هفت حصار خبردار باشند و هر چه کم شود یا بدزدند ایشان پیدا کنند و اگر نه تاوان دهند چند
برده که رفقای فقیر خریده بودند گریختند و شحنه بسنده حکم کرد که عسسان آن محله که مسکن
بوده پیدا کنند یا تاوان دهند عسسان قیمت معلوم کرده تاوان دادند امنیت صفت شهر بیجانگر
و شرح احوال پادشاه و حاوی اوراق که اواخر ذی الحجه بشهر بیجانگر رسیده بود در وثاقی بغایت
عالی که در سرات بجای دالاها در دروازه ملک پایا شد مر جمهور خلایق موجب تعیین اقامت بود

و چند روز از کوفت راه برآسود و هلال محرم در آن شهر معظم و منزل مصلای کابل فرخ فال نمود روزی
قاصدان از درگاه پادشاه آمدند و فقیر آخر روز بدرگاه رفت و پنج سر اسپ خنگ و دو تقوز کمخا
و اطلس پیش برد و پادشاه در چهل ستونی بعظمت تمام نشسته بود و بر یمین و یسار او خلق بسیار حلقه
بسته و پادشاه قبای اطلس زیتونی در بر و از مرواریدهای آبدار بل درهای شاهوار که جوهری عقل قیمت آن
دشوار داند گردن بندی ساخته سبز رنگی لاغر اندام مایل به بلندی بغایت جوان بر روی عارض غبار
خطی و بر ذقن هیچ نه صورتی بغایت مطبوع فقیر را پیش او بردند سر فرود آورده دعا و التفات نمود
نزدیک خود نشاندند و نشان همایون ستانده به پسر و کلرچی را گفت خاطر ما خوش وقت گشت
که پادشاه بزرگ برای ما ایلچی فرستاد و چون فقیر جهة گرمی هوا و تعدد جامها عرق بسیار کرده بود پادشاه
مرحمت نمود و باد زن خطایی که در دست داشت عنایت فرمود و طبقی آوردند و دو دسته تنبول و کیسه
پانصد فنم و مقدار بیست مثقال کافور دادند و اجازت یافته بوثاق آمد علوفه هر روزه دو گوسفند
و چهار جفت مرغ و پنج من برنج و یک من روغن و یک من شکر و دو هون زر آورده بودند همچنین هر روز
می آوردند و هفته دو نوبت آخر روز میطلبید و احوال حضرت خاقان سعید میپرسید و هر نوبت دسته
تنبول و کیسه فنم و چند مثقال کافور می آوردند و کلرچی میگفت پادشاهان شما ایلچی را دعوت دهند
و خوان نهند چون ما و شما طعام یکدیگر نمیخوریم این کیسه زر دعوت ایلچی باشد تنبول برگیست مانند برگ
ترنج دراز تر و در هندستان و اکثر بلاد عرب و مملکت هرموز آن برگ را بسیار معتقد باشند و
واقع جای اعتقاد است بیان تناول آن چنانست که مقداری فوفل که آنرا سپاری نیز گویند شکسته
و در دهان نهند و یک برگ تنبول را برابر آهک تر کرده بر آن مالند پیچیده در دهان نهند و همچنین تا چهار
برگ در دهان می نهند و می خایند و گاهی کافور بآن ضم میکنند و گاهی آب دهان سرخ شده می اندازند
رخسارها برافروزد و سرخوشی مانند شراب لطف شود و گرسنگی را تسکین دهد و گرسنه را اشتهای طعام سازد
و بوی دهان ببرد و دندان محکم کند و در تقویت و انگیز صحبت شرح پذیر و قابل تحریر و تقریر نیست و این
ابیات اثبات اظهار بعضی اسرار آن میکند: بیرون تنبول که صد برگ هست: چون گل صد برگ برآمد بدست
نادره برگش چو گل بوستان: خوبترین نعمت هندوستان: تیز چو گوش فرس تیزخیز: صورت و معنی همه
سر دو تیز: تیز ادا آلت قطع جذام: قول نبی رحمة علیه السلام: بر برگ و برگ نه نشانی ز خون: لیکن هم از
ره روش خون بردن: طرفه نباتی که چو شد در دهن: خوش نفس چو حیوان بدل آید ز تن: خوردن او بوی دهن

سستی دندان همه محکم کند ۰ مرغی ایش زده خدمت کرش ۰ الک قفل شده رنگ آورش ۰ ظرف کجا
این دو شر بکشش بر پس ۰ مرتبه تمام هموار است بس ۰ گرچه که آتش خوبی هست بیش ۰ کهنه شود بیش کند
آب خویش گرچه که از آب شود زرد ورد ۰ لیک زرنده لیست همه آب او ۰ برگ عجب بین که گسسته زبر
از پس شش ماه بود تازه تر ۰ حرمت از بن بیش که بیگاه و گاه ۰ هم که او محترم و هم بساه ۰ در دهن
کبر و صحبت حرام ۰ تا نگری فعل عجب والسلام ۰ و هما بشتی این برگ و قوت این بنات پادشاه آنجا
حرمها بسیار است چه گویند معتقد خاتون و قماد دارد و در مجموع حرمها او بسیری کرده سال نباشد
محروم نیست و هیچ دو عورت در یکخانه نباشد و مهمات هر یک مضبوط دارد و در تمام مملکت اهر
دختر خوبی که باشد پدر و مادر دختر را راضی ساخته دختر را بتجمل تمام بحرم آورد بعد از آن از آن کسی نه
اما بغایت عزیز باشد **قصهٔ معتقد پادشاه بیجانگر و شرح آن** دران زمان که هنوز حاوی او مانق منو
در شهر کالیکوت بود در شهر بیجانگر قصهٔ غریب و صورت عجیب می نمود و شرح آن چنانست که برادر
پادشاه وثاقی نو ساخت و پادشاه و ارکان دولت طلب داشت و عادت کفار آنست
که در حضور یکدیگر طعام نخورند معتقد نیز در ایوان بزرگ نشانده هر زمان خود می آمد یا کسی میفرستاد
که فلان بزرگ آید تا دعوت خورد و درین حال هر چند دهل و نقاره و برغو و نفیر که در شهر هیچ آمده
بود بقوت و صلابت میزدند هر کس که میطلبید و بخانه معین در می آورد و غدار ستمکار از کمینگاه
قفا در بیرون آمده و کتارها در ان مخش نهاده پاره پاره میکردند و اعضا و اجزا او را برداشته
دیگری را میطلبید و هر که دران قتل گاه در آمد چون مسافران راه آخرت از کسی خبر نیامد و دو نان
زمان بران خون گرفته میخواندکه ۰ باز آمدنت نیست چو رفتی رفتی ۰ و از آواز دهل و شور و شغب
هیچ آفریده غیر از معدودی چند ازین حال خبر نداشت تا هر کرا اسمی و رسمی بود از میان برداشت
و مجلس را همچنان گرم گذاشته متوجه درگاه پادشاه شد و جمعی نگاهبانان را که بر درگاه بودند
همه را بجرب با بی دعوت کرده در پی دیگران روان ساخت و درگاه را از مستحفظان باز پرداخت
و پیش پادشاه در آمد طبقی تنبول در دست و کتاره چون برق در زیر آن نهان پادشاه را گفت
مجلس مرتب شده موقوف مقدم همایونست پادشاه بموجب فرموده ارباب الدول مضمون
گفت مزاج من نا خوش است شما خوش باشید که من نمی آیم ۰ باز به لطف گفت که صحرا خوش است
گفت بهشت خوش که مرا جا خوش است ۰ برادر نامهربان چون از آمدن پادشاه مایوس شده گناه

برآورده

برآورده فرود آورد و چند زخم عظیم زد چنانچه پادشاه در قفای تخت افتاد آن غدار پادشاه را
کشته انگاشته از معتمدان خود کسی باز داشت که سر پادشاه را جدا سازد و خود بیرون آمده در ایوان
درگاه برآمد و آواز برآورد که پادشاه و برادران و فلان امیر و بهمان وزیر را کشتم و اکنون
پادشاه منم و چون معتمدان بقصد سر پادشاه پیش تخت رفتند پادشاه که بر قفای تخت افتاده بود
تخت را بجان برسینه آن غدار زد که بر قفا افتاد و با یکی از جانداران که از هول واقعه در گوشه
پنهان شده بود غدار را بقتل آورد و از راه حرم بیرون آمده و باد در بر سر ایوان همچنان مرد ما از
بپادشاهی خود میخواند پادشاه آواز داد که من زنده و سلامتم بگیرید حرامزاده را رعیت جمع شده
در حال او را فرود آوردند و بقتل رسانیدند و بطلب بی برادران و سایر امرا فرستاد همه را کشته
بود مگر دنانک وزیر که پیش ازین واقعه بطرف سیلان رفته بود پادشاه قاصدی بطلب او دوانید
و او را از حقیقت واقعه آگاه گردانید و هر که او دران قضیه شایبه موافقی بود از بنیاد براند اخت
و بسیار را آنها زنده کشته و پوست کرده و سوخته خاندانهای را بکلی مستاصل ساخت و کسی که جهة
دعوت حجرات او رده بود بقتل آورد و دنانک نزد او برگشته و شرح واقعه دانسته متحیر ماند و در
پابوس یافته بر صحت ذات پادشاه مراسم شکر قیام نمود و آیین جشن مهنادی بیشتر از پیشتر قیام نمود
ذکر جشن مهنادی که پیش کفار اعتبار بسیار دارد کفار تسلط شعار در بلاد و دیار از روی تکبر و اقتدار
و تجبر و افتخار سالی یکبار جشن پادشاهانه و بزم خسروانه مهیا میسازند و مهنادی مینامند و آن چنانست
که پادشاه بیجانگر فرمود که از تمام ممالک که سه چهار ماهه راهست سرداران و کلانتران روی بدرگاه
پادشاه آورند و هزار فیل چون در سیاه جوشان و ابر خروشان لباسهای آراسته و صندوقهای
پیراسته و بازیگران و نفط اندازان در آنها بازداشته و بر روی و خرطوم و گوش فیلان صورتهای
غریب و نقشهای عجیب از شنگرف و غیر آن نگاشته حاضر ساختند ۰ فیل چو کوهی که بود بی ستون
چار ستون زیر کی ستون ۰ وان جبل از زمین بغز و شکوه ۰ سایه بیکره بیالای کوه ۰ زان سپر انگیزی سیمای
ورته پایش سپر خاک گشت خاک ۰ سوده بگردون سر شنگرف سای ۰ رنگ شفق زان شده شنگرف رای
پیچش خرطوم رسان کمند ۰ اژدری افتاده ز کوه بلند ۰ گر بدل غار بود جای مار ۰ زو بدل مار شده جای غار
کشتی حاجت تو گویی روان ۰ گشته ده گوشش زده سو بادبان ۰ گوش که با جنبش بیکر دلاغ ۰ مروحه بود ویش چراغ
روی چو در حمایه نهد کاه و کین ۰ زاده میان حامله گرد زمین ۰ برکشد از نار گه مدخوا شعر ۰ و ز بن دندان کندان کلان تر

جون پرسش درروش آوازداد . گنبد گردنده صدا باز داد . بانگ بلند شد ده بار هدکوس . ابر بلند
نقدم داده بوس گر نغمان برکشد آوا بلند . کوس فلک شنود آوا بلند . جون سرداران لشکر گرد
هر کشور و دانایان برهمن و فیلان جون ازمین بردرگاه فرمان فرمای زمین و زمن بوجه معین جمع
آمدند سه روز متعاقب در ایام بیض ماه رجب در فضای بسیار وسیع و مقامی بغایت وسیع
از کثرت آن سواد و فیلان کوه نهاد امواج بحر اخضر و افواج دشت محشر معاینه بود و صورت
و اذا الوحوش حشرت بی شبهت روی نمود . هیکل فیلان زمین خم فکند . زلزله در عرصه
عالم فکند . زان همه دندان که بلا سنج بود . روی زمین عرصه شطرنج بود . از حشم و پیل دران [illegible]
حشر جیش ثابت و سیر جبال . و دران فضای دلکشا چهار طاقهای جابجا برافراشته بودند سه طبقه
و چهار طبقه و پنج طبقه از بالا تا پایان تصویر مجسم کرده هر صورتی که در خیال آید از آدمی و وحوش و طیور
و سایر حیوانات تا کمک و پشه همه در غایت دقت و حذاقت ساخته و بعضی چهار طاقها چنان
پرداخته که گردان بود هر ساعت روی دیگر مینمود و از منظرها و غرفها هر لحظه ماه روی دیگر چهره
مینمود و در میان آن میدان چهل ستون ز طاق در کمال لطافت تزیین داده و تخت
پادشاه در طاق پنجم نهاده مقام در طاق هفتم مقرر فرمودند و جمیع یاران فقیر [illegible]
افراز نمودند و میان چهل ستون و چهار طاقها و میدانی بغایت پاکیزه مطربان و قوالان خوانندگی
و گویندگی کنند و بیشتر مطربان دختران باشند همه دختران ماه رخساره و چهره‌های خوشتر از نو بهار
با جامه‌های زیبا و صورتهای دلربا بستان گل تازه در پس پرده‌ها نازک می‌آمدند تا برابر پادشاه
ناگاه پرده را گرفته دو طرف گرفته اند برانداخته دختران پاکوفتن ساز نمودند نوعی که عقل از هوش
رود و روح مدهوش گردد . صد زن مطرب بنوا پروری . انجمنی پر زهره و مشتری . پرده برانداخته
از آفتاب . کرده بیک غمزه جهانی خراب . روی چو خورشید برافروخته . جان کسان در آتش
خود سوخته . از رخشان آمده مقنع فروز . رفته بچه ماه مقنع فروز . قامتشان بود بپا کوفتن
گیسوی مشکین بزمین روفتن . رقص کنان چون بزمین پا زدند . در حق ناهید لگدها زدند
از روش و جنبش و دستان شان . مجلسیان هر همه حیران شان . بازیگران بازیهای غریب کنند سه
چوب بنهند پیوسته بهم هر یکی گزی طول و نیم گز عرض و سه چهار یک ارتفاع و دو چوب دیگر بر بالای
دو چوب اول نهند دراز او پهنا نزدیک با پهنا و یک چوب بنهند بر بالای چوب دوم که بر بالای چوب

دوست اندکی نزدیکتر چابجا از یک چوبها اول و دوم دو پایه شود بنسبت چوب سوم که بر بالای همه دوست
و فیل بزرگ را آموخته اند که از چوب اول و دوم بر بالای سوم رود و گرگ شادی روی آن چوب [illegible]
یکدست فیل زیادت باشد و چون فیل بچهار دست و پا خود را بران چوب نگاه دارد باقی چوبها را
از قفا بردارند و فیل چون بر سر آن سر چوب ایستاده و مرا صول که مطربان سازند فیل آنرا بخرطوم نگاه
دارد و هم آن جنبش نموده خرطوم برآرد و فرود آرد دیگر عمودی بر پای کنند در بلندی ده گز و چوبی
دراز چون شاهین ترازو و میان سوراخ بر سر آن عمود راست سازند و بر یک سر آن چوب شاهین بوزن
فیل سنگ بسته و بر سر دیگر بمقدار گز تخته بسته همین ساخته سری که تخته دارد بریسمان پایان کشند و فیل رو
بران تخته رود و فیل با آن آهسته ریسمان را سست میگذارد تا هر دو طرف چوب برابر ده گز ارتفاع چون شاهین
ترازو طیار راست ایستد و بوستان آن چوب که در یک طرف فیلست و در دیگری هم سنگ است و سنگ
چون نصف دایره نیم دوری در برابر پادشاه بر زمین بنیاد می‌آید و میرود و فیل دران مقام .
چنان بنده که انجا فیر سد آواز . راه اهل ساز نگاه داشته حرکات با صول میکند و هر جماعت که
خوانندگی و بازیگری کنند پادشاه ایشانرا هم در مجلس و جامه بخشد سه روز پیوسته از ان زمان
که طاوس آفتاب عالمتاب بر میان آسمان در جلوه بود تا آن هنگام که غراب ظلام شام بال بر گشود
صورت جشن پادشاهی بنحو تر وجهی روی نمود و شرح انواع آتشبازی و موشک بازی و اضافه
لهو و لعب دیگر موجب مزید اطالت روز سوم در وقتی که پادشاه برخاست فقیر را پیش تخت بردند
تختی دیدم از طلا در غایت بزرگی بجواهر نفیس مرصع ساخته و دقایق لطافت و صناعت دران پرداخته
و چنانکه در ممالک روی زمین بهتر از انجا ترصیع کاری نکنند و در پیش تخت بالشی از اطلس بتوی انداخته
و سه قطار مروارید آبدار بغرت در شاهوار براطراف آن دوخته و پادشاه درین سه روز تا بتخت
بر تخت بر بالای این بالش می‌نشست و پادشاه بعد از فراغ جشن منادی نماز شام طلب فقیر
فرستاد و چون بدرگاه رسید بچهار صفه در آوردند و دو گز در دو گز تقریبا و تمام سقف و دیوارها
در تخته طلا مرصع گرفته هر تخته به سطبری پشت شمشیری و میخها از طلا محکم ساخته و در صفه پیشگاه
تخت پادشاه بغایت بزرگ نهاده و پادشاه بران بعظمت نشسته احوال حضرت خاقان سعید و امراء
لشکر و عدد اسبان و اوصاف میدان چون سمرقند و هرات و شیراز پرسید و پیش از حد اظهار محبت
فرمود و فرمود که چند زنجیر فیل و دو طبق خواجه سرا و دیگر تحفها در صحبت [illegible] و در همان مجلس یکی از

متوهان بزبان ترجمان از لطافه چهار صفه مرصع سقف ادا نمود با این معنی که در ملک شما نمی تواند بود
فقیر بوقف عرض رسانید که شاید در آن ملک نیز امثال این می توان ساخت اما رسم نیست پادشاه
تحسین بسیار فرمود و چند بسته فوفل و تنبول و میوها دخاصه عنایت فرمود و جمعی هرموزیان که در آن
بلده بودند از استماع التفات پادشاه و داعیه ایلچی فرستادن بدرگاه سلاطین پناه اضطراب
عظیم نمودند و در اندراس این اساس طرحها انداختند و از کمال شرارت و خباثت این سخن ساختند که فقیر فرستاده
خاقان سعید نیست و این سخن بسمع میر و وزیر رسید ◦ چه جای میر و وزیر این سخن بشاه رسید
چنانچه بعد ازین گفته شود ان شاء الله تعالی و درین ایام دنانک وزیر که حل مهمات بحال این فقیر
داشت داعیه عزیمت بصوب مملکت کلبرگه برافراشت و سبب این عزیمت آن بود که پادشاه کلبرگه
سلطان علاء الدین احمد شاه خبر قصد دیورای و کشته شدن ارکان دولت او شنیده و عنایت
منبسط گردید و قاصدی زبان آور فرستاده و پیغام داد که هفت لک ورهه تسلیم نمای و الا لشکر
جهان گشای بآن ولایت روان سازم و قاعده کفر را از بنیاد بر اندازم پادشاه بیجانگر **بیت**
بر آشفت آشفتنی خشمناک ◦ و گفت چون من زنده ام اگر نوکری چند کشته شود باکی نیست ◦
نوکر اگر هزار بمیرد مرا چه باک ◦ بیک ده ز صد از آن توان ساخت ◦ چون بود خورشید تابان ذره بی پایان بود
و اگر ضعف و قصور و عجز و فتور تصور کرده اند چنان نیست ◦ طالع قوی و سعد در خدمت و بخت یار
اکنون ایشان هرچه از ولایت من توانند گرفت غنیمت دانسته بسادات و علما خود دهند
که من هرچه از آن مملکت در قبضه اقتدار آورم بزنارداران و براهمه خواهم داد و از طرفین لشکر فرستاده
در اطراف ممالک یکدیگر خرابی بسیار کردند و پادشاه در دیوان زنارداری هبه بزرگ نام قایم مقام
گذاشت که او نیز خود را عدیل وزیر میداشت و قصیری شریری گمنی بجنسی موسی منحوسی همراه صاحب
ذمیمه در و حاصل همه اخلاق حمیده از آن زایل آن ناپاک چون مسند دیوان را از ابلیس ساخت علوفه
یومیه بجهتی بر انداخت هرموزیان محال جبانه یافته شیطنت که در طینت ایشان مخمر بود بظهور
آوردند و بخباثت شرارت با همه بزرگ زیرا عزیز زر پاره شده گفتند فقیر فرستاده خاقان سعید نیست
و سواد اکرست حکم آنحضرت بدست آورده و دروغی چند بسمع کفار رسانیده و در ضمیر ایشان جای گیر
و چند گاه بچنین حال تباه در آن کفرستان حیران بود و درین حیرت چند نوبت پادشاه در اثنای
رسیده و عنان عنایت باز کشید و احوال پرسید فی الواقع حاوی بدایع اخلاق بود ع

کرمه

کرمه دولت همین بس بود و دو ملک اطراف کلبرگه تاخته و عاجزی چند را اسیر و زبون ساخته باز آمد
و از جهت ناساختن خرجیات فقیر همه بزرگ را ملامت فرمود و فرمود که هفت هزار فنم بر خزانه
نوشته در روز وصول بفقیر دهند و ایلچی خواجه مسعود و خواجه محمد هم از مردم خراسان که در آن ولایت
بودند با اندک جلالک و قماشی برسالت موعز شدند و فتح خان از نسل سلطان فیروز شاه که پادشاه
مملکت دهلی بود قاصدی خواجه جمال الدین نام با عرضداشت و پیلاک ارسال نمود و پادشاه در روز
اجازت با فقیر گفت که ترا گفته اند که حضرت میرزا شاهرخ نفرستاده و اگر نه ترا زیاده رعایت می نمودیم
اگر بار دیگر باین مملکت آیی و دانیم که آنحضرت فرستاده شاید که آنچه مناسب سلطنت ما باشد
بظهور آید و زبان حال میگفت ◦ دیگر نغزی نزدم همره شاهی ◦ از بادیه عشق تو گر باوطن آیم
و در مکتوبی که بآنحضرت نوشته بود سخن جبانه هرموزیان درج نمود و باین عبارت که ارادت آن بود
بحضرت خلافه تحفه و هدایا پادشاهانه توسل جوییم فاما جهی گفتند عبد الرزاق از ملازمان آنحضرت نیست
و در اوصاف حضرت خاقان سعید نوشته بود که مآثر ملکانه و مفاخر پادشاهانه و با صفوت اصفیاء و
اولیاء مجتمع ساخته چنانچه برالسنه صغیر و کبیر و دوام تقریر هر خبیر و قلم تحریر هر تحریر یعنی نقش پذیرست
نوح خلیل خلقی خضر کلیم حالتی ◦ احمد عرش مبیتی عیسی روح منظری ◦ ربع زمین زده کهت ثلث نهند و دار این
زمین سوی خطا استوی در خط حکم آوری ◦ و چون آن ولایات بزعم آن طایفه داخل ممالک خطاست و اشارت
بر خطا استوا در خط حکم آوردن مناسب واقعست و فقیر خرجیات ساخته بطرف ساحل عمان آن شد
ذکر مراجعت از مملکت هندوستان و شرح گذشتن موج دریا و قصه طوفان آفتاب عنایت از مطلع سعادت
بر آمد و نیر اقبال از مشرق آمال طلوع نمود و لوامع انوار بهجت و سرور در آشنا، شب دیجور بموجب آیه الله ولی الذین
آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور ظهور یافت و لیالی محنت و ملال در آن وحشت آباد کفر و ضلال
بطلوع صبح سعادت و فروغ آفتاب دولت نزدیک رسید و شام غم انجام ناتوانی بایام میسره و کامرانی
مبدل گشت ◦ مقدار شب از روز فزون بود و میل گشت ◦ زاید همان راشد و ناقص همه آن را
اگرچه بواسطه آنکه شهری بود در اقصی ممالک هندوستان و تمامت ولایات کافرستان اسباب
سفر که داشته پامال حوادث گشته ◦ چگویم وصف آن حالت که در گفتن نمی آید ◦ اما وجود اختلال احوال
نا ز جای امید توشه راه ◦ بجز لا تقنطوا من رحمة الله ◦ با دلی قوی و املی فسیح روی براه نکوهم
بل بفضل و رحمت الله او روز دوازدهم شعبان با تفاق ایلچیان از شهر بیجانگر بر جناح سفر طیران نمود

و هر روز مراحل و منازل می‌پیمود تا غرهٔ رمضان بساحل دریای عمان و بندر باکنور رسید و آنجا بصحبت سید
امیر سید علاء الدین مشهدی مشرف گردید سید مذکور صد و بیست سال از عمر او گذشته و سالها معتقد
اهل اسلام و کفار آن دیار گشته سخن او دران ولایت بمنزلهٔ نص قاطع بود و کسی از فرمودهٔ او عدول
نمی‌نمود و یکی از ایلچیان بیجانگر خواجه مسعود بیچاره دران مقام فوت شد ؛ که دانه درین ویرانه سرشت
کرم ارا کجا زیر سر ماند خشت ؛ و در باکنور بآداب عید صیام قیام نموده جهت سرانجام کشتی به بندر هنور آمد
و توشهٔ دریا چهل روزه برای جمعیت نفر معین ساخت و دران ایام که داعیهٔ کشتی نشستن داشت
روزی فال امام جعفر صادق علیه السلام که مشتمل بر آیات قرآنی بود گشاد داعی فتح نوید بشارت داد
و این آیت برآمد که لا تخف نجوت من القوم الظالمین از موافقت فال الحال بغایت متعجب شد
و دغدغه که از بیم دریا در دل بود بکلی زایل گشت و بیکبارگی دل در خلاص و نجات بست و جمیع لوازم
ذی قعده در کشتی نشسته روان شد و در نظارهٔ وله الجوار المنشآت فی البحر کالاعلام آثار قدرت
عالیه را ملاحظه می‌نمود گاه گاه از جهت همراه بدایع اسماره و غرایب آثار می‌شنید و ارواح را ارتیاح
و استبشاح را انشراح حاصل می‌آمد ؛ مهین الحوادث ، الاشرار راقدة ، والدهر فی غفلة والشمل مشتمل
تا آن جهاز نهر انتها از میان دریا رسید ؛ روزی بحر ناگه باد برخاست ؛ زهر سو نعره و باد برخاست
شب کشتی و بحر و باد و گرداب ؛ حوادث را مهیا گشته اسباب ناگاه از بادهای مخالف چون طرهٔ
نوشان کشتی باده تغیر بان کشتی راه یافت و تختهای او که چون خط مسلسل بهم پیوسته بود فرد فرد
که چون حروف مقطع جدا کرده و علامت یغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب آشکار گشت
ملاح جهاز که در ساحت آب مثال ماهی بود خواست که لنگر آسا در قعر دریا فرود رود و معلم که تختهٔ علم
مجمع البحرین می‌آموخت دفتر دانش در شوراب دیده پاک بشست و بادبان چون گریبان عاشق
در هوای معشوق چاک شد تیر مانند کمان ابروی جانان از صدمهٔ باد خم گرفت ؛ تجری الریاح
بما لا تشتهی السفن طبقهٔ مسافران که دران خانهٔ روان مقیم بودند بسیار اموال در دریا ریخت
بسفارش صوفیان خود را مجرد ساختند مال و قماش را چه خطر جائی که جان شیرین را خطر باشد درین
حالت از مشاهدهٔ احوال بحر محیط بآب دیده دست از جان عزیز بشستم و از غایت حیرت و حرمت
دریا مثال لب خشک و دیده تر ماندم و رقم رضینا بقضاء الله بر لوح ضمیر ثبت کردم گاه از تلاطم موج جهاز
چون کوه آن جهاز با چرخ دولابی همراز میگشت و گاه از صدمهٔ بادهای سخت مانند غواص در قعر

دریا

دریا غوطه میخورد ؛ بیت ؛ گهی برفرازی که عقل متنوز همی سود بر دست‌های مراکب ؛ گهی در نشیبی که اموال قارون
می‌برگذشت از رکاب ؛ از بی‌نمکی شورهای آب دریا نان بسان نمک در آب میگداخت و طغیان طوفان
صبر شکیب و عقل ثابت قدم را مانند یخ در تابش تموز در آب و ناچیز می‌ساخت ؛ شعر
لقد اصبحت مضطرباً فؤادی ، کموت فارق الماء الزلالا ؛ خراب باد زسیل فنا مبانی چرخ ؛ که راند آب
بلا موج موج بر سر من ، بر آب خویش نماندم چو دوار چرخ ناب ؛ نفس کوه صبری که بود زیر زمین ؛ بارها با خود
میگفتم و درین نظم بزبان حال می‌سفتم ؛ شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل ، کجا دانند حال ما سبکباران
ساحلها ؛ آب صفای عیش مکدر و دریا مکدر گشته و آیینهٔ روشن رای از تری آب و عفونت هوا
زنگ بسته و هر لحظه که مردم دیده دران آب تیز می‌دید از غایت مهابت تشنه آب آسا دمی می‌بود و از اندوه
بادهای سخت دریا تیر آهی که از دل میکشید هم پیکان جان شکاف بود چون از همه بابت در ماندم و دل
امید از همه سو بسته دیدم با چشم پر آب و دل پر آتش در حضرت ایزدی بانیاز تمام بآیت ربنا
ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به زبان گشادم و از حضرت بخشنده بمنت درخواستم که نهال وجود مرا
از دریای بیکران احسان خویش سرسبز و سیراب گرداند و گرد کدورت عیش را از چهرهٔ احوال من
بآب عنایت پاک بشوید و در اثنای این حالت اندیشه میکردم که اینها چه آفت است که از دور چرخ گردون
مرا روی داد و این چه حالت است که از مخالفت زمانهٔ غدار و روزگار غالب را آب روی
نه جان گرامی از امواج هلاکت بیرون بردم و نه کوه مرسی خویش را بانجام جزوی مصلحت ملکی بر روی
آب آوردم چه نفس شریف در ادای حقوق منعم خویش هیچ دقیقه فرو نگذارد و جهت برآمدن مهم ولی نعمت
جان عزیز خار شمارد و مخلص پادشاه را اگر در آتش حوادث افکنند یاقوت مثال ها بیکه وزه تغیر در طبع
او ظاهر نگردد بلکه بنده اخلاص خالص عیارتر شود و هم درین اندیشه بودم و اظهار اضطرار و اضطراب
مینمودم تا بمقتضی امن یجیب المضطر اذا دعاه ناگاه از مهب لا تیأسوا من روح الله نسیم
اکرم نامتناهی الهی وزید و صبح مسرت از مطلع سعادت دمید و مبشر بخت مساعد بشارت ؛
واذ فرقنا بکم البحر فانجیناکم بگوش جان رسانید و صرصر مخالف باد موافق بدل گردید و طغیان طوفان
بپایان رسید و دریا چنانچه دل میخواست آرمید و اهل کشتی عید اضحی در دریا کرده او اخر ذی الحجه
کوه قلهات را دیدند و از محنت بحر براحت رسیدند و دران ایام هلال محرم سنه ثمان [illegible]
خیال ابروی جانان در دریا نمود ؛ روز قربان هنوز جز در گرداب این دریا ذلیل ؛ غرق شد موی این بر روی

دیده اند

وقایع سنه ثمان واربعین ذکر ضعف و مرض حضرت خاقان سعید و شرح شفا که بعنایة واهب مطلق بخشیدانه حمید مجید حضرت خاقان سعید که از حدود چین تا نواحی مصر و روم و از اقصای ترکستان تا پایان هندوستان تابع زمان او بود و بحسن عقل کامل و یمن عدل شامل ضبط و تسخیر آن ولایات می نمود و جهان معمور و آبادان بود که راوی اوراق از تاجری مسموع شد که بکرات قماش چین بمصر و روم آورده و از انجا بمملکت چین برده بود که در دور عدل این پادشاه عالم پناه از مصر تا چین یک کوچه راست و اطراف جهان و صحرا و بیابان چنان آبادان شده که چند از پی جایگاهی بجان رسیده چه در بسیط زمانه بغیر سرا و خانه هیچ جا خراب و ویران ندید سرکشان جهان سر بر خط فرمان نهادند و گردن افرازان دوران بپای خدمت ایستاده و سپهر در رونق آن مملکت متحیر گردیده و از برای دفع چشم زخم عین الکمال نیل عارضه بر رخسار احوال همایون فال کشیدند ناگاه آنحضرت را مرضی صعب طاری شد و ضعف قوی عارض گشت و روز بروز اشتداد مرض ازدیاد می یافت و تاب تب در دل چون شعله آتش در بیرون می تافت و عارضه قوی حادث شده حادثه عظیم عارض گشت و ذات همایون که مدار ربع مسکونست از صدمه ناتوانی اثری تمام پذیرفت و از عرض مرض که بعرض مکرم و عنصر معظم رسیده مشرب عذب خوشدلی تیرگی یافت و اقالیم سبعه از بیم این واقعه در زلزله افتاد و اطراف بحر و بر و ممالک هفت کشور از آوازه این خبر در زلزله آمد * از بیم نکهت جهان میلرزد وز لفظ ملالت زبان میلرزد * وز غایت احسان تو سرداری را * بر جان تو صد هزار جان میلرزد و ممالک جهان بتخصیص ولایت خراسان چنان آشفته و پریشان شد که در دار السلطنه هرات در حیات و ممات آنحضرت متردد بودند و امیر جلال الدین فیروزشاه اطبا را روشن رای گرد آورد و در مرضی بدیع چنانچه می نمودند و در انواع علاج مبارک نفس عیسی دم بودند جمع آورده و در ازاله علت و تدارک صحت برهان از مؤید بروح القدس می نمود و حکمای افلاطون جناب و اطبای بقراط انتساب ترتیب ادویه و ترکیب اغذیه و اشربه کرده اسباب تنقیه و تصفیه بر می آمدند و شربتی که ملایم مزاج همایون بود بتعیین میکردند اگرچه آنحضرت بهیچ شربت و غذا میل نمی نمود درین اثنا جناب ارشاد مآب قدوة اولیاء الله العظام و عمدة مشایخ الاسلام الحق الحقیقة والدین شیخ عمر قدس سره روز جمعه بعد از ادای نماز و عرض نیاز بحضرت بی نیاز برسم عیادت متوجه باغ زاغان شد و چون ببارگاه همایون در آمد و آنحضرت دو سه روز بود که هیچ گونه گفت و شنود نمی نمود بل چشم نمی گشود

حضرت شیخ

حضرت شیخ تشریف حضور ارزانی داشت آنحضرت چشم گشاده بر شیخ سلام کرد و جناب شیخ باحترام جواب داده و پرسش نمود و دست مبارک بر آورده و از حضرت بی نیاز صحت آنحضرت سلطنت انتساب مسالت نموده فاتحه خواند و حضرت خاقان سعید از خدمت شیخ چیزی طلبید و جناب شیخ دستار که بر فرق مبارک داشت از سر برگرفته پیش آنحضرت گذاشت و بیرون آمد و تمام مرض و علت بیمن قدم حضرت ولایت منقبت زایل شد و صبح صحت از مطلع مراد طلوع آغاز نهاد و ذات خورشید مثال از حضیض اعتلال باوج اعتدال براه و جهانیان بصحت پادشاه عالم شادمان و خرم شدند و زنگ غم و کدورت از روی آئینه دلها بصیقل عافیت آنحضرت زدوده گشت و شاهزادگان و ارکان دولت صدقه داده و میگفتند

منت ایزد را که ذات خسرو عالم پناه * در زمان صحت است از فیض الطاف اله * در زمین فلک شکرانه بادا این مژده را * ساکنان عالم علوی برسم مژده خواه * میگشایند از برای فلک فیروزی قبا * میربایند از سر خورشید یاقوتی کلاه

ذکر فرستادن جناب شیخ نور الدین محمد المرشدی و جناب مولانا شمس الدین الابهری بسال گذشته گذشت که حضرت خاقان سعید مرتضی اعظم سید محمد قزوینی را بمصر فرستاده و پادشاه مصر سلطان چقماق را از داعیه لباس بیت الله الحرام اعلام داده و پادشاه مصر قبول کرد که هرگاه آنحضرت جامه کعبه ارسال نماید اورا تمام آن مرام سعی و اهتمام تمام فرماید درین وقت که آنحضرت از مرضی چنان صعب صحت یافت پرتو آئینه خیر بر ضمیر آفتاب تاثیر تافت و فرمان نمود که امرا و عظام از کارپردازان کسی اختیار کنند که شایستگی رسالت مملکت مصر داشته باشد و کعبه را جامه تواند پوشاند و چون آن کار خطیر بود که بهر قامت قابلیت هرکس راست آید امرا مشورت نمودند و قرعه اختیار بر آن قرار یافت که جناب ولایت انتساب شیخ نور الدین محمد المرشدی و جناب فضایل مآب مولانا شمس الدین محمد الابهری عازم ولایت مصر شوند و این معنی بعرض همایون رسانیده مستحسن داشت و فرمان اعلی نافذ شد که امثله احکام و باقی مهمات سرانجام نموده عزیمت نمایند و بموجب فرموده در دار العباده یزد جامه کعبه ترتیب نموده بهرات آورده بودند و در خزانه عامره مضبوط بود خدمت شیخ و مولوی تمام مهمات حسب دلخواه ساخته روی براه آوردند و آن مسافت دور و دراز باندک فرصتی پیمودند و چون بحلب و شام رسیدند امرای آن مملکت شرایط تعظیم بتقدیم رسانیدند و در حوالی مصر سلطان جمعی را باز برسم استقبال پیش فرستاد و در وثاقی بغایت متکلف فرود آوردند و روز سیوم بخدمت سلطان رفتند و سلطان ایشان را نیک بدید و احوال حضرت خاقان سعید پرسیده و نشان آنحضرت که بنام او بود

تعظیم تمام طلبیده و بسیار اظهار محبت و مودت نموده مرغزار فغوری برسم علوفه یومی مقرر فرمود و چون ایلچیان
مصر و شام را اراده و اعتقاد بجانب واده حضرت صاحب قران و فرزندان عالیشان او مرکوز و راسخ
بود و سلطان ایلچیان را طلب داشته احترام تمام می‌نمود این معنی بر خاطر امرا و کبار آن دیار بسیار
دشوار می‌آمد روزی سلطان ایلچیان را طلبیده از مجلس پادشاه دیرتر بیرون آمدند و اراجیف
در السنه و افواه افتاد که سلطان بگرفتن ایشان فرمان داد و غوغا و ازدحام عوام بوثاق ایلچیان
رسیده و اموال و جهات ایشان غارت عام رفت و غیر صندوقهای جامه کعبه هرچه بود بعرصه تاراج
رفت و سلطان چون این خبر استماع نمود غضب عظیم فرمود و فرمود که فتنه انگیزان دوست را از بن بکندند
و ایلچیان را عذرخواهی فراوان نمود و بغلاظ ایمان سوگند یاد کرد که از این معنی خبر ندارم و این صورت
بر لوح ضمیر نقش نپذیر بود و ایلچیان را فوری انعام نمود و اسباب راه حجاز هرچه خوبتر ترتیب نمود
و قاصدان همراه ایلچیان روان ساخته احکام بحکام حرمین شریفین بمبالغه هرچه اصدار فرمود
و ایلچیان چون بدولت آن فرخنده مقام استسعاد یافته با تمام حکام و خدام بیت الله الحرام
کعبه را جامه پوشانیدند و کاری چنین بزرگ در زمان حضرت خاقان سعید میسر شد که از سلاطین
روزگار در زمان سابق کسی را کمتر دست داده باشد و جناب شیخ و خدمت مولوی شرف حج و عمره
و سایر مناسک دریافته و آداب آن مجسته مقام بجای آورده عازم صوب خراسان شدند
و بدولت ملازمت حضرت خاقان سعید رسیدند و آنحضرت از احوال حرمین شریفین و قدس
مبارک خلیل الرحمن بارک الله فیها شرفاً و فخراً استفسار نمود و درباره ایلچیان احسان و اکرام
فرمود و درین اثنا عبدالملک نام امیر قوشونی که بموجب فرمان همراه ایلچیان بجانب مصر رفته بود زبان
روزه تظلم نمود و نمود که خدمت شیخ مولانا از انعام که پادشاه مصر کرم فرموده مرا بخش نداده اند
آنحضرت فرمود که دیوان قضیه ایشان را پرسند و چند روز در آن گفت و شنید که در آمده
عاقبت عبدالملک و قشون بیان را خشنود ساختند و ملایم مزاج همایون آمد **ذکر عرض ولایة بلخ و دولت
امیر فیروزشاه و امارت امیر سلطانشاه برلاس** سابقا معروض گشت که فرمان همایون امیر
جلال الدین فیروزشاه نفاذ یافت که مرتضی اعظم سید عماد الدین محمود جنابذی بولایت بلخ رفت
و در مجلس میرزا محمد جوکی که در آن ولایت بود بتحقیق معاملات بلخ نمود و در آن زمان که حضرت
خاقان سعید را آسیب مرضی رسید و اخبار بانواع در سر ملا و دو پادشه منتشر گردید میرزا محمد جوکی

بسرعت

بسرعت تمام عازم دار السلطنه هرات شده و نزدیک شهر از ممر خیابانات معتمدان بسمع شریف رسانیدند که در زمان
اشتداد مرض و صعوبت علت آنحضرت امیر جلال الدین فیروزشاه با کلاه مهد علیا گوهرشاد آغا
با میرزا علاء الدوله بیعت کرد این معنی بر خاطر میرزا محمد جوکی بسیار دشوار آمد و چون ذات عالی
بحلیه صحت و زیور عافیت اتصاف یافت و شعاع آفتاب طلعت آنحضرت بار دیگر بر اطراف
هفت کشور تافت و التفات بمهمات ممالک فرمود و از احوال اموال ولایات استفسار نمود
و در این ولا سید عماد الدین محمود از تحقیق معاملات ولایت بلخ فارغ شده بهرات آمده بود میرزا
محمد جوکی باتفاق امرا و وزرا و سید عماد الدین را بمجلس همایون در آورده و دفترها مکمل مشتمل بر مبلغ
تغلب و تخفیف مال که وکلاء امرا در آن ولایت دارند بموقف عرض رسانیده نقل کلام مختصر
وکلاء امیر فیروزشاه رسید و میرزا محمد جوکی بنفس شریف با امیر در مقام معارضه آمده در کلی و جزوی
مضایقه نمود اگرچه حضرت خاقان سعید بهیچ التفات نفرمود چون وکلا و اقربای امیر در آن
ولایت مطلق العنان بوده دست تظلم و ادخال آن دامان تغلب ایشان از گرفته بوده از جهة
تحقیقات اموال دیوان مبلغها سر از گریبان ایشان بر آورده و چون حضرت خاقان سعید کمال
عنایت از خدمت امیر جواب پرسید و امیر فیروزشاه را لجاجت در آیینه ضمیر صورت پذیر میشد که
امثال این نوع سؤال و جواب از آن جناب پرسند و در اثنای گفت و شنید برخواسته دست
بر دامن زده و از مجلس همایون بیرون رفت و چند روز بدیوان نیامد و آنحضرت مولانا یعقوب
پروانچی را که اعتبار بسیار داشت پیش امیر فرستاده و پیغام داد که از این جانب امری واقع
نشد که سبب ملال امیر باشد و آنچه تعلق باقربا و وکلای امیر داشته باشد بهیچ صورت بازخواست
نخواهد بود اکنون گر توره چنین است که پادشاه را در میان سخن گذاشته از مجلس بعذر بیرون روی
نیکو کردی و الا از غضب پادشاهی و یاساق سلطانی برحذر باش که آشوب بلا میرسد امیر فیروزشاه
از خواب غفلت انتباه یافته آگاه شد که آنحضرت که پیش وقار و حلم او کوه گران سنگ از تمکین سبک
باشد از خدمت امیر بغایت ملول شده این نوع پیغام که ناظر بانتقام است ارسال نموده
و از کرده پشیمان شد اما تدارک نبود و اندوه و ملال و اختلال احوال بر ضمیر امیر استیلا نموده امیر
مریض گشته ضعف قوی شده و سر عجز بر بالین ناتوانی نهاد ٭ خلاف رای سلطان رای جستن
بخون خویش باید دست شستن ٭ و حضرت خاقان سعید چند نوبت عنایت فرموده عیادت دلداری

وخاطرجویی بسیار اظهار کرد اما روز بروز اشتداد مرض ازدیاد یافت و بعد از چند روز متوجه عالم
بقا رحلت نمود رحمه الله و در گنبد مدرسه که معمار همت عالی او در راه خیابان نزدیک به پل
انجیل ساخته بود مدفون شد امیر جلال الدین فیروزشاه بغایت حمیده خصال و ستوده
فعال بود و بصدق نیت و صفای عقیدت ملازمت اهل الله و ارباب انتباه می نمود و همیشه
سرانجام مهمات سادات و علما و مشایخ و فقرا و باقی رعایا و عامه برایا بر ذمه همت خود لازم
شناخت و در رفاهیت احوال این جماعت و فراغت رعیت و عمارت ولایت حسن کفایت
و لطف سیاست مصروف ساخت و بسیار بقاع خیر از مدارس و خوانق و رباط و حوض در ممالک
و کشور بنیاد نهاده باتمام رسانید و باوقاف شایسته آن خیرات معمور و آبادان گردانید
و هرگاه از جفای روزگار و فتنه زمانه خود را بی دست امید در دامن عاطفت او زد اگرچه با کفی تهی
چون چنار با پای امید در بستان سرای او نهاد همچنان گل دامن و جیب پر زر سرخ کامل عیار
شد و سادات و اشراف ممالک مصر و شام تخصیص حرمین شریفین را چندان انعام و اکرام
فرمود و خوشخویی و دلجویی نموده بود که بعد از فوت او در آن مواضع متبرکه و بقاع مبارکه
بر روحانیت امیر صاحب تدبیر نماز غایب گذاردند و کرات ختمات کلام ملک علام بادا
رسانیدند ❁ بگذشت ز ما جهان تخم نکویی می کار ❁ که هر چه کاشته عاقبت همان درودی
و از خدمت امیر اولاد شایسته و فرزندان دانسته ماندند و اموال جهان و املاک فراوان
و مستغلات در تمام ولایت بسیار داشت حضرت خاقان سعید عنایت فرموده او را دوم
دیوان امارت اعلی و اختیار ملک و مال که در تمام ممالک مفوض بجانب امیر فیروزشاه بود
بولد رشید او امیر نظام الدین احمد تفویض نمود و دیگر فرزند ارجمند او امیر غیاث الدین
سلطان حسین بامارت دیوان شاهزاده عالمیان میرزا علاء الدوله متعین بود و درین اثنا
یکی از خزینه داران که محافظت گنجهای جهان در حصار اختیار الدین بقبضه قدرت ایشان بود
یکی از مخصوصان خود را برسالت بلیغ نزد او پیش میر نظام الدین احمد آمد خبر داد که خازنان بطریق
خائنان در خزاین و دفاین دست درازی و قدم گذاری کرده اند و زر بسیار بیرون برده
و حالا در فلان وثاق در میان حوض مبلغ مخزونست و امیر احمد این سخن بموقف عرض رسانید
و کسان بطلب مبلغ دوانیده وجه گرامند پیدا شد و آنحضرت اکثر خازنان را بند فرمود و فرمان

همایون

همایون نفاذ یافت که عرض خزانه کنند و امرا باتفاق وزرا مدتی بعرض خزانه اشتغال نمودند
و در تحقیق و تفحص و اهتمام تمام فرمودند و خیانت بسیار از آن جماعت آشکار شد
و چون امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش و امیر جلال الدین فیروزشاه بعالم بقا رفته بودند و پسران
ایشان امیر غیاث الدین شیخ ابوالفتح و امیر نظام الدین احمد اگرچه بمنصب پدران بموجب
دیوان اشتغال نمودند اما بغایت نوجوان بودند ❁ بس طرفه عجب لازم ایام شباب است ❁
حضرت خاقان سعید امیر مظفر الدین سلطانشاه برلاس که در آن زمان در اردوی همایون برلاس
اکبر و اعقل بود امیر دیوان فرمودند و تدبیر مهمات دیوانی و ضبط امور سلطانی بحسن عقل و کاردانی
او باز گذاشت بقیه قضیه **سفر دریا و رسیدن بهرموز بعنایت حق سبحانه و تعالی** قضیه سرگذشت
دریا بجهار رسیده بود که هلال محرم مکرم از افق غره غرا نمود و چند روز دیگر کشتی در دریا بود و بمشقت
آمده لنگر انداخت و کشتی را که از جهت طوفان نقصان یافته بود مکمل ساخت و باز بکشتی در آمده روان
گشته بزنجیر مسلسل دراز ❁ بحر روان زان شده زنجیر ساز ❁ بر برد از جای بجنبید لی ❁ بیت
موج بجز انداختی مرغ کاو از پر چوبین پرد طرفه پرد لیک نه چندین پرد ❁ همچو کلنگان بهوا سرفراز
بر حواصل ... سوگرده ماز ❁ تخته شده ش پیش معلم درست ❁ طرفه که صد تخته بیک آب شست
و کشتی از مسقط سفری شده و به بندر جرون رفقا آمد و یکدو روز در آنجا توقف شد و در آن محل گرمی
چنان گرم گشت که هنگام صبح کعبتین آسمانش در زمین از دوخت و از گرمی هوا مرغ تیز پر در اوج
هوا و ماهی در قعر دریا میسوخت صبح را از گرما نفس در دم فرو رفته و از شعله خورشید آتش در عالم
گرفته جهان از تاب حرارت آفتاب چنان برده شب بجز بخواب ندیده و صبح از بیم گرما زود در
بجراغ میطلبید صباح هر چند مرغ که بر درختان از فاخته و قمری و زاغ و گنجشک و غیره آشیان
همه مرده در پای درختان افتاده بوده ولی تکلف درین سخن بنا بر تکلف نیست **بیت**
ز آتش گرما که شده میوه تر ❁ بلبل و گنجشک شده خشک مغز ❁ بر سر هر شاخ ز گرما گرم
مرغ شده پخته چو حلوا ز نرم ❁ و مرغان بی جان در پای درختان چندان افتاده بودند که محاسب
جهان بسر حد شمار آن پی نمیبردند و از خوف قان بازگشتی روان شده دوازدهم ماه صفر
روز جمعه چاشتگاه بشهر هرموز رسید و از بندر هرموز تا هرموز مدت ... دو پنج روز
و درین روز دو دار السلطنه هرات از غرایب کرامات صورتی عجب ی نمود و آنچنانست که حضرت

شیخ الاسلام قدوه ارباب الکشف والالهام مظهر عنایت الملک الاکبر بهاء الحقیقة والدین شیخ عمر قدس
سره در همین جمعه چاشتگاه از قریه حباره که مسکن آنحضرت بود بجهة اقامت صلوة جمعه عزیمت
شهر نمود و در اثناء راه ناگاه از جناب مخدومی اخوی مولانا شرف الدین عبد القهار استفسار
فرمود که از حاوی اوراق عبد الرزاق چه خبر است برادر عرضه داشته اند که مدت سه سال میشود
که از وی اثر و خبر نیامده حضرت شیخ فرمود که ظاهرا بهرموز رسیده و جناب مخدومی این معنی
در قلم آورده بود و فقیر نیز بهر شهری که رسید تاریخ آن ثبت نمود و چون بخدمت برادر مشرف
گردید این دو تاریخ بی کم و زیاده موافق افتاد ❊ صدق فی این بمبر بعزت داور ❊ که هر چه نقل کنند از بشر
گنه باور ❊ و انواع امداد و معاونت که از حضرت ارشاد منزلت در آن سفر خطیر باین فقیر حقیر رسید
زیاده از تحریر و تقریر است و تفصیل آن شاید که سبب مزید انکار منکران گردد و موجب شقاوت
ایشان شود ❊ هر که این کار ندانست در انکار بماند ❊ و در هرموز خبر مزاج همایون حضرت خاقان
سعید رسید و اطراف ممالک عراق و فارس و سواحل دریا بار از نهیب واقعه چون بید میلرزید
و تجار اقالیم عالم که در آن بندر معظم بودند از روی اضطرار توقف نمودند و فقیر هم ازین جهت
مقدار دو روز در گرماهای جانسوز هرموز بی اختیار ماند تا خبر صحت ذات همایون صفات
از اخبار اخیار ولایت لار بصحت پیوست و فقیر از راه بندر ادخان بیرون آمد بسبب ضعیف
بهر گونه مشقت و زحمت بقلعه ترزک رسید و آنجا چندان توقف نمود که قاصدان و عرضه داشت
بپایه سریر اعلی فرستاده بود باز آمدند و نشانها بر حسب دلخواه آوردند مضمون آنکه حکام
و عمال ولایات علوفه ایلچیان و کرایه ده شتر بار بموجب نوشته فقیر از مال دیوان و چهارده
اسب یام ده جنبه خاصه نوکران فقیر و چهار برای ایلچیان تسلیم نمایند و از ترزک براه
مند و فرغان بسبب ضعف در محفه روان شد و بولایت سیرجان آمده سعادت زیارت
حضرت شاه شجاع کرمانی علیه الرحمه که از کبار مشایخ مقدم و ابنای ملوک معظم بود دریافت
و نظاره قلعه سیرجان که در همه جهان بدل ندارد نمود و در قریه مشیش دولت شیخ بزرگوار
و ولی روزگار مولانا شمس الدین محمد اصفهانی رحمه الله که در قافله حضرت شیخ الاسلام بهاء الدین
عمر قدس سره بحجاز رفته بود و از مکه بمصر رفته و زیارات انبیا علیهم السلام دریافته و از آنجا
دریا بهرموز آمده بود دریافت و ملازم رکاب آنجناب بهرات رسید القصه بکرمان آمد

و داروغه آنجا امیر حاجی محمد از جانب فقیر رنجیده خاطر بود چه در وقت عزیمت هندوستان از ایلچی و حکام
کرمان و اطوار امیر شکایت گونه ارسال نموده و در مزاج همایون حضرت خاقان سعید مؤثر افتاده
و امیر را بدار السلطنه هرات طلبیده و خدمتش از آن سبب ذلت و خواری کشید چون در کرمان با او
ملاقات شد روزی بر سر دیوان پرسید که تا چه مبلغ باشد خرج شما و ایلچیان در رفتن و آمدن
شده باشد فقیر گفت قریب پنجاه هزار دینار گفت آنچه می برید چه مبلغ باشد گفتم ده هزار دینار
خدمتش گفت خوش سودای پنجاه هزار دینار دادن و ده هزار ستدن گفتم حضرت خاقان سعید
بازرگان نیست که این حساب نگاه کند که شنقاری می آورند و حضرت در برابر زیاده از پنجاه هزار
میدهد من از حد سرندیب سکه و خطبه و تحفه و ایلچی میبرم اینصورت در نظر آنحضرت ملایم‌تر
از آنست که پنجاه هزار دینار در خزانه باشد فی الجمله فقیر از آنجا به بیابان لوط که راه بود قطع
قهستان معاودت نمود منتصف رمضان بدار السلطنه هرات رسید و آیه الحمد لله الذی
احلنا دار المقامة من فضله باداء رسانید و شکایت محنت شبهای هجران و حکایه فرقت خان و مان
و خلان بر زبان نمی آمد ❊ شکایت شب هجران من گذاشته ام ❊ بشکر آنکه برافکند پرده روز وصال
و روز دیگر در بارگاه حضرت اعلی بشرف تقبیل انامل فیاض سرافراز شد و احوال ولایات و الوان
و سرگذشت دریا و هر گونه حکایات بموقف عرض رسانید و ایلچیان خواجه محمد و خواجه جمال الدین
بوسیله امرای عظام بپایه سریر اعلی رسیدند و بسعادت دستبوس که غایت مقصود سلاطین
روی زمین تواند بود مستسعد شدند و هر گونه پیلاک سه انگشتری یاقوت و ده شتر بار قماش
هندی گذرانیدند و بسیار ملایم مزاج همایون آمد چه از آن بلاد در مدت دویست و پنجاه سال
منقول نیست که ایلچی باین مملکت آمده باشد و ایلچیان را هفته ده نوبت بدرگاه سلاطین پناه
طلب میداشتند و در مجلس همایون مجال نشستن می یافتند و آنحضرت چند نوبت در حضور عنایت
فقیر را بخشش فرمود و ساعتی که از کلیات مهمات ممالک صورت فراغی می نمود از احوال آن بلاد
و دیار و اطوار آن سواد و دریا بار و شرح غرایب حکایات کماهی استفسار واقع میشد و انجح مطالب
واقع بود بمحل عرض میرسید و ایلچیان تا آخر ماه ذی الحجة الحرام در دار السلطنه هرات مقام داشتند
و عاطفت پادشاهانه ایشان را رخصت معاودت فرمود و هر یک را اسب با زین و دگله نوروزی
و سه هزار دینار کپکی و ده نوکر ایشان را قبا و چهار صد دینار انعام و عنایت نمود و علاوه

تا بعد مرموز مقرر شد و فرخ خان نبیره سلطان فیروز شاه دهلوی که خواجه جمال الدین را فرستاده
بود و عرضه داشت ارسال نموده مضمون آنکه در وقتی که کوکب ظفر نشان حضرت صاحبقران
خرم بلاد هندوستان فرمود از سلاطین کسی که آنجا نامی داشته باشد در حیوة نبود و طوایف
حشری ساختند و بنیاد آن خاندان بر انداختند و این ضعیف نحیف مدتیست که در دیار غربت
بتعب گوناگون گرفتار میگذراند متوقع از بندگان آستان سلطنت آنکه بنده را بدرگاه سلاطین
پناه طلبند تا باشد که بیمن دولت آنحضرت بوطن مألوف رسد ❁ غریب را دل آواره با وطن باشد
حضرت خاقان سعید پادشاه جهانگیر نوشت که چنین استماع افتاد که فرخ خان از فرزندان
سلطان فیروز شاه پناه بآن درگاه آورده اکنون اگر توانند او را بمملکت پدران رسانند
والا او را بدرگاه همایون فرستند تا لشکرهای جهان همراه او ساخته بعد قضاء الله تعالی
او را بولایت آبا و اجداد رسانند و بر سریر سلطنت رسانند بیت شاه رخ حرمتی که بنده را
در جهان پادشه نشان باشد ❁ و مولانا اعظم جامع الفضایل مولانا ناصر الدین لطف الله
جنابدی برسم رسالت معین گشت و برای مولانا انعام و احکام و علوفه و اسپ یام و جهة
پادشاه جهانگیر بیلاک و تحفه یراق فرمودند و مولانا بموجب فرمان روان شد و نوبتی حضرت
خاقان سعید از موجب توقف در ولایت هرموز پرسید و فقیر شکایتی که از حکام آنجا
بعرض رسانید آنحضرت را خاطر همایون از خباثت هرموزیان دگرگون شد و حکم جهان مطاع
از موقف جلال نفاذ یافت که وزیر هرموز خواجه محمد بغدادی را بدیوان اعلی آورند و از موجب
تأخیر که بنسبت فقیر واقع شده تفحص بلیغ فرمایند و فرستاده حاجی یوسف بولایت هرموز رفته
نشان بر ایشان خواند و مضمون حکم همایون هرموزیان بشنوانید و در دیوان هرموز دست
در میان خواجه محمد بغدادی زد و گفت نشان عالم مطاع است که ترا بدرگاه عالم پناه برم
تا در دیوان اعلی تقصیر و تأخیر ترا پرسند و پادشاه و امرا در میان آمده درخواست نمودند
محصل سخن آنکه گفتند ما را چندان مجال کرم فرمای که صورت حال عرضه داشت پایه سریر اعلی نمایم
هر چه حکم شود همه در مقام سرانجام آن آییم و برای استرضای فقیر پنج نفر برده حبشی و هفت
طاق صوف مربع و صد طاق کلمتن فرستادند و حاجی یوسف و همراهان او را برده قماش
و سر حاضری دادند و همه مضبوط بهرات رسید و فقیر حاجی یوسف را که از هرموز باز آمده بود

بحضرت

بحضرت اعلی نمود و موافق خاطر خطیر آمد مأمول از ارباب الباب طوبی لهم و حسن مآب آنکه در داستان
سفر هندوستان هر چند باطناب کشید و بدور و دراز انجامید بچشم عیب نظر نفرمایند و در تفصیل
حکایت و تطویل عبارت اشارة المأمور معذور را عتبار نمایند من میگویم اگر چند که من میگویم
و درین سال از معظم وقایع وفات شاهزادهٔ عالمیان میرزا محمد جوکی بهادر است و شرح آن چنانست
که شاهزاده عالی گوهر پسر کهتر حضرت خاقان سعید بود و آثار شجاعت و انوار نجابت در جبین مبین
او واضح و لایح می نمود و دلایل جهانگشایی و مخایل فرمان روایی در زمان صبی و اوان نشو و نما
از نسیم بساتین شمایل او بمشام جان میرسید و چشم سلطنت نور دولت در چهره او معاینه میدید
و بسان هلال چون از مرتبه اطفال باوج بلوغ و مصاعد استقبال ارتفاع یافت فروغ فرزانگی
و پرتو فرزانگی چون خورشید باطراف هفت کشور تافت صفیر تیرش خون از چشم شیر فلک گشادی
و حسام انتقامش داغ حسرت بر دل بهرام نهاده و شاهزاده همیشه در خدمت حضرت خاقان
سعید بود و بسعادت ملازمت آنحضرت مداومت می نمود و آنحضرت عنایت کامل شامل حال
او داشت اما بانوی کبری گوهرشاد آغا که والده او بود مزاج حضرت اعلی را بحال او متغیر ساخت
و در تفتیش احوال او میکوشید و دامن عفو بر زلت او نمی پوشید و میرزا علاء الدوله و میرزا
عبد اللطیف که پسران برادران شاهزاده بودند در دیوان ملک و مال مدخل تمام مینمودند
و شاهزاده قطعا و اصلا در دیوان اعلی مدخل نمی توانست نمود و عنان ضبط امور و زمام
مصالح جمهور در قبضه اقتدار او نبود تا عاقبت اندوه و ملالت شاهزاده را بستوه آورده
غیرت جبلی بل تقدیر ازلی بآن کشید که مزاج او بامراض متضاده متغیر گردید و مرض قوت گرفته
طبیعت ضعیف شد و شاهزاده از غایت غیرت با وجود ضعف قوی در هیچ مقام آرام نمی نمود
و دایم در محفه نشسته در اطراف ولایات سیر میفرمود تا در نواحی ولایت خرجنش مرغ روحش
از قفس تن پرواز کرد و با عندلیبان گلشن ابد دمساز شد و حضرت خاقان سعید از استماع این
واقعه بغایت ملول و محزون گشت و اظهار اندوه و اضطراب نمود و عاقبت دست در دامن اصطبار زد
انا لله و انا الیه راجعون استوار فرمود و نعش شاهزاده مرحوم را آورده در گنبدی که خوابگاه
میرزا بایسنغر بود مدفون شد و آنحضرت تعزیت بعظمت و عزا را بسر داشت و از وی دو ولد ماند
میرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر و ولایات که سیورغال او بود میان برادران مقسوم گشت و تمرکات

او علی فعل ابقیه الله تعالی الی انقضام ایام را یافت **وقایع سنه سبع واربعین ذکر احوال میرزا سلطان محمد در ممالک عراق و فارس**
درحکایات سنه ست واربعین مذکورست که شاهزاده قطب الدوله والدین میرزا سلطان محمد بموجب فرمان
همایون عازم مملکت عراق شد و تمام حکام آن نواحی خود آمدند یا فرزندان فرستادند و تحفه
و پیشکش فرستادند بموقف عرض رسانیدند و جبین طاعت بر زمین ضراعت نهادند مگر امیر حاجی حسین ولد
امیر بابا حاجی ایلی که سر از ربقه طاعت ابا و گردن از طوق خدمتکاری برتافت و روی از طریق وفاق
بمضیق نفاق آورد و بیان این سخن چنانست که چون شاهزاده در ممالک عراق تمکن یافت و انوار آثار
لوا ظفر پیکر بر اطراف و جوانب آن کشور تافت حکم سلطان با حضار امیر بابا حاجی همدانی نفاذ یافت
و هر چند از جانب او نکهت خلاف میدمید و شیوه نفاق میورزید شاهزاده برحسب مکارم اخلاق
حسن اشفاق و طبیب عراق بااو بظهور میرسانید لیکن ؛ درخت تلخ هم تلخ آورد بار ؛ اگرچه مادمش
آب شکر ؛ امیر حاجی حسین التماس نمود که جمعی از امرا شاهزاده بپیش او روند تا در تلافی ایشان تلافی
مافات کرده بدولت خدمت مستسعد گردد و شاهزاده ملتمس او را مبذول داشته امرا ارسال فرمود
و او بران وعده تیر وفا نمود و بنیاد کار بر شعبده بازی و صنعت پردازی نهاد بیت
عقل کان رسمهای حیله اوست ؛ آن ز غفلت کان عقیله اوست ؛ و یکی از معتمدان او از غیرت
فراست این معنی برخواند که هرگز نشود مردم مدبر مقبل مقبل شدن مردم مدبر مشکل
و صدق حالش مستوفی کرد و بصفا نیت و خلوص عقیدت بدرگاه شاهزاده شتافت
و بعنایات پادشاهانه اختصاص یافت و امیر حاجی حسین امرا شاهزاده را که خیمه شفاعت جرائم
خود ساخته بود بند فرمود و ندانست که ؛ مرد زبید ولی افتد بجای ؛ دو نیارد ز ابجای
در چه پاک ؛ با وجود چندین گناه که از جانب امیر حاجی حسین بظهور آمد شاهزاده از انجا که کمال
مروت و سماحت طبیعت او بود بصفت جانب همدان رخصت عنیف نمود تا جماعت قاصرنظران
حمل بران ننمایند که شاید سابقه ظفر در استخلاص همدان واقع نباشد و دیگر توجه لشکر بدان بلاد و دیار
موجب استیصال و ادبار امیر حاجی حسین نشود و بکلی خاندان او خراب و ویران نگردد بیت
هر شاخ باروار که از دست سر بلند ؛ مشکن بدست خویش که آن هم شکستنی است ؛ اما چون صورت مکر
و خداع او در ضمیر منیر شاهزاده انطباع یافت و پرتو حیله و مکرش در آیینه خاطر خطیر انعکاس
تافت و شاهزاده قیام بدفع شر او واجب دید رای جهانگشای بر ان لشکر نموده متوجه

او گردید و هنگام استوا که خورشید نصرت لوا بر وسط السماء در اوج اعتدال بود و کوکب اقبال بر ذروه
جلال جلوه استعلا می نمود شاهزاده عطف عنانی بصوب استیصال او فرمود و امیر حاجی حسین
بجلادت خود مستظهر بوده و از غایت جسارت جسارت نموده با گروه انبوه در کمال قوت و شکوه
از مسافت دور تاختن آورده و بی توقف بمقابله و مقاتله درآمد و جمله لشکر او را اعتماد بر انکه لشکر شاهزاده
بوساطت حداثت مقامات محاربه ندیده و دقایق امور مبارزت نورزیده ؛ والنجم یصغر
فی الابصار صورت ؛ والذنب للطرف لا للنجم فی الصغر ؛ شاهزاده بعون تایید الهی و قوت
دولت پادشاهی با جمعی از یکجهتان خواص که بمزید اخلاص اختصاص داشتند بی آنکه لشکر از اطراف
و جوانب بهم پیوندند بر امیر حاجی حسین حمله آورد و چون ؛ شهسوار پردل بروز جنگ آفتاب
تیغ کشید و بجانب او تاخت و صولت عنایت الهی و صدمه حمله پادشاهی تزلزل در ارکان اساس
شوکت او انداخت ؛ همی تیغ را آب از سر گذشته ؛ ز سرها همه دشتها گشته پشته ؛ حلقهای نصرت
دران روز هیجا ؛ بسان لعبتها نا نمقته ؛ و هنوز ساعتی نگذشته بود که فتح را اقبال نمود و امیر
حاجی حسین نطاق الفرار مما لا یطاق بر کمر ادبار ببست و براثر الفرار فی وقته ظفر سر از بیشه مضطر
بیرون رفت نصرت اعلام شاهی و نضرت چمن ظل الهی طلیعه افروز شد عقیق کامرانی از یمن
جمالش چهره نمای و مخجه جهانگشایی در با مخجه شکوه جلالش نافه گشای گشت بیت
از غنچه پیکان و ز باد دم شمشیر ؛ بشکفت گل فتح و نسیم ظفر آمد ؛ و مجموع لشکر همدان پریشان
و گریزان شدند و مؤدی سیهزم الجمع ویولون الدبر مصدق حال ایشان گشت و سر ایشان بسپاه
سلطان آن روباه صفتان از بر ساخته و بیک یک کانهم رؤس الشیاطین بر خاک مذلت انداختند
و امیر حاجی حسین مغلول با جمعیت مخذول تعلیه همدان رسیده و از اهل قلعه امید فتح الباب نموده
و دست رد بر سینه امید او نهادند و در قلعه بر روی او نگشادند و از مقام مانوس مایوس ماند
و دریغ و افسوس گویان بطرف کوه و بیابان بیرون راند و اهل قلعه که در باره نصرت شاهزاده
نایره شوق می افروختند و دل امید بر دریچه انتظار داشتند چون مشاهده کردند که از نکبت نکبت
گرد ادبار بر رخسار خاکسار امیر حاجی حسین بنشست و آب حسرت و ندامت دست از ملک و مال
بشست و از شر شرار او که دران بلاد و دیار افروخته بود و باتش ظلم او دودمانها و خاندانها سوخته
امید استخلاص شد شکر الهی بجا آوردند و امرا شاهزاده که در قلعه محبوس بودند با حترام تمام از حبس

بیرون آورده کلید قلعه بایشان تسلیم نمودند • کلید بند بسته توئی • شهها نه سپهر بخت توئی
و چند کس از ملک صفقان رزم آهنگ در کمرهای قلعه الوند او را بجنگ آورده بخدمت شاه زاده
رسانیدند و حکم شد که او را به سپرغم او که ملازم رکاب نصرت انتساب بود سپردند و اتفاقا هم در موضع
چهار باغ همدان هم بر آن وضع خاص که پدر او را کشته بود امیر حاجی حسین را قصاص نمود
و سر حدیث نبوی علیه السلام که من حفر بئرا لاخیه وقع فیه تنبیها لنظار اولی الابصار آمد •
که واجب شد طبیعت را مکافات • و حضرت خاقان سعید چون شرح احوال شنید بواسطه قدم
خدمت امیر حاجی حسین و پدران این حرکت از شاه زاده نه پسندید و ملامت شاه زاده نمود
اظهار ملالت نمود و فرمود که اگر از و صورتی ناملایم روی نمود شرح آن عرضه داشت باید کرد
اهمال نمودن مناسب بود و چون گرفتار شد بدرگاه عالم پناه میبایست فرستاد و بسبب این
حرکات غبار کدورتی بر آیینه خاطر همایون از طرف شاه زاده پدید آمد و چون مملکت همدان شاه زاده
همدان استخلاص شد و آوازه آن فتح در اطراف ممالک فارس و عراق و آذربایجان مشهور
گشت سرداران ممالک آفاق و گردنکشان فارس و عراق روی امید بدرگاه پادشاه
آوردند و آیین سلطنت و قوانین مملکت و کمال اقبال و غایت عظمت و جلال بوجهی روی نمود که
جمال که در رفعت منزلت با سپهر برین همی بود در عقد جلال او سزاوار صف نعال بود و خورشید
که نسبت آن شهریار ممالک شرق میکشادند دولت صلاح داری او پای افتخار بر سر افلاک نهاده
شاه زاده با آنکه ایلچیان وصول و حصول داشت بهر بهانه از رعیت بیچاره مطالبه مینمودند عاقبت
در انجام مواجب انعام عاجز و حیران بودند و مطلقا دخل ولایات بخرج وفا نمی نمود در
نهایت در زحمت بود و وقتیکه اکثر ان فارس و عراق و بعضی از ممالک آفاق که درگاه شاه
قبله گاه و آن بارگاه را ملجا و پناه ساخته بودند اخبار انحراف مزاج همایون با اختلال
اوضاع نقل مینمودند و گمان ایشان چنان بود که مزاج آنحضرت از منهاج اعتدال بکلی
عدول نموده و عجز چنان قوت و ضعف بدان مستولی که مجال حرکت و قوت نهضت
محالست و امرای شاه زاده و جمعی که راه نخوت داشتند باتفاق بموقف عرض رسانیدند که دار الملک
که آن تخت اصفهانست بی خداوندست و امیر سعادت خداوند شاه بنده دولتخواه است
و غیر آنکه داروغه آنجاست کسی دیگر در آن ملک صاحب اختیار نیست و همانا ضمنا روشنا ... اصفهان

نیز

نیز استدعا می نمودند و از صمیم جان خواهان شاه زاده عظیم الشان بودند این اسباب موجب آن شد
که شاه زاده عزم تسخیر مملکت اصفهان جزم فرمود • برافراخت رایت سوی اصفهان

ذکر عزیمت میرزا سلطان محمد بجانب اصفهان و از آنجا بشیراز •

میرزا محمد سلطان چون خبر ضعف حضرت خاقان
سعید شنیده و سخن انحراف مزاج همایون باطراف ممالک کشور و اکناف بحر و بر رسید تسخیر مملکت اصفهان
پیش نهاد همت عالی ساخت و باغوای معتمدان و اغوای مفتنان ناگهان بجانب اصفهان تاختن
و امیر سعادت را که داروغه آنجا بود گرفته بند فرمود و شهر و ولایت ضبط نمود اموال بسیار در قبضه تصرف
و اقتدار او در آمد ازیافت چه میگویم • زر در کف آزادگان نگیرد مال • هرچه در آن ولایت بدست آمده
همه را لشکر قسمت نموده اصناف آن دیگر وعده فرمود و اکابر و اعیان اصفهان نشاط و انبساط
تمام نمودند و بیمن مقدم شاه زاده خرم و خوشدل بودند و چون در طریق جهانگشایی و آیین
فرمان روایی قناعت بمملکت معین مستحسن نمی نمود میرزا سلطان محمد بتسخیر مملکت اصفهان که
نیمه جهان گویند اکتفا نفرمودند بموجب فرموده من استوی یوماه فهو مغبون بیت
هر روز درد و سوز دلم را زیاده کن • تا در طریق عشق نباشم زیان زده • که همت عالی بر کنگره قصر
اعلی انداخت و رایت عظمت بصوب مملکت فارس برافراخت و از ولایات اصفهان و سایر
امصار و بلدان لشکر فراوان و پیاده و سوار بسیار در شمار آورده و شهباز لوای نصرت
بعزم فتح شیراز در پرواز آمد و میرزا سلطان محمد با لشکرهای جهان از اصفهان روان شد
و چون آوازه عزیمت بشیراز رسید و میرزا سلطان عبدالله را طاقت مقاومت میرزا سلطان محمد نبود
بضرورت اطراف شهر و حصار و برج و باره و دروازه را ضبط فرمود و قاصدان همعنان
باد بدار السلطنه هرات فرستاده صورت واقعه اعلام داد و میرزا سلطان محمد چون
شیراز رسیده شهر و اطراف او را مستحکم و مضبوط دید عزیمت محاصره نمود و در بند استخلاص
آن سعی بلیغ نمود • تسخیر سریر فارس آسان دانست • و دران ایام که این اخبار ناخوش
و آثار مشوش از طرف عراق و فارس بخراسان میرسید حضرت خاقان سعید بغایت ضعیف
و نحیف بوده و زحمت ناتوانی بر طلعت همایون واضح و لایح مینمود و هر چند آن سعی مقتضی آن
بود که آنحضرت یراق راه عراق فرماید و بکوچهای بزرگ آهنگ مقام اصفهان نماید و مسافت
دور و دراز صوب شیراز پیماید اما مالک الملک الملکوت بموجب و ما تدری نفس بای ارض تموت

چنان تقدیر کرده بود که آنحضرت در ملکی بریاض رضوان رحلت خواهد نمود پس کشتی تقدیر الهی بجز
آنحضرت را ناموس سلطنت بران داشت که با وجود ظهور ضعف و فتور قوت رایت عزیمت
بصوب عراق برافراشت **وقایع سنه خمسین و ثمانمایه ذکر نهضت سلطان آفاق بصوب ممالک عراق**
حضرت خاقان سعید چون خبر عصیان میرزا سلطان محمد شنید و بسمع همایون رسید که شاهزاده
راه فتنه و فساد که سالها بسته بود گشاده و جان و مال مسلمانان در معرض خطر و محل
تلف افتاده چنانچه از بوارق کلمات سابق پرتو اشتباه بر پیشگاه خاطر آگاه تافته باشد
آنحضرت همت پادشاهانه و عزیمت خسروانه بر تدارک آن حادثه مصروف داشته فرمان
جهان مطاع نفاذ یافت که امرا و نواحی باقصای ممالک و نهایات ولایات مسرعان دوانیده
خبار رسانیدند که بیلجار معین عساکر گردون مآثر در ظاهر دار السلطنه هرات حاضر شوند و بعد از چندگاه
سپاه گران و لشکر بیکران چون حوادث گردون بی نهایت و چون ذرات آفتاب قرون از
حدود و غایت در ظلال رایات نصرت آیات که مطلع طوالع آفتاب سعادت و اقبال و منبع
شوارق ماه و جاه و جلالت مجتمع آمدند و سلطان ممالک جهان و خاقان عالم و عالمیان والا
اسکندر فر اردوان مکان اردشیر تاجبخش جهان ستان طهمورث دیوبند قلعه کشای
کیومرث جمشید قدر خورشید رای ◆ فروزنده تاج و تخت کیان ◆ فرازنده اختر کاویان
از دار السلطنه هرات نهضت فرمود ◆ برآمد ز خراسان چو آفتاب ز شرق ◆ عراق از قدومش
بسیط پر اشراق ◆ شهنشهی که بروز وغا غلامانش ◆ مجره را بدو انگشت بگسلند نطاق
شادروان شاهنشاهی تا ایوان کیوان برافراشته و صورت نصرت بر رایه پادشاهی
و جهان پناهی نگاشته تا بحد آسمان سایش پیکر سوز خورشید و گوهر تاج سعادت
همایش نور بخش افسر جمشید بر چرخ علم منصورش طره عنبرفشان حور و غریو کوس عدو آوازیست
دمساز یوم ینفخ فی الصور و با آنکه درین سال عارضه ضعف قوی مزاج همایون را عارض
شده بود و امهات عناصر که حساب جمع و تفریق بدن و سرجمله باب جزو و تفصیل تن تعلیم
ایشانست التیام صور و اشکال مختلف و انتظام اجزاء مؤتلف در قدم ایشان چندگاه
از انواع اعتدال بحضیض اختلال آمده و باز ذوات ملک صفات از مقام انحطاط علت بمعارج
صحت ارتقا نموده اما اثر ضعف و فتور در جبین مبین روشن و هویدا بود و آنحضرت با وجود آثار

ضعف

ضعف و ملالت عزیمت و رایت همایون بر سنن جمشید و آیین فریدون نهضت فرمود و میرزا
علاء الدوله را در هرات قایم مقام گذاشت و امیر شمس الدین محمد صوفی ترخان را در دیوان بر رسم
امارت باز داشت و چون موکب منصور بلده نیشابور رسید ایلچی میرزا جهانشاه ترکمان از ولایت
آذربایجان باردوی همایون آمده پیشکشهای پادشاهانه بوسیله امرا عظام بموقف عرض
رسانیدند و زانو زده عرضه داشت که امیر جهانشاه عرضه میدارد که من جوانی یکه سوار بودم که
عنایت آنحضرت مرا از ره و از خاک برداشت و رایت دولت مرا بحسن تربیت تا سپهر
برین برافراشت و امروز همین عنایت و بنده نوازی دریغ ندارند بنده و حسن بصد زبان گفت که
بنده قوام تو بزبان خود بگو بنده نوازکیستی آنحضرت ایلچی را عنایت فرموده و رعایت نموده
اجازت مراجعت ارزانی داشت و مولانا اعظم جمال الاسلام سمنانی را که در مجلس همایون
بعالی منصب امامت آنحضرت معزز و مکرم بود برسالت ولایت گیلان تعیین نمود چه امیر ناصر کیا
پادشاه بلده لاهیجان و معظم گیلان در وقتی که احمد مغول از جانب میرزا سلطان محمد قصد تسخیر
قلعه کرده بود جمعی دلاوران از ولایت گیلان بمدد امرا سلطانیه ارسال نموده و آن نیکو خدمتی
موافق مزاج همایون آمد و چون مولانا جمال الاسلام که مشهور بقاضی یحیی سمنانی است بشهر لاهیجان رسید
امیر سید ناصر کیا بالتفات آنحضرت مباهات نموده خدمت قاضی یحیی را رعایت تمام فرموده و
که من این نیکو بندگی باتفاق امیر محمد رشتی بظهور آورده ام اگر آنحضرت عنایت فرموده کسی از جهت
استمالت امیر محمد نامزد ولایت او فرمایند حاکمانه مولانا جمال الاسلام باز آمده در قصبه سمنان
بملازمت حضرت اعلی رسید و ملتمس امیر ناصر کیا را در باب امیر محمد بموقف عرض رسانید و آنحضرت
جاوی اوراق عبد الرزاق بن اسحق که در مجلس اعلی حاضر بود برسالت ولایت گیلان تعیین فرمود
و بیمن عنایت الهی قوت دولت پادشاهی ◆ هم نکو رفت و هم نکو آمد ◆ و رایات نصرت آیات
و اعلام ظفر اعلام تا ملک ری در هیچ مقام توقف و آرام نفرموده و در تمام راه بمزارات
مشایخ و اهل الله قدس الله تعالی ارواحهم رفته شرایط زیارت بجا آورده و از ضمایر فیض بخش
و خواطر آفتاب درخش یعنی ارواح مقدسه اولیا اقتباس انوار هدایت و التماس آثار فتح و نصرت
نموده و رای جهان آرای چنان اقتضا فرمود که امیر مظفر الدین سلطان شاه برلاس و امیر سلطان
بایزید برلاس و امیر غیاث الدین شیخ ابو الفضل کوکلتاش و امیر نظام الدین احمد

بشتر روان شده اردوی همایون تا نیم راه شیراز بموضع کندمان رسید میرزا سلطان محمد
چون از وصول موکب منصور وقوف یافت ترک محاصره شیراز گرفته عنان عجز وانکسار
بصوب فرار تافت و ملک ومال و احمال و اثقال گذاشته و دست تصرف زبانیه جهات بازداشته
با معدودی از عبید و خدم وروی پوشان بطرف کردستان بیرون رفت والحق هر چند او را
مجال جدال وطاقت مقاومت نبود ادب جانب جد بزرگوار و خاقان کامکار رعایت نیز نمود
یرحمه الله امرا عرف قدره و لم یتعد طوره حضرت خاقان سعید مظفر و منصور معاودت فرموده
باصفهان آمد و جماعت سادات عده و ساکه ضمنا استشفاع شاهزاده نموده بودند همه را
معفو ساخت و در نظام مصالح اواسط شهر رمضان اکثر ایشان بقتل آمدند و مولانا اعظم
جامع کنوز رموز الحکم مولانا شرف الدین علی الیزدی که میرزا سلطان محمد او را در همه مقام متوقیر
و احترام با خود میداشت و بسمع اشرف رسیده بود که خدمت مولوی بر شاهزاده میخواند که
هر بلند چرخ و اختر بخت تو نوجوان آن به که پیر نوبت خود با جوان دهد و میگفتند که آنحضرت
بعراق نخواهد آمد حضرت اعلی مولوی را استحضار نموده استفسار فرمود که تو از کجا میگفتی که
من باین طرف نخواهم آمد مولانا گفت شاهزاده نهالیست در چمن سلطنت بکمال اعتدال
و اختری از مطلع دولت و اقبال طلوع کرده و باوج جاه و جلال بر آمده قیاس کردم که چنین
سروی را از پای در نیاورند و چنین ماهی را بمحاق احتراق مبتلا نکنند و اگر او شوخی و سرکشی
کند التفات نخواهند فرمود اما آنکه این سخن از احکام نجوم وغیر آن از علوم گفته باشم معاذ الله
نگفته ام و اگر کسی خلاف این سخن بسمع همایون رسانیده باشد تهمتی باشد که او را بر دعا گو
بسته باشند و میرزا عبد اللطیف در مجلس اعلی مولانا را بسخنان ناسزا بر شمرد و آنحضرت مولوی را
بمیرزا عبد اللطیف سپرد و شاهزاده بحسن تدبیر او بمحض تقدیر ملک قدیر مشار الیه را از آن گرداب
بساحل نجات رسانید و همراه تواجیان بجانب هرات روان گردانید که از تنگ عالم بخیه زجای
نبرد کی تا نخواهد خدای حضرت خاقان قشلاق در پشاوری یراق فرمود و نیمه ماه صیام
در آن مقام باداء طاعات و قضاء واجبات قیام نمود و چون هلال عید از افق بخت سعید
جمال جهان آرا بعالمیان نمود و دست عنایت ازلی ابواب سعادت لم یزلی بر روی ارباب
دولت گشود آنحضرت خاطر همایون از جشن عید و آداب نوروز سعید فارغ ساخت

و بر تو التفات بتدبیر مصالح ممالک پرداخت و مدتی بود که خدمت شیخ عبد الوهاب صدیقی از جانب حرمین شریفین
باردوی همایون آمده مطالبه وجوه اوقاف آن بقاع مبارک می نمود در بیولارای عالم آرای حضرت اعلی
میل آن فرمود که رسولی بطرف مصر ارسال فرماید و از وصول موکب آفتاب اشراق بممالک عراق
اعلام نماید و حاصل اوقاف حرمین را بانجار رساند و مجددا احوال آن مقامات متبرکه باز داند و حاوی
اوراق را که از رسالت ولایت گیلان باز آمده بود حضرت اعلی حکم فرمود که برسالت جانب مصر عزیمت
نماید و نشان همایون مکمل ساخته ایام با تمام آن مرام قیام نمود دور گردون بمراد ما کجا دارد دوار
چون مملکت مصر نسبت با سایر ممالک متابعت و انقیاد حضرت صاحب قران نبود و از سلاطین آنجا
تا زمان سلطان جقماق کسی اظهار ارادت و اعتقاد بنسبت حضرت خاقان سعید نمود و چون سلطان
جقماق امیر جکمبوقا را فرستاده بحقیقت راه آن ممالک برایلچیان این بلدان گشاده و چند نوبت
ایلچیان آنحضرت رفتند و بر حسب ارادت باز آمدند در ین وقت که سلطان آفاق بممالک عراق فرمود
و عنایت ملک خلاق کفایت مهمات فارس و عراق نمود آنحضرت را میل آن شد که قاصدی بجانب
مملکت روان فرماید و از نهضت رایت همایون اعلام نماید و آنحضرت را در تحریر نشان سلطان
مصر و رعایت ناموس سلطنت و ملاحظه یوسون محبت و مودت اهتمام تمام بود و بخت میفرمود که
صورت نشان بترکی و فارسی نویسند و امر احتیاط نموده بموقف عرض رسانیدند و بموجب فرموده
آن را عربی ساخته بمجلس همایون آوردند و در حضور امراء و وزراء افاضل و موالی و اماثل و اهالی خوانند
مضمون آن را باز نمایند و اگر محل مناقشه باشد تغییر کرده هر نوع که قرار یابد منشی تحریر نماید و چون مکمل
شود آنحضرت مهر بر روی نشان فرماید و چون این نوع احتیاط در نشان مصر واقع بود قلم شکرین
رقم میل آن نمود که چشمه نوشین دوات را به نبات مصری نشان عذب بیان شیرین سازد و موسی انشا
آثار ید بیضا بسحر انگیز آن مصر جامع انشا نماید و صورت نشان اینست بسم الله الرحمن الرحیم
شاهرخ بهادر دین الی المقام العالی الاشرفی الاعظمی الامجدی المرابطی العالمی العادلی الباذلی
الملک الظاهر جقماق بیک افاض الله معدلته و احسانه و رفع الی الفرقدین شانه بعد حمد الله الذی تلالا دلایل
انوار وجوده و علی وجنات الکاینات وشهد بوحدانیته وصف صنوف الکونات یکرم عباده بمواهب
الحسنات و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السیئات و الصلاة علی من اوتی بالمعجزات
الباهرات و علی آله و اصحابه نجوم الزاهرات حتی الیکم فنون التحیات الزاکیات و التسلیمات

الواجبات من فرط المودة والاتحاد وكمال المحبة والوداد ۔ وهمة الشوق لا انفصام لها ۔ فصحت بهما
لسان مقال ۔ وقد انتصبت الرايات المنصورة الآيات وارتفعت الاعلام المسعودة والاعلام
لضبط ممالكنا العراق واستهوت طيور الاشتياق واستدعت ضمائر الوفاق الى استعلام سلامة
احوالكم واستخبار سعادت ايامكم ثم الذي نعلم به ان بعض اوقاف الحرمين الشريفين زادهما الله
تعالى نورا واحتراما في ممالكنا المحروسة وما يحصل منه في كل سنة يذهب به اليهما وقد تكاثر الاخبار
وتواتر الآثار انه لم يصل منه شيء كما ينبغي الى الفقراء المستحقين بناء على ذلك ارسلنا الكريم
المولى الاعظم الفاضل الكامل اسوة الحذاق كمال الملة والدين عبد الرزاق بلغ الله تعالى اعلى مدارج
الاستحقاق خلف قاضي حضرتنا وامامنا المقرب بين يدينا الى مواهل الحرمين الشريفين ان يعينوا
رجلا صالحا يعرفه هذا المولى المرسل ويجيء ذلك الرجل كل سنة ويذهب بالحاصل من الوقف المذكور
ويوصل الى مصارف الوجوب ومظان الاستحقاق ممن لهم حق فيه ويثبت لا الخلاف وينبغي ان يكون
على القاعدة المستمرة ابواب المكاتبات العالية مفتوحة ومسالك المراسلات مسلوكة والباقي
من الاحوال والاقبال مفوض الى تقرير المولى الاعظم المشار اليه بلغكم الله تعالى الى اسنى المطالب
وانجح المقاصد والمآرب واصدرنا ذلك في اواسط ذي قعدة الحرام سنة خمسين وثمانمائة والحمد لله
رب العالمين والسلام على من اتبع الهدى رب اختم بالخير والعافية والحسنى وسلطان عالیشان
معز السلطنة والدين ميرزا سلطان ابوسعيد گورکان که شرح سلطنت و مدت دولت او خواهد آمد
انشاء الله تعالى حاوی اوراق را در مشهد مقدس طلبیده از نشان مصر و شرح احوال
استفسار نموده نشان را دیده محل مهر احتیاط فرموده فرمود که نشان را پارسی کنند و صدر حضرت
نشان شرف جهان مولانا جمال الدين عبد الرحيم نشان را پارسی کرده بعرض رسانیدند و مضمون
آن را بهمایون مناسب گذرانیدند ۔ کجا بودم اکنون فتادم کجا ۔ عنان سخن شد ز دستم جدا
بیایم دگر بر سر کار خویش ۔ بگویم سر انجام اخبار خویش ۔ و درین ایام در پیشاوری فرمان جهان
مطاع نفاذ یافت که امراء عظام امیر مظفر الدین سلطانشاه برلاس و غیاث الدین امیر شیخ
ابو الفضل کوکلتاش و امیر نظام الدين احمد بطرف میرزا سلطان محمد رفته او را دلالت نمایند
تا باردوی اعلی آید و اگر تاخیر و تعلل نماید امر اعذار او را مسموع ندارند و شاهزاده را عنان گرفته
بدرگاه جهان پناه آرند و عنایت نامه در صحبت شاه محمود دیباول پیشتر ارسال نمودند

و امر استعفاف عزیمت فرموده بر دیگران سابق و بر همگنان فایق امیر شیخ ابو الفضل متوجه پادشاهزاده
ملاقات کرد از روی اخلاص و پیشگوئی سخنان سودمند و نصایح دلپسند بعرض رسانید و خوبی
لطایف شاهزاده را مایل گردانید که ببارگاه سلاطین پناه آمده عذر گذشته خواهد و تدارک
تقصیر نماید و حضرت خاقان سعید تا آخر ذی الحجه در منزل قشلاق بوده گاهی ارزد و معتاد مشکار
می نمود اما بهیچ وجه اثر ضعف در بشرهٔ میمون و طلعت همایون واضح و لایح نبود **ذکر واقعهٔ حضرت
خاقان سعید مغفور و رحلت او از دار غفلت و غرور بعشرت سرای تحیت و سلام** مالک ممالک ابداع و انشا بمنشور
یفعل الله ما یشاء طغرای کل شیء هالک الا وجهه بر ناصیهٔ مرادآفریده خواهد کشید و شربت مرارة
فراق بموجب کل نفس ذائقة الموت از جام حمام بکام و ناکام می باید چشید طراوت بهار بقا
و نسیم حیوة بخش زندگانی بکشافهٔ فنا و آسیب تند باد خزانی مقرون است و جام نشاط عمر گرامی
بشراب تلخ ناکامی لبالب مشحون ۔ خوش است عمر دریغا که جاودانی نیست ۔ پس اعتماد برین پنج
روز فانی نیست ۔ هرچند واقف خبیر از تحریر این تقریر و هوشمند لبیب از تشبیب این تنبیه اندک
حال حیث و مقصود ازین قصه کیست اما شرح احوال و بیان واقعه از روی اجمال آنست که حضرت
خاقان سعید چون خاطر سعید خطیر و ضمیر عالم گیر از تدبیر مهم میرزا سلطان محمد جمع فرموده و صورت
نصرت و ظفر در آینهٔ مقصود بحسن توجهی روی نمود چنانچه مجددا ممالک هفت کشور و اطراف بحر و بر
در قبضهٔ اقتدار امراء کامگار قرار یافت و انوار مرحمت آنحضرت بسان آفتاب جهانتاب
بر مشرق و مغرب عالم تافت و در بسیط بلاد عدل و داد بنوعی انبساط داد که بهمه کس چون آفتاب
طشت پر زر از باختر بخاور میبرد و از بیم متعرض بی باکان ذرهٔ غم نمیخورد ۔ پیر و دیگت از عدل تو
خورشید فلک ۔ تا قاف تا قاف جهان طشت زر افشان بر سر ۔ در مینو لا نقصان یمین الکمال کمال
نمود و سپهر بی مهر خدنگ بلا از کمان جفا گشود و آفتاب دولت که از اوج جلال تافته بود روی
بزوال آورد و اسباب سلطنت که در غایت کمال ارتباط یافته بود میل انتقال کرد ۔ اذا تم امر دنا نقصه
توقع زوالا اذا قیل تم ۔ و شرح واقعهٔ جانسوز و بیان حادثهٔ غم اندوز آنست که حضرت خاقان
سعید عازم قلعهٔ طبرک شده احرام زیارت مقابر اکابر تربت و صباح نوروز بر اسب گردون پیکر
نشست و چون توسن ایام آغاز بدلگامی کرده بود مانسکه با مساک و نگاهداشتن عنان
چون دولت جهان وفا نمی نمود آنحضرت را از کوهه بستر فلک نهاد ملالت روی داد اخذ

تقدیر کرد مرگ بر آن آسمان و زمین منقاد حکم و زبون زین تعیین است مخده پیش کشید و آنحضرت در محفه رفته
و اندک مسافتی قطع کرده ورد معده که معتاد بود قوی گشت و مرض صعب مستولی شد و حضرت غفران
پناه ادای شهادتین اشتغال نموده مراجعت فرمود و پیش از وصول ببارگاه جهان پناه شهباز عمر
ودیعت حیات را باز داد و بلبل روح پاک پادشاه هفت اقلیم بذروهٔ فلک رسید و از سرای سپنج
و منزل عنا در ریاض حدایق قدس و بساتین انس خرامید افاض الله شآبیب الغفران **شعر**

قضی الحق بین الناس بالحکمة ٭ ینال بهاء الزلفی و وصل مؤبد ٭ ولو کان انسان یدوم له البقا
تذکر حبیب الله ما مات احمد کجا شد آن شوکت سلطنت و جهانداری و کی بود آن قوت
دولت و کامگاری فروغ طلعت آفتاب سیما مانع قضاء آسمانی نشد و شکوه افسر فلک فرسا
دافع تقدیر ربانی نگشت جهان از هول این واقعه حیران ماند و گردون از مهابت این مصیبت
سرگردان گشت و در تاریخ این الم طفل کرایان قلم صورت واقعه بر صفحه ایام نگاشت و بنگار
گوهربار این در آبدار در گوش روزگار یادگار گذاشت ٭ پادشاه ربع مسکون خسرو صاحبقران
شاهرخ سلطان که نامش ملک آیین بود ٭ سال تاریخ وفات او برین کردم حساب ٭ کز حساب
که بود سنه چنین بود ٭ و این واقعه صباح یکشنبه بیست و پنجم ذی الحجه موافق اول روز فروردین
ماه جلالی در فشاوری وقوع یافت ٭ هفتاد و دو سال عمر آنحضرت بود ٭ پنجاه سال بر سریر سلطنت
و مستقر خلافه آیین جهانگشایی و قوانین فرمان روایی بعالمیان نمود و جهان را بعدل
و داد و تعمیر بلاد و توفیر عباد معمور و آبادان فرمود از سرحد چین تا نهایهٔ مصر و از اقصای
ترکستان تا پایان هندوستان تابع زمان او بودند و امثله و احکام همایونرا امتثال و انقیاد
می نمودند و معارک ممالک که بکرات و مرات در اطراف و ولایات مرتب و مرصوص شد
همیشه آنحضرت بر وفق والله یؤید بنصره من یشاء الفتح و الظفر معهود و مخصوص گشت
و در هیچ مصاف مغلوب و مقهور نشد و در هیچ معرکه منکوب و مکسور نیامد و اوقات همایون و ساعات
میمون بعد از ادای مفروضات و قضای مستحبات بضبط مهمات ملکی مصروف بود و زمام
اهتمام بصوب مصالح دین و دولت معطوف میفرمود و پیوسته پیرامون مجلس عالی افاضل
موالی و اماثل اهالی حاضر بودند و در فواضل اوقات و فواصل ساعات بمباحث علوم دینیه و مذاکره
فنون یقینیه و قراءت کتب تفسیر و حدیث و فقه و تواریخ اشتغال مینمودند و آنحضرت در سفر

در مجلس عالی

و حضر ایام بتفریح سرهای الا ماشاء الله روزه میداشت و هر هفته شب دوشنبه و پنجشنبه و جمعه حافظان
خوش الحان بتلاوت کلام ملک علام مشغول بودند و چون بلبلان هزار دستان نغمه داود و صد گونه نوا
موسیقی از سر صاحبدلان میربودند و مداومت آنحضرت بر نماز چاشت و اوابین لازم و دایم بود
و از جمیع ملاعب ملاهی محارم و مناهی اجتناب و احتراز می نمود القصه چون آنحضرت از دار محنت
و غرور بجنت سرا سرور خرامید از روز تا شب از خاصه مردم پنهان ماند و چون شب آمد ٭
شب آمد چه شب آنکه دامن سیاه ٭ فرو بسته ظلمت بهر مشرق و راه ٭ شبی سخت بی مهر و تاریک چهر
بتاریکی اندر گرو دست مهر ٭ فرو دوخته لب بمسمارها ٭ ستاره گره بسته بر کارها
و آنحضرت را نعش ببرد بود چنانچه در آخر مجلد اول مفصل است ٭ میرزا الغ بیک گورکان ٭
میرزا ابراهیم سلطان ٭ میرزا بایسنغر ٭ میرزا سیورغتمش ٭ میرزا محمد جوکی ٭ جان اغلن ٭ و بار دی
این دو پسر در اوان صغر بعالم دیگر رفتند و باقی اولاد امجاد صاحب کلاه و بارگاه و لشکر و سپاه
و امرا و دیوان و حکم و فرمان و جهاندار و فرزندمند بودند و در زمان آنحضرت بسرای آخرت توجه نمودند
و از ایشان فرزندان ماندند از میرزا ابراهیم سلطان میرزا سلطان عبدالله در تخت فارس و از میرزا
بایسنغر میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد و میرزا ابوالقاسم بابر و از میرزا سیورغتمش میرزا سلطان
مسعود و میرزا قراجار و از میرزا محمد جوکی میرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر و آنحضرت ولایات که سیورغال
شاهزادگان مرحوم بود همه را بفرزندان ایشان عنایت فرمود چنانچه در زمانی که صورت واقعه روی
نمود از فرزندان صلبی غیر میرزا الغ بیک گورکان کسی دیگر در حیات نبود و دو دختر که فرزندان میرزا محمد
سلطان میرزا یحیی و میرزا محمد جهانگیر در عقد ازدواج داشتند و دو حرم محترم گوهرشاد آغا و آق
سلطان آغا و از حضرت خزاین و دفاین جواهر و لآلی و طلا و نقره مسکوک و غیر مسکوک و [illegible]
کتب و خزانه جامه و فراش خانه و جباخانه از جبا و جوشن و زره و خود و باقی اسباب محاربه و مقاتله
بسیار ماند و کارخانات اسب و شتر و گوسفند و لشکری عدد و سپاه بیحد و غلامان و کنیزکان فراوان
بودند و متروکات آنحضرت بوجهی که در دفاتر مثبت و محرر است و پیش محاسبان و اصحاب وقوف
محقق و مقرر و در وقت تحریر بنقل از دفترخانه همایون آورده ثبت نمود بر نحوی است جمیع متروکات
حضرت خاقان سعید که در روز واقعه ضروری موجود بود این است مفصل

متروکات حضرت خاقان سعید انار الله تعالی برهانه

و در روز واقعه از شاه زادگان میرزا ابوالقاسم بابر بهادر و میرزا عبداللطیف و میرزا خلیل سلطان
فرزند میرزا محمد جهانگیر که نبیره و دختر آن حضرت بود در اردوی علی حاضر بودند و از علما و امرا
میرزا امیر پیر لقمان برلاس کسی دیگر نبود چه مجموع امرا همه آورده میرزا سلطان محمد رفته بودند
مهد علیا گوهرشاد آغا که بلقیس زمان و زبیده دوران بود نظر بر بستر حضرت رفته سعادتمند
میرزا الغ بیگ کسی پیش میرزا عبداللطیف فرستاده و پیغام داد که حضرت خاقان سعید از میان رفت
و دیگر الوس سرداری و سروری ندارند ترا پادشاهی می باید نمود و مردم را دستگیری کرد میرزا عبداللطیف
نعش مبارک را نگاه داشت روز دیگر چون صباح جبین صبح محشر وقوع اکبر در عالم اصغر ظاهر شد و ندبه و نفیر و نوحه
امیر و وزیر و صغیر و کبیر گوش از کنگره ایوان گذشت چتر عقاب سیما را که شهباز فلک سر فرود نیاوردی
چراغ زاغ ماتم زده واژگون ساختند و ناچار با ابتهاجش چون از سر حسرت دور شده بود مانند خلخال خوبان
در پا افکندند و اگر جناب را دنبال چون کاکل ترکان بستند و چون غالیه ایشان
نیل مصیبت بر روی کشیدند زینهایی که بکواکب ثوابت جوزا و عقود عنقود ثریا مرصع و ملمع بود
باژگونه بر اسپان نهادند ماه رویان چون شب پلاس کبود پوشیدند و روز آن بود و خورشید
غداران چون سایه بر خاک نشستند و جای آن داشت میرزا عبداللطیف از برانغار بپای توق
آمد و اکثر لشکر پیش او جمع شدند و میرزا ابوالقاسم بابر با خواص ملازمان متوجه صوب خراسان
گشت و میرزا خلیل سلطان موافقت میرزا ابوالقاسم بابر عزیمت نمود و چون اردو بازار
بر سر گذار واقع بود مردم ایشان دست بغارت برده بر سبیل دست انداز هر کس چیزی ربود
و لشکر از چنبر ضبط و مهمات از مرکز ربط بیرون رفت از جیب درافت نفیر عام برخواست
میرزا عبداللطیف گرد اردو بر آمده چند کس را بسیاست فرمود و آتش فتنه که اشتعال یافته بود
تسکین داده آن روز تا شب بضبط و دارایی سپاه اشتغال داشت و صورت جهانداری بر لوح
اندیشه می نگاشت روز سیوم نعش مغفرت مآب در محفه نهاده عازم خراسان شدند و تیر خروش
و زاری از نشانه مهر و هدف سپهر بگذشت فتنه خفته چون چشم نرگس دیده بشوخی جستن آغاز
باز کرد و عدل معتدل مزاج چون غنچه سر عجز و ناتوانی بر زانوی حسرت نهاده ارکان جهان
متزلزل شد و اساس مختل گشت   او کوه حلم بود که برخواست از جهان   بی کوه کی قرار پذیرد جهان
خاک   و میرزا عبداللطیف روز اول که صورت واقعه پدیدار نمود قاصدی بجانب سمرقند پیش

میرزا الغ بیگ ارسال نمود و چون لشکرهای جهان بی سر و سامان گردیده منزل بمنزل بطرف خراسان روان شدند
جمعی مردم شریر فتنه انگیز بمیرزا عبداللطیف رسانیدند که مهد علیا گوهرشاد آغا باتفاق ترخانیان
قصد غدری دارند و شاه زاده در اصل طبیعت متلون مزاج بود و محبت مهد علیا گوهرشاد آغا
نسبت با میرزا علاء الدوله معلوم داشت بحکم من یسمع یخل بر نوع سخن که از شاه زاده السنه و افواه
به پیشگاه خاطر آگاه نماید و قوت سامعه علت مأخذ او نماید هر آینه در آیینه خاطر صورت تردد
روی نماید و کلک اندیشه نقش آن بر لوح ضمیر بوجهی دیگر آراید بنا بر آن میرزا عبداللطیف بغایت
متوهم و متفکر شد و جمعی معتمد محل خیانت یافته او را بران داشتند که مهد علیا و ترخانیان
و مردم امیر نظام الدین احمد را حاضر کرده تمام مردم که از ایشان متوهم بود دربند فرمود و این صورت
سلخ ماه ذی الحجه میان خوار ری و سرخه سمنان روی نمود و میرزا عبداللطیف بعد از فراغ خاطر
جلگه سمنان فرمود و انجا ماه محرم بنخجیر غره غرا نمود شاهد رعنای سبزه زلف مطرا نمود
و چون حضرت خاقان سعید را ممالک جهان در تحت فرمان و از فرزندان گرامی در اطراف هر
یکی کار فرمان می بود و میرزا الغ بیگ بر سریر مملکت ماوراء النهر و ترکستان در کمال استقلال
تمکن داشت و مملکت روی زمین را ملک یمین خود می پنداشت و میرزا علاء الدوله که در دار السلطنه
هرات بود گنجهای جهان تصرف نموده دعوی انا و لا غیری سمیر ضمیر او بود و میرزا سلطان محمد
که فارس اساس سلطنت بنیاد نهاده و ابواب عدل و داد بر روی جهانیان گشاد و میرزا سلطان
محمد اگر چه بی یراق و استعداد شده بود کسی دیگر در خاطر او خطور نمی نمود و امیرزا ابوالقاسم بابر سلطنت
عالم خود را مسلم میدانست و در آن باب سعی و اهتمام بانجمی تواند و میرزا عبداللطیف از روی
اعلی را سر کرده پروای کسی نداشت و خیال استقلال بر لوح اندیشه می نگاشت و از اولاد و احفاد میرزا
سیورغتمش جمعی در ولایت کابل و غزنین بودند و بچوگان همت گوی سلطنت از میدان تمکنان میربودند
و همچنین میرزا ابابکر ولد میرزا محمد جوکی که در طرف ختلانات بود اظهار اقتدار می نمود اکنون واردات قلم
گوهر نثار آنست که احوال شاه زادگان گرامی سال بسال بتفصیل و اجمال باز نماید و مرجو باشد
و شاید که نقد آن دانش و الله تعالی ع از عنایات الهی چشم میدارم مدد وقایع سنه احدی و خمسین
ذکر حوادث که میرزا عبداللطیف را در راه خراسان پیش آمد در افتتاح این سال احوال اقبال دولت
و اقبال حضرت خاقان سعید باطراف بروج ممالک هفت کشور رسید و کره فتنه و غبار آشوب از هر

خاک تا محیط افلاک صعود یافت و دود آه و شعلهٔ افغان با وج ماه و ذروهٔ کیوان برآمد
کیوان شنید این صوت مه هم شنیده باشد و اردوی بی سر و سامان با دیدهای گریان و سینهای
نالان ببلدة الوزارت سمنان رسید و دوران مقام وزرای عظام خواجه غیاث الدین پیر احمد
الخوافی و شمس الدین علی السمنانی که شب اول واقعهٔ هایله از اردوی اعلی بیرون رفته بودند در سمنان
بخدمت شاهزاده عبداللطیف التجا نمودند و بدستور زمان خاقان مرحوم در دیوان مهر زدند
و شاهزاده بیوسون حضرت خاقان سعید باخلاص تمام متوجه زیارت شیخ ربانی و مرشد
حقانی رکن الملة شیخ علاء الدولة قدس سره شده از روحانیت آنحضرت مدد طلبید و از انجا
بجانب دامغان روان شد و داروغهٔ دامغان سعادت شقاوت فرجام ابواب عصیان
گشاده دروازهای دامغان بسته بود و امرای توجین که خویشان آن نازنین بودند هرچند
نصیحت کردند التفات ننموده در اداء احوال نا باقی و تنگی بجدی بود که میدان بیان از شرح
آن تنگ بود و زبان تحریر از تقریر عاجز شود و عبور لشکر منصور بی یراق از آن حصار دشوار بود
میرزا عبداللطیف فرمود که لشکر دایره وار پیرامون حصار محیط شوند و شهر را بسان مرکز در میان
گیرند و چون لشکر در اطراف شهر فرود آمد شب اول لقمان برلاس شاهزاده را پشت داد و در ورود
بدار السلطنه هرات نهاد و میرزا عبداللطیف بجنگ بسیار قلعه و حصار را منسخر ساخت و شعلهٔ
جهانسوز آتش در تر و خشک آن بلده انداخت و هرچه اسم شیئی بر آن افتد غارت یافت
و خون سعادت قرین بشفاعت قوچیان بخشید و ببلدهٔ متبرکهٔ بسطام آمده شرف آن منزل
و مقام و سعادت زیارت مشایخ اسلام قدس الله تعالی ارواحهم دریافت و مجاوران آنجا
بعرض رسانیدند که چون میرزا ابوالقاسم بابر اینجا رسید قاصدان از طرف ولایة جرجان
بطلب او آمدند و او چون ابر و باد بمملکت استراباد در آمد و بیان این سخن آنست که حضرت
خاقان سعید قول همایون فرموده که هر سال چند امیر تومان قشلاق در ولایة جرجان کرده از
طرف دشت قفچاق و اوزبکان قزاق برحذر باشند و درین سال از امرای نامدار امیر هندوکه
بود و چون خبر واقعهٔ ناگزیر از جانب ری بامیر رسید اول ضبط اسپان دیوان و اموال و جهات
امرا اهتمام نمود و قاصدان از چند راه بطلب میرزا ابوالقاسم بابر فرستاد و شاهزاده سلطنة
مملکت مازندران و تمام خراسان نوید داد و همانا سابقا بوا عده بوده باشد که اگر صورتی چنین

روی نماید بی توقف بولایة جرجان در آید و چون شاهزاده عزیمت مازندران فرمود امیر هندوکه
چند مرحله استقبال نموده و شرایط نیکو بندگی بجا آورده و مفصل گلهای اسپان بموقف عرض
رسانیده و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و باقی اسباب سلطنت برسم پیشکش گذرانید
و مقبول آمد و مملکت مازندران در قبضهٔ اقتدار نواب مدار قرار یافت و انوار سلطنت شاهزاده
بر اطراف آن ولایة تافت و لتعلمن نبأه بعد حین بشاهی رزی بر آمد مازندران گرفت
و انگه بضرب تیغ تمام جهان گرفت میرزا عبداللطیف برین اوضاع اطلاع یافته بر پل ابریشم آمد
و انجا میل جانب ماوراء النهر نموده باز از آن برگشت و عازم سبزوار گشت و در اثنای راه خبر
آمد که جمعی امرا که با سنته اند و میرزا سلطان محمد رفته بودند امیر سلطانشاه برلاس و امیر سلطان
بایزید برلاس پیش میرزا عبداللطیف می آیند و امیر شیخ ابوالفضل پیش میرزا سلطان محمد توقف نمود
و امیر احمد ارزاده ترشیز بهرات رفت و روز دیگر امرای برلاس رسیدند و میرزا عبداللطیف سبزوار
بطرف نشابور عزیمت نمود و مهد علیا گوهرشاد آغا همچنان محبوس بود و امرای ترخانی هم گرفتار بودند
و در نشابور معلوم شد که میرزا علاء الدولة در هرات گنجهای جهان گشا و زر بسیار بهم کرده و جمعی بهادران
بطرف مشهد فرستاده و اتمام این کلام نوعی بسطی سرانجام خواهد یافت **ذکر سلطنت میرزا علاء الدولة
باستقلال و گرفتاری میرزا عبداللطیف** از لمعات نیرات کلمات سابق و رشحات منشات کلکات
مناسق خاطر آگاه انتباه یافته و پرتو شعور بران تافته که حضرت خاقان سعید دران زمان که رایت
آفتاب اشراق بصوب مملکت عراق برافراشت میرزا علاء الدولة را در دار السلطنه هرات بجای خود
گذاشت و چون در ملک ری واقعهٔ واقع شد مهد علیا گوهرشاد آغا قاصدی همعنان باد بصوب هرات
فرستاده و صورت واقعه اعلام داد و میرزا علاء الدولة چو بهای خون بر چهرهٔ لاله گون روان ساخت
اما داعیه که در ضمیر دل بود بر صحرا انداخت و با امرا مشورت نموده مصلحت چنان دیدند که یک جمعهٔ دیگر
بدستور معهود خطبه بنام و القاب جناب مغفرت مآب مزین باشد و چون مردم بسیار از اردو
آمده بودند واقعه پنهان نماند بیت درد فراقش تا کنون از دل نهان میداشتم چون فاش شد یکبار دیگر
چه پنهان دارمش آواز ناله و شیون از مرد و زن بعیوق بر آمد و صدای فریاد و زاری از
اوج گنبد زنگاری گذشت و میرزا علاء الدولة را داعیه بود که استرضای عم بزرگوار میرزا الغ بیگ نماید
و مبلغی نامی و تحفهای گرامی بماوراء النهر ارسال فرماید اما چون جا را از طرف میرزا عبداللطیف

رسید که نسبت با مهد علیا شیوهٔ بی‌حرمتی ورزید و طریق عدوان را عازم است و در عصیان جازم
میرزا علاء الدوله نیز آثار خلاف اظهار کرد و دوال اقبال بر کوس استقلال کوفت و بمصاحبت اختیار الدین
فرمود و خزاین جهان را گشود و چندان زر بلشکر بخشید که پیش از آن در خزانهٔ خیال و کان مخیله نگنجید و از شاه
میرزا صالح ولد میرزا پیر محمد شیرازی و از امرا امیر ادریس ترخان و امیر احمد ترخان را معین فرمود که بر
جناح استعجال نمایند و بطرف نشابور رفته دستبردی نمایند و اساس جمعیت میرزا عبد اللطیف
بر اندازند و مهد علیا و امراء ترخانی را از حبس خلاص سازند و امرا از راه سرخس بمشهد آمدند
که میرزا عبد اللطیف غافلست و تندخویی و درشتگویی عادت ساخته و ایل و الوس را بغارت و تاراج
خان و مان بر انداخته ❊ همه بر وی بد شد کار او ❊ درین شیوه خلقی گرفتار او ❊ و امرا از مشهد
بنشابور آمدند و اندیشهٔ صائب فکر ثاقب بر تدبیر آن کار گماشته و بهادران هر فوجی در گوشه
فرصت نگاه داشته با یکدیگر مقرر کردند که چون جهان مانند دل تباه کاران سیاه شود و سپاه
شب بر لشکر روز فرود آید عزیمتی که دارند با مضا رسانند و خاطر از جانب آن مهم جمع کرده
و چون شهسوار فلک کمیت آفتاب را از میدان آسمان بیرون تاخت و ادهم شام را بغرور در جام
زر اهرم صبح ساخت و شهاب ثاقب گرد قطب گردان شده و فرقدان دیده بان وار در حوادث روزگار
حیران گشته و زهرهٔ نشاط انگیز ترک بزم عشرت گفته و بهرام خون آشام قبضهٔ تیغ تیز و شمشیر
خونریز گرفته ثوابت از بالای پردهٔ نیلی نظاره ایستاده و چشم عبرت بر جابکدستی شعبده بازی گردون شاطر
نهاده امرا و بهادران چون آتش سوزان و بلاء ناگهان صبح شنبه سیزدهم ماه صفر باردوی
در آمدند و مهد علیا گوهرشاد آغا و امراء ترخانی را از حبس بیرون آورده از اردوی بدر بردند
و برغو کشیده شوریدن انداختند ❊ بگردون شد از نای زرین خروش ❊ بدریا بلشکر در افتاد جوش
میرزا عبد اللطیف چون همه شب خواب غفلت غنوده و بر تخت استراحت بفراغت آسوده بود
چون آواز برغو بگوش هوش او رسید از خواب غفلت بیدار گردید و سراسیمه از بستر خواب
برخاست و جلادت نموده صف قتال آراست یلهای دلیران در خفتان افتاد و بهادران
در جولان آمدند مجلس بزم را آهنگ خنگ تیز شد و زخمهٔ سنان از اوتار عروق نالهٔ حزین برآورد
هر چند مردم میرزا عبد اللطیف در میان آن لشکر قطره بود در دریای محیط یا ذره نسبت با جرم بسیط
اما شاهزاده با مردمی که داشت شکوه آن گروه را عدم انگاشت و در میدان مصاف حمله

پیاپی

پیاپی کرده هر طرف می‌تاخت و سرهای گردنکشان را چون گوی در دست و پای خنگ چوگانی می‌انداخت
ناگاه سمند باد رفتار او بسر در آمد و مراد مخالفان بر آمد شاهزاده بعزت تسلیم راهی نهید و بیرون از عجز
پناهی نیافت در غل اسارت و ذل خسار گرفتار شد ❊ سعادت به بخشایش داورست ❊ نه در دست
بازوی زور آورست ❊ و باقی سپاه میرزا دست و گردن بسته امیر جنید بوته و جمعی بیاساریه
و بهر شفاعت ایشان در ربط خلاص شدند و اردوی شاهزاده بغارت رفت و زلزال در منازل افتاد
و خروش ناله و نفیر باوج فلک اثیر رسید و سپاه میرزا علاء الدوله مفتوح رایات و منصور آیات عازم
هرات شدند ❊ همی تا بگردانی انگشتری ❊ جهان را دگرگون شود داوری ❊ یکی را در آرد ز منگام تیز
دگر را ز منگام گوید که خیز ❊ و میرزا علاء الدوله تا سعدآباد جام آمده بود و بشرف ملاقات مهد علیا و امرا
سعدین روی نمود و شکر مواهب الهی بدار سانید و لشکر را بتمنیات شادمان گردانید و اطراف
لشکر از جیب دولت بجو تر صورتی بر آراست قبهٔ بارگاه از ذروهٔ مهر و ماه گذشته و ذیل شادروان
با ایوان کیوان گذاشته تخت بخت بر فرق مشتری نهاده و مسند دولت از اطلس نعمت
آفتاب ترتیب داده بر سریر سلطنت نشست و اطراف مجلس با امراء کبار و بهادران نامدار
زینت یافت و فرمان فرمود که میرزا عبد اللطیف را از جانب جنیب آورده کمرش از میان
گشاده و بلا و محنت روبرو او نهاده پیش تخت سلطنت رسید و میرزا علاء الدوله در کمال
سلطنت و عظمت پرسید که چرا با مادر خود این بد بنیاد کردی شاهزاده در جواب گفت من
بد کردم جفا دیدم تو نیکی کن تا وفا بینی میرزا علاء الدوله خطای آن بر صحیفهٔ خطا و قلم عفو بر جرم
جریمهٔ او کشید و خرگاهی خاص جهت او معین نمود و مستحفظان مقرر فرمود و اعلام ظفر اعلام
از سعدآباد جام بطالع سعد و فال همایون عازم دار السلطنه هرات شد و در مستقر دولت
و مرکز دایرهٔ خلافت نزول اجلال فرمود سادات و موالی و مشایخ و اهالی مراسم دعا و ثنا بشرایط
نثار بجا آوردند و میرزا عبد اللطیف در حصار اختیار الدین محبوس شد ❊ شمشیر چوب
نبود بآلک ز غلاف ❊ آینه را چه عیب آینه دان بود ❊ و نقش مغفرت مآب بابر در آیین پادشاهی
و بیوسون شاهنشاهی در مدرسهٔ مهد علیا در گنبد خوابگاه میرزا بایسنغر مدفون ساختند
فیا دافنیه فی الثری ان لحده ❊ مقر الثریا فادفنوه علی علم ❊ در خاک تا مقرر است چشم عقل دید
دانست که گنج بود در درون خاک ❊ اساس سلطنت اندراس یافت و لباس خلافه خلافه تغیر یافت

ماه تمام ملک بزیر نقاب شد آب حیوة خلق در نیغا مضطرب شد • رسم آش داد طعام و ختمات کلام ملک
علام بتقدیم رسید والملک لله تعالی وحده وانه لایزول • ملک خلافت باقی و پاینده بعد ازان
آثار شرع مصطفوی و دوکر مباهات • و چون واقعه آنحضرت در ولایت ری واقع شد و اقرب
اولاد وی دران بلاد میرزا سلطان محمد بود مناسب چنان نمود که جواد خوش خرام قلم عنان سخن
بجانب او معطوف سازد و بشرح و بسط دران باب فضلی پردازد • گره بتوفیق یزدان این قلم
دارد قلم **ذکر عزیمت میرزا سلطان محمد بجانب فارس و عراق و تسخیر ممالک بتمامیها** میرزا سلطان محمد
چون از واقعه هایله خبر یافت و شعلهٔ آن آتش جگرسوز در درون محزون او تافت تاج خسروانی از
دود اوج پادشاهی از بر بینداخت و از چشم خونبار بر صفحهٔ رخسار لاله عذار جیحان ساخت
و علی العزا از نواحی جمجمال و خرم آباد متوجه ری شده در منزل خاقان مغفور نزول فرمود
و پای دل شکیبائی شکسته بوده میگفت • فقفا رجالا للتصبر والاذی • و ملکا الغوانی العلی
والمآتم • وازانجا عنان مراد بر سمت دارالامان اصفهان انعطاف داد و آن بلده
فرخنده از قدوم موکب همایون فرحت فزای بلاد و ربع مسکون شد • گذارش گر دفتر خسروان
چنین کرد مهد گذارش روان • که چون در صفاهان کمر بست شاه • رسانید بر چرخ منصفم کلاه
صفاهانیان بدامانش کمر خواستند • بدیبا و گوهر بیاراستند • اکابر و اعیان صفاهان
که پایمال عنا و پی سپر محنت و بلا شده بودند بیمن مقدم شاهزاده بسیط بساط نشاط
و فرح و انبساط نمودند و جبی را که در ساوه بفرمان حضرت خاقان سعید آسیب فنا رسید
شاهزاده بازماندگان ایشان را رعایت و عنایت فرمود و همه را با نواع دلجوئی نمود و بعد از
چند روز که ممالک عراق بطلعت آفتاب اشراق نور و ضیا و رونق و صفا یافت و اطراف آن ولایت
از آثار عدالت نظامی از سر و قوامی دیگر گرفت میرزا سلطان محمد عزم تسخیر مملکت فارس نمود
و با لشکر فراوان از دارالامان اصفهان بجانب دارالملک شیراز نهضت فرمود و درین اثنا شیخ
محب الدین ابوالخیر که صاحب اختیار تخت فارس بود و حضرت خاقان سعید پیش از یورش عراق او را
بهرات آورده حبس فرموده و بعد از واقعهٔ آنحضرت میرزا علاءالدوله او را بیرون آورده محترم ساخت
و او بر جمازه سوار شده عازم عراق شد و درین محل بمیرزا سلطان محمد پیوست و ملازم مزاج
اشرف شده و حضرت شیخ بسبب کینه دیرینه که در خاطر از شیرازیان داشت بسعی تمام باعث انتقام

کشت

گشت و میرزا سلطان عبدالله چون ازین حال آگاه شد لشکر بیقیاس از اطراف مملکت فارس جمع آورده
بعزم مقابله و قصد مقاتله از شیراز بیرون آمد و مسالک آن ممالک محکم و مضبوط داشته چند روز
دو لشکر در برابر یکدیگر از ماورای تلال جبال روز گذرانیدند و درین ولا امیر حاجی محمد خنا شیرین از جانب
کرمان با لشکر فراوان رسید و در سلک بندگان منتظم گردید و مواد شوکت میرزا سلطان محمد ازدیاد
یافت • دو لشکر برابر شد آراسته • شد از هر طرف بانگ برخاسته • دو دریا ز دو سو در جوش و خروش
دو دریای آتش بجوش آمده • عاقبت الامر بوقت صبح که سلطان مالک رقاب آفتاب رایت
نور برافراشت و بعزم جهانگشائی تیغ شعاع جهان اقطاع برداشت و سیمرغ تیز منقار
در فضا منزمان ثوابت و سیار برانگیخت و سیمرغ زرین بال آتشین منقار بر بالای کوه قاف
بر آمد و زاغ شب از بوم جهان بگریخت قراولان میرزا سلطان محمد باغیه بر فراز کوه آمدند و کار
ازان گذشت که بتدبیر و حیله روز گذرانند شکل مصاف و پیکر پیکار بدیدار گشت **بیت**
خروش کوس و بانگ نای برخاست • زمین چون آسمان از جای برخاست • علم داران علم بالا کشیدند
دلیران رخت بر صحرا کشیدند • از طرفین صف قتال و جدال آراستند و از هر جانب که متاعی بود
بکران برخواستند میان آسمان و زمین غباری برخواست که جز بباران خون نمی نشست
و جابجا با تن تراعی پیدا شد که جز بحد شمشیر منقطع و منفصل نمی پیوست فارسان فارس بر بالای تیز
و گیسوی خم بر خم چنان فتنه بودند که روز مصاف زنشتر کاف می پنداشتند و دلیران اصفهان
بدولت سلطان خراسان جام مالامال خون جگر که ساقی اجل میداشت شراب ناب می پنداشتند
لب بر لب خنجر آبدار نهاده و گردن بحلقهٔ زلف کمند تابدار داده در پای علم سراندازی و در عشق
ظفر جانبازی میکردند • بجنبش درآمد دو دریای خون • شد از موج آتش زمین لاله گون • سنان
بر سر سوی بازی کنان • بجون روی دشمن نمازی کنان • لشکر فارس اکثر اهل حرفه بودند و هنگام
مصاف میل صنعت مینمودند و در بازار پیکار بی کاری نشستند و در وقت گیر و دار صاحب
بسیار و مایه داری رستند چو مرجان جوهر جا بنوک پیکان در رشته میکشیدند و بر در اشک
یاقوت لبان نمی بخشیدند و هر طرف با الماس تیغ فتنه می انگیختند و خون لعل زمرد خطان بر خاک
هلاک میریختند صرافان که از خانه فرود دانی دوستی جه سیم را برجه القلب ترجیح مینهادند نقد
جان و گنج روان از در چارسوی معرکه رایگان میدادند و هاقین در میدان مصاف تخم فتنه میکاشتند

دهد اس تیغ سرها بر مثال خوشه بر میاشند و با جنابان در گلزار کارزار از عارض لاله رویان گل ارغوان می‌شاندند جراحان بمیل سنان خاطر خستگان میخراشیدند و بجای مرهم نمک بر جراحت می‌پاشیدند فصادان نیش اجل بر رگ جان میزدند و مادة الحیوة را از مجاری شرایین اخراج میکردند القصه از اطراف و جوانب جنگ مهیش بردند و میرزا سلطان عبدالله سعی و کوشش بسیار نمود و لشکر فارس آثار شجاعت بظهور آوردند ؛ سپاه از دو سو بر سر بار کی ؛ بجنبید لشکر بیکبارگی ؛ سم بادپایان پولاد نعل ؛ در رنگ کمانهای بازو شکن ؛ لبی خلق بارزه از خویشتن ؛ ستیزه دو لشکر چو از حد گذشت ؛ زمانه یکی ورق در نوشت ؛ قوی دست را فتح شد رهنمون ؛ بزنهار خواهی در آمد زبون ؛ عاقبت نسیم فتح و نصرت از مهب و ما النصر الا من عند الله بر علم دولت میرزا سلطان محمد وزید و صبح اقبال از مطلع آمال او دمید و لشکر فارس با سر باس بر ایشان غالب شده ؛ بیکبار از هم فرو ریختند و از خسته و کشته در میدان جنگ کوه و پشته بهم بر شد و سرهای گردنکشان با خاک راه برابر گشت و میرزا سلطان عبدالله روی از میدان ستیز به بیابان گریز نهاد و بانواع محنت خود را بقلعه اصطخر رسانید و بهرگونه مشقت چند روز در آن قلعه گذرانید و لشکر فارس غارت بیقیاس یافته عراقیان از نقود بسیار و جواهر بیشمار کان امیاء و بحار استظهار شدند و ملک فارس که بمنزله فذلک ممالکست داخل حوزه دیوان اصفهان شد و میرزا سلطان محمد شکر مواهب الهی بجای آورده عزیمت دار الملک شیراز نمود و اکابر و اعالی سادات و موالی و اعیان و کلویان شرایط استقبال تقدیم رسانیده مراسم نثار و پیشکش بجا آوردند و شاهزاده همه را بمواهب انعام و مواجب اکرام اعزاز و احترام فرمود و اقضی القضاة امیر سید نظام الدین احمد را بابسته‌ها میرزا سلطان عبدالله ارسال نمود و اقسام قسم یاد کرد که قصد قتل او اصلا و قطعا نکند و رعایت جانب او بانواع شفقت بظهور آرد و مرتضی اعظم عازم قلعه شد و این سخن مشهور باشد و در کتب تواریخ مسطور که چهار هزار سال صدای کوس نوبت از فلک این قلعه بکیوان و قلعه شکسته که هر سه قلعه برابر یکدیگر واقع است باوج سپهر برین رسیده و سخن فردوسی طوسی ؛ سه دژ کنبدان و سطخر گزین ؛ وطن جای شاهان ایران زمین ؛ اشارت بآنست مرتضی اعظم با سلطان عبدالله ملاقات کرده او را ایمن گردانید و شاهزاده را مستظهر و امیدوار ساخته بخدمت میرزا سلطان محمد رسانید و این پادشاه کریم اخلاق بوعده وفا نموده

کراز

کراز شهرهای عراق و فارس هر جا خواهد باو ارزانی دارند و اگر خواهد بخراسان فرستد میرزا سلطان عبدالله اختیار خراسان فرمود چه میرزا الغ بیک او را نوید دامادی داده بود و میرزا سلطان محمد اسپ و استر و شتر و خیمه و خرگاه و باقی اسباب راه عنایت فرموده نوکران خاصه او را رعایت تمام نمود و اجازت جانب خراسان ارزانی داشت و شاهزاده با هزار حسرت فارس را بازگذاشت و مضمون این مقال بر لوح اندیشه ملال بزبان حال میگذاشت ؛ میروم و ز حسرت ... خبر از پای ندارم که زمین می‌سپرم ؛ چون بخراسان رسید و بشرف ملازمت میرزا علاء الدوله مشرف گردید میرزا علاء الدوله بانواع رعایت و خاطر جویی نمود و مبلغ گرامند عنایت فرمود و میرزا سلطان محمد در تمام ممالک فارس و عراق لوای آفتاب اشراق بر افراشت و تمامی همت بر فراغت حال رعیت و رعایت لشکر گماشت و ملوک و سرداران اطراف عنان ارادت بقبضه اقتدار او دادند و تمام حکام سر بر خط فرمان او نهادند مگر میرزا جهانشاه ترکمان که گردن از طوق طاعت بر تافت و اندیشه خلاف در خاطر او قرار یافت و لشکر فرستاده سلطانیه و قزوین را بتصرف نمود و نسبت با شاهزاده در مقام جلادت و تصلف بود میرزا سلطان محمد چون برین حال واقف گردید فی الحال بعزم رزم او لشکر کشید

ذکر لشکر کشیدن میرزا سلطان محمد بجانب ترکمان در ضمان عنایة ملک مستعان

میرزا سلطان محمد چون از عصیان ترکمان اطلاع یافت و شعشعه این اندیشه بر ضمیر منیر او تافت فی الحال ترتیب لشکر منصور و تنظیم مصالح جمهور فرمان داد و تواجیان باستحضار لشکرها باطراف ممالک فرستاد و نشان همایون بیوسون زمان حضرت خاقان سعید رقم فرمود و مضمون آنکه امیر جهانشاه بعنایات پادشاهانه اختصاص یافته بود اند که چنین استماع افتاد که مردم او بخلاف نشان همایون در ولایت سلطانیه و قزوین مدخل کرده اند بغایت بی قاعده و بیراه است میباید که ولایات مذکور را بنواب دیوان اعلی باز گذارد و دست تصرف اتباع و اذیال او کوتاه گرداند و بآنچه که حضرت خاقان سعید مغفور برای او معین فرموده اکتفا و قناعت فرماید و اصلا در حدود ممالک محروسه در نیاید الا میدان قتال و جدال بتعیین نماید تا آنچه در مشیت حق سبحانه و تعالی باشد بظهور آید و نشان را مهر بر روز زده مکمل فرمود و در صحبت قاصدی سخندان ارسال نمود و نشان با لشکرهای جهان بجانب ترکمان روان شد و چون نشان بمیرزا جهانشاه رسید بمضمون

آن واقف گردید از قوت جلادت شاه زاده حیران ماند و با سپاه بیقیاس بطرف مملکت عراق
و فارس عزیمت نمود و چون مسافت میان آن دو لشکر کینه ور و آن دو سپاه صفدر نزدیک
رسید و عزم رزم میان فریقین مقرر و جزم گردید ❁ چو منزل در آمد بدیدخواه تنگ ❁ دلیران بکین
تیز کردند چنگ ❁ از طرفین رسایل و رسایل روان ساختند و طرح صلح و آشتی در میان انداختند
عاقبت بران قرار گرفت که میرزا جهانشاه صبیه که در پرده عصمت و طهارت دارد بآیین
شریف در عقد ازدواج میرزا سلطان محمد آرد ❁ یکی دختر خود فرستد بشاه ❁ چه دختر که تابنده
خورشید و ماه ❁ و میرزا سلطان محمد سلطانیه و قزوین را برسم شیربها بمیرزا جهانشاه
گذارد و بدین واسطه اسباب یگانگی بیگانگی بدل شد و ضمایر و سرایر بزیور صفا و زینت
وفا آراسته گشت و بنیاد محبت و وداد رسوخ و انعقاد یافت و اتحاد و اعتقاد تمام میان
جانبین استحکام پذیرفت و هر دو سپاه عذرخواه مراجعت نمودند و هر یکی در مستقر دولت
و سریر سلطنت مقام و آرام فرمودند ذکر نهضت میرزا الغ بیگ گورکان بجانب خراسان و باز
رفتن بطرف مملکت توران ❁ چون خبر واقعه حضرت خاقان سعید باطراف ممالک
عالم رسید و میرزا عبداللطیف از حوالی ری قاصد و عرضداشت پیش پدر فرستاد و شرح واقعه
اعلام داد میرزا الغ بیگ از استماع این خبر چندان جزع و فزع نمود و اندوه و اضطراب فرمود
که بیم بود که از حلیت حیات عاری شود و در قبای فنا متواری گردد و خاطر بکلی از مهمات ملکی برداشت
و آیین سلطنت و قوانین مملکت مختل و مهمل گذاشت و اکابر آن دیار و امرا و نامداران با نصایح
سودمند و کلمات دلپسند خاطر خطیر و ضمیر جهانگیر که بیکبارگی التفات از تدبیر امور و ضبط مصالح
جمهور برداشته بود و کار و بار جهان را گذاشته تسکین و تسلی تمام دادند و بلطایف حیل بر سر
رشته اول آوردند و بتجدید رای اقالیم گشای عزم جهانگشایی فرمان داد و تواچیان باطراف
لشکرها فرستاد و لشکر فراوان و سپاه بی پایان زیاده از کواکب بروج و افزون از افواج
یاجوج در سلک استمام انتظام یافته بملجا معین جمع آمدند ❁ جهان در جهان لشکر آراسته
ز فولاد کوهی بر آراسته ❁ و چون اکثر اولاد حضرت خاقان سعید میرزا الغ بیگ گورکان بود دو
فرزند صلبی آنحضرت غیر جناب الغ بیگ دیگری در حیات نبود میرزا الغ بیگ تمام ممالک آنحضرت
ملک خود میداشت و مجال مداخله غیر محال می پنداشت و خواست که پیش از انکه اختلال یا خلل

سریر سلطنت آنحضرت راه یابد عنان عزیمت بصوب مملکت خراسان و رایت منصور با سپاه نامحصور
از خطه فردوس مانند سمرقند بعزم ضبط خراسان نهضت نموده و موکب همایون ساحل جیحون نزول
اجلال فرمود و درین اثنا اخبار انتشار یافت که میرزا ابابکر پسر کهتر میرزا محمد جوکی که بعد از فوت پدر
بموجب فرمان خاقان هفت کشور ختلانات و ارهنگ سالی سرای سیورغال او بود و چون بعرض
وی استماع نمود حشر بسیار و حشم بیشمار جمع آورده بلخ و شبرغان و قندز و بغلان تا حدود
بدخشان ضبط فرمود و داعیه سرکشی و استقلال دارد میرزا الغ بیگ رسل و رسایل در میان گردانیده بتحسین
و لطف تقریر شاه زاده را رام ساخته بر دو بشرف دامادی وعده داد و شاه زاده با حشم
با عظمت تمام بملازمت اقدام نمود اما در جبهه او آثار غرور و استکبار لایح بوده بر اقوال و افعال
عم بزرگوار انکار بلیغ داشت و پیوسته صورت استقلال بر لوح خیال می نگاشت و از امرا کسی که
در دیوان او مهر میزد بمیرزا الغ بیگ رسانید که شاه زاده را عذری در خاطر است و حرکات و سکنات
او بدین معنی ناظر و در خلوات با خواص خود این طرح انداخته و روز و شب این اندیشه می ساخته
میرزا الغ بیگ حزم که رعایت او بر ذمه ارباب دولت واجبست مرعی نمود و تحقیق و تفحص آن التفات
استمام تمام نمود و بیقین معلوم شد که شاه زاده را خاطر بر غدر قرار یافته و شرار آن شر در ضمیر
انوار او تافته میرزا ابابکر را بند فرمود و بجانب سمرقند ارسال نمود و او شاه زاده بود در کمال شجاعت
و بهادری و غایت جلادت و دلاوری بشمایل خوب و خصایل مرغوب موصوف و بلطافت عالم
افروز و حسن جهانسوز مشهور و معروف ❁ از کمال حسن یوسف هر چه دل کردی عیان ❁ در جمال
شاه زاده چشم جان دیدی همان ❁ میرزا الغ بیگ از جیحون عبور نموده قبة الاسلام بلخ لشکرگاه
همایون ساخت و طنطنه تسخیر ممالک در ارتفاع ربع مسکون انداخت و درین اثنا قضیه نشابور
و قضیه گرفتاری میرزا عبداللطیف واقع شد و سابقا میرزا الغ بیگ واقف بود که میرزا عبداللطیف
اردوی بزرگ را سر کرده نعش مغفرت مآبی را می آورد و تصور آن بود که از راه ولایت نسا و ابیورد
متوجه مملکت ماوراء النهر خواهد شد چنانچه میرزا عبداللطیف همین معنی را در موضع پل ابریشم
در حساب گرفته بود و باز از آن برگشته عازم خراسان شد درینولا که خبر حبس فرزند شنید پیش از حد
ملول و محزون گردید و رای ثاقب فکر صائب بر تدبیر آن کار گماشت و نقش استخلاص فرزند بر صفحه
اندیشه نگاشت و امرای کبار امیر ابراهیم ایدکو تمور و امیر ابابکر بیان و میر بایزید و دیگر متوطنان

وتحف و صلات جمع فرموده با ایشان باب استخلاص فرزند مشورت نمود • زیرا که روشن دل را کارها
برآراست پنهان یکی انجمن • ز هر کاردانی برای درست • در آن بستگی چاره کار جست • بچاره گشاده
شود کار سخت • بهمت شکوفه برآرد درخت • ز کوه گران تا بدریای ژرف • باهستگی کار کرد و شگرف
ورای بران قرار یافت که با میرزا علاء الدوله از در صلح در آید تا باشد که گوهر درج پادشاهی
چون لعل بدخشان از زندان کان بیرون آید و میرزا علاء الدوله چون از عبور میرزا الغ بیک آگاه شد
در گنجهای جهان برگشاد • ببخشش دل خلق را کرد شاد • و بخاص و عام انعام عام نمود و چون فیض سحاب
و فروغ آفتاب جهان را بنور جود منور گردانید و لشکران و سپاه بیکران در ظل رایت آفتاب
جمع فرمود و میمنه و میسره و قلب و جناح ترتیب داده از آب مرغاب عبور نمود و میرزا الغ بیک مولانا
نظام الدین میرک محمود صدر را برسالت فرستاد و در باب صلح فصلی مستوفی پیغام داد مضمون آنکه
میرزا علاء الدوله فرزند منست و مراد خانه پدر بزرگوار معاد و امید که مراد و اعیه آن دیار باشد اکنون که
عبد اللطیف را فرستند نزاع بکلی مرتفع است و در خلال این احوال میرزا ابو القاسم بابر که بر ولایت
جرجان و مازندران فرمان روا بود از ولایت جرجان بیرون آمده عزم تسخیر خراسان فرمود
بدستوری رخصت راستان • بلشکرکشی گشت همداستان • یکی روز کز گردش روزگار
بدست آمدش طالع بختیار • بفال همایون بترتیب راه • بفرمود کز جای جنبد سپاه
لشکری فیل زور شیر افکن • با بلا بس زره و بس جوشن • و مراکب چون کوه آهن تیغ بیدریغ
چون بهرام خون آشام کشیده و خدنگ آتشبار زهرگین آب داده از جرجان روان شد و تا ولایت
طوس رفته شرائط زیارت مشهد مقدسه بجا آورد • ز جرجان روان گشت تا شهر طوس •
بمشهد شد و داد آن روضه بوس • و جمعی برسم قراولی پیش فرستاده و میرزا علاء الدوله نیز گروهی
نیز در ولایت جام باز داشت قراولان طرفین در نواحی جام بهم رسیدند دلیران آن دو سپاه
بر بادپایان آتش سیر رزمخواه آمده خاک را از آب چشمه تیغ سیراب گردانیدند و شرار کارزار
بفندوق فلک اثیر رسانیدند تیغ بارگردنان زبان سرزنش دراز کرده سپر سخت رویی آغاز نهاده بود
کمان از سرگوشه چون چشم یار ناوک خونریز میگشاد عاقبت محمد میرزا که از طرف میرزا علاء الدوله بود
گرفتار شد لشکر میرزا ابو القاسم بابر تا نواحی دار السلطنه هرات تاختند و آثار تسلط و اقتدار آشکار
ساختند و چون شرح واقعه میرزا علاء الدوله شنید بغایت متحیر گردید چه از پیش دشمنی چنان قوی گشته

و از قفا غارت و تاراج از حد گذشته میرزا علاء الدوله بضرورت که بود با میرزا الغ بیک صلح نمود و قرار
برآنکه فاصله میان طرفین ناحیه جکتو باشد میرزا علاء الدوله بهرات معاودت نمود و میرزا عبد اللطیف
از حبس بیرون آورده دلجویی نمود و میرزا و شاهزاده در مجلس خاص نشسته شد و با یکدیگر عهد و پیمان بستند
که با هم خلاف نکنند معهذا آنکه نوکران میرزا عبد اللطیف که در واقعه شتابور گرفتار شده در بند دارند
گذارند و از خزانه تحف و هدایا که لایق است بجانب ما وراء النهر روان گردانند و مولانا جلال الدین صدر
ملازم میرزا عبد اللطیف را روان ساختند و میرزا الغ بیک را از آمدن فرزند فرح و نشاط روی داد
و او را در آغوش مهربانی گرفته از احوال بند و زندان پرسش نمود و خاطر حزین او را بانواع تسلی
و تسکین داده فرمود که بند بر شکنه نه از خواری نهند و قید بر زر نه از کم عیاری • چو چون بمحک بدر شناسائی
زر کوب یافت روی شناسیش از آن بود • و میرزا الغ بیک ولایت بلخ را برسم سیورغال بمیرزا عبد اللطیف
عنایت فرمود و از جیحون عبور نموده در مستقر جلال و مرکز دایره اقبال یعنی خطه فرخنده سمرقند
فرود آمد **ذکر عزیمت میرزا علاء الدوله بجانب مشهد و صلح نمودن با میرزا ابو القاسم بابر** میرزا علاء الدوله
چون خاطر از جانب میرزا الغ بیک جمع ساخت رایت عزیمت بصوب مشهد برافراخت و چنان عزم
نهضت نمود که مرکب سبک عنان صبا گرد از دم او نمیرسید و سحاب گران رکاب آفتاب با زمام اشهب
او عاجز میگشت • تکاور سمند از باد میبرد • زمین را دو چرخ از باد میبرد • سمند بادپا را آنچنان تاخت
که راه منزل دو منزل را یکی ساخت • و میرزا ابو القاسم بابر در ولایت جوشان با دریای لشکر جوشان خروشان
صفها برآراست • شهنشاه ابو القاسم نیکنام • برآراست لشکر بساز تمام • و میرزا علاء الدوله
تا مشهد رفته توقف نمود و امرا و تمام لشکر که در برابر میرزا الغ بیک برده بود بطرف ولایت جوشان
روان فرمود • ز دیگر طرف آن سپاه گران • برآراست میدان کران تا کران • دو لشکر چو شد راست
بر جای تنگ • نمودند بر هم درستی درنگ • مگر در میان صلح آید پدید • که شمشیرشان بر نیاید کشید
و چون آن دو سپاه رزمخواه بدست و گریبان نزدیک رسیدند امرای آن دو پادشاه و مقربان
دولتخواه مصلحت چنان دیدند که میان هردو که مرکان سلطنت و دو لعل تاج خلافت دو پادشاه
عالمقدار و دو برادر بزرگوار صلح و آشتی شود چه میرزا الغ بیک که بحقیقت وارث مملکت خود را میداند
اگر چه فی الجمله تسکینی یافته شاید از آن قرار برگردد و قصد مملکت کند و اگر این دو پادشاهزاده
اتفاق نمایند شاید که بار دیگر متعرض این ولایت نشوند بیت گر اتفاق نمایند و عزم جزم کنند

سنرد که بردّ افلاک را از هم بدرند امرای دولت و ارکان سلطنت در وقتی که هر دو سپاه صفها آراسته
دربرابر یکدیگر ایستاده بودند در میان میدان فرود آمدند و درین باب سخن باطناب کشیده
و عاقبت چنان مقرر شد که ولایة جبوشان در میان فاصله باشد و عهد و پیمان بستند و هر یک
بمنزلگاه خویش گشتند باز • بخوبی شده صلح را چاره ساز • میرزا علاء الدوله از مشهد بجانب دار
السلطنه هرات عزیمت نمود و بتمکین تمام دران فرخنده مقام قرار و آرام فرمود و ازان طرف
میرزا ابو القاسم بابر عنان یکران بصوب ولایت مازندران انعطاف داد و منازل و مراحل
پیمود تا در مستقر دولت و سریر سلطنت نزول اجلال فرمود • چو خورشید آمد ببرج شرف

ذکر نهضت میرزا ابو القاسم بابر بعزم تسخیر ولایة ساری و رعایت سلطنه و کامکاری میرزا ابو القاسم بابر

چون از مملکت خراسان بجانب جرجان و مازندران معاودت نمود و از سرداران ولایت
جرجان استماع فرمود که والی ساری امیر سید شمس الدین محمد سر از ربقه طاعت داری و گردن
از طوق فرمانبرداری برتافت و روی از طریق وفاق بشیوه نفاق آورد و با آنکه مشار الیه و آبا
و اجداد او همیشه باج گذار و فرمانبردار دولت بوده اند و امثله و احکام را امتثال نموده اند نقض
مشار الیه آن قاعده را برانداخته و ابواب ابا مسدود ساخته و چون پرتو این معنی بر ضمیر منیر
روشن شد آتش حمیت در خاطر خطیر بنوعی برافروخت که گفتی بشعله خشم و وفور قهر جان خود
سوخت و فرمان همایون باستعداد سران سپاه و استحضار گردنکشان درگاه نفاذ یافت
و جمعی از امرا مقدم مهم امیر مبارز الدین مندوک برسم منقلای عزیمت نمود و رایة ظفر آیت بعون عنایت
باری برسمت ولایة ساری نهضت فرمود و میرزا ابو القاسم بابر باجساگر گردون مآثر هر یک
آتش سوزنده در صف کارزار و آب خرامنده در میدان پیکار و باد سریع السیر مکان مستوی
و خاک صابر کاه جانسپاری تیغ آتش افشان از نیام انتقام برآورده و سنان فتنه نشان
بر گوش نگاوران راست کرده روان شد در وقتی که شیر سوار تیر در کمان فلک راند بود و گلبن
ارزینت انوار چمن از زیور از هار خالی مانده سحاب سراپرده در فضای عالم علوی کشید
و تتق بر چهره نوربخش آفتاب پوشید • میکند نظر مهر آسمان بزمین • که در میانه ایشان که و تن سحاب •
و از آنجا والی ساری لشکر بسیار چون اوراق اشجار و اقطار امطار فراهم آورد مر خدیو را
مجال جدال نبود و طاقت مقاومت محال می نمود اما بناکام چون خود را در کام اژدها قتال می

وقت ضرورت چو نماند گریز • دست بگیرد سر شمشیر تیز • باد گرد از گرد فتنه برانگیخت و خاک ادبار بر فرق روزگار
ولایة فرو ریخت ایام آتش حرب برافروخت و روزگار شرار شر چون جیوه ملیوخت مر دو لشکر از
طرفین پیش آمدند • دو لشکر بجنبید رزم آزمای • چو سیلاب طوفان که جنبد زجای • دو لشکر بکوهی دو کوه
از شکوه • قیامت بود چون بجنبید کوه • نه بیم از خدنگ و نه باک از سنان • قضا را ابتلیم داده عنان
جمعی از امرا که برسم منقلای پیش رفته بودند مخالفان نیز جرات و جلادت نمودند و گروه انبوه بعزم رزم در جنگ
جنگ در برابر آمدند و جنگ سخت در پیوست • او زکین روزی که مردان در صف میدان رزم
پشت بر جان و جهان کردند و رو در یکدگر • آن زمان گرز گران در میدان چشم گردون گشت کور
و آن زمان کز بانگ اسپان گوش گیتی گشت کر • شهسواران در میان و نیزها چون لان کشان
چون بر اطراف نیستان روز کین شیران نر • هر سپر نقشی همی کرد دید آن دم در خیال
جز سنان چیزی نمیکرد آن زمان بر دل گذر • همچو تیر از هر طرف محبت برق سهم و خوف
همچو گرد از هر طرف میخاست باد شور و شر • و هر چند میدان جنگ و معرکه نام و ننگ جنگل و بیشه بود
و از تشابک اشجار و تداخل اوراق و ازهار مسرح صبا آمد شد نمی بود و درختان سر در سر آورده حجاب شعاع
آفتاب و مانع ضیاء کواکب میگشت و جشمهای را در آرزوی روی مهر آب حسرت در دهان میگشت
درختان چنان در هم آورده سر • که در روی صبا را نبودی گذر • نه پیشه چون سایه از شب سیاه
ندیده کهی روی خورشید و ماه • و گل و لاله هر بیشه که سمند باد پا را سینه بر آن میآمد و آتش قتال چنان
اشتعال داشت که آب تیغ خون افشان بگردن میر سید بلکه از سر میگذشت اما مردان مرد و دلیران
میدان نبرد داستان رستم دستان را بامایل نسیان ساخته سرگذشت هفتخوان را از زمان نیان ایشان بیرون برده
بیرون بردند و چون راهها بواسطه جنگل وای گشاده نبود و در مضیق طریق آن عبور و مرور لشکر
منصور دشوار مینمود بلکه هر سرداری بزخم تیغ صاعقه کردار غنیم خود پیش مانده پیش میرفت ناگاه در اثنای
راه فوجی از سپاه بدخواه کمین غدر گشاده در برابر شیخ منصور قزاق پیدا شدند و راههای لشکر
منصور بسته دست بی باکی و قتالی گشادند و تنی چند از سپاه منصور بدرجه شهادت رسانیدند و باقی
مکسور و مقهور روگردان شدند و امیر مبارز الدین مندوک و امیر خدایداد با جمعی که شیخ منصور را
رانده بودند باز خوردند و بیک حمله مردانه و دستبرد دلاورانه مخالفان را از پای درآوردند و سید عزیز
که روی سپاه ساری و پشت و پناه آن گروه بود مخالفان چند تیرکاری شده زخمهای گران بدو رسید

دژ

وخسته جسته خود را بامنی رسانید واهل خواری که تابع فرمان او بودند بفغان وزاری میگفتند یا الهنا
مسّنا واهلنا الضرّ وعزیزان قوم خوار وزبون شده بعد از دو سه روز بآن زخمهای جان سوز
درگذشت وحقیقت اکثر سرامدان آن لشکر وجبان پهلوان آن حشر بود ولشکر ساری مانند برق تاب
آتش پای وهمچو باد خاک پیمای روی سوی زار آوردند ولشکر منصور بسیار از آن گروه مغرور را
بتیغ قهر گذرانیده واز سرهاشان منارها ساختند تا نداء فتح بمسامع جهانیان رسید وصدای نصرت
واقبال از مرکز خاک بمحیط افلاک برآید وبقیة السیف که مانده بودند سراسیمه خود را از آن معرکه
بیرون انداختند وبانواع حیل بیشه وجنگل پناه ساختند ۞ همچون کشف عدوی ترا پوست شد حصار
چون کرم پیله خصم ترا جامه شد کفن ۞ با حمله شمال تو تاب آورد چراغ ۞ با دولت همای تو پهلو زند زغن
ومیرزا ابو القاسم بابر بسرعت تمام روان شده ودر راه جنگل ولای بسیار بود بهمان محل که
رسیده بود توقف نمود وسپاه آرام گرفته ناگاه معدودی چند باس باد وهم وهراس وبیم
ویاس آمده عرضه داشتند که غلبه انبوه از مخالفان حمله آورده لشکر منصور را پس نشاندند و
متعاقب گروهی دیگر رسیده موافق خبر اول مفصل عرض کردند وشیخ منصور که از صدمه جنگ گران
شده بود رسید ومطابق کلام سابق بعرض رسانیده وگفت امرا وسپاه متفرق شده هرکس
بطرفی بیرون رفته چشم زخم عظیم واقع شد اکنون مصلحت خان مینماید که آنحضرت بجانب جرجان
معاودت فرمایند میرزا ابو القاسم بابر برآشفت آشفتنی خشمناک ۞ وبانگ بروی زده فرمود که
چون امرا وبهادران در این محل صورتی واقع شده اگر از آسمان طوفان بلا بارد وزمین سر برآتش کند
تا جزای کردار آن اشرار بدیشان نرسانیم برگشتن محالست وچون کوه راسخ دست ردّ بر کمر ثبات
وپای در دامن وقار کشیده در آن مقام قرار وآرام گرفت وتمکن وتسکین گرفت **بیت**
بروقار تو سنگی بنا دخود را کوه ۞ بر او بقهقهه خندید کبک کهساری ۞ وو غلغله واضطراب نمود
بجایی که کار اندر آید بتنگ ۞ جگر باید آنجا وبختی درنگ ۞ و آن شب بخیر وسعادت گذرانید
تا بوقتی که دست صبح گشاده ۞ از فلک عقدهای در بمیش ۞ وآثار طلیعه سحر در اقطار جهان پدید
وترک سپیده دم خنجر از قراب خاور برکشیده واز اشعه خنجر ولمعان تیغ سحر عرصه گیتی منور گردید
بامدادان که زغلغله کاخ ابداع ۞ شمع خاور فکند بر همه اطراف شعاع ۞ برکشد آینه از زنگ گیتی وو دان
نماید رخ گیتی بهزاران انواع ۞ میرزا عزیمت فرموده واندکی رفته قاصدی از پیش امرا آمده وسری چند

ازگردنان

از گردنان آن سپاه آورده قضایای سابق عرضه داشت وبموقف عرض رسانید که مخالفان همچون بنات
النعش پریشان شده بودند وبا ثریا آسا اجتماع ساخته گروه انبوه بهم پیوسته اند اگر سایه رایات
آیت ظل همایون بر سر سوختگان آفتاب عنا افتد امید حیات می توان داشت آنحضرت از استماع
این خبر چون آتش برافروخت وبسرعت حرکت برق خشک آن بیشه در هم سوخت وبعد از نماز پیشین
پیشین رسیده آوازه نقاره شاهی وصدای کوس شاهنشاهی ۞ تزلزل در افکند در کوه ودشت
وچون مسافت بعید قطع شده بود وسپاه از زحمت راه بستوه آمده موکب منصور بانجا که رسید
بود توقف نمود ۞ شه ولشکر از رنج فرسودگی ۞ رسیدند لختی بآسودگی ۞ وقت شیخ منصور چنین
چنان معلوم شد که امرا بسبب تنگی راه از حال یکدیگر آگاه نبودند وشیخ منصور با منصوران مخالف
روگردان شده خبر غیر واقع بعرض رسانید ومیرزا ابو القاسم بابر آن شب حمایت حزم بود احتیاط
تمام فرمود ۞ همه شب اندیشه کارزار ۞ نمود ولشکرها روز ترتیب کار ۞ چو صبح از افق تیغ بیرون کشید
هوا همچو چرخ در خون کشید ۞ دگر باره شیران بجوش آمدند ۞ بشیر افگنی در خروش آمدند
و آنحضرت ۞ نهنگی بکف اژدهایی بزیر ۞ بجانب مخالفان نهضت نمود وهنوز فرسنگی نرفته بود
که مبشر اقبال نوید بشارت رسانید که دیروز از غلغله کوس قیامت آثار وخلطه نقاره سلطان
مخالفان که هر کدام در رو چون مینمودند بیکبارگی ویران شده واز پرده غیب لطیفه وما النصر الا من عند الله
پیدا آمد واختر ظفر از مشرق مراد تابان شد ۞ صبح ظفر از مشرق امید برآمد ۞ احباب غرض شب
از غنچه پیکان ومنا دم شمشیر ۞ بشکفت گل فتح ونسیم ظفر آمد ۞ ومیرزا ابو القاسم بابر بدان فتح نامه
شکر حضرت پروردگار بجای آورد وآنجماعت که اظهار شجاعت کرده بودند بمواهب انعام ومواجب
اکرام اختصاص یافته از ابر احسان وبحر عاطفت بیکران لضایبی امانی ولیفیت ذکر شده وسپاه
ظفرپناه وکالن بسیار وبحر استظهار رسانیدند وولایت ساری که طریق خلاص آن بر خسروان جهان بسته
بود گشاده گشت ودر قبضه اقتدار آمده در حریم ملک فرود **بیت** ترا بملک زمین تهنیت نمی گویم
که عقل را بود اینجا مجال طنازی ۞ سپهر ومهر بجای که رتبه ای تو زنند ۞ بسیط خاک چه باشد که تو بر آن تازی
وموکب منصور عزم علیه ساری فرموده همای دولت سعادت بر آن ظلال انداخت ووالی ساری که از
صدمت غضب وجنگ کاه متواری شده بود امرا واعیان دولت را وسیله مرحمت آنحضرت ساخته
مال ومنال او بیعقا امن وامان التماس عرضه داشت که اگر آنحضرت عنایت فرموده معتمدی رسال کند

وعهد و پیمان کرده از سر گناه بنده در گذرند بنده تا زنده باشد پای از حد خود بیرون ننهد بیت
یکی بنده باشم بفرمان شاه ⁂ نپیچم سر از عهد و پیمان شاه ⁂ و چون مشار الیه حضری بود از برج
نبوت و گوهری بود از درج فتوت میرزا ابوالقاسم بابر بانجا که کمال کرم او بود ملتمس او را اجابت
فرمود و جناب مولانا اعظم صدر الصدور فی الآفاق مولانا شمس الدین محمد بخاری را برسم رسالت
ارسال نمود و مولانا ⁂ نیم خنده و شغلی که فرمود شاه ⁂ بخدمت کمر بست و بنمود راه و چون
بوالی ساری رسید امیر سید محمد اعتذار بسیار اظهار کرد که ما در مقام اطاعت و انقیاد ثابت قدم
و راسخ قدیم و هرگز غیر از فرمانبرداری و باج گذاری طریق دیگر مسلوک نخواهیم داشت و دامان دولت
بندگان این خاندان هرگز از دست نخواهیم گذاشت مولانا شمس الدین محمد صدر اجازت یافت
مراجعت نمود کسی از معتمدان او را همراه آورده سخن او را بموقف عرض رسانیدند و آن حضرت
عفو قدرت آمیز از لوازم مکارم اخلاق دانسته جرم و جنایت او را بانجاح بخشش و ذیل بخشایش
پوشانید و ان اولی الناس بالعفو اقدرهم علی العقوبة پیش نظر آورده و بطالع همایون و فال
میمون بشهر ساری در آمد و اشراف امرا و اکابر آن ملک و معظم بخدمت درگاه فلک اشتباه
شتافتند و مراسم نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند و میرزا ابوالقاسم بابر را داعیه جمعیت
با شعبه دوحه سیادت و باعث تلطف و صلتی با نهال باغ عفت و طهارت از خاطر همایون سر بر زد
و یکی از امرا و کبار بترتیب این کار نامزد فرمود و فرستاده با والی ساری ملاقات کرده بکمال
عاطفت و غایت عنایت امیدوار ساخته و در باب عقد همایون فصلی مناسب پرداخت والی
ساری را از استماع این خبر ریاض دولت طراوت یافت و گلشن سعادت نضارت از سر گرفت
و این معنی را فوزی عظیم دانسته برغبت تمام تلقی نمود و تقبل فرمود که اسباب زفاف مهیا
ساخته هر گاه امر عالی نفاذ یابد بموجب فرموده روان سازد و انواع تحفه و هدایا برسم پیشکش
ارسال نمود و چند روز بلده ساری مستقر سریر سلطنت بود و میرزا ابوالقاسم بابر عنایت
فرمود تمام مملکت ساری را باز بامیر سید شمس الدین محمد ارزانی داشته و زمام حل و عقد و
قبض و بسط آن ولایت را بقبضه اراده او گذاشت و سکه و خطبه بنام و القاب همایون
موشح و محلی شد ⁂ سکها را دهان بنام تو باز ⁂ تا زر در جهان نشان باشد خطبها را زبان
بذکر تو تر ⁂ تا سر سخن در دهان باشد و موکب همایون عنان دولت بصوب مطلع خورشید سلطنت

معطوف

سطوت گردانید آوازه مراسم جهان ستانی و صدای مکارم پادشاهانی بمسامع جهانیان رسانید
و چون آفتاب در اوج کمال نزول اجلال فرمود و اخبار آن فتح نامدار پیش برادر بزرگوار میرزا علاء الدوله
فرستاد و آثار عنایتی و پرورش که در باره او اظهار کرده بود اعلام داد و ایام بشارت این پیام
بگوش خاص و عام میرسانید که باش تا صبح دولتت بدمد کین هنوز از نتایج سحرست ذکر عزیمت
میرزا علاء الدوله بجانب بلخ و شبرغان و سبب آن داستان مصالحه میرزا الغ بیگ و میرزا علاء الدوله سبق
ذکر یافت که صلح چنان مقرر بود که نوکران میرزا عبد اللطیف را که در واقعه نشابور گرفته بودند
فرستند و میرزا عبد اللطیف درین ایام چند نوبت پیغام فرستاده نوکران را طلب داشت میرزا
علاء الدوله آن سخن ناشنوده انگاشت و در [illegible] میرزا علاء الدوله میرزا صالح و جمعی امرا را بآن
حدود فرستاده بود و مبالغه نموده که از طرف میرزا عبد اللطیف خبردار باشند میرزا عبد
اللطیف چون خبر آمدن میرزا صالح استماع نمود و او را از جهت واقعه نشابور صورت انتقام
در خاطر بود و از جهت تاخیری که در فرستادن نوکران واقع شد عداوت زیادت گشت
ناگهان از بلخ ایلغار کرده بر سر میرزا صالح تاخت و اساس جمعیت او را بالکلی برانداخت میرزا
صالح را چندان مجال شد که خود را باسپی رسانید و چون سمند جهان نورد صبا بتعجیل [illegible]
تا بانواع حیل بمیرزا علاء الدوله رسید و شرح واقعه باز گفت میرزا علاء الدوله بغایت برآشفت
و نوکران میرزا عبد اللطیف را که در زندان بود قتل فرمود و لشکرها مکمل ساخته با آنکه زمستان بود
عزیمت جانب بلخ نمود در وقتی که طلیعه سپاه دی باطراف هر کشور تاخته بود و طلایه شتا
اعلام سرما برافراخته گاه خورشید چون شرم زده روی مهر افروز می پوشید و از ظلام غما
نقاب کحلی در سر میکشید و گاه چهره زیبا از تتق سیم سیما جدا میکرد و دران جهان را [illegible]
علی ساخت میرزا علاء الدوله تا بولایت بلخ رسید چون شهسوار گردون عنان از سیر خرام باز
کشید میرزا عبد اللطیف حصار و برج و باره بلخ را محکم و مضبوط ساخت و کسی نیک بجانب میرزا
الغ بیگ فرستاد و شرح واقعه اعلام داد و میرزا الغ بیگ ایلچی پیش میرزا علاء الدوله روان فرمود
که چون اساس صلح استحکام داده و در استمرار آن باید کوشید تا امروز بجهت صورت زیادتی نشود
اگر عبد اللطیف سرعتی نمود وظیفه آن بود که اعلام این جانب نمودی تا بر او جهت منع آن فرمودی
اکنون صلاح آنست که عود نماید و سپاه را از تعرض رعیت و خرابی ولایت منع فرماید میرزا

علاء الدوله ابو احمد برخواند و لشکر در آن ولایت خرابی بسیار کرد و در حوالی جیکتو بنیاد حصن حصار
فرمان داد و چون از اشتداد برودت هوا و ازدیاد بارندگی و سرما مجال خشت پختن نبود
هر جا خشت پخته که در آن اطراف بود چون ضیاع لشکرها و سایر بقاع خیر بنیاد آن ویران ساخته در آن
حصار مکمل شد و میرزا علاء الدوله بجانب دار السلطنه هرات عزیمت نمود و بیقبال همایون و طالع
همایون در مستقر سلطنت نزول فرمود ∴ تاریخ سنه اثنین و خمسین و ولادت جلال الدین میرزا
شاه محمود ضاعف الله جلالته الی الابد ∴ لکن اشرفنا قدرا هو الولد ∴ وهاب بیمنت و فیاض صنعت
جلت آلاؤه و عمت نعماؤه که خلعت کرامت وجود اشخاص کاینات کرامت فرمود و اشرف آن را به
تشریف و لقد کرمنا بنی آدم ∴ کمال اختصاص عنایت فرمود ∴ ای ز ازل گوهر پاک آمده ∴
گوهر تو زیور خاک آمده ∴ جان و جهان همه عالم تویی ∴ وانچه نگنجد بجهان هم تویی ∴ در دو جهان از همه
بیرون تری ∴ از دو جهان قدر تو افزون تری ∴ زان سوی عالم که گذرگاه نیست ∴
غیر جناب تو کسی را که ره نیست ∴ سینه خورشید که پر آتش است ∴ روی تو می بیند از آن دلخوش است
عرصه عالم بمساحت درست ∴ دولت آدم بخلافت درست ∴ هر چند انواع نعمت و اصناف
روح و راحت در شان این زمره سعادت نشان افزون از حد احصا و بیرون از عداد استقصاست
و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ∴ اما هیچ نعمتی اتم و اشرف و هیچ موهبتی اعز و الطف از انجاب
اولاد امجاد و ورثه اعقاب سعادت انتساب نمی نماید و از اینجاست که حصول این معنی
مامول اولیا و سبل و مسئول انبیا و رسل علیهم السلام است مقصود ازین تحریر و مطلوب ازین
تقریر شرح ولادت اختر برج سلطنت و گوهر درج مملکت لعل افسر کامکاری و یاقوت منطقه
شهریاری جلال الدین محمود است که شب شانزدهم محرم ولایت جرجان و مملکت مازندران بیمن
مقدم مکرم طراوت بوستان و نضارت باغ رضوان یافت. بوستان کاج بوستان فشاندن
بجهت نثار آسمان بر آسمان انداخت زین شادی کلاه ∴ میرزا ابو القاسم بابر بهار در بهار
عمر و جوانی و غره سلطنت بیافت این بشارت ارتیاح تمام یافت و خاطر همایون انشراح
کلی پذیرفت و هر چند بنور ایمان و حضور ایقان میدانست که اسباب سعادت و ابواب دولت
بعنایت مسبب الاسباب و ارادت مفتح الابواب عز شانه و آبای علوی و امهات سفلی
در کارخانه تقدیر و نگارخانه تصویر واله و حیران و عاجز و سرگردانند جایی که دست قدرت

یدبر الامر من السماء بعلم صنع یصورکم فی الارحام کیف یشاء نقوش حکمت عیان ساخت و لعبتان انجم جلوه
سازد و جبه مشبعه پرداز اهل التنزیه و التقدیس لا یومنون بالتثلیث و التقدیس سقف فیروزه فام
آسمانی افراخته قدرت کامله اوست و چراغهای رخشنده نورانی افروخته حکمت شامله تعالی
و تقدس ∴ دلاور داور اسلام زن جنگ ∴ کلاه و دارد کلید هفت اورنگ ∴ گر نه خود بخود دلهای مردم
همه احکام انجم گشت معلوم ∴ چه سود این جمله چون در عالم پاک ∴ نه انجم راه میداند نه افلاک
اما چون اسرار حکمت الهی و انوار فیض نامتناهی وجود بعضی اشیا را مربوط بظهور بعضی اسباب ساخته
چنانچه طراوت بساتین و ازهار و لطافت ریاحین و انوار بحسب طبیعت بهار و لطف اعتدال لیل و نهار
باز بسته پس شاید که وسایل سعادات و مخایل مرادات امتزاج کواکب ثوابت و انتهاج مطالع
باشد بنا بران میرزا ابو القاسم بابر فرمان فرمود که منجمان ثاقب فکرت و حاکمان صایب
فطنت قوی مفاعل فواعل علویات را بقوابل سفلیات ارتباط دارند و عارفان دقایق
تنجیم و واقفان حقایق تقویم استخراج زایچه طالع فرخنده نمودند ∴ بوقت ولادت فیروز شاه
که دو تا نکند سوی اختر نگاه ∴ سطرلاب سنجان موزون قیاس ∴ باندیشه گشته ساعت شناس
چو طالع به پیروزی آمد ز غیب ∴ سعادت برافشاند گوهر ز جیب ∴ و نام همایون شاه محمود مقرر شد
امید بکرم الهی مبانی است که بموجب عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا کام محمود و مرام مسعود بروی
روی خواهد نمود و میرزا ابو القاسم بابر ترتیب جشنی پادشاهانه و آیین بزم خسروانه اشارت
فرمود و از بارگاه فرمان روایی مجلس نشاط و مقام انبساط آمد بندگان زمانه بذوق و شکر آن
با دل پر حلاوت چند جا کمر خدمت ببستند و پادشاه جهان آرا دست زر افشان چون ابر
نیسان گشاد و فراشان چابک دست سراپرده شاهی تا اوج جوزا برافراشتند و بارگاه گردون
بسطت تا چرخ آسمان برابر داشتند ساقیان گلندام که قطرات غمام با لطافت ایشان
غرق عرق خجلت مانده بود و لآلی سیراب با صفای عذارشان حلقه بندگی در گوش میکشید گوهرها
رنگین در جامهای بلورین ریخته و شمایل شیرین از شکر لب پسته دهان صدگونه نقل با یکدیگر
آمیخته شراب شرم لعل آبدارشان از سر گذشته آب میشد و باده از انفعال جام تجسس
چون آب حیات در ظلمات در حیرت پنهان میگشت از فروغ راح ریحانی عارض خورشید
رویان گونه یاقوت رمانی یافت و از تاب شراب ارغوانی رخسار خوبان رنگ لعل بدخشان گرفت

می ماه بدار لبش فروشد ٭ خورشیدی از جشن رخ بدید ٭ مطربان آفتاب لقا نغمات جانفزا و صدای
چنگ و عود حور لقا را در سجود آورده اند و رامشگران زهره نوا نغمات موزون که بنجرهٔ قانون غم
از دل عاشقان محزون بردند تا سرافرازان سرانداز شدند و گردن کشان آستین افشان
گشتند و مستان در سرو روی پرستان در حضور آمدند ٭ نشاط ابروی می پرستان گشاد
ز نیروی می روی مستان گشاد ٭ برافروخته روی ساقی چو ماه ٭ فروزان تر از زهره در صبحگاه
همه پخته بودند یاران تمام ٭ بجز باده کان در میان بود خام ٭ میرزا ابوالقاسم بابر چند روز
داد عیش داده بعشرت گذرانید و صدای آن بزم همایون باوج گردون رسانید و میرزا علاء الدوله
چون خبر جشن میرزا ابوالقاسم بابر استماع نمود فرمان فرمود که بآیین پادشاهی و قوانین شاهنشاهی
جشن سنت ختان میرزا ابراهیم سلطان جشنی که عقل از شرح آن حیران شود و بزمی که نقل از وصف او
سرگردان گردد ترتیب دادند ذکر جشن سنت ختان میرزا سلطان ابراهیم در وقتی که سلطان گل خیمه
سراپرده ببلبل مساخت و هزار دستان هزار داستان غلغله در چمن و بوستان می انداخت
گل جلوه کنان گوشهٔ هودج و دامن برقع گشاده و بلبل بصد زبان صلای عیش و عشرت داده
میرزا علاء الدوله فرمود تا در باغ زاغان که هوا و فضاء جانفزا و لطافت اشجار و طراوت گلزار
و آبهای روان که جنات تجری من تحتها الانهار در غایت اشتهار است فراشان چابکدست صبا
آسا قدم در راه فراشی نهادند و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه بسان سحاب مقارن فرقدها
و آفتاب برافراشتند و هنرمندان قبهای خوب منظر که از کنگرهٔ آن مرغ تیزپر پرواز نگذشتی و
عقل از شرح و بیان او عاجز گشتی برافراختند و چهار طاقهای که شرفات آن بر گوشهٔ سپهر اخضر
و پیکر مسعود وار ایوان کیوان که دود غم و اندوه می زدود مهیا ساختند و همه را بدیبای روم و
چین آراستند و هر صنعت و هنر که پیشه وران هفت کشور داشتند بهر طریق که خواستند آیین بستند
چندان تیغ و سنان و اسلحهٔ درخشان از اطراف آن آویخته بودند که درخشیدن او
تخییل میداد و فروغ آنها چون شعاع آفتاب آب حیرت از چشم چشمها میگشاد و در هر جا
قوالان خوش الحان آواز برآورده و زهره را بر چرخ در چرخ آورده دلرا بنغمات لطیف غذای روح
میرسانیدند و جانرا بلهجهٔ شیرین شربت حیات جاوید میچشانیدند بفرمود تا کاردانان دهر
در آرایش آرند بازار و شهر ٭ بزر بفت چینی و دیبای روم ٭ مطرا کنند آن همه مرز و بوم

همه

همه شهر و کشور ز شادی بجوش ٭ مغنی برآورده هر سو خروش ٭ و خواص و عام را صلای عام درداد
و بساط نشاط و سماط انبساط گشاده شد و در تاریخ آن جشن همایون این نظم چون در
مکنون در سلک کلام انتظام یافت ٭ از دولت شهزادهٔ ملک ابراهیم ٭ جشنی است عجب خرم از ناز و نعیم
گفتم فلک چه عید و تاریخش چیست ٭ فرمود که عید سنت ابراهیم ٭ و چون ترتیب آیین در غایت
لطافت و تزیین آراسته شد میرزا علاء الدوله از ایوان سلطنت بطرب سرای عشرت رحلت
فرمود در مجلس انس خرمی و بزم عیش بی غمی میل نمود از عکس چهرهٔ ساقی ماه رخسار مجلس عیش
گلزار بود و از تاب آفتاب می باغ عارض او پر لاله پیراستی نمود غنچهٔ لعل خوش آبش از چشمهٔ خضر
آب حیوة میداد و نرگس خوابش در عین مستی خدنگ جفا بر جان بیدلان میگشاد و جام بلورین
از بادهٔ رنگین لبالب یاقوت ناب بود و قدح سیمین از می گلگون سراسر لعل مذاب مینمود تلخی
که بمذاق جان حلاوت لب جانان رساند و مشق صنعتی که خاطر را از وسوسهٔ عقل بیخبر گرداند ٭
ز باده بهجت اگر میشنید این نه عجب ٭ که ترا دمی ز وسوسهٔ عقل بیخبر دارد ٭ چشم از هوای آواز روح افزای
مغنیان بر گوش حسد میبرد و گوش از آرزوی لطافت دیدار ساقیان از دیده غصه میخورد
هر صورت خوب که در آیینهٔ خیال متصور بود نمودار آن در آن مجلس انس بر وجه احسن روی نمود
ز خوبان جوان بزم آباد گشت ٭ گلستان پر از سرو شمشاد گشت ٭ مغنی چو زهره برامشگری
صراحی درخشنده چون مشتری ٭ کرشمه کنان ساقی خوشخرام ٭ همی ریخت خون صراحی بجام
و خانسالاران آن طویهای بزرگ ترتیب نمودند و رعیت شهر و ولایت را چند روز بتماشا
ساخته بودند ناگاه روزگار مقتضی طبیعت اظهار کرد و چون دنیا کاشانهٔ غم است نه جای نعیم
نعیمش مرهون بلا و نعمتش مقرون عنا باهر کرا انسی بیابد بنیابد و چون روی بر تماشا بر شرح محنتش
بنیابد و بیان این سخن آنست که چون کوکب اقبال میرزا علاء الدوله باوج کمال رسید و مهر خجسته
او بود میسر گردید ناگاه اختر سعادتش برگشت و کار دولتش یکبارگی زیر و زبر گشت چه در آخر ایام
این جشن روزی که طوی بزرگ مقرر فرموده و مردم ترخان شده را انواع ملاهی و مناهی در خاطر و
خمار منجر و در شهر و کوی صد گونه شادمانی میبرد ٭ دمی ز وصل تو گفتم که شاد بنشینم ٭ غم فراق تو ناگه بفرق
زمین بزند ٭ خبر رسید که میرزا الغ بیگ بعزم رزم از جیحون عبور نمود ٭ و ای نعیم لا یدوم که الدهر
ذکر محاربهٔ میرزا الغ بیگ گورکان و میرزا علاء الدوله در خراسان و من عادة الایام تخریب ساکن

وتفریق مجموع وتنغیص مشتهی مملکت خراسان اگرچه روزی چند بسبب واقعه خاقان سعید آشفته گردید
اما باز بحسن اهتمام میرزا علاء الدوله بغایة آبادان شد و رعیت از رفاهیت تمام حاصل گشت
وگنجهای جهان در اطراف آن ملک پریشان شد و سبب جمعیت عالمیان گشت و زمانه غدار
بران روزگار رشک برد و کار سلطنت بر شرف انتقال و احوال مملکت در معرض انقلاب افتاد مفصل
این مجمل و محصل این محتمل آنست که میرزا الغ بیک اکبر اولاد حضرت خاقان سعید بود و ملکه غیر او میرزای
دیگر نمانده بود و پیوسته او را در ملک موروث داعیه تمکن و استیلا و اندیشه تسلط و استقلال
دامن همت عالی میگرفت و بواسطه هرگونه مصلحت آن صورت در پرده توقف می‌نمود تا
وقتی که میرزا علاء الدوله میرزا عبد اللطیف را روان فرمود اگرچه بشروط دیگر وفا ننمود و گران
میرزا عبد اللطیف را تعجیل آورد و از خزانه آنچه موجود بود چیزی نگرفت درآن زمان که میرزا علاء الدوله
بطرف بلخ رفت انواع خرابی و غارت از لشکر او در آن ولایة ظاهر شد بنا برین مقدمات
اسباب محاربه دست بهم داد و بسی سرها چون کار بی تدبیران در پا افتاد و اموال جهانی بردوخته
وخاندانها برانداخته شد و از خونها جویها بر صفحت ناموس کرم و رونق وفا و آب و روی
بر باد رفت و میرزا الغ بیک بجانب خراسان عزم فرمود با سپاهی چون ادوار افلاک بی‌نهایت
و چون حوادث کاینات بی‌غایت از جیحون عبور نمود و میرزا عبد اللطیف لشکرهای ختلان
و قندز و بقلان و ارهنگ و سرای تا حدود بدخشان و لوالج و سان و چاریک و اندخود و شبرغان
و میمنه و فاریاب تا نواحی آب مرغاب جمع آورده باردوی اعلی ملحق شد و سپاهی بهم پیوست
زیاده از مور و فزون از ملخ گرفته همه کوه و هامون و شیخ میرزا علاء الدوله را از استماع این
خبر عشرت بعبرت و صفوت بکدورت مبدل شد و اسباب طرب بآلات حرب منقلب
گشت و ابواب خزاین و دفاین گشاد و نقود فراوان بهر کس داد و گنجهای جهان که حضرت
خاقان سعید در مدت پنجاه سال اندوخته بود بر اصناف لشکر قسمت فرمود بیت
دل بسی خون بکف آورد ولی دیده بریخت ✿ الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود ✿ امیر محمد صوفی
ترخان و امیر سلطان ابوسعید را بسیور خاقان سعید بحکومت و داروغگی دار السلطنه هرات
تعیین نمود و مولانا احمد یساول را که اعتماد کلی بر او داشت بجانب قلعه عماد که گنجهای جهان
بانجا فرستاده بود روان فرمود و حصار اختیار الدین با قرب چهار هزار تومان نقد تا جای یک

که از مخصوصان او بود سپرده با لشکرهای جهان از دار السلطنه هرات نهضت نمود و میرزا الغ بیک چون آفتاب
رایت جهان تاب برافراخت و نجوم آسا آسایش در مرکز نه بوی از ظل منازل شناخت و مرد و سپاه چون
بهرام خون آشام تیغ آبدار کشیده و خدنگ آتشبار بزهر آب داده متوجه حرب گاه گشتند و میرزا علاء الدوله
چون از کوتل نیجاب عبور نمود در خاطر او خطور نمود که شاید آب تسکینی بر آتش آن فتنه تواند زد و عم بزرگوار
از راه صلح و صفا پیش توان رفت و چون این اندیشه در خاطر قرار داد جمعی از مخصوصان را بمشهد فرستاد
تا از جناب ارشاد مآب قطب فلک ایقان ولایت شمس سماء الهدایة مظهر عنایة الله الاکبر شیخ الاسلام
بهاء الدین قدس سره التماس نمایند که قدم رنجه ساخته پای در آن میان نهد باشد که بیمن مقدم ایشان چندین
هزار مسلمان مقصد جان و مال یکدیگر نکنند و حضرت شیخ ملتمس مبذول داشته عزیمت نمود و آن دو لشکر از
طرفین در جنبش آمده چون امواج بحر اخضر جوشش برآوردند و در منزل ترناب که چهار ده فرسخی هراتست
تقارب فریقین و تلاقی صفین ظاهر شد و هر دو پادشاه بآرایش سپاه و تعبیه لشکر و رزمگاه فرمان دادند
میمنه و میسره و قلب و جناح و ساقه و کمینگاه آراسته شد میرزا الغ بیک را جوانغار باستظهار جلادت
و شجاعت میرزا عبد اللطیف و لشکر او قوی بود ✿ گروهی همه پردل و جنگ جوی ✿ بسختی چو پولاد و تیزی چو روی
و قول که دون قیاس و القب مستقر سلطان روح در سایه چتر آفتاب اساس میرزا الغ بیک از جنود انتخاب
انسانی و صنوف افراد حیوانی جهانی ثانی می‌نمود ✿ همه با دل شیر و نیروی ببر ✿ ز نوک سنانها خراشیده ابر
و چند قشون آراسته در ظل رایت فتح آیت باز داشته بود تا اگر بمدد احتیاج افتد مستعد کار باشند و برانغار
از امراء نامدار و بهادران شمشیر گذار که در جنگ اهتمام میرزا عبد العزیز انتظام داشت استحکام یافت
چو شیران خشمین و پیلان مست ✿ ز جان از پی آب روشسته دست ✿ و میرزا علاء الدوله را چشم امید
از طرف برانغار بفروغ میرزا صالح و مردم او روشن بود ✿ همه سر برازنده دل پر ز کین ✿ بابروی پرچین
و مالکند و چین و قول از فر شکوه پادشاهانه و رونق ظهور خسروانه میرزا علاء الدوله زیب و زینت گرفت و چند
امیر تومان با لشکرهای جهان بیوسون کومک مهیا بودند تا اگر از طرفی ضعفی و قصوری روی نماید
تدارک آن کنند بیت یلان سرفراز شمشیر زن ✿ نبرد آزمایان شمشیر زن ✿ و جوانغار از لمعان سنان
و برق تیغ درخشان میرزا خلیل سلطان آراسته بود و جمعی مردم دلاور و بهادران رزم آزما در ساقه
حزم و معزز بودند القصه بدینسان آن دو سپاه گران و آن دو لشکر بیکران در برابر یکدیگر رسیده شکل
مصاف و پیکار بهم پیدا گشت فضای لشکرگاه از کثرت جوشن و زره دار حصار آهنین شد

و هوای رزمگاه از برق تیغ و صاعقهٔ خنجر صحرای آتشین گشت گوش نگاوران بنوک سنان نهان آرایش
یافت و عنان مبارزان از جنبانست در گردش آمد ∴ رسیدند لشکر بجای مصاف ∴ دو پرگار بسته
چون کوه قاف ∴ چنان آمد از هر دو لشکر غریو ∴ که زان هول دیو از شد مغز دیو ∴ ستون علم جامه از خون زده
نجات از جهان خیمه بیرون زده ∴ در روحی گران دو سپاه رزمخواه در برابر یکدیگر صف آراسته بودند
میرزا سلطان عبدالله شیرازی بجانب میرزا الغ بیگ عزیمت نمود و میرزا علاء الدوله را بغایت دشوار آمد
اما از قبضهٔ اختیار او بیرون رفت و آن دو لشکر شیر خویش و پیوند یکدیگر بودند جنگ پیش بردند و شرار
کارزار از حضیض خاک باوج افلاک بر آمد و آتش قتال زبانهٔ جدال کشید و از نهیب شمشیر آبدار زهرهٔ شیر نر
آب شد و از بیم سنان چون ثعبان آتش در دل سنگ نهان گشت خدنگ جان ستان پیام
اجل بدل میرسانید و نیزه همان حدیث دل مجروح پیش پیچ مشروح میکند راینده آن دو لشکر از هم
بیکدیگر بر آمیخت و در دشت گرد و در رستخیز انگیخت ∴ چو لشکر بلشکر بر آمیختند ∴ قیامت بگیتی بر انگیختند
سپاه از دو سو بر سر بارگی ∴ بجنبید لشکر بیکبارگی ∴ ستیزه دو لشکر چو از حد گذشت ∴ زمانه یکی ارغوان دشت
و از طرفین سعی بسیار و کوشش نمودند بیش از حد و شمار در مقام کشش یکدیگر بودند میرزا علاء الدوله
دران واقعهٔ صعب صبر و تحمل تمام پیش برد و تمام قوت در جگر توانایی داشت پای ثبات و قرار بقدم
عاقبت عنایت ربانی و عاطفت آسمانی میرزا الغ بیگ را مظفر و منصور ساخت و رایت نصرت او را
بر افراخت و سپاه خراسان ترسان و هراسان یکبار از هم فرو ریختند همی بر اثر الفرار فی وقته
ظفر یافتند و جمعی دست ناتوانی در نطاق الفرار مما لا یطاق زدند و میرزا علاء الدوله چون دید که عنان
اختیار از دست رفت و لشکر از پا در آمد با اشک غیرت و آب حسرت دست بخت از تاج و تخت شسته
و دل از مملکت و پادشاهی برداشته ∴ عنان بادهٔ تیز تک بسپرد ∴ و تا مشهد مقدس هیچ مقام آرام
ننمود و باخلاص تمام زیارت حضرت امام علیه التحیة والسلام فرمود و قلعهٔ عماد رفته تزاین کشاد و اموال
و او ان بهر کس داد و از آنجا عازم استراباد شد و در ولایت جنوشان با میرزا ابوالقاسم بابر ملاقات
کرده برادران یکدیگر را کنار گرفته میرزا ابوالقاسم بابر دلجویی تمام نمود و فرمود که ملک و مال و لشکر
دریغ نخواهد بود و مهد علیا گوهرشاد آغا و امیر محمد صوفی ترخان و خواجه غیاث الدین پیر احمد و امیر سلطان
ابوسعید دارغه که در هرات بودند چون خبر فرار میرزا علاء الدوله را استماع نمودند همراه صبا و شمال
بر سبیل استعجال روان شدند و آهنگ عراق ساختند و امیر سلطان ابوسعید در اثنای راه گرفتار شد

ودیگران

و دیگران بسلامت بمملکت عراق رسیدند و میرزا الغ بیگ را آیهٔ انا فتحنا لک فتحا مبینا طراز رایت ظفر
آمد و مضمون و ینصرک الله نصرا عزیزا عنوان منشور سلطنت شد و میرزا الغ بیگ چون صورت نصرت
در آیینهٔ ظفر مشاهده نمود لشکر منصور از قتل مقهوران منع فرمود و بقیهٔ لشکر شکسته نفر باده و فغان
زنهار و امان خواستند ∴ چو دید آن همه عجز و زنهارشان ∴ ببخشود بر حالت زارشان
و لشکر منصور از کثرت غنایم معمور شد و میرزا الغ بیگ این فتح بزرگ نیود فتوح ممالک دانسته
تیسیر آن از لطایف عنایت یزدی و نتایج سعادت سرمدی شناخت و شکر نعم ایزدی کار
بجای آورد و مثال آسمان امتثال تجرید فتحنامها نفاذ یافت و دبیر روشن ضمیر گوهر منثور در سلک
عبارت و لؤلؤ منظوم در عقد استعاره نظم داد و مبشران باطراف ممالک روان شدند و بانکه
میرزا عبداللطیف دشوار آمد و کدورت تمام در ضمیر او جایگیر شد و سپاه و سمرقند کامران کامیاب
از منزل ترناب بجانب دار السلطنه هرات نهضت فرمود و در منزل چهل دختران جناب ولایت مآب
شیخ الاسلام بهاء الدین قدس سره را که بعزم مصالحه عزیمت فرموده بود غارت کردند و میرزا الغ بیگ
هم دران منزل با جناب شیخ ملاقات کرده شرایط اعزاز و اکرام و مراسم تعظیم و احترام تقدیم نمود
و حکم فرمود که آلاغان محتخهٔ شیخ را باز دهند اما استخفافی در صورت تعظیم ظهور آورد و آن معنی
بر میرزا الغ بیگ ارکان دولت و مبارک نیامد چنانچه شیخ آن خواهد انشاء الله تعالی بیت
تا دل مرد خدا نامد بدرد ∴ هیچ قومی را خدا رسوا نکرد ∴ و حاوی اوراق از ثقات استماع نموده که
دران زمان که جناب شیخ در اردوی میرزا الغ بیگ غارت عام یافته بود در حضور مردم میرزا
الغ بیگ فرموده بود که زود باشد که میرزا الغ بیگ را میرزا عبداللطیف بموجب حکم قاضی
و مقتضی شرع شریف بقتل رساند و آنچه فرموده بود بعینه ظاهر شد و کار دولت و آخر شد آری
اولیا را چون بشورد خاطری ∴ ملک شاهان میشود زیر و زبر ∴ و میرزا الغ بیگ عازم مستقر دولت
و مرکز دایرهٔ خلافت شد و سادات و قضات و موالی و اهالی بر سبیل استقبال استعجال نمودند
و مراسم دعاگویی و ثنا خوانی بظهور آوردند و میرزا الغ بیگ دید و احوال پرسید و چون [illegible]
در اوج کمال نزول اجلال فرمود صیت فتوح شهریاری و صدای ظفر و کامکاری در اطراف عالم
سایر و دایر گشت و اخبار مفاخر و آثار مآثر در اقطار جهان شایع و مشهور شد و اطراف
ممالک و مسالک بنور امن و زینت امان یافت و آفتاب معدلت و فروغ مرحمت بر عامهٔ عالم

وزیر دستان فتا میرزاده جلال الدین محمود ولد امیر سلطانشاه برلاس که حاوی اوراق ازاهر
ادراک سعدت ادراک او مشاهده نموده در تاریخ این فتح قطعه خوب فرمود مظفر الغ بیگ گورکانی
که در سلطنت ماند اساس عجب ؛ چو لشکر بسوی خراسان کشید ؛ میسر شدش فتح و فتح غریب
خرد از پی حضرت لشکرکش ؛ بتاریخ گفتا ان فتح قریب ؛ حصار نیره تو که در شمال شرقی هرات
بمسافت ده فرسنگ واقع است بر قله کوهی و در درون آن چشمهٔ آب که محافظان آن وفا
مینماید و پیش ازین بچند سال حضرت خاقان سعید فرمود که آنرا عمارت کردند و بعد از وفات آنحضرت
میرزا علاء الدوله خزاین بسیار و نقود بیشمار بانجا نقل کرده بمعتمدی سپرده بود و مفتوح شد
و این سخن شهرتی دارد که اسباط فریدون در ایام استیلا مخالفان بعمارت آن قلعه قیام نموده
و حصار اختیار الدین که مشحون گنجهای جهان و مخزن نقود فراوان بود و آقا حاجی بیگ او را
نگاه میداشت چنانچه شرح آن گذشت درین ولا بسعی میرزا عبد اللطیف که چندگاه در انجا محبوس بود
مفتوح گشت و میرزا الغ بیگ باحضار فرمود و خزینهای حضرت خاقان سعید که مانده بود
گشود و از میرزا عبد اللطیف چند هزار مثقال طلا و دیگر اوانی زر و سیم و دویست تومان نقد
که در زمان عزیمت حضرت خاقان سعید که بجانب عراق رفته میرزا عبد اللطیف در ان حصار مخزون
ساخته بود میرزا الغ بیگ با آنکه از فتوحات خراسان خبری بغیر از ندامت تصرف نمود در انچه خاصهٔ
او بود هم مضایقه نمود و بدین سبب پسر از پدر مکدر شد و از جملهٔ فعال حمیده و خصال پسندیده
که میرزا الغ بیگ درین ایام در حیز ظهور آورد تربیت جناب افادت مآب قدوة العلماء الراسخین
افضل الفضلاء المحققین مولانا قطب الدین احمد الامامی سلمه الله و ابقاه بود که منصب عالی قضا
بجانب او تفویض نمود و او منصب عالی را علاوهٔ درس و فتوای آنجناب ساخت و مرتضی اعظم دستور
وزراء الانام میر سید عماد الدین بن سید زین العابدین جنابذی را منصب وزارت ارزانی داشت
و مهمات مال و منال دیوان اعلی را بحسن کفایت و لطف درایت او بازگذاشت و درین اثنا امیر
یارعلی ولد امیر اسکندر ترکمان را که امیر خلیل الله شروانی بهرات فرستاده بود و حضرت خاقان سعید
او را بسمرقند روان فرمود و میرزا الغ بیگ بن یورش بهرات آورده بود بسبب فتنه که از و
مشاهده نمود بند فرمود و مصحوب امیر سلطان ابوسعید داروغه که پیش ازین معتمد بود بمعتمدان
سپرده بحصار نیره تو فرستاد و در کال ظفر انتساب بصوب مشهد مقدس حرکت داد ذکر حرکت

سابقا

میرزا الغ بیگ گورکان بصوب مشهد مقدس و سایر بلاد خراسان سابقا مذکور شد
که میرزا علاء الدوله از مصاف جنگ ترناب چون تیر پرتاب بیرون رفت و تا مشهد بهیچ مقام
آرام نگرفت و از انجا بولایت خبوشان رفته با میرزا ابوالقاسم بابر ملاقات کرد و هر گونه حکایات
میان ایشان واقع شد و هر دو برادر با یکدیگر اتفاق نمودند و جمعی که بجنگان با ایشان پیوسته
جمعیت عظیم حاصل شد و میرزا الغ بیگ از امرا کبار و بهادران نامدار چند هزار سوار در قفای
فرمیتان فرستاده بود و ایشان تا ولایت جام رفته آثار تسلط واقته از ظهور آوردند و چون
باز آمدند شرح اتفاق برادران و صورت اجتماع ایشان بموقف عرض رسانیدند میرزا الغ بیگ
چون این اخبار استماع نموده و برین احوال اطلاع یافته عنان بمنه جهانگشا بصوب مشهد
مقدس تافت و رایات ظفر آیات از دار السلطنه هرات نهضت نموده و بمشهد مقدس مرقد قدس
رسیده و زیارت حضرت امام علیه التحیة والسلام فرمود و انواع صلات و صدقات بسادات
و مستحقان رسانید و چند روز در ان بقعهٔ طیبه البت و سعادت گذرانیده و جمعی امرا بتسخیر
قلعه عماد فرستاد و نوید امن و امان بساکنان انجا پیغام داد و آن قلعه ایست در غایت متانت
و حصنی در نهایت حصانت ساکنان آن از غلغل سبحان افلاک آگاه و [illegible] آن همیشه
آفتاب و ماه و انواع حیل که در فتح بلاد متصور است از منجنیق و عراده و محاصره و غیر آن نسبت
با آن قلعه چون وزیدن باد است با ایوان سبع شداد ز سنگ خاره برج سپهر حصنش
زیاد ماید شمع ستاره راچه زیان شهباز آرزوی سلاطین کامکار در هوای تسخیر آن قلعه ناکام
پرواز کرده و بعد از سعی بسیار عاجز و مایوس بازگشته بود و میرزا علاء الدوله در زمان حضرت
خاقان سعید آن قلعه را عمارت فرمود و نقود و جواهر و ذخایر و نفایس اجناس بحد قیاس بانجا
نقل کرده بود تخصیص درین ایام که عزم محاربه میرزا الغ بیگ نمود میرزا الغ بیگ چون دانست که
تسخیر آن قلعه بحیله و تدبیر صورت پذیر نیست بلکه گشاد آن بازبستهٔ تقدیر است امرا که بان
طرف فرستاده بود حکم معاودت فرمود و رایات ظفر نشان عازم الکای رادکان گشت و در چمن
بلغ رادکان چند روز توقف نموده اعلام نصرت اعلام تا اوج ثریا ارتفاع یافت و در ان مقام
ایلچی میرزا ابوالقاسم آمده تحف و هدایا گذرانید و بقبول خطبه و سکه نقد اخلاص خود را تمام عیار گردانید
میرزا الغ بیگ اظهار عنایت و عاطفت پادشاهانه فرموده و فرستاده را با ایلچی تواجه لعادت

مراجعت نمود و بتعجیل تمام در عقب ایلچی روان شد و تا ولایت اسفراین خان غریمت باز نکشید و مدت
بیست روز در نظاره آن قضیه بپایه بان ظل الهی باز کشید و میرزا عبد اللطیف و میرزا سلطان عبد الله
شیرازی را با غلبه تمام بجانب ولایه بسطام فرستاد و فرمود که میرزا سلطان عبد الله بولایت استراباد
درآمده آثار تسلط و اقتدار بجا رساند زاجیان دیوسار نساید و هر دو شاهزاده بموجب فرموده کاربند
شدند و میرزا الغ بیک تا پل ابریشم فرموده معاودت نمود و میرزا عبد اللطیف در سرحد بسطام
مقام داشت چون از مراجعت پدر وقوف یافت او نیز بی توقف بازگشت و بجهت معاودت
میرزا الغ بیک از پل ابریشم موجب ضعف و فتور و سبب عجز و فتور لشکر منصور شد و چون
در کارخانه تقدیر مقدر و مقرر بود که میرزا ابو القاسم بابر چند سال بسعادت و اقبال در مملکت خراسان
و جرجان و سایر ولایات سلطنت استقلال نماید فرمود صورت معاودت میرزا الغ بیک در آن
زمانه روی نمود از روات ثقات منقولست که اگر میرزا الغ بیک اعلام ظفر اعلام تا الکای بسطام میرسانید
شاهزادگان عظام میرزا علاء الدوله و میرزا ابو القاسم بابر بکلی مستاصل گردانیده و ایشان را ضرورت
در ظل رایه و کنف رعایت میرزا سلطان محمد بعراق میرفتند و بعد از آن غالبا ایشان را کاری
از پیش میرفت لکن یفعل الله ما یشاء، القصه میرزا عبد اللطیف چنان بسرعت بازگشت که بجبل
و علم در منزلی که داشت نگذاشت و درین اثنا تب محرق در بوته دل و کوره سینه او مشتعل
و غمهای جگرسوز و فکرتهای محنت اندوز روی بآن آورد و مزاج از اعتدال طبیعی عدول نمود
و طبیعت از مزاج اصلی منحرف شد و سر عجز بر بالین ناتوانی نهاده از زیور صحت عاطل گشت
و چون بحوالی نیشابور رسید میل بلوک ... کرد و هر روز بار خاطر و علت زیادت میشد و با آنکه مرض
در غایت صعوبت بود و اکثر اطبا تشخیص دق میکردند جمعی معندان پیش میرزا الغ بیک چنان
باز نمودند که شاهزاده مطلقا مرض ندارد و تمارض میکند و خیال استقلال دارد و میرزا الغ بیک
امرا بولایت نیشابور فرستاد تا شاهزاده را در محفه انداخته پیش پدر بردند و میرزا الغ بیک چون
احوال پسر مشاهده کرد و ماه آسمان شهریاری را در بین محاق و قرین احتراق دید دانست که
ارباب اغراض زبان بصواب اعراض نموده اند و سخن سقیم در باب عرض مرض بعرض رسانیده سخنان
خبیثانه ناشنوده انگاشت و بقلم صواب رقم تدبیر صحت بر لوح اندیشه نگاشت و بطبیب حاذق
و اشتر ... موافق اشارت فرمود تا اسباب تنقیه و تصفیه ترتیب نموده و صبح صحت از مطلع مراد افق

امید

امید طلوع آغاز نهاد و قوت طبیعت غبار تغیر از دامن مزاج افشاند و حضیض اعتلال باوج
صحت و کمال اعتدال رساند و قلم سخن ساز و داستان پرداز در اثنا چند بیت ملمع در تهنیت
صحت شاهزاده بنظم آورده بود درین اثنا بعد از چند سال خاطر با براد دادن اقبال نمود
بشری لک السرور شفاء من السقم ۞ طوبی لک الغایة من لواهب النعم ۞ باز اعتدال ذات تو شد مشتغل
روز نشاط آمد و بگذشت روز غم ۞ فالشمس اشرقت ولها وجه ضاحک ۞ مستبشرا بکشف جمیع من الالم
ذات تو یافت صحت کلی هزار شکر ۞ کو خصم خون گرفته بمیر حسود هم ۞ بالذی صحت بر قد احیا بنا
لست الوحید فی مرض بل انا تم ۞ تو آفتاب ملک و جهان در پناه تست ۞ یا رب مباد نشر لمامات تو کم
عمرت هزار سال ز اقبال و بخت باد ۞ بالخیر و السعادة و الجود و الکرم ۞ و از اصناف اکرام نسبت باز زند
عنایت فرمود و مملکت خراسان را بجانب او تفویض نمود و منتقض میضان بواسطه فتنه
یار علی ترکمان از چهار باغ مشهد عازم دار السلطنه هرات شد ذکر معاودت میرزا الغ بیک
گورکان بسبب فتنه امیرزاده یار علی ترکمان و غارت یافتن بیرون هرات
داستان فتح خراسان سبق ذکر یافت که میرزا الغ بیک امیرزاده یار علی و امیر سلطان ابو سعید
وا روغه را بند فرموده بجهار تیره تو فرستاد و درین اثنا بمسامع جلال رسید که امیرزاده یار علی
خلاص شده قلعه را گرفته و لشکر جمع آورده عازم تسخیر هرات شده و بیان این سخن آنست که
از کسان امیر سلطان ابو سعید شخصی کاچی قلعه در بسته و درمیان گل سوهان آبدار نهاد
امیرزاده یار علی و امیر سلطان ابو سعید بند ها سوهان و تیغ بیدریغ در مستحفظان قلعه نهادند
و تنی چند بقتل آورده باقی امان خواستند و چنان قلعه مسخر شد و امیرزاده یار علی و امیر سلطان
ابو سعید را اجازت داده بیرون فرستاد و چون در آن حصار ذخیره بسیار و نقود بیشمار بود
امیرزاده دست سخا گشوده و گروه انبوه پیش او جمع آمدند و مواضع که در حوالی قلعه بود ضبط
فرمود و بدان قناعت نموده عازم تسخیر هرات شده و بولایت کرخ رسید امیر بایزید پروانچی که در
شهر حاکم بود چون این احوال استماع نمود قاصدان پیش میرزا الغ بیک دوانیده و شهر و برج و باره
مستحکم گردانیده و حکم فرمود که هر کس در شهر الاغ داشته باشد برسم قلان باستقبال امیرزاده یار علی رود
مردم تمام تنگ بی یراق و سلاح بنواحی کرخ رسیدند جمعی امیرزاده یار علی بر ایشان تاخت هر چه
داشتند عرضه تاراج ساخت و رعایا را بجان امان داد و از اموال ایشان احوال آن لشکر

روی بارتقاع نهاده و از آنجا عازم تسخیر هرات شد و بظاهر شهر آمده جمعی اوباش و لیام و قوچی ترکان
امرا عظام که درین ایام بی اعتبار و احترام بوده بودند چپاول و جمع آمدند و امیرزاده یارعلی آغاز محاصره
کرد و باد فتنه آتش فتنه و انگیختن غبار فساد میان دربست و دست ظلم و بیداد بغارت و تاراج
برکشاد و امیر جلال الدین بایزید باتفاق جناب شریعت مآب قاضی قطب الدین احمد الامامی و باقی
اکابر و موالی و سایر عوام و خواص کمر اخلاص بر میان جان بستند کمری بر میان جان بستند
جان کمر وار بر میان بستند و از حضرت آفریدگار جلت قدرته که حافظ و حامی همه اوست
و بازگشت همه بدوست استعانت خواستند و چند روز بزخم ناوک جگردوز و نوک پیکان آتش افروز
بیرونیان را مجال آن نبود که پیرامون شهر گردند و چون بعد از واقعه حضرت خاقان سعید این
نخست واقعه بود که در دار السلطنه هرات روی نمود و مردم شهر بامثال این وقایع معتاد نبودند
فدایی وار بدفع آن فتنه اشتغال نمودند جمهور نامداران و مشهور پیشه کاران از محترفه
و ارباب صنایع تا متصوفه و اصحاب صوامع نفیر عام برآوردند و همه لبیان ترم بشت
و چون تیغ تنگ با بن روی بدفع ایشان آوردند و چون مردم ترک و سپاهی نسبت
با سایر الناس بصورت بسیار کم می‌بودند و اکثر مردم شهر اهل حرفه و ارباب صنعت بودند
پیشه وران در بازار بیکاری کار نمی‌نشستند و در وقت گیرودار صاحب بسیار و مایه‌دار
نی پیشه هر کیسه دکان مخاصمت میگشودند و مناسب صنعت خود حرفی می‌نمودند و بعد از چند روز
که اسباب محاصره مرتب گشت امیرزاده یارعلی با چند هزار سوار و پیاده زیاده از حد و شمار
از برابر برج شوانیان جنگ پیش آوردند و بکنار خندق آمدند و صدای نقاره و نفیر بر دوکره اثیر
رسید ناگاه جمعی بسیار فتنه جویان شرارت شعار سپرها در سر کشیده و چرا گرفته از خندق
گذشته و بفصیل درآمده بیل و میتین در دیوار شهر درکار آمد و چون کار تنگ رسید
سمرقند را پای ثبات از جای رفته گریختند یکبار از سر باره و مردم تاجیک بر موافقت ایشان
از زخم فرو ریختند دران حال مولانا صاحب اعظم عماد الدین مظفر کاریزی که بفرط کارگذاری مشهور
بود با بعضی از تیراندازان با حرزی پای جلادت و دلاوری فشرده از اول چاشت تا هنگام خروس
الغرب بتیر دلدوز حملهای دلاوران را زار می‌نمودند تا یکی از سرداران ایشان را که ناتاب خندق
میگذشت با آتش دوزخ فرستاد و مردم ایشان از روی خاک بر جر انداخته بازگریختند و تاکنار

خندق

خندق رسیدند بیشتر انکار از محاذ بازشدند و امیرزاده یارعلی که در میدان جولان می‌نمود بیک چشم زدن گوش
او را نشانه تقدیر ساخته برگردانیدند و شهر محفوظ ماند و از انعام میرزا الغ بیگ مشرف شد و بعد
دو سه روز میرزا الغ بیگ جمعی امرا الشهر فرستاد و بسبب مزید قوت شد و مغفره و شبا زد و مدت
محاصره متمادی گشت و بیرونیان جنگ جدال و مکر و حیل کاری از پیش نتوانستند و تیر هم تدبیر
که جهت تدبیر داشتند انداختند و یکی بر هدف مقصود و نشانه غرض نیامد عاجز و متحیر گشته و منکوب
و مخذول فرو ماندند در وقتی که شهر محاصره بود مردم شهر در بیرون دروازه خوش شخصی را گرفته لت
بسیار زدند چنانکه هلاک او جزم شد ریسمان بر بالای او بسته و سرنگون آویختند از دروازه خوش
روی بدروازه ملک آوردند و همچنان آویخته گذاشتند بعد از مدتی در جنبش آمد او را فرود آوردند
و معالجت نمودند در سخن آمد و گفت مردی پیشه ور بود اندیشه خنک ام او را گذاشتند و بعد از آن
سالها در حیات بود و این از غرایب است آری ◦ اگر تیغ عالم بجنبد ز جای ◦ نبرد رگی تا نخواهد خدای
و درین اثنا میرزا الغ بیگ با لشکرهای جهان جوی بلای ناگهان از جانب مشهد بر سر یار علی ترکمان
رسید و یار علی مغرور از صولت لشکر منصور عاجز و متحیر گردید و اختر بخت او منحوس طالع منکوس
شده از تسخیر شهر مایوس گشت و عزم حصار نیره تو فرمود و اوباش و لیام الناس که جمع
آمده بودند پریشان شده هر طرف رفتند ◦ همه کبود لب و زرد روی و سرخ سرشک ◦ همه شکسته
دل تیره چشم و خشک زبان ◦ و میرزا الغ بیگ با کمال عظمت و جلال و غایت سلطنت و استقلال
در دار السلطنه هرات نزول فرمود و از فتنه یار علی استفسار نمود امیر بایزید بموقف عرض رسانید
که مردم بیرون شهر با او همداستان شده این نوع طغیان نمودند و اگر نه او را چه محل یارای آن بود
میرزا الغ بیگ را آتش قهر جانسوز اشتعال یافت و آثار کین در جبین او ظاهر شد و حکم فرمود که
بیرون شهر را غارت کنند و گروه انبوه که فتنه و فساد انگیخته بودند و خونهای مسلمانان بناحق
ریخته فتنه انگیز از قتل رسانیدند و ریشه بازد و غارت عام کردند لشکر از شیشه ضبط بیرون
و مهمات از مرکز ربط عدول جسته هر کرا یافتند اسیر بند کردند و گرفتار قید کردند ساختند
که تارک بر آسمان می‌سودند چون زمین در پای محنت سپردند نرگس از چشم عزیزان اشک شد و سیم
قرة العین می‌بستند شمسه زرین آفتاب از طاق لاجوردی بناخن میکندند و نعل هلال از ابلق
شموس چرخ بدندان میربودند قندیلهای مساجد می‌شکستند و امامان می‌آویختند و آب روی غریب

با خاک خواری می‌انگیخت مدارس را باطل و درس و تلاوت کلام الجلیل بجای دعا و اوراد و سرود می‌گفتند
و در مقام علم و حکم زیر و بم می‌نواختند و مکرش چون سیر پوست باز کردند و از لباس تو بر تو چون
پیاز بی‌نیاز ساختند و از عجایب غرایب از بدایع وقایع آن بود که در آن ایام که میرزا الغ بیک
حکم غارت عام فرمود لشکر اوزبک نیز بنواحی سمرقند آمده تا دروازه شهر تاختند و غارت عام کرده
باغات خاصه میرزا الغ بیک را ویران ساختند چینی خانه که از اره و دیوار چینی او را از ختا بدقت چند
سال آورده بودند اوزبکان بزخم چماق و گرز درهم شکستند و ایوانهای زرنگار تراشیدند و
انواع خرابی کردند و افعالی که از لشکر سمرقند در بیرون هرات و باغات پادشاهان صادر شد
نمودار آن در بیرون سمرقند و باغات میرزا الغ بیک از مردم اوزبک بوقوع پیوست و جزاء سیئة
سیئة مثلها بابلغ وجهی روی نمود • چو بد کردی مباش ایمن ز آفات که واجب شد طبیعت را مکافات
و قضیه غارت بیرون هرات در اواخر ماه رمضان واقع شد و بعد از سه روز اکابر شهر
شفاعت کردند و میرزا الغ بیک فرمود که لشکر دست از غارت باز داشتند و مسلمانان را
در خانهای خالی گذاشتند و در آن ایام سرمای قوی بود و عید صیام قریب مردمان روز عید
چون عاصیان روز محشر عریان و پریشان میرزا الغ بیک را بزبان اخلاص دعاگوی و ثناخوان
شخصی که تمام جامه‌های او و کسان او را تاراج برده بودند و تباه‌شان محتاج ساخته روز عید عریان لب‌بسته
بید میلرزید و پیش اسب میرزا الغ بیک میدوید و بزاری زاری می‌نالید و میگفت پادشاها
خوش عیدی دادی درویشان را عمر و دولت تو افزون باد • بیازردی قوی دستی تبر از مظلومان
که هر کز ضعیف ناله اثر قوی‌تر زخم پیکانش • و میرزا عبد اللطیف تا عید صیام در مشهد مقام
داشت چون آوازه آمدن میرزا ابو القاسم بابر بمشهد رسید شاه‌زاده متوجه دار السلطنه
هرات گردید و میرزا الغ بیک سلطنت هرات را بمیرزا عبد اللطیف عنایت فرمود و بسرعت تمام
عزیمت جانب ما وراء النهر نمود و نعش مغفرت مآب حضرت خاقان سعید را در محفه نهاده بتعظیم
تمام روان ساخت و بسیار از ارباب صنایع و هرگونه بدایع نقل کرد از انجمله چند زوج در فولاد
که حضرت خاقان سعید آورده بود و در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا نصب کرده و دیگر اموال
و خزاین فراوان روان ساخت • هرچه دلخواه بود حاصل شد **ذکر نهضت میرزا ابو القاسم بابر بجانب**
دار السلطنه هرات و قتل امیرزاده یار علی و فرستادن امیر هندوکه بطرف گنج میرزا ابو القاسم بابر از حدود

بسطام

بسطام و دامغان استماع نمود که میرزا الغ بیک از نواحی پل ابریشم معاودت فرمود شاه‌زاده بابر
عزیمت بصوب دار السلطنه هرات بر افراخت و در سرعت نهضت دو منزل یکی ساخت و با لشکری
چون شیر سخت چنگ و چون پلنگ تند آهنگ بی‌باک و سهمناک خشمناک و سفاک هر یکی جلد و آزموده بجنگ
بر زمین اژدها و در آب نهنگ بمشهد مقدس آمد و آنجا استماع نمود که میرزا الغ بیک عزیمت ما وراء النهر
نمود جمعی بهادران دلیر و مبارزان با شمشیر بجانب دار السلطنه هرات فرستاد و موکب منصور عازم
جانب سرخس شد و امیر هندوکه را فرمود که با گروه مردان مرد و دلیران صف نبرد چون بهرام
بقبضه شمشیر خون آلوده و چون سپهر جنگی کین در جبین صلابت آورده روی بولایت مرو
آوردند و شبهنگام که صحن برجدی با انوار سیارات و ازهار ثابتات آرایش یافته و اجرام
نورانی چون گوهرهای شب‌افروز از رخنه آبگون گردون تافته بود باطراف اردوی میرزا الغ بیک
رسیدند لشکر ما وراء النهر هم بر آمده دست عجز در دامن فرار زدند • میر هندوکه اسب می‌تاخت
تیغ میزد و تیر می‌انداخت • لشکر خصم باز داشته تیز • تا بجیحون رسید گرد گریز • میر هندوکه
کوه و کنج که در آمد از شمار بیرون و امیر هندوکه امیر ابرهیم امیر اعدکو تیمور را گرفته مقید ساخت
و مردم فراوان از کوچیان بر گردانید و نقود و اجناس بحد و قیاس در قبضه اقتدار آورده عازم
دار السلطنه هرات شد و میرزا الغ بیک بر معبر آمویه پل بسته عبور نمود و لشکر جمعی گذشته و باقی
میگذشتند که ناگاه اوزبک رسیده و بر آن سپاه شکسته زدند صف مغلوب
جمعی کثیر اسیر شدند و اموال بغارت و تاراج رفت و لشکر بزحمت تمام بولایت بخارا رسید
و میرزا الغ بیک قشلاق هم آنجا فرمود و نعش مغفرت مآب حضرت خاقان سعید را بدار الملک سمرقند
فرستاد و با عزاز و اکرام و توقیر و احترام در گنبد خوابگاه حضرت صاحبقران امیر بزرگ •
چون گنج دفین خاک کردند • افاض الله علیه غفرانه • و میرزا ابو القاسم بابر جمعی امرا را که بطرف هرات
فرستاده بود امرا بولایت فوشنج رسیدند و میرزا عبد اللطیف بعد از پدر پانزده روز در هرات
پادشاه بود چون خبر رسیدن لشکر میرزا ابو القاسم بابر شنید و از جانب امیرزاده یار علی نیز اندیشناک
بود تنگ اسب عزیمت تنگ در کشید و خود را از غرقاب هلاکت بساحل نجات رسانید و جمعی امرا
و بهادران میرزا ابو القاسم بابر مقدم ایشان امیر خواجه و امیر خلیل شهر را گرفته قلعه را کشادند و
اساس ظلم و بیداد بنیاد نهادند و بعد از سه روز امیرزاده یار علی با گروه انبوه بظاهر شهر فرود آمد

و سه شبانروز شهر را محاصره کرد شبی جمعی از طرف دروازهٔ عراق اورا بشهر آوردند و امرا میرزا ابوالقاسم
بابر گریخته بحصار اختیارالدین آمدند و روز دیگر صعد(?) و بچان بیرون آمدند و آن شب بحصار رفته بمبلغی که
در شهر نقد کرده بودند از حصار بیرون آورده فرار نمودند و امیرزاده یار علی قریب هیبت روز در
مستقر سلطنت بعیش و عشرت گذرانید و اتلاق رعایا را زیاده آسیبی نرسانید و او صباح و رواح چون
نرگس و لاله بی جام و پیاله نبود میرزا ابوالقاسم بابر از سرخس عزم هرات فرمود و عبدالعلی بکاول(?)
از اردوی میرزا ابوالقاسم بابر آمده بخدمتگاری امیرزاده یار علی قیام نمود شبی اتفاق که لشکر
منصور نزدیک آمده دار اردوی بیهوشی در شراب ریخته بادهای گران پیموده و امیرزاده یار علی در باغ
شهر صحی(?) میان مستی و بیهوشی آسوده بود که ناگاه جمعی دلاوران معرکه جنگ صفدران میدان نام
و ننگ تیغها آخته و از دروازهٔ ملک تاخته بسر او رسیدند و دست و گردنش بسته در سر خیابان بخدمت
میرزا ابوالقاسم بابر رسانیدند و موکب همایون بطالع سعد و فال میمون و زمانهٔ کارگشا و اختر
رهنمون در باغ سفید نزول اجلال فرمود و امیرزاده یار علی را در چهار سوی هرات برابر مردم
روان ساختند و سری که سودا خانهٔ هوا و هوس بود بر خاک مذلت انداختند ؛ فلک سر انداختن سرنوشت
نشاید کشیدن سر از سرنوشت ؛ نه پرورد کس کاخر نکشت ؛ که در مهر زشتی و در کین درشت
و این واقعه در اواخر شهر ذی الحجه بوقوع پیوست ؛ تاریخ سنه ثلاث و خمسین ذکر جلوس میرزا
ابوالقاسم بابر بر سریر سلطنت خراسان ارادت ملک ملک بخش عز شانه چون رایت عنایت
برافراخت و جنات کاینات را بانوار عدل و احسان فروغ امن و امان برافراخت و حکمت
قادر مختار عظم شانه چون خلعت والله یؤید بنصره من یشاء مرتب ساخت تا آتش قهر جهانسوز
لباس هستی دشمنان را در هم سوخت منشور دولت چون بتاینه(?) نصر من الله موشح بود اسباب
جهانگشایی بموجب و فتح قریب ابواب فتح و ظفر گشود و سریر سلطنت مسند دولتمندی شاید
که نور عقل کامل و وفور عدل شامل ظلام ظلم از مرآت کاینات زداید و تاج خلافت افسر سری
باید که چون آفتاب در اطراف آفاق بشعاع تیغ عالم اقطاع آثار بیجا نماید موافق این مقال
و مطابق این استعارت جلوس همایون میرزا ابوالقاسم بابر است بر سریر سلطنت خراسان
و بیان آنجمله آنست که چون امیرزاده الغ بیک با اولاد کرام و امراء عظام و خیل و حشم و عبید و خدم
و اموال جهان و نفایس فراوان از ولایت خراسان بطرف ماوراء النهر رفت و طغیان امیرزاده یار علی

ترکان تسکین یافت میرزا ابوالقاسم بابر بر مستقر سلطنت و سریر خلافت بتمکین تمام مقام و آرام
فرمود و دارالسلطنه هرات که در حسن و بها و لطافت آب و هوا در هفت اقلیم عالم ممتاز و مسلم است
در تحت تصرف و قبضهٔ اقتدار قرار یافت و آفتاب مرحمت و سایهٔ معدلت بر کافهٔ رعایا و عامهٔ
برایا تافت و اکابر و اشراف بخدمت درگاه معظم شتافتند و مراسم نثار و پیشکش بجای آوردند
مناسب قدر و مرتبه عنایت و رعایت یافتند و امیر مبارز الدین هندوکه از جانب ولایت مرو
آمده امیرابراهیم امیرایدکو تیمور و کوچانیان و ارباب صنایع را که باز گردانیده بود بهرات
رسانیدند و چون میرزا ابراهیم را نوروز درخواست کرد و امیرزاده ابوالقاسم بابر عنایت کرده بانواع
و صنوف عنایات پادشاهانه و فنون عواطف خسروانه نسبت بامیر هندوکه مبذول داشت
و علما و امرا و مقربان درگاه و گردنکشان سپاه ظفر پناه از ابر احسان و دریای امتنان سحاب
انعام و مواهب کرام اختصاص یافته سر افتخار بذروهٔ ثریا برافراشتند و دست اعتبار در کمر
جوزا زدند و مواد ولای دولت قاهره در ضمیر مطیع و عاصی جا گرفت و زبان خاص و سامع ناظر
بذکر دعا و نشر ثنا آرایش یافت و خطبه و سکه بشرف نام و القاب عالی مزین و تازه و مشرف
و بلند آوازه شد ؛ ز جوب منبر خشک از نشاط گل بردمد ؛ بسیم نام تو چون گنبد ز لطف خطیب
دهان سکه فراهم نیاید از شادی ؛ که یافت از شرف نام تو سعد نصیب ؛ و میرزا علاء الدوله
از آن زمان که از میدان میرزا الغ بیک روگردان شد تا اکنون که عنایت ملک بیچون فتح دار
السلطنه هرات میسر گردانید در ظل رافت میرزا ابوالقاسم بابر بعیش و نشاط میگذرانید و چون
مملکت خراسان جولانگاه سپاه میرزا ابوالقاسم بابر بود کرم نموده سرکار تون را بسیورغال میرزا
علاء الدوله فرمود و میرزا علاء الدوله فرزند دولتمند میرزا سلطان ابراهیم با کوچ و اوروق و جواری
و نقود که در آن اوان از قلعه عماد بیرون آورده بجانب ولایت تون روان فرمود در خلال
که دار السلطنه هرات مفتوح شده اعلام کسوره و مقهور گشته لعبت باز گردون شعبده ساخت زمانه
طرح بازی نو انداخت و جمعی مردم بد و ارباب حسد که پیش آن دو پادشاه راه آمد شده داشتند
بر لوح اندیشه میرزا ابوالقاسم بابر نگاشتند که میرزا علاء الدوله را گرفته محبوس کردند و گروه انبوه
بعزم گرفتن میرزا سلطان ابراهیم بطرف تون تاختند و میرزا سلطان ابراهیم را از نزدیک تون که از آنجا
و مولانا احمد یساول جنگ عظیم کرده بدست او زخمی قوی رسیده رقیه سلطان بیگم همشیرهٔ میرزا سلطان

ابراهیم را بجانب عراق برد مهد علیا گوهرشاد آغا و میرزا سلطان محمد رسانید و میرزا ابراهیم سلطان از
با خزاین نقود که مهندس عقل از حساب آن عاجز بود و شرایف ظرایف و نوادر جواهر پیش میرزا ابو القاسم
بابر آوردند و میرزا سلطان ابراهیم را حبس فرمود و صندوقها جواهر و طلا و نقره را و او ناگشوده
و ناکشیده بخشید و آن همه نقود و جواهر را میران همتا بجوی نسنجید و از آن وقت میرزا سلطان
ابراهیم چون لعل در کان و در در صدف عمان محبوس بود تا آنکه عنایة الهی بموجب ما یفتح الله للناس من
رحمة فلا ممسک لها او را از مضیق حبس بیرون آورده بر سریر سلطنت نشاند **بیت**
اول شکسته باش که اوج سریر ملک : یوسف پس از مجاهده قعر چاه یافت : چنانچه شرح آن از
مساعدت وقت ما مولست و میرزا ابو القاسم بابر یکران مراد در میدان سلطنت جولان داد
و همای دولت و سعادت بال اقبال باز گشاد و امیر هندوکه در دیوان اعلی بغایت صاحب
اختیار بود و ضبط مملکت استمام تمام می نمود اما چون میرزا ابو القاسم بابر صبح و شام بشرب
مدام اشتغال داشت و غیر صدای عود و نوای نی کار و بار جهانبانی را بباد می پنداشت جمعی امرا
که از دیرباز مخصوص او بودند آغاز فتنه و فساد و بنیاد ظلم و بیداد نمودند و امیر هندوکه از قصاص
امرا ملول شده اجازت خواست که چند روزی در ییلاق بادغیس نشیند و رخصت یافت
امیر ابراهیم را که محبوس داشت همراه برد و در همین اوان میرزا عبد اللطیف از بلخ ایلچی فرستاد و
پیغام داد که میرزا الغ بیک سپاه گران جمع آورده عزم تسخیر خراسان دارد و ما سر راه او
گرفته ایم و بعون عنایت الهی نخواهیم گذاشت که عبور نماید و با شما در مقام محبت و اتحاد
و مودت و اعتقادیم میرزا ابو القاسم بابر ایلچی را رعایت فرموده جواب مناسب نوشته
ارسال نمود **ذکر عصیان میرزا عبد اللطیف نسبت با میرزا الغ بیک** میرزا عبد اللطیف
بعد از میرزا الغ بیک چند روز در هرات بود و چون آوازه آمدن میرزا ابو القاسم بابر
استماع نمود و امیرزاده یار علی ترکمان نیز از طرف قلعه نیره تو در کمین بود میرزا عبد اللطیف را
مجال توقف نماند شبی و چه شب : شبی همچو روز قیامت دراز : و دامن بسته به فتنه باز
از دار السلطنه هرات بیرون رفت و از معبر اندخود گذشته بما وراء النهر رسید و قاصد
بجانب سمرقند دوانید میرزا الغ بیک نشان فرستاد که ولایة بلخ سیورغال او است انجا رفته
بضبط آن قیام نماید میرزا عبد اللطیف را این صورت بغایة موافق طبع نمود چه در باطن

از پدر ترسان و هراسان بود و چون ببلخ آمد در آن ولایت رایت مخالفت برافراشت و چوب
خلاف بدرگاه و النقش فی الحجر بر لوح اندیشه نگاشت : اولا صندوق نقاره را شکست
و منادی فرمود که نقاره را بر انداختیم کسی ازین جهت متعرض مسلمانان نشود و تمام کشتیها را
که در کنارها بود پیش خود جمع آورد و اول آنکس که بکلی از میرزا الغ بیک معزز بود و ندیم بیگانگی
بدرگاه میرزا عبد اللطیف هجوم نمودند و روز بروز اسباب وحشت و کدورت
و نفرت در هم میداد تا بانجا رسید که میرزا الغ بیک لشکر کشید و قاصد جان پسر گردید
و منشاء خلاف آن بود که بحسب احکام نجوم میان طالع پدر و پسر غایة عداوت می نمود
پدر را در طالع ذنب عقده که نحس است دم فرو برده بود و پسر را راس که عقده سعادت
از طالع سر بر آورده و بهره و پادشاه علم نجوم را نیک میدانست میرزا الغ بیک نقطه طلوع زوال
ملک خویش از پسر میدید و نیک دیده بود و بر پسر متغیر گشته و میرزا عبد اللطیف هم این معنا را
دریافته بود و در تدبیر آن کار سعی تمام می نمود در وقت فتح خراسان بچند جهت دیگر خاطر
پسر از پدر رنجیده بود اول آنکه ترتیبناهاو که در قلعه اختیار الدین محفوظ بود بباد تاراج داد و دیگر آنکه
او را در هرات که سالها تغلطت کند رانیده بود در نهایت فلاکت نگاه داشت و سه دیگر آنکه
او را در سرحد بسطام و مشهد هرات در دمن [illegible] گذاشت و وجود او را عدم انگاشت
و از همه افزون آنکه برادر خورد او میرزا عبد العزیز را از همه جهت بر میرزا عبد اللطیف مقدم
داشت بدین اسباب میان پدر و پسر مواد عناد و انعقاد دریافت و بنیاد خلاف استحکام
پذیرفت و منجر بآن شد که پسر کمر عداوت بر میان جان بست و پدر در قصد قتل پسر سطوت
گشت و تیغ کین بزهر بیمهری آب داد و خدنگ جفا از کمان بلا میگشاد و بالشکری تجوی
حوادث گردون و بیک امون بساحل جیحون آمد و میرزا عبد اللطیف با سپاهی چون مور
و ملخ از بلخ و نواحی پیش رفته از عبور مانع شد و صبح و شام بآیین تمام دو لشکر در مقام انتقام
بودند و صدای سورن و نفیر بذروه فلک اثیر میرسید و مدت مدید این حال تمادی کرده میرزا
ابو القاسم بابر چون برین احوال وقوف یافت خاطر بکلی از آن طرف جمع ساخت
چو در لشکر دشمن افتد خلاف : تو شمشیر خود را بمان در غلاف : و لشکر ظفر نشان عزیمت تسخیر
مملکت سیستان فرمود و سپاه جهان سوز بطرف ولایة نیمروز ارسال نمود : :

ذکر عزیمت میرزا ابوالقاسم بابر بجانب سیستان و عصیان امیر هندوکه و قتل او در ولایت جنوشان

والی سیستان شاه حسین که آبا و اجداد او همیشه باج گذار و خدمتکار این خاندان بوده‌اند
بر رسم جانب داری قیام مینمودند درینولا اندیشهٔ خلاف کرده دیو غرور سودای فاسد
در دماغ او راه داد و چون بدمستان شراب شرارت را چشیده عنان بسوی شهر و ولایت
خود باز کشاد ؛ هر سیه دل که شد از جام هوا مست غرور ؛ فتنه انگیزتر از غمزهٔ جانان گردد
میرزا ابوالقاسم بابر فرمان فرمود که نامداران سپاه و مقربان درگاه در ظل رایت ظفر آیت
که مطلع آفتاب نصرت است جمع آمدند و از دار السلطنه هرات بنهضت نموده عزیمت مملکت
سیستان فرمود قاصدی بطلب امیر هندوکه که در بادغیس بود فرستاد امیر هندوکه عرض
داشت که میرزا عبد اللطیف در بلخ است این سرحد خالی گذاشتن مصلحت نمینماید
میرزا ابوالقاسم بابر بگیران اقتدار تا ولایت اسفزار راند جمیع امرای کبار و دلاوران
تیغ گذار نامزد فرمود که بجانب مملکت نیمروز عزیمت نمایند و والی سیستان دانست که
با پیل دمان پهلو زدن و با شیر ژیان پنجه آزمودن موافق عقل و مطابق نقل نیست
هر که با پولاد بازو پنجه کرد ؛ ساعد سیمین خود را رنجه کرد ؛ عنان تجرد و تهور باز کشید و باد کبر و غرور
از سر بیرون کرده وسایل انگیخت و دست عجز در دامن شفعا آویخت و جمعی مقربان را
واسطه ساخت و بزبان عجز و نیاز عذر گناه گذشته خواست و پیمان با ایمان مؤکد کرد
که بعد الیوم مراسم خدمتکاری و شرایط جانسپاری بظهور آورده بجای پیشکش و باقی خدمت
دیگر از مقتضی مثال واجب الامتثال درنگ ننموده پیشکشهای لایق و تحفهای موافق روان
داشت و امرا عرض حال و قبول امثال و مثال او بموقف عرض رسانیدند انجا که مرحمت اصلی
و رافت جبلی آن پادشاه بود ملتمس او مبذول فرموده جریدهٔ جرایم او را بقلم عفو
نا شنوده انگاشت و امرای مملکت سیستان را ایل و منقاد گردانیده مراجعت نمودند
و امیر هندوکه در ییلاق بادغیس بحت هندو صفت کار فرمود و چون دانست که میرزا ابوالقاسم
بابر بجانب سیستان عزیمت نمود امیر ابراهیم امیر ایدکو تیمور را بطرف ماوراء النهر فرستاد
و او را در اندخود گرفته پیش میرزا عبد اللطیف بردند و مدتی در حبس و گرفتار بود و امیر هندوکه
دو اول جدال بر طبل اقبال کوفته شیوهٔ بغی و طغیان و طریق خلاف و عصیان پیش

گرفت

گرفت و چون ابر و باد بطرف استراباد روان شد میرزا ابوالقاسم بابر فوجی از سپاه ظفر پناه
باستیصال امیر شیخ علی بهادر و امیر سلطان سعید داروغه تعیین فرمود و فرمود که ؛ بیت
سر دشمنان زیر سنگ آورند ؛ جهان بر بد اندیش تنگ آورند ؛ لشکر فیروزی اثر در ولایت
جنوشان بایشان رسیدند آتش محاربه و قتال التهاب و اشتعال یافت و شرار کارزار از مرکز
خاک بذروهٔ افلاک رسیده چشمهٔ نور بخش آفتاب از غبار معرکه تیره شد و چشمهای کواکب ثابت
از گرد سپاه سیاه و چیره گشت ؛ ستاره سنان بود و خورشید تیغ ؛ ز آهن زمین بود و از گرد میغ
گشاینده شمشیر بند زره ؛ چو باد از سر زلف خوبان گره ؛ امیر هندوکه بسی معرکها و جنگها دیده بود
و آیین شجاعت و دلاوری ورزیده چون شیر خشمناک بغرید و صفها برهم درید و سپاه مخالف را
چون گرد شکافت و از دلاوران ایشان هر کرا یافت ؛ سر گردن و سینه و بازو و دست
ز سر تا قدم خرد و درهم شکست ؛ و مردم او در پی گریختگان رفته امیر سلطان ابوسعید زخم
قوی زده بود و هم بآن زخم در سبزوار در گذشت ؛ که واقف که این خاک انگیخته ؛ بخون چه دلها
آمیخته و مردم امیر هندوکه بغارت مشغول شدند و دیگران مراد در میدان ظفر جولان میداد
ناگاه امیر شیخ علی بهادر و امیر هندوکه بهم رسیده درهم آویختند چون هندوکه را بواسطهٔ
فرار لشکر مجال توقف نمانده بود از معرکه بیرون رفت جمعی تعاقب او نموده و سر او را بدست
آورده پایمال جفا ساختند و در هرات حصهٔ عبرت کار نقشبندان دیگر از دروازهٔ ملک آویختند
با ولی نعمت ار برون آیی ؛ همچو هندوکه سرنگون آیی ؛ میرزا ابوالقاسم بابر از جانب سیستان
مراجعت نموده خاطر همایون از جمیع جوانب جمع فرمود و در دار السلطنه هرات مجلس نشاط
و بساط انبساط ترتیب داده بافتتاح راح ابواب روح و راحت بر روی دلها گشاده
خلال این احوال بمحض عنایت حضرت وجعنده مفاتیح الغیب فتح قلعهٔ عماد که نمودار ایوان سبع
شداد است میسر گشت و شرح حال آنچنانست که محمد صالح جوانی دلاور بود و میرزا علاء الدوله
او را ایالتی برخراز قلعهٔ عماد عنایت فرموده و او بقلعه رفته و چیزی از آن وجه گرفته و با کوتوال
انجا طریق محبت مسلوک داشته بیرون آمد و چند تغار رخت و تحفها و طاسها و میوه مرتب
ساخته و با نوکران معتبر و دسته که آنها را اگر مجال یابند بطریق مردم مزد در برو داشته بقلعه
در آیند و خود بقلعه رفته با کوتوال بخانه شراب مشغول شده اشیاء را برسم پیشکش بقلعه در آورد

و هر چند چند نوکر او در آمدند ناگاه شمشیر کشیده بنام میرزا ابو القاسم بابر صلوات داد و چند کس را بنزد او
مردم بیرون فرستاد و مردم قلعه امان خواسته انقیاد نمودند و در سلک نوکران فرمانبردار بودند و آن
جهان کرد قلعه را مضبوط گردانید و خبر فتح قلعه و تسخیر او چون بسمع میرزا ابو القاسم بابر رسید
و صدای این بشارت بنوعی غلغله در دار السلطنه هرات انداخت که نگاهبانان میرزا علاء الدوله را
از شرایط محافظت غافل ساخت و او از حبس بیرون رفته بطرف غور و غرجستان عزیمت نمود
و از آنجا بولایت نیمروز رفت و انجمعیت تمام در سلک اهتمام او انتظام یافت میرزا ابو القاسم
بابر امیر شجاع الدین خداداد را که بشرف مصاهرت آنحضرت سرافراز بود با جمعی دلاوران معین کرد
که عزیمت آن ولایت نموده در دفع فتنه و فساد نهایت سعی و اجتهاد بجا آرند میرزا علاء الدوله
چون از توجه سپاه ظفر پناه آگاه شد زیادت در آن ولایت توقف ننموده بانادو آهنگ عراق
نمود و از سرحد بیابان یزد خبر آمدن خویش پیش میرزا سلطان محمد فرستاد و برادر نامهربان
دست رد بر روی امید او نهاد و پیغام داد که ما عازم صوب خراسانیم آن برادر در بیابان یزد
توقف نماید تا بوقت عزیمت ملحق شود و میرزا علاء الدوله روزی چند بکام و ناکام در آن مقام
بی سرانجام گذرانید **ذکر نهضت میرزا سلطان محمد بجانب خراسان و تسخیر آن مملکت بعنایت**
ملک مستعان میرزا سلطان محمد را پیوسته هوای تسخیر مملکت خراسان مکنون ضمیر منیر و مخزون خاطر
خطیر بود و بواسطهٔ ضرورات ملکی و مهمات کلی آن معنی در حجاب استتار مانده آفتاب نقاب
استتار روی نمی‌نمود و سرداران ممالک عراق مثل ملک کیومرث و اتابکان لرستان و شاه [?]
سر تسلیم گردن انقیاد نمی‌نهادند و بزبان سرکشی پیغام میدادند که ما تابع فرمان آن پادشاهیم
که سریر سلطنت شاهرخی مستقر دولت او باشد و چون فنا و عمود میرزا سلطان محمد دار السلطنه
هرات بود و میرزا الغ بیگ که وارث حقیقی بود بضرورت عزیمت مملکت ماوراء النهر نمود میرزا سلطان
محمد احوال ممالک فارس و عراق مضبوط ساخته داعیهٔ فتح خراسان دامن همت او گرفت و عزم تسخیر آن ولایت
زیاده شد و از ممالک عراق و فارس جمعی بشیراز و اصفهان و لرستان و شولستان و یزد و کرمان
و قم و کاشان و آوه و ساوه و ری و سمنان و دامغان لشکر گران و سپاه بیکران مرتب ساخت
و رایت عزیمت برافراخت و از بسطام گذشته ایلچی پیش برادر فرستاد و از آمدن خویش آگاهی
داد و میرزا ابو القاسم بابر چون از توجه برادر وقوف یافت و پرتو این خبر بر خاطر انور او تافت

نمود

نمود که دیوان میدان جنگ و شیران بیشهٔ نام و ننگ و مردان روز کار و صفدران روز گار از اطراف
و اکناف خراسان از سرحد سیستان تا مرو و ماخان و از نواحی شبرغان تا [?] جمع شدند و از
دار السلطنه هرات بسرعت تمام نهضت فرمود و منازل و مراحل می‌پیمود تا در ولایت جام آن دو سپاه
خونخوار و آن دو دریای زخار بهم رسیدند ۞ دو لشکر برابر شد آراسته ۞ ز هر جانبی گرد برخاسته
زمین نعره کام برون از کمین ۞ فرو ماند آسمان از زمین ۞ چو بر جنگ شد ساخته سازشان
گریزنده شد دیو از آوازشان ۞ آتش قتال اشتعال و شرار کارزار زبانه کشید از گرد نعل تکاوران
چشم آفتاب روی پوشیده و از غبار سم اسپان بسیط غبرا بر دوش اخضر در کشیده نایرهٔ حرب آتش
فنا در خرمن جانها می‌افکند و تندباد حمله نهال بقا را از ریاض وجود برمی‌کند میرزا سلطان محمد و میرزا
ابو القاسم بابر چون رعد در [?] و برق در زمستان میخروشیدند و میکوشیدند از هر طرف حملها
و جانبازیها آغاز کردند و تیغ و سنان یکی دو و دو یکی میساخت آن یکی چون سپهر آینهٔ جوشن [?]
و مانند نهنگ تیغ خون آشام از نیام کشیده و این یکی پیکان آتشبار بزهر کین آب داده و خدنگ جانبر
در کمان سپر نهاده از بیم نیزه جان آن سماک سیماب وار همه تن لرزان و از ترس خدنگ
زود آهنگ این نسر طایر کبوتر آسا بجان هراسان و آن دو لشکر تندخوی جنگجوی از دو سو روی در روی
آورده تا آنجا امکان مقابله و جدال محاربه و قتال و کشش و کوشش و آویزش و خونریزش بود از دو طرف
روی نمود ۞ ز بس سوده شد گرز خون ریختن ۞ ز دشمن بدشمن در آویختن ۞ عنایت نسیم الهی از مهب والله یؤید
بنصره من یشاء غبار پیکار شکافت و انوار فتح مبین و نصر عزیز بر علم دولت میرزا محمد تافت و سپاه
خراسان هزیمت غنیمت انگاشته و گریز دست آویز خلاص جان ساخته ۞ گریزنده کار آور آن رستخیز
ندیدی رهایی مگر از گریز ۞ سواران همه تیر پرداخته ۞ کمان تیر و کش ترکش انداخته ۞ و لشکر عراق مظفر و منصور
غنایم نامحصور گرفتند و از مراکب کردن مواکب ز تیغهای جوز امناکب و دراهم منقود و جواهر معدود
و مال و منال و احمال و اثقال بحظی وافر و نصیبی وافی رسیدند آحاد الناس لشکر عراق و فارس صاحب
بارگاه و اساس شدند و افراد سوار و اسپ قطار و مهار گشتند و بمیامن این فتح مبین کوکب اقبال میرزا
سلطان محمد باوج کمال ارتفاع یافت و اختر دولت روی بذروهٔ سعادت آورد و رقاب و نواصی اهالی
و اقاصی قبضهٔ اقتدار او قرار گرفت و میرزا ابو القاسم بابر از غرقاب بلای بیجا و التهاب آتش وغا
بسلامت بیرون آمد ۞ سلامت همه آفاق در سلامت تست ۞ و باعث بنده [?] که از غایت اتفاق

چون صفت اورنگ با یکدیگر تجنیس بودند و از کمال انطباق مانند صفت فلک تکمیل بجانب قلعه عماد که محل
فتح او گذشت متوجه گشت و در راه هر گونه مشقت و نا ملایم دیده بقلعه در آمد و میرزا سلطان محمد
شکر مواهب الهی بجای آورده صدای نقاره پادشاهی با ایوان کیوان رسانید و رکاب ظفر انتساب
گران ساخته عنان سمند جهان پیما سبک گردانید و پیشتر امیر پیرزاد بخاری را جهت استمالت
دار السلطنه هرات فرستاده و شرح فتح پیغام داد سادات و قضات و موالی و اهالی و اکابر و اصاغر
و اشراف و اصناف برسم استقبال استعجال نمودند و بشرف تقبیل انامل فایض فایز و سرافراز گشتند
و همای دولت سایه سعادت بران بلده انداخت و آفتاب طلعت همایون آن خطه میمون را منور
و منور ساخت و پیک گردون اخبار فتح و نصرت بمسامع جهانیان رسانید و عالم را از لطایف عدل
و داد سرسبز و شاداب گردانید بقاع و رباع که با سیب آمد شد لشکرها رو بخرابی داشت بجمال عمارت آراست
و ضیاع که در معرض ضیاع بود و مکان سباع و ضباع گشته مامون و مسکون شد و میرزا سلطان
ابراهیم را به پیش پدر او میرزا علاء الدوله فرستاد و میرزا شاه محمود را بوالده او داد و بر سریر
سلطنت جد بزرگوار و خاقان سعید کامکار بتمکین تمام مقام و آرام فرمود و بزیارت شیخ الاسلام
الاعظم قدوة المشایخ الامم مظهر عنایت الله الاکبر شیخ بهاء الدین قدس سره تقرب جسته
و از صحبت شریف آنحضرت انواع منافع استفاضه نمود و بعد از فراغ خاطر از مناظم امور ممالک
جمهور بزم عشرت ترتیب داد و بساط نشاط گشاد و مجلس انس از ماه رویان رشک نگارخانه
چین شد و بزم عیش از تاب رخسار خوبان غیرت فزای خلد برین و حور عین گشت و ساقی سیمین
ساق بملاحت رخسار و حلاوت گفتار و اقداح راح آیینه روح را جلا میداد و بخنده نمکین و شیوه
شیرین درهای روح و راحت بر دلهای مشتاقان میگشاد و مطربان خوش الحان از صدای نغمات
موزون زهره را در رقص آورده و نوای نی و عود و قانون از سعد اکبر فغان بر آورده و میرزا سلطان
محمد چند روزی برین نمط گذرانید و درین اثنا از جانب سمرقند ایلچی میرزا عبد اللطیف رسید و مکتوب
بموقف عرض رسانید مضمون آنکه شما را فتح خراسان و ما را فتح ماوراء النهر مبارک باد و ما با میرزا بابر
جهت دوستی شما دوستی میورزیدیم که او برادر شما بود و اگر نه همه کس را معلوم است که در زمان خاقان
سعید او که بود و من که بودم و امرا فرستاده میرزا عبد اللطیف که معتبر ساجتی آورده بود مبلغی
افزوده گذرانیدند و جواب مناسب نوشته مصحوب مولانا شمس الدین محمد صدر بدخشانی باز گردانیدند

و شیخ

و شرح قضایای ماوراء النهر محتاج بیان است **ذکر قضایایی که در مملکت ماوراء النهر بظهور آمده درین سال**
و از نفحات حرکات خامه سخن ساز و از کلمات نیرات نامه حکایت پرداز گوش اهل سماع
و دیده دور از مزه اطلاع شده باشد که میرزا عبد اللطیف در بلخ نسبت با پدر عصیان ورزیده تیغ عدوان
بر سبیل اعلان کشید بواسطه چند سبب که شرح آن در داستان فتح خراسان بادا رسانید و بعد از عبور
جیحون مانع شد و مدت مقادی متمادی گشت و چند نوبت از بالای آب و پایان آب از طرفین لشکرها
دیگرات و مرات محاربات قایم گردانیدند و اکثر لشکر میرزا عبد اللطیف غالب شد و او لیسی تمام سلطنت
آنمملکت را طالب گشت و نوبتی میرزا الغ بیگ سلطان عبد الله شیرازی را با عظما امرا از آب گذرانید
و میرزا عبد اللطیف جمعی در برابر فرستاد و میرزا سلطان عبد الله گرفتار شد و میرزا عبد اللطیف او را بجان
امان داد و بعد ازین واقعه بچند روز میرزا الغ بیگ پریشان شده بطرف سمرقند عود نمود و سبب و باعث
آن بود آن بود که میرزا الغ بیگ میرزا عبد العزیز را در سمرقند گذاشته عازم بلخ شد و در کنار آب
طناب نزاع باطناب کشید یکی فرزند در بلخ نوای خلاف آهنگ مخالف راست کرده و دیگری فرزند
در سمرقند دست تطاول بال و منال امرا دراز کرده و امرا بیطاقت شده جزم کردند که این صورت
عرضه دارند و بیم آن بود که پدر را گرفته در بلخ به پسر سپارند میرزا الغ بیگ امرا و ارکان دولت را
بانواع استمالت نگاه میداشت و احکام میرزا الغ بیگ که مشتمل بر تهدید و وعید بسمرقند میرسید
فرزند سعادتمند عدم می پنداشت درین اثنا صورت غریب از پرده غیب روی نمود نقشی که در آیینه
خیال محال بود چهره گشود و اختلال احوال میرزا الغ بیگ راه یافته بخت و دولت از طالع او روی بر تافت
بیت: دیدیم درین گردنده دولاب ❊ ندیدیم هیچ در وی بر یکی آب ❊ اگر خورشید یکساعت بلندست
زمانی دیگر از پستی نژندست ❊ چو حال نیست شو باداده خرسند ❊ مجو آزار به خرده چپ و چند ❊
و بیان این حال از روی اجمال خروج میرزا سلطان ابو سعید است **ذکر طلوع آفتاب رایت
و عزم استعلا بر سریر سلطنت و جهانبانی** حضرت خلافت پناهی یعنی میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا
سلطان محمد بن میرانشاه بن حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان بملازمت میرزا الغ بیگ خدمت
می نمود و درین یورش که از آب در آورد وی جناب الغ بیگ میرزا بود و این میرزا سلطان ابو سعید از ابتدا
و از مبادی صباوت و افتتاح ایام نشو و نما تا این زمان که سال عمر او به بیست و پنج رسیده بود همیشه اندیشه
استعلا بر سریر فرمانروایی در خاطر همایون داشت و پیوسته داعیه استیلا و صورت استقلال ضمیر منیر

جهانگیری می‌گشت آفتاب از پرتو جبین او اقتباس نور می‌نمود و مشتری از فروغ ناصیهٔ همایونش سرمایهٔ سعادت
بجهانیان میداد دلایل سلطنت عام از مکارم احوال او واضح و خصایل خلافت نبی از محاسن افعال او
لایح و هم در زمان صبی وا وان نشو و نما نسیم صبا جهانگشایی از بساتین شمایل او مشام جان اهل آفاق
اهل دل را دل گواهی کرده داد و انوار دولت از فروغ طلعت او چون شعشعهٔ آفتاب میدرخشید ع
نور دولت از آفتاب لامع است • و پیوسته از خاطر فیض بخش و ضمیر آفتاب درخشش مشایخ و اهل الله استمداد
همت کیمیا خاصیت می‌نمود و زبان حال سلطنت جهان آرا از باطن معنوی ایشان استدعا میفرمود و هم در
وسط در مقامات بزم و رزم و فتوح ممالک و تسخیر ولایات که حضرت واهب العطیات جناب خلافت
عنایت فرموده از مساعدت وقت مأمول است انشاء الله تعالی القصه بموجب الکل زمان نشوه
درین زمان که پدر و پسر معارض یکدیگر بودند فرصت غنیمت دانسته جمعی مردم که ایشان را ایل ارغون گویند
در سلک خدمت انتظام داده عازم تسخیر سمرقند شد و گروه انبوه گرد آورده بمحاصره مشغول گشت
و میرزا عبدالعزیز با آنکه لشکر بسیار و سپاه بیشمار داشت مجال طاقت رزم و قتال مجال نمی‌دید ابواب
و ما بعد [illegible] در حصار خزیده و دم درکشید چون پرتو این خبر بخاطر انور میرزا الغ بیک رسید
آتش غیرت در ضمیر منیر او شعله زده و دود حیرت از دماغ او برآمد و چاره غیر آن ندید که از ظاهر ترمذ
عازم سمرقند گردید و لشکر چنان پریشان شد که بسیار خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه بر جا مانده در سراسیمگی
بطرفی بیرون رفت و میرزا سلطان ابوسعید چون آمدن میرزا الغ بیک آگاه شد پای ثبات و قرار
از جا رفته دانست که چند روزی با روزگاری باید ساخت بنابران با ایل ارغون درآمد و میرزا عبداللطیف
از جیحون گذشته بشهر سبز آمد و چند روزی طرح اقامت انداخت و لشکرهای آن نواحی جمع
ساخت و لشکر براق و آیین تمام ترتیب داده روی ظفر بسوی فتح سمرقند نهاد و میرزا الغ بیک با سپاهی
چون ادوار افلاک بینهایت و چون ذرات آفتاب بیحد و غایت بعزم مقابله و مقاتله از سمرقند بیرون
آمد و بقرب قریهٔ دمشق تقارب صفین و تلاقی فئتین ظاهر شد آن دو لشکر خونریز و دو خرمن فتنه
انگیز در یکدیگر افتادند و داد مردی و پهلوانی دادند و خاک آتش سنان با ایوان کیوان رسید و شعلهٔ
تیغ خون فشان زبانه به آسمان کشید دلیران نوک پیکان را از چشمهٔ چشم بدسگالان آب میدادند و دلاوران
بنشتر خنجر رگ جان میگشادند عاقبت نسیم ظفر و نصرت از جانب لشکر بلخ وزید و صبح امید از مطلع میرزا
عبداللطیف دمید و سپاه سمرقند دست از گریبان ستیز داشته روی به بیابان گریز نهادند و میرزا الغ بیگ

عنان

عنان از حربگاه تافت و سمند باد رفتار برانگیخته بطرف سمرقند شتافت و قصد کرد و حیرت و حسرت بسیار
میراند و اشک غیرت در چشم عبرت آورده میخواند • زبیژن فزون بود هومان بزور • هنر عیب گردد
چو برگشت هور • و بسمرقند آمده خواست که بار دیگر در آید میرانشاه قوچین که از خاک برداشتهٔ
او بود دست رد بر سینهٔ امید او زد میرزا الغ بیک با هزاران درد و محنت و انواع حسرت فرزند
خویش میرزا عبدالعزیز و چند نوکر ملازم ساخته بجانب شاهرخیه بیرون رفت • میروم و در حسرت
بقا میکنم و میرزا عبداللطیف بدارالسلطنه سمرقند آمده سریر سلطنت مستقر دولت او شد و میرزا الغ بیک
چون بشاهرخیه رسید و آن حصاری بود با انواع خزاین و ذخایر مشحون و سالها از حوادث گردون
محفوظ و مصون خواست که چند روز آنجا اقامت فرماید تا ببیند که در آیینهٔ زمانه چه صورت مینماید
داد و فردا آنجا ابراهیم ولد پولاد که مملوک میرزا الغ بیک بود قصد ولی نعمت کرده خواست که او را گرفته
بسمرقند فرستد میرزا الغ بیک این معنی را دریافته از شاهرخیه بازگشت و چون صیدی که بپای
خویش بدام آید با میرزا عبدالعزیز بسمرقند آمد و میرزا عبداللطیف بیوسان حضرت صاحبقران
خان برداشته بود جمعی را فرمود که پیش خان زانو زده عرضه داشت که میرزا الغ بیک کسان ما را
بغیر حق کشته طلب قصاص میکنیم خان فرمود که هر چه مقتضی شرع باشد بران موجب عمل نمایند میرزا
عبداللطیف بهر حیل بل بمحض تقدیر لم یزل پدر و برادر را بقتل رسانید و نام خود را باین فعل شنیع
بر زبان ابنای زمان مذکور و مشهور گردانید و شرح ماجرا که میان میرزا الغ بیک و میرزا عبداللطیف
گذشت و انواع خشونت و کدورت که میان ایشان ظاهر گشت قلم پاکیزه رقم مایل نقل آن سخنان
نبود و از عرض آن حکایات و بسط آن کلمات اغماض کرده اعراض نمود و میرزا عبداللطیف جمعی امرا
برلاس و ترخان مثل امیر محمود یان توق و سلطان جنید و سلطان یوسف و امیر اسمعیل صوفی
ترخان را که در وقت مخالفت پدر و پسر در جانب او انواع جانسپاری کرده بودند همه را در مجلس
قاضی طلبید بقتل آورد و چهار روز از فتح سمرقند امیر سلطانشاه برلاس پسر او امیر جلال الدین محمد را
در وقتی که پیش میرزا عبداللطیف می‌آمدند امراء مذکور زخمهای کاری زده امیر سلطانشاه براه
آخرت رفت و پسر او بعد از دو سه روز درگذشت • جهان با همه زینت و زیب • نیرزد بدین رنج و آسیب
و امراء مذکور با میرزا عبداللطیف هم صورت عذری در خاطر داشتند فی الجمله میرزا عبداللطیف خاطر
از جمیع جوانب جمع فرموده هر صورت که در آیینهٔ خاطر او بود با حسن وجوه بروی نمود و درین مقام

گیتی خوش‌خرام قلم که بهر گونه رقم در میدان جولان نماید عزم آن دارد که در بیان مدایح بی پایان فضایل
میرزا الغ بیک قدمی چند بپیماید میرزا الغ بیک پادشاهی بود بفنون فضایل معروف و بسلطانی نصفت
و فضل موصوف قبا سلطنتی خلقی بود بقامت دولت او دوخته و اطراف ممالک او بانوار معدلت
افروخته بقوت طبیعت نقاد انواع فنون و اصناف علوم مفهوم و معلوم میفرمود و بحدت ذهن
نقاد حقایق معانی و دقایق بیان ابداع و اختراع می‌نمود از بدایت صباح تا نهایت رواح تفریح
ابواب مصالح مملکت میگشود و از مقطع شفق تا مطلع فلق از بحر همت در بزرگ قیمت استخراج
کرده بود تا اقسام حکمت نظری و عملی در تحت ضبط و قید ربط آورد اصناف علوم ریاضی بر ضمیر منیر
او واضح شد و بعد از تحصیل کمالات و تکمیل آلات میل استنباط رصد و استخراج زیج فرمود
و جمعی مهندسان عطارد ذکا و فیلسوفان مجسطی گشا که در علوم ریاضی و حکمی اعجوبهٔ عصر و نادرهٔ
دهر بودند احضار نمود و بتکمیل احوال رصد و شرح استخراج زیج در سنه ثلاث و عشرین محرر و مرتب
انجا اعاده نزهت القصه میرزا عبداللطیف بر قتل جنان پدری اقدام نمود و از بدنامی جاودان
اندیشه نفرمود و این واقعه در ماه رمضان بوقوع پیوست   چو عباس کشتش تیغ جفا
شود سال تاریخ عباس کشت   و میرزا عبداللطیف بنوعی مملکت ماوراءالنهر و ترکستان از مضبوطات
گرفت لشکر اوزبک که بزمستان تاریخ فرجی سمرقند و بخارا می‌تاخت و اموال بسیار و اسیر بیشمار میبردند
آن زمستان از هیبت سیاست و سطوت صولت او از صد فرسنگ آهنگ ولایت نکردند
رسید سهم تو جایی که جای آن دارد   که دشمن از تو گریزان شود بصد فرسنگ   و میرزا سلطان ابو سعید
که از میرزا الغ روگردان شده بود میرزا عبداللطیف او را از ایل ارغون بیرون آورد و با آنکه با پدر
و برادر چنان معامله پیش برد او را ایمان زده بجان امان داد و حبس فرمود و چند روزی در قید او
و چون ارادت بی علت مقتضی توتی الملک من تشاء سلطنت مملکت ماوراءالنهر و خراسان بل
ایران و توران بجانب میرزا سلطان ابوسعید مفوض کرده بود عنایت حضرت مالک الملک او را از
حبس خلاص فرمود و بسرعت تمام عزیمت ولایت بخارا نمود و شرح آن سخن گفته شود انشاءالله
تعالی و امیر ابراهیم میرزا را که میرزا عبداللطیف مدتی محبوس داشت در نولا و را در سمرقند مطلق العنان
گذاشت میرزا سلطان محمد چون در دارالسلطنه هرات خبر قتل میرزا الغ بیک شنید انگشت حیرت
بدندان تعجب گزید و جهت قتل عم بزرگوار اندوه بسیار اظهار کرد و چون قضایای ماوراءالنهر بوقوع پیوستی

احتشام

احتشام یافت عنان جواد خوش‌خرام قلم بصوب رقم معهود باید تاخت میرزا سلطان محمد در آن زمان که در
عراق و اصفهان آهنگ خلاف حضرت خاقان سعید سازمی نمود امیر حاجی محمد غنا شیرین در آن
پرده با پادشاه زاده دمساز بود و چون عنایت پروردگار زمان سلطنت آن بلاد و دیار
بقبضه اقتدار آن پادشاه کامکار داد میرزا سلطان محمد تمام اختیار دیوان بزرگ و زمام حل
و عقد امور و عنان قبض و بسط مصالح جمهور در کف کفایت و درایت امیر حاجی محمد نهاد
و هر چند امیر حاجی محمد در مهمات ملک و مال در کمال استقلال بود اما سر انجام مهمات چنانچه بایست
نمی توانست نمود و جناب دستور اعظم قدوة الوزراء العالم مستخدم کبراء الآفاق مستجمع الامراء
بالاتفاق خواجه غیاث الدین پیر احمد که زیادت از سی سال بنیاد دولت و اقبال حضرت خاقان
سعید ضبط و نسق دولت و آرای مملکت در ایران و توران بقبضه کفایت و عهدهٔ درایت آصف
مشار الیه مقرون بود و عرصهٔ بسیط عالم بصیت کاردانی او مشحون و چون جناب آصف در سلک
امراء میرزا سلطان محمد انتظام یافت آفتاب التفات خاطر انور آن پادشاه بر احوال فرخنده
مآل او تافت و بهنگام عزیمت جانب خراسان در منزل گنبد مان منصب وزارت دیوان اعلی
بآصف مشار الیه تفویض نمود و مهمات ملک و مال من حیث الاستقلال بحسن رای مملکت آرای
او رجوع فرمود و چون میرزا سلطان محمد سریر مملکت خراسان را مشرف ساخت و لوای سلطنت
در غایت عظمت برافراخت امیر حاجی محمد سپاهی و رعیت این ولایت را بمصادرات و مطالبات
مواخذات بلیغ نمود وارکان دولت هر چند منع کردند فایده نبود و چنانچه خاطر و ضمایر بکلی متنفر شده
روی بسوی اردوی میرزا ابوالقاسم بابر آوردند میرزا سلطان محمد چون برین احوال وقوف یافت
دانست که اگر در تدارک این مهم تغافل ورزد بجایی خواهد رسید که امکان تدارک نخواهد ماند
تخت تدبیر کار میرزا علاءالدوله فرمود که از دیرباز در کنف رعایت او بود و سلطنت مملکت
گرمسیر و داور زمین را بنواب او مسلم داشت و نقش آیاتی در صورت اعانت بر صفحهٔ حال او نگاشت
و میرزا علاءالدوله عازم آن سرزمین گشت و میرزا سلطان محمد تمامی همت عالی نهمت متوجه جانب
میرزا ابوالقاسم بابر شد و برسم منغلاجی امراء ارکان دولت را فرمود که باتفاق امیر حاجی محمد
روان شدند و از آنجا میرزا ابوالقاسم بابر که بقلعه عماد در آمده بود و امیر محمد صالح که در فتح قلعه سعی
بلیغ نمود در نولا شرایط نیکو بندگی و جانسپاری و مراسم زمین بوس و خدمتکاری بجای آورد

ومیرزا ابو القاسم بابر از قلعه عماد بیرون رفت و از آنجا عازم مملکت استراباد شد و روزی چند
در آن ملک بوده جمعیت تمام دست بهم داد و گروه انبوه از مردان مرد و دلیران صف نبرد
در ظل رایت فتح آیت بهم پیوستند معاودت نموده بمشهد باز آمد و از آنجا امیر حاجی محمد و باقی امرا
بولایت سبزوار رسیدند **وقایع سنه اربع و خمسین ذکر محاربه میرزا ابو القاسم بابر با امراء عراق و ظفر**
در اوایل این سال که مطلع آمال و امانی و مطلع اقبال کامرانی بود سلطان جهانگشا بهار باعتدال
لیل و نهار فرمان فرمود و لشکر گل‌بن صبا در باغ و صحرا باستحضار سپاه سبزه و ریاحین برخواست
و خنجر بید و پیکان غنچه و سنان سوسن اطراف چمن و اکناف گلشن آراست سحاب بر حال لشکر
میرزا سلطان محمد سیل اشک از دیده روان ساخت و رعد و برق و نفاق اهل عراق نالهٔ فراق در
گنبد گردون انداخته * هوا سر بسر ابر باران گرفت * زمین پای اسب سواران گرفت * ز بس زخم گرز
پای کوبان * دل حرب مسکن در های جوان * امرای عراق در غایت عظمت و وقار و کمال غرور و استکبار
قاصد میرزا ابو القاسم بابر گشته در مشهد را ز بهم رسیدند و از طرفین مستعد جنگ جدال و ساخته
رزم و قتال شدند عراقیان با ساختگی تمام در آن معرکه گوی مسابقه ربوده و دعوی سخت کوشی در تمام
تلاش نام و ننگ بودند * همه سخت دعوی دلی سست دندان * سلاحی معطل چو شاخ گوزنان *
و میرزا ابو القاسم بابر اگرچه ساز و برگ قتال نبود اما اعتماد کلی بر عنایت حضرت پروردگار بود
چو پشت توکل علی الله بودش * ز چندان سواری که همراه بودش * دو دیدند در حال از انبوه در
بر انسان که در خیل نخچیر شیران * سواران او داده خود و نه جوشن * همه همچو شیر جوس آهنین تن
و آن دو لشکر خونریز و آن دو حشر فتنه انگیز بزخم تیغ تیز پیکر یکدیگر زیر و زبر کردند و انچه امکان ستیز
و آویز بود بظهور آوردند آتش سنان شعله بآسمان کشید و نایرهٔ شمشیر بفلک اثیر رسید میرزا ابو القاسم
بابر هرچند که می تاخت نوک پیکان از چشمهٔ چشم بد سگالان آب میداد و نشتر خنجر آبگون رگ جان مخالفان
میگشاد تا سیلاب خون اطراف کوه و هامون فرو گرفت و از خسته و کشته صحرا با پشته تساوی
پذیرفت و از آن دو گروه خیل انبوه بقتل آمدند * در آن تیغ بر آن همه چهره دستان * روان کوش
بود در ابر روز مستان * کلاغان ز آواز زاغ کمانها * شتابان بمهمانی استخوانها * ز خون تیغ را
مشت حاجت کشته * ز خنجر زدن مشت ما سست گشته * عاقبت خراسانیان مظفر و منصور آمده اهل
عراق باتفاق رو براه آوردند و امیر حاجی محمد که از سعوه تدبیر صورتی استوار بستر تقدیر تصویر کرده

کمی

کمی بیش اگر از بر تیغ طوفان بلا باران شود و از برق خنجر آبدار آتش درخشان گردد قطرهٔ بعطفت
دامن و شرری برده پیرامن او نخواهد رسید بقتل رسید و باقی سرداران گرفتار شده اکثرا
تیغ بی دریغ گذرانیدند و لشکر منصور غنایم موفور و اموال نا محصور گرفتند و بعد از فراغت
از حال اقبال و استراحت در ظلال دولت و اقبال ناگاه خبر رسید که میرزا سلطان محمد رسید
و شرح این سخن آنست که چون میرزا سلطان محمد امیر حاجی محمد را امراوان نمود و چند روز بعشرت
اشتغال نمود و امیر حاجی محمد چند نوبت قاصد فرستاد و بر سبیل عرضداشت پیغام داد که
میرزا ابو القاسم بابر لشکر جدید جمع آورده بنده را کار از مجال جدال و طاقت مقاومت در گذشت
اگر آفتاب عنایت آنحضرت سایهٔ دولت برین ولایت اندازد شاید که شکوه سلطنت این کار
کلی بر وجه دلخواه سرانجام سازد و میرزا سلطان محمد از ولایت طوس نهضت نمود و جمعی دلاوران
اختیار کرده بسرعت تمام ایلغار فرمود و در وادی بسیاری از آنها که جان بتک پا از معرکهٔ قتل
حاجی محمد بیرون برده بودند میرسیدند مجروح و زخمدار خسته و افگار و میرزا سلطان محمد
حکم فرموده بود که کسی از گریختگان احوال نپرسد و چون شیر خشمناک و پلنگ بی باک میراند
بنوعی که مسرع صبا از همراهی او باز می ماند ناگهان باردوی میرزا ابو القاسم بابر رسید
و بر خورشید وار گرد راه بمقابلهٔ آن سپاه در آمد و چون میرزا ابو القاسم بابر از عاقبت حزم
غافل بود و ناگاه این صورت روی نمود و دشمنان از اطراف فرو ریختند و لشکریان او
هریک بطرفی گریختند میرزا ابو القاسم بابر نیز وقتی که روز بآخر رسید و سلطان شرقی افتتاح
آفتاب با ایوان مغرب خرامید عنان سمند بادپای آتش سرعت داد و چون آب بر صحن خاک
روان شد و میرزا سلطان محمد بر بیکران مراد جولان نمود و کسی در برابر او نیامد و متعارض آن
حال نشد آمد و این اندیشه بر خاطر خطیر او استیلا یافت که شاید مخالفان بصورت
فریب جا خالی گذاشته شیوهٔ عذری در خاطر داشته باشند و آن در پادشاه و مرادو سپاه
عنان از میدان جنگ برتافتند و هیچ از حال یکدیگر خبر نیافتند و میرزا القاسم بابر بجانب
قلعهٔ عماد بیرون رفت و سپاه او بجانب پادشاه رفتند و میرزا سلطان محمد بطرف ولایت
طوس عود نموده خبر یافت که اوردوی او ویران شده و آنچنان بود که در آن زمان میرزا سلطان
محمد که ایلغار فرموده ضبط اوردوی بحسن اهتمام خواجه غیاث الدین پیر احمد جمع نموده چون خبر قتل

امیر حاجی حاجی محمد و سایر امرا با ورق رسید اردو بنوعی بهم برآمد که خدمت خواجه غیاث الدین پیر احمد
از محافظت آن عاجز گردید و متعاقب گریختگان میرسیدند و اخبار غیر واقع میرسانیدند چنانچه چشته
لشکر در موت و حیات میرزا سلطان محمد متردد شدند و هرکس دست در دامن فرار زده بطرفی بیرون
رفت میرزا سلطان محمد چون بلشکرگاه رسید ساکن داری و نافخ ناری ندید بغایت متحیر گردید
و خبر یافت که میرزا علاء الدوله که بجانب گرمسیر رفته بود مراجعت نموده و لشکر بسیار و سپاه تمام
باو پیوسته اند میرزا سلطان محمد با مخصوصان مشورت نموده فرمود که مردم خراسان در اصل
خواهان میرزا علاء الدوله اند و لشکر ما پریشان شده و او در هرات سلطان گشته مصلحت
آنست که ما آوازه در اندازیم که میرزا عبد اللطیف با سی هزار سوار بر سبیل ایلغار بهرات
آمده تخت را در تحت ضبط آورده و میرزا سلطان محمد را بسبب این حوادث در خراسان
امکان توقف نماند امرای خراسان که با او بودند بمحاصرهٔ قلعه عماد فرستاده و همراه صبا
و شمال روی براه عراق نهاد و چون امرای خراسان بخدمت میرزا ابو القاسم بابر پیوستند میرزا
انعام و اکرام و توقیر و احترام فرموده و ولایات برسم سیورغال کرم فرمود و میرزا علاء الدوله
که از طرف گرمسیر آمده بود چون خبر یافت که میرزا سلطان محمد بعراق رفت رایت دولت
برافراخت و طنطنهٔ سلطنت در اطراف مملکت انداخت و در دار السلطنه هرات بچارباغ
جمع اقامت نمود و دولت و سعادت روزی چند در ان خطه بود ناگاه آوازه در افتاد
که بابر آمد : لشکریان که طباع ایشان بل نوع انسان بر بی وفایی مجبول افتاده از هر طرفی
بگریز آوردند و میرزا علاء الدوله حصار اختیار الدین را بمولانا نظام الدین احمد سیاول
داد و روی بجانب ولایت بلخ و شبرغان نهاد و در آنجا سپاه فراوان جمع آورده عازم تسخیر
دار الملک سمرقند شد که بعد از قتل میرزا عبد اللطیف میرزا عبد الله شیرازی بر آنجا مسلط
شده و چنانچه شرح آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی و میرزا ابو القاسم بابر عازم هرات شد
ذکر وصول میرزا ابو القاسم بابر بدار السلطنه هرات نوبت ثانی و جلوس بر سریر جهانبانی میرزا ابو القاسم بابر چون
خاطر از جانب میرزا سلطان محمد جمع ساخت و ساحت سینه از شغل انتقام او باز پرداخت
عزیمت دار السلطنه هرات نمود و بر سریر سلطنت آن مملکت استقرار نمود و بسعی بلیغ و اهتمام
تمام روی همت باتساق امور و انتظام مصالح جمهور آورد و انواع خلل و زلل که بواسطه

انقلاب

انقلاب ایام و اضطراب خواص و عوام در ان بلاد ظاهر شده بود بحسن الفت تدارک فرمود و خاطر خطیر
باستفتاح قلعه اختیار الدین مصروف داشت و ضمیر جهانگیر باستخلاص آن حصار متین گماشت
و میرزا علاء الدوله آن قلعه را بمولانا احمد سیاول سپرده بود و مولوی در استحکام آن سعی بلیغ نمود
و قریب چهل شبانروز از بام تا شام و از رواح تا صباح شرر آتش پیکار بفروخت و بشعلهٔ پیکان
جان ستان خرمن حیات پردلان میسوخت و چون بجنگ و جدل و سعی و حیله کاری از پیش
نمیرفت و مردم شهر و سپاهی خراب میشدند میرزا ابو القاسم بابر از آنجا که طینت اصلی و فطرت
جبلی او بود میل شفقت و مرحمت فرمود و مولانا احمد عرضه داشت که وقتی قلعه تسلیم نمایم که جناب
شیخ الاسلام قدوه اولیاء الله العظام شیخ بهاء الدین عمر قدس سره باتفاق جناب نقابت
پناه مرتضی اعظم مجتبی اکرم امیر ناصر الدین قریش غفر الله له میرزا ابو القاسم بابر را سوگند داده
ایشان را بعهد و پیمان موکد سازند که با اهل قلعه بهیچ وجه مکر و حیل ننمایند تا ایشان اعتماد کرده
بیرون آیند و آن دو بزرگ حاضر شده میرزا ابو القاسم بابر را بتاکید سوگند دادند و مولانا
احمد از قلعه بیرون آمده قلعه را تسلیم نمود و میرزا ابو القاسم بمقتضی عهد وفا نمود و آفتاب عنایت بر
بر چهرهٔ احوال مولانا احمد تافت و موکب همایون در دار السلطنه هرات مقام و آرام یافت
احوال مملکت ماوراء النهر و ذکر قتل میرزا عبد اللطیف و سلطنت میرزا عبد الله سابقا شرف
عرض یافت که میرزا عبد اللطیف در ممالک ماوراء النهر پادشاه شد و قریب شش ماه بکام مراد
در میدان سلطنت جولان داد و متابعت خلف بنفس خویش در روز جمعه بادای خطبه قیام نمود
و رعیت را رعایت تمام فرمود اما جمیع امرا و اکابر سمرقند از گفتار و کردار او مجروح و افگار بودند
و حرمت پیران نمیداشت و مرحمت بر جوانان کم می پنداشت تا زبان حال مضمون این مقال که
من لم یوقر کبیرنا و لم یرحم صغیرنا فلیس منا از مکنون ضمایر و مخزون سرایر کبار و صغار آن زمین
در سخن آمد بغایت متکبر و جبار و متهور و قهار بود و از فرط سیاست و قساوت قلب بر مزاج
او استیلا داشت هر چند قضیهٔ صعب اتفاق شدی هیچکس را عرصهٔ آن نبود که عرضه دارد حاکی
اوراق از معتمدی که بقول او واثق است نقل میکند که در ایام که جهت تدبیر قتل او مجالس انعقاد
می یافت و من چنان محرم بودم که این سخن با او می توانستم گفت از ذم آنکه بر من غضب خواهد
فرمود و بیم کشتن بود بموقف عرض نرسانیدم و هر پادشاه که تندخوی و تنگ بر باشد و مردم

ازخشم او ترسان واز قهر او هراسان هراینه خللهای عظیم بمبانی مملکت راه یابد وضررهای قوی
این دولت ظاهر شود القصه بسبب این افعال واعمال خاطر وضمایر اعاظم واکابر بیکبارگی ازو رمیده
شده وترک وتاجیک با یکدیگر هم داستان شده انجمنها ساختند وطرحها انداختند وعاقبت قرعه سلطنت
آن دیار بنام میرزا عبدالله قرار دادند وجمعی اشرار معین شدند که هرجا فرصت یابند دستبردی نمایند
تا شب جمعه بیست وششم ماه ربیع الاول آن بدفرجامان فرصت یافته خدنگ غدر از کمان جفا گشادند
واول تیری که زدند بیان تیر قضا کارگر آمد وجمعی ملازمان که از حلیه سلاح عاطل بودند وبیان
شاه از حال قتال غافل چون این حال مشاهده نمودند از بیم پیکان جان ستان وزخم تیغ
خونفشان متفرق وپریشان شدند وآن گروه بی عاقبت سر او را بتیغ بیدریغ جدا ساختند
وتن نازنین او را بصد خواری وزاری برخاک هلاک انداختند وسر او را که با فسر فریدون سر فرو
نمی آورد از پیش طاق مدرسه میرزا الغ بیک آویختند واز ارقضه وفساد دران دیار وبلاد
وسزای فعل بد خویش دید وآنچه با پدر وبرادر کرده بود باو رسید هرکه برگمی که بیکار رود
میرزا عبداللطیف مدت ششماه پادشاه بود وبعد ازان بقتل آمد چنانچه شیرویه پدر خود خسرو
پرویز را کشته او نیز بعد از ششماه نماند ومنتصر عباسی در قتل پدر خود متوکل با بزرگان همداستان
گشت وهمین عمر یافت حیف از پسران که بر قتل پدران اقدام نمایند وتا جهان باشد نام خود را
باین فعل شنیع باقی گذارند پدرکش پادشاهی را نشاید وگر شاید بجز ششمه نپاید
باباحسین نامی شاهزاده را بقتل آورده بود در تاریخ آن واقعه گفته اند باباحسین کشت شب
جمعه اش بتیغ تاریخ قتل اوست که باباحسین کشت میرزا عبداللطیف پادشاهی بود بوفور
شجاعت موصوف وبلطف طبیعت معروف ذهنی در غایت حدت وفهمی در کمال دقت
از انواع دانش بهره ور وباصناف علوم مشتهر با علما صحبت داشتی وفواید ایشان بر لوح
خاطر نگاشتی فن تاریخ را مشهور ونجوم میدانست ودر مسایل دینیه ودلایل یقینیه مباحثه نمودی
کرد وبملازمت اهل الله میل می نمود ودر خدمت وصحبت ایشان در کمال نیازمندی واحترام
بود ودر شب واقعه میرزا عبداللطیف امرا واکابر گفتند میرزا عبدالله را بپادشاهی برداشتند
ومجموع متفق الکلمه خاطر وضمایر بر تنظیم مصالح مملکت گماشتند وروز جمعه سکه وخطبه بنام او تازه
وبلند آوازه شد ودر همین روز میرزا سلطان ابوسعید در بخارا عروج کرد وخلقی بسیار در ظل

آفتاب

آفتاب رایت او جمع آمدند واوغلانها وامراء بخارا که از بیم قهر جهانسوز میرزا عبداللطیف
گرفته ودر مضیق تنگ تر از دل بخیلان ومحبس تاریکتر از درون جاهلان محبوس ومقید ساخته
بودند انستند که آفتاب بگل می اندایند وآهن بدندان می خایند جمعی سفلگان تیره رای که
خباثت نفس استعداد خباثت طبع مشحون استند که نور الهی که از جبین شاهنشاهی بسان لمعان
آفتاب تابان بود بظلمت حبس بپوشند نیز بدان لطیفه ابوالله واز ان غافل شدند که باد در مشت
پنجه میزنند وکوه بناخن میکنند ویوسف را که عزیز مصر سلطنت می بود از کید اخوان وقید زندان
چه زیان وسلیمان را که برجن وانس فرمان می بود رانده از غدر عفاریت ومکر طواغیت چه نقصان
نافه مشکین اگر بندش کنی در صد حصار سوی جان پرواز جوید طیب جان افزای او آری آفتاب
عالمتاب بعد از ظلمت شب یلدا جهان منور وظلمت روشن سازد وبید جهان افروز بعد از واقعه
محاق جگرسوز چشم وچراغ آفاق شود وطراوت رخسار گل ولطافت اعتدال بهار در تعقب
محنت سرمای دی وزحمت ایذای خار نماید وکار فروبسته غنچه دلتنگ تا روزگاری انتظار نبرد گشایش
یاقوت رمانی تا اندوه حبس کوه وقید سازان کان نکشد شرف دستبوس خاتم سلاطین وملک عالم
زیر نگین نیابد ودر عالی تا درمضیق سینه صدف تلخ دشوار نچشد بدولت بناگوش پادشاهان
نرسد گنج با مارست وگل با خار ومستی با خمار القصه روز دیگر همان جماعت که حضرت خلافت
محجوب داشته بودند روی نیاز برزمین عبودیت نهاده میرزا سلطان ابوسعید را از تنگنای حبس بیرون آورده
بر سریر سلطنت نشاندند ونقد روان برسم نثار برافشاندند آن پادشاه چون یوسف از
حضیض چاه باوج جاه برآمد عزیز مصر برغم برادران غیور زقعر چاه برآمد باوج جاه رسید
وکاری که چون رکاب در پای افتاده بود عنان وار در قبضه اختیار آمد وروزگار بزبان حال گفت
منت خدای را که همایون وکامیاب از عقده کسوف برون آمد آفتاب منت خدای را که
از مرکز محاق برون رفت ماهتاب واز انجا که علو همت منقبت او بود با وجود بدایت حال از فتح
ابواب دولت اقبال السلطنه ولایت بخارا قناعت ننموده روی همت بصوب تسخیر سمرقند آورد ومیرزا
عبدالله نیز عزم رزم فرمود واز طرفین آهنگ مقاتله ومقابله کردند ومیرزا عبدالله دران ایام خزاین
سمرقند گشاده بود واموال بیجان بر لشکر قسمت فرمود وبمغناطیس زر وسیم خواطر خواص وعوام
جذب کرده لشکر عظیم گرد آورد وچون آن دو لشکر بهم رسیدند وزبان سنان شعله آسمان گشته

و مبارزان بر یکدیگر تاختند و بالماس تیغ سر گردنکشان انداختند و میرزا سلطان عبدالله غالب آمد
و میرزا سلطان ابوسعید ره براه آورد و مدتی در اطراف و نواحی سبز میبود تا آن زمان که زمانه قدردان شد
چنانچه شرح آن آید انشاء الله تعالی و میرزا سلطان عبدالله شکر مواهب الهی بجای آورد و از سر
عقیده درست و اعتقاد پاک مراسم حمد و ثنا جل و علا و معتکفان عالم بالا رسانید و درین اثنا
بسمع شریف میرزا سلطان عبدالله رسید که میرزا علاء الدوله در ولایه حصار لشکر بسیار جمع آورده
عزم رزم و آهنگ جنگ دارند و سابقا مذکور شد که میرزا علاء الدوله از هرات بجانب ولایت
بلخ آمد و آنجا امراء برلاس و ارلات و جمعی که از میرزا سلطان عبدالله روگردان شده بودند
بسبب قتل امرا که دران ایام واقع شده بود پیش میرزا علاء الدوله جمع آمدند و عزم تسخیر سمرقند
نمود و چون میرزا سلطان عبدالله برین احوال وقوف یافت عنان دولت بطرف ولایت
کش شهر سبز تافت و چون آن دو پادشاه از عزیمت یکدیگر آگاه شدند پیش از انکه از طرفین
صفحهای لشکریان بتعبیه شطرنج آراسته گردانند آن بساط بقایم ریختند و هر دو پادشاه
با پیلان پیلتن و پیادگان فرزین فن اسپ تیز رو برانگیختند و رکاب عالی حرکت دادند
و رخ بسوی خانه خویش نهاد میرزا سلطان عبدالله در غایت عظمت در سمرقند فردوس مانند
فرود آمد و میرزا علاء الدوله از جیحون گذشته در بلخ لوای سلطنت برافراخت و سپاهی که سواحل
جیحون و اطراف کوه و هامون ازان انبوه آید مرتب ساخت **ذکر عزیمت میرزا ابوالقاسم بابر**
بطرف ولایه بلخ و بدخشان و شرح آن میرزا ابوالقاسم بابر چون از معاودت میرزا علاء الدوله
بجانب ولایت بلخ وقوف یافت رایت عزیمت بصوب آن ولایت برافراخت و بالشکری که غبار
موکب آن سر بر اوج سماک افراخته بود و نعال مراکبش رخنه در پشت سمک انداخته روان شد
بسته گرده موکبش صد پرده بر روی سماک کرده نعل مرکبش صد رخنه بر پشت سمک و با آنکه شدت سرما
دران مرتبه بود که دست از کار و پا از رفتار و زبان از گفتار عاجز و قاصر می نمود میرزا ابوالقاسم
اصلا بحدت سرما و برودت هوا التفات نفرمود و مهتر اویس بیک را در قلعه اختیار الدین برسم
کوتوالی گذاشت و جمعی امرا بمحافظت شهر باز داشت و موکب منصور منازل و مراحل در نوردید
تا در قبة الاسلام نزول فرمود و میرزا علاء الدوله بطرف ولایت طالقان و کوهستان بدخشان
رفته بود و میرزا ابوالقاسم بابر با برق سرعت سیر ستاره نمود و بجانب بدخشان روان شده بود

کهستان

کوهستان برف بمثابه بود که مضمون ٭ مانند پنبه دانه که در پنبه نهفته است ٭ اجرام کوهسار
نهان درمیان برف ٭ بی تکلف معاینه می نمود و دران مواضع تحقق احوال میرزا علاء الدوله
ناگهان بر سر او تاخت و اسباب جمعیت او را بکلی پریشان ساخت و میرزا علاء الدوله بمشقت
بسیار جان ازان ورطه خونخوار بساحل نجات کشید و بهزار حیله در شکاف کوه خزیده و در کشید
کربت غربت و حرقت فرقت و حیرت غیرت کثرت حسرت بر خاطر او استیلا یافت و از دوام
فتن و التیام محن و هتک استتار و قتل احرار و سبی حرم و اسر خدم با آن منضم شد و میرزا ابوالقاسم
بابر کوچ میرزا علاء الدوله را گرفته عازم بلخ شد و با ارکان دولت مشورت نموده رای بران قرار
گرفت که امیرزا ناصر الدین پیر درویش و امیر مبارز الدین علی مزار اسپی را که سالها بصدق نیت
و صفاء عقیدت آداب خدمت و ملازمت بجای آورده بودند و بحسن اخلاص تمام و رتبت
و اختصاص ما فیه تربیت و عنایت فرماید بنوعی که ایشان را درمیان اقران بلطف اعزاز اختصاص
نماید بنا بران فرمان همایون نفاذ یافت که ولایه بلخ و شبرغان و قندز و بغلان و ارهنگ
و سرای و سمان و چاریک از حد بدخشان تا آب مرغاب سیورغال ایشان باشد
و موکب همایون عازم دار السلطنه هرات شد و میرزا ابوالقاسم بابر دران زمان که در ولایت
بلخ و بدخشان بود در هرات صورت غریبی نمود و شرح آن چنانست که میرزا ابوالقاسم بابر
در وقت عزیمت ولایه بلخ اویس بیک را در حصار اختیار الدین کوتوال گذاشت و او را دیو غرور
از راه برده داعیه سرکشی پیدا کرد و قلعه را مضبوط ساخت و طشتها و کنارها و مدرسه و خانقاه
خاقان سعید را بتوهم آنکه سرکوب حصار است انداخت و درختها و نارو که در باغ شهر بطرف حصار
بود بهمین توهم برید و هرچه در باب قلعه داری تواند بود بدقایق آن رسید و دست تطاول
بتعذیب عباد و تخریب بقاع دراز کرد و پشت بر مسند فساد و بنیاد باز نهاد و روی بطریق
بغی و عدوان آورد و میرزا ابوالقاسم بابر این اخبار استماع نموده متوجه هرات شد و در باغ
نزول فرمود و کمند اندیشه بر کنگره تسخیر حصار اختیار الدین انداخت و در فتح باب او اسباب
استخلاص مرتب ساخت و یکی از محرمان پیش اویس فرستاد و پیغام داد که باید اصلا بیرون نیاید
که من خواهم آمد و شبی بدین جهة بشهر آمده اهل سازند تقلعه دران فرمود و متعاقب ایشان از مردان
مرد جمعی نامزد کرد و دلاوران بهانه آنکه میرزا میرسد بقلعه درآمدند و اویس بهم استقبال بهم

قلعه فرود آمد از دلاوران لشکر منصور شیخ منصور پسر ازرمها پلس رسیده در یکدیگر آویخته و هر دو
یکدیگر را زخمهای کاری زده هلاک شدند و بهادران دیگر اوپلس را از قلعه بیرون آورده بخواری و زاری
بجنگ هلاک انداخته و بعد از دو سه روز نوکران قلعه را تسلیم کردند و درین اثنا از مخصوصان میرزا
علاء الدوله جهره آمده عرضه داشت که خدمت پادشاه زاده زنگ شها آمده دامن کوه کاریز کاه
غایت میرزا ابوالقاسم بابر تفحص نموده در وثاق اسکندر بیک یافته و جواهر قیمتی مثل لعل
بوکرک بیوه گوزی شاه منصوری و غیر آن که جوهریان جهان از قیمت یکی از آن عاجز شدند
همراه اوپلس امیر ابوالقاسم بابر آوردند و او را بمعتمدی سپرده محفوظ و مضبوط ساختند
و شرح استخلاص و خواهد آمد ان شاء الله تعالی **وقایع سنه خمس و خمسین ذکر اقبال و استقلال**
احوال میرزا سلطان ابوسعید در مبادی حال بر اهل دانش و بینش و اتقان کارخانه آفرینش
چون فروغ آفتاب جهانتاب روشن بلسان لمعان صبح صادق مبین است که قادر مختار عز شانه
هرگاه دولتمندی را خواهد که بعلو شان و رفعت مکان در مستقر مملکت ممکن سازد و تاج و تخت
خلافت را بالفرق فرقدسای او برافرازد تخت دارا در تباشیر صبح دولت و مبادی ایام سلطنت
بصنوف بلیات و فنون واقعات پرورش دهد تا آن دولتمند بهره و صفت جمال و جلال
و اقبال و انتقال و انعام و انتقام و لطف و عنف و مهر و کین و سرعت و تمکین تربیت یابد و مهر
عالم افروز خمرت طینت آدم بیدی اربعین صباحا از افق این معنی می تابد طنطنه و ما ارسلناک
الا رحمة للعالمین را دغدغه لیس لک من الامر شیء مقابل است و ماه جهان فروز بدر الخلقت
و افتح حسکر سوز احد مماثل سر سلطنتی که بقرار و دوام و افتخار و احتشام ثبات و نظام
خواهد یافت چاره ندارد از انقلابات غریبه و انتقالات عجیبه برهان واضح و تبیان لایح
بر صدق این مقالات حالات خجسته مآب میرزا سلطان ابوسعید است چه عنایت الهی چون
سریر پادشاهی باو داده بود اول او را بکمال صفات جمال و جلال تربیت فرمود تا قدر دولت
سلطنت دانسته غایت عدالت بظهور آورد و در جمیع امور طریق نصفت و شیوه سویت
مسلوک مرعی دارد و شرح این سخن آنست که از آن زمان که میرزا سلطان ابوسعید در نواحی
سمرقند با میرزا سلطان عبدالله مصاف داشته عنان از معرکه جنگ برتافت و با جمعی بهادران
از میدان بیرون رفت روی توجه و توکل بحضرت خالق خود کلی آورده غیر از حول و قوت او نیازی

نداشت و نفی لعنت اضداد و معاندت حساد با دمی نینداشت و بعزم درست و یقین صادق باز دیگر
دست اعتصام در فتراک دولت او استوار داشته و دامن بر جان و جهان افشانده میکند را پیشه
و تمکن را بالطاف ربانی و عنایات یزدانی مستظهر میگردانید گاهی چون باد بر صحرا و دشت میگذشت
و گاهی بسان ابر در دریا و کوه در می نوشت و چون هلال دولت غرا تجدید از محاق اختفا بیرون خرامیده
بود روز بروز بر مصاعد پیروزی ترقی میکرد و دم بدم در منازل شرف ارتفاع می یافت
لاجرم دیده کوته نظران ضعیف و نحیف می نمود و در نظر باصیرتان زار و نزار می آمد و می دانستند
که بمرور لآلی متلالی خواهد شد و بمرور شهور و ایام نور بخش ظلام خواهد گشت و عرصه آفاق
بجمال جهان آرا مزین خواهد ساخت و آفتاب وار یک سواره ملک جهان گرفتن شیوه او [illegible]
گو ار یک تنه بر عالم مستولی شدن کمترین شیوه او فی الجمله مدتی در اطراف آن ممالک تجسس [illegible]
جهانگیر بسر برد تا عاقبت در بلاد ترکستان شهر یسی بدست آورد و چند روزی آن بلده را محل اقامت
فرمود و از روحانیت سلطان احمد یسوی قدس سره که در آن بلده آسوده بود استمداد نمود
میرزا سلطان عبدالله چون ازین حال آگاه شد با استعداد سران سپاه و گردنکشان درگاه
فرمان فرمای گشت و در قلب مستان امراء دولت و اعیان حضرت را معین فرمود
و فرمود که بسرعت تمام بطرف یسی رفته سعی و کوشش نمایند شاید که آن آهوی وحشی را بدام آورند
و بند انشند که ✿ عنقا شکار کس نشود دام باز چین ✿ کانجا همیشه باد بدستست دام را ✿ امراء عظام
براق تمام عزیمت نمودند و همه راه برفت کوفته بشهر یسی رسیدند و میرزا سلطان ابوسعید شهر را
حصار ساخته دل درعون آفریدگار ربت و بعزم درست از حضرت مالک الملک که حافظ و حامی
همراه دست و باز گشت جمله باد و مدد خواست و امرا بمحاصره اشتغال نموده آتش محاربه را
یافت و از اطراف و جوانب جنگ انداختند و چند روز جنگ جدال و حرب قتال بود و مبارزان دلیر
و دلاوران صاحب شمشیر مقابله و مقاتله بیرون آمدند و از طرفین خیلی بسیار مقتول و مجروح
شدند و لشکر سمرقند را مجال نبود که برج و باره گردند و چون در صدمات ولی این طایفه کبری
مشاهده کردند و در وهله نخستین این جلادت معاینه دیدند وهم و ترس بیقیاس بر ایشان
غالب شد درین اثنا میرزا سلطان ابوسعید را مژده لطیف روی داد جمعی بشعار مردم اوزبک
بلده رسیده و در شهر نقاره شادیانه کوفتند که خان اوزبک بکمک سپاه میرزا سلطان عبدالله

از بیرون و درون این صورت مشاهده کردند رو براه فرار آوردند و تمام احمال و اثقال و جوال
و بنگال گذاشته نقد حیات را غنیمت انگاشتند و اسباب جمعیت بباد تفرقه داده روی بهزیمت بصوب
سمرقند نهادند سراسیمگی در منش تاخته زرخت و خانه پرداخته دران وادی دشمنان کس نماند
دگر مانده بجز خورد گس نماند چو خصمان گرفتار خواری شدند بسی در میان زینهاری شدند
جمعی که توانستند بانواع زحمت بسمرقند رفته و فوجی زینهار خواسته در سلک خدام انتظام یافتند
و غنیمت بسیار در دست اقتدار سپاه نصرت شعار افتاد و بتحقیق آن روز اسباب پادشاهی
حضرت خلافت پناهی است در دو هم داده روز بروز انوار دولت و آثار سعادت روی درازدیاد
نهاد و چون سپاه سمرقند شکسته و خسته و مجروح و خجسته بسمرقند رسید و شرح واقعه
بموقف عرض رسانیدند میرزا سلطان عبدالله بترتیب اسباب حرب و تکمیل آلات طعن و ضرب
فرمان داد و ابواب خزاین بر روی امید جهانیان گشاد و لشکر عظیم مرتب ساخت و رایت
جدال و قتال برافراخت و از دار السلطنه سمرقند بجانب شاهرخیه نهضت فرمود که آوازه سپاه
مخالف از آن طرف بود و از آن طرف میرزا سلطان ابوسعید ارکان دولت و اعیان حضرت را
حاضر ساخته مشورت فرمود و گفت غیر از توکل بر حضرت آفریدگار و ضرب شمشیر آبدار تدبیری
نیست فتور و قصور در عزایم راه نباید داد و دل بر عنایت الهی مستظهر باید داشت و یقین
دانست که رمه گوسفند را گرگی کافیست و گله آهو را شیری تمام چون این سخن دلپذیر تقریر
بی نظیر برداخت خواطر و ضمایر دولتخواهان را بفتح و ظفر مستوثق ساخت درین اثنا مقربی از
بندگان درگاه بموقف عرض رسانیدند که پادشاه اوزبک ابوالخیر خان مدتیست که در مقام
اخلاص طریق اختصاص مسلوک میدارد و خود را در سلک هواخواهان منتظم میشمارد و منتظر است
که اگر آنحضرت اشارت فرماید خان همعنان دولت و اقبال در اسپ در رکاب نصرت انتساب
عزیمت نماید این سخن موافق مزاج همایون آمد و یکی از معتمدان بازا باردوی خان فرستاد
و صورت التماس اعلام داد ابوالخیر خان التماس آنحضرت را غنیمت دانسته بسرعت هرچه
تمامتر عزیمت نموده باردوی اعلی ملحق شد میرزا سلطان ابوسعید شرایط تعظیم و مراسم تکریم تقدیم
فرموده و روی بترتیب مناظم امور و تنظیم مصالح جمهور آورد و باتفاق ابوالخیر خان تدبیر
تسخیر سمرقند فرمودند آری باتفاق جهان میتوان گرفت و از حدود شهر کیش بولایت تاشکند

وخجند

و خجند آمده و میرزا سلطان عبدالله آگاه شده با سپاه فراوان عزیمت محاربه **ذکر محاربه**
میرزا سلطان ابوسعید و میرزا سلطان عبدالله و ظفر یافتن حضرت خلافت پناه ارادت آفریدگار چون علم
انا فتحنا لک فتحا مبینا نصیب فرماید ابواب سعادت بر روی ارباب دولت گشاید و غایت قادر
مختار چون رایت نصرت آیت و ینصرک الله نصرا عزیزا برافرازد اسباب جهانبانی و ادوات
کشورستانی مرتب و مهیا سازد و سریر سعادت مصیر خلافت مسند دولتمندی باید که مرات
کاینات از پرتو رای جهان آرای او بسان لمعان آفتاب روشنی یابد آتش شمشیر رخشان
او چون برافروزد خرمن پندار مخالفان را بشعله در هم سوزد موافق این مقال و مطابق این اجمال
حال فرخنده مآل حضرت خلافت پناهی میرزا سلطان ابوسعید است که درین سال بسعادت
و اقبال عزم تسخیر خطه سمرقند فرمود و از مواکب مخالفان که بسان کواکب فراوان بود
آفتاب وار از ذره اندیشه ننمود و هنگام آنکه صورت صیف از حدت سیف نشان میداد
و حرارت خورشید آیین جمشید اساس آتش پرستی مینهاد و هوا از شدت گرما کره زمین را
کره آتشین میساخت و شمشیر در نیام از حرارت مرور چون موم میگداخت جوشن بر تن دلیران
از تاب آفتاب می افروخت و مرد جنگی در میان زره و خفتان میسوخت درچنین وقتی میرزا سلطان
ابوسعید که تیغ آتش بار و مرکب رهوار او چون مهر و سپهر جهانگشا بیقرار بود و باتفاق ابوالخیر خان
عزم تسخیر سمرقند فرمود و از جانب تاشکند و خجند لشکری فزون از چون و چند نهضت نمود
و چون صحرای دیزق بر ممر واقع بود و لشکر مظفر از گرمای آن صحرا اضطراب مینمود خان جمعی را از
یوزنگیان فرمود که سنگ یده را در عمل آرند و اوزبکان بموجب فرموده عمل نمودند و آثار صنعت
آن گروه از بدایع صنایع آفریدگار است و آن تغیر هوا و برف و باران در سرماست ظهور آورد
و دو سه روز هوا چنان متغیر شد که حجاب سحاب مانع فروغ آفتاب بود و رعد خروشیدن و برق جستن
گرفت و از سرما و برف و باران طوفان در جهان ظاهر گشت • برفت ابر دمغشان آن سینه بیل دمان
برنگیکون برگستوان عاج مطرا ریخته • بیلت در سرما زبون چیل هوایی چنین که چون آتش زکام خود
برون هنگام سرما ریخته خیل سحائب هر طرف زنگین کمان کرده تکیف باران چو تیری بره رفت توانا بجسته
و بارندگی و سرما بنوعی قوی شد که جمعی مردم خراسان که از عمل سنگ یده واقف نبودند مدتی از آن
حال تعجب می نمودند القصه موکب همایون بطالع فرخنده و اختر میمون نزدیک قریه شیراز

کرد از جانب شمال بچهار باغ سمرقند واقف رسید و از آن زمان که آوازهٔ عزیمت حضرت خلافت
پناه بجانب سمرقند مقرر شد فوج فوج از لشکر و سپاه لشکر منصور می‌آمدند و میرزا سلطان عبدالله
با لشکر و سپاه آراسته و از آب کوهک گذشته در برابر رفت و مرده پادشاه رزمخواه نزدیک
هم رسیدند و هر یک حسب تعبیهٔ صفوف و تعبیهٔ لشکر قیام نمودند از آن طرف سپاه ظفر پناه چون هژبر دل
شیر خوی و فوجی پلنگ چشم جنگ جوی که تیر چشم تیر میدوخت و بسنان آتش فشان دماغ کیوان
میسوختند بیت بشمشیر پولاد و تیر خدنگ • کند کار در کام شیر و نهنگ • و از جانب دیگر لشکری گران
و سپاه بیکران سراسر قوت و توان از کثرت عدد اندیشه از تعداد شان حیران و محاسب فهم
وهم از حصر شان بی‌نشان • سپاهی چو زنبور با نیشتر • ز غوغای زنبور هم بیشتر • و از طرفین
صفوف قتال و اسباب جنگ جدال آراسته شد و جنگ بیکار بدیدار آمد آسمان از گرد ناورد تیره
گشت و زمین از خون کشتگان رنگ شفق گرفت و امواج آن دو لشکر چون امواج بحر اخضر
نمودار دشت محشر دیگر پیدا شد میرزا سلطان عبدالله چندان که مقدور بود پای ثبات
و قرار افشرده تا دست راست و دست چپ از دست رفته قلب چون حال دولت منقلب
گردید و لشکر سمرقند بیچارگی روی براه فرار آوردند و میرزا سلطان عبدالله در اثنای گیر و دار
که گرد ادبار با چهرهٔ روزگارش نشسته و در دام حنار گرفتار گشته شد نخل بالای پادشاهی
بکمال اعتدال رسیده بود از تند باد فنا شکست یافت و ماه رخسار شاهنشاهی که با آفتاب دعوی
مقابله میکرد بعقدهٔ خسوف مبتلا شد • دریغا طلعتی چون ماه انور • دریغا قامتی رشک صنوبر •
و این واقعه پنجشنبه بیست و دوم جمادی الاولی که آفتاب آخر جوزا بود وقوع یافت و میرزا
سلطان ابوسعید شکر نعماء الهی بجا آورد • شکرناه ان الشکر من طاعة • و من شکر المزید
فانه زاید • و سپاه ظفر شعار غنیمت بسیار یافت و غارت و تاراج هر محتاج را غنی و هر غنی
محتاج ساخت • ز بس غارت آوردن از بهر شاه • غنیمت نگنجید در عرصگاه • همه روی صحرا پر
از خواسته • بگنجینه گوهر آراسته • و چون خبر فتح بسمرقند رسید جناب شیخ الاسلام الاعظم
سلطان العلماء العالم برهان الدین خواجه مولانا سلمه الله و ابقاه که در جانب میرزا سلطان
عبدالله کمال اخلاص بظهور آورده غلوی عظیم داشت قاصد خراسان گشت و میرزا سلطان
ابوسعید رایت سلطنت و علم ظفر و نصرت برافراخت و آوازهٔ این فتح همایون در گنبد

گردون

گردون و اطراف ربع مسکون انداخت و چون بر سریر سلطنت و مستقر خلافت تمکین یافت و انوار
آفتاب عنایت او بر وجنات کاینات جهانیان تافت در طلعت همایون و شمایل فر یزدانی
او دلایل صاحب قرانی مشاهده نمودند و قواین جهانگشایی و براهین فرمان روایی معاینه
دیدند اکابر آن دیار مراسم نیاز و نثار بجای رسانیدند و خطبه و سکه بزیور نام و زیب القاب
همایون موشح گردانیدند و آنحضرت ابواب معدلت بر روی عالمیان باز کشاد و جهانیان را
در ظلال آفتاب دولت و اقبال ملجاء و ماوا داد و رقاب و نواصی ادانی و اقاصی در قبضه
اقتدار استقرار یافت و عامر و غامر ممالک در سلک انتظام قرار گرفت و اول مهمی که چهره
التفات پادشاهانه فرمود و در نظر ارباب بصیرت بغایت مستحسن بود حکم قصاص قاتلان
میرزا عبداللطیف بود که ایشان را گرفته فرمود که در همان محل که قصد شاهزاده کرده بودند بکشتند
و سوختند • کسی کو ستم خیزد از نام او • بدین روز باشد سرانجام او • بخشنده هرگز خداوند خویش
بر آن بنده کو شد خداوند کش • و ابوالخیر خان که چون فتح و ظفر ملازم رکاب نصرت
انتساب بود و در روز مصاف غایة سعی و اجتهاد نمود آنحضرت دربارهٔ او انعام پادشاهانه
و اکرام خسروانه فرمود و از جواهر ثمین و مراکب سمین و ملابس فاخره و منقولات و الغزاه را شاد
کرد و اجازت مراجعت ارزانی داشت و بر تخت سمرقند بارگاه جهان پناه با اوج مهر و ماه
بر افراشت • چو یک رشته شد عقد شاهنشهی • بشد از رونق بازار عالم تهی • یکی تاجور بهتر
از صد بود • که باران چو بسیار شد بد بود • چو شد ملک در ملک آن ملک بخش • بمیدان فراخی
روان کرد رخش • و عالیجناب شیخ الاسلام قدوهٔ صنادید ایام و برهان الملة والدین
خواجه مولانا سلمه الله بخراسان آمد **احوال مملکت خراسان و شرح قضایای آن** میرزا ابوالقاسم
بابر بعزم قشلاق متوجه مملکت مازندران بود و در اثنای آن خبر فتح سمرقند و آمدن جناب
خواجه استماع نمود و خدمت خواجه را باکرام تمام بجانب اردوی اعلی [illegible] نمود و میرزا
ابوالقاسم بابر چند روزی در سلطان میدان ساکن بود و استفسار اخبار جانب عراق مینمود
و در آن مقام جناب شیخ الاسلام که بموجب نشان عازم اردوی همایون بود نزدیک رسید
و میرزا ابوالقاسم بابر تمام ارکان دولت و اعیان حضرت را باستقبال فرستاده شرایط
تعظیم و اجلال بکار آورد و چون بمجلس همایون در آمد آن پادشاه نیک خلاق از سریر سلطنت

برخواست و پیش آمد و جناب شیخ الاسلام را بتعظیم تمام در کنار گرفت و بر بساط قربت نشانده زانوی ادب پیش آنجناب بنشست و اخبار ماوراء النهر استفسار نمود و خدمت خواجه را نواختی بواجبی فرمود و اعلام ظفر اعلام عازم ولایت توس و زیارت بسطام شد و در الکای بسطام و خرقان سراپردهٔ نصرت نشان تا اوج ذروهٔ کیوان برآمد

ذکر محاربه میرزا سلطان محمد و میرزا ابوالقاسم بابر و قتل میرزا سلطان محمد در موضع چناران

میرزا سلطان محمد از ان زمان که از ولایت طوس و مشهد بطرف عراق و فارس رفته بود روز و شب تدبیر تسخیر مملکت خراسان اهتمام تمام می نمود و پیوسته آهنگ جنگ راست میساخت و در تدبیر مخالف نوای ساز راه و رنگ و اصفهان می نواخت و دران مقام بود که چهرهٔ مراد در آئینهٔ مقصود بچه وجه روی نماید و کدام منصوبه مهرهٔ امید از ششدر غم بیرون آید بنا بر عزم یورش خراسان تواجیان لشکرهای فارس و عراق و شولستان و استان را خبر رسانیدند که بیلچار مقرر در موضع معین جمع آیند و در بلدهٔ قم در سال گذشته که اردوی میرزا سلطان محمد در ولایت طوس بیلان گشت و دستور اعظم خواجه غیاث الدین پیر احمد چون بمملکت فارس رسید رخصت یافته متوجه بیت الله گردید و دران مواضع متبرکه بعد از ایام گذشته قیام نمود و روی نیاز بدرگاه حضرت بی نیاز نمود و میرزا سلطان محمد امیر نظام الدین احمد ولد امیر جلال الدین فیروزشاه را بامارت دیوان اعلی نامزد کرد و ضبط ممالک و مهمات دیوانی بعهدهٔ او باز گذاشت و همای رایت سعادت طراز از دار الملک شیراز بهوای تسخیر خراسان در پرواز آمد و موکب ظفر نشان بدار الامان اصفهان رسید و میرزا ابوالقاسم بابر در ولایت بسطام تفصیل این احوال شنید و با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشته رای بران قرار گرفت که جناب شیخ الاسلام خواجه مولانا بجهت رسالت و ادب سفارت پیش میرزا سلطان محمد رود تا بموجب فرمودهٔ وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما آب تسکینی بر آتش آن فتنه فشانند و آنچه صلاح جانبین باشد بظهور رساند و جناب شیخ الاسلام متوجه شده بنواحی اردوی میرزا سلطان محمد رسید و میرزا سلطان محمد شرایط تعظیم تقدیم نمود و مراسم اکرام و احترام مرعی داشت و جناب شیخ الاسلام شرط رسالت باد رسانید و بدایع الفاظ بلطایف معانی آراسته گردانید و میرزا سلطان محمد آن سخنان بسمع رضا اصغا نمود اما میان قبول و رد متردد بود و از بسیاری عدت و شوکت

صورت

صورت جهانداری در آئینهٔ اندیشه تصویر میفرمود و غافل از آنکه و ما ینفع العدد اذا انقضت المدد و چون بمقتضای لیقضی الله امرا کان مفعولا در محکمهٔ قضا لکل اجل کتاب بگواه عدل ثم الینا سجل عمر آن پادشاه مختوم شده بود از نصیحت خدمت شیخ الاسلام فایده روی نمود و آنجناب چند نوبت آمد و شد فرمود عاقبت الامر قرار یافت که سقر ولایتی از خراسان داخل دیوان عراق باشد و سکه و خطبه بنام و القاب میرزا سلطان محمد موشح گردد و میرزا ابوالقاسم بابر اعتماد بر صلح کرده از ظاهر بسطام برخواست و بولایت مازندران در آمد و لشکریان بیوستن قشلاق توریا پابستند ناگاه خبر آمد که میرزا سلطان محمد عهد و پیمان بر طاق نسیان نهاد و از مضمون اذا جاء القضا ضاق الفضا بیخبر گشته چتر لشکرها از بسطام گذرانیده باسفراین رسید

پیمان شکن هرآینه گردد شکسته حال ۞ ان العهود عند ملیک النهی ذمم ۞

چون پرتو این خبر بر جانب انور میرزا ابوالقاسم بابر رسید تغیر در بشره و جبین و داعیهٔ انتقام در چهرهٔ مبین او ظاهر گردید ۞

گر سایه فگند اثر بر جهان فتد ۞ در چشم کوکنار مرکب شود سپهر ۞

و عزایم پادشاهانه بر گذار خصم که کاخ حصن را بر ساز دو قرار یافت و با سپاه نصرت قرین و لشکر ظفر پیکر بیسار نهضت فرمود و چون شیر خشم آلود از جنگل استراباد بیرون آمد و میرزا سلطان محمد در وقتی که بخراسان در آمده بود امرا و نوکران باطراف و ولایات روان ساخت از انجمله امیر عبد الرحیم دولدی نامزد قهستان شده بقصبهٔ قاین رسیده و مولانا احمد بیاولی برسم حکومت در قاین متمکن بود باتفاق قرامان ترکمان که حاکم تون بود بعزم محاربه عبد الرحیم بیرون آمدند و بموجب الفال تخرام الکتاب ساخ خیر و همای سعادت روی نمود و فتح و ظفر خراسانیان نزدیک بود و لشکر عراق راه گریز پیش گرفتند و عبد الرحیم که سردار ایشان بود از پای در آمد و سر او را باردوی میرزا ابوالقاسم بابر فرستادند و بدین بشارت قوت و صولت خراسانیان زیاده شد و میرزا سلطان محمد خبر بیرون آمدن میرزا ابوالقاسم بابر از مازندران شنیده آگاه شد که سپاه مخالف نزدیک رسیده از اسفراین باز گشته عازم صوب استراباد شد و در موضع چناران آن دو سپاه گران و آن دو دریای بیکران جوشان و خروشان بهم رسیدند و از طرفین چون دو کوه پولاد صفها کشیده و هر دو پادشاه بترتیب سپاه و تنظیم آوردگاه فرمان دادند و آن دو لشکر بنوعی آراسته بود که تا سلطان انجم که شهسوار طارم چهارم است در میدان آسمان جولان نموده معرکه بآن هولناکی مشاهده نفرموده هر دو سپاه روی برزمگاه آورده حرب آغاز

ودست بغارت جانها دراز کردند ❁ درآمد بجنبش دو لشکر چو کوه ❁ کزان جنبش آمد جهان را ستوه
برآمد ز قلب دو لشکر خروش ❁ رسید آسمان را قیامت بگوش ❁ صدای غریو کورکه و کوس در خم این طاق
آبنوس فام شد و افواج آن دو لشکر چون امواج بحر اخضر بهم رسید مبارزان بهرام انتقام تیغ کین
آخته و سنان جان ستان افراخته طایر تیر که در آشیان ترکش بود بهوای زاغ کمان پرواز
کرد و مرغ روح که در قفس قالب پا بسته دام اضطرار بود در طپیدن و اضطراب آمد از نظم
بنوک ناوک جگر دوز و زخم تیغ آتش افروز شعله قتال تیز و قضبان سنان خونریز تر گشته
میرزا سلطان محمد چون شیر خشمناک می غرید و بزخم تیغ خون افشان جگرگاه خصم میدرید
و میرزا ابو القاسم بابر چون نهنگ رزم آهنگ آتش جنگ می افروخت و بخدنگ خاراگذار
عقد ثریا بر کمر جوزا میدوخت ❁ جهانجوی سلطان محمد بگاه ❁ برآشفته چون شیر نر زان سپاه
بهر جا که بازو برافراختی ❁ سر خصم در پایش انداختی ❁ بر پشت دلیران ز تیغ چو برق
کمر ساخت اندر دل بهره فرق ❁ جهان بخش بابر بشمشیر تیز ❁ برانگیخته از جهان رستخیز
مران سنگ کش سالها آفتاب ❁ نیارست یاقوت کردن بتاب ❁ ز شمشیر خورشید وش بیدرنگ
بیکدم همی ساخت یاقوت رنگ ❁ الماس خنجر برق نشان آن ترک تارک اعدا می شکافت
و نوک پیکان آتش فشان این چون پیک اجل سوی جانها می شتافت امیر نظام الدین احمد امیر علاء
الدین فیروزشاه از جوانغار حمله کرده برانغار میرزا ابو القاسم بابر را برداشت و شیر احمد که
پشت و پناه سپاه برانغار بود بقتل آمد و مردم ساری که مدد برانغار بودند گریزان شدند
و امیر ابو سعید میرم از جانب میرزا سلطان محمد آمده بود و عرضه داشت کرده که میرزا سلطان
محمد قاصد قول بزرگست و در اثنای اشتعال آتش قتال میرزا سلطان محمد بعزم رزم قول بزرگ
رایت عزیمت برافراخت و کمیت آتش سرعت را چون باد در میان لشکر دشمن تاخت و لشکر
قول سخن امیر ابو سعید را در حساب گرفته از پیش حمله میرزا سلطان محمد روی برتافتند ❁
هر کرا شد یقین که حمله اوست ❁ پای هستیش بر کران باشد ❁ و او با معدودی دیر در میان
لشکر قول بود آمده سپاه ظفر پناه از اطراف و جوانب هجوم آورده عراقیان را که بمدد او می آمدند
باز زدند و میرزا سلطان محمد را در میان گرفتند و از وقت طلوع آفتاب بموافقت منقطعات
ارتفاع هر لحظه قتال اشتعال بالا میگرفت تا تزکیه ره صف لیل نهار که آتش کارزار فرو

ولسیم

ولسیم فتح و ظفر از جانب لشکر خراسان وزیدن گرفت و شکست عظیم بر لشکر عراق افتاد و پشت بهزیمت
دادند و روی بگریز نهادند و غنایم گوهر و زر و نفایس و لآلی و جواهر و اسپان تازی و راهوار و اشتران
آراسته قطار قطار و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه بدست قلندران سپاه نصرت شعار آمد و میرزا
سلطان محمد را زخم گران رسیده بود گرفته پیش میرزا ابو القاسم بابر آوردند میرزا بابر زبان طعن
گشاده گفت با من چه دشمنی که آن نوبت آمده قصد خون و مال مسلمانان کردی و بآن نوع ویران گشته
گریزان بعراق رفتی و بآن بسنده نا کرده باز لشکر باین جانب آوردی میرزا سلطان محمد گفت
برادر من کار ملک بی اینها نمی شود و بسبق جمعی لیام چنان پادشاه عالیمقام که در شجاعت و سخاوت
نادره ایام بود بقتل آمد مدت عمر او سی و چهار سال زمان دولت او ده سال پنجسال بطریق نیابت
در زمان خاقان سعید و پنجسال باستقلال و نعش او را در دار السلطنه هرات بمدرسه مهد علیا
گوهرشاد آغا در گنبد خوابگاه برادر او میرزا بایسنغر دفن کردند ❁ بجاه ار چه بر آسمان تخت برد
بجای لحد عاقبت رخت برد ❁ و از غرایب اتفاقات آنکه حرم محترم او شعله آه سوزان از سینه می
انگیخت و سیل اشک از دیده گریان میریخت تا بعد از دو سه روز با هزار درد و سوز از تلخی هجران
جان شیرین برافشاند و در جهان نام نیک بحسن وفا از وی یادگار ماند ❁ جان فدای دوست
کن کم زنان زن منه ❁ که زوفا شود در آتش زنده سوزد خویش را ❁ میرزا ابو القاسم بابر بعد از فتح نامدار
شکر مواهب پروردگار بظهور آورده مسرعان باطراف ممالک دوانید و صدای این بشارت
مسامع جهانیان رسانید و چون خاطر از جانب میرزا سلطان محمد جمع ساخت پرتو اندیشه بر قضیه
میرزا علاء الدوله انداخت و میرزا علاء الدوله را که همراه او مقید می بود چشم او را میل کشیدن فرمود
گرت در سینه چشمی هست روشن ❁ بعبرت بین درین پیروزه گلشن ❁ چنان چشمی که از نرگس بود بیش
چگونه تاب میل آرد بیندیش یکی حکم قضا شد و ز قدر بود اذا جاء القضی عمی البصر بود حکم آسمان
عالم بر جهان بینی او تاریک گردانید ❁ و زبان حال آن ستم رسیده فحوای این مقال با غیر
باوج سپهر برین میرسانید ❁ تا چرخ مرا امید کامی بر خاست ❁ دل از سر کار این جهانی برخاست
چون چشم مراد دست قضا میل کشید ❁ فریاد ز عالم جوانی برخاست ❁ ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار
میرزا ابو القاسم بابر هر چند حالیا نزاع عنفوان انعام و صنوف اکرام بهره مند گردانید
و در ذات مبارکش کرم جبلی و سخاوت غریزی بود و خورشید مروت از مشرق همت او طالع

و ساطع مینافام علوی نسبت با رفعت قدر خود نسبت نمی‌نهاد و معادن جوهر و خزاین سیم
بلکن جسم استغنا او وزنی نداشت اما قطع صلهٔ رحم و کشتن و میل کشیدن برادران بزرگ
بر چهرهٔ جاه و جلال او چشم زخمی عظیم آمد اگر او را از راه بصیرت نظر دوربین بودی دل بسبب تبلاد و
قوت غضبی بر حرکات چنان اقدام نمودی و از احوال گذشتگان اعتبار گرفتی و استحکام قدرت
عذر جرم برادران پذیرفتی و بر برادران ابقا پادشاهانه فرمودی و بر اختلال احوال ایشان رحم
نمودی مرا ننگ اهل روزگار رحیب و عار این کار بر زبان نیاوردی و بر اوراق لیل و نهار صورت
این فتح ثبت نشدی ❁ حیف است خاک هر دو نیا ❁ ولکن قد ینزع الله من قوم عفو لهم حتی یتم الله
یقضی علی الرئیس ❁ بلی بدیده فرو می‌هلد قضا پرده ❁ **وقایع سنه ست و ستین ذکر عزیمت میرزا ابو**
القاسم بابر بجانب عراق میرزا ابوالقاسم بابر چون رای آفتاب اشراق از
اندیشهٔ لشکر عراق باز پرداخت و خاطر خطیر از تفرقهٔ مهم برادران جمع ساخت و لوای سلطنة
روی زمین باوج سپهر برین رسانید عزم یورش ممالک فارس و عراق مصمم گردانید و بواسطهٔ آنکه
میرزا سلطان محمد از راه ری آمده بود و غلات آن ولایات نمانده عبور لشکر منصور بران
دیار دشوار می‌نمود مشورت نموده مصلحت وقت اقتضای آن کرد که بولایهٔ ترشیز و تون رفته
از راه بیابان یزد متوجه ممالک عراق شوند و این نخست خطائی بود که در آهنگ عراق از پرده
بیرون افتاد چه عبور سلاطین عالی مقدار بران راه کم اتفاق افتاده باشد و دیگر چون میرزا جهانشاه
ترکمان شنید که سپاه ظفر پناه از آن راه عازم عراق گردید بر ضعف حال لشکر منصور استدلال
نموده دیگر در وقتی که واقعهٔ میرزا سلطان محمد واقع شد شرح واقعه بصورت مکتوب مسطور شده
و مهر همایون بر پشت مکتوب زده بجانب آذربایجان ارسال نمودند و این معنی موکد استدلال میرزا
جهانشاه آمد چه مناسب طنطنهٔ سلطنت آن بود که فرمان جهان مطاع بصورت نشان بنام
میرزا جهانشاه شرف نفاذ یافتی که بدستور زمان حضرت خاقان سعید باید که باج و خراج
ولایة آذربایجان با خزانهٔ عامره فرستد و خطبه و سکه بنام و القاب همایون موشح دارد و الا
هرچه بیند از خود بیند چنانچه میرزا سلطان محمد نوشت شرح آن گذشت باز زلزله در اساس مملکت
او فتادی و در صحبت قاصدان دانسته خدمات شایسته بدرگاه عالم پناه فرستادی القصه
چون موکب همایون بطالع بلدهٔ تون رسید غله در آن ولایات نایافت بود و رعایا غله را

بامید غلا پنهان میداشتند و کلانتران رعیت نیز را بجز و حیف نمی‌گذاشتند میرزا ابوالقاسم بابر
فرمود که هر جا غله یابند تصرف نمایند لشکر بدین بهانه در هر خانه هرچه یافتند برداشتند و از
غارت و تاراج چیزی باقی نگذاشتند ❁ انچه بی راه بود غارت کرد ❁ وانچه بر راه بود هم برداشت
و موکب همایون از بلدهٔ تون نهضت نموده و منازل و مراحل پیموده بدار العباده یزد فرود
آمد سادات و قضاة و اکابر و اشراف و صنادید آفاق از اطراف ممالک فارس و عراق
صدای تهنیت و مبارکباد باوج ایوان سبع شداد رسانیدند و بخدمات شایسته نام خوبی
در جرائد نیکخواهان مثبت و معتبر گردانیدند و از امراء میرزا سلطان محمد اولاد امیر جلال الدین فیروزشاه
امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین سلطان حسین بشرف دستبوس مشرف شدند و عنایت
و تربیت یافته بامارت دیوان اعلی معین گشتند و همچنین خواجه غیاث الدین پیر احمد و مولانا علاء الدین
یعقوب و باقی امراء میرزا سلطان محمد بسعادت ملازمت استسعاد یافته بصنوف عنایت
مخصوص شد و موکب ظفر نشان از بلدهٔ یزد روان شده بخطا برقوه رسید و شرف زیارت
طاوس الحرمین دریافته استمداد نمود و عازم دار الملک شیراز گشت و شهر شیراز که از
سایر بلاد ربع مسکون بمزید شرف امتیاز دارد مستقر سریر سلطنت آمد و اکابر فارس خدمات
بی حد و قیاس بجای آورده نثار و پیشکش گذرانیدند و آفتاب عنایت سایهٔ عاطفت بر احوال
اکابر آن مملکت منبسط گردانید و فرمان همایون نفاذ یافت که احکام سلاطین گذشته
بتخصیص نشانهای حضرت خاقان سعید را امضا دهند و مواد بر یات و سیورغالات و مسلمیات
مسلم داشته مجری دارند و چند روز با خوبان دلفریب اسباب خرمی آماده و ابواب
بیغمی گشاده شد یکدم بی جام مدام و ساقی گلندام و حریف شیرین رفتار و ندیم شکر گفتار و سماع
روح افزای و مغنی پرده سرای قرار و آرام نبود و حق داد عیش و عشرت داده و بساط نشاط
گشاده انبساط نمود و بعد از آن از بزم عیش و خلوت بایوان سلطنت فرمود **مصرع**
خورشید وار بر فلک خسروی نشست **وقایع ذکر واقعهٔ چند که در ممالک عراق و خراسان**
روی نمود و میرزا ابوالقاسم بابر عود فرمود در ان زمان که در موضع چناران صورت واقعهٔ
سلطان محمد روی نمود میرزا ابوالقاسم بابر چند شهزاده ولایت فارس و عراق را مرحمت
فرموده بود از آن جمله ساوه را بامیر شیخ علی بهادر ارزانی داشت و بلدهٔ قم را بتصرف برادر او

امیر درویش را بازگذاشت و ایشان از راه ری متوجه ساوه و قم شدند و امیر شیخ علی بهادر را
مطالبات عنیف تکلیف نموده کارها بی قاعده فرموده و در ایام چاره جوئی شده بجماعت ترکمان که
دران نواحی بودند التجا نمودند و ترکمانان ناگهان بر سر امیر شیخ علی تاختند و او را گرفته بجانب میرزا
جهانشاه روانه ساختند و شهر ساوه که بحقیقت کلید ملک عراق است در قبضه تصرف ترکمان
آمد و از روی تسلط و تغلب عازم بلده قم شدند و امیر درویش علی تیر با مردم قم با آنکه مولد و منشا
او بود معاش تقاعد نموده و ترکمانان غلبه کرده هر روز دایره محاصره تنگتر میشد و میرزا
ابوالقاسم بابر مدت چهار ماه بر سریر سلطنت فارس بر دولت و اقبال گذرانیده و دران اثنا
امیرزاده الوند ولد امیر اسکندر ترکمان بدرگاه سلاطین پناه میرزا ابوالقاسم بابر آمده بر تحسین
اکرام و الطاف انعام احترام یافت و در خلال این احوال بمسامع جلال رسید که ترکمانان شهر ساوه را
گرفته عازم تسخیر بلده قم شده اند و الحالة هذه بمحاصره مشغول اند و میرزا ابوالقاسم بابر امرا
کبار نامزد اصفهان فرموده و مملکت فارس را بنواب معز الدین میرزا سلطان سنجر تفویض نموده
و از گلشن شیراز که مسند افراز پادشاهان آن مملکت بصوب اصفهان روان شد و در اثنای
راه از جانب خراسان ایلچی رسیده عرضه داشت رسانید که در هرات فتنه عظیم ظاهر شده
و میرزا علاء الدوله خروج کرده غلبه تمام پیش او جمع آمدند و شرح این سخن آنست که دران زمان
که چشم میرزا علاء الدوله را میل کشیدند چشم او بکلی نابینا نشد و میرزا علاء الدوله بمشهد مقدس
شرایط زیارت بجای آورد و روی نیاز بر خاک راه آن قبه و مرقد کاه مالیده و بآب دیده تجدید
شفا دیده میل کشیده طلبید و از روح مطهر و قالب منور حضرت امام علیه التحیة والسلام
نمود و حق تعالی بران محنت کشیده بخشود و از شفا خانه کرم روشنی تمام کرامت فرمود و میرزا علاء
لطایف حیل خود را بطرف آب مرغاب و مهنه و نواب ابیورد انداخت و دران ولایت رایت سلطنت
برافراخت و آن ولایت یورت ایل الوس امرا ارلات است و میرزا علاء الدوله داماد امیر یادگار
ارلات بود و تمام مردم آن نواحی را لشکر خود تصور می نمود و امیر جلال الدین سلطان محمود که
امیر یادگار شاه ارلات بود و باقی امرا و سرداران انجا بخدمت شتافتند و سعادت ملازمت
دریافتند و از اطراف و اکناف لشکر بسیار و سپاه بیشمار جمع آمدند و میرزا علاء الدوله با امرا
مشورت نموده رای بران قرار گرفت که اول متوجه بلخ شوند و خاطر از امرای هزار اسپی جمع کرده

و بعد

و بعد از آن عنان عزیمت بصوب تسخیر دار السلطنه هرات معطوف سازند بنا بران با لشکرهای ارلات
و غیر آن متوجه بلخ گشته و امیر پیر درویش و امیر علی هزار اسپی چون این خبر شنیدند لشکرها
از مور و ملخ از بلخ و نواحی آن آورده بعزم محاربه و قصد مقاتله کالسیل الهائل در برابر میرزا
علاء الدوله آمده صف آرای گشتند و میرزا علاء الدوله بعد از کوشش بسیار روی بهزیمت
آورد و امیر سلطان محمود ارلات پای ثبات و قرار فشرده حملهای دلاورانه نمود چنانچه سپهسالار
انجم بر طارم پنجم انگشت تحیر بدندان تفکر گرفته سرگردان و حیران ماند آخر الامر در اثنای کر و فر
زخمی عظیم خورده ** دمی چند بشمرد و ناچیز شد ** و جمعی از ریختگان و غیر ایشان میرزا علاء الدوله
پیوسته از راه لنگر میر غیاث قدس سره عازم تسخیر دار السلطنه هرات شد و در شهر و بلوکات
غبار فتنه و آشوب باسمان رسید و احوال ولایت مضطرب گردید امرا امیرزا ابوالقاسم بابر
مثل امیر اویس خان از جانب ولایت فراه و امیر پیر درویش هزار اسپی از طرف بلخ و امیر خلیل از
ولایت مرو و ماخان که بعد از واقعه میرزا سلطان محمد این امرا بموجب اجازت بولایات
سیورغال خود رفته بود چون خبر خروج میرزا علاء الدوله شنیدند بیکبار عازم هرات گردیدند
و سابق بر همه امیر پیر درویش بحوالی شهر آمد و میرزا علاء الدوله تاب مقاومت نیاورده
بسلامت بیرون رفت و لشکر او بکلی پریشان شدند و باقی امرا بهرات رسیده امیر پیر درویش
آن مهم کفایه کرده بود امرا صورت واقعه بجانب عراق فرستادند و عرضه داشت که اگرچه میرزا
علاء الدوله ویران شد و از میان بیرون رفت اما خاطر از طرف او جمع نیست اگر آنحضرت عنان
سعادت باین جانب معطوف سازند حاکم اند میرزا ابوالقاسم بابر چون بر فحوای خراسان
وقوف یافت مجال توقف محال دید و مهم خراسان اهم دانسته از موضع کوشک زرد که میانه
راه شیراز و اصفهانست پنجشنبه شانزدهم رجب بسرعت تمام متوجه خراسان شد و مرتبه
دوم در تخت یزد نزول جلال فرموده با جناب فضایل مآب مولانا شرف الدین علی الیزدی قدس
سره ملاقات کرده از صحبت شریف او بهره مند گشت و منشی سطور دران مجالس انس و حضور
فراید فواید و ظرایف لطایف مستفید آمد و در وقتی که حاوی اوراق راه عراق می پیمود جناب
مخدومی مولانا شریف الدین عبدالقهار غفر الله له دو رباعی تاریخ فتح عراق فرموده همراه
بنده روان داشته بود و رباعی اینست   ای شاه زمانه خسرو ملکستان   حکمت همه قضا در همه آفاق

بر عمر تو دوام مملکت دلیل ٭ امسال که تاریخ شدش یار خان **دیگر** شاها چو عراق فتح بادت آفاق
شاهان جهان بخدمت بست نطاق **٭هم** فتح عراق لایق تاریخست ٭ بگشاد جو ری دولت از فتح عراق
واز غرایب اتفاقات آنکه جناب فضایل مآب مولانا شرف الدین علی یزدی همین حروف٭ بر خاطر
نظم کرده بجهة سال گذرانده و میرزا ابو القاسم بابر ولایت یزد را بجانب میرزا خلیل سلطان
بن میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا محمد سلطان بن میرزا جهانگیر بن حضرت
صاحب قران امیر تیمور گورکان عنایت فرمود و جمعی امراء دلاوران در خدمت او تعیین نمود
و موکب منصور از ولایت یزد روان شد و بجهة کم آبی جو انغار و برانغار هر یک براهی رفتند
و قول بزرگ که در پناه رایت ظفر پناه بود براه میان عزیمت نمود و تمام لشکر بسلامت از آنجا
بیرون آمد و چون رکاب همایون بظاهر مشهد طوس قرار گرفت و داروغه آنجا قرامان ترکمان
بشرایط خدمتگاری قیام نمود میرزا ابو القاسم بابر آن ولایت را که سیورغال او بود از گرفته
بامیر غیاث الدین سلطان حسین عنایت فرمود و دوشنبه دوازدهم شعبان موکب ظفر نشان
در دار السلطنه هرات نزول جلال فرموده اکابر و اشراف مملکت خراسان عموماً و متعینان
شهر هرات خصوصاً تهنیه قدوم موکب منصور شکر نعماء الهی بجای آوردند و مراسم پیشکش
و نثار بتقدیم رسانیدند و میرزا ابو القاسم بابر استفسار احوال میرزا علاء الدوله فرموده
چنان معلوم شد که چون در نواحی هرات ویران گشت بطرف سیستان بیرون رفت
و از آنجا عزیمت عراق نموده بملک ری باردوی میرزا جهانشاه رسید و او مقدم او را موجب
افتخار دانست و مراسم اکرام و احترام بظهور آورد و میرزا علاء الدوله در ظل رافت و مرحمت
او از آسیب خدنگ حوادث ایمن شد و میرزا ابو القاسم بابر بر خاطر خطیر از اطراف ممالک جمع نموده
آن زمستان در مستقر اقبال و مسند عظمت و جلال بعیش و نشاط و عشرت و انبساط گذرانید
وقایع سنه سبع و خمسین ذکر تقاضای قضا بازه ممالک عراق و فارس درین سال ولایت
عراق و فارس از حدود ولایه آذربیجان تا سواحل دریای عمان داخل ممالک ترکمان شد و ممالکی بآن
لطافت که زیاده از شصت و سال در قبضه اقتدار صاحب قران کامکار و شاهزادگان نامدار بود
از تحت تصرف این ولایه بیرون رفت میرزا سلطان سنجر که میرزا ابو القاسم بابر تفویض سلطنت
مملکت فارس بجانب او فرموده بود معاودت نمود و در دار السلطنه هرات بسعادت ملاقات استسعاد

یافت و احوال مملکت فارس عراق و شرح استیلاء ترکمان بعرض رسانیدند و بیان آن سخنان بر سبیل
اجمال آنست که چون لشکر ترکمان ساوه را گرفته عازم قم شدند اهالی قم مدتی شهر را نگاه داشته
در محافظت آن سعی و اجتهاد نمودند عاقبت جمعی غدار با ترکمه یار شده شهر را بدست داده ترکمه
در شهر ریختند و بزبانه شمشیر آبدار آتش انگیختند و چون مردم قلعه بغایت کم بود غیر تسلیم قلعه
چاره نبود اهالی قلعه امان خواسته و ترکمه امان نامه نوشته رعایا ایمن شدند و شهر قم در
تصرف ترکمان آمد و از مردم ترکمان لشکران عازم اصفهان شده و رئیس قطب الدین وزیر
و خواجه محمود حیدر و بعضی اکابر جهار دانگه و دو دانگه با ترکمان همداستان شده اصفهان را بدست
دادند و ابواب محنت و بلا بر روی خود گشادند و مردم میرزا ابو القاسم بابر بر روی بصوب خراسان
نهادند و امیرزاده پیر بداق که ارشد اولاد میرزا جهانشاه بود بعزم تسخیر شیراز توجه نمود و میرزا
سلطان سنجر چون بر عزیمت او وقوف یافت عنان کمیت جهان پیما بجانب خراسان تافت
و مجموع ممالک عراق و فارس محکوم فرمان پادشاه ترکمان شد و چند گاه اهالی یزد بحصانت
حصار و آوازه عزیمت میرزا ابو القاسم بابر امیدوار بوده از متابعت فرمان ترکمان سر
باز زدند و مدتی آتش حرب و قتال التهاب و اشتعال داشت و لشکر ترکمان دست از محاربه
و محاصره باز نمیداشت تا عاقبت رعایای بیچاره بتنگ آمدند و بامهال قضا و قدر دست
فرسای خوف و خطر گشتند و بلاء غلا و قحط ذیل بر اهل شهر نازل شد نان چنان شیرین بود
که جان غمگین هر مسکین از طلب آن بلب میرسید و دست باو نمیرسید و فرو ماندگان زندان
قهر دران محنت و بلا و شدت و عنا روزگار میگذرانیدند و چون در شهر و قلعه ذخیره بکلی
منقطع شد رعایا امان و زینهار طلبیده بیرون آمدند و لشکر ترکمان شهر در آمده دست بغارت
برآوردند و خلقی بسیار بقتل آمد و حصار و برج و باره با زمین برابر شد القصه مجموع ممالک
عراق و فارس در قبضه تسلط و اقتدار ترکمان قرار یافت میرزا ابو القاسم بابر چون شرح وقایع
آن ممالک استماع نمود عزم یورش جانب عراق جزم فرمود و باحضار لشکرها نامها فرمان
داد و دست عطا بنوال بذل اموال برگشاد **و درین سال** حضرت شیخ الاسلام الاعظم مرشد
طوایف الامم قطب فلک تمکین غوث الانام و غیاث المسلمین بهاء الحق و الحقیقة و الدین مظهر
عنایات الله الاکبر شیخ عمر قدس الله تعالی روحه و کثر فی الصدیقین فتوحه مقدم ماه ربیع الاول

از سرای فانی بجاودانی انتقال نمود و از منزل وحشت المحفل بروح و راحت ارتحال فرمود وقوع واقعه سیلاب اضطراب خواطر و ضمایر اولی الالباب بنداخت و بصایر و سرایر شیخ و شاب تیره و خیره ساخت میرزا ابوالقاسم بابر بقریه حناره که مسکن شیخ الاسلام بود نزول فرموده جناب ولایتمآب شیخ نورالدین محمد مدظله را که خلف صدق شیخ مرحوم بود تعزیت رسانیده و پرسش نمود و نعش غفران مآل را بتعظیم و اجلال بفضای صحرای عیدگاه آوردند و میرزا ابوالقاسم بابر از باره کوه بکر نزول فرموده و نعش مغفرت مآب بروش سلطنت انتساب گرفته سبب سعادت دنیا و آخرت دانست و در شمال عیدگاه بدامن کوه مختار مدفن قالب معطر منور اختیار کردند و میرزا ابوالقاسم بابر از وجوه شایسته مبلغ گرامند عنایت فرمود که بر آن تربت منور الانوار عمارت عالی سازند و معماران دانا و استادان توانا بآن کار قیام و اهتمام نمودند و جناب حقایق مآب زیاده از سی سال معتقد اهل کمال و مقتدی ارباب احوال بود و سلاطین نامدار و پادشاهان نامدار بآستان ولایت آشیان متردد می بودند و بالتفات خاطر فیاض توسل مینمودند و جناب شیخ الاسلام ملجا و مستند و پناه انام و ملاذ خواص و عوام می بود و در انجاح مقاصد خلایق غایت اجتهاد و بذل میفرمود و دست تسلط ظلمه از گریبان عجزه کوتاه میداشت و نقش حسن عدالت بر لوح خاطر حکام اسلام می نگاشت و دایم صایم الدهر بود و تحفه و هدیه از کسی قبول نمیفرمود و در اواخر عمر شریف بعظمت تمام حج اسلام بجای آورد فی الجمله چون جناب مغفرت مآب از عالم ا[illegible] بجوار ملک وهاب رفت میرزا ابوالقاسم بابر قریه حناره و کاریز مشار رو وقف فرمود و اولاد امیر جلال الدین فیروزشاه کاریزی که هم نزدیک مزار بزرگوار داشتند وقف کردند و جناب مخدومی اخوی مولانا شرف الدین عبدالقهار در تاریخ وفات حضرت قدس سره فرموده ؛

قدوة العارفین امام بحق ؛ قطب الاقطاب سر شیخ عمر ؛ در ربیع بخت و فصل ربیع ؛ سوی فردوس کرد عزم سفر ؛ در سموات غلغلی افتاد ؛ چون بکروبیان رسید خبر ؛ برتر از سدره بارگاه زدند ؛ که شهی میرسد ز ملک بشر ؛ عقل میخواست نام و تاریخش ؛ گفتمش قطب اهل کشف عمر ؛

و جناب شریعت مآب قاضی القضاة الاسلام اعلم علماء الانام قاضی قطب الدین احمد الامامی درین ماه وفات یافت و در تاریخ وی جناب مخدومی اخوی گوید ؛

پناه شریعت سر قاضیان ؛ محمد نقوم امامی امام ؛ ده و دو ز ماه وفات نبی ؛ ز دار القضا شد بدار السلام ؛ بجای نبی بوده تاریخ اوست ؛ وفات النبی علیه السلام

ودرین

و درین ایام صاحب اعظم دستور اعاظم الوزراء فی العالم خواجه غیاث الدین پیر احمد الخوافی بتهمت میرزا ابوالقاسم بابر گرفتار شده مبلغ دویست تومان گرفتند و اعراض نفسانی خواجه مظلوم را بنوعی بر مزاج غالب شده بود که مرگ را بطیب نفس طالب گشت و بانواع زحمت و بلا شهید شد و در جوار مزار فایض الانوار شیخ زین الملة والدین الخوافی که در جانب جنوب عیدگاه واقع است مدفن ساختند و خدمت ورثه خواجه بر سر مزار بزرگوار او عمارت عالی ساخته و نقوش دلپذیر بکاشی و لاجورد و زر حل پرداخته و املاک خوب مستغلات مرغوب بر آنجا وقف کرده تقبل الله تعالی منه ؛ حق تعالی [illegible] و بتوفیق خیر

ذکر نهضت میرزا ابوالقاسم بابر بعزم تسخیر عراق و اتفاق قشلاق در ولایت استراباد

میرزا ابوالقاسم بابر بعزم تسخیر ممالک فارس و عراق رایت آفتاب اشراق برافراخت و طنطنه نهضت همایون در گنبد گردون انداخت و در دوشنبه بیست و سوم رجب همای لوای ظفر پیکر بال سعادت و اقبال باز گشاده عنان ارادت بدست عنایت ملک مستعان داد ؛ در دست ما چو نیست عنان ارادتی ؛ بگذاشتیم تا کرم او چه میکند ؛ و سپاه نصرت نشان در اوایل فصل تابستان بصوب ممالک مازندران روان شد و میرزا ابوالقاسم بابر بر سمند باد پا سیر سبک تک که از غایت سرعت بر ایام ماضی سبقت می نمود و بوقت کشیدن عنان زمان مستقبل را فی الحال در می یافت آسمان از هیبت آواز سمش کبود برآمده و ماه از شرم نعلش بخویشتن فرو رفته و لشکرهای جهان در ظل رایت ظفر آیت که مطلع آفتاب دولت و سعادت است جمع آمدند و موکب همایون منازل و مراحل پیموده در مشهد مقدس نزول فرموده و دران مقام شرف زیارت حضرت امام علیه التحیة والسلام دریافته بسرعت تمام عزیمت نمود و در ولایت جنوشان در منزل بلغز اعلاغ نزول چند اقامت فرمود و اینجا صورت غریب از مکمن غیب روی نموده و شرح این سخن آنست که میرزا ابوالقاسم بابر دران زمان که از یورش عراق معاودت نمود میرزا خلیل سلطان را تربیت و عنایت فرموده و ولایت یزد را برسم سیورغال باو ارزانی داشت و او چند گاه آن ملک لوای استعلا برافراشت و چون لشکر ترکمان بر ممالک عراق استیلا یافت میرزا خلیل سلطان عنان عزیمت بصوب ولایت خراسان تافت و میرزا ابوالقاسم بابر او را در آغوش گرفته بجهت تمام نمود و فرمود که ملک و مال دریغ نخواهد بود در خلال این احوال جمعی معاندان میرزا خلیل سلطان بر آن داشتند که نسبت با میرزا ابوالقاسم غدری اندیشد و جماعت اشرار دران کار و بار یکدیگر

یارشده قرار دادند که درایام شرب که صبح وشام بآن اشتغال اهتمام دارد و بعضی اوقات ایغار
چنان خلوت میشود که هرچه خواهند از پیش میرود هر وقت فرصتی یابند دست بردی نمایند یکی هم
ازان غداران آمده بعضی امرا را خبر داد و امرا بعرض همایون رسانیده بتفحص و تحقیق مشغول شدند
و چنانچه گفته بود ظاهر گشت غداران بقتل آمدند و کس ازانها بودند که بقتل میرزا عبد اللطیف
جرات نموده اند و ازبیم میرزا سلطان ابو سعید بجانب خراسان گریخته و آنجا نیز فتنه چنین انگیختند
و میرزا خلیل سلطان را مقید ساخته بعد از چند روز بیست و دوم رمضان براه عدم روان شد
رفت برای که نیاید دگر   و میرزا ابو القاسم بابر میرزا سلطان سنجر را عنایت و تربیت نموده و اسباب
سلطنت و فرمان روایی و دارات لشکرکشی و جهانگشایی بیتین فرموده مقرر شد که آهنگ راه
عراق نماید و مخالفان را گوشمالی بسزا دهد او بموجب فرمان بجانب دار الامان کرمان روان شد
و میرزا ابو القاسم بابر آداب عید صیام هم دران مقام بجای آورد و اعلام عالم آرا و موکب همایون
جنبش نموده مراحل پیمود فضاء سلقان از شرف رایت نصرت نشان غیرت باغ رضوان شد
و چند روز دران منزل توقف افتاد و امیر شیر حاجی در اثنای راه بعزم جمع آوردن سپاه
بطرف بلخ و شبرغان و قندز و بقلان تا حدود بدخشان رفته ولشکر فراوان لبیان ریگ
بیابان همراه آورده درین منزل باردوی اعلی رسید و چون زمستان نزدیک آمده بود میرزا
ابو القاسم بابر جهة یراق قشلاق با امرا مشورت نمود رای بران قرار گرفت که زمستان در مملکت
مازندران اقامت نمایند و اول بهار بهر طرف که مصلحت باشد عزیمت فرمایند بهمین عزیمت از دار
تخت سلیمان بولایت مازندران درآمدند و یازدهم ذی قعده در صحرای دلگشا و فضای جانفزای
سلطان آباد استراباد نزول موکب همایون اتفاق افتاد و یورتها معین شده قوریا بسته
زهی ملک مازندران یاد باد ✿ همیشه بر و بومش آباد باد ✿ هوا خوشگوار و زمین پر نگار ✿
نه گرم و نه سرد و همیشه بهار ✿ گلابست گویی بجویش روان ✿ همی شاد گردد ببویش روان ✿
همه ساله خندان لب جویبار ✿ بهر گاه باز شکاری بکار ✿ وقایع سنه ثمان و خمسین و ثمانمائه ذکر آمدن
مرتضی اعظم سید نظام الدین عبد الکریم و سادات مزار جریب چون میرزا ابو القاسم بابر
آن زمستان در مملکت مازندران قشلاق فرمود و موکب ظفر نشان در ولایة جرجان اقامت
نمود اکابر و اشراف و گردنکشان اکناف سر بر خط اطاعت و انقیاد نهادند و اکثر بشرف ملازمت

مشرف

مشرف گشتند بای پیشکش و عرضه داشت فرستادند مرتضی اعظم عمده اعاظم الامم قدوة السلاطین
امیر نظام الدین سید عبد الکریم که سلطنت ولایت آمل و ساری اباعن جد تعلق بخاندان ایشان میدارد
احرام مقبل اقبال و کعبهٔ آمال بسته بشرف ملازمت میرزا ابو القاسم بابر استسعاد یافت و پیشکشهای
لایق و تحفهای موافق بموقف عرض رسانیدند و آثار اخلاص و انوار اختصاص چون فروغ آفتاب
بر همگنان واضح گردانید میرزا ابو القاسم بابر بمراسم اکرام و احترام و شرایط حسن اهتمام در باره
مرتضی اعظم مشار الیه ظاهر ساخت و آفتاب عنایت سایهٔ عاطفت بر حال او انداخت و سادات
مزار جریب که بموافقت امیر سید نظام الدین عبد الکریم بسعادت ملازمت رسیدند مجموع از دریای
مرحمت و احسان و از سحاب رافت و امتنان بهره مند و خرسند شدند و چند روز بمساعدت
بخت فیروز در اردوی اعلی بودند و چون دولت و سعادت ملازمت مجلس همایون مینمودند
میرزا ابو القاسم بابر همه را بتشریف فاخر و انعامات وافر و اسپان راهوار و خلعتهای
شاهوار نواخته اجازت مراجعت ارزانی داشت و در شرایط اعزاز و اکرام دقیقه نامرعی
نگذاشت و آن زمستان در کمال دولت و غایت عظمت در ولایت جرجان گذرانیدند
و جهانیان را بصنوف رعایت و فنون عنایت خرم و شادمان گردانید و اول بهار که سلطان
طبیعت باعتدال لیل و نهار فرمان داد و سپاه سبزه و ریاحین بعزم تزیین بساتین رو بصحرا
نهاد میرزا ابو القاسم بابر از یورت قشلاق نهضت نموده در مواضع خوش و مراتع دلکش
در اطراف ولایت جرجان طواف میفرمود ناگاه از جانب ولایة بلخ قاصدی رسید و بموقف عرض
رسانید که میرزا سلطان ابو سعید از معبر آموی عبور نموده و بطرف ولایة بلخ عزیمت فرموده و امیر پیر درویش
و میرزا علی اظهار جلادت کرده با او خود پیش رفتند و بعد از مقاتله و مقابله میرزا سلطان ابو سعید
غالب آمد و هر دو برادر بقتل رسیدند و از حدود بدخشان تا کنار آب مرغاب در قبضهٔ تصرف
سپاه ظفر انتساب است و میرزا سلطان ابو سعید بتمکین تمام در ظاهر بلخ مقام دارد و میرزا ابو القاسم بابر
چون برین احوال وقوف یافت عنان دولت بصوب تسخیر مملکت ما وراء النهر تافت و موکب همایون
بطالع سعد و اختر میمون از ولایت استراباد بسرعت آتش و سرعت باد بجانب خراسان روان
دولت و اقبال شده همعنان ذکر نهضت پادشاهان کیوان قدر بهرام قهر بعزم تسخیر
مملکت ما وراء النهر میرزا ابو القاسم بابر که بشاهان گردنکش و خسروان تاجبخش

غاشیهٔ هواخواهی او بر دوش ارادت داشتند و حلقهٔ اخلاص او در گوش اطاعت میکشیدند با لشکری
چون کوه آهن سپاهی چون دریای موج افکن پر دلان فولاد جنگ و صفدران فیروز جنگ
که از غایت شجاعت و دلاوری در دیدهٔ شیر و کام نهنگ میرفتند و بهنگام ستیز و آویز از دندان پیل
و چنگال پلنگ نمی اندیشیدند چون شیر ژیان و ببر دمان از جنگل بازندران بیرون آمده و جناب
دستور اعظم خواجه وجیه الدین اسمعیل سمنانی را که در سلک مراد عظام انتظام داشت برای
تحصیل مال نو و ضبط لشکرها و وزارت لشکر مقرر فرموده خواجه وجیه الدین باتفاق جمعی امرا دار السلطنه
هرات آمده انچه امکان مطالبه بود بتقدیم رسانیدند و تمام وجوه باندک فرصتی از رعایا مستخلص
گردانیدند و مبلغ کرامند بحصول پیوست و میرزا ابو القاسم بابر از طرف شمال هرات چون بادشمال
گذشته بولایت بادغیس در آمده خواجه وجیه الدین و باقی امرا بشرف دستبوس مشرف گشته
مفصل وجوهی که نقد شده بود بموقف عرض رسانیدند و عنایت پادشاهانه تمام آن وجوه را بامرا
و لشکریان انعام فرمود و درین اثنا بمسامع جلال رسید که دران زمان که میرزا علاء الدوله
از طرف بلخ پوشیده بهرات آمده بود جواهر بزرگ قیمتی همراه داشته و در مخزنی محکم گذاشته
امرا و دیوانیان بتفحص آن مشغول گشته جواهر گرانمایه پیدا شد لعلهای بدخشانی که طراوت آن
از لعل جان پرور جانان نشان میداد و یاقوتهای رمانی که ابواب فرح و نشاط در دلهای
بیدلان میگشاد و لآلی عمانی که ابر نیسانی در صمیم شرف بصد صدف پرورده بود و زمردهای
ریحانی که لطافت رنگ سبزترش آب چشمهٔ خضر برده بود و چون آن جواهر که مبصران با مهر قیمتیه
آن حاضر بودند بمجلس آن خسرو ملک بخش آوردند بی التفاتانه نگذشته چشمی بر آنها نگریست و فرمود
که اینها مناسب حور تالست و بر روی پوشان حرم و جمعی که محرم بودند بخشید بیت
چو دریای بخشش در آمد بجوش ٭ بر آمد ز کان جواهر خروش ٭ و چون موکب منصور از آب مرغاب
عبور نمود از جانب بلخ خبر آمد که میرزا سلطان ابو سعید العود الا محمد خوانده انکه نزد مدگذشت
و در دار الملک سمرقند فرود آمده و میرزا ابو القاسم بابر بقبة الاسلام بلخ رسیده بشرف صحبت جناب
تقوی مآب شیخ الاسلام قدوة اولیاء الله الکرام خواجه ناصر الدین ابو النصر پارسا قدس
سره را دریافته ببضایع سودمند و فواید ارجمند مستفید گشت و هر چند آنجناب در باب صلح
سعی نمود اصلا مفید نبود و چون از جیحون دران زمان بی کشتی عبور متعذر بود و دران معبر کشتی

میسر نشد رای بران قرار گرفت که از عظما و امرا امیر جلال الدین اویس ترخان و امیر جلال ابو
احمد و امیر سلطان حسین و امیر خلیل و امیر شیخ ابو سعید تیخ امیر عالیجناب بطرف پنج آب برسم منقلای
عزیمت نمایند و امرا فرمان اعلی را کاربند شده عزیمت نمودند و موکب ظفر نشان متعاقب
ایشان روان شد و غرهٔ رمضان از معبر قندز و بقلان عبور فرمود و بمعبر ارهنگ آمد چند روز
توقف افتاد و فرمان همایون نفاذ یافت که اردو بطرف بالای آب رفته نزدیک لاتی بدخشان
از معبر چونک که انجا بی کشتی بپایاب می توان گذشت گذرند و چند کشتی در معبر ارهنگ بود که
پادشاه با فوج ملک جمع آورده ند در بیولا امیر پیر سلطان برلاس و امیر احمد یار را که از کبار امرا
میرزا سلطان ابو سعید بود گرفته باردوی اعلی آوردند و امیر پیر سلطان بعواطف پادشاه
اختصاص یافته در دیوان اعلی مقدم بر تمام امرا شد و امرا که ملازم رکاب ظفر انتساب بودند جمعی بال
و بعضی بکشتی عبور نمودند و آنها که سال عمر ایشان بر گذشته بود و روز بخت در گشته مضمون
و کان من المغرقین صفت ایشان شد در بیولا ولد شاه بدخشان که از قدیم خاندان از ملوک
جهان ممتاز است بدولت دستبوس سرافراز شد و بتشریفات خاصه مخصوص گشت بموجب
اجازت مراجعت نمود و میرزا ابو القاسم بابر بکشتی در آمد بیت در آمد بکشتی شه ملک و دین ٭
که دیدست دریای کشتی نشین ٭ دریای محضر آبی روان شد و ماهی در برج آبی منزل ساخت
پادشاه ظفر نشان بعد از اندک زمان چون قمر از سرطان بسلامت و سعادت بیرون آمد
و از آبی دیگر گذشته در صالی سرای منزل فرمود و بطالع دریا بان محمود در آمد و بسیاری از مردم
کم بضاعت از جهت نایافت آب خراب شدند و میرزا ابو القاسم بابر مرحمت فرموده گفت که
شتران و استران از آب بار کرده پیشواز مردم بردند و جمعی که بشرف هلاک بودند بموجب من الماء کل شی حی
انتعاش تمام یافتند و از آب جش که بزرگترین آنها بود بسلامت گذشتند و لشکری که هم از
احصای آن عاجز و قلم از استقصای آن متجاوز آید بنوعی از ان انهار بزرگ گذشته که از
سلاطین سابق کسی مثل آن نگذشته باشد و لشکر دران راه دراز بلی نشیب و فراز دیده و بقدم
همت بلند در نوردیده بولایت حصار در آمد و غله بسیار و نعمت بیشمار یافت و عسرت بعزت
و محنت براحت مبدل شد ٭ شد و لشکر از رنج فرسودگی ٭ رسیدند بختی باسودگی و از انجا
بولایت توندک که بلطف آب و هوا موصوف است آمده و دران ولایت جناب

شیخ الاسلام الاعظم خواجه نظام الدین احمد مودود که از خاندان عالیشان متعالی مکان صاحب
هدایت بود باتفاق مولانا اعظم جامع فنون العلم وصنوف الحکم مولانا جمال الدین فتح الله تبریزی
بوسم رسالت رسیدند وبا امرا ملاقات کرده سخن صلح درمیان آوردند وامرا سخنان وحشت
انگیز کدورت آمیز گفتند مولانا فتح الله آواز بر آورده گفت وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ یکمین مانده
ومراسوگند داده اند که بعرض سامی میرزا سلطان ابوسعید میگویید من این ولایت را بتیغ
گرفته ام آسان آسان نخواهم گذاشت وازهر چیزی هراسان نخواهم شد وتا توانم پای ثبات
برقرار خواهم داشت امرا از زیادت تندخویی ودرشت گویی واز رای خطایی وغرور دلهای
نمودند وفرستادگان را مضبوط ساخته کوچ کردند ؛ بغرید کوس از در شهریار ؛ جهان شد زبانگ جرس
بیقرار ؛ وباآنکه هوا در غایت گرمی بود وموکب منصور منازل دور می پیمود میرزا ابوالقاسم بابر
اکثر ایام ماه صیام روزه داشته برخصت افطار وعذر سفر عمل نمود وهر روز تلاوت
کلام ملک علام فرمود وفرمود که تواجیان بجوانغار وبرانغار رسانیدند وخطها فرستند
که در سلخ ماه هر کس بو رجل خود در عرصه گاه حاضر شوند ؛ واگر تخلف نمایند گناهکار باشند

ذکر عرض لشکر فیروزی اثر واحتیاط سپاه ظفر پناه ورسیدن نظام گیرنده دگر روزی که صبح عالم افروز
از مطلع سعادت دمید وترک سپیده دم خنجر سیم از قراب خاور برکشید واز لمعان تیغ سحر عرصه
آفاق منور گردید ؛ دگر روز کین ترک سلطان شکوه ؛ زد رایت چون کوه برزد بکوه ؛ لشکر ظفر
شعار وسپاه نصرت پناه که ارکان زمین از بار اسلحه مواکب ایشان تزلزل پذیرفته بود
واطراف جهان از زخم نعال مرکبان جنبش مینمود ؛ اذا نحن سرنا بین شرق ومغرب
تحرک یقظان التراب ونائمه ؛ همه چون کوه از تیغ در آهن نشسته ومرکبان باد پای چون آتش از دل
سنگ برجسته سپاهی از حد وقیاس بیرون بکثرت ستاره وصولت گردون متوجه عرصه گاه
گشتند ماهچه اعلام شاهی تا اوج ثریا برآمد ؛ ای منزل ماه علمت اوج ثریا وصدای نقاره
شاهنشاهی ز ایوان کیوان گذشت ؛ در آمد بغریدن آواز کوس ؛ فلک برد انگشت ودهل داد بوس
ولشکر در میدان نهادند وصفهای مکمل آراسته ایستادند ؛ زهر سو صفدران صف برکشیدند
زبان تیغ پیدریغشان مصدر آیات فتح ونصرت ولمعان سنان فتنه نشان نگاهبان دین
ودولت دلیران روزگار وجانبازان روزگار کمر نیزه خطی کمر بند خود ساختند وبنوک نیزه

کلک از زبان تیر وکمین انداز گشتری مشتری رسانید میرزا ابوالقاسم بابر پرتو التفات بر سپاه ظفر
پناه انداخته بعرصه گاه آمد ؛ جهاندار چون لشکر آماده گشت ؛ برآمد بر اسپ ودور آمد بدشت
واز برانغار وجرانغار تومان تومان وفوج فوج بنظر التفات احتیاط میفرمود وبهر فوج که میرسید
عنایت پادشاهانه میفرمود وتواجیان از افتتاح صباح واول چاشت که سلطان انجم لوای
ضیا برافراشت تا هنگام شام که بهرام خون آشام بعرض سپاه کواکب قیام نمود ایشان بضبط
وترتیب لشکر اهتمام فرمودند وهر کس جا ومقام خود دانست ودر محل مناسب ایستاده کوس که
وکوس ونقاره فرو کوفتند وکرنای وبرغو کشیده متوجها بطرف سمرقند آهنگ نمودند ویکبار سوران
بنوعی که غلغله در کوه وولوله در دشت افتاد ومیرزا ابوالقاسم بابر در همان مقام تا دو سه روز جهت صیام
قیام نمود وفرمود که مولانا احمد یساول با دویست سوار نامدار برسم قراول مسابقت نماید ومولانا
عنان گیران تا قلعه که مشهور بدربند آهنین است باز نکشید وعمارت آنرا خراب ساخته کمال
شجاعت بظهور رسانید واردوی اعلی روز بروز بطالع فرخنده وبخت فیروز منازل می پیمود تا چهار
شنبه چهاردهم شوال بدولت واقبال در یک فرسنگی سمرقند نزول اجلال فرمود ودرین مرتبه
که رایات ظفر آیت بولایت ماوراءالنهر در آمد تا آنجا که نزدیک سمرقند رسید بتصور ایشان آنکه
کسی را مجال جدال وطاقت مقاومت نیست بدین غرور جمعی از لشکر منصور دلاوران صفدر
وبهادران رزم آور متعصب کلیه بکریک تلاش میکردند که خود را بدروازه سمرقند رسانند ذکر اختیار
فرمودن میرزا سلطان ابوسعید قلعه داری وحصار سمرقند را حضرت رسالت علیه السلام
که آفتاب هدایت هفت اقلیم عالم را منور فرموده بمدت مدید بضبط حصار مدینه وحفر خندق اهتمام نمود
ومخالفان که اطراف مدینه را احتیاط فرو گرفتند عاقبت غبار خسار بر چهره روزگارشان نشست
ثمر خود گرفته وشعشعه آفتاب رسالت بسیط جهان را روشن ساخت وظل ظلیل بر سر سوختگان
آتش ظلم وستم انداخت وشرح این سخنان آنست که چون میرزا سلطان ابوسعید از ولایت
بلخ بطرف مملکت ماوراء النهر معاودت فرمود وبطالع همایون از جیحون عبور نمود ولشکرها از انجا
مراجعت ارزانی داشت رایت فتح آیت بصوب مستقر سلطنت برافراشت ودر دارالسلطنه
سمرقند بمسامع جلال رسید که میرزا ابوالقاسم بابر در ملک رستمدار شروع واقعه بلخ شنیده وبالشکر
کیوان قدر بهرام صولت متوجه مملکت ماوراء النهر گشت واز آبهای عظیم بکشتی گذشت وبنواحی سمرقند

و میرزا سلطان ابوسعید چون از کماهی احوال آگاهی یافت از همت مشایخ و اهل الله مدد خواست و در آن زمان
که هنوز بر سریر سلطنت استقرار نیافته بود و در اطراف ولایت از باطن اهل معنی استمداد مینمود
روزی بشرف صحبت و سعادت ملازمت حضرت ولایت منقبت ارشاد منزلت خواجه ناصرالدین
عبیدالله سلمه الله و ابقاه مشرف شده آنحضرت فقنها نیکو راندند و داعیهٔ سلطنت جهان در
خاطر همایون نشاندند و میرزا سلطان ابوسعید همیشه خود را مامور آنحضرت میدانست و خلاف
اشارت اگرچه ممکن بود نمی توانست درین وقت که از توجه میرزا ابوالقاسم بابر آگاهی یافت
در خلوتی بصحبت شریف آنحضرت شتافت و حل این قضیهٔ مشکل و دفع این واقعهٔ هایل التماس
و استکشاف نمود و چون لشکرها بزودی اجازت یافته بمساکن خود رفته بودند و از جهت اخبار سپاه
خراسان آسان آسان مراجعت نمی نمودند اکابر و اشراف تا محترفه و اصناف و ارباب
و کلانتران محلات و رعایا و نواحی و بلوکات فریاد و فغان برداشته استغاثه پیش حضرت
خواجه بردند و متفق الکلمه گفتند که اگر شاه بالحیال (?) شهر نگاه باید داشت قلعه داری میکنیم
و تا رمقی از حیات باقی باشد در محافظت شهر میکوشیم و بجان میمنه (?) میم خدمت خواجه بر ایشان
آفرین گفته فرمود که شهر را حصار دهند و دل بر کرم آفریدگار نهند و میرزا سلطان ابوسعید اعنه (?)
طرف ترکستان فرموده بود و بنابر صلاح یراق و مصلحت دید خواجه فسخ آن عزیمت نمود و حکم
کرد رعیت از مسافت پنج و شش فرسنگ هر که استطاعت داشته باشد بشهر آید و باقی از
اطراف را بها برخواسته بکوه و ولایتها در روند و مجموع بموجب فرموده عمل نمودند و میرزا سلطان
ابوسعید مقرر فرمود که در هر کنگره سه کس واقف باشند یک ترک و دو تازیک و در هر برج خم آب و سبوی
روغن و هیزم بسیار مرتب دارند که در وقت اشتعال آتش قتال روغن داغ و آب جوشان بر سر
مخالفان ریزند و در میان هر دو برج صندوق محکم ساخته که در آن توان نشست و تیر توان
انداخت و بر روی پاره چوبهای بزرگ که در آغوش نگنجد طنابها بسته که هر وقت حاجت شود
توان کشاد و بندها آویخته که هر تیر مخالفان بیندازند اول به بند رسد و استوار شده اهل شهر از
و تیرها آماده داشته و بر سر خاده چوبها با قلابها و کارها محکم کرده و تیرانداز سخت کمان چنان
ایستاده که هیچوجه گرد شهر نتوان گشت و در هر برج داروغه معین بود که در کار احتیاط می نمود و میرزا
سلطان ابوسعید بنفس شریف بجمیع مواضع میرسید و بسیار بر سر حصار پیاده میرفت و شب تا صباح

بر برج

بر هر برج مشعله و بر هر کنگره چراغی بود و فریاد حاضر باشید با اوج فلک صعود مینمود و چون مردم سمرقند
در محافظت شهر معتاد نبودند اساس آن کار بر بنیاد نهادند شهر و باره محکم و مضبوط شد ذکر
محاصره فرمودن میرزا ابوالقاسم بابر دارالسلطنهٔ سمرقند را میرزا ابوالقاسم بابر چون قریهٔ خیرود (?)
که یک فرسخی سمرقندست نزول فرموده میان مبارزان لشکر او تلاش بود که یک پیشتر خود را بدر
سمرقند رسانند و نام خود را بشجاعت و جلادت مشهور گردانند در یولاکه (?) اردوی اعلی نزدیک سمرقند
رسید دلاوران لشکر منصور را همان صورت در خیال میگردید سابق بر همگنان و فایق بر دیگران
امیر خلیل و مولانا احمد یساول پیاده و قدم کابلی و محمد ملک امان و جوکی و جمع دیگر تیغ جلادت
آخته و اسباب محاربت مرتب ساخته بصوب سمرقند تاخته و نزدیک رسیده شورش انداختند
ناگاه جمعی مردان مرد و مبارزان روز نبرد از شهر بیرون آمده آتش جدال اشتعال یافت
و هر زمان از شهر مدد میرسید تا بآن رسید که شکست بر پردلان خراسان افتاد و امیر خلیل اسیر و دستگیر
شده و باقی پشت دادند و در راه آبکند و مغاک بسیار بود چنانچه زیاده از یکسوار دشوار
عبور و مرور میسر نمیشد مرمیتیان (?) و اسپان بکدیگر افتاده و سمرقندیان در قفا ایستاده و تیغ بیدریغ
در ایشان نهاده گروه انبوه اسیر سر پنجهٔ تقدیر شدند و بعضی بتیغ قهر بقتل آمدند و چون مجموع مبارزان
دست و گردن بسته بسمرقند در آوردند مردم شهر غلغلهٔ نشاط تا سپهر برین برآوردند و میرزا سلطان
ابوسعید گرفتاران را پیش طلبید و نخست از امیر خلیل بزبان پرسش احوال پرسید و جانب نوازش و رعایت
کرده در صفهٔ حدار (?) باز داشت و باقی محبوسان را استفسار احوال پرسید و مولانا احمد یساول اخراج
نمود و گفت شاید بواسطهٔ گرفتاران میان شما برادران صلح و آشتی شود و این سخن موافق مزاج
همایون آمده همه را رعایت فرمود و در محافظت مبالغه نمود و چون این خبر باردوی میرزا ابوالقاسم
بابر رسید اگرچه اردو بهم برآمده اما میرزا ابوالقاسم بابر بهیچوجه متغیر نشد عالم علوی و سفلی زیر و بالا
گرسوق (?) کی بود که وقارش را محل انقلاب ورد (?) روز دیگر چون شیر خشمناک روی بتسخیر شهر آورد
و در جانب عیدگاه سراپرده و بارگاه با اوج ماه و مهر برابر دم از گرد راه که مردم هنوز بتعیین جای
و مقام مشغول بودند آتش پیکار زبانه زدن گرفت و شرار کارزار شعله برافروخت و در صدمهٔ
اولی از طرفین یک دست بردی بهادرانه بهم نمودند و کوشش مردانه کردند حاجی خلیل ولد امیر جلال الدین

میان دلیران زخمی عظیم بر رو رسید و از پهلوانان آنانکه در آن معرکه آثار شجاعت بظهور آوردند مبارز الدین
پهلوان حسین دیوانه بود که چون پلنگ خشمناک خلقی بر خاک هلاک انداخت و چون شیر غران
کار مخالفان بشمشیر دو رویه یک رویه میساخت و چون سلطان کواکب سپاه از بیم آن رزمگاه
بحصار مغرب در آمد از طرفین عنان باز کشیده ❊ سپر گلگون چو شد ناپدید ❊ دگر روز کز خورشید
جهانسوز ❊ ز جیب افق تیغ بیرون کشید ❊ بدامن چرخ در خون کشید ❊ میرزا ابوالقاسم صفها
کشیده سورن انداخت و از صدمت آن غلغله ارکان جهان را متزلزل ساخت و فرمود که
در جوار شهر پیش لشکر خندق کنده جای خود محکم ساختند و چون شب در آمد از هر دو سو طلایه
برگماشتند تا روز پاس داشتند روز دیگر آفتاب عالمتاب لوای ضیا بر افراخت و از پرتو
نور اطراف سپهر را روشن ساخت مبارزان بهرام انتقام آهنگ جنگ کردند و مردم شهر
از دروازهٔ چهار راهه در برابر امیر شمس الدین محمد خداداد بیرون آمده با خنجرها پناه ساختند
و تیر می‌انداختند در اثنای محاربه تومان امیر پیش دستی نموده پس نشستند و پیادگان و سواران
شهر از پناه دیوار بیرون آمدند و بمیدان در آمدند و چون تیراندازان آن ولایت بغایت سخت کمان
و کمان انگشت تیر ایشان از جیبه و جوشن چون سوزن از برگ گل و سوسن میگذرد لشکر
خراسان بفغان آمده عنان بر تافتند و مغولان کیها اسب سوار بر بالای هم افتاده جمعی هلاک
شدند و باقی خسته و افگار و گرفتار شد ❊ ز بس خون که گرد آمد اندر مغاک ❊
چو گوگرد سرخ آتشین گشت خاک ❊ و میرزا ابوالقاسم جمعی مبارزان و فوجی دلاوران را آن طرف
روان داشت ❊ چنان گرم گشت آتش کارزار ❊ که از نعل اسپان بر آمد شرار ❊ و سمرقندیان
برداشته الجا الجا میبردند باز گردانیدند و کمال شجاعت بظهور رسانیدند ❊ دگر روز چون خیمه آفتاب
برانگیخت آتش ز دریای آب ❊ غلغله انبوه از دروازهٔ شیخ زاده بیرون ریخت و هم از گرد راه
غبار فتنه بر انگیخت و امیر شیخ حاجی و امیر شیخ ابوسعید در کشش و کوشش آمدند سپرها و جبها
بر سینه و تنها بزخم تیر و ضرب شمشیر دوخته و دریده شد و سرهای گردنکشان و گردنهای
سروران بگرز گران و خم کمند شکسته و بسته آمد و آن دو امیر مانند نره شیران بیشهٔ شجاعت
و نهنگان دریای جلادت بشمشیر صاعقه کردار خرمن سوزی دشمنان درخشان کردند

آتش

آتش پیکار در ارا فروختند ❊ خرمن آن مرده دلان سوختند ❊ و آنروز از نماز پیشین تا شب میان جانبین
و تن و تیر و جوشن مصاف وصل و فراق و دفاق بود و از دروازهٔ دیگر لشکر بعید بیرون آمده بجنگ
در آمدند و آتش کارزار چنان بر افروخت که از شدت حرارت دل در بدن مبارزان بجوشید
و بهادران از طرفین تیرباران کردند ❊ ز بس تیر کز شست پرواز کرد ❊ تنی را ز پیوند جان باز کرد
و شب هنگام ❊ که در پردهٔ شام رفت آفتاب ❊ سر روز روشن در آمد بخواب ❊ سر دو طرف رایهٔ عزم و احتیاط
بر افراشته تا روز پاس داشتند روز دیگر که شهسوار پردل پیروز جنگ مهر بعزم فتح قلعه و حصار سپهر
رایات نصرت آیات بر افراخت و تیغ شعاع عالم انقطاع عرصهٔ آفاق منور ساخت بیت
دگر بار جنبید مرد و سپاه ❊ بجنبید کوه و بلرزید ماه ❊ از عکس سنان آبدار و از شعلهٔ شمشیر آتشبار زمین
معرکه لاله زار شد و از زخم فصل نگاوران و حملهٔ گرز گران میدان پیکار پر تقار گشت لشکر خراسان
همه اژدهای پیچان بروز هیجا و نهنگ ز آهنگ در دریای وغا نیزهٔ اژدها سنان بدست تهور و توان
گرفته و نوک پیکان آتش فشان بزهر کین آب داده بر کنار خندق ایستادند ناگاه دروازهٔ آهنین
گشاده شد و لشکر شیر زور پلنگ سر تا پا غرق پولاد و آهن بیرون آمدند و از هر دو طرف جوش و خروش
بر آوردند گوهر شمشیر آبدار از عکس خون کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت و صفحهٔ خنجر ظفر نگار گونهٔ
لعل بدخشانی یافت ❊ چنین بود تا روز بیگاه گشت ❊ دگر روز که خورشید عالم افروز سپر زرنگار از
سپهر سیم کار بر آورد و رایت زر پیکر بر گنبد لاجورد باز گشاد سپاه خراسان آهنگ جنگ کرده
بدروازه‌ها شتافتند و مردم شهر بیرون آمده در جمیع مواضع جنگ در پیوست از برق تیغ آبدار آتش
حرب و پیکار اشتعال یافت و از صاعقهٔ خنجر آتشبار سینهٔ مردان کار مانند انگشت تافت
دست اجل گریبان امل گرفت و بقا و فنا چون تار و پود در هم آویخت و از هر دو طرف بهادران
و کارزار آوردند ❊ چو عقل در سر مردان گزیده تیغ وطن ❊ چو وهم در دل گردان گرفته تیر مقیل ❊ و از خشت
و کشته میدان نبرد با کوه و پشته برابر شد و بحار موج خون با اوج گردون بر آمد و از زمین به پشت گاو
و ماهی رسید ❊ فرو رفت و بر رفت روز نبرد ❊ بماهی نم خون و بر ماه گرد ❊ و چون شب در آمد و سیمرغ
آفتاب بر کوه قاف مغرب بال و پر بینداخت و کلاغ شب روز در آشیان ظلمت نهانخانه ساخت
مردم کوه بسته و آمده عنان بر تافتند و بسوی منزل و ماوا شتافتند و امیر حسن که در برابر دروازهٔ
آهنین رایت عناد بر افراخته بود جمعی منتجبان را معین نمود که از درون خانقاه تومان آغا مجد و جهد

تمام در کار نقب اهتمام نمایند و چون مردم شهر واقف شدند کاری از پیش نرفت و درین ایام طلیعهٔ لشکر
سرما بر سبیل منقلای رسیده و آفتاب از حجاب سحاب چون شرم زده سر در نقاب کلگی کشیده روی جهان
آرا در سایهٔ غمام نهان میساخت و گاه چون دلبر رعنا نقاب از چهره بیک طرف می انداخت و مهر درخشان
تاب از تتق سحاب می نمود و سحاب سنجاب پوش در زیر پای وزش قاقم افکنده بود و سه برف عظیم افتاد
ز نسیم برف جهان شد چو قلزم سیماب ز برف و ابر فلک دوخت قاقم و سنجاب و برودت هوا بنوعی
اشتداد یافت که اعضا و جوارح بی اختیار از کار باز ماند و با آنکه سرما در سمرقند شهرتی دارد و در سنوات لازمه
معهود تجاوز نمود شد آسمان گهر از سرما زمهریر گرچه گرفته مجمره زیر دامنت و درین یورش
لشکر خراسان را صورتی عجیب روی نمود و آن فوت شتر بود چه از کنار آب مرغاب تا ظاهر سمرقند
صد هزار شتر بیش مرده باشد و بقیه که مانده بود از افراط سرما ضایع شده خاطرها را ملالت دریافت
و اکثر اوقات محاربات عظیم واقع بود ظفر و نصرت در هر دو طرف روی می نمود چون روزی چند برین منوال
گذشت و اطراف و نواحی سمرقند عرصهٔ تاراج گشت بیساقیان خراسان پنج شش فرسنگ دور رفته
غله می آوردند و مردم شهر برین حال وقوف یافته کمین میکردند و در عقب رفته هر کرا می یافتند میکشتند و
بعضی را گوش و بینی بریده باردو میفرستادند چون میرزا ابو القاسم بابر آگاه شد جمعی امرا و بهادران را
تعیین فرمود که بهر طرف که بیساقیان و لشکریان عزیمت نمایند امرا و بهادران سرکرده و برخبر باشند
نوبتی امیر اویس ترخان و امیر سلطان حسین متوجه شدند و اهل شهر خبر یافته جمعی دلاوران بیرون
فرستادند قاچیچی آمده از عزیمت مخالفان آگاهی داد میرزا ابو القاسم بابر فرمود که امیرزاده نوذر الوند
ولد امیر اسکندر ترکمان و امیر ابو الحسن ترخان و امیر حسین علی و امیر بهلول عزیمت نمودند مردم
شهر با امیر اویس ترخان و باقی امرا نارسیده با امرائی که در پی ایشان میرفتند رسیدند و از طرفین
اظهار جلادت و شجاعت نمودند و برخم سهام و ضرب حسام چند جام حمام بر هم پیمودند عاقبت مبارزان
خراسان غالب آمده غلبهٔ بسیار در رفته اسارا آوردند و امیر عبد العلی ترخان و امیر احمد فضل
و دیگر سرداران سمرقند را دست و گردن بسته بدرگاه پادشاه رسانیدند و طنطنهٔ نقارهٔ بشارت
از سپهر برین گذرانیدند و از امرائی که در آن معرکه نام شجاعت نامی ساختند امیرزاده نوذر الوند بود و ابو الحسن
ترخان که غایت جلادت نموده و امیر حسن علی جاندار که در موقف کارزار پای ثبات و قرار فشرده جمعی
که در برابر او آمدند بزخم تیغ خونریز و نوک سنان فتنه انگیز مقهور ساخته دستگیر کرده بود و امیرزاده

الوند

الوند صورت واقعه چنانچه مشاهده نمود در مجلس میرزا ابو القاسم بابر بموقف عرض رسانیدند و بهلول جاندار
با آنکه غلبهٔ بسیار داشت و کاری نکرده گناه کار رسیدند ناگاه در بارگاه اعلی متعرض امیرزاده الوند گشته
سخن گستاخانه گفته بیرون رفت و در اثنای این احوال از طرف باغ شمال آوازهٔ گیرودار برخواست
و بهادران بر سبیل تعجیل متوجه شدند بهلوان مخذول بدین بهانه سوار شده خاک ادبار بر فرق روزگار
خود پاشیده حقوق ولی نعمت فراموش کرده بشهر سمرقند درآمد و برادر خود او امیر ایقب تا دروازه رفته
از او روگردان شد و بمنزل خود باز آمد یکی از ظرفا در حق بهلول خطاب با حضرت اعلی میگوید بیت
ای تیر تو در دیدهٔ اعدا میلی ٭ در عرصهٔ تو پیاده چون بیلی ٭ بهلول که از سپاه تو رفت چه باک
کم گیر ز بغداد کهن زنبیلی و میرزا ابو القاسم بابر تومان امیر بهلول را با میر مبارز الدین بهلوان حسین دیوانهٔ
علاوهٔ امارهٔ دیوان اعلی ساخته عنایت فرمود و ولایت ترشیز که سیورغال بهلول بود با میر شجاع الدین حسین
رجوع نمود و چون گرفتاران لشکر ما وراء النهر را حاضر ساختند منقبت آمیز که میامن محاسن سلاطین
کامکار تواند بود اظهار فرمود و همه را بمعتمدان سپرده رعایة تمام نمود و لشکر خراسان نردبان عراده
و منجنیق مهیا میگردانیدند و شبها مردم شهر فغان و زاری با اوج سپهر زنگاری میرسانیدند و شبی
مردم شهر گمان بردند که فردا جنگ سلطانی خواهد بود آن شب هیچکس از فریاد و نفیر و غلغله و تکبیر نیاسود
و روز دیگر که جمشید منوچهر چهر بعزم تسخیر حصار زرنگار سپهر لوای ضیا برافراخت و جمعی جنود نمایان گرد بر
بروج آن در جلوه بودند تا بود ساخت میرزا ابو القاسم ترتیب سپاه و آیین رزمگاه فرمان داد و صفها
راست کرده در برابر شهر ایستادند و دو از لشکر بسیار یکبار بیرون ریخت و چون دو دریای مواج
در یکدیگر آویخت از امرای ماوراء النهر امیر سلطان احمد تمر تاش و امیر سلطان و امیر لقمان و امیر
نور سعید و امیر اروس ارغون و امیر عبد الخالق و قلتغیا مغول مردان جنگجوی و دلیران تندخوی بجان
درآمدند و تومان امیر حسن جاندار هرچند در مقابله تیرباران کردند سمرقندیان باز نتوانستند داشت
عاقبت بمیان خیمها درآمده طناب بهار بریدند و اسپان و بچیها الجا بردند و میرزا ابو القاسم بابر چون
برین حال وقوف یافت بنفس شریف متوجه شد و قشون عصابه نموده رسیدند امیر شجاع الدین حسین
علی با آنکه در اطراف و جوانب او یاغی درآمده در سپرها آتش زدند او سپر و چتر پیش آورده پای
ثبات فشرده داشت و زخم قوی بروی او رسید و از جای خود بجنبید درین حال موکب منصور در رسید
مظفر پیدا شد و مخالفان از اعجال توقف نماند و از سپاه اعدا جمعی بر بالای کوهک فرار کشیدند و همچنین

بر سر پل آب بر عبور نموده آهنگ جنگ کردند میرزا ابوالقاسم عزم طرف پل آب فرموده جمعی شیر دلان
بطرف کوهک فرستاد القصه درین روز لشکر سمرقند از همه طرف ظاهر شده انچه مقدور بهادری و دلیری بود
بجا آوردند چنانچه بعضی قشونها چون طاقت مقاومت نداشتند جای خود خالی کرده اشتند امیر نظام
الدین احمد و امیر غیاث الدین سلطان حسین مخالفان را که در برابر ایشان ظاهر شدند بنوک سنان
آتشبار و زخم پیکان خارا گذار دمار از روزگار بر آوردند میرزا ابوالقاسم بابر هرکه دران روز مردی
و مردانگی نمود همه را انعام فرموده و در راه و جاه او افزوده و هرکه سستی و بد دلی ورزید گوشمال بسزا
دید و از عین عنایت دور افتاده قدم در دایرهٔ پهلوانان نتوانست نهاد ٭ بدل کان پر گرد بود مرد گرد

ذکر مصالحه فرمودن دو پادشاه ظفرنشان و معاودت فرمودن میرزا ابوالقاسم بابر بجانب خراسان

چون قریب چهل روز از آمدن لشکر جهانسوز زخم ناوک دیده دوز و شعلهٔ تیغ آتش افروز شرار پیکار افروخته شد
و خرمن پندار یکدیگر سوخته اکثر ایام از صبح تا شام و از شام تا بام آتش حرب مشتعل بود و در هیچ
طرف صورت فتح و ظفر روی نمود و سمرقندیان در ضبط دروازها و اهالی شهر محافظت مرعی میداشتند
و خراسانیان از پیرامون حصار و برج و باره نمیگذاشتند و هجوم لشکر سرما با سپاه برد دستبرد نمایان در ایام
می نمود و از شدت برودت هوا اعضا را یارای تحرک نبود و مردم لشکر از امتداد محاصره تنگ آمدند
و از طرفین متوسطان گفت و شنید کرده سخن صلح و آشتی در میان آوردند و بران قرار یافت که
از مرو طرف بند یاز گذارند و آن طرف جیحون داخل سمرقند باشد که ماوراء النهر عبارت از آنست
و برین موجب عهد و پیمان بستند و بنا را با بیان مؤکد ساختند و از آن طرف امیر خلیل و مولانا احمد
پیاول و باقی سرداران را بتشریفات فاخر نواخته اجازه فرمودند و ازین جانب امیر احمد باری و امیر
افضل و سایر گرفتاران را اکرام و انعام فرموده ارسال نمودند و جناب شیخ الاسلام خواجه نظام
الدین مودود و مولانا فتح الله تبریزی را اعزاز و اکرام و تشریف و احترام فرموده رخصت معاودت ارزانی
داشتند و چون کار صلح بر وجه دلخواه قرار یافت خراسانیان و سمرقندیان بشهر وارد و بی ترس و بیم
آمد شد کردند و میرزا ابوالقاسم بابر در نظاره سمرقند بسط بساط نشاط فرموده و بتجرع راح ریحانی اشتغال
نموده خواجه محمد کشکر را که ملیجهٔ شیرین ادا در روزگار دست بانغمه زنبوری طلب نموده در اثنای خوانندگی
ده هزار دینار نقد و هزار مثقال طلا انعام فرمود و چون مردم بسیار از دور و نزدیک اهالی شهر در آمده بودند
جمعی از دوستان از حال جا وی اوراق عبد الرزاق استفسار نمودند و رعایت حسن عهد که طراز

لباس بروی و عنوان نامه همدمی است اظهار فرمودند این فقیر را نیز داعیه شد که بسمرقند در آید و بشرف ملازمت
خواجه ناصر الدین عبید الله سلمه الله مستسعد گردد و بهمین عزیمت صباحی بر در دروازه شیخ زاده منتظر
فتح باب دولت ایستاده تا گاه شعشعه خورشید نور افشان و طنطنه جمشید ظفرنشان یعنی
میرزا سلطان ابو سعید گورکان بر فراز طاق دروازه طالع شد و بنده فقیر چون ذرهٔ حقیر در نظر خورشید
جهانگیر آمد امیر سلطان احمد تمرتاش و خواجه ابو سعید زرقابادی را طلب فرموده بیرون فرستاد و بنده را
بشرف دستبوس حضرت اعلی رسانیدند و بدین اعزاز در میان اقران ممتاز گردانیدند و استفسار
احوال فرمود و بنده التماس ملازمت حضرت ولایت منقبت نمود رخصت یافته بسعادت ملازمت
استسعاد یافت و آفتاب الطاف حضرت ولایت انتساب بر حال ذرهٔ حقیر تافت و دران مجلس
قدس مقام انس یافت و دران انجمن آیات دید و دران انجمن دیده و اجازت یافته باردوی میرزا ابوالقاسم
بابر آمده در سایهٔ آفتاب مرحمت آن حضرت بدار السلطنه هرات رسید چون ز کناه از همه چیز عالی
و میرزا ابوالقاسم بابر آمده اوایل ذی الحجه با تمام لشکر از معبر کرکی بسلامت عبور نمودند و جمعی که
شرائط جانسپاری و مراسم خدمتکاری بظهور آورده بودند بمراتب بلند و مناصب ارجمند
اختصاص یافتند و ولایت بلخ که از اعاظم بلاد خراسانست برسم سیورغال با میر حسام الدین شیرحاجی
عنایت فرموده و ولایت سان و چاریک بجانب امیر علی فارسی برلاس تفویض نمود و ولایت اندخود
با میر شیخ ذوالنون و امیر احمد مشتاق ارزانی داشت و ولایت شبرغان را با امیر بابا کوکلتاش
گذاشت و قندز و بغلان با میر پیر سلطان تعلق گرفت و همچنین هر ولایت و ناحیت با میری و وزیری وا
انعام رفت ٭ ملوکان کرا فر شاهان دهند ٭ جهان را بلشکرکشان بشنوند ٭ چو او بخت لشکر کش آید زمین
زمین گیر ارای لشکر شکن ٭ نخواهند کان کرکسی زو دهد ٭ بجای رزه او شهر و کشور دهد ٭ نه آن کو بیابد دم از همی
کر امید و اندیشه آدمی ٭ کشاده دو دستش چو روشن درخش ٭ زکی تیغ زن شد یکی تاج بخش ٭ و چون
موکب سلطنت انتساب بکنار آب مرغاب رسید میرزا سلطان سنجر که در وقت عزیمت قشلاق
استراباد در یلغار آغاچ خوبشتان بموجب نشان عازم مملکت فارس خاصه کرمان شده بود در انجا
آنجناب بسبب حوادث وقایع روی نموده دیولا بشرف دستبوس حضرت اعلی مشرف شد و موکب
همایون فال بسعادت و اقبال چهارم محرم در دار السلطنه هرات نزول اجلال فرموده جهانیان
مراسم نیاز و نثار و وظایف دعا و ثنا بادا رسانیدند ٭ هزار شکر که باز بمراد کو عهد اقبال

لیکس

رسید دایهٔ شاهی سنجر جلال واحوال این داستان از وقت نهضت از مملکت مازندران تا زمان
معاودت بدار السلطنه هرات اگر برای العین مشاهده افتاد در حال واثق که خلاف واقع بر زبان
قلم ستوده رقم نگذرد؛ راست نویسد قلم راستان خاصه درین قصه واین داستان

وقایع سنه تسع وخمسین وثمانمائه ذکر فرستادن میرزا مظفر الدین خلیل بجانب سیستان

میرزا ابو القاسم بابر چون از یورش سمرقند معاودت نمود آن زمستان در دار السلطنه هرات قشلاق
فرمود وقاعدهٔ اقامت بنیاد نهاد و نوای عیش و عشرت ساز داد و فرمان همایون شرف نفاذ یافت
که امیر مظفر الدین خلیل بطرف ولایت سیستان عزیمت نماید و بدمستان شراب غرور را گوشمال
بسزا فرماید چه والی آنجا شاه حسین ولد ملک علی که مدار انش همیشه وظایف باج گذاری و شرایط جانبداری
نسبت باین دولت بجا آورده از حد خود معاش میکند و باظهار شعاری که آبا و اجداد او بآن قیام ننموده اند
اقدام مینماید و امیر خلیل بموجب فرموده عزیمت نمود و میرزا ابو القاسم بابر ولایت مرو و ماخان جام
که سیورغال امیر خلیل بود بمیرزا سلطان سنجر عنایة فرمود و درین اثنا بعز انها رسید که میرزا محمد
برادر میرزا سلطان ابو سعید در وقتی که میرزا ابو القاسم بابر بما ورا النهر رفته بود خود مستقل از جیحون
عبور نموده در نواحی اندخود و بیابان شبرغان خرابی بسیار کرد و در حین عبور لشکر منصور در بیابان
ریگستان پنهان شد و باز سر بر آورده فکر خونریزی و داعیهٔ فتنه انگیزی داشت و صورت
محال بر لوح خیال می نگاشت شیخ ذو النون در ولایت اندخود سر راه گرفته او را بدست آورد و
شرح آن بپایهٔ سریر اعلی فرستاد و میرزا ابو القاسم بابر فرمود که او را مقید بما ورا النهر
و درین ولا عرضه داشت امیر خلیل رسید و مدد طلبید حضرت اعلی میر اویس ترخان و جمعی امرا را
فرموده با میر خلیل ملحق شدند و یکبار دیگر ایشان اقتدار تا دروازهٔ سیستان راندند و والی آنجا شاه
حسین چهار دیوار حصار را پناه ساخته شهر محکم کرده بود و جمعی مردم سیستان از سر تهور
با قراول سپاه ظفر نشان عزم رزم نموده آهنگ جنگ کردند و گروه انبوه بقتل رسیده باقی در سیستان
گریزان در کشیدند امیر خلیل سری چند از کشتگان سیستان بدرگاه اعلی فرستاد و **ذکر**
فتح سیستان بعنایة ملک مستعان و دیگر قضایا و حکایات چون امراء نامدار بتایید پروردگار دار الامارة
ملک نیمروز بطالع فرخنده و بخت فیروز آثار فتح و ظفر ظاهر کردند شاه حسین بدبختی مشت بی اعتبار
و استظهار جمعی اشرار مغرور گشته کفران نعمت این خاندان ظاهر ساخت و رایت مخالفت بر افراخت

وبا انظار آبا و اجداد بیرون نهاد و خیال محال و فکر جنگ جدال با خود قرار داد و با اندیشهٔ عصیان
بار هنگام بیرون سیستان کشید و از اطراف آن ولایت لشکر سیستان طلبید و چون سپاه ظفر پناه باطراف
و جوانب شهر محیط شد شاه حسین عاجز با وجود سنگ تیز از حلقهٔ بیم فطرت و بعین عبرت در حال خود نگاه کرده
دانست که مجال جدال و طاقت مقاومت ندارد و رعیت آن ولایت نیز از معاش ناپسندیدهٔ او تنگ آمده
بودند چه سیاست و قتل و فساد زیاده از معتاد از وصادر میشد و بعد از آنکه جفا و آزار زندگانی
میکردند و تغیر تمام در اوضاع نموده طریق سلاطین ماقبل مسلوک میداشت و هنگام رکوب و نزول نقاره
میفرمود و طغرا نشان و طراز فرمان طرزی دیگر می نوشت القصه شاه حسین بضرورت عزیمت
هزیمت نموده دست از ملک و مال بازداشت حسرت شسته فرار بر قرار اختیار کرد و از سیستان بیرون رفته
پناه بجنگلهای زره برد و گشتند و از شهر با بر خود حصار کرده و تمام مملکت نیمروز در قبضهٔ تصرف میرخلیل
آمد و سکه و خطبه مجدداً بغر القاب میرزا ابو القاسم بابر زیب و زینت یافت و آن ملک ملک بخش
تمام آن بلاد و دیار را برسم سیورغال بامیر خلیل ارزانی داشت و امیر مظفر الدین در مملکت سیستان
متمکن شد و سر تیران زاولستان که بحکم تیر دیده دوز چشم مار در شب تار با دل مور در یک سلک
میکشیدند و جگر شیر ژیان بزخم خنجر بران میدریدند همه از ترس تاب تیغ قامت چون الف را
بسان بشت نون خم داده در خدمت ایستادند و از نهیب نوک نیزه سنان آسا کمر بندگی بر
میان جان بستند و شاه حسین باز جمعی فراهم آورده قاصد سیستان شد و بعد از سعی و کوشش
مغلوب گردان گشت و بعد از چند روز همراه ما که آشیان هوا و هوس بود مرغ سرکشی و گردن افرازی
در آن بیضه نهاده بجنس امیر خلیل آوردند و او بدرگاه میرزا ابو القاسم بابر فرستاد و مملکت نیمروز
بی مانع و منازع در قبضهٔ اقتدار یافت و امیر شیخ ابو سعید از دیر باز سنگ تراشان را فرموده
بود که لوحی بصورت میلی از سنگ سفید شفاف مرکز ارتفاع در غایت تکلف ساخته بودند و
نقوش سلیمی و خطایی فرنگی بدقت و لطافت پرداخته درین ایام میل تمام شده میرزا ابو القاسم
بابر بمزار بزرگوار قطب فلک ولایة آسمان هدایت مقبول حضرت باری خواجه عبد الله انصاری
قدس سره فرموده استادان آن میل ابدتا بقی جیل و لطایف عمل بر سر مزار فایض انوار نصب کردند
و بعد از فراغت امیر شیخ ابو سعید انواع رعایت کشید و در خلال این احوال در ولایة طوس قلعه عماد
بدست مازندرانیان افتاد **ذکر استیلای مازندرانیان بر قلعه عماد و باز اخراج آن از قبضهٔ تصرف**

احوال عماد

قلعه عماد که شرح استحکام آن سبق ذکر یافته کوتوال آن حصن حصین امیر بابا حسن بود و از جانب خود او را
تعیین نموده و امیر بابا حسن در ولایت مازندران چند سردار که سر فتنه داشتند بدست آورده بعضی را
بقتل رسانید و باقی را دست بریده در قلعه عماد محبوس گردانید و داروغه آنجا مقرر کرده بود که هر شب یکی
از ساکنان قلعه محبوسان را طعام داده محافظت نماید و اهل قلعه ازین جهت بغایت تنگ آمده بودند
شبی شخصی که محافظت محبوسان نوبت او بود در سخن بخود درماندگی خود با محبوسان گفت ایشان او را گفتند
گناه نیست اگر تو با ما یار شوی هیچکس برابر تو نباشد و سخن اتفاق و خروج در میان آورده مصحف
مجید حاضر ساختند و سوگند یاد کرده فی الحال بندها برگرفتند و تیغها کشیده بر سر داروغه رفتند و او شب
همه شب شراب خورده و چون بخت بد در خواب غفلت غنوده بود ناگاه گفت و شنید این واقعه
او را آگاه ساخت و او خود را در قفای خانه بچهار دیواری انداخت و مازندرانیان بدو رسیدند
سر او را گوش تا گوش بریده بعضی نوکران که از ایشان بیمی بود بقتل رسانیدند و باقی را بیرون کرده
چنان قلعه را مضبوط گردانیدند و چون میرزا ابوالقاسم بابر بر شرح واقعه وقوف یافت بغایت متغیر گردیده
از کمال قهر زیاده التفات ننمود و فرمود که کوتوال اینجا همانا با رعایایی که در حوالی قلعه اند بد معاش
کرده باشند آه دل مظلومان او را گرفت اکنون کسی می باید فرستاد و مازندرانیان را استمالت داد
و بدین مهم صاحب اعظم خواجه عماد الدین استرابادی متوجه شده با مازندرانیان ملاقات کرد
و ایشان اظهار بندگی و فرمانبرداری نمودند اما کردار موافق گفتار نبود خوش وقت آنکسی که دلش
با زبان یکیست و چند ماه قلعه در تصرف ایشان بود عاقبت عنایت حق تعالی آن مشکل را آسان
و آن عقده را حل ساخت و مازندرانیان مجروح و مطروح شده قلعه عماد مفتوح گشت و شرح این
خبر چنین محرر و مقرر میشود که چون قلعه در قبضه اقتدار آن جماعت قرار یافت و استخلاص آن
بانواع حیل از عراده و منجنیق و قوالب و نقب و غیر آن که در فتح قلاع بآن توسل نمایند در حیز محال
چشم روزگار بر راه انتظار بود که قوت دولت چه لطیفه سازد و زمانه گوش هوش بر آواز
داشت که بین طالع همایون آوازه فتح آن از کدام گوشه در اندازد جلال الدین محمود که داروغه
مشهد بود با نوکران امیر بابا حسن هم بدین امید و آرزوی این نوید بحوالی قلعه آمده بودند
و سباطی بر زده با بنا و مرجا تدبیری اشتغال می نمودند و کسی بقلعه فرستادند پیغام دادند که
اگر شما را ایلی مناسب است که شرط و عهد کرده با یکدیگر سخن کنیم و اگر خلاف لایق است که جنگ را آماده

باشید

باشید مازندرانیان اظهار ایلی کردند و از طرفین بموعد معین بقلعه آمدند جلال الدین محمود و یکی دیگر
امیر بابا حسن و دو مازندرانی نزدیک هم رسیدند و هر گونه سخن گفته عهد و شرط در میان آوردند
مازندرانیان در بلندی بودند و مردم این جانب در پستی دست دراز کردند تا بدستور دست
یکدیگر گرفته شرط و عهد موکد سازند جلال الدین محمود و رفیق دستهای مازندرانیان همچنان
در قلعه بشیوه عصیان میورزیدند و پیش ازین واقعه اهل قلعه چند خروار روغن قلم گرفته بقلعه
آورده بودند و غلامی با الاغان که روغن بار داشتند در قلعه می بود و در وقتی که غلام و الاغان
از قلعه بیرون میکردند آهنگری که از بد معاشی مازندرانیان بنیک تنگ آمده بود با غلام گفت
که در فلان برج محلی هست که به ده روز سوراخ میشود و حالا مدت ده روز است که من آنجا کار میکنم باید
با بیرونیان گویی که منتظر باشند که چون سه روز بگذرد شب چراغ خواهم نمود و چون چراغ نماید
بی دغدغه بپای قلعه آیند و آن مقدار که کمند بر آید غلام بیرونیان را اعلام کرد و ایشان روز بشمردند
شب سوم که کوتوال این نیلی حصار چراغهای کواکب و مشعل ماه برافروخت و رجوم نجوم زمره
شیاطین فرقه ظلامیان را در هم سوخت از موضع معهود چراغ موعود صبح دولت از مطلع سعادت
برآمد و شب ظلمت ورای محنت یکبارگی سر آمد بیت صبح امید که بد معتکف پرده غیب
گو برون آی که کار شب تار آخر شد ❊ جماعتی که چشم انتظار بر مرصد استبشار دوخته بودند پا
نهاده چون دعای مستجاب عزم عالم بالا کردند و از قلعه کمندها فرو گذاشته ترتیب صعود کس
برآوردند مازندرانیان واقف شده بعضی کمند خود را انداخته جان بتنگ پا بیرون بردند
و باقی را بتیغ قهر گذرانیده سر بولایات فرستادند و میرزا ابوالقاسم بابر از استماع این خبر
انبساط نمود و منصب کوتوالی بدستور معهود بجانب امیر بابا حسن تفویض فرمود و انواع
رعایت و عنایت نسبت با جلال الدین محمود مبذول نمود ❊ با احسان و تحسین دلش شاد کرد

ذکر آمدن ایلچی میرزا سلطان ابوسعید بطلب جناب شیخ الاسلام خواجه مولانا

میرزا سلطان ابوسعید
چند دست شنقار و اسپان راهوار و تحفه بسیار بدرگاه پادشاه کامکار میرزا ابوالقاسم
ارسال نمود و جناب شیخ الاسلام قدوه صنادید انام برهان الحق والدین خواجه مولانا
سلمه الله وابقاه را طلب فرمود و میرزا ابوالقاسم بابر مقربی را پیش آن جناب فرستاد و پیغام داد
که ما را صحبت شریف شیخ الاسلام موانست تمام واقعست اگر مطلوبی در خاطر باشد اشارت

فرمایند تا بنده کمان دولتخواه سرانجام نماید خدمت شیخ الاسلام با داب دعا و ثنا قیام نمود و فرمود که درین
مدت که در کنف رعایت آنحضرت بدولت و سعادت گذرانیده ام هیچ آرزو در خاطر نگذرانیده ام
که بران دست نیافته ام اما حب الوطن من الایمان خبر صحیح است اگر عنایت آنحضرت اجازت
معاودت فرمایند مرحبا این دولتخواه اقامت نماید مدت العمر منبر مفاخر و مواهب و نثر مآثر
در غایت رطب اللسان و عذب البیان خواهد بود و میرزا ابوالقاسم بابر نقود بسیار و اجناس
بیشمار و اسبان راهوار و استران نامدار و شتران قطار و ملبوسات فاخر و مفروشات
و ازارزانی داشت و بمقتضی الناس علی دین ملوکهم امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت تبرکات
خوب و پیلاکات مرغوب گذرانیدند و میرزا ابوالقاسم بابر مخفه خاصه کرم فرمود و مراسم تعظیم
و مواجب تکریم تقدیم نمود و جناب شیخ الاسلام اجازت یافته رو براه آورد و در وقت عزیمت
مولانا محمد عارفی قصیده در مدح آنجناب بعرض رسانید دو بیت خوب در خاطر خطور بود
ثبت افتاد مشتری را یا فلک قدرا چو سوی شهر خویش از پی رجعت کنی پای عزیمت در رکاب
شعر شیرین بر بها جو کاین نوع شکر هست در شهر سمرقند و بخارا نایاب و جناب شیخ الاسلام
چون بنواحی سمرقند رسید اکابر و اشراف مراسم استقبال و لوازم اعزاز و اجلال بجا آوردند
و آنجناب بعد از چند سال بسعادت اقبال در وطن مألوف اقامت نمود و میرزا سلطان ابوسعید
جناب شیخ الاسلام را چندان لطف و احسان نمود و انعام و اکرام فرمود که در زمان سلاطین گذشته
در ضمیر آنجناب نگذشته بود و همچنین میرزا ابوالقاسم بابر در آن زمان که آنجناب در خراسان
اقامت داشت صورت توقیر و احترام جناب شیخ الاسلام بنوعی بر صحیفه ایام نگاشت که
مثل آن با کابر جهان و اعاظم دوران واقع نتواند بود و حاوی اوراق را بر خاطر خطور میکند که بعد از
یورش ماوراء النهر نوبت اول که میرزا سلطان ابوسعید ابواب مکاتبات مفتوح داشته بود
و عبد الکریم بکاول را برسم رسالت ارسال نمود و در مجلس ملاقات جناب خواجه مولانا را استدعا
فرموده بودند و آنجناب را توهم آن بود که میرزاده الوند پادشاه زاده ممالک دربایجان که در طرف
دست چپ می‌نشینند شاید که میان میرزا ابوالقاسم بابر و آنجناب واسطه آید و این خبر در ماوراء النهر
شایع شود که ترکی بر آن جناب تقدیم کرد و میرزا ابوالقاسم بابر بملاحظه این معنی بنوعی فرمود که
صندلی که آن در ضمیر منیر صباحت تدبیر خطور نمود و آنچنان بود که میرزا ابوالقاسم بابر در پیشگاه خرگاه

که مسند

که مسند پادشاه است خواجه مولانا را نشانند و خود بر طرف چپ پنج شش گز خالی گذاشته نشست
و میرزا الوند را بر جانب چپ خود نشانند و بر طرف دست راست خواجه مولانا سادات و اعیان
و پادشاه زادگان پنج شش گز خالی گذاشته نشستند و امرا عظام عبد الکریم را بتوره و ترتیب
تمام در آوردند و او را از هیبت و عظمت حضرت شیخ الاسلام لرزه بر هفت اندام افتاده با دهشت
تمام پیغام خود به تفصیل عرض رسانید و تبرکات و پیلاکات که آورده بود گذرانید مقصود آنکه پادشاه
مغفور سعید این نوع احترام نسبت بجناب شیخ الاسلام مرعی ورزید بر این رواق زبرجد نوشته اند بزر
که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند و درین اثنا کسی از سمرقند آمد و از حاجی بیک که معتمد میرزا علاء الدوله
بود و میرزا الغ بیک او را بسمرقند کوچ فرموده نقل کرد که در بعضی مواضع از خزاین چیزی مدفون است
و بعد از تفحص بسیار در باغ زاغان محقری پیدا شد و هر چند در پی رفتند چیزی دیگر نیافتند
و در شهور امیرزاده الوند که مدت چند سال در صحبت میرزا ابوالقاسم بابر راه و رسم بزرگی داشت
و پیوسته او را بزبان تعظیم و اکرام و ادام میخواندند بی اجازه بطرف سیستان بیرون رفت
ولا علاج از زبانهای در چشم وفا که در جبلت این مردمان مروت نیست و از سیستان عازم کرمان شده
با ترکمان پیوست و وقایع و قبایح گذرانید و پیوسته صورت حالات و شرح واقعات بوقف عرض
میرسانید وقایع سنه ستین و ثمانمائه ذکر ازدواج میرزا ابوالقاسم بابر با بنت بزرگ بیک و دیگر قضایا
میرزا ابوالقاسم بابر بغره محرم مکرم که منشاء عقد ستین و مبداء شهور این سال خجسته بود در ایام
قشلامیشی عزیمت ولایت شاقلان فرموده و دران فضای جانفزا چند دست شنقار [illegible]
بخیر و سعادت معاودت نمود و داعیه عقد ازدواجی از خاطر همایون سر بر زد و پیش ازین بخیر
خانهای خوارزم خود کیزکی نامی را در نظر آورده بود دوشیزه انگیزی که بحلقه زلف تا بدار سر رشته
فتنه را تاب میداد و بخم کمند چه پرچند دل و جان عاشقان را بیغما میبرد سنبل گل پرچینش
بسلسله مشکین پای دل مسکین می بست و غمزه نرگس نیم مستش با لبان چینش مژگان کمان
میگشاد و اما در دل می نشست آفتاب از تاب عارض دلفروزش در خوی خجلت شرمسار و ماه
از فروغ مهر رخسار او در تب غیرت نحیف و زار سرو سهی از اعتدال قامت آن سرو آزاد
لسان بنده شرمنده و شمشاد از لطافت آن قد صنوبر خرام بنفشه وار سر پیش افکنده
میرزا ابوالقاسم بابر بسبب آن محبوبه خصومت داشت همت عالی او را منع میداشت که بی رخصت شرعی

تصرف نماید و دامن طبیعت بلوث شهوات آلایه در عشق آن شمع چون پروانه میسوخت و میساخت
و شب و روز در آتش محبت چون موم میگداخت عاقبت امر اصحم اورا بمبلغها راضی ساختند
تا او را طلاق داد و بعد از انقضای عدت نکاح عقد کرد و جشنی پادشاهانه ترتیب نموده و بزم خسروانه
مهیا کردند از فروغ چهرهٔ ساقی بزم طرب گلنار بود و از تاب شراب ناب رخسار خوبان
لالهای سیراب مینمود مغنی نغمهٔ چنگ خوش آواز چون چنگ باز مرغ از هوا فرود می آورد
و بسماع تر رود از سر بلبلان شوریده علت سودا بیرون میبرد و میرزا ابوالقاسم بابر دست
دریا نوال بذل اموال برگشاد و جهانرا از بزم جمشید و جشن فریدون یاد داد و عالمیان
از امواج دست دریا عطا حظی مستوفی گرفته و خواص و عوام از مائدهٔ انعام و فایدهٔ اکرام
نصابی وافر و نصیبی وافی یافتند و درین سال مولانا شمس الدین محمد عرب را از دار السلطنه
هرات اخراج کردند و شرح این سخن آنست که مولانا محمد درویش نیک اخلاق بود و دامن عرض
خود را باعراض دنیوی کمتر آلوده اما ریاست جوی بود و سخن فریبنده داشت و مردم هرات
در باره او اعتقادی داشتند همیشه در کوچها و بازارها پیاده سیر و طواف می نمود و بهر جا
میرسید در مقام پرسش و دلجویی بود و خواهان آنکه اکابر جهان و مفاخر زمان معتقد و
منقاد او باشند مدتی در زمان حضرت خاقان سعید این طریقه مسلوک داشت و بعد از آن حضرت
در زمان شاهزادگان همین نوع بسر میبرد و روزی بشب می آورد و چون میرزا ابوالقاسم
بابر بر سریر سلطنت ممکن گشت خدمت مولوی را در خاطر میگذشت که آن پادشاه زیادت
از زیادت ملتفت احوال او نخواهد بود و او اصلا و قطعا میل صحبت مولوی نفرمود و مولانا را
باقتضای وساوس شیطانی و استدعای مواجب نفسانی عزم آن شد که در تغییر دولت
سعی بلیغ نماید و مردم را متنفر سازد بامید آنکه میرزا علاء الدوله بولایه خراسان باز آید و مردم
بجانب میرزا علاء الدوله دعوت می نمود و بسلطنت او ترغیب میفرمود و از دولت میرزا
ابوالقاسم بابر متنفر میساخت و از هر طرف آوازهٔ دروغی در می انداخت و نمیدانست که چراغ
آفتاب بدم افسونگران فرو نمیشیند و نور ماهتاب بفریاد سرزه درایان زوال نمیپذیرد و شخصی
سید عبدالله نام در لباس شیوهٔ سیاحیان از جانب لرستان باین ولایه آمده بخدمت مولوی
همداستان شد و هم درین اثنا شخصی را گرفتند که برسم جاسوسی از پیش میرزا علاء الدوله آمده بود

وجهه سید و مولانا مکاتیب آورده و چون شرح این احوال بسمع شریف میرزا ابوالقاسم بابر رسید
و بعد از یقین و تحقیق صورت واقعه یقین شد مولانا محمد عرب را بطرف سیستان فرستادند و سید
عبدالله را بجانب اقوخود و جاسوس را بردار کردند ❁ بد اندیش هم در سر شر شود ❁ چو کژدم که با خانه
کمتر شود **ذکر آمدن ایلچیان اطراف ممالک و شرح باقی واقعات و سایر حالات** میرزا ابوالقاسم بابر
زمستان این سال در مرکز دایرهٔ جلال و منشاء سلطنت و اقبال یعنی دار السلطنه هرات قشلاق
فرمود و پیوسته از احوال ملوک اطراف و گردنکشان اکناف استفسار می نمود و امرای عظام
بموقف عرض رسانیدند که ایلچیان از اقصی ممالک روی امید بدرگاه جهان پناه آورده حاجات
و ملتمسات عرضه میدارند و میرزا سلطان ابوسعید خواجه خنجر باز را با تبرکات خوب و پیلاکات
مطلوب ارسال فرموده و سخنان محبت انگیز مودت آمیز پیغام داده بود و از ولایت رزنجان
از پیش اولاد امیر طهرتن قاصد و عرضه داشت آمده و سلطان محمد ولد سلطان مراد که فرمانفرمای
مملکت روم بود ایلچی و مکتوب روان فرموده و چون ایلچیان بدار السلطنه هرات رسیدند و امرا خبر
وصول ایشان بموقف عرض رسانیدند و میرزا ابوالقاسم بابر در بارگاه همایون که غیرت
فرای طارم گردون بود بر سریر سلطنت بار عام فرمود و امرا و ارکان دولت ایلچیان را یکبار از نظر
فرستادگان شرایط خدمت و آداب رسالت قیام نمودند و حاجات و ملتمسات خود معروض
داشته مامول بشرف قبول وصول یافت و همه را بتشریفات فاخره و خلعتهای گرانمایه نواخته بجانب
نموده اجازت مراجعت ارزانی داشت و در بنولا میرزاده الوند قاصد و عرضه داشت فرستاد
و شرح وقایع که او را واقع شده بود پیغام داد میرزا ابوالقاسم بابر فرستادهٔ او را انعام و اکرام
و احکام فرمود و احکام پادشاهانه ارسال نمود مضمون آنکه تا تواند با دشمنان کوشش نماید
و اگر نعوذ بالله پای حریف دولت سنگ در اید بی اخذغه باین جانب آید و از هیچ جهت فکر و اندیشه
نفرماید و از جانب ولایه کابل و غزنین از پیش امیر قطب الدین که صاحب اختیار آن سرزمین
بود عرضه داشت آمد بر آنکه بابا تامی در آن ولایت سر بر آورده بود و انواع فتنه و فساد و ظلم
و بیداد می نموده شخصی بر داشته و طوماری ساخته که از اولاد میرزا مسعود است با ملوک اطراف
نرد محاربه می باخت و در نواحی ولایه میزد و می تاخت رئیس قطب الدین ناگهان بر سر او تاخت
و اسباب جمعیت او را پریشان ساخته و بار دیگر رایت نخوت و شوکت می افراخت خود را ملتفت

جیل بجانب هندوستان انداخت و ریلس قطب الدین التماس نموده بود که ضبط و دارایی آن ولایت
با و مفوض باشد میرزا ابوالقاسم بابر فرمود که حکومت تمام آن ولایات تعلق بامیر خلیل دارد و هرچه
صلاح داند صواب همان خواهد بود و قاصد امیر خلیل آمده عرضه داشت آورد که بقوت دولت قاهره
تمام مملکت نیمروز مسخر شده اکنون سند و زمین که مرکز دایرهٔ آن ولایت است مفتوح گشت
و ملک سلطان محمد که سردار ایل الوس نکودریست انقیاد نموده در سلک بندگان درگاه جهان پناه
منتظم است میرزا ابوالقاسم بابر فرستاده را کمر شمشیر و کلاه نوروزی و دو کمر طلا دوزی عنایت
نمود و تنسوقات خاصه برای امیر خلیل ارسال فرمود و نشان همایون ارزانی داشت مضمون
آنکه عنایت پادشاهانه مصلحت آن مملکت بعهدهٔ کاردانی او واداشت و هر صورت که در آن
خاطر او روی نماید باید که بران وجه عمل نماید و درین ایام حسن سرباف نام شیعی در دارالسلطنه
هرات سب شیخین کرد و او را گرفته زبان او را سوراخ کردند و چون در مجلس شرع شریف گناه او
ثابت شد مصلوب گشت و میرزا ابوالقاسم بابر عزم نشاط و انبساط فرمود و مجلس عیش و عشرت
نمود در باغ جنت ترتیب نمود و چند روز آن بزم دلفروز رشک خلد برین و غیرت فزای نگارخانهٔ
چین بود و جناب پادشاهی را بحاری قوی شده بغایت ضعیف گشت و مزاج شریف عنان صحت
از منهج استقامت برتافت و ضعف قوی بر ذات همایون استیلا یافت و بیم آن بود که امید حیات
منقطع گردد و امری که تدارک آن در حوصلهٔ امکان نگنجد واقع شود امرا و ارکان دولت صلات و صدقات
فقرا و مستحقان رسانیده بندگان آزاد کردند و بیمن آن خیرات برکت آن مبرات شدت مرض
روی بانحطاط آورد اما همچنان آثار ضعف و نخافت ظاهر بود و گاهی در محفه نشسته بجوانب
و اطراف طواف میفرمود و در اواخر ماه جمادی الاولی میرزا بایسنغر ولد میرزا علاء الدوله که مهد علیا
گوهرشاد آغا او را محافظت مینمود و او از اشرف خصایص انسانی که آن زیور نطق است عاطل
و عاری بود ؛ نطق آدمی بهتر است از دواب ؛ دواب از تو به گر نگویی صواب ؛ وفات یافت
و میرزا ابوالقاسم بابر بعد رسم مهد علیا رفته بمراسم عزا قیام نمود و رسم آش و طعام و ختمات کلام
ملک علام بجای آوردند و درین اثنا بسمع اعلی رسید که در قلعهٔ عماد مبلغ گرامند مدفون است و امیر
شیخ ابوسعید مقرر شد که بقلعه رفته تفحص نماید و حضرت میرزا استاد زاده که در قلعه کار کرده بود همراه
ساخته بمشهد رفت و باتفاق سادات و قاضی عازم قلعه شد و هرچند تفحص نمودند چیزی نیافتند

و در اوایل

و در اوایل جمادی الاولی جناب ولایت مآب ارشاد انتساب مولانا سعدالدین کاشغری مریض شده
و در غلیان مرض و صعوبت ضعف واقعه نقل کرد مضمون آنکه مرا میان بودن و رفتن مخیر ساختند
من نظر بر آنکه اطفال صغیر داشتم بودن اختیار کردم و بعد از نقل این واقعه بده روز جناب
شیخ بزرگوار سفر دارالقرار اختیار کرد و چهارشنبه ششم جمادی الاخری از منزل دنیا بجاودانی عقبی
ارتحال نمود قدس سره و در جوار مزار فایض الانوار شیخ زین الدین الخوافی رحمة الله در صحرای
عیدگاه مدفون شد و در خلال این احوال ذوذوابه در جانب مشرق هنگام صبح نازدیک
طلوع آفتاب بغایت بزرگ و مهیب نمود و بعد از مدتی در جانب مغرب روشن و هویدا بود و
انواع اراجیف در میان مردم مشهور و مذکور شد و میرزا ابوالقاسم بابر از استماع این نوع حکایات
اندیشه ناک شد و بتحقیق احکام ذوذوابه اشتغال نمودند و چند روز واقفان اسرار علوم و
کاشفان اسرار نجوم بمجلس همایون تردد نمودند و در مقام تحقیق احکام بودند عاقبت رایها
بران قرار گرفت که تاثیر آن درین دیار نخواهد بود و صدق فرموده کذب المنجمون برب الکعبه
بغایت ظاهر شد چه واقعهٔ ناگزیر میرزا ابوالقاسم بابر در آن روزها روی نمود چنانچه شرح آن محرر
شود ان شاء الله تعالی جمعی از امرای عظام امیر غیاث الدین علی ترخان و امیر خسرو ترخان و امیر
شیر حاجی و پهلوان حسین دیوانه و امیر حسین شیخ تمور بطرف ولایت استراباد رفته بودند و در آن
حدود قشلاق نموده درین ولا از آن ولایت باز آمده بدارالسلطنه هرات رسیدند و پیشکشها
بعرض رسانیدند و میان جمعی امرا که از قشلاق آمده بودند و جمعی که در دارالسلطنه هرات ملازمت
مینمودند صورت نزاع روی نمود و بآن رسید که از طرفین مردم خود را مکمل ساخته یاغ سنجیده
آمدند و عزم رزم جزم کردند و میرزا ابوالقاسم بابر مریض بود و اثر ضعف ظاهر مینمود میرزا
سلطان سنجر آب تسکینی بر آتش فتنه فشاند و بحسن تدبیر نایرهٔ آن نایره را که سر باسمان کشیده
بود فرو نشاند و هر دو گروه را ملامت و نصیحت کرده صلح داد و نزاعی که در میان ایشان قایم شده بود
بیکسو نهاد و میرزا ابوالقاسم بابر صحت یافته مرض کلی زایل شد و قوت طبیعت غبار تغیر از دامن
مزاج همایون افشاند و پای دولت در رکاب سعادت آورده سوار شد و بعرصهٔ چرغلنگ
فرمود و پهلوان سید علی تیرانداز در حضور آنحضرت تیر بر نشانه انداخت و از میلی که پهلوان

قطب الدین تیرانداز ساخته بود بشست درست وضرب راست گذرانید ومیرزا ابوالقاسم بابر جهان
پهلوان را بلطف وکرم خوش وقت وخرم گردانید درین اثنا از جانب سمرقند ایلچی رسید وتحفه وسلام
که میرزا سلطان ابوسعید فرستاده بود گذرانید واز آن جمله زیج جدید سلطانی بود که میرزا الغ بیگ
رصد کرده بود در برابر زیج ایلخانی که استاد الحکما خواجه نصیر الدین طوسی عمل نموده ورساله
لب اللباب که خواجه ابو الوفا خوارزمی تالیف فرموده میرزا ابوالقاسم بابر احوال میرزا سلطان
ابوسعید استفسار نموده فرستاده را بعین عنایت ملحوظ ساخته رخصت مراجعت فرمود
وچون میرزا ابوالقاسم بابر پیوسته بحقایق علوم ودقایق معقول ومفهوم التفات میفرمود
ومجلس همایون او بخوش طبعان جهان مشحون بود وسخنان از مشکلات فنون در میان
می افتاد وهر کس بقدر قابلیت انچه میتوانست بر طبق عرض مینهاد ومیان موالی با قضای حجت
عالی ملازم مجلس همایون شده مباحثه واقع شد که لفظ فکر که قدماء منطقیان بحرکتین ومتاخران
بترتیب امور معلومه تفسیر کرده اند اختلاف عبارت میان این دو جماعت بنابر نزاع لفظی است
یا خلاف معنوی میرزا ابوالقاسم بابر ائمه عظام واعزه کرام که در دار السلطنه مقام داشتند
طلب فرموده وازای میر ایشان استکشاف آن مبحث نمود جناب عالی علمی والا فاضل والا
مولانا قطب الدین احمد قاضی الامامی ومولانا اعظم عمدة الفضلا مولانا شمس الدین محمد
جاجرمی ومولانا اعظم قدوة الفضلا مولانا نعیم الدین عبد الرحیم کاشغری حاضر شدند واین
مبحث درمیان آمد وبعد از مباحثه بسیار خدمت مولانا قطب الدین احمد الامامی ومولانا
شمس الدین محمد جاجرمی نوشتند که مفهوم از حاشیهٔ امیر سید شریف بر شرح مطالع آنست
که نزاع لفظی حیث قال بعد تحقیق قول المتقدمین والمتاخرین فالنزاع انما هو فی اطلاق
اللفظ لا بحسب المعنی ومولانا عبد الرحیم کاشغری نوشت که نزاع معنویست وان القول قول
الامامی **ذکر نهضت میرزا ابوالقاسم بابر بجانب مشهد مقدس ووصول خبر آمدن** میرزا ابوالقاسم
بابر چون از حضیض اعتلال وملال باوج صحت واعتدال صعود نمود وشفا بخش واذا مرضت
فهو یشفین از شفاخانه وننزل من القرآن ما هو شفاء صحت کلی کرامت فرمود آنحضرت عزیمت
نهضت بجانب مقدس مصمم ساخت وهمت بر انتظام سپاه ظفر پناه انداخت

وموکب

وموکب فلک احتشام بولایت جام رسید فریاد دهقان رعیت آن ولایت از ظلم نواب میرزا سنجر از
سپهر اخضر میگذشت وروز بروز در اثنای راه فریاد داد خواه زیادت از زیادت بود ومیرزا ابوالقاسم
بابر اصلا وقطعا التفات نمیفرمود ودر آیینهٔ خاطرهای صافی این صورت مستحسن نمی نمود ورایت
منصور چهاردهم ماه مذکور در چهار باغ مشهد که داخل شهر است استقرار یافت وانواع عدالت بر اطراف
آن ولایت تافت وروز دیگر بحمام در آمده عزیمت زیارت حضرت امام فرموده نظم غسل در اشک زن که اهل طریقت
گویند پاک شو اول پس دیده بر آن پاک انداز وعید اضحی در آن مقام مصفی قربانی وسایر
آداب بجای آورده ویراق قشلاق در آن خطه اتفاق افتاد وزمستان در آن بلده سعادت نشان
گذرانید واز ابر احسان کشت زار امید ممکنان را سرسبز وسیراب گردانید بیت آید شد سحاب باران
جود او آری فغان رعد بود از سخای شاه **وقایع سنهٔ احدی وستین فرستادن امرا طرف**
ولایت نسا وباورد جهت چون موکب ظفر نشان آن زمستان در بلدهٔ مشهد اقامت فرمود اهتمام
بانتظام احوال رعیت وزراعت ولایت نمود ومیمن مقدم همایون مشهد مقدس بغایت معمور وآبادان بود
وامرا وارکان دولت در ظل ظلیل رافت وعاطفت میگذرانیدند وسرداران ممالک خراسان انواع
هدایا وپیشکش لوقت عرض رسانیدند درین اثنا رای اقالیم گشا اقتضا فرمود که جمعی امرا بجانب ولایت
نسا وباورد عزیمت نمایند واز آن سرحد باخبر باشند وقرعهٔ اختیار بنام امیر نظام الدین احمد وامیر مبارز الدین
حسن جاندار برادر وامرا نامدار محرم عزیمت نمودند وتمام زمستان در آن حدود بودند ومیرزا
ابوالقاسم بابر پیوسته ملازمت قبهٔ پاک سلطان خراسان علیه التحیة والرضوان می نمود
وروی نیاز بر عتبهٔ علیه وسدهٔ سنیه می سود ودر آن زمان که رایات نصرت آیات از دار
السلطنه هرات عزیمت فرمود میان جمعی امرا وحشت وتزاحم قوی بود ومیرزا سلطان سنجر
فی الجمله تسکینی داد بنوعی که غزال مشکین خال قلم بشرح آن ماجرا زبان گشاد اما هنوز چیزی باقی بود
وآن معنی موافق مزاج همایون می نمود واز آن جهة پیوسته بر امرا قهر وغضب میفرمود ونفر بابر
وایلچیان امرا را ملامت ونصیحت کرده بآن قرار دادند که باتفاق گنبد سلطان روند وعهد نمایند
بندند از یک طرف امیر محمد خداداد وامیر شیر حاجی وامیر پهلوان حسن دیوانه واز جانب دیگر
امیر شیخ ابوسعید برادر وامیر حسین علی وخواجه وجیه الدین سمنانی بروضهٔ سلطان در آمدند
وصفا وکلی کرده روح مقدس امام را گواه گرفتند که مدت العمر بنسبت یکدیگر بد نیندیشند ودر مقام

هذه و مکرم نباشند و از طرفین عهد و پیمان بسته بجا ز افعال و اقوال مؤکد ساختند که آشتی بهمه
حال بهتر از جنگست ❊ میرزا ابوالقاسم بابر نشاط و انبساط نموده امرا را تعریف و تحسین فرمود
امرا و نامداران طویهای بزرگ برسم آشتی خواره ترتیب نموده التماس تشریف حضور حضرت اعلی
فرمودند مضمون این مقال بزبان حال ادا میکردند ❊ چون مردو در منزلم تا سبکرو تقاضا کی
جمشید بر خوان که سیمرغ مهمان تکی ❊ از ما جو بر گیری قدم گردد وجود ما عدم ❊ ما ذره و تو آفتاب
ای تو همه ما هیچکس ❊ و آن پادشاه نیکو اخلاق سایه عاطفت و اشفاق بر سر بندگان دولتخواه
می انداخت و وثاق ایشان را بیمن مقدم همایون مشرف میساخت و در آن مجلس انس حضور
و بزم راحت و سرور همه اسباب طرب مهیا بود و غیر از شراب ناب که حضرت سلطنت مآب
از آن توبه فرموده اجتناب مینمود ❊ همه اسباب طرب بود همین می بایست ❊ و در آن ایام میان
امیر محمد خداداد و امیر حسن شیخ تمور که سپید ریال مرد و بهم متصل بود حتیه محقر فردها نزاع شد
و آن رسید که در مشهد هر دو بدیوان اعلی رفتند و چون امیر محمد را سر معارضه امیر حسن زود
نمی آمد در اثنا مباحثه دشنام داده و چماق زد امیر حسن در وقتی که امرا بیارگاه همایون آمده
و امیر محمد تر حاضر بود زانو زده و صورت واقعه بموقف عرض رسانیدند و میرزا ابوالقاسم بابر متغیر
شده بعقوبت برخاست و امیر محمد گستاخانه پیش رفته زانو زد میرزا امر فرموده چند چماق بر پشت وی
اورده و او خود را در پای آنحضرت انداخت و امیر شیر حاجی و امیر شیخ ابوسعید زاری در خواست
کردند و ایشان نیز دشنام شنیده لت خوردند و میرزا ابوالقاسم اکثر ایام بر جا بوز پرانیدن
و شکار طشکار میل مینمود و در اطراف و اکناف مشهد مقدس سیر مینمود و بعضی روزها که هوا
خوش بود بکوه بخشک میرفت و از بام تا شام طرب و ازدحام در آن زیبا مقام توقف می افتاد
و گویندگان خوش آواز و اصحاب طرب و ساز نغمات دلکش و نقرات جانفزا عقل اندیش
و روح را بیهوش میساختند و اسباب فرح و سرور و بزم عیش و حضور مهیا داشتند روزی
نصف النهار که امرا و کبار و مقربان نامدار و ماه رویان خورشید رخسار در خدمت آن
جمشید روزگار بودند و دست اعتبار در کمند جوزا استوار کرده پای افتخار بر اوج ثریا نهاده
ناگاه درویشی ژولیده موی زیبا روی خوش خوی دلجوی بر فوار سنگی پیدا شد که در اطراف
آن سنگ از همه جوانب بندگان دولتخواه و ملازمان درگاه آن پادشاه بود در ترجیع غزل

برای

برای اعتباری دنیا آواز مهیب آغاز خواندن کرد و بیت ترجیع بند این بود که این همه طمطراق کن فیکون
شمه نیست مثل حباب مثل جیحون ❊ و تمام ترجیع که زیاده از پنجاه بیت بود با داد رسانید و خاطرها را انقباض
معنی و مضمون آن محزون گردانید و چون ترجیع تمام شد آن درویش ناپیدا گشت و کسی ندانست
که کجا بود و کجا رفت ❊ او آب خضر بود از آن شد نهان ❊ خود چشمه حیات بود از نظر نهان
و درین ولا از جانب ولایة سبزوار درویش تقوی شعار واقف مواقف عرفان سالک مسالک
ایقان درویش بابا علی خوش مردان قدس سره بمشهد مقدس آمده شرف ملاقات میرزا ابوالقاسم
بابر دریافت و انوار عاطفت آن پادشاه بر احوال درویش تافت و کمال تعظیم با خدمت درویش
تقدیم نموده و جمیع ملتمسات او را بر وفق دلخواه حکم فرمود و همچنین اشراف اطراف و عظماء و علماء و ائمه
دانشور و افاضل هنر پرور آوازه افاضت مبرت و اشاعت مکرمت احرام بارگاه سلطنت پناه
بسته بمقصود و مراد میرسیدند جناب ولایت مآب شیخ صدر الدین محمد رواسی قدس سره بمشهد تشریف آورد
و میرزا ابوالقاسم بابر غایت اعزاز و اکرام و کمال توقیر و احترام بجا آورد و بصحبت شریف
و حضور مبارکش تبرک و تیمن نمود و از ولایة خوارزم درویش عزیزی که بی تکلف از درون صوفی کرده
ابود بموضع طرقبه ساکن می بود و سالها بصدق و صفا شرف صحبت خواجه ابوالوفا دریافت
و پرتو ضمیر منیر بر خاطر خطیر او تافته بمشهد آمد و میرزا در باره او تربیت و اکرام و عنایات و انعام
مینمود و امیر شیخ ابوسعید بشی بزم پادشاهانه و مجلس خسروانه ترتیب داد و التماس مقدم همایون
نمود و جناب سلطنت مآب تشریف آورد و درویش عزیز را نیز حاضر ساختند و حضرت پادشاهی
درویش آگاه دل را نزد خود بر مسند سلطنت نشانده سخنان پرسید و او را از کلمات شوق انگیز و حکایات
مودت آمیز اهل الله صاحب وقوف دید و اعتقاد آنحضرت در حق درویش زیاده شد و در آن
سال بحسب اتفاق مجذوبان ممالک آفاق از اطراف عالم در آن روضه مقدس مکرم جمع آمده بودند
و صدر معظم شیخ زاده پرتو ام که در حضرت سلطنت و راه و رسم تمام داشت میل صحبت مجذوبان
و جناب درویشی را نیز ترغیب مینمود و یکی دو نوبت این جماعت را در مجلس همایون حاضر
ساخت و حضرت سلطنت چنانچه باید بحال ایشان پرداخت و چون شاه و گدا پیش این جماعت
یکسانند آداب صحبت سلاطین چه دانند و قیام بمراسم آن کی توانند شیخ زاده هر چند خواست
که از شمع ضمیر منیر آن سوختگان صحبت درگیرد و صورت آن مجلس نقش بالایی پذیرد میسر نشد هر چند

صفت کمال رب ستفت انفر صورت حال ایشان می نمود امار وزکار تیره آثار را بجماعت بسان زلف
خوبان پریشان بود ٭ ای خوش آن هوشیار لاتعقل ٭ که بود از همه جهان غافل ٭ القصه میرزا
ابوالقاسم بابر آن زمستان در مشهد سلطان گذرانید و بدولت و سعادت آن فصل را بپایان رسانید
و سیوم ماه ربیع الثانی بعزم قوشلامشی عازم ناحیهٔ رادکان شد و آفتاب هنوز در اوایل حوت بود
و سخن مشهور که اذا دخلت الشمس فی الحوت فالبرد یموت دران زمان برعکس می نمود چه دم هوا احیا
قوت سرما میکرد و سپاه شتا که سر خود گرفته بود باز می آورد و دران ایام از صبح تا شام سحاب
گریان بود و از شام تا بام غمام از پردهٔ ظلام طوفان برف و باران می نمود و هرچند سرما ارکان
شهرتی دارد اما در آن ایام از معهود درگذشته بود و برودت هوا اگرچه نصاب کمال داشت
روز بروز می افزود و چون آن سال بحسب اتفاق حوت از سالهای دیگر خنک تر میگذشت آفتاب
عالمتاب از دیدن روی او لاابالی شرمسار و خجل میگشت میرزا ابوالقاسم بابر چند روز
نشاط شکار فرمود و پیوسته بجانور پرانیدن اشتغال نمود ناگاه آن شنقار در مجال اوج اهتمام
تمام داشت ناخن شکست و خاطر همایون متغیر گشت و هم از روز که این صورت روی نمود موکب
سلطان بطریق ایلغار بجانب مشهد معاودت فرمود و جناب سلطنت مآب قریب یکسال از
ارتکاب شراب اجتناب نموده بود و بشرب مدام التفات و اهتمام نفرموده درین روز که از
طرف رادکان باز آمد میل بشرب عشرت کرده اسباب طرب مهیا ساخت و پرتو التفات
بر بساط نشاط انداخت **ذکر ارتحال میرزا ابوالقاسم بابر از سرای غرور و انتقال**
بجاودانی سپهر و رحمت نبود از آدمی کس جاودانی ٭ چنین رفعت حکم آسمانی ٭ گر از انسان
کسی پاینده بودی ٭ ابوالقاسم محمد زنده بودی ٭ مالک مملکت بخش تؤتی الملک من تشاء
و تنزع الملک ممن تشاء بکمال استغنا و غایت عظمت و کبریا تبارک و تعالی که نسبت با آدمی
خطاب مستطاب یا ابن آدم خلقت العالم لاجلک و خلقتک لاجلی ارزانی داشته و رایت افتخار
این طایفه را باوج هو الذی جعلکم خلایف فی الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات برافراشته
از مطلع آن نیر عالم افروز پرتو انتباه برپیشگاه خاطر آگاه می افتد که علو شان در رفعت مرتبت
چنان عالی منقبتی برتر از آن تواند بود که میدان جولان او سرای فانی و تنگنای جسمانی باشد بلکه
مضمار ظهور و اظهار و ایوان مکنت و اقتدار و حظایر جنانی و منازل روحانی جاودانی باید و شاید

تا بموجب ان الینا ایابهم در نعیم آباد دار السلام با موهبت حور مقصورات فی الخیام از مضیق محنت
و تباهی بسعت رحمت نامتناهی معاودت فرماید و بعد از حصول سعادت معرفت که مقصود از تعلق
جوهری بدان پاکی با هیکل مکدر خاکی همان تواند بود روی التفات از همه جهات تافته از جمیع جسمانیات
اعراض نماید و دیدهٔ بصیرت منظر کشف الیوم حدید یکباره بنظارهٔ عالم ملکوت و مشاهدهٔ جمال
و جلال حی لایموت گشاید و جاودان فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر مستبشر و شادمان باشد
عارفان بجنت ملکوت ٭ نبود جز جمال جانان قوت ٭ و اعراض کلی نفس انسانی از تدبیر و تصرف
پیکر جسمانی را موت خوانند و وقوع آن را اعظم مصایب دانند و اگرچه فی الحقیقه تمام سعادت و کمال
نفس بموت است و ازاینجاست که قدما و حکما که انوار علوم از آفتاب هدایت انبیا علیهم السلام
اقتباس نموده اند تعریف انسان بحیوان ناطق مایت فرموده اند ٭ نشنیده که هرکه بمیرد تمام شد
مقصود ازین مقال حال واقعهٔ ارتحال و حادثهٔ انتقال پادشاه سعید مرحوم معز السلطنة والدنیا
والدین میرزا ابوالقاسم بابر است و شرح واقعه آنست که میرزا ابوالقاسم بابر صباح سه شنبه بیست و
پنجم ربیع الثانی در حین عشرت و کامرانی از چهار باغ مشهد در محفه نشسته ساعتی سیر نمود و از
راه عیدگاه معاودت فرموده در مجلس خاص بر سریر سلطنت قرار گرفت و اندک مایی که گذشته
مزاج همایون متغیر گشت و بعضی اعراض ظاهر گرده بغضب برخاست ٭ که شنیدی که درین بزم دمی خوش بنشست
که نه در آخر صحبت بندامت برخاست ٭ و مجلسیان بیرون رفته میگفتند خمار شهریار قوی شد و
ندانستند که از دست ساقی حمام جامی خواهد نوشید که هرگز بهوش نخواهد آمد ٭ از بزم دهر یکدو
قدح درکش و برو ٭ یعنی طمع مدار وصال دوام را ٭ در همین روز چاشتگاه طبیبان پادشاه سعادتمند
دانستند که حال دیگرست و زمام عمر در قبضهٔ قضا و قدر باد داده بشهادتین اهتمام تمام نمود و از
جمیع ملاهی و مناهی توبهٔ نصوح فرمود و از غم آباد دنیای فانی بنعیم جاودانی و ریاض رضوانی رحلت نمود
و بطریق منا جانب حظایر قدس با بهشتی پیکران انس گرفت انا لله و انا الیه راجعون ٭ بیکساعت
بیکلحظه بیکدم ٭ دگرگون میشود احوال عالم ٭ نفیر عام از خاص و عام برآمد فزع اکبر نمودار روز محشر ظاهر
شد سیل خون از دیدها چون رود جیحون روان شد سحاب بموافقت اصحاب تعزیه باران محبت
از دیدها روان ساخت و غمام بمتابعت خواص و عوام سیل سرشک از چشمها فرو ریخت و علا از فغان
مشتاقان خروش در گنبد گردون انداخت و برق آتش دل مهجوران آفاق را پر شعله و شرر ساخت

براهد ابری از دریای انده ه فرو بارید سیل از کوه تا کوه آفتاب چرخ معالی از برج اقبال انتقال کرده کوکب
فلک سعادت از اوج جلال بحضیض وبال آل عدم نهی شد که از سختی این واقعه اختلال باستحکام ارکان
راه یافت زهی سیه روی زمین که از استماع این قضیه خاک جنازه وحیث بر سر نکرد و چشم ستارها
چه افتاد که قطرات عبرات ریزان نساخت و سقف مرفوع را چه پیش آمد که باوجود این تعزیت
آسمان هم بران قرار خودست ؛ هم بران قطب هم بران محور ؛ فرمان عمر سلطان زمان معتزان کل
من علیها فان مختوم شد ؛ دریغ آنکه چون راندی بارگی ؛ نهادی زمین تن به بیچارگی ؛ دریغ آنکه چون
برنشستی برخشش ؛ زدی نعل اسبش بگردون درخش ؛ روزی دیگر نعش حضرت ما با آیین دین
نبوی و قوانین شرع مصطفوی علیه السلام برداشته در گنبد مدرسه که حضرت خاقان سعید در جوار مزار
حضرت امام علیه التحیة والسلام ساخته و پرداخته بود مدفون شد فیانهم مشهود او ماتهم مشهد
واطبا و حاذق استعمال بعضی از سموم احساس و قیاس میکردند و اذکیا استدلال مینمودند که قرب جوار
حضرت امام که مسموم شهید شد بدین مناسبت تواند بود ؛ تلخی زهرش بکام مایه تریاق قرب
سرعت عیش نظام موجب نوش قطعی ؛ والعلم عند الله تعالی و در تاریخ واقعه جناب مخدومی خوی فرمود
آفتاب ملک بابر خان نماند ؛ کی چنان خورشید پنهان در خور است ؛ در ربیع الثانی و فصل ربیع
لاله را ساغر زخون دل پر است ؛ چرخ را گفتم جگرها چاک شد ؛ دیدها از اشک دامن پر درست
این چه حالت وچه تاریخست گفت ؛ موت سلطان مؤید بابر است ؛ میرزا ابوالقاسم بابر مدت ده سال
بعز دولت و اقبال تمام خراسان و مازندران از سمنان و دامغان تا ولایت بدخشان واز
ساحل جیحون و مرو و ماخان تا اقصی مملکت سیستان در حیز ضبط و قید ربط آورده ممالک عراق
و فارس مسخر ساخت و چون آفتاب سایه دولت بران ولایات انداخت و لشکر قیامت اثر
بمملکت ماوراءالنهر کشید و آثار تسلط و اقتدار دران بلاد و دیار ظاهر گردانید ؛ ز چنگال شیران
برون کرده ملک ؛ ز کام نهنگان برآورده کام ؛ و باخلاق حمیده و آداب پسندیده موصوف و معروف
بود و بوسته دریای نوال اموال جهان پامال کرده بخشش بی ملال او کام آمال برآورده و انعام عام او
چون فیض غمام بخاص و عام رسیده و جهان و جهانیان در پناه رافت و عاطفت او آرمیده و بفضایل
نفسیه و خصایل انسیه آراسته بود و بصحبت فقرا و اهل الله میل عظیم داشت و اکثر مواضع ملمعات
و گلشن راز و فواید فصوص الحکم بر لوح خاطر همایون می نگاشت ؛ زهی نیکبختی که او را خدای

سوی نیکبختان شود رهنمای ؛ و با آنکه سخنان آل ایشان را بجان و جنان قبول کرده بود اصلا
و قطعا از عقیده فطری و روش جبلی و مذهب آبای عظام و اجداد کرام عدول ننمود و راقم سطور را از خاطر
خطور میکند و گفتی باده شنیده که روزی با خواص مقربان نشسته بود و تنگه در دست در پایها گرفته
و نوشته آن را خوانده فرمود که نام دوازده امام است یکی از حضار گفت در کدام زمان بوده باشد
میرزا گفت بنام همت همان شخص گفت هر جا شما را نوعی اعتقاد دارند آن پادشاه نیک اعتقاد
گفت هر کس نوع اعتقاد دارد که مدار من بر طریقه سنت و جماعت ثابتم و مذهب ابوحنیفه دارم
و هر چند میرزا ابوالقاسم بابر بحسب ظاهر در کار ملک و مال تغافل مینمود اما از روی معنی در عواقب امور تامل
وافی میفرمود و در رعایت رعیت و قواعد سلطنت از هیچ دقیقه غافل نبود ؛ دبیر فلک کاخر فرخ نوشت
بخورشید حل کرده نامش نوشت ؛ ز تاج زرش کنگره در سپهر ؛ که آن بود بر سبزی ماه و مهر
سراپرده او چو رفعت بلند ؛ رسن در کلاه کواکب فکند ؛ بر اهل جهان کامران چون سپهر
چو خورشید بر عالمی گرم مهر ؛ خبر چون زجود و شکان تافتی ؛ جگر پاره پاره برانداختی
قلم تحریر اگر بر رقم تقریر قضایا و مزایای میرزا ابوالقاسم بابر شرح و بسط زیاده مینمود هر آینه از اداره نظام
خواهد بود یکی آنکه زمان آن پادشاه عالیشان بیشتر از باقی سلاطین این خاندان بوده دیگر آنکه نمایان
پرورده آن حضرت بوده و در مجلس خاص بزم او اهل اختصاص انتظام داشت و صنوف عنایت
و فنون رعایت بر اقران سابق و بر همگنان فایق بود ؛ دوستان عیب من بیدل حیران مکنید

جلوس میرزا جلال الدین شاه محمود بر سریر سلطنت باتفاق ارکان دولت و اعیان حضرت

میرزا جلال الدین شاه محمود ولد رشید میرزا ابوالقاسم بابر بود و غیر او فرزندی نداشت و او در سن
یازده سالگی بود که پدر دار فانی را بگذاشت و در همان روز که صورت واقعه روی نمود امرا بتازگی عهد و پیمان
بستند و بیعت کرده شاهزاده را بپادشاهی برداشتند و امیر حسین علی را با تومان او بدار السلطنه
هرات فرستادند و امرا عظام چند شبانروز صبح و شام بمهمات کلام ملک علم و اطعام فقرا و مساکین
قیام و اهتمام نمودند دگر روز را قوا ایلچیان که جناب سیادت مآب امیر نظام الدین عبدالکریم از ولایت
ساری بدرگاه پادشاه مرحوم میرزا ابوالقاسم بابر فرستاده بود رسیدند و هدایا و پیشکش بعرض
میرزا شاه محمود رسانیدند و آن موهبت عظمی را بفال نیکو داشتند و در همین روز امرا براق خیال حرم
که شیخ زاده پیر قوام که بعالی مقام صدارت بلند قدر شده بود عازم ولایت رو شده میرزا سنجر را انشدها

نماید و امیر شیخ ابوسعید بطرف سرخس رفت که جمعی بی باکان سر برآورده اند از بنیاد براندازد و سپاه
اردوی اعلی را مضبوط سازد و امیر حسن جاندار بمشهد آمده بشرف زمین بوس شاهزاده در یافت
و رسوم غزا بجا آورد و روز دیگر بولایت شاپور که سیورغال او بود عود نمود و امیر حسین علی نظر
دار السلطنه هرات عرضه داشت فرستاده و پیغام داد که دران روز که خبر واقعه جهانسوز بهرات رسید
شهبکام میرزا سلطان ابراهیم که مدتی مدید بسبب لعل در زندان کان محبوس بود خلاص شده خروج
کرد و شرح آن خواهد آمد انشاء الله تعالی امرا و عظام بعد از سیزده شبانروز که در مشهد برسوم تعزیت
قیام نمودند عزیمت دار السلطنه هرات فرمودند و دوازدهم جمادی الاولی از مشهد روان شدند و درین
روز از جانب استراباد قاصد و عرضه داشت که امیر بابا حسن فرستاده بود رسید مضمون آنکه ولایت
جرجان زمین بیمن دولت پادشاهزاده مضبوط است و منتظر اشارت علیه هم که از درگاه معلی صادر
جو فرمان آید تا کمر انقیاد بر جان بسته بمضمون آن قیام نماید امرا ایلچیانرا که از ولایت ساری و آمل
از پیش امیر خداداد آمده بودند همه را رعایت و عنایت فرمودند و عنایت نامها در صحبت ایشان
ارسال نمودند و روز دیگر از جانب امیر شیخ ابوسعید قاصد آمده مکتوب میرزا سلطان سنجر آورد
مشتمل بر آنکه چون خبر واقعه مذکور وقوف یافت میخواست که بی توقف متوجه شود اما خبر آمد که امیر شیخ
ابوالفضل با ایل ... میرسد مکید و روز انتظار آنجماعت میبرد و چون موکب شاهزاده تبرک مقدم
جام رسید و شرایط زیارت آن فرخنده مقام بجا آورد از جانب ولایت تون قاصد میر غیاث
الدین سلطان حسین آمده و بموقف عرض رسانیدند که آن سرحد بدولت پادشاهزاده بغایت مضبوط است
و این بنده در مقام اطاعت مراسم جانسپاری و شرایط خدمتکاری تقدیم خواهد رسانید
و درین اثنا شیخزاده صدر که باستدعای میرزا سلطان سنجر بجانب مرو رفته بود بازآمده گفت که از
فحوی سخن میرزا سلطان سنجر چنان معلوم میشود که داعیه سرکشی و استقلال دارد و سر متابعت کسی فرو
نمی آرد و از طرف دار السلطنه هرات عرضه داشت امیر حسین علی رسید مضمون آنکه میرزا سلطان
ابراهیم که خروج کرده بود با خیلی عظیم بطرف شهر غایب بیرون رفت و شرح این حال بزودی اجمالی آنست
که میر حبیب که داروغه شهر بود چون خبر واقعه هایله استماع نمود بنوعی سراسیمه و پشیمان شد که از تمام
میرزا سلطان ابراهیم غافل گشت و شاهزاده فرصت غنیمت دانسته از باغ شهر بیرون آمده پسرش
با عمو بهر حیله جو ذرا از شهر بیرون انداخت و بارشاد علم دولت بجانه امیر نظام الدین احمد ترخان آمد

که بوفور

که بوفور عقل کامل و ظهور بذل شامل معروف و موصوف امیر احمد ترخان تا کوکب طالع باوج اقبال بر آمده و افسر
آمال از ارفع مراد روی نمود و مراسم نیاز و نثار تقدیم رسانیده و انچه در حوصله وقت گنجید بطریق خدمت
و پیشکش گذرانید • جان لشکر از درمیان آورد • و از اجتماع بندگان دولتخواه از دحام تمام
حاصل شد و موکب همایون از دیوار لست بیرون آمده دامن کوه مختار لشکرگاه اختیار کرد و باستظهار
همون آن زمره کار اظهار شعار سلطنت نمود و درین اثنا استماع رفت که از جانب مشهد غلغله بوده که دست
و کوه بستوه آمد سید مقابت ... و پریشد امرا و عظام برازدحام و کثرت لشکر جمع آمده بود اعتماد تمام
نداشتند و مصلحت چنان دیدند که عازم جانب آب مرغاب و فاریاب شوند میرزا سلطان ابراهیم
که آیینه رای جهان آرای او بصیقل تأیید الهی جلا یافته بود صورت حزم که محافظت آن بر ذمه همت
ارباب دولت واجبست رعایت نمود و بپای ثابت و عزم درست پای دولت در رکاب سعادت
آورده عنان سمند جهان پیما بدست **بیت** در دست ماجو خلیت عنان ارادتی • کلاه اشتیم تا کرم او چه میکند
و در نیم شب که صحن سپهر با نوار سیارات و ازهار ثابتات آرایش یافته و اجرام نورانی چون گوهر
شب افروز از حقه آبگون گردون تافته بود نهضت نمود و روی براه گذرم پل بمحض لطف آله آورد
و از آب مرغاب عبور نموده سپاه فراوان و لشکری بی پایان جمع آمدند و میرزا سلطان ابراهیم
بعزم کشورگشایی و بهیم فرمان روایی لوای سلطنت افراخته کارهای دولت ساخته شد و امیر حسین
علی بدار السلطنه هرات آمده میر حبیب ... آنکه میرزا سلطان ابراهیم را گذاشته گرفت و مبلغی
گرامند از خاصه او مطالبه نموده وجوه بسیار حاصل کرد و از شهر و بلوکات بهر بهانه مبلغها بدست
آورد و میرزا شاه محمود بیست ششم جمادی الاولی در باغ مختار نزول فرمود سادات و قضات
و موالی و اهالی مراسم عزا تقدیم رسانیدند و داعی که بر دلهای افکار بود تازه گردانید و میرزا شاه
محمود داغ زاغ فراز استقر سلطنت ساخت و پرتو التفات بر حال سپاهی و رعیت انداخت
ذکر وقایع گوناگون که از تأثیر گردش گردون بر بساط بوقلمون ظهور یافت درین سال از اختلال
احوال و جهاد روزگار صد هزار محنت و هوان باقتضاء قضاء آسمان بر سر اهالی خراسان خاصه
بلده هرات فرود آمده و بسبب تیر دعای مظلومان طوفان بلا بالا گرفت امواج محن و افواج فتن مرج
اعلی و مرتبه اقصی رسید و هرج و مرج و سلب و نهب در اقطار آفاق و اطراف جهان شایع گردید
از انعدام پادشاه صاحب شوکت که مرفع مضرت مفسده قیام تواند نمود سر فرموده لولا السلطان

الکل الناس بعضهم بعضا ظاهر شد و از استغنا سلطانی وافر سیاست که منع جور ظالم از مظلوم
تواند کرد حقیقت سخن ما یزع السلطان اکثر مما یزع القرآن معلوم گشت و در هر خیالی سودای استقلال
تمکن یافت و در هر دماغی اندیشهٔ تغلب و تسلطی رسوخ پذیرفت هر معموری قلعه و سوری فرو
گرفت و بر معمور و ما سوری چند چیره و چیره شده از خود ملکی و شاهی بر ساخت و هر قلتبانی در کنج
ویرانه با سر حد بیابانی تمکنی حاصل کرده از خود نوئینی و خانی بر تراشیده و هر گدایی پادشاهی هم
اسیری امیری شد و هر گزیری وزیری و هر خسیسی رئیسی گشت سلامت و عافیت چون زر کان
گوشه گرفت و فتنه و آشوب چون نقطه مرکز با میان آمد و مزاج جهان از امن و امان چنان
ملول شد و بجور و جفا و محنت و بلا بر وجهی مایل گشت که سماک اعزل بر خلاف عادت طبیعت سماک
رامح گرفت و سعد اکبر سعد ذابح شد ٭ بگردید عالم ز آیین خویش ٭ که آمد عجب مشکل سخت پیش
نماند وه آن محنت جان گسل روان گشته از دیدها خون دل ٭ و حقیقت آنکه خرابی عالم که بعد از وفات
حضرت خاقان سعید منصور بود بعد از واقعهٔ میرزا ابوالقاسم بابر روی نمود و دار السلطنه
هرات مصحف هذا ابهبا گو تا کنون مهبط صرصر بلاهای متنوع شد و سوء المزاج پریشانی بر وجهی
عارض گشت که از دار و خانهٔ تدبیر هیچ واقف جز شفا ممکن نبود تمام خواص و عوام بدان درد زمانی
گرفتار آمدند و در ان بیابان بی پایان حیران و سرگردان ماندند و اول بلایی که نازل شد
و رعیت از زحمت آن بجان رسیدند قصهٔ سرا شمار بود که امیر شیخ ابوسعید یراق و مصلحت جان
دیده که بر سر سرا مبلغی رقم زدند و بشهر داد و بخش کرده نوکران امیر شیر حاجی و امیر شیخ ابوسعید
منتصف جمادی الآخر بتحصیل آن مشغول شدند و مبلغ سنگین که تعیین کرده بودند بدو سه روز وصول یافت
و قضیهٔ دیگر دیوان شدن خواجه کلان ترکش و خواجه علی میر خواجه که باقتضای رای امیر شیخ ابوسعید
آن دو لئیم ذات ذمیم صفات از تاثیر سپهر اختران و دوران چرخ نامهربان دیوان شدند و در
منصب وزارت رسیدند و صورتی که در آینهٔ خیال محال نمی دیدند بعین الیقین مشاهده نمودند و آثار
کفایت اظهار کردند اول محصولات موقوفات بقاع خیر از مساجد و مدارس و خوانق و سایر ابواب البر
که حقوق فقرا و مساکین بود بکلی باز بستند و بتحمیل بی بار فضیل بیکبار دلهای بیچارگان شکستند
و تا بجا انچه از سرا گرفته بودند مضاعف ساختند غلط گفتم اضعافا مضاعفه کلیته جمع کردند
و تحصیلات نوشته محصلان غلاظ شداد در کار شدند و تحمیلات واقع شد که طاق نطق از شرح

دبیان

و بیان آن تنگ آمده و کمیت خوش خرام قلم را از تحریر آن پای لنگ ٭ بلایی که نازل در این شهر شد
نگویم همه موجب آن ترا ٭ بسی سالها بود کاسوده بود ٭ باقبال شه بابر این شهرها چو شاکر نبودیم بالاجرم
اسیر امیری شدیم از قضا ٭ خرابی کن خام چون طبع می ٭ جگر سوز و بر بوزه فا همه کار را کرده سود خرخ
نبیم انعقاد و نه از کس حیا ٭ و چون مبلغی که امیر شیخ ابوسعید تخمین کرده بود امکان تدارک نداشت
آتش ظلم اشتعال یافت و دخان جانسوز از خان و مانها بر آمده فزع فزع اکبر و نمودار روز
محشر ظاهر شد ٭ چو روز قیامت گریزان شده ٭ پدر از پسر اقربا ز اقربا ٭ همه خسته و در هم
همه غرق و بیگانه از آشنا ٭ ز کس را گناهی بجز زندگی ٭ ز کس را پناهی بغیر از خدا ٭ عافیت چون عنقا
روی در هم کشیده و رفاهیت چون کبریت احمر و رواج کار اهل هنر نایاب گردید خلقی بسیار خانه
و اهل و عیال گذاشته فرار نمودند و جمعی بزخم شکنجهٔ مهلکت رسید ٭ بغنچه و در شاخ غنچه چون
که بود از شکنجه نفس را عنا ٭ تهی دست چون سرو در تخته بند ٭ درم دار چون جوزه در قفا ٭ مدار چو دم
کرم مندرس ٭ مکارم سیه رو چو دست قضا ٭ و هر چند باقی مرا با شارت و کنایت در منع و دفع
این قضیه مبالغه مینمودند خدمت شیخ ابوسعید خود رای عاقبت نااندیش در تحصیل مبلغ مبالغه
می نمود بسیار عورات سرها برهنه و مو پریشان باز کرده بدیوان آمدند و فریاد و فغان تا آسمان رسانیدند
و هیچ جا نرسید ٭ از درد دل خلایق بسیار جش ٭ فریاد کرده بود و بجایی نرسید ٭ چون عامه
از همه جا نومید شدند روی عجز و نیاز بدرگاه چاره بر کار ساز آوردند و دست دعا و اضطرار
بحضرت کبریا بر آوردند و بموجب وعدهٔ امن یجیب المضطر اذا دعاه فیکشف السوء فریاد رس
درماندگان دستگیری کرد و داد مظلومان داده این معنی بخاطر امیر شیر حاجی صورت بست
که میرزا شاه محمود را بیت و یکم جمادی الاخری سه دو زلهٔ تاریخ از خان بشهر در آورد و منادی کرد که هیچ
آفریده ٭ از وجه سرا شمار چیزی ندهد ٭ و هر چه داده باشند باز ستانند و هر جا نوکر امیر شیخ ابوسعید
یابند جهات او را غارت کنند نوکران شیخ ابوسعید غارت یافته جان بهزار حیله از ان ورطه
بیرون بردند و تمام امرا که از کردار و گفتار او تنگ آمده بمخالفت و موافقت نمودند و یکدل و یکجهت
شده بشهر در آمدند و آتش فتنه با برنشستند روز دیگر که شیر سوار گردون تیغ لعل پیکر از قراب خاور
برکشید و سپر شنگرفی از روی سپهر زنگاری بر آورد امیر شیخ ابوسعید که از خود قرار سلطانی
ساخته بود طریق روباه بازی پیش گرفت اول صباح که شام عمر او بود شعار مخالفت اظهار کرد

و باتفاق برادر خود حسین علی از طرف باغ دشت ظاهر شدند و در دامن کوه باولیکاه برادران از زه
دو برادران بیرون رفتند واز جانب شهر امیر شیر حاجی با غلبه انبوه که تمام دشت و کوه از زلزله
آن انبوه آمد در قفای او از دره مذکور گذشت و هجوم عوام بمرتبه بود که عبارت خامه
واستعارت نامه از شرح آن هنگامه عاجز است و هردو گروه در شمال کوه مختار بهم رسیدند و آتش
جنگ جدال التهاب یافت اشتعال یافت امیر شیخ ابوسعید که چون شیر ژیان و ببر بیان لاف
مصاف میزد از نحوست طالع و شآمت کفران نعمت بقتل آمد و سپاه ظفر پناه و نشان تیغ
او را از جان و جان خود را از اندیشه بغی و طغیان او پرداختند و سر او را که داعیه سرکشی و دعوی
گردن افرازی داشت بتیغ بیدریغ جدا کرده تاج دروازه ملک ساختند من سل سیف البغی قتل به
گر از کوه پرچی بیابی جواب ۰ که شاخ خطا میوه ندهد صواب ۰ سرانجام کو هر که بار آورد
همان میوه تلخ بار آورد ۰ و اهالی دار السلطنه هرات اسرور و ابتهاج و حضور و انشراح تمام
حاصل شد و درین سال از معظم وقایع قتل امراء ترخانیست و بیان این سخن آنست که در اثنا
این احوال پیوسته از جانب آب مرغاب خبر میرسید که میرزا سلطان ابرهیم را در آن طرف
غلبه از دحام تمام در سلک خدام انتظام یافته و عنان عزیمت بصوب دار السلطنه هرات
تافته و پیش میرزا شاه محمود صاحب اختیار مملکت امیر شیر حاجی بود امراء ترخانی باتفاق امیر
نظام الدین احمد با امیر شیر حاجی در باب مصلحت این دو شاهزاده مشورت کردند و قرار جنان
این کار بحسن تدبیر مهد علیا گوهرشاد آغا موقوف داشتند چه هر دو پادشاهزاده را نسبت
با آن یکسان بود عاقبت رای بران قرار گرفت که میان ایشان صلح شود و بدین مهم ترکان شاه
از نوکران مهد علیا که محل اعتماد بود عزیمت نمود و از تمام امرا مکاتیب برده بود درین اثنا بعضی
مردم بدسیرت شیطان سریرت آغاز فتنه و فساد کرده در خاطر امیر شیر حاجی نشاندند که میل
و محبت مهد علیا نسبت با میرزا علاء الدوله و فرزند او میرزا سلطان ابرهیم چون تابش آفتاب
بر همه عالم روشنست و اتفاق امراء ترخانی موجب مزید اشراق آنست و امراء ترخانی را اکثر
اعوان و انصار و خیل و حشم بسیار بکار در خاطر میگذشت که بهیچ حیله و تدبیر بر ایشان استیلا
نتوان گشت امیر شیر حاجی بغایت متوهم شد و دست سعی از آستین اجتهاد بیرون آورده
از بیم آنکه امراء ترخانی پیشدستی نمایند خود شام و صبحی ایشان را چاشت خورانید و سلخ جمادی الآخر باتفاق

پهلوان

پهلوان حسین دیوانه با نوکران مقرر گردند که هرگاه امراء برسم کنکاش در کوشک باغ زاغان در آیند و نوکران
فرصت یابند دست بردی نمایند امراء بکوشک آمدند و امیر احمد فیروزشاه آگاه شد که طرح مجلس
دیگر گونست خود را بیرون انداخت بدر آمدن او همان بود و تیغ بیدریغ در قتل ترخانان همان
امیر اویس ترخان و ولد او یوسف ترخان و امیر حمزه ترخان از زخمی چند کاری زدند امیر اویس
طبق پیش داشت و کارد در دست بگوشت خوردن مشغول که این صورت روی نمود امیر اویس بجهت
زخمها از جا بر خواست و در امیر شیر حاجی آویخت نوکران امیر شیر حاجی غلبه کردند امیر اویس
و فرزند او یوسف و امیر حمزه را شهید ساختند و امیر شیر حاجی بواسطه زخم و خجلی در آن گشاکش
بزرگی که داشتند و امیر غیاث الدین علی ترخان از زخمی عظیم رسید و بلطایف حیل جان از آن غرقاب
بساحل نجات رسانید و امیر محمد ترخان در مجلس پناه به پهلوان حسین برد کالمستجیر من الرمضا
بالنار و همراه او از کوشک بیرون رفت آن بی انصاف جان جوانی را بموجب آورد و راه خواب
کرسیور فال او بود پیش گرفت و امیر نظام الدین احمد که از آن قتلگاه بیرون رفته بود از راه
دیوار بگاه عزیمت ولایه توین نمود که بگریزد و امیر سلطان حسین نجا حاکم بود در اثنای راه پهلوان
حسین پیش آمده و بجای سلام و پیام سخن سهام و حسام در میان آوردند و معامله بمجادله کشید
و کار بمقابله و مقاتله رسید و پهلوان حسین غالب گشته امیر احمد کشته شد افسوس از آن امیر صاحب
و امیر محمد غیاث ترخان و مولانا احمد بیساول از میان آن فتنه بکنار آمده و روی امید بجانب میرزا
سلطان ابرهیم آوردند و شرح واقعه بعرض رسانیدند میرزا سلطان ابرهیم چون شرح احوال استماع نمود
بقوت فطانه استدلال فرمود که این همه بدایع گوناگون که نقش پرداز کارگاه کن فیکون بظهور
می آرد طلسم گنج دولت اوست و امیر شیر حاجی چون کاری باین هولناکی ارتکاب نمود میرزا
شاه محمود را از باغ زاغان بشهر در آورده بجهار اختیار الدین در آمده مهد علیا گوهرشاد آغا را
نیز در آورده و در مدرسه حضرت خاقان سعید ساکن ساخت اما امیر شیر حاجی قوی ضعیف سخت
و نیک بیحال بود و بعلاج فراج و استراحه جراحت اشتغال نمود و پیوسته خبر میرسید که میرزا سلطان
ابرهیم عزم رزم و پیکار و آهنگ جنگ و کار زار دارد و میرزا شاه محمود بمبلغ مختار فرمود و چون شهر خالی
ماند و جناب فضایلمآب مولانا اعظم علامة العالم قاضی قطب الدین احمد الامامی با شارت مهد علیا
او را حصار اختیار الدین را مضبوط ساخت و بدروازها شتافته مستحفظان تعیین کرد و در شهر منادی

فرمود که گردش سپهر تغافل ورزید و کنه و پای از حد خود فراتر نهد موجب قتل خواهد بود و تحصیل التفات
آن بزرگ دار السلطنه هرات مضبوط گشت **ذکر جلوس میرزا سلطان ابرهیم بر سریر مملکت خراسان**
قال الله سبحانه و لقد آتینا ابرهیم رشده من قبل و کنا به عالمین عنایت حضرت آفریدگار چون
رایت خلت و اتخذ الله ابرهیم خلیلا بر افراخت خلعت اجتبا ان ابرهیم کان امة قانتا لله حنیفا
بر قامت ساخت و ارادت قادر مختار چون وجنات کاینات را بانوار عدل و احسان بر افروخت
خرمن پندار مخالفان را هم باتش ظلم و طغیان ایشان در هم سوخت و بوفور عنایت الهی چون
رقم اختصاص بر ناصیه سعادتمندی کشد محتاج ازدیاد لشکر و اسباب دیگر نباشد و جنود تایید
نامتناهی چون معاونت صاحب دولتی نماید موقوف خیل و حشم و طبل و علم نشاید و بنا بر
موافق این مقال حال فرخنده مآل میرزا سلطان ابرهیم است که چون از حبس خلاص یافته
بطرف آب مرغاب بیرون رفت آنجا بعضی معارک مهالک گذرانیده بصنوف حادثات و فنون
واقعات مبتلا گشت و با زعنان الهی اسباب سلطنت و پادشاهی مهیا گردانید و بعد از
انواع زحمت و مشقت بسریر سلطنت رسانید و موکب سلطنت مآب از نواحی آب مرغاب
عزیمت نمود و منازل و مراحل پیمود تا صباح سه شنبه هفتم ماه رجب نزدیک باغ مختار رسیده و میرزا
شاه محمود تنگ اسب تنگ فراخنک برکشید و عازم صوب مشهد گشت و امیر شیر حاجی بطرف حصار
نیره تو بیرون رفت و در همین روز میرزا سلطان ابرهیم باسعد فال و ایمن حال لصف النهار در
باغ مختار • بطالعی که شود مشتری از و مسعود • نزول فرمود و جمعی از سپاه ظفر پناه در قفا
گریختگان برسم تکامیشی رفته ملک قاسم ولد امیر اسکندر ترکمان و دو لنگدی طغائی و قراوان
ترکمان و حاجی خلیل و برادر او حاجی عبد الله را گرفته آوردند و ملک قاسم و قراوان بشفاعت
مهد علیا گوهرشاد آغا خلاص شده باقی بقتل آمدند و جمعی که در عقب امیر شیر حاجی رفته بودند
باو رسیده جنگ سخت کردند و بدست و زخمی رسیده مجروح بحصار نیره تو رفت و میرزا سلطان
ابرهیم بر تحریر این فتح نامه ارشکر مواهب پروردگار بادا رسانید و اعیان حضرت را از
ابر عنایت و باران عاطفت خرم و تازه گردانید و بر سریر سلطنت آبا کرام و اجداد عظام مقام
و آرام فرمود و انواع احسان و اکرام نسبت با خواص و عوام لطف و کرم فرمود و در تهنیت جلوس
همایون این شعر در سلک عبارت انتظام یافت **بیت** شاهی که بعدل دستگیر کمست

چون دولت و بخت ناگزیر ملکست • بنشست چو بر سریر شاهنشاهی • تاریخ جلوس بر سریر مملکت
و میرزا سلطان ابرهیم در آن بلده دلگشا و خطه جان فزا استقرار فرمود و از آسیب حوادث
زمانه چند گاهی بر آسود و خواجه شمس الدین محمد بخاری بشرکت خواجه محمد سعد الدین دیوان شد
و مال او و نیل وزارت لشکر بقدیم مستحفظ گشت و او اسط ماه شعبان میرزا سلطان ابرهیم
بعزم رزم میرزا شاه محمود عزیمت نمود و داروغگی شهر را بجانب امیر قراسهادر که از مخصوصان
میرزا علاء الدوله بود عنایت فرمود و چون اعتماد کلی بر جانب مولانا احمد بیاول داشت
کوتوال حصار اختیار الدین را بعهده کاردانی او باز گذاشت و چون مولانا نوبتی دیگر این کار
کرده بود این کرت مرجح در کار بود و بدست آورد و توکل کلی بر عنایت حضرت عزت نموده تعلیه
در آمد **ذکر محاربه میرزا سلطان ابرهیم و میرزا شاه محمود** سابقا مذکور شد که میرزا شاه محمود
از باغ مختار بصوب مشهد عزیمت نمود و چون بسعادت آن مقام متبرک استسعاد یافت امرا
پادشاه مرحوم میرزا ابو القاسم بابر از اطراف ممالک خراسان مثل لندرشیا و جمع آمدند
و باتفاق العود احمد خوانده عازم تسخیر هرات شدند و چون میرزا سلطان ابرهیم بر صحبتی
و توقف رفت و آوازه عزیمت سلطان ابو سعید نیز می رسید متوجه صوب مشهد گشت و صاحب
اعظم خواجه وجیه الدین اسمعیل سمنانی که سالها وزارت میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله
و میرزا ابو القاسم بابر کرده بود و در بیولا از میرزا شاه محمود رو گردان شده بپایه بابین درگاه
آورده بود گرفته و بعد از شکنجه بسیار در ولایت فوشنج بقتل آمد و میر حجی داروغه هرات بود
و در قلی میرزا سلطان ابرهیم را محبوس داشت بواسطه التقصیری که در خدمتگاری کرده بود بموافقت
خواجه وجیه الدین متوجه سهر عدم شد و در نواحی قصبه کوسویه نزدیک رباط امیر شاه ملک آن دو
لشکر جرار و آن دو دریای خونخوار بهم رسیدند بهرام تیغ گذار از مهابت آن کارزار تیغ از دست
انداخت و سماک رامح نیزه خطی خرد ساخت صف آن دو لشکر چون دو بازوه پوشش کشیده و سینه
آسمان جوشن پوش شدند و بعزم رزم و آهنگ جنگ کشیدند پرتو خنجر در غبار آورده گاه و از لمعان
برق میان ابر سیاه حکایت میکرد و زبان سنان در عقبه مبارزان از شبهات ثاقب سخن
میگفت صورت های روئین بمسامع ساکنان قله قلهای افلاک رسیده و صدای کوس حربی چون
اسرافیل در جهان دمیده **بیت** ز فریدون کوس حربی زد در • گمان بود که مد اسرافیل صور کرده در کلو بگر

زبی خونی اندامها گشت زرد * ز فریاد و افغان چون رستخیز * بجوش بیابان در آمد گریز
امواج آن دو لشکر در کوشش آمدند و چون امواج بحر اخضر جوشش برآوردند تیرها چون سپاه
ملخ فضای صحرای هیجا سیاه کرد و نقاب کحلی بر رخسار آفتاب می بست و پیکانهای آبدار
چون پند ولید بر ناصحان در دلهای مبارزان می نشست با دجله دلاوران حلقهای زلف
زره دار از هم میگشاد و سرشک خون یلان طره قیرگون پرچم را رنگ بقم میداد و طاوس امان
از جلوه ناز ایستاده و چون زاغ کمان کوشکرفت و شاهین اجل پر و بال گشاده مرغ روح را صید
گرد از غبار سم سمند جهان نورد روی هوا انگشت بر شده و از خون دل شیر مردان در نبرد
روی زمین کان یاقوت احمر گشت عاقبت الامر * ستیز دو لشکر چو از حد گذشت * زمانه
یکی اوراق در نوشت * ابتدا سپاه میرزا شاه محمود غالب شده میمنه و میسره مخالفانرا برداشتند
و او بجای گرفته متوجه دار السلطنه هرات گشتند اما قلب منقلب نشده در مقام خود آرام گرفته
و بحکم الامور بخواتیمها امیر نظام الدین احمد ترخان که در کمال بر دلی آیتی و در میدان لشکر منصور
رایتی بود از قلب حمله کرده بیکی تیسیر د بهادرانه و یک حمله دلاورانه جمله لشکر مخالف را از پا
در آورد برادر او یعقوب ترخان از زخم تیغ بر روی آمده روی از جنگ بر نتافت و همچنان
بجنگ مخالفان می شتافت و از زخم تیر و شمشیر هر طرف که می تاخت دشمنان دو یکی و یکی را
دو میساخت و میرزا سلطان ابرهیم بعد از انکه بکلی مغلوب شده بود باز بسعی میر احمد ترخان
غالب گشت و میرزا شاه محمود دیگر باره براه فرار عازم صوب مشهد شد و امرا و سرداران
لشکر او در قید اسار گرفتار آمدند * ز سرکشان دشمن چون نهنگ * بگردن در افتاد پالهنگ
و غنایم بسیار در قبضه تصرف سپاه ظفر شعار آمد و میرزا سلطان ابرهیم شکر مواهب الهی
و مکارم نامتناهی بجا آورده متعاقب گریختگان بطرف مشهد روان شد و خبر فتح روز دوشنبه
بیست و پنجم شعبان چاشت بلند بدار السلطنه هرات رسید که میرزا شاه محمود غالب شد
و بعد از زمانی مردم بسیار آمدند که میرزا سلطان ابرهیم مظفر و منصور گشت و در همین روز
نصف النهار قاصد میرزا سلطان ابوسعید رسید و نشانها بنام اکابر آورد که فردا صباح بموجب
و نجاح رایات نصرت آیات نزول جلال میفرماید * آن یکی میگفت فردا میرسد سلطان عصر
خواب از چشم رفت امشب که فردا کی رسد * و مولانا احمد یساول و امیر قرابهادر اختیار حصار

اختیار الدین

اختیار الدین کرده بقلعه در آمده بودند و تمام دروازهای شهر را بسته و در زمانی که میرزا سلطان ابرهیم
بعزم رزم میرزا شاه محمود نهضت نمود جناب شیخ الاسلام الاعظم قدوة علماء الانام مولانا قطب الدین
یحیی التفتازانی مظهر رسم رسالت و مصالحه پیش میرزا سلطان ابوسعید فرستاده بود و آنحضرت
با شیخ الاسلام ملاقات نموده فرموده که چون بهرات رسیم هر چه مصلحت وقت باشد چنان
خواهد شد و در همین وقت که قاصد میرزا سلطان ابوسعید بشهر آمد جناب شیخ الاسلام بدروازه
ملک رسیده و مولانا احمد و قرابهادر که دروازهها را بسته بودند پل دروازه را نیز بر کشیده بودند جناب
شیخ الاسلام در میان دروازه و پل و آن حیران گشته اند تا خبر رسید که امیر جلال الدین سعید مرید
که از عظمای امرای میرزا سلطان ابوسعید بود نزدیک دروازه آمد مولانا احمد یساول جناب
قاضی و سایر اکابر را طلبیده گفت میخواستم که باتفاق شهر را محافظت کنیم لیکن آن میسر نمیشود
اینک کلید دروازهها بشما دادم این حصار خانه ولی نعمت منست که بمن سپرده و تا رمقی از حیات
باقی خواهد بود در محافظت آن سعی خواهم نمود و این قلعه را آسان بکسی نخواهم داد و از
هیچ آفریده هراسان نخواهم شد جناب قاضی و باقی اکابر بدروازه ملک آمده در باز کردند و حضرت
شیخ الاسلام در آمده و گروه انبوه از لشکر ماوراء النهر در شهر ریختند و دار السلطنه هرات مشحون
شده و اهل قلعه سر باز زدند **ذکر عزیمت میرزا سلطان ابوسعید بجانب خراسان و محاربه میرزا سلطان
ابرهیم با امراء سمرقند** میرزا سلطان ابوسعید از آن زمان که بر سریر سلطنت ماوراء النهر استقرار نموده بود
همیشه در هوای استخلاص و تدبیر تسخیر مملکت خراسان بود تا درین وقت که واقعه ناگزیر میرزا ابوالقاسم
بابر واقع شد آنحضرت بکلی در مملکت خراسان طامع گشت و امیر شیخ حاجی ارلات چون خبر واقعه
مذکور استماع نمود قاصدی معتمد بجانب سمرقند روان فرمود و عرضه داشت که مملکت
خراسان بی خداوندست اگر بندگان حضرت عنان عزیمت بدین ولایت معطوف فرمایند
حاکم اند امراء سمرقند را نشاط این خبر در انبساط آورده نعل سرعت در آتش عزیمت نهادند
و میرزا سلطان ابوسعید لشکر ما را از کلکاوزار اوان داد و عزم تسخیر مملکت جزم فرمود و از معبر ترمذ
بعظمت هر چه تمامتر عبور نمود و امیر شیخ حاجی خواست که طریق یکجهتی پیش آنحضرت ظاهر گرداند
بنابران در وقتی که میرزا سلطان ابرهیم در نواحی ولایت جوزجانان بود قاصد فرستاده
پیغام داد که من دیرینه بندهٔ این درگاهم اگر از راه میان ولایت کابل و الوس بسیار رست متوجه

ولا بلخ شوند ∴ یکی بنده باشم در ان بارگاه ∴ نه جم سراز حکم و فرمان شاه ∴ و میرزا سلطان ابرهیم
بنابر سوابق عنایات که درین دولت نسبت با میر شیخ حاجی بظهور آمده بود اعتماد کلی بر جانب او
نمود و بفراغ خاطر عزم جانب بلخ فرمود و آن غدار مکار با سپاه سمرقند مواضعه داشت
و بقلم تمنا صورت فریبی بر لوح خیال می نگاشت و در اثنای راه ناگاه سپاه سمرقند ظاهر
رایت قتال و جدال برافراشتند و شرار کارزار اشتعال یافت جمعی لشکریان که در مرغاب فاریاب
و سایر مواضع ملحق شده بودند دست ناتوانی در نطاق الفرار ما لا یطاق زدند و چون مجال
ستیز و آویز بسته دیدند راه هزیمت و گریز گشاده یافتند اما شیر بیشه شجاعت و نهنگ
دریای جلادت امیر احمد ترخان چون شیر ژیان جگرگاه خصم می درانید و بهر طرف که حمله میکرد
مخالفان را چون صید وحشی میراند جمعی دلاوران نبرد آزمای و فوجی بهادران کشورگشای قفاق
امیر دلیر روی بهر بشکر ماوراء النهر آورده بودند و جنگ سخت در پیوست و چون سپاه سمرقند
از جون و چند بود و لحظه بلحظه مدد میفزود ∴ سپاه خراسان زبون آمدند ز میدان کوشش
برون آمدند میرزا سلطان ابرهیم با بیشترین هم جبال خزروان شد و امیر احمد ترخان جوشان
و خروشان قریب سه فرسنگ جنگ میکرد و صحرا و بیابان بخون مخالفان رنگ میداد شعله
سنان از زبان ثعبان کلیم سخن میگفت و شرار بیکار از آتش ابرهیم نشان میداد و نایره قتال
و جدال بنوعی التهاب و اشتعال یافت که اگر نه حفظ الهی نگهبان میرزا سلطان ابرهیم بودی
و لطف کامل که آتش بر خلیل گلستان کرداند نداء یا نار کونی بردا و سلاما علی ابرهیم فرمودی
شاید که صورت بهبودی دیگر بهیچ وجه روی ننمودی عاقبت مخالفان مایوس گشته باز
ماندند و در حوالی خزروان باز لشکرها جمع آمده میرزا سلطان ابرهیم بتعجیل تمام متوجه دار السلطنه
هرات شد و چند روز در ان خطه دلکش بدولت که ذاینده عزیمت صوب مشهد نمود
و متعاقب میرزا شاه محمود نهضت فرمود و بروجهی که محرر گشت

ذکر نزول موکب همایون میرزا سلطان ابوسعید در دار السلطنه هرات

چون میرزا سلطان ابوسعید واقعه میرزا
ابوالقاسم بابر استماع نمود با لشکرهای جهان حزم تسخیر مملکت خراسان جزم فرمود و موکب همایون
از جیحون و چنان بتعجیل روان گشت که در هیچ منزل غیر صبا کسی مجال سبقت نداشت و جمعی بر سبیل
منغلای پیشی گرفته هیچ آفریده را امکان اشت که بجانب هرات آید و از توجه رایت ظفر آیت اعلام

نماید

نماید و مهر چهرآفتاب پیکر همه شب بسان قمر منازل می پیمود و روز جمعه چون قطب بمقامی که رسید
بود آرام می نمود تا بحوالی شهر نزدیک رسید و خبر محاربه شاهزادگان شنید و جیبت و نیم شعبان
رایات نصرت نشان در شمال قریه ساقسلمان نزول جلال فرمود سادات و قضاة و موالی
و اهالی برسم استقبال استعجال نمودند و بشرایط نیاز و نثار و هدایا و پیشکش قیام و اهتمام
فرمودند و بتقبیل انامل فایض سرافراز شدند و روز دیگر از دروازه قبچاق در آمده بباغ
شهر که تختگاه قدیم پادشاهان قدیم آن بلده است فرود آمد ∴ زهی بخت آن تختگاه قدیم
کازو دولتش یافت جاهی عظیم ∴ آنحضرت جمعی معتبر از امرا پیش مولانا احمد بیاول بحصار اختیار
الدین فرستاد و بمناصب بلند نوید داد و مولانا احمد گفت ولی نعمت من خانه خود را بمن
سپرده حرام نمکی و کافر نعمتی باشد اگر جای او را بدیگری دهم سری دارم در راه او باخسته
و خانه دل از غیر او پرداخته تا آنزمان که ذات همایون او در حیات است که قبا عمر و بقای او
بدامن آخر الزمان متصل باد من این قلعه بکسی نخواهم داد و در این دولتخانه بروی دیگری نخواهم
گشاد اگر از آسمان پیکان و تیر بارد و از زمین زوبین و شمشیر روید از کسی بیم و باکی ندارم
و پیش تیغ بلا گردن تسلیم دارم ∴ گر تیغ بارد در کوی آن ماه ∴ گردن نهادیم الحکم لله
قاصدان باز آمده جوابی که شنیده بودند عرض رسانیدند و آنحضرت بیرون فرموده
با مهد علیا گوهرشاد آغا ملاقات کرد و مراسم اکرام و شرایط احترام بجا آورد و آن بانوی عالم
و ملکه جهان انجه مناسب چنان پادشاهی بود بتقدیم رسانید و بباغ زاغان مستقر سریر سلطنه
آمده بر مسند حضرت خاقان آرام فرمود و فرمان فرمای ربع مسکون بر تختگاه جمشید و فریدون
قرار گرفت ∴ جمشید ملک حضرت سلطان ابوسعید ∴ کز طلعتش فروغ دگر یافت تخت جم
فرخنده باد مقدم سلطان شرق و غرب ∴ در بارگاه حضرت خاقان جم حشم ∴ فرخ رخ این مقام که دارد احترام
نزدیک خاص و عام جهان حرمت حرم ∴ این منزل خجسته سلطان عالم است ∴ کز قدر در شده بر
چرخ برین قدم ∴ منت خدایرا که دگر بار تخت ملک ∴ از زمین پایبوس تو شد غیرت ارم و میرزا
سلطان ابوسعید چون خبر عصیان مولانا احمد بیاول شنید آتش غیرت و حمیت زبانه کشید
و آثار کین در جبین مبین ظاهر شد و بترتیب اسباب محاربه و محاصره فرمان داد و اهل قلعه آلات
و ادوات حصارداری در غایت حصانت و استواری مهیا ساخته بمدافعه قیام نمودند و اکثر

ایام از بام تا شام و از صباح تا رواح نایرهٔ جنگ و جدال و آتش حرب و قتال التهاب و اشتعال
داشت و آن حصاریست که از غایت رفعت سر بر آسمان می ساید و کرهٔ زمین از فراز آن کمتر
از ذره مینماید و در محکمی بمرتبهٔ که بتدبیر خلل پذیر نشود و چنان راسخ و شامخ که بهر دستبرد از باد و حادثه
و چنان قلعه مشحون بجماعتی در غایت شجاعت و کاردانی و مملو بگروهی در کمال پردلی و پهلوانی
و مولانا احمد اسباب قلعه داری مرتب ساخته بود و چند نوبت قضاة و موالی و اکابر و اهالی بموجب
اشارت عالی نزدیک حصار رفتند و مناصب مناسب پیغام داده و اصلا پیش آن جماعت جهال
مفید نیفتاد و مدتی جناب صاحب اعظم خواجه شمس الدین محمد باشتعال آتش قتال اشتغال
داشت و عاقبت جنگ و پیکار رجال و ابطال گذاشت **ذکر قتل مهد علیا گوهرشاد آغا** درین اثنا چون
معتمدان بمسامع علیه رسانیدند که پیوسته از جانب میرزا سلطان ابرهیم قاصدان پیش مهد علیا
می آیند و احوال لشکر و اخبار دیگر تحقیق کرده باز می نمایند و شاید که ناگاه صورتی روی نماید که
تدارک آن بدست هیچ آفریده نیاید اولی آنکه خاطر از جانب عذر و مکر او جمع سازند و این کار
در تاخیر و تعلل ننهند از نود و سبعی جمعی شریر نهم ماه رمضان آن ملعبت زمان و قیدافهٔ دوران را بقتل آوردند
گوهرشاد آغا که ملکه بود مبارک سایه بلندپایه عصمت شعار عفت دثار عادل سیرت پاک سریرت
عالی همت والا نهمت در ستر عفت رابعهٔ کردار و در خدر عصمت زبیدهٔ روزگار مناقب حمیدهٔ او
نگارستان معدلت و مکارم مستودهٔ او فهرست دیباچهٔ مکرمت آمد و از آن بانوی نامدار خیرات
بسیار در روزگار یادگار ماند مدرسه و بیت المغفره در شمال دار السلطنهٔ هرات و مسجد جامع
در مشهد مقدس و برین بقاع خیر مستغلات خوب و اسباب مرغوب وقف کرد تقبل الله سبحانه
منها و شرح اوصاف این عمارات در سنوات گذشته گذشت و در منزل و مقام آن بانوی نیکنام
غارت عام افتاد و هرچه در مدت پنجاه سال جمع آورده بود در صرصر قهر در مهب باد تاراج داد
و درین سال از غرایب وقایع که در خراسان خصوصا دار السلطنهٔ هرات واقع شد
سه مال و سه لشکر بود که بتغلب و تعدی از رعیت گرفتند نخست میرزا شاه محمود دوم میرزا سلطان
ابرهیم سوم میرزا سلطان ابوسعید و از لوازم احوال که بسبب آن رعایا پایمال شدند آن
بود که محصلان زر مال و لشکر منحصر میکردند و داروغگان در مواضع و مزارع نشسته داد
میگرفتند و بیساقیان غارت و تاراج از حد میگذرانیدند و کسی بغور نمیرسید و بدین واسطه

خرابی بسیار واقع شد و درین ولا امیر شیر حاجی از جانب حصار بیرون آمده بشرف بساط بوس سرفراز
و بمزید عنایه ملحوظ گشت و در وقتی که عزم پایبوس حضرت اعلی نمود ضبط و دارائی قلعه بتعهد
رجوع نموده بود و چون امیر بهرات آمد در قلعه واقعهٔ غریب ظاهر شد و شرح آن چنانست که نوکر
بیساقی مجهولی پیرک نام روزی دیگر گوسفند بدر قلعه آورد و سخنی که داشت گفت و چون از بیگاه بود
التماس نمود که شب آنجا باشد و مسئول مبذول افتاد و پیرک کمندی پنهان با خود داشت چون پاسی از شب
گذشت و مردم حصار در خواب غفلت آرام گرفتند پیرک که مواضعه داشت یک یک را بالا کشید و چون
غلبه نمود جمع آمدند تیغها کشیده بر سر گماشتهٔ امیر شیر حاجی رفتند و چند زخم زده او را از قلعه بیرون
کردند و پیرک چنان قلعه را بدست آورد و نام پردلی و دلاوری در جهان برآورد و چون شرح این
حکایت بسمع همایون رسید فتح حصار اختیار الدین نیز در عقدهٔ توقف بود و از طرف ولایت بلخ و مملکت
ماوراء النهر اخبار نا ملایم میرسید آنحضرت مصلحت وقت در آن دید که عنان عزیمت بصوب
مراجعت معطوف فرماید و مجددا بانتظام امور آن ممالک اهتمام نماید قرار در سر شمشیر قهر او بود
ذکر مراجعت میرزا سلطان ابوسعید و احوال خراسان میرزا سلطان ابوسعید چندگاه
که حضرت خاقان سعید را مستقر سریر سلطنت ساخت و پرتو التفات بر کلیات مهمات
مملکت خراسان انداخت و بنا بر صورتی چند که در ولایت بلخ و مملکت ماوراء النهر روی نمود عزیمت
معاودت فرمود و جناب افادت مآب قاضی قطب الدین احمد الامامی و بعضی موالی را طلبیده
فرمود که مراد از آمدن آن بود که هرات را دار السلطنه ساخته اینجا اقامت نمایم اما در جانب سمرقند
امری چند واقع است که بضرورت بآن طرف حرکت می باید کرد اکنون عزیمت نمودم و شهر را بشما
سپردم اگر اراده الله باشد اول بهار رایات نصرت شعار عازم این بلاد و دیار خواهد شد
و موکب همایون فال نهم ماه شوال از ظاهر دار السلطنه هرات نهضت نمود و عزم زیارت شیخ الاسلام
و قطب روزگار مظهر عنایة الله الاکبر شیخ بهاء الدین عمر قدس سره فرمود و شرف مزار فایض الانوار
یافته از روحانیت آنحضرت مدد خواست و با شیخ زادهٔ اعظم مرشد طوایف امم شیخ
نور الدین محمد مد ظله ملاقات کرده تعظیم معتقد و نیازمند شد ❀ پدر آنچنان را پسر اینچنین ❀ ز یزدان
برایشان هزار آفرین ❀ و بعضی حوالات و مطالبات که در شهر باقی مانده بود بالتماس جناب قاضی
معاف داشته منادی فرمود که هیچ آفریده مزاحم رعایا نشود و میرزا سلطان ابوسعید منصف

شوال ای سرعت درکاب استعجال آورده عنان عزیمت بصوب ولایه بلخ حرکت داد و پیشتر جمیع
امرا و نامدار برسم ایلغار نامزد فرمود که میرزا احمد ولد میرزا عبداللطیف که دران سرزمین
غبار فتنه برانگیخته بود دفع کند و امرا ایلغار در نواحی بلخ باو رسیده تاب تیغ بیدریغ غبار
عصیان انگیز او فرو نشاندند و شرار طغیان او که دران ولایه اشتعال یافته بود بزلال شمشیر آبدار
ناچیز گردانیدند و برادر او میرزا محمد جوکی جان ازان مهلکه بیرون برده پناه بهرات آورد و میرزا
سلطان ابوسعید بفراغ بال و سعادت و اقبال آن سال در بلخ قشلاق فرموده مولانا احمد سیان
و امیر قراسهاب در حصار اختیار الدین راکشانده شهر کرده بجزای نهاده بود دگر باره معمور و آبادان
گشت فی البلده ربیع ورد نفس ظاهر شد و میرزا سلطان ابرهیم چند گاه در ولایه باخرز و خواف
طواف میفرمود و چون از معاودت میرزا سلطان ابوسعید وقوف یافت چند شبانروز
شادیانه فرمود و جمعی بد نفسان که در زمان سمرقندیان اتفاقی کرده مردم را در زبان طعن و
انداخته بودند همه را سیاست فرمود تا موجب عبرت بیباکان دیگر شده از سطوت قهر
آگاهی یابند و بوسوسه دیو پر غرور روی از متابعت رایت منصور نتابند و چون دار السلطنه
هرات از سرداری صاحب وجود خالی بود رای عالی اقتضای آن فرمود که امیر نظام الدین احمد
ترخان بصوب هرات عزیمت نمود و چون بدار السلطنه هرات رسید در رعایت رعایا و حمایت
برایا بکمال دارایی و مردم داری تقدیم رسانید هر سینه که بخدنگ ظلم مجروح گشته بود بمرهم مرحمت
و عدالت او روبراه آورد و هر نهال آمال که از تند باد حوادث اختلال احوال آن راه یافته بود
بزلال لطف و احسان او سرسبز و سیراب شد و عید اضحی جهت ترویج روح مهد علیا گوهرشاد آغا
آش بزرگ ترتیب داد و بعد از اختتام کلام ملک علام اطعام فقرا و مساکین نموده و در اداء
شرایط آن اهتمام تمام مبذول نمود تا مثوبات آن صدقات بروح آن بانوی روزگار رسید
انشاء الله تعالی **وقایع سنه اثنین و ستین ذکر رفتن میرزا سلطان ابرهیم بمازندران و شکست
یافتن از ترکمان** از حدایق سخنان سابق بشمیم وقوف و شعور بمشام ناظران حروف و سطور میرسد
که چون میرزا شاه محمود از محاربه میرزا سلطان ابرهیم عنان تافته بجانب مشهد عود نمود روزی
چند در ان ولایه گذرانید بطرف مملکت جرجان و استراباد روان شد و چون انجا رسید
امیر بابا حسن شرایط نیکو بندگی و مراسم خدمتکاری بجا آورده میرزا شاه محمود را بار دیگر اسباب

سلطنت آماده شد و ابواب دولت گشاده گشت و میرزا سلطان ابرهیم چون برین معنی واقف شد
رایه عزیمت بصوب مملکت مازندران برافراخت و لشکر عنان شد که مرغ صبا را از همراهی سمند
جهانگشا عاجز ساخت و از راه ولایت نسا و یازر بولایه مازندران در آمد ٭ چنان لشکر آمد
باهنگ جنگ ٭ که شد در بیابان گذرگاه تنگ ٭ درآمد دران دشت چندان سپاه ٭ ازان پیش کل ندیدی گیاه
و از انجانب میرزا شاه محمود با خود ناصحه و سرخیلان سپاه خراسان و گردنکشان لشکر جرجان
و مازندران جمع آمدند ٭ بجوکب روان لشکر از هر کنار ٭ نه چندانکه اندیشه آید شمار ٭ از شهر استراباد
جنبش نموده در برابر میرزا سلطان ابرهیم آمد و از طرفین عازم حرب و قتال و جازم جنگ و جدال
بودند درین اثنا واقعه غریب و حادثه عجیب ظاهر شد و بیان آن آنست که امیر بابا حسن که دران
ولایت حاکم بود و بیرون از حد خود معاش می نمود و بعد از فوت پادشاه مرحوم میرزا ابوالقاسم بابر
نخوت و عظمت ظاهر گردانید و اظهار استقلالی که نه در خور او باشد روزگار میگذرانید و سرداران مازندران
ازان بغایت آزرده خاطر بودند و همواره میرزا جهانشاه را بتسخیر ولایت جرجان استمالت مینمودند
و میرزا جهانشاه نیز پیوسته در بند استخلاص ولایه مازندران و خراسان می بود و باقدام آرزو
مسافه میدان فتح آن ممالک می پیمود درین وقت که دو پادشاه زاده نزدیک یکدیگر بودند میرزا
جهانشاه فرصت غنیمت دانسته بیبی امیر سید نظام الدین عبدالکریم که از کردار و گفتار و ترتیب
جوار امیر بابا حسن ناراضی بود عزم فتح مازندران جزم فرمود و میرزا جهانشاه ٭ سلیمان صفت
بر صبا زین نهاد ٭ بر ادهم تخت سلیمان جو باد ٭ سپاهی بهم کرد چون کوه قاف ٭ همه سنگ و پای
آهن شکاف ٭ ره از نعل اسپان منقش نهاد ٭ جو دریا بگرد و مسلسل زباد ٭ زمانه بسر رسید از سوار
کواکب سیه چهره گشت از غبار ٭ زری پادشاه سلیمان نگین ٭ بشتابندی شد سوی جرجان زمین
و از راه عقبه صندوق اشکن که مرغ از فراز کهسار آن دشوار میگذشت و صبا از مسافه مسافت
آن اطلال و جبال آن عاجز میگشت ٭ سمندش که چون باد میشد براه ٭ ز سمش نشان ظرف جاده
بهر گاه سم در ان سنگها ٭ همی کرد اشکال فرسنگها ٭ سم نعل زرین که بر سنگ سود
عیار ظفر بر محک مینمود ٭ بولایت جرجان در آمد و میرزا شاه محمود از استماع این خبر سراسیمه
گشته ویران شد و بطریق اضطرار فرار اختیار کرد و میرزا سلطان ابرهیم آمدن ترکمان
باور نکرده فرمود که مگر بابا حسن مکر میکند و از همان منزل که این خبر باو رسید ایلغار کرده تا نگیرحی

استراباد غنان باز نکشد وانجا هرچند امرا و دولتخواهان بزبان اخلاص عرضه داشتند که اینجا چندان
توقف می باید کرد که کوچ و اوروق لحق شود و خبر ترکمان محقق کرد میرزا سلطان ابرهیم
کمان برد که امرا از بیدلی این سخن میگویند ❊ نصیحت همه عالم بگوش او باد ❊ چو باد در قفس است و
چو آب در غربال ❊ و همچنان بیکران عزم راه جولان داده و جمعی دلاوران را برسم قراولی پیش فرستاد
و دران مواضع آب ولای و جنگل و تنگنای بمرتبهٔ ایست که در مضیق طریق آن پیاده از یکسو
گذار دشوار تواند کرد و بغیر از جادهٔ مستقیم بهر طرف که میل کند از صوب صواب دور می افتد
و بیشتر آنست که اسپ و مرد هلاک میشود در اثنای راه جمعی ترکمانان خود را بقراولان خراسان نموده
عنان باز کشیدند و بهادران خراسان دلیرانه بریشان تاختند و اساس دولت میرزا سلطان
ابرهیم را ویران ساختند گروه انبوه از جنگلها بیرون آمده بر سر قراولان ریختند و غبار جنگ
و پیکار از گرد راه برانگیختند ❊ سرانداز شد لشکر ترکمان ❊ بفر جهانشاه شاه جهان
بپیرامن آن کهسار و رود ❊ سپه بهر خونریزی آمد فرود ❊ دران دامن آهن سنان کرده تیز
خزنده چو سوزن بدامان درز ❊ چو آمد برون ترکمان از کمین ❊ زانبوه ایشان سیه شد زمین
قراولان ازان جمع کردون شتاب ❊ رمیدند چون سایه از آفتاب ❊ درین اثنا میرزا سلطان ابرهیم
با دلی از کشاکش و بیم بقراول رسید و زمانی در برابر اعدا صف کشید و چون قراولان که اهل
لشکر بود مقهور و منکسر دید عنان اضطرار بدست فرار داد و روی از میدان ستیز بجانب
گریز نهاد ❊ چه خوش گفت دانستهٔ پیرکهن ❊ که با بیدلی پادشاهی مکن ❊ و این واقعه شب شنبه
بیست و نهم محرم واقع شد دلیران ترکمان در قفای الوس جغتای درآمدند و تیغ بیدریغ در ایشان
نهادند و انبوهی که سالها ذخیرهٔ خاطر داشتند هیچ ازان در دل باقی نگذاشتند امیر ابوسعید
و امیر سید یوسف پسران امیر سید خواجه و امیر سلطان حسین ولد امیر فرزندشاه و امیر سعادت
خاوندشاه و باقی دلاوران سپاه و گردنکشان درگاه دران گیرودار بقتل آمدند امیر
ابوسعید میرم را گرفته پیش میرزا جهانشاه بردند و بزبان طعن او را گفت که تو سالهاست
که دعوی بهادری میکنی بجنگ چون من مخنثی چنین آمدی بیچاره در جواب گفت دولت پادشاه
قوی بود و مدار بخت مساعدت نمود و پادشاه زادهٔ خود رای مصلحت نیک اندیشان در حساب
نگرفت و امیر ابوسعید نیز در پی ایشان رفت و بسیاری را در کمند و در زنجیر کنند ع

پابستهٔ سررشتهٔ تقدیر شدند ❊ و میرزا جهانشاه لطف نموده و ترحم فرموده عجزه و بازماندگان را عنایت
و رعایت کرده نشان داد و بموجب دلخواه ایشان بجانب خراسان فرستاد و گروهی که از ضرب
تیغ نیم کشته سر بدر برده بودند ❊ از شدت برد جان نبردند ❊ و تا مدت سه ماه جماعهٔ مطروح خسته
و مجروح می آمدند و میرزا سلطان ابرهیم چون ماه سریع السیر شب و روز قطع منازل کرده
یکشنبه هفتم ماه صفر در دار السلطنهٔ هرات ورود آمد و امیر نظام الدین احمد ترخان که پیش ازین
بموجب نشان بخراسان آمده بود مراسم استقبال و شرایط تعظیم و اجلال بجا آورد و خیمه و خرگاه
و سراپرده و بارگاه و مبلغ کرامند نقد و چند تقوز اسپان خوب و اقمشه و اجناس مرغوب
بطریق پیشکش گذرانید و شرایط نیکو بندگی تقدیم رسانید و اکابر و اشراف وظایف پیشکش و نثار
بظهور آوردند و چون میرزا سلطان ابرهیم بر سریر سلطنت استقرار یافت مولانا احمد یسابلی
از حصار بیرون آمده بشرف تقبیل انامل فایض سرافراز شد و چون مشار الیه مدتی با لشکر
سمرقند مقاومت نموده بود میرزا سلطان ابرهیم خود ازین معنی فراغتی داشت و آن همه
کارهای مردانه که او کرده بود نابوده انگاشت و بعضی ولایات که بنام او رقم زده بودند و از
اردو نشان فرستاده باز نگذاشتند و مبلغی که بوجه انعام و علوفه بنام او از دیوان اطلاق
شده بود موقوف ساختند و درین اثنا کسی که بر سخن او اعتماد بود بقلعه آمده مبالغه نمود که مولانا
خواهند گرفت بنابرین اسباب خدمت مولوی هراسان شده سلخ ماه صفر در های حصار بربست
و پل روان برکشید و آثار مخالفت اظهار کرد باز همان حال شد احمد پارینه را چون این خبر
بسمع میرزا سلطان ابرهیم رسید بغایت متغیر گردید و غلاظا یمان یاد کرد که هیچ گونه غدر با او
در خاطر نداشتم و انواع تربیت و عنایت نسبت با او بر لوح خاطر مینگاشتم امیر احمد ترخان
کسان پیش مولانا احمد فرستاد و خاطر او را که رمیده بود رام گردانیده باطن او را آرام داد
داروغگی شهر را باو تفویض فرمود و مولانا از سر فراغت بمحافظت شهر و عمارت قلعه اهتمام
نمود و مولانا را هرچند مبالغه کردند که یک نوبت بیرون آمده بشرف دستبوس مشرف گردد
آن سخن مسموع نداشت و آن پیام ناشنوده انگاشت عاقبت دست تعرض از گریبان طلب او
باز داشتند و جهت مستحفظان قلعه انواع ذخیره و مرسومات معین ساختند ❊ همه کاری بپردازد
مولانا سعد ذکر توجه مشایخ اسلام بجانب بلخ جهت مصالحه میرزا سلطان ابرهیم

چون بر سریر سلطنت استقرار فرمود و روزی چند از کوفت راه بر آسود با امرا و ارکان دولت مشورت
نموده یراق و صلاح چنان دید که با میرزا سلطان ابوسعید ابواب محبت مفتوح سازند و اسباب
وحشت و بیگانگی بر اندازند و یقین است که مهمات چنین بزرگ و کارهای بغایت نازک را جز ارباب
کفایت و معرفت و درایت هر کس نمی توان نهاد و عنان حل و عقد این امور بدست تصرف هر کس
نمی توان داد بنابران قرعهٔ اختیار بنام جمیع بزرگوار قرار یافت که میرزا سلطان ابوسعید
در دار السلطنه هرات با ایشان ملاقات کرده بود و قواعد اعتقاد انعقاد یافته مثل جناب
شیخ الاسلام الاعظم افتخار مشایخ الانام شیخ نورالدین محمد مد ظله ولد شیخ الاسلام بهاء الدین عمر
قدس سره و جناب شیخ الاسلام قدوة اولیاء الله العظام خواجه شمس الدین محمد الکوسوی قدس سره
و این دو بزرگوار برسم رسالت معین کردند و در وقتی که سحاب سنجاب پوش در زیر پا طاوس
قاقم می انداخت و ابر فاخته گون بجای دم طاوس بر سر گلبن مقام پر حواصل می ساخت مشایخ
اسلام روان شدند و همه راه برف کوفته بولایت بلخ رسیدند و میرزا سلطان ابوسعید شرایط استقبال
و مراسم تعظیم و اجلال بجای آورده و مشایخ باداء رسالت قیام نمودند مضمون آنکه میرزا سلطان
ابرهیم در مقام هواداری و دولتخواهی مقیم است و بر جادهٔ اطاعت و انقیاد مستقیم و سکه
و خطبه بنام القاب همایون تازه و بلند آوازه دارد و نقش محبت آنحضرت بر لوح خاطر نگاشته
و داعیهٔ ازدواج باکریمه که در تتق عفت و پردهٔ عصمت است در خاطر قرار داده و بامید این
همایون همایون فال درهای دولت و اقبال در روی روزگار خود گشاده اگر ملتمس مبذول
افتد ضمیمه سایر الطاف خواهد بود میرزا سلطان ابوسعید فرمود که مرا میرزا سلطان ابرهیم
بجای فرزند ارجمند است و حدیث وصلت بسمع رضا اصغا نمود و فرمود که مرا داعیهٔ آنست که
همشیرهٔ او را در عقد ازدواج آرم با مصافاة تمام کالمصافاة بین الماء و المدام سید آنکه عقد
سلطنت انتظام گرفته اساس مملکت استحکام یابد و هر ولایت و مملکت که خواهد با و مسلم دارم
غیر خطه دلفریب شهر هرات مقرر آنکه باتفاق لشکر ترکمان که اندیار منتظر اند که برین ولایت
دست یابند دفع کرده شود انشاء الله تعالی و اگر خواهد با انجانب کو ملاقات کنم اما در وقت
مقابله و مقاتله انجا بوده موافقت نماید و برین قرار داده مشایخ عظام را بمواهب انعام و کمال
اکرام اعزاز و احترام نموده اجازت مراجعت ارزانی داشت و چون بشر جناب شیخ الاسلام

نورالدین محمد بدار السلطنه هرات رسید و میرزا سلطان ابرهیم بشرف صحبت ایشان چند روز مشرف شد
و بر آئینهٔ ضمیر منیر میرزا سلطان ابوسعید صاحب و توفیق گشت و از غرایب وقایع و بدایع
عجایب که در اوایل این سال واقع بود آنست که در مملکت خراسان چند پادشاه نافذ فرمان
مخالف یکدیگر بودند میرزا جهانشاه که پادشاه ممالک آذربایجان و عراقین بود از استراباد
تا شبرغان در قبضهٔ اقتدار آورده در اسفراین منزل فرموده بود و میرزا سلطان ابوسعید
که پادشاه ماوراء النهر بود در قبة الاسلام بلخ مسکن داشت و میرزا علاء الدوله از طرف
دشت قبچاق و ولایات اوزبک بعد از چند سال باز آمده در حوالی ولایت ابیورد مقیم بود
و ولد او میرزا سلطان ابرهیم در هرات نشسته دیگری پیش چشم نمی آورد و میرزا سلطان سنجر
در ولایت مرو رایت سلطنت بر افراشته بود و میرزا شاه محمود با بعضی امراء پدر خود در ولایت
طوس و نواحی قلعهٔ عماد اقامت داشت و ملک قاسم ولد امیر اسکندر ترکمان باتفاق امیر خلیل
ولایت سیستان تا ولایت فراه و قصبهٔ اسفزار در تحت ضبط آورده بود و عجیب آنکه قلاع که در آن
مملکت بود هر یک در قبضهٔ اقتدار سرداری بود حصار اختیار الدین را مولانا احمد یساول ضبط
کرده بکمین التفات نمی فرمود و قلعهٔ نیره تو بدست پیرک مغول افتاده بود و قلعهٔ سرخس را عبد الله
میرزاد محافظت فرموده و قلعه صعلوک امیر محمد خداداد داشت و قلعهٔ عماد متصرف امیر بابا [illegible]
بود و قلعه ولایت خبوشان تعلق بامیر حسن شیخ تیمور می داشت و قلعهٔ طبس امیر درویش [illegible]
داشت و هیچ یک زین جماعت در مقام انقیاد کسی نبود و امثال چنین احوال کمتر واقع شده باشد
والعلم عند الله تعالی **ذکر باز آمدن میرزا علاء الدوله بسریر سلطنت و اقبال بعد از چند سال**
از طوالع مطالع نیرات کلمات سابق شوارق انبعاث بر مشارق خواطر آگاهان تافته باشد که میرزا علاء الدوله
در مصاف میرزا الغ بیگ شکست یافته بیرون رفت و از آن وقت باز در خم چوگان دوران
مثال گوی سرگشته و سرگردان میگشت و هزار گونه محنت و الم اطراف عالم در می نوشت و در
وقتی که واقعهٔ ناگزیر میرزا ابوالقاسم بابر واقع شد میرزا علاء الدوله در ولایت ابرده سیر کرده بعد از
ولایت اوزبکیه مسکن داشت و زبان حال مضمون این مقال بر لوح خاطر حزین می نگاشت
چو ماندم از دل و دلدار ناگهان تنها * بران شدم که شوم از همه جهان تنها * بشکل دایرهٔ عمر گرد من محیط شد
من ضعیف چو نقطه در آن میان تنها * کجاست یوسف بختم که همچو یعقوبم * به بیت احزان با چشم خونفشان تنها

حق سبحانه وتعالی بردر دل آن مستمند رسیده بخشود و در عین عنا و محنت عطا عنایت فرموده و مفتح الابواب

فرح وسرور و مسبب الاسباب اسباب طرب حضور گشاده و آماده گردانید و بار دیگر آن گوهر کان ابواب

سلطنت را افسر مملکت رسانید و شرح این سخن آنست که میرزا علاء الدوله خبر واقعه برادر آسمان

نمود و آهستگی عزیمت مملکت خراسان فرمود و بخوارزم رسیده و از جیحون گذشته بولایت نسا

و ابیورد آمد و قاصدان جهة بشارت مقدم فرخنده پیش فرزند سعادتمند فرستاد و شاهزاده

اظهار نشاط و انبساط نموده سخنان محبت آمیز پیغام داد و تحفهای خوب و پیشکشهای مرغوب

در صحبت قاصدان بخدمت ارسال نمود اما بحکم الملک عقیم و بموجب السلطنة لا ابوة

ولا بنوة آمدن پدر بر خاطر پسر گران آمد و چون مسافة نزدیک شد میرزا سلطان ابرهیم

برسم استقبال استعجال نمود و در کنار آب پنجاب از اجتماع آن دو دریای سلطنت

مجمع البحرین ظاهر گشت و میرزا علاء الدوله را خاطر اندوهگین و جان آزرده خرم و دیده غم‌دیده

و سینهٔ جان بلب رسیده خوشدل و شادمان شد چه خوش باشد که بعد از انتظاری

بامیدی رسد امیدواری و یکدیگر را در کنار گرفته شرح وقایع و نشر بدایع که از روش روزگار

و گردش لیل و نهار در مدت انتظار بر سر ایشان گذشته بود باز گفتند و میرزا علاء الدوله

فرزند سعادتمند را در کنار گرفته و از غایت مسرت میگفت • منم که دیده بدیدار یار کردم باز

چه شکر گویمت ای کردگار بنده نواز و مهمات ملک و دولت و مصالح امور سلطنت قرار

یافته مقرر شد که میرزا سلطان ابرهیم با لشکرها در تخت ملک توقف نماید و میرزا علاء الدوله

بتخت هرات رفته چند روزی از آسیب روزگار برآساید چند روزی که درین مرحله فرصت داری

خوش برآسای زمانی که زمان این همه نیست • و میرزا علاء الدوله عازم جانب هرات گشته

هفتم جمادی الاخری روز جمعه بعد از نماز از طرف قریه ساق سلمان ظاهر شد سادات

و قضاة و موالی و اهالی استقبال نموده شرایط اجلال بجای آوردند و اکابر و اشراف و معتبرین

و اصناف بیرون آمده غلبه نموده تمام دشت و کوه فرو گرفت و در مضایق طرایق اجتماع

خلایق چنان بود که در صبح عید و نوروز مانند آن روز کسی مشاهده ننموده • بهر سو ز انبوهی

نفس کرده بخار بیرون شدن کم • زن و مرد بر سو نظاره حاضر • بصد آرزو در رخ شاه ناظر

و در کوچه و خیابان خرامان خرامان در آمده بمدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا فرود آمد و مراسم تعزیت

بجا

بجا آورده عازم باغ زاغان شد • پیاده بموکب سران مواکب • دو چون به پیرامن مه کواکب

در انبوهی تیغ جولان توسن • چو لعب صبا در چمنهای سوسن • و در مستقر سلطنت و مرکز

دایره خلافت بدولت و سعادت نزول جلال فرمود • چو زین سان بشه آمد ایوان دولت

زمین شاهیش تازه شد جان دولت • دم خلقش انجا چو نکهت دو نافه • شده مشکبو خاک درگاه

ومضمون نص صریح و مکنون نظم صحیح و ان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو وان یردک

بخیر فلا راد لفضله حجاب ارتیاب از چشم بصیرت برداشت چه حضرت مالک الملک عز شانه چنان

ارادت فرموده بود که میرزا علاء الدوله چنانچه پیش از همه اولاد و احفاد حضرت خاقان سعید

بر سریر سلطنت آنحضرت استقرار یافت بعد از تمام ایشان باز ببستر همایون دولت رسید و

عم و برادران و بنی اعمام در هلاک وی سعی کردند آن مساعی موجب زوال اقبال و سبب اختلال احوال ایشان

شد چنانچه بسط و اطناب در آن باب از مطالعه این کتاب بوقوف میرسد • گر خلق یکزبان

شده اند آذری چه باک • آنکس که جان ستاند و جان میدهد یکیست • و چند روز در دار السلطنه

هرات بعیش و عشرت گذرانید و صدای نداء ساز طرب باوج سپهر برین رسانید مستندان امان

دولت خواستند مجلس عیش و طرب آراستند و چند روز مساعدت بخت فیروز ابواب فرح و سرور

مفتوح داشت و بهرامی رود و سرود و همدمی جام مدام خط تمام از جهان برداشت و در ایام

مولانا احمد بیاول که حصار اختیار الدین در قبضه اختیار او بود میرزا علاء الدوله را التماس نمود

که بحصار تشریف آورده آن پادشاه کریم اخلاق ملتمس اجابت فرموده بحصار آمد و مولانا خدمات لایق

و تنسوقات موافق که در ایام سابق جمع آورده بود بوقت عرض رسانید و نیکو بندگیها و ساعیهای بخدمات

لایق نموده که کرد اینند • سزاوار نوازش است پیش • که خدمت کند پیش مخدوم خویش • که پیش بزرگان بجای

کرم خدمتش فر و خدمت نهاد • و میرزا علاء الدوله مولانا احمد را تحسین بسیار فرموده و بانواع پرسش

و نوازش ممنون و درین ایام میرزا علاء الدوله سر شمار کرده مبلغی بر عبید و مواشی رقم فرموده آن مبلغ

هنوز وصول نیافته بود که بضرورت عزیمت نمود و سبب آن بود که میرزا سلطان ابرهیم از تخت

ملک خبر پیش پدر فرستاد که لشکر ترکمان نزدیک رسیده و محل توقف نماند مناسب چنان مینماید که تا ازان

بیرون رویم تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون • و موکب شاهزاده از حوالی لشکر امیر غیاث بجانب

بلکه النگ رفت و چون شرح واقعه میرزا علاء الدوله رسید پای ثبات و قرار ش از جا رفته دست

اضطرار در دامن فرار زده و غره ماه شعبان با صد هزار درد دل و اندوه جان روی براه نکویم بل بالکلیه
آورد و بر مقتضی الناس علی دین ملوکهم سادات و علما و مشایخ و صلحا و ضعیف و قوی و ترک
و دوری و اوساط محترفه و اسقاط سوقیه و عموم رعایا و جمهور برایا از کهول و شبان تا اجنه
و صبیان و از نساء و رجال تا شیوخ و اطفال از صلابت سپاه ترکمان ترک خان و مان گفته
مقام و مسکن باز گذاشتند و مضمون خوابی که پیش از این بچند سال یکی از اصحاب کمال دیده بود
که قایلی میخواند اضحی خلاء لا انیس بها. الا السباع و مر الریح بالطلل بظهور آمد خلایق بجموع
علایق گذاشته بیشتر عازم جانب مشرق شدند چه دران طرف جبال راسیات و ظلال
شامخات بود و جمعی که اگر تاب آفتاب بر ایشان می تافت تافته میشدند ذره سان در کوه و بیابان
حیران و سرگردان گشتند و قومی که اگر ماهتاب از روزن ایشان در می آمد بسان شب یکو تیر
و بی نور میشدند سایه وار در پس هر دیوار بخیف قرار ماندند شهر از غلبه شغب بر آسود و باز از
دماغ خشک از سودا سود و زیان تهی بود صبا و دبور با من حضور در شوارع عبور و مرور میسودند
و کلاب عقور و اضراب طیور در بیوتات قدیم بفرح و سرور می بودند فواسق سوارق و لیام
ایتام بفراغ خاطر و انشراح ضمیر خانهای مردم می گشودند و امتعه و اقمشه چون باد میبردند
و اگر دزد و یا و سیغو لیهاه شهر کسی بند زده مانده بود از آسیب آن بی باکان ظاهر نمی توانست
شد و مولانا احمد سیاوول مهمات قلعه میساخت و از تدبیر امور حصار بکار دیگر نمی پرداخت
و چون کار با ضطرار رسید و احوال خرابی شهر و پرده نشینها بنهایت انجامید نسیم عنایة وزیدن و صبح سعادت
دمید و از پیش میرزا جهانشاه قاصد رسید و استمالت رسانید مضمون آنکه سادات
و قضاة و موالی و اهالی و عموم متوطنه و جمهور سکنه دار السلطنه هرات می باید که فارغ بال
و مستقیم احوال در مساکن و اماکن خود قرار گرفته نظر می بر وی روز کنند که بزودی رایات ظفر
آیات بفال میمون و طالع همایون دران خطه مثال سعادت و اقبال نزول جلال خواهد فرمود
ذکر وصول موکب پادشاه ترکمان بسریر سلطنت خراسان میرزا جهانشاه ارشد اولاد امیر قرایوسف
ترکمان بود و نوبت سوم که حضرت خاقان سعید فتح مملکت آذربایجان فرمود سلطنت آن مملکت را
با او ارزانی داشت و ضبط و دارایی آن ولایت را بعهده کاردانی او باز گذاشت و او در زمان حیات
آنحضرت همیشه مقام باج گذاری و خدمتگاری بود و بخدماتی که شایسته آنحضرت باشد قیام مینمود

و چون آنحضرت عالم فانی را وداع کرد میرزا جهانشاه را داعیه تسخیر ممالک فارس و عراق شد
و از بیم حسام خون آشام میرزا سلطان محمد دندان طمع ناکام در کام او شکست و بمملکت خود قناعت
نموده بیچاره خود و نشست و عداوت و بیگانگی بقرابت و یگانگی مبدل شد و میرزا سلطان محمد صبیه
او را در نکاح شرعی آورد و چون میرزا سلطان محمد شهد شهادت چشید و میرزا ابوالقاسم بابر بر ممالک
عراق و فارس مستولی گردید و بسبب قضایا که در ولایت خراسان واقع شد میرزا ابوالقاسم بابر
عازم خراسان گشت چنانچه شرح این سخن بمواضع او گذشته شد میرزا جهانشاه تمام ممالک فارس
و عراق را در قبضه تصرف آورد و چون میرزا ابوالقاسم بابر رحلت نمود و مملکت خراسان از فتن
شاهزادگان بیکبار بی سامان شد میرزا جهانشاه فرصت غنیمت داشته عزم تسخیر خراسان
فرمود و تخت مملکت مازندران را فتح نموده و رایت عزیمت بصوب دار السلطنه هرات بر افراشت
و چون بدر کامل منازل و مراحل میگذاشت تا پانزده فرسخی هرات رسید و خبر تفرقه مردم و جلای
وطن از مقام و مسکن شنیده نشانها و استمالت نامها فرستاد و بزرگان و رعایا را بعدل و داد
پیغام داد و پیشتر امیر میرزا و بخاری را که از امرای میرزا سلطان محمد بود و حیدر قلی تعیین نموده
بجانب شهر روان شد و رایات نصرت شعار در ضمان عنایت پروردگار چون آفتاب بی باج برج شرف
نهاد و بمقتضای و اشرقت الارض بنور ربها مهر پیشانی سریر سلطنت خراسان در قبضه فرمان پادشاه
ترکمان قرار یافت و پانزدهم ماه شعبان انوار معدلت پادشاهی بر اطراف دار السلطنه هرات
تافت و جمعی شرفا که در شهر مانده بودند مراسم پیشکش و نثار قیام نمودند و میرزا جهانشاه
اعزاز و اکرام نموده و چون آفتاب در اوج کمال و ذره وار استقلال از نزول جلال فرمود و شکر مواهب
الهی و سپاس مکارم نامتناهی بجای آورده و صورتی که آبا و اجداد او در آیینه خیال محال میدیدند بعین
الیقین مشاهده نمود و بتحت مدینه علیا بگوهرشاد آغا که بتیغ ظلم شهید شده بود و فقه شرایط
زیارت بظهور آورده و از آنجا بباغ زاغان که تختگاه حضرت خاقان سعید بود تشریف حضور ارزانی
داشت و در تعظیم آن بارگاه و فرمودن که هیچکه نامرعی نگذاشت و بر سریر سلطنت و مستقر
خلافت تمکین تمام مقام و آرام ساخت و آفتاب عنایت و سایه مرحمت بر مفارق رعیت
آن مملکت انداخت و در شهر منادی فرمود که هیچ آفریده متعرض و مزاحم مسلمانان نشود
و یساق آنکه نوکر کسی بوده زحمت نرساند و سکه و خطبه بنام و القاب همایون زینت

گرفت و مثال اعلی باصدار فتح نامها اصدار یافت و دبیر روشن ضمیر در تقریر و تحریر منشیر مبین
نمود و مبشر اقبال همراه صبا و شمال باطراف ممالک و اکناف مسالک دایر و سایر شدند
منتشر شد مقتضاء فتح خراسان در جهان **ذکر تسخیر حصار اختیار الدین** حصار اختیار الدین که قلم سحر آفرین
بکرات شرح رصانت و استحکام آن عرض داده و مولانا احمد سیاه دل بسبب استظهار رصانت
حصار و ذخیره بسیار باز نهاده درین وقت که دار السلطنه هرات در قبضه اقتدار میرزا جهانشاه
قرار یافت قاصدان پیش مولانا احمد سیاه دل فرستاده و استفسار نمود که مولوی در چه مقام است
مولانا بر مخالفت اصرار نموده آثار جنگ و جدال اظهار کرد و چون پرتو این خبر بر خاطر انور شاه
شد اثر تغیر در بشره همایون پدید آمد و نشان کین در چین ابرو و جبین مبین ظاهر شد
و بترتیب آلات محاصره و تدبیر ادوات محاربه فرمان داد امرای نامدار و توپچیان کامکار
حصار بارهٔ رفیع مقدار بنیاد نهادند و موازی ده گز ارتفاع کرده گرد حصار از درون و بیرون
شهر بر آوردند و عساکر گردون مآثر چون دوایر افلاک گرد و مرکز خاک احاطه کردند و دایره وار گرد
حصار در آمدند و شرار کارزار باوج کرهٔ اثیر و افلاک تداویر بر آمد از شست قهر عقاب
خدنگ جگردوز پرواز دادند و پیوند مرغ روح را در قفس قالب گشادند در جمیع مواضع بارهٔ حصار ساخته
بودند تیر اندازها باز کرده شده و در هر محل چند کس از تیر اندازان چابکدست باز داشته شد
مرغان تیز پرواز آشیان زاغ کمان چون نسر طایر میپریدند و حکم اندازان در شب تار چشم
با دل مور در رگ سلک میکشیدند و در برابر هر سوراخ حصار ده جوان سخت کمان قادر انداز
بود بنوعی که فی المثل اگر در آن محل باد موی را جنبانیده تیر جان شکار در حال از آن سوراخ
گذر کرده نوک ناوک چو وهم در تنگ و پویی از درون حصار دو چندیده مردم جویی مردم حصار از بیم خدنگ
جگردوز و نوک پیکان آتش افروز از سر رجا پس خزیدند و با هزاران خون دل دم در کشیدند
و لشکر ترکمان بترتیب نقب مشغول شدند نقبچیان چیره دست که بقوت میتین متین سد سکندر
چون قلعه خیبر از بنیاد بر اندازند و کوه بران قوی که بسر تیشهٔ هنرپیشه جبال راسیات و تلال
شامخات را چون خانهٔ زنبور مشبک سازند بجد و جهد بسیار بکار آمدند : با الهام دولت فلک
داد تلقین : که کاوند برج متین را به میتین : گروهی قوی چنگ پولاد پیشه : که چون موم سازند
خارا بتیشه : و ساکنان قلعه دل بر هلاک نهاده جنگ را آماده شدند و قتال و جدال را مهیا

وآماده

و آماده گشته و لشکر نصرت شعار زخم تیر و سهم رفتار سر باره و برج باره حصار را از مردان جنگی خالی
ساختند : هر آن مرد کو بود بر برج بالا : شد از زخم مست و شد از خون معلا : و از فر شکوه پادشاه
جمشید اساس بیم و هراس در ضمایر اهل بنیاد اندراس نهاد و مسرع ترس هم آیهٔ عذاب اینما تکونوا
یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیده بر خواند و عنان تمالک تماسک از دست ضبط و تصرف
ایشان بیرون رفت و مولانا احمد سیاه دل چون ارکان صولت خود متزلزل دید و بنیاد شوکت و حشمت
متخلخل یافت ترکتاز عزم و اندیشه بر صحن ضمیر او وجه تدبیر یافت و صوب صواب آن شناخت
که از ذروهٔ سرکشی و جباری بحضیض تذلل و خواری و تضرع و زاری آید و جمعی را شفیع سازد تا خون او را
درخواست کنند شفعا درخواست کرده میرزا جهانشاه خون او را بخشید و مولانا احمد از هجوم قهر
کوه اندوه در چشم سحاب فکر میساخت و آب حباب طبع آزرمیداد چنگ ترسان و هراسان بود و نسیم
لطف که از سنگ خاره چشمه سلسبیل میگشاد امیدواری تمام داشت القصه با دل متردد میان امید
و بیم و خاطری از اندوه دوران بدو نیم میگفت : منم امروز دلی زنده گیتی بدو نیم : هم آن است منم
که بجان باشد بیم : حال خود پیش که گویم من مظلوم غریب : چاره خود ز که جویم من رنجور رحیم
کردم لشکر اندوه چنان حلقه زدست : که نمی آید با سوی من باد نسیم : جمعه دوم ماه رمضان
از حصار بیرون آمد و تیغ در دست و کفن در گردن زمین درگاه ببوسید و ابر عنایت بر ساحت
زلات و هفوات او باران شد و مرام جسم او از جرایم او را بزلال عاطفت فرو شست
و مولوی در سلک خدام انتظام یافته سر بر خط فرمان نهاد و در حفظ امن و امان قرار و آرام
گرفت و از ملک و ملکت باستبقاء جانی و استبقاء نامی قناعت نمود کلیجی نه جویای
نانی نه در بند جانی : و چنان قلعه که شرح آن در برج دو پیکر میبود و از غایت حصانت صورت
گشادن آن بهیچ وجه متصور نبود باسان ترین وجهی مسخر و مستخلص مفتوح و مسلم شد **بیت**
شهنشهی که بهنگام کین اگر خواهد : ز مغفت قلعه گردون حصار بگشاید : و ضبط و دارایی آن با میر
جلال الدین بایزید امیر بسطام مفوض شد و او که نوال مکن منصب فرمود و چون ایزد عز شانه
آثار لطف خویش در کفایت این مهم ارزانی داشت و انوار فیض فضل بر وجنات کاینات
رخشان گشت و احوال دین و دولت بر وفق مرام انتظام گرفت و قواعد ملک و ملت بر حسب
ارادت انعقاد پذیرفت فرمان فرمود که امثله و احکام حضرت خاقان سعید را ترکی و فارسی

معتبر و معزز داشته تا پرسیده امضا دهند و در جمیع اموری که باحوال جمهور تعلق داشته باشد
متابعت آنحضرت واجب لازم دانند و میرزا جهانشاه روزی چند در شرقی هرات در النگ
گاه دستان گذرانیدند و بعد از آن عزم ولایت هرات رود مصمم گردانیدند و بجنبید لشکر ظفر لوای اخضر

ذکر نهضت میرزا جهانشاه بطرف شرقی دار السلطنه هرات و چند روزی بفراغت بودن

میرزا جهانشاه چون خاطر خطیر و ضمیر جهانگیر از کلیات مهمات خراسان تخصیص دار السلطنه
جمع ساخت و رعایا را که از خدنگ حوادث آزرده خاطر بودند بمراسم مراحم پادشاهانه نواخت
رایات فتح آیات ارتفاع داده اعلام ظفر اعلام برافراخت و لشکر نامحدود و سپاه نامحدود
که مهندس عقل خلقه از شمار آن عاجز آید و مستوفی فهم از حساب آن حیران گردد متوجه ولایت [illegible]
گشتند و امیرزاده محمدی ولد میرزا جهانشاه برسم منغلای روان شد و پادشاه جهان پناه
برسمند براق اندام که چون باد و برق می شتافت و صبا رخنه تعجیل میرفت گرد او را در
نیافت نهضت فرمود و در نواحی لنگر [illegible] استماع نمود که حضرت خاقان سعید احیانا
باین مواضع می آید و مرغزار و النگیست در غایت لطافت و کمال نزاهت و طراوت هوای
جان افزایش صافی تر از چشمه نور و فضای دلگشایش تازه تر از چهره حور از نسیم روح پرور
آن روح فردوس اعلی استشمام می توان نمود و از هوای صحرای آن ابواب فرح و سرور می توان
گشود میرزا جهانشاه میل آن نزهتگاه نموده بآن النگ فرمود ؛ مرغزاری چو طبع اهل حضور
در لطافت بسان چهره حور ؛ صد هزاران گل شکفته در آن ؛ سبزه بیدار و آب خفته در آن
هر گلی گونه گونه از رنگی ؛ بوی هر گل رسیده فرسنگی ؛ و در همان منزل که حضرت خاقان سعید
نزول میفرمود آن پادشاه نیز چند روز توقف نمود و سپاه ظفر پناه تا قصبه اوبه رفته
ابواب عدل و داد پروری گشاد و این اخبار بسار باطراف و اکناف هر بلاد و دیار منتشر
شد و خلایق از مضایق روی باوطان مالوفه و مساکن مانوسه آوردند و باندک فرصتی جمعیتی
عظیم در دار السلطنه هرات فراهم آمد و ماه مبارک رمضان در همان منزل گذرانیده آداب
و آیین عید صیام قیام نمودند ؛ ساقی بیار باده که ماه صیام رفت ؛ درده قدح که موسم ناموس نام رفت

ذکر آمدن ایلچیان و شرح بعضی وقایع و رسیدن اولاد میرزا جهانشاه

در شوال ایلچیان اطراف
برسم تهنیت خراسان آمده تحفهای لایق و پیشکشهای موافق بموقف عرض رسانیدند ایلچی

میرزا

میرزا سلطان سنجر از جانب ولایت مرو رسیده و اظهار موافقت و اشعار مصادقت نمود و از جانب
شروان و شماخی ایلچی میر خلیل الله دربندی آمده هدایای پادشاهانه گذرانید میرزا جهانشاه
انواع محبت و عنایت ظاهر ساخته و ایلچیان را باسب و زر و کلاه و کمر نواخته اجازه مراجعت
ارزانی داشت و امیرزاده یوسف ولد میرزا جهانشاه از مملکت کرمان بموجب فرمان رسید
موجب ازدیاد مواد شهریاری آمد و سبب استحکام اساس جهانداری و میرزا جهانشاه برسم طواف
بطرف ولایت کرخ شتافته چند روز بساط عیش و نشاط و بزم خرمی و انبساط مرتب بود
و از وادی بزرگ از منزل لنگر خانه مرغزار گاه دستان مراجعت نمود و میرزا جهانشاه العود احمد
خوانده بمنزل همایون باز آمد و درین سال نهم ماه ذی قعده مولانا جلال الدین بایزید پورانی
قدس سره که نسیم عالم قدس مشام او را معطر ساخته و فروغ انوار انس بر ضمیر منیر او پرتو انداخته
بود در قریه مذکوره بجوار رحمت حق تعالی انتقال نمود زیاده از نود سال عمر داشت صحابه صحبت
معیشت میکرد و ثقات خوارق عادات از و مشاهده نموده اند در قریه پوران مدفون شد
رحمة الله و درین سال امرا دیوان ترکمان مال از برسر حل حواله داشتند و با آنکه میرزا سلطان
ابراهیم در حوت و حمل گرفته بود اعتبار نکردند و در خلال این احوال مسامع جلال پیوست که میرزا
علاء الدوله و فرزند او میرزا سلطان ابراهیم که از سپاه ظفر نشان ترکمان روگردان شده بود
در ولایت غور بند میرزا علاء الدوله در غور پایان و میرزا سلطان ابراهیم در غور بالا و میرزا
علاء الدوله را اعتماد کلی بر جانب امیر خلیل بود و ولد او محمد خلیل بر سر قرابهادر که از جانب
میرزا سلطان ابراهیم قراول بود شبیخون برد و تمام جهات او را آتش غارت بر باد داد و [illegible]
پیش میرزا سلطان ابراهیم رفت میرزا سلطان ابراهیم پیش پدر کس فرستاد و میرزا علاء الدوله پیغام
داد که قرابهادر غلام منست و مرا از و ذخیره در خاطر بود بنا بر آن این صورت روی نمود و همین
موجب آن شد که پدر و پسر تا صد جان یکدیگر گشتند و از طرفین لشکرها مرتب ساخته آهنگ
جنگ پیش آمدند و مسافت یک منزل رسید امرا و ترخانی شیوه نامهربانی مسلوک داشتند
و لاابالی را بنای دشمنی [illegible] که در جانب این همراهان مروت [illegible] و مجموع بطرف میرزا علاء الدوله
رفته میرزا سلطان ابراهیم باضطرار روی امید بجانب پدر بزرگوار آورد و او فرزند را [illegible] نمود
و امرا ترخانی بعضی که ملازم شاهزاده بودند تحمل تحمل امیر خلیل نیاوردند و دو حوالی شدند

وفات
جلال الدین بایزید پورانی
در قریه پوران
لاسنه ۸۶۲

درین اثنا امیر عبد الله خواجه ترخان که بحکم شاه زاده برسم رسالت پیش میرزا سلطان ابو سعید
بوده معاودت نموده و چون صورت حبس شاه زاده مشاهده کرد طاقت آن حالت نیاورد
و گروه انبوه از ترخانیان ممیزان اتفاق نموده تیغها برکشیدند و شاه زاده را بالضرب است
از حبس بیرون آورده سوار کردند و بجانب ولایت سامغزو و تونک عزیمت نمودند و بار تاج
شاهی بیمن عنایت الهی بفرق فرقد سای او مقرون شد و تخت بخت از دولت مسند نشینی
او تشریف یافت و طبل و علم و خیل و حشم در سلک اهتمام انتظام گرفت و میرزا جهانشاه
چون ازین احوال آگاه شد مصرع چون صبا جهان بپا بایستد جا میرزا علاء الدوله روان ساخت
و چون فرستاده باو رسید و سخنی که داشت بموقف عرض رسانید او را بعنایات پادشاهانه
مستظهر گردانید میرزا علاء الدوله را نهال آمال میوه مراد بار داده و گلبن امید غنچه مقصود
برآورد و از صبا و شمال سرعت سیر و استعجال استعاره نموده روز عرفه عید اضحی بیک
فرسخی اردوی اعلی رسید میرزا جهانشاه جون دولت استقبال فرمود و مراسم تعظیم و تکریم
تقدیم نمود ؛ مران دقیقه که در احترام واجب بود ؛ جناب شاه جهان یک بیک بجا آورد
ذکر جشن عید و ملاقات با ایلچیان میرزا سلطان ابو سعید میرزا جهانشاه روز عید اضحی بعظمت
تمام بر مسند سلطنت مقام فرمود و درگاه جهان پناه بفروغ طلعت پادشاه زادگان
خورشید دیدار مشتری آثار آراسته بود امراء حضرت و ارکان دولت در محل و مقام خود
آرام گرفته و اطراف لشکر از مراکب کوه پیکر و زینهای مرصع بدر و گوهر زیب زینت هرچه
تمام تر پذیرفته مجلسی ترتیب دادند که از سلاطین نامدار و خواقین کامکار مانند آن کمتر واقع
شده باشد و میرزا علاء الدوله را با احترام و اعزاز تمام در آوردند و میرزا جهانشاه پیش آمده
توقیر و تعظیم فرموده در مقام مناسب نشاندند و ایلچیان میرزا سلطان ابو سعید مولانا نجم
عمره مولانا یوسف عطار را در حضور میرزا علاء الدوله حاضر ساختند و میرزا جهانشاه با ایلچیان
با آیین پادشاهانه و یوسون خسروانه ملاقات فرمود و اظهار محبت و وداد و اشعار مودت
و اعتقاد نمود و درین اثنا امیرزاده پیر بداق ولد میرزا جهانشاه که پادشاه مملکت فارس
بود هژدهم ذی الحجه بهرات رسید و باعث بر آمدن او آن بود که چون خبر فتح خراسان
و تسخیر سریر سلطنت شاه رخی در مملکت عراق و فارس انتشار یافت متعاقب آن اخبار

بتواتر

بتواتر پیوست که جمعی مخالفان در اکناف و اطراف خراسان اگرچه از نهیب سرپنجه شیران یلان
چون آهوان وحشی در صحرا و بیابان حیران و سرگردان اند اما انتظار فرصت میبرند و اگر مجال
جدال می یابند دستبردی مینمایند بنابران شاه زاده پیر بداق در عراق آهنگ گوشمال مخالفان
ساخته ساز راه را راست کرده بر بادپایان حجازی کوههای بزرگ فرمود و مانند مسافر جهان
نورد و ماه در قطع منازل دقیقه مهمل و نامرعی نمیگذاشت و چون سیاح آفتاب عالم گرد از کرم
ذره اهمال را محل و مجال نمیداد و چون بدار السلطنه رسید میرزا جهانشاه را چشم انتظار بنور
طلعت حدیقه سلطنت روشن شده خاطر امیدوار بطراوت نو حدیقه دولت گلشن گشت
و هاتف اقبال بزبان حال با او میگفت ؛ گر زین ماه سریع السیر جون باد ؛ بماند سالها
برج تو آباد ؛ زچشم بد مدارش یکزمان دور ؛ که تو نوری و او نور علی نور ؛ و میرزا جهانشاه
نوزدهم ماه مذکور امیر نظام الدین سید عاشور که او در رسم و راه دیوان اعلی مخصوص بخطاب
او بود برسالت معزز و معین فرمود که همراه ایلچیان میرزا سلطان ابو سعید رفته چنانچه
از کمال کاردانی او آید و شاید در اتمام مهمات آنها رسید بجا نماید و از روی تجربه و راه قیاس
بتحقیق پیوسته که اگر لباس ملک پادشاهان بطراز رای صایب وزیران کامل عقل شامل خرد
که در خزانه اسرار ضمیر ایشان گشایند مکام و وقوع حوادث و حدوث وقایع بکمال اخلاص
ایشان اعتقاد نمایند مطرز باشد عقود امور سلطنت نظام نگیرد و از طوفان نوایب اساس
پادشاهی خلل فاحش پذیرد فی الجمله سید عاشور بموجب فرموده عزیمت نمود و چون باردوی میرزا
سلطان ابو سعید رسید که در کنار آب مرغاب بود میرزا سلطان ابو سعید جمعی را برسم استقبال
ارسال فرمود و سید را در مقام مضبوط فرود آوردند و بعد از سه روز اطراف اردو را آراسته
سراپرده و بارگاه با اوج خورشید و ماه بر آمد کنگره و غلبه بتابه که چشم گردون با صد هزار دیده
در اطراف عالم گردیده و مثل و نظیر آن ندیده و شبیه آن نشنیده و چون وجوه لشکر نجوم زینت
صور و زیوری هرچه زیباتر آرایش یافت سید عاشور را در آوردند و چند جا نوره فرنغ
بتقبیل انامل سرافراز شد و میرزا سلطان ابو سعید اخبار میرزا جهانشاه استفسار نموده فرمود که
میرزا جهانشاه چه گفت سید عاشور زبده رساله و محصل سفارة بحسن عبارت با داب شایسته
عرضه داشت که میرزا جهانشاه که فسحت مملکت او از نواحی شام و روم تا حوالی این مرز و بوم است

برهمگنان چون چشمهٔ آفتاب روشن باشد بدین ولایت رسیده و در تخت بخت بفراغ خاطر آرمیده
در این اثنا که قاصدان این درگاه والا آمدند و سخن صلح و صفا در میان آوردند میرزا جهانشاه
بنده را نامزد فرمود که نزد من رسد و آنچه قاصدان رسانیده اند مشافهه و مواجهه معلوم کند
تا قواعد محبت استحکام تمام یابد میرزا سلطان ابوسعید کلمات دلاویز و حکایات مودت انگیز
فرموده معتمدی باتفاق سید پیش میرزا جهانشاه فرستاد و درین اثنا امراء ترخانی ابراهیم
ترخان و برادران او باده طغیان سوار گشته و باده خذلان زار هوا ساخته سر از ربقهٔ مطاوعت
و گردن از طوق متابعت میرزا سلطان ابراهیم پیچیده و پای از جادهٔ خدمت و دایرهٔ فرمانبرداری
بیرون نهاده و راه فرار پیش گرفته عنان وفا از دست دادند • و قا مجونی کس مر سخن نمی شنوی
بهرزه طالب سیمرغ و کیمیا مباش و رو بامید درگاه میرزا جهانشاه آوردند و بعد از شرف
دستبوس بصنوف عنایات مخصوص شدند و آخر ماه مذکور سید عاشور باز آمده اخبار خوش
و آثار مرغوب معروض داشت و امید صلح و صفا داد • بر دل ارباب دولت که بود زنگ ملال
هر کدورت را که دیدی چون بصفایی رفت رفت • و متعاقب سید عاشور قاصد میرزا سلطان
ابوسعید رسید و موافق اخبار سید و مطابق داستان سابق سخنان لایق بعرض رسانید
و از وصول این خبر فرخنده اثر ضمایر و سرایر تمام اکابر و اصاغر خرم و بهجت گشته خواص و عوام
ازین نشاط انبساط تمام نمودند و بفراغ بال در ظلال ظلیل اقبال مرفه الاحوال آسودند ع
جمع شد خاطر از پریشانی وقایع سنهٔ ثلاث و سبعین ذکر عزیمت میرزا سلطان ابوسعید بجانب [illegible]
غواصان بحار آثار و نقادان جواهر اخبار که درهای معنی در سلک نظم داده اند از کنوز رموز اسما و حروف
ابواب شعور و وقوف بر ارباب الباب چنین گشاده اند که چون سید عاشور باز آمده خبر
مصالحه آورد و میرزا جهانشاه که قرب چهار ماه در النگ کاه دستان منزل فرموده بود عزیمت
نمود و بشمال دار السلطنه هرات بدامن کوه مختار آمده بدان جهت و آن عزیمت که در هرات قشلاق
کند ناگاه اخبار متواتر رسید که میرزا سلطان ابوسعید از کنار آب مرغاب بطرف لنگر عزیزان
قدس سره میل نمود و عازم آنست که از جانب ولایت هرات رو در آید و نوعی سازد که
سپاه ترکمان در مملکت خراسان بسر آید و جمعی ترکمه که در قصبه اوبه و آن نواحی داروغه بودند
بعضی گرفتار شده باقی فرار نمودند • رسیدند زنهاریان خیل خیل • که طوفان در باید در آورد سیل

سپاهی

سپاهی بهم کرده چون کوه قاف • همه سنگ فرسای و آهن شکاف • و بموقف عرض رسانیدند که میرزا
سلطان ابوسعید از سواحل جبال راسیات و مضایق تلال شامخات که از غایت رفعت قدم فکرت هیچ آفریده
بر فراز آن نرسیده و در چشم خیال هیچ مخلوقات مثل عقبات آن ندیده با سپاهی که زبان نطاق عقده
بیان از احصاء آن تنگ آید و کمیت خوش خرام قدرا در میدان استقصاء آن پا بسنگ آید گذرانیده
که زخم تیر نسر طایر را از اوج فلک بزیر آرند و تیغ گذارانی که بحدت شمشیر تیز قمر رستخیز از جان بیخ
خونریز برآرند و عرادها که گویی منطقة البروج و معدل النهار را در محور کشیده اند یا دایرهٔ میلی کلی
با قطاب اربعه را با یکدیگر منطبق گردانیده گذر فرموده و آهنگ جنگ جدال و عزم رزم و قتال دارد
و میرزا جهانشاه را از استماع این خبر دود حیرت بسر بر آمده و آتش غیرت در درون زبانه زدن
گرفت و فرمود تا لشکر کوه پیکر گردون پیکار عفریت منظر اهرمن دیدار برق جوش رعد خروش
صاعقه کوش که تعداد آن در عداد هندسه فکر نگنجد تا عقود ابهام و خنصر محاسبان مستحضر دران معرض
پنج مستغرق جنگ و جدال و منتهض حرب و قتال بجانب ولایت هرات روی توجه نمودند و شاهزاده پیر بوداق
که زعیم ترکمه سرامد آن لشکر و جهان پهلوان آن حشر بود برسم منقلای سبقت نموده و آن دو سپاه
خونخوار و آن دو دریای زخار تنگ تنگ دو فرسنگ رسیدند و جوانان جانبین و نو خاستگان طرفین
بپرسون مصاف در اطراف آمدند • تف تیغ و خنجر چنان برفروخت • که در چشمه چرخ ماهی بسوخت
و قراولان رزمخواه و دلاوران آن دو سپاه مردان مرد و دیران صف نبرد حملهای بهادرانه
بهم نمودند و از جام حسام شراب تلخ کام بر یکدیگر پیمودند و جمعی کثیر از لشکر ترکمان گرفتار
گشته و تیغ بیدریغ گشته بر خاک هلاک افتادند و امیرزاده پیر بداق از آن میدان رو گردان شده
و نالان پیش پدر آمده شرح واقعه باز گفت میرزا جهانشاه از مشاهدهٔ این حال خیال محال از دماغ
بیرون کرد و پختن سودای خام کرد و دیگ غرور عشوهٔ ایام داشت از سر نهاد و دانست که پیش گرفت
طمع در مملکت خراسان کردن آتش هادن سودن و آهن سرد کوفتن است • ان کنت تطمع فی خراسان
فدع میات تضرب فی حدید بارد • و بعد بر تفکر و اندیشه و تحیر طریق صواب و صلاح آن کار
مسلوک داشت و تمامی همت بتدارک آن امر خطیر بر گماشت و چندانکه تامل میکرد آن دریا پایان
ساحل او بود و سلوک آن جاده نه بقدر رسیاحت او می نمود ذکر مصالحه فرمودن دو پادشاه
کامران و معاودت میرزا جهانشاه بجانب آذربایجان میرزا جهانشاه دران که در مرزهای

یحیی آباد لشکرگاه ساخته و سپاه غم و اندوه بر ساحت خاطر او استیلا یافته آثار عجز و ضعف بر صفحات
احوال خود مشاهده نمود و پیوسته از جانب دارالملک تبریز ایلچیان میرسیدند و بوقفه عرضه می
میرسانیدند که امیرزاده حسین علی ولد میرزا جهانشاه که مدتی محبوس بود از حبس خلاص یافته
و دست تجری دراز کرده لشکر بسیار جمع آورده همه را العل بدامن و بدر و زر بجوال
میرزا جهانشاه از استماع این خبر سراسیمه مضطرب الاحوال شد و چاره غیر آن ندید که از در
بیچارگی طلب صلح نماید چاره کو بهتر از بیچارگی درحال سید عاشور را در خلوت طلبیده فرمود که به
پیش میرزا سلطان ابوسعید رفته اطراف آن کار فراهم آرد و سید عاشور بار دیگر باردوی همایون
رسیده بوسیله امرا حدیث صلح و صفا بسمع اشرف اعلی رسانید میرزا سلطان ابوسعید فرمود
که این معنی بآن وجه صورت می‌بندد که تمام مملکت حضرت خاقان سعید را که داشته آخر آن
حضرت در زمان حیات برای امیر جهانشاه مقرر کرده اکتفا و قناعت نماید و بران وجه
آینه اعتقاد را از زنگ اغبار نزداید تا چهره مقصود بخوبتر وجهی جلوه گر آید و بعد از گفت و شنید
بسیار و آمد شد بیشمار میرزا سلطان ابوسعید که آینه ضمیرش بصیقل تایید الهی جلا یافته
بود و انوار عنایت نامتناهی بران تافته دانست که اگر ارباب حکمت و خداوندان دولت
در حال مقدرت جانب خصم مغلوب را مهمل گذارند و همتش دشمن مقهور منبسط دل نگذارند مبادا که واقعه
روی نماید که تدارک آن در حیز امکان نیاید و از آنجا که طبع کریم و خلق عظیم او بود التماس
میرزا جهانشاه اجابت فرمود مقرر آنکه تمام ممالک خراسان داخل دیوان میرزا سلطان ابوسعید
شده میرزا جهانشاه بازگردد و متعرض این ولایات نشود و عهد و پیمان بشرایط ایمان
و مواثیق تاکید یافت و مشرب وفاق از شائبه نفاق صافی شد و سید عاشور از سعی مشکور
با حصول مرام و شمول انعام بازگردیده خبر صلح و صفا بر وجه دلخواه بمیرزا جهانشاه رسانید
و لشکر ترکمان از مرغزار یحیی آباد که مقام صلح و صفا بود معاودت نمود و از جانب جنوب شهر
قوریه مرغاب در نیارستگاه عنان عزیمت که بحقیقت عنوان هزیمت بود انعطاف فرمود و سر
آنکار ازین وجه مستحسن بر صفحات احوال ظاهر شد و این رجعت که موجب استبشار
جمهور بود در اوایل ماه صفر فرخنده اثر که مطلع دیباچه فتح و ظفر است روی نمود و میرزا سلطان
ابوسعید را هاتف اقبال بزبان حال میگفت   ز سپاه پیل زورت الخصم چون شد آری

چو زند بپای میلان الجوق ترکمانی   روز جمعه هشتم ماه مذکور امیر سید جلیل ارغون و امیر مبارز الدین
پهلوان حسین دیوانه بشهر آمدند و دروازها مضبوط ساخته حصار اختیار الدین را در قبضه اقتدار
در آوردند و حقیقت آنکه آمدن ایشان درین روز آتش ظلم ترکمانرا که بالا گرفته بود دست کرده ساکن گردانید
و غبار غارت و تاراج که در شهر و بیرون بفلک رسیده بود بکلی فرو نشست و رعایا در مهاد
امن و امان فارغ البال و مستقیم الاحوال آسوده شدند و در مساکن و مقام خود آرام گرفته بودند مدت
روز هجران و شب فرقت بپایان آخر شد زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد صبح امید که بد معتکف
پرده غیب گو برون آی که کار شب تار آخر شد بادرم هیئت زد بعهدی ایام هنوز قصه غصه که در دولت
یار آخر شد ذکر طلوع آفتاب رایت سلطانی و جلوس بر سریر سلطنت خراسان کرت ثانی
قال الله تعالی ثم رددنا لکم الکرة علیهم وامددناکم باموال وبنین عنایت حضرت رب العالمین چون
مملکت روی زمین را چندگاه جولانگاه حضرت خلافت پناهی شایسته سریر سلطنت و جهانبانی
خورشید آسمان صاحب قرانی جمشید ایوان جهانبانی سلطان اقالیم عالم فرمان فرمای
جهان دیدنی آدم مالک ممالک عرب و عجم سالک مسالک فریدون و جم تاجبخش خسروان جهان
تاج ستان سلاطین زمان الممتثل بقوله ان الله یامر بالعدل والاحسان معز السلطنة والعلاء و الدین
میرزا سلطان ابوسعید گورکان گرداینده بود و سراپرده عظمت و جلال او را بفراز این شش طاق
معلق و نه رواق مطبق رسانیده لاجرم بار دیگر آفتاب دولت آن حضرت سایه عنایت بر بسیط
مملکت خراسان انداخت و جانبها ماهچه رسید که از آسیب تیغ تنگ جوانب حوادث که
جفا روزگار به روزگار ترکمان پیوسته بود خلاص ساخت سادات عظام و قضات اسلام
و ائمه و موالی و اکابر و اهالی مضمون این موزون که منتظم در سلک گلوبند است ورد خویش ساخته
میگویند   بحمدالله که از اقبال همای چتر سلطانی   همایون فال شد بومی که بود او بوم ویرانی
القصه چون لشکر ترکمان با حیرت و حسرت فراوان راه ممالک آذربایجان پیمودن گرفتند طلیعه
لشکر فیروزی اثر و مقدمه سپاه فتح و ظفر چون مهر از سپهر مراد طلوع آغاز نهاده چهاردهم
ماه مذکور آفتاب رایت منصور بر سر مزار مطلع الانوار قطب وقت شیخ الکل فی الکل خواجه عبدالله
انصاری قدس سره طالع شد و در رعایت زیارت شرایط تعظیم و احترام ظاهر گردانید
و صلات و صدقات بفقرا و مستحقان رسانید و از آنجا با دولت در رکاب سعادت در آورده

برسمند سپهر پیکر سوار شد و عازم دار السلطنه هرات گشت و تمام رعیت شهر و بلوکات بر سر راه آمده و از
صدق دل و صمیم جان دعا و ثنای پادشاه جهان پناه میگفتند و انواع تحفه و نثار بر سر راه آورده و چون
سلطان کشورستان چون آفتاب بنصف النهار در شمال هرات پیش کوه مختار که آیین سلاطین جم اقتدار است
نزول جلال فرمود و روز جمعه پانزدهم باغ شهر را از فروغ طلعت همایون غیرت افزای فضای گردون
شد رعایا از ظلمات ظلم بسرچشمه حیات عدل رسیدند و خلایق در ریاض رفاهیت و حدایق امن
آرمیدند آنحضرت در تجدید مشاهد علل سعی و اجتهاد نوعی نمود که انوار شواهد و دلایل آن همیشه
جون روز روشن خواهد بود و در تشیید معاقد دین و تمهید قواعد شرع مبین شروع نوعی کرد
که رخسار ایام بذکر حسن طراوت آن کلام سرخ روی خواهد ماند و رسوم محدث و بدعتها مذموم
و آیین جور و قوانین حیف چون عنقا در جهان معدوم شد ستم گر از این کشت از روزگار
بد بس از مرهمان بدروی که منکار ری سکه را از رفع نام او خنده بر لب خطبه از رمی القاب او بلند آوازه
و عالی رتبه تا همایون نام شه را سکه بر دل نقش کرد مهر از مهرش دهان سکه پر زر میکند
منبری کز خطبه القاب او زینت گرفت مشتری گوهر نثار فرق منبر میکند و نماز در مسجد جامع از فروغ
طلعت آنحضرت رشک ایوان خورشید لامع شد و بعد از نماز و عرض نیاز بدرگاه پادشاه کارساز
بمجلس انس و مهبط انوار قدس یعنی مجلس وعظ جناب لاتیماب خواجه شمس الدین محمد الکوسوی قدس سره
که از اولاد امجاد شیخ الاسلام احمد جام بود فرمود و از فواید فواید آن بحر زخار بسیار در شاهوار
و لآلی آبدار در سلک استماع انتظام داد محمد کز احمد گهر یافته لبی معدن از دریافته
نمود از کنفس بصدق صفا فزون از کرامت کم از معجزات مثالیت و روی ز پیغمبران
بیکیک فلسفه فرق اندران و از غرور ضایع کان بسیار و بحر استظهار بمستقر سلطنت معاودت
فرمود از انجا لبی در بر بهانه کرد بدان پر دلی رو بهی خانه کرد بعد از این قرار با خامه بدایع نگار
آنست که تعبیر از خام بخجسته فرجام پادشاه جهانگیر بحضرت خلافت پناهی نماید تا از عهده
وعده که در اول کتاب واقع شده بیرون آید

ذکر نهضت حضرت خلافت پناهی بعزم رزم شاهزادگان و قتل میرزا سلطان سنجر

قال الله تعالی و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض
مالک الملک علی الاطلاق نغرشاه چون خواهد که عنان مملکتی بقبضه اقتدار خلافت شعاری
سپارد اول هر کس که بناخن نخوت سر استکبار می خارد و بدست تایید الهی از پا در آرد و باد شاه

ممالک

ممالک تا قوم احسان هر گاه اراده فرماید که گلشن ولایتی از آب عدالت جوی کشورستانی خرم و سرسبز
سازد نخست خار ظلم از صحن گلزار آن بتیغ ظفر نگار بر اندازد جای دهم شیر نیامی که دید
بزم دو جمشید مقامی که دید موافق این عبارت و مطابق این استعارت حال همایون فال
حضرت خلافت پناهی است که چون سپاه ترکان از مملکت خراسان بیرون رفت و آنحضرت
دار السلطنه هرات را مستقر سریر سلطنت فرموده و یورت قشلاق در ان بلده تعیین نمود
و سپاه ظفر انتساب که ملازم رکاب دولت مآب بودند اجازه یافته معاودت نمودند آنحضرت کل
برآورده کار جزو و کل کرده یک ده هزار سوار نامدار در ظل رایت فتح آیت باز داشت و بر تخت بخت و مسند
دولت اقامت نموده رایت فراغت برافراشت در خلال این احوال بمسامع جلال رسید که
میرزا سلطان سنجر و میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان ابراهیم با یکدیگر موافقت نموده آهنگ
جنگ جدال و اندیشه حرب و قتال دارند و چون خبر قلت لشکر ماوراء النهر شاهزادگان رسیده
بیجوانه در حرکت آمدند و رسل و رسایل بیکدیگر فرستاده و در باب مقابله و مقاتله فصول
پیغام داده اند و در خیال فاسد ایشان آنکه سپاه ظفر پناه بواسطه قلت رجال دست از دو ختن تیر
قتال باز دارند و تاب مقاومت کثرت ترجیح پریشان نیاورند و برین اندیشه عزم رزم جزم کرده
و در حوالی بلده مرغاب بهم پیوستند چون رای آفتاب اشراق بر صحت این اتفاق اطلاع یافت
و شعشعه این اندیشه بر پیشگاه خاطر آگاه پادشاه ممالک پناه تافت رای علی بر عزم جهانگیری
و پریشان ساختن آن فرقه هر جایی قرار یافت و در اوایل حمل که غره سال قبال بود رایات
ظفر آیات از دار السلطنه هرات جنبش نمود و سپاه گردون صولت بهرام سطوت آهنگ جنگ
ساز کرده عزیمت فرمود و هر چند لشکر منصور در غایت قلت بود و مجال جدال در نظر مردم کوته بین
محال مینمود اما حضرت خلافت پناهی بموجب نص کلام الهی کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة
باذن الله پشت استظهار بعون عنایت پروردگار جل شانه قوی داشت و کثرت مخالفان
وازدحام ایشان عدم می انگاشت و رب سپاه چه حسن اتفاق که دولت عبارت از انست لشکر گران
و سپاه بیکران از جانب ماوراء النهر با امرای کبار چون میر سلطان احمد تورتاش و امیر سید فرید ضمیمه
سپاه ظفر پناه آمدند و همای لوای همایون فال ال اقبال نه کرد و باز اعلام ظفر اعلام در هوای فضای
صحرای هیجا در پرواز آمد و دل ادبار کبوتر وار از هیبت عقاب عقابها بهزار اضطراب و اضطراب عزیمت

نزهت داشتند و بسان مرغابی از شکوه شاهین قهر در گرداب تحیر مانده صورت قرار بر لوح اندیشه
می نگاشتند اما جمعی را که از جام حسام جرعه حمام می بایست چشید و از صفیر تیر پیغام جانستان
و لیله بر می بایست شنید بخیال محال داعیه جنگ جدال و اندیشه قتال با خود راست کرده
بودند و میدان جنگ بیقین میبودند و ساز راه محاربه مهیا ساختند و طرح مبارزت و اساس مقاتلت
می انداختند و میان مرد و سر جنس صورت مقابله و شکل مقاتله پدیدار آمد مبارزان روزگار
و جنگ آوران روزگار آتش قتال اشتعال داده شعله انگیز شدند و افواج امواج دریا
حرب را تلاطم آمد | برآمد بهم گرز و تیر و سپر | ز هر سو بر نیزه ها رفت سر | مخالفان بیکبار چون
اقطار امطار فرو ریخته و بزخم تیغ و سنان و نوک ناوک جان ستان در یک لحظه گرد انگیختند
و جمعی از سپاه ظفر پناه تاب مقاومت نیاورده پشت دادند و بگریز نهادند چنانچه بعضی که
از میدان روگردان شدند تا دار الملک سمرقند جایی آرام نگرفتند و از آنجا اخبار غیر واقع
در انداختند و آوازه انهزام آنحضرت منتشر ساختند و سمرقند بنوعی بهم برآمد که فرصت یاب از اهل
فتنه انگیزی در دماغ رسوخ یافت و اشرار شر و شور در اطراف و اکناف آن بلده تافت
و همچنین در تمام ولایات خراسان تا استراباد و مازندران این سخن دروغ شایع شد
و کس در ممالک و ناحیتی طامع گشت القصه چون سرود لشکر بهم برآمد لشکر قوی که در ظل رایت
حضرت خلافت پناهی بود جنبش نمود و بتایید عنایت پروردگار و قوت بازوی کامکار حمله
فرمود | لشکر عزم شهی با شد علم لا ینصرف | در مقام کسر از آنش فتح شد قایم مقام
کرکس تیرش چو از زاغ کمان گیرد هوا | بوم شوم جان بدخواهان شود جغد حمام | می نهد سر در کنش
چون آب تیغش نمود کاب تیغش بر سر بدخواه میکرد دوام | و جمعی دلاوران دل از جان برداشته
و فوجی جانسپاران در راه پادشاه عدم انگاشته باشتعال آتش قتال اشتغال نمودند و از
جام حسام دور جور بر یکدیگر پیمودند تیغ از شراب خون دلیران سرافشانی چون مستان آغاز کرد
و نیزه بغارت جان نهاد دست تطاول دراز کرد تیر سفارت اجل را دهان گشاده و تیغ مهابت عمل
زبان داده هرچند تیر تطاول نمود سپر تحمل فرمود و هرگاه گرز زور بر دستی اظهار کرد درع فروتنی
اختیار کرد | بخونریزی روان شد تیر دلدوز | دلی مجروح جانی می ستد مزد | دهان در گوش
مردم کرده سوفار | سخن میگفت کاینک نوبت کار | مبارزان تشنه شمشیر گشته | بخون آشامی از خود سیر گشته

همی خندید زخم از بیکل مرد | بخنده گریه خونریز میکرد | بگرمی توسنان چون برق گشته | میان آب
آتش غرق گشته | و هنوز ساعتی نگذشته بود که صدای اذا و ما النصر الا من عند الله باوج خورشید
و ماه رسید و انوار عنایت الهی از مشرق دولت حضرت خلافت پناهی دمید میرزا سلطان سنجر
و میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان ابراهیم با دلی از اندوه و بیم بر وفق نیم بیکبار پشت دادند و بار
زرین بیم روی بهزیمت نهاد و میرزا سنجر نامراد بزخم سنان جانستان سینه مراد مجروح شده گرفتار
گشت | یکی تیره زد بر پس پشت او | نگونسار شد تیغ از مشت او | گرفتش گریبند سپه مرادو
زدش بر زمین داد مردی بداد | و او را دست و گردن بسته بپای سریر اعلی آوردند و نسخه قتل
او فرمان داد و امرا شیخ ذوالنون و محمد بیک را در عقب فرستاد و مردان دیگر در پی فرار ایشان
و این واقعه اواسط ماه جمادی الاولی بظهور آمد حضرت خلافت پناهی بر الطاف نامتناهی شکر حضرت
الهی بجای آورد و با امرا و بهادران که داد مردی و مردانگی داده بودند کار گرفت و بمرکب ابواب
و مناصب ارجمند اختصاص داد و مثال آسمان امتثال بتحریر فتحنامها نفاذ یافت و دبیر خوش رقم
صحایف بلاغت شعار مشتمل بر استخلاص بلاد و امصار در قلم در افشان آورد و عقود معانی خوب
در سلک الفاظ مرغوب نظم داد و امثله و احکام باطراف ممالک فرستاد و سر میرزا سنجر بهرات
آوردند و میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان ابراهیم که طناب عناد تاب داده بودند و فتنه
خفته را بیدار کرده در اشتداد لف کارزار و سموم آتش پیکار چون بادهای گشتند و از جولانگاه
میدان تا موضع فرینان که از توابع ولایت سبزوار است در هیچ مقام قرار و آرام نگرفتند
و همه راه آب شور و خار مغیلان را راح و ریحان شمردند و در صفت فرار ایشان محرر میشود
علاء الدوله میرزا گریز از جنگ | و گرد اسپانش فریدون بود | پسر گر گریزد مکن عیب از آن | پدر نیز
بهنر چون بود | و حضرت خلافت پناهی مرادها عظام امیر علی فارسی و امیر سید فیصل را بر سم تکامیشی قفای
گریختگان ارسال نمود و موکب همایون بجانب هرات عود فرمود ذکر معاودت رایات فتح شیمی جلال
حضرت خلافت پناهی چون بعون عنایت الهی رای جهانگشای از کلیات مهمات فارغ ساخت
و اطراف و جوانب بلاد و امصار مملکت خراسان را از آسیب تعرض بی باکان باز پرداخت
لوای نصرت نمار ابر سمت دار السلطنه هرات که مطلع خورشید دولت و مشرق صبح سعادت است حرکت داد
و جناب شیخ الاسلام قدوة نحاریر الایام برهان الشریعة والملة والدین خواجه مولانا ادام الله تعالی

ایام حیوة که آفتاب آسمان خاندان صاحب هدایت و چراغ دودمان آن زمره عنایت است در
ابتدای سلطنت حضرت خلافت پناهی بخراسان آمده چند سال مقیم بود و باز بموجب استدعای
آن پادشاه در زمان سلطنت میرزا ابو القاسم بابر عود نمود چنانچه شرح این سخن در محل آن مسطور
در ذیلا چون دولت و سعادت ملازم بارگاه جهان پناه بود حضرت خلافت پناهی انعام عام
و اکرام تمام شامل احوال جناب شیخ الاسلام ساخته اجازت مراجعت فرمود در خلال این حال
جناب لایتناهی صاحب کرامات ظاهر حاوی مقامات باهر خواجه شمس الملة والدین محمد الکوسوی
ثم الجامی از سرای فانی بجاوای باقی رحلت نمود و در قبله مسجد جامع در سرایی که توطن داشت مدفون
گشت حضرت خلافت پناهی از استماع این خبر متاثر گشت چه حسن ارادت و اعتقاد نسبت
با جناب ارشاد مآب بکمال انعقاد داشت و حکم همایون نافذ شد که بر سر مزار بزرگوار قبه عالی و عمارت
متعالی سازند و امة الموفق و موکب ظفر نشان بعد از چند گاه که در نزهتگاه بادغیس بنشاط
و عیش گذرانیده بود عنان دولت بجانب ییلاق کوه کیتو انعطاف فرمود و در فضای جون
فردوس برین دلگشا و انواع ریاحین آن بستان برگ درختان برون از حد احصا فرود آمد
در ذیل البیع علی رسید که امرا که در قفای میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان ابراهیم رفته بودند
سرعت سیر از برق و باد استعاره نموده شتافته بودند و تا قصبه مرغیان رانده آنجا خبر یافتند که حاجی
گریخته بطرف بسطام رفته و گروه انبوه چون میرزا خلیل ولد میرزا صالح و امراء برلاس و
سایر الناس از پدر و پسر رو گردان شده پیش میرزا سلطان حسین که در زمان ترکمان بر ولایت
جرجان و مازندران مستولی شده بود در آمدند و این سخن محتاج بیانست **ذکر مبادی احوال**
پادشاه اسلام پناه میرزا ابو الغازی سلطان حسین بهادر میرزا سلطان حسین بن میرزا
منصور بن میرزا بایقرا بن میرزا عمر شیخ بن حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان مدتی مدید
بفرموده میرزا سلطان ابو سعید در ارک سمرقند محبوس بود و باز از حبس خلاص یافته از جیحون
عبور نمود و ملازم میرزا ابو القاسم بابر شده آن نیک اخلاق شاهزاده را احترام تمام فرمود
و مبلغ صد هزار دینار کپکی علوفه تعیین نمود و میرزا سلطان سنجر از خراسان گشته گاه
جان او شد و او در گروه ان در بیابان و ریگستان خوارزم در آمده متوجه استراباد گشت
در اثنای راه امیر بابا حسن که از صدمه لشکر ترکمان گریخته عزم ملازمت میرزا سلطان حسین داشت

با او رسید و با استظهار لشکر بسیار غرور و پندار او را بران داشت که در مقام مقاتله و محاربه آمد
هر چند پادشاه ابو الغازی را اندک مردمی بیش نبود فتح و ظفر را از حضرت عزت دانسته دل از عون
عنایت پروردگار بست و بیک حمله بهادرانه سپاه دشمن را شکست و بابا حسن قتیل آمد و حکم فرمود که
مردم بابا حسن را کسی تعرض نرسانند و تمام لشکر و جهات او در قبضه اقتدار سپاه نصرت شعار
قرار یافت و اسباب سلطنت مرتب و مهیا شد و ترتیب تمام بجانب استراباد رفت
و حسین بیک ترکمان از ابنای عم میرزا جهانشاه بفرمان او حاکم استراباد بود چون خبر عزیمت
پادشاه ابو الغازی استماع نمود و دانست که نزدیک رسیده با هشتصد سوار نامدار ایلغار
کرد و روز جمعه رانده و شب تا صبح رانده از احوال میرزا سلطان حسین خبری نیافت و چون
از کوفت راه میل خواب و آسایش نمود و از شام تخت بد در وقتی که بیدار می باید بود در خواب
پشته رفته بفراغت غنود و بحسب اتفاق پادشاه ابو الغازی نزدیک همان پشته شب
بخیر و سعادت گذرانیده بود و هنگام صبح پای دولت در رکاب سعادت آورده عزیمت
فرمود و غافل از انکه دشمن دران نواحی خواهد بود در اثنای راه سپاه ظفر کمین و ترکمانان رفته و
احوال حسین بیک معلوم کرده همان ترکمانان مخبر شدند و لشکر فیروزی اثر بغفلتگاه ترکمانان
رسیده و از چهار طرف در آمده بر غوغا کشیدند تو گفتی مگر شد قیامت پدید سرافیل صور
قیامت دمید و تیغ بیدریغ در لشکر ترکمان نهادند و باندک زمان اکثر مخالفان بر خاک
هلاک افتادند و بسیاری در چنگ اشباه گرفتار شدند و حسین بیک نیز اسیر گشته پای بند تقدیر
و تراکمه را فی الاوصاف در میدان استراباد در آوردند و بیشتر را بتیغ انتقام گذرانیده حسین بیک
بردار کرد و دلاوران لشکر منصور باتفاق سرداران ولایت جرجان تیرباران کردند و میرزا
سلطان حسین بر سریر مملکت استراباد تمکین تمام مقام و آرام فرمود و میرزا جهانشاه
در هرات چون این خبر استماع نمود تزلزل در ارکان مملکتش افتاد القصه جمعی که از میرزا علاء الدوله
و پسر او روگردان شده باستراباد در آمده بودند پادشاه ابو الغازی ولد میرزا صالح را صلاح
گذاشتن ندانست و براهی روان ساخت که امید باز آمدن نیست و دیگران را مقید بازداشت
چه آوازه آمدن میرزا سلطان ابراهیم دران حوالی بجمعیت پیوسته بود و جاری اوراق
عبد الرزاق دران زمان که بموجب فرمان برسالت جرجان رفته بود بعضی زین صور

برای العین مشاهده نمود و پادشاه ابوالغازی منشی سطور را اجازت مراجعت ارزانی داشته
وسکه وخطبه بنام والقاب میرزا سلطان ابوسعید موشح ساخته قاصدی مصاحب بنده تعیین نمود
وبا تحفه و پیلاکات بجانب دار السلطنه هرات ارسال فرمود وچون بهرات رسید میرزا
سلطان ابوسعید هنوز در ییلاق کوه کیتو بود وانجا بشرف ملازمت استسعاد یافته
اخبار بعرض همایون رسانیده وملایم رای اعلی آمد

ذکر نزول موکب همایون در هرات

رایات حضرت خلافت پناهی چندروز در ییلاق کیتو گذرانیده عازم دار السلطنه هرات شد همای
خورشید فر بال اقبال باز کرده وباز چتر آفتاب پیکر سایهٔ شرف بر مفارق جهانیان گشاد
وتخت بخت قوایم فرقدسای بر فرق مشتری نهاد وعنان سمند جهانگشای بصوب مستقر
خلافت منعطف گردانید وطنطنه مقدم همایون از ایوان کیوان گذرانید وهم ارباب ال
منزل بمنزل استقبال مستعجل رسیده بزبان حال مضمون این مقال باد امیر سانیدند
بازآ که طلعت خورشید سیما میرسد چشم روشن شد که نور دیدهٔ ما میرسد وداعیان مردم
چون انظار انجم چشمها برشاه راه انتظار نهاده وچار دار برای دوام دولت دستها
گشاده میکنند تا باید بادا نثار روزگار دولتش دولتی کز حضرت ایزد تعالی میرسد
وسه شنبه بیستم شعبان در دار السلطنه هرات نزول فرمود بطالعی که از آن مشتری سعود
وبعد از چند روز که سریر سپهر یاری وافسر کامکاری بذات همایون صفات زیب وزینت
یافت واز پرتو رای عالم آرای انوار سعادت بر اطراف آن بلده تافت قاصد پادشاه
ابوالغازی بوساطت امرا وعظام بشرف تقبیل انامل فیاض سرافراز شده پیشکشهای
لایق بموقف عرض رسانیده سخن سکه وخطبه در محل لایق گذرانید ونقد آن معنی بمبلغی
گرامند از وجه سرخ وسفید که بنام خجسته فرجام آرایش یافته بود تمام عیار نموده درانید دربار
قبول خسرو فلک احتشام رواج ورونق تمام یافت وفرستاده حاجات وملتمسات رفع
نموده باجابت مقرون شد وفرستاده را رعایت عنایت فرموده اجازت مراجعت ارزانی
داشت

ذکر عمارت نمازگاه دار السلطنه هرات

درین اثنا رای اعلی اقتضا فرمود
که بموجب انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر نمازگاه که در دامن کوه مختار واقعست
وچون ارکان بنیان وشمشان اختلال باحوال آن راه یافته بود بمجال عمارت بانه آید بل اساس

جدید

جدیده چون بنیاد سلطنت آنحضرت استوار وبنا رفیع چون ارکان خلافت پایدار بنیاد نهاد
بهمین کار شاهانه سنت در تاج داری که بنیاد دین را دهد استواری ومعماران حاذق وبنایان
مدقق ومهندسان باریک بین وسرکارداران امین باشغال عمل واستعداد اکثر محل قیام
نمایند و رها بدادکه معمار گره زمین از فراز چرخ برین جبههٔ استعمار ممالک خاک بر سر دیوار افلاک
قدم نهادی اهل حرفه در عمل مخصوص شروع نمودندی وفلک مثال از حرکت نیاسودندی وبهنگامی
که کفه روز بار از عمود معیار معدل النهار متمایل گشته بتدریج بر سطح افق غربی نشستی ترازوی جزای
اجرت پر آرزوی احراز مثوبت بر داشتندی وهمه شاکر از سعی مشکور وراضی از عمل مبرور
بمنازل خود رفتندی تا بسعی واجتهاد تمام کمال الدین میرک حسین بدرشید خواجه شمس الدین محمد
صاحب دیوان آن بنا را در غایت حسن بها ورونق وصفا خلعت تمام وحلیهٔ اختتام پوشید
ودرین ولا امیر جلال الدین سید فرید بهادر که بمزید اعتبار سرامد امرای روزگار بود وبموجب فرمان
بمحافظت یزد توجه رفته بود عود نمود وصاحب اعظم خواجه شمس الدین محمد که عالی منصب وزارت جامه
بود بر قامت او دوخته در صحبت امیر بشرف دستبوس حضرت اعلی مشرف شد وبار دیگر بعهدهٔ
دیوان نشست وزمام حل وعقد وعنان قبض وبسط مهمات از جزئیات وکلیات بکف کفایه
وقبضهٔ درایت او سپرده آمد واو بحسن تدبیر که پایداری دولت بی دستگیری او ممکن نگردد آب رونق
مملکت خراسان باز آورد وبیمن قلم فرخنده رقم که دستکاری تیغ بی دستیاری او صورت
نبندد آتش شر وگرد فتنه فرو نشاند وبمهارت کاردانی ومهابت فرمان روایی آثار زراعت
وعمارت بوضوح رسانید ومملکت خراسان را که بکلی رو بخرابی داشت باندک فرصتی معمور گردانید
وعقلا هیچ کار از وزارت مشکلتر ندانسته اند ومتصدی این منصب را همت عالی وعدل محبوب انصاف
عزیزی وعقل کامل وفضل شامل وخلق کریم وطبع جواد ومنظر بهی ومخبر جمیل وفهم نزدیک وغور دور
وقول بی کلال واستماع بی ملال ودیانت بی غش ولطف بی عجز وعنف بی غضب وتواضع مقرون
بمهابت وتبحر در حساب وکتابت وتفنن در اصالت واصابت ضرورت باید تا معرفت جزئیات
آداب سلطنت ودانستن مقادیر طبقات خلایق بروجه لایق دریابد وادراک مواضع توفیر وتقصیر
حاصل آید وهنگام تعجیل در تحصیل اموال موسم مدارا با رعایا در جمیع حوالها این مقدمات منضم
شود واکثر وزرا را استظهار بالاخذ کامل واعتمادی زیاده از تصور او تمام ووثوقی فزون از ادراک

اهتمام بعنایت و عاطفت حضرت پادشاه نباشد یک شخص از عهدهٔ کار بزرگ بیرون تواند
آمد و کار مملکت نظام و حال سلطنت قوام نگیرد و نپذیرد ع ز وزیر و وزیر که این طمعا آن شه کرا بنا رتبت
ستوده داشته اند اشتقاق نام وزیر ع پناه خلق و محل تحمل اثقال بود بعنایت حضرت مستحکم وزیر
جهانبانان همه باشد منتظم احوال ع چو عقد گوهر سیراب از انتظام وزیر **ذکر فتح حصار نیره تو و قتل میر**
که آن قلعه را بتغلب فرو گرفته بود حصار نیره تو که وصف حصانت و ذکر رصانت آن بکرات
گذشت درین ایام مفتوح گشت و شرح آن چنانست که چون حضرت خلافت پناهی خاطر خطیر
و ضمیر آفتاب تنویر از جانب اعدا فارغ ساخت پرتو التفات بر تسخیر قلعهٔ نیره تو انداخت
و جمعی را بمحاصرهٔ آن تعیین نمود و دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد را مقرر فرمود که بکنار
آن قلعه شتافته مداخل و مخارج آن را احتیاط نموده موضع ساختن مقابل کوب معین سازد
و خواجه بموجب فرموده عزیمت نمود و یک دو موضع مناسب آن کار قرار داده باز آمد و شرح آن
بموقف عرض رسانید و تدبیر وزیر روشن ضمیر موافق رای جهانگیر آمد و خدمت خواجه بازگشته
بساختن مقابل قیام نمود امیر جلال الدین سید فرید بهادر نامزد شد که عازم آن طرف گشته
باتفاق سعی و کوشش نماید و امیر کبیر و صاحب صایب تدبیر نظام الدین علی استادکی نمودند که مزید بر آن
متصور نتواند بود و در اندک زمانی کارها ساخته شد و جمعی بر سر آن کار تعیین نمود
و فرمودند که قلعه را حصار دهند و مردود دولتخواه همراه درگاه عالم پناه آمدند اهل قلعه چون
دانستند که مقاومت با جنود مسعود آسمانی در حیز قوت و قدرت انسانی نیست متحیر و ازان
کار سراسیمه و بیقرار شدند و چشم روزگار بر مرصد انتظار که دولت روزافزون چه شعبده انگیزد
که خار آن اندیشه از شاهراه اقبال برخیزد و گوش زمانه برامید صدا این ترانه که طالع فرخنده از کجا
کدام اختر سعادت نظر از افق فتح و ظفر طالع گرداند که کوکب منحوس آن زمرهٔ منکوس را از ذروهٔ
آن حصار از فلک دیدار در گرداند تا درین اثنا میان آن فرقه اشتباه تفرقه و اختلاف عظیم ظاهر شد
و بر کار از جمعی متوهم گشته بعضی را بقتل آورده و باقی ازو هراسان شده بالکلیه مشورت کردند و
گفتند که مخالفت با بندگان حضرت و موافقت با این مطرز نکبت عین شقاوت و محض ضلالت است
و با خود قرار دادند که او را از میان بردارند و مکتوبی مشتمل برین معنی بجانب امرا که کار محاصره
میساختند انداختند و صبحی که المبارکه فی المبارکه تیغها کشیده بر سر او تاختند و سرش از تن جدا کرده

به بابر میرزا حمی فرستادند ع بخاست ولوله در شهرها و سران هر سر که بجای خود نباید ببرند و خاطر
همایون از طرف آن مهم فراغتی حاصل آمد و این فتح فرخ اوایل ماه مبارک رمضان میسر گشت
و در اواسط همین ماه خبر وفات میرزا سلطان ابراهیم در افواه افتاد و بتحقیق پیوست که ع
رفت تا عالم دگر گیرد **ذکر وفات میرزا سلطان ابراهیم** میرزا سلطان ابراهیم چون باتفاق از
معرکهٔ واقعهٔ سلطان سنجر خان برتافت تا حدود دامغان در هیچ منزلی مقام و مکان قرار و آرام
نیافت و در ان نواحی پدر و پسر از یکدیگر جدا افتادند و میرزا سلطان ابراهیم معاودت نموده
قاصد ولایت مشهد مقدس شد و لشکر بسیار و حشر بیشمار در جیش او جمع آمدند و قاعدهٔ فتنه و فساد
و اساس جور و بیداد بنیاد نهادند و چون طراز سلطنت و طغرای خلافت بنام سعادت فرجام حضرت
خلافت پناهی مطرز و موشح شده بود و کسی که در آن اوان در مملکت خراسان خیال جدال
و داعیهٔ سرکشی و استقلال در دماغ داشت و صورت فرمان روایی بر لوح اندیشه می نگاشت
میرزا سلطان ابراهیم بود حضرت مالک الملک عظم سلطانه جهت آسایش عباد و عمارت بلاد و ارض
امصار و بلاد جهانرا از فتنه و فساد ایمن گردانید و عالمیان را از ظلمات ظلم بسر چشمهٔ زلال عدل رسانید
و میرزا سلطان ابراهیم را در اثنای راه مرضی صعب بر مزاج طاری شده ضعف قوت گرفت و حال
نیک بد شد چنانچه دست تصرف طبیبان امین علاج کوتاه گشت و امراض متضاده که علاج مرضی
سبب تقویت دیگری بود روی نمود تدبیر انسانی با تقدیر آسمانی عاجز آمد قضا آسمانست این
دیگرگون نخواهد شد و علامات موت و امارات فوت بر صفحات احوال او لایح گشت و مرغ روحش
از تنگنای قفس قالب مظلم عنصری پرواز کرد و با شهباز سدره هم آواز شد اگر بمرگ بودی پادشاهی
بسی دعوی که رفتی در خدایی و چون این واقعه بوقوع پیوست و بر همه لشکر صدق خبر متحقق گشت
هر یکی بجانبی گریختند و خاک بیوفایی بر فرق روزگار ریختند و اندکی شیوهٔ وفا ورزیده نعش او را
بهرات رسانیدند و ششم شوال در مدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا در گنبدی که مدفن خلد
میرزا بایسنغر بود مدفون شد بجای تاج چه بر آسمان تخت برد بجا و مجد عاقبت رخت برد
و حقیقت آنکه قوت و دولت حضرت خلافت پناهی باندک فرصتی جمیع سلاطین که در مملکت خراسان
لوای سلطنت باوج استقلال بر آورده صدای نقاره و نفیر بنده تا فلک اثیر رسانیده بودند نابود
گردانید تخصیص این سه پادشاه که از درگاه بعزهٔ لمن الملک میزدند و مناسب این مقال ابیات

جون سر هلال از اشعار جون در شاهوار استاد نحریر ظهیر در سلک تحریر و عقد تقریر انتظام می یابد
خاقانان ترا هر یکی بنوع دگر زمانه در فن آخر الزمان افکند یکی ببرد و دگر را فکند بخنجر و تو
کلو برید و دگر را ز خان و مان افکند و حضرت خلافت پناهی فرمود که رسم آتش و طعام و تحفات
کلام ملک علام بجای آوردند

ذکر ولادت امیرزاده شاهرخ و ترتیب جشن همایون

عنایت ملک وهاب بموجب نص یهب لمن یشاء الذکور حضرت خلافت پناهی را کوکبی فرخنده و اختری
درخشنده و فرزندی شایسته سریر فرمانروایی و دولتمندی مناسب مسند پادشاهی ارزانی داشت
و وارث سلطنت آنحضرت را باوج سپهر برین برافراشت و چون این مولود عاقبت محمود در دار
هرات جانرا بنور ظهور مشرف فرمود و از صلبیه سلطان بحکم صلبیه میرزا علاء الدوله بوجود
بود آنحضرت رعایت مناسب نموده و میرزا شاهرخ نام نهاد امید قوی میدهد که او ایام جوانی
بسر رساند که در دولت و اقبال بکمال سلطنت و استقلال رسد انشاء الله تعالی و قاطبه عقده
آفاق است که عنایت ملک خلاق هرگاه خواهد که تاج خلافت بجواهر زواهر آراسته دارد لآلی
بزرگ قیمت از بحر کرامت و یواقیت گرانمایه از معدن عنایت بیرون آرد و نفیس ترین
دری از دریای وجود و شریفترین دری برج سپهر جود پادشاه اولاد امجاد و نجابت اعقاب سعادت
انتسابست که قامت استقامت دولت سرو آسا نهال اقبال ایشان نشو و نما میگیرد و خیابان
گلزار سلطنت بطراوت غنچه نوخیز شان رونق و بهار می پذیرد و چون در شهر رمضان میمن مقدم
این فرزند سعادتمند مشرف شد و آفاق باشراق نور ظهور می پذیرد و چون در شهر رمضان
میمن مقدم این فرزند سعادتمند مشرف شد و آفاق باشراق نور ظهور پرتو حضور او منور گشت
و آیات جهان گشایی در جبین مبین او بیان لمعان صبح سعادت ساطع می نمود و دلایل فرمان
روایی در غره همایون او مشعشع آفتاب لامع بود حضرت میرزا سلطان ابوسعید در ایام عید بطالع فرخنده
و بخت سعید بترتیب جشن پادشاهانه اشارت فرمود و امرا و کبار و اهل اعتبار حسب عسکر و ارباب دول
پر حلاوت جند چاکر خدمت بسته بتزیین آن بزم بهشت آیین قیام نمودند و هرچه مناسب آن جشن
همایون بود مرتب مهیا فرمودند و حضرت خلافت پناهی هنگام بنصف النهار خورشیدوار بر فراز
تخت گوهرنگار بر آمد و بساط بارگاه از طبقهای زر و گوهر گرانبار گشت جامه زربفت آفتاب و انجم
قبای اطلس صبح گردون گشت و آنحضرت دست دریانوال ببذل اموال برگشاد و جهان را اصلای جود

و نسخه در داد و اعیان خراسان خاصه اکابر دار السلطنه هرات بمواهب انعام و مواهب اکرام بهره‌ور
و محظوظ شدند و بعین عنایت و نظر مرحمت ملحوظ گشته و چون جشن همایون بنشاط عید مقرون بود
خامه سحرآثار بدایع نگار ید بیضا نمود و ترجیعی در تهنیت عید و مدحت حضرت سلطان ابوسعید بر لوح
روزگار نگاشت چند بیت از اول آن درین صفحه بصورت نمودار یادگار گذاشت بیت
چون عید و نوروز شد ایوان عید * که نهد از فرق فرقد ذیل شادروان عید * کلک قدرت چون نوشته بر فلک
این هلال کو گویا برنامه دوران کشید عنوان عید * میکشد ابروی ماه نو اشارت هر زمان
سوی جام می گرد اینست در دوران عید * تا بمیدان فلک بنمود چوگان هلال * گوی خور شد خرم
چوگان عید * حلقه شد ماه نو امشب زان بمیدان سپهر * تا رباید رمح شاه امروز در میدان عید
آفتاب آسمان عدل سلطان بوسعید * شاه دریادل جهان عقل سلطان بوسعید * و چون صورت
خوب و شکل مرغوب که در آیینه خیال متصور بود در آن زمان مجلس انس بنحو بهتر وجهی نمود
حضرت خلافت پناهی بموجب فرموده الهی فرمود که اسباب ملاهی و مناهی از روی بساط نشاط
چون مهره نرد برچیدند و تخت نرد و نبرد از چرخ مشعوبه باز چند بازی پیش میبرد عنان التفات بصوب
کلیات مهمات معطوف ساخت و باستقامت احوال جمهور و انتظام مصالح امور پرداخت
و جمعی از امرا معتمد امیر غیاث الدین علی فارسی برلاس را جهت فتح قلعه عماد بصوب ولایت طوس
فرستاد و با وجود چندین فتح همایون که بعنایت ملک بیچون درین سال میسر گردانید و هر چه دلخواه
بندگان درگاه بود باسانتر وجهی بایشان رسانید همت عالی آنحضرت آنرا قناعت نمی نمود
و همچنان در بند استخلاص سایر ممالک و استفتاح باقی مسالک میبود آری * هر فتح کاسمان بنهد سر
منتهای کار * چون بنگری مقدمه فتح دیگرست * انه مفتح الابواب

ذکر فتح قلعه عماد و عزیمت آنحضرت بصوب حصار نهشم

واقفان مواقف اخبار و عارفان معارف آثار بر وجه استقرار و طریق
استخبار روایت کرده‌اند که قلعه عماد حصنی است که باره او در رفعت از ایوان کیوان گذشته و دیده انجم
و افلاک در مشاهده آن خیره و حیران گشته کوهی راسخ در کمال رفعت و متانت و سپهری شامخ
در غایت مناعت و حصانت و میرزا علاء الدوله آنرا عمارت و مرمت فرموده و خزاین و دفاین بآنجا
نقل نموده و در زمان دولت میرزا ابوالقاسم بابر مفتوح گشت و شرح فتح آن در سالهای گذشته
گذشت و بعد از فوت آن پادشاه مرحوم امیر بابا حسن که داروغه استرآباد بود آن قلعه را گرفته

دل وران ببست واز جانب خود کوتوال قلعه محمد دیوانه نام نصب کرد وچون باباحسن در مصاحب
میرزا سلطان حسین بقتل آمد محمد دیوانه دران قلعه متمکن شد ودر اطراف واکناف آنحصار
باتفاق جمعی اشرار هرچه بی راه بود غارت کرد وانچه براه بود هم برداشت وحضرت خلافت
پناهی عنایت نامهٔ مشتمل بر استمالت درصحبت قاصدی فرستاد وامتثال مثال ننمود
از قلعه بیرون آمد وچندگاه درحوالی مشهد تعلل نمود تا آن زمان که امیر علی فارسی باو رسید چارهٔ
بجز تسلیم چارهٔ ندید هرگونه احمال واثقال که دران قلعه داشت بیرون آورده کلید قلعه را به
وامیر علی فارسی خبر فتح بدرگاه عالم پناه فرستاد وآنحضرت را ملایم مزاج همایون آمده خلعت
خاص وکمر وکلاه عنایت فرموده راه وجاه او را از اقران گذرانید وحضرت ذو الجلال این
فتح همایون فال واسط ماه شوال میسر گردانید وفرمان قضا جریان نفاذ یافت که قلعه را ویران
ساخته از بنیاد براندازند وبرج وباروی آن را چون قصر آرزوی دشمنان ویران سازند ❁
حصاره دره برج وباره نماند ❁ مران دره دار بیخ داره نماند ❁ وموکب فلک احتشام اواسط ذی القعده
الحرام بطرف حصار بیزه توجه نهضت نمود وآن حصار فلک مدار از فروغ طلعت سلطان
کامکار غیرت فزای طلعت خورشید عالم افروز شد وصورت قلعه در آیینهٔ ضمیر منیر نهایت
مستحسن نمود وچون در اطراف وجوانب آنحصار محل زراعت بسیار است واین سخن شهرتی
دارد که زراعت او صدوی حاصل میشود آنحضرت فرمود که ملک ناصر سمنانی هرجا امکان عمارت
باشد تخم وعوامل داده مزروع گردانند وفرمان اعلی صادر شد که ذخیرهٔ بسیار بحصار درآرند
ومصالح قلعه داری مرتب ومهیا دارند وخواجه حسن انباردار برسم توالی مقرر شد واعلام ظفر
اعلام بجانب دار السلطنه هرات عود نمود ماه رایت آفتاب سیما سایه همایون بر مطلع خورشید
دولت انداخت وسراپردهٔ رفعت سر بعتبهٔ آفتاب افراخت ودوم ماه ذی الحجه بدار السلطنه باز
رسید **ذکر وفات میرزا شاه محمود وباقی قضایا** میرزا شاه محمود ولد میرزا ابو القاسم بابر پس از فوت
میرزا سلطان سنجر روی امید بمعاونت امیر خلیل آورده در ولایت سیستان باو ملحق شد
وامیر شرایط اعزاز واکرام ومراسم تعظیم واحترام بجا آورد واز مملکت سیستان عازم ولایت
کابل شد امیر بابا که دران ملک سردار بود بمحاربه پیش آمد وامیر خلیل از غایت غرور وپندار در کار
حرب تساهل ورزید وامیر بابا فرصت غنیمت دانسته ناگهان بر سر او تاخت واساس لشکر

اورا ویران ساخت امیر خلیل چون خود را در کام بلا دید ناکام روی از میدان جنگ برتافت وبرزبر
الفرار فی وقته الظفر بیرون رفت ومیرزا شاه محمود بزخم تیری مجروح شده بزنجیر اجل پای بست تیر
تقدیر گشت ❁ رخی کز برگ گل آزار می یافت ❁ تنی کز تار مویی بار می یافت ❁ به پیکان شکسته شد
بخون وخاک شد آغشته ناگاه ❁ وشیخ زاده صدر نور الدین محمد مشهور بشیخ سرتمام که صدر معتبر
میرزا ابو القاسم بابر بود وبعد از فوت آن پادشاه بطریق وفاداری ملازم شاه زاده بود بکمال
جانسپاری نمود ودران معرکه بشهد شهادت حلاوت دنیا وآخرت یافت ❁ یافت کام جان
از شهد شهادت چاشنی ❁ وامیر خلیل زبون وذلیل بولایت خود باز رفت وامیر بابا این
واقعه عرضه داشت نموده قاصد بپایهٔ سریر اعلی فرستاد واواسط ماه ذی الحجه این خبر بمسامع
همایون رسید ودر اواخر همین ماه امیر غیاث الدین نور سعید که از امراء کبار بکمال اخلاص
اختصاص داشت ودر حواشی صبح دولت وطلایع طلوع آفتاب سلطنت ظفر کردار ملازم رکاب ظفر
انتساب بود وحضرت خلافت پناهی را اعتماد کلی بر جانب او واقع از طرف ماوراء النهر رسید
ومنظور نظر کیمیا خاصیت گردید وبدستور معهود در دیوان بزرگ رجوع کار امراء عظام مهر ورد
وقایع سنه اربع وستین وشرح بعضی احوال بر سبیل اجمال حضرت خلافت پناهی بیامن
تایید الهی ومساعدت طالع همایون ومعاونت بخت میمون بهرچه توجه نمود چهرهٔ مقصود بحجاب ارتسام
روی نمود وهر روز آفتاب دولت او بر اوج اقبال درخشان تر وهر ساعت ماه رایت او بر سپهر جلال
تابان تر بود وحصول این غایت وظهور این کرامت بحسن اعتقاد وارادت ویمن اخلاص
عقیدتی است که آنحضرت را با عارفان معارف الهی وواقفان اسرار نامتناهی که سر ایشان با
عالم قدس خوی گرفته ودل ایشان از نفحات ریاض انس بوی پذیرفته واقع بود **بیت**
کسی کاستعانت بدرویش برد ❁ اگر بر فریدون زد از پیش برد ❁ واز اینجاست که در مطلع این
سال که مطرح فال آفتابست تمام ممالک ماوراء النهر وترکستان تا حدود کاشغر وصحاری دشت
قبچاق وولایت کابل وزاول وخراسان ومازندران تا نواحی عراق باج گذار وفرمانبردار آنحضرت
شد وپیوسته از باطن فیض بخش وخاطر آفتاب درخش این طایفه نامی وزمرهٔ گرامی استمداد
مینمود وبرین سنن حضرت خاقان سعید ملازمت مزارات متبرکه میفرمود لاجرم هر روز عرصهٔ ملک او
وسیعتر ومرزمان پایهٔ قدر او رفیعتر بود در بیولا آفتاب عنایت آنحضرت سایهٔ مرحمت

بر فرق روزگار شهریاری کامکار نظام الدوله والدین ملک شاه یحیی منبسط ساخته نظر تربیت و عاطفت
شامل حال او گردانید و تمام ولایت سیستان از بر سم سیورغال نامزد او فرموده جمعی امرا که بکنار
امیر شاه حاجی و امیر قنبر علی امیر آخور مقرر شدند که دست تطاول امیر خلیل را از آن سرزمین کوتاه
سازند و بنیاد ظلم اهل فساد را از آن ملک بر اندازند و امرا بموجب فرموده عزیمت نموده باثنای
راه شنیدند که محمد ولد امیر خلیل محرم او میرسد و خون او را درخواست میکنند امرا و ارکان دولت
مصلحت وقت چنان دیدند که از امرای نامدار کسی پیش امیر خلیل رفته او را از سطوت قهر جهانسوز آگاهی
دهد و بلطف و مرحمت عالم افروز امیدوار گرداند و از اندیشه خلاف و جدال بترساند و بحسن
تدبیر و لطف تقریر او را بپایه سریر اعلی رساند و قرعه اختیار بنام اعقل روزگار امیر تاج الدین حسن
ملکی بر آمد و امیر معظم اواسط محرم عزیمت نمود و درین ایام امیر حسن شیخ تیمور که در ولایت خبوشان
قلعه مصنوران در قبضه اقتدار او بود و آن قلعه را بذخایر بسیار معمور داشت متوجه درگاه عالم
شد و محمد دیوانه که از قلعه عماد بیرون آمده بود و در صحبت امیر علی فارسی در ولایت طوس میبود
باتفاق امیر علی و امیر حسن بآستان سلطنت نشان آمدند و عنایت پادشاهانه [illegible] ایشان را منظور نظر
کیمیا خاصیت گردانید و پایه قدر ایشان از اقران گذرانید و در خلال این احوال [illegible] جلال
که پادشاه ابوالغازی که در مملکت مازندران فرمان روان بود جمعی دلاوران شجاعت
پیشه را چون شیران بیشه بی هراس اندیشه از جنگل مازندران بجانب خراسان روان فرمود
و ایشان بولایت سبزوار و نیشابور آثار تسلط بظهور آوردند و هر کس هر جا هرچه یافتند بغارت
و تاراج برداشت و هیچ [illegible] نگذاشت حضرت خلافت پناهی را استماع این اخبار
بر خاطر گوهر نثار گران و دشوار آمد و فرمان فرمود که جمعی امرا که عازم جانب سیستان بودند
باتفاق میر غیاث الدین نور سعید و امیر جلال الدین سعید مزید و مبارز الدین عبد الوهاب
بطرف مملکت مازندران عزیمت نمودند و آخر این ماه ولد میرزا جهانشاه امیرزاده یوسف
از دار الامان کرمان ایلچی و عرضه داشت فرستاد و اسبان تازی و رهوار و عقود جواهر
شاهوار و نفایس بسیار ارسال نموده بود و شرایط متابعت و اطاعت اظهار فرموده و آنحضرت
غایت عنایت نسبت بآن شاهزاده ظاهر ساخته فرستاده او را نیک دید و احوال پرسید
و چون ذات مبارک آنحضرت بر عدالت و رفاهیت مفطور بود و همیشه آسایش عباد و عباد

و آرامش امصار و بلاد در نظر همت او مستحسن میبود و میخواست که رعایا که ودایع حضرت آفریدگارند
در زمان دولت او بمجرد توجهی روزگار گذرانند و چون از یونس قدیم و دستور معهود کسی متعرض
مسلمانان نشود و [illegible] بسمع اعلی رسید که دروازه بانان از هر کس که
جزوی چیزی از غله و میوه و هیزم و غیر آن بشهر می آورد مقداری می ستانند و اگر [illegible]
آرزو خواهد که در [illegible] چیزی [illegible] میسر میشود و ازین جهت رعیت بغایت در زحمت اند آنحضرت
فرمود که در شهر و بیرون منادی کنند که هیچ آفریده بعلت دروازه بانی از کسی چیزی نگیرد
و از دروازه بانان و راهداران مچلکا گرفتند که اگر چیزی بستانند مستوجب قتل باشند
و ازین جهت رعیت تمام [illegible] و عوام و [illegible] آن پادشاه [illegible] وقوف یافت
که جمعی [illegible] عوام در شهر و بیرون سرها را [illegible] مسلمانان میگیرند و [illegible]
می ستانند و اگر اندک مضایقه میکنند بیم آنست که بقتل رسانند و شبها با سپر و شمشیر
و کمان و تیر در کوچها و بازارها دلیر بر می آیند و انواع فتنه و فساد و خرابی و بیداد از ایشان واقع
میشود و بعد از وفات میرزا ابو القاسم بابر تا غایت این اطوار استمرار یافته و [illegible]
پادشاهان بر قرار [illegible] این فعل [illegible] و چون آیینه ضمیر منیر آن حضرت [illegible]
صورت پذیر شد بسیاری از ایشان بجزای [illegible] بقتل آمدند و [illegible]
گشتند و آتش [illegible]
و در اوایل ماه ربیع الاول ایلچیان [illegible] از مملکت قماق و جانب دشت قبچاق رسیده
بوسیله امرای عظام بپایبوس حضرت اعلی مشرف شدند و تحفی که داشتند موقف عرض رسانیدند
و تحفه و [illegible] گذرانیدند و عنایت پادشاهانه شامل احوال ایشان شده همه را رعایت و عنایت
فرمود و از طرف سمرقند امیر ابوسعید رسید و بسعادت آستانبوسی مشرف گردید و احوال آن
مملکت بعرض رسانید و در دیوان اعلی [illegible] و آخر ماه امیر تاج الدین حسن ملکی که بطرف
سیستان رفته بود عود نمود و محمد ولد امیر خلیل را همراه آورده [illegible] امیر خلیل بعرض
رسانید و آنحضرت عواطف پادشاهانه و مراحم خسروانه شامل احوال او ساخته و بخلعت خاص
و کمر و اسپ و زین زر اختصاص داده و عزم یورش مازندران از خاطر همایون سر بر زد و [illegible]
قماق و قاصدان پادشاهان دشت قبچاق و محمد خلیل را رعایت تمام نموده و استمالت داده

نوشته همه را اجازت مراجعت ارزانی داشت **ذکر نهضت موکب ظفرنشان بعزم تسخیر مازندران**
سابقا مذکور شد که جمعی امرا عازم مملکت سیستان بودند و بموجب فرمان فتح آن عزیمت نموده
باتفاق بعضی امرای عظام بصوب ولایت مازندران روان شدند و چون بحدود و ولایت
و جنود ایشان رسیدند دلاوران لشکر میرزا سلطان حسین عنان برتافته بجنگلستان مازندران درآمدند
اما خیال جدال و داعیهٔ حرب و قتال بر صفحهٔ احوال ایشان لایح بود و سودای سرکشی و
گردن افرازی در اقوال و افعال ایشان واضح میشد و امرای ظفرنشان از حد و جنود ایشان خبر
داشته بپایهٔ سریر اعلی فرستادند و صورت حال باز نمودند حضرت خلافت پناهی عزم تسخیر آن
ولایت و ولایت جرجان جزم فرمودند با آنکه شدت سرما و برودت هوا در آن مرتبه بود که **بیت**
خاک گر از حلق رفتی سوی لب ۞ در زبان گشتی گره مانند تب ۞ کوه را ابر فرو از قاقم تجلّد افکند سنجاب
آنحضرت بشدت و حدت سرما التفات ننمود و چهارشنبه چهارم جمادی الاولی که آفتاب در عقده
در جدی موت بود و طالع سرطان از دار السلطنه هرات نهضت نمود و سپاه گردون صولت بعزم
سطوت در جنبش آمد ۞ درآمد بجنبش سپاهی چو کوه ۞ گران جنبش آمد جهان زان ستوه ۞ و فرمان
جهان مطاع شرف نفاذ یافت که لشکر براه سرخس عازم طرف مشهد و طوس شوند و آنحضرت
با جمعی خواص و فوجی مقربان و اهل اختصاص پای دولت در رکاب سعادت آورد و بعزم زیارت
مشایخ اسلام و مقابر اکابر ایام که در مملکت خراسان همچنان لمعان آفتاب بر عالمیان عیان
بودند عزیمت نمود و نخست ببلدهٔ سرخس فرمود و بزیارت شیخ ابو الفضل حسن و مولانا سعد الدین
تفتازانی و شیخ لقمان پرنده و جوانمرد قصاب قدس الله ارواحهم دریافت و از آنجا بجانب
شتافت و آستان سعادت آشیان صاحب الظهر و اسید شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس سره
آمد و از آنجا برجعت تمام بمزار شیخ الاسلام احمد جام رحمة الله علیه و از آنجا بولایت باخرز و خواف
رفت و در رباط سهیل شرف زیارت صحابهٔ کرام رضی الله عنهم که آنجا مدفون اند دریافت و تربت
زاده و نیشابور فرموده و ارواح و حاجت جمیع اولیاء الله استمداد نموده صدقات بمستحقان
رسانید و همچنانچه در عالم صواب هر گاه کسی خواهد که پادشاهی را بیند اول مقربان را باید دید
تا ایشان شرح نیاز ذات او بعرض سلطان رسانند و او را در مجلس چنانچه باید گذرانند همچنین
حضرت خلافت پناهی ارواح اولیاء الله و مقربان درگاه را وسیله ساخته احرام کعبهٔ وفا

و قبلهٔ صفا سلطان خراسان امام علی موسی الرضا علیه التحیة والثنا بسته متوجه آن قبله‌گاه شده و شرایط زیارت
و مراسم ضراعت بجا آورد و در جمیع مزارات انواع صدقات اصناف مبرات بدرویشان و گدایان
و خواطر ایشان را بانعام عام شاد و خرم گردانید و در اندک مدتی که آفتاب برج شرف
مشرف ساخت آنحضرت نیز در آن نزهتگاه و قبلهٔ بارگاه با وجه مهر و ماه بر افراخت لشکر قیامت اثر
چون ابر و باد بطرف استراباد روان شد در اثنای راه بمسامع شریف پادشاه رسید که در ولایت اسفراین
در درهٔ کوهی قلعه‌ایست مشهور بقلعهٔ صعلوک قلعهٔ منیع و معقلی رفیع دولت ملک نام از نوکران امیر محمد
خداداد بر آنجا مستولی گشته و نوروز و چند روز ذخیرهٔ بسیار پشت استظهار باستحکام حصار
باز نهاده و سر از ربقهٔ فرمانبرداری و گردن از طوق جان سپاری پیچیده و غایت طلب خاک
درگاه جهان پناه ننموده رای اعلی اقتضای آن فرمود که جمعی از امرای نامدار بمحاصرهٔ آن قلعه
و حصار روند بندگان دولتخواه بموجب فرموده روی براه آوردند و موکب ظفرنشان بجانب
جرجان روان شد و از آن جانب میرزا سلطان حسین چون از عزیمت میرزا سلطان ابو سعید
آگاه شد با سپاهی در غایت عظمت و ابهت آراسته از استراباد بیرون آمد و در صحرای سلطان
آباد دو لشکر چون دو کوه پولاد نزدیک هم رسیدند پادشاه ابو الغازی هر چند لشکر بسیار
و سپاه بیشمار داشت اما نسبت با لشکر سلطان ابو سعید در غایت قلت مینمود و بران جمع
پریشان نیز چندان اعتماد ننمود ۞ شجاعت نیاید بکار زان گروه ۞ که هم پشت و هم خانه چون سنگ کوه ۞
چو یاران نباشند در جنگ یار ۞ هزیمت ز میدان غنیمت شمار ۞ که یاران که دارند با وی بجان
نکوشند در قلب هیجا بجان ۞ حزم و احتیاط که رعایت جانب آن بر سلاطین واجبست فرموده
بکوه و جنگل آورده بطرف مملکت خوارزم روان شد در وقتی که سیمرغ آفتاب در پس کوه
قاف مغرب در حجاب شده بود و بال غراب شب در آشیان ظلمت پنهان گشته و ابر سراپردهٔ سیاه
در فضای عالم علوی کشیده و تیغ نیلی برق درخشان گردون پوشیده از دیدن برق چشم
سپهر خیره میشد و از غرش پیل مست رعد گوش کیوان کر میگشت طغیان باران چنانکه گویی مگر طوفان
دران سر داده یا طوفان بار دیگر رو در جهان نهاده ۞ زبان همه دشت گشت آنچنان که شد غرق ۞
طوفان نوح اندران ۞ و از اول شب تا روز دیگر نماز شام اسبان تابیده در میان لای
میرفتند و باران لسان طوفان باران بود و مقصد هیچ طرف معلوم نبود و بحقیقت مصلحت آن

بود عصیان تمرد و اشیاء و منو خیر کم   شاید که چو وا بینی خیر تو در این باشد   و هاتف اقبال بزبان
زبان حال میگفت   گرچه منزل بس خطرناکست و مقصد ناپدید   هیچ راهی نیست کو را نیست پایان غم مخور
و چون این خبر بمیرزا سلطان ابوسعید رسانیدند و طنطنه کوس بشارت از اوج سپهر برین
گذرانیدند در آن منزل که خبر رسید اردوی همایون بازداشت و با جمع خواص و مقربان دایره فرح
بجانب استراباد خرامیده و چند روز بعیش و نشاط و خرمی و انبساط گذرانیده و بعد از چند روز بکنار
دریا رفته و بر زورق در آمده و از آنجا در کشتی بزرگ نشست و در دریا در محصر الی از صباح تا رواح
عشرت و بهجت نموده باز از دریا کنار بشهر استراباد بازگشت و آن مملکت برسم سیورغال
بمیرزا جلال الدین سلطان محمود که ولد رشید او بود عنایت فرموده و موکب ظفرنشان بدولت
و سعادت منازل و مراحل می پیمود و گاه گاه میل صید و نشاط شکار میفرمود و در مواضع
خوش و مرابع دلکش یکدو روز توقف می نمود ناگاه در اثنای راه از هر طرف هرات قاصدان رسیده
و بموقف عرض رسانیدند که امیر خلیل با غلبه سوار و پیاده و رنود و اوباش بفعل چون غمرات
زمانه نامضبوط بطبع چون حرکات سپهر ناموزون قصد تسخیر دار السلطنه کرده نزدیک است
و این سخن مبنی بر بسط اختتام خواهد یافت و توفیق از مساعدت وقت مامولست ذکر آمدن
امیر خلیل بعزم تسخیر دار السلطنه هرات   امیر خلیل چند گاه پیکران مراد در میدان
ممالک سیستان و قندهار و سایر آن دیار و بلاد جولان داد و چند سال لوای استقلال در آن
مملکت برافراخت و مجموع آن ولایات را بضرب شمشیر آبدار و قوت بازوی کامکار مسخر ساخت
در بنولا که رایات ظفر آیات بعزم مملکت مازندران تسخیر ولایت جرجان نهضت فرموده و موکب
منصور مسافت دور قطع فرمود امیر خلیل را داعیه سرکشی و دعوی سرافرازی پیدا شد و سر بنخوت او
چنان خاسد و دماغ راه داده که آرزوی استخلاص هرات در ضمیر او جایگیر گشت و سودای ایالت
و امارت آن مملکت در خاطر او رسوخ یافت و گمان آنکه دار السلطنه هرات کسی نیست که با او
در مقام مقاومت تواند آمد و تاب حمله او تواند آورد بنابران با جمعی پریشان از اتباع و
اشیاع شیطان در خواب کرده بیکجای با ملک   در دشت آنجو روده بیک جوش باز یاب
باز زده همچو بوزه شکم بنده همچو خرس   درنده همچو گرگ باینده چون کلاغ   روی بتعذیب عباد و تخریب
بلاد آورده و چون مردم بلوکات هرات از آمدن او خبر یافتند یکبار بخانه کوچ بجانب شهر شتافتند

وهنوز از

وهنوز از ربع اکبر غوغا و ز محشر ظاهر شده و رعایا و عجزه از تمام پرده نهاد دست اهل و عیال گرفته خود
در شهر انداختند و با آنکه اکثر محصولات رسیده بود در رفع و ضبط آن نپرداختند و همه را بر جا گذاشته
و مجموع دل از جان بر داشته در آمدند   چون جان بود اندر خطر از مال که گوید   و در ده از دهم رمضان
امیر خلیل با لشکر خود در بیابان در برابر عراق و فیروزآباد و خوش فرود آمد چه احاطه تمام شهر مقدور او نبود
و امیر نظام الدین احمد برلاس و امیر بی نظیر و پهلوان محمود پیاده باتفاق عالیجناب فضایل مآب قاضی
قطب الدین احمد الامامی و باقی ائمه و کلانتران اطراف و جوانب حصار را مضبوط ساخته بودند
و هر جا که برج و باره بعمارت و مرمت احتیاج داشت بسعی و اهتمام تمام استحکام نمودند امیر خلیل عازم روز
که رسید ترهنک جنگ و جدال و ساز حرب و قتال راست کرده جنگ پیش برد اما کاری از پیش نرفت روز
دیگر با جمعی مقدور او بود سعی و کوشش نمود و از صباح تا رواح نایره قتال و جدال التهاب و اشتعال داشت
اما قلم تقدیر بر لوح قضا رقم خلاف رضای او می نگاشت و هر روز که خدنگ آتش افروز جهانسوز
بر دلهای جان مباحثت مولانا حسن شاه شاعر قطعه نوشته و بر تیر بسته بطرف لشکر امیر خلیل انداخت
و لشکریان بمضمون آنکه خبر خیز از شهر فرستاده اند دست تماشا کشاده و ورق را به آسمان بر داشته از تیرش
که نوشته با ایشان رسد چون رسید و نوشته را دیدند سردار و لشکری از یکدیگر شرمنده گردیدند
و قطعه اینست   یاران جهان با بر سانید با خلیل گوئید اگر ترا سر با جنگ بود در روزه دو دو سه
ماه خود دهد عید بیا که وقت قبق تاختن بود   و در آن ایام آفتاب عالمتاب سایه بر برج سرطان
انداخته بود و از شدت حرارت بسیط زمین انباط آتش میشود از قوت گرما الوهیت برکات جهان
گشاده و نهنگ در غمرات موج چون ستاره در درجات اوج از تابش آفتاب آتش فتاده یاقوت
در صمیم کان از حرارت هوا میگداخت و سنگ ریزه را در قعر آب آتش خورشید لعل مذاب میساخت
بر مکاه و بر دشت از تشنگی یاقوت   چنان گداخته گردد که نقره اندر گاه   چنانچه بموجب فتوی ائمه اسلام
بسیاری از خواص و عوام روزه خورده و بنابر رخصت رعیت را قوت حاصل شده بجد و جهد
بمحافظت برج و باره قیام نمودند و شب تا روز در جها مشعلها می افروختند و کانون درون مخالفان
با آتش غصه همی سوختند روز جمعه چهاردهم ماه بوقت آنکه خسرو چین تیغ کین بر کشیده و سپر زرین بر دست
و شهنشاه فیروز جنگ مهر اعلام ظفر اعلام بر فراز حصار فیروزه فام سپهر بر افراشت و سلطان
لاجورد سریر نیلی حصار در عقب منهزمان ثوابت و سیارات سیر خنگ تیز رفتار بر انگیخت و سر بریخ از زرنگار

آتشین منقار پرواز کرده و از هیبت او زاغ شب از بوم جهان گریخت خروش کوس و بانگ نای برخواست
زمین چون آسمان از جای برخواست لشکر امیر خلیل بسان طیر ابابیل صف قتال و میدان
جدال آراسته و مردم شهر بر سر برج و باره از سر جان که متاع گران بود برخاسته تیر جگردوز بر جان
سرکشان میدوخت و شعلهٔ پیکان جهانسوز شعلها بر روی هوا می افروخت صفیر تیر جگردوز
بر تارک سرکشان میدوخت بیت هر جای که می آورد چون راز در دل می نشست ز ناوک آمد از دریغ
جان نهال پولاد میکشت خدنگ دلنواز با مردم چشم راز میگفت و با ملکس پیکان خنیج چشم را
نشان در می سفت هر چند آلات حرب و ادوات طعن و ضرب بسیار بود انجا از قوت بازوی کمان
می آید بیت نتوان گفت که کس با کمان می آید تیر از همه دلیرتر بود و در میان مخالفان بی تردد آمد شد
مینمود و آخر روز از ان زمان که نیر عالم افروز تیغ اقطاع شعاع از نیام برکشید تا دمی که سپهر
برین قبه از بر جدین و قلعهٔ زنگاری بجد استوار رسید آتش حرب و قتال در غایت التهاب و اشتعال
بود و مسلمانان در مسجد جامع اداء نماز نموده عرض نیاز بدرگاه پادشاه کارساز برداشته
و نقش امن یجیب المضطر اذا دعاه بر لوح خاطر امیدوار می نگاشتند و چون مردم از مسجد
بیرون آمدند از اطراف شهر فریاد و فغان بر آسمان برآمده بود و بان رسیده که شهر تسلیم کنند
درین اثنا در جانب دروازهٔ خوش سواران مخالفان نزدیک خندق آمدند و بعضی پیادگان
از طرف شهر کمان در بازو و تیر دوسته در میان خود را از باره شیب انداختند و بخندق در آمدند
و بجانب یاغی بیرون رفته بهتر سواری از پا در آوردند سواران مستطاعت عنان برتافتند
درین حال بعضی اولیا یعنی جناب شیخ الاسلام الاعظم مرشد طوایف الانام شیخ نور الدین محمد بن شیخ
الاسلام قدوة اولیاء الله العظام شیخ بهاء الدین عمر قدس سرهما از مسجد جامع بیرون آمده
بودند و چون اندوه و اضطراب مسلمانان مشاهده نمودند بیخودانه بطرف درب خوش فرمودند
ان جندنا لهم الغالبون بر زبان مبارک راندند و شاهت الوجوه در برابر روی مخالفان خواندند
و دشمنان یکبار گریختند و مردم شهر از دروازها بیرون ریختند و در لشکر مخالف سیستان آویختند
و بسیاری بقتل آوردند و امیر خلیل خوار و ذلیل مضمون رضینا من الغنیمة بالایاب بر زبان رانده
و اسب که آتش را چون باد بر خاک نرم میراند و با نواع حیل جان از ان ورطهٔ خونخوار بکنار برد
و از غایت اندوه و خشم در حلق و شعلهٔ نار گشت و از ترس بیم دل در براوده و نیم و موی بر تن او تیز

بکان

پیکان خار شد و روی آینهٔ امید سیاه و تاریک دید و با دل پرخون و بخت نگون از معرکه برگردیده بولایت
سیستان در هیچ مکان قرار و آرام و منزل و مقام ننمود **ذکر وصول موکب همایون بدار السلطنه**
هرات و آوردن امیر خلیل و دران زمان که امیر خلیل عزم تسخیر دار السلطنه هرات نمود و رایت ظفر
نشان از ولایت جرجان بازگشته بود در اثنای راه شرح این سخن بسمع همایون رسید رای پادشاهانه
که خورشید جهان افروز عکسی از پرتو انوار اوست و عزم خسروانه که تیغ قدر و قضا در سرعت نفاذ و مضا
اثری از خنجر صاعقه کردار او عزم دار السلطنه هرات فرموده و شرارهٔ خشم چون آتش سوزان زبانه کشید
و سیلاب قهر او چون دریا از تندباد در موج زدن و فرمان همایون شرف نفاذ یافت که جمعی
امرا چون امیر تموز سعید و غیره تعجیل تمام متوجه مملکت دار السلطنه شوند چه دران جانب نظر
میرزا سلطان حسین را اندیشه واقع بود و امرا بموجب فرموده عزیمت نمودند و چون صورت فرار
امیر خلیل بوجهی که روی نمود وقوع یافت قاصدی چون باد بطرف اردوی همایون بشتافت
و در حدود ولایت جام این خبر خجسته فرجام بموقف عرض رسید و حضرت خلافت عنان سعادت
و اقبال بر سمت مستقر جلال که هوای آن چون نسیم بهشت جانفزا و فضاء آن چون باغ خلد روح بخش
و دلگشا است معطوف ساخت و آوازهٔ وصول موکب همایون صدای بشارت در گنبد گردون انداخت
و بیست و سیوم رمضان چون آفتاب از برج جلال در دولتخانهٔ سعادت و اقبال نزول همایون واقع گشت
و اشراف و اهالی مراسم نثار و پیشکش و شرایط دعا و ثنا بجا آوردند و آنحضرت همه را بمواهب پادشاهانه
و عواطف خسروانه معزز و مکرم گردانیدند و جمعی که طریق جانسپاری و شیوهٔ دلاوری مسلوک داشته بودند
بعین عنایت ملحوظ شده بکمال عاطفت محظوظ آمدند و بعضی مردم تازیک که جلادت نموده و از باره
پایان رفته و از خندق گذشته سواران یاغی بر گردانیده بودند اختصاص یافتند و درین ولا دولتبیک
که صاحب تصرف قلعهٔ صعلوک بود از علت طاعون نقل نموده بود و بوسیلهٔ امیر حسن شیخ تیمور بیرون
آمده چون بدار السلطنه هرات رسید آنحضرت او را بند فرموده و دیوانیان جهات قلعه را از و بازخواست
نموده مبلغی کرامند بحصول پیوست و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از جزئیات باز پرداخت رای آفتاب
اشراق پرتو التفات بر استیصال امیر خلیل انداخت و جمعی امرا بر رسم ایلغار مقرر فرموده و فرمود که
تا او را بدست نیارند در طلب او از پا ننشینند و امرا عزیمت نمودند و چون قضاء آسمانی بلاء ناگهانی
باطراف سیستان محیط شد و مومی الیه از قصد تسخیر هرات با خود قرار داده بود و با و نمود

امیر خلیل را از مشاهدهٔ این حالت آتش در نهاد افتاد و دود حیرت بسر امده پای قرار از جای رفت
وند پیر جز آن ندانست که از درهٔ گردنکشی و سرداری بخفیف جان سپاری تجنب مکاری بتضرع و زاری
وسیلهٔ نجات و دست آویز حیات سازد و قدم در دایرهٔ نیک بندگی و اخلاص نهد تا باشد که خاطر
ازین مهلکه خلاص دهد چون خاطر او برین تدبیر صواب قرار یافت و پرتو این اختر فرخنده اثر بر ضمیر
او تافت بی آنکه با خواص مشورت نماید روی اخلاص بدرگاه جهان پناه آورد و در اثنای راه در حدود
ولایت اسفزار با میر کریم داد اتفاق ملاقات افتاد چه اتفاق امیر کریم داد در راه خبر او یافت
و بسرعت تمام بجانب او شتافت و ناگهان بر سر او رسید بیچاره خلیل بغیر تسلیم چاره ندید و او
در زمان میرزا ابوالقاسم بابر طریق دوستی مسلوک داشته مردوا میر عهد قدیم یاد آورده عازم درگاه
عالم پناه شدند و اواسط ذی الحجه بدار السلطنه هرات رسیدند و امرای عظام شیخ آوردن امیر خلیل
بموقف عرض رسانیدند و آنحضرت فرمود که مرا بارها در خاطر خطور مینمود که خلیل را هیچ سبیل نماند
و غیر از یک طریق و آن همین بود و دران زمان که خبر عصیان او بجانب هرات بسمع علی رسید بر زبان
حضرت اعلی گذشته بود که اکنون خلیل بزکر خواهد شد همان شد آخر کار جواب میکردم آری
ارباب الدول ملهمون العقد امیر خلیل بتقبیل انامل فیاض که غایة آرزوی خسروان جهان همان تواند بود
استسعاد یافت و بجان امان خواسته بنده وار از بن دندان رخسار خاک بوسید
نجابت در همه آفاق خسروی امروز که صولت تو زبن بزکند دندانش که بخجالت بر رخسار خال
نشسته و بلطف و مرحمت آنحضرت دل بسته از حرکات ناپسندیده شرمسار و بعنایت پادشاهانه
امیدوار آنحضرت چنانکه از اخلاق حمیده و صفات خسروانه آید جرم و جنایت او را بجناح بخشش
و ذیل بخشایش بپوشید و در سلک عبید و خدام انتظام یافت و مملکت سیستان و فراه و قلعهگاه
تا ولایت قندهار در قبضهٔ اقتدار امرای کبار قرار گرفت و شهر اعظم نظام الدین شاه یحیی که با گنجه
در مملکت فرمان روان بود بموجب فرمان جهان مطاع بازدران مملکت لوای دولت برافراخت
و آن ولایت را بخوبترین وجهی مسخر و مضبوط ساخت **و درین سال** بیست و پنجم شعبان عالیجناب
ولایت مآب البحر الزاخر والحبر الکامل معمور الباطن مسرور الظاهر مولانا شمس الشریعت والحقیقة والدین
محمد اسد قدس الله تعالی سره که حاوی علم و عمل و واقف اسرار ابد و ازل بود در علم نحوی مواج و در
عمل سراجی وهاج بود بعد از تحصیل علوم دینیه و تکمیل معارف یقینیه روش اهل طریق و سلوک

تحقیق

تحقیق سعادت دنیا و آخرت دانست و از وی رعایت سلطان طریقت و برهان حقیقت شیخ ابی سعید
ابو الخیر رحمة الله علیها استفاضه نمود و سالها ملازمت آن آستان سعادت نشان بود و در
بلدهٔ فاخرهٔ هرات پیر صحبت شیخ الشیوخ الاسلام قطب دنیا والدین الکرام شیخ بهاء الدین عمر قدس
سره بود و ملازم درگاه ولایت انتساب عازم حجاز شد و شرف آن مواضع دریافته بصحت و سلامت
معاودت نمود و عاقبت عالم فانی را وداع کرده بدار بقا ارتحال فرمود آنکه پاینده و باقیست خداوند بود
و در گازرگاه در خطیرهٔ مقبول حضرت باری قطب وقت خواجه عبد الله انصاری قدس سره العزیز نزدیک
مرقد آنحضرت مدفون شد **وقایع سنه خمس وستین ذکر آمدن حضرت خواجه ناصر الدین عبید الله**
سلمه الله بخراسان در محرم مکرم از طرف مملکت آذربایجان ایلچی میرزا جهانشاه رسید و هدایا
و پیلکات بوسیلهٔ امرا بموقف عرض رسانید و عرضه داشت که میرزا جهانشاه التماس نموده که
دولتمک که پیشتر در قلعهٔ صعلوک بوده و حالا در حبس بندگان حضرت است خون او را بخشند
حضرت خلافت پناه ملتمس میرزا جهانشاه مبذول فرموده بند او را برداشت اما بسبب مرض صعب ایام
او را در بقیهٔ حیات نگذاشت و آنحضرت فرستادهٔ میرزا جهانشاه را رعایت تمام فرموده اجازت
یافته مراجعت نمود و رای جهانگشا اقتضای آن فرمود که امیر سید مزید بجانب ولایت بلخ رفته
از آن حدود باخبر باشد و درین ولا از جانب ماوراء النهر خبر آمد که امیر ابوسعید سر از خط فرمان
و گردن از طوق اذعان تافته و سودای ارتقاء مدارج سروری در دماغ او تمکن یافته و پای از حد بندگی
و طاعت داری بیرون نهاده و در نواحی سمرقند و بخارا دست ظلم و بیداد بغارت و تاراج
گشاده و آنحضرت نظر بر قدمت خدمت امیر ابوسعید این سخنان ناشنوده انگاشت و معتمدی
بجانب او روان داشت تا او را بنصایح سودمند و سخنان دلبند باز آورد و اگر نصیحت او را بسمع
رضا اصغا نماید فرستاده بسمرقند رفته صورت حال بعرض قدوهٔ اهل کمال خواجه ناصر الدین
عبید الله سلمه الله رساند چون فرستاده با امیر ابوسعید رسید و سخن که داشت با او رسانید
امیر آن سخنان التفات ننمود و بر مخالفت همچنان ثابت و راسخ بود فرستاده بسمرقند رفته
صورت واقعه بعرض ارشاد منقبت مرفوع داشت و آنحضرت بکوه بوزنجار فرمود که امیر ابوسعید
آنجا بود و با امیر قرار داد که پای از دایرهٔ بندگی بیرون ننهد و گردن از طوق فرمانبرداری نپیچد
اما امیر ابوسعید سخنان که قبول کرده بود عمل ننموده همچنان ساخته جدال با قدام خیال می‌نمود

تا مآل حال او بانجا رسید که جمعی امراء ماوراء النهر قصد استیصال او کردند و باد رسیده آتش قتال
اشتعال یافت و او تاب مقاومت نیاورده روی عجز و ناتوانی به بیابان فرار نهاد و دولت حال
و اقبال او در قبضهٔ اقتدار سپاه نصرت شعار افتاد **و درین سال** پادشاه مرحوم رکن الدین میرزا
علاء الدوله که مدتی بی سر و سامان در اطراف جهان سرگردان بود و در هیچ مقام قرار و آرام نمی‌نمود
از سرای غرور بجاوای سرور انتقال فرمود و شب جمعه بیست و یکم ماه صفر نعش او را آوردند در
مدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا در گنبدی که مدفن میرزا بایسنغر و مرقد مهد علیا بود مدفون شد
دوست بر دوست رفت و یار بر یار و صبیهٔ او رقیه سلطان بیگم که حرم محترم میرزا سلطان ابو سعید بود
برسم عزا و آش و طعام و ختمات کلام ملک علام قیام نمود و درین ایام حضرت شیخ الاسلام
ارشاد منزلت ولایت منقبت خواجه ناصر الدین عبید الله سلمه الله و ابقاه که در ولایت بخارا با میرزا
ابو سعید ملاقات کرده بود هم از آنجا عزیمت مملکت خراسان فرمود و بیست و سوم ماه صفر
بدار السلطنه هرات رسید و حضرت خلافت پناهی شرایط استقبال و مراسم تعظیم و اجلال
بجا آورد و از فواید فواید و زواهر جواهر که از نفایس انفاس آن بحر بیکران و معدن حقایق
و عرفان استماع فرمود کان بیار و بحر استظهار شد و حضرت خواجه روز دیگر بطواف زیارت
اکابر و مقابر مشایخ و اهل الله رفته از روحانیت ایشان استمداد نمود و چون خدمت خواجه
ناصر الدین عبید الله مدت چند سال در هرات بود پیوسته از روی ارادت و اعتقاد ملازمت حضرت
مرحوم شیخ بهاء الدین عمر قدس سره میفرمود و از خاطر فیض بخش آنحضرت استفاضه مینمود و
التفات تمام بحال او داشت و دران زمان که حضرت غفران مآل منزل اجلال را سمکی داشت جناب خواجه
در ولایت ماوراء النهر بود و درین وقت که مملکت خراسان بذات ولایت صفات آنحضرت مشرف شد
و برسم عزا رسانیدن بوثاق حضرت شیخ الاسلام قدوة اولیاء الله الکرام شیخ نور الدین محمد
ادام الله تعالی ظلاله تشریف حضور ارزانی داشت و تعزیهٔ والد بزرگوار ایشان رسانید و از یمن
صحبت یکدیگر حظ اوفر برداشتند و حضرت خواجه خدمت شیخ زاده را وداع فرمود و تمام اکابر
و اشراف و سایر بزرگان و اصناف میل بملازمت آنحضرت نمودند و بصحبت شریف تردد میفرمودند
و حضرت کرات و مرات بوثاق حضرت هدایت منزلت آمده از خاطر فیض بخش و ضمیر آفتاب درخشش
غرر فواید و درر فراید استفاده نمودند و مهمات ملتمسات که ارادت حضرت خواجه بود همه الملطف

شامل پادشاهی بحسن قبول مبذول فرمود از انجمله تمغای سمرقند و بخارا که مبلغی سنگین بود مطلقاً انداخت
و احکام جهان مطاع دران باب مکمل ساخته و حضرت سلطنت پناه وعده فرمود که در تمام ممالک محروسه
تمغا و جمیع مناهی را براندازد و مرآت کاینات را از ظلمات ظلم بصیقل عدل و داد روشن سازد و حضرت
خواجه یازدهم ربیع الاول بسلامت و سعادت عازم ماوراء النهر شد هر کجا رفت خدایا بسلامت دارش
و درین ماه مذکور صواحب عظام خواجه مظفر الدین مختار سبزواری و مولانا نعمة الله قهستانی
و خواجه کمال الدین مولانا میر سمرقندی صاحب دیوان شدند و چهارم ماه ربیع الثانی خواجه معز الدین
و خواجه مولانا میر یحیی بضبط مملکت ماوراء النهر عزیمت نمودند حضرت خلافت اهتمام تمام در باب
رعیت مبذول نموده فرمود که پیش از ادراک چیزی بر رعیت حواله ننمایند و اگر غیر درین واقع شود
از ده و انکه اصل مال ستانند و نیم قسط مال مطالبه کنند یکی در سرطان و دیگری در سنبله و میزان
و تتمه را در قوس بوجه نهند و اخراجات تا آن زمان که مشروح بعرض رسانند و دران باب حکم
همایون درست نشود خرج ننمایند و اگر خلاف آن واقع شود دیوانیان مستحق قتل باشند
و چهارم ماه جمادی الاولی امیر شیخ ابو الفضل کوکلتاش اگرچه مهمات او را دیوانی ساختند
و او را بجانب ماوراء النهر بردند و در اواسط همین ماه جناب دستور اعظم خواجه شمس الدین
محمد را جهت کلیات مهمات ملکی و مالی بجانب ولایت بلخ و ارهنگ سرای فرستادند درین اثنا
بمحل انهار رسید که میرزا محمد جوکی ولد میرزا عبد اللطیف در بلاد ماوراء النهر رایت مخالفت برافراخته
و نقش جنگ و جدال بر لوح خیال نگاشته و از شرار جمعی اشرار آتش بلا بالا گرفته و اشتعال یافته
قتال در خشک و تر آن ولایت گرفته و تمام آن بلاد و دیار در اضطراب اضطرار مانده و مجموع
ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به بر زبان رانده حضرت خلافت پناهی چون برین احوال وقوف یافت
عنان عزیمت بصوب مملکت ماوراء النهر تافت و یورش سمرقند جزم فرمود و طالع وقت اختیار کرده
نهضت نمود **ذکر نهضت همایون بجانب ماوراء النهر بسبب مخالفت میرزا محمد جوکی** حضرت خلافت پناهی
بعزم یورش ماوراء النهر رایت ظفر آیت برافراخت و هشتم جمادی الاولی نهضت نموده نزول رباط مرغ
همایون ساخت و دران زمان آفتاب در بیست و یکم درجه حوت بود و محل جنبش نمود و بعد از چند روز
رکاب نصرت انتساب از رباط سنجاب و بادغیس و پل مرغاب عبور نمود و در نواحی چچکتو چند
روزی لشکر بیاسود و در ولایت شبرغان لشکرهای جهان در ظلال رایات سعادت اقبال

که مطلع آفتاب فتح و فیروزیست جمع شدند و چون موکب منصور بولایت بلخ رسید و بزیارت اکابر
و مقابر مشایخ مشرف گردید و از روحانیت ایشان استمداد نمود و صلات و صدقات مبذول
فرمود و صاحب اعظم دستور معظم خواجه شمس الدین موفق عرض رسانید که بجهت عبور معدود
بر آب جیحون پل محکم بسته صورت خدمتکاری او در نظر آنحضرت مستحسن و پسندیده آمد و پایه
قدر او را از اقران گذرانید و با وجود منصب وزارت خدمتش را در سلک خواص منتظم گردانیدند و
لشکر منصور از پل عبور نمود و میرزا محمد جوکی یکران عصیان در میدان جولان میداد و در تمام ولایت
ماوراء النهر رسم جور و بیداد نهاده و لشکر اطراف ولایت ماوراء النهر تا نواحی سمرقند تاخته بودند
و جمعی از زمره اوباش و لیام و فرقه از جهال عوام در خرابی سعی بلیغ مینمودند و تخمیر آنکه امیر نور سعید
و امیر سلطان ارغون که پرورده و برآورده حضرت خلافت پناهی بودند با مخالفان موافقت
نمودند و حقوق نعمت آنحضرت فراموش کرده با دشمنان دست دوستی در آغوش کردند
و آنچه امکان فتنه و فساد و ظلم و بیداد بود بظهور آوردند و چند کرت میان امرای سمرقند
و مخالفان بتخصیص میان میرمزید و امیر نور سعید محاربات عظیم واقع شد القصه چون موکب همایون
از جیحون عبور نمود دشمنان از عبور سپاه منصور وقوف یافتند عنان عجز و انکسار در ان بلاد
برتافتند و سرگشته و سرگردان رو بصحرا و بیابان نهادند و چون روی مقاومت ندیدند پشت
دادند و اکابر و اشراف شرایط استقبال و مراسم تعظیم و اجلال بتقدیم رسانیدند هدایا
و پیشکش بسیار گذرانیدند و آنحضرت در غایت عظمت در مستقر خلافت نزول همایون
فرمود و از آن طرف مخالفان از آب خجند گذشته حصار تاشکند که بقلعه شاهرخیه مشهور است
و بحصانت و رصانت موصوف و مذکور را مامن ساخته غله و ذخیره بسیار جمع آوردند
و آنحضرت از دار السلطنه سمرقند نهضت نمود و بکنار آب خجند در برابر قلعه نزول اجلال نمود
و آن حصاریست که آب جیحون در آن محل آب خجند میگویند بر اطراف آن میگردد چنانچه طرف
قلعه آب محیط است و از یک طرف که آب نیست آب کندها و چاههای بزرگ مغاک است که گذر
بر آن مواضع در غایت صعوبت است فی الجمله آنحضرت بترتیب آلات و ادوات محاصره فرمان
داد و امرای معتبر و مردم پیشه ور از همه طرف در بند استخلاص آن حصار بودند و از بام تا شام
و از شفق تا فلق سعی بر تسخیر آن قلعه قیام مینمودند و نزدیک شد که قلعه بقهر و غلبه مفتوح و مسخر

شود

شود درینولا از جانب ولایت خراسان و مملکت مازندران قاصدان رسیدند و عرضه داشتها مشتمل
مضمون آنکه میرزا سلطان حسین که بطرف خوارزم بیرون رفته بود ناگهان معاودت نمود و بر سریر
سلطنت مازندران استقرار فرمود و این داستان محتاج زیاده شرح و بیانست و بالله التوفیق

ذکر پادشاه اسلام پناه میرزا ابو الغازی سلطان حسین بجانب مملکت مازندران و بقتل آوردن مخالفان

پادشاه اسلام پناه در سالی که گذشته از ولایت مازندران عازم طرف ولایت خوارزم و مملکت دشت
گشت چنانچه شرح آن بر سبیل تفصیل گذشت و چندگاه آن پادشاه عنان ارادت بقبضه عنایت
در دست ماجو مینت عنان ارائی بحکم بنشینیم تا کرم او چه میکند داده بود و چشم انتظار بر پیکند لطف
پروردگار نهاده در اطراف ولایت خوارزم و مملکت دشت گشت چنانچه شرح و بیان آن
بتفصیل گذشت و چندگاه آن پادشاه عنان ارادت بقبضه مصابرت نهاده بود و در آن ایام
چنان استماع فرمود که میرزا سلطان ابو سعید بسبب طغیان میرزا محمد جوکی عزیمت جانب ماوراء النهر
نمود فرصت غنیمت دانسته بعزم تسخیر مملکت مازندران رایت نصرت برافراخت و باهتمام تمام
انتقام زمره مخالفان در خاطر خطیر و اندیشه جهانگیر مخمر ساخت و بسرعت ابر و حدت باد بولایت
استراباد در آمده امیر شیخ حاجی ولد امیر حسن جاندار و امیر اسد بردی و دیگر امرا که محافظت
ولایت می نمودند بقتل رسانید و بار دیگر مملکت مازندران بزخم تیغ مسخر گردانید و اطراف مملکت
جرجان را مضبوط کرده جمعی که در مدت غیبت رایت منصور انواع فتنه انگیزی و خونریزی نموده بودند
همه را سیاست فرمود در محافظت مملکت مساعی جمیله تقدیم نمود و بر سریر سلطنت مملکت مازندران
کامکار و کامران متمکن گشته تدبیر تسخیر خراسان نمود و فتح دار السلطنه هرات در خاطر همایون
قرار یافت و آوازه فتح مازندران و قتل سرداران چون بخراسان رسید اطراف مملکت از شنیدن
آن حالت برخود لرزید امرا که در دار السلطنه هرات و سایر مواضع بودند این اخبار را استماع نموده
حیران و سراسیمه دفع واقعه نتوانستند و دانستند که آنحضرت بتسخیر مازندران قناعت نخواهد نمود
و عزم فتح تمام مملکت خراسان خواهد فرمود قاصدان همعنان باد بجانب ماوراء النهر فرستادند
و شرح واقعه استراباد اعلام دادند میرزا سلطان ابو سعید در ظاهر شاهرخیه این سخن شنید
و خاطر همایون متغیر گردید هر چند صعوبت واقعه و صولت حادثه خاطر کوه وقار را اضطراب داد
اما از غایت اهتمام که صبح و شام بمحاصره قلعه شاهرخیه واقع بود آن سخن ناشنوده انگاشت

و دوا خود مازندران و اضطراب مردم خراسان سهل و نابود و پنداشت عاقبت رای عالی بران قرار گرفت
که امیر سید علی اصیل ازعونی با جمیع امرا عازم خراسان شده از حدود آن بر خبر باشند امرا بخراسان
رسیده و اصیل در نیشابور و امیر سید مراد در سبزوار قرار گرفته ناگاه قاصدان از طرف مازندران
رسیدند و خبر رسانیدند که پادشاه ابو الغازی در غایت قوت و سرافرازی از مازندران بیرون
آمده عازم خراسانست امراء سمرقند چون وحشیان بیابان مجتمع از تمامت مملکت خراسان
عنان برتافته و لگام ریز شتافته بهرات آمدند و اوایل شوال بمحافظت شهر قیام نمودند و حکم فرموده
که مردم بیرون و بلوکات بشهر درآیند و بیکبار مسلمانان رو بشهر آوردند و فریاد و فغان باسمان
برآمد و امرا برج و باره محکم ساخته مردم محلات و امامان مساجد را شماره کرده بهر و بنا قسمت
کرده بر جهابایشان سپردند و امرا که در شهر بودند هر یک بدروازه مقرر شدند و از آن طرف
پادشاه اسلام پناه لشکرهای مملکت مازندران از استراباد و جرجان و کبود جامه و شاهمان جمع
فرموده و یراق تمام نموده بیرون آمدند و از اطراف و اکناف خراسان و ایران جهانگشا و فیروز
جنگ آزما باردوی همایون پیوستند و موکب ظفر نشان چون از مملکت مازندران بیرون فرمود
منازل و مراحل بفراغت می پیمود همیرفت با هوش و رای و درنگ که سر عقب پشیمانی آرد بجنگ
و بعضی امرا که در اطراف خراسان بودند بدرگاه همایون التجا نمودند امیر حسن شیخ تیمور از دولت
جنوشان و امیر غیاث الدین ملیک از ولایت ابیورد بدرگاه عالم پناه آمدند و همه را بعنایات
پادشاهانه و عنایات خسروانه نواخت و هر یک را موجه و منصب معین ساخت و یراق تمام عازم
دار السلطنه هرات شد و از آوازه موکب گردون اساس وهم و هراس بیقیاس بر خاطر اکابر
و سایر الناس استیلا یافته مشعلها و چراغها بر سر برجها و کنگرها بردند و فریاد و هاهو بجوش و افغان
اوباش باوج آسمان برآوردند و فرمان فرمای دهر چون بنواحی شهر رسید صورت این معنی
در آیینه خاطر انور مصور گردید که رکاب ظفر انتساب عزیمت جانب آب مرغاب نماید و در تمام
بلاد و نما سواحل جیحون آثار تسلط و اقتدار بظهور آورد و سپاه سمرقند را از عبور مانع آمد
امیر حسن شیخ تیمور عذر ورزیده بصورت دولتخواهی بعرض رسانید که دار السلطنه هرات از سردار
صاحب وجود خالیست آنرا فتح باید فرمود و بامر دیگر اشتغال باید نمود و آن داعیه را تغیر داده لشکر
منصور باطراف شهر آمدند و میرک حسین ولد خواجه شمس الدین محمد بیست و یکم ذی قعده از جانب

ماوراالنهر

ماوراالنهر رسیده بجانب شهر آمده و مردم شهر را انبساط و انبساط روی نمود و روز دیگر امیر حسن شیخ
تیمور از سپاه پادشاه اسلام پناه روگردان شده بشهر درآمد و نام خود بعد از و بیوفایی شهره
ساخت و عاقبت بجام انتقام سر و جان درباخت چنانچه مشروح گفته شود انشاء الله تعالی
و چون بشهر آمد خواص و عوام خرم و شادمان شدند و از صمیم جان و دل بقلعه داری محکم بستند

ذکر آمدن پادشاه اسلام پناه و محاصره فرمودن شهر هرات

پادشاه اسلام پناه روز دوشنبه
بیست و چهارم ماه ذی قعدة الحرام با لشکر بهرام انتقام و غلبه و ازدحام تمام از جانب
مختار و کوچه خیابان درآمده بباغ زاغان نزول فرمود و شهر چنان مضبوط و مستحکم بود که فتح
تسخیر آن در آیینه تدبیر خیال محال مینمود و دروازها و برجها بخش کرده و در سر برج امام محله با کلانتر محله
با معتمدی جماعتی تعیین فرموده بودند و در مواضع از امرا و اتراک و داروغگان ضابطه چالاک
بازداشته بودند و بر شرفه نیزه و تیر و خشت و آنچه درین کار می بایست مهیا و آماده بود و بر بالای
دروازها خانها از چوب بهوسون صندوق راست کرده و مقدار یک دو گز از دیوار حصار بیرون
برده چنانچه در هر صندوق پنج شش کس می نشستند و از اطراف و جوانب تیرگذارها ساخته تیر
می انداختند و چوبی تعبیه کرده که هرگاه خواهند پیش آرند و در صندوق تخته ساخته که چون تخته را دور
هر کس که در نشیب صندوق باشد توان دید و هر چه خواهند بر سر آن توانند انداخت و چون تخته
پیش آرند مستحکم و هموار شود القصه امرای ماوراءالنهر باتفاق مردم شهر اسباب قلعه داری بنوعی
ترتیب دادند که در هیچ زمان مثل آن نشان ندادند و پادشاه اسلام پناه گاه گاه جنگی بجهة
ملک میفرستاد و تا آهنگ جنگ طواف مصاف میکردند اما بسعی تمام اهتمام نمیفرمود و خاطر خطیر
آفتاب تاثیر خواهان آن بود که رعیت بی زحمت محاربه شهر تسلیم خواهند نمود و مردم شهر هرات چنانچه
در کتب مسالک ممالک خواص بلدان بیان کرده اند بر محبت والی و حاکم مجبول و مفطور بوده اند و از قدیم
نسبت با حاکم و پادشاه خود دوره دور و این معنی در ضمیر شان جاگیر و نقش پذیر شده بود بیت
مردم شهر هری بودند ازین اندیشه دور * که ایشان را نکرد این فکر بر خاطر خطور * اکابر و اشراف و اعیان هر مردم
اطراف چنان جان و جهان بر خنگ مصاف نهاده بودند که اگر تا شش ماه ایام محاصره امتداد شود
شهر را امیداوند و آنحضرت در باغ زاغان بعیش و عشرت اشتغال داشت و آوازه نوشانوش ساقیان
زهره جبین تا اوج سپهر برین برافراشت و روزی ایلچی از حاکم خلیل و حشم و بی اجتماع اتباع و خدم با جمعی سوار

نامه ز بنوم استحکام پایه دولت در رکاب سمند کرد و بخرام آورد و مردم شهر جاسوس در کمین نشسته
و خبر یافته ایمنی با فوزی عظیم پیدا شده و بیکبار غلبه بسیار از شهر بیرون جستند و ندانستند
که شیر شکاری اگرچه تنها ماند گوزنان مرغزار را یک گله داند   گوزنی که با شیر جنگ آورد   سر خویشتن
زیر سنگ آورد   و باز سفید اگرچه یک تنه پرواز کند هزار کبک و تیهو را جواب باز دهد و نه اندیشیدند که
کمندی که از تار عنکبوت بر هم پیچیده شیر ژیان را بند نتوان کرد و شمشیر چوبین که کودکان بازی کنند
پیل دمان را از پای در نتوان آورد شهریار نیلی حصار چون بر شبدیز خنگ تند رفتک سوار شود تیغ عالم
افتاب شعاع برکشد از ازدحام لشکر ظلام منهزم گردند فی الجمله مردم شهر حمله کردند و خواستند که کمند
مکر و کید شیر بیشه شجاعت را صید کنند غافل از آنکه سیل اگر سنگ را بگرداند چون به دریا رسید
فرو ماند   جناب شهریاری پناه بحضرت باری برد و فتح و ظفر از عنایت پروردگار نه از بسیاری
لشکر جرار دانست و دست اعتصام در عروه وثقی توکل زد و چون بجز میغ زن و شیر مرد افکن
بر ایشان حمله کرد و دمار از روزگار ایشان برآورد و نهال آمال ایشان میوه ندامت بار آورد
بیکبار پشت دادند و روی بگریز نهادند و روز دیگر گروه انبوه از شهر بیرون رفته پیروینا را باز
گردانیدند و بدروازه باغ زاغان رسانیدند و رعیت خواستند که بباغ زاغان در آیند و [illegible]
نمایند بنوعی که بعضی مخالفان از یاد در آیند جمعی امرا مانع شده گفتند مبادا کاری از پیش نرود و [illegible]
وهم کنند و دیگر شهر مضبوط نشود پادشاه اسلام پناه بجانب شرقی شهر عزیمت نمود و از طرف
دروازه خوش فرمان فرمود که جنگ انداختند و چند روز نایره آتش قتال و شرار شعله جدال
برافراختند و از آنجا نهضت نمود در جانب دروازه فیروزآباد و میدان سعادت و مراد خیمها و صفها
ترتیب داد و درین جانب نیز جنگهای مردانه و دستبردهای دلاورانه نمودند و امیر حسن شیخ تیمور با تمامی
امرای سمرقند روزها از طلوع فلق تا غروب شفق و از غره بام تا طره شام در مقام مقابله و مقاتله
بودند و از طرفین سعی و کوشش و قتل و کشش بنوعی نمودند که بهرام خون آشام بر دولت [illegible]
هزار آفرین خواند مردم شهر که بیرون میان میگرفتند گوش و بینی بریده بیرون میفرستادند و امرا
نیز مردم شهر را بهمین طریق گوشمال میدادند قصبه زیارتگاه در غایت معموری بود غارت یافت
و هر چه از چنان موضعی سالها اندوخته بودند شعله تاراج بران تافت و بر سر غارت میان
بهادران مضایقه شد و یکی از معتبران بقتل رسید و قاتل جوانی بود شیر مرد و مشهور به [illegible]

نموده

نموده پناه بشهر آورد و طبل بشارت کوفته و درین اثنا رای مشکل کشا معلوم فرمود که میرزا سلطان ابوسعید
از طرف ماوراءالنهر معاودت نموده و مردم شهر دلیر شده استان شهر نخواهند داد و زمام ارادت
بقبضه عنایت نمی‌باید داد و خاطر فرزانه بر اقتضای زمانه نهاد   زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز
و چند روزی اگر صورت بهبود در آینه مقصود پرتو روی ننماید و اقتضا و قضا و قضا یاد [illegible]
تاخیر فرماید دل قوی باید داشت و نقش صبر و سکون بر لوح خاطر همایون نگاشت
بزیر گنبد خضرا چنان توان بودن   که اقتضای قضا زیر گنبد خضراست چون روز شد که مردم
در مملکت خراسان خصوصا اهالی دار السلطنه هرات بصد هزار آرزو خواهند که آفتاب دولت آنحضرت
سایه عنایت بر ایشان اندازد و عالمیان را در سلک بندگان منتظم و منخرط سازد چنانچه شرح
آن از مساعدت وقت مأمول است فی الجمله همت عالی آنحضرت میل آن فرمود که بعزم محاربه
میرزا سلطان ابوسعید عزیمت نماید و لشکر ماوراءالنهر را بکلی هزیمت فرماید و بیت مغنم و غنایم
بانیت و با این عزیمت هنگام صبح نهضت فرمود و بجانب آب مرغاب رفته عزم رزم میرزا
سلطان ابوسعید جزم نمود و میرزا سلطان ابوسعید در ماوراءالنهر چون دانست که مردم شهر
از ضیق محاصره بتنگ آمده اند   رعایا را مسکین بتنگ افگند   بسختی بکام نهنگ اندر اند   و
نزدیک است که شهر مفتوح شود و با میرزا محمد جوکی صلح کرده در هم بست و از ظاهر شاهرخیه برخاسته
دو سه روزی در سمرقند نشست و بر سبیل تعجیل از جیحون عبور نموده بسرعت تمام صبح و شام
رانده و در منه و فاریاب در غایت اضطراب نزول فرمود و پادشاه ابو الغازی از ظاهر
شهر برخاسته و رعیت بیرون ریختند و در غارت و تاراج آویختند و از لشکرگاه غله و اجناس
در آوردند و رایت نصرت نشان از پل مالان گذشته و ولایت فوشنج را در نوشته و از
بجلگاه بادغیس در آمد و همچنان دلیر و مردانه کوچهای پادشاهانه میفرمود و در نهضت و عزیمت
غایت سرعت می نمود میرزا سلطان ابوسعید وهم بسیار بخود راه داده دو سه کوچ پس نشست
و پادشاه آگاه شد که امرا در شهر بودند از قفا میرسند چون از پیش و پس باغی رسید رعایت حزم
خرم نموده و وانه توام روز دیده مصلحت جنگ ندید و عنان سمند جهان پیما باز کشید

ذکر نهضت پادشاه اسلام پناه از مملکت خراسان بجانب ولایت مازندران

موکب پادشاهی نزدیک آب مرغاب
نشست که امرا هرات با غلبه عظیم از قفا رسیدند و میرزا سلطان ابوسعید هر چند دو سه کوچ

پس نشست تا مشاهده صورت فریب با خود نقش بست و دام حیله و مکر باز کرده میخواهد که همای اوج سعادت
بکمند کید صید و قید کند اگرچه هاتف اقبال بزبان حال میگفت عنقا شکار کس نشود دام باز چین
کانجا همیشه باد بدستست دام را این معنی ملاحظه نموده ارکان دولت و اعیان حضرت راجعه
یراق مشورت جمع فرموده و فرمود که رایات نصرت آیات از اقصی ولایت مازندران تا مرکز ولایت
خراسان رسیده و در همه مواضع و بلاد و سایر بقاع و دیار آثار تسلط و اقتدار بظهور آمده و چند گاه
دار السلطنه هرات دایره وار حصار ساخته انچه مقدور بود سعی و کوشش نمود و لشکر و سپاه
الجا و غنیمت فراوان گرفت اکنون مصلحت معاودت مینماید امرا و مقربان آن سخنان را بسمع
قبول معقول داشته و صفحه آذین بر زعم تحسین کلام الملوک ملوک الکلام نگاشته رای بران
قرار گرفت و پنجم ماه محرم سنه ست و ستین از منزل موری بطرف ولایت مازندران نهضت فرمود
بدولت و سعادت چند مرحله پیموده رایت فتح آیت بصوب ولایت سرخس برافراخت و آفتاب
سلطنت سایه عنایت بران بلده انداخت و قلعه سرخس را محکم و مضبوط ساخته امیر سید آقا که
از زمره معتبران بود و در کلیات تحسین تدبیر او التفات میفرمود و اهتمام تمام بر و داشت
و بر سریر مملکت جرجان نزول فرموده و طایره دولت فارغ بال بعیش و عشرت اشتغال نمود
و لشکر منصور غنایم نامحصور از ولایت خراسان گرفته همه را بمملکت مازندران رسانیده و بنوعی
کردانخواه بوده دران ولایت میگذرانید غنیمت که لشکر بجرجان کشید نصیب جبل محمود نتوان کشید
زر هر جنس اجناس چندان گرفت کزان بیشتر نیست امکان گرفت کله پر کلابت زری نژاد
گر جوش آتش که بوی باد نقود و نفایس چه گویم که چند شود عاجز از حصر او هوشمند
سپاه از سر و پای زیبا شده لباس اطلس و جبه دیبا شده و پادشاه اسلام پناه چند گاه
بر سریر سلطنت جرجان و مرکز مملکت مازندران اقامت نمود و قضایا و امور که در مدت
غیبت رایت منصور ظهور یافته بود بنواجبی تفحص فرموده داد مظلومان برده بار از ظالمان
ستمکار ستانده هر کس را گوشمالی سزا داد و ابواب روح و راحت بر روی امید همگنان گشاد
و ملوک اطراف و گردنکشان اکناف کمر خدمت بر میان جان بسته حلقه عبودیت در گوش
کشیدند و بصدق نیت و صفا عقیدت بدرگاه عالم پناه رسیدند و چون میرزا سلطان ابو سعید
از آب مرغاب عبور نمود آثار تسلط و اقتدار سپاه پادشاه اسلام پناه در ممالک خراسان

استفسار

استفسار فرموده حیرت بر مزاج حضرت غالب گشت و التفات بدار السلطنه هرات نموده چون دشمنان
بهرات گذشت **وقایع سنه ست و ستین ذکر عزیمت میرزا سلطان ابو سعید گورکان بمملکت**
مازندران میرزا سلطان ابو سعید چون بحوالی دار السلطنه هرات رسید با ارکان دولت مشورت فرمود
و رای و مصلحت قرار داد و بطرف مملکت مازندران نهضت نمود و بر ولایت سرخس گذشته
امیر سید آقا و جمعی که در قلعه سرخس بودند تاب آفتاب حضرت نیاورده دزده وار سراسیمه
و بیقرار شدند و بعد از عهد و پیمان بیرون آمدند و چون میرزا سلطان ابو سعید امیر سید آقا را
دید و بهانا سابقا از و ذخیره در خاطر خطیر بود فی الحال بقتل او فرمان فرمود و نسبت با دیگران
مرحمت نمود و بسرعت باد عازم استراباد شد و چون لشکر یورش ماوراء النهر کرده بود و از
بی یراقی اندوه و اضطراب می نمودند از هیچ ممر نقدی که بوجه لشکر تنخواه نبود و فرمان همایون
نفاذ یافت که بدستور معهود وزرا لشکر و نام بردار وجها دهی از دار السلطنه هرات بلوکات
و ولایات ستانند و انجا از تجار متواتند برسم قرض بوصول رسانند و چون رعایا مدتی زحمت
محاصره کشیده و شهر را نگاه داشته و اموال و حبات خود را بتاراج گذاشته در منولا
از عواطف پادشاهانه امید نظر عنایت بود خود آن صورت بوجه دیگر روی نمود و این مطالبه نمک
بر جراحات رعایا پاشیده بیچارگان در مقام ادا آمدند و خواجه معز الدین شیرازی که دار
شهر بود خرابی بسیار کرده از تجار و رعیت ببهانه قرض مبلغها گرفت و دستور معظم خواجه
شمس الدین محمد موجب فرموده بهرات آمد تا باخبر بوده نگذارد که بر کسی حیف و تعدی واقع شود
و رسیدن او بحقیقت مرهم جراحت رعیت بود و خزانه که ازین وجوه متکفل گشت در صحبت شیخ
علی مغول بطرف مازندران فرستادند و جناب فضایل مآب مولانا شمس الدین علی فارسی بعرض
عرض خرابی احوال خراسان مأمور جان شد و چون میرزا سلطان ابو سعید بمملکت مازندران درآمد
پادشاه اسلام پناه یراق لشکر و ترتیب سپاه نمود و بعزم رزم از شهر استراباد بیرون فرمود
و در فضای صحرای خزانه و سلطان آباد لشکر آراسته صفها و معرکه ترتیب داد و چون لشکر جرجان
در برابر سپاه خراسان در غایت قلت بود و مقاومت بسیار دشوار مینمود پادشاه اسلام پناه
عنان عزم بل کران جزم بجانب مامن قدیم و یورت رواق معطوف ساخت و با خیل و حشم
و طبل و علم رایت سرعت برافراخت و میرزا سلطان ابو سعید بگلفشان استراباد درآمد

دو سه روزی بجزمی گذرانید **ذکر قتل امیر خلیل و کشته شدن سرخیلان ایل جلایر** درین اثنا حضرت اعلی
در گلستان استراباد بساط نشاط و انبساط گسترانیده بسمع جلال رسید که امیر خلیل را اندکی
در خاطر هست و حرکات و سکنات او درین معنی ظاهر و باین صورت ناظر و دران زمان که موکب ظفر
نشان در طارم شاهرخیه بود این احوال از اقوال و افعال او معاینه می نمود چنانچه شبی در نظام
شاهرخیه جمعی مخصوصان جیبا پوشیده بدرگاه جهان پناه گذرانیدند و درین شب که میرزا
سلطان حسین بجانب رواق بیرون رفته با آنکه شبی بود مانند قطران سیاه نه سیاره دیدا
نه پروین نه ماه و ابر تیره پرده سیاه بر روی آسمان کشیده و شعله برق و غرش رعد
و طوفان باران بهمه جا رسیده امیر خلیل حضرت سلطنت را مبالغه بسیار نمود که برخش
شریف قفای یاغی می باید نمود و آنحضرت فرمود که خلیل بیگ تو دانسته که پادشاه
در پی یاغی رود و آنحضرت از مبالغه او بفراست دانست که قصد و عقد دارد و چون دوی هما
مهم برآمده بود و اکثر لشکر در قفای سرخیلیان رفته العرض امیر خلیل چند سال چون در مملکت
سیستان باستقلال فرمان روا بود و حال او تا آن مقام ترقی نمود که لشکر مجاهد و مراتب
کشیده و خیال تسخیر خراسان در دماغ او گردیده اگرچه التجا بدرگاه عالم پناه آورد اما همچنان خیالات
سودا سلطنت از سر او نگذاشت و آنحضرت هرچند او را از خاک مذلت باوج عزت برآ
و اختیار ملک و مال بقبضه تصرف و اقتدار او گذاشت و او از روی سهو و غرور تمام مهمات
مملکت را مخصوص جانب خود ساخت و کار عالمیانرا باختیار و رای خود پرداخت و در گرفت
و داد و بند و گشاد چنان شد که اکثر لشکر بطبع ملازم بودند و شب و روز پیش او تردد مینمودند
درگاه و بدرگاه جهان پناه حاضر بود و صورت جمعیتی روی می نمود و چون شب میرفت غیر جمعی
مخصوص کسی دیگر نمی بود لیکن او چون در ذات خود صفات استغنا مشاهده نمود بمقتضی
کلا ان الانسان لیطغی ان راه استغنی در مقام عذر بود و این معنی بارهای انور معلوم
فرمود و خاطر همایون بر قتل او قرار یافت و چون برسم ملازمت بدرخانه آمد او را بمجلس
خاص درآوردند و روز عمر او را بسر آوردند و پسران در عقب پدر رفتند و جهان از عذر او و پسر
بداندیش هم در سر شر شود چو گرگم که با خانه کمتر شود و حضرت خلافت پناهی چون خاطر
همایون از اندیشه عذر امیر خلیل جمع ساخت پرتو التفات بر استیصال ایل جلایر
انداخت

انداخت و مردم جلایر از دیر باز دران ولایت یورت و مقام داشتند و تمام آن مملکت
ملک خود می پنداشتند و ایشانرا گله و رمه بسیار و مواشی و حواشی بیشمار جمع آمده بود و
آیینه خیال ایشان چنان مینمود که هر حاکم را که ایشان نخواهند دران مملکت نتوانسته بود و همیشه
خونریزی و فتنه انگیزی شعار خود ساخته و از غارت و تاراج بکار دیگر نپرداخته و بالطبع خواهان
میرزا سلطان حسین بودند و نهان و آشکار میل و محبت مینمودند حضرت خلافت پناهی خواست
که بحسن تدبیر گردنکشان ایشانرا پا بسته زنجیر فتنه پرور گردانند و اطراف مملکت را از وجود بی نتیجه
باز رهانند امرا و نوابی را فرمود که ایل الوس جلایر را بشارت رسانند که برای ایشان دران ولایت
علوفه و سیورغال مقرر میگردانند و بخشیان سان و جیبه جلایر گرفته چند روز در گفت و شنید
بودند و جهت گرفتن ایشان کاشکان بیقین مینمودند و روزی که مقرر بود قوم جلایر را بمحل
درآوردند مجموع چنانچه قرار یافته بود گرفتار شدند و همه را بر سر میدان گردن زده از سرها منارها
ساخته و آتش در جان بی باکان دیگر انداختند و حضرت خلافت پناهی تمام مملکت مازندران را
چنانچه پیشتر عنایت فرموده بود برسم سیورغال بشاهزاده جلال الدین میرزا سلطان محمود
ارزانی داشت و امرای کبار و سرداران نامدار همراه او گذاشت و ایلچیان که از ولایت ساری
و رستمدار و فیروزکوه و گیلان آمده بودند اجازت مراجعت یافته و آفتاب عنایت بر احوال
ایشان تافته معاودت نمودند و رایات ظفر آیات از مازندران بجانب خراسان انعطاف یافت
ذکر معاودت از مملکت مازندران و استقرار یافتن در ولایت خراسان چون مهمات
مازندران بر وفق ارادت بندگان دولتخواه سرانجام یافت پادشاه عالم پناه عنان دولت
و سعادت بصوب سریر سلطنت و مستقر خلافت تافت و مبشران باطراف ممالک خراسان
و ماوراء النهر و ترکستان اخبار سعادت آثار رسانیدند و در تمام آن بلاد و دیار صدای نقاره
شادی از اوج سپهر زنگاری گذرانیدند و موکب همایون بهر ولایت که رسید ریاض آن ناحیه
بطراوت عدالت نضارت گلشن یافت و رسوم بدعت مندرس شده آثار شریعت رونق
گرفت و چون رکاب خلافت انتساب بقصبه کوسویه رسید و بموقف عرض رسانیدند که
عمال داران اعمال اموال دیوان زیاده گرفته اند فرمان اعلی نفاذ یافت که هرچه زیاده گرفته
بوده اند از خزانه برعیت تسلیم نمودند و رایت نصرت نشان در قریه ساق سلمان نزول نمود

اکابر و اشراف بسعادت و اقبال دستبوس استسعاد یافتند و بالتفات پادشاهانه و عنایات
خسروانه سرافراز آمدند و میمنت و سوم ربیع الثانی در عین سعادت و کامرانی در باغ سفید
فرود آمد و بعد از چند روز که حضرت خلافت پناه از مشقت و کوفت راه برآسود و احوال قضایا
که در زمان غیبت رایت منصور واقع شده بود بواجبی تفحص و استفسار فرمود و چنانچه معلوم
شد که خدمت خواجه معزالدین دران زمان که از لشکر و نام بردار میگرفت ظلم و زیادتی بسیار
کرده و مبلغی برشوه گرفته و همچنین شیخ احمد صراف که از تجار برسم قرض مطالبه نموده بنام بکی
مردم نوشته و تغیر داده و چون شرح این احوال بموقف عرض رسید رای اعلی بران قرار گرفت
که ایشانرا بنوعی هلاک کنند که موجب عبرت بیباکان دیگر شود حکم همایون نفاذ یافت که شیخ احمد را
در دروازه ملک پوست کرده بتعذیب تمام کشتند و روز دیگر خواجه معزالدین را در پای حصار
در دیگ آب گرم جوشان انداختند و میجوشید تا شعله حیات او فرونشست و نشان جهانمطاع
صادر شد که بعد ازین در هرات و ممالک از نام بردار نطلبند و نستانند و هیچ آفریده را
باین علت تعرض نرسانند و نشانی در سنگ نقش کنند و در مسجد جامع در محل مناسب نصب نمایند
و بموجب فرموده عمل نمودند و تا آن پادشاه نیکوخواه در قید حیات بود تغییر و تبدیل آن حکم نفرمود
و در اثنای این احوال حبی بر خواجه مظفر خواجه مختار که صاحب دیوان بود مبلغی سخن گفتند
و بسبب هرگونه تقصیر بتصرف دروغ و راست از دیوان برخاست و مبلغی بتحمیل کردند و خواجه
خواجه قطب الدین طاوس سمنانی که سالها دیوان میرزا ابوالقاسم بابر بود و بامانت و دیانت
موصوف و معروف دیوان شد و خواجه شهاب الدین اسمعیل خوجانی دیوان شد و آثار کفایت
ظهور آوردند و چون میرزا سلطان ابوسعید بسبب محاصره هرات از مملکت ماوراء النهر عود نمود
و هنوز عصیان و طغیان میرزا محمد جوکی برقرار بود بلکه هر روز فتنه و فساد دران دیار و بلاد می‌فزود
آنحضرت چون از ولایت مازندران بهرات آمد میل آسایش و استراحت ننمود و عزم یورش ماوراء النهر
جزم فرموده و بدستور معهود مشایخ اسلام و مصابیح ظلام را دیده و از ضمیر منیر شان روشنی راه طلبیده
مزارات اکابر را مافیها قبله مرادات دانسته و بصدق نیت و صفای عقیدت از روحانیت ایشان
استمداد نمود و از روی نیاز و اخلاص بمزارات ایشان فرمود و صلات و صدقات بنسبت
بارباب حاجات مبذول داشت و رایت عزیمت بصوب مملکت ماوراء النهر برافراشت

سلاطین

ذکر نهضت فرمان فرمای مرة دیگر بطرف مملکت ماوراء النهر سلاطین کامکار که ممالک و امصار در قبضه
اقتدار آورده اند آفتاب وار در اطراف بحور و بر پیوسته در سفر بوده اند و پادشاهان نامدار که در
اقطار آفاق رایت آفتاب اشراق افراشته اند آسمان کردار دست از حرکت شبانروزی
نداشته اند فلک الافلاک که پای رفعت بر سر ممالک عالم نهاده و در هیچ مکان یکزمان از دوران
باز نه ایستاد آفتاب از حرکت دایم باوج شرف و سر شرف اوج رسید و هلال از سرعت انتقال
بدر صاحب کمال گردید * سفر اگر نکند طالب کمال چو ماه * بکار نصه هلالی رسد باوج قمر * بجرم خاک نگه
در نکوه باید کرد * که این کجاست ز آرام و آن کجا ز سفر * در دینولا که رایت منصور در هرات مستغرق
عیش و حضور بود هر روز صورت فرح و سرور روی می‌نمود همواره قاصدان از مملکت ماوراء النهر
میرسیدند و بموقف عرض میرسانیدند که میرزا محمد جوکی باز رایت غویت برافراخت و دیگر بار دران
دیار و بلاد آتش فتنه و فساد انداخت و راه جور و بیداد که پیوسته بسته بود گشاده و خون
و مال مسلمانان در محل خوف و خطر و معرض تلف و ضرر افتاد و چون شرح این احوال بسمع همایون
رسید آتش حمیت پادشاهانه زبانه کشید و رای اعلی چنان اقتضا فرمود که لشکر منصور نوبتی
دیگر بر مملکت ماوراء النهر عبور نماید و بدستان شراب غرور را که شمال لشکر ازو مایده فرمان
همایون شرف نفاذ یافت که تواجیان بزرگ سان لشکر احتیاط نموده الکاء و منزل لشکرهای
جهان در ولایت اند حود و شیرغان بموعد معین که لا یستأخرون عنه ساعة جمع آیند و باتفاق روی
بابل تغاق آرند و ده هزار ازوزکار راشرار برآرند و موکب جهانگشا بیست و هفتم جمادی الاولی که آفتاب
در مقدم درجه حوت بود از دار السلطنه هرات نهضت نمود و در شمال قریه ساق سلمان نزول
فرمود و دران منزل اکابر و اشراف شهر را بتشریفات خاصه عنایت فرموده بشهر باز گردانید و سپهر
و مردم محلات و بلوکات که در ایام در بندان اموال و فرزندان گذاشته مساعی جمیله بظهور
آورده بودند جایزهای تشریفی کرامت فرمود و مجانب وزارت مآب خواجه شمس الدین
محمد را بجانب بلخ فرستاد و بعد از دو روز آفتاب رایت عالم افروز با لشکر زیاده از قطرات
سحاب و فزون از ذرات آفتاب روان شد و موکب همایون بهر شهر و ولایت که رسید از احوال
و اوضاع آن پرسید و مآرب ارباب حاجات و مطالب اصحاب ملتمسات بانجاح مقرون
گردانید و لب تشنگان بادیه ظلم را بسرچشمه زلال عدل رسانید تا رایت فتح آیت او بسطح آب

بقبة الاسلام بلخ رسید و جانفزا روز نوروز سلطانی بود و آفتاب باول نقطهٔ اعتدال ربیعی تحویل
نمود و سلطان جمشید اقتدار در منزل نوبهار آیین نوبهار نهاد و جهان را از بزم جمشیدی جشن
فریدون یاد داد ۵ در نوبهار مجلس جمشید ساختند **احوال دار السلطنه هرات درین سال**
منجمان که استخراج تقاویم و استنباط احکام اقالیم نموده‌اند در اکثر ثبت فرموده بودند که درین سال
بارادت حضرت ذو الجلال در اطراف بلاد و دیار مرض طاعون بسیار باشد خاصه در دار السلطنه
هرات و هنوز اوایل حمل بود که این صورت ناخوش روی نمود و در ماه شعبان این حادثه ظاهر و عیان
شد و خلایق باضطرار جلاء وطن اختیار کردند و چون میکائیل مجال قرار نبود همه کس فرار روی
نمود شاهزاده میرزا سلطان محمد که نایب مناب و قایم مقام پادشاه اسلام بود باتفاق
جناب قاضی و باقی موالی و دیوانیان بطرف ولایة بادغیس ییلاقهای کوه کیتو عزیمت نمود
و هر کرا از رعایا استعداد داشت توشه برگرفته بگوشه رفت و جمیع مردم مصلح باول قوی و خاطر
منشرح متوکلانه بساط صوفیانه انداختند و بحکم ربانی و قضای آسمانی در ساختند و در شبستان
عبادت سر ارادت نهادند و دغدغه و اضطراب بهیچ باب بجانب خود راه ندادند و بزبان
حال مضمون این مقال میگفتند   سر ارادت ما و آستان حضرت دوست   که هرچه بر سر ما
میرود ارادت اوست   و ماه رمضان در بلدهٔ هرات آتش کبریا و شعلهٔ استغنا چنان
برافروخت که خشک و تر را بکلی بسوخت و تا غرهٔ محرم سنه سبع رعیت بدین علت از شهر و بلوکات
رحلت می نمود و عدد فایت و فانی از رقم قلم متجاوز بود و در هیچ بازار و دکان سودا و سود
و زیان نبود و در کوچها و شهر و بیرون بغیر شمال و صبا کسی تردد نمی نمود و وقتی شهری هوا ماند
و خاطرها اندروا بود و در آن ضعف آثار خواجه قطب الدین طاوس و مولانا اسمعیل بعد از آنکه
در شهر و بلوکات آن علت تمام تسکین یافت از ییلاق بادغیس باز آمدند و رعیت را بزراعت
و عمارت ترغیب نمودند و آثار عدل و داد بظهور آوردند و رعایا که بهر جا رفته بودند بمساکن
و اوطان عود نمودند و باندک زمان شهر و بلوکات معموره و آبادان شد **ذکر عبور موکب منصور
از جیحون و نزول همایون در سمرقند فردوس مانند و صفت آیین و تزیین** حضرت خلافت پناهی
چون در قبة الاسلام بلخ نزول فرمود و چند روزی در آن ولایت توقف نمود و ایام بهار
در نوبهار که در روزگار قدیم امم سابقه تعظیم آن نموده اند و او را احترام منزل بیت الحرام داشته اند

بعیش و خرمی گذرانیند   بده ساقی آن جام آب حیات   که دوران گیتی ندارد ثبات   بیا تا باین
جمشید و کی بسازیم بزم پر از رود و می   و موکب منصور نهم ماه رجب از جیحون عبور نمود و در آخر همین ماه
در دار السلطنه سمرقند نزول جلال فرمود اکابر و اشراف خرمی و نشاط و مسرت و انبساط
بظهور آورده انواع نثار و پیشکش بعرض همایون رسانیدند و همه را عنایت آنحضرت بواجبی
بنواخت و صیقل عدل از روی آیینه روزگار غبار جور و ظلم مرتفع ساخت نسیم رافت و رحمت
پادشاهانه از مهب عاطفت وزید و نفحات انصاف و انتصاف باقطار جهان و مشام جهانیان
رسید و موکب ظفر نشان با لشکرهای گران عازم تسخیر شاهرخیه شد و چون اردوی اعلی بحوالی قلعه
رسید مخالفان قلعه را بغایت مضبوط ساخته بودند و جرات و جلادت تمام مینمودند آنحضرت
مصلحت وقت آن دید که درین ولا سایهٔ التفات بر تسخیر قلعه نیندازند بلکه جمعی از بندگان دولتخواه
معین سازد که در برابر قلعه مقابل کوب ترتیب نمایند و چون اسباب قلعه گیری مهیا شود آن را بسمع
بموقف عرض رسانند و عنان سمند عالم نورد بصوب تخت سمرقند باز گردانند و آوازه جشن
سنت ختان باوج آسمان رسانید و فرمان همایون شرف نفاذ یافت که اوایل ماه ذی الحجه در
النگ کان گل که فضای آن مرغزار زیاده از فرسنگ باشد هوایی در غایت لطافت و کمال
اعتدال و در اطراف آن چشمه سار بسیار و آب روان غیرت آب زلال و همه سلاطین نامدار
و خواقین کامکار در آن مکان بهشت نشان بعیش و نشاط و عشرت و انبساط گذرانیده اند
و جهانیان باکرام و احسان خرم و شادمان گردانیده اند جهت سنت ختان شاهزادگان
در آن فضای دلکشا و هوای جانفزا بتزیین آیین و رسم چهار طاق هرگونه یراق قیام و اهتمام
نمایند خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و بقبهٔ ارتفاع خورشید و ماه برآورده و طناب سرادقات
در ذروهٔ کیوان کشیده آمد ارباب صنایع و انواع بدایع ترتیب داده بودند و از دیبای چینی
و مخمل فرنگی و باقی مصنوعات و سایر مخترعات فنون عجایب و صنوف غرایب نمودند و استادان
صاحب هنر و ماهران پیشه و صورتی چند آراستند و از هرگونه نقشها پرداختند که قبل از تعریف
کمال خدا آن جا فرست و رقم قلم از تحریر آن متجاوز و مجلس انس و بزم نشاط چنان آرایش
یافت که از تاب آفتاب عارض ساقی ماه چون مشتری متاسف زهره از نغمه رود و سرود در
چرخ آمده بود و تیر از سلک دبیران خاص قلم زرین مهر بر لوح سیمین ماه ستایش آن بزم تحریر مینمود

و ارکان دولت و اعیان حضرت و بنده کان دولتخواه مدت یکماه در بسیج مقام قرار و آرام نمانشستند
و پیوسته نقش آیین آن تدوین بدیع آیین بر لوح اندیشه می نگاشتند و هر صورت که در صفحه تدبیر
ایشان نقش پذیر میشد بنحو بهتر وجهی از قوت بفعل می آمد از علم بعین آمده و از دوش در آغوش

وقایع سنه سبع و ستین ذکر جنبش رایات فتح آیات و تسخیر قلعه شاهرخیه

سلطان معظم اواسط ماه محرم
مکرم در فضای دلکش و هوای جانفزای کان گل طوی بزرگ ترتیب فرمود و آداب سنت ختان
و ترتیب اسباب آن التفات نمود و رسوم و عادات که در امثال چنان مهمات مرعی باید داشت
بافضل الغایة رعایت نموده آمد و بدولت و سعادت فراغت از مهم طوی حاصل شد و رایات
فتح آیات از ظاهر سمرقند بار دیگر عازم ولایة تاشکند شده عزم تسخیر قلعه شاهرخیه جزم فرمود و چون
لشکر منصور در برابر قلعه شاهرخیه فرود آمد فرمان همایون نفاذ یافت که بر اطراف قلعه شهربندی سازند
تا مخالفان نتوانند که ناگهان بیرون تازند و امرای عظام در اتمام آن سعی و اهتمام نمودند
و بچند روز معدود آن شهر بزرگ مکمل فرمود و بکرات و مرات از طرفین محاربات عظیم واقع شد و اهل
قلعه جنگهای مردانه و کوششهای بهادرانه بظهور آوردند روزی از قلعه برجی افتاد و لشکر یکبار
رو بآن برج نهاد و اهل قلعه بجنگ باز ایستادند و داد پهلوانی و دلاوری دادند و آخر وقت آن روز
محاربه کردند که شیخ آن سنگ بر هجر پر خاره و تقریر ناهر راست نیاید و عاقبت اهل قلعه برج را باز
راست کردند و مدت محاصره متمادی شد روزها کمان آن بود و در آینه خیال چنان مینمود
که در قلعه یک متنفس نیست و آنکه روز قبر باره آیند و باکسی سخن در ایند و شب حاضر باشش
گویند و چراغ نمایند مطلقا واقع نبود و بی تکلف آن دو امیر صاحب تدبیر امیر سلطان و امیر نور سعید
قلعه داری کردند که بهتر از آن مقدور نباشد گاهی صد و دویست جوان شیر گرسنه از قلعه بیرون
می تاختند و صید چند انداخته قوت سر پنجه در زور بازو ظاهر میساختند و روان عنان بطرف قلعه
باز می پیچیدند و ملازم در قلعه در می آمدند و دم در کشیده و اهل قلعه را از قلت قوت قوت نشد
بود و اختلال باحوال راه یافته و لشکر منصور میدانست که اهل قلعه ذخیره نماندند و بحیله و تدبیر
روزی شب می آرند و نیز گمان میبردند که از بیرون چیزی بقلعه میبرند و چگونگی آن معلوم نمیشد
امیر شیخ شجاع الدین شیر حاجی فکر صواب کرده نوکری را که میرزا محمد جوکی می شناخت گریزانید
و آن نوکر بقلعه رفته و شاه زاده او را شناخته رعایت نمود و از آمدن او استفسار فرمود که

بعرض رسانیدند که امیر شیخ حاجی جزوی وجهی بتحویل بنده کرده بود و از آن چیزی باقی شد امیر نسبت
با من تشدد مینمود و بند فرمود چون خلاص شدم باینجا پناه آوردم از بدحادثه اینجا به پناه آمدم
شاه زاده او را نوازش نموده بکاری تعیین فرمود و آن چند روز بسعی تمام تفحص کرده شرح احوال
باز دانست و باز گریخته بملازمت امیر شیخ حاجی آمد و با او عرضه داشت که در اردو بازار فلان شخصی است
که هر روز انچه مردم قلعه را می باید آن شخص بهم رسانیده مهیا ساخته در کشتی انداخته بقلعه میبرند و سبب
قوت و قوت اهل قلعه میشود امیر شیخ حاجی شرح قضایا بسمع اعلی رسانیده در جست و جوی آن
شخص شتافتند و سخنان سابق را مطابق واقع یافتند و آن شخص را گرفته در برابر قلعه آوردند
و آواز دادند که اینک آن شخص که سبب جمعیت اهل قلعه و قیام میشد و بعد ازین زیستن شما دشوار
خواهد بود و آن شخص را در برابر مردم قلعه بصد زاری کشتند و اهل قلعه یکبارگی از خود نومید شدند
و التجا بجناب شاد مآب خواجه ناصر الدین عبید الله نمودند و حضرت پادشاهی خدمت خواجه را
از سمرقند استدعا فرمودند و حضرت خواجه از جانب سمرقند رسید و حضرت سلطنت مراسم
تعظیم بتقدیم رسانیدند و مردم قلعه چون از آمدن جناب ولایتمآب خبر یافتند امیر نور سعید
جامی زعم توسیس خرابت کنیم ترا در کنار تو وا ارسال نموده و تضرع و زاری بسیار کرده بود و اهل
قلعه دست در دامن شفاعت آنحضرت زدند و روی نیاز بر زمین اخلاص نهاده گفتند
خواه صلای خوف ده خواه بشارت امان   هر چه مراد تو بود هست رضای من همان   و حضرت خواجه
نیز همت عالی بر اصلاح آن کار گماشته قلعه را فرمود و چند روز آمد شد و گفت و شنید آن مهم مشغول
بود و در مرد و طرف شرایط نیکخواهی غایة سعی و اهتمام نمود

شرح قضایا و احوال خراسان در این سال

دران زمان که سلطان عالیشان از دار الملک سمرقند بطرف شاهرخیه نهضت فرمود شاه زاده میرزا
سلطان محمد را بضبط و دارایی مملکت خراسان تعیین نمود و او از سمرقند بیرون آمده اواسط
ربیع الاول بدار السلطنه هرات رسید و اکابر و اشراف رسم تهنیت مقدم شاه زاده بجا آورده
نثار و پیشکش گذرانیدند و شاه زاده بموجب فرموده   از آن پر هنر چون بود متابعت
سلطان کامکار و والد بزرگوار نموده و احوال زیردستان و رعایا مطمح نظر عالی ساخت
بواجبی پرسش نمود و دوم ماه ربیع الثانی از جانب آذربایجان خلیله ایلچیان رسیدند که میرزا
ترکمان فرستاده بود و شاه زاده ایشان را نیک دیده و پرسیده رعایت فرمود و خبر آمدن

ایلچیان بپایهٔ سریر اعلی ارسال نمود و جناب فضائل‌مآب مولانا شهاب‌الدین فتح‌الله تبریزی که بانواع
علوم و اصناف فنون آراسته بود و آنحضرت عالی منصب صدارت بجانب او مفوض فرموده
و مولوی از جهة بنجه بستن ولایت هرات رود از سعادت ملازمت بازمانده بود سیوم همین ماه
فوت شده در مزار گازرگاه مدفون گشت و درین ولا از جانب ماوراء النهر ایلچی رسیده و بشارت
رسانید که اهالی تاشکنت و اخسیکت و میرانکم کاشغان میرزا محمد جوکی داشتند بپایهٔ
سریر اعلی آمده مجموع آن بلاد و قلاع بتصرف بندگان درگاه عالم‌پناه درآمد و میرزا محمد جوکی
در قلعهٔ شاهرخیه عاجز و مضطر مانده و امید بکرم الله تعالی آنکه هرچند زودتر آن قلعه نیز در تصرف
و قبضهٔ اقتدار قرار گیرد و میرزا سلطان محمد نقارهٔ شادیانه فرمود و ایلچی را عنایت نمود و در
اواخر این ماه چند برف قوی متعاقب یکدیگر واقع شد چنانچه در کوچه و بازار عبور پیاده و سوار
دشوار بود و بازار و دکان از سودای سود و زیان خالی ماند اگرچه تاراج خزان درختان
باغ و بستان را لباس عاصیان صحرای محشر عریان ساخته بود اما فرمان‌فرمای دی و بهمن
همه را پوستین قاقم و سمور عنایت فرمود مدت سرما بس که دیر پاید دور و دراز گشت بعد
پوشش اشجار و ریاحین در اطراف بساتین دکاکین پنبه‌فروشی باز شد همه کس آرزوی خانه
و هوای آتش و میل تنور بود و هیچ آزنده را بطرف باغ نه مجال عبور و نه خیال مرور در خاطر خطور
مینمود   در خانقاه باغ نه صادر نه وارد است   تا پرپنبه گشت حریف گران برف
وقت چنین نشاط کسی را مسلم است   که اسباب عیش باشدش اندر اوان برف   و مدت پنجاه
روز قوت سرما اشتداد و استیلا یافت و خورشید گاه گاه چون شرمنده نماز دیگر از افق
غربی می‌تافت و دران ایام خواص و عوام بکنجی میگذرانیدند و صبح و شام بعیش و عشرت
بهم میرسانیدند و درین اثنا از جانب ولایت ترشیز خبر آمد که پهلوان محمود پیاده را بقتل آورد
و شرح این سخن چنانست که حضرت خلافت‌پناهی دران زمان که عزم ماوراء النهر فرمود و جمعی از
نامداران و چند سردار بضبط ولایت خراسان تعیین نمود امیر محمود موسی که و امیر قاسم علی خواجه در
هرات مقیم بودند و پهلوان محمد پیاده و جمعی سردار ضبط اطراف مینمودند و این پهلوان محمد
از دیرباز در سلک بندگان حضرت منتظم بود و چند معرکه در حضور آنحضرت جلادت‌ها ظاهر
نموده و آفتاب عنایت آنحضرت بر احوال او تافت و صورت حال وحشی رونق تمام یافت.

و تحکمی دارالسلطنه هرات بنام او مقرر شده و در جرگهٔ ایلچیان معتبر معین گشت چنانچه بسیاری از اطوار
بی‌اجازت و رخصت بتیغ بیدریغ هلاک ساخت و آنحضرت سایهٔ التفات بر زبر و منبع او انداخت
و او چنان دلیر شد که در میدان زمان خود را رستم دوران میدید و از کس بیم و اندیشه نداشت
و بمرتبه رسید و مقام بجایی رسانید که دارالسلطنه هرات و بلوکات را از مقام خدمت و حرمت آورده بود
همه را بهر بهانه از بنیاد بلیغ مینمود و در اثنای عظمت و ابهت بر ولایت ترشیز عبور فرمود چه
عنقریب محمود او از آن ولایت بود و دران ناحیه حکومت و سیاست بنیاد نهاد و اسباب
فتنه و فساد و ابواب جور و بیداد بر روی رعیت آن ولایت گشاد و از قریهٔ فروق محمد نامی
که او نیز در شیوهٔ خونریزی و فتنه‌انگیزی از بنی نفع کلاهی داشت و در مقام گردنکشی سر بحیله
چاره فرونمی آورد و درین ولا که پهلوان محمد پیاده در قلعهٔ ارغند که وطن او بود در کمال عظمت
صبح و شام نقارهٔ نوبت میفرمود و محمد فروقی روزی نماز دیگر در میان مردم بتفرج کرونای
پهلوان محمد درآمد و نظارهٔ نقاره کرده راه ورود آن وثاق چنانچه باید احتیاط نمود و چون
از شب بیشتر گذشت با شبستان خود بدان وثاق گذشت و او را در خواب غفلت یافته بتیغ
او را بتیغ خونریز ریزریز کرد و صدای غارت و صلای تاراج در خانهٔ او انداخت و جهانی را از
ظلمت ظلم او ایمن ساخت و رعیت از شرارت نفس خبیث او خلاص شدند و مردم آن ولایت
از بیم سیاست پادشاهی جمع آمده خواستند که محمد فروقی را بدست آرند بهیچ میسر نشد و او
بابام بستان خود پای بکوی نهاد و کسی از رعیت آن ولایت در برابر او نتوانست استاد و ششم
ربیع‌الثانی این خبر بهرات رسید میرزا سلطان محمد چند امیر قشون و جمعی مردم پیاده و اهل تبر
مقرر کردند که عازم جانب ترشیز شده کمند اندیشه بر تدبیر تسخیر محمد فروقی گمارند و بهر حیله که توانند
آن صید وحشی را بدام آرند و بموجب فرموده روان شدند و درین سال حاوی اوراق
عبدالرزاق بن اسحق که از وقایع‌نگار بواسطهٔ قلت بسیار شکایت گونه می‌نمود اکابر و اعیان
هرات پراتب مصلحت چنان دیدند که منصب شیخی خانقاه همایون با این فقیر مفوض باشد
و یکشنبه سیوم جمادی الاول امرا و وزرا و موالی و اهالی تشریف حضور ارزانی داشته اجلاس
فرمودند و آن منصب تفویض نمود   رندم و شیخم همی سازند خلق   نام نیکو بین که پیدا کرده‌ام
و درین اثنا از طرف ولایت نسا خبر آمد که میرزا سلطان حسین از جانب دشت پیدا گشت و در آن

ولایت درآمده آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته با جمعی دلاوران نامدار بقصبهٔ ... بزرگوار رسیده و طنطنهٔ
صلابت و دبدبهٔ مهابت او در تمام ممالک خراسان ظاهر گردید و چند روزی در حدود آن ولایت
گذرانید و باز عنان سمند جهان پیما بصوب دشت و صحرا معطوف گردانید **احوال مملکت
آذربایجان و عراق و فارس** مملکت آذربایجان بحسن عنایت و لطف عاطفت میرزا جهانشاه در غایت
معموری و آبادانی بود و آن پادشاه نیکوخواه بعدل و داد و تعمیر بلاد و توقیر عباد اهتمام
تمام مینمود و دار الملک تبریز بوفور رعیت و ظهور رفاهیت غیرت افزای مصر جامع و فروغ بخش
خورشید لامع شد و آوازهٔ حسن عاطفه در اقطار و اکناف عالم چون نور آفتاب واضح و لایح
گشت و اصداف اسماع جهانیان بلآلی آثار ماثورهٔ او مشحون گردید و صیت صدق و عطای
او مانند نسیم صبا در جهان بهمه جا رسید ؛ دوان چون باد صیت وز هر شهری تا آن دیگر
روان چون آب ذکر او ازین کشور بآن کشور ؛ مقیمان ممالک محروسه اش از آسیب خدنگ
حوادث دوران چون صید حرم فارغ بال و ساکنان ولایت معموره اش از اندیشهٔ انقلاب
زمان چون معتکفان زوایای آسمان آسوده و مرفه احوال و دار الملک اصفهان که باتفاق
سریر سلطنت مملکت عراق است برسم سیورغال بفرزند خود امیرزاده محمدی عنایت فرموده
بود و شاهزاده نسبت برعیت ظلم و ستم و جور و جفا می نمود و آثار عدل و انصاف و رسوم
مرحمت و انعطاف بر خاطر او خطور نداشت و عنایت و عاطفت جرم و گناه می پنداشت
اوقات ظلمت آیات او شب و روز بفسق و فجور مصروف بود و همیشه تمامت همت و اندیشه
بر ملاهی و مناهی و انواع معاصی و مراهی صرف مینمود و هر چند پدر او آثار خیر و انوار عدل احکام
میساخت خدمتش خانه انهدام تا آسیب ظلم و بیداد از بنیاد برانداخت سموم خشمی که در آب حیات
طبیعت آتش می نهاد و شعله آن در جرم ابر مشتعل اخگر میداد چون فلک بر پیر و جوان نمی بخشود
و چون اجل بر خرد و بزرگ ابقا نمی نمود مدت چند سال اهالی اصفهان باین نوع محنت و بلا مبتلا
بودند و از طریق فرمانبرداری بهیچوجه عدول نمی نمودند و مملکت فارس تخت شیراز در قبضهٔ
اقتدار شاهزاده پیر بداق بود و او ارشد اولاد میرزا جهانشاه می نمود و دران زمان
که باتفاق پدر از کشور خراسان بازگشت و اجازت یافته عازم تخت شیراز شد در آن مملکت
رایت سلطنت و استقلال بر افراشت و امتثال احکام پدر و حقوق پدر فرزندی نابوده انگاشت

وچند

وچند نوبت بهیچ گاه واز درگاه میرزا جهانشاه پیش امیرزاده پیر بداق رفته و انواع نصیحت کرده
سخنان گفته و آن خودرای عاقبت نااندیش آن سخنان بسمع رضا اصغا ننمود و همچنان
در مقام اصرار و استکبار ثابت و راسخ بود و نخوت و جبروت و سطوت و عظمت خدمتش را
چند سال در تیه ضلال ... داشت و در اطراف شیراز جبال ابیات نا مرمت و عمارت
کرده خیال محال و صورت حرب و قتال بر لوح اندیشه می نگاشت و میرزا جهانشاه را
مملکت فارس آمده بود و از انجا که کمال استقلال و غایت عظمت و جلال او بود همچنانست
کاورا بکلی مستاصل سازد و بنیاد دولت او را بالکلیه از جهان براندازد ؛ هر شاخ باردار
که از نشت سربلند ؛ مشکن بدست خویش که آن هم نشکست نیست عاقبت حرم میرزا جهانشاه
که مادر امیرزاده پیر بداق بود در آمد شد بسیار نمود و قضیه بران قرار یافت که شاهزاده با خیل
و حشم و طبل و علم و احمال و اثقال و جمال و بغال از دار الملک شیراز نهضت نماید و بصوب
دار السلام بغداد عزیمت فرماید و شاهزاده بموجب فرموده متوجه مملکت شد و مملکت فارس
که باعتدال هوا و لطافت نشو و نما در عرصهٔ عالم بی مثالست و نمودار درجات جنان بمحال ذکر یابد
در قبضهٔ اقتدار میرزا جهانشاه درآمد و تفویض آن ملک بفرزند سعادتمند امیرزاده یوسف
فرموده رایت فتح آیت بدار السلطنه تبریز عود نمود و ایلچیان بجانب خراسان فرستاده
و اظهار محبت نموده از حال مودت اعلام داده و ایشان دران زمان که میرزا سلطان
محمد در خراسان بود رسیده نزد و شرح موافقت و مصادقت بموقف عرض رسانیدند و شاهزاده
خبر ایلچیان آذربایجان بترکستان روان داشت چنانچه شمه ازین اخبار بمشام مستشرقان آثار
رسیده باشد و قاصد خراسان بپای قلعهٔ شادمجنه وقتی رسید که آتش محاربه زبانه بعنان آسمان میکشید
ذکر احوال اردوی اعلی در ظاهر قلعهٔ شادمجنه موکب همایون فال از سبکبال در ظاهر قلعهٔ
شادمجنه توقف نموده در فتح و تسخیر آن سعی بلیغ مبذول نمود و دایرهٔ محاصره روز بروز تنگتر میشد
و نایرهٔ محاربه دم بدم تیزتر میگشت و در اردوی همایون از وحشت گرد و غبار و زحمت مور
و مار و پشه و مگس بسیار حالتی بود که برقم قلم شرح و بیان نمی توان نمود کار بر اهل قلعه بغایت تنگ
دشوار شد و بحد اضطرار رسید و پیشتر حضرت خواجه ناصر الدین عبید الله سلمه الله
یکدو نوبت بقلعه فرموده بود و میرزا محمد جوکی در بیرون آمدن تاخیر و تعلل مینمود حضرت خواجه را

در زمان مضیق گذاشت و راه سمرقند برداشت درین اثنا حضرت شیخ الاسلام قدوة علماء
الانام برهان الشریعة والدین خواجه مولانا اطال الله بقاءه از جانب سمرقند رسیده و بموقف عرض
رسانیدند که فی المثل اگر اهالی سمرقند را چند سال در اطراف شاهرخیه تاخیر باید نمود بی تسخیر قلعه
تجویز رفتن نخواهند نمود و ما با مردم سمرقند خانه کوچ اینجا می آییم و بعنایت الله تعالی تا این
قلعه را فتح نکشاییم عود نمی نماییم و اگر اینجا مثلا مثل سمرقند شهری باید ساخت میسازیم تا خانمان
و مان دشمنان را براندازیم حضرت خلافت پناهی را حسن کلام و لطف ادای جناب شیخ الاسلام
مستحسن آمده تحسین فرموده صورت یکجهتی جناب افاضل مآب ملایم مزاج همایون نمود
آری سخن خوب پسندند سلاطین و اهل قلعه بار دیگر چاره جوی شدند و عرضداشت باردوی
اعلی فرستاده حضور حضرت خواجه ناصر الدین عبید الله سلمه الله التماس نمودند و حضرت خواجه بموجب
فرموده اغاثة الملهوفین صدقة جهت فریادرسی درماندگان بازباردوی همایون آمده پای
اصلاح در میان نهاده بیمن دم و قدم آن بیچارگان را دستگیری فرمود و حضرت خلافت پناه
عهد و سوگند داد و بیچارها را بایمان مؤکد ساخت که قصد قتل آنجماعت نکند و نفرماید و جمیع عنایت
و رعایت فرماید و آنحضرت قبول فرموده الحق همه وفا کرد و حضرت خواجه بقلعه درآمده امیر
سلطان و امیر نور سعید و باقی سرداران را بیرون آورد و بشرف پایبوس مشرف شدند
هریک از کردار و گفتار خود شرمسار و بعنایت و مرحمت حضرت سلطنت امیدوار و از افعال
نابسامان خود شرمنده و سرخجالت با صد گونه ملالت به پیش افکنده ۞ سرخجالت درپیش زان
بود در پیش ۞ که گر گناه جبینش شرمساری هست حضرت خلافة همه را پرسش نمود و در آغوش کشیده نوازش
فرمود **وقایع سنة ثمان و ستین ذکر فتح قلعه شاهرخیه** در افتتاح این سال مبشر آمال نوید اقبال داد و دست
تایید بمفتاح ظفر و نصرت قلعه گردون صولت بگشاد ۞ رخ اقبال شد خرم لب آمال شد خندان
فتوحات فلک صد نوع و فتح شاه صد چندان ۞ حصاری فتح شد در محکمی چون قلعه خیبر
برفعت برتر از گردون و در سختی چو صد سندان ۞ و روز جمعه نهم ماه محرم میرزا محمد جوکی را در مجلس همایون آوردند
و حضرت خلافت پناهی او را در کنار گرفته نزدیک خود نشاند و غبار وهم و هراس که در خاطر او بود
بزلال لطف متعال فرو نشاند و بر روشن ضمیر اخبار فتح و نصرت و آثار ظفر و دولت که حضرت ایزد
جلوه گر داننده بود بحسن عبارت و لطف استعارت در سلک تحریر و حیطه تقریر آورد و مبشران

و معاودت بمملکت خراسان

همایون

همایون نشان باطراف ممالک روان شدند و موکب همایون روزی چند در ولایت تاشکند
و نواحی شاهرخیه وجند توقف نمود و مهمات ولایات که بسبب ترکتاز حوادث روزگار اختلال
باحوال آن بلاد و دیار راه یافته بود تدارک فرمود و از حدود ولایت تاشکند بصوب دار الملک سمرقند
روان شد اعلام پادشاهی تا ایوان کیوان افراخته و طنطنه نقاره شاهنشاهی زلزله در گنبد
گردون انداخته بسمرقند فردوس مانند رسید و چند روزی جهت اتمام و سرانجام کلیات مهمات
ممالک ماوراء النهر و ترکستان در مستقر دولت و سریر سلطنت اقامت فرمود و دران اثنا طلیعه
لشکر سرما و آثار خزان و مقدمه سپاه زمستان ظاهر شد و آفتاب عالم تاب سایه بر برج میزان
انداخت و تاراج سپاه تیرماه در باغ و بوستان سبزپوشان اشجار را از حلل مستعار عریان
ساخت و روزگار را از قدوم فصل خریف مزاج دی گرفت و باد خزان بر سپر سیمین آب زره افشان
و ابر برگ‌ریزان زرین شاخ کوهسار گشت ۞ تا دست مغربی بربله میزان شد ۞ هست باده جانی رزگر
بستان شد ۞ حضرت خلافت پناهی در ضمان عنایت الهی عزم معاودت بجانب دار الملک
خراسان فرمود و موکب همایون از جیحون عبور نمود و بدولت و سعادت منازل و مراحل پیمود
و چون رکاب نصرت انتساب از آب مرغاب گذشت و روز نزول همایون محقق و مقرر گشت
اکابر و اشراف بطریق تعظیم و اجلال تا منزل چلدختران استقبال نمودند و مراسم نثار و پیشکش
بجا آوردند و آنحضرت همه را نوازش و ستایش فرمود و در منزل تقوز رباط ارباب صنایع مختلفه
و هنرمندان محترفه ساوری و سلامانه بعرض رسانیدند و عنایت پادشاهانه شامل احوال ایشان
شد و بیست و دوم ربیع الثانی که آفتاب در نوزده درجه قوس بود موکب همایون در دار السلطنه
هرات ییلاغ سیغند نزول فرمود و از ماوراء النهر تا ظاهر شهر هرات آنحضرت میرزا محمد جوکی را سوار
ساخته همراه معتمدان روان میفرمود و متعاقب عزیمت مینمود و چون بشهر رسید در حصار اختیار الدین
در زندانی که بصورت منار در میان ساخته بود حبس فرمود ۞ دشمن چو بدست افتد آسان مگذار
کز زار نمکشی زندان بسیار ۞ چندگاه در زندان محبوس بود تا عاقبت جهان فانی را بنهاد در وداع
وداع فرمود چنانچه شرح آن گفته شود انشاء الله تعالی و صاحب اعظم خواجه شمس الدین محمد که حضرت
سلطنت او را جهت مهمات کلی و مصالح ملکی در ماوراء النهر گذاشته بود و خدمت خواجه تمام امور وفق
ارادت جمهور سرانجام نمود دریغ الا بشرف ملازمت استسعاد یافت **ذکر احوال مملکت خراسان**

و عزل وزرای دیوان جون رایات ظفرآیات مدتی در مملکت ماوراءالنهر توقف نمود و صورت معاملات خراسانات برای نوروز پیش نبود خاطر همایون بتحقیق قضایا التفات فرمود و صاحب عظام خواجه قطب الدین طاوس و خواجه شهاب الدین اسمعیل و خواجه نعیم الدین نعمة الله و خواجه کمال الدین محمود دفترها مکمل کرده بموقف عرض رسانیدند خواجه طاوس معاف شد و خواجه اسمعیل مقید گشت و چون سخن خواجه نعمة الله در میان آمد خواجه نعمت جنبت خواجه شمس الدین محمد تقریر کرد که حضرت خلافت پناه استفسار نمود و خواجه شمس الدین محمد عرضه داشت نمود که من از مردم خدمت بسیار گرفته ام اما از مال دیوان نبوده و نیز مال دیوان فوت نکرده ام باقی میرزا حاکم است آنحضرت فرمود که هر چه گرفته همه ترا بخشیدم و ترا از دیوان معاف داشتم تو نوکر نیک منی و مرا قهر بر دیوان واقع میشود میخواهم که آنچه بتو رسد خواجه زانو زده و انگشتری بیرون کرده پیش برد و بر گوشه سریر سلطنت نهاده و باز آمده در جرگه ایستاد و فی الواقع در کتب تاریخ مسطور شده باشد که صاحب دیوانرا چنین بعنایت معاف دارند و درین اثنا بمسامع جلال رسید که یونس خان که از دریای بخشش عنایت و لطف تربیت آنحضرت سرافراز بودند و چند نوبت آنحضرت اساس سلطنت او را ترتیب فرمود و او بکمال عظمت با اهل و الوس خود در آمد و بیمن عنایت آنحضرت پادشاه شد در نیولا بسبب حوادث روزگار و انقلاب لیل و نهار روی امید بدرگاه عالم پناه آورد و آنحضرت شرایط تعظیم و اجلال و مراسم تکریم و استقبال بجا آورد و امرای کبار و مقربان نامدار را چند منزل پیش فرستاد و چون نزدیک رسید حضرت سلطنت بنفس شریف استقبال نمود و یکدیگر را در کنار گرفته آنحضرت خانزاده را دلداری فرمود و چند مجلس طوییهای پادشاهانه و بزمهای خسروانه ترتیب نمود و سرزمان زبان حال جهان بر مضمون این مقال مترنم بود که ٭ بر من فتاد سایهٔ خورشید سلطنت ٭ اکنون فراغتست ز خورشید خاورم ٭ با ابر خسروی مکرم داوری بسبب ٭ انصاف شاه باد درین قصه یاورم ٭ و بار دیگر عنایت آنحضرت اسباب سلطنت و اساس خانیت داده اسپان راهوار و جامهای شاهوار و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و اسپان با زین زر و کلاه و کمر و استران قطار و شتران مهار انعام و اکرام فرمود و نشان همایون ارزانی داشت که از ولایت ماوراءالنهر چند تومان لشکر مدد خان باشند و بهر طرف که عزیمت نماید ملازم رکاب او کوچ دهند و خانزاده وداع نموده اجازت مراجعت ارزانی داشت و در خلال این احوال بمسامع جلال پیوست که در شهر و بلوکات هرات بقیهٔ از مرض وبا و اندکی از علت طاعون هست چنانچه

در دو

در دو سال گذشته اما درین سال کمترست و حضرت سلطنت بعزم ییلاق متوجه ولایة بادغیس و سر و سیرهای اطراف کوه گیتو شد و درین اثنا قاصدان و عرضه داشتها از ولایة ماوراءالنهر رسید مضمون آنکه در تمام آن مملکت خاصه در دارالملک سمرقند وبا و طاعون افزون از چند و چون ظاهر گردید و صاعقه سحاب محنت و شرار نار نکبت در آن دیار اشتعال یافته صرصر نوایب چمنستان نهال آمال آن حدیقه جنت مثال را از بن و بیخ بر کنده بلبلان بستان طری آن بوستان سراسر دم فرو بستند و غنچه های نارپستان آن گلستان چون گل سرخ رخ نیکوان شسته روی خوبان خطای چون الف سمنبران ختن چین گرفت و بتان سیه چشم را چون آهوی صحرای تبت دل از غم مردم خون گشت و دستهای نگارین و ساعدهای بلورین که از ناز بر شاخ در نمی آورد بصد حسرت خاک شد و رخسارهای رشک گل و عذارهای غیرت بهار چون گل بدست باد خاک گشت ٭ همچو اشک افتاده مردم زادگان از چشم خلق ٭ رخ نیکوان لعل شسته خسته از مردم کنار ٭ برگ گل رخسار و سرو قد خوبان چگل ... جمعی که برو بزرگان و آنان که طاقت و توان داشتند مجموع اموال و اسباب ما تمکین من الجیاد برجا گذاشته و راه الفرار ما لا یطاق رفته پناه بکوه بردند و انجا نیز بموجب اینما تکونوا یدرککم الموت مرگ ساقی اجل را که پیمانهٔ او پر شده در حالش بر بستر فنا خوابانیده و جام حمام دیگر از ایام ... میگردانیده و ازان جماعت که باطراف ولایت و نواحی مملکت عزیمت نمودند اکثر در منازل و مراحل بصحت و سلامت بودند و بعد از چندگاه در حفظ عنایة الله بسمرقند باز آمدند و مال بسیار از بیت المال در قبضهٔ تصرف دیوان اعلی آمد و شرح احوال بتفصیل و اجمال در ییلاق بادغیس بعرض همایون رسانیدند و هم در ان مقام آمدن میرزا سلطان حسین محقق شده **ذکر آمدن میرزا سلطان حسین بمملکت خراسان** در وقایع سنه خمس و ستین مذکورست که میرزا سلطان حسین در صحرای استرآباد بموضع خرابخانه ویران شد و ازان زمان در اطراف بیابان و ریگستان که ٭ کسی ندیده نوازش مگر بچشم ضمیر ٭ کسی نرفته نشیبش مگر بپای گمان ٭ خاطر را اطراف جانب ولایت خوارزم میگذرانید و بلطایف حیل بل بعواطف تقدیر ایزد عز و جل روزی بشب میرسانید و درین سال که میرزا سلطان ابوسعید از ماوراءالنهر معاودت فرمود و برسم ییلاق در ولایة بادغیس اقامت نمود خبر رسید که میرزا سلطان حسین از جای خود جنبیده و سر شر و شور و فتنه دارد ٭ سر فتنه دارد دگر روزگار ٭ همیشه از او اوراست بروزگار ٭ و گیتی فی الواقع در خاطر قرار نمی یافت که با وجود

میرزا سلطان ابوسعید در مملکت خراسان میرزا سلطان حسین اینک حرب وقتال وجدال وجنگ آغاز
کرد ستیزندگی با خداوند زور بود وقت پیل با ضعف مور وروز بروز آوازه آمدن او زیاده
تا بولایت باورد ونسا وابیورد ومشهد وترشیز وتون درآمد ولشکر او سر جا هر جا یافتند گرفتند
ونایره حرب بران تافته وآنحضرت امرا که برادر میر شیر حاجی وامیر احمد یار وچند تومان لشکر مقرر بود
که بمقابله او رفتند وموکب همایون از ییلاق بادغیس نهضت نموده در برابر ولایت قوشنج فرود
آمد ودرین اثنا میرزا محمد جوکی که بحکم در حصار اختیار الدین محبوس بود باضطرار اختیار سفر آخرت
فرمود ونعش او را بآیین تمام برداشته در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا مدفون شد وبفرمان
حضرت اعلی تعزیت بعظمت داشتند خود کشته‌ای قاسم را خود تعزیه میداری ای زهی عیاری تو باز دیدم
وامرا که بمحاربه میرزا سلطان حسین رفته بودند جمعی بهادران وفوجی دلاوران با شمشیر وگردنی بی باکان
فتنه انگیز در ولایت ترشیز باو رسیدند لشکر پادشاه ابوالغازی در غایت قلت بود واز آن مخالف
بی بسیار می‌نمود میرزا سلطان حسین ظفر ونصرت بعنایت پروردگار میدانست نه از کثرت لشکر
ودلاوران نامدار را چون از طرفین صفها آراسته شد میرزا سلطان حسین برنغار مانند شیر
برون آمد از بیشه قلبگاه نوک پیکان سوی شکافش بر فلک دیده سهی میدوخت وشرار سنان
آتش بارش سینه سهیل میسوخت کوه از نهیب نایره رمحش چون شاخ بید از باد وعکس آفتاب آب
از آن گشت وسپر سیمین ماه در پیش آفتاب تیغش لبسان سایه بی‌مایه شد وچون لشکر دشمن بسیب
لبان آتش خروشان ومانند بحر از باد دمان شد وسمند براق اندام را چون سمندر در میان شعلهای
آتش انداخت ولبسان نهنگ در دریای موج افگن افگند میدان جنگ از تیغ مینارنگ گونه یاقوت
رمانی داد وبنوک پیکان خون فشان از چشمه چشم مبارزان کان لعل بدخشانی گشاده گرد غبار از بساط
اغبر بگنبد اخضر رسید وسرهای مبارزان وتنهای پردلان با خاک ره برابر گردید میمنه ومیسره قلب وجناح
وساقه وکمینگاه بدخواه بیکبار پشت داد وروی بهزیمت نهاد واعدا که شیر بیشه شجاعت ونهنگ
دریای جلادت بودند از ستیز وآویز خائف گشته فرار نمودند واز خسته وکشته صحرا وپشته برابر شد
ووحوش وطیور را مایده درخور مقرر گشت مرصافی کاندران دو نفس تیغ را بگفت قران باشد
صد قران وحش وطیر را الی الزمان فلک انگشته میزبان باشد وجماعتی که راه فتنه وفساد در عالم
گشاده بودند در صف جنگ قتیل ومجروح شده ووبال آنچه پیش گرفته بودند بمذاق جان ایشان رسید

فذاقت وبال امرها وچون میرزا سلطان حسین بعنایت الهی سپاهی جبار را گریزانیده ناچیز گردانید وعنان
دولت وسعادت معطوف ساخته روی بیامن خویش آورد واز ولایت تون وترشیز بازگشته
واز نشابور ومشهد گذشته وصحرای مرو وماخان در نوشته بمقام حوض که در نواحی خوارزم بود رسید
قلبشان شکست ومنصور ومظفر بازگشت وامرای شکسته که از آن معرکه کناره جسته بودند وجان خسته
وخسته از بیم شمشیر قاتل با صد هزار فکر با پیل شتافته ومیرفتند تا بحدود ولایت خوارزم رسیدند وانجا
نشان حضرت خلافت پناهی رسید که امرا بر جا رسیده باشند باز گردند وامرا بموجب فرموده عنان
برتافتند وآنحضرت در منزل پل قوشنج تفحص احوال مملکت خراسان خاصه دار الملک هرات وبلوکات
فرمود وچنان استماع نمود که خواجه نعمت الله تمام اموال را وجه بروات وحوالات صرف کرده بود
ورعایا نیز از جور او شکایت کردند آنحضرت او را چماق بسیار زده از دیوان عزل فرمود وتعهد
مبلغی تحمیل کرد وموکب همایون عزم معاودت نموده در مستقر اقبال نزول اجلال واقع شد وجمیع رعایا
وکافه برایا در مهاد امن وامان خرم وشادمان گشتند وامرا که در عقب میرزا سلطان حسین رفته بودند
باز آمدند واگرچه غایت سعی بجای آوردند واز سرحد تون تا مملکت خوارزم رفتند اما چون کمال اهمال
چنانچه شیوه وعادت لشکر منصور بود ظهور نمود بر خاطر کوه وقار بسیار گران ودشوار آمد وبنابر
مصلحت وقت اظهار تغیر نمود واز تحقیق آن اعراض واغماض نمود ودرین ولا ولایتمآب شیخ صدر الدین
محمد رواسی رحمه الله از ولایت جوین از قریه شغان تشریف آورد ومزار بزرگوار مقتدای روزگار شیخ زین الدین
خوافی قدس سره را بنزول مبارک مشرف ساخت فرخنده منزلی که تو آنجا کنی وقایع سنه سبع
وسبعین وذکر عزیمت رایت آفتاب اشراق بجانب ولایت مرو بعزم قشلاق حضرت خلافت پناهی را
نسبت بجناب ارشادمآب شیخ صدر الدین حسن ارادت قدیم بود وهمیشه در زمان غیبت حضرت شیخ اظهار
اعتقاد میفرمود درین وقت که جناب ولایتمآب بدار السلطنه هرات آمد آنحضرت بصدق واعتقاد تمام
بمجلس فیض بخش رفته واز ضمیر آفتاب بخشش استمداد نمود وبعضی امرا که از جهت محاربه میرزا سلطان حسین
محجوب بودند از جناب شیخ التماس نمودند که جرم وگناه ایشان را شفاعت نمایند تا حضرت سلطنت پناه
عنایت فرماید وجناب ولایتمآب التماس نموده مسئول مقبول افتاد ودرین ایام پادشاه ولایت زابلستان
بدرگاه همایون فرستاده اظهار محبت وارادت نمود وآنحضرت عنایت بسیار شامل احوال ایشان
ساخته رعایت عزم قشلاق ولایت مرو جزم فرمود وبعادت جمشید وطریقه پسندیده که هنگام نوروز

بزیارت مشایخ کرام و مزارات اولیای عظام میفرمود و از همم عالیه و ارواح متعالیه احیا و اموات استمداد می‌نمود
چند روز از صبح تا شام به نیاز تمام ملازم شاه مبارزان طریقت و صاحب‌زمان عالم حقیقت بود و از همم
خورشید تاثیر استفاضه جمعیت التماس التفات فرمود و در جمیع مزارات متبرکه و مشاهد مبارکه
غایت خضوع و کمال خشوع بنوعی ظاهر میساخت که بی تکلف هرکه بزیارت اکابر فرماید باید که در کمال
ادب اقتدا بآنحضرت نماید و در درآمدن و بیرون آمدن و روی نیاز بر خاک آستانه نهادن و بتنها
بر پای کردن و بر سر پای ایستادن چنانکه هرکه آن اخلاص مشاهده نمایدی بی اختیار او را بدان حالت وقت
آید چون خاطر همایون از استمداد اهل باطن جمع ساخت ضمیر جهانگیر بمهمات دیگر و کار ملک و لشکر پرداخت
و رای آفتاب اشراق مایل یورت قشلاق شده تواجیان جار رسانیدند که همه کس یراق قشلاق کنند
و آنحضرت اواخر ماه ربیع الاول ایلچی دولت در رکاب سعادت آورده عنان فلک اقتدار سمند شهاب
رفتار داد و سرداران هر کشور و گردن افرازان بحر و بر در ظل رایت خورشید فر که مطلع فتح و ظفر
و ظفر ست جمع آمدند و آنحضرت شاهزاده جهانیان ❁ گرامی دری از دریای شاهی ❁
چراغی روشن از نور الهی میرزا سلطان محمد را در دار السلطنه هرات بضبط و دارائی گذاشته امیر
نظام الدین احمد حاجی و صاحب اعظم کمال الدین مولانا امیر را بخدمت او بازداشت و رکاب ظفر انتساب
بجانب آب مرغاب روان شد و ده روز در قریه پنج ده و مروچاق توقف افتاد و اوایل جمادی
الاولی در بلده مرو اتفاق قشلاق فرمود و سلاطین روی زمین در مقام ارادت و اعتقاد و سلاطین
مصر و چین بر جاده اطاعت و انقیاد و درین ولا از جانب ولایت آذربایجان ایلچیان بحضرت رسیدند
چهل سوار و ایشان را در مقام مناسب فرود آورده قاصدی جهت اعلام همعنان باد بسوی اردوی همایون
در راه ایستاد و آنحضرت اواخر جمادی الاولی جمیع امرای عظام را یراق تمام فرمود که عازم جانب
میرزا سلطان حسین شوند چه خبر او از طرف موضع سه پایه که در بیابان بی پایان خوارزم بود رسیده
و امرا بموجب فرمان روان شدند و آن سال در تمام خراسان خاصه بلده هرات سرما گذشت
و از اوایل دلو تا اواخر حوت برفهای عظیم افتاد و اواسط جمادی الاخری از طرف اردوی اعلی نشان
همایون آمد که سید یکه سلطان برادر ابوالخیر خان اوزبک که امرا در نواحی خوارزم گرفته بودند چند
گاه در هرات محبوس بود باردوی همایون فرستند و او جوانی نیک اخلاق پاک اعتقاد بود و بتوسط
تلاوت قرآن اشتغال مینمود و درین وقت که از حبس خلاص شد چندگاه ملازم اهل احد بود و از باطن

بفیض

بفیض بخش ایشان می‌نمود و امرا و دیوانیان یراق پادشاهانه و اسباب خسروانه ترتیب داده اردوان
ساخته و چون باردوی همایون رسید میرزا سلطان ابوسعید او را بعواطف و مراحم مخصوص گردانیده
اسپ و کلاه و کمر انعام و اکرام فرمود و شاکر و خشنود بولایت اوزکند ارسال نمود و فرمان عالی شرف
نفاذ یافت که ایلچیان میرزا جهانشاه از آذربایجان بخراسان آمده اند بدرگاه سلاطین پناه بیایند
و ایلچیان عزیمت نمودند و چون بدرگاه همایون رسیدند آنحضرت انواع رعایت و عنایت
درباره ایشان مبذول داشته از احوال میرزا جهانشاه استفسار نمود و محبت و اعتقاد اظهار فرمود
و ایلچیان را بتشریف خاص اختصاص داده مبلغ کرامند انعام فرمود و بصوب هرات اجازت مراجعت
نمود و ایلچیان براه آمده و یراق راه عراق کرده عزیمت نمودند و لشکر سرما از طلیعه سپاه ربیع هزیمت
هزیمت نمود **ذکر معاودت رایات نصرت آیات از یورت قشلاق بجانب هرات** موسم بهار که
خورشید عالم آرا روی بشرف خانه خویش آورده سحاب نیسانی لآلی در خوشاب بر اطراف باغ و بستان
نثار کرد و عقدهای مروارید در گردن و دامن گلزار ریخت طفلان رضیع بستان از پستان ابر مطیر
شیر فرح و تربیت نوشیدند و بالغان نوخواسته اشجار از خزانه عنایت پروردگار حلهای مرصع
و جامه‌های ملمع پوشیدند عارض دلفروز چمن بخط زبرجد رنگ سبزه زیوری تمام گرفت و اطراف جویبار
از فروغ بوستان افروز مجلسی خرم و آراسته شد خوش الحان طیور و مغنیان شاخسار موسیقار
بر منقار بستند و بلبل ارغنون ساز بر شاخ گل هزار نیاز خروش و فغان بآسمان میرسانیدند و قمری
خوش آواز با بلبلان دلنواز گنبد گردون پرصدا میگردانیدند در چنین فصلی که جهان جوانی از سر گرفته بود دم نسیم
باد صبا اعجاز مسیحا مینمود رایات ظفر آیات عقد نهضت و عزیمت حرکت بصوب دار السلطنه هرات
فرمود و شهباز فتح و ظفر جهان زیر شهپر گرفته و همای دولت همایون فر سایه سعادت و اقبال بر عالمیان
مبسوط ساخته رکاب نصرت انتساب بجانب مرکز دایره سلطنت و مستقر سریر خلافت روان شد
و جمعه دوم شعبان که آفتاب هفده درجه حمل بود موکب همایون چون خورشید در برج سعید
در خانه عز و شرف نزول فرمود تخت بخت بدولت و سعادت استقرار یافته و آفتاب عنایت
از کوه مرحمت عالم افروز بر همه جهان تافته بود و اواسط این ماه قاصد و عرضه داشت از طرف ماوراء النهر
رسیده بموقف عرض رسانیدند که مغولان قلماق که از کفار مجاور آن دیارند و در اقصای آن ممالک
یورت و مقام دارند قصد بلاد اسلام کردند و آنچه مقصود ایشان بود بظهور آوردند و بندگان والاجاه

و دلاوران لشکر بناء کین ساخته و ناگاه از کمین برون تاخته اساس جمعیت مخالفان را برانداخته اند و بسیاری
از فجره و کفره بتیغ قهر گذرانیده و سرهای ایشان را بجانب ماوراء النهر رسانیده و چون موکب نصرت آیت چند
روزی در هرات توقف نمود میل یورت ییلاق و سرو سیرهای ولایت بادغیس فرموده و بموجب
بارک الله فی سبتها و خمیسها شنبه چهارم شهر رمضان از تخت هرات بجانب رباط سنجاب و ییلاق نزول
روان شد و دران منزل دلگشا و فضای جانفزا تا عید رمضان گذرانیده و اسباب جشن عید و اداء
آن روز سعید دران منازل بتقدیم رسانیدند و چون آفتاب ماه وران از زمستگاه درجات و منزل
مشرف میساخت و هر جا خاطر همایون میل مینمود رایت اقامت می افراخت و در آخر ماه شوال
امیر سید جمیل ارغون که از امراء نامدار بمزید اعتبار اشتهار داشت جهان فانی را بنیرار حضرت باز
گذاشت و برادر او امیر سید مزید در ییلاق بادغیس رسم و یوسون عزا بجا آورد و حضرت سلطنت پناه
بمجلس عزا فرمود و بازماندگان او را تعزیت رسانیده شفقت و مرحمت نمود و اردوی عالم پناه
در ییلاق بنشاط و خرمی گذرانیده و ایام عید اضحی عنان گیتی ستان بجانب مطلع خورشید
کامکاری و مستقر سریر جهانداری معطوف گردانیده و اوایل ذی الحجه موکب همایون در مستقر دولت
نزول فرمود و دران ایام هر صورت خوب نقش مراد که در آینه خیال مصور بود
و درین سال جناب فضایل مآب حاوی المعقول و المشروع جامع الاصول و الفروع مولانا
عبدالقهار غفرالله له که در انواع علوم و اصناف فنون بحری ذاخر و حبری ماهر بود و حفظ کلام
ملک علام و شرف طواف بیت الله الحرام و سعادت زیارت النبی علیه السلام و لطافت آواز
و فن ادوار و حسن خط و مهارت در علم سیاقت و فن انشا و صنعت کیمیا در مناقب او
می افزود و بدایع رسایل که شواهد و دلایل اند بر علم کامل و فضل شامل و دیوان اشعار چون
فضلاء روزگار را یادگار گذاشت و نیر عالم افروز سخن را چون نظم ثریا با اوج جوزا برافراشت
زان خاطر سخن گستر چوزاست کان عقد در ناب به از عقد ثریاست القصه مخدوم مرحوم
و برادر اکبر و استاد دانشور بعشر ماه رجب المرجب چنانچه حساب حروف منصوب شریف دین
زبان را از سال واقعه حاکیست از حضیض جناب استاد از سرای غرور بجای سرور خرامید و مجلس
رضوان را بوجود شریف مشرف گردانید و در مزار مورد الانوار قدوه اولیاء کبار شیخ بهاء الدین عمر
قدس سره مقرر شد و دران پاکیزه مقام با احترام تمام و مرقد منور مدفون گشت وقایع سنه

درین

سبعین و ثمانمائه رفتن امراء کبار بایلغار و آمدن احشام از ولایت عراق درین سال عالمیان
در سایه رایت همایون فارغ بال مستقیم احوال بودند و پیوسته بفراغت تمام در اتمام مهمات التفات
و اهتمام می نمودند پرتو نور عدل زنگ ظلام ظلم از عذار آینه روزگار نابود ساخته و بنیاد ستم
و بیداد از بسیط جهان انداخته از سرحد ولایت چین و صحرای قلماق تا اقصای مملکت
مازندران و حدود عراق و از جبال مغولستان تا پایان هندوستان فرمان حضرت
خلافت پناهی را تابع حکم الهی میدانستند و سر انقیاد و تسلیم از خط حکم او بر نمیداشتند
از فروغ آفتاب عاطفت او شب مظلم ظلم روی از جهان درکشیده و از فیض سحاب عدالت
او عرصه عالم تازه و خرم گردیده • در مزاج دهر عدل او چنان تاثیر کرد • که گرگ رم گشت همراز شبان
در خیال رای اعلی اقتضای آن فرمود که جمعی امرا مثل امیر شیر حاجی و امیر نظام الدین احمد یار
و چند امیر تومان و دلاوران نامدار بطرف مملکت ماوراء النهر روند و از آن حدود خبر
یابند چه آوازه میرزا سلطان حسین از آنجانب میرسید و امرا بموجب فرمان روان
شدند و درین اثنا از اطراف ممالک عراق پانزده هزار خانه کوچ احشام و صحرانشینان
بولایت خراسان آمدند که از ظلم و جور ترکمان بجان آمده بودند و درین وقت خبر
یافتند چه میرزا جهانشاه بمحاربه ولد خود امیرزاده پیربداق و محاصره بغداد اشتغال
داشت بامری دیگر خاطر همایون ممکن نداشت و چون رای آفتاب اشراق
سلطان آفاق از آمدن احشام عراق خبر یافت لمعه انوار آفتاب عنایت آنحضرت
بر صفایح احوال پریشان ایشان تافت و سرخیلان احشام را رعایت تمام نمود و همه را
بعواطف پادشاهانه خاطر جویی نمود و ایشان را در اطراف ممالک خراسان یورت و مقام
داد و ابواب مرحمت و عنایت بر روی امید همگنان گشاد و مجموع دران مملکت وسیع
مقام و آرام گرفتند • آرام یافت در حرم امن وحش و طیر • آسوده گشت در کنف عدل انس و جان
و درین ایام که سلطان آسمان احتشام در دارالسلطنه هرات اقامت فرموده بود
رعیت در ریاض رفاهیت بفراغت معیشت مینمود و گلشن سلطنت بانوار معدلت
و آثار مرحمت نضارت و طراوت تمام داشت و رایت دین و دولت و لوای ملک
و ملت سر بفلک می افراشت و حلاوت فراغت بمذاق خاص و عام میرسید و توسن بد لگام ایام

دورکاه به سپهر زنگار فام گردیده آرمید بمسامع جلال پیوست که جمعی مردم هزاره که در ولایت گرمسیر
وقندهار می باشند متعرض آینده و رونده میشوند و مسلمانان را ازیشان زحمت میرسد و تحقیق
این سخن آنست که قوم هزاره که بنکودار آقا مشهورند ایل والوس بسیارند و گله و رمه بسیار دارند
وسالهاست که دران نواحی بفراغت و جمعیت روزگار میگذرانند و در زمان حضرت خاقان
سعید گاهی داروغه و محصل بآن حدود میرفت و اموال مقرری ازیشان مستخلص گردانیده
بدیوان اعلی میرسانیدند و چون پادشاه سعید از دار فنا بدار بقا خرامید و مزاج روزگار بهم
و از هر طرف فتنه انگیزی سر بر آورد و پادشاهان مملکت خراسان را چندان مهم کلی روی نمود
که کسی را پروای قضایای مردم هزاره نبود و ایل والوس هزاره چندین سال از روی فراغت
واستقلال بجمع اموال و ضبط احوال خود پرداختند و باآنکه هرگز ایشان را سردار و سروری نبود
درین فرصت ملک امیر و وزیر معتبر ساختند و کرپاس و درگاه و اساس و بارگاه بدید آمد
واگرچه مال و منال ایشان از حد عد تجاوز نمود همچنان قطع طریق و قتل مسلمانان شعار
و دثار آن زمرهٔ اشرار بود و درین سال که بعنایت ملک خلاق از اقصی مطلق تا حدود
ممالک عراق سلطان آفاق را مسلم فرمود و تمام آن ممالک شرقا و غربا در ربقهٔ تسخیر
در قبضهٔ اقتدار بندگان جانب آثار قرار یافته حکایت عصیان آن بخت برگشته که پای از
سر حد بندگی بیرون نهاده اند و دست جور و بیداد بغارت و تاراج کشاده بر خاطر کوه وقار
بسیار گران و دشوار آمد و عزیمت پادشاهانه و همت خسروانه بتدارک آن مهم قرار یافت
و فرمان همایون نافذ شد که لشکر منصور جهانگشا در ظل رایت فتح آیت که مطلع آفتاب نصرت
و ظفرست جمع آمدند و موکب همایون بطرف ولایت غورشنج نهضت نمود و از آنجا بجانب
پل مالان و قورتی هزارجریب تحویل فرمود و آوازهٔ عزیمت خلافت پناهی سبب اضطراب
و اضطرار در خان و مان آن سرگشتگان برگشته روزگار انداخت و صولت لشکر منصور
اساس جمعیت آن جماعت بیکبارگی مستاصل ساخت و آن بی باکان جان و مال خود را
در معرض خطر دیدند و در تدبیر آن واقعه صعب متحیر گردیدند و بهیچ وجه صورت بهبود در آیینهٔ اندیشه
ایشان روی ننمود و سرانجام آن حال با سامان نتوانستند عاقبت بیچاره گشته چاره جز
آن ندانستند که التجا بمشایخ عظام نمایند و بیمن همت ایشان عقدهٔ آن مشکل کشایند چه در نظر

همه کبار و صغار قرار یافته بود که از جمیع طوایف عالم و قاطبهٔ اکابر بنی آدم سخن شاهبازان طریقت
وصاحبدلان ارباب حقیقت پیش آنحضرت اثری تمام دارد و بنابران ارباب و کلانتران الوس
هزاره عرضه داشتها بدار السلطنه هرات فرستادند و روی طاعت بر زمین ضراعت نهادند
و از جناب ولایت مآب شیخ الاسلام قدوهٔ اولیاء الله الکرام شیخ نور الدین محمد مد ظله العالی التماس
شفاعت نمودند و همچنین بمشایخ دیگر متوسل بودند و جناب ولایت مآب باردوی اعلی فرمود و شفاعت
خون هزاره نمود و حضرت خلافت پناهی ملتمس او مبذول داشته فسخ عزیمت فرمود و عنان
دولت بصوب مستقر سلطنت انعطاف داد و مشایخ دیگر همین معنی التماس نمودند و هم محل قبول
یافت والفضل للمتقدم و جناب فضایل مآب مولانا اعظم حاوی معالی العلوم بعوالی الهمم
مولانا شمس الدین علی الفارسی برسالت آن طرف معین آمد تا آن جماعت را نصیحت کرده در مقام
اطاعت آورد و امیر نظام الدین احمد حاجی مقرر شد که اموال چند ساله که تا غایت بکسی نداده اند
بوصول رساند و رایت همایون فال با اقبال بازگردیده سایهٔ چتر خورشید فر بر مستقر سلطنت انداخت
وسرور حضور آنحضرت اطراف مملکت معمور ساخت و چون لشکر بسیار و سپاه بیحد و شمار
و اصناف خدم و حشم بل سلاطین عالم بدرگاه جهان پناه جمع آمده بودند و مراسم ضبط
خدمتکاری قیام مینمودند رای صواب نمای اقتضای آن فرمود که لشکریان خندق بلدهٔ هرات
پاک ساخته مغاک کنند و حکم همایون صدور یافت که امرای تومان و وزرای دیوان و سایر
مقربان و ایچکیان ایستادگی نمایند و باهتمام تمام لشکریان را بکار فرمایند و بندگان دولتخواه
بموجب فرمودهٔ پادشاه درکار آمدند و چند روز از صبح تا شام بآن کار قیام نمودند و با وجود
برودت هوا و شدت سرما خندق را بنوعی پاک مغاک ساختند که زیاده از آن در گمان نبود
و درین اثنا مزاج همایون را ضعف قریب عارض شده طبیعت از جادهٔ اعتدال عدول نمود
و صداع که سرهمه دردهاست دماغ قوی بنیاد را بامیال ضعف و فتور گردانید و قوای طبیعی که باعتدال
ربیعی آراسته بود روی بتغیر و تبدل آورد و شجرهٔ وجود درخت بید نام و نشان ثمره گم کرد
و خیمهٔ تن که بچهار میخ عناصر برپا ایست بر شکل خیمهٔ حباب از آسیب تند باد مرض در هم افتاد و استخوان
که قوام و عمود استوار بدنست ببلاء ابی ومن العظم منی مبتلا شده و حرارت
غریزی که گرمی مجلس بقا و نور شمع وجود انسان بآن منوط و مربوطست چون انگشت در آب فسرده

گشت و حرارت غریبه در اطراف قلب قالب موجب علت خفقان گشته چون لمعان آفتاب
اشتعال یافت و حواس ظاهر و باطن که کارکنان مصر جامع بدن اند دست از تدبیر مهمات آن
ملک باز داشتند و سرانجام تمام امور آن ملک معمور بحسن رای حمی و نیتیان بهبایان که مختفی
است باز گذاشتند و ذات همایون از زیور صحت و زینت عافیت عاطل گشت و صبح نور
افزای روح و راحت بشام ظلمت نمای مرض و علت بدل شد زاید همین راشد و ناقص
و اطبا مسیحا دم مبارک قدم مثل مولانا اعظم مقرب الحضرت السلطانی مولانا قطب الدین
محمد النفیسی و مولانا اصیل الدین حسین التونی که شفاخانهٔ لطایف معالجات و خزانهٔ غرایب
مداومات بودند و در معرفت دقایق نبض موسی آسا ید بیضا می نمودند و در ازالهٔ اسقام
از عوارض و اجسام آثار انفاس عیسوی باظهار میرسانیدند و بحسن تدبیر صایب و فروغ اندیشه
ثاقب علت مزمن و عوارض دوار از زایل میگردانیدند و در معرفت تشریح ابدان و کیفیت
ترکیب انسان گوی سبقت در میدان از حکماء جالینوس منزلت و اطباء بقراط منقبت ربوده
و بر زبان شکربار شان اگر حدیث سموم قاتل و زهر هلاهل گذشته مزاج تریاک نوشدارو
گرفته و خاصیت فروغ اکبر موده و بکثرت مهارت کلیات قانون این علم لطیف و جزئیات این
شریف را نقض آسا در بیان لتقرب آورده و در اثبات فضیلت این صنعت دقیق و منافع فواید
این حکمت بدیع دلایل واضح و براهین لایح می نمودند و بترتیب و ترکیب اشربه و ادویه و تنقیح
و تدبیر تنقیه و تصفیه کمر کوشش و توان بر میان جان بستند و مدتی مدید در منهاج علاج
و طریق تعدیل مزاج برسند سعی و اجتهاد شتافتند و لشربتهای موافق اشارت نمودند
و بغذاهای ملایم ترغیب فرمودند تا بیمن همت رعیت و حسن دعای مخلصان و صدق عقیده
ایشان فان الدعاء المخلصین مجاب صبح صحت از مطلع امید و مشرق مراد طلوع آغاز نهاد
و مزاج همایون خورشید مثال از حضیض اعتلال روی باوج صحت و اعتدال آورد و عنایت نهایت
از شفاخانهٔ و اذا مرضت فهو یشفین شفاء کلی کرامت فرمود و شاهزادگان و امراء و ارکان
دولت صلات و صدقات بفقرا و مساکین رسانیدند و بندگان بسیار در سلک احرار منتظم
گردانیدند و حضرت سلطنت لشکرانهٔ صحت و سلامت نسبت با حکما و اطبا انعام و اکرام فرمود و همه را
بتشریفات خاص خاطرجوئی نمود و همت آفتاب بخت ثریا منزلت خواست که دریای سخا و کرم

معدن

معدن او فیض عام بعامهٔ خلایق رساند و قاطبهٔ رعایا را بحسن رعایت محظوظ گرداند حکم همایون فرمود که
در تمام مملکت خراسان مال سرادخت که مبلغ گرامند بود نستانند و دیوانیان و عمال قلم و قدم از رقم
آن کشیده و کوتاه داشته تعرض نرسانند و عام و خاص چندان نهال آمال در جویبار سعادت
سرسبز و خرم گردانیدند که باب یاری عدالت در بستان نشو و نما بمقام اصلها ثابت و فرعها
فی السماء رسانیدند امید بکرم الله تعالی آنست که ثمرهٔ این شجرهٔ نامی هر چند روز تر بروزگار گرامی
وصول یابد انشاء الله وحده و درینولا جناب فضایلمآب مولانا شمس الدین علی الفارسی که برسم
رسالت بجانب هرات رفته بود مراجعت نمود و آن ایلی عاقبتان مبلغی که تقبل نموده بودند
ادا داده آن ابا نمودند و خدمت مولوی را خدمتی مناسب نکردند که طالعت بالغ که روزگار رحلت
ذکر ولادت شاهزاده بایسنغر و ختان شاهزادگان و جشن زر حق سبحانه و تعالی حضرت خلافت
پناه را کوکب مسعود از سطح سلطنت عنایت نمود و ماهی از برج شاهی کرامت نمود و اوایل شوال بعد
ساعات و این احوال پادشاهزادهٔ همایون فال جهان را بنور حضور مشرف فرمود بیت
طالع عالم همایون شد بمیمون اختری کز نهان مملکت دولتش پیدا شد سری و نام فرخ فرجامش میرزا بایسنغر
معین شد غنچهٔ بخت از بهار خرمی شکفته بود نوبهار دیگر از بستان شاهی در رسید
و سرور و حضور آن فرزند سعادتمند نوعی در خاطر و ضمایر اکابر و اصاغر سرایت کرد که همه را میل
بعیش و عشرت و رود و سرود شد و حکم همایون نفاذ یافت که رعایا چهار طاق بندند و غایت
دقت و کمال صنعت بظهور آوردند و مجلس طرب و بزم سرور از خلد برین دلکش تر و از سپهر خوش
تزئین دادند و ابواب مسرت و عشرت بر روی امید جهانیان گشادند و مغنیان خوش الحان بآواز
رود و سرود و نوای روح افزا زهره را در چرخ آوردند و چرخ از غایت حیرت در نظارهٔ آن
مجلس زمین آسا برجا ماند و چنگی دلنواز باد و تر انهاد و تر پرده دماغ خنک سودازدگان میداد
می ساخت و بنوای روح افزا پیران صد ساله را که چون چنگ شکسته بودند و لباس جوانی
ایشان تار تار شده رونق ایام صبا می بخشید و باقی سازندگان و سایر نوازندگان
عود و نی و کمانچه و قانون و رباب و دف را براه عیش ساز داده نوای دلفریب باوج سپهر
برین میرسانیدند و گوشه نشینان صومعهٔ افلاک را در چرخ و نشاط می آوردند و ساقیان ماه رخسار
که مجلس انس از تاب عارض ایشان گلستان بود و خورشید جهان افروز از خجلت طلعت ایشان

غرق عرق ووز و روی گشته میل زوال و آهنگ غروب می نمود هرگاه نظر بر ابروی آن کمان مشکان
می افتاد ماه نوزاد در گوشهٔ طاق نسیان می نهاد و هر که در قامت تیر اعتدالشان مینگریست
بر راستی بالای سرو سهی و سرکشی قامت صنوبر چشم نمی انداخت و بادهٔ خوشگوار هر گلرنگ
گلزار طرب و نشاط را آب میداد و گره غم و اندوه از دلهای تنگ میکشاد و تلخی کام ارباب طبع لطیف
و اصحاب عقل شریف شیرین تر از جان میدارند و از غایت عزت بهار یک جرعهٔ او را
ملک جهان ارزانی میشمارند از عکس حباب آن اوج هوا پر کواکب ثوابت بود و جرم زمین معدن یاقوت
احمر می نمود جرمش از غایت صفا با هوای صافی دعوی برابری میکرد و رنگش از کمال لطافت
و لمعان با فروغ لعل بدخشان لاف یکرنگی میزد ساغر مالامال آن پیاله لاله خالی می نمود و جام بلورین
از عکس بادهٔ گلگون لباس ارغوانی پوشیده بود و هر چند مردم دیده بقوت بصیرت هر طرف
نظر می انداخت از غایت صفا باده را از جام و جام را از مدام باز نمی شناخت ❊ از صفای می
و لطافت جام ❊ در هم آمیخت رنگ جام و مدام ❊ همه جامست نیست گویی می ❊ یا مدامست نیست گویی جام
و در آن جشن همایون انواع طعامهای گوناگون افزون از چند و چون و خانهای خطایی و شیرهای
ایخایی و دیگر ترتیبهای مجلس آرایی که عقل در مشاهدهٔ آن حیران مانده بود و دیده در نظارهٔ آن
سرگردان گشته مهیا ساخته بودند و از اوایل شوال تا اواخر ذی الحجه چهار طاقها و تعبیها در باغ
زاغان آراسته بودند و اطراف در ابنیا بروم و زربفت چین آیین بستند قبهای خوب منقش
که شرفات او در بلندی از اوج فلک اخضر و از برج دو پیکر گذشته بود و از ایوان سپهر اندود
و بارگاه زرنگار رنجاوز می نمود ترتیب یافت لمعان بروق تیغها و اشعهٔ اسلحهٔ دیگر که از
اطراف آن آویخته بود گاهی دیدها را فروغ و ضیای جمشید و گاهی چشمها را چون چشمهٔ آفتاب
پر آب و خیره میگردانید و ارباب صنایع و انواع بدایع بقوت طبیعت و لطافت فطنت
استخراج و استنباط نمودند و در غایت حذاقت و کمال مهارت در محل مناسب باز داشته بودند
چه هنرمندان اطراف عالم بتخصیص ممالک محروسه بر درگاه معظم حاضر بودند و همه بقوت ذهن
خود غرایب عجایب مینمودند از آن جمله خواجه علی اره‌گر اصفهانی در شیشهٔ گلابدان سی و دو جماعت
محترفه را که در کارخانهٔ عالم در حساب اند نموده بود چنانچه هر پیشه و هر صنعت مخصوص خود را اشتغال
می نمود و سی و دو دکان و کارخانه گشوده و هر کس بحرفهٔ خاص خویش قیام نموده بعضی از صنعت

احتیاج

احتیاج داشتند مثل خیاط و نداف و حلاج و حداد بصورت جنبش و حرکت در آن گذاشته بود که
صورتی در آیینهٔ خیال خوبتر از آن نمی بود و جیحی که بنا آراسته گشاده و پشت فراغت بر تکیهٔ
عزت نهاده و خدام بپای خدمت ستاده چنان مستحسن تصویر کرده بود و متکلف پرداخته که عقول
آدمی‌نژاد در بیابان اندیشهٔ آن سرگردان ساخته بود و حضرت خلافت پناهی چون آن
شیشهٔ اعجوبه را تماشا فرمود در نظارهٔ آن نادره تعجب فراوان نمود و از غایت التفات و اهتمام
بحرم سرا در آورده پیرون بیاورد و بحقیقت صورت مصنوعات عالم و سرمایهٔ سودا و محرم
بنی آدم را که در معرکهٔ مزحمه باز فلک کارخانهٔ شیشه ساز سپهر واله و حیران مانده اند و بسر رشتهٔ
تقدیر پابستهٔ زنجیر تدبیر گشته مطابق واقع مینموده و شایستهٔ هزار تحسین و بسیار استحسان
بود و درین اثنا شاهزادهٔ جوان‌بخت شایستهٔ تاج و تخت جلال الدین میرزا سلطان محمود
که بموجب فرمان همایون از مازندران عزیمت خراسان نمود تا با سایر شاهزادگان
که هر یک دُر درج سلطنت و در برج مملکت بودند سنت ختان بجای آرند شاهزاده او اخر ماه
ذی القعده بدار السلطنه هرات رسید ❊ سرو باغ سلطنت نخل ریاض مملکت ❊ کز قدوم
او بهار نو بهر کشور رسید ❊ و روز جمعه پنجم شهر ذی الحجه طوی بزرگ دادند و سنت ختان بادای
شرع نبوی و آیین دین مصطفوی بجای آوردند و درین روز بحسب اتفاق سر اعداء کار آفاق
برهان الشریعة و الدین شیخ الاسلام خواجه مولانا مدظله العالی از دار الملک سمرقند تشریف
آورد و بغایت ملایم مزاج سلطنت آمد و آنحضرت دست دریا نوال ببذل اموال بر گشاد
و مراد عالمیان را بنقد در آستین امیدشان نهاد و جناب شیخ الاسلام و سایر اکابر را بایام انبساط
پادشاهانه و انعامات خسروانه اختصاص دادند و داستان این سال با فسانهٔ طوی بپایان آمد
بپایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی وقوع سنه احدی و سبعین و ثمانمائه ذکر فتح بغداد و قتل
امیرزاده پیر بداق عنایت الهی حضرت خلافت پناهی را صحت کلی کرامت فرمود و موج طبیعت
غبار تغیری که بر دامن مزاج همایون نشسته بود افشاند و عالمیان بصحت پادشاه جهان خوش
وقت و شادمان شدند و اخبار امتداد ایام جشن بزرگ باطراف عالم رسانیدند و همچنانکه اخبار
ضعف و آثار مرض در ممالک عالم انتشار یافته بود باز بشارت صحت و مژدهٔ روح و راحت
در همه جهان مشهور شد و رای صواب‌نمای حضرت اعلی اقتضای آن فرمود که صاحب اعظم

قدوة وزرای العالم خواجه قطب الدین طاوس سمنانی را منصب وزارت دیوان اعلی ارزانی داشت
وزمام حل و عقد و عنان قبض و بسط مهمات دیوانی را بکفایت او باز گذاشت و او باندک زمان
مملکت خراسان را بنوعی معمور و مزروع و آبادان گردانید که آثار عدالت و انصاف آنحضرت
باطراف بحر و بر و ممالک هفت کشور رسانید و ملوک اطراف و گردنکشان اکناف رسل
و رسایل و هرگونه وسایل بدرگاه جهان پناه فرستادند و جبال سرافرازی و داغ عبودیت
از سر نهادند   ملک کلاه غرور این زمان ز سر بنهند   که هست رایت شه بر سر سرافرازی
خطاب چنبر انجم کنون بگردانند   که مصلحت نبود خسروی بانبازی   میرزا جهانشاه که پادشاه
ممالک فارس و عراق و آذربایجان و حدود روم و شام بود و اندیرباز در فتح دارالسلام بغداد
سعی و اجتهاد تمام می نمود درین ولا بحسب عنایت ملک بخش تعالی و تقدس آن خطه را فتح نمود
و ایلچیان سخندان بدرگاه همایون فرستاده شرح فتح بغداد اعلام داد و این کلام بنوعی
مبسوطی در سلک انتظام خواهد آمد و آنچنانست که امیرزاده پیربداق اشجع اولاد میرزا جهانشاه
بود و پدر مملکت فارس را باو عنایت فرموده و چندگاه دران مملکت رایت سلطنت برافراخت
و اطراف آنرا تا حدود جزایر و نواحی بغداد مسخر ساخت و دران ولایات کسی را با او مجال جدال
و جبال حکومت و استقلال نماند و آسمان مثال سمند دولت و اقبال در کمال عظمت و جلال میراند
و چون میرزا جهانشاه فتح خراسان فرموده و چندگاه آن بلاد و دیار در قبضهٔ قدرت او بود و آوازهٔ
توجه حضرت خلافت پناهی سیل اضطراب در اساس لشکر ترکمان انداخت و میرزا جهانشاه
طالب صلح شده عزیمت معاودت مصمم ساخت و دران اثنا امیرزاده پیربداق از طرف ولایت
فارس و عراق رسید و سبب قوت و موجب مزید شوکت والد خود گردید و شرح این سخن در محل او
مسطورست و چون لشکر ترکمان از ولایت خراسان بازگشت امیرزاده پیربداق از راه طبس
بر ولایت یزد گذشت و دران شهر انواع خرابی کرد و در سبب مددی که در خراسان بوالد خود
رسانید دیگر خود را از پدر مستغنی میدید و خیالات فاسد و تصورات باطل در عرصهٔ دماغ او جای گرفت
و بآن رسید که سر از طوق طاعت پدر بیرون کشید و ارکان دولت جهانشاهی امیرزاده پیربداق را
نصیحت کرده قرار دادند که مملکت شیراز به دیوان پدر بازگذارد و عازم دارالسلام بغداد شود
و موجب فرموده باخیل و حشم و عبید و خدم و صد هزار اندوه و الم متوجه بغداد شد و چندگاه در آن

شهر

شهر گذرانیده آن ولایت را معمور و مزروع گردانید اما خیال شهر شیراز از خاطر او بیرون نمیرفت
و از غبن و غدر پدر در هیچ مقام قرار و آرام نمی یافت و شعار خلاف پدر در اطراف بحر و بر
اظهار کرد و در نواحی ممالک خرابی بسیار از و واقع شد و هرچند میرزا جهانشاه و تغافل پادشاهانه
و رسایل مشفقانه فرمود آن خود رای عاقبت نااندیش ترک خونریزی و فتنه انگیزی نمود و ارسال
رسل و رسایل با او مفید نیامد و سود نداشت و هر روز رایت غوایه برتر افراشت میرزا جهانشاه
دفع شر او بر ذمهٔ همت واجب دید و با ازدحام تمام عازم دارالسلام شد و شاهزاده پیربداق
چون از عزیمت پدر آگاه شد رای را بران قرار داد که بغداد را پناه ساخته بعمارت
و مرمت برج و باره قیام نماید و لشکر خود از انعام و اکرام و الکا تمام داده دل بر مقاتله
و مقابله نهادند و در اطراف بغداد چون کوه فولاد ایستادند و چون آفتاب رایت میرزا
جهانشاه سایهٔ همایون بر دارالسلام انداخت لشکر امیرزاده پیربداق را لرزه وار
سراسیمه و بیقرار ساخت و شاهزاده چاره همان دید که در چهار دیوار بغداد خزیده دم
در کشید و چون دارالسلام در غایت متانت و استحکام بود و فتح و تسخیر آن بسیار دشوار
مینمود مدت محاصره متمادی شد و سپاه میرزا جهانشاه از گرمای بغداد در زحمت عظیم
افتادند چه تابستان اکثر ایام بمحاصره و محاربه قیام نمودند و صبح و شام در مقام
مجادله و مقاتله بودند و امیرزاده پیربداق آتش فتنه را بلا داد و مقناطیس ادبار را
با خود کشید و نیندیشید که سطوت خشم و صولت قهر دمار از نهاد او بر آورد و بغداد را
حصار ساخته طرح محاصره انداخت و میرزا جهانشاه لشکرها از جهان جمع آورده در فتح بغداد
سعی و اجتهاد می نمود و تمامی همت در بند استخلاص آن بود و قریب یکسال محاصره و کار
بر یک حال بود و احوال رعایا روی باختلال آورد و اهالی بغداد پایمال قضا و قدر و دست
فرسای خوف و خطر گشتند و فرومانده کان شهر در ماندکان زندان قهر در زحمت و عنا
و محنت و بلا روزگار میگذرانیدند و هرچند شاهزاده پیربداق در مقام عجز و بندگی می آمد
و رسل و رسایل و انواع وسایل میفرستاد و اصلا و قطعا سودمند نمی افتاد بلیهٔ قحط و غلا
نایافت بجدی رسید که ادیم و چرم جوشانیده سد جوع میگردانیدند و سگ و گربه نایاب گردید
و بیشتر حیوانات بکار رسید عاقبت اهل بغداد فغان و فریاد برآوردند و ایلچیان آمد شد

گروه امان طلبیدند و میرزا جهانشاه نوید مرحمت داد و اهل بغداد خرم و دلشاد شدند و دروازها
بغداد گشادند   باز گشادند گیتی در دارالسلام   و سپاه میرزا جهانشاه بدارالسلام
رفته بغدادیان نیز باردوی همایون آمدند و درین اثنا ناگاه میرزا جهانشاه امیرزاده محمدی را
فرمود که بشهر بغداد درآمده امیرزاده پیربداق را که برادر او بود نابود گرداند و خاطر بدین راز
دغدغه جانب او باز راند و برادر نامهربان بر چنان کاری خطیر اقدام نمود و غبار شام با غلبه تمام
بدارالسلام درآمد و بوثاق شاهزاده رفته آن سرو جویبار جوانی را از پا درآورد و بر آن نهال
دولت و اقبال ترحم ننمود و بغداد یاد از دیده گریان و دجله از چشمها روان شد
بود از اشک جگرگون دجله خون درکنار   و میرزا جهانشاه را آن حرکت مبارک نیامد و مردم را
ازو نفرت شد و حال دولت و اقبالش چون زلف خوبان و طرۀ دلبران آشفته و پریشان
گشت القصه میرزا جهانشاه خبر فتح بغداد در صحبت قاصدی اعلام داد و حضرت خلافت
پناهی فرستاده بنوازش پادشاهانه اختصاص فرمود و بعد از چند روز اجازت مراجعت نمود
بسوی ملک خویشتن شادان و خندان بازگشت   و درین سال جناب ارشاد مآب ولایت انتساب
شیخ صدرالدین محمد الرواسی قدس سره عاشر شهر رمضان بریاض رضوان ارتحال نمود و شیخ مرحوم
حاوی علوم ظاهر و فنون باطن بود و سالها در دیار عرب و مصر و شام و مجاورت بیت الله
الحرام و زیارت النبی علیه السلام گذرانید و اربعینات در ان مواضع منوره باشروط معتبره
بادا رسانید و چون در مرات جهان فانی را گذاشت حضرت خلافت پناهی بنماز گاه
تشریف حضور ارزانی داشت و فرزند سعادتمند او شیخ قطب الدین محمد رضا را عزا
رسانید و خلف صدق او نعش مرحوم را بولایت جوین برده در خانقاه و مقبره که ساخته
او بود مدفون شد و هم درین سال بیست شهر ذی الحجه جناب فضایل مآب مولانا جلال الدین
لطف الله قاضی بخارا که در انواع علوم صاحب کمال بود بجوار رحمت ایزدی رحلت نمود و فرزند
او جناب صدارت مآب مقرب السلطان ملقب بشرف جهان مولانا جمال الدین عبدالرحیم و جناب
شجاعت انتساب امیر نظام الدین عبدالوهاب عزای بغرمت داشتند و آنحضرت دو نوبت بمجلس عزا
و آتش تعزیه آمده عنایت آنحضرت شامل احوال وارثان شده همه را از جامه عزا بیرون آورده
تشریفات پادشاهانه عنایت فرمود و نعش مغفور را جلدۀ فاخره بخارا نقل کرده در مزار عالی جنت

وقایع سنه اثنین و سبعین و آمدن امیر نور سعید از جانب خوارزم حضرت خلافت پناهی
شایسته سریر سلطنت و پادشاهی در دارالسلطنه هرات استقرار داشت و نقش تسخیر تمامی
ممالک ربع مسکون بر لوح خاطر همایون میگاشت و مملکت او که از اقصای ولایات قلماق
تا نواحی عراق و از پیشان ترکستان تا پایان هندوستان بود بغایت معمور و آباد آن ممالک
هیچ آفریده را مجال جدال بنسبت با آنحضرت در خاطر خطور نمی نمود و مملکت ماوراء النهر سال از
تعرض مردم اوزبک زحمت و غارت میدید درین سال آبیسگن بی باکان تا آن ولایة رسید
اما از طرف ولایة خوارزم قاصد میر نور سعید آمده عرضه داشت رسانید مضمون آنکه میرزا سلطان حسین
که در جانب دشت قبچاق مدتی قزاق بود درین ولا بجانب ولایت خوارزم عزیمت نمود و امرا و سرداران
که درین طرف بودند یک حمله تاب مقاومت او نیاوردند و روی فرار براه ادبار آوردند و اطراف
مملکت خوارزم از غارت و تاراج لشکر او بکلی خراب شد و غیر از نفس خطه خوارزم در بیرون هیچکس را
مجال توقف نماند حضرت خلافت پناهی فرمود که جمعی امرا عزیمت ولایت خوارزم نمایند و صورت
محاربه و مساهله که از امراء ان جانب واقع شده تفحص نمایند و هر کس که ازو تقصیری واقع شده
باشد جزا و سزا دهند و بعضی را بقتل آورده باقی را بند نهند و از انجمله امیر نور سعید نیز متوهم بود
که در روز معرکه مساهله نموده امرا بموجب فرمان اعلی روان شدند و چون بخوارزم رسیدند و
شرح احوال پرسیدند همین قدر معلوم شد که لشکر خوارزم با آنکه بسیار بوده اند از صدمه حملۀ
میرزا سلطان حسین بیکبار فرار نموده   کوه از نهیب حملۀ او گشت همچو کاه   روباه را چه طاقت
غضنفرت   امیر پیر درویش قوچین که آنحضرت را در ان ایام بحال او التفات و اهتمام بود
و تومان بزرگ او عنایت فرمود تا کهان امیر نور سعید گرفته همعنان ابر و باد بصوب هرات
فرستاد و تمام اموال و جهات او را بغارت و تاراج داد و امیر نور سعید هشتم ربیع الاول بهرات
رسید او را در حصار اختیار الدین باز داشتند و در ان ایام سلطان فلک احتشام بزیارت
شیخ الاسلام قدوة الاولیاء ابو المکارم شیخ نورالدین محمد مد ظله فرمود و از ضمیر منیر و خاطر آفتاب
تاثیر استمداد نمود و جناب شیخ گناه امیر نور سعید درخواست کرده ببارگاه عالم پناه در آورده
و آنحضرت او را نیک دید و از احوال پرسید و باز در سلک امرای عظام انتظام یافت اما او بغایت
محجوب و شرمنده بود و روزی که آثار فلاکت از صفحات احوال او واضح بود و کسی چنان نداشت که ملازمت

نوازش نمود رباعی گفته بمجلس همایون فرستاد و عجز و درماندگی خود را یاد داد ⁂ این بندهٔ شرمنده درمانده بیجان
دارد اسپی توقع از شاه جهان ⁂ چون همت او بلند و چون بخت قوی ⁂ چون دولت او جوان چون حکم روان
وآنحضرت بر حالت عجز و درماندگی او ترحم کرده انعام و اکرام تمام فرمود و چند اسپ تازی راهوار
و استران و قطار شتران مهار و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و دیگر اسباب عظمت و آیین امارت
تعیین نمود و سوابق خدمات او را که بر زبان آورده بکرات رعایة حقوق او را بر ذمه همت
واجب دانست ⁂ آفرین حق بر آن سلطان که حق خدمتی ⁂ هر کرا نسبت باو باشد رعایت میکند
و امیر بی نظیر که در آن زمان که هنوز خطبهٔ شاهی و سکهٔ شاهنشاهی بنام همایون آنحضرت مقرر و معین
نبود و انواع خدمات پسندیده بجا آورده بود درین ولا بغایت ضعیف شده و مریض گشت
و در ایام طغیان بحران که نهایت ضعف لازمهٔ آنست که در گفت و شنود لوح خیال نقش می بست
که مگر آنحضرت بعیادت او آمده است ⁂ گویند پشه بر لب دریا نشسته بود ⁂ میگفت خواهم اگر بود
این همه را ⁂ گفته حوصله چو نداری مگوی این ⁂ گفتا بنا امیدی او چون دهم رضا ⁂ منگر بناتوانی
ضعیف من ⁂ بنگر که این طلب بکجا خواست زین هوا ⁂ اطبای مجلس همایون که بمعالجهٔ او متردد بودند
این حکایت در حضرت اعلی باز نمودند آنحضرت از کمال مروت میل عیادت او فرمود و او این مصرع
الآخر بشهر آمده بوثاق امیر بی نظیر التفات نمود و زبان حال او مضمون این مقال ادا
می نمایند که ⁂ گر بر سر بالین من آیی بعیادت ⁂ صد سال بامید تو بیمار توان بود ⁂ و امیر یراق
تمام سرانجام نموده نزد اسپ بازین کشید و بیمن مقدم همایون بعد از چند روز صحت تمام یافت

ذکر نهضت همایون بجانب ولایت مرو و خبر واقعه میرزا جهانشاه

⁂ در آن زمان که آفتاب
جهانتاب از نقطهٔ اعتدال خریفی تجاوز نمود و جمشید خورشید بارگاه فلک احتشام در دولتخانهٔ بهرام
نصب فرمود و شیر سوار بهرام آسمان تیر در کمان فلک میراند و چمن از زینت انوار و گلزار
از زیور ازهار خالی می ماند و اشجار از حلیهٔ ثمار و پیرایهٔ برگ و بار بی بهره شد و گلشن از لباس
مستعار و جامهٔ زرنگار برهنه گشت ⁂ ز فر زیب تهی شد بسان ربع طلل ⁂ همان چمن که چو بتخانه بود
بتصویر ⁂ کنون برم که گلستان گناه آدم کرد ⁂ که شد برهنه چو آدم ز جامه‌های حریر ⁂ و خورشید
از شرم زرد جوانان چمن سر بنقاب سحاب میکشید و گاهی بجمال جهان آرا عالمیان را فروغ و تاب
می بخشید و در چنین فصلی حضرت خلافت پناهی بطرف ولایت مرو عزم قشلاق فرمود و هشتم

ربیع الثانی که آفتاب در سه درجه قوس بود از دار السلطنه هرات نهضت نمود و صدای نهضت همایون
غلغله در گنبد گردون انداخت و طنطنهٔ نقارهٔ سلطان ربع مسکون گوش گردون کر ساخت
و رایهٔ ظفر آیت در ضمان عنایت ملک مستعان بجانب ولایة مرو روان شد و امثله و احکام
باستعداد سران سپاه و استحضار گردن کشان درگاه نفاذ یافت و همای رایت خورشید نور
سایهٔ دولت بر آن ولایت انداخت و یورتچیان منزل که لایق قشلاق باشد یراق دیده
بموقف عرض رسانیدند و فراشان قضا بارگاه از قند و مهر و ماه گنبد اینه و امرای عظام
و خواص و عوام در زیر سایهٔ معدلت و دولت و امن و فراغت نشستند ⁂ نشسته منتظران تا سروش
عالم غیب ⁂ بگوش هوش بگویند که دولت و اقبال ⁂ همای همت او ملک ربع مسکون را ⁂ بزیر پر همایون
گرفت فارغ بال ⁂ و پیوسته مشغلهٔ ضمیر منیر و اندیشهٔ خاطر جهانگیر نقش تسخیر ربع مسکون را
بر لوح ضمیر مینگاشت و فتح مملکت فارس و عراق و آذربیجان از یمن عنایت الهی چشم میداشت
و بموجب المرء یطیر بهمته کالطیر بجناحیه شهباز همت در هوای تسخیر آن ممالک پرواز میداد و مخبر
دولت و سعادت ساعت بساعت نوید این بشارت بزبان الهام بپیام منیر میرساند
و درین ولا از طرف ممالک عراق و فارس قاصدان رسیدند و عرضهٔ اشتهار رسانیده
مضمون آنکه امیر حسن بیک سپاه میرزا جهانشاه را شکست داد و او با کمیه و تفرقه بیرون رفت
و در برف و سرما هلاک شد و تفصیل این اجمال طوطی شیرین مقال قلم برین منوال رقم میزند
که چون میرزا جهانشاه را مکنت سلطنت و بسطت مملکت بآن مرتبه رسید که هرگز آبا
و اجداد او را عشر عشیر در خیال نمیگردید تمام ممالک عراق عرب و عجم و فارس و سواحل دریای عمان
و سریر سلطنت آذربایجان و ارمن و گرجستان تا حدود مملکت روم و شام در زیر نگین حکم او
چون موم بود و هر صورت که در خاطر خطیر چهره میگشود بنحو تیر وجهی روی می نمود و از اعیان
طرف و اداری آنممالک امیر حسن بیک اولاد امیر قرا عثمان که همیشه در میان ایشان و میان
میرزا جهانشاه عداوت عظیم بود متابعت و انقیاد میرزا جهانشاه نمی نمود جهانشاه
با وجود آن تمکین و اقتدار بآن اندوه بر خاطر کوه وقار گران و دشوار می ماند هر چند بر کار وی
گرد اندیشه و تدبیر آن کار بر می آمد بواسطه متانت و حصانت قلاع بر وی هیچ دست
نداشت عاقبت نقش این صورت بر لوح اندیشه نگاشت با لشکرهای جهان فضا استقبال

آن خاندان کند و آتش طغیان دران دودمان زند و با این نیت و همین عزیمت سپاه گران
و لشکر بیکران جمع آورده بصوب ولایت امیر حسن بیک روان گشت و چون مسافت نزدیک رسید
و میدان جدال و معرکهٔ قتال متقارب گردید امیر حسن بیک از انجا که وفور درایت و فرط کیاست
او بود میل صلح نمود و رسل و رسایل و هر گونه وسایل بدرگاه میرزا جهانشاه فرستاد و پیغام داد
که سایهٔ آنحضرت بغایت گرانست و آفتاب سلطنت در اوج رفعت تابان و ذرات حقیر در پرتو
آن نور در چه شمارند و در برابر آفتاب عالمتاب مقاومت ندارند اگر خاطر همایون بضبط این
مختصر ولایت التفات فرماید بهر که اشارت شود کلید قلاع تسلیم شود و اگر مطلوب خزانه و
نقود است در پای تو ریزیم انچه در دست منست و میرزا جهانشاه تواضع امیر حسن بیک را
حمل بر عجز و ضعف او نمود و تمامی همت بر عزم استیصال او جزم فرمود و چند گاه با لشکر و سپاه
بجوش ابر خروش در صحرای موش و ارزروم و نواحی آن مرز و بوم گذرانید و بعیش
و عشرت و امن و فراغت تابستان و خزان را بطلب زمستان رسانید و لشکر او از برودت
هوا و شدت سرما بفریاد و فغان آمدند و او نیز عزیمت معاودت نمود و کوچ عظیم میان
لشکر او و سپاه امیر حسن بیک شایع بود و پیوسته امیر حسن بیک تفحص احوال لشکر میرزا جهانشاه
می نمود در موقت معلوم فرمود که رایت مراجعت برافراشت و پیشتر لشکر خود را بجانب
ولایت ارجیش و عبدالجوز روان ساخت و او با امرای نامدار و جمعی مقربان و اهل اعتبار
قریب سی صد سوار در لشکرگاه است ناگاه با دو سه هزار سوار پیدا شد همه زره داودی
در بر و خود در بندی در سر هر یک تمام اسلحه مکمل ساخته و اسپان تجیم انداخته چون بلای
ناگاه بر سر میرزا جهانشاه رسیدند و امرای جهانشاهی سراسیمه و مضطرب گردیدند و میرزا
جهانشاه را چندان مجال نشد که بر استری نشسته از ان وحشتگاه بیرون تاخت و راه
گریز دست آویز خلاص جان ساخت و امیر حسن بیک امرای میرزا جهانشاه را بدست آورده
کسی را امان نداد و همه را از پا درآورده براه عدم فرستاد و اردوی او را غارت و تاراج
ساخت و اموال او که فزون از گنج قارون بود تصرف نمود و بعد از دو سه روز جام میرزا
جهانشاه را که در وقت فرار در برداشت در اردو بازار بازشناخته و بوجهی تفحص نموده
او را در پای درختی که از سرما مرده بود و خشک شده یافتند و سر او را بدرگاه امیر حسن بیک آوردند

و اولاد

و اولاد امیرزاده جهانشاه گرفته امیرزاده محمدی بقتل رسید و امیرزاده یوسف نابینا گردید و امیر حسن
بیک را کاری چنین بزرگ دست داد و آوازهٔ این فتح مبین در بسیط روی زمین افتاد و باقی
امرای میرزا جهانشاه چون ازین احوال آگاه شدند روی امید بدرگاه امیرزاده حسین علی آوردند
که اکبر و ارشد اولاد میرزا جهانشاه بود و چند قلعه معتبر مشحون بسیم و زر و نفایس بیکران
و صد و هشتاد هزار سوار علوفه داد و بدو حاوی اوراق از معتمدی استماع نمود که حضرت میرزا
سلطان ابو سعید فرمود که از وقت چنگیزخان تا این زمان کسی از پادشاهان صد و هشتاد
هزار سوار علوفه نداد و از سلاطین ماضیه نیز هیچکس اینچنین ندارد یاد فی الجمله امیرزاده
حسین لشکر عظیم آراسته اساس تعاند و مخالفت بنیاد نهاد و شرح احوال بدرگاه سلاطین پناه فرستاد
و پیغام داد که ممالک عراق و فارس و آذربایجان بل تمام جهان آنحضرت را مسلم است
شاها در تو قبلهٔ شاهان عالم است گردون ترا مسخر و گیتی مسلم است اگر ارکان دولت نظر
عنایت از حال بندگان دریغ ندارند باندک التفاتی تمام این ممالک در قید ضبط اقتدار آید
سبب امن و امان و موجب آسایش جهانیان خواهد بود و تمام رعیت در سایهٔ عاطفت
و آفتاب عنایت آنحضرت خواهد آسود و امیدوار که داد این مظلومان ستانند و دست
تطاول از گریبان جان بیکسان دور گردانند چون شرح احوال مسامع جلال سیده رای
جهانگشای بر مضمون این مقال واقف گردید و انبساط فراوان نمود و فرمان فرمود
که لشکر بسیار و سپاه بیشمار از سرحد ولایت کاشغر و قلماق و ترکستان و ماوراء النهر
و خراسان تا حدود عراق و از اقصای مغولستان تا نواحی هندوستان جمع آیند و چون
آنحضرت همیشه در مهمات کلی و مصالح ملکی با حضرت ارشاد منقبت خواجه ناصر الدین عبید الله
سلمه الله مشورت میفرمود و از فرمودهٔ جناب ولایتمآب عدول نمی نمود درین ولا که عزم
جانب عراق جزم فرمود خدمت شرف جهان مولانا جلال الدین عبدالرحیم صدر را بجانب
سمرقند ارسال نمود و حکایات ولایات عراق را به نیاز تمام پیغام داد و مکتوبی مشتمل
برین معنی فرستاده نمود که ملاقات حضرت هدایت منزلت مهم است اگر صلاح باشد
این جانب با وراءالنهر آید و سخنی که داشته باشد عرضه داشت نماید و الامر مصلحت
و یراق دانند هر چند زودتر بشرف اعلام ممنون گردانند و جناب خواجه چون بر شرح احوال

اطلاع یافت عنان عزیمت بصوب مملکت خراسان تافت و در قشلاق مرو شرف ملاقات میسر گشت
و حضرت خلافت پناهی شرایط استقبال و مراسم تعظیم و اجلال بجای آورد و چنانچه یکروز آنحضرت
بصحبت ارشاد منزلت پیر مرشد و روز دیگر بجناب ولایت انتساب مهد گاه عالم پناه می آمد
و بعد از مشورت بسیار رای بران قرار گرفت که ماه چتر آفتاب اشراف بجانب عراق روان
شود ندانستند که دران راه بپای خود بقتلگاه میروند و ما تدری نفس بای ارض تموت
و حضرت خواجه بطرف ماوراء النهر عود نمود و رایات ظفر آیات بجانب ممالک عراق عزیمت نمود

ذکر عزیمت میرزا سلطان ابو سعید گورکان بصوب ممالک عراق و آذربایجان

حضرت سلطان آفاق از یورت قشلاق بعزم یورش ممالک عراق رایت آفتاب اشراق برافراشت
و غلغله کوچ قیامت اثر زلزله در اطراف بحر و بر و ولوله در ممالک هفت کشور انداخت و لشکرها
که باستحضار ایشان فرمان همایون شرف نفاذ یافته بود در ظلال اعلام ظفر اعلام که مطلع
فتح و فیروزیست جمع آمدند سپاهی که از عقاب خدنگ بلند پرواز ایشان نسر طایر بر فلک
بال فراغت نمی توانست باز گشاد و نوک ناوک هر یک شب تار سینه مور و دیده مار در یک
سلک انتظام میداد و از بیم سنان چون ثعبان و گوهر تیغ خون نشان جگر ماه و تیر و دل
زهره و بر جبین خون ناب میگشت و رخسار چون گلنار شیر سوار گردون لبان چهره آبی
رنگ فام میشد و بهرام خون آشام لبان کیوان سر در لبس سبز نگاری میکشید آنحضرت بیوسون
و آیینی که زیاده از آن نخواند بود و اواخر حوت موافق اوایل شعبان از یورت قشلاق
نهضت فرمود و صحرا از لشکر از نهیب غلبه کثرت دشت محشر شد و مرکز خاک از بیقراری فلکی
دیگر گشت و چون سپاه نصرت پناه روبراه آورده یکدو منزل نهضت نمود آنحضرت بصدق
نیت و صفای عقیدت عزم زیارات مشایخ عظام و اولیای کرام قدس الله تعالی ارواحهم نمود
و با جمعی خواص از روی نیاز و اخلاص باطراف ممالک خراسان روان شد و اول ببسطام بمرقد
شیخ آمده و بجانب مهنه مبارکه رفته و عازم تربت مقدسه جام گشته همه جا طریق زیارت
مسلوک داشت و رایت عزیمت بصوب ولایت باخرز و خواف و زاوه برافراشت و آداب
و شرایط زیارت چنانچه باید و شاید در جمیع مزارات تقدیم رسانید و در ولایت نیشابور
از ارواح تمام اکابر استمداد نموده بجانب مشهد مقدس عزیمت فرمود و رعایت مناسک

عظام و سید ساخته متوجه عتبه و بارگاه آفتاب آسمان حقیقت و قطب سپهر طریقت شاهباز بلند
پرواز سدره آشیان و همای همایون فال سعادت نشان سلطان خراسان علی بن
موسی الرضا علیه التحیة و الغفران شد و در تمام مزارات صلات و صدقات بفقرا و مستحقان
رسانید و همه را بمواهب انعام و مواهب اکرام خوش وقت و شادمان گردانید و موکب ظفر نشان
عازم رادکان گشت و چند روز آن منزل دل افروز مستقر موکب میمون و معسکر همایون شد
در وقتی که آفتاب عالم تاب سایه بر برج شرف انداخت و جمشید خورشید ایوان حمل مشرف
بساخت و فریدون گردون از گلها و ریاحین در اطراف باغ و بساتین مثال درفش کاویانی
برافراشت و نقش بند چابکدست قوی طبیعی از آثار اعتدال هوا در بهبهی هر صورتی که در آیینه
خیال ورودی نمود بنحو بهتر وجهی نگاشت و هر یک حلیه حیات پوشیده زیور جان نو برداشتن
ز اعتدال هوا حکم جان نو گیرد   اگر بنوک قلم صورتی کند نگار   و موکب سلطان جهانستان
از الکای رادکان بدولت و سعادت نهضت نمود و در کمال عظمت و غایت ابهت منازل
و مراحل می پیمود و مدتی در مرغزار چشمه ساره و اطراف کوهسار کالپوش بطریق ییلاق گذرانید
و شادروان عظمت و جلال بایوان کیوان رسانید و فرمان جهان مطاع نفاذ یافت
که سه هزار عرابه که در ولایت هرات رود مکمل بود با جبه خانه و پیاده لشکر خراسان بطرف اردوی
اعلی روان شوند و امیر غیاث الدین کریم داد بموجب فرمان عازم ولایت مازندران و مملکت
استراباد شد که پیش ازین حکم جهان مطاع شرف نفاذ یافته بود که چند هزار عرابه ترتیب نمایند
و عرابها مکمل شده امیر کریم داد معین شد که عرابها را باردوی همایون رساند و از آن زمان که
موکب ظفر نشان از یورت قشلاق عزیمت نمود تا اکنون که چند روز در ییلاق کالپوش
اقامت فرمود پیوسته از اطراف ممالک فارس و عراق صنادید عالم و مشاهیر آفاق روی
امید باردوی جمشید خورشید آثار و فریدون اسکندر اقتدار آورده بودند و بسعادت بخت بلند
و مساعدت اختر ارجمند بدرگاه عالم پناه توجه نمودند و هر کرا از جهت موانع روزگار آن دولت
دست نداد عرضه داشتها و تحفها در صحبت قاصدان فرستاد و تسخیر آن ممالک در آیینه خاطر
همایون بآسان ترین صورتی جلوه داد   و آنحضرت مقربان و معتمدان از برای ضبط آن ممالک
تعیین نمود و همه را نشان همایون ارزانی داشته روان فرمود و از هده و قشلاق مرو بجانب دیگر

فایق در همگنان سابق دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد چون بادوزان باصفهان تاخت
و آن بلده را که در همه روی زمین قرین ندارد با ساکنین وجهی مسخر و مضبوط ساخت و جمعی را که
باتفاق ولد میرزا جهانشاه امیرزاده قاسم بحوالی اصفهان آمده غایت جرات و جلادت
نمودند و تجاسر همت در بند استخلاص آن بودند اما اصفهانیان تراکمه پیرامن شهر نگذاشتند
و همه را از تیغ سر تیز دور باز داشتند و تراکمه را چون کاری پیش نرفت مجموع سر خود گرفتند و خواجه
شمس الدین محمد خبر فتح و تسخیر اصفهان و شرح محاربه ترکمان بپایه سریر اعلی روان داشت
و احوال استخلاص آن ممالک را بر لوح ضمیر منیر نگاشت و هر کس بولایتی که نامزد شده بود عزیمت نمود

وقایع سنه ثلاث و سبعین ذکر امرا و مقربان که نامزد ممالک عراق و فارس شده بودند و آمدن ایلچیان

امیر نظام الدین احمد برلاس ولد امیر غیاث الدین علی فارسی نامزد ولایت فارس و تخت شیراز شد
و امیر جلال الدین محمود برلاس متوجه مملکت کرمان شد و امیر سید محمد برادر امیر سید مراد عنان
عزیمت بصوب قزوین و سلطانیه داد و همدان و درگزین امیر حسین علی قوچین و یزد امیرزاده
شیخ مقرر شدند و امیر حاجی پرنیاول با برقوه رفت و اسکندر رکابدار عازم ولایت قم شد
و دیگر شهرها و قصبهای عراق و فارس نامزد مقربان درگاه و بندگان دولتخواه شد و هر کس از
بندگان حضرت که عنان بصوب ولایتی انعطاف داد ملک معمور فقدان معقود در آستین مراد
او نهاد و تا اکثر ممالک عراق و فارس در قبضه تسلط و اقتدار امرا نامدار و بندگان جانسپار
قرار یافت و انوار آفتاب عدالت و آثار سایه مرحمت بر اطراف و اکناف آن ممالک تافت
و از آن وقت که میرزا جهانشاه را در ممالک آذربایجان صورت واقعه روی نمود هنوز موکب همایون
در یورت قشلاق بود تا این زمان که رایت نصرت نشان از ییلاق کالپوش نهضت فرمود
بکرات ایلچیان امیر حسن بیک آمده عرض اخلاص و شرح اختصاص بموقف عرض رسانیدند مضمون
آنکه این بنده اما عجب از زمره فرمانبرداران است و فرزندان امیر قرا یوسف مرکز با خاندان حضرت
صاحبقران از صمیم دل صادق و موافق نخواهند شد مقتضی توره بزرگ ایشان از بنیاد بر می
انداخت و مجموع پریشان ساخته خاطر همایون از تفرقه ایشان جمع ساخت در ییلاق کالپوش
ایلچیان امیر حسن بیک طوی داده رعایت و عنایت فرمود و جهت امیر حسن بیک دگله زردوزی
و کمر شمشیر و کلاه زردوزی ارسال نمود و فرمود که با لشکرها خود از آن طرف عزیمت نماید که عساکر

منصوره

منصوره ازین جانب متوجه اند تا بکلی مواد فساد و قلع فتنه و عناد ایشان کرده آید و امیرزاده حسین علی
ولد میرزا جهانشاه تحفه و تبرک بسیار و نقود و جواهر بیشمار فرستاده و بر نیاز هر چه تمامتر عرضه داشته
بود که مملکت آذربایجان و توابع آن و عراق عرب و عجم و فارس تا سواحل عمان با گنجهای جهان
در تصرف بنده است و بنده با هر چه در قبضه تصرف و اقتدار اوست ملک یمین حضرت سلطان
السلاطین است العبد و ما فی یده کان لمولاه و اکابر و اعیان این ممالک امیدوارند که
بندگان درگاه عالم پناه نظر عنایت و مرحمت از احوال این بیچارگان دریغ ندارند و بنده بجان
عهد و پیمان که میان آنحضرت و پدرم موکد شده راسخم و بعضی ممالک ایشان که پدرم درین
چندین سال بتغلب گرفته بود چون عراق و فارس بتصرف دیوان اعلی گذاشتم و همین دولت
آنحضرت متوجه دفع مخالف که چنین عذری نسبت با خاندان ما پیش برده شدیم آنحضرت
ایلچی او را اجازت داد و پیغام داد که ما نیز بنفس مبارک خود متوجه شدیم هر چه صلاح وقت باشد
بتقدیم خواهد رسید آنحضرت چون بر تفصیل قضایا اطلاع یافت عنان سمند جهانگشا بصوب
تسخیر آن مملکت تافت و از کالپوش براه خبر و مغز در خلال جبال بسعادت و اقبال چند روز کوچ
فرموده و اطلال شامخات پیموده اردوی فلک احتشام در ظاهر بسطام منزل و مقام ساخت
و رایت نصرت آیت تا اوج سپهر بر افراخت و شرف زیارت سلطان العارفین شیخ ابو یزید
بسطامی و قدوة المشایخ شیخ ابو الحسن خرقانی قدس سرهما دریافت و اداء زیارات بجا آورد
صلات و صدقات عنایت فرمود و بولایت دامغان آمده بجانب مزار حبیب عنایت نمود و آنجا
نیز در خلال جبال چند روز نزول و ارتحال بود کذا الدنیا نزول و ارتحال و درین اثنا از
طرف ولایت ساری امیر سید عبد الله والده و والد خود را با قرب سی صد تومان از نقود
وجوه سروانقش فرستاده بود و تمهید معذرت نمود برین وجه که بنده میخواست که بخود متوجه
بساطبوس شود اما بسبب ترددی که از بعض مخالفان سرحدها داشت علی الفور میسر نشد
و پسر ملک اسکندر رستمداری جوانی بغایت پاکیزه منظر با تحفه بسیار آمده عرضه داشت که بنده
و خدمتگارم و هر چه اشارت عالی باشد فرمانبردارم و از جانب ولایت گیلانات ایلچیان پیشکشها
و تحفها آوردند و اظهار بندگی و خدمتکاری نمودند و در تمام آن ممالک سکه و خطبه بنام و القاب
همایون موشح ساخته بودند و آنحضرت ایلچیان را رعایت نموده و استمالت نامها عنایت فرموده

همه را اجازت مراجعت ارزانی داشت و نقوش متابعت و صور اطاعت بر صفحات خواطر حکام انها نگ
نگاشت و از راه فیروزکوه بعد از چند روز بممالک ری در آمد سیوسون و آیین که از سلاطین همایون
و خواقین هم اقتدار کسی با آن عظمت و ابهت در ولایت ری در نیامده باشد و قرب ده روز در ولایت
ری مقام جلال کلی توقف نموده و امرا و معتمدان که بضبط ممالک عراق و فارس رفته بودند مجموع
آن ولایات را بواجبی ضبط نموده و خطبه و سکه بنام و القاب همایون زیب و زینت یافت
و اموال آن ولایات بخزانه عامره فرستادند مگر حاکم شیراز امیر سید علی که سر از طوق زمان باززد
و شرح این سخن آنست که امیر سید علی از ولایت لرستان از امرای امیرزاده پیر بداق بود و بعد از
فوت امیرزا جهانشاه بفروغ رشدی که در جبین او مشاهده نموده او را تربیت فرموده و ضبط
ممالک فارس و سریر سلطنت شیراز بحسن رای او باز گذاشت و دست او را در اعناق آن مهم
قوی و مطلق داشت و امیر سید بعد از واقعه میرزا جهانشاه آن مملکت در قبضه اقتدار آورد و چون
ممالک مشوش و پریشان بود و احوال عراق و فارس بی سر و سامان شد امیر سید علی را در
حکومت فارس لب و بطریق فتنه انگیزی بر سر راه خونریزی نشست و امیر نظام الدین احمد
برلاس چون بحوالی تخت فارس و بر مکنون ضمیر امیر سید علی واقف گردیده دانست که خیال استقلال
دماغ او را اختلال داده و ابواب محنت و بلا بر روی خود گشاده و از زادگان جناب مولانا شمس الدین
علی الفارسی مد ظله برسالت شیراز مقرر بود در پیولا حضرت خلافت پناهی او را بجانب امیر سید
ارسال فرمود و امیر سید علی مقدم مولوی را گرامی داشته شرایط احترام بجا آورد و جمعی
مولانا را نگاه داشت و گفت هرگاه موکب گردون اساس بجانب مملکت فارس گذر فرماید این
مخلص سریر سلطنت شیراز را تسلیم نماید و باقی احوال گفته شود انشاء الله وحده و آنحضرت
صاحب اعظم خواجه قطب الدین طاهر را بضبط ممالک فارس و عراق تعیین فرمودند و استخلاص اموال
دیوانی و استحصال جهات سلطانی و تعمیر مواضع و تکثیر مزارع بحسن کفایت و لطف درایت
او رجوع نمود و امیر جلال الدین سید مزید و جمعی امرای عظام که برسم قراولی پیش رفته بودند موضع
خروله با میرزاده قاسم ولد میرزا جهانشاه که از اصفهان بفارس باز گشته بود مصاف داده شکسته او را
شکسته دو هزار تومان از جهات وی گرفتند و او گریخته پیش برادر خود امیر حسین علی رفت و لجا
نتقل آمد و امرای نصرت شعار برسم ایلغار بجانب ولایت آذربایجان روان شدند و امیر مزید

سلطانیه رسیده و جمعی از امرا خان نیز بدار الملک تبریز در آمدند و امیر حسین علی در موضع مرند ویران
شد و این اخبار از ایشان و امرا در حدود ری بسمع حضرت اعلی رسید **ذکر گریزان شدن امیرزاده حسین علی**
و عزیمت موکب همایون بجانب قراباغ امیرزاده حسین علی در موضع مرند لشکر بسیار و سپاه بیشمار
ساخته حرب و قتال و ماده جنگ و جدال مرتب داشته و رایت مقابله و مقاتله افراشته در برابر امیر
حسن بیگ نشسته بود و در مقام عناد غایت سعی و اجتهاد می نمود و امرای خود امیر شاه علی و امیر
امیر میشاه و باقی امرا را برسم قراول بجانب امیر حسن بیگ فرستاده بود و امرا بسبب توهمی که از او
داشتند سوابق حقوق نابوده انگاشتند و باردوی امیر حسن بیگ ملحق شدند امیرزاده حسین علی
چون از بیوفایی امرا وقوف یافت و شنید که لشکرهای جغتای بسلطانیه رسیده جمعی بتبریز
در آمدند مردم او بنوعی بهم بر آمد که ضبط احوال لشکر نتوانست کرد بضرورت ویران شد و بسیار
بسبب قرب جوار باردوی امیر حسن بیگ مامن خلاص و نجات ساختند و غلبه عظیم بدرگاه عالم پناه
آمدند و داعیه تسخیر مملکت آذربایجان بیشتر از پیشتر شد و چون و چون موکب سلطانی بسلطانیه
رسید عرضه داشت امیر مزید و باقی امرا که آنجا بودند رسید مضمون آنکه موکب همایون هر چند زودتر
باین جانب عزیمت فرماید مرآینه صورت بهبود در آیینه مقصود بنحو احسن روی نماید و امیر حسن بیگ
که تا غایت کتابت که بامیر مزید نوشته بود و مهر بر پشت میرزا این زمان نشان نوشته مهر بر
فرموده نوشته بود که من تبریز را به پسر خود اقرلو محمد داده ام امرا که به تبریز آمده اند بیرون
روند و امیر مزید نشانها پای سریر اعلی فرستاد و پیغام داد که امیر حسن بیگ روی از جاده
متابعت بر تافته و داعیه گردنکشی و سرفرازی در خاطر او تمکن یافته خیال جدال و اندیشه حرب
و قتال دارد و امیر حسن بیگ هشت فرسخی بتبریز آمده و پسر خود را بظاهر تبریز فرستاد و امرای دولت
نیز از این طرف در بیرون تبریز در برابر یکدیگر نشسته و از هر دو گروه لشکرها بشهر در آمده سودا و معامله
میکردند و متعرض هم نمی شدند و امیر حسن بیگ چون شنید که حضرت اعلی بسلطانیه رسید تبریز را
گذاشته متوجه قراباغ شد و حضرت اعلی پهلوان یوسف شیرازی بیساول داد از وعلی تبریز فرستاد
و موکب همایون در میانه توقف فرموده و در آن مقام قریب پنجاه هزار سوار با امرا و نامداران قراقوینلو
مثل امیر حسین علی و ولد او امیر سلطان علی و امیرزاده یوسف پسر دیگر میرزا جهانشاه که از امیر حسن بیگ
او را میل کشیده بود و امرای دیگر که مثل عمر بیگ پسر امیر بایزید بسطام و پیر علی و یار علی و پیرم بیگ

پسران امیر علی شکر و حاجی قنبر که در زمان میرزا جهانشاه حاکم یزد بودند و شاه حاجی از فرزندان امیر بابا حاجی
کاورودی و حاجی پیاده این جماعت باردوی همایون آمدند و حضرت اعلی همه را دلجویی و نوازش
فرمود و در آن ممالک الکها العین فرمود و امیرزاده یوسف میل کشیده محنت رسیده را معزز
فرمود که در تبریز بر سر قبر والد خود مجاور باشد و نشان نوشت که تولیت تمام اوقاف آنجا مفوض
باو باشد و وعده‌های پادشاهانه فرمود و امیر حسین علی که تخت سپهر خود امیرزاده سلطان علی بابر
پیشکشها و تحفها بدرگاه سلاطین پناه فرستاد و عرض اخلاص شرح نیاز پیغام داده و بعد از آن
خود نیز بسعادت ملازمت استسعاد یافت و روی اطاعت و اعتقاد بر زمین اخلاص نهاد و حضرت
خلافت پناهی او را اینک میر و احوال پرسید و بزبان عنایت بشارت داد که داد او از خصم خواهد
ستاند و در خلال این احوال مکررات مرات ایلچیان امیر حسن بیگ با انواع تبرکات و سوغات
لایق آمده شرح نیاز و اخلاص بموقف عرض رسانیدند و از آنجمله یکبار در آن ده خود یوسف بیگ بر زبان
و ترکیسی از نواب توسل نموده فرمود که هنوز آفتاب از طرف مغرب طلوع نکرده که در توبه بسته شده
باشد اگر از من گناهی واقع شده عفو نمایند قرب صد سالست که ما بطریق اخلاص مسلک
میداریم و خود را از مخصوصان این خاندان میشماریم ممالک فارس و عراق که چند قرن تعلق بدولت
همایون داشت و سالی چند مخالفان قدیم گرفته بودند از ایشان باز ستانده بنواب حضرت
گذاشتیم و ولایت آذربایجان که ایشان نزاد دادن ملک خدا علی تپی بود سکه و خطبه بنام ایشان آراسته
داده مملکت را بایشان مسلم داشتیم و هرچند در خواست میکنیم که مرا درین زمستان چندان امان
دهند که برف از راه مراجعه برخیزد و قبول نمیفرمایند و اگر نواب این عذر را از من باور نمیفرمایند
از دشمنان من که در اردوی اعلی اند سؤال فرمایند که درین ولا امکان مراجعت هست اگر ممکن باشد
تکلیف نمایند و این بیت نوشته بود که   کرت سواست که معشوق نکند بیجان   نگاه دار
سر رشته تا نگهدارد   امراء عظام و ارکان ملک احتشام بیوسون تمام ترتیب داده و جاه و شان
بهرام حسام در مقام خدمت ایستاده اطراف اردوی همایون را بنوعی آراسته‌اند که جهان از نظاره
آن حیران ماند و گردون در مشاهده او سرگردان گشت و امیر یوسف بیگ را پیش آورده فرمودند
که بمیت و سعت جا نزدیک فرود آ بحضرت او را بشرف دستبوس سرافراز ساخته امرا سخن او عرض
رسانیدند آنحضرت فرمود که موکب همایون عازم آن طرف است هرچه یراق باشد چاپ

خواهد شد و امیرزاده محمود خواجه لاق که پسر عم حضرت اعلی بود برسالت جانب امیر حسن بیگ تعیین نمود
و امیر یوسف بیگ را رعایت کرده رخصت مراجعت داد و امیرزاده محمود را همراه او فرستاد و چون
باردوی امیر حسن بیگ رسیدند امیر یوسف بیگ در مجلس خاص بعرض او رسانید که میرزا سلطان ابوسعید
گنجهای جهانشاهی را طمع کرده است بحکایت دست از تو و این مملکت باز نخواهد داشت و تجمل
و عظمت چنانچه مشاهده نمود عرضه داشت امیر حسن بیگ نیز فرمود که اطراف لشکرگاه را آرایش داد
و تخت زرین نهاد و شاهزاده عالمیان قطب السلطنه والدین ابوالمظفر میرزا یادگار محمد بن میرزا
سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بن حضرت خاقان سعید را بران تخت نشاند و خود بر جانب یسار در
کمال عظمت و اقتدار بر مسند سلطنت و استقرار فرمود و چند هزار دلاوران شجاعت شعار پیرامن
بارگاه صف زدند و تیغهای گوهردار با قبضهای زرنگار بر دوش نهادند همه جولاک کلاه نهاده و بر تارک
همه چو غنچه قبا تنگ بسته تا دامن و جمعی تجاه چون ماه و آفتاب بایستادند و دستها تعلا قبها و
شمشیر و دستها و تیغ بردند و چشم و گوش بر اشارت کماشتند و عامه لشکر زره سهاده داودی و درع
سلاحها بر تن راست کردند و امیرزاده محمود را در آن موقف در آوردند و چند جا زانو زده تا در مشت
مرحمت تمام تر در پایه تخت رسید و بشرایط خدمت و وظایف طاعت قیام نمود و امیر حسن بیگ فرمود
که خواجه‌زاده او را یعنی میرزا یادگار محمد را در باب داد با هیبت عظیم پیش تخت رفته بشرف دستبوس سرافراز
شده و بعد از آن امیر حسن بیگ را دریافت و سخنان که موافق آن مجلس لایق اند بود از طرفین
در میان آمد و امیر حسن بیگ بعد از دو سه روز میرزا محمود را اجازت مراجعت فرمود و حضرت
خلافت پناهی چون امیر یوسف بیگ را رخصت معاودت نمود متعاقب او کوچ فرمود و در منزل میانه
سخن یراق قشلاق در میان آمد **ذکر عزیمت سلطان آفاق بجانب یورت قشلاق**
که اردوی جهان ستان در منزل میانه بود و مستقر لشکر صورت دشت محشر مینمود و درین اثنا جیش زمستان
سرما در عرصه گیتی دست بیغما بر آورده و مهابت برد ابر غضب هوا را چون برگ بید در لرزه افکنده و مزاج
هوا چنان برودت پذیرفت که خسرو سیارگان بی سنجاب بجانب سرا از نشیمن مشرق بیرون نمیگردید و سمندر
در آتشکده‌ها پوستین از روباه بعاریت میخواست و مرغ آتشین منقار بهیچ حیله از قفس آتش
در فضای هوا بیرون نمیتوانست آمد و سپاه ابر را بی منقل برق حرکت میسر دست نمیداد و حال
خلق بجایی که در سجده‌های سحری طهور وعید النار یعرضون علیها با نیاز میخواستند و با ناله‌های

مشاهده حالت بر مجاهده اصلاح بهم مراد قضا با آرزو و مجمع شدند و چون دو دیگر زمان از سر آتش فرو نشسته
و انگشت حسرت ملازم تنور بودند رای اعلی بقرلتای بزرگ اشارت نمود و فرمان فرمود که امرا
و ارکان دولت مشورت نموده بموضع یورت قشلاق یراق ببینند و بعضی گفتند قشلاق در میان
مرد و آب می باید کرد در موضعی که اکی سوار می گویند و جمعی گفتند مقام قشلاق سلاطین آفاق
قراباغ ارانست موکب عالم ستان را با لشکرهای جهان می باید راند و امیرحسن بیگ از قراباغ
بیرون کرده جای او گرفت که جای دیگر مناسب قشلاق نیست و باین عزیمت رای منصور
نهضت نمود و تبریز را بر دست چپ گذاشته بطرف دست راست از راه اردبیل متوجه
قراباغ شدند و چون بهفت فرسخی قراباغ رسیدند بسبب قلت قوت یراق چنان دیدند که
بطرف محمودآباد روند و این طرف آب ارس در برابر محمودآباد که بر آن طرف آبست مقام
سازند تا شروانشاه که پیوسته ایلچیان بدرگاه عالم پناه فرستاده و اظهار دولتخواهی
میکند باردوی همایون ملحق شود و اردوی همایون کوچ کرده بصحرایی رسید که علف آنجا
زهردار بود و هر چهارپا که ازان میخورد میمرد و در بیشتر منزلها مطلقا علف و چیزی که چهارپا
ازان تمتع یابد نبود و آب نیکو نیز نداشت و چون بمقابله محمودآباد رسیدند امیر علی بیگ
پسر امیر بایزید بسطام باردوی اعلی آمد و در اردوی همایون سواد خوزدلی روی درکم
و کاست نهاد و آتش بلا و غلا چنان بالا گرفت که تمامت وضیع و شریف بصعوبت
نایافت مبتلا شدند و یکمن بار از جو و گندم به پنج تنکه نمی یافتند و بیشتر چهارپایان لشکر
هلاک شدند متمولان و اغنیا با اغنیا و فقرا بر سر سفره هم نمکی و هم کاسه شدند شریف
با مشروف در درجه مساوات فرود آمدند اصحاب عیش و عشرت با احزاب ذل و عسرت
انس گرفتند و چندگاه از شروان بگشتی خوزدلی می آمد ذکر چند واقعه که در مدت اقامت
سلطان آفاق در یورت قشلاق در ممالک آذربایجان شد امیرحسن بیگ در انمقام که مضرب خیام او بود براه دیگر
واقع شده بود و جمعی بسرراه فرستاده راه بغایت مضبوط میداشت و از طرف خراسان
و عراق و فارس کسی را باردوی اعلی نمیگذاشت و جیبا خانه که از طرف خراسان می آمد گرفته
و جمعی که همراه بودند در قید اسار گرفتار ساخته پیش امیرحسن بیگ بردند ازانجمله جناب فضائل پناه
مولانا شمس الدین محمد بخاری که میرزا سلطان ابوسعید او را جهت تهنیت مملکت آذربایجان

بجانب ملک فارس ارسال نمود و شیخ آن خواجه آمده و دیگر استادان حاذق و هنرمندان
مذکور معتقد و محبوس شدند و جمعی از مشهوران مردم خراسان اکثر بقتل آمدند و مولانا شمس الدین محمد
بخاری را و مولانا صدرالدین اصفهانی طبیب را تعریف کرده و صلابت در دین و تقویت
شرع مبین باز نموده امیرحسن بیگ ایشان را امان داد و در مجلس خاص حضرت مجلس ارزانی داشت
و همچنین بعضی ازان مملکت خلاص یافته عنایت امیرحسن بیگ شامل حال ایشان شد و چون
شروانشاه گذرگاه در برابر لشکر منصور مقرر نکرده بود و ملکه دو فرسخ پایان تر از اردوگاه
امیرحسن بیگ مقرر بود امیرحسن بیگ دویست سوار تعیین فرمود که گذرگاه را محافظت
کنند اتفاقا ده کس از اردوی همایون بر رسم خبرگیری پیش رفته بودند ناگاه نوکران بیگ از جانب
امیرحسن بیگ مقرر بود که با آن دویست سوار پیوندند رسیدند و او را گرفته پیاده بامیر علی
رسانیدند و او صورت حال عرض داشت فی الحال جمعی امرا و دلاوران بجانب آن دویست
کس رفته بایشان رسیدند و جمعی دستگیر کرده بازگشتند و بعد از چند روز شبی علی الغفله
از جانب مخالفان یکمرتبه باردوی همایون آمده سورن مهیب انداختند و پادشاهزادگان
میرزا سلطان محمد و میرزا سلطان محمود و امرای بزرگ و ایلچیان و مقربان جوق جوق
زانو زده اجازت خواستند که بیرون روند و حضرت اعلی فرمود که در شب بر سر یاغی
نمی باید رفت علی الصباح نقاره نامدار در عقب مخالفان رفتند ولی اسپان احتیاط کرده
چنان معلوم شد که آن جماعت هزار و پانصد سوار پیش نموده اند تا سعف بسیار اظهار
کردند و چون الاغان لشکر منصور بواسطه قحط و نایافت ضعیف قوی شده بودند مجال آن
نداشتند که بتاخت بیرون روند و پیوسته مردم امیرحسن بیگ که الاغان ایشان
بغایت قوی و آبادان بود در حوالی اردو بتاخت می آمدند و از لشکر بزرگ و تازیک هر کرا می یافتند
قتل میکردند و چهارپایان میراندند و اردوی اعلی چندگاه بدین حال تباه بر آن جشنگاه میبود
احوال ممالک عراق و فارس مملکت عراق یمن معدلت سلطان آفاق بغایت معمور و آبادان بود
و هر یک از امرا و مقربان ولایتی و ناحیتی که نامزد او شده بود در رفاهیت رعیت و معموری ولایت
سعی و اجتهاد تمام مینمود و از مجموع ممالک عراق خزاین و برکات و هر گونه پیلاک و سوغات
بدرگاه جهان پناه می آورد و دستور اعظم خواجه قطب الدین طاوس ان ممالک صاحب اختیار

مطلق العنان بود و حل و عقد مهمات و رتق و فتق کلیات بمقتضای صواب نمای خود می‌نمود
و رعیت را بر زراعت و عمارت ترغیب می‌نمود و مملکت فارس سیما دار الملک شیراز چنانچه
سابقا مسطور شد در قبضهٔ اقتدار امیر سید علی قرار داشت و آن مملکت را منشور مطلق خود می‌پنداشت
و امیر نظام الدین احمد برلاس که بموجب فرمان متوجه آن ولایت شده بود چون [illegible]
رسید امیر سید علی شیراز را مضبوط ساخته با یکهزار سوار نامدار ایلغار کرده نزدیک
امیر نظام الدین احمد رسید و چون امیر احمد را در خاطر همین گردید که بخدمت سید در مقام جنگ
و جدال رایت قتال نصب خواهد کرد و مردم او بی‌ضابطه بودند با وجود آن ساز محاربه بساخت
و تیغ مقاتله آخته آغاز حرب و کوشش نمود و چون ساعت بساعت مدد امیر سید می‌رسید
امیر احمد مایل جانب ابرقوه شد و آن دو سپاه کینه خواه از اول بام تا شام جنگ میکردند و تمام
دشت و صحرا بخون دلاوران رنگ میشد و شبهنگام امیر نظام الدین احمد بابرقوه در آمد و امیر
سید علی عنان بازکشید و مظفر و منصور عازم شیراز شد و عظمت و ابهت او زیادت
از زمان سابق گشت و حضرت خلافت پناهی در آن زمان که اخبار فتح مملکت آذربایجان
بسمع همایون رسید جناب مولانا شمس الدین محمد بخاری را بجانب دار الملک شیراز تعیین نمود
و خدمت مولوی متوجه شده چون باصفهان رسید جناب دستور اعظم خواجه شمس الدین
محمد که در اصفهان فرمان روان بود مولانا را مانع شده گفت امیر سید علی بجزم
یاغی است جانب او رفتن بغایت بعید است و این صورت عرضه داشت پایهٔ سریر اعلی نمود
و مولانا را خدمات شایسته بجای آورده بازگردانید و خدمت مولانا همراه جیبا خانهٔ
همایون که از طرف خراسان می‌آمد شده مردم امیر حسن بیک جیبا خانه را واگرفتند چنانچه مذکور
شد و قلاعی که در حوالی مملکت ری بود از مزار جریب و دماوند و فیروزکوه و جلاور و استنار
و طارمین تا حدود سلطانیه هیچ یک فرمان همایون را چنانچه شرط بود انقیاد ننمودند و لشکر
منصور هنگام عبور متعرض آن قلاع مطلقا التفات نکرد چه مهمات کلی در پیش بود
ننگ شاهین بود آن روز که گنجشک خورد   عار شمشیر در آن دم که کبوتر گیرد   و چون آن قلاع مستحکم
و مضبوط شده بود و مردم ما وراء النهر و خراسان که عازم اردوی اعلی بودند عبور و مرور ایشان
بحوالی و نواحی آن بغایت صعب بود و دشوار بود و از تعرض آن بی‌باکان زحمت بسیار

باینده

باینده و رونده میرسید **احوال خراسان** دار السلطنه هرات و سایر ولایات با نوار معدلت و آثار
مرحمت میرزا سلطان ابوسعید نور و ضیا و رونق و بها داشت و قلم لطف ملک علام رقم انتظام
بر چهرهٔ ایام می‌نگاشت و طراوت فراغت و رفاهیت بمذاق خاص و عام رسیده توسن سرکش ایام
و سمند سپهر بدرام آرمیده بود روز بازار امن و امان روی بروانی نهاده و شب دیجور
فتنه پشت بهزیمت داده بود چون عمل شأن آن انتظام یافت جهان که از حمایت جو
بی نیاز شد کافور اطراف ممالک و اکناف مسالک آبادان و معمور شد و ابواب فتنه و فساد
و اسباب جور و بیداد مسدود و مسطور گشت از تجلی نور عدل ظلام ظلم از صفحهٔ روزگار دور
و ذرات کاینات روشنی یافت و بنیاد بیداد در عرصهٔ عالم انهدام تمام پذیرفت و ماکولات
و ملبوسات و باقی اسباب معاش و سایر مواد انتعاش چنان ارزان بود که زیادت از آن
اینکه گمان روی می‌نمود و عنایة مالک الملک ابواب روح و راحت بر روی جهانیان گشاد
و فراغت و رفاهیت عالمیان از دست داده بود و اعیان مملکت خراسان قیمت آن نعمت
میدانستند و شکر مواهب الهی ادا می‌نمودند بانچه می‌توانستند و در وقتی که سلطان ممالک ستان
در اطراف ولایات خراسان بود جناب خواجه قطب الدین طاوس سمنانی مهمات دیوانی
ضبط نموده در اجرای آب جوی سلطانی سعی جمیل بظهور آورد و از مسافت چهار روز
در میان کوه و سنگ از جانب شرقی شهر هرات جوی احداث نموده و در بسی مواضع سنگ
بریده و بطریق قنوات [illegible] کشیده و بسیار مواضع طاق و پل بسته و در اطراف سنگهای
عظیم شکسته بعد از چند ماه آب بسیار بکمر کوه [illegible] را آورد و در شمال شهر هرات در دشت
مزار گازرگاه و صحراها و [illegible] مواضع مزروع شده و محصولات مزروع گشت و در مدت دویست
هزار سال که بنای شهر هرات شده چنین کاری کسی را میسر نشده و خواص و عوام بهجت و مسرت
تمام نمودند و خواجه طاوس را بزبانهای مختلف و دلهای متفق ستودند و این خبر در هنگام
توجه رایت آفتاب اشراق بجانب عراق بجناب میرزا ابوسعید رسید و آنحضرت بغایت مسرور
و منبسط گردید و فرمود که مرا بشارت این خبر خوشتر از فتح ممالک عراق است و سعی جمیل
خواجه قطب الدین طاوس محل قبول یافته و آفتاب عنایت پادشاهانه بر صفحهٔ روزگار او تافته
نوازش نامه و تشریفات خاص ارسال فرمود و دستور اعظم را بجانب اردوی معظم طلب فرمود

ومنوز اردوی ملک احتشام در حدود بسطام بود که دستور نیکوزاده بدرگاه عالم‌پناه رسید و از آنجا
بدار الملک ممالک عراق مقرر گردید چنانچه مذکور شد درین اثنا آوازهٔ میرزا سلطان حسین
از طرف خوارزم و نسا و ابیورد پیدا شد و روز بروز این حکایت زیادت میگشت حکام که در
هرات بودند مثل امیر تاج الدین حسن ملکی و امیر غیاث الدین بی نظیر باتفاق عالیجناب فضائل‌مآب
مولانا قاضی قطب الدین احمد الامامی و جناب شریعت انتساب مولانا کمال الدین شیخ حسین
و سایر کار و اشراف عامهٔ سوقیه و اصناف و ارباب و کلانتران بلوکات و امرا و متعینان
ولایات بضبط شهر و برج و باره قیام نمودند و اطراف و جوانب حصار را مرمت و عمارت
فرمودند و برجها بر محلها قسمت کرده انچه در باب استحکام قلعه‌داری می بایست بی اندک فرصتی
مرتب و مهیا شد و مردم بیرونها و بلوکات ترک و تاجیک یکبار قصد شهر نمودند و تمامی همت
در بند محافظت شهر و در بندان بودند و در داخل بلدهٔ هرات محوطه و حصار که دیوار بود جمعی کثیر
او را متصرف نمود و بسیار خانها در زیر زمین ساختند و بجهت رفع سرما و بارندگی پل و نی بر او
و حکام حکم فرمودند که در هر محله از ده سرا چهار سرا خالی کنند و سپاهیان و جمعی که خان و مان
در بیرون گذاشته بشهر آمده اند دهند و رعیت اگرچه در زحمت بودند بموجب فرموده عمل نمودند
و در شهر و بیرون فزع اکبر و غوغای روز محشر ظاهر شد و شب دوشنبه جمادی الاولی
که آفتاب در برج میت و دوم درجهٔ قوس بود مردم بنوعی که مقرر شده بود بر بالای برج و باره
رفتند و در هر برج بسبب بارندگی تالار و پناهی ساختند و بر سر باره جهت آمد شد و روش که
بعضا از خشت پخته فرش انداختند و از اول شب تا صباح سرها باره بافروختن مشعله و مشعلها
چون روز روشن گردانیدند و صدای نعره و حاضر باش باوج سپهر برین رسانیدند و با آنکه میرزا
سلطان حسین و لشکر او نزدیک شهر نبودند رعیت از صولت او بغایت متوهم شده بنوعی
محافظت شهر نمودند که مگر لشکر غنیم در برابر است و شب همه شب پاس میداشتند و در شرایط
محافظت دقیقه نامرعی نمیگذاشتند و مدت محافظت بدور و دراز کشید و احوال رعایا به تنگ
رسید هرچند قیمت اشیا زیاده تفاوت نمود و همه چیز یافت بود و بهیچ وجه صورت عسرت
روی ننمود اما شهر از جهت غله انبوه ستوه آمد و کار بر فقیران و ضعیفان دشوار شد و در
بیرونها خرابی بسیار از لشکر بشرارت ظاهر گشت و دهاقین از کار زراعت خاصه سبز رمیده شدند و این

حال

حال تخمیناً قریب بچهار ماه از اواخر خزان تا اوایل زمستان امتداد یافت و تا چهارم ماه رمضان
رعیت باره نگاه داشتند درین اثنا جمعهٔ بیست و پنجم شعبان بعد از نماز جمعه در مسجد
جامع سخن غریب شایع شد و سیاقی که از بلوکات هرات از لشکر رفته بود نقل کرد که چهاردهم ماه رجب
که آن شب تمام جرم ماه در برج دلو بعقدهٔ راس سیاه شده بود سلطان ایران و توران
میرزا سلطان ابوسعید گورکان در صحت فرنحی قراباغ اران ویران شد سبحان من لا یجری
فی ملکه الا ما یشاء و الله یوتی ملکه من یشاء شرح واقعهٔ سلطان سعید شهید میرزا سلطان ابوسعید
اذا اراد الله تغیر دولة فان قضاء الحق بالقطع واقع فکیف تقیا الحکم من دون حکمه
ولا ینفع التدبیر و الحکم قاطع ❊ ولا نیست دایم بقا و حیات ❊ که عالم ندارد قرار و ثبات
رسد تخت بخت ار باوج کمال ❊ چو خورشید رخشنده یابد زوال ❊ بیا تا بگویم باواز نی
که جمشید کی بود و کاوس کی ❊ کسی را که زد کوس بر پشت پیل ❊ زدندش بناکام کوس رحیل
منوچهر و کیخسرو و جام کو ❊ کجا رفت شاپور و بهرام کو ❊ همان منزلست این جهان خراب
که انداخت ایوان افراسیاب ❊ هر آن پاره خشتی که بر منظریست ❊ سر کیقبادی و اسکندریست
همان مرحلاست این بیابان دور ❊ که گم شد درو لشکر سلم و تور ❊ بجز خاک خوبان برین دشت نیست
بجز خون شاهان درین طشت نیست ❊ چه خوش گفت جمشید با تاج و گنج ❊ که یک جو نیرزد سرای سپنج
جهان را بقا نیست و فا با کسی ❊ منه بند دوران دل بکرنا کسی ❊ مالک ممالک قضا و انشا بمقتضی تؤتی الملک
من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء با کمال استغنا و غایة عظمت و کبریا نسبت با آدمی تشریف
خطاب کرامی یابن خلقت العالم لاجلک و خلقتک لاجلی ارزانی داشته و رایت عزت و لوای
رفعت انا جعلناک خلیفة فی الارض برافراشته و بقدرت شامله و حکمت کامله ذات معالی
صفاتش در وسط اعتدال عالمی باستقلال ساخته و در و قصری که آنچه در آسمان و زمین نگنجد
در وی گنجد پرداخته پس بصفت منزلت بلند پایه که خلعت افتخارش بطراز اعزاز جهان منقش
مطرز و محلی باشد برترازان شاید که میدان جولان و مضمار اقتدار آن همین مرحله
ناپایدار باشد بلکه فضای دلگشای خلد برین و لقای جانفزای حور عین مناسب جلوه منقبت و علام
سعت قابلیت آن عالیمقام تواند بود که دار السلام حور مقصورات فی الخیام از انتظار او
نعل بر آتش دارند و از پیش از چند سال درین دار الملال لازم الانتقال مشوش نگذارند و هر چند

ارتحال ازین منزل پر وحشت و ملال و انتقال نزهت آباد قربت و وصال عین سعادت است و اقبال
اما بازماندگان از وقوع آن حادثه چنان و چندان مضطرب و پریشان میشوند که نهایت
بیان به بدایت شرح شمه از آن رسد و بحقیقت صاحب واقعه را غیر انتقال از تنگنای مرحله بوار
بفضای بهجت و سرور امری دیگر پیش نیامده و دست اعتصام بحبل القضا و اصطبار استوار
می باید داشت و نقش معهد و قد انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب بر نگین خاطر غمگین نگاشت
هرچند عارف خبیر از قلم تحریر و رقم تقریر داند که مقصود چیست و مقصود ازین تشبیب شرح واقعه
کیست اما صورت حال ارزوی اجمال شرح انتقال و ارتحال پادشاه غفران مآل سلطان عادل
کامل است که صدای این صیت هایل نسبت با نضارت ریاض عالم سم قاتل بود و زهر هلاهل
در مزاج بنی آدم   از سیل اشک بر سر طوفان واقعه   خونابه قبه قبه بشکل حباب شد
ماتم سرای گشت سپهر زبرجدین   روح القدس بتعزیت آفتاب شد   و شرح احوال بتفصیل و اجمال
آنست که چون سلطان آفاق در یورت قشلاق جنگاه باحوال تباه گذرانید و سپاه
ظفر پناه امیر حسن بیک آثار تسلط و اقتدار بظهور آورده سر گرامی یافت بقتل میرسانید و میرزا
سلطان ابوسعید را عزیمت آن بود که الاغان وزیر ساخته اول بهار عازم جانب خصم شود در
اثنا چهارم رجب احوال شروان آن بود که امیر حسن بیک قاصدی بآنجانب ارسال نموده فرمود
که عاقبت لشکرهای معاودت خواهد کرد آنزمان به بینیم که دوستی ایشان ترا چه فایده خواهد
شروانشاه بغایت اندیشناک شده آثار مخالفت اظهار کرد و لشکر از جهه ناپایافت و گرانی غله
و حیران گشت همه را بسبب عدم قوت قوت فوت شد و بعزم معاودت طبل رحیل بصوب
اردبیل کوفتند و در راه بموضعی رسیدند که چندان گل و لای بود که زیاده از نیم فرسخ در راه بگل
و نمد و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه می انداختند و در میان آب و گل بانواع حیل راه میساختند
و آنحضرت بنفس شریف ایستاده بود تا لشکر تمام عبور نمود و قریب سه چهار هزار چهارپا و دیگر
اشیا در آن آب و لای ضایع و ناچیز شد و بموضعی تا بیان رسیده و جو رزده و خندق کنده
تورها نصب کردند و پسران میر بایزید بسطام و خواجه برهان دیوان بموجب فرمان سه هزار
و دویست تومان زر بردند که از قزل آغاج علوفه و گوسفند آورند و روز پنجشنبه دوازدهم رجب
امیر سید مراد برسم قراولی مقرر شد و چون او اندکی راه بطرف مخالفان رفت ناگاه جماعه

سوار مکمل که امیر عزیز بیک سرکرده ایشان بود پیدا شدند امیر مرید گفت که حضرت میرزا دشمنان صد ساله را
دوست کرداینده و بندگان صد ساله را دشمن ساخت اکنون صلح نموده و جنگ ناکرده بجای مرتبه
فرد الامراء بزرگ خود فرستیده که امیر حسن بیک همچنان در مقام دولتخواهی است ما نیز ازین طرف امرا
فرستیم تا کار صلح قرار گیرد و روز دیگر امیر جلال الدین سید مرید و باقی امراء نامدار بیرون رفتند
و در همان موضع ترکمانان روز گذشته پیش آمدند امیر مرید چون دید که آن جماعت بغایت اندک اند
بر ایشان تاخت و اساس جمعیت ایشانرا پریشان ساخت هرچند امیر سلطان ارغون گفت
اینها چنین که ایستاده اند مگذارند توقف می باید نمود امیر مرید نشنوده تا ایشان شکسته و بعضی
دستگیر کرده بدرگاه فرستاد و چند فرسنگ در قفای گریختگان راندند و اسپان ضعیف لاغر
از کار فرو ماندند ناگاه امیر حسن بیک با دو هزار سوار همه اسپان خوب آسایش داده از کمینگاه
بیرون آمده بر سپاه منصور که هر طرف بجهت ایلغار متفرق شده بودند حمله کرد و در هر گوشه جمعی را
گرفته قریب بانصد کس از امیر و امیرزاده بقتل آورد و سلطان جنید و پهلوان حسین دیوانه
و حسین علی ارلات و شیر محمد بغداد و پیر محمد بغداد قورچی کشته شدند و امیر مرید گرفتار گشت و جمعی
امرا و سرداران و دلاوران یک یک و دو دو گریخته باردو آمدند و پسران امیر علی شکر که همراه
قراول بودند بعد از هزیمت بکنار خندق رسیده در پناه آمدند و امیرزاده سلطان علی همراه ایشان
رفته در همدان او را بقتل آوردند و پدر او امیرزاده حسین علی در صحرای سوغان که یورت قشلاق
بود بموجب حکم بجانب تبریز رفته بود و چهاردهم رجب که آنشب جرم ماه در برج دلو منعقده راس
تمام سیاه شده بود امیر مرید که پشت و پناه سپاه بود گرفتار گشت درین روز میرزا سلطان
ابوسعید مصلحت وقت چنان دید که از اعیان روزگار کسی که مزید افتخار و اشتهار داشته
باشد برسم اصلاح ارسال فرماید و رقم اختیار بنام اشرف صنادید ایام برآمد و جناب
سیادت مآب امیر غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین عبدالوهاب بن امیر غیاث الدین بن امیر
کمال الدین بن امیر سید قوام الدین که سالها پادشاه ولایت مازندران و ساری بوده اند قرار
یافت و جناب سیادت مآب متوجه گشت و چون باردوی امیر حسن بیک رسید جناب ظفر انتساب
شرایط استقبال بجای آورده از خرگاه بیرون آمد و جناب سیادت مآب را در آغوش عاطفت
گرفت و فرمود که هرچند مراد اعظم مصالحه بود اما با وجود وجود سیادت مآبی از فرموده تجاوز

نخواهد فرمود درین اثنا جناب سیادت مآب فضایل انتساب امیر سید ابرهیم قمی باتفاق مهد علیا والده
میرزا سلطان ابوسعید بالتماس مصالحه آمدند و سیادت پناهی که پیشتر امیر حسن بیگ ورا برسالت
فرستاده بود در نزول معاودت نموده و موقف عرض رسانید که لشکر جغتای بغایت ضعیف است
و ایشان بخود ویران میشوند بهیچ وجه صلح نمی باید کرد و امیر حسن بیگ این سخنان در حساب گرفت
و ایلچیان عرضه داشتند که میرزا سلطان ابوسعید میگوید اول تو مصالحه طلبیدی و ما اجابت نکردیم
لاجرم باین روز درماندیم اکنون ما صلح میطلبیم بهر وجه صلاح باشد بتقدیم رسانید و چون آثار ضعف
و فتور بر چهره سپاه میرزا سلطان ابوسعید در غایت ظهور بود امیر حسن بیگ ملتمس مبذول نفرمود
که کار از ان گذشت و ملک و دولت میرزا سلطان ابوسعید زیر و زبر گشت و تمام امرای خراسان
خطها و عرضه داشتها فرستادند و پیغام دادند که کار میرزا سلطان ابوسعید تمام شد و امیر حسن بیگ
امیر غیاث الدین را اکرام و احترام نموده فرمود که شنیده ام که میرزا سلطان ابوسعید ترا ولایت
ساری وعده داده و با آنکه قادر بوده نداده و در مجلس منشی خود را طلبیده و نشان نوشته
و مکمل ساخته تسلیم مرتضی اعظم نمود و همچنان سید ابرهیم و سید عبدالحی مشهدی و والده میرزا
سلطان ابوسعید را اجازت معاودت فرمود و چون ایشان باردو باز آمدند دلاوران لشکر
امیر حسن بیگ متعاقب باردو رسیدند و درین حال امرای خراسان مورچلهای خود گذاشته
بطرف امیر حسن بیگ رفتند و چون میرزا سلطان ابوسعید بیوفایی امرا مشاهده کرد [illegible]
نیم روز عنان عزیمت بصوب هزیمت تافت و دو پسر امیر حسن بیگ در عقب رفته او را گرفته بر
اردوی خود رسانیدند و مستحفظان بر و گماشته او را مضبوط نگاه داشتند و بعد از دو روز
امیر حسن بیگ او را طلب فرمود و چون نزدیک بارگاه رسید شرایط استقبال و مراسم تعظیم اعلا
بجا آورد و امیر حسن بیگ در مجلس ملاقات هر گونه شکایت و هر نوع حکایت باز راند و اظهار نمود
که سابقه نموده بود و میرزا سلطان ابوسعید از آنها همه را با [illegible] یک یک جواب داد و میرزا سلطان
ابوسعید جوابی که مناسب مقام بود باد ادا رسانید و امیر حسن بیگ ورا بوثاقی که محفوظ بود باز
گردانید و بخاطر چنان داشت که بهیچ وجه باو آسیب نرساند و بآیین پادشاهی او را بمملکت
بازگرداند و با امرا و ارکان دولت قرعه مشورت در میان انداخت و چند نوبت درین مهم
انجمنها ساخت اعیان حضرت بموقف عرض رسانیدند که در آن زمان که آثار مخالفت ظاهر شود

خاطر

خاطر و ضمایر بر جانب او اعتماد نمی نمود خاصه اکنون که انواع مذلت و اهانت باو رسید تا در قید حیات
باشد از مقام انتقام تقاعد نخواهد کرد و سخن بر هلاک حضرت پادشاهی قرار دادند و بیست و دوم
رجب او را پیش پادشاه زاده عالمیان میرزا یادگار محمد فرستادند و چون پادشاهزاده ملاقات
کرده از یکدیگر جدا شدند و بعد از آن میرزا سلطان ابوسعید راه عدم پیش گرفت و رشته حیات
منقطع گشت ؛ گذشت و جهان را بنیکی گذاشت ؛ خنک آنکه جز تخم نیکی نکاشت ؛ جهان با همه زینت و زیب و
نیز رو بدین رنج و آسیب او ؛ چنین است آیین گردنده دهر ؛ که بخشد برغبت ستاند بقهر
و شرح ماجرا که میان آن دو پادشاه کینه خواه گذشته بود قلم سوده رقم از تفصیل و تطویل آن
اعراض نمود ذکر آمدن جناب مظفر الدین ابوالنصر امیر حسن بیگ بلشکرگاه پادشاه سعید میرزا سلطان
ابوسعید چون لشکر حضرت خلافت پناهی عنان عزیمت بصوب هزیمت معطوف ساخت غوغا و
فزع اکبر و غلغله روز محشر در لشکر انداخت و صورت یوم یفر المرء من اخیه بعین الیقین روی نمود و نمودار یوم
تشخص فیه الابصار بر ابصار عالمیان عیان بود و لشکری بآن عظیمی چنان ویران شد که صد هزار
آدمی سرگشته و حیران گشت ؛ فرو ماند کار نا دوران رستخیز ؛ نه روی رهایی نه روی گریز ؛ و درین حال
دلیران سپاه ترکمان سنان جان ستان در دست و خدنگ خونفشان در شست بلشکرگاه
در آمدند ؛ هر یکی ایزد چون شعله آتش بدست ؛ هر یکی بر بارگاه چون سد سکندر سوار ؛ و آتش غارت
و تاراج در خلایق افتاد و صرصر استغنا خزاین و دفاین سپاه را بی نیازی بر باد داد و منسوخ و خیمه
و خرگاه و سراپرده و حرم سرا محفوظ و مضبوط بود که جناب نصرت انتساب امیر حسن بیگ
باردوی اعلی تشریف حضور ارزانی فرمود و بر در بارگاه [illegible] سوار ایستاد و بضبط
حرمها و خزاین و نفایس فرمان داد و خواجه سرایان و مستحفظان حرمها را فرمود که بدستور معهود
بضبط امور که بعهده ایشان بود قیام نمودند و چند داروغه تعیین کرد که از احوال ایشان خبردار بوده
و در صدمه اولی و طامه کبری آنچنین مرحمتی با خاندان سلطنت ظاهر ساخت و بعد از آن بضبط
لشکر و سیاست مردم دیگر پرداخت و چون لشکر ترکمان از رشته ضبط بیرون رفته بودند و چون
شیر گرسنه آن صیدها را که بپای خود بدام افتاده بود از یکدیگر میربودند و غارت و تاراج از حد
گذشت و بسیاری از احرار بعبد اسار گرفتار گشت امیر حسن بیگ از انجا که فطرت سلیم بود و معتنی مبانی
بدفع آن واقعه قیام نمود و چند کس را تیر زده بر خاک هلاک انداخت و آب تیغ سکینی بر آتش آن فتنه

زده بحسن سیاست ساکن ساخت و حکم فرموده که سپاهی ترکمان و سپاهی جغتای از میان لشکر بیرون
برود و بموجب فرموده عمل نمودند و عجزه لشکر و باقی مردم دیگر روی امید باردوی امیر حسن بیک
آوردند و عاطفت پادشاهانه همه را در ظل ظلیل عنایت ماوی داد و ابواب رعایت و مرحمت
بر روی امید درماندگان باز گشاد و فرمان جهان مطاع شرف نفاذ یافت که امرای خراسان
و لشکر جغتای در سایه چتر آفتاب پیکر پادشاه زاده عالمیان میرزا یادگار محمد جمع آیند و بصدق نیت
و صفای عقیدت التجا بآن جناب نمایند و امرای خراسان و هر کس از آن لشکر اسمی و رسمی بود
هر یک را علی احداد رعایت و عنایت فرمود ∴ خدای خواست که بر عالمی ببخشاید ∴ ضمیر شاه جهان را
رحیم گرداند ∴ ذکر اولاد امجاد و عظمای امرا و تفرقه لشکریان بطرف شروان و گیلان و سایر بلدان
میرزا سلطان ابو سعید را چون صورت واقعه هایله روی نمود و مجموع سپاه که در پناه رایت دولت او بود
هر طرف متفرق و پریشان شدند و شاه زادگان و امرا و باقی لشکر هر یک بجانب کشوری رفتند
و بسیار در قید اسار گرفتار شدند شاه زادگان میرزا سلطان محمد و میرزا سلطان محمود و میرزا
شاه رخ از لشکرگاه بیرون رفتند میرزا سلطان محمد بخیالغان رسیده و تیغ انتقام کشیده
بعد از جنگ و کوشش بسیار زخمدار شده گرفتار گشت و همچنین میرزا شاه رخ را گرفته بدرگاه
امیر حسن بیک آوردند و بموجب فرموده هر دو را در قلعه حبس نمودند و میرزا سلطان محمود باتفاق
جمعی امرا ارغونی و باقی سپاهیان عازم صوب خراسان گشت و شرح آن خواهد آمد و امرا
عظام امیر مزید پیش از واقعه گرفتار شده بود و امرای خراسان بجز عزیمت اردوی امیر حسن بیک
نمودند و جمیع امرای سمرقند و معتبران بندهای گران نهاده چندگاه در زنجیرها مقید بودند مثل امیر
محمود موسیکه و امیر محمد بار و میرک عبد الکریم صدر و میرک عبد الرحیم صدر و میرک عبد الوهاب
و مولانا قطب الدین طبیب و مدتی مدید طوق و زنجیر این جماعت در انواع مذلت و اهانت
بدور و دراز کشید و عاقبت اکثر علاحانه میرک عبد الرحیم صدر شهد شهادت چشید و او تفاوت
خویشتن دار و کم آزار بود و پیوسته ملازمت فقرا و اهل الله مینمود و امیر حسن بیک امرای خراسان
و مقربان و مخصوصان میرزا سلطان ابو سعید را طلب داشته و چشم عنایة و نظر رحمت
بر ایشان گماشته همه را بصنوف رعایة و فنون عنایت خاطر جویی نمود و هر کرا عزم و میل
وطن مالوف بود در رخصت عزیمت فرمود و امرای خراسان و فوجی معتبر باز در ظل رایت ظفر آیت

میرزا یادگار محمد ماوی داده و بعزم تسخیر ممالک بجانب ولایات خراسان فرستاده و باقی لشکریان و سایر
سپاهیان و دیگر عاجزان و درماندگان از طرف ولایة شیروان و ممالک گیلان بصوب خراسان
روان شدند و شروانشاه که مدت خاندان ایشان محتاج شرح و بیان نیست و شاید که در دفتر
اول ملکه دوم وصف تقدم و تعظم آن خاندان شرف عرض یافته هر کرا از نامداران لشکر و سایر
نامداران دیگر بدرگاه شیروانشاه توجه و التجا نمود همه را بانواع اکرام و اصناف انعام و رعایت
و عنایت فرمود و معتبران لشکر را که بر سر گشوده و جمعی گرسنگان و فوجی بیچارگان که روی
بجانب گیلان نهادند و عنان ارادت بقبضه مرحمت والی آن ولایة دادند که بدولت
ملازمت پادشاه آن مملکت استسعاد یافت فروغ آفتاب عنایت آنحضرت بر چهره احوال
او تافت و عاجزان در ساحت امن و امان از صنوف محن و صروف زمن نجات یافته و کافه
درماندگان از فیض دست سحاب آثار و لطف انعام بیشمار آن ببسان گل احمر با چهره لعل رنگ
شدند و از جود آن کف گوهر بخش و دل دریا وش چون بحر و کان بگوهر و زر توانگر گشتند
هو البحر من ای النواحی اتیته فلجته المعروف والجود ساحله و گشتگان ریح غربت و خستگان
خدنگ فرقت که در روز چون غنچه با دل تنگ خون گشته لبها از گفت و گوی فرو بسته بودند و شبها
ببسان گلها از نو شکفته چشمها گشوده بانظار کیان گلشن سبز فلک قصه غصه خویش باز مینمودند
و از غایت درماندگی نقد جان رایگان میدادند و چون خاشاک راه در پای این و آن می افتادند
ناگاه چون بآن ولایت رسیدند از محنت روزگار و زحمت سپهر جفا کار فارغ گردیدند و از هبوب
ریاح مشکبوی آن مملکت نهال امید حیوة که صفت خشکی پذیرفته بود در سبزی آغاز نهاد و جان
رسیده که بار سفر می لبت بر اقامت مسکن مالوف تن در داده و هر که از تاثیر سپهر نیکدل و محنت
زمانه خونخوار با دلی چون آبگینه شکسته و جانی از تن سیر آمده دست امید بر دامن عاطفت
و شفقت آن بر آنولایة زد ببسان دل در پیش گرفتند و مانند جان باعزاز نازش پرورش دادند و هر که
از تنگ چشمی دهر سفید دست سیه کاسه با کف تهی چون چنار پای ارادت در سرای دولت صفا دید
آن مملکت نهاد ببسان گل دامن در ابریز سرخ کامل عیار ساختند القصه بیشتر آن لشکر و بیران
ولی سر و سامان بولایت گیلان در آمدند و از حسن عنایت و لطف عاطفت پادشاهان بزرگ آن
آنمملکت خوش وقت و شادمان بیرون رفتند و اخبار گرامی و آثار نیکنامی باطراف هفت کشور

و ممالک بحر و بر رسانیده‌اند و آوازهٔ مکارم اخلاق ایشان را در خاطر و ضمایر مثبت و مقرر گردانیده
و احوال سلاطین گیلان تا زمان سلطان محمد خدابنده در اکثر تواریخ مذکور است و پیشتر پادشاهان
کیاجادوشان در شاهنامه مشهورست آباء سلاطین گیلان اند و شرح نسب بزرگی حسب ایشان
خلاصة الحکما و علامة العلما مولانا قطب الدین شیرازی در کتاب درة التاج لغرة الدباج بیان فرموده
و طهارت آن عالی خاندان که پدر بر پدر تا آدم ملوک و انبیا بوده‌اند تعریف نموده و همیشه اهالی
آن ولایت از مردم آنجا بوده و بیگانه مدخل ننموده و بیشتر رعیت آن مملکت سپاهی و تجار باشند
و جمعی که بحلیهٔ فضل و دانش اتصاف دارند و صورت علم و حکمت بر صفحهٔ خاطر نگارند و از مشاهیر
روزگار که بجود و بر دست گوهربار چون خورشید در نصف النهار اشتهار یافته و انوار اسرار
علوم بر ضمیر منیر او تافته و در تمام ممالک جهان خاصه ولایت هندوستان سرآمد اکابر زمان شده
خواجه جلال الدین محمود از ولایت دشت است فی الجمله لشکر شکسته میرزا سلطان ابوسعید
بعضی از ولایت گیلان بجنگلستان تالش رسید و چنانچه در ولایت گیلان بمکارم اخلاق مشاهیر
نموده‌اند بعکس آن در تالش ستان در زحمت و محنت بودند و چند روز در تالش بکوفت و مالش
و آه و فغان بسر بردند تا عاقبت بانواع مشقت و زحمت جان از آن ورطه بدر بردند و بگیلان
در آمده عازم خراسان شدند و میرزا سلطان محمود با سپاهی که در پناه رایت او بود از طرف
تختگاه پدر عزیمت نمود و از مملکت آذربایجان و عراق بیرون آمده بولایت خراسان آمد
و از نیشابور گذشته در صحرای فراجرد امیر مجاهد الدین ولی بیگ که از جانب میرزا ابوالغازی
سلطان حسین بطرف مشهد رفته بود بمقابلهٔ میرزا سلطان محمود در آمد و آتش قتال اشتعال
یافت و چون لشکر میرزا سلطان محمود بغایت بی ضابطه بود عنان عزیمت بصوب هرات
تافت و امیر حسام الدین قنبر علی که از ولایت حصار شادمان عازم مملکت آذربایجان بود
در اثنای راه بموجب فرمان در خراسان توقف نموده درین ولا در هرات بودند چون میرزا
سلطان محمود پنجشنبه دوم رمضان صبحگاه نزول فرمود امرا که در هرات بودند باتفاق اکابر
مراسم تعظیم و اجلال و توقیر و اقبال بجا آوردند و شرایط پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و همین
روز صباح امیر سلطان ارغون با جمعی که از مصاف امیر ولی بیگ بیرون آمده بود در رسید
و روز جمعه سوم ماه خطبه بنام حضرت صاحب قران میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود

خوانند

خوانند و از خواص و عوام نفیر عام برخاست و فریاد و زاری از اوج سپهر زنگاری گذشت و درین روز
واقعهٔ جانسوز میرزا سلطان ابوسعید در هرات ظاهر گردید   بگردید عالم از آیین خویش
که آمد عجب مشکلی سخت پیش   زاندوه آن ماتم جان گسل   روان گشته از دیده‌ها خون دل
دلولهٔ واقعهٔ قیامت اثر علامت فزع اکبر بعالمیان نموده و سیلاب اضطراب بجهان انداخت
و بیکبار ابصار و اَبصار و سرائر و اسرار صغار و کبار و اخیار و اشرار تیره و خیره ساخت
گر ازین ماتم نبودی روی خاک از گریه تر   حشر و سیارگان میکرد بر سر خاک راه   اما چون حادثه
و کار از حیز تدبیر بیرون انا لله و انا الیه راجعون و خبر این واقعهٔ هایل و آوازهٔ این مصیبت نازل
از اقصی ترکستان و صحرای قلماق تا انتهای ولایت آذربایجان و ممالک عراق عرب تمام آفاق
اشتهار و انتشار یافت و شعلهٔ این واقعهٔ سوزناک از مرکز خاک بافلاک جهانیان   بادها و افلاک
جامه در نیل زدند و خاطر حزین را فی الجمله بوجود میرزا سلطان محمود نوع تسلی و تسکین بود ناگاه
صباح شنبه چهارم ماه حصار اختیار الدین را در بستند و لهذا غمگین شکسته را بار دیگر شکسته
و کوتوال قلعه یاغی شد و مردم جوق جوق روی امید بدرگاه میرزا سلطان حسین آوردند و غلبه
تمام روی داست از شهر بیرون رفتند میرزا سلطان محمود و جمعی امرا که با او موافق بودند بچشم
بصیرت مشاهده نمودند که در هرات جای توقف نمانده و محل بودن نیست و نیمروز که خسرو
سیارگان بر وسط السما راست ایستاد میرزا سلطان محمود عنان عزیمت بسمند باد رفتار
داد و امیر یار علی مغول و امیر قنبر علی ملازم رکاب شاهزاده از دروازهٔ خوش عزیمت نمودند
در وقت بیرون رفتن یکی از مردم لیام در بالای بام بی ادبانه حرکتی کرد و امیر قنبر علی بیک چند
جگردوز و نوک پیکان جانسوز روز عمر او را بشب رسانید و جهان را از ننگ وجود او باز رهانید
و امیر حسن ملکی و امیر علی نظیره در شهر ماندند و آن شب ستور معهود مردم بر سر باره رفته پاس داشتند
تا بوقتی که دست صبح گشاد   از فلک عقدهای درشتین   و امیر سلطان و جمعی بهادران عازم
جانب اردوی میرزا سلطان حسین شدند و امیر سلطان ابوسعید جاندار میان مدار و عملی آمده
ضبط شهر نمود و منادی فرمود که هیچ آفریده متعرض و مزاحم دیگری نشوند باد صبا که گره‌گشای
غنچه عادت قدیم او بود از بیم او نسیم گل از صحن چمن نمی توانست ربود و شیر ژیان که خوردن
دل شیوهٔ طبیعی او بود بجان ایشان سوگند میخورد و شهر و بیرون بعنایت محفوظ و مضبوط شد

دشنبه ماه اکابر و اشراف و محترفه و اصناف برسم استقبال بیرون رفته و در شمال کوه باد لیکان
بشرف تقبیل انامل فیاض سرافراز شدند و میرزا ابو الغازی سلطان حسین بهادر مجموع اکابر و اشراف
دلجویی نموده و نوازش فرموده عنایات پادشاهانه شامل احوال ایشان ساخت و آفتاب عاطفت
سایهٔ مرحمت بر احوال رعیت انداخت و موکب همایون بفال سعد و طالع میمون بر تخت قراجه بیگی
فرود آمد و امیر مبارز الدین ولی بیگ که در طرف مشهد مقدس رایت مبارزت برافراشته بود
و سپاه شاه زاده میرزا سلطان محمود را از پیش برداشته نهم ماه باردوی اعلی ملحق شد و روز جمعه
عاشر خطبه بنام و القاب همایون زیب و زیور یافت و خطیب را تشریف خاص پوشانیده
زر بسیار برسم نثار پاشیدند • منبری کز زیور القاب و زینت گرفت • مشتری کو هر نثار فرق منبر میکند

جلوس حضرت معز الدنیا و الدین میرزا ابو الغازی سلطان حسین بهادر بر سریر سلطنهٔ خراسان

مر فرخ اختری که عنایت ملک ملک بخش تعالی و تقدس کوکب دولتش را در اوج صعود مسعود سازد
و بمقتضاء واللّه یوتی ملکه من یشاء رایهٔ رفعت او را ابد زده ثریا برافرازد و آفتاب سلطنت او را بحکم
السلطان ظل الله سایهٔ خویش کرامت نماید و شعاع تیغ جهانگشایش را عرصهٔ عالم اقطاع فرماید
و قوایم تخت و بخت او را بفرق فرقد رساند و سریر سلطنتش را بچهار پایهٔ دوام و ثبات دولت
و رفعت بلند گرداند حکمت الله چند گاه او را بسان آفتاب ماه در اطراف جهان حیران و سرگردان
دارد تا بنظر اعتبار و چشم استبصار احوال و نکار و افعال لیل و نهار بسر آرد و هرگاه که طلعت
عالم افروز سریر سلطنت جهان آرای بسان مردمک دیده در جبین عالم روشنی فزاید و چون
ارادهٔ تمکین ستقان ملک خراسان را بسلطان عالیشان متعالی مکان خورشید سمان پادشاهی
جمشید ایوان شاهنشاهی • سلطان مشرقین و شهنشاه مغربین • معز السلطنة و الدنیا و الدین
ابو الغازی میرزا سلطان حسین در ازل عنایت فرموده و فرمان قضا جریان در ادوران مملکت
امضا و اجرا نموده بود چند سال در مبادی احوال او را در اطراف و اکناف میداشت و گاهی
صورت مسرت و زمانی رقم عسرت بر لوح خاطر او مینگاشت تا اسباب جهانگشایی مرتب شد
و مآداب فرمان روایی مهذب گشت و جمعی که اندیشهٔ سرافرازی و داعیهٔ گردن کشی داشتند
پایمال قضا و قدر و دست فرسای خوف و خطر گشتند و مملکت خراسان بنوعی که معروض
مشروح شد مسخر و مفتوح گشت • بی درد سر نیزه و آمد شد پیکان • آن فتح که مفتاح امان بود برآمد

وحضرت سلطان

وحضرت سلطان کامکار از فراز جانفزا صحرای مختار روز جمعه عاشر رمضان بعد از نماز بنوبت
میمنت پادشاه کامکار ساز از راه کوچه خیابان عزیمت نموده در باغ زاغان بر سریر سلطنت
خاقان جم فرمان نزول اجلال فرمود • سریر سلطنت اکنون کند سرافرازی که سایه بر سرش
افکند خسرو غازی • جهانیان غلغلهٔ تهنیت و مبارک باد از ایوان سپهر شداد گذرانیدند و مراسم
نیاز و نثار بتقدیم رسانیدند و آنحضرت پای عزت بر سریر سلطنت نهاد و پشت دولت و عظمت
بر مستقر مملکت باز داد و در ترتیب مناظم امور و تنظیم مصالح جمهور آورد و از ولایت بلخ و
بدخشان تا اقصی ولایت مازندران در تحت فرمان قرار یافت و سیلاب اضطراب که طغیان
طوفان داشت آرام گرفت • آرام یافت در حرم امن وحش و طیر • آسوده گشت در کنف عدل انس و جان
و همواره از طرف ولایت آذربایجان و مملکت عراق صنادید آفاق بدرگاه عالم پناه میرسیدند
و بعواطف پادشاهانه و مراحم خسروانه مشرف میگردیدند امیر سید مراد که در دولت میرزا سلطان ابوسعید
در سلک امرای عظام انتظام یافت با جمعی برادران و متعینان ما وراء النهر و خراسان بآستان
سلطنت نشان آمدند و هر یک مناسب حقیقت و مرتبه بمناصب رسیدند امیر سید مراد در دیوان اعلی
شرف امارت یافت و باقی بعنایات مخصوص شدند • جهانیان همه دارند چشم اگر کنند
ز خاک درگاه او توتیای دیدهٔ خویش • شد است کعبهٔ حاجات درگهش زین رو • نهاده با بود و توانگر و
درویش میرزا ابو الغازی سلطان حسین بر تخت بخت مقام و آرام فرمود و بر مسند سلطنت
و چهار بالش مملکت بار عام داده بود و امرای کامکار و مقربان نامدار در صفوف خدمت جوزا
مثال کمر اطاعت بر میان جان بسته و بپای بندگی ایستاده و هر یک بر حسب اختلاف طبقات
و تفاوت درجات دست بر دست نهاده منتظر اشارت سلطان جهان ستان بودند
ز بس هجوم اکابر چنان شد ستهٔ درش که آفتاب بصد حیله یابد آنجا بار • گاه با تاج قضا یابی جاوی
رعایا که در دوایح آن زید کارند بموجب کلکم مسئول عن رعیته مشغول میگشت و بر طریق امر جزم فاحکم
بین الناس بالحق حکم میفرمود و گاه نظر غضب در کار ظالمان بمحصال می انداخت و باندازه
جرم و خطای این طایفه فرمان میفرمود و چون خاطر حق پذیرش از نوازش متظلمان و گذارش
متعینان فراغت یافت عنان عزیمت بطرف بزم طرب و مجلس عشرت تافت و فرمان داد
که اسباب مسرت مهیا گردانیدند و مغنیان زهره الحان آواز رود و سرود بفلک رسانیدند •

بازدر بزم طرب چنگ عشرت ساز شد بربرخ درماندگان درهای دولت باز شد باز آواز بریشم رفت
تا بچرخ برین ارغنون ساز فلک انغمه دمساز شد باز بی اندیشه ساقی شیشه می باز کرد شیشه
شوخی و بدمستی زسر آغاز شد ساقی ماه رخسار که خورشید از غیرت دیدار او تافته شده از غایت
خجالت در زمین فرو میرفت و ماه در پیش عارض آفتاب وش او بهیچ وجه بر نمی آید از ساغر سیمین
لعل مذاب و یاقوت ناب کام جان حریفان میریخت و چشمه ماه تابان را با ماه درخشان قران میداد
و باده خوشگوار کار نشاط و طرب را آرام داده گره غم و اندوه از دلهای تنگ میگشاد
حبذا باده طرب انگیز کرده بازار لهو و عشرت تیز ساغرش چون نهند اندر دست هم ز بوی خوش
خرد شود سرمست مست از و سرگشت ساغر هم ورنه چه از دست میشود مردم و چون مجلس حضور
با نواع بهجت و سرور زیب و زینت یافت و انوار التفات پادشاهانه بر ترتیب آن بزم خسروانه
تافت درین اثنا پادشاه ابو الغازی را داعیه عقد ازدواجی و باعث عقد افزای باده در درج سلطنت
و در برج خلافت شد با نوبیگم بنت سلطان سعید شهید میرزا سلطان ابوسعید از خاطر همایون
سر بر زد و فرمود که اسباب ملاهی و مناهی را چون مهرهای نرد از روی بساط دهر برچیدند
و مجلس شرع شریف آراسته شد و مهد عصمت پناه را بآیین دین نبوی و قوانین شرع
مصطفوی در عقد ازدواج آورد و بندگان حضرت پیشکشها را با دل پر حلاوت چند جا گرم خدمت
بسته اسباب ضیافت برای ترتیب زفاف جمع آوردند و مجلس شادمانی را چنان آراستند که
سپهر جهان گشته با هزاران دیده چشم عبرت بنظاره آن گشاده و زر و جواهر انجم که سالها
در جیب دامن پرورده بود برسم تهنیت و نثار بر طبق عرض نهاده و در وقتی که عروس عالم افروز
نقاب کحلی شب بر رخسار جهان آرای بست و کواکب ثوابت چشمهای جهان بین بتماشا بدر طلعت
ماه تمام گشاد و در زمان سعد سعادت افزای و طالع دولت مبارک دولت نمای عقد الفت
و قاعده محبت منتظم و مستحکم گشت و شبه یگانگی بگوهر یگانگی بدل شد و پرده ظلمات از پیش
چشمه روشن آب حیات برخواست و قران مشتری با زهره زهرا در جهان پدید آمد و قمر دولت
پرویز از پرتو شمع رخسار شیرین منور شد و از تاثیر این قران سعدین که از دوار فلکی بعد قرنها بر کره
دولت نمود و آثار سعادت کواکب بر صفحات احوال کاینات ظاهر خواهد بود ابواب دولت و
کامرانی و اسباب مسرت و شادمانی بر اصناف خلایق گشود آفاق پر از مالی گرد و فرق تاج و تخت

زالقتال

زالقتال مرد روشن گشت چشم ملکت این پادشاه دریا دل دست عنایت و افضال ببذل اموال برگشاد
و جهان را از بزم جم و پوسون فریدون یاد داد ای شاه جوان بخت ز جود تو فلک پیر
دیگر نکند یاد ز جمشید و فریدون و سلطان جهان ستان چون بعون ملک مستعان مملکت خراسان
مسخر فرمود و مجدید عروس ملک با صورتی هرچه زیباتر از پرده غیب روی نمود رای جهان آرای پادشاهانه
جهانگشای باقتضای و استعمرکم فی الارض و استعمرکم فیها از دیرباز مایل آن بود که چهار باغی نمودار
خلد برین و قصری رشک نگارخانه چین طرح اندازد و بناهای عالی و اساس متعالی ممکل و مرتب سازد
و با وجود چندان باغهای رعنا و قصرهای دلکشا که از حضرت خاقان سعید و اولاد رشید آنحضرت
در غایت لطافت معمور و آبادان بود همت عالی بآنها قناعت ننموده بچهار باغ و قصری از آنها هم
بزرگتر فرمان فرمود و در شرقی شمالی شهر در ان مقام که اختر طالع مسعود آن پادشاه فلک احترام
جهان را بفروغ طلعت عالم افروز منور ساخت و آفتاب ولادت سایه سعادت بر جهانیان انداخت
طرح باغ و کوشک قرار یافت و انوار التفات بر ترتیب اسباب آن تافت و مهندسان حاذق
و فیلسوفان مدقق طالع وقت اختیار کرده و زمان بنا قرار داده معماران دانا و بنایان توانا طرح
چهار باغ چهارصد و چهل جریب و قصری عالی در میان چهار باغ بنیاد نهادند و استادان
و اجوربا اهتمام تمام از بام تا شام در کار عمارت قیام نمودند و ارکان دولت و دیوانیان وجوه عمارت
و مونات و آلات و ادوات بر متوجهات ولایات حواله داشتند و معماران امین و سرکاران
باریک بین تعیین نمودند و بامداد که معمار کره زمین از برای استعمال ممالک خاک قدم بر دیوار
افلاک مینهاد و هرکس بهر عملی که مخصوص او بود داد مهارت و چابکدستی میداد تا آنزمان که
کفه زر ناب آفتاب از عمود معیار معدل النهار مایل گشته بر افق غرب می نشست ترازوی
اجره اجور بآرزوی خاطر هر یک مشحون و معمور میگشت و همه شاکر از سعی مشکور راضی و مسرور
بمنازل خود میرفتند تا باندک زمانی کار جهانی ساخته و مهمات عمارت پرداخته شد رجا واثق که بخیر و خوبی
حسن تمام و شرف اختتام یابد و آفتاب دولت و سعادت بر اطراف و اکناف آن تابد و ما علینا
الموفق و باغ جهان آرا موسوم شد و چهار طرف آن بهشت آثار با نواع اشجار میوه دار و درختان
دیگر از سرو و صنوبر و بید و چنار و تاکها و انگور و گلهای رنگین رشک رخسار حور آراسته شد
چمنها چو باغ جنان راست شد شه کامران هرچه میخواست شد ز سرو و صنوبر ز بید و چنار

شد آراسته هر طرف جویبار ٭ زالوان اشجار میوه رسان ٭ برون از شمارست و افزون رسان
ز شفتالو و سیب و امرود و به ٭ گزان هست اندر جهان میوه به ٭ زبان گر کند شرح آنها بیان
ز شفتالو پر آب کرده دهان ٭ چو از سیب و امرود سودا بزم ٭ ز حسرت لب خود بدندان گزم
بهی را عجب گونه رنگ بوست ٭ یکی رنگ عاشق دگر بوی دوست ٭ گل از طلعتش ناپدید دارد نشان
کزان می رسد روح و راحت بجان ٭ بود تاک نخ طرفه شاخ نبات ٭ دگر زنده میان چمن آب حیات
می آب حیاتست و ساقی خضر ٭ آب حیاتست باقی خضر ٭ زهی بس که شد مست شیدا تمام
بجای سرا بجا نهد پا بسلم ٭ با بنا نوع نزه و آیین چمنها و بساتین رقم فرموده و امراء عظام جمیع
و شام غایت اجتهاد و اهتمام مبذول نمودند ذکر حالات که در خراسانات و سایر ولایات واقع شد
میرزا سلطان ابو سعید در ان زمان که رایت آفتاب اشراق بصوب ممالک عراق برافراشت عزم
یورش آن ممالک مصمم ساخت شاه زاده میرزا سلطان احمد را که اکبر اولاد او بود و بکمال عدالت
ضبط سمرقند می نمود مقرر فرموده بود که هرگاه خبر ظهور میرزا سلطان حسین از جانب خوارزم بسمع
پیوندد و میرزا سلطان احمد با لشکرهای توران زمین عازم دفع او شوند و در وقتی که میرزا
سلطان ابو سعید در مضیق مقابله و مقاتله امیر حسن بیک مدهوش و هیبت صولت و آوازه
عزیمت میرزا ابو الغازی از طرف ولایت نسا و ابیورد در ممالک خراسان و ماوراء النهر ظاهر
شد و امیر تاج الدین حسن ملکی که حاکم دار السلطنه هرات بود حصار و برج و باره ضبط نمود
و صورت واقعه بجانب دار الملک سمرقند ارسال نمود و میرزا سلطان احمد با لشکر گران
از اطراف ولایات ماوراء النهر و ترکستان قریب پنجاه هزار سوار نامدار و دلاوران شجاعت
شعار از جیحون گذشت و بسرعت تمام متوجه هرات گشت و چون بحد و دم غاب رسید ناگاه
خبر واقعه میرزا سلطان ابو سعید شنیدند و پادشاه ابو الغازی جمعی که از طرف ولایت آذربایجان
آمده بودند و این خبر رسانیدند همان جماعت را بجانب میرزا سلطان احمد فرستاد و شرح واقعه
اعلام داد و سپاه ماوراء النهر چند روز متردد بودند و عاقبت مراجعت نمودند و درین اثنا
خلف اعاظم الامرا میرزا زین العابدین ارلات بر سمنوی دولت پادشاهی میرزا سلطان حسین اعظم
و بعواطف پادشاهانه اختصاص یافته بموجب فرمان متوجه تسخیر ولایت بلخ و شبرغان شد
و میرزا سلطان محمود که هرات را گذاشته عازم کنار جیحون بود در اثنای راه با امرای ارلات

ملاقات

ملاقات نمود و از طرفین بمقابله پیش آمدند و آتش قتال اشتعال یافت میرزا سلطان محمود و یار علی مغول را
با فوجی دلاوران در برابر مخالفان باز داشته و اسباب پادشاهی گذاشته از میانه کناره گرفت
و یار علی مغول گرفتار شده در هرات بقتل رسید و امیر زین العابدین باتفاق عم خود امیر مظفر
پسر محمد ولد امیر یادگار شاه ارلات ولایت شهر بلخ و تمامت آن حدود را در قبضه اقتدار آورد
و پادشاه ابو الغازی بعد از فتح هرات امیر شیخ زاهد طارمی را که در سلک امراء عظام انتظام داشت
بحکومت ولایت استراباد مقرر فرموده و او بآن مملکت رفته حدود آن مملکت بواجبی ضبط نمود و میرزا
منوچهر برادر اکبر میرزا سلطان ابو سعید که از ورطه واقعه آذربایجان خود را بحدود ولایت ... آن
رسانیده و در نواحی ولایت ساری و رستمدار رایت عظمت بلند کرده و داعیه جهانگشایی و
فرمان روایی داشت امیر شیخ زاهد آن خیال محال در دماغ او نگذاشت و ناگهان بر سر او تاخت
و ولایت وجود او را از زوال حیات باز پرداخت ٭ همچون گل نو شکفته در خاک بریخت
و شاه زاده میرزا سلطان محمد مشهور بمیرزا الجیک که خواهرزاده پادشاه ابو الغازی بود با والده
و والد خود میرزا سلطان احمد بن میرزا سید احمد بن میرزا میرانشاه بن سلطان صاحبقران
امیر تیمور گورکان از طرف قراباغ اران بسلامت بیرون آمده بهرات رسیدند و میرزا ابو الغازی
همه را رعایت و عنایت نموده دلجویی و نوازش فرموده و میرزا الجیک را خیل و سپاه و سراپرده
و بارگاه و امراء و وزراء مقرر ساخت و چتر و علم برافراخته توق و نقاره و خانه او زلزله در جهان انداخت
و عنان مهمات کلی در قبضه اهتمام او نهاده و رای او را در امور ملک و مال اثر تمام داد و ملک نظام
الدین شاه یحیی را والی ولایت سیستان که در یورش آذربایجان ملازم اردوی میرزا سلطان
ابو سعید گورکان بود و امیر حسن بیک بعد از واقعه شاه را رعایت تمام فرموده و نشان داده
بولایت او رخصت معاودت نمود چون بولایت استراباد رسید امیر شیخ زاهد او را غارت کرده
بجانب هرات فرستاد و شاه روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهاد و میرزا ابو الغازی شاه یحیی را
نیک دید و احوال پرسید و هم درین ولا امیر حسن شیخ تیمور که در سنه ثمان و ستین در وقتی که
پادشاه ابو الغازی محاصره هرات فرموده بود امیر حسن از آن طرف برگشته بشهر التجا نمود چنانچه
شرح آن گذشت و میرزا سلطان ابو سعید او را تربیت و عنایت فرموده از نواحی قراباغ
اران بحکومت بعضی ولایات آذربایجان فرستاده بود و بعد از واقعه متوجه خراسان گشته

ند پوشی بهرات آمد و شرف بساط بوس دریافت و مرحمت پادشاهانه رقم عفو بر جرائد جرایم او کشیده آفتاب
عنایت آنحضرت بر چهره احوال او تافت و حکومت ولایت سیستان و قندهار و گرمسیر و کابل
بجانب او باز گذاشت و رایت دولت او را دران ممالک بر افراشت **شرح احوال ولایت ماوراءالنهر**
و ذکر شاهزادگان دران ملک و سایر ولایات چون خبر واقعه جانسوز و اثر حادثه محنت اندوز
بولایت ماوراءالنهر و ترکستان رسید از نهیب واقعه قیامت اثر تمام آن ممالک زیر و زبر گردید
و از بدایت ولایت قلماق تا نهایت صحرای تغماق و دشت قبچاق بنوعی بهم بر آمد که غلغله
در بحر و بر و زلزله در هر کشور افتاد و آن مملکت معمور و آبادان و رعیت مسرور و شادمان خرابتر
از ساحل دریا در روز باران و غمگین تر از خاطر دانا از جور زمان شد و نفوس شریف که پای مکنت
بر سر عزت و سروری مینهاد و بصد هزار خواری بر خاک مذلت فتاد و چندین هزار خرمنهای
آرزو بباد بی نیازی رفت و چندین گوهرهای امید در درج روزگار سر بسته ماند و زمانه چنانچه عادت
اوست هر عطیه که بعادت داده بود باز پس ستد و درهای عیش و عشرت بر روی رعیت
آن ولایت بر بست امواج دریای فنا تا بچرخ اخضر فلک رسید و افواج فتنه و بلا در اطراف آفاق
ظاهر گردید از ناله و زاری اطفال نازپرورده دیده سپهر خون گریست و از نوحه و شیون مردان
زمین با وقار در اضطراب آمد در هیچ گلبنی گلی و بر هیچ شاخی بلبلی و در هیچ جامی ملی نماند
در اطراف چمن بجای درخت گل خار مغیلان رسته و بر منبر زمردین شاخ که بلبل خوش نوا خطبه
غرا میخواند زاغی زشت آواز نشسته در مقامی که ساقیان نازنین بساعدهای سیمین در جامهای
زرین شراب ناب میدادند سنگدلان سخت جان از صراحی دل نازک تنان خونها میکشادند
چشم آمال و امانی خیره و رخسار مسرت و شادمانی تیره شد ببین چه زیر و زبر شد ز چرخ دولابی
جو راند بر سر آن ملک موج آب فنا میرزا سلطان احمد با دیده پر آب و سینه از آتش اندوه دل
در اضطراب باتفاق اعیان دهر و متعینان ماوراءالنهر چند روز از صبح تا شام تعزیت کلام
ملک علام و رسم آش و طعام اهتمام نمودند و آیین عزا بجا آوردند و ترویج روح سلطان
سعید شهید را صدقات بفقرا رسانیدند و بعد از فراغت از مهم تعزیت انجمنها ساختند و در
مشورت در میان انداختند و بعد از گفت و شنید بسیار رای بران قرار یافت که میرزا سلطان
احمد که ارشد اولاد است با برادران طریق محبت مسلوک دارد و غبار شیبی بر آینه خاطر

حزین

حزین ایشان نگذارد کاینه همان به که بران گرد نباشد میرزا سلطان احمد سخن شنیده ایشان را بسمع
رضا اصغا نمود و فرمود که حکام و داروغگان قلاع و بقاع که در اطراف ممالک سر باز زده اند و پای
از حد بندگی و فرمانبرداری بیرون نهاده همه را دلجویی نمایند و بنام هر یک استمالت نامه قلمی فرمایند
مضمون انکه از صوت نقاره و آواز طبل که بر مرکب بی نوایی بار کنند صیت و آوازه حاصل نشود
و از صدای نای و غریو کوس که بر کوهان ناقه صاحب فاقه بندند زیاده ناموسی پیدا نگردد
و از دامنه طالب علمی که تاراج برند ربع داودی نتوان ساخت و از مسکین مسکینی که بغارت
و تالان ستانند ذوالفقار حیدری نشاید کرد و از پای ملخ که از دست موری باز گیرند طعمه لشکر
سلیمان نتوان داد و از کهنه دواجی که از دوش محتاجی در ربایند کسوت شهریاری حاصل نشود
و از ساز مطربانی که مرسوم شان بر گدایان بینوا حواله کنند جز ناله زار بر نیاید و از قلعه و سور
که از نوحه بیوه زنان معمور گشت پناهی نتوان ساخت پوش و خفتانی که از مال مقتولان سازند
مانع تیر قضا نشود و جوشن و برگستوانی که از وجه مظلومان محروم ترتیب کنند دافع بلا نگردد و
حکام و داروغگان که در اطراف ممالک ماوراءالنهر سر عصیان بر آورده بودند استمالت نامها
بایشان رسید و بر مضمون آن اطلاع یافتند مجموع عنان ارادت بصوب انقیاد و متابعت
تافتند و طوق عبودیت و اطاعت در گردن انداخته خاک درگاه همایون توتیای دیده دولت
ساختند و بپادشاه بارگاه پادشاه که سجده گاه جباه قهاران و بوسه جای شفاه جباران
روی زمین است رخسار خاک بوسیدند و انواع تحفه و پیشکش بموقف عرض رسانیدند و بعد
اجازت مراجعت یافته بانعامات و تشریفات شادمان و بهره مند شدند و تمام ممالک ماوراءالنهر
و ترکستان فرمان قضا جریان را امتثال و اذعان نمودند و اطراف و اکناف آن بلاد و دیار
در کنف امن و امان و پناه عدل و احسان قرار یافت و احوال دولت و امور سلطنت تازگی
نظامی از سر و قوامی دیگر گرفت طایع امر او زمین و زمان تابع حکم او قضا و قدر و درین مقام
کمیت خوشخرام قلم رقم اولاد امجاد حضرت سلطان سعید شهید مینماید و در میدان داستان
مرکب قدمی چند می پیماید سلطان سعید چون در مملکت آذربایجان شهد شهادت چشید آنحضرت
ده پسر نامور که داعیه ضبط تخت پدر داشتند موجود بود و هر یک خیال استقلال در خاطر
خطور میدادند و اسامی نامی شاهزادگان گرامی بر نهج آنست میرزا سلطان احمد میرزا سلطان

میرزا سلطان محمد میرزا شاهرخ میرزا الغ بیگ میرزا عمر شیخ میرزا ابابکر میرزا سلطان مراد
میرزا سلطان خلیل میرزا سلطان ولد در حالت واقعه ضروری بعضی ازین شاهزادگان در اردوی
اعلی بودند و باقی در اطراف ممالک محروسه ضبط ولایات مینمودند و شرح بعضی حالات و عرض
حکایات هر یک از مساعدت وقت مامولست میرزا سلطان محمد و میرزا شاهرخ در آذربایجان
محبوس شدند چنانچه مسطور گشت و میرزا محمود بهرات آمده و عازم ماوراء النهر شده از جیحون
گذشت و شرح آمد او بخراسان در بیان آمد چون میرزا سلطان محمود از جیحون عبور نمود
و در سمرقند نزول فرمود میرزا سلطان احمد مقدم او را گرامی داشته و اختیار دیوان
اعلی برای صواب نمای او گذاشته چندگاه در غایت صدق و صفا و کمال مهر و وفا بودند و از
طرفین آثار اخوت و آثار مروت بیکدیگر نمودند و اتفاق نیت و اتحاد عقیدت از جانبین
حاصل آمده و مصافات تمام که حیّ بین الجاده والمدام پیدا شد درین اثنا جمعی بی عاقبت
که سر تیر آن فتنه و فساد و پیشوایان شر و عناد بودند و پیوسته در انهدام اساس مودت
سعایت و ابرام مینمودند میرزا سلطان محمود را بران داشتند و صورت این معنی بر لوح
خاطر او نگاشته شد که بعزم جهانگشایی و قصد فرمان روایی از صحبت برادر جدایی جوید
و چون آفتاب بزبان شمشیر مالک تاب سخن ملک سنائی گوید و باین نیت بعزمیت شکار
از ظاهر سمرقند سوار شد و بسعی امیر قنبر علی متوجه ولایت حصار گشت و آن مملکت در قبضه
اقتدار آورده لشکر بسیار در پناه رایت نصرت شعار قرار یافت و میرزا سلطان
از استماع این خبر متغیر گشته با جمعی سپاه فرمان داد و با غلبه بیشمار روی بولایت نهاد و چون
آن دو لشکر نزدیک بیکدیگر رسیدند و اسباب مصاف و رسوم محاربه انتظام یافت شیران
بیشه شجاعت و دلیران بیشه جلادت در کوشش آمدند و بعنایت یزدانی و قوت آسمانی
ماه رایت میرزا سلطان احمد از مطلع فتح و ظفر طالع شد و اجرام نور بخش فروزنده اعلام دولت
و اقبال او گشت و میرزا سلطان محمود منهزمیت یافته عنان عزیمت بصوب کنار آب ... گردانید
و میرزا سلطان احمد بطرف سمرقند معاودت نمود و عزم استیصال برادر بکلی نفرمود
و در سال آینده باقی احوال گفته آید انشاء الله تعالی میرزا سلطان ابو سعید مملکت کابل
و غزنین و افغانستان تا حدود هندوستان باختر برج سلطنت و گوهر درج خلافت

میرزا الغ بیگ ارزانی کرده سریر سلطنت یمین الدوله محمود غازی را بفرزند سعادتمند گذاشته بود و شرح حال
آنست که امیر بابا از امراء آن حدود بود و اظهار بندگی و دولتخواهی نسبت با دولت میرزا سلطان
ابو سعید مینمود بتوسط جناب فضیلت شعار ضیاء الدین مولانا یوسف عطار بموقف عرض
رسانید که اگر یکی از شاهزادگان بایالت مملکت کابل نامزد شود امیر بابا کمر عبودیت بسته وظیفه
جانسپاری تقدیم رساند ملتمس امیر بابا ملایم مزاج همایون آمده میرزا الغ بیگ را بآیین پادشاهی
و قانون شاهنشاهی روان فرمود و امیر بابا مدتی بر جاده عبودیت مستقیم بود عاقبت کفران
نعمت غبار ادبار بر روی روزگار او نشاند و از مخصوصان شاهزاده و جمعی امرا و مقربان را
بقتل رسانید و شاهزاده را مضبوط میداشت برادران امیر بابا دریا خان و آفاق خان که از
کینه دیرینه داشتند برسم مشورت بخلوت درآمده بابا را از میان برداشتند و چون در زمان
عصیان امیر بابا جمعی امراء عظام مثل امیر محمد امیر بندق برلاس و امیر قنبر علی و امیر بابا کلکتاش
و دیگر امرا جهة استخلاص میرزا الغ بیگ متوجه مملکت کابل شده بودند و برادران امیر بابا گمان
بردند که امرا بموجب فرمان ولایت را از ایشان گرفته با میر محمد امیر بندق خواهند داد ایشان بطریق
فرار راه چلش که قند و بجو و مندر قند و میرزا الغ بیگ را همراه بردند جمعی مردم افغان ازین معنی خبر
یافته از عقب روان شدند و مردم افغان شاهزاده را بدره درآوردند که هزاران از اهل ایشان
در انجا بود و پیش دره را بسنگهای محکم استوار کردند و مخالفان تا سنگها از پیش برداشتند
بندگان دولتزاده مسافت راه با ایشان گذاشتند و شاهزاده را با میر محمد بندق و سایر امراء سپردند
و امرا همه را برعایت و مرحمت خوشوقت گردانیدند و آن جماعت بپایه سریر اعلی آمدند و میرزا
سلطان ابو سعید انواع تربیت و عنایت فرمود و مجموع اسب و کلاه و کمر و باقی تجملات دیگر
معزز و مکرم ساخت و آفتاب دولت سایه سعادت بر احوال ایشان انداخت و اجازت یافته
با وطان خود رفتند و امیر قنبر علی دریا خان را گرفته بند فرمود و عزم تسخیر ولایت هندوستان
نمود و باتفاق امرا تا دروازه ملتان رانده تمام آن حدود را بباد تاراج داد و آتش قهر الهی
در تر و خشک آن بیشها افتاد و والی ملتان طاقت و توان مقابله لشکر منصور نیاورده رای او
اقتضای آن کرد که خدمت شیخ ابو سعید که از فرزندان شیخ فرید شکر گنج بود برسم رسالت بدرگاه
عالم پناه ارسال نموده بموقف عرض رسانید که همیشه از ولایت باج گذار و فرمانبردار این دولت

پایدار بوده وهرگز تا بخلاف اظهار ننموده امیدوار که دست تطاول امیر قنبر علی از این ولایت کوتاه
گردانند تا بفرمان همایون مال مقرری بخزانه عامره رساند میرزا سلطان ابو سعید فرستاده را
نیک دید واحوال پرسید ونشان اعلی بنام امرا فرستاد که چون والی ملتان ملک قطب الدین
درمقام اطاعت وانقیاد است متعرض ولایتش نشوند وزحمت نرسانند وفرستاده را
رعایت وعنایت نموده اجازت فرمود وپیش از رسیدن نشان بامرا اهل ملتان مستخلص ساخته
معاودت نمودند ومیرزا الغ بیک بار دیگر بر سر سلطنت ولایت کابل در غایت تعظیم و
تجمل استقرار فرمود وامیر قنبر علی رخصت یافته بجانب ولایت حصار عزیمت نموده میرزا سلطان
ابو سعید مملکت بدخشان را بمهر سپهر پادشاهی وماه آسمان جهان پناهی میرزا ابا بکر عنایت
فرمود وامرا عظام جهت اتمام مهمات آن حدود تعیین نمود وشرح تسخیر آن ولایت چنان
بود که امیر جلال الدین سید مرکه بمزید اختیار واقتدار سرامد امرا روزگار بود بموجب فرمان
متوجه تسخیر مملکت بدخشان شده بالشکر فراوان بآن طرف روان گشت والی آنجا سلطان
محمد چون دانست که تاب مقاومت ندارد برهنمونی دولت حازم پایه سریر اعلی شد
وولد او هرچند پدر را ازان عزیمت منع نمود بهیچ وجه مفید نبود پدر کا بسلام
آمد وپسر بطرف ولایت کاشغر بیرون رفت وامیر فرید مملکت بدخشان را در تحت فرمان آورد
واموال جهان از خزاین شاهان بار رسید درین اثنا رای جهان آرای حضرت اعلی اقتضای
آن فرمود که میرزا ابا بکر را بسلطنت آن مملکت تعیین نمود وارکان دولت میرزا ابا بکر تمام آن ولایت
مضبوط ساختند ناگاه شاهزاده بدخشانی ناخبر از طرف کاشغر بسر امیر اسمعیل میرخان زنده شاه
که امیر الامرا میرزا ابا بکر بود تاخته اورا بقتل آورد ومیرزا ابا بکر را برداشته ولایت بدخشان
در قبضه تصرف گرفت وامرا نامدار امیر محمد مشتاق وباقی بهادران از حدود قندز تعجیل
ایلغار کرده بر سر شاهزاده بدخشانی تاخته اورا گرفته بقتل آوردند وپدر اورا که بعد از فتنه
روز در هرات مقید شده بود شحنه قهر بقتل او فرمان داد ودر بیرون درب عراق رخت وجود
او در وازه عدم بیرون فرستاد وبار دیگر مملکت بدخشان در تحت فرمان شاهزاده جهان
میرزا ابا بکر در آمد میرزا سلطان ابو سعید ولایت اندجان وتخت او زجند را بشاهزاده
جوانبخت شایسته تاج وتخت میرزا عمر شیخ داد وامرا ونواب مقرر ساخته بجانب اندجان

فرستاد وشاهزاده قلاع وبقاع آن ولایت که در حدود مغولستان بود بنوعی ضبط فرمود که لشکر
مغول امجال عبور ومرور بران ولایت در خاطر خطور ننمود وچند گاه بقوت دولت پادشاه جهان پناه
رعیت آن مملکت از آسیب مخالفت زحمت نرسیده وتمامت آن ولایت بیمن معدلت شاهزاده
معمور وآبادان گردید ویونس خان هرچند حیله وتدبیر کرد بران ولایت دست نیافت عاقبت
نومید گشته عنان عزیمت بصوب مغولستان تافت میرزا سلطان ابو سعید ولایت گرمسیر
وقندهار وسایر آن بلاد ودیار بغنچه گلزار دولت ونهال جویبار سلطنت شاهزاده
آیین وداد میرزا سلطان مراد عنایت فرمود وزمام حل وعقد وعنان قبض وبسط آن مملکت را
بقبضه اقتدار نواب کامکار او رجوع نمود وشاهزاده بموجب فرمان عالیشان بجانب
قندهار روان شد وچون نزدیک ولایت رسید امیر نظام الدین احمد برلاس شرایط خدمتکاری
ومراسم جانسپاری بجا آورد ومیرزا سلطان مراد چند سال بسعادت واقبال در آن ولایت بکامرانی
عظمت بود تا آن زمان که فتح ممالک عراق وآذربایجان شده میرزا سلطان ابو سعید مملکت کرمان را
نامزد او فرمود وشاهزاده از ولایت قندهار بطرف کرمان عزیمت نمود در اثنای راه خبر واقعه
رسید وشاهزاده متحیر گردیده نه رای سفر کردن ونه روی اقامت عاقبت متوجه ناحیه گرمسیر گشته
از آب هیرمند گشتی بنگذشتند درین ولا امیر یوسف ترخان که بموجب حکم ملازم شاهزاده بود
از آب گذشته کشتیها بطرف پایان آب سر داد وآوازه انداخت که لشکر شاهزاده رسیده
تا تفرقه بحال اکثر مردم که گذشته بودند راه یافت واو دست بغارت وتاراج برآورده
احمال واثقال شاهزاده را بصرصر فنا داد وشاهزاده بضرورت عزیمت دار السلطنه هرات
نمود وپادشاه ابو الغازی که دران زودی فتح هرات کرده بود شاهزاده را رعایت تمام فرمود
ورخصت عزیمت بجانب تخت سمرقند ارزانی داشت ونظر عنایت پادشاهانه برحال وکمالات
میرزا سلطان ابو سعید در وقتی که متوجه قشلاق مرو شد که از آنجا عازم صوب عراق گشت
فرزند سعادتمند حمیده خصال گوهر افسر شهریاری ونگین خاتم کامکاری میرزا سلطان خلیل
در هرات قایم مقام گذاشت وامیر تاج الدین حسین ملکی وامیر علی نظیر را برسم حکومت داروغگی
پیش او بازداشت وشاهزاده چندگاه در هرات فرمان روان بود تا آن زمان که صورت
واقعه در مملکت آذربایجان روی نمود ومیرزا سلطان حسین ولایت خراسان را مسخر فرمود

نظر عنایة بر حال میرزا سلطان خلیل گماشت و او را تا بین پادشاهی بجانب ماوراء النهر روان
داشت و همچنین میرزا سلطان ولد که ولد سلطان زمان بود میرزا سلطان ابو سعید
محافظت او را بامرا ارلات رجوع نمود و ایشان او را در غایت عظمت بمحافظت نمودند و انچه امکان
حرمت و خدمت باشد بجا آوردند شرح احوال اولاد امجاد و اعقاب سلطنت انتساب که جواهر
زواهر تاج سلطانی و کواکب ثواقب سپهر کامرانی اند قلم ستوده مقال بر سبیل اجمال
بر زبان آورد و بعد ازین انچه واقع شود در بیان آید انشاء الله تعالی **ذکر منع فرمودن حضرت
اعلی جمعی را که داعیه تغییر خطبه و میل اظهار مذهب شیعه داشتند** پادشاه ابو الغازی چون
بر سریر سلطنت خراسان تمکن یافت و انوار دولت او بر اطراف مملکت تافت تمام اعیان و
حکام خراسان سر بر خط فرمان او نهادند و ضمایر و سرایر بر محبت و مودت قرار دادند و او نیز با رعیت
غایت عنایة و مرحمت فرمود و دست تعرض بی باکان از دامن عرض و ناموس ایشان کوتاه
و چون جناب سلطنت پناه چند گاه در اطراف ممالک طواف نمود و حسن عقیده آنحضرت
بر عالمیان واضح نمود جمعی کج نظران را در آئینه اعتقاد چنان روی داد که آنحضرت میل عظیم در
مذهب شیعه و تشیع خواهد داشت و طریقه پسندیده اهل سنت و جماعت بیکبارگی خواهد گذاشت
و در ابتدا سعی بلیغ نمودند که خطبه را بر منابر اسلام بنام دوازده امام موشح سازند و اسامی گرامی
خلفای راشدین را بکلی براندازند حضرت سلطنت پناه چون ازین داعیه آگاه شد بر آن جماعت که بانی
بودند قهر فرمود و خطبه را بدستور معهود تعیین نمود و سید علی واحد العین که از قاین قهستان
بود بوعظ اشتغال مینمود و در جانب رفض بغایت غالی بود روز عید اضحی در نمازگاه بر
منبر اسلام بر آمد و در تقویت مذهب شیعه و منقصت اهل سنت و جماعت سخنان آغاز کرد
و متعصبان اهل سنت و جماعت در جوش آمده خروش بر آوردند و از نمازگاه برخاسته
با فریاد و فغان بجانب پادشاه نیک اعتقاد روان شدند و موکب سعادت نشان از طرف
کوچه خیابان متوجه عیدگاه شد در اثنای راه حکایت غلو سید واعظ استماع نموده و غضب
فرموده جمعی را فرستاد تا واعظ را از بالای منبر بخواری هر چه تمامتر فرود آوردند **بیت**
واعظا هر چه خواستی گفتی از برای خدا همین باشد و حسن اعتقاد آن پادشاه نیکو خواه بر تمام
عالمیان بتخصیص اعیان ممالک خراسان چون فروغ آفتاب تابان روشن و عیان شد و درین

ماه ذی الحجه میرزا ابو الغازی حکم فرمود که بر تنکه سکه عدل بهبود باشد و بموجب فرموده عمل نمودند
و اختتام وقایع این سال بر لفظ بهبود مناسب نمود **وقایع سنه اربع و سبعین و ثمانمایه ذکر وفات
مهد علیا فیروزه بیگم والده پادشاه ابو الغازی** قال الله تعالی سنة الله التی قد خلت من قبل
حکمة الله بان سان جاریست که هرگاه صبح سعادت و نشاط از مشرق عنایة و انبساط بر آید
و آفتاب بطلعت عالم افروز جهان افزاید شام محنت افزای اندوه و غم روی نماید و شب
ظلمتهای فرقت و الم پیدا آید در گلزاری که غنچه عشرت چهره بر افروزد آتش خار عسرت خاطر
دلخستگان سوزد گنج درم را مار رقم بر سر است و دل خرم را غم جگر سوز توام در باده خوشگوار
زحمت خمار در پیش و نشاط بهار را طغیان خزان پیش از پیش گنج با مار است گل با خار و مستی با خمار
مقصود ازین تحریر و مطلوب ازین تقریر انکه چون میرزا ابو الغازی سریر سلطنت خراسان را
مشرف ساخت و آفتاب دولت آنحضرت سایه مرحمت بر آن مملکت انداخت والده آنحضرت
که سالها خواهان این دولت بود و قرنها انتظار این سعادت می نمود چون بعد از عمری اسباب
سلطنت دست درهم داد و مهد علیا و بانوی عظمی پای عزت بر سریر سپهر رفعت نهاد و پادشاه
ابو الغازی اختیار ملک و مال بوالده بهمال تفویض نمود و صبح و شام ملازمت آنحضرت مینمود
روزگار چنانچه عادت اوست این مسرت نپسندید و زمانه نیل قسم زخمی بر چهره دولت میرزا
سلطان حسین کشید و عصمة الدنیا فیروزه بیگم عالم فانی را وداع کرد و چهاردهم محرم در بهشت برین
با زمره حور عین همنشین شد پادشاه ابو الغازی را فرقت والده بغایة ملول ساخت چنانچه مهمات
سلطنت را از نظر التفات انداخت و چند روز از صبح تا شام بآیین تمام عزا میداشت
و از شرایط تکلیف نامرعی نگذاشت و در کوچه خیابان خوابگاه مقرر شد و در حظیره گنبد عالی بنا
نهادند اللهم وفق للاتمام و در روز منعم که آش غرا میدادند میان موالی در تقدیم و تاخیر نزاع
قوی شد دو علی در علو غلو کردند و دور و دراز کشید و سخن آن بکرات بمجلس اعلی رسید
قرار یافته بجایی رسید و بیست و سیوم محرم که شب قران بخین بود جناب صدارت مآب
مولانا قطب الدین الخوافی را گرفته زحمت بسیار دادند و مبلغی کرامند حاصل کردند و خاطر صغیر
باز تربیت فرموده همان منصب صدارت عنایت فرمود زمانه گر چه جفا از روش نمیدارد
کسی نگفت که از دست رایگان گوهر درین اثنا حضرت اعلی یورش مازندران جزم نمود

ذکر عزیمت همایون بیورش جانب مازندران و هجوم میرزا یادگار محمد بدو ترکمان و دیگر قضایا

میرزا یادگار محمد ولد میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بن حضرت خاقان سعید بود و در ان زمان که میرزا جهانشاه ترکمان بتسخیر خراسان فرمود و بجانب ممالک آذربایجان معاودت مینمود میرزا یادگار محمد را با خود برده در هرات نگاهداشت و رعایت حقوق حضرت خاقان سعید نموده چند سال او را معزز و مکرم داشت و بعد از واقعه میرزا جهانشاه امیر حسن بیک نیز با او غایت تعظیم و اکرام و توقیر و احترام بجا آورد و چون میرزا سلطان ابو سعید بولایت آذربایجان رسید و میرزا سلطان ابو سعید را برانداخت امرا و سپاه خراسان ملازم رکاب شاهزاده بطرف خراسان روان ساختند و چون شاهزاده محمد و دلبسطام رسید و خبر تسلط میرزا سلطان حسین بر مملکت خراسان شنید مصلحت وقت چنان دید که عنان عزیمت بطرف ولایت مازندران معطوف سازد و بلاد و دیار استراباد را در قبضه اقتدار آرد و چون ابر و باد بملک استراباد در آمد و امیر شیخ زاهد طارمی تاب مقاومت نیاورده بدر آمد و میرزا یادگار ابو الحسن ترخان و امیر عثمان بیک ولد امیر احمد هندوکه و امیر فضل الله پیرزاده که از امرا و کبار او بودند و زیاده از طور خود سلوک مینمودند بقتل آورد و چون میرزا ابو الغازی این خبر استماع نمود عزم یورش مازندران جزم فرمود و بسبب آنکه لشکر خراسان از ایراق آنچنان نبود که یورش مازندران توانند نمود امرا بر رعایا مبلغها حواله داشتند و محصلان بی رحم برگماشتند و فضایح واقع شد که لطاف نطق از شرح آن عاجز است و قلم تحریر از رقم تقریر آن متجاوز و امیر ابو اسحق ترخان بحکومت ولایت ترشیز مقرر شده فرمان همایون صادر شد که امیر زین العابدین از ولایت که دران ولایت بموجب نشان فرمان روان بود و بپایه سریر اعلی آید و امیر ابو اسحق متوجه شد و در اثنای راه شنید که میرزا سلطان محمود و امیر زین العابدین در مقام قتال و جدال اند امیر ابو اسحق ایشان را بهم گذاشته و راه بلخ برداشته از طرف جرزوان و سان و چاریک و دره گز بشهر بلخ در آمد و میرزا سلطان محمود و امیر زین العابدین آن بساط را بقاعدم ریخته امیر زین العابدین عازم هرات شد و پادشاه ابو الغازی امیر مبارز الدین ولی بیک برسم منقلای بجانب مازندران روان فرمود و میرزا سلطان احمد بحکومت هرات مقرر شد و امیر جنید سارهوان و خواجه کمال الدین مولانا امیر بامارت و وزارت معین گشتند و در بنولا میرزا سلطان احمد از سمرقند ایلچی فرستاد و

اظهار

اظهار داد و اخبار اتحاد پیغام داد و موکب همایون بطالع سعد و اختر میمون چهارم ربیع الاول از دار السلطنه هرات نهضت نمود و منزل پل سالار معسکر همایون فرمود و جناب شاه ماب ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله سلمه الله و ابقاه و بجناب عالی ملجا والافاضل والاعالی حاوی حقایق العرفان صاحب فایق لا یقان مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی مد ظله العالی مکتوبی نوشته بود مضمون انکه جمعی امراء سمرقندی اجازت باین ولایة آمده اند و کوچهای ایشان در خراسان مانده و پیوسته مشوش اوقات این فقیر اند که درین باب چیزی نویسد و اگر چندین صورت بحسب عرف نیک نمی نماید چه بر ضعیف آمده اند اما ایشان نظر بتقصیر و قصور آن جماعت نفرمایند و از حضرت مولوی که پادشاه ابو الغازی را نسبت با آن حضرت قواعد عقاید انعقاد داشت التماس اهتمام نمود و چون خدمت مولوی را با جناب خواجه حسن ارادت و رابطه تمام واقع بود بنفس شریف عزیمت اردوی اعلی فرمود و چون بحوالی اردوی همایون رسید از افواه و السنه شنید که بزم عشرت باسباب مسرت آراسته است و مطرب نشسته و ساقی برخواسته امرا و اعاظم باستقبال آمده مراسم تعظیم و احترام بجا آوردند و حضرت مولوی نجی که بود پیغام فرمود و غزلی در صحبت امرا فرستاده و مراجعت نمود سه بیت ثبت افتاد

نذر آمد مرا مانع ز بزم عشرت اندیشان — غم خود دور میدارم ز بزم عشرت ایشان

بجایی که طلس شاهان نشاید فرش جا ما را — که راه قرب باید دلق کرد آلوده درویشان

نبینند الیم و جایی غیر ازین گاه شاه خوبان را — مباد هیچکه آسیبی ز کید بداندیشان

چون در شاهوار از دریای طبع گوهر بار آن الطف ایام و اشرف انام بمجلس همایون پادشاه خورشید جبین جمشید آیین رسید همچون گل صد برگ بصد نشاط خندید و از انجا که طبع سحر انگیز و ذهن رنگ آمیز آنحضرت بود تمام غزل را جواب فرمود و بمجلس فیض بخش جناب مولوی ارسال نمود و از ان غزل سه بیت تحریر یافت

نشاید محتسب را گفت بزم عشرت اندیشان — که نبود پرتو رویت ببزم عشرت ایشان

بجز تشویش نبود بخت جاه و اطلس شاهی — خوشا کنج فراغ و دلق آلوده درویشان

حسنی را ازین معنی چو یم قدح باشد — ز دره جام جامی باده لعل جگر ریشان

القصه موکب نصرت شعار از مقام پل سالار نهضت نمود و دولت در رکاب و سعادت همعنان در مرغزار رادکان نزول فرمود و امرای اطراف و ولایات در ظلال سرادقات نصرت آیات جمع آمدند و از طرف مازندران امیر شیخ زاهد طارمی و از جانب سیستان امیر حسن شیخ تیمور باردوی اعلی پیوستند و همچنین از [illegible]

و دیار سرداران شجاعت شعار میرسیدند چنانچه سی هزار سوار بنظر اعتبار در شمار آمد و میرزا یادگار محمد
نیز با جمعی امراء خراسان و گروه انبوه از لشکر مازندران بعزم رزم و آهنگ جنگ چون باد
از استراباد عزیمت نمود و تا در موضع چناران در هیچ مکان توقف نفرمود و چون آن دو لشکر
در برابر یکدیگر صف آرای شد لشکر میرزا یادگار محمد چندان نبود که در برابر لشکر دیگر تواند
نمود و مردم خود را سه گروه قسمت فرمود و فرمود که برجوانغار و برانغار و قول مخالفان یکبار
حمله کنند و چون کردند در صدمهٔ اولی طامهٔ کبری ظاهر شد و صفهای لشکر مخالف بهم خورد و امیر
سید مراد سعادت شهادت یافت و مردم میرزا یادگار محمد که بغایت کم بودند در میان لشکر
میرزا ابوالغازی گم شدند چنانچه دشمن و دوست چون مغز و پوست بهم پیوستند و خویش را
از بیگانه تمیز ندانستند و میرزا سلطان حسین با فوجی از بهادران ظفر شعار بر طرف لشکر بطریق
کوماک ایستاده بود و نظارهٔ جلادت میرزا یادگار محمد مینمود و چون دید که لشکر پریشان شد
و سپاه از پا در آمد و اختیار از دست میرود بنفس مبارک عزم قتال نمود و دوال دولت بر طبل
اقبال کوفت و لشکر متفرق چون آواز طبل باز پادشاه شنیدند جوق جوق بازگشته در سایهٔ
رایت دولت که مطلع آفتاب نصرت است جمع آمدند و آنحضرت حمله کرد ، که حملهٔ گران شهنشه ببیند
بکوه ، اجزای او چو کاه سبک میرود بباد ، و مردم میرزا یادگار محمد که چون قطرات در دریا پنهان
شده بودند بسیار در قید اسار گرفتار گشتند و این واقعه هشتم ربیع الثانی در موضع چناران
واقع شد درین حال قاضی بیک عنان او گرفته از معرکه بیرون برد و بصوب سمنان و دامغان
رفتند و امیر عبدالرحمن برادر امیرزاده درین وقت از جانب میرحسن بیک رسیده بعد از چند روز
در سمنان رخت بقا بعالم فنا کشید و پادشاه ابوالغازی فتح و نصرت از عنایت حضرت عزت
دانسته سجدات شکر بجا آورد و دبیر روشن ضمیر فتحنامها تحریر نموده باطراف ممالک فرستاد
و امیر حسن شیخ تیمور بموجب فرمان عزیمت ولایت جرجان و خطهٔ استراباد نمود و موکب جاه
در ضمان عنایت ملک بیچون عزیمت دار السلطنهٔ هرات فرمود و بسرعت تمام منازل و مراحل
پیمود چنانچه از مشهد مقدس بسه روز بمستقر سلطنت آمد و سیوم ماه جمادی الاخری آخر روز
بر تختگاه حاجی بیک نزول اجلال فرمود اکابر مراسم تهنیت قدوم و شرایط نثار و پیشکش
بجا آوردند و آنحضرت بتمکین تمام مقام و آرام فرمود احوال عراق و فارس و آذربایجان

امیر حسین علی ولد میرزا جهانشاه بعد از واقعهٔ میرزا سلطان ابوسعید به تبریز آمده خرابی بسیار کرد و جمیع
رعایای بیچاره را بتکلیفات شدیده و تحملات عنیف بجان رسانید و از آنجا بهمدان رفت
و امیرزاده اقرلو محمد متوجه او شد و بیشتر که امیر حسین علی با سپاه خود از صحرا مبلکه شد لشکر
امیرزاده اقرلو محمد در کمینگاه بود چون بیشتر مردم او کشته شده او رسید یکبار بر و حمله کرد
و بقتل آمد و برادر میل کشیدهٔ او امیرزاده یوسف غلبه از ترا که قرا قطوق جمع آورده بر شیراز
استیلا یافت و امیر سید علی که شیر حاکم بود بضرورت فرار نمود و امیر حسن بیک عازم دار الملک
شیراز شده بکلی دفع او فرمود و امیر سید علی بدرگاه امیر حسن بیک پناه آورده بود و در میانهٔ راه
شیراز و اصفهان جمیع رعایا از ظلم و بیداد او فریاد و فغان کردند امیر حسن بیک بشرع قضیه رسید
و بغور معامله رسیده گناه او ثابت شد و بموجب فرموده بقتل رسید و پسر او امیرزاده محمدی با پسران
امیر علی شکر که خال او بودند بحکومت کرمان رفته بود از صولت و صدمهٔ امیر حسن بیک پای ثبات
و قرارشان از جای رفته با هزار سوار جرار فرار نمودند و خانه کوچ باستظهار تربیت میرزا سلطان
حسین از راه قهستان بهرات آمدند و بوفور اکرام و انعام مخصوص و سرافراز گشتند و تمام ممالک
آذربایجان و عراق و فارس امیر حسن بیک را مسلم و مستخلص شد و مخالفان در زمرهٔ عبید و سلک
موالی معدود و منتظم آمدند و چهرهٔ احوال رعیت بزیور حسن عنایت و لطف تربیت آرایش یافت
و فراغت و رفاهیت خاص و عام در پناه امن و امان و سایهٔ عدل و احسان روی نمود بیت
خوانده تیغش بر خلایق خطبهٔ فتح و ظفر ، داده عدلش در ممالک مژدهٔ امن و امان ، بعد امیر حسن بیک کار
آن ممالک قرار داد جناب مولانا قاضی علی که از مقربان او بود برسم رسالت پیش میرزا سلطان حسین
فرستاد مضمون آنکه همیشه میان آبا و اعظام و اجداد کرام اساس مودت و قاعدهٔ محبت
رسوخ و استحکام داشته و چون بعنایت الله تعالی دفع فساد امیر جهانشاه و فرزندان او شد
میرزا سلطان ابوسعید از طریق اسلاف خود تجاوز نمود و بآذربایجان آمد و این جانب نزدیک
خود را از دار الملک تبریز بیرون آورد و یکی از برادران خود پیش او فرستاد و انقیاد تواضع
و نیازمندی که مقدور بود تمهید نمود و او قدم از مقام انصاف بیرون نهاده مطلقا التفات
نفرمود تا حق سبحانه و تعالی او را باو نمود اکنون عزیمت آنست که رابطهٔ اتحاد قدیم بر قرار
بلکه یکی در هزار باشد و از طرفین دوستان مسرور و دشمنان مقهور باشند و جماعت ترا که

امیر حسین

قراایوق که پناه بآن درگاه آورده اند مردم نیک نیستند و هرجا انواع شرارت از ایشان ظهور آمده
ایشان باین جانب فرستند میرزا ابو الغازی مقتضی جبلت کریم و مروت عظیم جایز نداشت
که جمعی مردم که روی امید بدولت او آورده اند ایشانرا بدشمنان سپارد و مولانا قاضی علی را که
بود موقوف داشت و ایلچی بجانب امیر حسن بیک فرستاده و سخنان شایسته و ناپسند اعلام داد
احوال مملکت خراسان امیر ابو اسحق ترخان بموجب کل من علیها فان در ولایت بلخ شربت
فنا چشیده و بقدم تلکه بیکدم بمنزل عدم رسیده و میرزا ابو الغازی چون خبر موت او استماع
نمود فرمود که شامت سعایت ظلم که بر مردم هرات کرده بود آثار آن بروز کار او رسید و از امرای مقبول
که از امراء معتبر پادشاهی بود بضبط ولایت بلخ نامزد فرمود و او بموجب فرموده عزیمت نمود و ملک
یحیی والی ولایت سیستان که در معرکه چناران از صدمات محاربه دلاوران روگردان شده
بسیستان رفته بود درین ولا ایلچی بپایه سریر اعلی ارسال نمود و التماس حکومت ولایت نیمروز
بموقف عرض رسانیده پادشاه ابو الغازی بر طریق سلاطین سابق رایت دولت او را در آن
مملکت بلند گردانیده و امیر شیخ زاده را حکومت ولایت قهستان ارزانی داشت و ضبط امور
سلطانی و حفظ اموال دیوانی بعهده کاردانی او باز گذاشت و چون میرزا یادگار محمد از موضع
چناران بطرف دامغان و سمنان عزیمت نمود بجهة تسخیر خراسان از امیر حسن بیک مدد طلبید
و امیر حسن بیک ملتمس او را مبذول داشته از امراء معتبر امیر یوسف بیک پسر عم او و امیر حسن بیک
برادرزاده او و امیر شاه منصور ولد امیر شاه مسوار قراایلوق با دو هزار سوار مکمل مسلح
بکومک او فرستاد و ایشان بولایت خراسان در آمده آثار غلبه و ازدحام بولایت جام رسید
درین حال جمعی از کلانتران ولایت قاین بواسطه منازعت اقران و قومی که داشتند بکرمان رفته
و امیرزاده زینل بیک ولد امیر حسن بیک که حاکم مملکت کرمان بود هزار سوار مکمل نامزد قهستان
فرموده و ایشان بیخبر بر سر امیر شیخ زاده عطایی راندند و بعد از کوشش بقتل رسانیدند و در تمام
ولایت قهستان و ترشیز و زاوه و محولات و خاف دست بغارت و خرابی بسیار کردند و قلعه طبس
گیلکی را امیر حسین نام که کاشته پادشاه ابو الغازی بود از تعرض ترکمان نگاهداشت و بقوت جلادت
لشکر ایشانرا پیرامون قلعه نگذاشت و پیاده‌ها از قلعه بیرون آمده بسیاری از ترکمان و غیرها
بقتل آوردند و چون میرزا سلطان حسین خبر توجه میرزا یادگار محمد استماع نمود بجمع لشکر فرمان

فرمود و با سپاه فراوان غره رمضان بجانب الوان شد و چون موکب منصور از نیشاپور عبور نمود
میرزا یادگار محمد که در حدود سبزوار بود بطرف بسطام معاودت فرمود و قاضی بیک را در قلعه
سبزوار گذاشت و جمعی دلاوران بمدد او باز داشت و قراولان طرفین در حدود ساوه کمند محاربه
بلند کردند و خراسانیان بر عراقیان غالب آمدند و بعضی از سرداران میرزا یادگار محمد چون
خوارزمی و غیره بقتل رسیدند و چند نفر از سپاه نصرت شعار قلعه سبزوار را در حصار داده
و عاقبت گشاده مسخر ساختند و قاضی بیک کشته شد ناگاه در السنه افواه افتاد و بعد از آن بتحقیق
پیوست که امیرزاده سلطان خلیل ولد امیر حسن بیک با لشکری عظیم از راه ساری بمدد میرزا یادگار محمد
می‌آید و دران ایام امراء بهادران خراسان طریق بیوفایی مسلوک داشتند و روز بروز جوق جوق
حقوق خدمت پادشاهی ضایع گذاشته بطرف میرزا یادگار محمد میرفتند و میرزا یادگار محمد
امیر حسن شیخ تیمور را که دران مدت از استراباد بیرون آمده ولایت را گرفته بود و بصدمات
بهادرانه در هم شکست و او پناه بقلعه شاسمان برده بعهد و پیمان بیرون آمد و در سلک امراء
عظام انتظام یافت پادشاه ابو الغازی چون این احوال مشاهده نمود و آن اخبار استماع نمود
دیگر او را بر بقیه مردم اعتماد نماند و از راه ترشیز بازگشته مجموع ایلیات و احشام که تا حدود بسطام بود در پیش گرداند
و اکثر اموال صحرانشینان بتاراج رفت و خواجه عبدالله خطیب از منصب وزارت ترقی کرده بجای خواجه
قطب الدین طاوس مشرف دیوان بخش شد و باتفاق خواجه نظام الدین یحیی دستمالی که دیوانیان بود
زر و روی حواله داشتند و بآتش ظلم دود از سینهای مظلومان برآوردند و کار رعیت باضطرار
رسید چنانچه تظلم نمودند بجایی رسید که شکایت کلوخ بوده روی خواجه عبدالله شکست و بتمام
بحال غارت راه یافت و بیم قتل بود شاه ابو الغازی چون این خبر استماع نمود امیر محمد بخشی را با سپاهی تمام
جهت تسکین خاطر رعایا ارسال فرمود و متعاقب ایلچی دیگر آمده و خواجه عبدالله را بند کرده باردوی
همایون بردند درین اثنا امیر نظام الدین علیشیر که از کمال اخلاص و اختصاص و غایت اعتبار و اختیار
صدق کبرا مقام و منزلت بوتراب شیث بر وصادق است جهت استکشاف احوال رعایا
هرات آمده و نشانی که جهت استمالت رعیت آورده بود روز جمعه بر فراز منبر خواند و چون امیر علیشیر
معاودت نمود حکم همایون آمده خواجه نظام الدین را بند فرمود و خواجه طاوس که رعایا خواهان
وزارت او بودند و در زراعت و آبادانی و در کفایت اموال دیوانی ثانی نداشت دیگر باره حکم

که بشرف دیوان یافته شد و موکب همایون پادشاه یازدهم ذی الحجه بباغ نظرگاه نزول اجلال فرمود و رعیت تاجک
معهود رسم دعا و ثنا و نیاز و نثار بجای آوردند و رایت ظفر آیت مقدم هفدهم ماه از باغ نظرگاه
نهضت نمود و در النگ نشتر تو که در برابر پل سالار است مقام فرمود و دو سه روز آنجا توقف شد
لشکریان ساعت بساعت گروه گروه میگریختند و خاک بیوفایی بر فرق روزگار خود می بیختند و درین
اثنا از جانب حصار نیزه تو که اردوی همایون آنجا بود خبر غیر واقع ظاهر و شایع شد مضمون آنکه تفرقه
بحال اردو راه یافته و آنحضرت عنان عزیمت بآن طرف تافته مردم دو دل یکبارگی ویران
و پریشان شدند و انهضت نوزدهم ذی الحجه روی نمود و همین روز میرزا محمد عمر بن میرزا سلطان خلیل
بن میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بن حضرت صاحبقران بجانب ولایت
گرمسیر حرکت فرمود و از امرا امیر یوسف ترخان و جمعی دلاوران ملازم رکاب عالی روان شدند
و چون بحدود گرمسیر رسیدند امیر نظام الدین احمد بن امیر توکل برلاس که از عظمای امرای میرزا سلطان
ابوسعید بحکم قندهار بود و قاصدان بسته عامیرزا محمد عمر فرستاده بودند سلطنت آن ولایت وا دو شاه
عزیمت آن ناحیه نمود و بدولت و سعادت بر سریر دولت آن مملکت استقرار فرمود و پادشاه ابوالغازی
بنظام قلعه نیزه تو رفته اردو را بقلعه درآورد و با لشکر خراسان و امرای ترکمان عازم جانب
آب مرغاب شد امرای ترکمان و امیر سلطان ارغون اجازت خواسته بطرف چچکتو رفتند و آنحضرت
بمیان الوس ارلات درآمد و از فرزندان امیر یادگار شاه که با خاندان خلافت نسبت قرابت داشتند
امیر پیر محمد و امیرزاده جعفر که بصباحت وجه یوسف دیگر بود و برادر او امیر زین العابدین با تمامت
اهل ارلات کمر خدمت بر میان بسته میکشند همای اوج سعادت بدام ما افتد اگر ترا گذری
بمقام ما افتد و همه بنوازش پادشاهانه اختصاص یافتند جمعی که مناسب بودند بامارت تومان
اعلی معین شدند وقایع سنه خمس و سبعین و ثمانمائه ذکر جلوس میرزا یادگار محمد بر سریر سلطنت
در آن زمان که میرزا سلطان حسین از النگ نشتر تو عزم جانب حصار نیزه تو فرمود میرزا یادگار محمد
در ولایت طوس در النگ رادکان بود و مهد عظمی و بانوی کبری پاینده سلطان بیگم که عمه میرزا
یادگار محمد بود از وثاق خود که در بیرون شهر داشت درآمده بباغ شهر فرمود و امیر
امیر پیر لقمان برلاس باتفاق جمعی امرا در خدمت بیگم جمع آمده نقارهٔ شادیانه زدند و در جمعه ششم ماه
محرم خطبه بنام و القاب آن آرایش یافت و میرزا یادگار محمد از ناحیه جام بجانب طوس و با تمامی ائمه اسلام

و سایر اکابر مکاتیب بغایت اعزاز و احترام ارسال فرمود و همه را استمالت تمام نمود و بحسن التفات
بیگه سلطان شهر و بلوکات مضبوط شد مولانا حسن شاه شاعر قصیدهٔ تهنیت گفته مطلعش
بر خاطر بود ثبت نمود همچنان که بفضل حق خاتم سلیمان رسید ملک بمقتضی زمان بپاینده سلطان رسید
و میرزا یادگار محمد بسعادت و اقبال از جانب شمال شهر گذشته در عقب خیابان نزدیک بپل مرغاب
و امیر شیخ حسن تیمور را که از کبار امرا بود بمحافظت آن حدود تعیین نمود و رایات ظفر آیات متوجه
دار السلطنه هرات گشت و اندر رباط سنجاب بطرف شهزاده ائمه اسلام و اکابر ایام که باستقبال
رفته بودند برای ایشان قیام نموده همه را بتعظیم تمام در کنار گرفت و پرسش نموده و همان روز در النگ گاه
نزول فرمود و در روز دوشنبه نهم ماه که دیگر روز تربیع تخمین بود در باغ زاغان که سریر خلافت
حضرت خاقان سعید بود و چند سال از فروغ طلعت فرزندان آنحضرت خالی مانده نزول اجلال فرمود
و تختگاه آباء عظام و اجداد کرام او بیمن دولت او زیب و زینت گرفت و امرای ترکمان که قرابتان امیر حسن بیک
بودند ملازم شاهزاده در هرات عزم اقامت نموده همه را در رباطها و پادشاهان در خانهای ایشان
فرود آوردند و غایت عنایت و رعایت در بارهٔ ترکمان بتقدیم رسانیدند و خواطر ایشان را بانواع احسان شادمان
گردانیدند و هر نوع فساد و بیدادی که ممکن بود از آن جماعت که همراه او آمده بودند در اطراف شهر و بیرون ظاهر
نمود و چون خرابی از حد گذشت و رعیت از ظلم آن گروه بیطاقت گشت میرزا یادگار محمد جمعی را
که نوکران امیرزاده اقرلو محمد بودند و جور و تعدی مینمودند همراه امیر حسین خوارزمی بجانب امیر حسن بیگ
فرستاد و مبلغها بوجه انعام از ولایات بموجب برات بایشان داد و درین اثنا شیخ علی بیگ
امیرزاده سلطان خلیل در مرغزار رادکان فرود آمده و لشکریان او در ولایت طوس و مشهد اطراف و جوانب
آن سرحد مطالبات و مصادرات کردند و در هیچ چیز تقصیر نگذاشتند میرزا یادگار محمد خبر فتح خراسان
در صحبت ایلچیان همدان پیش امیر حسن بیک بجانب همدان فرستاد و مضمون آنکه بیمن التفات آنحضرت
مملکت خراسان مسخر و مفتوح شد و منابر اسلام بخطبه بنام و القاب حضرت اعلی موشح و محلی گشت
اما درین سال ولایات خراسانات بسبب مرور لشکرها بغایت خرابست چنانچه از حد و حصر گذشته
تا کنار آب مرغاب مزروع نشده و معمور نمی تواند شد و مقتضی همت عالی آن بود که جمعی امرا را که
که غایت امداد و معاونت بجا آورده اند رعایت تمام کنند اما بسبب خرابی ولایت تا غایت روی ننمود
و با وجود این خرابی هنوز جماعت منازعان در مقام انتقام اند و بدفع ایشان قیام می باید نمود

ودرین ولا ایلچی امیر حسن بیک رسید و بعد از اداء شرایط تهنیت بموقف عرض رسانید که فرزندان میرزا
سلطان ابوسعید بسیارند و همه آهنگ جنگ و نزاع دارند و میرزا سلطان حسین نیز در مقام
مخالفت خواهد بود و مرا نیز آن فرزند را مدد و کومک احتیاج تمام است بنابران مقرر فرمودیم
که در ولایاتی که غربی پل ابریشم است لشکرها نشسته منتظر حکم آنجناب باشند و امراء دیگر که لازم
آنجناب ساخته ایم اگر باید نگاه دارد و امرا زینل بهادر که در قهستان اند اگر خواهند پیش خود طلبید و الا
همه را بجایه سر ایلچی فرستد و فرزند خلیل بهادر که جهة مدد او فرستاده بودیم و او بمشهد مقدس
رسیده با و نوشته ایم که بی رخصت آنجناب پیش نرود چون مکتوب او بعنایت ملک منان مقرون
شد و پیشکشها پادشاهانه فرستاده بود و همچنین ایلچی سلطان خلیل اسپان خوب و پیشکشها
مرغوب آورد و حصار اختیار الدین که نوکر میرزا ابوالغازی شیخ بایزید نام کوتوال آنجا بود فتح شد و
شیخ بایزید در سلک خدم انتظام یافت و میرزا یادگار محمد خواجه طاوس را منصب امارت تومان
ارزانی داشت و اختیار ملک و مال لشکر تا فت ورای صاحب و بازگذاشت و امیر لوث که
از مرهٔ امرا بود و بوفور شجاعت مشهور بطرف ولایت مرو که سیورغال او بود روان فرمود
و در خلال این احوال بمسامع جلال پیوست که امیر حسن شیخ تیمور که ضبط حدود مرغاب بعهدهٔ
او بود عنان عزیمت از راه سرخس بصوب لایتچه مکان که سیورغال او بود انصراف نمود
و صورت کدورتی که میان او و امیر علی جلایر ظاهر بود بموقف عرض رسانیدند و امیر شیخ عبدالله
عباسی که از عظمای امرا بود عوض امیر حسن شیخ تیمور بجانب آب مرغاب عزیمت نمود و میرزا یادگار محمد
بودا را بیگ که از جانب زینل بیگ بقهستان آمده بود نشان فرستاد و پیغام داد که سلطنت
تمامت خراسان در رشتهٔ تعلق بما میدارد و ولایت باز گذاشته متوجه عراق شوند و همچنین بجانب
سلطان خلیل نوشته شد که جمعی از مردم خود فرستند که ترا کمه در قهستان و ترشیز و خواف و باخرز
خرابی میکنند اخراج نمایند و کوتوال قلعهٔ عماد عرضه داشت بجایه سر ایلچی فرستاد و نوید ایلچی
والتفات و پیغام داد و التماس نمود که از دار السلطنه هرات کسی بمحافظت قلعه ارسال فرمایند و از
جانب طبس گیلکی پیر حسین که کوتوال قلعه آنجا بود و نوکر معتمد میرزا سلطان حسین بود و چند نوکر
تراکمه دست برد های بهادرانه نموده عرضه دران داشته مجموع افلاطون برسم رسالت متوجه سیستان شد

ذکر ایلغار فرمودن پادشاه ابوالغازی میرزا سلطان حسین بهادر و بقتل آوردن میرزا یادگار

چون عنایت مالک الملک باقتضاء و الله یؤید بنصره من یشاء سریر سلطنت خراسان را بحضرت
خورشید آسمان ظل اللهی جمشید ایوان شاهنشاهی ساخته بود و ماه رایت آفتاب آیت با وج ثریا
و ذروهٔ جوزا افراخته و میدان جهان را مضمار سپاه ظفر شعار او گردانیده و غبار سم سمند ضبار آثار او
که سرمهٔ اعیان زمان است بسپهر نیلی رسانیده بود لاجرم مقالید ممالک بقبضهٔ اقتدار او تفویض
فرمود و آب تیغ جهانگشای او را در جویبار آن بلاد و دیار امضا و اجرا نمود و دشمن ملک اگرچه کوکب
طالع به درجه قاطع رسیده و سررشتهٔ عمر بانقطاع کشیده بود هر آینه روز کار در جام خوشگوار
او زهر هلاهل نهاد و بهرام خون آشام شحنهٔ ایام را بقبضهٔ قتل او شمشیر قاتل داد و شرح واقعه آنست
که دران زمان که میرزا ابوالغازی در میان ایل و الوس ارلات بود فرزندان میرزا سلطان ابوسعید
میرزا سلطان محمود و میرزا ابابکر و میرزا الغ بیک با هم اتفاق نموده عزم محاربه میرزا سلطان حسین
جزم کردند و چون از طرفین رایات مقابله و مقاتله برافراشتند امیر جعفر ارلات و برادر او غیاث
عزیمت بصوب سپاه سمرقند معطوف داشتند میرزا سلطان حسین با وجود آن حال توکل کل
بر عنایت حضرت ذو الجلال کرده بر سپاه مخالفان زد و ایشان را چند فرسخ باز پس نشاندند و بیک
حمله بهادرانه جمعیت آن جماعت را متفرق و پریشان گردانید و دران ایام صبح و شام خبر میرسید که میرزا
یادگار محمد حباب وار در شراب افتاده و صراحی صفت سر در جام باده نهاده از صباح تا رواح اقداح
راح میکشد و از شام تا بام شراب لعل فام مینوشد و در خانهٔ او بغایت بی سر و سامان و مردم هرات
بجان آمده از بیداد ترکمان میرزا ابوالغازی چون این اخبار را استماع نمود تمامی همت جانب هرات
فرمود و بعنایت ملک وهاب از ولایت میمنه و فاریاب ملک میمنان و فلک دوار کامیاب با هزار سوار
کامیاب ایلغار فرمود و چون فلک الافلاک شبانروزی عالم میپیمود و چون شهسوار بر دل فیروز جانب
کامیاب طریق جهانگشایی بعالمیان نمود آری طریق دولت چالاکیست و چستی و نیم شب
بیست و سیوم صفر در بار کار زنگاه رسیده و از زوجاینت حضرت خواجه قدس سره مدد طلبید
روان شد و بکوچه خیابان درآمد و هنگام صبح که دران مقام گفته اند عجب ملکیست ملک صبحگاهی
دران ملکت بیابی هر چه خواهی عجب بادی است باد صبح گاهی گران در جنبش آید مرغ و ماهی عجب وقتیست
وقت صبحگاهی دران وقت نوبتهای شاهی میرزا سلطان باعتقاد درست و نیت راست
عزیمت عدالت فرمود و نیتهای نیکو در خاطر مخمر نمود و چون قضای آسمان بباغ زاغان درآمد

و از غفلت امیر علی جلایر امرا و لشکریان متفرق شده درگاه پادشاه از سپاه خالی بود چنانچه
منصور پرچل به ستون رسید و یک متنفس را مجال جنبش نبود ای ناله همدمی کن و ای آب چشم من
بیدار ساز دیدهٔ بخت غنوده را یا راقد اللیل مسرورا باوله ان الحوادث قد یطرقن اسحارا و میرزا
یادگار محمد با دو خادم و خادمه بر بام کوشک جهان در خواب غفلت بود که آن زمان آگاه شد
که او را گرفته بودند مهر حیرت بر زبان و انگشت حسرت در دهان کار فرمای ازل میکند این کش مکش
چون او را در آوردند میرزا ابوالغازی بزبان رفق و تلطف فرمود که برادر همه صفت خوب و صورت
مرغوب داری و شرف شجاعت و علو نسب حاصلست اما اگر برادران بر سر مملکت آباء و اعمام
با یکدیگر مضایقه داشتیم ترا که بیگانه را بایستی که در ولایت خود ملک آشتی میرزا یادگار محمد در جواب گفت
من برآمدن این طایفه معذورم و العذر عند کرام الناس مقبول و در حال او را بقتل رسانیدند
و خاطر همایون از جانب او جمع گردانیدند و این واقعه ایست که در اوراق روزگار و صحایف لیل و نهار
از سلاطین نامدار و خواقین جم اقتدار گوش هوش هیچ آفریده نشنیده و چشم هیچ منجمی
باریکبین نظیر این در کتب ندیده شنیده ام که شه مشتری جبین بهرام گرداشت رایت او بر فلک
سرافرازی رسانید بر سر خاقان چین شبیخونی که تیغ او سر خصم کرد سربازی مزاحم بازان
این عجیب ترست که ساحت دولت سلطان حسین ابوالغازی چه در وقتی که میرزا یادگار محمد در
دار السلطنه هرات بتمکین تمام مقام و آرام فرمود و چهار هزار بنده و سوار با اسلحه تمام صبح و شام ملازمت
او می نمود و از هرات تا سرحد بغداد کوماکی داشت کجا کسی خاطر میگذشت که میرزا سلطان حسین
از شصت فرسنگ ایلغار نماید و با اندک مردمی چنین بهادری کار فرماید و پادشاه ابوالغازی
بر میسر این فتح نامدار که بعنایت حضرت پروردگار میسر گردانید شکر مواهب الهی نامتناهی
بجای آورد و آوازهٔ این فتح همایون در اقالیم ربع مسکون انتشار یافت و جهانیان از دولت
آنحضرت حساب تمام برگرفتند و تاریخ سال این واقعه که در شهر صفر اتفاق افتاد هم شهر صفر است
جناب فضایل مآب ناظم لآلی منثور بحسن عبارت راقم عقود منظوم بحسن استعارت مولانا
نظام الدین عبدالواسع رفع الله تعالی قدره فرموده   شد بشهر صفر شهید هم شهر صفر
از سال سنادش دو بار شمر و میرزا یادگار محمد در سن نوزده سالگی بغایت بدیع شمایل و نکو
و نیکو خصایل بود و امرا و ترکمان که در هرات بودند هم در آن مصیبت روز عزیمت جانب

ولایت

ولایت قهستان نمودند و جمعیت و سوم صفر این خبر اول بامداد در السنه و افواه افتاد و هر چند
زمان بهزار زبان این خبر مکرر میشد از غایت غرابت گویا هیچ کس باور نمیکرد لیکن نادر بود
این قصه کسی باور نکرد و باغ زاغان که مشحون بود بنقره و زر و سایر اقمشه و امتعه دیگر
و کتب نفیسه و چینی آلات و اسبان راهوار و پرده های شاهوار و زینهای زرنگار زعارت
تمام یافت و آن همه نفایس بعرض تاراج رفت و بانوی کبری بیگه سلطان اگرچه محفوظ
و مضبوط داشته شد و امیر علی جلایر که باز ده یاد اعتبار صاحب اختیار بود چون این خبر استماع
نمود از وثاق خود بیرون رفته پناه بگوشه برد و بعد از تفحص یافت شده بقتل رسید و پسر او که
بغایت جمیل بود همراه ترکمه فرار نمود و جمعی امرا که پدران ایشان نیز تربیت یافته این خاندان
بودند باختیار یا اضطرار از میرزا ابوالغازی فرار نمودند اگرچه بر کرم آنحضرت اعتماد آن بود
که گناه ایشان را عفو خواهد فرمود بنابر که حلم شفقتش ثبات آن دارد که تا بد اگر با شدت نزار گناه
اما بسبب آنکه از اطوار و کردار خود شرمنده بود جلاء وطن اختیار نمودند که گر گناه بخشند شرمساری
بعضی روی امید بولایت ماوراء النهر نهادند و فوجی بعزیمت ناحیت قندهار عنان بسمند یا در غفار
دادند و بسیاری در قید اسار گرفتار شدند و پادشاه ابوالغازی همان روز بامداد پای دولت
بر سریر سلطنت نهاده بار عام داد

ذکر طلوع آفتاب رایت سلطانی و جلوس بر سریر سلطنت خراسان نوبت ثانی

چون پادشاه ابوالغازی میرزا سلطان حسین بهادر بار دیگر
سریر سلطنت خراسان مسخر ساخت و نهال آمال خصم قوی نهاد را از بیخ و بنیاد برانداخت
پشت دولت بر مسند خلافت باز داد و ابواب عاطفت پادشاهانه بر روی امید عالمیان
گشاد و سادات و قضاة و موالی و اهالی و خواص و عوام بار عام تمام بدرگاه جهان پناه
شتافتند و مراسم تهنیت قدوم همایون بجا آوردند و آنحضرت نسبت با تمام رعیت انواع
مرحمت و اصناف رعایت و عنایت فرموده هر کس را مناسب قدر و مرتبه دلجویی نموده
رعایا از آسیب ظلم زمان ترکمان و انچه پیش از آن واقع شده بود دلها افگار داشتند
و مطالبات بندگان حضرت را بران حالت اولی می پنداشتند و پادشاه ابوالغازی تمامی
در ماندگی رعیت را دانسته بود دفع توهم رعیت را باظهار آثار عدالت فرمود و روز دیگر که صبح
سعادت از افق غیب طلوع کرد و سلطان فیروز جنگ مهر بر سریر سپهر برآمد آنحضرت بتخت

خلافت تمکین تمام مقام و آرام فرمود و جناب موالی انتساب افضل علماء الاسلام اجل قضاة
الانام مولانا قاضی قطب الدین احمد الامامی و باقی ائمه و علما را استدعا نمود و فرمود که
این نوبت در خاطر جهان قرار یافت و انوار توفیق ربانی بران تافت که در همه حال ابواب
عدالت مفتوح باشد و از جهت حوالات و تحمیلات مطلقا برعیت آسیبی نرسد و همه وقت
در سایه همای دولت فارغ دل و منتظم احوال باشند درین وقت عجالة الوقت حکم فرمودیم
که در شهر و بلوکات و سایر ولایات مدت دو سال وجوه خارجی و زر لشکری نستانند و قطعا و اصلا
از جهة لشکر و خارج تعرض نرسانند که دانسته بخشیدیم و خدمت قاضی با حکم مرکز معهود نمود
که بامنادی گر گرد شهر براید آنحضرت فرمود که باتفاق بعض موالی گرد شهر برایند و تمام رعیت را
[illegible] بشارت این موهبت اعلام نمایند و بموجب فرموده عمل نمودند و رعیت از وصول این خبر
غلغله مسرت باسمان رسانیدند و دعای دوام دولت آنحضرت از ایوان کیوان گذرانیدند
و سر زمان با نزار زمان بالکدیگر میگفتند انگه می بینم به بیداریست یا رب یا بخواب
خویشتن را در چنین نعمت پس از چندین عذاب در روز پنجشنبه بیست و پنجم ماه که پادشاه فریدون کار
عزم زیارت گازرگاه فرمود و روی نیاز و اخلاص بر خاک درگاه آن قبله آگاه بسود جناب
شریعت مآب حقایق انتساب مولانا کمال الدین شیخ حسین را نزدیک مسند سلطنت طلب
داشته فرمود که دار السلطنه را بدستور زمان سلطان سعید شهید ضبط می باید نمود و اگر شخص
من یا برادر یا فرزند حد شرعی متوجه شود در اجرای آن تاخیر نباید فرمود که آفتاب [illegible] تاخیر
دولت را زیان دارد و من در همه حالت غایت امداد و معاونت بجا خواهم آورد و اگر خدمت
مولوی اهمال و امهال تجویز خواهند فرمود یقین داند که خلاف خاطر همایون خواهد بود
خلاف رای سلطان رای جستن بخون خویش باید دست شستن و معابد ملک و ملت
و مشاهد دین و دولت که رو بخرابی داشت منور و معمور شده و شرایع اسلام و شعایر دین
مبین اسلام بوضوح و ظهور پیوست و مجاری امور و مصالح جمهور رونق و طراوت گرفت و آواز
عدل و احسان و صدای ندای امن و امان در بسیط جهان خصوص مملکت خراسان چنان
اشتهار یافت که شیرژیان بر عکس طبیعت چنگ از دامن صید باز داشت و چون شیر علم
بخوردن باد قانع شد و باد خزان که همواره گرد فنا از صحن چمن بر می آورد بر خلاف خاصیت

دراجیاء

دراجیاء اطراف گلزار روزگار آثار اعتدال بهار و اعجاز انفاس روح بخش مسیحا آشکارا کرد
آثار عدل شاه در اطراف باغ ملک تاثیر را طبیعت فصل بهار داده [illegible] هواداری دولت قاهره
در ضمیر مطیع و عاصی و در خاطر ادانی و اقاصی جای گرفت و زبان [illegible] حاضر و سامع و ناظر
بذکر دعا و نشر ثنا زیب زینت یافت و روزگار رضا کار بحسن [illegible] سلطان کامکار
عذر جرایم ایام گذشته خواست و بزیور امن و امان و گوهر عدل و احسان اطراف مملکت خراسان
آراست و رسوم محدثه و بدعتهای مذموم از بسیط جهان برانداخت و بیامن معدلت
تمامت آن ولایات را معمور و آبادان ساخت و عالمیان در ریاض فراغت و رفاهیت
[illegible] و جهانیان در پناه امن و امان ماوی گرفتند چون رای اقلیم گشای پادشاه
خورشید ضمیر جمشید سریر بصفت نصفت و فروغ عدالت انجلا یافت و عنان همت آسمان
توان بصوب عدل و احسان و سمت امن و امان تافت نسیم بصیرت دوربین و دیده
عین الیقین در آیینه اعتبار معاینه دید و در جام جهان نمای روزگار چشم استبصار پادشاه
عدالت شعار مشاهده گردید که قوام دین و دولت و نظام ملک و ملت بحسن رای وزیر ثاقب
ضمیر بر عالمیان تابد فاصابة الخلفاء فیما حاولوا مقرونة بکفاءة الوزراء خاطر سلطانی
که مؤید است بتایید ربانی قرعه اعتبار و رقم اختیار بنام فرخنده و جام آصف جم اقتدار خواجه
قوام الدین نظام الملک بن خواجه شهاب الدین اسمعیل الخوافی قرار داد که آیین عدل کامل
هر نفس و هردم نقاب نکبا از چهره آیینه میگشاد و قانون عقل شامل او آب [illegible]
آشنایی میداد و باز اگر در عهد عدل او بیمار گشت از غایت خوف آزردی [illegible] در خاطر او [illegible]
و آنحضرت مسند وزارت بنام او میمن فرمود و اختیار دیوان اعلی بحسن رای ملک آرای او تفویض
نمود و بشکر این نعمت و فرح این مسرت عامه رعایا و قاطبه برایا زبان بدعا و گوش [illegible]
می سفتند و از صمیم دل و جان بموافقت کروبیان و مداومت قدسیان این دعا میگفتند که
از هر موهبت سعادت و تحفه کرامت که بوساطت عنایت ازلی و سفارت رافت لم یزلی [illegible]
پادشاه کن فیکون باسم ساکنان ربع مسکون فایض گردد حظ اوفی و نصیب اوفر نثار روزگار
فرخنده آثار باد و هر عطیه دولت و هدیه سعادت که بیامن حرکات مسعود فلک و محاسن آثار
سعود ملک نامزد مجاوران بسیط خاک و ملازمان محیط افلاک شود مستلزم کامل فیض شامل

پیشکش سلطان بهرام فرمان باد و رایات ظفرآیات که موجب آسایش عالمیان است تا اوج ثریا افراخته
و اعلام نصرت اعلام که سبب آرایش اهل جهان است بنقوش فتوح نگاشته مرفوع و منصور بحق
الملک العفوز چون قلم تحریر بزم تقریر جلوس همایون مشرف گردید و شمع امن و امان و بیان
عدل و احسان منبع تدبیر بذیر روشن ضمیر بشرف عرض و انهار رسید اولی احسن چنان نمود که
اختتام کتاب مطلع السعدین و مجمع البحرین بنام همایون انجام معز الدنیا و الدین ابو الغازی
میرزا سلطان حسین بهادر حسن اتمام یابد تا باشد که بیمن آفتاب دولت آنحضرت فروغ قبول
در مشارق و مغارب بیران تابد معروض رای مجالس ارباب الباب طوبی لهم و حسن مآب
میشود که جمعی از افاضل و جمعی اماثل که نور دیده مردمی و سرور سینه همدمی بودند و گاهی بر سبیل تلطف
تفقد این ضعیف مینمودند بترتیب تالیف و تهذیب تصنیف اشارت فرمودند و الحاح از حد
گذرانیدند و اقتراح بجایی رسانیدند که از جبین صداقت عرق خجالت چکید و جز امتثال آن امر
چاره ندید و با آنکه این ضعیف بسبب صرصر حوادث ایام و سلاسل شهور و اعوام صحیفه
انشا را در طاق نسیان نهاده بود و روزنامه تاریخ را چون اوراق گل بباد داده لیکن
چون دوستان بر دل و جان روان بود از سر حرف گذشتن از مذهب مروت مستحسن نبود
بل از دیوان فرمان و ما تشاؤن الا ان یشاء الله پروانه رسید و رقوم این کلمات
شکسته بر لوح خاتمه کشید هر چند میدانست که اصحاب حسد و ارباب حقد که قامت قابلیت ایشان
از طراز اعزاز آسمانی تشریف عنایت نیافته و آفتاب سعادت بخش تابی در عالم
ایشان نتافته نه قدرت آنکه از معدن ذهن خویش گوهر عالم افروز برآرند و نه قوت
بمصباح دیگران مجلس روشن ... سوز دارند همه چون کوه سنگدل نه در حلم و وقار همه
تیغ دو روی نه گوهر دار صبح اندر پرده دری نه در روشن رایی گل اندر بد عهدی نه در راحت
افزایی هر دو اوراق را هدف تیر تعنیف گردانند و اینقدر ندانند که بس باشد این کمال که
ایام کم شنیده در نثر من مذمت در نظم من هجا و چنان از جاده انصاف انحراف یافته
و عنان مکابره بصوب طغیان تافته که سها را در نور و ضیا بر خورشید ترجیح نهند و گوهر
جهان افروز را با شبه بی فروغ در یک سلک انتظام دهند شکوت و ما الشکوی لمثلی عادة
و لکن تفیض الدمع عند امتلائها و با این همه قلم سوده رقم دست تامل از آستین

...ن بیرون آورده شرح وقایع صد و هفتاد و یکسال بر سبیل تفصیل و اجمال احوال بصورت
...بر اوراق لیل و نهار نگاشت و بسیار درهای شاهوار در گوش اعتبار شاهان روزگار
...ت سخن درست و تعلق بگوش سند دارد مامول از مکارم اخلاق و فضایل آفاق
...ل ز مراسم کرم و مناظم شیم فصحای امصار و بلغای اعصار که اهل سیرت و ارباب
...ند انگاه بر سهو و خلل اطلاع یابند عفو و اصلاح کار فرمایند و التوفیق من المستعان
ز الم بود دانا و رازم تو یی / بهر نیک و بد چاره سازم تو یی / بسا آنچنان چاره کار من
ز ام بد بیچ رحمت یار من / چنانم مکن فتنه در کار خویش / که شرمنده مانم ز کردار خویش
...ن کنی شمع امید کس / گر از مهره کار بجا برآرد نفس / وگر کار را بخواهی تو تاب
شدش مه نه آفتاب / خدا یاد دارد دم گرم تیره خاک / دل و دیده پر خون شود چاک چاک
... بر پیمبر علیه السلام / دلم را دهی روشنی و السلام / الهی ما مانده کان طبیعت رکه
از عجز و بیچارگی بکار خود فرو مانده اند بجذبات عنایات ازلی دستگیری فرمای و سرگشتگان
بیابان حیرت را بمنزل مراد راه نمای از دریای فضل بیکران شربتی نصیب این لب تشنگان
گردان و از زلال احسان بی منت جرعه بکام این سوختگان چکان بیت

چاره ما ساز که بی یاوریم ⁂ گر تو نسازی بکه رو آوریم
از پی لطفت ابد امید و بیم ⁂ هم تو ببخشای و ببخش ای کریم

تمت الکتاب مطلع السعدین بعون الله تعالی

۳۰۵ برگ

کتابخانه
جعفر سلطان القرائی
تبریز ۱۳۲۵ شمسی